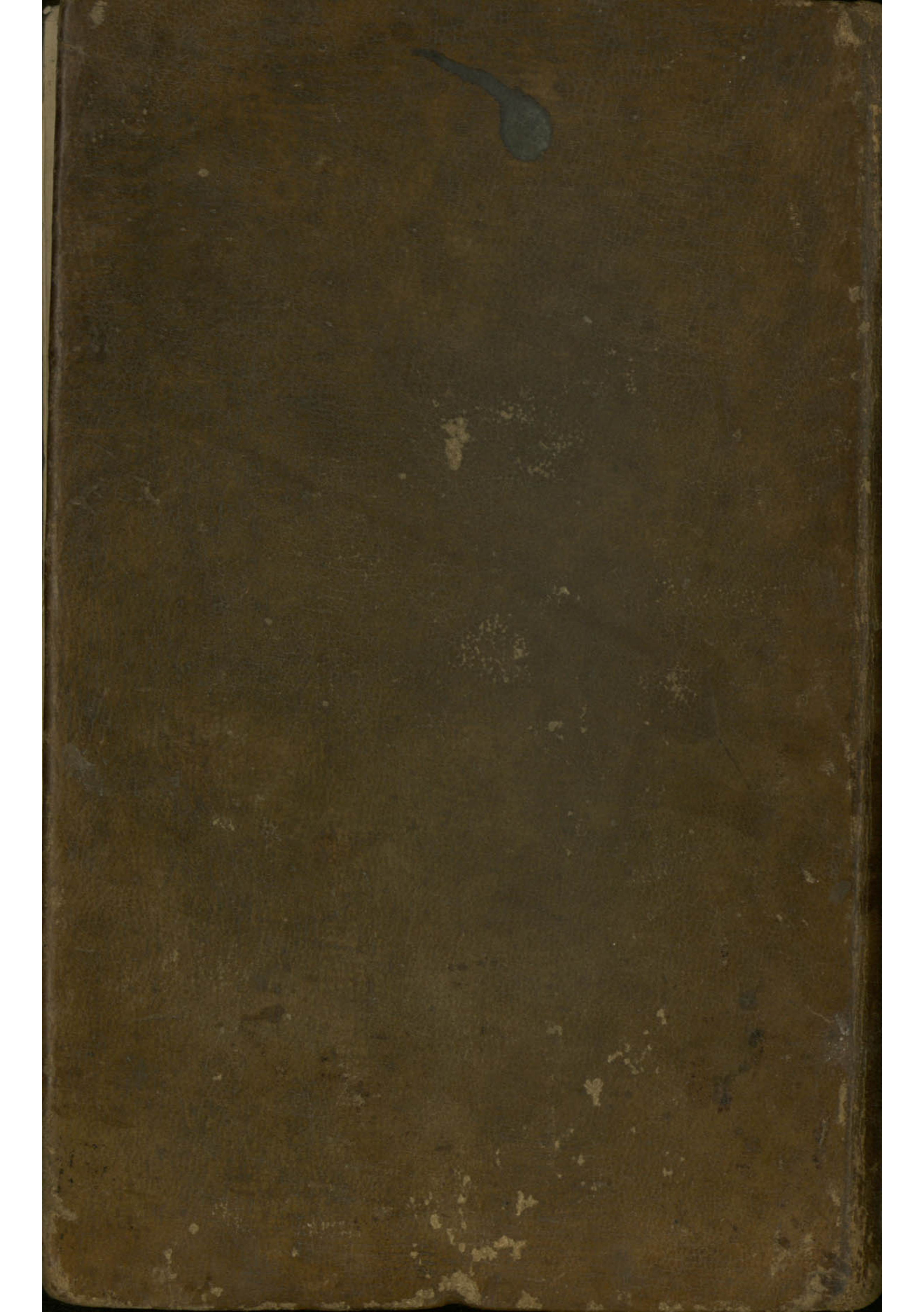
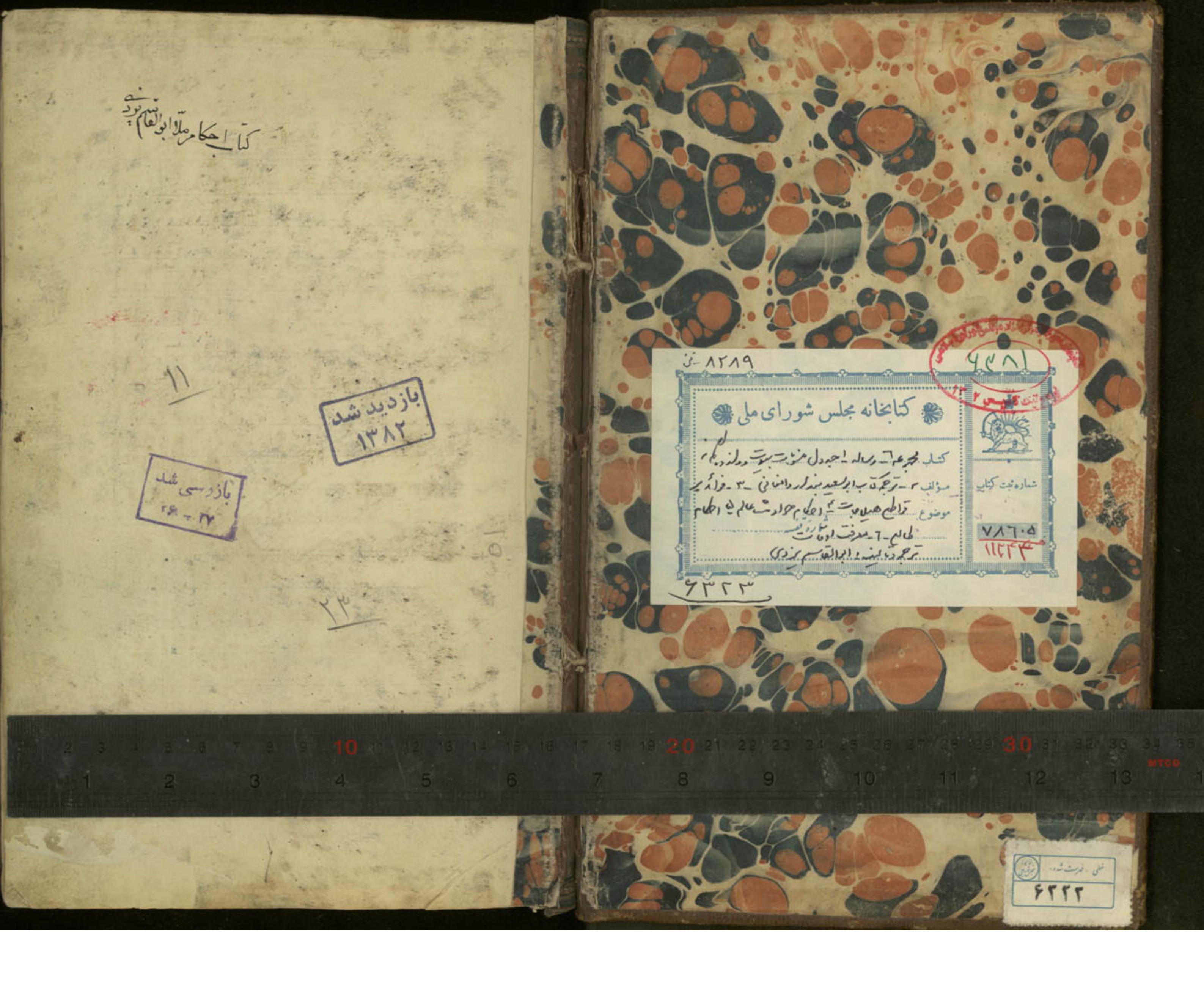
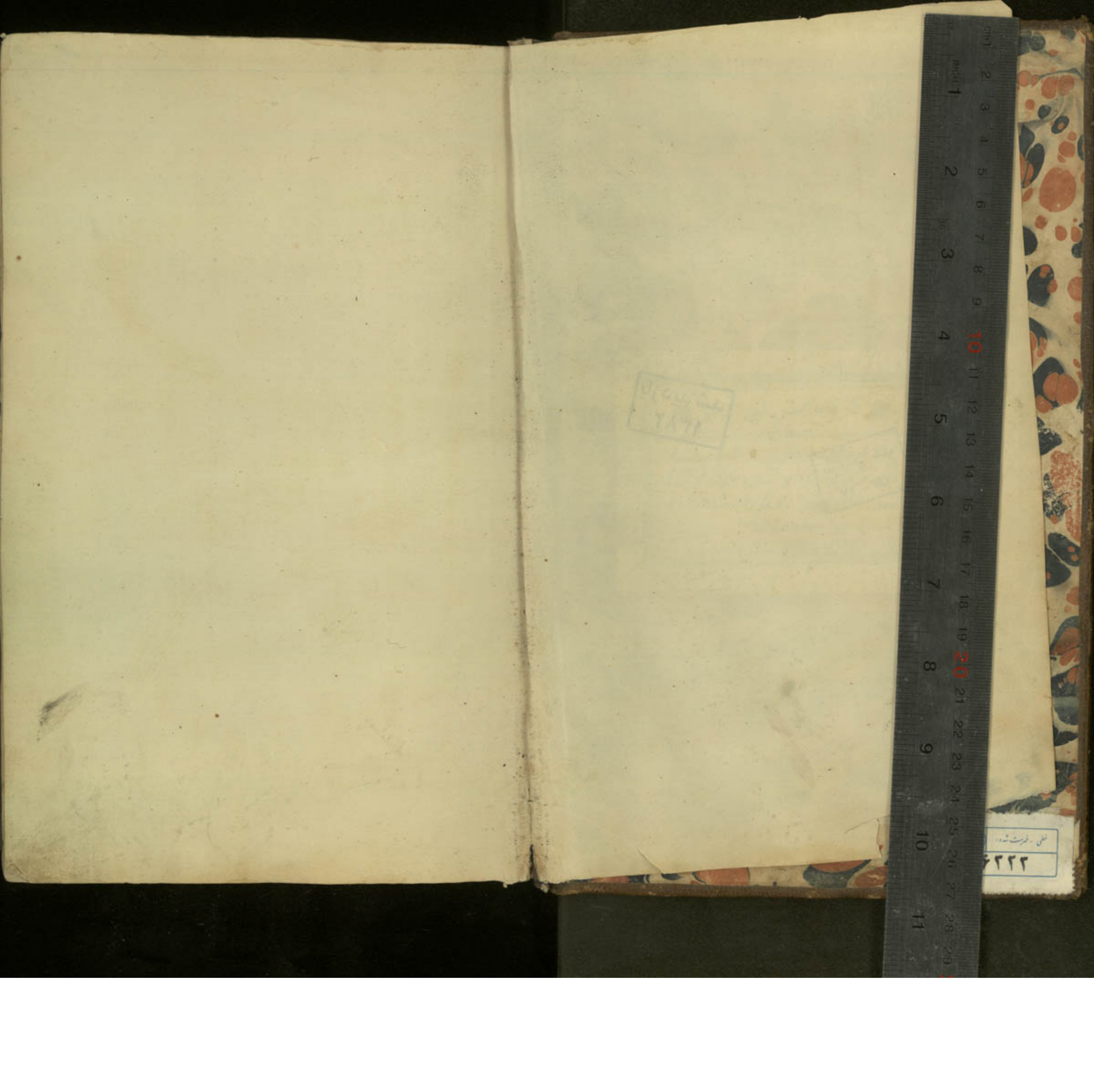
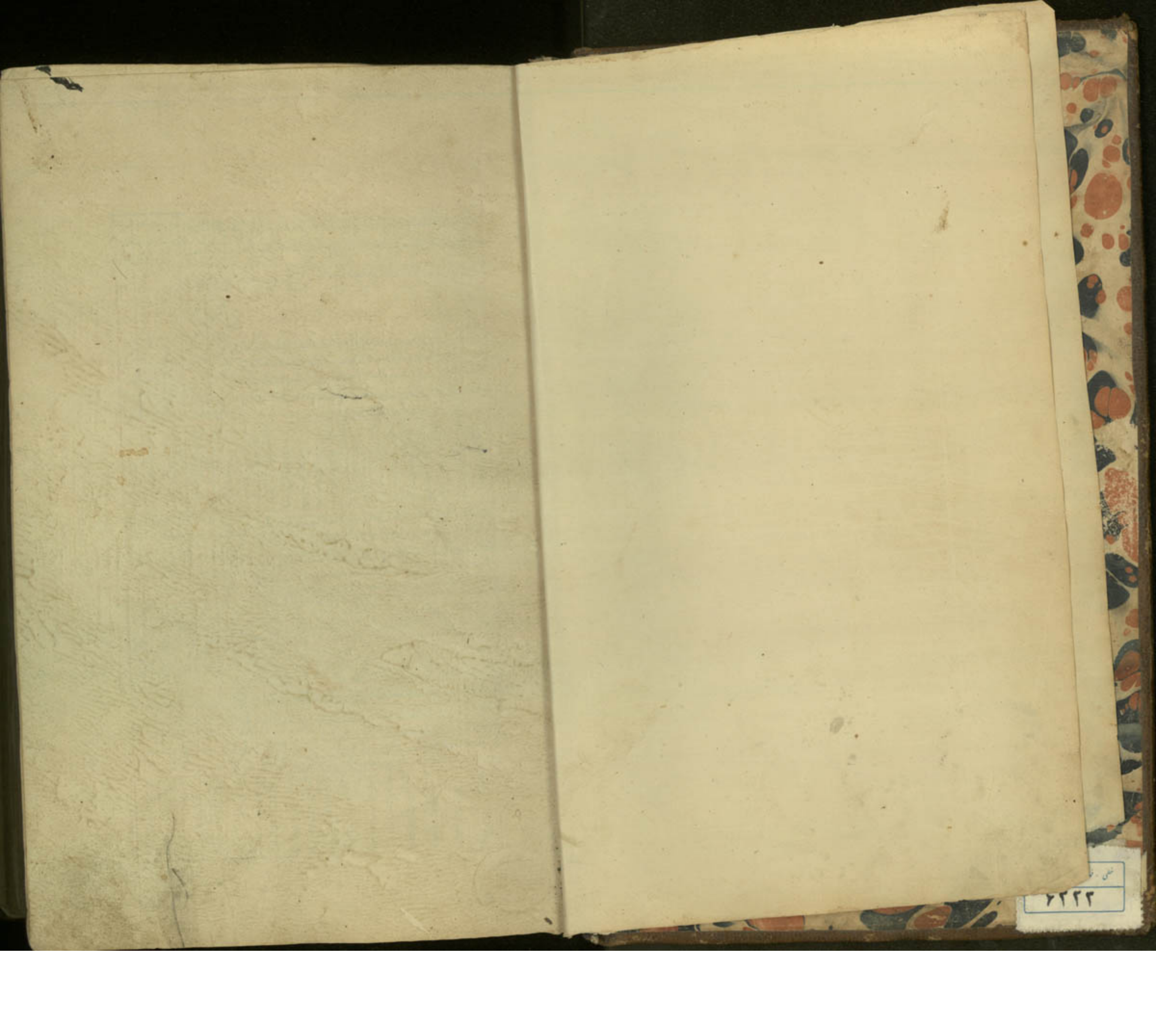




کتاب احکام ملا ابوالقاسم یزدی
بازدید شد
۱۳۸۲
بازرسی شد
۸۲۸۹
۶۷۸۱
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۷۸۶۰۵
۱۱۲۴۴
۶۳۲۳
۶۳۲۳



خطی - فهرست شده -
۶۳۳۳


۶۲۲۳

این جدول منسوبات بیوت دوازده کانه طالع است از موالید مسائل و سال عالم و اختیارات و باید که معلوم بوده باشد که جمیع مطالب و مقاصد متعلق باین بیوت میباشد و آنچه قلمی شده است عشری از اعشار آنها نمیباشد لیکن اصول آنها ضبط شده است

بیت	دلیل	آنچه متعلق بخانها میباشد در موالید
الطالع	دلیل است بر عمر	این خانه دلیل است بر تحقیق که تمام میشود بان شخص موجود و بر امریکه ابتدا میشود بان و هذا خانه حیات و نفس و جان و تن و بقا و تدبیر در مصالح امور و آنچه مولود در نظر دارد که بکند و از او میطلبد و دلیل است بر کیفیت زندگی و نیک بختی و بد بختی و بجای ولایت و حکمرانی و لشکر صاحب ان دلیل است بر اول عمر مولود
الثانی	دلیل [illegible]	[illegible]
الثالث	دلیل است بر برادران	دلیل است بر جنسها و علایم و موافق و قوت با ذوالهذا دلیل است بر احوال برادران و خواهران و اقربا و صحرا رفتن بجهت نزهت و از جائی بجائی شدن و سفر نزدیک و بردایگان و زنان و رتبه و بحث علم و تفقه در دین و مذهب علما اندک [illegible]
الرابع	دلیل [illegible]	[illegible]
الخامس	دلیل است بر فرزندان	دلیل است بر گشتن حالها و فرزندان و رسولان و خبرها و [illegible] املاک و ضیاع و بر طرب شادی و اسباب آن و بر [illegible] خاصه و بر دوستان و کسب اندک و بر ذخایر املاک و بر نامی بودن [illegible]
السادس	دلیل است بر بیماری	[illegible]

وقوع بطریق دو د باید گفت مثلا که حال پدر از چهارم معلوم شود حال مال او از پنجم که دوم چهارم است معلوم میشود و حال عموها و عمها از ششم که سیم چهارم است معلوم میشود و حال جد از هفتم که چهارم چهارم است معلوم میشود و حال فرزندان دیگر او از هشتم که پنجم چهارم است معلوم میشود و بر این قیاس آنچه حاجت افتد معلوم شود

بیت	دلیل	تتمه آنچه متعلق بخانها میباشد در موالید
السابع	دلیل است بر زنان	این خانه دلیل است بر آنچه مقابل و مضاد مولود است در قوت و مشارکت و لهذا دلالت کند بر حال خصمان و اضداد و شریکان و ازدواج و خصومت کردن و تزویج نمودن و ظفر و نیابت و نابافتن مراد و دلیل است بر حال اجداد که چهارم چهارم است [illegible] صاحب خانه و سهم [illegible] از این جنسها و [illegible] ذهره بجهت تزویج و مریخ بجهت خصومت [illegible]
الثامن	دلیل است بر موت	[illegible]
التاسع	دلیل است بر سفرها	اینخانه دلالت میکند بر منتقل شدن مولود از حالی بحالی و از مکانی بمکانی و لهذا دلیل است بر سفر و علم و خواب و تعبیر و رای و تدبیر و لطف طبع و کیاست نفس و زهد و فکر و عقل و دانش و حلم و دانستن نجوم و فلسفه و مساحت و بر کاهنی و بر رای و تعبیر و نبوت [illegible] صاحب خانه و قابل تدبیر وی و سهم [illegible] از این جنسها و قمر و مریخ بجهت سفر و مشتری بجهت علم و دین و خواب و [illegible]
العاشر	دلیل است [illegible]	[illegible]
الحادی عشر	دلیل است بر امیدها	دلیل است بر بخت و دوستی و مصادقت و سعادت مولود و بر امیدها و بر دوستان و اصدقاء مولود و بر حال وزرا و خلفا و نوابان و بر کار آخرت و ثنا و ستایش و دوستی و دشمن زنان او و بر [illegible] و عطر و زینت و تجارت و عمارت و بر [illegible] از شغل و عمل خود و بر احوال عشق و عاشق و معشوق و دوستان صادق و کاذب و کیفیت احوال [illegible] خداوند خانه و قابل تدبیر [illegible] و سهم [illegible] ذهره بجهت عشق و عاشقی و زینت و مشتری بجهت مال و صداقت و ذهره و مشتری بجهت یافتن سعادتها
الثانی عشر	دلیل است بر دشمنان	[illegible]

تتمه جدول منسوبات بیوت دوازده گانه

البیوت	منسوبات بیوت بقول امام موسی کاظم علیه السلام	آنچه متعلق بخانها میباشد از مسائل بعلاوه آنچه در موالید متعلق بانها میباشد	و آنچه متعلق بخانهاست در احکام سال عالم
الطالع	ابتدای خلقت و چیزهائی که بجوید	دلیلست بر سائل و ابتداء کارها و ظهور ان و افزونی جاه و مملکت و جادو و افسونگری و چیزهای [illegible]	دلیلست بر احوال عام الناس و رعایا و سعر
الثانی	مکان مخلوقین و قوت بطنهای ایشان و جای رزق و معیشت ایشان	دلیلست بر مسائل و داد و ستد و شماره دوستان و آمدن غایب و نامه اسیر و جستن بادها	دلیلست برحال تجار و بزرگان و اغنیاء و بر احوال صرافان و اهل معادن بشرکت مشتری و بر احوال کسب و معاش مردم و دخل و خرج ایشان بشرکت [illegible] و سهم السعاده و برحال بازار و [illegible] بشرکت عطارد
الثالث	خلق و ترکیب روح و بیرون آمدن ایشان	دلیلست بر سفرهای دور آب و عبادتخانها و بر طلاق دادن زنان	دلیلست براحوال قضاة و علماء و پیغمبران بشرکت مشتری
الرابع	عاقبت امر و عمر و زندگی و قرار گرفتن در جای خود	دلیلست بر پنهان و چیزهائی که گم شده و دزد [illegible]	دلیلست بر ابواب لهو بشرکت مشتری و بر زنهای لهو [illegible] بشرکت سهم آن چیز و برحال نباتات و عمارت و زراعت بشرکت زحل
الخامس	سلطان علویین و [illegible] ایشان و [illegible] از دنیا	دلیلست بر رسول و رشوت دادن و جای دور دست و [illegible] بوصل شدن برحال گذشتگان و مهمانی نمودن و طعام دادن	دلیلست بر احوال [illegible]
السادس	آفات و امراض علویین و آنچه تابع آنست	دلیلست بر [illegible]	دلیلست برحال غلامان و خادمان بشرکت زحل و بر احوال بیماری بشرکت صاحب و مستولی بر آن خانه و زحل و عطارد و قمر

تتمه جدول منسوبات بیوت دوازده گانه

عدد بیوت دوازده گانه	تتمه منسوبات بیوت بقول امام موسی کاظم علیه السلام	آنچه متعلق بخانها میباشد از مسائل بعلاوه آنچه در موالید متعلق بانهاست	آنچه متعلق بخانها میباشد در احکام سال عالم
السابع	[illegible]	دلالت کند بر [illegible]	دلیلست بر احوال زنان بشرکت [illegible] و احوال کوتوالان و محافظان و اطراف بعیده و صیادان و دهقانان و پیران بشرکت زحل
الثامن	[illegible]	دلالت کند بر یاران خصم و چیزهای زیان کرده و چیزهای هلاک شده یا گمشده یا کهنه و انتها و بیمار دوستان و خصومت [illegible] در [illegible]	دلیلست بر [illegible]
التاسع	دلیلست بر تغییر بعد از مرگ و عروج نفوس و ترکیب ارواح در اجساد و انتقال	دلالت [illegible]	دلیلست براحوال عباد و زهاد و متصوفه بشرکت مشتری و اوباش و مفسدان و قطاع الطریق بشرکت مریخ و مسافران بشرکت قمر
العاشر	[illegible]	احوال پادشاهان و حکام و والیان و اکابر و اشراف و مشاهیر و [illegible] و امیران و دبیران و استادان در هر شغل و صنعت و بودن مال حلال [illegible]	احوال [illegible]
الحادی عشر	دلیلست بر مکانیکه میکشاند بسوی بهشت و دوزخ و جای [illegible] ابرار و فجار	دلالت کند بر [illegible]	احوال اعوان و انصار و حکام و [illegible] و احوال وزرا و کبار و اشراف و [illegible] و مدبران و خزاین ایشان بشرکت [illegible] و امرا و لشکریان بشرکت مریخ و حرم پادشاه و حال خاتونان و مستوفیان بشرکت عطارد
الثانی عشر	[illegible]	دلالت کند بر احوال کرختگان و [illegible] مایکان و عصیان عاصیان و کسب خبیث و [illegible] و حقد و حسد و مکر و خباست و دنائت نفس و خبر و حشت و کارهای گذشته	دلالت کند بر احوال [illegible]

تتمه جدول منسوبات بیوت دوازده گانه

البیوت	آنچه متعلق بخانها است در اختیارات	آنچه متعلق بخانها است در اختیارات	البیوت
الطالع	ابتدای کارها و حمام رفتن و سر تراشیدن و نوره کشیدن و ناخن چیدن و شارب گرفتن و فصد و حجامت کردن و کشتی در آب افکندن و دوری بان جهت مفصل نمودن	تزویج کردن و ملاقات با دشمن و طرح جنگ انداختن با او و مصالحه با او و ترتیب ادوات آلات و اسلحه حرب و شرکت کردن و طلب گریخته نمودن و گمشده و شکار کردن در خشکی و دریا و خریدن آلات حرب و شطرنج و نرد باختن	السابع
الثانی	خریدن و فروختن چیزها و شرکت کردن و مال بتجارت فرستادن و قرض دادن و گرفتن و نگاه داشتن مال و باز گرفتن آن از مدیون و التماس حاجات و کیمیا ساختن	وصیت کردن و نظر در امور مواریث نمودن	الثامن
الثالث	صلح دادن اخوان و اقربا و تعلیم فقه نمودن	سفر خشکی و دریا و سفر پنهان و تعلیم علوم و ادب و غنا و سرود و لهو و در شهر شدن بعد از سفر دور	التاسع
الرابع	بنا نهادن شهرها و حصارها و قلعها و بیرون آوردن نهرها و کندن قناتها و خریدن املاک و تعمیر نمودن آنها و زراعت و غرس اشجار و اجاره و استجاره املاک و مستغلات و دفینه نهادن و بیرون آوردن آن و امانت سپردن	لوا بستن و گشادن و خراج نهادن و تعیین عمال و والیان و ولیعهد قرار دادن و اختلاط شدن بملوک و حاجت خواستن از ایشان و بنکایت رفتن نزد ایشان و بنای اعمال و دیوانی و سلاح ساختن و یاد گرفتن و آموختن صنعتها	العاشر
الخامس	شیر بکودک دادن و باز گرفتن از شیر و گهواره بستن و نو بریدن و پوشیدن و هدیه و رسول فرستادن و نامه نوشتن و ترتیب طعام و ریختن شراب خوردن و ترتیب دادن بویهای خوش و خضاب زینت کردن و بیرون آوردن طفل مرده از شکم مادر	کسب ثنا و ستایش و طلب حوائج و عقد مودت و دوستی بستن	الحادی عشر
السادس	معالجه بیماری و حقنه و غرغره و قی کردن و دارو در چشم و گوش و دماغ کردن و مسهل خوردن و دفع اسهال نمودن و خریدن مملوک و آزاد کردن و خلاص کردن [illegible]	بگریختن سبب ساختن و پادشاه یاغی او را بر سر دشمن بردن	الثانی عشر

جدول منسوبات کواکب سبعه سیاره

[illegible]

الکواکب	قمر	عطارد	زهره	شمس	مریخ	مشتری	زحل
مسکن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سعد و نحس	سعد و نحوست پذیرنده	بالذات سعد و [illegible] تابع منظور به	سعد اصغر	سعد بنظر نحس بمقارنه	نحس اصغر	سعد اکبر	نحس اکبر
مذکر و مؤنث	ماده	نر و [illegible]	ماده	نر	نر و [illegible] ماده	نر	نر
لیلی و نهاری	شبی	روزی و لیکن [illegible] متصل بود	شبی	روزی	شبی	روزی	روزی
رنگ	سفیدی که بسبزی زند یا بسرخی باز زند	[illegible]	سفید و شیر [illegible] بنفش کبود	[illegible]	سرخ تاریک [illegible]	[illegible]	سیاه و تیره و سیاهی که بزردی زند و رنگ سبز و تاریک
طعم	شوری و ترشی و اندک بی‌مزگی	آنچه از دو طعم و بیشتر مرکب بود	چرب و شیرین [illegible]	تیز لطیف	ترشی [illegible]	شیرین	عفص
بوی	آنچه بوی خوش مایل باشد	آنچه از دو بو و بیشتر مرکب باشد	بوی خوش	تیز لطیف	[illegible]	خوش بوی	[illegible]
عناصر	آب	باد	هوای تر و آب	آتش [illegible]	آتش افروخته	هوا	زمین

[illegible]

تتمه جدول منسوبات کواکب سبعه

کواکب	اخلاط	احوال	حواس	قوتها	اعضاء	اجزاء بدن	اعضاء رئیسه	اقلیم هفتگانه	اصناف مردم
قمر	بلغم	اسپیدرون	باصره و ذائقه	قوت طبیعی و نامیه	دماغ و کلیه و پستان و معده	[illegible]	شش	[illegible]	ملکان و شریفان و کدبانوها اصلی و اغنیاء نامی و ابتنان
عطارد	سودا و خون سیاه	خون کفتن	ذائقه	قوت مفکره	زبان و	دکتاعصبه	زهره	زبان و ...	دبیران و کاتبان و منجمان و ... و صاحبان ...
زهره	بلغم و خون	[illegible]	شامه	قوت شهوانیه	فرج و ...	... و گوشت و	دو کلیه و ...	[illegible]	شریفان و توانگران و زنان ملوک و امراء و ارباب تجمل و زینت و اهل طرب و خادمان و مخنثان
شمس	صفرا	...	باصره	قوت حیوانیه	[illegible]	[illegible]	معده	[illegible]	ملکان و ... و صاحبان ...
مریخ	صفرا	کبد	شامه	قوت غضبانیه	[illegible]	[illegible]	...	[illegible]	سرهنگان و سپاهیان و جنگیان و عاصیان و دزدان و ... و فروشنده ستور و اسلحه
مشتری	خون	[illegible]	لامسه	قوت نامیه	[illegible]	[illegible]	...	[illegible]	... و وزرا و علماء و ... و قضاة و تجار نامی و اغنیاء
زحل	سودا	[illegible]	سامعه	قوت ماسکه	[illegible]	... و ...	[illegible]	[illegible]	پیران و دهقانان و زاهدان و ... و ارباب ...

تتمه جدول منسوبات کواکب سبعه

الکواکب	اشکال و صور	ازمنه	اخلاق
قمر	گرد روی و بوسته ابرو و درست بالا بزرگ چشم نیکو موی تیز سخن گشاده دندان و اندک احول و در سر او اندک کجی بوده باشد و سفید رنگ که به سرخی زند یا زردی با اندک کدورت	[illegible]	نیک نفسی و سلیم طبعی و آمیزش با هر کس و فکرت بسیار و کسب ثنا و فراخ علیشو و حرص بر زنان و دروغ و سخن بسیار گفتن و فراموشی و قلت مباشرت ...
عطارد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
زهره	خوب چهره گرد روی سرخ و سفید پر گوشت با عیب بسیار سطبری رخ خوب چشم سیاه و بیشتر از سفیدی و شیرین ... سطبر ساق نازک بدن و خورد دندان و گشاده روی و میانه بالا	[illegible]	خوش خوئی و عیش و طرب و لهو و شادی و سخاوت و ظرافت و نظافت و عجب و فضیلت و کرم و عدل و داد و ... و تزئین و شفقت و آمیزش با هر کس
شمس	[illegible]	در روز پدران و برادران میانه و موالی و مخادیم	[illegible]
مریخ	بلند بالا بزرگ سر خورد چشم و گوش و پیشانی تیز رنگ به چشم خوب بینی و لب کم گوشت کشیده موی اندک به سرخی دراز انگشت فراخ گام	برادران میانه	دروغ و خیانت و خلاف و فساد و ... و ناراستی و شرارت و دلیری و شوخی و بدعهدی و حیله و اظهار مودت و ... و خیانت و نمامی و تلف نمودن اموال
مشتری	[illegible]	فرزندان و فرزند فرزندان	[illegible]
زحل	بوسته ابرو و سیاه موی سطبر لب ... بزرگ سر و فراخ دهان آبله روی بلند بالا ... گران حرکت ... و لباس درنگ و بزرگ کتف کوتاه انگشت پیچیده ساق فراخ گام بزرگ پای ... کوتاه گردن	... پدران و اجداد ...	جهل و جبن و مکر و قلت و حسد و بخل و توحش و وسوسه و نخوت و دعوی و حکمت و کتمان سر و وقار و بدخواهی و ... و ستیزه کاری ...

تتمه جدول منسوبات كواكب سبعه

كواكب	افعال واحوال	نباتات واشجار
قمر	تعليم علوم علوى ومحاسبه ووكالت ورسالت ومجاسوسى ونخاسى ودربانى وكارهاى آب وحلاقى وخبازى ودروغ ونمامى واهتمام بر اصلاح تن ومعيشت وفراخى طعام ونكاح اندك وبسيار تزويج وخوش منشى	خيار وتره وكتان وپنبه ونى وگندم وجو وانار شيرين وانگور وخربوزه وهرچه بر بالا نخيزد وهر درختى كه ساقش باريك وساقهاى بسيار دارد
عطارد	[illegible]	[illegible]
زهره	[illegible]	[illegible]
شمس	طلب سلطنت وقهر بر اشرار وجمع اموال وكثرت كلام ونفع رسانيدن بدوستان وآگاه بودن از معاد ونظافت اهل بيت وبقول مردم نزديكان ونفع دوستان واگر آفتاب در شرف بود دليل بود بر حصول ملك ورياست واگر در هبوط بود بر زوال ملك	خشك وترنجبين وعسل وانار شيرين وانگور وخرما وگندم وبرنج وترنج وصندل وزعفران وهر درخت بلند ميوه دار وهر درختى كه ميوه او خشك بكار دارند
مريخ	[illegible]	[illegible]
مشترى	[illegible]	[illegible]
زحل	فقر وغربت وعزلت وتعطيل وبخل ورنجهاى عظيم ونوحه وگريه وتخريب وظلم وزندانبانى وبكار داشتن چيزهاى كهنه وكارهاى با محنت ورنج وگل كارى وشور آمدن زمين ونقش وحيله بكار بردن [illegible] كردن ونهان جستن وتغير واندوه وحزن	بلوط وفلفل وزيتون ونخود وانار ترش وشاه دانه وعدس وماش وبلوط وهليله وبيد انجير وانچه [illegible] طعم ترش وگنده يا ترش وسخت پوست چون گردو وبادام

تتمه جدول منسوبات كواكب سبعه

كواكب	ستور ومرغان	معادن وجواهر	متاعها وجامها
قمر	گاو وگوسفند واشتر وفيل وكلنگ ومرغ آبى وشترمرغ وماكيان وزاغ وگنجشك ودراج وبوتيمار وهرچه مردم را فرمان بردار است وانس گيرد	[illegible]	[illegible]
عطارد	[illegible]	سيماب وفيروزه وكهربا وسنگ ومرجان وبرنج وهرچه در آن نقش بود وبشمار وحساب در آيد چون درم ودينار ونيز	[illegible]
زهره	كبوتر وخرگوش وهزار دستان وهرچه خوش آواز بود وماهيان بزرگ وانچه از مرغان كه گوشت او خورند	[illegible]	[illegible]
شمس	[illegible]	زر وياقوت ولاجورد وكبريت وزرنيخ وبجاده وآبگينه [illegible] وسنگ وروى وزفت وهرچه قيمتى [illegible] ولعل زمرد وفيروزه وكهربا	[illegible]
مريخ	شير وپلنگ وگرگ وخوكان [illegible] وسگ وشغال ومار وافعى وعقرب وخارپشت ودندان زيان كار وديوانه ومرغان گوشت خوار بود وهرچه كه سرخ باشد	[illegible]	[illegible]
مشترى	[illegible]	زر وسيم وقلعى وبرنج والماس وروى سپيد وهرچه [illegible] ومرتيشا وتوتيا وگوگرد [illegible] وسنگهاى سپيد ودر كه شريف بود	[illegible]
زحل	گاو وفيل وبز وخر [illegible] وپرستوك [illegible] وشب پره وحشرات الارض چون مار وموش ومرغ آبى وشترمرغ وبوم وجغد وملخ وسنجاب وگربه وسمور [illegible] وجانوران سيا بزرگ	[illegible]	[illegible]

تتمهٔ جدول منسوبات کواکب سبعه

کواکب	امراض	مواضع	ازمنه	بلدان
قمر	فالج و لقوه و خلع اعضا و امراض [illegible] و آنچه از بلغم بهم رسد	آبگیرها و [illegible] و رودها و [illegible] و دریاها و باغها و حوضها و بستانها	[illegible]	موصل و آذربایجان و خرزد و زابلستان و ملتان و قندهار و شام و جیلان
عطارد	[illegible]	مواضع منقش و عبادتخانها و دیوانخانها و بازارها و مدارس و کتابخانها و بالاخانها و جاهایی که [illegible]	[illegible]	مکه و مدینه و عراق و دیلم و جیلان و طبرستان و هرات و دشت قبچاق
زهره	ضعف دل و دماغ و کرده و مثانه و بواسیر و آنچه از سردی و تری پیدا شود	[illegible]	[illegible]	بابل و عرب و خوارزم و اردبیل و سمرقند و بخارا و روس و ارمنیهٔ کوچک
شمس	[illegible]	معدنها و قصرها [illegible] عالی و مقر سلطنت	[illegible]	حجاز و بیت المقدس و کوه لبنان و ارمنیه و دیلم و خراسان و ماچین و آذربایجان و سمرقند و ترمد
مریخ	تب دایم و شطر الغب و درد جگر و معده و [illegible] و قذف الدم و اسقاط جنین [illegible]	[illegible]	[illegible]	شام و روم و [illegible] و ترک و ملتان و کرمان و فارس و عراق و اهواز و بصره
مشتری	[illegible]	مساجد و مدارس و مواضع مقدسه و خزاین و مقامهای عالی و معمور و عبادتخانها و منابر و [illegible] و علماء	[illegible]	خراسان و بابل و فارس و ترک و بربر و افریقیه و عراق و مکه و مدینه و صعید مصر
زحل	جذام و نقرس و قروح امعاء و یرقان و سل و قولنج و [illegible] و استسقا [illegible]	خرابها و [illegible] و غارها و چاهها و بیابانها و خانهای قدیم و [illegible] قلاع [illegible]	اول [illegible]	اقصای هند و سند و زنگ و حبشه و نبط و عرب و قبط و یمن و خوارزم و بخارا و نیشابور و بربر

تتمهٔ جدول منسوبات کواکب سبعه

کواکب	ملبوس	[illegible]	مدلولات اجمالی آنها	[illegible]	اجناس [illegible]	ایام هفته	جهات
قمر	[illegible]	[illegible]	سفیدترین چیزها و کثیف‌ترین و سبک‌ترین	[illegible]	[illegible]	دوشنبه	مغرب
عطارد	[illegible]	[illegible]	چیزی میانه و مشترک‌ترین چیزها از دو مرکب	[illegible]	[illegible]	چهارشنبه	[illegible]
زهره	[illegible]	جواهر [illegible]	پاکیزه‌ترین چیزها و بانعمت‌ترین چیزها و خوب‌ترین و تری‌ترین	[illegible]	[illegible]	جمعه	جنوب
شمس	[illegible]	[illegible]	نبیل‌ترین چیزها و [illegible] ترین چیزها و مشهورترین و گرامی‌ترین	[illegible]	[illegible]	یکشنبه	مشرق
مریخ	[illegible]	[illegible]	گرم‌ترین چیزها و درشت‌ترین و تیزترین و [illegible] ترین آنها	[illegible]	[illegible]	سه‌شنبه	مغرب
مشتری	[illegible]	[illegible]	میانه‌ترین چیزها و معتدل‌ترین چیزها و تمام‌ترین و خوب‌ترین و خوش‌ترین و آسان‌ترین	[illegible]	[illegible]	پنجشنبه	شمال
زحل	جامه [illegible]	[illegible]	سخت‌ترین چیزها و سردترین و کنده‌ترین و پلیدترین	[illegible]	[illegible]	شنبه	مشرق

تتمه جدول منسوبات کواکب سبعه

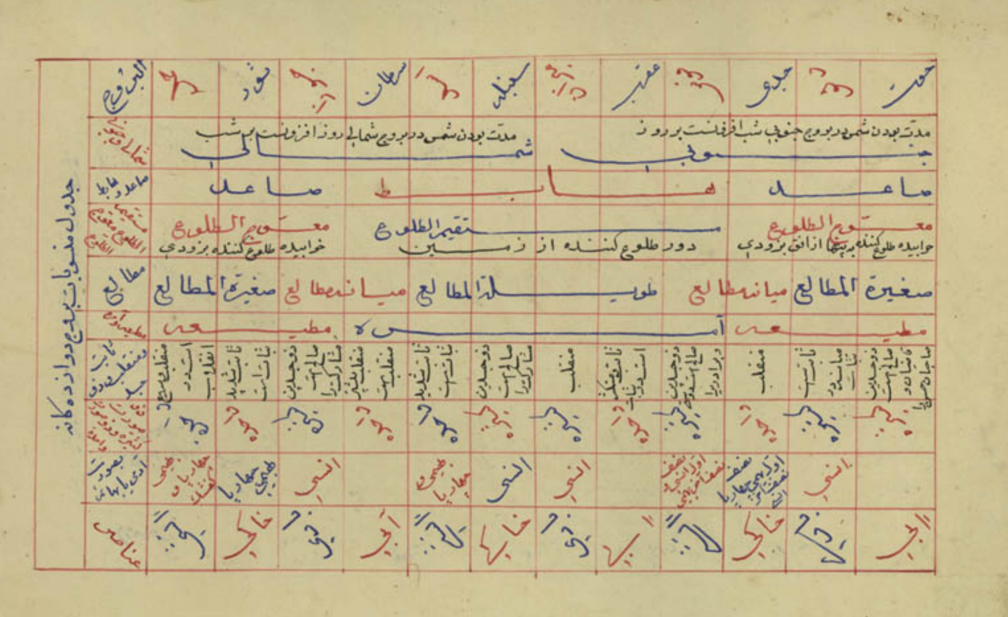
کواکب	صناعات	بیت	وبال	شرف	هبوط	اوج	حضیض	فرح
قمر	کردش در کارها و چیزها ورسولی و وکالت و استادی در کارها و هر چیزی و طب و هندسه و انگشتر ساختن و جادوگری	سرطان	جدی	ثور ۳	عقرب ۳	اجتماع و استقبال	دو برج	[illegible]
عطارد	تجارت و مساحت و نجوم و کاهنی و تقلید و معرفت و هندسه و فلسفه و شاعری و انشا و فصاحت و بلاغت بکار بردن و بیهوده گوئی و کتابت و [illegible] و نقاشی	جوزا و سنبله	قوس و حوت	سنبله ۱۵	حوت ۱۵	قوس ۱	جوزا ۱	طالع
زهره	کارهای پاکیزه و دوستی بازارها و تجارت [illegible] زر و در و مروارید فروشی و مطربی	ثور و میزان	عقرب و حمل	حوت ۲۷	سنبله ۲۷	دلو ۵	اسد ۵	پنجم
شمس	داد و ستد و دینار فروختن	اسد	دلو	حمل ۱۹	میزان ۱۹	سرطان ۳	جدی ۳	نهم
مریخ	دلاکی و سلاح فروشی و آهنگری و ستوربانی و شبانی و قصابی و سلاحی و بیطاری و [illegible]	حمل و عقرب	ثور و میزان	جدی ۲۸	سرطان ۲۸	سنبله	حوت ۱	ششم
مشتری	زرگری و صرافی و بیع زر و سیم و الماس و عقد و انگشتری و نیکوئی و هر شغل و عمل پاکیزه و عبادت و توبه	قوس و حوت	جوزا و سنبله	سرطان ۱۵	جدی ۱۵	میزان ۲	حمل ۲	یازدهم
زحل	بنائی و زراعت و آباد کردن و نقبها و بیرون آوردن آب و چشمه و کور کندن و هر کار دیگر با اصل کنند و تعمیر و میراث کردن چیزها	جدی و دلو	سرطان و اسد	میزان ۲۱	حمل ۲۱	جدی	سرطان	دوازدهم

تتمه جدول منسوبات کواکب سبعه

الکواکب	نوع کواکب	[illegible]	سال عظمی	سال کبری	سال وسطی	سال صغری	[illegible]	[illegible]
قمر	[illegible]	بطلیموس	۵۲۰	[illegible]	[illegible]	بیست و پنج سال ۲۵	[illegible]	عطارد
عطارد	[illegible]	بطلیموس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بیست سال ۲۰	مشتری	زحل
زهره	[illegible]	بطلیموس	۱۱۵۱	[illegible]	[illegible]	هشت سال ۸	زحل	مشتری
شمس	[illegible]	بطلیموس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نوزده سال ۱۹	[illegible]	مریخ
مریخ	[illegible]	بطلیموس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	پانزده سال ۱۵	عطارد	مشتری
مشتری	[illegible]	بطلیموس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دوازده سال ۱۲	قمر	زحل
زحل	[illegible]	بطلیموس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سی سال ۳۰	شمس	[illegible]

جدول منسوبات احوال مثلثات بروج دوازده گانه

البروج	حمل	اسد	قوس	ثور	سنبله	جدی	جوزا	میزان	دلو	سرطان	عقرب	حوت
مثلثات	آتشی			خاکی			هوائی			آبی		
ارباب مثلثات بروز بزعم جمهور	شمس مشتری زحل			زهره قمر مریخ			زحل عطارد مشتری			زهره مریخ قمر		
ارباب مثلثات بشب بزعم جمهور	مشتری شمس زحل			قمر زهره مریخ			عطارد زحل مشتری			مریخ زهره قمر		
ارباب ربع مسکون بربع وسط معمور و هر کدام ربع جنوب و شمال	مریخ مشتری			زهره زحل			زحل			مریخ زهره		
مبینات ارباع بزعم جمهور	زحل مشتری شمس			مریخ قمر زهره			عطارد زحل مریخ			قمر زهره مریخ		
ارباب مثلثات بروز بزعم بطلمیوس	شمس مشتری			زهره قمر			زحل عطارد			زهره مریخ		
ارباب مثلثات بشب بزعم بطلمیوس	مشتری شمس مریخ			قمر زهره زحل			عطارد زحل مشتری			مریخ قمر		
ارباب ربع مسکون بربع وسط معمور و هر کدام ربع جنوب و شمال	مریخ مشتری			زهره زحل			زحل مشتری			زهره مریخ		
مربعات ارباع بزعم بطلمیوس	مشتری مریخ			زهره زحل			زحل مشتری			زهره مریخ		



جدول منسوبات بروج دوازده گانه

البروج	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
شمالی و جنوبی	شمالی — مدت بودن شمس در بروج شمالی روز افزونست بر شب						جنوبی — مدت بودن شمس در بروج جنوبی شب افزونست بر روز					
صاعد و هابط	صاعد			هابط						صاعد		
مستقیم الطلوع و معوج الطلوع	معوج الطلوع خوابیده طلوع کننده بزودی			مستقیم الطلوع دور طلوع کننده از زمین						معوج الطلوع خوابیده طلوع کننده به پهنا از افق بزودی		
مطالع	صغیرة المطالع	صغیرة المطالع	میانه مطالع	میانه مطالع	طویلة المطالع				میانه مطالع	میانه مطالع	صغیرة المطالع	
مطیع و آمر	مطیع			آمر						مطیع		
ثابت و منقلب و ذوجسدین	منقلب ربیعی اسید انقلاب	ثابت شدید ثبات است	ذوجسدین صالح جهت مشارکت را	منقلب صیفی منقلب است	ثابت شدید ثبات است	ذوجسدین صالح جهت مشارکت را	منقلب	ثابت ... است در ثبات	ذوجسدین صالح جهت و برادر را	منقلب	ثابت است میانه در ثبات	ذوجسدین صالح جهت تاشیان و صاحبان حسن را
ذو صورت واحده و کثیره	واحده	واحده	کثیره	واحده	واحده	کثیره	کثیره	واحده	کثیره	واحده	کثیره	کثیره
بصورت آدمی یا بهائم	بهیمی چهارپا	بهیمی چهارپا	انسی		بهیمی چهارپا	انسی	انسی		نصف اولش انسی نصف آخر بهیمی	نصف اولش بهیمی چهارپا	انسی	
عناصر	آتشی	خاکی	هوائی	آبی	آتشی	خاکی	هوائی	آبی	آتشی	خاکی	هوائی	آبی

جدول منسوبات بروج دوازده گانه

البروج	اخلاط	طبع ومزاج	مذکر ومؤنث	لیلی ونهاری	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حمل	صفراء	گرم وخشک معتدل الحرارت	مذکر	نهاری	[illegible]	بریده اندام	صاحب آواز	[illegible]	ربیع
ثور	سوداء	سرد است وخشک	مؤنث و[illegible]	لیلی و[illegible]	[illegible]	بریده اندام	صاحب آواز	[illegible]	ربیع
جوزا	خون	گرم وتر معتدل در حرارت	مذکر و[illegible]	[illegible]	[illegible]	درست اندام	[illegible]	[illegible]	ربیع
سرطان	بلغم	سرد وتر معتدل مزاج	مؤنث و[illegible]	لیلی و[illegible]	[illegible]	درست اندام	صاحب آواز	[illegible]	صیف
اسد	صفراء	گرم وخشک	مذکر	نهاری	[illegible]	بریده اندام	صاحب آواز	[illegible]	صیف
سنبله	سوداء	سرد وخشک	مؤنث و[illegible]	لیلی و[illegible]	[illegible]	درست اندام	[illegible]	[illegible]	صیف
میزان	خون	گرم وتر	مذکر و[illegible]	نهاری و[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	خریف
عقرب	بلغم	سرد وتر [illegible] کمتر	مؤنث و[illegible]	لیلی و[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	خریف
قوس	صفراء	گرم وخشک حرارتش کمتر	مذکر	نهاری	[illegible]	[illegible]	صاحب آواز	[illegible]	خریف
جدی	سوداء	سرد وخشک	مؤنث	لیلی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	شتاء
دلو	خون	گرم وتر	مذکر و[illegible]	نهاری و[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	شتاء
حوت	بلغم	سرد وتر ناقص از اعتدال	مؤنث و[illegible]	لیلی و[illegible]	[illegible]	بریده اندام	صاحب آواز	[illegible]	شتاء

تتمه جدول منسوبات بروج دوازده گانه

بروج	[illegible]	ریاح	الوان	اقسام عناصر وارکان
حمل		صبا	سفیدی که بسرخی زند وبقولی اشقر ازرق وبقولی سرخ	آتشهای مشتعل وبقولی مولد حرارت است و سرچشمه آتشها
ثور		جنوب	گندم گونی که بسفیدی زند وبقولی سفید روشن وبقولی سفیدی گندم گونی که بسیاهی زند وبقولی سفید سیاه وبقولی تیره رنگ وسیاه [illegible]	هر گلی که در آن نبات روید وبقولی مولد برودت و زمین لرزش و زلزله
جوزا		دبور	زردی که بسرخی زند وبقولی سفیدی که بزردی زند وبقولی سرخ وسبز وبقولی زرد وسبزی که بسفیدی زند وبقولی آسمان رنگ	روحهای حیوانی و هوا و فضا و هر نسیم [illegible] و هر هوای تر و معتدل که تقویت کند [illegible] حیوانی و نباتی را و هر بادی که [illegible] کند میوهها را [illegible]
سرطان		شمال	گندم گونی وبقولی زرد و سفیدی که برنگ خاک بود وبقولی رنگهای بسیار و رنگی سرخ که اندک بسیاهی مایل باشد	آبهای خوش [illegible]
اسد		صبا	[illegible]	[illegible]
سنبله		جنوب	سبز و چیزهای مختلف رنگ وبقولی گندم گون وبقولی سبز و رنگ گل وبقولی رنگ زرد مایل بسفیدی	گلهائی که بعضی از نباتات در آن روید و بعضی نروید وبقولی هر آب گرمی [illegible]
میزان		دبور	[illegible]	[illegible]
عقرب		شمال	سفیدی که بزردی زند وبقولی سرخی که بسبزی زند وبقولی سیاه مایل بسرخی وبقولی رنگ طلا	هر آب متعفنی که در آن [illegible]
قوس		صبا	سفیدی که بسرخی زند وبقولی سفیدی که بزردی زند وبقولی سرخ وبقولی مختلف رنگ	آتشهائی که در حیوانات است و حرارت غریزی وبقولی [illegible]
جدی		جنوب	[illegible]	[illegible]
دلو		دبور	[illegible]	[illegible]
حوت		شمال	برنگ نقره وبقولی سفید وبقولی سرخ و سبز وبقولی رنگ خاک	هر آب متعفنی که منقطع شود [illegible]

تتمه جدول منسوبات بروج دوازده گانه

البروج	ولد	نکاح	مکانها
حمل	[illegible]	[illegible]	آتش خانها و کوشکها و جایهای عالی و مقام مس‌گران و آهنگران و مطبخها و سلاخ خانها و جای گوسفندان و چراگاههای آنها و جای دزدان و جای چوب پوش و هر آن موضعی که در آن آتش بکار برده شود
ثور	[illegible]	[illegible]	سرایها و بوستانها و کشت زارها و هر جا که درو گاو و دواب دارند و نیکوئیها نزدیک بود و جاهائی که در او خود رستنیها آباد کنند و زمینهای که آب که در آن زراعت کنند و چشمها منبع ساقیها و جاهائی که آب از آن چکد و جایهای [illegible]
جوزا	[illegible]	[illegible]	کوهها و غارها و منظرها و بادگیرها و جایهای بازیگران و دیوان خانها و جاهای نویسندگان و مکتب خانها و جاهای مغان و کنار دود خانها که شکار کنند و جایگاه شکار کنندگان
سرطان	بسیار فرزند	[illegible]	دریاها و آبگیرها و رودها و حوضها و آبخانها و سقایها و بیشها و نیزارها و لبهای دریا و کنار نهرها و آب انبارها و جاهای عبادت و مواضع زرع و غرس
اسد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنبله	[illegible]	[illegible]	سرایهای [illegible] انبارها و کنار خانها و انبار غله و حبوب و کشت زارها و بازارها و جاهائی که در آن برده فروشند و جاهای زنان و بازیگران و خانگان و جاهای اهل زراعت و تفرج
میزان	[illegible]	[illegible]	جاهای با رفعت و تماشاگاهها و بادگیرها و کوشکها و منظرها و کوههای با میوه و نخل خانها و باغها و بوستانها و سرکوهها که زراعت کنند در آن و سرکین گاه و راه و مکان [illegible] فضاء [illegible] واسع و جاهای صیادان و نخلستان [illegible] و مسجدها و عبادتخانها [illegible] شریف
عقرب	[illegible]	[illegible]	گذرهای آب چشمهای کننده و جایهای پر آب و آبخانها و بادگیر و جای زندان و سیاستگاهها و خرابها و هر جای پلید و جاهای با غم و حزن و اندوه و خوف و سوراخها و عقربها و حشرات الارض [illegible] انگورستان و توتستان [illegible] بستان و جای عنبر و جای که آبهای ناسد در آن جاری شود
قوس	[illegible]	[illegible]	دار الضرب و دار القضا و صوامع و مساجد و جاهای اسبان و برده فروشان و کبوترخانها و بوستانها و هر موضعی که در او آب آید و هواء [illegible] و جاهای شکار و دواب و اصطبلها و جاهای آتش و بیع و کنایس و عبادت خانها و جاهای با سلاح و جاهای با تفرج و صیدگاهها
جدی	[illegible]	[illegible]	قلعها و حصارها و کوهها [illegible]
دلو	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حوت	بسیار فرزند	[illegible]	مدرسها و رباطها و خرابها و سرایهای [illegible] مسجدها و آبخانها و سردابها و کوهها که در دریا بود و ساحلها و معمور و صیدگاه و دریاچه و بیشها و نیزارها و جایهائی که در آن گریه کنند و مواضع حزن و اندوه و جایهای عبادت و ملائکه و [illegible] شعرا [illegible]

جدول منسوبات بروج از بلدان بطریقه بطلیموس بنا بر آنکه وسط معموره جائی بوده باشد که طول آن شصت و پنج درجه و عرض سی و شش و هر برجی که مدبر است صاحب آن برج نیز شریک است در تدبیر و بنا تقسیم کرده معموره زمین را اولا بر چهار قسم نموده است و بمثلثات اربع نسبت داده است و هر قسمی منقسم بدو قسم از اطراف و یک قسم از اوساط که مجموع هشت قسم بوده باشد [illegible] سی و شش از اطراف معموره [illegible] از اوساط و هر برجی را [illegible] نسبت داده است [illegible] اطراف [illegible] اوساط ولیکن اطراف مثلثه آن برج و اوساط از مثلثه مقابل

برج	بلدان بزعم بطلیموس
حمل	از اطراف معموره بریطانیا است که جزیره ایست در بحیط مغربی شمالی اسپانیا و عظیم که مدار اهل آن [illegible] است و دران کشت و زرع هیچ نباشد و [illegible] زمین صقالبه است و انچه در شمال آن است و جرمانیاست که زمین صقالبه و نواحی آن است و باسطرانیاست [illegible] و نواحی آنها و این بلاد عرضش از سی و شش بیشتر است و طولش از شصت و پنج درجه کمتر و از وسط معموره که طولش از شصت و پنج درجه بیشتر است و عرضش از سی و شش درجه کمتر بلاد هند و [illegible] و بلاد [illegible] و [illegible] و شام و نواحی آن است [illegible] فلسطین
ثور	از اطراف معموره [illegible] است که ناحیه [illegible] و طبرستان است و [illegible] که ناحیه آذربایجانست و همدان و ماهان که ماه البصره و ماه الکوفه باشد و معروفست و نواحی آنها فارس است که شامل شوشتر و شیراز و قم و کاشان و اهواز و اصفهان و کرمان و [illegible] و سیراف و نواحی آنها و جملا انچه عرضش از سی و شش درجه کمتر است و طولش از شصت و پنج درجه بیشتر ولیکن از نود درجه کمتر و از وسط معموره بلاد [illegible] و جزیره قبرس و سواحل آسیاء صغری و اینها جزایر [illegible] باشند شرقی بلاد یونانیان و جزایر چند [illegible] باشند در دریای روم و در خلیج قسطنطنیه که عرضش از سی و شش درجه بیشتر است و طولش از شصت و پنج درجه کمتر است
جوزا	از اطراف معموره ارمینیه است که معروفست و [illegible] که جرجان و نواحی آن بوده باشد و [illegible] خراسان بوده باشد تا بلخ طول آن میکشد و ابتداء طول این بلاد از هفتاد درجه است تخمینا تا بلخ و عرض اینها از سی و شش درجه بیشتر است و از وسط معموره [illegible] است که حوالی برقه بوده باشد و [illegible] است که از سواحل بحر روم بوده باشد بسمت جنوب برقه [illegible] اسکندریه و رشید و دمیاط [illegible] مصر است [illegible] بوده باشد و جملا از برقه است [illegible] و عرض این ولایات از سی و شش درجه کمتر است و طولش از شصت و پنج درجه نمیرسد
سرطان	از اطراف معموره [illegible] است و [illegible] است و افریقیه و این بلاد از افریقیه میکشد بسمت مغرب و طرابلس مغرب داخل اینها است و با آخر مغرب میرسد و طول اینها از شصت و پنج درجه کمتر است و عرض از سی و شش درجه کمتر و از وسط معموره بلاد [illegible] و [illegible] است و اینها همه در شرقی خلیج قسطنطنیه واقع اند و طول این از شصت و پنج درجه است تا هفتاد درجه تخمینا و عرض آن از سی و شش درجه زیاده است
اسد	از اطراف معموره انطالیاست و [illegible] و جزیره سقلیه است که در دریای روم است و جمیع این ولایات در نواحی روم است که در این زمان در دست فرنگی است و طول اینها از شصت و پنج درجه کمتر است و عرض از سی و شش درجه بیشتر و از وسط بلاد معموره [illegible] است و [illegible] است و [illegible] و این ولایت در سمت جنوب شام است مانند مدین و وادی القری و مکه و مدینه الرسول و زمین حجاز و جملا طولش زیاده است از شصت و پنج درجه و تا نود درجه نمیرسد و عرضش از سی و شش درجه کمتر است

تتمهٔ بلدان بزعم بطلمیوس

سنبله	از اطراف معموره بابل زمین است که معروف است موصل و بلاد جزیره که همه معروفند بجملا طول اینها از شصت و پنجاه و پنج درجه میگذرد و بنود درجه نمیرسد و عرضش از سی و شش درجه کمتر و از وسط معموره آسیا و اجانا و قریطش است و اینها شمالی شام و جنوبی شرقی قسطنطینیه و بلاد یونانیا است که طولش بشصت و پنجاه و پنج درجه نمیرسد و عرضش از سی و شش درجه بیشتر است و در این زمان اهل این ولایات را آب دریای روم و خلیج قسطنطنیه فرا گرفته است
میزان	از اطراف معموره واسقینا و بلاد ما فطریاف و بلاد سیریقی و اینها نواحی بلخ و طخارستان و ارمینیه و قرقیز است که طولش از نود زیاده و عرضش از سی و شش درجه بیشتر و از وسط معموره ارمنیا و اناسیس و طرو عاد و طیقی است که زمین مصر و زمین واحات بوده باشد طول اینها بشصت و پنجاه درجه نمیرسد لیکن عرضش بسی و شش درجه نمیرسد
عقرب	از اطراف معموره بلاد ما لطاعوینیوما و رنطانیا و عاطونیا است و این ولایات از ابتداء مغرب میگذرد تا وسط مغرب و عرضش از سی و شش درجه میگذرد و مساکن بربر است و از وسط معموره بلاد سوریا و فراصین و افاد و فیا است و این ولایات همه نواحی انطاکیه است که طولش از شصت و پنجاه درجه میگذرد و عرضش بسی و شش درجه نمیرسد
قوس	از اطراف معموره بلاد طورونیا است و بلاد فلیطیقی و بلاد سیانیا است و اینها ولایات اندلس و نواحی آنست از آخر مغرب طول اینها از ابتداء مغرب است تا بیست و هفت درجه و عرضش از سی و شش درجه تا چهل و هفت درجه و از وسط معموره بلاد یمن است که معروف است و طولش از شصت و پنجاه درجه میگذرد و بنود درجه نمیرسد عرضش از بیست درجه میگذرد
جدی	از اطراف معموره بلاد هند است از ابتداء کابل و کشمیر و قیصور تا آخر مشرق و بلاد اربانیا است که زابلستان بوده باشد و بلاد حادر و سینا است که بلاد سند بوده باشد و طول این ولایات از نود درجه است تا مشرق و عرضش از سی و شش درجه میگذرد و از وسط معموره ما قید و نیا است و افاد و نیا و این ولایات قسطنطنیه است و نواحی آن که طولش بشصت و پنجاه درجه نمیرسد عرضش از سی و شش تا چهل و پنجاه درجه است
دلو	از اطراف معموره سیناودماطیقی و توکسای و بلاد سغد که این ولایات سمرقند و خوارزم و نواحی است که طولش از نود کمتر نیست و عرضش از سی و شش درجه میگذرد و از وسط معموره بلاد انوبیا و سطی است که عرض حبشه و نوبه و بجه و در نقل شهرهای اینست مجملا از بالای صعید مصر بسمت جنوب و عرضش به بیست درجه نمیرسد طولش از شصت و پنجاه درجه میگذرد
حوت	از اطراف معموره فارانیا و بلاد ارنیام بطیو و بغاد امانیطیقی است که آخر مغرب است بسمت جنوب و مساکن جماعتی از بربر است و از شهرهای آن سوس اقصی است و مجملا طولش بسی درجه نمیرسد و عرضش نیز بسی درجه نمیرسد و از وسط معموره بلاد لودیا و فامغولیا و فلوتفیا است و این ولایات نواحی طرسوس است که طولش از ابتداء شصت و پنجاه درجه است عرضش سی و شش درجه

تتمهٔ جدول منسوبات بروج دوازده گانه

	بلدان بر مذهب سایر علماء احکام
حمل	بابل و فارس و آذربایجان و شام و در دریای طبرستان و فلسطین و بقولی طنجه و بعضی از زمین اندلس و سپاهان مغرب و یمن و پارهٔ از زمین حبشه و پارهٔ از روم و پارهٔ از ثغور شام و ملطیه و انطاکیه و ارمنیه و موصل و ساری و نیشابور و بخارا و سغد و سمرقند و الان و پارهٔ از زمین ترک که سمت مشرق است و فرنگ و در بایمان و طوس و کابل و جرجان نیز
ثور	سواد کوفه و ما و البصره و ما و الکوفه و همدان و قهستان و جزیره قبرس و اسکندریه و قسطنطنیه و دیو و مداین و فرغانه و شیلیا است و هرات و سیستان و بقولی دمشق و بصره و عراق عجم نیز و بقولی پارهٔ از مصر و جزایر بحر روم و غزنه و نواحی طرسوس و آمل و قیساریه شام و کرخ و عمان و اکراد و اصفهان و ترمذ و حلوان و اردبیل نیز و بقولی پارهٔ از زمین افریقیه و پارهٔ از یمن و پارهٔ از روم و مدینه و پارهٔ از بابل و زنجان و اسفراین و مکران و پارهٔ از فارس و عمان
جوزا	مصر و رقه و ارمنیه و گیلان و کرکان و مغان با شکت در اصفهان و کرمان و بقولی صعید مصر نیز و بقولی طرابلس و حمص و اسکندریه مصر و تکریت و دیلم و طبرستان و مرو الرود و قزوین نیز و بقولی طنجه و سقالبه و نیل و جبل عتیق و بیت المقدس و بعضی از ارمنیه و بعضی از آذربایجان و قم و جندشاپور و پارهٔ از خراسان و خوارزم و اسفیجاب و سغد و بعضی از کابل و سند و قبة الارض و بعضی از هند و دریای آن نیز
سرطان	ارمنیه صغری و بعضی از افریقیه و هجر و بحرین و بلخ و مرو الرود و مشرق خراسان و بلخ و آذربایجان و بقولی بربر زمین و بقولی بعضی از حبشه و قالیقا و قرقیسیا و بقولی بربر زمین و بیت المقدس و بعضی از یمن و جزیره روم و کیش و هراة و نواحی سیستان و ترک و چین نیز و بقولی بعضی از حبشه و قالیقا و قرقیسیا و بعضی از بلخ و طوس و سرخس و طالقان و بعضی از ما وراء النهر و توران زمین نیز
اسد	ترک مشرق زمین و یاجوج و ماجوج و چین و بیت المقدس و مداین و سیستان و مکران و دیلم و ایران و طوس و ترمذ و سمرقند بقولی جزیره سقالبه و رومیه و ترک و باب الابواب و بقولی بعضی از جزایر در بحر محیط و زمین حبشه و بلاد اندلس و اسکندریه و ملطیه و مصیصه و زمین انطاکیه و پارهٔ از ثغور شام و عسقلان و اردن و دمشق و نصیبین و دجله و مداین و بصره و سیراف تا مکران و شیراز و کوهستان و حوالی اینها و دینور و نیشابور و سغد و شاش و فرغانه نیز
سنبله	اندلس و شام و افریقیه و فرات و جامعه و حبشه و صنعا و کوفه و بعضی از فارس و سیستان تا سند و بقولی بعضی از شام نیز و بقولی موصل و سند و بعضی از برقه و جرجی دار الملک حبشه و بعضی از بلاد ساحل که ثغور مصیصه است و بعضی از روم و جزیره و نصیبین و ما لس و بلسان و بعضی از بابل و تکریت و اردبیل و شوشتر و شیراز و کاشان و یزد و بعضی از کابل و طخارستان و بلخ و هرات و طالقان از طخارستان و خوارزم و نواحی آن و پارهٔ از زمین چین

تتمه جدول منسوبات بروج دوازده گانه

بروج	تتمه بلدان بر مذهب سایر علما و احکام
میزان	روم مصر حبشه و انطاکیه و طرسوس و مکه و طالقان و بلخ و طبرستان و هراة و سیستان و کابل و کشمیر و چین و بقولی مکه معظمه و خوارزم و بقولی نواحی مغرب زمین و صعید مصر و بعلبک و فرات و بخارا و تبت و بقولی بعضی از ملک افریقیه و میانه افریقیه تا روم و برقه و صعید اعلای مصر تا تخوم حبشه و پارهٔ از بلاد حبشه و یمن و حجاز از زمین عرب و بلیناس و مدینة الحکماء و شهر اصحاب کهف و اسکندریه و کهنه و سمیساط و معانه و سیستان و ری و بابل و بصره و جرجان و هرات و طخارستان و کرمان و آنچه نزدیک سند است و بعضی از هند و چین
عقرب	حجاز و بادیه و یمن و مدینه و طنجه و قباد و خزر و ری و قومس و آمل و کلادی و [illegible] با شکند و سغد و بقولی بصره و طرابلس و شام و دیلم و موصل و بقولی بعضی از بربر تا مغرب و قیروان و بعضی از حبشه و بعضی از روم و بعضی از شام و دمشق و شرق زمین عرب تا تخوم هند و تا یمن و هجر و عمان و بحرین نیز
قوس	قهستان و دینور و اصفهان و بغداد و ری و بدها و بلد و باب الابواب و بغشا بود و باشکت و بخارا و کرکان و بحر ارمنیه تا مغرب و بقولی عراق نیز و بقولی درولیس نیز و بقولی طرابلس مغرب تا برقه و اندلس و سغلبیه و اسکندریه و جرجیه و دار الملک حبشه و بلاد یمن و زمین عرب ما بین حجاز و شام و ارمنیه صغری و اخلاط و رقه و سوس و عسکر مکرم و ارجان و جندشاپور و فسا و [illegible] و اصفهان و کشمیر و دینور و بلخ و بطن بلخ و طخارستان
جدی	مکران و سند و بحر عمان تا هند و چین و شرق روم و اهواز و اصطخر و بقولی حبشه و کوفه و بحرین [illegible] و عمان و قیصریه و شام و طبرستان و کابل و دیلم و کیلان و هند نیز و بقولی جزایر بحر محیط و بربر و بعضی از افریقیه و پارهٔ از زمین یمن و پاره از حبشه حد وسط و قسطنطنیه و تخوم شرقی روم و تا لیقا و پارهٔ از شام و بحرین و اصطخر و جندشاپور و سوس و اهواز و مداین و سیستان و ری و قومس و هرات و بوشنج و نواحی آنها و طخارستان و غور و ملتان و بلاد کابل و سند و مکران و قندهار و کشمیر و پارهٔ از هند و چین نیز
دلو	کوفه و نواحی آن و حجاز و قبط و غربی سند و شکت و دفادس نیز دارد و بقولی حبشه و راس العین و کنده و سلطانیه و بقولی غزنین و بادیه عرب و قزوین و اطراف مغرب و پارهٔ از کیلان نیز و بقولی طنجه و معدن و حبشه و سطح و زنج و صقالبه و ملطیه و بعضی از ولایات جبل و شام و مداین و سواد کوفه و فرات و آنچه از آن آب خورد و غیر حلوان و آذربایجان بزرک و کرد و دیلم و کرمان و نواحی آن و جیرفت و سغد
حوت	طبرستان و سمنان و بخارا و سمرقند و شام و مصر و اسکندریه و یمن و شرق هند و بقولی بحرین و بصره و خزر و بربر و روم و سواحل نیز و بقولی ریکستان بربر و صعید مصر و سمساط و جزیره و واسط و پارهٔ از آذربایجان و تالیقلا و تفلیس و تبریز تا ناحیه بلاد جرجان و کیلان و ساری و جرجان و قهستان و شمالی زمین جرجان و خوارزم و بلاد سغد و کش و نسف والله اعلم

تتمه جدول منسوبات بروج دوازده گانه

البروج	معادن و جواهر و مصنوعات	انواع نباتات و اشجار	انواع حیوانات
حمل	[illegible]	[illegible]	آنچه از پای و کفشک باشد و یا موزه و داشته باشد بز و میش و [illegible] و شتر و ماهیانیکه در دریا [illegible] مصر بهم می رسد کرمیر شکاران و کرکان انجا
ثور	کوهی سفید و طرق و آنچه زنان [illegible] با کوزه و طنبور و بربط و دف	[illegible]	گاو و فیل و آهو و جانوران اهلی و بقولی شتر نیز و بقولی گاو و میش و گوسفندان کوهی و بقولی هر صاحب کفشکی
جوزا	[illegible]	[illegible]	پرندگان و مرغان خانگی و قمری و آنچه با انسان الفت کیرد مانند خروس و بط و [illegible] و کبوتران و هدهد و دراج و کبک و کنجشک و خران و الوان و ماران شاخ دار و کرم و روده [illegible] ملیا شده و انسان
سرطان	[illegible]	[illegible]	چرندگان و حشرات که بسیار با تخم باشد و حیوانات آبی و ملخ و بقولی خران و سکان و سام ابرص
اسد	زر و سیم و یاقوت و زبرجد و در و از مصنوعات زره و ظروف طلا و نقره و [illegible]	[illegible]	ددان و مرغان شکاری و آنچه نیش یا چنگال داشته باشد و جانوران موذی مانند شیر و پلنگ و یوز و سگان شکاری و کرگ و مارهای سیاه که در بیابان و در دریا ملیا شده و [illegible]
سنبله	[illegible]	[illegible]	بلبل و طوطی و مرغان ناطق و ماران بزرک و بقولی کبوتر و دراج و کنجشک نیز و بقولی پارهٔ از هوام و حشرات الارض
میزان	[illegible]	[illegible]	آدمی و بقولی مرغان و پلنک و بقولی هزار دستان و چاوک و فاخته و قمری و کبوتر خانکی
عقرب	آنچه از آب بعمل آید چون مروارید و مرجان و نوشادر	[illegible]	وحوش و حشرات الارض که موذی باشند و زنبور و جانوران آبی و بقولی خوک و اژدها و چرندگان اذیت کننده و ماران و اقسام عقربها و زنبورها و بسیاری از حیوانات آبی
قوس	[illegible]	[illegible]	هرچه سم دارد بخصوص خر و اسب و استران نیز [illegible] چون ناقه و [illegible] مرغان و بقولی نصف اول آن دلیل است بر انسان و نصف آخر بر آنچه مرقوم شد و بسیاری از هوام و حشرات الارض
جدی	[illegible]	[illegible]	گوسفند و بز کوهی و گاو کوهی و خرگوش و شغال و بوزینه و موش و سوسمار و از حشرات الارض آنچه مضرت [illegible] بود و بره و بزغاله و هرچه کفشک داشته باشد و [illegible]
دلو	[illegible] سفالین و [illegible] و هر آلتی که بآن آب را آورند	[illegible]	مرغان بزرک چون شترمرغ و نسر و عقاب و سک آبی و سمور و سنجاب و ماران بزرک و روباه و کلاغ و پرستوک و لقلق و بوم و [illegible] و ستوران بارکش نیز و بقولی هر مرغ آبی خصوص ماهیان اهلی و ماهیان
حوت	[illegible]	[illegible]	آنچه در آب متولد شود از مرغ و ماهی و دواب و بقولی ماهی و مار و کژدم و بقولی مرغان آب و ماهیان بزرک و فیل و کاوان و هم خلق انسانی و اقسام درندگان و چرندگان آبی و عقربها و مارهای آبی و اقسام ماهیان و ضفدعها

تتمهٔ جدول منسوبات بروج دوازده گانه

البروج	اعضا و اجزا و جلد بدن آدمی	طبقات مردم
حمل	سر و روی و گوشها و بعضی گویند [illegible]	اگر مسعود بود ملوک و امرا و لشکریان و مبارزان و ارباب سلاح و صرافان و ضرابان و اگر منحوس بود دزدان و رهزنان و اوباش و فتنه انگیزان و عیاران و طباخان و قصابان و سلاخان و سلاح سازان و [illegible]
ثور	گردن و حلقوم و [illegible] و بعضی گویند [illegible]	مردم بزرگ منش و معتمد و ملک زادگان و وکیلان و عاملان و [illegible] داران و خاتونان و مطربان عفیفه و اگر منحوس بود مادران و مطربان و خادمان ایشان و احمقان
جوزا	دستها و دو شانه و بازوها و انگشتان و بعضی گویند [illegible]	دیوانیان و فضلا و حکما و صاحبان خط و نقاشان و کاتبان و [illegible] و علما و شعرا و اکابر و چون منحوس بود طراران و کیسه بران و [illegible] و صوفیان کوی و کسانی که در کارها تعطیل کنند
سرطان	سینه و پهلو و [illegible]	ملک زادگان و نایبان و میرابان و کشتیبانان و ملاحان و [illegible] و شرابداران و اگر منحوس بود حمامیان و [illegible] و سقایان و [illegible] و کاریزکنان
اسد	[illegible]	ملوک و سلاطین و سرهنگان هر قوم و مقربان پادشاه و جوهریان و صرافان و سکه داران و مردم زنان و اگر منحوس بود آهنگران و [illegible]
سنبله	[illegible]	وزرا و مستوفیان و کاتبان و کفایت کنندگان حوائج مردم و نایبان و حکما و فضلا و اهل حکمت و غیره و اگر منحوس بود وکیلان و دلالان و قسم دهقانان و تاجران و سیاحان
میزان	[illegible]	نایبان اکابر و مردم صاحب رای و عقل و ادب و شریف و با تمیز و خوش خوی و مطایبه کننده و طرب دوست و با طاقت و راست گوی و راستی دوست و اگر منحوس بود مطربان و رقاصان و [illegible]
عقرب	عورت و [illegible] از قبل و دبر و مثانه و [illegible] و بعضی گویند سینه و بعضی گویند [illegible] و مقعد و [illegible]	[illegible]
قوس	[illegible]	ائمه و قضاة و فقها و وزرا و صدور و اگر منحوس بود نایبان [illegible] و زرگران و مسگران و [illegible] و بیطاران و دواب داران و [illegible] دهقانان [illegible]
جدی	زانو و مفاصل و پیهای پا و دو زانو و بعضی گویند [illegible] و بعضی دو زانو و پایین ران و رگهای آن	[illegible]
دلو	[illegible]	ملکان ظلم و حاکمان و دهقانان و مشایخ طریقت و پیران [illegible] و کارها و عقلا [illegible] و اگر منحوس بود [illegible]
حوت	[illegible]	علما و قضات و حاکمان و اشراف و اهل ورع و صوفیان و اگر منحوس بود غواصان و ملاحان و کشتیبانان و ماهیگیران و مردم [illegible] و منافق و دزد و سالوس

تتمهٔ جدول منسوبات بروج دوازده گانه

البروج	حلیه و صورت
حمل	میانه بالا سبز چشم [illegible] بلند بینی بزرگ گوش [illegible] دهان [illegible] موی و ابروه موی [illegible] دراز روی و زنخدان نیمهٔ بالا غلیظ و نیمهٔ زیرش باریک و بعضی گویند [illegible] اندام درست خلقت و نیکو سر [illegible]
ثور	بلند بالا بزرگ پیشانی [illegible] چشم باریک ابرو تیز نظر [illegible] فراخ دهان سطبر [illegible] گردن و سیاه موی و بعضی گویند تمام هیئت سفید گندم گون سیاه و بر آمده پیشانی کوچک ابرو پست نظر [illegible] و در پشت و سینه اش علامتی باشد
جوزا	تمام بالا درست اعضا گشاده ابرو شهلا چشم باریک گردن نیکو منظر [illegible] و بعضی گویند میانه بالا نیکو قامت [illegible] رنگ [illegible] گندم گون پاکیزه روی نیکو روی صاحب صباحت جمال [illegible] عریض ما بین المنکبین [illegible] او دراز تر از ذراع او بوده باشد
سرطان	[illegible] باریک موی [illegible] درست اعضا سطبر ران و استخوان کوچک چشم پست نظر [illegible] دندان نیمهٔ زیرش غلیظ تر از نیمهٔ بالا فراخ دوش کوتاه پشت دراز دست و قدم بزرگ و پیشانی بزرگ میان باریک پست نظر باریک موی که سیاه نباشد و لبها که کل باشد و موی نداشته باشد
اسد	دراز بالا [illegible] روی نیکو منظر چشم برخواسته بینی زرد موی فراخ دهان بزرگ شکم [illegible] نیمهٔ بالا غلیظ تر از نیمهٔ زیرین بود و بعضی گویند سرخ روی که با اندک سفیدی مایل باشد و نیکو روی ازرق چشم یا اشهل بلند نظر نیکو موی [illegible] بزرگ شکم و درست انگشتان باریک رانها و ساقها
سنبله	معتدل بدن قوی نفس درست اعضا میانه بالا بزرگ سر نیکو هیئت و قامت صبیح الوجه بزرگ ریش نیکو بازو و بعضی گویند اندک مایل [illegible] و بر سینه و شکم خالها بود و بعضی زرد رنگ که مایل به سفیدی بود پست نظر کشیده موی و در گردنش علامتی بود
میزان	خوب صورت میانه بالا معتدل [illegible] شهلا چشم با اندک زردی مانند گندم گون تیز شهوت و بعضی گویند سیاه چشم نیکو [illegible] علامتی بود و بعضی گویند صبیح الوجه بلند نظر تمام آواز شدید شهوت [illegible]
عقرب	خوب صورت کوچک روی [illegible] موی [illegible] فراخ دهان [illegible] چشم [illegible] دوش و سینه دراز دست و ساق بزرگ [illegible] نیمهٔ بالا کوتاه تر از نیمهٔ زیر [illegible] و علامتی بر پشت او بود و بعضی گویند پست نظر [illegible]
قوس	خوب روی و کشیده و باریک موی تمام قامت بزرگ شکم دراز ساق [illegible] ران و [illegible] ترکیب [illegible] نیکو تر [illegible] و بعضی گویند نیکو چشم بلند نظر [illegible] بزرگ ساق [illegible] علامتی بود
جدی	نیکو قامت بزرگ روی سبز چشم [illegible] چشم باریک [illegible] و باریک ساق [illegible] اندام تیز نظر و بعضی گویند مختلف رنگ مایل به گندم گون پست نظر [illegible] کوتاه [illegible]
دلو	تمام خلقت سلیم اعضا [illegible] قامت بزرگ سر و سیاه چشم سطبر لب [illegible] و بعضی گویند [illegible] مختلف رنگ [illegible]
حوت	میانه بالا بزرگ سر [illegible] تنگ پیشانی فراخ سینه سیاه چشم نرم اندام پست نظر [illegible] و بعضی گویند کوچک سر [illegible] سفید رنگ صبیح [illegible] و پست نظر [illegible] شانه اش [illegible] شکم

تتمه جدول منسوبات بروج دوازده گانه

البروج	اخلاق و صورت
حمل	متلون و غضوب و شاخ دوست و بقولی ملکی الطبع و بخشم سخن گفتن و بسیار دلیر و قال کردن و بسیار نقل و حرکت و سفر کردن و بسیار بخندیدن نمودن و بسیار با شتاب و بدگفتار و بسیار مزاح و تازه روی و کنایه گوی و دلیری و تیزخشمی و کینه داری و حافظ جوانی و بسیار آوازی
ثور	حمق و کاهلی و تهمت زدن و مکر کردن و فضائل نامقبول و بقولی بلادت و کم عقلی و دروغ گفتن و بقولی دور اندیشی و سکون طبع و محبت کشتی و با شوق و متلون در کارها
جوزا	جوانمردی و نقل حکایات و روایات و حکمت و زیرکی جستن و تیزخاطری و آمیختن با مردم و بقولی کریم خلق ساکن طبع با ادب لطیف امین زیرک لهو و لعب دوست و سنددار حکمت و غلبه و باطیش در کارها و سخی الطبع صاحب بیان
سرطان	بی ثباتی و دنائت طبع و کم همتی و بقولی ساکن طبع و دانا بحال مردم و بقولی کاهلی و متلون الاخلاق و بقولی بلید و کند و بقولی بی‌حیای و شوم
اسد	کبر و گردنکشی و بزرگ منشی و تیزخشمی و کینه داری و جاه طلبی و منصب دوست و بقولی مهیب و غضوب و نظیف و غیور و بقولی لهو و لجاج و تکبر و اندیشه بسیار و عجب و شجاعت و بقولی صاحب مروت و باس و جلادت و شجاعت و ملکی الطبع
سنبله	خوش گفتار و فصاحت و بلاغت و خواندن کتب و اشعار و دانش معقولات و حفظ کلام و فلسفه و بقولی سخاوت و حکمت و راست گفتاری و سبک روحی و بسیار اندیشه مودت با آداب و بقولی بطش و ظلم و عجب و بقولی صاحب طیش و خفت
میزان	تفکر و سخاوت و خوف و امانت و راست طبعی و با مردم دوستی کننده و عاقل و کم صبر و بقولی کریم النفس و اخلاق نیک و فکرت و نظیف و دوست دارنده لهو و طرب و بقولی فکرت و سخاوت و جبن و عدل و شعر و سرود و حفظ خوی عامه و بقولی حسن نیت
عقرب	خدعه و حیله و دروغ و ترش روی و کینه داری و بقولی غضوب خائن تمام شهوت کذاب متلف و فاجر قصاب احمق کاهل بدخوی عفیفه بحق زنان و بقولی سخاوت و شجاعت و وقاحت و ترش روی و خشم و جمع کالاها و کم فکر در امور و بمذلت انداز خود
قوس	تعصب در کارها و خادمی مسجد و صومعه و مدرسه و پاکیزگی و بقولی ملوک طبع زود حرکت داد و کریم نفس و مکار و متعصب و بسیار با فکر خصوص در امر معاد و عالم بحساب هندسه و طب و حرص و سواری و پاکیزگی خورش و پوشش و فراموشی و عجب و شجاعت
جدی	دروغ و تیزخشمی و کبر و بداندیشی و لجاج و حکمت و ریا و فلسفه و حیلت گری و فراموشی و دلیری و لهو و سستی و رازداری و بخل و امساک و کم همتی و بقولی ملکی الطبع راغب در شکار دوست دار حکمت و مشهور بیان و حسن معیشت و شجاعت و طول سکوت
دلو	عقل و تمیز و رسیدن بغور چیزها و باریک نظری و ترسندگی و صبوری و بقولی بیحیائی و غضب و نظیف و شیرین سخن و معاوده و پاک خورش و دوست دارنده دین و خوش خوی و بخل و مروت و بخل و جبن و در وقت جنگ دلاوری و اندیشه بسیار در حق مردمان و پشیمانی زود [illegible]
حوت	خوش خوئی و سخاوت و لطف و تلون مزاج و دانائی و کثرت شهوت کریم طبع خوش خوی نیک رای و متواضع نیکو حیلت و فراموشی و جرأت خوش خوئی و گشاده روی و عفت و حماقت و دلیری خطا کننده و احمق و سخی النفس صاحب جمع و اولاد و فکر و حیله و متوسط الحد و قائم نمودن [illegible]

تتمه جدول منسوبات بروج دوازده گانه

البروج	امراض و علل و آفات	منقولات از کتاب اسرار و البلوکه در ضمیر بکار آید
حمل	درد سر و چشم و سرسام و باد و کل و کوری و کنگی و پیسی و جرب و تغییر رنگ و کم شدن آواز و گنده بغل و ضربتی که بر ناگاه برسد او را آتش کند بغل و [illegible]	دلالت میکند بر قتل و آتش و آهن و مس و هر چیها و پائی که از دور [illegible] و در کشتیها و کشتن از جای بجای و از بناهی چیزها و مغارات و بستان
ثور	انچه در گردن و حلق باشد چون خناق و خنازیر و کلف و بوی بغل و بینی و انگشتان پای و بقولی علامت بر پشت و سینه و بقولی کند پاها	دلالت میکند بر جوانی و نکاح و هر چیها و پائی و بوستانها و [illegible] و صومعه و انچه مانند اینها باشد
جوزا	کلف اندک و نزله و نقرس و بقولی نشانها بر روی و زخمها از بادها و بقولی پیسی	دلالت میکند بر آسمان و هوا و بادها و بوی خوش و هر چیها که در زمین جاریست و کتابت و درخت و رفیقان و تمثالها و صورتها و کار دست و صناعات و مدارات
سرطان	کثرت علل و امراض مانند نزله و نقرس و سل و درد پهلو و کلی و دمل و وبا و برص و بواسیر و سنگینی و سعفه و سستی اعضا و مفاصل	دلالت میکند بر سقفها و آب باران و حیوانات آبی و انچه از آب روید
اسد	ناخوشی معده و درد چشم و صلع و گندی دهان و درد پهلو و قولنج	دلالت میکند بر ملک و مروت و طلا و نقره و انچه باینها مانند باشد
سنبله	ریختن موی و پیچش معده و درد شکم و پشت و لاغری و کم عقلی و انچه از خوف و تشویش حادث شود	دلالت میکند بر نباتات و حبوب و شرکت و کتابها و دیوانها
میزان	باد فتق و بواسیر و زرد گشتن روی و ورم و کجی بینی و پیدا شدن پرده در چشم و انچه عارض حلق و پهلو از بادها و آفتها	دلالت میکند بر نکاح و رقص و نزهت و عود و دف و سرود و دوستی بزنان و صورت آدمی و بادها
عقرب	کری و کنگی و تاریکی چشم و اندک موی شدن و ریختن دندان و [illegible] و بواسیر و سنگ مثانه [illegible] و ناخوشی رحم و آمدن از چشم و لکنت زبان	دلالت میکند بر فرجها و نکاح و دریاها و چیزهایی که از آب بعمل آید و حیوانات آبی و جنبندهای آبی و مرجان و مانند آن
قوس	نقرس و نزله و کوری و قطع و افتادن از بالا و زیادتی دندانها و [illegible] و افتادن از زخم خوردن از چهارپا و هر بیماری که بفرستد [illegible]	دلالت میکند بر آمیزش و هر چیها و پائی و ادیان و دین و زهد و عبادت و امر آخرت و ملائکه
جدی	کنگی کری [illegible] و نزله و نقرس و ضعف چشم و [illegible] و اکله و کلی و زشتی صورت	دلالت میکند بر دزدی و راه زنی و حشرات الارض و سمها
دلو	یرقان و [illegible] و نزله و نقرس و سودا و آفت چشم و بوی بینی و افتادن از بالا و افتادن در چاهها	دلالت میکند بر دزدی و راه زنی و مردکان و بیشه‌ها و هر حیوان [illegible] و آبگینه و مانند آن
حوت	نقرس و خوابیدن اندام و صفرا و تخمه و [illegible] و نزله و تشنج و رعشه و سستی اعصاب و ریختن موی و اختلاجات و سستی‌ها	دلالت میکند بر تزویج و کرایه دادن و نهرها و هر چیز که از آب بعمل آید مانند در و مروارید و یاقوت و صدف و مانند آن

البروج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ل
	جدول هفت بهر کواکب							جدول نیم بهر کواکب	
حمل	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	شمس	قمر
ثور	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	قمر	شمس
جوزا	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	شمس	قمر
سرطان	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	شمس
اسد	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	قمر
سنبله	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	قمر	شمس
میزان	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	شمس	قمر
عقرب	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	قمر	شمس
قوس	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	شمس	قمر
جدی	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	قمر	شمس
دلو	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	شمس	قمر
حوت	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	قمر	شمس

تتمه جدول منسوبات بروج دوازده گانه

البروج	جدول دلیلست بر نقل و مثبت آنکه در ضمیر بگذارد / این منقول از کلام علامه در منسوبات بروج استخراج و خبیئ آید
حمل	دلیلست بر چیزی که از برای آن جثه بوده باشد و سطحش بزرگ و براق و تلألؤ داشته باشد و یا گرد او کجی بوده باشد و چیزها نیکه در نهایت سبکی بوده باشد و چیزیکه آویزان باشد بر نزدبان یا بالا بلد و چیزیکه نقل شود از جائی بجائی
ثور	دلیلست بر کشتیها و آنچه بر آن عارض شود از صلاح و فساد و بر چیزیکه شبکه داری که باد بران در رود از چیزها نیکه مجوف است و بزرگ جثه و چیز بزرگی که وصل باشد بان چیز کوچکی که رنگش مایل بسفیدی بوده باشد و سفید نباشد و رنگش ملیح نیکو باشد و دست دران فرو برد و در زمین و خاک پنهان شد
جوزا	دلیلست بر چیز سنگین که میانش باریک باشد و دو طرفش دراز و پهن باشد و مصمت و در آن کجی باشد و در باب جنوبی آن دو چیز است یا در دو مکان میباشد در دو رنده یا کتاب دارد یا سقف و در جاها نیکه باد در آن میرود و میگذرد
سرطان	دلیلست بر چیز سنگینی که حرکت نکند و سیلان کند از آن چیزی یا سوراخ و شبک باشد که باد دران گذر کند و عددش بسیار و ملمسش نیکو باشد و در باب جنوبی ویران یا بالای یا در چیزیکه نقل میشود از جائی بجائی مانند صندوق
اسد	دلیلست بر چیز بسیار سبک براق صلبی که شدید باشد مثل نقش یا چیزیکه عرضش بیش از طولش باشد و از برای آن اطراف باشد و بر هر چیز از کیفی که مختلف اللون باشد از سفیدی و سرخی و زردی و در باب جنوبی چیزیکه ثابت باشد در زمین
سنبله	دلیلست بر چیزیکه بسیار سنگین و با صلابت و بر چیز کثیر العددی که فراهم آمده باشد و از برای اجزای آن اصلی بوده باشد و نیکو باشد ملمس و صاحب جثه عظیم که بالای آن غلیظ تر از پائین او باشد و در باب جنوبی در رو زنه یا در فی یا کتاب و آنجا نیکه خاک دران باشد
میزان	دلیلست بر چیزیکه بافته شده باشد پاره از آن بپاره دیگر پیچیده باشد و چیزی سیاه رنگ مایل بزردی باشد و در باب جنوبی و ویران میباشد یا بالای بلد است یا در جائیست که نقل میشود از جائی بجائی و در جائی میباشد که باد دران میگذرد
عقرب	دلیلست بر چیزیکه حرکت میکند و سیلان میکند یا میباشد هموار و دراز و مجوف و نیکو و در باب جنوبی ممکن است در زمین و هر جائی که در آن تری بوده باشد مانند برکه و ساقیه میباشد یا ممکن در ماشدان
قوس	دلیلست بر چیز بسیار سبکی که باد در آن گذر کند گرد و طرفش بزرگ و در آن اختلاف بوده باشد با صلابت و یبس و کج و مرکب باشد و در باب جنوبی دلالت میکند بر مواضع رف و یا روزنه یا کتاب خانه نصف اولش مجوفه آخر خشک رنگش مایل بسبزی مانند نیست
جدی	دلیلست بر چیز صاحب جثه که در آن دو شعبه بوده باشد و پیچیده و در آن قبض و لین بوده باشد و بسیار سنگین و صلب باشد و مانند چیزیست مجوف و سوراخ و در باب جنوبی ویرانست یا نزدیک یا بالای بلد و بقول در جائیکه در آن خاک باشد
دلو	دلیلست بر چیزی هوائی و حیوانی که پیچیده میشود که با او چند یکی میباشد که مانند است او را و در باب جنوبی جائیکه باد در آن گذر میکند و بقول دلالت میکند بر چیزیکه متمکن در زمین باشد
حوت	دلیلست بر چیز سنگین که حرکت کند با سوراخ و هر چیز ماده که آب از آن چکد و چیزیکه سطحش بزرگ باشد و طرفش باریک و مجوف و بقولی نصف اول از آن سفید مایل بسبزی و نصف دیگرش سفید و در باب جنوبی بالای رف یا روزنه است در جائیکه در آن تری بوده باشد والله اعلم

جدول هفت بهر

جدول نشهر كواكب

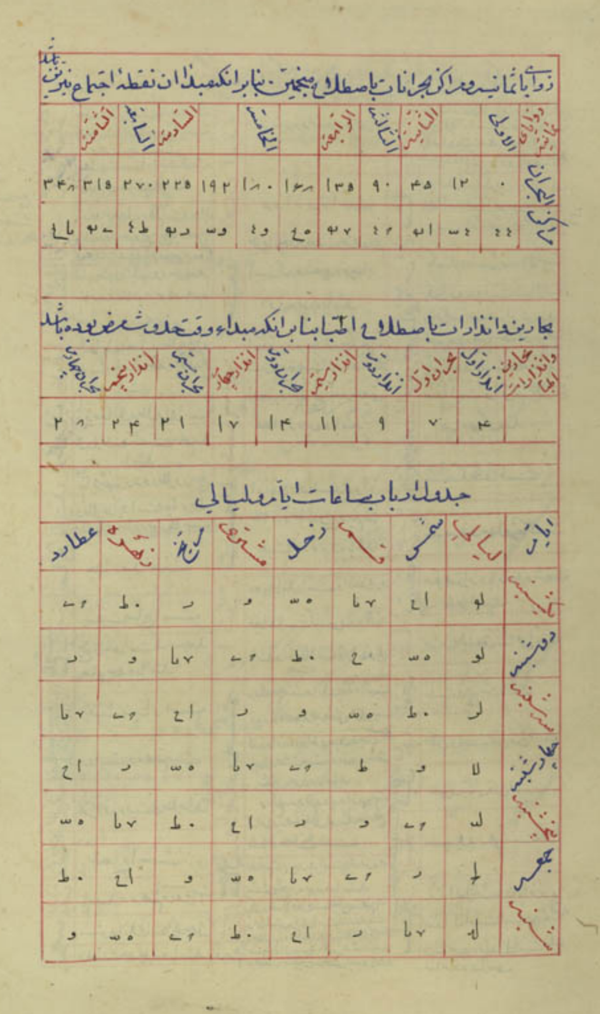
درجات	جك	زم	ي	يجك	يوم	ك	كجك	كوم	ل
حمل اسد قوس	مريخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مريخ	مشتري
ثور سنبله جدي	زحل	زحل	مشتري	مريخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد
جوزا ميزان دلو	زهره	مريخ	مشتري	زحل	زحل	مشتري	مريخ	زهره	عطارد
سرطان عقرب حوت	قمر	شمس	عطارد	زهره	مريخ	مشتري	زحل	زحل	مشتري

جدول دريجان

البروج	ي	ك	ل
حمل	مريخ	شمس	مشتري
ثور	زهره	عطارد	زحل
جوزا	عطارد	زهره	زحل
سرطان	قمر	مريخ	مشتري
اسد	شمس	مشتري	مريخ
سنبله	عطارد	زحل	زهره
ميزان	زهره	زحل	عطارد
عقرب	مريخ	مشتري	قمر
قوس	مشتري	مريخ	شمس
جدي	زحل	زهره	عطارد
دلو	زحل	عطارد	زهره
حوت	مشتري	قمر	مريخ

جدول اردجان

درجات	ي	ك	ل
حمل	مريخ	مشتري	زحل
ثور	قمر	عطارد	زهره
جوزا	شمس	مريخ	مشتري
سرطان	زحل	قمر	عطارد
اسد	زهره	شمس	مريخ
سنبله	مشتري	زحل	قمر
ميزان	عطارد	زهره	شمس
عقرب	مريخ	مشتري	زحل
قوس	قمر	عطارد	زهره
جدي	شمس	مريخ	مشتري
دلو	زحل	قمر	عطارد
حوت	زهره	شمس	مريخ



دوائر ثمانيه ومراكز بحرانات باصطلاح منجمين بنابر آنكه مبدأ آن نقطهٔ اجتماع نيرين باشد

دوائر ثمانيه	الاولى		الثانيه	الثالثه	الرابعه		الخامسه		السادسه	السابعه	الثامنه	
مراكز البحران	٠	١٢	٤٥	٩٠	١٣٥	١٦٨	١٨٠	١٩٢	٢٢٥	٢٧٠	٣١٥	٣٤٨
	٤٤	٤ســ	ا٥	٤٢	٥٧	٥ع	و٤	وس	د٥	ط٤	٥ـ	٤ا

بحارين وانذارات باصطلاح اطبا بنابر آنكه مبدأ وقت حدوث مرض بوده باشد

بحارين وانذارات ايام	انذار اول	بحران اول	انذار دوم	انذار سيوم	بحران دوم	انذار چهارم	بحران سيوم	انذار پنجم	بحران چهارم
	٤	٧	٩	١١	١٤	١٧	٢١	٢٤	٢٨

جدول ارباب ساعات ايام ولیالی

ايام	ليالي	شمس	قمر	زحل	مشتري	مريخ	زهره	عطارد
يكشنبه	لو	اح	ديا	هيب	و	ز	بط	جي
دوشنبه	لو	هيب	اح	بط	جي	ديا	و	ز
سه شنبه	لز	بط	هيب	و	ز	اح	جي	ديا
چهارشنبه	لا	و	بط	جي	ديا	هيب	ز	اح
پنجشنبه	له	جي	و	ز	اح	بط	ديا	هيب
جمعه	لج	ز	جي	ديا	هيب	و	اح	بط
شنبه	له	ديا	ز	اح	بط	جي	هيب	و

جدول درجات از تذکیر و تانیث و سعد و نحس					
البروج	درجات مذکر	درجات مونث	درجات خنثی	سعد بالاتفاق	نحس بالاتفاق
حمل	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
ثور	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جوزا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سرطان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اسد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنبله	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
میزان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عقرب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قوس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جدی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دلو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حوت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اوزان شرعیه

[illegible]	معرب دانگ است بوزن هشت جو متوسط و بعضی روایات دوازده جو است
[illegible]	نصف هشت ... جو و نیم بوده باشد تخمینا
[illegible]	در قدیم چهل و هشت جو بوده و در این زمان ده درهم و پنج سبع درهم است که تخمینا پانصد و پانزده جو بوده باشد
[illegible]	بنا بر مشهور یکصد و سی درهم بنا بر قول علامه ۱۲۸ درهم و چهار سبع درهم است
رطل مدنی	یکمقابل و نصف رطل عراقی است که یکصد و نود و پنج درهم بوده باشد
رطل مکی	دو مقابل رطل عراقی است که دویست و شصت درهم بوده باشد
مد	بنا بر مشهور دو رطل و ربع رطل عراقی است و بنا بر قول دیگر یک رطل و ربع رطل است
صاع	چهار مد است
وسق	شصت صاع است
نصاب غلات	پنج وسق است که سیصد صاع بوده باشد
نصاب طلا	بیست دینار است
نصاب نقره	دویست درهم است
کر	هزار و دویست رطل عراقی است
زکات فطره	یکصاع است
مهر السنه	پانصد درهم از نقره است
درهم	شش دانگ است که چهل و هشت جو بوده باشد

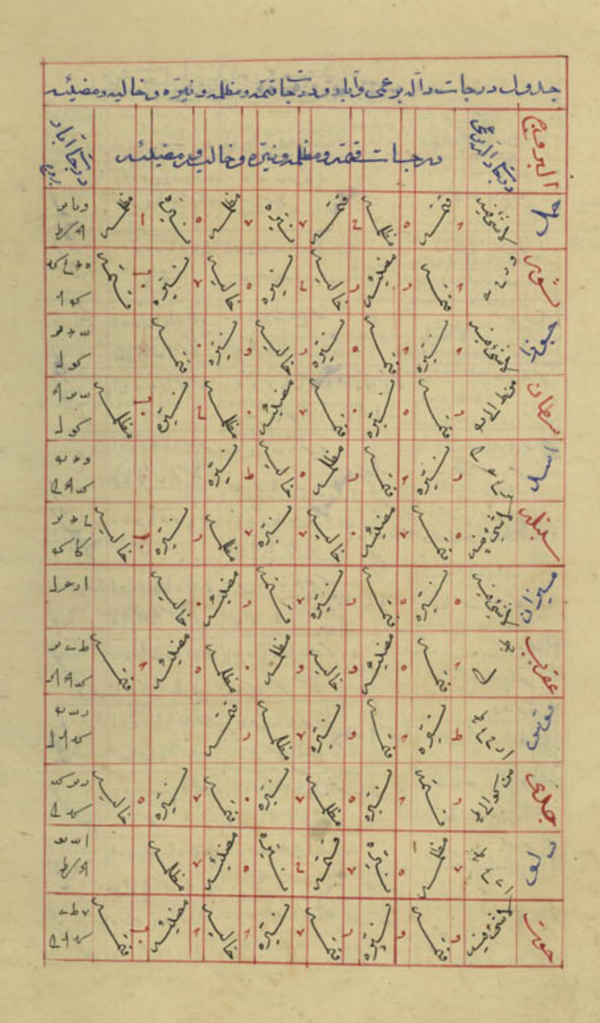
دانق
یک درهم و سه سبع درهم است که شش و ... جو بوده باشد از طلا

اوزان طبیه صغار

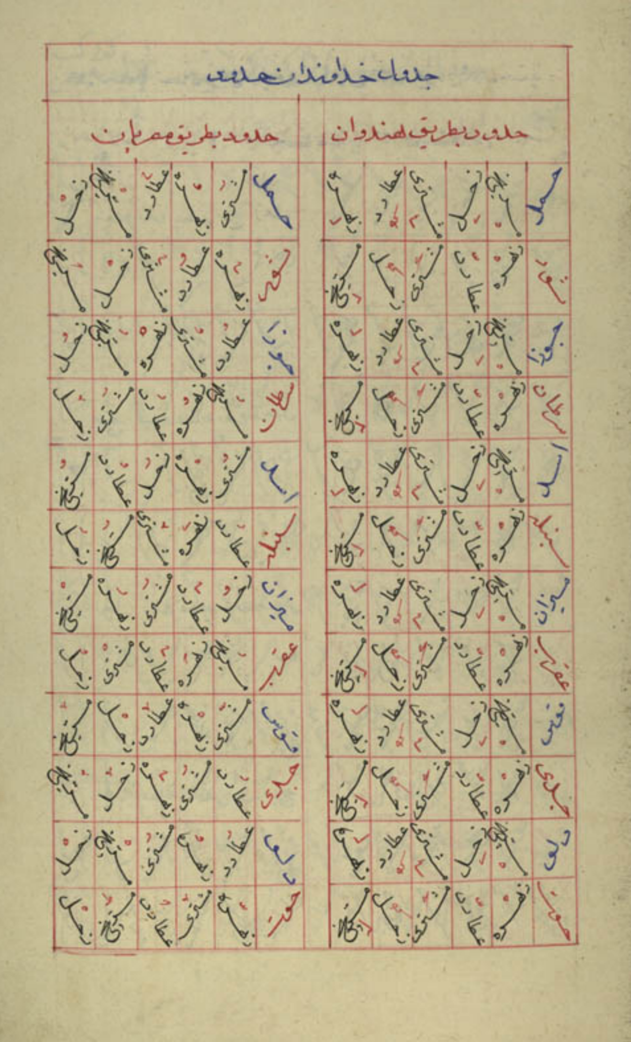
ارزه	وزن دو دانه خردل صحرائی
شعیره	دوازده ارزه است
حبه	یکجزء از چهل و هشت جزء درهم است که دو شعیره و چهار ارزه بوده باشد
طسوج	از نقره دو حبه است که چهار شعیره یعنی هشت ارزه و از طلا دو حبه و نیم که پنج شعیره یعنی ده ارزه بوده باشد
قیراط	از نقره دو طسوج و از طلا دو طسوج و نیم که بیست ارزه بوده باشد
دانق	معرب دانگ است و از نقره دو قیراط است که سی و دو ارزه باشد و از طلا سه قیراط و یک حبه
درهم	در قدیم هشت دانگ بوده است و در زمان جدید شش دانگ است که دوازده قیراط و بیست و چهار طسوج و چهل و هشت حبه و نود و شش شعیره بوده باشد
[illegible]	و یکصد و نود و دو ارزه است که از او درهم طبی گویند سه ربع مثقال صیرفی است
[illegible]	درهم تام جدید است که نود و شش شعیره بوده باشد
درم	[illegible]

اوزان طبیه کبار

رطل	مراد از مطلق آن رطل عراقی یعنی بغدادی است که نود مثقال و یکصد و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم که دوازده اوقیه باشد
منا	دو رطل است که بوزن طلا یکصد و هشتاد مثقال و بوزن نقره دویست و پنجاه و هفت درهم و سبع درهم
[illegible]	یکصد و شصت مثقال است
[illegible]	یکهزار و دویست مثقال است و از امن سه هزار گویند که پانزده عباسی گویند
[illegible]	یکهزار و دویست و هشتاد مثقال است و از امن شاهی عباسی گویند
[illegible]	ششصد مثقال است
[illegible]	ششصد و چهل مثقال است
[illegible]	دو هزار و پانصد و شصت مثقال است
[illegible]	هشت یک من شاهی است
[illegible]	بیست و پنج من است
[illegible]	یکمن و هفت ثمن من است
[illegible]	سی و شش من است
[illegible]	سیصد درهم است تقریبا
[illegible]	نزد اهل خراسان پانزده مثقال است سنگ سه هزار و شانزده مثقال است سنگ شانزده عباسی



جدول درجات دالّه بر عمی و آباد و درجات مظلمه و نیره و خالیه و مضیئه
البروج
درجات مظلمه و نیره و خالیه و مضیئه
حمل
ثور
جوزا
سرطان
اسد
سنبله
میزان
عقرب
قوس
جدی
دلو
حوت



جدول حدود
حدود بطریق هندوان
حدود بطریق مصریان
حمل
ثور
جوزا
سرطان
اسد
سنبله
میزان
عقرب
قوس
جدی
دلو
حوت



جدول اثنی عشریۀ کواکب

برج	ب ل	ه	ز ل	ی	یب ل	یه	یز ل	ک	کب ل	که	کز ل	ل
حمل	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری
ثور	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ
جوزا	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره
سرطان	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد
اسد	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر
سنبله	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس
میزان	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد
عقرب	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره
قوس	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ
جدی	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری
دلو	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل
حوت	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل

جدول وجوه کواکب

برج	ی	ک	ل
حمل	مریخ	شمس	زهره
ثور	عطارد	قمر	زحل
جوزا	مشتری	مریخ	شمس
سرطان	زهره	عطارد	قمر
اسد	زحل	مشتری	مریخ
سنبله	شمس	زهره	عطارد
میزان	قمر	زحل	مشتری
عقرب	مریخ	شمس	زهره
قوس	عطارد	قمر	زحل
جدی	مشتری	مریخ	شمس
دلو	زهره	عطارد	قمر
حوت	زحل	مشتری	مریخ

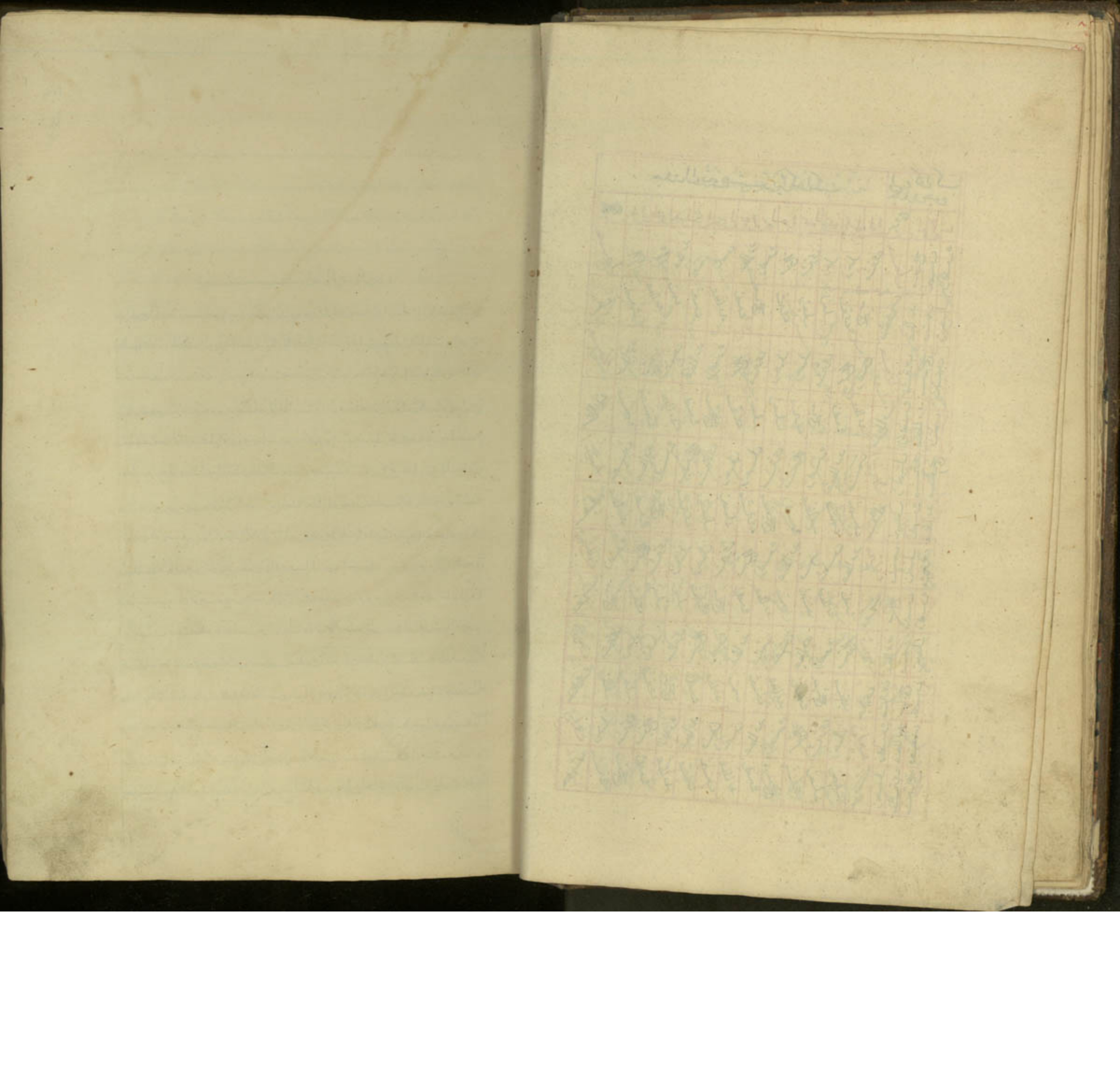
تتمۀ جدول خداوندان حدود

حدودی بطریق بطلمیوس

حمل	مشتری	زهره	عطارد	مریخ	زحل
ثور	زهره	عطارد	مشتری	زحل	مریخ
جوزا	عطارد	مشتری	مریخ	زهره	زحل
سرطان	مریخ	مشتری	عطارد	زهره	زحل
اسد	زحل	عطارد	مریخ	زهره	مشتری
سنبله	عطارد	زهره	مشتری	زحل	مریخ
میزان	زحل	زهره	عطارد	مشتری	مریخ
عقرب	مریخ	زهره	مشتری	عطارد	زحل
قوس	مشتری	زهره	عطارد	زحل	مریخ
جدی	زهره	عطارد	مشتری	زحل	مریخ
دلو	زحل	عطارد	زهره	مشتری	مریخ
حوت	زهره	مشتری	عطارد	مریخ	زحل

حدودی بطریق کلدانیان

حمل	مشتری	زهره	زحل	عطارد	مریخ
ثور	زهره	زحل (عطارد)	عطارد (زحل)	مریخ	مشتری
جوزا	زحل (عطارد)	عطارد (زحل)	مریخ	مشتری	زهره
سرطان	مریخ	مشتری	زهره	زحل (عطارد)	عطارد (زحل)
اسد	مشتری	زهره	زحل (عطارد)	عطارد (زحل)	مریخ
سنبله	زهره	زحل (عطارد)	عطارد (زحل)	مریخ	مشتری
میزان	زحل (عطارد)	عطارد (زحل)	مریخ	مشتری	زهره
عقرب	مریخ	مشتری	زهره	زحل (عطارد)	عطارد (زحل)
قوس	مشتری	زهره	زحل (عطارد)	عطارد (زحل)	مریخ
جدی	زهره	زحل (عطارد)	عطارد (زحل)	مریخ	مشتری
دلو	زحل (عطارد)	عطارد (زحل)	مریخ	مشتری	زهره
حوت	مریخ	مشتری	زهره	زحل (عطارد)	عطارد (زحل)



بسم الله الرحمن الرحیم

جواهر حمد و درر سپاس بیرون از اندازه و هم و قیاس سزاوار ثنا در بارگاه حکیمی است جلت عظمته که قلم بدایع نگارش در کارگاه فطرت نقش طبقات سموات را با حسن وجهی در حیز تصویر آورده و مهندس چابکدست صنعتش از عجایب تصنیع کاخ گردون بیستون را از پرکار حکمت دایره پرکاری بر نقطه مرکز گذاشته و فراش قضاء اش از نصاب کاردانی ایوان سقف مقرنس را از مشعل افروزی ماه و مهر و شمع ثوابت و سیار کلکل چهره تزیین ساخته و معمار بدایع فن حکمتش بناء قصر عالم علوی را بر بروج مشید و اساس کاخ سفلی را بچهار طاق عناصر بر وجهی مرتب ساخت که نقش بند خیال را پای تحیر در آب و کل دماغ فرو رفته الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن وهو علی کل شیء قدیر وطبق طبق جواهر درود و سلام ملا اعلی الکرام پیشکش قبه مطهره مهر فلک رسالت و ماه آسمان نبوت فروزنده اختر هدایت برازنده کوکب درج شریعت مرکز دایره وجود و ذروه بلند وجود حامل آفتاب دین و ملت قطب منطقه سماحت و مروت عالم تجرد را عرش جهان تعلق را فرش پادشاه امم خسرو عرب و عجم حضرت مصطفی محمد مصطفی صلوات الله علیه و علی آله و اولاده ما دام للکواکب دوار و للفلک ثوابت و سیار بعد از ادای عجز از حمد و سپاس حضرت اله و نعت و منقبت حضرت رسالت پناه معروض رای نظر کنندگان کارخانه لاریب و دقیقه یابان امور غیبی الذین یتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا میدارد که حضرت آفریدگار و برازنده ثوابت و سیار گردش فلکی و اجرام سماوی و این اختران بینما

وگردش

وگردش ایل و نهار را از آن واسطه و مبا نجی گردانیده که از هر وضعی از اوضاع آن جهان در هر قطعی از اقطاع این جهان چیزی نو پدید آرد چه در شریعت آن عالم فاعلیت و در طبیعت این قابلیت نهاده اند و از اینجاست که از ابتدای این ابعاد و مانند کنند پس اندیشمندان این اجرام متحرکه و صاحب فکران در این اوضاع مختلفه و افکنده اند و بعد تأمل شافی و غور است تا از تأمل در ارتباط این اوضاع توانند استنباط حوادث جزویه و کلیه عالم کون نمایند و لهذا جمع کثیری از صاحبان فکر سیمقیمین از اساطین حکمت شکر الله مساعیهم الجمیله مدتها شمع در فکر بر داده در شبستان کاخ دماغ برافروخته بتأملات فکری و بامداد و تاییدات عالم غیبی اکثر مطالب کلی و جزوی را استنباط و استخراج کرده مقدار اوراق کتب را از عبارات و الفاظ رنگین و نقوش دلکش و شیرین موشح و مزین کرده اند و جمعی از متأخرین را چون توفیق ایزدی رفیق گردید دامن همت بر میان زده از خوشه چینی خرمن متقدمین خرمنها اندوخته اند من جمله کتاب مستطاب عالی جناب فضائل مآب عمده الفضلاء و زبده العلماء مشید قواعد العلوم الرسمیه و موسس اساس الاحکام النجومیه ابو سعید بن منصور بن علی بغدادی داد مغاک کشف الواقع در جمیع مطالب از کتب متقدمین بید بیضا نموده و از کلام او این فن مستکمل است که مشام جان صاحبان استعداد از رایحه آن تا حشر معطر خواهد بود و چون عرایس نفایس مطالب کتاب مستغنی الالقاب مزید نشین الفاظ و عبارات عربی بوده و شاهدان شکر لبان فارسی زبانان را دست وصال از بعد دوشی و کوتاه بوده لهذا از آنکه امیاب فلک جناب گردون قباب مهر فلک حشمت و جلال و ماه آسمان فضل و کمال المعنی جناب مستطاب شهزاده آزاده محمد ولیمیرزا را خاطر عاطر مایل این شد که کتاب مذکور با الفاظ و عبارات فارسی ترجمه شود باشاره ملازمان سرکار گردون مدار نواب عالی راقم حروف شروع در ترجمه آن نموده امید که خدمت شایسته درگاه مقبول طبع نیکوکاران والاگهر بود و این زمان شروع در ترجمه میشود بنوعی که یکم کمیفرمایند صاحب کتاب سابق الذکر که این رساله مجموعه ابیات از آن و بلکه مجمعی از متقدمین و از متأخرین و احکام نجومیه

سالهای عمر الیه و این حکما که اقوال ایشان در این کتاب ثبت بیان میپذیرد اسامی ایشان اینست
که مذکور میشود و هریک در این کتاب معلوم و معین میشود بعلامت و رمزی بطلمیوس قع
و والیس اسکندرانی لس و ذوروثیوس الصیدی ت و بطلمیوس القلوذی طم و زادانفرخ
الاندرزغر ند و ابو الفضل بن الخصیب صب و الحسن بن موسی سهل بن نوبخت خت و یعقوب بن اسحق
الکندی کند و حکیم ماشاء الله بن اثری شا و سهل بن بشر الیهودی به و ابومعشر البلخی
مع و کوشیار بن لبان الجیلی کو و ابوسعید احمد بن عبد الجلیل السجزی جز و المجهول المصنف
و از برای خود جمع نموده او و ابوسعید بن منصور بن علی بغدادی رامغانی در تاریخ پانصد و هفت
هجری نبوی علیه آلاف التحیة والثناء و ما الکاه خداوند ما را توفیق اعطا دهد در اجل تاخیر انقراض
ان داریم که جمع کنیم عبارات مختلف حکما را و معانی احکام متفرقهٔ ایشان را در عبارات که جامع جمیع
معانی اخبار ایشان باشد و خلاصه و پاک از حشو و زواید باشد بقدر آنچه ممکن باشد بعد از آنکه از
مکررات و اعتماد نموده بر اقوال علما پیشتر و اسمهاشان و اقوال ایشان را مثل اصل و قاعده تعلیل ما
میکنیم چیزها که متاخرین زیاد کرده اند اگر صحیح یابیم و اگر خطا یابیم منع کنند از آن جمیع
تلخیص امیدوارم که بر اندازه فهم مقام ما شود این رساله اگر تمام ماند از اجمع و ترتیب غایب
وامید ثواب از خدا داشته باشند زیرا که ما و ایشان مثل نفس واحدیم و خدا ولی توفیق و خیرات
و این فهرست مقالات و ابواب است و عدد مقالات هفت است و عدد ابواب سی مقالهٔ اول
در استخراج دلائل سال و تعریف آن و این مقاله مشتمل بر هفت باب است مقالهٔ دوم در کلیات
احکامی که تعلق دارد به تسییرات و فردارات که ظهور یابد در چندین سالها است و این مقاله مشتمل
بر شش باب است مقالهٔ سیم در سالخدا و صاحب طالع تحویل و در برج انتها و طالع تحویل و سهام
و سایر ادله و این مقاله مشتمل بر شش باب است مقالهٔ چهارم در احوال دلائل بعضی با بعضی و قرانات
مشتمل بر چهار باب است مقالهٔ پنجم در احوال کواکب در حلول کواکب بخانهای فلکی و حدود و آباد
و این مشتمل بر پنج باب است مقالهٔ ششم در اوجاع یعنی دردها و مرضها و قواطع و لواحق آنها

و جهاد

و این مقاله مشتمل بر دو باب است مقالهٔ هفتم در دلائل و نفسها و هفتها و ماهها و توابع
اینها و تسییرات سالها و سالهای و صغری و این مقاله مشتمل بر سه باب است مقالهٔ اول در استخراج
دلائل سال و تعریف آنها و این مشتمل بر هفت باب است باب اول در کیفیت تخطیط طالع تحویل و
معرفت سالخدا باب دوم در معرفت دلیل سال و مقاتل سال باب سیم در استخراج رب سال از آنچه
هر است بر مذهب اهل هند و رب سال از صاحب دور بر مذهب اهل فرس باب چهارم در استدلال
به تسییرات باب پنجم در بعضی از احوال ادله و شمردن آنها باب ششم در آنچه واجب است بر منجم قبل
از حکم باب هفتم در فصول متفرقه از دلائل تحویل باب اول در چگونگی تخطیط طالع سال و معرفت
سالخدا مرمن تحویل بر گشتن آفتاب است بموضع اصلی خود بجان دقیقه و ثانیه و برج طالع در وقت
تحویل را طالع تحویل خوانند و هرگاه که کم کنیم سالهای یزدجردی را که از ابتدای تاریخ تولد مولود
معلوم بود از مجموع سالهای یزدجردی بیرون وقت تحویل آنچه باقی ماند سالهای تامهٔ عمر مولود خواهد
بود که بر او گذشته است و تحویل که حالا واقع میشود تحویل سال آینده است و هم چنین هرگاه که کم کنیم
سالهای تاریخ رومی را که معلوم بوده در وقت ولادت از مجموع تاریخ رومی آنچه در وقت تحویل
باقی ماند ایضا سالهای گذشتهٔ عمر مولود باشد و تحویل حال از برای سال ناقصهٔ آینده است
و اگر طرح کنیم از برج طالع اصلی به ترتیب خانها از برای هر برجی یک سال از سالهای عمر
مولود برسیم ببرجی که منتهی میشود بان سال و بنابر این برج و صاحب این برج است که سالخدا است
بعینه احکام تحویل سال پس هرگاه اراده کنیم تحویل سال مولود را استخراج میکنیم طالع تحویل را
بر طوریکه در زیجات مذکور است و تعیین میکنیم تقویم کواکب را در وقت تحویل و ثبت می
کنیم کواکب ثوابت را و تسویة البیوت مینمائیم و استخراج میکنیم سهام را و بشکل و مثال
صورت طالع را و مینویسیم در قسم اول صورت خانهای اصلی و کواکب آن را و در قسم ثانی خانهای
انتهاء سال را و در قسم ثالث خانهای تحویل و کواکب و سهام آن را و این صورت را هیچ است بعد
میگذاری صورت زایچه را در پیش روی خود و استخراج میکنی فتواهای قدماء و متاخرین را در

دلالت کوکب و تدبیر او صب در کتاب انتقا سالکرد او را فاتدار السنه کوینه میکیرد جمله ایام عمر

مولود را بر طریق میکنی از اسم مرو ابتدا بصاحب طالع کن و هر خانه را سی ساله تا انجا که کتر از

سی باشد بر صاحب ان برج که حسب آن منتهی میشود او را فاتدار السنه خوانند چنانکه مولود انتها

عمر مولود را بر جمیع ادیم و هم چنین نظر کند بسوی صاحب ساعت طالع بر ابتدا از ساعت طالع کرده

اعطا کند بهر صاحب ساعتی یکسال تا برج مواند هم و نظر کن بکوکب چنانکه ابتدا طالع در ساعت

او بوده کار او در سال اول مولود است و انکه بعد از انست رب سال دوم و هکذا هم در حال

سال مولود را از وقت این ستة کوکب بعنی لیل سنة و قاتدار سنة رب سنة و از مواضع این ستة کوکب

در وقت تحویل سال بایدا تفصیل نمود باب سیم در استخراج رب السنة از جهة نهبرات بمذهب اهل

سند را از جهة صاحب جد و بمذهب اهل فارس القول علی النهبرات جز رب سال از جهت نهبرات

بمذهب اهل هند این است که بوده باشد صاحب نهبر اول از برج منتهی در ان سال مقبر انه

سال و مثال این هر کاه برسد انتهاء سالی بثور پس زحل که صاحب نهبر اول ثور است

رب ان سال خواهد بود و انجوزا زهره و از سرطان قمر میباشد شریک رب سال نهبر یکه منتهی

میشود بان سال از این دو جهات و اکر سیم بطلمیم دلایل بایو بود سال ها و بر توالی نهبرات پس

میباشند صاحب این نهبرات بمنزله قواسم رب نزد اهل هند و اکثر اهتمام و اعتماد ایشان

بر استدلال بنهبرات است مکر انکه در این صورت سزاوار است که استخراج کرده شود دلایل

از جهة نهبرات و اثنی عشریات و بعضی سهام و امثال اینها ذکر کتاب سنة و ترتیب داده شود اجزاء

انها و با کرده خواسته شود بشهادت این دلایل عیسا است که جمع میشود از برای دلیل واحد شهادات باید

پس زیاده میشود دلالات او و قوت او و معلوم میشود اعتماد بر تاثیرات او و کفنار بر صاحب و در جز بدرستی

که فرس و اهل بابل و اهل هند اعتماد میکنند بر استدلال بر صاحب و بر صاحب و بر کواکب صاحب و در

مقام صاحب سال و تعیین میکنند صاحب جد در سالها بر توالی ارباب ساعات تا برج انتها و بیان این

انست که مقید بر سال ولادت طالع و در رب ساعة وقت ولادت است و در سال دوم مقید رب ساعت

باب دلیلها از این کتاب و تحویل

دلایل معاد را در ضلع راست

و دلایل نحوست را در ضلع

مقابل آن بعد صواز نه کن دلیلها را

و تناسب برج از این دلایل را

که سعادت مایل است یا نحوست و حکم کن

بر راجح بخط قضیا ان شاء الله تعالی و توفیقه

باب دوم قح در معرفت دلیل سال

و قاتدار صب پس نکاه کن

ثانی الاصل
ثالث الاصل
رابع الاصل
خامس الاصل
سادس الاصل
سابع الاصل
ثامن الاصل
تاسع الاصل
عاشر الاصل
حادی عشر
ثانی عشر
برج انتهاء
طالع تحویل سال
ارباب مثلثات
رب الیوم
رب الساعة
سال خدا

که بکدام برج رسید سال و طریقه ان آنست که بکیری از طالع اصل مولود از برای هر سالی که کذشته است یک برج

تا انکه برسد بسالیکه اتشخص در ان سال است پس این برجی که رسید بان از برج انتها میخوانند و از صاحب

اصل

این برج و از صاحب طالع تحویل و ارباب مثلثات تحویل و از شمس در روز و قمر در شب و صاحب برج طالع

و بوده

ولادت شناخته میشود دلیل سال جمله کاه اتفاق افتد انکه جمع کند بهمه شهادتها داکوکب واحد

باشد این کوکب ناظر بسوی طالع پس این کوکب دلیل خواهد بود بقوت و بغلبه و باستقلال در دلالت بر حال المولود

در این سال پس شناسی حال این کوکب را در اصل ولادت و حال از او در وقت تحویل پس نکاه کن بمواضع او از انکه

استیلا او از نظر سعود و نحوس و انکه خود کوکب سعد است یا نحس شرقیست یا غربی مقبول است یا غیر مقبول پس هرگاه

النور

ان کوکب بحال نیک و مستقیم السیر و سعد بوده در خانه یا در حد یا در شرف یا در مثلثه خود و زاید

و صاعد در فلک خود و مقبول از رب بیت خود باشد اتفاق افتد که در وقت تحویل مانند این حالی که در

وقت ولادت کفتیم داشته باشد دلالت کند در این سال از برای مولود بر حالت شریفه و فوق و صلاح

سعادت و سرور و فایده ها بسیار و منزلت و مرتبه که میرسد از اصحاب تحویل در این سال انجو هر این دلیل

و طبع ان و میرسد بان مذکورات بقدر سالهای مولود و اقسام عمر او و انچه مانند این سالها است از

دلالت

دوم و برج دوم طالع است و بر همین ترتیب بعدد برج تا دوازده برج و کواکب بر توالی افلاک باید اعتبار
کرد و نامیده میشود کوکب رب ساعت طالع و رب ساعت بیت الاخوة و نامیده میشود آن کوکب ایضا
صاحب دور و استدلال میشود باین کوکب چنانکه استدلال میشود بصاحب برج انتها از صلاح حال
و فساد آن بطوریکه پیش گذشت مگر آنکه منزلت او است اینکه استدلال شود باو و بامثال او در طلب
بسیاری شهادات چه صاحب برج انتها اقوی تاثیر از او است ج میفرماید ابو اسحق کندی که صاحب
دور آن کوکبی است که بالای صاحب طالع اصل باشد بر فلک بر ترتیب توالی کواکب در افلاک خود بطوریکه
کواکب با عاشکه دانیده میشد بیان این آنست که بگیر عدد رب طالع اصل را پس قرار دهی او را رب دور
سال اول از عمر مولود و کوکبی که پائین او است باعتبار فلک که دانیده شد رب دور سال دوم قرار دهی
تا آخر سالهای عمر مولود مثلا هرگاه رب طالع اصل آفتاب باشد میگردد رب دور سال دوم زهره
که فلک او پائین فلک آفتاب است و رب دور سال سیم عطارد و همچنین بعد از قمر زحل تا بانتها
و همچنین میگردد تا آخر عمر مولود و استدلال میشود برب دور بر خیر و شر چنانکه استدلال میشد برب برج انتها
از طالع اصل بر خیر و شر پس هرگاه بوده باشد رب دور نیکو حال و مسعود دلالت کند بر خیر و
سعادت در سال ولایت خود و اگر بدحال و منحوس باشد دلالت کند بر شقاوت و مضرت و فساد
در آن سال و میفرماید بعض که صاحب دور آن کوکبی است که تالی رب الساعة باشد که مولود در
تولد یافته باشد بطور ادبار ساعات و گفته اند دیگران که صاحب دور را اخذ کرده میشود بترتیب ادبار
بیوت بدین طریق که از برای سال اول رب طالع است و از برای دوم رب برج دوم و هکذا باب
چهارم در استدلال بتیسیر اگر کند طلب کن بعد از علم خود بعمر مولود علم سیر طالع و وسط السماء
و شمس و قمر و سهم السعاده و کواکب خمسه باذن باری تعالی پس بدرستیکه سیر طالع دلیل بود بر جسم
مولود و امر جسد و روح و بیماری و سفر است و سیر وسط السماء دلالت کند بر ولایت و حکومت
و عمل و شغل و کرامت و امر فرزند و سیر آفتاب دلیل بود بر نطق و کرامت و سعادت و ریاست
و امور سعادت ملکی و اسپهبدیها و پادشاهان و بهاء و صورت بزرگ و برادران بزرگ و سیر قمر دلیل

بعد بر

بود بر امر جسد و روح و آمیزش با زنان و امر مادران و زنان بزرگ و برادران بزرگ و
سیر سهم السعاده دلیل بود بر کسب مال و بر نفس و سعادت و فساد و ضرر بعقار و سایر جسد
و سیر زحل دلیل بود بر املاک و زمینها و بیماری و ناخوشیهای طولانی و امر پدرها
و اجداد و برادران بزرگ و سیر مشتری دلیل بود بر منفعت و فوائد کسب و ضرر از جانب فرزند و کار
با شاعت و سیر مریخ دلالت کند بر سعادت و عدو حق و شناسائی و دلیری بر مکان و نفع با
و دفت و مال پسندیده و سیر مریخ دلالت کند بر سختی و شقاوت و چیزهای شامل و نزاع و دشمنی
و بلا و جنگ و دیوانگی و آتشها و برآمدن و ترسیدن با آهن و املاک و نجیبی و سیر زهره
دلالت کند بر تزویج و دوستی و خصم و نفس و دولت و نفع و ضرر و امر زنان و مادران و
کوچک و سیر عطارد دلالت کند بر برادران کوچک و ادب و تدبیر و صناعت و تلطف در چیزها
و تجارت و گرفتن و دادن و بند کردن و بندهای کهنه و تدبیر نزد او و اما درجه طالع پس او
سپرده میشود بجهت شناختن حال عمر و امراض و جان بر آنکه منتهی شود تسییر آن در درجه طالع
بکوکبی از کواکب اصل و ولادت چه خواهد آورد این کوکب دلالت خویش را وقتیکه این کوکب مباشر قسمت
شود و دلالت خواهد کرد ایضا بر عوارض بدن و انحرافات میشود بآن ج و تسییر داده میشود بتیر
درجه وسط السماء از برای شناختن حال ولایت و حکومت و کرامت و امر فرزند و علوم مرتبه
و سلطنت و دلالت کند بر حال و منزلت او در حکومتها و اختلاف حال در امر صناعت و عمل و سلطنت
و سایر حالات جزئیه و با یکدیگر دوستی نمودن ج و اما درجه آفتاب پس تسییر داده میشود بجهت
شناختن امر نفس و بدن و بقا و حال جاه و مال و منزلت و منطق و کرامت و سعادت و ریاست و
امور بیدادن و سلطنت و منزلت و شرافت و رتبه و نیکوئی عقل و صواب رای ج و اما درجه سهم السعاده
پس تسییر داده میشود در امور الیه و نیکوئی و امور الیه شبی تسییر داده میشود درجه سهم الغیب
ان سهم دین است از برای معرفت اعتقاد میشود از امور الهیه احوال سعادت و کسب مال
و ضرر و امور الی جمع مال و متفرق ساختن آن و برکت و سعادت و انتقال احوال در این مذکورات

وتنگی و وسعت ح تسییر داده میشود بدرجه زحل از برای اسباب ارث و امور دینیه او از برای معرفت قدر
او در میان مردمان وجاه و منزلت او در نزد صاحبان نسب و معتبرین ح تسییر داده میشود بدرجه مشتری
از برای حال العیها و منزلت و کرامت در نزد اشراف و بزرگان و در نزد حکام و سلطان و پادشاهان مولود از
ایشان یا غیر ایشان و میسر شدن طلب حاجتها کند تسییر داده میشود بدرجه مشتری از برای شناختن
قدر و منزلت شخص در نزد اشراف و قضات و وزرا ح و تسییر داده میشود بدرجه مریخ از برای سختی
و شدت دلیری و غضب و سواری و ریاست و تندی و فتنه و خصومت و اختلاف و ناس و سقوط از جاهای بلند
و انجا یکاه بلند کند و بجهت معرفت قدر مولود در نزد لشکریان و سرهنگان لشکر ح و تسییر داده
میشود بدرجه زهره از برای بغض و شهوت و دوستی و میل خلق و زینت و حرص بر غنا و لهو و فرح
و سرور و زیور و فرش و اثاث البیت و عیش خوش و با نعمت بودن و شراب و سفرها کند و هم چنین
تسییر داده میشود بدرجه عطارد از برای علم و مفاصل خانهای دوازده گانه و تسییر داده برای فهم حزن
دلیل از او و تسییر داده بدرجه وسط السماء از برای عمل و سلطنت و صنعت و تسییر داده بدرجه
بیت المال از برای اموال و همچنین تسییر داده درجات سایر خانها را از برای اخبار خانها دلالت
کند بران پس اگر منتهی شود تسییر به سعود دلالت بر خیر خواهد کرد و اگر منتهی شود بنحوس
دلالت بر شر خواهد کرد و اگر منتهی شود به سعدا اعانت کننده بیابد مولود در دنیا ... در اغلب
دلالت میکند بران بر قوت و نظر ضال این هر گاه منتهی شد تسییرات درجه طالع یا غیر آن از خانها
بموضع کوکب نحسی که آن خداوند طالع باشد یا بوده باشد صاحب طالع خود داخل کننده بر نفس
خود ضرر را و بوده باشد خود او سبب فساد امر خود و اگر بوده باشد آن نحس خداوند دوم پس
بدرستیکه ضرر و فساد بسبب مال و بجهت یاوران و دوستان و اگر بوده باشد آن نحس خداوند
سیم داخل شود بر او ضرر و فساد بجهت برادران و خواهران او و در دین او و نقل و تحویل و سفر او
و اگر بوده باشد خداوند چهارم داخل شود بر او فساد و ضرر بسبب پدران و املاک و مستغلات
و امرهای کهنه و اگر بوده باشد خداوند پنجم داخل شود بر او فساد و ضرر بسبب اولاد و نتیجهای خود

واکر

و اگر نحس برج ششم باشد یا باشد ضرر و فساد وارد بر آن شخص از جانب بندگان و از مرضها
و چهارپایان و اگر در برج هفتم باشد ضرر و فساد وارد بر او میشود از جانب ضدان و شریکان در معامله
و اگر در برج هشتم باشد یا باشد ضرر از سبب صحت وارث و یاران دشمن و زنان او و از املاک
و اموال ایشان و اگر بوده باشد آن نحس در برج نهم یا باشد ضرر داخل او بسبب دین و سفرها
و راهها و اگر بوده باشد در برج عاشر بوده باشد ضرر از رؤسا و سلطان و اگر در برج یازدهم باشد
یا باشد ضرر از جانب یاوران و دوستان و بسبب اعوان سلطان و دوستان او و اگر بوده باشد
در برج دوازدهم یا باشد ضرر از جانب اعدا و او و بسبب چهارپایان و پست بندگان و غیر ایشان کندی
که تسییر داده میشود درجه طالع اصل مولود از برای هیلاج مدعا اند درجه پس اگر منتهی شود این تسییر
بموضع کوکبی از کواکب اصل ولادت بر خواهد خورد مولود بچیزیکه جوهر آن کوکب دلالت بر آن است با اعتبار
خانه که آن کوکب در وقت بنای خانه است در اصل ولادت یعنی اگر خانه مال است با مال خواهد رسید
و اگر خانه سلطنت و حکومت است بحکومت خواهد رسید و همچنین و اگر منتهی شود باین موضع
کوکبی از کواکب که خواهد آمد در آن کوکب اخبر را که طبع و جوهر خود دلالت بران کند بدان اخبر را
کفیتم کند و هر گاه برسد تسییر بطالع دو اهم سعود و حال باشد دلالت کند بر صلاح و اگر نحوس
باشد دلالت کند بر فساد و اگر برسد تسییر بموضع سعدین دلالت کند بر خیر زایلی کند تسییر
داده میشود درجه ... اصل ولادت و درجه بیت دوم باشد از
برج انتهاء و درجه سهم المال و درجه بیت او و درجه بیت المال از طالع تحویل سال و دریافت
میشود ایضا از آن سعد و نحس و قوت و ضعف هر یک بجودت و نیکوئی موضع هر یک و درجات
هر یک و بعد حکم کرده میشود در این امور بحسب حال هر یک کند در امر اولاد تسییر داده میشود
درجه عطارد بموضع سعود و نحوس و شناخته میشود که بموضع کدام یک از اینها منتهی میشود
در تحویل و از برج که منتهی با و میشود و برج که ابتدا او بوده در اصل ولادت و از برج پنجم از برج
انتهاء و رب این برج و حکم کن بقدر صلاح و فساد همه این مواضع کند در امر زنان تسییر داده میشود

درجهٔ طالع را و طلوع و غیرها بسوی سعود و نحوس و هم چنین تسییر داده میشود در جمیع خانها هفتم از اصل
ولادت بسوی سعود و نحوس بهر تسییری که منتهی شود بموضع زحل دلالت کند بر فقر و انکسار
و هر تسییری که منتهی شود بموضع مریخ دلالت کند بر فضیحت و شهرت و حرص و فاحشه و حالا بیان کنیم از برای
تو امر او و نادر این کار که کن در او نادر [illegible] مولود جز این تیسیر کرده میشود از وتد طالع
و امور الدو شغل را از وتد عاشر و امر زن و تزویج را از وتد هفتم و امر [illegible] و آخر عمر را از وتد چهارم
و امر بدن و مال را از قسمت درجه و اجناس و نظر کن بسوی اوتاد دلیل طالع اقتضا میکند مر چه این را چه
افتاب از این مکان طلوع خواهد کرد که چشم حیوانات و خواص بطلوع خود بر داشت ظلمت را از
اهل عالم و دلیل بر اعیان و بر مکان از رسل خداست بر خلق خدا و بعد نظر کن بسوی وتد السماء
و عطیهٔ او و دلالت او تا انکه [illegible] جسم مولود و بر و بلد و عمل و دوست دارد جاه و کرامت را
و نظر کن بوتد هفتم و عطیه و بزرگی است و کوکبی که در مولود نزد این حالت انکه غروب میکند آفتاب
و نادیلی میکند عالم و نظر کن بوتد چهارم و از جانب او دانسته میشود عطیه موت [illegible] این چهار وتد
هر گاه بوده باشد کوکب در ایشان روشن یعنی قوی و سعد یا انکه غیر منحس دلالت کند که مولود
خیر خواهد رسید و اگر کوکب تاریک باشد از برای اصول و خیر نخواهد بود [illegible] و اما درجهٔ اجتماع
یا درجهٔ استقبال [illegible] تسییر داده میشود و اگر چه دلیل [illegible] نباشد در ولادت و هرگاه متصل
شود هر یک از این دو بدرجهٔ راس و اصل ولادت دلیل بود که مولود را میرسد نکبت و بد حالی کند
و اگر برسد بدرجهٔ ذنب که در وقت سقط نطفه بوده باشد صاحب تحویل را کند و هرگاه کوکبی که سیر
دهی از این سیر بوده از [illegible] طول و عرض [illegible] طولش بدرجهٔ سوی خواهد بود و عرض بدرجهٔ طالع
و طریقهٔ سیرش چنانست که از برای هر درجه سالی و از برای هر پنج دقیقه ماهی گرفته شود و از برای
هر دقیقه شش روز گرفته شود و [illegible] باید که سیر داده میشود ایضا سهام مثل سهم السعادة
و سهم الغیب و سهم المال و سهم شرف ولادت و سهم العلم و سهم السلطان و سهم الزمان و سهم الفرقة و غیر از
اینها از سهامی که لابد است شناختن احوال او و طریقهٔ سیرش آنست که سیر دهی از درجهٔ او در

اصل

اصل ولادت از برای هر سالی از سالهای گذشته عمر مولود سی درجه بر برجی که منتهی شود سهم با آن
برج که در اینجا میشود [illegible] از برج درجه و دقیقه و مثل درجه و دقیقه که در اصل ولادت داشت و بعد
نظر میشود بسوی آن موضع و بسوی صاحب آن موضع و بسوی موضع آن در اصل ولادت حکم کرده میشود
بر حسب قوت و ضعف و بر معنی انچنانکه در اینجا گفته شد است انسهم از برای [illegible] نسبت داده شد است
بسوی [illegible] انتصال و فساد [illegible] کوکب [illegible] برجی که تسییر با آن منتهی شد
و سیر [illegible] سهام و کواکب [illegible] که علما ذکر کرده اند از برای هر برجی
یکسال و از برای هر درجه [illegible] مطالع [illegible] هر گاه منتهی شود بعضی از این تسییرات بادوار
یا بتسییر برجی یا بکوکبی سعد یا بکوکبی نحس یا بانتهی عشر [illegible] کوکبی خواهد آورد ان تسییر دلالت
ان برج یا ان کوکب یا ان انتهی عشر [illegible] از سعادت یا نحوست بر قدر طبیعت و جوهر ان دلیل مثال این
فرض کنیم که سهم الاخوة در [illegible] و بوده باشد در اصل ولادت در مکان بدی یا نحوس دلیل بود این که اخوه
و اخوات [illegible] بوده باشد در آن وقت آن کوکب نحس [illegible]
و اگر بوده باشد [illegible] السهم در اصل ولادت [illegible] طالع [illegible] میشود مولود را از برادران
منفعت [illegible] سهم السعادة [illegible]
کواکب [illegible] طالع سال
و بمواقع کواکب در برجیکه منتهی شده است بسوی آن [illegible] چنین [illegible] برجی که در آن [illegible]
و بصاحب [illegible] مکان [illegible] بعضی
بعضی [illegible] تثلیث و تربیع و مقابله [illegible] است و اولی آنست و آنی که
از [illegible] سهمها [illegible] است [illegible] در اصل تحویل [illegible] حکم
شود باب پنجم شناختن دلیلها اینکه استدلال میشود بانها در تحویل سال و اینها شش دلیل اند
اول [illegible] صاحب [illegible] دوم [illegible] سیم [illegible] چهارم
صاحب [illegible] پنجم طالع تحویل سال [illegible] ششم

قمر و کوکبی که دفع میکند قمر بسوی آن یا صاحب بیت قمر و اما برج منتهی پس بحالتی که منتهی میشود
بشود آن نوبت سال را صاحب برج منتهی نامیده میشود بفارسی صاحب الجدا آن صاحب سال است
و اما قسمت پس آن اسم حد است و قاسم صاحب حد و آن بآن خواست که تسییر داده میشود درجه طالع
یا هیلاج از برای هر سالی یکدرجه مستوی و مشارکت قاسم پس آن صاحب شعاعی است که واقع میشود بر
درجه قسمت و اما فرداریه پس بدرستیکه آن میباشد هرگاه مولود نهاری باشد پس ابتدا میشود
بآفتاب و اگر مولود لیلی باشد پس ابتدا میشود بقمر و اما قابل تدبیر قمر پس آنکوکبی است که متصل
میشود بان قمر جز گفتار در دلیلهائیکه مخصوص اند بدلالت نمودن بر حالات سال [illegible]
بدرستیکه دلیلهائیکه مخصوص میباشند بنظر نمودن بسوی انها در تحویل سالهای مولد دلیلها
هشت دلیل میباشند ۱ سالخدا ۲ قاسم از درجه طالع ۳ قاسم از هیلاج ۴ مشارکت قاسم [illegible] با
شعاع ۵ صاحب فردار ۶ صاحب جدد ۷ قابل تدبیر قمر یا صاحب خانه او ۸ صاحب طالع تحویل و اول [illegible]
او قوی تر است پس هرگاه جمع شد از برای یک کوکبی این دلالتهای هشت گانه پس او بتنهائی مستولی است
بدلالت بر حال سال پس اگر بوده باشد از برای پاره از کواکب چند شهادت از این شهادتها بوده باشد
او اولی از غیر خود بوده باشد از برای دیگران با او شرکت در دلالت پس [illegible] است که نحس
شود مواضع کواکب و دلیلها از قوت و سعادت و ضعف و نحوست و احوال ایشان در مکانهای خود
از خانهها و امتزاج شود دلالت انها و استخراج شود افعال ایشان و تاثیرات ایشان مثلا کوکبی از کواکب
که دلیل [illegible] بود در موضع خود از خانههای فلک بوده باشد در اصل ولادت در دوم طالع و دیگر در
در تحویل از طالع اصل در پنجم و از برج منتهی در دهم و از طالع تحویل سال در نهم پس [illegible]
کرد [illegible] مکان آن از این مواضع بعضی ببعضی بیکدیگر پس بآن خواست که نظر شود بسوی این
کوکب پس اگر بوده باشد سعد یا مسعود دیگر در بسوی فرزندان و مالی و بسوی سلطان [illegible] کند
مال [illegible] اسباب سفر و هم [illegible] و غائبین و در راهها خیر و سرور [illegible] بان و اگر بوده باشد
آن کوکب نحس یا منحوس دلالت کند بر آنکه فرزندان [illegible] کنند مال [illegible] بسبب سلطان و سفر [illegible]

ومغموم

ومغموم کرده بان پس اگر بوده باشد کوکب در اصل ولادت در نهم و بیکدیگر در تحویل در طالع
اصل در پنجم و از انتهاء در دهم و از طالع تحویل سال در دوم دلالت کند بر آنکه سفر کند فرزند
و برسد در سفر خود سلطنتی را یا فایده را و بگردد بسوی صاحب تحویل از فرزند مالی یا سعادتی
بسبب سفر از جانب غائب و مسرور گردد فرزند بان و اگر بوده باشد آن کوکب نحس یا منحوس دلالت
کند بر غم و مکروه از این راهها و اگر بوده باشد بعضی سعود و بعضی دیگر منحوس دلالت کند بر خیر
از جهت سعود و بر شر از جهت نحوس و هم چنین نظر کرده میشود در هر یک از دلیلها [illegible] جز
و اما دلالات دلایل و دلالت انها بعضی ببعضی دیگر پس میباشد دلالت کواکب بحسب دلالتهای انها
در ذات خود و از دیگر بار در تحویلات یا از کواکب اصلی یا از خانهها در دلیلهای بعینها [illegible]
اصلی میباشد [illegible] بر دوازده وجه اول مرور کواکب بمواضع اصلی خود و بعضی ببعضی دوم [illegible]
سالخدا در تحویل و بعضی ببعض سوم مواضع کواکب از خانهها خود و مواضع خانههای ایشان از [illegible]
چهارم ادوار کواکب خانههای دوازده گونه پنجم موافقت برج منتهی با طالع تحویل از برای پاره
خانههای فلک ششم مواضع کواکب اصلی هفتم بودن کواکب در خانه دیگر غیر از خانه که میباشد
در آن در اصل ولادت هشتم دلالت اتصال ارباب بیوت بعضی ببعضی دیگر نهم دلالت کواکب
بمعدا ایشان در بروج مجاسده ایشان از برای شعاعها و سهمها و اثنی عشریات یا اصلی یا تحویلی
دهم دلالتهای ایشان در خانههای خود در خانههای غیر خود [illegible] یازدهم
دلالتهای [illegible] دوازدهم [illegible] است که شناخته شود دلیلهای نفس و دلیلهای بدن
از معرفت باقی دلیلها که دلالت میکنند بر احوال مولود و این بجهة آنست که هرگاه دلالت نمود
دلیلهای نفس و دلیلهای بدن بر مرض یا عیب یا مرگ [illegible] پس چگونه حکم میشود بر امر سفر و تزویج
و باقی حالتها او [illegible] و اما عدد دلیلهای بدن پس انها پنج اند اول برج منتهی دوم موضع انتهاء
قسمت از هیلاج سوم موضع انتهاء قسمت از طالع چهارم قمر پنجم طالع تحویل و عدد دلیلهای
نفس هشت اند اول صاحب تحویل سال دوم صاحب طالع سوم قابل تدبیر قمر یا صاحب خانه او چهارم

صاحب سعد پنجم صاحب خانه ششم قاسم از فصل این هفتم قاسم از طالع هشتم مشارکت ایشان
بجرم با شعاع پس هرگاه بوده باشد این دلیلها صالح الحال و متفق در زایچه و دور از نحوستها و بری
از افات دلالت کنند بر صحت بدن و قوت نفس و بر عکس آن هرگاه بوده باشند ضعیف و ردی الحال و
دلالت طالع تحویل سال در ولادت و خداوندان و مشارکت او ببرج انتها و خداوند از او غیر آن دو را
و دلالت بر احوال سال تحویل ن قوت در دلالت بر احوال سال بعد از برج انتها و از برای قاسم است و خدا ونفش
بر ایشان شریک میباشند با برج انتها و صاحبش و در دلالت بر بدن و آنچه چیزها پس از داداست که
شناخته شود طالع تحویل سال و جای صاحبش و جای سایر کواکب بجهت انکه قوت کواکب اصل
و تحویل جز این نیست که شناخته میشود از جاهای ایشان در تحویل سال از طالع سال و اوتاد و باقی
خانهای او از برای هر خانه از آنها دلالتی است بر امری معلوم علی اوتاد دلالت میکنند بر احوال بدن
و جاه و زنان و پدران و مایل الاوتاد دلالت میکنند بر احوال مال و فرزند و مرض و سعادت [illegible] و دوستان
و سایر نیکو یا بد و زایل الاوتاد دلالت میکنند بر احوال برادران و بیماری و سفر و دشمنان و
سخن زشت و نزاع و بند و حبس و از برای هر یک نیز دلالتی است بر چیزهای دیگر که ظاهر است نزد
علماء نجوم و بر چیزهای که ظاهر است از برای دلالت هر خانه هرگاه که بکار بردن پاره کواکب جز
شماره است از برای ما که بشناسیم طالع سال و جای صاحبش و باقی کواکب از آن و اما اوتاد
پس بدرستیکه آنها دلالت میکنند بر بدن ا و جاه ی و زنان ز و پدران ح و مایل الاوتاد
دلالت میکنند بر مال ب و فرزند ه و مرضکان ح و دوستان یا و زایل الاوتاد دلالت میکنند
بر حال برادران ج و مرض و و سفر ط و دشمنان یب صاحب طالع هرگاه بیزار بوده باشد از نحوس
و یا قوت باشد بر سعادت و داخل و سلطنت پس اگر بوده باشد در طالع یا عاشر بوده باشد صحیح بدن
و با بلندی منزلت او اگر در هفتم و چهارم باشد نیکی آید در اهل و زنان و حشم و اگر فاسد
باشد بر [illegible] دلالت [illegible] است که تحقیق شود انتهای [illegible] حال او
از باقی خانها او اتصالات با کواکب و اتصال کواکب با او و دلالت با انفرادی [illegible]

سال الخدا

سال الخداه و طالع اصل و خداوندش را و بما نجش قسمه و باقی کواکب را و موضع سعود و نحوس
را از خانهای اصل و انتهاء و طالع تحویل ج هرگاه بوده باشد طالع سال تحویل برج ثابتی دلالت
کند بر انکه انچه دلالت کنند بر آن از خیر یا شر مقیم باشد ثابت لا محاله تا تحویل شود سال دیگر و هرگاه
برج ذو جسدین باشد دلالت کنند بر امور یکه منفسخ شود مرة بعد اخری و منتقل شود از حالی بحالی
دیگر و هرگاه برج منقلب بوده باشد خیر یا شر که دلالت میکنند بر آن هر کس که در آن است [illegible]
یا غمی سریع الانقلاب باب ششم در انچه واجب است بر منجم چون حکم کند انچه واجب است که نظر
کند در آن منجم چون از آنکه تحویل کند سال های مولود تا انکه بوده باشد حکم بر انچه متعلق بوده است و اولی
استکه واقع سازد منجم حکم را بر کسی که نیست مال او از برای او هرگاه دلالت کنند دلیلهای او در
تحویل پاره سال ها بر فایده یا منفعت مال انکه حکم کند انکه فایده میابد [illegible] و اگر بوده باشد
مالی حکم کند از برای او انکه میابد [illegible] و کسی که بوده باشد [illegible] بوده باشد از
برای او برادر [illegible] دلالت کند دلیلهای او بر بعضی برادران حکم کند از برای او و اینکه [illegible] از برای او
برادر و اگر بوده باشد [illegible] حکم کند از برای او اینکه استفاده میکند و [illegible]
که جای [illegible] و اگر بوده باشد از برای او برادر [illegible] باشد حکم نماید از برای
او [illegible] ایشان و اگر بوده باشد [illegible] دلیلها که دلالت
کنند تحویل سال بر مرض ایشان یا بر تلف مال ایشان یا بر انکه از برای او برادر [illegible] پس بدرستیکه
او حکم نماید بجهت [illegible] ازین امور کسی که از برای او برادر [illegible] باشد حکم نماید از برای او بر مرض
برادر و کسی که [illegible] باشد از برای او املاک و غلة املاک [illegible] پس بدرستیکه او حکم نماید
از برای او [illegible] املاک [illegible]
[illegible] انچه [illegible] بوده باشد این چیزها [illegible] که [illegible] دلالت نمودند
دلیلها از برای صاحب تحویل [illegible] مال ایشان نبوده باشد [illegible]
[illegible] باشد این [illegible] و تلف میکرد [illegible] کسی که [illegible] است

و آنچه استفاده میکند برادر کرفتن انسان او و کسی که دلالت کند بر دلالت او و بر اینکه از برای او عیبی باشد
فرزندی البته پس باید دید که او بفرزندی خواهد کرفت تا از مسالی یا از اقربای بعید او را اصل او فرزند
خود و کسی که نبوده باشد از برای او املاک ... دلالت کند تحویل سال او و بر اینکه آنقدر یوم
میکند اظهار او پس خرابی نیست کرد دلالت میکند بصلاح حال یا فساد حال او و بر اینکه جاری میکرد
از بر دست او بجهة فریش و کسی که دلالت کند تحویل سال او و بر اینکه زن میکیرد و نبوده باشد
اصل ولادتش که دلالت کند از برای او بر تزویج پس باید دید که او با کسی مهیا کرده از برای او در این
سال وطی نمودن زن بعد تزویج و کسی که دلالت نموده باشد تحویل سال او بمعاشرت ملوک
و فایده یافتن مال از ایشان پس باید بوده باشد از دنیا از حرم و اشراف ایشان و همچنین بعده اند
که علامت نموده اند علما و بامثال این چیزها مع منشاء او است که منجم پیش بیاند که تحویل از برای مرد
است یا زن یا کودک پس اگر بوده باشد از برای مرد سلوک کند و حکم بر نحوی که ذکر شده است در کتابها
تحویل سال امهات والید مع و اگر بوده باشد از برای زن بوده باشد حکم از برای او بر آنچه مناسب طبیعت
زنان باشد از تدبیر منزل و خدمت شوهران و خلاها نیک مشاکل احوال زنان و کارهای ایشان بعد
باشد و اگر بوده باشد زن که تدبیر شوهرها و اشغال بپیشه‌های مختلف کند بوده باشد حکم از برای
ان بحسب آن مع و اگر بوده باشد ولادت از برای کودک که تحویل شود و حکم کند از برای او بانچه
مشاکل و مناسب طبع کودک بوده باشد پس اگر بوده باشد از برای او سعادت عظیم که محتمل نباشد
از کودک که بوده باشد از برای او بوده باشد حکم کرد او اینکه این سعادت را که دلالت نموده است تحویل
سال المولود بر آن میباشد از برای پدر و مادر او و تا آنکه برسد کودک به تمیز دادن پس میباشد
آن سعادت که دلالت نموده است بر آن تحویل سال که میباشد از برای خود او بخصوص ...
مع و اگر بوده باشد صاحب تحویل که مرده باشد پس باید دید که شناخته میشود از تحویل سال حالش
فرزندش اگر بوده باشد از برای او فرزند و حال برادرانش اکر بوده باشد از برای او برادر و حال پدر
و مادرش اگر بوده باشد پدر و مادرش زنده مع طریقه منجم آنست که تجربه کند بمولود دلیلهای

نحوستش

نحوستش پس هر زمان که برسد نحوستها اکر بر فرضی برساند پس مولود تا اثر نحوست را بعد از اینکه
مولود در مکان این نحوست است هر زمان که دلیل سعادت بدلیل مخصوص بوده باشد
از نحوست که قوی بوده باشد از نحوست سبکی هر زمان که متوسط الحال بوده باشد
بوده باشد امر متوسط باب هفتم در اصلهای متفرقه و دلیلهای تحویل سب بدانکه کواکب ثابته
امات تغیر نماید تحویلات ... و کواکب ... تغیر نماید تحویلات لیلی داخ هرگاه بوده باشد طالع
سال و برج که در آنست شمس یا قمر در تحویل سال پس باید دید که دلالت دارد آن سال میباشد از خداوند
خانه نیر که بقیه شهادت است در آن سال ح و امکنه از نظر کردن در اشراف و استعلاء کواکب بعضی
را بر بعضی تا آنکه بشناسی از آن احوال دراج هرگاه بوده باشد انسان در سعادت بعد از آن دلالت کند
بار دیگر سالها بر نکبت بعد از آن دلالت کند دلیلها بر تحصیل آن نکبت پس باید دید که آن انسان
بر میکردد بسوی سعادت تا اینکه بوده باشد کوکب بعد از تحلیل بردن نکبت دلالت کند بر
ریاست و ... و مرتبه و محل پس از آن بر میکردد بسوی سعادت مثال این مثال
کسی است که هرگاه معیوب شود و بعد از آن معالجه و اصلاح شود تا آنکه بکردد بر روی آب
پس باید دید که آن محتاج میباشد بسوی معالجه دیکر تا آنکه بر کردد بسوی آنچه بوده بر آن از رفتار بر
روی آب چنانکه پیش بعد بدانکه کوکبی که میباشد نیکو موضع در اصل هر زمان که تدبیر سال
کند نیکو باشد موضعش در تحویل دلالت کند بر خیر بسیار و اگر مختلف باشد حال او در اصل
و تحویل دلالت کند بر خیر بسیار و اگر مختلف باشد حال او در اصل و تحویل دلالت کند بر خیر اندکی
کند و بشناس کوکب دشمن و دوست و بیت موضع و نیکو موضع را در اصل ولادت پس هر کدام که
تدبیر کند عطا کند خیر را هر گاه بوده باشد در اصل نیکو موضع کند و اگر بوده باشد دلیل
طالع اصل که دفع نکند بسوی ... از کواکب پس باید دید که آن هر زمان که برسد به تحویل سال
بشرف خود یا موضع فرح خود یا دفع کرده شود بسوی او آن مواضعی که فرح دارد در آنها یا بوده
باشد تدبیر سال با خداوند طالع یا خداوند خانه مال یا دفع کند خداوند خانه مال البته آن پس در آن سال

میبا بخیر و سعادت تیر امع و هرگاه بوده باشد کوکبی در اصل که دلالت کند بر سعادت پس هرگاه
که بکرده در تحویل بعضی مواضع که ذکر کردیم اظهار دلالت کند بر سعادت ج بدانکه از جمله طوالع
که بکار و بوده میشود در تحویلات سالهای موالید آنست که دانسته شود که مقر ترین نحوس در
تحویل سال انجیر است که بوده باشد در اصل در طالع تحویل یا قاسم کرده بوده باشد در اصل مفتر
بطالع تحویل سال و بقمر بکوکب الدعوت ساج هرگاه بوده باشند سعود در طالع تحویل یا بکرده‌اند
بتن مواضع یاد کوکب بکرده اند در بعضی خانها از طالع تحویل دلالت کند این بر منفعت اندکی
در این سال این و فی است که بوده باشد نحوس و منزل یافته شده یا رحل یا مکر انکه بوده باشد در
اصل ولادت نیکو نظر بعض این مواضع و بوده باشد سعود پس بدرستیکه ان دلالت میکند بر
سعادت با فضائل در این سال اگر خواسته باشد خداوند م واما اگر بوده باشد نحس در تحویل در طالع
سال با بعضی انخانها و مانند بیت المال یا بیت الاخوة یا غیر ان دو بعد انکه در اصل
ساقط باشد پس بدرستیکه ضرر دارند در این سال میباشد اندک جز بدرستیکه نحوس هرگاه
نیکحال باشند دلالت کنند بر صلاح و سعادت نحس طبیع خود و سعود هرگاه بدحال باشند
دلالت کنند بر افساد کمی و بلاء ع هرگاه بوده باشد یکی از دو نحس در تربیع طالع سال و بوده باشد
خداوند طالع و در مکان صالحی و با سعود در نظر با طالع پس بدرستیکه ان دفع میکند بسیاری از
مکروهات ان نحس را ب و هرگاه بوده باشند نحوس در اوتاد پس بدرستیکه نیست خیری
در ان ت و هرگاه بوده باشند نحوس در ان تحویل در اوتاد چهار کانه اصلی پس بدرستیکه ان
دلیل خوفست و بیماریها و ناخوشیهای دائم و شدت بعد حال در ان سال م و اگر بوده باشند
در تربیع ایمن طالع پس بدرستیکه نیست خیری در ان ع و در انچه بوده باشد نیز از تربیع
بر نحوس در نظر ان هرگاه بوده باشد یکی از انها در تربیع طالع سال و بوده باشد خداوند طالع
در مکان پسندیده با سعود ... طالع پس در اکثر دفع میکند از او بر حجت که میکند بادران شمس
و تحت طالع فاسد و نیکو تر دلالت دیگران از جانب خداوند کوکبی است که میکند در مکان بهتر

واگر بکرده‌ند

واگر بکرده اند نحوس در تربیع بیت قمر پس بدرستیکه هرگاه بوده باشد قمر در مکان هفتم دلالت
میکند بر تمام و نابود شدن شغل و عمل مع هرگاه نظر کنند نحوس در تحویل بسوی طالع سال
و بسوی قمر نظر کنند بسوی نحوس طالع سعود پس بدرستیکه ایشان منفرد میشوند میباشد
مفرت بر قدر موضع نحوس و طبیعت در بیت سنه قاسم ث اگر بوده باشند سعود در تربیع ایمن
پس بدرستیکه ان پسندیده است و صحیح میکند جسم او ث اگر بوده باشند سعود در مثلثه خود
پس بدرستیکه ان مولود میرسد خیر او و هرگاه بوده باشند نحوس در مثلثه خود پس بدرستیکه ان مفرد
غیر سانند مولود را بجهت انکه خداوندان مثلثه ان در دو زیج است در دست بخل نحس تا چیزی
که میباشد نحس تر آنست که در اول تحویل در مکان باشد که چنین بوده ان باشد پس هرگاه بجاه
نمو مولود سخت سال را پس بدرستیکه او کم میکند انصیبتها بخل نحوست ان و هرگاه بوده
باشند بخل در زیج که طلوع کنند بعد از اوتاد پس بدرستیکه ان مولود میرسد او را خصومتها
و شقتها نیز مع از طالع تحویل تا درجه وسط السماء شرقیست و ان ربع اول از سال اول
است هرگاه بوده باشد طالع سال البرج منقلب ط از درجه وتد السماء تا درجه وتد غارب
جنوبیست و ان ربع دوم از سال است و از درجه غارب تا درجه رابع غربیست و ان ربع سیم از
سال است و از درجه رابع تا درجه طالع شمالیست و ان ربع چهارم از سال است پس باید که
نظر کرده شود بسوی رب السنه و قاسم و سعود و نحوس که در کدام ربع از ربعها سال
میباشد پس بدرستیکه دلالت او در ان ربع میباشد قوی تر ح و هرگاه بوده باشند نحوس در
طالع و یا در دهم و در هم و سعود در تحت الارض دلالت کنند بر مکروه در اول سال و بر خیر در
آخر سال خصوصا هرگاه بوده باشد برج تحویل برج سال البرج منقلب ط دلالت کوکبی که در
باشند در اوتاد بر اول سال و دلالت کنند کوکبی میباشند در زایلها و ساقطها بر آخر سال
جز ربع شرقی از طالع سال دلالت میکند بر ربع اول از ربعها سال و جنوبی بر ربع دوم و غربی
بر ربع سیم و شمالی بر ربع چهارم پس باید که نظر شود بسوی رب السنه و سعود و نحوس که در

کدام ربع می‌باشد پس دلالت آن در ربعی که می‌باشد در آن از ربعهای فلکیه است م طالع
تحویل سال دلالت میکند بر ربع اول از ربعها و وسط السماء دلالت میکند بر ربع دوم از آنها
و غارب دلالت میکند بر ربع سیم از آنها و وتد الارض دلالت میکند بر ربع چهارم از آنها پس
هر جا که یافتی یکی از آن وتدها سعدی یا نحسی یا بیابی دلالت میکند بر آن این ربع
م نحس هر گاه واقع شود در طالع و وسط السماء و مکان سعادت یعنی یازدهم و بوده باشند سعود
تحت الارض نیکی نیست در اینکه اثر اول بد است بعد از آن اثر خیر است هر گاه بوده
باشد فوق الارض چنین و لیکن بوده باشد سعود تحت الارض دلالت کند بر چنین در اول سال
و همچنین سعود و نحوس هر گاه بوده باشند سعود دلالت کنند بر اول بعد از آن یعنی هر کدام که غالب باشند
دلالت او اول بوده باشد که گفته است هر گاه که سعود هر گاه بوده باشند در فوق الارض در تحویل سال
بوده باشد نصف اول سال پسندیده‌تر از نصف دوم و هر گاه بوده باشند سعود تحت الارض بوده باشد
امر در آن بر عکس یعنی نصف دوم پسندیده‌تر بوده باشد از نصف اول م و هر گاه بگذرد کوکبی از کواکب
در پاره از وقتها بدرجه که در آن قمر است یا بگذرد در مقاسم یا بدرجه طالع یعنی طالع تحویل یا بدرجه
برج انتها یا برسد بدرجه قمر اصلی یا قمر تحویل یا بدرجه یا بسهمها یا اثنی عشریات یا اربابهای آنها
پس بدرستیکه آن حرکت میرساند کوشش از دلالت خود او از دلالت آن چیز مقصود آن مع هر گاه
بوده باشد در اصل کوکبی که دلالت کند بر مضرت پس هر گاه که بگذرد آن کوکب در تحویل سال در
طالع اصلی یا در طالع تحویل یا در موضع قمر اصلی یا در تحویل یا در موضع شمس یا در موضع ارباب
دلالت کند بر مضرت شدیدی ند و نظر کند در که شما در طالع چنانکه تعلیم نمودم ترا پس اگر
یافتی نحسین را یکی در طالع سال و دیگری در خانه هفتم مقابل آن دیگری یا یافتی قمر را با او در هفتم
پس حکم کن بر مولود ببلاء شدید و اگر نظر کند نحسی بیک عضو از اعضای او خلل
شود بر او و فراست عالی از جانب دوستان شود و ترسیم این زمان خصوصا اگر نظر نکنند سعود بطالع
سال مع هر گاه انتهاء سال برسد بطالع اصلی و در مقابل آن در تحویل نحسی بوده باشد

دیگر

رب السنه و قاسم هر دو نحس و نحوس در آن سال منفرد باشند یعنی نه بوده باشد در طالع تحویل شمس
و قمر و طالع در نحس پس بدرستیکه آن دلالت میکند بر خوف و حبس و عذاب و خصومت و نزاع
با دشمنان م اگر بوده باشد قسمت از برای سعود مگر آنکه بوده باشد نحوس که انداخته
باشد شعاع خود را در آن حدی که منتهی شده است بوی آن قسمت خواه شعاع اصلی یا تحویلی
یا ببیند صاحب خداه و قاسم و قمر و طالع سال و خداوند طالع سال را هم که بجا الفساد و
نباشد از برای اینها یاری دهنده از سعود و اگر چنین نبوده باشد پس حکم کن از برای مولود
در آن سال بر احوال عجیب مع هر گاه بوده باشد قسمت از برای سعود و بوده باشد صاحب طالع
تحویل و خداوند خانه قمر و کوکب مقاله دلالت کنند بر خیر و سعادت و اگر بوده باشد همچنین
و بوده باشد برج انتها و خداوند او هر دو با حال داخل کنعمت و نقصان را م اگر بوده
باشد صاحب خداه و قاسم و قمر و طالع همه بجهت فساد است و صلاح و اصلاح ندیده بسعود
پس بدرستیکه قسمت هر گاه برسد بسعد بدرجه که رسیده است بسعد آن شعاع نحوس در
اصل ولادت پس حکم کن بیشتر برکت از برای مولود در آن سال و اگر انداخته باشد یاری
سعود شعاع خود را در تحویل بسعد آن حد و درجه پس بدرستیکه دلالت کند بر نیکی و قوت
در دلالت نحوس از برای مولود و بعم و زیادتی م و هر گاه بوده باشد منتهای صاحب خداوند
انده قمر فاسد از نحوس بمقارنه یا تربیع یا مقابله دلالت کند بر فساد و متمکن شدن دشمن
از او و غلبه او لیکن اگر بوده باشد مشتری در نظر یا قمر صاحب خداه دلالت کند بر خلاصی
نجات از آن م همچنین از آن نحوس که بوده باشد در اصل ولادت در رسانند و در مکان
دوم پس بدرستیکه آن هر گاه بوده باشد در تحویل سال از برای طالع و قمر و رسانند
پس آن قطع کننده است و آنچه بوده باشد از آنها سعد پس آن با قوت و پسندیده است پس نظر کن بسوی
هر یک که ضرر رساننده است در اصل ولادت پس بدرستیکه آن نحس‌تر است م و هر گاه منتهی سعود
سال بجانب نهایت نحسها و بوده باشد سعود در تربیع و مقابله آن پس میگذرانند آنچه را که نحوس

دلالت همچنان بیند بران ولیکن اعتبار است که نظر شود در مثل این هرگاه نبوده باشد سال کم
دلالت کند بر ضرر شدید یا بر چیزی بزرگ و اما از سال آنچه بنموده باشد از برای کواکب دانستن
پس بدرستیکه آن دلالت میکند بر بدیها میباشد امور دانست و ناپسندیده و همچنین آنچه بوده
باشد از نحسان و این پس بدرستیکه آن دلالت نمیکند بر چیزی بزرگ نیز م اگر موافقت کند سال
مشتری او را حالتیکه راجع باشد یکبود با زحل و در وتد مغرب بحالتیکه زحل راجع باشد و بوده
باشد مریخ در وتد تحت الارض و در آن شهاء سعادت سال برفتار خود در مدت چهل و سه
روز بسوی تربیع مریخ و در مدت چهل و هشت روز بسوی تربیع زحل و در سیصد و سیزده روز بمقابله
مریخ و تربیع زحل دلالت کند بر ضرر و خوف و مشرف شدن نفس بهلاکت بجهت آنکه قمر بوده
است در تربیع زهره دلالت کند بر محفوظ ماندن نفس مولود و باقی ماندن آن در مدت یکصد
و سی و هشت روز که بدیهیست از آن سعادت سال با مریخ در وجوه تربیع زحل دلالت کند بر
آنکه برسد بمولود عیبناکاه از سنگی که برسد او را و یا بیوس کرده از نفس خود پس آنچه بوده باشد
در ما از صلاحی پس از دلالت قسمت سعد و عیبها از شمس بوده باشد فساد م پس هرگاه نظر نحسی بسوی
یا قسمت از برای نحوس هرگاه آنکه دیدی سالخدا را در تحویل و حقا صالح دیدی طالع سال
و خداوند او در برج که منتهی شده است بسوی آن قسمت و همچنین از سعود پس ندیدی یا بکرد
قسمت نحوس در مکانی که بدیهست شعاع سعود در اصل ولادت اگر بوده باشد چنین پس
حکم کن از برای مولود در آن البلا و ضرر م و اگر بوده باشد قسمت از برای نحوس و بوده باشد
نحوس در اصل ولادت در مکان غیر ناظر یا مخفی بوده باشد سعود شعاع او در اصل ولادت بسوی قسمت احد
پس بدرستیکه هرگاه بوده باشد نحوس همچنین در مکان غیر ناظر در تحویل چنین بوده باشد با آنها
نحوس در تربیع و مقارنه و مقابله با آنها در جاهای پیش بوده باشد برج قسمت در ولادت
مکان کوکب صاحب غیر ناظر بوده باشد از برای قسمت طالع سال و صاحب قسمت و سالخداوند احد
معوضاً نسعود پس بدرستیکه دلالت میکند در آن البخت و ترس از ترک م پس نظر کن بسوی

طبع

طبع برج و مشابهت و نظر با او پس یا اگر بوده باشد کوکبی با نحسان بل شده است از دلالت در
اول ولادت در آنچه بوده است از نحس نحوس یا بوده باشد صاحب غیر ناظر بعد یک برود در تحویل
سال در طالع دلالت کند بر عطاء و چون هرگاه واقع شود در سال در مکان کوکب غیر ناظر بوده
و همچنین در تحویل در غیر برج علامتها است و پیشتر آنها مکر آنچه خداوند خواسته باشد م هرگاه
موافقت کند سال در مکانی که در اصل ولادت نحسان بوده است پس بدرستیکه آن هرگاه ضرر رساند
با نحوس چیزی از ضرر و ابتلا بیاد بدان است خصوصا هرگاه نظر نکند بسوی سالخدا چیزی
از سعود و بوده باشد در مکان غیر ناظر دلالت کند در اعمال او همه چیز بر ضرر و فساد هرگاه
منحوس باشد قمر طالع تحویل سالخداوند برج انتها پس بدرستیکه آن خبیث تر است حالات
سال پس اگر بوده باشد نحس کننده آن مریخ دلالت میکند بر نکبت یا بر مرض از جنس طبیعت
مریخ و از دلالت او در تحویل سال و اگر کوکب نحس کننده زحل باشد میباشد نکبت و مرض
از جنس طبیعت زحل م اگر بوده باشد طالع سال کوکب نحسی و بوده باشد با قوت خواهد بود
اجتماع و ترسیده شدن دلالت او خصوصاً هرگاه نظر کند بسوی قمر در تجانس او و در تربیع اشتهاء
بنظر مضرت پس هرگاه بوده باشد این نحس مریخ میباشد این ضرر از غرامت و حبس یا از مرض
و اگر بوده باشد زحل میباشد این ضرر از امراض طویله یا از زنا و اذیت و از دشواری امور
از بلاها و غیر او اسم مضرت شد اگر بجهت سبب حاصل میشود و نزدیک تر این مضرت بسوی طبیعت و جوهر
برج یعنی از جنس طبیعت برج و از شهادت کواکب بقیاس این برج بحسب قبلیت از اینها اگر بدو بینی
بمناسبت حکم کن ح هرگاه در تحویل سال در برج انتها و قمر در طالع سال ساقط باشند
دلالت کند بر بیکاری و معطلی او در آن الع هرگاه متصل شوند این جمله بکواکب ساقط بوده
از منصب و از شغل خواهند ساقط که در اینها هرگاه متصل شوند بکوکبی که در اوتاد است یا
در مایل الاوتاد دلالت کند بر بعث و کثرت جاه و منزلت در آن الح هرگاه حال
التی باشد این جمله کواکب یعنی رب برج انتها و قمر و رب برج طالع دلالت کند بر معطلی و

تحویل در اثناء [illegible] بود تا او از [illegible] وایضا اگر اتفاق افتد بعد از انتهاء سال در بیت المال که [illegible]
در اصل ولادت [illegible] باشد زحل در تربیع مریخ باشد [illegible] بوده باشد با زحل در آخر سال در
[illegible] بوده باشد طالع سال برجی که در اصل ولادت [illegible] بوده باشد زحل اگر
درجه [illegible] در انتهاء سعادت سال [illegible] و شش
روز [illegible] زحل [illegible] سهم السعادة که در اصل ولادت معلوم و مشخص باشد در
[illegible] سهم السعادة [illegible] شعاع زحل [illegible] باشد
زحل [illegible] دلیل بود بر [illegible] اول سال دلیل بر آن بود [illegible] هر کوکبی که در اصل ولادت در طالع بود
هر گاه در تحویل سال [illegible] خانه اتفاق افتد [illegible] سعادت و نحوست
خود و نفع [illegible] هر گاه بوده باشد آن کوکب سعد و بوده باشد [illegible] دلالت کند بر طلب کردن
صاحب تحویل مال [illegible] سال [illegible] تمام او در تحصیل مال [illegible]
ایضا [illegible] اگر اراده کرده است [illegible] اگر آن کوکب نحس باشد دلالت
کند بر انفاق کردن [illegible] و نقصان کردن [illegible]
در مال [illegible] هر گاه کوکب سعد [illegible] در اصل ولادت [illegible] طالع باشد در تحویل سال [illegible]
باشد به بیت [illegible] حریص کند مولود [illegible] جمع مال [illegible] در تحصیل
مال [illegible] خواهد بود نفع مال از برای او و فائده بود [illegible] حال [illegible]
دنیا [illegible] هر گاه باشد در اصل ولادت کوکب [illegible] برج دوم بعد
وقت تحویل سال [illegible] باشد در برج طالع [illegible] دلیل بود [illegible]
بود و اگر در نهم و سیم باشد [illegible] برادران و اگر در چهارم باشد [illegible]
مال [illegible] پدران و [illegible] و اگر در پنجم باشد [illegible] و فرزند [illegible] در ششم از بندگان
و چارپایان و در هفتم [illegible] و اگر از برای [illegible] ملوک باشد [illegible]
همین [illegible] تا آخر [illegible] برج حکم کن تا [illegible] باشد کوکبی در برج سیم [illegible] وقت

تحویل

تحویل در طالع دلیل بود که داخل شود میان او و برادران او نزاعی و خصومتی و اگر در برج چهارم [illegible]
باشد برادران [illegible] اگر در چهارم باشد [illegible] سعادت [illegible] حیات باشد و
[illegible] باشد دلیل بود که مولود [illegible] و اگر
در پنجم باشد از برای او [illegible] باشد [illegible] باشد دلیل بود
که از برای ایشان [illegible] و اگر در ششم باشد حکم کن بر آنکه [illegible]
[illegible] و اگر در هفتم باشد حکم کن بر آنکه [illegible] حکم کن
از طلوع برج [illegible] از طالع در وقت تحویل سال تا آخر [illegible] برج [illegible] هر گاه منتهی شود سال [illegible] سلطان
و خانه برادران [illegible] سال از برای [illegible] بوده باشد [illegible] در وقت تحویل سال [illegible]
سعادت و بوده باشد [illegible] وسط السماء دلیل بود [illegible] وسط السماء [illegible]
سعادت [illegible] دلیل بود [illegible]
سال [illegible] دلیل بود [illegible]
برج طالع مولود [illegible] در اصل ولادت [illegible] طالع دلالت کند بر آنکه
مولود [illegible] نفع و سعادت از جانب تجارت
بیابد [illegible] بعضی [illegible] گفته اند که هر گاه اراده کنی که نظر کنی در احوال [illegible] از تحویل سال
[illegible] که در اصل [illegible] طالع [illegible] حکم کن [illegible] هر گاه آفتاب
در تحویل سال منحوس باشد دلالت کند [illegible] صاحب تحویل [illegible] و اگر [illegible] منحوس باشد
[illegible] صاحب تحویل [illegible]
و اگر بوده باشد صاحب [illegible] از طالع تحویل در اصل ولادت [illegible] تحویل اتفاق افتد [illegible]
[illegible]
نکبت [illegible] سال [illegible] هر گاه برسد انتهاء دلیل [illegible] بمواضعی که منحوس [illegible] بوده است
و بوده باشد سعود از آن مواضع غایب [illegible] شعاعی [illegible] مواضع نداشته باشد دلالت کند [illegible]

ایضا بر فساد ایشان و تغییر حال ایشان ث و هرگاه برسد زحل یا مریخ در وقت تحویل سال در موضعی
که بوده است در او صاحب خانه پدران یا بوده است در آن درجه بیت الآبا و یا بوده باشد صاحب بیت الآبا
منحوس یا ساقط یا غریب پس بدرستیکه این دلیل است بر مرض پدران یا بر فساد حال ایشان ث هرگاه بود
باشد در تحویل سال و قاسم هر دو منحوس و آفتاب و قمر بود وقت تحویل زیر تحت الارض باشند و سعود نظری به
ایشان نداشته باشند دلیل بود بر مرض صاحب تحویل و بر بعض احوال پدر و مادر و فساد حال ایشان و مرض
ایشان بخصوص هرگاه نظر داشته باشد منحوس وقت تحویل بسهم الاب پدر و مادر شان [illegible] سالم
خواهند بود و حکم بوده باشد که وجهات م هرگاه منتهی شود سال بمکان نیکی از دو نحس بوده باشد
این نحس در وقت تحویل در مکان ضرر دلیل بود بر مرض مثل [illegible] است هرگاه بوده باشد مکان
ولد خانه زحل و بوده باشد زحل در اصل ولادت در وتد الارض دلیل بود بر موت ولد و بعد هرگاه منتهی
شود سال بمکان بیت الولد و بوده باشد زحل در سال هرگاه زحل در تحویل با اصلاح باشد دلیل بود
بر ضرر بکر بولد [illegible] م هرگاه منتهی شود سال بمکان بیت الولد و بوده باشد برج بیت الولد قوس
و بکر بود قوس طالع در وقت تحویل سال و زحل در قوس باشد یا مریخ در آنجا با آفتاب [illegible] و عطارد
و نقره در اصل ولادت بوده باشد مریخ مستقبل قمر دلالت کند این وضع با اسباب [illegible] سعود
با مریخ دلالت کند بر خوف از کشتن [illegible] اعضاء او [illegible] مشتری [illegible] دلیل
بر نجات [illegible] ج هرگاه نظر کند مریخ بسوی قمر از حقیقت مقابله و سایر کواکب دور باشند از نظر او
دلالت کند موضع زحل [illegible] مریخ بر خوف و حبس و بند از برای صاحب تحویل و دلیل بود ایضا بر
مکر [illegible] طبیعت [illegible] دلالت کند بر خلاص [illegible] جز هرگاه
بوده باشد بیت الولد در اصل ولادت خانه زحل و بکر بود این خانه در تحویل [illegible] اصلی منحوس و [illegible]
بر [illegible] ج و اگر بوده باشد [illegible] کرده ایم [illegible] منتهی شود
[illegible] بیت الولد [illegible] باشد [illegible] صالح [illegible] دلیل بود بر [illegible] مولود [illegible]
صب و اگر [illegible] برج چهارم یا هفتم و در آن برج زحل باشد یا انکه نظر [illegible]

ومقابله

ومقابله با آن برج داشته باشد دلیل بود که صاحب تحویل را وجع [illegible] شدید از جهت [illegible]
خواهد عارض شد یا انکه خواهد رسید با و آفت شدید از آتش یا سقوط و افتادن از جای [illegible] هرگاه
یافت شود نحس [illegible] طالع اصل دلیل بود بر مرض صاحب تحویل و بر خوف [illegible] که با او
ملحق میشود هم چنین حکم کن هرگاه بیابی قمر را با نحسی در ششم یا دوازدهم خصوصا هرگاه این دو کوکب
در اصل ولادت منحوس باشند یا انکه بوده باشد قمر تحت الشعاع یا انکه بوده باشد زاید النور و متصل
بمریخ یا ناقص النور و متصل بزحل یا انکه باشد در اصل یا تحویل با ذنب و بوده باشد عطارد ایضا با ذنب
و قمر بجهت انکه این وضع دلالت کند بر مرض عجیب مخصوص م هرگاه بوده باشد [illegible] منحوس
برج طالع و برجی که قمر در او است از جمله برجی که ارباب ایشان سعود باشند مگر انکه [illegible]
برج طالع که [illegible] بوده باشد و اتصال صالح باشد و همچنین [illegible] ارباب [illegible] منحوس باشد [illegible]
هرگاه منتهی شود سال بموضعی که منحوس شده بود [illegible] و بوده باشد ان نحس در اصل ولادت [illegible]
المرض و بکر بود این نحس در تحویل سال در جایگاه [illegible] پس بدرستیکه این وضع دلالت
کند بر مرض شدید صب [illegible] هرگاه بوده باشد صاحب هفتم [illegible] سال [illegible] قابل [illegible] باشد
و صاحب هفتم خوشحال بوضع خویش پس بدرستیکه مولود خوشحال [illegible] باشد [illegible]
و اهل [illegible] از ایشان [illegible] هرگاه بوده باشد صاحب هفتم فاسد و بوده باشد [illegible]
منحوس [illegible] منحوس [illegible] مولود [illegible] ایشان غم و [illegible]
[illegible] شود [illegible] داخل شود بر او [illegible] طعام و شراب و لباس
او صب و هرگاه منتهی شود سال ببیت العدو یا [illegible] یا به برجی که در او کوکبی است که جامع
شهادت کواکب است که دلیل [illegible] دلالت کند بر [illegible] کردن مولود در [illegible] و خصوصا هرگاه
نظر داشته باشد [illegible] کوکب جامع شهادت بنظر [illegible] م نظر کن [illegible] اصل برجی
که [illegible] است [illegible] سال [illegible] تحویل [illegible] جایگاه [illegible]
این [illegible] که طالع اصل [illegible] سلطان باشد و بکر [illegible] سلطان در طالع تحویل بمکان بیت السفر [illegible]

بیت المال مشتری شود و بعد یک درجه طالع این سال نیز عقرب بوده باشد برج سفر سرطان و صاحب
شرف مشتری و رب البیت قمر بوده باشد صاحب شرف در مکان صالحی پس دلیل بود بر بخت سلطان
مولود را و بعد استقرار با زحل در بیت المال دلالت کند بر ضرر و گرفتن اهل دیوان و داخل شدن
مولود در امر کفالت ضمانت و بعضی کفیل خواهد شد امیر را که ضرر داشته باشد و بجهت بعضی خانه
مشتری دلیل است ایضا بر ضرر در امر بالیع بجهت بعضی قمر با زحل در قوس دلیل است ایضا بر ضرر در ستان
بمولود در چهارپایان نیز یه هرگاه بوده باشد طالع اصل مثلا سرطان و منتهی شود سال به برج حوت
بیت المال شود و بوده باشد مشتری در بیت السنة و طالع تحویل سال عقرب و مریخ در بیت السفر
و بوده باشد جایگاه مشتری نیکو دلیل شود این سال بر سفر و سلطنت صب و همچنین هرگاه بوده
باشد در بیت المال مذکوره دلیل بود بر سفرهای صالح نیکو و در این سال اگر بوده باشد نحسی در
رساند دلیل بود بر خرابی شدن و دور شدن مولود از سرزمین خویش و بعد بر گشتن و حاصل شدن
نفع و بهمین طور باید حکم کرد در سایر بروج شا هرگاه بوده باشد صاحب طالع در طالع و بوده
از برای او اتصالات دلیل بود بر اینکه صاحب طالع تحویل سفر خواهد کرد شا هرگاه بوده باشد کوکبی در اصل
مولود در طالع بعد بوده باشد در تحویل سال در برج ستم یا نهم دلیل بود بر سفر کردن مولود و اگر بوده
باشد در برج چهارم هم دلیل بود بر سفر نکردن حکم کن بهمین طور در صفت سایر کواکب در طالع مولود
بوده است صب هرگاه بوده باشد کوکب متولی بر شهادت کواکب در اصل ولادت بر دین متعلق به
شهادت صالح الحال بعد باشد آن کوکب متولی در تحویل قوی الحال باشد سلیم و سعد باشد دلیل
بود بر صلاح مولود در دین و بهمین کار در مطلب عبادت در آن سال مه هرگاه بوده باشد آن کوکب
مستولی را بیع با نحوس یا محترق دلیل بود بر سستی در دین و ضعف عقیده و نیت در امر خیر و عبادت مه
هرگاه اتفاق افتد سال در وسط السماء به برج دلو و بوده باشد مریخ در استقبال طالع و زحل
رب السنة در وتد الارض باشد و زهره و مشتری در زایل الوتد باشد و طالع اصل برج زحل باشد دلیل
بود که آن صاحب [illegible] باشد و اگر اتفاق سعادت سهم السعادة [illegible] شعاع

زحل باشد دلیل بود بر مرض یا بودن زحل در [illegible] این نیز بجهت آنکه بوده است زحل رب السنة
و بوده است در سنبله دلالت کند بر مرض [illegible] دلو که خانه او [illegible] بودن زحل در برج حوت
که بوده است در آن زحل دلیل بود بر امراض و مرض [illegible] بجهت آنکه مشتری [illegible] از
برج طالع بر زحل در درجه [illegible] دلیل بود بر [illegible] زحل [illegible] ساقط الارض
و ضعیف القوة بجهت مشتری بوده باشد [illegible] دلالت کند [illegible] اول سال
صب هرگاه [illegible] وسط السماء [illegible] در تربیع و مقابل نحوس باشد [illegible] زحل
در وسط السماء باشد دلالت کند [illegible] و [illegible] بیکاری [illegible]
مه هرگاه منتهی شود سال به جایگاه سعادت ولیکن بوده باشد مریخ در اصل ولادت در این جایگاه
و نظر داشته باشد زحل در تحویل سال آن جایگاه [illegible] سعادت [illegible] در تربیع قمر و بوده
باشد مریخ در اصل در آن جایگاه صاحب مکان [illegible] طالع سال [illegible] دلیل
بود بر [illegible] بجهت بودن زحل رب السنة [illegible] موضع [illegible] نوشته شد
و افتادن شعاع [illegible] طالع دلیل بود بر خوف و حبس [illegible]
کشیدن [illegible] دلیل بود بجهت
آفتاب [illegible] آنکه مولود در آن [illegible] مه هرگاه منتهی شود سال به مکان
سعادت بوده باشد زهره در اصل ولادت در آن مکان و در طالع تحویل مستقبل قمر باشد و بوده
باشد [illegible] دلالت کند در آن بر خیر و لیکن بودن سال [illegible] از برای مریخ و بوده
است با آن زحل در مکانیکه بوده است در آن مریخ در اصل ولادت حلول نموده است مریخ بخصوص زحل
مکان او با قوت [illegible] و زهره و سعود بوده اند در زایل الوتد و بوده است
[illegible] زحل مریخ دلیل بود این وضع بر فضاحت و شناعت [illegible] سال و بر خوف [illegible] زندان و حبس
و [illegible] مع جز و هرگاه بوده باشد تحویل سال [illegible] از کواکب
ثابته [illegible] بوده باشد در برج طالع یا در درجه منتهی یا در درجه [illegible]

قسمت یا با ارباب قسمت یا با یکی از نیرین دلیل بود بر سعادت و خوبی حال آن سال مع هرگاه بوده باشد
کوکبی از کواکب ثابته که از برای طبیعت یک کوکب یا دو کوکب باشد مثل کف الخضیب که طبیعت زهره
و زحل دارد و بوده باشد آن کوکب ثابت در اصل ولادت دلیل بر خیری یا شری پس هرگاه مدبر شود
آن کوکب متحیره و برسد به تسییر یا آن دو کوکب متحیره که بر طبع او است در بعضی سالها یا در بعضی از
اوقات سالها ظاهر خواهد کرد اثر طبیعت آن کوکب ثابته را و قوی‌تر بود دلالت این کوکب متحیره
وقتی خواهد بود که بوده باشد در وقت شعاع تدبیر بجا الفکر دلالت کند بر مانند آن مقصود کوکب
ثابت جز نقل تحت کسوف موضع او و کوکبی که صاحب آن موضع باشد در سنه ... طالع اصل
ولادت یا در برج انتها یا در طالع تحویل یا در برج قسمت خصوصا در حلقه قسمت باشد یا آنکه بوده
باشد با ارباب بعضی از قسمت‌ها باشد از برای ملوک بخصوص جنگها و فتنها و خروج خواهد نمود
بر ایشان قومی و ظاهر خواهد شد از برای ایشان دشمنان و بیمار خواهند شد و رنج و اندوه ایشان
بسیار خواهد شد و ظلم و ستم خواهند کرد مردم از ایشان اگر دلالت کند مثل این وضع بر تلف ایشان
و اگر بوده باشد این وضع از برای عوام و اوساط الناس دلیل بود بر کثرت دشمنان ایشان و رسیدن
ایشان به اقسام ناخوشی و بلاها د مع هرگاه بوده باشد کسوف یکی از نیرین در طالع اصل مولود یا
در برج انتها و از طالع یا در طالع تحویل سال یا در برج قسمت خصوصا در حلقه قسمت یا آنکه بوده
باشد ارباب این مواضع چهارگانه در برج کسوف دلیل بود این وضع بر آفت و بلا و بیماریها و اقسام مکاره و
شماتت دشمنان آنکه میرسد به صاحب تحویل و بدتر و سخت‌تر آنکه بوده باشد این برج منحوس یا بد حال و بد مکان
ج و ضعف دز و نحوس که هرگاه اراده کنی که بدانی که تا مدت چند سال یا چند ماه یا چند روز بتو میخورد
و میرسد مولود را نکبت نظر کن در تحویل سالها به سوی ... نحوس که بچه مکان خواهند رسید
اگر نحو به درجات خیوة رسد و آن درجات خیوة درجاتی هستند که میرسد به اینها تسییر از هیلاج
یا از طالع و نظر نداشته باشد بان درجات خیوة سعدی و نبوده باشد ایضا در قسمت از سعدی
ترسیده شود بر مولود نکبت یعنی هنگام نکبتش هست و اگر برسد به درجات ممال دلیل بود که

مالش

مالش خواهد رفت و مرض خواهد کشید بسبب آن و همچنین نحو الهیلاج باید که در جمیع حالها
و حکم کند بحسب دلالت هر خانه از خانه‌ها و اما سب بکیر از ... سالهای ... آفتاب
و ببیند از ... در طالع تحویل پس ... دلیل است بر آنچه میرسد مولود را در تحویل
آن سال هر نظر کن ایضا در تحویل سال تا مواضع سعود و اماکن نحوس و بکیر عدد درجات را از ...
تا موضع کوکب و بکیر این عدد درجات را ... که باشد بشماره آن سالها را پس دلیل
بود سعد را و بر خیر و نحس بر بلا و **مقاله سیوم** در کلیات احکام متعلقه بتسییرات
و ... که ظاهر میشود اثر آنها در چند سال و این مقاله نیز مشتمل است بر سه باب **باب اول**
در قسمت و مقاسم و شریک قاسم **باب دوم** در قسمت زمان مولود **باب سیم** در ...
باب اول در قسمت و مقاسم و شریک او و جز محتاج است حاکم با حکام نجومیه بسیار دیدن دلایل
بسیاری که بعضی از آنها اصلیه‌اند و بعضی از آنها تحویلیه پس اگر دلالت کنند دلایل در اصل
ولادت بر خیری یا بر شری ظاهر خواهد شد دلالت آن دلایل در سالهایی که ... بجسد یا
بشعاع آن دلایل ... بر سعود یا بنحوس و اما ... پس ... از آنها ... داده
میشود ... و ... به مولود بیماریها و نکبات و ... میشود کواکب
و سهام و ... بیوت در اصل ولادت و در تحویل سالها و در تحویل ماهها و کرده اند
میشود درجات تسییر در اصل ولادت ... را سالی و در تحویل سالها ... ماهی یا
روزی و در تحویل ماهها ... را روزی و ساعتی و اما تسییر در طالع تحویل داده میشود
بدرجات مطالع بلدی که ... مولود در آن بوده باشد پس ... باشد و در ... محتاج الیه است در حکم
کردن ... نظر کن ... که ... است که چند درجه است از درجات سوی که ... میشود
بسوی مطالع بلد ... ایضا و همین عمل کرده میشود ... احتیاج با واست از حدود مطالع
و سایر ... از سهام و کواکب ... بترتیب ... بیان ...
بر حدی که ... بان تسییر از موضع قسمت که ... صاحب آن حد را قاسم گویند

که در وسط السماء یا وتد الارض تسییر ابتدا میکنند طالع که منتصبه مستقیمست و آنچه بعد او باشند
در باقی مواضع پس تسییر داده میشود بالنسبة یعنی بحصه مطالع بلد و مطالع کره مستقیمه
بنحویکه ذکر کردیم ما از درجات تسییر باشد حصه هر درجه سالی و هر دقیقه ماهی و هر ثانیه
شش روز و از برای هر ثالثه یک روز و از برای هر رابعه پنج ثالثه یک ساعت بوده اند اهل فن
که مقاسمه نسبتند قاسم از درجه طالع را جان بخت دانند و غیر او از قواسم را بدین اسم بخوانند پس هرگاه
واقع شود شعاع کوکبی یا جرم کوکبی بموضع قسمت پس تسییر قسمت از این موضع در تدبیر قاسم و مدبر
خواهد بود جز واما خیر و شر یک دلالت میکنند هر یک از قاسم و مدبران پس شناخته میشود از خیر و
شر آنها که کوکبی که استدلال بآن میشود و از طبع و جوهر او و از طبع خانه که از برای او است در اصل
ولادت یا در تحویل و اقوی این دلالت آنست که اول صاحب قسمت است بعد مدبر قسمت است بعد و اما
صاحب شعاع پس او در دلالت پستر از این دو است و اقوی شعاعات در دلالت مقابله است بعد از
آن تربیع بعد تثلیث و ضعیف ترین دلالت شعاع تسدیس است و کوکب تا بینکه در اصل دلالت
بر سعادت میکرد و انحس و سعادت کوکب متحیره که این ثابت بر طبع و مزاج او استظهار خواهد شد
دلالت او در سالی که برسد تسییر از طالع و سایر هیلاجات بآن و اگر دلالت او در اصل بر سعادت نباشد
پس با کمال ظاهر میشود بعضی از سعادت او در آن سال و در هر موضعیکه ذکر کنیم در این کتاب موقف
صاحب تحویل در قسمت بعضی از کواکب یا در بعضی از سالها باید دانست که در صورتی منصور است
که این سالها موافق باشند سالهای دلیل هر یا در اصل ولادت یا آنکه مناسب باشد مر اجزاء او را
مثل ربع یا نصف یا ثلث ربع او باشد یا آنکه امانت کنند دلیل هر یا نحوس بر شهادت خود بر دلائل
نفس و بدن و هم چنین است دلالت بر بیوت پدران و برادران و غیر ایشان و هرگاه سال دلالت کند
بر تلف و هلاکت بوده باشد و اتفاق تمام شدن سالهای کواکب نزدیک از آن دلالت
کند بر نکبت شدید که بیجا و نباشد آن حد جز باید دانست که از برای قاسم سعود و نحوس تقیقات
او و با مشارکت او قوت بلیغه است در تدبیر قسمت با جسام خود یا شعاع خود در طالع اصل یا در طالع

تحویل

تحویل میباشد دلالت او بر خیر و شر بحسب سال و هم چنین است تا شارک او مگر آنکه
احوال مشارک در هر سال مختلف خواهد شد بحسب اشکال او در نفس خود و از سایر کواکب و موضع
او و سعادت و نحوست و قوت و ضعف و اقبال و ادبار و حالات او در اصل ولادت و در تحویل
و از بروج فلکی و انصاب خانه و شرف و حد او و بیان این آنست که هر قاسم با نقل او بمشارکت یک
یکی از انجم با شعاع میباشد بر هفت جهت و قسم ۱ انکه سعد منفرد باشد بقسمت ۲ انکه نحس منفرد
باشد بقسمت ۳ انکه نحس قاسم و سعد مشارک او ۴ انکه سعد قاسم و نحس مشارک او ۵ انکه از
برای بعضی از کواکب باشد اعم از انکه نحس باشد یا سعد ۶ انکه قاسم و مشارک هر دو سعد باشند
۷ انکه هر دو نحس باشند اول از آن که شناخته شود دلالت اینکه حال قاسم هرگاه بوده
باشد آن قاسم سعد و در اصل مدبر باشد چنانچه سالی از آن قاسم در سالیکه میباشد
حال تربیت سعود و حال سعد و صاحب تحویل قوی سعود دلالت کند بر خیر و
سعادت ظاهر میباشد و اقبال و مواهب در آن سال با صلاح و اگر قاسم در اصل ولادت بد حال
و نیکان باشد از خانهای فلکی یا انکه بوده باشد منحوس بوده باشد سال نحد و قمر طالع تحویل
و صاحب طالع منحوس ظاهر خواهد شد فساد و شر او در آن و دلیل بر بلا خواهد بود و اگر بد حال
ولادت صالح باشد در تحویل ممتاز باشد که خواهد بود از دلالت حال او در تحویل و اگر در اصل
بد حال باشد در تحویل نیک حال دلیل بود بر صلاح او در آن سال بعض الصلاح و اگر بعضی از
انجم سعود باشند و بعضی نحوس دلیل بود بر اختلاف حال صاحب تحویل در خیر و شر دوم اگر بوده
باشد قاسم نحس منفرد در دلالت و در اصل و تحویل و صالح الحال بوده با نظر داشتن سعود
بتقاویم سایر دلائل مذکوره نیز صالح الحال باشند دلیل بود این نحس بر ظفر یافتن بسعادت بکمال
از سعادات و چون این نحس هرگاه در این موضع یعنی طالع اصل و تحویل بد حال بوده و سعود
ناظر بآن نداشته باشند و نحوس ناظر باو و سایر دلائل منحوس باشند دلیل بود بر هلاک او در آن سال
و بر مکروه مفرط و اگر در یکی از آن دو موضع منحوس بوده باشد و در موضع دیگر سعود که باشد شر او

واگر در تحویل نحوس باشد در اصل سعود دلیل بود بر آنکه داخل خواهد شد در امر شر و
انا الفساد و بلا خواهد در امر دیگران قاسم دلیل بر آن هست سیوم واگر قاسم نحس بعینه باشد و مشارک
او سعد باشد دلیل بود که او را از مرادات خلاصی خواهد بود مگر آنکه ضرری برسد او را و مکاره و نیک
میشود بر او امری رونق و یک گشایش حاصل میشود از برای او در دفعه یک چهارم واگر بعینه باشد قاسم
سعد و مشارک او نحس دلیل بود بر امتزاج حال مولود و توسط او در صلاح و فساد واگر این سعد
بد حال باشد دلیل بود که مولود میسر نخیر و سعادت و کراهت را باز در که و تنگی دل پنجم واگر
بوده باشد قسمت از برای بعضی از کواکب سعد باشد و آن کوکب نحس بعینه باشد موضع او
در تدبیر خانهای فلکی سعدی نظر با و نداشته باشد دلیل بود بر قطع بر مولود و بر آنکه فاسد می
کند احوال و عمل ان میکند او را خصوصا هرگاه که منحوس شود دلایل دیگر ششم واگر قاسم
نحس باشد و مشارک او نیز نحس باشد در اصل ولادت دلیل بود بر مکاره و شداید و فساد بدن
واگر هر دو نحس باشند و در تحویل نظر داشته باشد این دو سعد از دست مرات خلاص خواهد
شد لیکن بر کشتن با کراهت و نحوس خواهد بود واگر نظر داشته باشد این دو نحس عیوب برسد او را بیش
از دو نشد و نحس هرگاه بوده باشد دلایل موید در مکانهای خود دلیل بود که مردن
در جایگاه غربت پیش اهل خویش باشد هفتم واگر قاسم سعد بوده باشد و مشارک او
نیز سعد باشد هر دو صالح الحال باشند دلیل بر سعادت باشد و سعادت آشکار و بین و کلی از جهت
دلالت آن دو سعد خصوصا هرگاه سایر دلایل سعود باشند واگر یکی از آن دو کوکب قاسم
و مشارک صالح الحال باشد و دیگری ردی الحال دلالت کند هر یکی بر اثر خود یعنی یکی دلیل
خیر باشد و دیگری دلیل شر بقدر حال خود و مشهورترین و بزرگترین سعادت آنست که بوده
باشد با صلاح قاسم و مشارک رب السنه و صاحب تحویل و قمر جمله صالح الحال و المکان باشند هر
وگاه میباشد قسمت از برای بعضی از حدود و میباشد تدبیر از برای جسد و شعاع بعضی از
کواکب چند سال و گاه منتقل میشود در بعضی از سالها از یکی از آن دو بسوی دیگری پس میباشد

از انتقال

از انتقال حدود و تدبیرات شش دلیل ۱ حد یکه مدد او قسمت است ۲ صاحب این حد و گفته
میشود او را قاسم اول ۳ حد یکه منتقل میشود باو قسمت ۴ صاحب آن حد دوم و او را قاسم
دوم میگویند ۵ کواکب آنچنانکه میباشد نسبت به تدبیر جسد او و باشعاع او ۶ کوکب
آنچنانکه منتقل میشود بآن تدبیر پس قبول میکند تدبیر را یا بجسد یا بشعاع و این دلایل
شش گانه میباشد حالات ایشان در نوع انتقال در سعادت و نحوست بر بیست و چهار وجه
در چهار قسم قسم اول آنکه چهار وجه از آن بیست و چهار وجه در جهت قواسم است به تنهائی قسم دوم آنکه چهار
وجه دیگر از جهت سعود و نحوس مدبر قسمت است و انتقال بعضی بسوی بعضی بجسد یا بشعاع
قسم سیوم آنکه هشت وجه از جهت انتقال قواسم و مشارکت سعود و نحوس مان قواسم بجسد
یا بشعاع قسم چهارم هشت وجه دیگر است از جهت سعود و نحوس مدبر قسمت بجسد یا بشعاع یا با انتقال
بعضی بسوی بعضی قسم اول بر چهار وجه است ۱ انتقال قسمت از حد سعدی بسوی حد
سعدی ۲ از حد نحسی بحد نحسی ۳ از حد نحسی بحد سعدی ۴ از حد سعدی بحد نحسی
قسم ثانی در انتقال تدبیر ایضا چهار وجه است ۵ انتقال کند تدبیر از جسد یا شعاع سعدی
بسوی جسد یا شعاع سعدی دیگر آید ۶ از جسد نحسی یا شعاع آن بسوی جسد سعدی یا شعاع آن
۷ انتقال کند از جسد سعدی یا شعاع آن بسوی جسد یا شعاع نحس دیگر ۸ از جسد نحسی یا
شعاع آن بسوی جسد یا شعاع نحسی قسم ثالث بر هشت وجه است ط آنکه انتقال کند قسمت
از حد سعدی بحد سعدی در تدبیر سعدی ی از حد سعدی بحد سعدی در تدبیر نحسی یا
از حد سعدی بحد نحسی در تدبیر سعدی یب از حد سعدی بحد نحسی در تدبیر نحسی یج از حد
نحسی بحد نحسی در تدبیر نحسی ید از حد نحسی بحد نحسی در تدبیر سعدی یه از حد نحسی بحد
سعدی در تدبیر نحسی یو از حد نحسی بحد سعدی در تدبیر سعدی قسم چهارم ایضا بر هشت
وجه است یز آنکه انتقال کند تدبیر از سعدی بسعدی در حد سعدی یح از سعدی بسعدی
در حد نحسی یط از سعدی بنحسی در حد سعدی ک آنکه انتقال تدبیر از نحسی بنحسی در حد

نحسی کـ از نحسی بنحسی در حق سعدی یح از نحسی بسعدی در حق نحسی کط از نحسی بسعدی
در حق سعدی واما دلالت سعود ونحوس براین جهات سته دوازده نوع است چهار نوع
از این دلالات را ازواج مینامند وهشت دیگر را دلالات افراد مینامند اما احوال ازواج
ودلالت آنست که ا ه دلالت کند در این سال بر دوام سعادت وانتقال از سعادت بسعادت ب
و دلالت کند بر انتقال از نحسی بخیر وبسعادت وبعلو مرتبه ح دلالت کند بر انتقال از
خیر بشر وخوف از موت ب ح دلالت کند بر این سال بر انتقال از نکبت وهموم وغم واز شر بخیر
واما احوال افراد پس دلالت آنست که ط بر دلیل باشد بر سعادت فوق سعادت واعظم سعادات
آنکه بوده باشد سعودان بخشنده تر ی دلیل بود بر کثرت سعادت وخیر مگر آنکه مکروهی
در آن میان خواهد واقع شود که باعث اضطراب گردد یا دلیل بود بر انتقال از نکبت وفتح بسعادات
وخیرات متواتره یه دلیل بود بر توسط در خیر وشر وجودت ورداءت مگر آنکه خیر شر افزون
خواهد بود یا کا دلیل بود بر توسط خیر وشر مگر آنکه دلالت شر اقویست سکه دلیل بود بر مکروه
وشکنجه وترس از مرگ یح دلیل بود بر انواع مکاره وشر وموت واعظم مکاره نحوس آن
بخشنده تر باشند نحوست را بر هرگاه بوده باشد صاحب قسمت نحسی بوده باشد در اصل ولادت
در بیت الضعف ودر وقت تحویل بدحال باشد دلیل بود بر مضرت شدیده یو نظر کن ببرجی که کدخدای
استقامت از او ونظر کن بصاحب قسمت چه این دو در تحویل سال مخصوص‌اند بدلالت کردن بر خیر
وشر وقوی هستند بر این دلالت یه باید دانست برجی که باو قسمت است کدام خانه کیست واز بیت
را باید دید که سعد است یا نحس است ودر بیت معین برج خود است که بلی قسمت است
بامضت یا و ونظر باید کرد که قسمت از برای نحوس است یا از برای صاحب اعطاء وخیر است وطلب
باید کرد دلیل قسمت صاحب قسمت را وبدانکه در اصل ولادت در چه موضع وچه خانه وچه حد
وچه مثلثه یا در فرح یا در شرف یا مستقیم بوده یا راجع وچه دلالت نموده است از خیر وشر یح
واگر بوده باشد قسمت از برای سعود یا از برای نحوس ولیکن نحس در اصل ولادت بعده است در تربیع

بامقابله

ناظر
بامقابله یا تسدیس یا تثلیث یا مقارنه که منتهی شد ببرج او قسمت بعد از او ودر آن حد بوده باشد سعود
یا نحوس آنجا نگاه خوب بود یا قوی واگر چه نظر داشته باشند سعود ولیکن بیاید نحوس را اکثر دیده باشد برجیکه منتهی
میشود برج او قسمت بعدها باشند سعدها اصل ولادت که در مکان منتصب کفاو فرد است پس بعد سینکه سعد هر چند
کوکبی که شعاع خود را ببرج او نزدیک مگر آنکه شعاع آن سعد میکند ببرج خلف مکان قسمت وشعاع
نحس ببرج پیش بوده است مگر آنکه طرح کنند سعود شعاع خود را از دو نحو نحوس طرح کند آنگاه ناقص
در مدد او ط نظر کن بمطرح شعاع کلش از یامن ویاسر ببرج صاحب برج وحق طالع که از او منتقل میشود
قسمت واز او اخذ میشود بعد نظر کن که چیست دلالت مکان قسمت چیست علامت او وهم چنین نظر کن چه چیز است
طبیعت برجی که قسمت بدو است وبدو کدام خانه وحد است وحد مکانهای صالح است یا مکانهای بدیه نگاه
کن شهادت بعضی از این ملکوت با بعضی از تربیع ومقابله واز تثلیث وتسدیس ونگاه کن کوکبی را که
قسمت با او خواهد رسید ونگاه کن القاء شعاع نحوس را که بکدام مکان نظر میکنند معاونت یا مضرت بعد
حکم کن بمقدار آنچه دلالت میکنند بر آن هر قسمت از شعاع آن کوکب مثلا هرگاه قسمت از برای زحل باشد
وشعاع از برای مشتری بحکم آنکه طبیعت مشتری است که عطا وخیر نسبت او را آنکه بد اقتضاء شعاع
از طبیعت زحل است ... وانکه او وشر ... او را آنکه بد اینجا بنگاه او را اینکه بکرد
هر کوکبی که او ناظر است از برای مشتری ... زحل ... میکند ونظر میشود ایضا ... کل آنها
از برای ... الطالع از برای خیر وشر ... بخشش یه نظر کن ایضا ببرجی که منتهی میشود
او ... انقضای آن قسمت ... ونظر کن ... هر کوکبی که میکند
از برای شعاع وقسمت ... از این حال اگر آیا سعد است یا نحس وچگونه است طبیعت آن
کوکب ... ونظر باید کرد که از چند کوکب استشهاد او وچگونه است حال المشاهد او واز
کواکب وچه جاست مکان آن کوکب ... وکدام از این کواکب ... کدام ... کوکب
بیت سهم السعاده است ... کدام ... از این کواکب ... هستند ونگاه
کن که کدام از این ارباب ... هستند ... صالح است ... چگونه است نظر آن ارباب

بتق سهام انتکاها وحیث طبع برجیکه در او میر مید این کوکب دب و در حیثیت سو رسید این کواکب به برج
اما این دلالت میکنند بر چه طبع ایشان و شعاع ایشان و نظرهای ایشان بر ضرر و نفع بسی
چه کان است و اگر شعاعات سعد باشند را دلیل بهمت خواهند انداخت و نکاه کن معونت الهادا
از برای صاحب اعطا خیر و صلاح از برای مضرت و مضا دعه که اه القا کنند و کم باشد کوکب شعاعات خود را
باید نکاه کرد که کجا انداخت شعاع را و چکونه است اشراق یعنی استیلاء بعضی بر بعضی و چه چیز است طبیعت این کواکب
و نظر ایشان و چکونه است به تربیت کوکب که میاندازند شعاع را بعضی با بعضی و مکانها یا در معونت بعضی
بعضی را در ضرر رسانیدن بعضی به بعضی چه یک از اینها را چند کوکب ناظر است و ناظر اعد و مکان انکه او
در آنست چیست دلالت او و مکان او و مقدار است با قیر و تدبیر یا مائل است یا زائل و چه چیز را دلالت میکند بر آن
در این مکان از او متاد و مفیدی شود و نیکو کن نظر را پس اکر مسعود باشد دلالت کند بر بقت و زنت و اعمال الحیدان و
و مائل الوتد دلالت کند بر مال الدوله و عوز بر ندو برکست و ذکر نیکو و زائل الوتد دلیل بعد برامر برادر
مضرت سفر و سستی و تعلیم و سیغات بدو افتادن با ملک و داروی در زندان و حبس و چیزها اینکه مانند
اینها است ۞ و سزاوار است که با این نظر کنی بجمع سهم السعادة و سایر سهام چه کواکب هم چنانکه
در این مواضع دو اندکاند هر کاه نازل شوند در آنها دلالت میکنند بر چیزها که بخشش بر بعضی ایشان
با سهام باد در تربیع او یا مقابله و سایر نظرها با عقبا شعاع و قسمت دلالت خواهند کرد بر نفع و ضرر
و دلیل بر انقلاب این ضرر و نفع و ثبات آن بر حیثیکه این کواکب دران برج اند پس نظر کن به برج
که این برج وتد است یا مائل یا زائل و هم چنین ببین که منقلب است یا ذوجسدین یا ثابت و نکاه کن در برج
سهم را که موضع شعاع است یا نه و نکاه کن که معین کوکبی که میباشد و النضر است یا نفع چه چیز است کوکب جیه
چه هر کاه برج منقلب باشد و تغییر دهد او را انحال انقلاب کوکبی بشهادت خود پس باید دید که او بصلاح
آید و اکر برج ثابت باشد ضرر رساند او را کوکب بجهت تقلب خود آن برج را پس اند خواهد بود ایضا
چند قسمت عطیه چیزها نیست بسیار و کرای چیزها از ادوار بانقلاب است از قسمت بقسمت و لیکن تحقیق
ظاهر شد که انقلاب بسیار و عدد حیثیت و شرطها و انعام عقده ندارد انها از آن سال تا وقتی که منتهی شود شعاع بسوی

انقلاب

انقلاب بان طریق که در اصل مولود ظاهر شد پس انچه بوده باشد از دلالت انسال بر امر دلالت کنند
بر آن از دلالتها و ظاهر میشود پیش از تحویل و قسمتی بعد قسمتی که از القاء شعاعات و از جانب
این سالها انکه دلیل است بر انها کواکب نیز نظرهای خود ۞ و اما در تدبیر طالع مولود پس سیر خوانیم
در جنب طالع را همیشه بسوی شعاع سعود یا نحوس هیلاج باشد طالع یا نباشد بجهت انکه احوال المولود را
بدان نسیم چه طالع او اتفاق که جهت ندبر این و میباشد از برای تسییر تمام الات او لادن و سزاوار است انکه بسیر
حالت السداد بن اسم تا منتهی شود از حکم که شمع جسب این حالات اعم از انکه مولود شب یا روز باشد یا شر او کرات سه
قاسم است که اما صاحب حد طالع است اعم از انکه نظر داشته باشد این صاحب حد بطالع یا نظر نداشته
باشد پس حیثیت این صاحب حد مدبر خواهد بود تا انکه بکذرد تسییر از آخر حد آن از ان برج بعد میباشد
متممت از برای صاحب حد بود کم عقب او که ست پس حیثیت مقاسم است تا انکه آخر حد آن نیز بکذرد بطالع
از برکه در جنب یکسال جنین عمل میشود حیثیت تا تمام شود سالهای عمر مولود ۞ و اما صاحب شعاع
پس شناخته میشود از کوکبی که او منحوس در جنب طالع است یا در اندر جنب کمتر است در جنب طالع
در شکل یعنی ناظر است با نحا که در این درجه کوکبی نباشد منشأ در جنب شکل کوکبی
نظرها است که طالع که بیدا ان کوکب را اکر نزدیک تر بوده باشد به بیشتر که فرق او در جنب طالع را
از کواکب یا شعاعات ایشان تا انکه منتهی شود بجسد یا شعاع کوکب دیکر بر توالی بروج پس مغیا باشد
قاسم که مقدمیکند شعاع انکوکب پیش از در جنب طالع است تا انکه منتهی شود بسوی کوکبی در
هنکام انکه کوکب پس حیثیت بمیکند شعاع او تا انکه ملاقات کند او را کواکب دیکر یا شعاع آن
و با این کوکب مباشر شود تربیت انکه با کوکب اعلی بوده مکند امر و میکند قاسم و شعاع او
تا انکه ملاقات کند او را کوکب دیکر و با این نسبت میکند قاسم و شعاعهای کواکب با آخر عمر
مولود ۞ صاحب شعاع هر کوکبی است که نزدیک تر این کواکب باشد به درجات قاسم این کواکب اسرع سیرا
باشد اما قاسم یا ابطی سیرا باشد از او چه قاسم ناچار است که بکذرد بر شعاع او و متصل شود با او پس
اکر بکذرد بشعاع یا بجسد او اکر سعد بوده باشد دلالت کند بر آسایش و نعمت و داخل باشد از طبع

آن کوکب صاحب شعاع و بقدر آنچه از برای او است از خانها در فلک با صحت در بدن تو و اعتدال از حس
و اگر کوکب نحس باشد دلیل بود بر معطلی و مرض و بیماری و مصیبت از جوهر کوکب صاحب شعاع و بقدر خانه
که از برای او است در فلک اگر آن کوکب صاحب بیت المال باشد میرسد آن شخص را مکر و هیچ در مالش
بهمین قیاس حکم کن در جمیع خانهای دوازده گانه طم و از اینجا دانسته میشود که در شعاع چه کوکب میکند در
قاسم که سعد بر موضع قسمت است که متعلق او است پس هر گاه مرور کند در شعاع یا جسد آن کوکب اگر سعد
باشد آن کوکب سعد یعنی کوکبی که قاسم مرور بشعاع یا جسد او کند اگر سعد باشد دلالت کند بر خفض
عیش و فرح و سرور و عمال و شغل بقدر جوهر این کواکب و آنچه از برای او است از خانه فلک با صحت بدن
و اعتدال المزاج طم و اگر آن کوکب نحس باشد دلالت کند بر مضرت و معطلی و مصیبت از جوهر آن کوکب
آن خانه که منسوب است بعیبا شد از خانهای فلک که اتفاق واقع شده که بعید باشد و صاحب آن قصد میکنم
منکر اگر آن کوکب نحس صاحب بیت المال باشد مال تو خواهد رفت و ضایع خواهد شد و اگر صاحب بیت
الولد باشد فرزند تو خواهد مرد و اگر صاحب بیت السلطان باشد ضرر در تدبیر و ضعف و سلطنش
خواهد رسانید و همچنین قیاس باقی خانها جز استدلال که میشود با وفات سعادت و نحوست از برای
پدران و برادران و اولاد و غیر ایشان بسبب ورود دلایل ایشان در حد سعود و نحوس و از احوال
و اسم ایشان بر طول یکه است دلالت میشود از برای صاحب تحویل اند دلالت شی یه و نظر کن ایضا بسوی موضع کوکب
که دلالت میکند بر خیر و شر و بر آنچه اند دلالت ایشان که از برای تو حاصل ثابت شود و نظر کن بسوی کوکبی
که دلالت بر تقلب شخص بجهت شهادت خود بان شی در مضرت بان شی در مکان چه کوکب است آنکه کوکبی
باشد آنچنانکه میکند بجهت آنکه تقلیب تحویل اگر بعید باشد آن نیز ساقط دلالت بنداد از برای تو
برجی یا قوت و هم چنین نظر کن بسوی طبیعت شخص که میباشد آنجا بسوی مکان و آنجا
او تاد و مائل الاوتاد و زایل الاوتاد یه ند هر گاه بعید باشد نحس صاحب قسمت و بعید باشد این
نحس در اصل میلاد در مکان صالح در خانه و حد و شرف و مثلثه خود یا در بیت سعود یا سعود
و شهادت یعنی نظر کواکب صالح یا در یکی در تحویل نیز در مکان صالح و شهادت صالح پس بدرستیکه
کدخدا

که آن نحس نیز دلالت کند بر خیر خصوصا هر گاه بیابد او را در ولادت دلالت بر خیر و عالی بودن بر خیر
اگر نه دلالت کند بر بلا و اگر بعید باشد صفت صاحب قسمت بر خلاف آنچه مذکور شد پس بعید با شد
در اصل ولادت در جایگاه بدی یا در تربیع و مقابله و تثلیث نحس باشد یا در بیت یا در حد و شرف
و مثلثه کواکب نحس خود یا در برج غریب باشد پس بدرستیکه صاحب قسمت چنانکه سعد باشد
قوی نخواهد بود اعطا و بر خیر بسا که دلالت کند بر ضرر و بلا و مصیبت و اگر بعید باشد
نحس بیت القسمة پس بخیت تر و بدتر خواهد بود چه او دلالت کند بر ضرر و بلا و تباهی یه
و اگر بعید باشد قسمت از برای سعود و بعید باشد آن سعد بر آن صفتی که سابقا ذکر شد حکم کن
از برای مولود بر رسیدن خیر کثیری مع اگر بعید باشد قسمت قاسم در اصل ولادت و تحویل در مکان
صالح از خانهای فلکی و بعید باشد قاسم سعد دلالت کند بر سعادت تا بیاید در آن سال مع و اگر بود
باشد در جایگاه منتهی شد بان قسمت سعد یا قوی حال و سعود داخل کند بر مولود صلاح و سعادت
از جهت این سعد و انجه و دلالت او در اصل ولادت و تحویل در مکان صالح از خانهای فلکی بوده
باشد قاسم سعد دلالت کند بر سعادت تا بیاید در آن سال مع و اگر بعید باشد در جایگاه منتهی
بان قسمت سعد یا قوی حال و سعود داخل کند بر مولود صلاح و سعادت از جهت این سعد
از جهت دلالت او در اصل و در تحویل ایضا و اگر بعید باشد بیت آن مقابض و ضعیف ساقط
و نحوس داخل کند بر آن مولود از جانب جهت خود و جهت دلالت خود مکروهات و مشقت و مضرت را
ثج و بیت القسمة که قاسم است اگر سعد باشد در اصل ولادت در جایگاه بدی باشد و نحوس باشد
دلالت میکند بر اعطا و خیر خصوصا هر گاه ناسع باشد در بیت السنة بلکه دلالت بر مضرت و بلیه
میکند در آن سال یه هر گاه کوکب ظالم در برج باشد که بصورت آدمی باشد یا بعید باشد در مکان
سعادت یا آنکه بعید باشد با سهم الغیب یا غیر ذلک از مکانهای صالح دلالت کند بر فایده رساندن
مولود بر دمان خیر لیاء و داخل خود او و سعت بر ارباب حاجت در زمانیکه قسمت از برای
این کوکب باشد مع اگر بعید باشد آن کوکب در بیت الرجاء یا آنکه بعید باشد با سهم السعادة

دلیل بود بر لیبای احسان او بر مردمان و بر صدقه دادن بفقرا ح هرگاه کوکب صاحب قسمت سعد باشد
یا انکه بدو باشد قسمت اعدد شعاع سعد دلالت کند که مولود در ان سالها در رفاهیت و
در فقر آرام خواهد بود اکر منقلب شود یعنی نحس قلب کند یعنی هرگاه عکس انچه کفتیم باشد حکم
بعکس کند ح هرگاه بدو باشد کواکب سعد و نحس هر دو میل باشد حال المولود متوسط بین سعادت
ونحوست ح هرگاه بدو باشد قسمت و قاسم در هر دو وقت مجموعا نحوس و بد وقت تحویل هر دو از
طالع تحویل سال ساقط باشد دلیل بود بر فراغت و معطلی و بیکاری و عدم کسب و مهارت نحس ح هرگاه بود
باشد صاحب قسمت نحوس بدو باشد در اصل ولادت در بیت الغربه بکر بود در وقت تحویل در مکان
بد با نحوس و فاسد کند قسمت را دلیل بود بر مضرت شدید ح هرگاه سعود و نحوس حاضر شوند چیزی
از ان مولود در احوال انکه با قوت باشد سعد وقت ولادت دلالت کند بر قوت مدلول ان و هرگاه ضعیف
باشد در وقت ولادت دلالت کند بر فساد در مدلول ان خواه مدلول ان خیر باشد یا شر ح هر کوکبی که
دلالت کند بر فساد موضعی یا شیء و تنکی معاش یا حرکت و نکبت در بدن یا هر زمان که ان کوکب
قاسم شود دلالت خود را ظاهر خواهد اورد و هم چنین است کوکبی که دلیل بر سلطنت و حکومت و غیر
اینها بوده باشد طم هر کوکبی که دلالت بر چیزی باشد که نه دلالت خویش ظاهر خواهد ساخت هرگاه قاسم
شود ح هر کوکبی که مباشر قسمت شود در اصل ولادت شرفی و قوت حال العوقی مکان ظاهر خواهد
ساخت دلالت خود را بخیر و سعادت و منافع در سالهای قسمت خود ح هرگاه رب القسمه
سعد باشد و بدو باشد قسمت جید و نیکو مکان در اصل ولادت باشد در وقت مباشرت معین تربیت
امر مولود اعطاء خیر خواهد کرد به هر کوکبی که از برای او ولایتی و تسلطی باشد در اصل ولادت هرگاه
در وقت تحویل سال در بسط موضع قسمت یا بتربیع یا بمقابله او در دلالت خواهد کرد بر ضرر و نفع بحسب
جوهر و طبیعت خود ح هرگاه برسد نحوس بدبحات قسمت از بیت المال البعید انکه سعد نظر داشته
باشد دلالت کند بر انکه مال المولود را خواهد برد یا انکه خواهد رسانید و ملحق کردد به مولود ضرری
بسبب مال العجین قیاس نظر کن برسیدن نحوس بدبحات قسمت از خانهای دوازده کانه و بکو بحسب انچه

کفتیم

کفتیم از برای هر کدام بر تقدیر دلالت جواهر ابیه جوهر ان نحس که رسیدن ببدبحات قسمت
کند و هرگاه منتهی شود تسییر بکوکب علوی او یا بطالع اصل ولادت باشد یا به خانه از خانهای
دوازده کانه فلکی بدو باشد ملحوظ شود به صاحب تحویل سعادت و خیری از انجا بدنبالهای ما ذکر و هرگاه
منتهی شود تسییر بکوکب نحس دلالت کند بر رسیدن مکروه و شری از انجا بدنبالهای ما ذکر کند
و هر نها انکه ورود کند سعود بدبحات قسمت یا انکه نظر داشته باشد سعود ببدبحات قسمت یا انکه
نظر داشته سعود بدان درجه یا انکه بدو باشد سعدی از سعود قاسم دلالت کند بر زیادتی
در نفس و مال و سعادت و اکر ورود کند نحوس بدرجه که در او قسمت است یا انکه نظر او داشته باشند
از تربیع و مقابله دلالت کند بر نقصان مال المولود و مرتبه او کند هرگاه بدو باشد نحسی در
وجهی از وجوه بروج احداث میکند شر و بدی در ادوار انتهاء قسمت از میلاد بج یا از درجه طالع
یا قلب درجه از این وجه تا انکه بیرون رود قسمت از ان وجه بوجه دیکر و هم چنین باشد اثر کواکب
میان از ان هیچ کاه سعود و هیچ ان ندهد ایند در زمان تحویل سالها و انتهاء سالها بر اوضاع سعود و نحوس
مثال این فرض کنیم که زحل در اصل ولادت در وجه حمل بود هرگاه برسد قسمت با ول درجه از
برج حمل دلالت کند بر شر تا انزمان که تجاوز کند قسمت در وجه سیم از برج حمل طا ح نظر کن در
جمیع این ملکه ذات طبیعی اثر و دلالت کواکب بحسب مواضع خود دلیل بر انکه هر کوکبی دلالت میکند
بر قوت و اثری که از برای او است از شعاع یا از قسمت و لیکن میباشد اثار او انچه دلالت میکند ان
کوکب بر ان است تا انجا در ولایت خویش کند هر کوکبی که ناظر باشد بدبحات قسمت یا انکه مجامع باشد
از قسمت در برج یا طرح کند شعاع خود را بر بدبحات قسمت بها خواهد اورد و ظاهر خواهد ساخت
بحسب جوهر و طبیعت خود بحسب قابلیت خود در اصل ولادت یا نحوست ان صب و اکر بدو باشد صاحب
قسمت صاحب جد او و الی تزویج دلیل بود بر انکه مولود تزویج خواهد کرد در ان العقد جوهر
و دلالت ان کوکب ح هرگاه برسد قسمت از طالع و سایر هیلاجات بیکی از سی کوکب ثابته که دلالت
بر سعادت میکنند بدو باشد از برای این کوکب در اصل ولادت دلالت بر سعادت بسیار بدسینکه او

با کوکبی باشد دلالت خود را در آن وقت و اگر بعیده باشد از برای آنکه کوکب دلالت میکرد بسعادت دلیل
خواهد بود آن کوکب بر کمتر از سعادت از جهت طبیعت و مزاج آن کوکب متحیره سریع السیر که آن
کوکب ثابته از طبیعت و مزاج آن خالی باشد ن و هرگاه برسد تسییر از بعضی از کواکب به بعضی از کواکب که
دلالت بر شر میکند مثل کوری یا قتل یا قطع یا خواهد آمد آن کوکب بعضی از دلالت خود را جز

در بیان معرفت سعود و نحوس از قواسم و کواکبی که مشارک ایشانند در دلالت کردن

در تدبیر قسمت بجسد یا بشعاع و انتقال از بعضی به بعضی ح هرگاه بوده باشد قسمت از برای نحوس و
طرح کند سعود شعاع خود را با آن حد پس زوال آن شر منع ضرر قسمت نحوس را نخواهد شعاع
سعود بعید دارد آن نحس کوری و تقصیر کند مثال این آنست که هرگاه بوده باشد قسمت از برای حمل
و طرح کند زهره شعاع خود را و این طرح شعاع زهره دلیل بعد بر اعطاء زن و با باشد که از آن زن منتهی
بالمعز نعمی سر و بحقیت بودن نحل دلیل کند بر غضب آنچه زهره دلالت بر آنکه بر آن عمر مولود
و صورت میشود مولود را از جهت کره و غم و ملامت شود میان زن و شوهر و همچنین طریق بکوید در سایر
اشیاء طلم و کاهی دانسته میشود انواع خاصه که حادث میشود از هر یک از این اشیاء از مثال کلام و موضع
انچه یکی در محیا بدامور مولود را در نیست چنانکه منع کند ما را هرگاه شک کنیم در بعضی اوقات
در موضعی که واجبست اینکه بعیده باشد از برای این مواضع در هر یک از امور مولود و تتبع کنیم از
آنچه پیدا از این امور را در یکی موافق است در آنچه را که بعید است که واقع شده است و ظاهر شده آن
از اعراض و تفحص کنیم امر او در جمیع این مواضع هرگاه این امر در تمام آنچه حد ذکر کرده میشود از این مواضع
متساوی باشند در قوت در جمیع این مواضع پس کردانیده میشود مخصوصا از زیادتی اعراض و نقصان
اعراض بحسب این مواضع طلم و چون گفتگوی ما انقدر که واجب بود در تسییر گفته شد پس واجبست که بعد
از آن دانسته شود تمیز اتصال بعضها بعضا اتصال جیدا نافع معین که معین باشند اند و بر جهتیکه
ذکر کردیم ما از پیش از دخل سالها یعنی تحویل سالهای آینده در بعد سالها اینکه دلالت میکند
بر اتصالها این مواضعیکه میرسد هیلاج بان مواضع و بیان این آنست که هرگاه موضع اتصال

هیلاج

هیلاج بدی و نحوس باشد مواضع کواکب تحویل سالها اینکه بعد میاید مضر باشد بمواضع
دیگر پس از او را آنکه اصل ولادت کرده شود یکی از آن دو موضع و دانسته شود که امر یکی خواهد
بود مثلا کسالت و ضعف و نقص و پستی مرتبه و باغ بت و سفر صب و انتقال حال آنها
قسمت او در اصل ولادت عیب بین کند در چه جای از فلکست و چه کوکب در حد او است یا آنکه طرح
میکند شعاع را با آن حد از کواکب سعد یا نحس پس هرگاه صاحب قسمت بعیده باشد در اصل
ولادت در مکانی یا مایل و مکانی بعیده باشد مستقیم السیر و شرقی در جایگاه حظ و مراتب و بوده
باشد سعود نظر کننده بسوی او و نحوس ساقط از او یعنی انصرام قسمت مخصوصا هرگاه
بوده باشد در مکان طالع یا وسط السماء و اتفاق افتد که در این مواضع بوده باشد قوی و مسعود
بیاورد باذن الله دلالت مشهور معنای یا انجمت و نفع و سعادت بر قدر جوهر این کوکب و حیثیت
او صب و اگر بعیده باشد صاحب قسمت بر خلاف آنچه ما ذکر کردیم در اصل ولادت نحوس ناظر
بان باشند حکم بعکس آنچه ما ذکر کردیم باید کرد صب هر کوکبی که نظر کند بسوی حد قسمت در اصل
ولادت یا آنکه آن کوکب در آن حد باشد پس بدرستیکه آن کوکب خواهد بود و نداد و ظاهر ساخت
اثر خود را بقدر قوت خود و جوهر خود چنانکه آن کوکب در آن برج است صب نظر کن بسوی کواکب
ناظر بسوی حد قسمت هرچند یکی باشد از برای آن کواکب در اصل ولادت شهادت و ولایتی
پس اگر آن کواکب ناظره سعود باشند اعانت میکنند بر خیر و جلب نفع و سعادت خواهند کرد
بر قدر جوهر و نظر خود از تثلیث و تسدیس و تربیع و مقابله ن هر کوکبی که قاسم باشد و بیندازد
شعاع خود را بخانه یا بحد خود دلالت کند در آن قسمت بر جوهر خود کند هرگاه منتهی شود تسییر
درجه طالع و درجه قمر بسوی حد قسمت طرح کند سعد شعاع خود را بسوی این حد
بیاشد سعادت صاحب تحویل بحسب طبیعت صاحب حد که قاسم است و بحسب طبیعت صاحب شعاع ایضا
و هرگاه منتهی شود بحد نحس شعاع کوکب نحس پس یکی بدتر و قطعی پستی و نحس و همچنین بکو
در وقت انتهاء این دو کرسی بجنبه طالع و درجه قمر شند بسوی سعود و نحوس بقدر قوت

سعد یا نحس آنکه از کدام جهات سعد باشد آن و بچه سبب اتفاق افتند ج هرگاه بوده باشد رب
القسمة سعدی و بوده باشد در اصل ولادت در شعاع سعدی دلیل بود بر اینکه خیری که این کوکب
دلیل او است بدو خواهد رسید با قوت خصوصا هرگاه رب السنه با وجود این قوی و شرقی و
سعد باشد چه این وضع دلالت کند بر خیر بسیار و فضل واسع بقدر وضع او سب هرگاه بوده
باشد قسمت در شعاع سعدی و قاسم ایضا سعد باشد یا سعد باشد مولود در ان قسمت در نهایت
و خوش گذرانی و وسعت عیش خواهد رسید امر مولود به بهترین چیزی نمودن و انتهاء درجها
و نفوذ رسیدن است ببرید بخت سعد ج هرگاه بوده باشد مدبر درجه السیر سعدی در اصل ولادت
در خانه خویش یا شد یا آنکه نظر بیکی از دو خانه خود داشته باشد بجا خواهد آورد خیر برا برای
مولود پس بر این منا الجاری علیه شود امر تدبیر حال السیر دیگر و اگر نظر نداشته باشد آن سعد بیکی
از دو خانه خود دلالت کند بر رؤیا و احلام یعنی بر خواب از آسمان بجهت یعنی در خواب خواهد دید
آن خیر را و در خارج وقوع بهم نخواهد رسانید د خوب نظر کنانند دفع قسمت که چه حاصل میشود
از دفع بعضی بعضی چنانکه اگر دفع کنند قسمت را سعود بسوی سعد یا باشد دلالت بر آن
قسمت بر خیر اقوی پس حکم کن از برای مولود ببسیاری خیر ه ند باید دانست طبیعت سعد دافع را
و طبیعت سعد یکه دفع میکند و هم چنین باید دانست آنچه را که ولایت حال ایشانست و مکان و قوه
این دو سعد را در اصل ولادت و هم چنین باید دانست سهامیکه در مکان ایشان واقع شود سزاوار
از برای تو آنست که منع کنی قوت ایشان را آنچه ایشان بقدر طبیعت سعد خود دلیلند بر خیر ند پس اگر
یافت شود قسمت از برای نحوس یا آنکه نظر بعد داشته باشد بسوی او نحوس پس حکم کن در ان قسمت
بر خیر و فقر ج اندازند نحوس شعاع خود را بجانب قسمت یا بخانه از خانهای فلکی پس بدست آورد در
مقصود آن خانه طبع و جوهر و منسوبات آن خانه د و هم چنین هرگاه دفع کند سعود بسوی نحوس و
نحوس بسوی سعود دلالت کنند بر آنچه مناسب طبیعت ایشانست چه سزاوار آنست که گفته شود از
آنچه از ولایت نحوس است ضرر و بعض حکم بضرر باید کرد و آنچه از ولایت سعود است حکم بفرح و سرور خیر

باید کرد

باید کرد م حکم کن بر مولود بصلاح و فساد چنانچه از جوهر سعد و نحس بیشتر هرگاه بوده باشد
قسمت در سعود و نظر داشته باشد بسوی قسمت سعود دلالت بر خیر بسیار دهد و اگر نظر داشته
باشد نحوس بسوی سعود که خواهد که این خیر را که دلیل بر آنست لم ند م هرگاه دفع کند
نحوس بسوی نحوس دلالت کند بر آنکه ضرر و بلا در آن دفع اقوی و اشد خواهد بود لم پس حکم
بر دان سال بر این اندوه و بلا و عذاب طویل لم پس هرگاه بکرد قسمت در جد و در نحوس در اصل
پس نظر کن که چگونه است نظر آن نحس با این سعد پس اگر نظر قوی باشد از تربیع و مقابله باشد دلیل
بر قتل خواهد بود لم و هم چنین هرگاه نحس در آن باشد و نظر نداشته باشد بسوی او سعود کشته خواهد
شد مولود از جهتی که آن نظر نحس باشد یعنی مقارنه یا تربیع یا مقابله و اگر سعود نظر داشته
باشند دلیل بود بر امراض و بلاها بعد از این امراض نجات خواهد یافت از آنها و اگر قاسم رد کند
در شعاع نحسی یعنی منتقل شود در شعاع شعاع این نحس بسوی نحس دیگر دلیل بود که مولود
در این حال الباب باشد که کشته شود هر چند که دلالت عرش اخذ لابد که خدا تمام نشده باشد لم پس هرگاه
بوده باشد کواکب که دلالت بر خلاص و امانت و سعادت میکنند دو کوکب یا بیشتر و هم چنین
کواکب که دلالت بر قتل کنند چه دو کوکب یا بیشتر در هر یک از این دو امر یعنی هم در سعادت
و هم در قتل و نکبت پس در این صورت لا بد است که نظر کنی قوت این کواکب را و حکم
کنی بقوت ایشان اما بحسب کثرت آنست که یکی از این دو صنف اکثر از دیگری بوده باشد
بقدر محسوس و اما بحسب قوت آنست که بوده باشد آن کوکب معین یعنی کواکبی که دلالت بر
سعادت و امانت میکنند یا کواکبی که دلیل بر قتل باشد در مواضع خود که ملایم ایشان باشند
و نبوده باشد آن دیگران در مثل این مواضع خصوصا هرگاه بوده باشد کواکب یکی از دو صنف
شرقی و کواکب صنف دیگر غربی لم و فی الجمله سزاوار آنست که استعمال کنی کواکبی که در تحت شعاع
افتند در قتل و نه در امانت و خلاص مگر آنکه بوده باشد قسمت هیلاج پس در این صورت موضع شمس
دلیل خواهد بود پس استعمال کن کوکب نحس را اگر با شمس است هرگاه آن کوکب نحس فاسد کند شمس را

و نیفتاده باشد یعنی از سعود خلاصی دهنده با او یا پس هرگاه بوده باشد سعد بجایگاه
انحس چنانکه گفتیم یا آفتاب باشد دلیل باشد بر خلاص مولود صب نظر کن بسوی کوکبی که
حلول کرده است درجه تا یا آنکه طرح کرده است شعاع خود را بر آن حد که چگونه بوده است
قوت او در اصل ولادت و چگونه است حال او در وقت تحویل و آیا نظر میکند بسوی این حد یا نه
پس بدرستیکه این کوکب یعنی که دلالت کند بر حالی از احوال مولود در اصل و بعد نظر کند در
تحویل الی آن حد بجا آورد جوهر این دلالت اصلیه را از خیر یا از شر بر قدر جوهر و مکان خود که
نظر کرده است از آنجا جز صب هرگاه بوده باشد ناظر زحل داخل خواهد کرد بر مولود هموم و اندوه
را در بارهٔ ولد مولود و دوستان او و تنگ میکند بر مولود عیش را و برنج میآورد و دلالت کند
بر مرض و تعب و تعذر اعمال صب کند و اگر بوده باشد ناظر مشتری دلالت کند بر عظمت و بزرگی و نام
و سرور و خوشحالی در اصل و فرزندش و رسیدن بکام او بسعادت در جمیع امورش کند و اگر
بوده باشد قاسم زحل یا مریخ و او در اصل ولادت با قوت و مسعود و شرقی و در حظ خود باشد
اعطا کند و ببخشد در وقت ولایت قسمت سعادت و خیر را بحسب دلالت طبع و موضع خود در اصل
ولادت و لیکن بتعب و مشقت و سختی خواهد بود ع و اگر زحل و آفتاب باشند که از برای یکی
شعاع و از برای دیگری قسمت یعنی یکی قاسم حد بوده و دیگری ناظر بآن حد باشد بشعاع و بوده
باشند هر یک در اصل ولادت ضرر رسانند بدیگری دلیل خواهد بود بر زیادی کردن ولد با او یا
با باعم و شناختن سبب این زیادی که از چه چیز خواهد بود باید آنجا نیک کاه کنند و کوکب شناخت
و مثال این را فرض کرده ایم که زحل در مکان بیت الشرف شد بر آفتاب که در بیت الشقا افتاده
و از برای آفتاب است شعاع و از برای زحل قسمت دلیل بود بر فراق کرتن از پدر یا سختی کشیدن
و ضرر رسیدن یعنی از پیکانکی را بر او و بر فرزندان و حبس صب و اگر بوده باشد صاحب حد
مریخ دلیل بود بر فزع و خوف و مصیبت و امور دشوار و مشقت در عمل جز دلیل بود این معد
سابق الذکر قاسم بود و نیز باشد بر رسیدن و بر خوردن ضرر و ظلم از دشمنان جز اگر بوده

باشند

باشند زهره و مریخ هر یک مفتری بدیگری بوده در خانه دیگری یعنی زهره در خانه مریخ و مریخ در خانه
زهره و از برای ایشان شعاع و قسمت باشد یعنی یکی قاسم حد و دیگری ناظر بآن حد باشد دلالت کند
بر فساد بر زنان و بر ضرر رسیدن از جانب ایشان و میل باشد از برای کنیزک در رنج و ضرر و فجور و عشرت
کوی صب و اگر بوده باشد ناظر آفتاب دلالت کند از برای مولود بر آوازه و نام نیک شدن مولود
و بر شرافت و عزت و مرتبه و سلطنت و ریاست او صب و اگر ناظر زهره باشد دلیل بود که خوش
خواهد بود عیش او و طیبات خواهد بود لذات او و داخل خواهد شد بر او سرور و خوشحالی از جانب
زنان و از خوردنیها و آشامیدنیها و امور دیگر زهره دلالت بر آن دارد صب هرگاه نظر داشته باشد زهره
در تحویل بجد و بجه که در او قسمت است مولود در آن سال تزویج خواهد کرد و شایق و راغب
در نکاح زنان خواهد بود صب و اگر بوده باشد ناظر عطارد بجا خواهد آورد امور دیگر که بعطارد
دارد از کتابت و تجارت و غیر ذلک بر قیاس احوال خویش در سعادت و نحوست و بر قوت و ضعف او
و نظر کن بسوی کوکبی که هرگاه در مکان صالحی بوده و ضرر رساننده باشد یا منحوس و ببین که در
کدام خانه است این کوکب چه این کوکب نحس خواهد رسانید بعقد برج خود بعقد رعلی که در آن برج
میکند لیکن اگر صاحب خیر در آن برج باشد فرض کنیم که عطارد در سهم بوده و در بیت الشقاوت
سهم السعاده باشد منحوس ضرر کند او رساننده و شعاع و قسمت نیز از برای او باشد دلیل بود بر آنکه
آن مولود صاحب شور و شر بود قبیح صفت و با خصومت و نزاع با بعضی از مردمان خواهد بود
و اگر متین باشد از سعود دلیل بنفع بود در این باب ع هرگاه هر یک از زهره و مشتری عطارد
در اصل ولادت قوی و مسعود و مشرقی بوده در حظی از حظوظ خود باشد دلیل بود در سالهای قسمت
خود بر خیر و سعادت و حصول امور بسهولت و آسانی و اگر یکی از آن کواکب در اصل منحوس باشد
دلیل بود بر خلاف آنچه گفتیم یا آنکه در دلالت بر خیر و سعادت در اصل منحوس نقصان و کمی واقع
خواهد شد زحل هرگاه قاسم زحل باشد یعنی قسمت از برای زحل بوده باشد بدون آنکه کوکبی شعاع
خود را بر او طرح کند بوده باشد زحل منفرد بعطیه این موضع دلیل بود بر حصول مرض از غلبه برودت

وبا غم و هیجان آمدن خلط سودا و طول کشیدن این مرض و مغلوب شدن در سخن و کرفتن زبان
و تخم و مرض سل و ورم با اندوه و حزن و از مرتبه افتادن و دشواری امر شرع و سستی عمل مولود و تکاثر
و تبیین کردن کردار و عمل پیشتر او و از عمل کار زنانه باز ایستادن نه دلیل بود این وضع که منکوب
شد بر بلیه که داخل شود بر آن مولود از کارهای کهنه دیرینه معارض شود او را در هر عملی که آغاز کند
و فراغت صب دلیل بود بر امور خرق عادت که کیمیا و سحر و سخن چینی ج دلالت کند بر بدی تدبیر
در اعمال و دشواری و پیچیدگی در امور یکه ابتدا در آن کند کند دلالت کند بر فکر و خوف و غم
و ذلت و فقر و حاجت و کج خلقی و تنگی معیشت و رنج و مشقت در آن جز و اگر زحل تنها در شد داشته
باشد در اصل دلیل بود بر هلاک ند صب ح و اگر نظر داشته باشد زحل یا مریخ با نحسی دو هر یک
از نحسین در آن نار و نه و نظر داشته باشد با نحسی در آنجا یکاه قوی پس حکم کن بر این مولود که در این
سال خواهد خصوصا هر کاه هر دو نحس نظر با نحسی داشته باشند و سعود اصلا نظر نداشته
باشند سبب بدن از رنج خبیث یا از واقع شدن بدست دشمن و هر دو بدست ایشان
بود جز و اگر مشتری نظر داشته باشد دلیل بود بر تحلیل رفتن این شر و آسان شدن او و
مولود را از جانب فرزندان و پیوندان او را آفتی و ضرری ند و اگر بعد باشد زحل در اصل ولادت
در جای خود و نظر داشته باشد بسوی مشتری و بعد باشد زحل در اصل ولادت با اسم خیر و سعی این
مولود پس حکم کن که این مولود را سعقت و تهمت زحل میرسد نسبی و آبی و مالی ند مشتری در این وضع
بر داشت بعضی از بلاها او را آسان خواهد کرد اینها را لیکن داخل خواهد کرد بلاء نیز ابر بدر
یا بر فرزندان مولود ح این وضع دلالت کند بر خیر عز یا در تجدید مستغلات از زراعت و کار و انبارها
و دفینه و مسکن ح و هر کاه طرح کند مریخ شعاع خود را بسوی نحسی نظر داشته باشد زحل بسوی
از تثلیث غیر او از نظرها او اکر شاهد و نظر کند او را نحوس از هر جانب که باشد این وضع دلیل
بود بر مرض شدید و آفت ضرری و رنج شدید یا خشم و خیانت یا متمکن شدن دشمن
او ح هر کاه زحل در تثلیث از مریخ بعید باشد یا نظر بیکر با نحسی داشته باشد و سعود

نظر

نظر عطارد نداشته باشد دلیل بود بر مرض شدید و نقص و رنج خبیث و بلا و بیماری باشد
در این وضع هلاکت انخفض ج دلالت کند این وضع سابق الذکر بر آفت عضو و بیماری بلاد راس
ند این بلیه میرسد مولود را در امر بلاد و انشغال انکه فاسد شوند یه دلالت کند این وضع
یعنی بودن زحل با اسم و بعید مریخ از آن بر فساد دماغ و بر خصومات و منازعات ند هر کاه
آفتاب نظر نداشته باشد با نحسین دلالت کند بر نجات مولود از مرض لیکن میرسد پدر ها
او را یا مرض یا بلا و بسبب این میرسد مولود را حزن و اندوه ند بجهت این مولود از مرض نجات
یابد و میرد پدرش بجهت بلائیکه داخل شود بر او و مولود از این باب محزون خواهد شد
شدن محزون جز میرسد مولود را غم و حزن و عارض میشود او را بلاهای مختلفه یه هر کاه طرح کند
شعاع خود را با نحسی دلالت کند بر اعطاء اهل و عیال لیکن موجب غم و حزن و اندوه میشود
یا مرض و بلا در اهل و اولادش ند ج اگر زهره نظر عطارد با نحسی داشته باشد حکم کن که مولود رنج
خواهد که در از برای فرزندی خواهد شد بسا میشود که از آن زن مالی با و میرسد لیکن بسبب
قسمت از برای کیوانست میمیرد فرزندش و میرسد او را حزن شدید و میکرید بر فرزندش
و خشم کند بر زنش و پیش از آنکه حکم کنی چنین باید دید حال بخت یا در دوام زنان و فرزندان بجهه
نظر فرمه در اصل ولادت مولود حکم کن که زن میکیرد و فرزند هم میرسانند با نه بعد از آن بجهه
زحل کجا است بخت یا راست حکم کن تا خطا نشود در حکم و تکذیب نشود علم نجوم ند جزیه یه و اگر زحل
داشته باشد عطارد با زهره با نحسین دلالت کند بر سخنی و ابتلای زیاد کان یا از کتب و حساب
و حکم و کتاب یا خشکی و از کرفتن و دادن یه ند و هر کاه عطارد طرح کند شعاع خود را با نحسین
و نظر داشته باشد بسوی نحسین دلیل بود بر فساد حال او از جهت ساختن در وفع و باطل
و از جهت لطف کار نبودن در چیزها و از جانب تلطف او بود اینه و از مکاری و عذر کی و علاج
نمودن و از جهت اینکه قصد میکند که بکوید اخفا یا بکند ند بر میخورد او را بلیه بسبب در وضع
تا آنکه خانه اش خراب شود ج هر کاه با این حال بسوی نحس نظر داشتن عطارد بجهة هر کاه نظر

داشته باشد مریخ بعطارد دلیل بود که آن شخص هلاک خواهد شد بسبب ساختن دروغ ی
هرگاه منتهی شود قسمت بخانه زحل و قمر القا کند شعاع خود را دلالت کند بر اعطاء
با غم و حزن و بانعام اندک و دعا و نومیدی و شکستگی حوایج و اختلاط و اغتشاش و ادبار و نکبت
در حال الکرا انکر دلالت میکند این وضع بر بعضی از اعیان شود بر خواهد داشت بعضی از تعلقها
و شفقت او نیز دلالت کند بر خیر و سعود ی می‌باشد الخ دلالت میکند بر آنکه زحل شد بر ترو
بزرگتر از مردان برادران و مادران و از بیماریها ی دلالت کند بر زیادتی ترس و حزن مادر مولود یا
خواهر بزرگتر و با طالع شدن عمل او و فنا شدن معیشت او جز دلیل بود بر حزن مادر و برادرها و
خواهرهای او و یا رسیدن نکبت با ایشان و اگر زحل سعد باشد کم میکند فساد را و زیاد میکند
جمیع دلالات خیرات را مشتری ی هرگاه بوده باشد قسمت از برای مشتری و طرح نکند شعاع خود را
بان حد و بوده باشد مشتری در اصل ولادت در مکان صالح دلالت کند بر تزویج و اعطاء ولد
و معروفیت میان بزرگان و بزرگ شدن در شهر خود و یافتن منزلت و کرامت از روسا و بزرگان
و اگر مولود از طبقه وسطی باشد دلالت کند بر ریاست بر اهل بیت خود [illegible] و زیاد خواهد کرد کسب
مال او و بر تزویج زنی صالحه و بر حسن حال و اگر از طبقه علیا باشد دلیل بود بر ریاست و بلندی
مرتبه بر بسیاری از مردمان و بلدها و بر اهل بلدها یا سلطنت بزرگی و اعطاء ولدی و نباهت
نام و آوازه و ثروت ند دلالت کند این وضع سابق الذکر بر شهرت مولود بخوبی در میان اهل
بلد خود صب دلالت کند بر اعطاء و سعادت و خیر از علم و عقل و ترقی و عدل و [illegible] بخشی و وضع
و پارسائی و محمود بودن و بر بینا شدن دولت و مال صب دلیل بود بر رسیدن منفعت
سعید و مال اعمال و راحت صب و اگر بوده باشد مشتری در موضع جید و نیکوئی و مستقیم
السیر و با قوت باشد در موضع ستوده از طالع دلیل بود که مولود از برای ایشان نصیب بزرگ
میباشد اما الدر انا الحکم اینکه نظر داشته باشد بعضی از نحوس پس این نظر را خلل خواهد کرد
بر آن مولود مکر و حیله و تعویق بقدر حوالت نحس و مواضع او صب اگر مشتری در حد قسمت

بوده باشد

بوده باشد و از برای او باشد دلالتی و شهادتی در اصل ولادت و بوده باشد در موضع قوی
و محمود از طالع و نظر داشته باشد بسعود بطالع دلیل بود که صاحب تحویل در انا المذکور
شد بخیر و صلاح و ورع و عبادت و منفعت خواهد شد از او و [illegible] نیکو صب و اگر مشتری
ناسعد [illegible] باشد ضرر [illegible] او [illegible] و اگر خواهد شد خیر و نیکوئی او کند دلالت کند
بودن [illegible] مشتری بر علم و عقل و ثنا و نیکو [illegible] و [illegible] دولت
و [illegible] صالح [illegible] و اهل [illegible] بر احوال جز مع تزویج کند زنی صالحه که از [illegible]
فرزندان چند خواهد آورد و خلطه و آمیزش با ملوک و اشراف خواهد کرد و اگر این مولود ملک
و یا پادشاه باشد مستولی شود بر شهرها و ولایات و زیاد شود عقل [illegible] فرزندانش
ی هرگاه منتهی شود این قسمت بشعاع زحل دلیل بود بر رسیدن بلا [illegible]
و توجه کردن او از برای [illegible] خواهد رسید با و ضرر [illegible] در هرکاری [illegible]
[illegible] ند داخل شود بر مولود بلیه [illegible]
[illegible] ج دلالت
کند بر شوریده شدن عقل و بدنش مع مغموم خواهد شد [illegible] با اهل خانه خود
و تلف شود [illegible] و سوار شود بر [illegible] رسیدن [illegible] مریض شود [illegible]
خلاص خواهد شد از آنها ی و اگر طرح کند مریخ شعاع خود را باین حد دلیل بود بر انتقاص
کم شدن خیر و لیکن هرگاه مولود از طبقه وسطی باشد یعنی نه از جمله بزرگان و نه از جمله کوچکان
بلکه متوسط باشد دلالت کند بر دولت و [illegible] باذن الله ند ج نقص کند
مریخ عطیه مشتری را و اگر مولود [illegible] اشخاص متوسط الحال باشد حکم کن از برای او در عطیه
مشتری [illegible] سایر کواکب متوسط را جز دلیل بود این وضع بر فساد کلی [illegible] از خیر و صلاح
در تدبیر مشتری [illegible] و ناقص کند اثر او را م پس هرگاه منتهی شود قسمت بجائی که آفتاب شعاع
خود را با آن مکان انداز و آفتاب بجایگاه صالح باشد و بوده باشد قسمت در حد مشتری

پس این وضع دلیل بود بر رسیدن وسعت و پیشرفت مالی و نفع و سلطنت و کرامت و منزلت و سرور و
خوشحالی از جانب بزرگان و میرسد او را منفعت از جانب پدرها و رسیدن فرح و مال النیادی هـ
این وضع دلیل بود بر رسیدن سلطنت و ریاست از جانب ملوک یا از کسی که مانند ملوک
باشد از جانب بزرگان و میشود مولود صاحب دولت و مال و صاحب تسلط بر بسیاری از خویشان
و حاشیه نشینان او بر دودمان او بسیار باشد ند دلیل بود که این منزلت و مرتبه از جانب ملوک
یا از نظیر ملوک باشد و میرسد او را در این سلطنت خوف و ما البتیأ و کسی که با او شناخت
و کسیکه با او آمیزش دارد ایضا با او خواهد رسید و بنظرها مهیب نماید هـ دلیل بود بر
سرور از جانب خویشان و عشیره خود و بر تسلط او بر جماعتی از مردم و فایده یابد مالی از جانب
پدران جز میباشد میشود از جانب سلطان و عمل و شغلی از وی پادشاه میشود و درجات و منزلت و سعادت
او و بسیار میشوند مردم بر دو روش و احتیاج بهم میرسانند باو و میباشد صاحب کرامت و ثبات
نفع و سرور و میشود بسیار بعد او قرابت خود ند هـ و هرگاه طرح کند قمر شعاع خود را بسوی این
حد دلیل بود بر تزویج زنی صالحه از بزرگان یا از خویشان او و اعطاء ولد صالح و از جانب
زنان سرور و نفع خواهد رسید و میرسد منفعت بزرگی و خوشحالی و میباشد مولود از
جمله خوانندگان و نوازندگان و صاحبان لهو و سرود ع و هرگاه زهره که طرح کند شعاع خود را باین
حد میکند نظر داشته باشد بان حد مشتری دلیل بود بر اینکه مولود نمو میکند در دولت
بر تر و خوشحالی از ایدی علما لباس شاهی خواهد پوشید و میشود مسرور و فرح او بعطر و بوی
خوش اگر مولود از طبقه وسطی باشد دلیل بود بر اینکه میرسد از این اشیاء حد وسط
ند دلیل بود بر فرح شدید از جانب زنان و خصوصا از زنان مغنیه هرگاه نظر داشته باشد
مشتری با زهره جز میرسد سعادت بزرگی اگر از برای ایشان قدر و منزلت باشد هـ ند و اگر شعاع
عطارد منتهی شود باین حد دلیل بود بر زیادتی عقل و ذهن و علم و منطق و بر رسیدن محبت
یعنی نیکنامی و منفعت و سرور و خوشنودی هر چه میکند و میاندازند و میگویند و از امر فرزند

باسعادت

باسعادت تواست بجهة انکه ترقی میکند در فرزندان و در شکوه و سعادت ند زیاد میشود در
دودمان او ایش و نفع میاید بد و خوشحالی میشود و ستایش میشود نزد امرا بکرد توجه کنند بان هـ سخن
خواهد گفت بچیزی که باعث زینت و رفع قدر او شود و زیاد کند سعادت او و اولاد او
و اولادش سعادتمند خواهند شد جز دلالت کند بر منفعت بعلوم و بآداب و بر زیادتی
در بلاغت و حکمت و بر معاشرت علما و آمیزش او با وزرا و صاحب تدبیر اعمال عصر ایکار در
اعمال و تدبیرات خود باشد و زیاد شود اولاد و صلاح دین او ع ند هـ ص هرگاه طرح کند قمر
شعاع خود را باین حد و نظر کند بان مشتری دلیل بود این وضع بر صحت بدن و رسیدن بمراد
و فرح و رسیدن زیادتی در عطا و بخشش که امید بان دارد با بودن مولود صاحب جاه و بها و نیک
نامی و خوشحالی از مادران و خواهران یا ایشان مانند خواهر و فاضل بودن در عقل و بصیرت و تند
امور یکه در دست او است و بودن او امور با نفع و سرور و بر محبت و خوشنودی بهمان از
والیان و غیر ایشان ند بیفزاید در عطیه مشتری زیاده بسیار او گشاده رو و ممدوح
عقل و رای خود خواهد بود و هیچ علمی در نمی بینی که نکند او الا گر انکه میرسد باو
فرح و سرور و ثنا گویند او را با نخله بجهت زینت شاه ج دلالت کند بر زوال بلیات و زیادتی
در تمیز قدر و خوشنودی محمود بودن در نظر سلطان و حکام جز زیاد میشود صلاح دین
و عبادات او و بلند آوازه میشود و هرگاه قمر در اصل ولادت نحس باشد که خواهد کرد اثر این
سعادات مذکوره را متبخ هرگاه بوده باشد متبخ تا سمه بوده باشد او در اصل ولادت
در مکان صالحی یا در خانه یا در حد قسمت خود یا مشتری باشد و بوده باشد مثاله مشتری
متبخ الصالح و بوده باشد متبخ در اصل ولادت دال بر خیر دلیل بود این وضع هرگاه مولود
از طبقه علیا باشد یعنی از بزرگ زادگان باشد بر اینکه او لشکر کش و امیر لشکر است
و جمع خواهد شد لشکر بسیار بدور او و در شجاعت زیاد عقل سبب اولاد جنگ و قوة مریخیه را کن شجاعت
و ظفر بود و مشهور شود بدلاوری و شکست خورند دشمنان او و هیبت منصور و مظفر

خواهد بود و کسب کند طلا و نقره و اسباب و اموال بسیار را و اگر مولود از طبقهٔ وسطی باشد
دلالت کند بر رسیدن منفعت و خوشحالی و تسلط از صاحبان دولت و قوت و مشهور خواهد
شد به آوازه و تقرب خواهد شد به درگاه … از صاحبان بأس مثل امرا و خوانین و کسب کند مال را
و ریاست کند سوا را از او و تدبیر کند به رسانیدن و رغبت انداختن و حیله کردن در مقابل
دشمن ایشان و جنگ کردن و زیادتی و غوغا نمودن و مجادله و ممانعه کردن و خوف دادن و ظلم
کردن و میل باشد او را در جرأت و در تدبیر علی عبد علی ع دلیل است بر زیادتی ریاست و مشهور بعد
صالح خواهد شد ج هرگاه بوده باشد مولود بر دولت قدیم و منزلت دلالت کند بر بودن او
امیر لشکر و لشکرکش و صاحب سلاح جنگ و ما الظفر یابنده بر دشمنان و دستکار شدن
بر ایشان و دلالت کند بر حصول فایدهها از ظلم و تعسف یعنی کردن امر بر خلاف طریقه و شر و
فتنه و خصومت کند صب دلالت کند بر اهتمام در وقت تدبیر بر سفاهت و سبکی و فساد افکار و
و پا پیش گذاشتن در هر جرأت … و خصومت و نزاع و جر… بهاد
مال و مصیبتها و غرامتها از جهت سلطان و از دلایل اجراحت کند دلالت کند بر ترسها و خوفها
و مصیبتها و امور ترساننده و دشواری و شدت در اعمال و امور معیشت ند در تدبیر بهرام
حکم کن بر جسد مولود انواع مرض و … در سینه را از جهت حرارت و سوختن از آتش و مرض
سرسام و ضرب جراحت که از آهن حاصل شود و … و جراحتها و … و غیره
در ممالک ح و هرگاه مریخ در موضع بدی باشد و نظر نداشته باشد بسوی ان مشتری دلالت
کند بر امراض و بیماریها از حرارت و از احتراقات تب و سیلان خون و جراحتها ند پس هرگاه بوده باشد
بهرام که نظر نداشته باشد با سعدی و همچنین از دو مریخ مولود را تا آنکه سفر کند که نفع و خیری
در او نباشد و داخل کند بر آن مولود در آن سفر رنج و فقر و ذلت را ع هرگاه بیابی بهرام را
ناسد چنانکه صفت کردیم از برای تعبیر که مریخ با جان بختیار بودن یا … دلیل
بود بر … بلیه و … بلاها بر او وارد خواهد شد و بعضی عقب بعضی یکی و هیچ

کار میکند

کار میکند و مکر انگیز کند و انکار بر او و وبال و نکبت خصوصاً هرگاه قمر و طالع سال در وقت
گردش سال منحوس باشند صب هرگاه منتهی شود قسمت به شعاع مریخ و جسد او دلیل بود بر … بیست
یافتن دشمن بر مولود و وصول ضرر به مولود از ظالمان و آمدن غرامت و داخل شدن بلا بر او از
بند و حبس و عذاب ند م و حال هرگاه التقا کند … از شعاع خود را به سوی این حد و نظر کند به سوی
آن مریخ دلیل بود بر مرض شدید و هیجان آمدن اخلاط چهارگانه و بطول خواهد انجامید و دلالت
کند بر مخاصمه کردن خصمان با او و بر باطل شدن عمل او و فاش شدن و سبکی … نفع از برای او
امثال این … باشد بر … و شکستن از بلاد و وصول خلل به سوی او از نکبت و …
افتادن و بلا که به دست دشمنان خواهد افتاد و بلاها با او … خواهد کرد جو اگر مریخ بد حال
باشد دلالت کند بر مرض طویل و فساد مزاج و رفتن مال او و بلیاتی غم و ادبار و نکبت احوال
مولود و هرگاه ناقص الحال باشد … دلالت کند بر نقص بعضی از فساد خود ند و اگر نظر
داشته باشد زحل با این حد و نظر داشته با این حد که صاحب حد است یعنی در این سوی زحل دلیل
بود بر آنکه مولود خصومت شدید خواهد کرد و مریض خواهد شد از چهار نوع از مرض یکی
… دوم از مره صفرا و سیم از بلغم چهارم از خون و فنا شود مال او و خواهد افتاد
بدی و بلا باشد که به دست دشمن گرفتار میشود … کشته شود کشته شدن
بد … بلا واقع میشود به سبب دشمن ح هرگاه نظر داشته باشد آفتاب با مشتری با این حد از جا
قوی دلالت کند که بعد از گذشتن این بلاها با او خواهد رسید مولود … هرگاه مشتری
ناظر باشد دلالت کند بر … از جانب سلطان و علما … از امر … با او میرسد
ع و اگر نظر داشته باشد مشتری دلالت کند بر امر دیگر گفتیم که مولود را … و احداث
کند لطف طبع و تدبیر ملوک خصوصاً هرگاه قسمت به مکان قوی باشد و نظر داشته باشد
مریخ به سوی مشتری و آفتاب به نظر تثلیث صب هرگاه منتهی شود قسمت به سوی شعاع مریخ
و مریخ در مکان صالح باشد و مشتری ناظر … کند او را و آفتاب با قوت باشد و بود زحل … مریخ

در خانه مشتری باشد دلیل بود بر برخوردن سرور و خوشحالی از ربودن مال و مقصود و ساختن

ساختن دشمن و اشرار او و رسیدن منفعت و کسب با نیکنامی و ثنا و کرامت یو نظر مشتری

دلیل بود بر ضرر از جانب عمل و سلطان و بر تحریص نمودن بزرگان کسی را بر او و بر آفت یا بر ولد یه

هر گاه مولود از طبقه اشراف و ارباب باشد و مریخ در جایگاه در تحت بعده و مشتری نظر با وی نداشته

باشد دلیل بود بر مرض حصبه و هیجان آمدن اخلاط و رسیدن بلاها و مرض از جراحت و بر جوش

آمدن مرض صفرا و بهار در آمدن تب و آفت از آهن و سیلان خون و جراحت و چرک یو هر گاه نظر داشته

باشد مشتری با قمر بجهت این حد از جایگاه قوی و اگر نحس و دلالت کنند بعد از آن بلاها بتمامی بر مرض

بندت ند و اگر بعده باشد مریخ ساقط از درجه اصل ولادت در جایگاه نیک بعده باشد مثل

خانه یا حد یا شرف خود یا در خانه مشتری و نظری داشته باشد مشتری با او این وضع قسمت خواهد نمود

از برای مولود خیر لیکن آن را باید استخصوص هر گاه مولود از اهل اشراف و بزرگان باشد چه دلالت

کند [illegible] مریخ بر اعطاء کردن مولود را لشکر کشی در این سال و [illegible] و سیر او با اسب تازی کردن

و اگر مریخ در اصل ولادت ساقط الحال باشد این مولود پیوند با لشکر کشی و میرسد بسبب [illegible]

[illegible] و فضل و تسلط حتی آنکه بهم از او بترسان و خائف باشند و گرامی شود و آنچه میرسد با او از

قبل غضب و فعال خشم یعنی [illegible] و شکست اعداء بوده باشد تا آنکه [illegible] آماده

امور این امور مخصوصا هر گاه نظر کند [illegible] مشتری [illegible] خیر و قوت و [illegible] خواهد شد

یح اگر مشتری نظر بمریخ داشته باشد [illegible] مریخ را کم خواهد کرد و ضعیف خواهد ساخت خصوصا

هر گاه آفتاب در جایگاه قوی بعده باشد و میان او و مشتری نظر تثلیث باشد جز شرکت مشتری با

مریخ در اصل ولادت هر گاه صالح الحال باشد زیاد کند [illegible] نصرت او و عدل او

انصاف او و اگر [illegible] الحال باشد [illegible] بسبب

بلد و بلاها یو و اگر نظر داشته باشد مریخ [illegible] دلالت کند بر دست یافتن دشمن از آن

مولود [illegible] و اگر نظر نداشته باشد دلالت کند بر سفر غیر نافع و بر مشقت و رنج

کوفت و بلاء

کوفت و بلاء و اگر بعده باشد مریخ در این صورت [illegible] باشد آثار او [illegible] دلالت

کند بر [illegible] آمدن بلاها و مرض و امور [illegible] باشد آنکه [illegible] طالع تحویل باشد

باشد جز ند یو و اگر مریخ در این صورت ناظر باشد [illegible] واقع خواهد شد در دست

دشمن [illegible] و اگر نظر نداشته باشد دلالت کند بر [illegible] یو نظر آفتاب و دلیل

بود بر فساد [illegible] از جانب آتش [illegible] از جانب پادشاه یا بعضی از

از بزرگان نه [illegible] باشد [illegible] از جانب پادشاه یا از [illegible] پادشاه تا آنکه [illegible]

[illegible] یح دلالت کند بر سوختن از آتش و بر فساد [illegible] از جانب سلطان و وزرا جز

[illegible] مولود [illegible] از جانب [illegible] و ملوک و اکابر [illegible]

[illegible] و آتش و اگر [illegible] الحال باشد [illegible] مولود [illegible] ند و اگر نظر کند آفتاب [illegible]

و نظر تثلیث داشته باشد [illegible] دلالت کند بر [illegible] خیر [illegible] اعمال او یو ند اگر

کند آفتاب و مشتری [illegible] شعاع خود را [illegible] دلالت کند بر [illegible] بلاء و حصول و لیکن نجات

[illegible] مولود [illegible] یح نجات [illegible] مولود [illegible] باشد [illegible] حال

[illegible] ند و اگر نظر داشته باشد [illegible] و آفتاب دلیل بود که این بلیه از عمل سلطان یا از

اشراف [illegible] باشد یح ند یو نظر [illegible] دلیل بود بر [illegible] و اگر بعده با

[illegible] از برای مریخ شعاع [illegible] یا از برای [illegible] شعاع مریخ و بعده باشد این دو در اصل

ناظر [illegible] دلیل بود که مولود [illegible] کند او را [illegible] از جهة

نکاح [illegible] خواهد شد ند یو [illegible] بعده باشد قسمت از برای مریخ [illegible] کند عطا در

خود را [illegible] از غیر آنکه مشتری [illegible] باشد دلیل بود این وضع بر [illegible]

و [illegible] از جانب [illegible] و خصومت یا از جانب [illegible]

[illegible] و باطل [illegible] از جانب [illegible] و تکلف [illegible] بعد ند یا بلاد [illegible]

جانب [illegible] از [illegible] یا از [illegible] مولود [illegible] خواهد شد [illegible]

ازمردن ند هرگاه عطارد بوده باشد بر طریقه که صفت کردیم از برای تو از پس آن بعد که گفتیم
مگر آنکه مولود از مردن بجهد جز میرسد مولود را اقسام مکاره و فضیحت و سخن زشت و مکروه
و رسوائی از دشمنان و از کشیدن رنج و خصومتها و حیل بسبب این مذکورات جز در شرکت قمر میرسد
به بیماریها و اسقام و نزاعها و غمگین میشود بسبب تدبیرها و سهم [illegible] و مادرها و خواهرها
و زنان زهره هرگاه قاسم زهره باشد ند هم قسمت اگر از برای زهره باشد و بوده باشد بهم
تنها صاحب قسمت دلالت کند از برای مولود بر تزویج نیکو و میل باشد مولود مسعود و مسرور خصوصا
هرگاه منتهی شود نیابت قسمت به زهره یا بجائیکه بوده باشد سهم العرس در آن مکان باعث
زیادتی سرور میشود از جانب زنان پس اگر مولود از طبقه علیا باشد دلیل بود این وضع بر وصول
سرور و فرح در انسال از طعامها و زیادتی دوستان و فرح از اسباب لهو و خوانندگان و بسبب [illegible] میباشد
شادمان و نیک بخت ند اگر زهره سالخذاهم باشد یا آنکه منقلب شود زهره در این سال بر
برجیکه بوده است در اصل ولادت در آن برج سهم العرس بوده باشد مولود از اهل حسب و نسب
دلیل بود که مولود در انسال بسیار تعیش کند بسیار طعام و زیادت کرده میشود عیش و زیادت میکند
او کسیرا و آمد و شد کند بسبب برادران خود بجهت اکرام ایشان و زیاده میشود سرور او در امر
زنان و اگر مولود در مرتبه متوسط باشد دلیل بود که او تزویج کند زنی از هم طبقه خود
و خوشحالی و فرح کند با آن زن یا آنکه میرسد او را بسبب زنان مالی و بهجت و فرح بسیار زحل هرگاه
قوی حال باشد داخل میکند بر او در انسال سرور و بهجت و زینت و خدمت و تمتع بزنان و نکاح و بود
خوش عیش باشد در این سال و خورندها و آشامیدنی و متنعم بود و خیر و راحت و امن و خوش عیشی
کند بی تدبیر زهره دلالت کند بر زیادتی در کسوه و کثرت لذت و فرح و خوشی طعام و [illegible] و لذتها
زهره جز دلالت کند بر ظفر یافتن بسعادات مختلفه و زیاد میشود برادران او و مباشر میشود او در
و خوشحالی و خوشی [illegible] و نفع برد از جهت زنان و لهو و تمتع او بهر حیث بسیار باشد هم هرگاه طرح
کند زحل شعاع خود را بر زهره البته دلالت کند بر گرفتن زنی که [illegible] بجهت او باد رسد

ولکن

ولیکن موجب شود غم و حزن را یا آنکه میرسد اینها او را بسبب مردن زنان غم و نوحه و گریه و درد نیک
در جای خود [illegible] شود [illegible] یعنی پراکنده کند امر زنان یا آنکه زنان پراکنده بوده باشد از
جانب مردن یا مرض از جهت خاموشی [illegible] شدن نفس در امر زنان ند اگر کیوان نظر بسوی
خود زهره داشته باشد تزویج خواهد کرد مولود زنی را [illegible] و زنهای قلیل بجهت نظر کیوان
تربیع [illegible] زن [illegible] خواهد بود [illegible] از این حزن طویلی ند و اگر نظر داشته
باشد زحل با آن [illegible] دلالت کند بر خشک شدن فرح و شادی او و بهم خوردن امر ناموس
و محزون شدن او و حزن شدید بسبب مردن زنان او یا زیان از تجارت یا فتنه او ج غمگین میشود
بسبب [illegible] مردن زنان جز دلالت کند این وضع [illegible] شوائب [illegible] امور
زهره [illegible] برغم [illegible] بسبب [illegible] بعضی از زنان و برسد [illegible] بود
و سخنهای ناشایسته و نزاعهای مختلفه بسبب زنان هم و اگر طرح کند زحل شعاع خود را بسوی
حد زهره و بوده باشد قسمت در جائیکه نظر داشته باشد [illegible] دلیل بود از
بودن زهره تزویج زنیکه [illegible] العقل [illegible] دلیل بود بر مصیبت ولد
و بر دخول غم بر او از جانب زنان [illegible] هم و اگر طرح کند مشتری شعاع
خود را بسوی [illegible] دلالت کند بر اعطاء [illegible] بسبب زنان [illegible] زیاده میشود
پوشش و لباس و عطر و طعام و اگر مولود از طبقه وسطی باشد دلالت کند بر زن همکفو خود
[illegible] بر وصول فرح [illegible] زیاد میشود از زنان سرور او [illegible] از جانب زن [illegible]
خیر و منفعت و سرور [illegible] ایضا از ایشان خیر بسیار [illegible] ج اگر نظر کند مشتری بسوی زهره از
[illegible] خواهد بود [illegible] جز در شرکت مشتری دلیل بر
تزویج زنی [illegible] و بر تمتع و نفع بردن با نواع لذات و خوانندگیها و لهوها و طلب میکنند
فایدهای بسیار از جهت زنان ج و اگر مشتری ناظر بسوی زهره [illegible] قسمت افاده میکند
مال بزرگی و لباس ملوکانه و حکومتی و میل باشد سرور و فرح او بسیار خصوصا با مر زنان

یح واگر طرح کند مریخ شعاع خود را بان مقدار دلالت میکند بر موت زنان یا بر مرض شدید که
که برسام باشد یا آنکه از جانب زنان غمی واندوهی باو میرسد یا آنکه جزا داده میشود در خصومت
وغوغا بسبب ایشان با مصیبت آمیزش زنان وبرش مشقت وفضیحت از امر زنان جز در شرکت
مریخ میمیرد بعضی از زنان او وبعضی میشود ومتاذی از زنان میشود ونزاع با ایشان کند
در زیاده شود حصول بر زنان ورسوا شود بسبب زنان وبرسد او را مکروهی از جانب زنان
خصوصا هرگاه مریخ وزهره هر دو منحوس باشند ح هرگاه طرح کند زهره شعاع خود را بجد
مریخ یا آنکه طرح کند مریخ شعاع خود را بسوی قسمت زهره وبعده باشد در اصل ولادت میان
زهره ومریخ مما از جمیع مقا الطمه دلالت این وضع بر زیادتی حرص در نکاح زنان ند واگر نظر داشته
باشد بهرام [illegible] ان مقدار همچنین بگو که زن او خواهد مرد یا مریض شود بمرضی که از او مفارقت
کند مثل برسام وبعد در نزاع خواهد افتاد بسبب زنان وبسبب غیرت تا آنکه مفتضح خواهد شد
وخصوصا هرگاه عطارد با زهره ومریخ باشد جهة وبلیه را مضاعف خواهد کرد یه نظر عطارد
بر زهره ومریخ یعنی امتزاج این ثلاثه دلالت کند بر خصومت شدیده وسنانهمی سخنان قبیحه
شود وبرانچه از برای مولود است در این امور از نزاع وخصومت جز وهرگاه نظر داشته باشد
مشتری بعطارد امتزاج دلالت کند بر تحلیل دفع این خصومت ونزاع وسبب باشد مواسات
وصلح بین متخاصمین وسعی در این صلح جز در شرکت آفتاب دلیل باشد بر ریاست وهمنشینی
ملوک واشراف ومنفعت یافتن با ایشان وبعید دان وبر ظفر یافتن بر هر که اراده کند وبر
حکومت وولایت بر اعمال واشغال لیکن باقید باشد وبر انواع سعادات خصوصا هرگاه هر دو
یعنی آفتاب وزهره صالح الحال باشند ج دلیل بود این شرکت بر تزویج زن شریفه که مردم از آن به
خیر بسیار وفرح بی نهایت میرسد یه هرگاه طرح کند زهره شعاع خود را بسوی حد خود
ومنتهی شود قسمت بسوی جایگاه در تی ونظر داشته باشد بزهره قمر از منظر اعلی از منازل
دلیل بود بر اعطا وطیبه جوی خوش وبر اعطاء زنان مال او را که مردم از آن زن خیر وعمال بسیار

وفرح بسیار

وفرح بسیاری میرسد ومیرسد سعد از قبیل زنان ومشهور میشود بنیک نشان سلاطین
ودنیا میکند از صاحبان علوم وفنا سرور وخوشحالی … یه واگر طرح کند عطارد شعاع خود را
باین حد دلالت کند بر رسیدن منفعت وسعادت از ادبا وعلما ومیرسد از زنان منفعت وخیر
وفرح وتمتع وبازی با نفع میکند با زنان بعشرت وعلم ولازم او میشود بسبب این معاشرت با زنان
وعلوم ونعمتهای بسیار از زنان زناکاران وانجمله ایشان جز ند دلیل بود این وضع سابق الذکر
بر بودن مولود با ادب وعاقل وبسعد زنان وقصه با ایشان یعنی علم وانده با ایشان شرکت وبر
نکاح کردن زنان زناکار وواگر عطارد ومقابل این موضع باشد از زنان بشورت منتفع خواهد
شد جز منتفع میشود بعلوم مشکل وتدبیرات لطیفه ومیرسد از زنان منافع وخیرات مختلفه
یه هرگاه طرح کند عطارد شعاع خود را بحد زهره ونظر کند سعود بان حد از مقابله دلالت
میکند بر رسیدن منفعت فاضله بسبب ادب وصناعت علمانه وعلم ومیرسد ایضا از جانب زنان
خیرها ند یه واگر طرح کند قمر شعاع خود را بسوی این حد دلالت کند بر اعطاء زنان خیرات
وبر زن صالحه جمیله بهجت کننده اخوان … وبر … الطف زنان از مرسانت وکفو خود … را
در امر زنان وزیاد کند سعود را بامر زنان جز دلالت کند بر تزویج خواهر خود یا زنی از اهل خانه
واده خود که جمیله وصالحه باشد ونکاح خواهد کرد زنان مختلفه که صاحبان جمال باشند
عطارد قاسم عطارد باشد صبی یه هرگاه قسمت از برای عطارد باشد ومشتری با کواکب نیک
دلالت کند بر زیادتی عقل ونفس وشهرت با ادب وتعلیم علوم فاضله بسیار وکسب کند منفعت
وسرور را از کتابت وتجارت وصناعت وحذاقت یه وهرگاه منتهی شود شعاع بعطارد تنها
وبعده باشد عطارد در موضع صالح از فلک یعنی حکمش مثل مذکور است اگر بعده باشد بر غیر این
وضع ودر جایگاه ردی باشد دلیل کند بر اعطا وعقل وادب وتعلیم علوم فاضله با نیابت
حفظ ونفس وبر خوردن منفعت وسعد از این کند این وضع اعطاء کند مولود را ادب وعلم
کلام وتجارت را ومر عطارد تدبیر جز ند زیاد کند را ای عقل وفهم وعلم را تا آنکه مشهور شود

میرسد فضل و ربح و نفع از کتابت و نفع تجارت و سبب شود باین جز زیاد کنند در جاه
و مال خود و اگر نحس الحال باشد میرسد او را بسبب این اشیاء مذکوره مکروهی و ام هرگاه طرح
کند نحل شعاع خود را باین حد دلالت کند بر مرض شدید و بر بزرگی و خوامو شی بر اهل علم
که تدبیر کند و بر ضرر کشیدن از سخنها و بر نزاع و فساد مال و خیانت نفس و با رونکبت در هر چیز
ند میخواهد شد مولود مرض شدید تا آنکه نزدیک شود از ان میباشد مولود در ان سال
بیدل و بلید و در علم و در خصومت بلائی با و رسد جز ملحق شود مولود را ضرر و ضرر از کتابت
و حساب و از گرفتن مداد جز میباشد مولود ضعیف بدن و مریض شود مریض طویل بدی در شود
شود برا و مطلبهای و میباشد بلید عبا کاسد میرسد او را غمهای مختلفه و نزاعها و اگر عطارد
در نحل صالح الحال باشد دلالت کند بر فهم و در هم و رفتن در علم ند و اگر نظر داشته باشد زحل باین
حد منظر داشته باشد مریخ بعطارد یا باین حد دلیل بود بر اینکه از خصومت یا از علم اجرام بلائی
خواهد ملاقات کند و بر خورد از مردمان عار و نقصان خواهد داد در عمل خود یا فساد در مال شود بدتر
از این آنکه قمر ایضا نظر باین حد داشته باشد یا آنکه با ان کواکب باشد خصوصا اگر با الجدا نحس باشد
هـ و اگر طرح کند نحل شعاع خود را باین حد و نظر کند مریخ بعطارد یا طرح کند شعاع خود را ایضا
باین حد دلالت کند بر ضرر و بلا از برای مولود از سخنهائی نشت و از نزاع و از بدی تدبیر یا مدت
از صاحبی و بیمکان او را و بر فرقت شدید در معاملت ع و اگر نظر داشته باشد مشتری باین حد و
طرح کند شعاع خود را باین امتزاج دلالت کند بر معاشرت با دختران و بر اعطاء والد و بر رسیدن در
برادرها و خیرها باین و شیرینی در کلام و بر لطف و حیله در امر زنان و بر بنیاد فرح و سرور
و اختلاط با ایشان ح و اگر قمر ایضا نظر باین امتزاج داشته باشد اثر این وضع قوی تر خواهد بود خصوصا
هرگاه در این صورت مرتبت منتهی شود بمحوس ح پس اگر نظر داشته باشد مشتری باین حد با عطارد
دلالت کند بر زیادتی در منطق و علم و ادب و بر رسیدن منفعت و نیکنامی و بر غلبه و بر کسب امر
فاضل از عظما و بزرگان و از همه رسیدن سلاطین ند و اگر نظر داشته باشد عطارد در تربیع از حد میباشد

مشهور

مشهور در خطبها و بعد او را نه برا و ثنا گویند در امر خطبه خوانی نیکوتر شناخت و بر خود از سلاطین
یا از مثل ایشان نعمت و شغلی بزرگ پس کسب کنند در این سبب ما البیان هـ دلیل بود بر زیادتی
بلاغت و منطق و بنیاد کند باعتبار این جاه و قدر خود را جز دلالت کند مشتری بعطارد بزیادتی
در منطق و علوم و ادا و میرسد مولود بسبب این علوم بنیکنامی و خیر و فائده و نخیره و وظیفه
از سلاطین و اشراف میباشد شود اعمالی را انجمن دوستان هـ پس اگر طرح کند مریخ شعاع خود را
بسوی این حد یا آنکه عطارد با مریخ باشد یا در تربیع یا در مقابله او باشد دلالت کند بر مرض
شدید و ضرر و ضرر از سخن و نزاع و خصومت و بر ضرر فکر در عقل و علم و ضلالت و شرور
بر کوچ بنیاد در عمل و تدبیر خود ند میخواهد شد از رنج خبیثه میرسد او را بلیه از خصومت و خلل
میشود برا و مفرت در عقل میفتضح میشود و فاسد میشود برا و هر کاری که کند ند و اگر نظر داشته
باشد مشتری باین حد نظر داشته باشد مریخ بعطارد داسلا و خلاص خواهد یافت از
بلیه هـ و اگر نظر کند مریخ چنانکه گفتیم و طرح کند نحل شعاع خود را باین حد از مقابله یا تربیع
و بوده باشد با مریخ یا با عطارد یا بوده باشد در این برج بدترین و قبیح ترین حال دلیل بود بر دست
یافتن دشمن بر او و حاصل شدن فساد از برای او از سبب و در هر یک از اینها فساد مستحکم آنکه
مشتری طرح کند شعاع خود را باین حد یا نظر کند بسوی مریخ یا بسوی عطارد و اگر چنین باشد
بر میخورد مولود را آفت و ضرر از دشمن مگر آنکه هرگاه مشتری نظر کند دلالت کند بر دفع بلاها
کند کرده میشود از این و آسان و سبک شدن آنها ند و اگر مریخ و نحل هر دو منظر باین حد
داشته باشد از مقابله یا تربیع و بوده باشد با ذنب یا عطارد در دلیل بود که مولود در دست دشمنان
خود گرفتار شود و بیفتد در بلا الی انحس هـ و اگر طرح کند مریخ شعاع خود را بجد عطارد و نحوس در مقابله
عطارد باشد و ذنب در این برج باشد دلالت کند که دشمن بر مولود دست یابد میرسد او را
آفت از آتش یا فساد از سحر یا آنکه میرسد او را اسهال بن دعشه و افلیج در دو دست او یا آنکه
بشقت افتد او را رنج و بادی از بعضی اعضا میشود دست راست او و به بدترین حالی یا آنکه

میرسد او را راحت و عیب انکی جز و عطارد در شرکت مریخ دلالت کند بر مرض شدید و مضرتی از
کلام و سخن بدی و نزاع و در فکر و حیله و غیله و تشویش باشد و بعضی باشد منجم در اعمال خود ح و هرگاه
طلوع کند آفتاب شعاع خود را بانحه دلالت کند بر ریاست و کرامت و منزلت از اصحاب سلطان
و بزرگان و رئیس خواهد شد بر بعضی از مردمان و میل باشد از برای او و بر ایشان تسلط باشد [illegible]
ظاهر از اعمال البلاد و بزرگ و دلالت کند بر دنیا و مقصد بها و نفوذ نه عامل کردانیده میشود بر این
عمل بزرگ یا بر عمل [illegible] و کراهیت باشد بر صلوات و میل باید بر شرافت بزرگ و میر [illegible] آوازه او در زمین جز
دلالت کند بر حکومت در دنیا و مقصد و جاه و منزلت در نزد عظما و اکابر از مردمان جز نه ظاهر میشود از
برای او علوم پنهانی نه هرگاه مذهب را یا فتوی را بر حد یا آنکه نظر داشته باشد بان حد دلیل بود
بر برو را و برزبان و بر فرزندی که از برای او [illegible] میشود در این سال و زیاد میکند فتح و سرور را
بدید برادران و خواهران خود و میل باشد بر منظر نیکو خلق جز عطارد در شرکت زهره دلالت
کند بر لباس مطعوم بازیچه و بر خوردن برادران و دوستی کردن طایفه که از برای ایشان خطر و
بزرگی او را باشد و بر دنیا و مقصد جاه و منزلت در نزد سلطان و بر دنیا دلیل در دولت و سرور [illegible]
برادران و خواهران و مهیا میشود از برای او آنچه در دست دارند از ایشان ح هرگاه طلوع کند
قمر شعاع خود را بانحه دلیل بود بر تحصیل علوم و اسرار نجوم و تدبیر عمل با [illegible] و بر حکمت و منفعت
و بر دنیا و منفعت در کسب صالح نه دلیل بود این وضع بر بعد نه مولود حکیم عاقل تعلیم خواهد کرد نفس
در این سال علم نجوم را و میل باشد صاحب یمن و سعادت شده هرگاه دیگر بجا آورد و زیاد میکند
در کسب مال جز دلیل بود بر زیاد کردن او در ادب علم خود و مداومت کند علم ربوبیت یعنی حکمت
الهیه را و علم سیما و [illegible] را یعنی نجوم و علم انبیا و بعضی شرایع و سلک میل باشد مولود دقیق
یا بی سوابح و در تعبیرات و منتفع میشود در بنیاد از کارهای خود و زیاد کند در مال
و ذخیره بر قدر احوال العطارد و قمر و الله اعلم باب دهم در قسمت زمان مولود جز مولود را
مباشر او میشود قمر از حین ولادت تا چهار سال چه در این مدت بدن مولود در طلب [illegible] النمو

واکثر

واکثر غذاء او آب است بعد از این مباشر تربیت عطارد میشود عطارد ده سال [illegible] میشود
در ان فهم و کاشت میشود در او و سخت تعلیم و ادب و ظاهر میشود در او اصول اخلاق و خواص
اعمالیکه حادث میشود سن تعلیم و ادب بعد از نه مباشر تربیت میشود [illegible] سال [illegible] شروع
و ابتدا میکند در ان حرکت [illegible] نفسانی به سبب پیدا شدن زنان و حرکت میکند [illegible]
بسوی لهو و جماع و عشق و غیرت بعد از این مباشر تربیت میشود آفتاب بعد نوزده سال [illegible] میکند نفس
متوجه بر اعمال و قادر بر افعال و انتقال میکند از صفت غزل و طرب و بازیچها بسوی تعاون نگاه داشتن
نفس بعد از این مریخ مباشر تربیت میشود مدت پانزده سال [illegible] میشود صعوبت و دشوار
معاش و فهم و فکر چنان میشود که احساس میکند با خطا و پستی و زیاد میشود در حرص او بعد
مشتری مباشر تربیت میشود مدت دوازده سال [illegible] میشود انسان مباشر شدن اعمال را
بنفس خود و در مشقت ها و اضطراب ها [illegible] میکند حسن مذاهب و کسب کردن ذکر جمیل را
بعد زحل مباشر تربیت میشود تا آخر عمر [illegible] میشود بدن مولود را کسالت و سستی و دشوار
حرکات شهوات و سرعت اغلاط و قلت تحمل [illegible] کوکب از اینکه اقوی باشد در [illegible] مسعود
[illegible] باشد تاثیرات او [illegible] دلیل بود بران در وقت غیبت ان کوکب [illegible] و این
و این سالها مقادیر [illegible] که [illegible] اصل این صناعت و اصل [illegible] مانند این
سالها [illegible] باب سیم در بیان فرداریه و معرفت استدلال
بفرداریه جز باید دانست که از برای هر کوکبی از کواکب هفتگانه و از برای راس و ذنب سالها
معلوم معین که از فرداری بر دارد [illegible] هر کوکبی تدبیر میکند عدد سالها فرداد خود
در بیان اثار [illegible] مولود دلالت کند [illegible] که [illegible] اسمی در ان
موضع [illegible] سایر مواضع از این کتاب و از سایر کتب احکام نجوم که این دلایل مذکوره خاصه از
برای هر کوکبی از کواکب موجب [illegible] از برای هر مولود [illegible] میرسد و نه
انکه مخصر باشد [illegible] در این دلایل مذکور است و غیر این اثرها ظهور نکند

بلکه این دلائل شرایط و شریک دلائل هستند که طالع اصل ولادت شهادت کواکب در تحویل
و سعادات و نحوسات و قوتها و ضعفها بر ابطال او لیلیه و با نضمام دلائل فرداریات حکم ملتفت به نتایج
ان اثرها و کوائن و بقوت و ضعف ان در بیان معرفت فردارات و شریک آن مجهول المنهج کاه مولود نهاری
باشد یعنی تولد او در روز شود ابتدا میشود با آفتاب پس فردار او ده سال است بعد نوبت فردار
زهره است در مدت هشت سال بعد بعطارد در مدت سیزده سال بعد بقمر است در مدت
نه سال بعد بزحل است در مدت یازده سال بعد بمشتری است در مدت دوازده سال بعد
بمریخ است در مدت هفت سال این مجموع هفتاد سال میشود بعد از این نوبت فردار براس میرسد
در مدت سه سال بعد از راس بذنب میرسد در مدت دو سال که مجموع هفتاد و پنج سال
میکردد و اگر مولود شبی باشد ابتدا بقمر میشود او لا بعد بزحل بعد بمشتری بعد بمریخ بعد با آفتاب
بعد بزهره بعد بعطارد بعد براس بعد بذنب و بباید دانست که نوبت فردار هر کوکبی که شود
مجموع فردار او را یعنی مجموع ان سال را هفت بخش متساوی میکنند و بخش اول خاص انکوکب است
که نوبت فردار او است و بخش دوم در تدبیر او با شریک کوکبی که صاحب فردار در قرابت و بخش سیم
بود در تدبیر او شریک صاحب فردار سیم و هکذا مثلا نوبت فردار آفتاب سبع اول که یک سال
و پنج ماه و شش ساعت است بتقریب خاصه آفتاب است و سبع دوم که همین مقدار است ایضا
در تدبیر آفتاب لیکن شرکت زهره که صاحب فردار بعد از آفتاب است و سبع سیم شرکت عطارد
و هکذا و اما راس و ذنب را شریک نخواهد شد کوکبی مع وایضا جز این نیست که احوال
موالید نهاریه و لیلیه مختلف میشود و بیان این بر سبیل اجمال با قطع نظر از ترجمه کرده
اینست که در موالید لیلیه نوبت فردار قمر مقدم بر نوبت فردار آفتاب است پس قمر در صغر سن
تربیت میکند بخلاف آفتاب که نوبت تربیت او مولود لیلی را در کبر سن اتفاق می افتد
پس احوال این تربیت غیر تربیت احوال قمر است در صغر سن این در مولود لیلی و بعد در مولود نهاری
بعکس اینست چه نوبت فرداریه و تربیت آفتاب مقدم است بر قمر و در صغر سن اتفاق می افتد و قمر

فرداریه

فرداریه و تربیت قمر در مولود نهاری در کبر سن است پس این دو احوال مختلف خواهد بود
و مثل این اختلاف که در قمر و آفتاب گفتیم باعتبار لیلی و نهاری بعینه در مولود در قمر و زحل و آفتاب
و زهره هم خواهد بود یعنی احوال تربیت این مختلف خواهد بود چه در مولود لیلی تربیت زحل
و زهره هم چنین یکی بعد از تربیت قمر و آفتاب هم چنین در مولود نهاری ایضا تربیت زحل و زهره
بعد از تربیت آفتاب و قمر لیکن یکی در صغر سن و دیگری در کبر سن و باعتبار این احوال
این دو تربیت مختلف خواهد شد این بود بیان اجمالی آمدیم بر سر توجیه کتاب که مختلف خواهد
شد احوال موالید لیلیه و نهاریه هر چند یکی باشد ذکر کردیم بعلت آنکه کسانیکه مولود در لیل اند
میباشند تا تمام نه سال در فردار قمر چنانکه ذکر کردیم پس از این و قمر به طبیعت خود تربیت
میکند از اول قسمت سبع اول را و میباشند دلالت او بر حالات ایشان در وقت یک خلاف
دلالت او بر حالات ایشان در سبع اول که جمیع حالات او لا یوافق یکسان نیکه مستولی بنهار و نیز
باشد ابتداء قسمت فرداریات از آفتاب به همین سن مولود در این وقت از غیر خود سالهای که یکی
جا این بود آنکه بعینه باشد از برای ایشان مثل این حالات و اما هر گاه بعینه باشد مولود لیلی
و ابتداء قسمت فرداریات از قمر خواهد بود پس حال او میباشد خلاف از حال بعینه صغر
مولود ضعف او از تغییر و مباشرت اعمال و بجهت همین علت که ذکر کردیم در دلالت فرداریه
آفتاب به مولود لیلی احوال خلاف حال مولود نهاری و هم چنین را ده میکنیم اینکه ذکر کردیم از برای
هر یک از قمر و زحل در موالید نهاری که دلالت بر موالید لیلیه بعلت اینکه موالید لیلیه ابتدا
میشود بقسمت فرداریات خود از قمر پس میباشد مولود در این مدت صغیر تا آنکه تجاوز کند
مجموع سالها فرداریات خود را پس از آن انکه نظر کنی بسوی حالات که مثال انسانست
در وقتی که انسان در آن وقت است از عمر او صغیر یا کبیر پس میباشد حکم تو بقدر آن حالات
و اما سایر کواکب که عطارد در وقت چه عدد سنین باشد اینجا از دلالت که از برای هر یک مذکور شود
از همان حالات واحد ضعیف با قیمت و تغییر از برای هر یک سوم چنین راس و ذنب بعلت آنکه مولود

چنانچه باشد چه لیکن هرگاه ابتدا شود بقسمت سالهای فردار یکی از دو نیر لیکن هرگاه
برسد نوبت دلالت بفردار یکی از این سه کوکب یا براس و ذنب دلالت کند بر سوء حالت ممکن
از اعمال العمر شیئی این اشیاء که اینها دلالت بر آن هستند و این تغییر اگر در این کتاب مذکور نشد [ساختیم]
در دلالت کواکب سعود البته ما تبینا لکیفیت از آنکه کتاب احکام از اولین از اهل این فن
بلکه ایشان از باب تطویل یافتم که سخن گفتند در فردارات کواکب بر حالاتیکه میباشد از برای انسان
کامل جوان و قوی تعمیم و تخویف که ذکر کردیم باشد هرگاه یافت میشود از آنان تخواستیکه مهیا
هست از برای ایشان در صغر سن و بیش از ادراک آن حالات محبوبه و مکروهه مثل حلول [ضرب]
یا سلطنت یا نمو مال و یا انتقال از حال الی شیئی بسوی شیئی که مهیا نیست از برای انسان مدرک
پس هرگاه یافت شود از برای بعضی اناس در آن وقت از عمر شیئی از این حالات پس میباشد
حکم بر حال این انسان بر قلت ذا بحسب یا آنکه دیدیم در فردارات در غیر آن از مواضع اندوام این
حالت یا انتقال از آن حالت بسوی [غیر] آن حالت مع و اینکه دلالت میکند که دیدیم که اینها از این کواکب اند نزد
تدبیر ایشان سالهای فرداریه را چه با انفراد باشد و چه با شرکت با سایر این نیست که قصد ما [بسوی]
دلالات طبیعیه ایشان است در این معنی و صلاح و فساد شعر باید در اصل ولادت و وقت تدبیر
که متغیر میباشد لیکن از آنچه ذکر کردیم از تغییر شد مع هرگاه تمام شود از برای مولود
دوره فردارات هفتاد و پنج سال عود میکند قسمت فردار بر نسق که ابتدا کرده شد از آن و عود نزد
ولادت مولود بر ترتیب ولادت میباشد حکم بر حال او در این وقت مثل حکم بر حال انسان طفل
کامل در علامت است از اقسام حالات محبوبه و مکروهه مثل آنچه در ما تقدم ذکر کردیم مراد از این
سخن آنست که اثر فردار دوره دوم مثل اثر فردار دوره اول میکند در وقت اول تاثیر
در مزاج طفل میکند و در ثانی تاثیر در مزاج آدم کبیر کامل میکند التمیم مع اما سو [illegible]
میباشد از ساعت ولادت تا ده سال در فردار از آفتاب میکند اینکه این ده سال هفت قسم
قسمت کرده میشود و سبع او که یک سال و پنج ماه و چهار روز و شش ساعت باشد بتقریب خاصه

از کل

از برای آفتاب است و آن شش قسم دیگر از اکت شش کواکب دیگر است پس اگر اصل ولادت
کند بر سعادت پس آفتاب بقسمت خود نیز دلالت کند بر اینکه آن مولود بعد شان ملوک
و میرسد پدر او را خیر لیکن آدمی اگر پدر و مادر او در ماه اول عمر قسم بعضی مکروهه مبتلا [مشغول]
ولیکن از آنان ذلیل خواهند شد لیکن بعد فرج خواهند رسید هرگاه قسمت فردار به آفتاب [رسد]
جوانی مولود اتفاق افتد و این در صورتی میشود که مولود لیلی باشد دلالت کند که آن مولود کرده
از اشراف معروف گردد با اهل بیت خویش و بیفزاید بر مال او و اگر قسمت فردار به آفتاب رسد
کبر سن اتفاق افتد و این در صورتی میشود که مولود نهاری باشد و نوبت فردار دور دوم باشد
که بعد از انقضای هفتاد و پنج سال است دلالت کند بر فرح او با اهل و عیال و میرسد سعادتی که
از برای آفتاب است و اگر منحوس باشد آفتاب در اصل ولادت پس فردار تنحس یا
یا در حد نحس و دلالت کند از برای مولود در اصل ولادت بر سعادت پس هرگاه نوبت فردار
جوانی یا در کبر سن مولود با آفتاب برسد دلالت کند بر اینکه مولود صحیح البدن است با آرام و
و خوشحال با آنکه فارغ و خلاص شود از مکاره و شدت میشود که دلالت کند بر عقل ایشان و قدر
و رای خود مشورت کنند با او و مهمات در امر خود و مقبول القول و جاری الحکم باشد در اهل
بلد خود و بخشش کننده باشد بر جانب عالی و باری میکند بر عبادات و خیرات و انواع فواید
از زر و سیم و جواهر و غیر آن هرگاه منحوس باشد صاحب حکم اینکه مصیبت
خواهد شد و آنچه سعی شد خواهند که دو فرزند از برای او خواهند شد پس تا آنکه پدر و مادر
جهت سعادت آمد کرده خواهند رسید و اگر آفتاب در اصل ولادت در طالع یا در موضع صاحب طالع
و سعد بوده باشد یا آنکه صاحب طالع منحوس باشد از آفتاب دلالت کند بر صلاح و سعادت ایضا
مولود هرگاه دولت باشد میباشد از اول ولادت تا ده سال در فردار آفتاب
و از این ده سال یک سال و پنج ماه و چهار روز و شش ساعت تقریبا خاص آفتاب است و دلالت کند
آفتاب بر فردار خود بر اینکه مولود میرسد در این سال ها سعادتی و مالی را و مجهد از شر و بازه

میکند خیر را بر میخورد سلطان جایزه از ملوک میابد صحیح کننده و صلاح آورنده هر عملی که شروع
در او کند و شناور کننده است و رتبه او بلند خواهد شد و زیاد خواهد شد عقل و رای او تا آنکه
مردم از عقل و رای او اخذ کنند صاحب حکمت است هر جا بنگرد و کند و امر و نهی کند از آن
برود او و احسان و بخشش کند مردم را و لیبادر شود طعام او و لیبادر و وسیع شود زمین و ملک او
و لیبادر غنی بس اشجار کند و سعد او زیاده شود و اگر این فردار در او کسی باشد دلیل بود بر شکوه
زینت او و بر ترتیب ملوک [illegible] آمدن و میرسد پدر او را خیری که از برای او بود حکم شد و لیکن در
ماه او کم و در قسم از تولد [illegible] خواهد رسید [illegible] خواهند شد و بعد از این مدت
سرور و خوشحالی خواهند رسید و هر گاه این فردار در جوانی باشد دلالت کند بر آنکه بر میخورد مولود
از [illegible] میان اهل خود کند و لیبادر شود مال او و خوشحال شود با عیال
و اگر این فردار در پیری که بر سن باشد و این قسمت که مولود لیلی باشد دلالت بر خوشحالی او کند
[illegible] فرزند و بر میخورد [illegible] لیبادر و اگر آفتاب [illegible] اصل ولادت [illegible] خود باد در حد
مشتری [illegible] باشد بر حکم کن که این قسمت با سعادت باشد و مولود [illegible] کهند
و مردم [illegible] و آمد و شد خواهند [illegible] خواهد شد [illegible] زمین و قریهای او
و معاملات او و [illegible] با او مشورت خواهند کرد و سخن او را قبول کنند و نفع خواهد کرد
از برای او عمل خواهد شد و حکم او در بلد [illegible] جاری باشد و [illegible] زمین [illegible] او
و زر و سیم و لولو و جواهر او لیبادر خواهد شد و در پیش [illegible] پادشاهان تکیه کند و اگر آفتاب
در این برج [illegible] باشد [illegible] خواهد بود نظر با بخت مذکور شد و اگر [illegible] شود آفتاب
در طالع [illegible] طالع [illegible] ایضا [illegible] نیکو خواهد مع [illegible] قسمت [illegible] ایضا در فردار
آفتاب [illegible] یعنی [illegible] ثانی که ایضا یک سال و پنج ماه و چهار روز و شش ساعت بتقریب است
که مجموع [illegible] نوزده سال [illegible] ده ماه و هفت روز و نوزده ساعت بتقریب است و تدبیر آفتاب
[illegible] کسوه و لباس و اثاث البیت و متاع او و بر [illegible] داشتن

ابوین

ابوین او را رحمت و شفقت کردن ابوین بر او و نام [illegible] او برای او با ترویج کردن او اگر
اصل ولادت [illegible] دلالت داشته باشد و با اگر [illegible] او را [illegible] کسانیکه او را غایب کرده اند
و برسد او را ناخوشی در موضع پنهان او و اگر [illegible] باشد مولود لیلی دلیل بود بر بیرون رفتن
او از [illegible] آنکه بوده است در آن و لیبادر شود مال او و [illegible] فرزند خود و احداث
کند بنا و عمارات عجیبه را و [illegible] زمین لیبادی و احسان و بخشش میکند [illegible] و [illegible] را
خیر و [illegible] عبادات [illegible] کند و [illegible] او را از [illegible] مواضع پنهان [illegible] و اگر باشد [illegible]
[illegible] با آنکه نظر [illegible] او را داشته باشد باعث نقص سعادات مذکوره میشوند و
میرسد مولود [illegible] ح دلالت کند این [illegible] بر لیبادی مال او [illegible] و خوشحالی [illegible]
و فرزند و بخشش [illegible] آنکه [illegible] اگر [illegible] و ملحق [illegible] او را [illegible] و اگر [illegible]
مریخ و زحل و ذنب با [illegible] باشد نقص میکند انواع خیر و سعادت را که ذکر کردیم ند این قسمت دلالت
کند بر لیبادی مال مولود [illegible] فرزند خود و احداث کند عمارت
[illegible] زمین لیبادی و بخشش [illegible] کند [illegible]
اگر زحل و مریخ و ذنب با [illegible] باشد دلالت کند بر [illegible] او را از خیر مع بعد در
سبع سنتم عطارد [illegible] آفتاب خواهد بود [illegible] مجموع چهار سال و
سه ماه و ده روز و [illegible] ساعت بتقریب خواهد بود و این قسمت دلالت کند آنکه این مولود
در این قسمت ضایع کند [illegible] از متاع خود [illegible] میکند [illegible] و بعضی از خویشان
او [illegible] خواهد افتاد یا [illegible] افتادن خواهد آمد [illegible] خواهد شد بعد
از آن [illegible] خواهد [illegible] و اگر مولود لیلی باشد این قسمت [illegible] اتفاق
خواهد کرد [illegible] خواهد کرد [illegible] و رنج خواهد [illegible] و کسب او کم خواهد بود
اگر [illegible] خواهد شد [illegible] از بلند
خواهد افتاد لیکن [illegible] خواهد بود [illegible] خواهد [illegible]

ند دلیل بود این قسمت بر اتفاق او با اهل بیت آنکه بر او مخاصمه کنند و بر رسیدن رنج و مشقت و اگر قبول قبا
کند قیامت کشند در آنکه بکند بعد از آنچه اتفاق کرده شود و شهادت دروغ بر او خواهند داد
و از پشت بام خانه خواهد افتاد ولیکن سالم خواهد بود و چون برسد او را دیباج و اسیر لیکن سالم
از آن مع بعد از آن نوبت قسمت بقمر برسد و بعد یک سال و پنج ماه و چهار روز و شش ساعت
تقریبا کرده باشد مجموع پنج سال و هشت ماه و هفده روز و نه ساعت تقریبا و این قسمت دلیل
بر اینکه مولود در این قسمت عمل میکند اما لیکن ضرر بسیار دارد و میکند و فواید چند یابد و از او
دزدی میشود بعضی از متاع او و اکثر اوقات داخل میشود مواضع آب و رطوبات و دریا و سوار بر آب
میشود و میرنجد و علت او درد شکم باد و چشم و اگر مولود لیلی باشد اشخاص داخل کند خود را
در امور نیکو و مهم نباشد او را لیکن او میکند و لیکن قدر و قیمت داشته باشد و زیاد کند در
غلها و فواید خود و بیوتات بر میکند و شود که مطلع نشوند بر او احدی و معاشرت تجارت او
در دریا باشد و سلف و سلم خواهد کرد اما لیکن بامید باشد و آمیزش کند با شرفا و زیاد شوند
دوستان او و قبیله کند و عادت شد تعمیر او میرسد او را صداع شدیدی و شاید که این در آخر
قسمت باشد ند دلیل بود بر رنج او بر چیزی که نفع با او نداشته باشد و عیب بیاید و مشغول میشود
آمیزش کند با شرفا و تجارت کند در دریا و بسیار شود غلها و املاک و دوستان او و فکر
جمیل و ثنا او میشود در شود بسیار که مطلع نشود بر او احدی بعد در آخر این قسمت
صداع شدید یا بعارضه خواهد شد مع بعد از این نوبت شرکت بزحل خواهد رسید در مدت
یک سال و پنج ماه و چهار روز و شش ساعت و یک سوم که بوده باشد مجموع هفت سال و یک ماه و بیست
و یک روز و ده ساعت تخمینا و دلیل بود بر اینکه مولود در این قسمت غمگین شود و میرسد او را از
اهل بیت مکر و حیله و بیرون میشود او را علت و مرضی در شکم و نکبتی از آتش یا از آب و علتی
و مرضی در چشم لیکن از آن سالم خواهد بود و سفر خواهد کرد سفر بعیدی و میرسد او را
از آن مکر و حیله و اگر مولود لیلی باشد در این قسمت غم شدیدی باو خواهد کرد و نزاع خواهد کرد

اهل بیت

اهل بیت خود و از شکایت کنند و چشمان خود ببیند آب در آنها و بر میخورد او را علت ورم
در معده بدی لیکن از این علت و از مرض چشم خلاص خواهد یافت و بار تجارت مشغول خواهد
شد یا میباشد تجارت او در دریا و بر میخورد او را از آب یا از آتش و در دریا مکر و حیله و میرسد
او را مکروه از آتش یا از آب که بجهت طبیعت آفتاب و زحل ولیکن سالم خواهد بود از همه آنها
ند دلالت میکند بر اینکه مولود در آخر این قسمت بدی خواهد کرد و مخاصمه کند با اهل بیت
خود و در شکستگی بدنی ظاهر شود تا آنکه ظاهر که بدان با نهایت کسی که بعد از آن و چند
شهر از آن سفر بعید کند و بعد نزاع با آن خود کند با آتش او و تحت شود یا سوخته
سوخته شود با آب جوشیده بجهت حرارت آفتاب و برودت زحل شفا یابد از آن و تجارت در دریا
خواهد کرد و جماعتی با او خواهند کرد و داخل شود بر او درد و اندوه یا مشقت و رنج و شکایت کنند
از درد چشمان و آب بیفتد در آنها پس خلاص شود از آن مع بعد از این نوبت شرکت و تقسیم
بمشتری خواهد رسید بهمان مقدار سابق الذکر که مجموع هشت سال و هشت ماه و بیست و پنج
روز و هفده ساعت بوده باشد و این تقسیم دلیل بود بر اینکه مولود در این قسمت زیاد کند
متاع خود را و زیاد شود حسن رای او بین در بارهٔ او و احسان ایشان بسوی او و مکان او و از جاه
بلندی خواهد افتاد و اگر مولود لیلی باشد بیفزاید در قدر و جاه و شرف و عزت و سعادت
او و ریاست خواهد یافت بر امثال و اقران خود و بر ملکی و مباشر و مداومت بنا و عمارت و مرمت
کند و مال بسیار خواهد شد و گنج خواهد یافت و یا بمالی که بدون تعب و رنج و ظفر
می یابد بر اعدا و خصم و مکر انکه در آخر این قسمت از بلندی خواهد افتاد و چه بسا خانه باشد
پشت اسب ند دلالت کند بر اینکه مولود مرتبهٔ او بلند شود و زیاد کند شرف و برتری خود
و کرامت بیک امت خود و دور و بلند شود آوازه و اسم او تا آنکه شبیه بملوک شود و احدا
خواهد کرد اموال و معاملات بسیار را و خواهد داد بعضی را بر کرده مملکت و بعضی را بر جاهای
خود و یابد گنج را و بسیار میکند عمارت او و هر گاه بوده باشد مولود فقیر پس هنگام میکند نوبت .

بقسمت مشتری رسد در روز ادبیه شمس بلند میشود مرتبهٔ او و جاه [illegible] میشود در نزد او و لیکن بعد آخر
این قسمت میافتد از پشت خانه یا از پشت اسب ج بجهة نمیشود دشمن او و حاصل میشود جمیع الخیر
وصف کرده از خیرها که متعدد اصل ولادت جید الموضع باشد مع بعد از آن نوبت تقسیم بزرگ
منتهی میشود بجهات معتدا که سابق ذکر شد که مجموع ده سال تمام است دلالت کند در این قسمت
بر انتقال او از حالی بحالی یا آنکه سفر خواهد کرد و یا میشود که زن بگیرد و بسبب این مکروهی باو رسد
از گزیدن سگی یا نیش زدن عقربی یا [illegible] افتادن از بلندی یا [illegible] دو از ان خون
بیرون [illegible] بتدبیر در چهار ماه اولست اگر مولود لیلی باشد دلالت کند بر انتقال
از حالی بحالی یا از عملی بعملی یا سفر خواهد [illegible] رنج خواهد کشید رنج کشیدن بسبب آن تعرض
خواهد رسید [illegible] زنان و بر [illegible] و بر میخواهد او را بسبب ایشان مکروهی و ظلم کنند
و [illegible] نزاع کند با ایشان و بر میخواهد او را مکروهی بسبب خصومات یا آنکه میرسد او را قطع
جراحت از آهن یا آنکه سگ و سایر حیوانات او را میگزند و مریض میشود و شاید که مدت مرض او بیست
و نه روز بکشد و [illegible] بحال [illegible] باشد مکروه اکثر و اگر صالح الحال باشد مکروه
کم میباشد یا آنکه غایب باشد ند دلالت کند بر آنکه این مولود منتقل میشود از عملی بعملی و
از زمینی بزمینی [illegible] بر آنکه او غشوم یعنی بسیار ظلم و ستم کننده خواهد بود و طالب
[illegible] او را [illegible] کنند او را جراحت [illegible] استراحت [illegible] ملاقات کند رنج و
مشقت او [illegible] میکند [illegible] میشود و مریض میشود [illegible] بیست و پنج روز از گزیدن
سگ و یا کشته شود در این قسمت [illegible] و ولادت بود چهار ماه اول [illegible]
[illegible] خواهد بود و بعد خوب خواهد شد و اگر این [illegible] در مکان خوبی باشد دلالت کند بر بسیاری
خیر و سعادت و اگر در جایگاه بدی باشد حال او [illegible] باشد از زحل مع اما [illegible]
مدت [illegible] او هشت سال خواهد بود بعد از [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] میشود [illegible] که یک سبع است یک سال و یک ماه و بیست و یک روز و ده ساعت تقریبا بود

وسبع

وسبع اول خاص بزهره است و دلیلست بر اینکه مولود در این قسمت [illegible]
[illegible] فواید [illegible] حاصل شود از برای [illegible] و اگر مولود لیلی باشد
[illegible] بسیار شود [illegible] باشیاء مختلفه و فرح کند بزن خود و تزویج کند
زنی [illegible] خواهد شد از برای او [illegible] غلام را و تزویج کند
از برای پسر خود [illegible] بنا کند و عمارت را و اشجار غرس نماید و مال
خود را زیاد کند یا آنکه [illegible] ظفر یابد بر اعدا و دشمن خود و میگیرد دوستان [illegible]
و مباشر میشود عملی را [illegible] میرسد از جانب پادشاه باو خلعت فاخر و بهترین قسمت در پنج ماه
و بیست و پنج روز اولست ند دلالت کند بر فرح شدید [illegible] و شوهر دادن دختران
خود و بسیار شود [illegible] فرح او [illegible] و مکان [illegible] و امثال آن [illegible] غلام [illegible]
مال بسیار کند یا آنکه [illegible] ظفر یابد بر دشمن خود و تزویج
کند [illegible] فرح کند بزن خود [illegible] و بوستان [illegible] عامل شود بر عملی بزرگی
و زیاد کند [illegible] میشود از برای او ولد سعید و بلند میشود آوازه و نام او
و از سلاطین [illegible] این قسمت شش ماه و بیست و پنج روز است
مع بعد از این سبع دوم در فردار [illegible] است [illegible] مجموع دو سبع دو سال دو ماه
و [illegible] و بیست ساعت تقریبا است [illegible] این قسمت دلیل بود بر اینکه مولود در این قسمت
[illegible] میشود [illegible] خواهد شد [illegible] انتقال کند از جای
بجائی [illegible] اگر مولود لیلی باشد دلیل بود بر اینکه بسیاری
از [illegible] انفاق خواهد کرد و ظفر یابد بر اعدا و بگریزد از ایشان و مکروهی رسد
که منع کند او را از اکل و شرب و بسیار شود غم او و حادث شود مرضی [illegible] او بسبب
بعضی [illegible] یا اکل یعنی از طعام ند دلالت کند بر اینکه انفاق کند آنچه را جمع کرده
و ظفر یابد بر اعدا و دشمنان و بعد از دست او فرار کند و ملاقات رنج و بلا و مشقت کند

نفع نفقه او را طعام و شراب و غیره باشد بحد و المزاج و عارض شود او را وجع بسبب شرب دوائی بعد
شکایت کند از معده بدن خود مع بعد از این صاحب تقسیم قمر است در فردار زهره در مدت یکسال و دو بیگاه
و بیست و یک روز و ده ساعت که جمله باشد مجموع سه سال و پنجاه و چهار روز و هفت ساعت
تقریبا دلیل بود بر اینکه در این قسمت بصلاح خواهد بود حال او و آمیزش کند با طایفه اکابر زنان
ایشان قدری باشد و شاید که نفع هم بگیرد و اگر مولود لیلی باشد دلیل بود که بیرون رود از
مکه … کرده او بعد و شروع کند بحال التزویج بصلاح آمدن و اختلاط و آمد و شد کند بدر شاهان
افضل از او و اکرام کنند او را رؤسا و رئیس شود بر اهل بیت و امانت او و اقران خود و جمع کند
مالی که مسرور شود و اگر زن نداشته باشد زن خواهد گرفت ند و از زن خواهد که بخت خیر
تازه تحصیل خواهد شد و آمد و شد کنند بعد او کسانی که از او بهتر باشند و بدین جهت جمع کند
مال او را و اما ذکر کرده دار او که … باشد نزد بزرگان و زن گیرد اگر زن نداشته باشد جمع
کند مال او را و خوشحال که … باشد و … خاندان خود مع بعد از این صاحب تقسیم زحل
شود در فرداریه زهره در مدت مذکور که جمله باشد چهار سال و بیست و پنج روز و هفده ساعت
تقریبا دلیل بود که او در این قسمت کثیر التعب است ملاقات کند مکروهی شدید برو و بعضی از زنان
از دست او بمکروه خواهد رسید و او متاذی شود بعضی از زنان و اگر مولود لیلی باشد
دلالت بر کثرت غم و تعب کند و باشد عیش او منقص و کم خواهد بود منفعت اعمالی که میکند
محتاج است باصحاب خود با احسان ایشان او را و با ایشان جمع خواهد شد در طعام و شراب
و مغموم شود با ایشان و خواهد … زن او یا مرضی خواهد شد … یا میان او با دیگران
خصومت و نزاع افتد و شاید که بدی کند بزن خود و با … که زن … منقطع و سقط کند
اگر حامله داشته باشد و تزویج کند زنان … یا دختر خود یا صبیه غیری با الغ … او بدی کند … ولد
خود و ولد غیری … ند … خود … مشقت … بکارها … مگر آنکه نفقه
که است داخل شود در او و بعضی از مشقت و تعب … میان اصحاب خود … رنج و تعب باشد با نهایت که

طول کند

طول کند بعدها از خانه های اصحاب شرع طعام خود … ایشان و خصومت کنند زن خود را او
بزند او را اگر … سقط کند اگر شکم داشته باشد و الا … خواهد بود از این سبب و بعد زن
ثانیه را بکر بود و آبستن کند او را یا زن بیوه یا دختر را بکر بود و … غیر خود را و نیز
اگر بیمار شود در … خواهد شد مع بعد از این صاحب تقسیم مشتری خواهد بود در فردار زهره
بقدر … که جمله باشد مجموع پنج سال و … و هفده روز و سه ساعت تقریبا دلالت کند
بر اینکه مولود در این قسمت نیکو خواهد بود حال او … با نواع سعادات میرسد غنی باد کند مال از
و اگر مولود لیلی باشد بیرون رود از … کرده او بعد … ذکر خواهد شد و آوازه او منتشر
خواهد رفت باین سبب و زیاد خواهد کرد مستغلات و مال خود را و ذخیره خواهد کرد از
مالی که باقی باشد و اگر چنین باشد مولود کسی که اصل ولادت او دلالت کند بر سعادت او
دلیل بود بر اینکه میرسد بمرتبه ملوک و او عامل شود بر مملکتی و زمینهای چند و اگر نفس با او
باشد … او … موافق باشد دلالت کند جماعتی از مردمان در دریا و خشکی بند و هرگاه
نوبت قسمت آید در طفولیت رسد دلیل بود بر اینکه او متمکن شود بر نیت ملوکانه و میرسد پدر او
بسلطنت بفرح و خیر عظیم بزرگ … از غم و حزن و منتفع شود بکرامت … شود باطراف و مد آوازه
او و اگر فقیر باشد بعد غنی شود و طلب … جمع مال و زمین و آب کند و اگر … باشد … بنیاد کند
شهرها … سلاطین … عامل شود در مملکت و زمینهای چند و اگر نفس با او … باشد
در طالع باشد دلیل بود که پادشاه شود و تاج بر سر نهد … در دریا و خشکی شود ج دلالت کند بر
خیر … مولود … سلطنت … ملوک تا انکه میرسد ببلند
سلاطین اگر مولود از طبقه سلاطین باشد و اگر از طبقه اوساط یا از طبقه فقرا باشد پس حکم کرد از
برای هر طبقه با نچه مناسب آن طبقات است … و اگر نفس با او … باشد … طالع
باشد در این قسمت دلیل شود که صاحب تخت سلطان و تاج دار شود و مالک شود بر بحر و بر هرگاه
مولود از اولاد سلاطین و اشراف باشد مع بعد از این تقسیم به مریخ شود در فردار زهره در مدت

مذکور کم بوده باشد مجموع آن شش سال و ده ماه و هشت روز و سیزده ساعت تخمیناً دلالت کند که

مولود در این قسمت رنج میکشد رنج بسیاری و سوء و بدی و بیع میکند بر برادران خود و شاید که تزویج کند

آنجا اینکه صاحبان حقد باشند و اگر مولود لیلی باشد دلیل است که او کثیر التعب است و ظلم کند

بر غیر خود و بر برادران از اینکه بیند و سعی کند بر زنان و بر بعضی بزرگان پیوند کند بسبب

و متصل شود بنفی که از برای وی قدیمی باشد یا تزویج کند و متأذی شود به بعضی از زنان و میرسد

بمرتبه **ند** دلیل بود بر اینکه آن مولود راحت میکند و میباشد مشئوم و ظلوم یعنی بسیار ستم

و میکند برادر خود را و تزویج کند زنی را و مرتبه او بلند شود در مملکت و زمین خود و باعتبار

صاحب با پادشاه خواهد شد و یا میباشد نیز سلطان و حکم کن از برای مولود بر قدر طبقه او

مع بعد از آن صاحب تقسیم آفتاب بالیوزند و مدت مذکور که بوده باشد مجموع آن

هشت سال تمام و این دلیل بود که میرسد او را در این مدت علت و مرضی که در او صعوبت باشد

لیکن از آن سالم ماند و متصل شود به بعضی از اشراف و زیاد کند در مال و جاه و زن خود و تا

که تزویج کند زنی با او بیوه و اگر مولود لیلی بود دلیل باشد بر مریض شدن او مرض شدید مگر آنکه

سالم بماند و خوب میشود و زیاد شود قدر و بندگان و کنیزان او و مالی میسر که قدر آن داشته

باشد و لباس ملوک را بپوشد و در مجلس سلطان نشیند و بر دشمن خود ظفر یابد و نفی کند

با او به عاقلی باشد یا انکه نویسنده باشد و اگر قسم با آفتاب در این قسمت صالح الحال و صالح الحال

باشد میباشد او شرافت و قدر او بزرگ و میباشد ظفر یافته و مردم مدد و تحفه بسیار از برای او

آرند و اگر قسم در وقت این قسمت در مثلثه بوده و صالح الحال باشد یعنی در وتدی از اوتاد

قسمت یا او تا مطالع سال قسمت دلیل کند و فواید کند مولود ندیم و هم صحبت سلطان خواهد

شد و با سلاطین در خلوت اسرار گوید دلیل بود که مولود مریض شود لیکن بعد خوب شود و

بلند مرتبه شود و ارتفاع خود و مال یابد و بر دشمن ظفر یابد و مسرور و خوشحال باشد و تزویج

کند زن نویسنده و عاقله را و از برای او حاصل شود بندگان و حکومت و لباس ملوک در آید

فائده

فامری نشیند و اگر صاحب غ بادو صالح الحال بوده باشد میباشد شرافت او بزرگ و بسیار شود تحفه

و هدایای او و میباشد مظفر بر دشمن و اگر با شد قسم در این قسمت در طالع یا یکی از مواضع

مذکوره سابقاً که خانه شرف و حد و بیت و مثلثه باشد دلیل بود بر کثرت خیر تا آنکه میباشد هم

هم صحبت ملوک و جمع کند اموال بسیار **دیواج** دلیل بود بر اینکه مولود بمرتبه و بنام ملوک در آید

و میباشد نیکو لباس و نیکو هیئت و نیکو معاش و در میان ناس **العطا ندمع** اما عطارد پس مدت

مدت تدبیر و قسم او به تاو سیزده سال بعد از نوبت قمر او ریته قسم و این مدت را چون

بخش بنمایند بخش کنند مخشی یک سال و ده ماه و هشت روز و سیزده ساعت چنین که الآخر

شد سبع اول از این هفت سبع خاص از برای عطارد خواهد بود بدون شرکت غیر و دلیل بود در

نصف اول این قسمت بر سیلان خیر بود و نصف آخر بر سیدن شر و مکر و سفر کند از زمینی به

و کم است که عمل کند و مکر آنکه داخل شود بر اوضاعی که مکر و اکثر سخنهای او با العنکبت بر او خواهد

بر بعضی از نوکران او با بعضی از دواب بچها و یا پایان او و مریض شود بشدت و کم خواهد بود

او بدو اما و اگر نحل در بحل الحال باشد و منظر فساد بی یا او داشته باشد بر آن مولود ترس و کسب

و اگر عطارد صالح الحال باشد نقص خواهد کرد این نحوستها اینکه مذکور شد **ند** دلیل بود که در نصف

اول این قسمت بخیر بود و نصف آخر بشر خواهد رسید و واقع خواهد شد بلیه و اسقام در بلاد

و سفر خواهد کرد از زمینی بزمینی و کاری نکند مگر آنکه ضعیف او برسد و بخود بسیار الحق نکبتی

خواهد رسید بچهارپایان خواهد مرد و مریض خواهد شد **ع** دلالت کند بر کمی انتفاع او از خود

و آشنایان به جهت و کرفتن او در بلاها **مع** بعد از قسمت خاص عطارد صاحب تقسیم دوم قمر است

در فرداریت عطارد و اما مقدار که خاص عطارد بود که بوده باشد مجموع سه سال و هشت ماه

و هفده روز و سه ساعت تخمیناً دلالت کند که مولود در این تقسیم ناگوار خواهد شد عیش

گوار انخواهد بود و با خود و آشنایان و خویشان و امیدوار ملک و مکر و کمانداند و اگر غلامی

یا کنیزی بخرد گریزان شود و اگر تجارت کند زیان کند و اگر بنا و عمارت کند با تمام نرساند

اگر زنی داشته باشد بمیرد یا مطلقه شود و میان او و زنش نزاع و خلاف شود بسبب
و اگر بی زن باشد طلب زن و تزویج کند ولیکن سرانجام نیاورد و مریض شود بسبب آن و از
بالا خانه یا چهارپا خواهد افتاد و بلیه با او رسد که در شرف مرگ آید ند دلیل بود که از مولود
از طعام و شراب نفع نبرد بعلت آنکه خورش را به بلیه گرفتار کند و اگر سلوک ... بکریزد
اگر تجارت کند زیان کند و اگر بنا احداث کند تمام نکند و اگر زن داشته باشد بمیرد یا مطلقه
شود و اگر نداشته باشد غمگین شود بسبب زنان و بیمار شود بسبب ... و ترس افتادن از پشت
یا پشت چهارپا و اسب و دلتنگ شود بر او شبیه بموت مثل بیهوشی کامل ج دلیل بود بر شر و بلا
در امور و احوال او مع بعد از این صاحب تقسیم ... زحل خواهد شد در وقت فرداریه عطارد بمقدار
مذکور که بوده باشد مجموع این بخش العشر ماه و بیست و پنج روز و هفده ساعت تقریبا و دلیل
بود بر اینکه مولود در این قسمت بنیاد کند دوستان خود را و مالش را و میباشد ... شجیع
یعنی بخیل و حریص و از او مال الغنیمت ... شود و اجحاف ... شود با او و زنش مریض شود بسبب
یا آنکه بمیرد و بر زنش ... محزون شود و سفر کند در سفرش مکروه و رنج خواهد
رسید ند دلالت کند که مال شده را بنیاد کند ولیکن نخورد و نخورد اند و بعضی ... را به برد که او
فقیر کند و خواهران او بنیاد شوند ... او بمیرد ... سفر کند از آن زمین ... میرسد
از آن توجه سفر رنج و مشقت عظیم ... ج دلیل بود بر زیادتی مال و کمی انتفاع از آن و ملال
او بر آن بعد فقیر شدن او از رفتن مال از دستش مع بعد از این نوبت تقسیم بمشتری رسد
در وقت فرداریه عطارد بمقدار مذکور که بوده باشد مجموع آن هفت سال و پنج ماه و چهار روز و هفت
ساعت تخمینا و دلالت کند که مولود در این سال بنیاد کند دوستان و اموال خود را و کسب مال
کند از راههای مختلف و جمع خواهد کرد زر و سیم بسیار و انفاق خواهد کرد انفاق بسیار
و نزاع کند با مهتران بزرگ ... کند او را و مخاصمه کند با مهتران سفله بعد از آن
ایشان سالم مانند و ... شود ... بزرگ را و احداث کند بنا و عمارت ... از او خوشنود باشند

ودروغ

ودروغ کویند با او دروغ کویان و بفساد جویان نزدیکی کند ند دلیل بود که او کسب اموال کند با جماعت
جنگ و مخاصمه کند با ایشان که همیشه با سلاطین دارند هم سفله بر او شورش کنند تا آنکه با او
تا آنکه از دست ایشان بگریزد و جمع کند ذهب و فضه ... دروغ کویند با اهل ... دروغ آمیزش کند و
نفقه بسیار کند ج دلالت کند بر کسب کردن مال و شورش کنند بر او دشمنان و ... دروغ
کویند و نفقه بسیار ... او را ... کنند مع بعد صاحب تقسیم مریخ خواهد شد در فرداریه
عطارد در مدت مذکور که بوده باشد مجموع آن ... ماه و ... روز و بیست ساعت تخمینا
دلیل بود که مولود در این قسمت مخاصمه و مقاتله کند با کسانی که بیشتر از او بود در رتبه و با
کسانی که شناخت نیست و خواهد که بخشد با کسانی که صاحب قدر و منزلت باشند و واقع
شود در بلیه و از آن نجات خواهد یافت و بر دشمن ظفر یابد و سفر بعید کند و باین سبب
غمگین شود و اگر تجارت کند زیان کند و اگر شریک او شود کسی با او مکر و حیله کند و از خبث
با او رسد غمگین شود بسبب آتش و حرارت و مانند آن و خواهد افتاد یا در شرف افتادن رسد و به
مرض شدیدی رسد که مزاج و ... ضایع شود از آن لیکن خوب میشود و اگر زن تزویج کند
خواهد بود زنش با شرف و عفت ... اگر پدر و مادرش باشند مادرش خواهد مرد و پدرش
محبوس شود یا بحکم ... شدید گرفتار شود ند دلیل بود بر مقاتله کردن کسی که بیشتر از او باشد
و با کسی که او را ... سلوک و بزرگان ... ملوک ... ولیکن ... خلاص شود
و ظفر یابد بر دشمن و سفر بعید کند و اگر تجارت کند نقص ... در اهل حبس و زندان شود
و دروغ کند ... از آن جایگاه ... و بیماری و بلیه شدید
و اگر شریک ... شود با او حیله کند و اگر ... کند خواهد ... و اگر مولود صغیر باشد پدر
خواهد ... و اگر مولود صغیر باشد ... مادر ... حبس شود ... و بسا که ...
او را ... و اگر استطاعت این داشته باشد که ... کند در این سال ... کند ج دلالت کند
بمخاصمه کردن سفله کان و دلالت کند بر حبس و عذاب و امثال این ... مریخ و اگر مولود

سفیر باشد پدرش خواهد مرد یا محبوس شود مع بعد از این صاحب تقسیم آفتاب شود در فردارية
عطارد در مدت مذکور که بیست ماه باشد بمجموع ان یازده سال و ده ماه و بیست و یک روز و شش
ساعت و دلالت کند بر اینکه مولود در این قسمت زیاد کند فرح و سرور او و زیاد شود مدد
او روز بروز و بلیا شود حشمت او و از برای او کاتب و نویسنده حاصل شود و از جانب پادشاه
و اشراف عالی عطایا او خواهد شد و طلب فائده کند از غیر اشراف فائده برد و کبرا و عمیر شد اهل بیت
و اکثر کسانیکه آمیزش با او دارند غیر جنس سعادت و شاید که برادر بزرگتر از او بمیرد و تزویج کند
زن برادر را یا زنا کند با او یا زنان پدرش ند دلیل بود بر کثرت سرور و فرح او عمیر شد او را
صله و جایزه از جانب پادشاه و مال بسیاری نیز واخذ کند و نویسندگان چند و برادر بزرگتر از
او خواهد مرد و تزویج کند زن برادر را یا مجوز بزن برادر باید که … با نهایت که میسر شد
… باشد چراغ … و الا بعقد اهل بیت او و نزدیکان او را حسن سعادت ح
دلیل بود بر اصابت مولود مال … و سرور … برادر را و بسا مشفق
که تزویج کند … اصحاب و اهل و کسانیکه متصل با وی اند ایشان را حسن سعادت مع
بعد از این نوبت تقسیم بزهره رسد در فردارية عطارد در مدت مذکور که … باشد مجموع ات
سیزده سال کامل و دلیل کند بر رغبت در زنان و سرور و فرح میکند بزنان و تزیین میکند
بزینت زنان در لباس و در بوی خوش … میکند زنان فاحشه را دلیل بود بر اینکه آن
مولود دشمنی میکند با مردمان و صداقت میکند با زنان و کار کند چنانکه زن کند بسعی خویش
در … و … بزنان و … سقط کند
… باشد … خواهد مرد مج دلالت کند … بزنان و بسیار
زینت او و استعمال کردن عطر و لباس خوش … بزنان که خیر
در ایشان نیست القمر مع و اما قمر پس تسییر و فردارية او بعد از عطارد در مدت سه سال
و چون این مدت … کنند … یک سال … ماه و دوازده روز و بیست ساعت

و حصه

و چیزی با لاحوال … دلیل است بر اینکه مولود در این قسم مختلف
الاحوال است در فرح و غم و غنا و فقر و … خواهد
که محبوس … خواهد شد … سلطنت … کند مالیکه را قدر
… باشد یعنی بعد از این … خواهد … کند … او را
در آخر این قسمت خوف … از آهن یا شمشیر یا انکار و غیر آن و محبوس شود و اگر مولود …
باشد … الحال الدلیل بود بر … مکاره و خشم کند بر او بدین او
اگر صالح الحال باشد دلیل بود بر … مولود صحیح البدن نیکو خلق دوست دارند او را ابوین
او و احسان کنند او را ابوین ند دلیل بود بر اینکه مولود گاهی با فرح و گاهی محزون و مغبون شود محتاج
شود و مخاصمه کند … حالنا انکه آید او را سلطنت … و غفلة
… نکند و لیکن در …
… او … غم …
سریع الحصول و الزوال باشند … باذن خود کند بعضی از اهل بیت خواهند مرد …
خواهند … در آخر این قسمت … خوف از شمشیر و غیر آن ح دلیل بود … الفلاة
حال المولود … مع بعد از این صاحب قسمت زحل
خواهد بود در فردارية قمر یک سال و سه ماه و دوازده روز و بیست ساعت چنانکه مذکور شد
در خاصه قمر و همچنین است سایر تقسیمات … باشد مجموع مدت قمر و زحل سه سال و شش
ماه و بیست و پنج روز و هفده ساعت تخمینا و این دلیل بود بر … ملوک …
و نسبت داده میشود کلام او … از ممالیک …
آزاد کرده …
شود … اگر …
عضو … مقطوع …

باشد و اکر مولود لیلی باشد بمریخ رسد او را علت و مرض از حرارت شود و خوب خواهد شد یا انکه بمریخ رسد او را
نکبتی از آتش یا از آب که موضع الجسد شود یا آهن و انتقال کند از مکانی بمکانی یا سفر کند و علامات کند در
سفر شاذ بیمتد او سبعی و ناو مایل کند خادم او و بعضی از نساء عشق بند یعنی خواهد شد نه دلیل
بر مخاصمه ادمال و امنا العلوک او سقط کردن زنش و هلاک شدن اموال یک جمیع کرده تا انکه
احتیاج بقرض پیدا کند و عمر بکند باطل و هلاک خواهد شد مواشی و دواب او و مریض شود دلت
و بیلا افتاند علامات ترکها و شود یا ایشان از او خواهند کرخت و بر مخصوص او را غی از آتش بحر و مریض شود
در مدت این قسمت شر بعضی لیکن خواهد از مالت زن منقلب شود و سلامت خواهد جست ج دلیل بر بلاها
و برضرورت کسان و میرسد از جهت سلاطین و ملوک و اسباب ایشان بما لا و عیب بین او و مجهد از ان مع
بعد از ان صاحب تقسیم مشتری میشود در فرد این قسمت در مدت مذکور که میباشد مجموع شش سال و ده ماه
و هشت روز و نه سیزده ساعت تخمینا دلیل بود که مولود در این مدت مبتلا شود بعلل بزرک و او را
بسبب این آوازه او باطراف خواهد رفت و از این علت باشیخ خواهد پید اکر بد منظور باید بر اعدا و ثنا
کوید بر او ثناء نیکو کند و میکرید لیکن و از دوست ایشان از زمین دور دیکر هوای دیکر میکند آنجا که
و پیر میشد کافی و کثیر کافی و بسیار خواهد شد مسرور او و اکر قرض داشته باشد ادا خواهد کرد
و اکر مولود لیلی باشد دوستی پدر و مادر را زیاد کند و عمر زیاد کند در مال خود و در انچه خیره
شده است از برای او از لباس و غیر آن و بنا انکه حاصل شود از برای او و خدمت انسانی نه دلیل
بود بر وسیلة انعامی از نفس خود بدینکاه و ثناء نیکو بر او کوینده و فرح کند و ظفر یابد بر دشمن
و اکر قرض داشته باشد ادا کند و مرتبه بلند کرده و بجایی که ممکنات نتیجه کنند و غریب میکند عرس
بنا کند و بجهت اینکه ذی عامل شود بر عمل بزرک و بر مسجد و خود در این عمل او البته بزرک و بسیار دهی را
ج دلالت کند بر خوردن اموالی از ذات اهل خود که میباشد خوشحال در جمیع احوال خود
بعد از ان صاحب تقسیم مریخ میشود در فرد این قسمت در مدت مذکور که میباشد مجموع این پنج سال
و یک ماه و بیست و نه روز و ده ساعت دلیل بود که در این قسمت غمکین میشود در اکثر اوقات و میرسد

بکوید

بکوید شدید بیمار و هلاک شود و بعضی از نساء او و غرامت کشد غرامت سنکینی بعد از انکه زجر کشد
بسبب ان و اکر سفر کند بر خود و او را مکروهی در مال او و داخل شود بر او خوف از نفس خود یعنی
از کزیدن مار یا مکروهی از کشتی باشد یا از جانب آب یا از آتش باشد لیکن سالم ماند و بعد و
مریض شود بعلت شدت کرانی و سبل و العین سعد چشم او را یا انکه نکبت شدیده به
چشم او رسد و میباید بعجیج و درد و در یعنی دردها اکبر خود یعنی زنکر و آلت مریض خود و اکر
از برای او حرام سعود باشد این سال الشهادت باشد دلیل بود بر ذیابتی که مکروه کند احوال
مولود در دو وقت خروج قسمت و اکر مولود لیلی باشد بمریخ رسد او را علتهای شدیده مختلفه و مبتلا شد
بعضی از اندرون چشم و بعضی در شکم و در اسافل اعضاء او و میکند او را با نکبت از آب و آتش
یا از اشیاء که مبتلا بعد نذ بیه شود بعضی از نساء عشق و نا و فهای کند او را بعضی از خادم
ند دلالت کند بر مرض او بشدت و محزون شدن او و افتادن به بلاء و شدید و المرد
چشم و تلف شدن مال او و غرامت کشد غرامت سنکینی تا انکه معتقب شود در انغرامت و ترتب
مرض سعد داخل شود بر او خوف از کزیدن مار یا از کشتی یا از آب یا از آتش بعد از ان مجهد
از ان بر عارض شود او را وجع در ذکر شده و اکر به ساعت ایضه مریخ باشد زیاد کند بلا انی بر
و اکر سفر کند فقیر شود در حال سفر و صلاح آید بعد وقت خروج این قسمت ج و اکر زحل بالنسبة مریخ
باشد علامات کند شر و بلیه الیکن آخرش سلامت خواهد بود مع بعد از ان صاحب قسمت آفتاب
میشود در فرد این قسمت در مدت مذکوره که میباشد مجموع ان شش سال و پنج ماه و سه روز و شش
ساعت دلیل بود که در این قسمت احسان کند بمادر و نفع کند مال حد میان خاندان
یا در نفس دو روز فرحنا الی شود بر عملی که عمل کند و در یا ستکند و یتوبه و مبتلا شود علی را
و مریض شود او و شاید که این علت باشد بعد بر سالم میباشد و اصلاح کند
ان نیز لیا انرح و اولماء از این قسمت مکر انکه از زن سقط کند و هلاکت آبستن باشد بعد
دیکر حامله نمیشد و اکر مولود لیلی باشد دلیل بود کر ان مولود مریض شود و انتقال کند از جای

بحالی یا سفر کند خوشنود شوند با او ابوین او و زیاد کند ادب خود را ند دلالت کند بر احسان
او بر مادر و مرتبه او بلند شود تا آنکه عامل گردانیده شود و بصلاح آورد امر زن اول را
ماه از این قسمت لیکن آن زن سقط کند و آن زن محزون شود و مولود بیمار شود در مدت
معتنابه بیمار گردد زن حامله شود ح دلالت کند بر برخوردن خیر و مال در زمین و دیار
غربت و بصلاح آید حال زنان او و این ماهها بعد فاسد شود بعد بصلاح آید و برود و خوشحالی
کند مع بعد صاحب قسمت خواهد شد سن زاید و این قسمت در مدت مزبور که بوده باشد مجموع آن
هفت سال و هشت ماه و هفده روز و سه ساعت دلیل بود که مولود در این قسمت مباشرت و مداومت
الحان و خوانندگان و لهو کند و بسیار با زنان مجامعت کند و اجتماع کنند بر او سفلگان و بر او ثنا
خیر گویند و دلالت این قسمت حاصل شود از برای او از مال هندکان و انتقال کند و شود و
نیاد شود جاه [illegible] و برخورد خیر بر او اگر مولود لیلی باشد منصوب و مخدوم گردد و عمل میکند
با مشایخ و اعیان [illegible] او شود ند دلیل بود که او فرح و شادی میکند بخواندن و طرب کردن و بسیار
با زنان مجامعت کنند اجتماع و هجوم کنند بر درش سفلگان و بر او ثنا گویند و در ماه اول این قسمت
از [illegible] آید [illegible] شود و [illegible] مرتبه او بلند شود و برخورد
خیر و لیلی ح دلیل بود بر تقلب احوال او [illegible] و برخورد او در انکبتی و از خواهد
در گذشت مع بعد از این صاحب قسمت عطارد خواهد بود و در این قسمت مدت مزبوره که بوده
باشد مجموع آن نه سال تمام و دلیل بود که مولود در مدت این قسمت چند مرتبه عامل شود و معزول گردد
و شاید که منصب [illegible] باشد و نزاع [illegible] کویند [illegible] حیلها و اعمال پنهانی و دروغ
شود با زن خود یا غیر زن خود و مال [illegible] از دست او بیرون رود و [illegible] بر خورد
[illegible] از آب یا از آتش و شاید این [illegible] باشد در مدت [illegible] مانند
[illegible] فساد اخلاط و سودا و اگر مولود لیلی باشد بر سد
مولود را [illegible] بر او [illegible] خود را [illegible] انکبت از آب

با از آتش

با از آتش چیزی از مال او [illegible] شود ح [illegible] ند دلالت کند بر [illegible]
او خصومت [illegible] عامل شود و معزول [illegible] و اعمال پنهانی کند مانند کتاب و دروغ
و [illegible] دروغ کویند [illegible] جمع کرده باشد در این قسمت هلاک کند از او بر خورد بعضی از اولاد
[illegible] دروغ کویند بر او و سفر کند [illegible] در آن سفر و میکوزد او را سبع یا [illegible] و
او را [illegible] از آب و آتش در مدت [illegible] از اوایل این قسمت بعد از این [illegible] یابد و خلاص
شود و [illegible] مشقت [illegible] در مدت [illegible] بعد از او خلاص شود و [illegible]
[illegible] شود نحل مع اما [illegible] و باشد سال [illegible]
مدت [illegible] یکسال و هشت ماه و بیست و پنج روز و [illegible] ساعت چیزی
[illegible] سبع او [illegible] سایر اسباع [illegible] باشرکت سایر کواکب
چنانکه تفصیل [illegible] مذکور خواهد شد [illegible] قسمت اول [illegible] دلالت کند که مولود
[illegible] کند [illegible] میشود بسبب [illegible]
[illegible] کند [illegible] شود بسبب زنان [illegible] بسبب
غم [illegible] باشد [illegible] فاسد شود و مالی [illegible]
[illegible] بسبب [illegible] و صاحب نکبت شود [illegible] نکبت [illegible]
و [illegible] شود [illegible] باشد از [illegible] از
[illegible] از آتش یا [illegible] باشد [illegible] منفعت باشد
و اگر مولود لیلی باشد [illegible] شود غم او بسبب [illegible] انکه بعضی از
[illegible] شود
[illegible] ند و اگر مولود روز
باشد [illegible] شود [illegible] میشود بسبب زنان و [illegible] از
[illegible] باشد [illegible] شود [illegible] و اگر [illegible] با او باشد

زیاد شود اندر مرض تا انکه داغ شود یا انکه اطبا علاج کنند اورا لیکن منفعت نبخشد تا انکه
بر ضرر آن رسد بعلت آنکه کیوان اخبث نحوس است و همیشه مولود در خانه عیال باشد و در این قسمت
میرسد مال میراث او ساقط شود از مرتبه سقوط فتیح ج دلالت کند بر بلاها و نکبات و بر خود
او انچه بیماریها و رفتن اموال اندستش و مانند این ابتلاها اگر مریخ مجامع زحل باشد میباشد
این بلاها مضاعف بر آن مولود لیکن میرسد با وجود این او را مالی از ارث مع بعد از این صاحب تقسیم
مشتری شود در فرداریه زحل در همان مقدار مذکور که بوده باشد بمجموع آن شش سال و یکماه و بیست و دو روز
و هفده ساعت تخمینا و دلالت کند در این قسمت بیشتر که ذاتی بر ملوک و امثال ایشان و میرسد اورا
از جانب ایشان و غیر ایشان مال و انتقال کند از شرافت بشرافتی و بیع و کنیزی بسیار شود
فتح رسد او را و مریض و مسافر شود و شاید که مرض و سفر او در آخر این قسمت شود و اگر مولود
لیلی باشد از برای او اسباب نفع از جهات چند فراهم آید که منتفع میشود و میپیوندد بکر و همچ
کرد دشمنها از ندا او را و مریض شود و انتقال کند از حالی بحالی و شاید خادم و کنیز زیاد کند یا
انکه زن بگیرد ند دلالت کند که بر خورد از ملوک مالی او مرتبه او بلند شود و از شرافت بشرافتی
انتقال کند و شاید ما فی کند در خانه خویش و زیاد کند مال خود او بخرد کنیزی و … و
شود بقسمتی بیشتر که ذاتی بملوک و امثال الملوک و لیکن برسد او را آفتی در جنگ و یا از
خواهد شد در آخر این قسمت ج دلیل بود بر بخشیدن اموال از غیر جهت او والعینی از زراعت که
موهوم نباشد از جانب ملوک و امثال ایشان و بر خورد بخیر و جمیع حالات خود زیاد شود
کرامت و منزلت او و نزد ملوک مگر انکه او در این قسمت خواهد مبتلا شد بعارضه جسمی و عارض
شود او را بیماریها و سقیه مع بعد از این نوبت عطارد رسد در فرداریه زحل یعنی صاحب تقسیم
او شود در مدت مذکوره که بوده باشد بمجموع آن چهار سال و پنج ماه و هفده روز و سه ساعت
دلیل بود که مولود در این قسمت بحالت و میرسد او را مکاره و بلا میشود که از …
خانه و جها یا بیفتد و بر خورد او را انکبت یا انکه مخاصمه کنند زن خود و غیر زن خود را …

شدید

شدید و دشمن شوند او را ناس و دروغ گویند بر او و مریض شوند اما … با انکه
و لیکن … و اگر مولود لیلی باشد بر خورد او را مکاره مخالفه و خصومات و شاید که
از بلندی افتد و مریض شود ند دلالت کند بر نحوست شدیده و بسا باشد که از اینجا … یا جهات
انکه مخاصمه کند خصومت و دشمن شوند او را ناس و تکذیب کنند او را و تعیش کند در این
قسمت با انکه خواهد بود … بر خورد او را بلیه شدیده ج دلالت کند بر نکبات
و بلاها و محنت که میرسد او را در این سال … مع بعد از این صاحب تقسیم
آفتاب باشد در فرداریه زحل در مدت مذکوره که بوده باشد بمجموع آن شش سال و سه ماه
و دوازده روز و نوبت ساعت تخمینا دلیل بود که در این قسمت زیاد کند … خود را بر
… باشد و حکومت حاصل شود میان مردم و بسیار شود فرح و سرور او را با خانه
و با اهل و … سفر کند و صداع شدید یا عارض شود و الم چشم او و … مخاصمه کند
با زن و کودکان خود و شاید … و اگر مولود لیلی باشد … از برای او کنیزی …
احوال مذکوره بر نحوی که مثل کامل الاو باشد قد دلیل بود بر اینکه او زیاد کند شرف بر … خود
و … صاحب قضا و بر خورد مالی … کند در خانه و اهل خود و لیکن …
کند … اگر … باشد … از … و عادت
شود او را صداع شدید و الم بد او و چشم او و محزون شود … دلالت کند بر
… و بر خوردن مالی … از ملوک و قاضی شود و بر خورد او را … سبب
… شود او را مع بعد از این صاحب تقسیم زهره خواهد شد در فرداریه زحل در مدت
مذکوره که بوده باشد بمجموع آن هفت سال و ده ماه و هشت روز و سیزده ساعت ع دلالت کند
بر اینکه او در این قسمت دروغ بر او گویند و شهادت دروغ بر او دهند و مخاصمه کنند
شدید … و خوشحال شود … بایشان نکبت …
و بر خورد او را علت و مرض … و لیکن از آن خوب خواهد شد

بمیرد زنش همین سعد او را نکبت دهد و شاید که از برای او در این قسمت فرزندی شود و فرزندش
علیل و بیمار شود و اگر مولود لیلی باشد برخورد او را از این اشیاء چیزی که مجاز است بوجود
مثل از او در سال ند دلالت کند بر اینکه مولود مخاصمه کند مخاصمهٔ شدیدهٔ طویله بعد از آن بعهد
و دروغ گویند بر او و نکوئی او کنند تا آنکه شهادت دهند بر او بد و دروغ و مریض شود مرض شهانی
و او دشمنکر مکر آنکه از استدجه نکند و لیکن سفر کند و خوشحال شود بعد من اعدای خود و محزون
شود بر فوتش بعد هم باشد مولود لیکن که فرزندش شود و فرزندی از برای او در این قسمت
نشود ج دلالت کند بر خصوصا اینکه عارض شود او را از اعدائی و مریض شود و سفر کند مع
بعد صاحب تقسیم عطارد شود در دوازده در زحل مدت نه بوده که بوده باشد مجموع آن نه سال
و پنج ماه و چهار روز و شش ساعت تخمینا دلالت کند بر اینکه او در این قسمت تعب و رنج خواهد
کشید و سفرها کند که مکروه باو رسد و مریض شود زنش و غمکین شود بسبب پایهٔ زنان
یا بسبب شکستن او و نیاد شود مال او ضایع و تلف شود از برای او و مالی و سعی کند با خوان
و برادران و مداهنه کند بر حال اشراف و خدم و بندگان و چهارپا و کتب و مناظرات و تذکره
و اخبار و شکایت و اشیاء مختلفه از خیر و شر مع بعد صاحب تقسیم قمر خواهد شد در ورای آن
زحل در مدت مذکور که بوده باشد مجموع آن یازده سال تمام دلالت کند بر اینکه او در این
قسمت غمگین شود و مریض شود و فرزندش گویش یا آنکه بعضی از اولادش خواهند مرد و
میباشد در این قسمت متوسط الحال در خیر و شر و دخل و خرج و سفر بعیدی کند بجهة
کسب المعاش باید [illegible] این قسمت [illegible] باشد در آخر قسمت یا در وقت خروج قسمت
مال جمع خواهد کرد و ترویج کند زن دیگر ند دلالت کند بر اینکه میباشد امر [illegible]
و بر اینکه کسب کند مال را و انفاق کند [illegible] سفر بعیدی کند و برخورد او را [illegible]
و همیشه در این قسمت سفر خواهد بود و [illegible] خواهد مرد بعد جمع کند مالی و سعادتی
در این قسمت خوشحال کرد و ترویج کند زن دیگر ح دلیل بود که او غمگین شود و مریض شود

او و فرزندش

او و فرزندانش و میباشد متوسط الحال در خیر و شر و در دخل و خرج و سفر کند سفر بعیدی که
در آن کسب مال کند المنتهی مع و اما آنچه در پنج نوبت او در مدت دوازده سال خواهد
بود بعد از فردارات زحل چون این مدت بر هفت بخش متساوی شود هر بخشی و سبعی یک سال
و هشت ماه و هفده روز و سه ساعت و چیزی خواهد بود و سبع اول خاص مشتری خواهد بود
بدون شرکت کوکب دیگر و سایر بخشها با شرکت کوکبی از کواکب چنانکه تفصیل آن مذکور گردد پس
سبع اول که خاص مشتری است دلیل بود بر اینکه مولود در این قسمت انتقال کند از حالی بحال
خوب با نیکو و علم که باشد انتقال کند با مور صلاح و محبوب زیاد کند سعادت و مال و سعادت
و مال خود و در نزد سلاطین مذکور خواهد و ثنا گفته شود در نزد سلاطین بخیر و میباشد
شغل اعمال بزرگ را و اگر بوده باشد مشتری در اصل ولادت در محل خود یا در محل شرف یا در مثلثه
خود که محل و اسعد و مسعود باشد دلالت او بر سعادت و خیر افضل خواهد بود و اگر مولود از طبقه
علیا باشد سعادت دلیل بود که او مالک شود شهرها و اقالیم را و بنیاد شود عبید و حشم او
و ترویج کند زن شریفه و ملوک اطراف هدیه فرستند بسوی او اصناف اموال و لباس و دو آنرا
و بر میکند بسوی او اموالی از غلات و غیر آن و گنج خواهد گذاشت عطیه‌ها احسان کند بسوی
مهمان و صله دهد ایشان را و احداث کند بنا و فاخر و اگر مشتری در شرف خود باشد
دلالت کند بر زیادتی سعادت ند دلالت کند بر اینکه زیاد کند سعادت و خیر او و بیرون
رود از فقر و بینایی صاحب مال شود و مجاهده دور شود از بلیه و ثنا گویند بر او ملوک تا آنکه
عامل کنند او را و زیاد کنند شغل بر شرف خود و بعد از عامل شدن شهرت کند و اگر طالع زائچه با
پادشاه خواهد شد عطیه‌ها خواهد شد بندگان او و نوکران او و برخورد از ملوک عطایا
و کسوه و چهار پا و بیابان خواهد شد عطایای او در میان مردم و ترویج کند زن شریفه و
کسب کند اموال بسیاری داخل شود بر او از غله اموال چنانکه داخل مجلس سلاطین شود
و با ایشان آمیزش کند و گنج خواهد گذاشت و احداث بنا کند و از برای او فرزندی حاصل شود

واگر مشتری در حد خود یا در حد زهره باشد دنیا دکند سعادت و خیر را و اگر در خانه یا شرف
خود باشد بهتر باشد در دلالت بر خیر و اگر در مثلثه آتشی که مثلثه اوست باشد مرتفع و بلند مرتبه
شود و اگر در حد غیر باشد کم خواهد که خیر راند دلالت کند بر جمع مال و برکات انجاب ملوک
و امثال ایشان و بر زیادتی در هر چیزی و بر سرور و فرح و ترویج و اگر مشتری در حد خود یا در حد
زهره باشد تنها دکند در جمیع این خیرات که مذکور شد و اگر در شرف خود باشد بهتر باشد و اگر
در مثلثه آتشی باشد تنها شود مال او و بلند شود مرتبه او چه این مثلثه مشتری است و اگر در حد
غیر خود باشد بعضی از این مذکورات باو خواهد رسید مع بعد از این صاحب تقسیم بهرام شود
در دو ماه تقسیم تعیین همان مقدار یکی خاص مشتری است یعنی در سبع و هکذا سایر کواکب و این
سبع دوم دلالت کند بر اینکه مولود در این قسمت مبتلا شود بغموم و غمگین و بر عمل کردن از برای سلطان
عملی که باعث هیبت و عظمت او شود مگر آنکه بسبب این عمل بکروهی خواهد رسید ثلث و بر
خود او و از بیم و خوف از آب و سفر تعبیه کند رغبت و خواهش بسیاری در زنان کند بلکه
زنا کند با ایشان و از برای او فرزندی زائیده خواهد شد ند دلیل بعد که سوء و فرح نخواهد کرد
و از برای سلطان عمل کند که باعث ابتلاء او شود و گرفته شود بسیار بکه از برای او طاقت باید
امر باشد و خوف از او بردارند ... در وقت جلوس و از او متفرق شوند مهمان و در اخلاق
بر او خوف از آب و سفر تعبیه کند و از برای او فرزند ... زائیده شود و ادات ... از ... لیکن
خود شرعی ... خواهد بود ... مع بعد از این صاحب تقسیم آفتاب خواهد شد در ... تقسیم
در ... که مذکور شد که مجموع ... ساعت است تخمینا دلالت کند
که مولود در این قسمت ... شود ... ملوک ... آید و دنیا ... عقل و مال
و سعادت او ... بدون رنج ... باشد با کراهت ...
و ریاست کند بر طبقه خود و والی کند او را سلاطین یا غیر سلاطین و تدبیر اموال و حفظ
آنها و ... شود از برای او ... ند دلیل بود بر اینکه او شبیه ملوک خواهد شد

و زیاد

و زیاد کند مال و سعادت ... دولت او را و ... شود عقل او و ... کنجی را و امل
بیت المال ملوک شود و اکرام کنند بر ... زائیده شود از برای او و در این قسمت فرزند بسعید
ن دلالت کند بر زیادتی در اموال خود و دوستان خود و بر خوردن خیر را در جمیع حالات خود
مع بعد از این صاحب تقسیم زهره خواهد شد ... مذکور ... باشد
مجموع آن ... سال ... ماه و ... روز و ... ساعت ... دلالت کند که او در این قسمت آمیزش
کند ملوک را و دوستی کند با ایشان و تشبه با ایشان شود و ... سلطنت و سعادت
را و امین شود بر اموال سلاطین و ... کنجی ... از برای او ... رنج و خواهد ...
اعداء او ... اگر ... باعث نقصان و مخالفت
... خواهد شد ند دلالت کند که ... خواهد شد ... دولت
سلطنت و سعادت را ... کنجی را و بلباس ملوک در آید و ... دشمن او در
دوستی کند با ملوک و این احکام ... که ... نظر
داشته باشند و اگر داشته باشند این احکام بر خلاف این خواهد بود مع بعد از این صاحب
تقسیم عطارد شود ... باشد مجموع آن ... سال
... ماه و ... ساعت تخمینا و دلالت کند بر اینکه مولود در این تقسیم
میباشد نیکو خلق و از اکثر اعمال ... نفع ... است و بسیار شوند اعداء او و مخالفت
... دوستان او ... قبیح ... با بعضی از
حیوانات و خراب شود منزل او ... شود ... خواهد
افتاد ... خواهد بود ند دلیل بود بر اینکه نیکو شود خلق
او لیکن ... که نفع داشته باشد ... بسیار شود دشمن او و مخالفت
کنند ... لیکن ... شود خانه او تا
باقی ماند ... خواهد افتاد

ومتعین احوال او در وسط این قسمت خواهد بود ج دلیل بود بر رفتن مال او مع بعد از این صاحب
تقسیم قسمت شود در غربت مشتری در مدت نود و نه روز که بوده باشد مجموع آن ده سال و سه ماه
و دوازده روز و بیست ساعت تخمینا و دلالت کند بر اینکه او در این قسمت بنیاد کند جاه و منزلت خود را
و رئیس شود یا مباشر عمل سلطانی شود و میسر شود خیر برا انجا اینکه کان نبوده و بسیار شود
آرزوها و امیدهای او چنین ها و کارهای او خوشحال الحال غمگین باشد و برادر بزرگش خواهد مرد و از
اموال او کم شود و سفر کند و میسر شود میان راه ترسی اندر و اکثر این بلاها در اول
این قسمت خواهد بود تا آنکه یکسال بگذرد و بعد میکند مال او خیر و نفع ند دلالت کند بر
اینکه آوازه او باطراف برود و نیکو شود امید او و آید او را سلطنت و خیر از انجا که بدو گمان
نداشته باشد و لیکن حزن و غم میشود کاهش برادر نخواهد بود مع
کدام از حزن و فرح او در مدت این خواهد بود برادر بزرگش و از منزل خویش غایب شود یا دو
ماه بعد بخانه باز کردد و با اهلش بلای رسد و بر خود داو را دزد در راه و مال او خواهد برد
پس بعد تمام یکسال چنین خواهد بود حال او و مال او تا دو و بعد و فی
نسد ج دلالت کند بر اصابت خیر یک مرتبه و بر اصابت شر بار دیگر تا آنکه کامل شود یکسال
از این قسمت بعد از آن شود او را خیر و نیکو شود حال او مع بعد از این صاحب تقسیم زحل شود
در نزد او این قسمت در مدت بوده باشد مجموع آن ده سال تمام و دلالت کند بر
اینکه در این قسمت بسیار شود احسان او و برادر او بمیرند و دشمن شوند او را در
میان دوستانش و بر ضرر وی شوند بعضی از ایشان سفر کند و بر خود داو را خوف از
مکروه و میرسد او را غرامتی در مال او و اگر قصد احدی بر اعمال او باز نکرد
و اگر باز کردد بعد از تعب و مشقت اهلش او را دیگر غمی رسد و کند از ان غم ند
دلالت کند بر دشمن شدن دوستان او و بسیار دشمن احسان او و بر او حیله کنند کسانیکه
متعلقان او باشند و دروغ گویند بر او و فرار کنند از او رفیق او و وعده آید بر او غرامت بزرگ

و داخل شود بر او بسبب لشکر ظالم و مکروه و میرسد او را از جانب ملوک خوف و ترسی و اگر یکی
بعد از آن با او نخواهند داد و میکند بر اهلش تا یکماه بعد از آن بسد ج دلالت کند بر دخل و بلاء
بر او از سبب علی که کند بعد از آن و بر داشته شود و احوال او خوب شود مرتخ مع اما مریخ مدت
قوت او این قسمت سال خواهد بود و خوش شود مثل سایر کواکب سبع اول که یکسال است
و در سایر سبعها با شرکت سایر کواکب سبع اول که یکسال است و در سایر سبعها با شرکت سایر کواکب
است و در سبع اول که خاص خود است باشد دلالت کند که او بعضی علوم بسیار ظالم
خواهد بود و واقع شود بر بلیه و خصومت طویل و تشویش کنند بر او دشمنان او و فاسد کنند
منزلت او را در نزد بزرگان و سلاطین و داخل شود بر او مکر از جانب ابوین او و بعد از
این سال از این خواهد نکبت شدید از سبع یا از آتش یا از آهن
یا از آب که یا از که آویخته باشد یا از جانب که آویخته شده کان باشد و
اگر در این سال زراعت کند زراعت او را آفتی از آب خواهد رسید کند و
عارض شود او را صداع چشمان او و شکایت کند از شکم یکماه
بعد معالجه کنند اطبا و اگر مریخ با باشد در محل مریخ یا نهم باشد دلیل بود
کرامت اعدا سالم شود از ایشان ند دلیل بود که ظلم کند و واقع شود
بعد از آن در عذاب شدید و در نکبت طویل افتد و فاسد کنند دشمنان او او را در
نزد ملوک و عارض شود او را صداع و واقع شود بسیار آمد و شد
بخانه طبیب کند شود زراعت که در این سال کند درد شکم او در
یکماه و داخل شود بر او بلیه از جانب ابوین او و تشویش کنند بر او اعداء و برسد
او را از سبع یا از آهن یا از آتش بلیه و بسیار از آتش
از آن و اگر مریخ در محل نهم باشد
دلیل بود که از دشمنان خود فارغ شود بعد از آن ج دلالت کند بر کثرت

بلاها که میرسد او را از اسبابیکه ملایم طبع مریخ است مثل آتش و آهن و فساد دماغ از
یرقان و امثال اینها و الدبروا ندشکم او و اگر سعود نظر به مریخ داشته باشد این مضرتها
بر مولود خفیف خواهد گذشت مع بعد از این صاحب تقسیم آفتاب شود در روز و اتیه مریخ در مدت
یکسال که مجموع این با سابق دو سال خواهد شد و دلالت کند بر اینکه مولود در مدت این
قسمت دشمن شوند او را برادران او و میرسد او را مکروهی از شریک او یا آنکه محبوس شود به
سبب شریک او و شاید که مدت حبس او بیست و پنج روز باشد و بر خورد و عارض شود او را
مرضی بجایگاه خفی او مثل شکم و مانند آن و از پیشها نخواهد افتاد یا آنکه خواهد گشت
او را سلطان یا مانند سلطان و نخواهد مرد ز دلتنگی و فاسد شود عقل فرزند او یا آنکه فرزند
خواهد مرد ند دلالت کند که صدیق و دوست او مخالفت او کند و میل کند بعداوت او و خواهد
مرد زن او یا محبوس خواهد شد و میرسد او را مرض پنهانی یا آنکه زن او مسحور خواهد شد ج
دلالت کند بر مخالفت کردن دوستان او را و برگشتن ایشان بعداوت او و خشم گرفتن سلطان
بر او و بر بلاهاییکه میرسد او را در وقت اجتماع آفتاب به مریخ مع بعد از این صاحب تقسیم زهره خواهد
شد در روز و اتیه مریخ در مدت یکسال که مجموع سه سال شود و دلالت کند که مولود اقبال
کند بر خوانندگی و بر لهو و بانچه مناسب طرب و دوست داشتن زنان تا کار بنزاع کشیدن با
زن خود و آمیزش کردن با دزدان و مسیلان (?) از ایشان بخیزد ند دلالت کند بر اینکه او مجامعت
کند با زن خود و مستی کند با دزدها و بر خورد از ایشان مالی و آمیزش کند با زنان زنا
کار و اقبال و رو کند بر خوانندگی و مجالس طرب ج دلالت کند بر اصابت مالی از دزدها و از ظلم و غصب
و غلبه کردن و مخمور کردن بزنان و امثال این افعال که مناسب زهره و مریخ باشد مع بعد از
این صاحب تقسیم عطارد خواهد شد در روز و اتیه مریخ در مدت یکسال که مجموع چهار سال شود
و دلیلست که او در این قسمت ملاقات کند بمکرها و انجا نخورد غایب شود و غمگین شود بسبب
برون مردم الا وامکن کنند او را و بیع کنند با و زنان و دشمنی کنند با و دوستان او

و بیابنده

و بیابنده که با و بلیه میرسد که هلاک شود در آن بلیه ند دلالت کند که او بد بخت باشد
و از وطن خود دور و محجوب (?) باشد که با و بلیه برخورد بانغایت که هلاک شود در آن و اگر دو
داشته باشد دشمن او شود و با دزدان آمیزش کند و سائل شود و نا امید شود که از سید (?) خلم (?)
شود و برسد او را غرامت و اندوهی ج دلالت کند بر بلاها و غموم و حزنها و بد دشمن داشتن
او را دوستان و دروغ گفتن و مخمور کردن مع بعد از آن صاحب تقسیم قمر شود در روز و اتیه مریخ
در مدت یکسال که بجمله باشد مجموع پنج سال تمام و دلالت کند بر اینکه او در این قسمت حبس کرده میشود
در زندان و ملاقات کند مکرها را بعد خلاص خواهد شد از آن مکرها و بر بیچید او را از غرض
در امری که عمل کند و انفاق کند مال خود را در امر بناء عمارت و تعمیر کردن و اگر مولود غنی باشد
فقیر خواهد شد و اگر فقیر باشد از بلد خود بخواهد رفت و متغیر خواهد شد حالت او از خوف
ببلده اگر بنده بگریزد خواهد مرد یا خواهد گریخت و اگر پدرش زنده باشد خواهد مرد و دشمن
او شوند دوستان او و بیفتد در خصومتها و ظفر یابد بر او هر که با او خصومت کند ند دلالت کند
که در زندان حبس شود و ملاقات کند بلایی را بعد از آن بلا فارغ شود و داخل شود بر او غم
در هر عملی که کند و واقع شود در خصومات و اگر بنده بگریزد خواهد گریخت و انفاق کند مال
خود را در راههای باطل و بعضا انفاق کند و شود در دست او و اگر فقیر باشد از بلاد خود بگریزد
و تعب کشد و اگر پدرش زنده باشد خواهد مرد و اگر دشمن با او مخاصمت کند بر او ظفر یابد ج
دلالت کند بر اینکه بلاها فکر را او را و بعد خلاص شود از آن و اگر بنده بگریزد خواهد مرد و
اگر نفقه کند ضایع خواهد شد و منتفع با و نشود مع بعد از این صاحب تقسیم زحل میشود در روز و اتیه
مریخ در مدت یکسال که بجمله باشد مجموع شش سال دلالت کند که در این قسمت میرسد
او را انواع مکاره و بلاها و بیشتر خواهد مرد و بعضی از مال او از دست او بیرون رود و لازم شود
او را غرامتی و مریض شود بشدت او را عارض شود سبب ربع و عقل او آشفته شود و لیکن سالم
ماند و دشمن شوند او را نزدیکان و زنان او و بسوء طلاق خواهد داد زن خود را یا واقع شود میان

او و زن او عداوت معارض شود و لذت کم دیدش و امراضی که فاسد شود مزاج او را بیرون ملاقات کند
بلا و رنج و غرامت و شقاوت و او مختلط و آشفته شود عقلش و خواهد مرد پس شود مطلقه شود زنش
و صاحب الم شود اعضا او جمیعا و او را درد اثبت یکی یکی و کرا از ثلث گویند و از مرض منکین شود
با نقابت که اهلش دشمن او شوند و بد رسد او را و اسخر فرزندش متفرق کنند بعضی از اموالش را
بعد خلاصی یابد ج دلالت کند بر رسیدن بلا او را و معارض شود تبع و اخلاط عقل
فساد و لذت بجا دهد و امثال اینها انبلا اما بعد خلاص شود از این بلاها مع بعد از آن زمان
تقسیم مشتری خواهد شد در فرداریه مریخ در مدت یکسال که بوده باشد مجموع هفت سال
کامل و دلالت کند بر اینکه مولود در این قسمت از پسر تبه بلندی رسد و ظفر یابد بر هر که عناد
کند با او و ثنا گویند بر او مردم و برخورد و چیز برابد بسبب خصومت و قتال و رغبت در سلاح جنگ
و درامیال بسیار شود غلات او و فرح کنند اهلش و عیالش و زایل شود از برای او رسم
و دختری از او خواهد رسید و هر کاری که کند خوشحال خواهد بود ند دلالت کند بر رسیدن او
خیر را در جنگ و نزاع و دست داد در سلاح جنگ را و آسان شود بر او مخالفان بنی مرهم
را و مرتبه بلند شود و فرح و سرور کنند اهلش و عیالش و بسیار شود عیال او خوشحال باشد
و در هر چیزی که خصومت کند را او را بر بود و زایل شود از برای او فرزندی و عبید و دختری از او
راس و ذنب مع بعد از تمامیت فرداریه جمیع کواکب هفتگانه در سال عیش و چنانکه تفصیل
گذشت نوبت فرداریه بر راس رسد در مدت سه سال و در این مدت دلالت کند که مولود
با سعادت باشد و برخورد و مالی از خصومت و دوستی کند اشراف و او بمنصب قضا و مت منصوب شود
و برخورد و خیر بسیاری و قبول کنند کلام او را و بنده را و مسلط شود بر بسیاری از مردم
و برخورد و اموال را از ارث و از غنیمت فلان و لیکن برخورد او را چیزی از سحر بعض سالم شود
از آن ج فاسد شود مزاج او و بعضی از فساد بعد بصلاح آید ند و اگر ذنب با راس را در طالع مولود
کنند در این سه سال مثل نعیش ملوک و اگر با او مشتری طالع شد یا قمر یا زهره یا آفتاب باد کند

این سه سال مثل ملوک ثروت اندوزد با سودی خود و خیر بی نهایت خود ند اگر راس در بیت المال
باشد مشغول بجمع مال خواهد شد ند و اگر راس در بیت الاخوة باشد عیب باشد سعد و برادرش
صاحب مال خواهد شد ج باید دانست که راس مثل سعد است و ذنب دلالت مثل نحس حکم کن
بر ان در هر جا که بیابی از امثله حکم کردن بر مشتری دلالت ذنب ندمع بعد از راس نوبت
فرداریه بذنب رسد در مدت دو سال و دلالت کند بر اینکه مولود در این مدت ملاقات کند
مکروه را و دشمن او شوند دوستان او و مخاصمه کنند با اهل و عیالش و داخل شود بر او غم و محنتی
در مال شود و زند بر زنش و مفتضح شود بسبب زنش و مریض شود ازان
و این است فرح این بیت که راس و ذنب صاحب تقسیم شوند در موالید نهاریه بعد از مریخ و در موالید
لیلیه بعد از عطارد و انزمانیکه داخل شود مولود در سال هفتاد و یک ابتدا شود در قسمت
فرداریه راس بعد از آن بذنب چه مولود نهاری باشد یا لیلی ج عارض شود او را مرض و بلاها
انجا و فرزندش ند و اگر ذنب در طالع باشد در این دو سال ملاقات کند مولود بلاها
و شرها ند و اگر ذنب در بیت المال باشد فقیر خواهد شد ج و اگر ذنب در بیت الاخوة باشد
باشد باعث سقوط مرتبه برادرانش ج باید دانست که ذنب نحس است مثل زحل و مریخ پس حکم کن
بر او در هر جا که بیابی از امثله حکم کردن تو بر زحل و مریخ و بعد از آن مقاله ششم در

در سال الخدا و صاحب طالع تحویل و در برج انتها و طالع تحویل سهام و سایر ادله

در شش باب باب اول در سال خدا و نظر کواکب به سال خدا در وقت تحویل و بودن سال خدا
در خانهای فلکی و بودن او با سهام باب دوم در حال سهام جداگانه و بودن دلائل با سهام
باب سیم در برج انتها و طالع تحویل و بودن کواکب در این دو برج در وقت تحویل بخصوصه
باب چهارم در حال انتهاء از برای هر دو ماه و باب پنجم در بودن برج انتهاء و طالع تحویل و مواضع
کواکب در اصل ولادت باب ششم در شناختن قاسم و رب السنه و طالع تحویل و قسمت باب
اول در سال خدا و نظر کواکب به سال خدا در دوازده خانه فلکی و بودن سال خدا با سهام

مقاله ششم

ویحلی از احوال سال الحذاء هرگاه تولد کند مولود در وقتی از اوقات میباشد در رب السنه یعنی
سنه ولادت صاحب برج طالع وقت ولادت شد اگر رب سالهای بعد را خواسته باشی بدانی از برج
طالع ولادت ابتدا کرده هر برجی را یکسال الشمس بدهد تا آنکه منتهی شود بسال کی اراده کرده پس معلوم شد
رب اثنا العاشر این برج منتهی پس نظر کنیم رب السنه و ببینیم که سعد است یا نحس و در اصل این ولادت موضع
این چگونه است و در کدام تاسیس بعید است و اولی رب العبور از اصل ولادت می‌شناسند بدین طریق
که هر درجه و دقیقه که آفتاب در اصل ولادت در او بوده است اورا مبدا ساخته از هنگام مفارقت آفتاب
از آن درجه و دقیقه تا معاودت او بهمان درجه و دقیقه یکسال اعتبار کنند پس هرگاه رب این برج
غریب باشد مولود را میر سال بسختی و مشقت دراندازد و همچنین هرگاه بوده باشد کوکب راجع در تحت
شعاع آفتاب و اگر کوکب در تحت شعاع آفتاب باشد لیکن زاید در حساب باشد نیز ناقص از برای
مولود خیر خواهد بود و صالح باشد بجهت آنکه چنین حکم کرده اند حکماء سابقین از اهل بابل
و مصر که اگر نظر آفتاب با قمر بعضی در اصل ولادت از مثلث باشد این برج که رب السنه نیز در آن باشد
و گفته اند که هرگاه وضع چنین بوده باشد رب السنه در خانه خود بوده باشد او عمل شیر و اثر
نحس نخواهد کرد و اگر رب السنه در بیت علت نحوس باشد شدید تر خواهد بود و موجب مرض
و مضرت در بدن و خسران و زیان کار در مال او باشد مگر اینکه خواهد در بیا نفع احوال
برج منتهی و صاحب السنه در صلاح و فساد جز سعادا از برایط آنست که نظر کنیم ببعض برج انتها
و حال او را از خانهای اصل ولادت ببینیم که چه خانه بوده است سعد در اصل بوده یا ماید و تد
یا زائل بوده و یا آنکه خانه باشد یا مثلثه یا حد و چه کوکب بوده از سعود یا نحوس و ببینیم که در
و چه کوکبی بوده با کدام سهم یا اثنی عشریه چه کوکب بوده است و بعد از این نظر میکنیم در وقت تحویل
سال که در او چه چیز است از کواکب تحویلی و شعاع کواکب و اثنی عشریات آنها و چگونه میباشد احوال
کواکب اصلیه و شعاعات آنها و چگونه است حال رب السنه در وقت تحویل در اصل و دیگری بود و قت
تحویل و قوت و ضعف و مزاج از آن دو اگر برج منتهی سالم از نحوس اصلیه

وتحویلیه

و تحویلیه بوده و رب او نیز در اصل و تحویل در حیز خود و متوسط بوده در برجی که از برای او در
اثنی عشریه خود بوده و غیر صالح مغلوب بوده و در حقیقت نشوان نظر کواکب و اثنی عشریات کواکب صالح
المکان باشد در اصل و در تحویل دلیل است بر سلامت بدن صاحب تحویل و ایمنی از خاطر او در
سعد او با اشیا اینکه دلالت کند بر اینکه اشیاء رب السنه و کواکبی که معین او نیند در اصل و در
تحویل و اگر رب السنه در اصل و تحویل صالح الحال بوده در تحویل صالح الحال باشد دلالت کند بر بعضی از
صلاح در این سال و منعقد نیشود از برای وجیرهها اینکه صالح الشود بان و اگر در اصل صالح
الحال باشد دلالت کند بر ضعف و نقصان در کل آنچه ما ذکر کردیم بعقد ضعف و نحوست آن و اگر
در هر دو وقت متعالی الحال باشد دلالت کند بر آنکه انحیه دلالت آنکوکب رب السنه و
اگر در هر دو وقت صالح الحال و المکان باشد و مقبول دلالت کند بر اصابت خیر و منفعت ومن بیده
و اگر در هر دو موضع صالح الحال باشد لیکن مقبول نباشد دلالت کند بر اینکه مولود بر ترفی خیر کثیر
و احسان و امثال اینها رسد لیکن بعد از این فاسد و منتقض شود و اگر در هر دو موضع ردی
الحال و المکان باشد و لیکن مقبول باشد دلالت کند بر اصابت خیر و منفعت قلیله از سفله کان
و انکه عملش فی خیر و اگر با دولت و بعد وقت بوده باشد در وقت تحویل در
و تعلق از اوقات منحوس کند او را کوکبی که قبول نکند او را از تربیع و مقابله دلالت کند این
وضع بر اینکه شدت و سختی آید او را از غیر وجهی و اگر آن نحوس با وجود این احوال در متعلق از اوتاد
باشد بلیه او اشد خواهد بود و اگر آن نحوس در اوتاد نباشد و لیکن ناظر بطالع باشد این
بلیه و مکروه پنهان نخواهد بود که اهل عبران مطلع نشوند و اگر دور نیز در سقوط او از طالع
ناظر باشد بسبب او کوکبی از متعلق از اوتاد دلیل بود که آن مکروه بعد از پنهان آشکار خواهد شد
و اگر خورشید متصل شود بکوکبی که در متعلق باشد او خورشید بر آنکه مکروه را از خود بباید
تفقد و تفحص کنیم صفات سال الحذاء و کواکب و شعاعات و سهام و اثنی عشریات را چه دلالت سال الحذا
بر متعلقات او و مزاج او با کواکب حالات او ظاهر خواهد شد دلالت بر تعیین مزاج و حالات

هرگاه اتفاق افتد که طالع تحویل سال برجی باشد که نحوست در اصل در او بوده باشد یا انتهاء طالع اصل
ببرجی رسد که نحوست در اصل در آن بوده باشد یا اتفاق افتد در وقت تحویل که بعضی نحوس در طالع تحویل
یا برج انتها باشند پس یک دانست این نحوست مثل صاحب طالع یا مثل رب السنه بعلت اینکه نحوست را آن صورت
اثری از آن نخواهد بود و مثل همچنین که در نحوس گفتیم عمل کند در سعود و بعد از این نظر کند بر رب السنه سال
و قاسم و شریک او و اگر بعینه باشد نحس در اصل در برجی بعضی از بروج و بعینه باشد آن برج طالع تحویل
و بعینه باشد این نحس در اصل نحس با انتقال قاسم یا برج انتهاء که رب السنه باشد این وضع علامت
بدیست و دلالت کند بر مکروهی مثل رب القسمة است هرگاه او منحوس باشد ج و هر کوکبی که بوده
باشد با رب السنه بعضی ناظر باو یا باشد در تحویل این سنه او شریک ان رب السنه خواهد بود در
خیر و شر بحسب طبیعت خود د و نظر کند بتشرف و ولایت رب السنه و ولایت کوکبی که با او است در اصل
و ولادت پس اگر رب السنه در تحویل نحس باشد دلالت کند بر وقوع شر و آنچه مناسب طبیعت او است مثل
دلالت کند زحل بر امراض زمان و مشتری بر سلطان و مریخ بر ظلم و عطارد بر خصومت و سخن و مجادله
و آفتاب و قمر بر امر پدر و مادر و نظر کند بتشرف سایر کواکب از نحوست ایشان و مکان امتزاج و معونت
و نظر کند در جاهایی که ان کوکب در آنجا است ث و اگر رب السنه در تحت الموضع باشد دلالت کند
بر هر چه بحسب طبیعت هر کوکب خود مثل زحل مثلا چه او هرگاه صالح یا فاسد باشد دلالت کند بر امر زنان
و مشتری هرگاه صالح یا فاسد باشد دلالت کند بر مال و سلطان و مریخ هرگاه صالح یا فاسد باشد دلالت
کند بر ظلم و جور و عطارد هرگاه صالح یا فاسد باشد دلالت کند بر خصومت و مجادله و آفتاب و ماه هرگاه
صالح یا فاسد باشند دلالت کنند بر امر ابوین و زحل هرگاه صالح یا فاسد باشد دلالت کند بر قدر
و جاه و عزها و رفعتها ج هرگاه رب السنه در تحویل صالح الحال باشد بری از نحوس و در وضع خود بوده
و مقبول دلیل بود که صاحب تحویل در این سال بر خود و خیر و سلطنت را و اگر رب السنه در طالع یا
در وتد السماء بعینه باشد صاحب تحویل صحیح البدن خواهد شد و میرسد بمنزلها و اگر در
برج چهارم یا هفتم باشد زیاد کند اهل و ذو رحم خود را و اگر در دیگری از این مواضع باشد

ودلیل

ولیکن فاسد الحال باشد صاحب سال در وهم و دامن کر یعنی از جنس دلالت او چنانکه حالا گفتیم
بعضی نظر کند بسعادات رب السنه بنظر یا با برخانه ها فلکی یا اتصال او بکواکب یا اتصال کواکب
باو بعید دلالت او یا انفراد او بما زحت او رب انتها را و مطالع اصل را و رب او را و مواقع
کواکب مواضع سعود و نحوس از خانهای اصل و ولادت و انتها و تحویل ج هرگاه رب السنه در
اصل ولادت در سهم غیب بود و در وقت تحویل نیز در سهم باید یا در سهم باشد و صالح الحال
و المکان نیز باشد دلیل بود بر اصابت و برخوردن صاحب تحویل در این سال الحال و سلطنت را
یه هرگاه رب السنه بعضی از کواکب بعینه باشد باید طبع و جوهر او و آنچه او کند در ولایت
و ترتیب سال دلالت کند بر آن دید و نگاه کرد و همچنین باید نگاه کرد کواکبی را که منضم رب
السنه یا معین او باشند و نگاه کرد که این رب السنه بکدام سهم است و حکم کند از جانب سهم چنانکه
حکم میکند از جانب طبع و جوهر او و بر او ج رب السنه هرگاه در تربیع یا در مقابله سعود باشد هرگاه
خود او سعد باشد ایضا باعث زیادتی خیر خواهد شد و اگر خود او نحس باشد اصلاح شر او
کند یه اگر رب السنه سعد باشد بعینه باشد تحویل در روز یا در شب و نظر او شب باشد
رب السنه مریخ از مقابله و یک دو قمر در تربیع مریخ و بیابی رب السنه غیر متصل بطالع سال
و راجع هم باشد بعضی منعقد الارض افتد دلیل بود بر عیب اندر دندان و اندر چشم و کرد
زیان کنند و مال خود ج اگر رب السنه کوکب سعدی بعینه باشد یا جمع باشد مریخ در تحویل
نظر مقابله با و داشته نظر تربیعی بقمر و مریخ در چهارم طالع تحویل باشد بعینه باشد طالع
منحوس با آفتاب یا [illegible] بعینه باشد صاحب طالع غیر ناظر [illegible] طالع دلالت کند این وضع بر
انواع مکروه و فضیحت از دشمن و در عقد و منفعت مال و زیان کردن در مال ج اگر رب السنه سعد باشد
بعینه باشد طالع تحویل کوکب نحس در هفتم ایضا کوکب نحس باشد و قمر در وقت تحویل فاسد باشد
شوم یکی از این دو نحوس یا ان غیر او در نحوس دلالت کند این وضع بر مضرتی شدید که میرسد صاحب
تحویل را از دشمنان او در مال او و بر زیان خواهد شد بعضی از اعضای او عیب برسد بر خود خصوصا

هرگاه نظر عداوت داشته باشد بسعدی طالع تحویل سال شا استکلا الملیثوه بر حال المولود هرگاه ذات
السنه در وتدی باشد نحوست کند او را کوکبی نحس که قبول نکند او را از تربیع یا از مقابله
دلالت کند بر آن بر شقت عبر بلا اینکه پنهان نتوان کرد و بدتر از همه آنکه بعده باشد ذات
السنه غریب و دفنده بود علی احتراقه چه این دلالت کند بر ثبات عوام بلا و اگر ذات السنه در وتدی
نباشد و نظر داشته باشد ببرج طالع و نحوس هم باشد بطوری که وصف کردیم هم باشد دلالت
او بر بلا و شقت کمتر از این کس منکوس شد و شدید اندازه بر حق او دام که اهلش هیچ صاحبی و اگر
رب السنه ساقط از طالع باشد و منحوس باشد چنانکه ذکر کردیم دلالت کند که شقت و مدت کوده
همه پنهان باشد که کسی بر آن مطلع نشود و اگر نظر داشته باشد ببرج او کوکبی از وتدی لیل بوده که
آنکه و بعد از پنهانی شایع و آشکار خواهد شد و اگر متصل شود بکوکبی که در وتدی باشد
خود او آشکار خواهد بود آن بلیه و مختبر آن شا و اگر رب السنه در وتدی الموضع باشد در تحویل
و ایضا در اصل هم وتدی الموضع باشد و لیکن مقبول دلالت کند بر اصابت خیر و منفعت از سفله گاه
و بر علی که خبری در آن نباشد شا و اگر رب السنه در اصل نیکو موضع باشد و در تحویل العجمه جید
المکان باشد لیکن مقبول نباشد دلالت کند که او شرف احسان و منفعت بسیار لیکن زائل
شود و فاسد شود نظر کن بسوی المدبر السنه و ببرج که آن از طالع و نظر کن که چگونه بوده
در اصل ولادت موضع او اگر در اصل و تحویل جید الموضع و مقبول باشد دلالت کند بر صاحب تحویل
و بر اصابت مرتبه و منزلت او از وجهی که امید او نبوده باشد مقبول دلالت کند ایضا بر اصابت
در تحویل جید المکان بوده و لیکن در اصل جید الموضع نباشد و بوده باشد مقبول دلالت کند ایضا
بر اصابت خیر و منزلت لیکن بر وجهی که امید نداشته باشد بلکه بخاطر او نگذشته باشد یه اگر رب السنه
را در تحویل سال بیابی راجع یا تحت الشعاع و بیابی ابتدا در مکان غریب یا در مکان ردی یا بنظر یا نحوس
بیکی از نظرات یا در خانه زحل یا در شرف نحس دلالت کند بر بدترین علامات مولود و نحوست
الها ج اگر رب بیج انتها محترق باشد یا راجع یا غریب یا منحوس یا در جایگاه بد انتها ای فلکی یا فاسد

باشد

باشد بر وجهی از وجوه حکم کن که وقت تحویل این مولود فاسد و بد احوال خواهد شد خصوصا هرگاه
این حال در وتدی باشد فاسد باشد قمر و برج انتها صب و هرگاه بوده باشد رب السنه هر کوکبی
که باشد راجع یا محترق یا منحوس بعضی صاحب عضو بان رب السنه در خانه یا شرف یا حد خود
باشد و نظر داشته باشد ببرج انتها … دلیل بود که داخل شود بر او فتوری و بسبب آن لیکن
عارض شود او را کسالت و ترس و اضطراب و بیکاری ج اگر یابد رب السنه کوکب نحسی بوده باشد
در طالع اصل و آن نحس فاسد کند قمر را ایضا دلالت کند آن بر ردی و بیم نصف سال کند و اگر رب
السنه کوکب نحس باشد در وقت تحویل ضرری بجسم رساند ج اگر رب السنه … یافته شده
باشد از نحوس خواهد بود آن سال با خوف و غم و غرامت و ابتلا و اگر شرف نظر مجدد شته
باشد این حکم را … دفع کند صب و اگر رب السنه منحوس باشد از مریخ و مریخ قابل او نباشد
دلالت کند این سال بر خوف مولود و شر و خصومت و جدال و منازعه و قتال از برای او یه
اگر نحس با رب السنه باشد دلیل بود که مکروه مذکور اشد باشد و اگر رب السنه با آن نحس در برجی
باشد که طالع اصل ولادت بوده باشد این اگر چه سعود با او باشد دلالت کند بر ضرر و
آفت شدید ند اگر بیابی با الحداد در خانه دوتی که … باشد دلالت کند بر جاه که
نقص کند و کم سازد در تقلیه ج اگر بیابی رب السنه را در تحویل سال العزی جای غریب دلالت کند
بر معطلی صاحب تحویل در آن سال … ج هرگاه رب السنه در اصل در مکان ساقط
یا در تحت شعاع بوده باشد در تحویل در ششم یا در هشتم یا محترق و نظر داشته باشد
زحل بسوی او در تحویل دلالت کند بر معزول شدن صاحب تحویل از اعمال … او
بر وسیلت او در این سال بر نکبات شدیده برسد ج اگر بیابی رب السنه را در وقت تحویل
ساقط یا ناظر مریخ دلالت کند بر سفر بعید که اتفاق افتد در این سال از برای صاحب تحویل
خصوصا هرگاه مریخ مستعلی باشد بر آفتاب یه اگر یکی در تحت سال نحس بوده باشد از
نحوس در وتد هفتم یا در مکان منتصب … در مکان نظر داشته باشد دلالت کند

برضرر شدید با اهل و عشیرت او و اگر آفتاب و ماه با ان نحس باشند دلیل بود بر ضرر و بدوان
و مادران [illegible] باشد و ضرر از جانب پادشاه یه و اگر این نحس در وتد هفتم باشد در مواضعیکه
دران مواضع نحوس ضرر بوده اند و بوده باشند هم و عطارد با ان نحوس دلالت کند بر ضرر باهل
و ولد و اگر آفتاب و ماه با او باشند ضرر خواهد بود [illegible] بسبب [illegible] خلل کرد بر صاحب تحویل که [illegible]
از جانب سلطان جز و اگر رب السنه در وتد سابع از طالع تحویل بوده باشد یا انکه زائل از اوتاد
باشد یا در مائل اوتاد بوده و منحوس باشد دلالت کند بر کریختن از شهر خود بر نکبات شدید ح
و اگر [illegible] رب السنه او در سابع یا نهم در ضعف خانه خود بود یعنی در وبال باشد یا در هبوط [illegible]
کر صاحب تحویل یعنی مولود در این سال غربت خواهد رفت و دشمن او در شهر و وطن او یه اگر رب
السنه نحس بوده در اصل میلاد در بیت المرض باشد در وقت تحویل [illegible] و ساقط [illegible]
آنست که ان نحس [illegible] طالع سال باشد پس بایستی که [illegible] صالح باشد [illegible]
کند بر مرض شدید یه پس باید [illegible] ح اگر [illegible] طالع سال دلیل بود بر مکاره
شدید و امراض طویل یه باید البته نظر کرده شود بمواضعیکه در ان رب السنه [illegible] هر کاه
در طالع یا سابع بوده باشد [illegible] با ایشان باشد دلیل بود بر مضرت شدید و اذیت از جهه مال
و بر صاحب تحویل خوف [illegible] اگر نظر داشته باشد [illegible] رب السنه جز اگر رب السنه
غریب بود [illegible] در دوازدهم یا در ششم و نظر داشته باشد [illegible] یا نحل از وتدی
[illegible] باشد از نظر [illegible] دلیل بود بر مضرت از دشمن و بر اذیت از انان
ح دلالت کند [illegible] دشمن
در این سال ح [illegible] باشد [illegible]
در وسط السماء و یا غیر وسط السماء [illegible] دلالت کند [illegible]
[illegible] ذکر کنند و اگر [illegible]
[illegible] دلالت کند [illegible] فائده در این [illegible]

مفارقت

مفارقت از وطن و غیبت او و اگر در برج انسی باشد دلالت کند بر حصول ضرر از جانب ناس هکذا
قیاس سایر بروج ح همچنانکه نظر میکنی بخانها نظر کن بطبیعت و جواهر بروج پس اگر برج بوده باشد
بصورت انسان و وسط السماء باشد بوده باشد مریخ ضرر رسانیده باشد در ان دلالت کند بر ضرر
در عمل و کفتکو ضرر از جانب ناس باشد برا او ح و اگر ان برج آبی بوده بیت المرض باشد و [illegible]
او شود دلالت کند بر ضرر از جراحت و [illegible] و اگر مریخ مقارن برج بوده در ان مکان ضرر از سیلاب
خوف [illegible] شود شا اگر رب السنه [illegible] بوده مستقیم السیر باشد دلالت
کند بر مرض و اگر راجع بوده باشد دلیل کند بر شکستن عضوی و اگر تحت الشعاع باشد دلالت کند
بر مرض خفی و اگر دلیل مرض باشد مثل این حکم کند در منفعت و مضرت ح اگر منتهی شود رب السنه
بمکانیکه در اصل ولادت نحس یا مریخ در ان مکان بوده و [illegible] نحس یا مریخ در وقت تحویل
در ان مکان یا در تربیع ان مکان و خصوصا هر کاه در اوتاد باشد یا در اماکن مواضعیکه در ان
اوتاد باشد دلالت کند بر ضرر و ظلم با خوف و ترس شدید و حبس جز اگر رب السنه در حال
با مریخ باشد بوده باشد در تحویل سال در طالع و خصوصا اگر در اصل ولادت در طالع
[illegible] بوده یا در مقابله یا در تربیع [illegible]
کند [illegible] مرض [illegible] اموال یه پس باید دانست که در حال
هر کاه با این حال بوده باشد دلالت کند بر مرض و بیماری و اگر مریخ با این حال باشد دلالت کند
مضرت در مال و معیشت [illegible] در معیشت کند و اگر یکی از نحسین رب السنه
باشد و بوده باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] ح هر کاه نحسین [illegible]
السنه بوده [illegible] در تحویل سال [illegible] خواهد بود
[illegible] هر کاه این رب السنه [illegible] در وقت تحویل واقع شود در مکان [illegible]

انکه در بیت المرض باشد چه دلالت کند بر مرض شدید و هم چنین است هر گاه منتهی شود قسمت مکان
نحسی بوده باشد حال دو حصه در سال مانند برج سال یعنی انتهاء هر گاه یکی بود در مکان
صالح و خداوندان در مکان ردی باشد مانند حال سال است و سلام هر گاه منتهی شود
بجای سعد یکی و در بیت ان در مکان صالح و نیست از برای ان مضرتی یه ند اگر در بیت السابع
باشد هیچ فکر کن با ماکن ایشان را و بایشان اماکن و با امتزاج ایشان با سعود و نحوس و حکم کن
بعد طبیعت برج و کوکبی که امتزاج یافته اند با ان بمقارنه یا بنظر یکی ج و اگر بیابی رب السنه
را یکی از ان [illegible] خانه خود باشد یا در شرف یا در حظوظ بوده باشد و متصل شود بکوکبی از
کواکب یکی [illegible] حکم ان سال [illegible] دلالت رب بیت السنه از کواکبی که متصل بر رب السنه
باشد از کواکبی که غالب باشد بر رب السنه یکی [illegible] در مکان خود سال الحدان اجل
باشد [illegible] کمال الحال باشد اگر زحل رب السنه باشد و مشرقی [illegible] بوده باشد یعنی
امتزاج بکواکب [illegible] باشد بعد از خروج از تحت الشعاع دلیل بود که مولود صاحب [illegible]
و عمارت و زراعت [illegible] هه
این موضع دلیل بود بر نفاذ امر [illegible] از برای مولود [illegible] هر گاه [illegible]
و غیر اشجار و عمارت و زراعت بوده باشد [illegible] احداث کند و بنا کند کارهای [illegible]
ند اگر زحل [illegible] خانه [illegible] باشد و نظر داشته باشد با سعود
دلیل بود که مولود در این سال العامل [illegible] شود و احداث کند بنا و عمارت [illegible] اشجار و آباد
کند [illegible] جز اگر زحل صالح الحال بوده باشد [illegible] بعضی
از حظوظ خود در مکان [illegible] دلیل بود بر [illegible] مولود بر
[illegible] اعمال [illegible]
باشد [illegible] صاحب
عمارت خانها [illegible] آوردن آب چشمه و کاشتن درختها و زرع خواهد شد و اگر مولود از اولاد

ملوک

ملوک و اشراف باشد و نظر داشته باشد بسعد [illegible] سعود در اصل ولادت دلالت کند که در
این سال بنا ساختن شهرها و قصرها و کشیدن دیوار در حوالی شهر و بلند کردن دیوار و
کردن بوستان و [illegible] آوردن قنات و کندن رودخانها و اصلاح کردن عمارات که فاسد شده با
پیش ازان صب باید دانست که دلیل هر گاه زحل باشد و در طبقه تامه از قوت باشد دلیل
بود که مولود در این سال بنا نمودن و خانه کردن [illegible] باشد و عمارت و در آوردن آبها
و کاشتن درختها [illegible] چشمهای [illegible]
خود بلند شود [illegible] طبقه او [illegible] کند و اگر مولود قنات
و چاه کند [illegible] ولایت [illegible]
و غالب شود بر [illegible] سلطان [illegible] امور سلطان را از انچه در
ان [illegible] حفظ کند [illegible] حرکات خود و اگر
مولود [illegible] قوت [illegible] خود
[illegible] خ و اگر زحل [illegible]
باشد [illegible] قصرها و باغها و بوستان و اخراج کند قنوات را [illegible] چشمها و
و اصلاح کند انها را و منتفع شود با عمال و کسب خود خ و اگر زحل در مواضع [illegible] خود
باشد [illegible] بنا و عمارات [illegible] بوستان خ و اگر زحل در موضع
غریب باشد [illegible] و اگر
مولود [illegible] دلیل بود
بنا کردن [illegible] رودخانها و مجاری [illegible]
و اصلاح کردن [illegible] باغات [illegible] منفعت و کسب مال
[illegible] مکان صالح [illegible]
اسباب منفعت و کسب مال [illegible] و کرامت و کسب کردن

مال و تدبیر کردن اعمال و امور نیکو بسته و است و بفکر و آرام و علم و بر سبیل تدبیر و در خوشحالی

از فرزند خویش ﻯ نظر کن پس اگر باشد مکان زحل یا نظر داشتن مشتری بسوی او و از بروج ملوک

دلالت کند بر واگذاشتن ملوک بزرگان اعمال و امور را بسوی او و اگر برج غریب باشد تفویض

اعمال آنجا به مرد بزرگ غریب خواهد بود یا آنجایگاه غریب باشد و اگر مکان اصلها باشد بخیر

و منفعت دولت آنجا به دوستان ... و رسد و نظر کن بسوی سهام و چنین که

مذکور شد حکم کن نا اگر برج از بروج ملوک باشد و نظر داشته باشد بسوی او مشتری بخود

این مال در سر و خوشحالی از ملوک و از نظر ایشان ملوک و اگر بیابد چنین که گفتیم در خانه غربت

میرسد این فضل و شرف از مرد غریب بزرگ در شهر شان و اگر باشد زحل در خانه سیوم خود میانه

آن امر یا آن ... با آفت یا سبب ... رسد خت و این موضع کار نیکو کند از اعمال زمین مگر

آنکه برج ... خواهد بود پس اگر نظر ... داشته باشد ... تحویل سال ... از بزرگان

مال ... کند ... باشد خت و اگر مشتری نظر بر زحل داشته باشد

آنجایگاه نیکو دلالت کند بر منفعت و سود بفرزند جز و اگر نظر تسدیس یا تثلیث داشته باشد

مشتری بر زحل منتفع میشود ... کار دیگر کند پس اگر زحل در برج ملوکی باشد در وقت مشتری با او

هر جهتیکه بوده باشد نظر دلالت کند بر سعادت و قوت مگر آنکه نظر تثلیث یا تسدیس بعد از آن نظر

تربیع ... اصلاح خواهد بود جز نظر مریخ بسوی زحل از تثلیث یا تسدیس با صلاح حال ...

کند که مولود ... صاحب اقبال ... باشد ... نفع بجال او داشته باشد ...

کند ... جاه او را ... ملوک ... و اگر مقارنه کند زحل را مریخ

در اصل و تحویل ... باشد ... نیکو خلق ...

کند ... جز نظر ... تثلیث آفتاب بر زحل با صلاح حال آفتاب ...

میلاد و تحویل در بروج ... دلالت کند بر زیادتی جاه و قدر و منزلت ... منتفع ...

و بزرگان جز نظر ... بر زحل از آن ... باشد در بروج لیلی ...

سال

سال ... بزنان و زیاد کند ... و با کنیزکان ... مشغول باشد ...

... اگر نظر زحل ... از تربیع و مقابله باشد دلالت کند بر ...

... از ... و ... جز

و اگر زحل ... صالح الحال ... باشد ... تحویل و نظر تثلیث یا تسدیس ... زحل ...

باشد ... علم ... انواع علوم ... شود و خوشحال

بر بندگان و حشم و خدم و اگر مقارنه زحل ... باشد ... حفظ ... جز

... اگر نظر تسدیس یا تثلیث داشته باشد بر زحل با صلاح حال ... باشد ...

... نظر ... منتفع شود ... اشجار

... منزلت ... زیاد شود و اگر ... نظر تربیع یا مقابله

یا مقابله بر زحل داشته باشد ... اثر نظر تسدیس ... از او ...

... باشد ... باشد ... اگر زحل ... باشد ... بحال باشد

ﻉ نظر کن ... زحل ... باشد ... باشد حکم کن بخصومت

... اگر ... باشد ... باشد ... اصل

میلاد ... موضع صالح باشد ... تحویل ... باشد ... میلاد ...

صالح الحال باشد ... باشد ...

... ث و اگر زحل ... باشد ...

... امراض ... و ... شود ...

و ... اگر ... باشد ... حاصل شود

و ابطال ... ند و اگر زحل در تحویل ...

... باشد ... موضع ... برج ... بیت ...

... باشد ... تحویل ... زحل در این موضع ...

بلیه و محنت بالو زیدت و نکات خصومت منفق و امراض بابده و خام و بلیه از خلط سودا و مانند این
و در مال و مواشی و عمارات و مزارع و دفاین و آب و غیره تباهی رسد و هیچ کاری عمل کند مکر آنکه در آن نکوهش
میبیند و عمل نمی شود او را خصومت انجین عکس باز میر است قدیم و در این سال او را حزن در وقت ...
که داخل شود بر او در آن فراغت شناسی ... پس اگر اراده کنی اینکه بدانی که آن جانب که بلا رسد
نظر کن به سعد اثنی عشریه کسالخداه را و مستولی بر بین که اثنی عشریه در بیت غریب است
یا در خانه سیم یا در خانه نهم است لکن اگر به برج غریب باشد کسالخداه را و مستولی خواهد آن
بلیه و مکروه از جانب آن بر غریب یا بر مسافر رسد و اگر در برج اهل باشد از جانب دشمنان باو رسد
و اگر در خانه اصدقا باشد بسبب اصدقا باو رسد صب اگر زحل منحوس و معیف و ضعیف باشد
فاسد شود حال مولود و بسیار شود فراغت و بطالت او و بر او شود کسالت او و کم شود فواید که
باو برسد و شدید شود حزن او بر اهل و ولد و مرض کرده بدن او و حاصل شود نکبت
و در شواید در جمیع امور او خت دلالت کند بر مضرت بمال و کسب بجرح ها و بر وباء و امراض بدنی
و امثال این مذکورات از طبایع زحل عدلیل بود بر طول عمر و ضعف آنکه زحل در مکان خود بود
فادی عمر و بتا نکه این دلیل بر خفت و سعید کند اگر چنین که گفتیم باشد و نظر داشته باشد
مشتری ایضا باو دلالت کند بر امراض با در دویا به و بر مرض سل و علت خلط سودا و اذیت و خرابی در بنا اما
و زراعت و مستغلات او و بر فاسد و ضایع شدن اینها و بر بدی تدبیر او و بر مرض در دو دندانها
دشوار علیل و جوها این امراض بسبب سنگینی و شدت بنعید مواضع زحل است از حرب
بودن مرضها و از وجوع و اقامت در مکان نجد او و دست و بعد از این اسباب شدت و بطو اینها
بکو و حکم کن بر نحو یکه مستکد ... امر تبارع و تقی و الی سال الشهود او منحوس باشد
جز خت زحل در کاه منحوس باشد تنها و در الحال نجوم در برج غریب و در محترق یا در تحت الشعاع
یا راجع و در شب فخت الارض در دو در تحت الارض بوده باشد خصوصا در کاه در وتد رابع باشد
دلالت کند در این سال بر هلاکت در پیران اهل خوانند در ده و در پدران و اجداد و میرسد خود

مولود را انکبات شدید و مقرری در رعایت و زراعت و آب و در چیزهای نقیه او و دلیل بود بر دو بدنی
حوایج او و بر خطای رای او و بر خبث باطن و بر خدعه و بد نور از این آنکه بوده باشد بطوع التیا مقیم
جز اگر زحل در رتی الحال در غریب غیر مقبول بوده باشد ملاقات و مباشر شود انجه را کرتش
ذکر کردیم و میل باشد مغموم و اگر زحل در نظر ... کواکب سعد باشد ملاقات کند بسبب
کواکب مکروه و حوادث را جز و اگر بیابی زحل را در خانه اش و وقت تحویل سال در روز با
بلیه و مکروه قلیل خواهد بود خصوصا اگر مشتری و اصل بود و تحویل نظری با او داشته باشد چه نظر
سعد باو باطل کند یا کم کند آن بلیه را خصوصا اگر در سمت شرقی باشد که آن از وسط السماء
تا طالع است ناحیه مغرب از وسط السماء است تا مغرب ه و اگر مشتری نظر عبر زحل دا
باشد دلالت کند بر رفتن این بلیه و شروع آسان شود امر خت و اگر مقارنه کند مشتری زحل را
یا نظر تربیع و مقابله با و داشته باشد تخفیف حاصل مضرت زحل را در بلند و مضرت زحل
بوده باشد در اجمیکر در زحل باز از اصناف کواکب که منحوس میشوند بر زحل و سهام جز نظر
مشتری بر زحل بنظر تسدیس و تثلیث در حالتی که سعد بود بحال باشد دلالت کند بر خرابی بدن ...
و در فتن بعضی اعمال و بر کم نامی و فاسد شدن جاه و متهم بر کسالت و اگر نظر تربیع داشته
باشد دلالت کند بر نقصان مال و دشوار شدن عمل که ابتدا کند بآن و میرسد پدر و مادر
او را آفت و اگر نظر مقابله داشته باشد و بود در تحویل باشد و بود وقت که یکی اهل و اولاد
و دیگری تحویل باشد دلالت کند بر بدی تدبیر و غم و علت بسبب زنان و اگر مقارنه کند دلالت کند
بر فساد مال و مناقص و فوت ه و اگر زحل در بیت السنة بوده باشد و یکی بود در وقت تحویل در
مکانیکه در اصل ولادت در او بوده و مریخ در مقابله او باشد و میل باشد وضع پستی و بدی
و دلیل بود بر ضرر و در موضع که باشد و در خانه که نظر پیدا کند با نظر کند از جهت بیت
و مکانیکه او در او مستولی اگر در طالع یا با قمر باشد دلالت کند بر ضرر و بجسد و هم چنین دلالت
کند بر ضرر اگر در بیت البیت باشد ج و بر همین طریق که گفتیم بکو و حکم کن در سایر خانهای دوازده

کاند ند اگر زحل در جایگاه خبیث بوده باشد چنانکه وصف کردیم و مریخ نظر تربیع یا مقابله
با مقابله باو داشته باشد دلیل بود که بلیه و مکروهی باو میرسد از جانب معتصبان (?) لشکری
خصوصا اگر زحل در بیت اعداء بوده باشد و برج انسی باشد که این بلیه باشد خواهد بود و میرسد
او را حبس و قید و بلا خصوصا هرگاه در ناحیه مغربی یا جنوبی باشد ج اگر زحل رب السنه بوده و او
باشد منتهی شود و مریخ بمکان خود کرده اصل دلالت در او بوده و مقارنه کند در آن مکان زحل را
و بوده باشد در طالع تحویل در هفتم یا در تحت الشعاع و بوده باشد سعود در زائل الاوتاد دلالت
کند بر مکروه و شر که ملحق شود صاحب تحویل را در مجموع ایام سال خت اگر مخالط زحل مریخ بوده
باشد و بوده باشد زحل در برج انسی خصوصا در بیت الاعداء او دلالت کند بر مضرت از اعداء و بر ظلم
و خوف شدید جز نظر مریخ بسوی او از تسدیس و تثلیث دلالت کند بر سستی و کسالت و فساد حال
و مرگ برادران و بر خوردن نکبت شدید بصاحب تحویل و اگر نظر تربیع داشته باشد باو در حال
و شرف باشد برادر عارض شود او را مرضی انحرافات و فاسد شود حال ابوین او و بمیرد بعضی
از برادران او و اگر نظر مقابله داشته باشد میرسد او را نقصان در مال و معاش و عارض
شود او را نکبت شدیده و مرض و مخاصمه کند اهل و اقربا خود او را و میرسد او را مضرت بسبب
و جوهران (?) و اگر مریخ مقارنه کند او را دلالت کند بر بسیاری غم او و بدی خلق و تدبیر او و بد شود او
بر آمدن حوائج او و میرسد برادر بزرگ او را مکروهی و اگر مقارنه در یکی از دو وقت باشد که
کمتر از این باشد جز آفتاب اگر نظر تسدیس یا تثلیث بر زحل داشته باشد خصوصا در شب میرسد او را داد (?)
پدر و مادر او را غم و ضرر در مال و نقصان در جاه و اگر نظر از تربیع باشد و آفتاب مشرف بر زحل
باشد انچه از پدر و مادر او را ارث بود از اموال و املاک خواهد شد و دشمن او شوند خویشان
او و عارض شود او را امراض بارده و اگر زحل مشرف بر آفتاب باشد میرسد او را غم و تحیر
در آن غم و محبوس شود یا اسیر شود و معطل شود از اعمال نفع دارد و اگر نظر مقابله باو داشته
باشد میرسد او را از جانب پدر شر و فقر و حاجت و عارض شود او را مرض و بنا لمداری (?) و اگر زحل

در تحت شعاع آفتاب در آید مستغرق کند اموال پدر را و عاقبت امر او بفساد و مکروه کشد و اگر
دلیل باشد بر آنکه [illegible] خواهد بود و پدر و برادر ش [illegible] خواهند رسید و اگر آفتاب بکلی غایب باشد در بیات
خواهد بود در این مذکورات و بسیار شود خصومت و جنگ او خت و اگر زحل تحت الشعاع باشد
دلالت کند بر وقوع و در سلوک امر غایبه بعضی حوادث کشنده و پنهانی و بر مضرت از جانب پدران بعد
موضع زحل بران طور یکه وصف کردیم جز ب اگر بوده باشد زحل چنین که وصف کردیم و مقارن
کند او را زهره و بوده باشد سهم الشهوه (?) در این سهم فاسد باعتبار مکان و باعتبار بودن
با زحل یا در مقابله یا در تربیع او دلالت کند که مضرت و فساد از جانب زنان و از امور الذنان (?)
باشد جز نظر زهره بر زحل بنظر تسدیس یا تثلیث در حال تحویل دلالت کند بر شستن (?) در جاهها
بلید و فاسد و شغل متاع او و … باشد مکدر العیش و … کند با … از زنان و مردان
و … از زنان … سفله و اگر نظر تربیع باو داشته باشد و زحل مشرف بر زهره باشد
… بر زنان … بعضی از ایشان تلف شوند یا انکه میان او و زنان مفارقت و دوری
شود و میرسد او را بسبب زنان و … و اگر زهره مشرف بر زحل باشد و زنی
خواهد او را از زنان اطاعت کننده و محبت ایشان او را و حسن خلق ایشان با او و در زنی که
شوند زنان بر چنین … و اگر زهره نظر مقابله بر زحل داشته باشد عیب باشد که … زنان کند
بر زنا یکی چیز باشد و میرسد او را از ان زنان مکروهی و مریض شود و یا بعضی از زنان تلف
شوند و اگر مقارنه کند زهره زحل را مجامعت کند با زنان زنا کار و با زنان خسیس یا نا …
یا انکه یکی از زنان بگیرد و دوست بدارد و دیگری را بگیرد و … از زنا را دوست دارد
… ایشان او را جز نظر عطارد بر زحل از تسدیس و تثلیث باعث رسیدن غم میشود باو بسبب حساب
و کتابت و علوم و ما العلیا (?) باشد بتدبیر و ترک کننده را … انفع دارد و اگر نظر تربیع باو بود …
و زحل مشرف … باشد بر خورد او را غم و نکبت در مال و معاش او و انچه در دست او بود از چیزها
… نفع خواهد … خدمت کند طائفه را بسبب حاجت با ایشان و میرسد او را مکروهی

ببیند [illegible] و معادن شود و در دهن و کوشش [illegible] و اگر عطارد [illegible] بوده باشد بر زحل دلالت
کند بر کمی انچه ذکر کردیم پس اگر نظر کند عطارد [illegible] زحل از مقابله میرسد او را [illegible]
جایهای پوشیده و تلف شود پاره‌ای از مال [illegible] باشد علتی در دهان و زبان [illegible] او را مکر
[illegible] باشد [illegible] الفکر و علیل شود [illegible] کند [illegible] از کسی که با او نزاع کند
و میرسد او را [illegible] و اگر عطارد مقارن کند زحل را در [illegible] وقت میرسد او را غمها
مختلفه [illegible] باشد [illegible] غالب شود بر او فکرهای فاسد و مختلط شود عقل او و بر خود او را مکروه
در بندگان [illegible] و بعضی شود [illegible] بر خود او را انواع بلاها [illegible] و اگر زحل با سهم [illegible] باشد دلالت کند
بر [illegible] و اندوه [illegible] و اگر با سهم الآبا باشد [illegible] باشد [illegible] السهم ایضا فاسد دلیل
بود بر [illegible] و اندوه [illegible] اگر [illegible] حال باشد جز نظر قمر بزحل تبدیل
باشد [illegible] باشد [illegible] و بر او [illegible] گفته شود
اگر نظر تربیع باشد و زحل [illegible] باشد [illegible] صواب [illegible] رای [illegible]
[illegible] کند [illegible] و اگر قمر [illegible] زحل باشد [illegible] شود بخصومات و نزاع
و بعضی [illegible] شود [illegible] و اگر قمر [illegible] برج مونث باشد [illegible]
دشمن او شود و اگر در برج چهارپایان باشد او را [illegible] چهارپایان [illegible] سایر
[illegible] سباع [illegible] برج آدمی و اگر قمر مقابله زحل [illegible] باشد [illegible] او را
[illegible] مواضع خفیه [illegible] تلف شود اموال [illegible] باشد [illegible] و اگر نظر این کواکب
مذکوره [illegible] یکی صالح یا فاسد الحال [illegible] باشد [illegible] کنند
انچه اکنون ذکر کردیم ما از صلاح [illegible] یا فساد آن و اگر زحل [illegible] وقت [illegible]
وقت تحویل صالح الحال باشد و کوکب [illegible] الحال [illegible] منحوس باشد حکم کنند آن کوکب [illegible]
و اگر زحل [illegible] الحال باشد [illegible] و کوکب [illegible] صالح و مسعود [illegible] باشد حکم خواهد کرد
این کوکب [illegible] و صلاح خواهد آمد او را و همچنین طریق [illegible] الحدا بودن زحل [illegible]

کواکب

کواکب [illegible] و انصلاح [illegible] و فساد گفتیم در سال الحدا بودن سایر کواکب هم حکم کن از صلاح و فساد بودن
زحل با سهام [illegible] نظر کن [illegible] سهام پس اگر [illegible] زحل [illegible] کنت [illegible] نظر داشته باشد [illegible]
او [illegible] باشد سهم [illegible] و منحوس [illegible] باشد [illegible] زحل [illegible] داشته باشد
دلیل بود [illegible] زحل [illegible] باشد [illegible] و اگر این حال با عطارد باشد [illegible] باشد
سهم الولد [illegible] سهم العبید [illegible] سهم العمل و الشغل [illegible] این سهام [illegible] مواضع نحوس [illegible]
[illegible] مواضع [illegible] زحل خواهد بود [illegible] بود و [illegible] شود
[illegible] و اگر زحل با قمر
و سهم الام [illegible] منحوس باشد حکم کن [illegible] مولود [illegible] سهم
الام [illegible] و اگر سهم الآبا [illegible] با زحل باشد [illegible] السهم ایضا منحوس با
[illegible] باشد [illegible] اعمال [illegible] صالح الحال [illegible] الحال [illegible]
[illegible] باشد جز [illegible] زحل [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] نظر کن [illegible]
[illegible] کدام کوکب است [illegible] کدام کوکب است [illegible] موضع انطالع تحویل السنین اگر بوده با
[illegible] وسط السماء انطالع [illegible] باشد [illegible]
[illegible] کنیم [illegible] و اگر [illegible] گفتیم باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] و ممکن [illegible] باشد
[illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] و المخوف [illegible]
[illegible] اگر زحل [illegible] باشد [illegible] وسط السماء باشد مولود [illegible] سال احوال
[illegible] از [illegible] خود و اگر زحل
با [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] کند اگر زحل [illegible] باشد [illegible]
[illegible] صالح الحال باشد زحل [illegible] تحویل [illegible] باشد

در طبیعت خود و در جوهر خود یعنی ذات خود در مواضع تذکیر باشد نه تر و انثی بداند که تر باشد و اگر خود خلاف
این باشد نه تر اشد باشد و همچنین آنکه کواکب سهام نظر قران یا مقابله و تربیع با او داشته باشد دلالت
کند بر فساد طبیعت و جوهر یکدان کواکب سهام دلیل کاف باشد صب و اگر زحل در اول بود و باشد در
زائل الاوتاد باشد و نظر بطالع و در خانه و شرف یا موضع حظ خود باشد دلیل بود که صاحب تحویل در
این سال کار خیری کند که امید تقرب بخدا و ثواب آخرت داشته باشد و در این موضع زحل غریب باشد یا فاسد
باشد دلالت کند بر فساد دین او و بر ارتکاب گناه یعنی کسب گناه کند در این سال شا و دلیل بعد این
ضیع بر صلاح بنیان ولیکن مدبر باشد معلوم نماید که او در کم عمل شا زحل اگر ساقط از طالع باشد
و الی سنتین باشد دلالت کند بر بیکاری و بر کسالت و بر یاس از دو نعمت و بدتر از این که مقبول
باشد چه این دلالت کند که او مجروح خواهد بود و ملاقات کند شدت او ایضا دال باشد بر اسباب
زیرا عرض از سر بودن تر و اگر زحل راجع باشد از شدت باشد و دلیل بر اصابت ضعف در دیار باشد
صب و هرگاه زحل فاسد و غیر مقبول شده و ساقط از اوتاد و در برج غریب باشد خصوصا در گاه راجع
باشد دلیل بود بر غلبه خلط سودا و بر درد معده و بیلیس و اگر چنین باشد زحل بدین حال که مذکور
ساختیم در برج ششم از طالع دلیل بود بر اوجاع و دردهای حادثه و بر برسام و بر تخمه و فنا امید
شا و اگر زحل در دوم باشد مقبول و جید باشد دلالت کند بر فنا مخصوص مال از راهی که امید
بان نیست و انجایی که علم بان ندارد و از برای صاحب نصیب از ذرع خواهد بود جز در دوم و هشتم بعلاوه
آورد حال مولود را در مال التوفیر یاد کند از او در فوق شود از کشت عمارت و امور و اموال هر کان
جز شا و اگر زحل در دوم طالع و جید باشد نامقبول دلالت کند بر فساد مال از خرج و فساد بنیان
عمارت شا اگر در هشتم باشد در مثلثه خود یا مقبول یا راجع باشد دلالت کند بر نقصان مال التوفیر و متفرق
ساختن آن جز بودن زحل در دوم و هشتم دلیل بر فساد مال التوفیر و باب بر فساد نبات و زراع
و اگر در هشتم منحوس یا راجع باشد دلیل بود بر نقصان مال التوفیر و غم و لب بعنی شا و اگر در سیم و نهم
صالح الحال باشد عمل کند که طلب خیر و ستایش را تا الخ امید دارد از عمل و احداث کند بنیا نیرا

ازبرا

از برای خیر خود و سفر کند بنوعی طلبی که از برای او در آن اصلی باشد و همین حکم است اگر در
این دو موضع غریب باشد مگر آنکه سفر بعیدی کند و بر خود و دیر بیرا جز عملی کند که امید ثواب
و منفعت از مردم دارد و معالجه و احداث کند بنیان و عمارت را و سفر کند طلب اسباب شود دیگر او بسبب
تحصیل منفعت و مبارات شود امور دیگر باشد شا اگر زحل در این مواضع غریب یا نامقبول باشد دلالت کند
بر فساد دین او و کار شعبر او و مسعد ملاقات کند بلا و زیاد و عیب و بر خصومت با اهل خود و اگر
زحل راجع باشد شدید تر خواهد بود بلا او و مختلط شود رای او و عملی کند که ناسک کند دین او را و اگر
با این حال نظر کند مریخ بنوعی عم و خواهد شد عملا و ملاقات کند بلا به یاد نیرا جز بودن زحل در دو تاسع
مثالت دلالت کند بر آنکه روایت شود از مولود سخن بدعت در دین و عبادت و بر غلبه کردن فکرهای
فاسد او و اداره اسباب بدین و مخاصمه کند خویشان خود را شا و اگر در یازدهم و دوازدهم جید باشد در
خانه خود و مقبول و در شرف خود باشد دلالت کند ایضا بر معالجه بنیان و احداث آن و بر نفقه
در امر زمین یعنی خرج کردن مال در آباد ساختن زمین و بر کوفتن فلجات و بیماری باشد در این کارها
محمود و باشد جز امید دارد در این وضع منفعت از آن زمین شا جز و اگر زحل غریب و غیر مقبول باشد
مهموم شود و ملاقات کند غم را از جانب زمستان و فرزند غم خواهد بود ملعونه و بیلیاسند در
تنگی و اگر با این حال راجع باشد بد خواهد شد احوال او و خراب شود بعضی از خانهای او و داخل شود در او
بیماری و نکبت و بدتر آنکه نظر شده باشد مریخ بنوعی بخواهد این دلالت کند بر فساد زمستان و معیشت و
بر خرید و فروخت جز [illegible] دنیا از او و اگر راجع باشد زحل منازل و مساکن او خراب شود و فاسد
بعضی از محلهای او و داخل شود [illegible] جز اگر در ششم و دوازدهم باشد دلالت
کند بر امراض طول او و اگر مقبول باشد از علاج نفعی حاصل شود و ملاقات کند از دشمنان
و اندوه شیما جز و اگر غیر مقبول باشد دلالت کند بر اوجاع و دردهای آسان
از برودت و رطوبت و بر منفعت یافتن این علت از دو به جز شا اگر در ششم باشد دلالت کند
بر امراض و اوجاع از برودتها و برسام و مانند این از اوجاع و اگر در بیت هفتم باشد و منحوس و محترق

خواهد بود یا بیند و از برج پنجم از ولد و از برج ششم از قبیل چهارپایان و از برج هفتم از جانب
زنان و اسباب ایشان و از خصومت و از برج هشتم از ارث و از نهم از سفر و از دهم از سلطان یا از
عمل و شغل و امثال آن و یازدهم از دوستان و اندوه و از دوازدهم از دشمنان **صب** اگر دلالت مشتری در طبقه
مرتبه تامه باشد از قوت دلالت کند از برای صاحب مولود بر ورع و پارسائی و خیر و صلاح و عبادت و رغبت
در خیر و رحمت ضعفا و مستحقان و نیکوئی کردن و صله رحم بجا آوردن و بر قانع مال العدد و سخی
کردن با اشراف و بزرگان و منزلت یافتن در پیش و نزد مردمان بزرگ و بنیاد شدن حلم و علم و رای
و فهم و صبر و میل شود بفرزندان و نعمت داده شود او را و محبت و عزت از مردمان و معیشت چشم روشن و واسع
عیش و ثنا گویند بر او و حسن و نیکوئی و منتشر شود از او امرهای تازه و نیکو و اگر دلیل در طبقه وسطی
باشد از قوت مولود خواهد رسید خیر از عمل خود که با نعمت و فیما باشد و نیکو حال
و نیکو معیشت و مرجع طلب شده میان مردمان و طبقه خود معین باشد از برای او جاه و منزلت
در پیش بزرگان و اشراف و آمیزش نیکو **صب** اگر مشتری در موضع صلاح و قوت و قرا مخصوص باشد
مولود توقع کند [illegible] شود از برای او فرزند [illegible] **ند** اگر [illegible] مشتری [illegible] و مستقیم
السیر بود و از شعاع آفتاب دور [illegible] خانه خود بود [illegible] دلالت کند بر [illegible] و آمیزش
امرا و اشراف و بزرگان و ملوک و اهل خیر [illegible] باشد و مبارک [illegible] عقل و فکر کند
با خوشی و ثنا و مطلع [illegible] ملوک [illegible] عالی [illegible] و امارت [illegible] کمال
[illegible] مال [illegible] باشد [illegible] اگر [illegible]
در اصل ولادت [illegible] نیکو [illegible] مولود [illegible] خواهد
و اگر مولود [illegible] باشد و اگر متوسط باشد [illegible] خواهد شد و اگر
[illegible] باشد [illegible] شود و هکذا اگر [illegible] باشد بزرگ [illegible] شود و اگر [illegible] باشد
[illegible] باشد [illegible] شود [illegible] کننده باشد [illegible] سعید [illegible]
[illegible] خصوصا [illegible] مشتری [illegible] خانه [illegible] بوده باشد یا آنکه طالع [illegible]

باشد دلالت کند بر هلاک مالیک و دواب او **صب** اگر در ششم منحوس بوده باشد و این برج هم از جهات بابان
باشد دلالت کند بر فساد دواب مولود و اگر این برج بصورت آدمی باشد دلیل کند بر فساد غلامان و
شا و اگر وو از مصم بوده باشد مقبول مادر خانه خود باشد دوست شود دشمنان او و برادر شا
گویند لیکن [illegible] باشد [illegible] فارغ العلم [illegible] منفعت [illegible] او را اگر مقبول باشد یا
راجع باشد ملاقات کند [illegible] او را از زندان و حبس [illegible] شدت [illegible] و اگر غریب بوده یا
انکه نظر [illegible] باشد [illegible] او [illegible] بر خود [illegible] **الخدامشتری باشد** و حال نیکو صالح الحال
باشد **ث** اگر مشتری [illegible] بوده باشد [illegible] خود بوده باشد [illegible] آمده باشد از تحت الشعاع
و [illegible] باشد دلیل بود بر [illegible] نیکو از برای مولود از [illegible] دوست [illegible] باتمام
خواهد رسید [illegible] باشد [illegible] اگر او برای او حکم شده باشد در اصل ولادت [illegible] ان
سال [illegible] خواهد شد [illegible] اموال [illegible] **م** اگر مشتری [illegible] باشد که [illegible]
دلالت کند بر موافقت [illegible] مولود مردمان بزرگ [illegible] باشد [illegible] العام [illegible]
در یافتن محمدت [illegible] باشد [illegible] مردمان [illegible]
و با کسی باشد حکومت [illegible] اگر حکم فرزندی [illegible] از برای او [illegible] باشد از برای او
فرزند [illegible] سال [illegible] خواهد [illegible] اموال [illegible] کسب [illegible] خواهد کرد جمع
خواهد کرد اموال و خواهد رسید منفعت [illegible] و اگر بوده باشد مولود از طبقه علیا دلالت
کند بر ریاست بر بلاد و اهل آن و بر زیادتی در سلطنت عظیم و اگر از طبقه وسطی باشد
باشد از برای او ریاست بر [illegible] و میباشد با سعادت [illegible] کسب و زیاد کند مرود
[illegible] خانه خود یا در شرف یا در حد یا در مثلثه خود باشد **صب** اگر مشتری قوی باشد مقبول
در خانه خود بود دلیل بود بر اسباب مولود در این سال [illegible] از اسباب [illegible] و قضا و [illegible]
[illegible] باشد اگر بوده باشد [illegible] برادران [illegible] را
از جانب برادران و اگر در چهارم باشد حکم باید کرد که آن مال را از جانب پدران و زمین و مستقلات

مولود

باشد و در سعادت دلیل بود این وضع بر اصابت مولود در این سال المالی از جانب غریبان خود و زیاد
کند خانه و لباس و جمال خود را و دلالت کند بر سعی او بزنان **شا** دلیل بود این وضع بر آنکه اسم
مذکور خواهد شد میان اهل طبقه او و ممدوح و با کرامت و منزلت و جاه و مال خواهد شد
اگر در وسط السماء باشد خواهد بود این مال و منزلت و جاه و غیر آن از سلطان و اگر در طالع
باشد از عمل و سعی او خواهد بود و اگر در هفتم باشد از زنان و از جهت ایشان باو رسد و اگر در
الارض باشد خواهد از اصل و آبا و برادر و فرزند باو رسد **جز خث** دلالت کند سال الخدابود
شخص بر حسن تدبیر در جمیع اعمال الشریعه بر عاقبت الخیر آن اشیاء کند و آن و بر محمود بودن عاقبت او و
عاکر بودن اشیا نیکو دار و سوال بود ذکر جمیل بود که باعث شهرت او شود در شهرها و اماکن و باعث
ستایش شود در تدبیر او و در اعمال سیاست اشغال بر حاکم و باشد در اعمال الشریفه و لباس و فرشها
کم صاحب تجمل بود و تو خواهد بود در بلد خود و اگر حکم فرزندش هم از برای او شده باشد در دولتش
فرزندش شود از برای او در این سال دولتی که میرسد او را اموالی بدون رنج و مشقت از بدران
و از اموال ایشان و از نصیب تجارت ها و از خزاین و اگر در او دانست متوسط الناس باشد مباشر
ریاست بر خویشان خود و خوشحال و منتفع میشود از چیزهای لطیف و بر اکنده
هکا و مشتری در خانه خود باشد یا در شرف یا در حظ خود باشد **جز** دلیل بود الی بعد حسنیت
برزبان در جاه و قدر و ثنا و حسن تدبیر و باشد نفع نداوا عمال او و اگر در اصل دلالت کند بر فرزند
سال الفرزند از برای او حاصل شود و میرسد منفعت و سرور از جهت دنیا و کندر بیما الشرق با
کار و علت بیما الا بوین خود را بیکه علم در مرتبه علیا باشد مسلط و زیاده شود بیناش و در اصل
امسال شهرها و یکی بود بسوی او اموالی و اگر از او سال باشد علیا باشد بیش بر خویشان خود خصوصا
هکا و مشتری در خانه باشد یا در مثلثه خود باشد **خث** نظر کند بمواضع سعادت و عطیه و حکم کن
و بکو آنچه مناسب آنچیز است که مقدم داشتیم ذکر آن از **جز** نظر مشتری از تثلیث و تسدیس هکا و در صالح
الحال باشد مولود در این سال عمر بمرتبه و منزلت علیا باشد خوش عیش و اگر مریخ مقبول

بارش

باشد از مشتری مسعود باشد و اگر مریخ در تربیع مشتری باشد و مریخ شرف بیت مشتری باشد
کم خواهد که سعادت مشتری را و اگر مقارنه او باشد علیا باشد سعادت او که از آنچه مذکور
شد و لیکن باید که شود مناظرات غرابه او **جز** نظر آفتاب بمشتری بنظر تثلیث دلالت کند بر خوشحالی و سعادت
او و او در نیکو شود ترویج موافقت و قبول صالح و اگر نظر تسدیس باشد مشتری ناجح باشد
و دیگری از این جمعیت آن سعادت کمتر از این باشد و اگر جسیلک برج باشد و مشتری در شرف آفتاب
باشد مسعود باشد بمرتبه و منافع مختلف و مرکب و بهره نیکو و اگر مقارنه کند با آفتاب و در تحت
شعاع آفتاب باشد بی حیثیت او را امکند و او را نفع نمیرسد و اگر آفتاب منحوس باشد ترسید شود برد و ملاک
ع اگر زهره ناظر باشد بمشتری دلالت کند از امر فرزند بر زیادتی فرح و سرور و نیکو احوالی در لطف و طرب
و کسب مال و تزیین زینت نیکو و در حسب زنان و اینها از سعادت هم علیا باشد از جانب بدها امیکه
بالا خواهد بود و اگر بعده باشد شهادت زهره از سیر او و مراعی او پس حکم کن از برای مولود زیادتی
فرح و نظر کن ایضا در بودن زهره در بیت الاصدقا و در جاه و نسب و مناسبت حکم کن **ند** نظر و مریخ
بمشتری از نصر حجت کم باشد دلالت کند بر زیادتی در مال و علو از جانب زنان و علیا باشد این
و بعضی از اشراف و مردم خوشحال باشد بزنان و منتفع شود با ایشان پس اگر نظر از تسدیس یا از
تثلیث باشد زیاد شود عقد او و مال او و لباس و زینت او و سرور او و خصوصا بزنان و لباس
که از برای او و فرزند حاصل شود که خوشحال شود با ولیا با و لاد ملوک و اگر مقارنه کند زهره
با مشتری زیاد شود قدر و منزلت او در نزد والی و والی و حاکم و ملوک و اکرام کنند بر مردمان
و در بوستان و بر او ثنا و جمیل گویند و منتفع میشود بسبب پدران و مواضع معموره و سرود
کند بزنان و ترویج و معلم **جز** نظر عطارد بمشتری از تثلیث یا از تسدیس دلیل بود بر کسب مال و تحصیل
و منتفع میشود بتجارت کتابت و تدبیر و علیا باشد حافظ اموال و فکر اهل و مال و بابشیا و محمود
در نزد مردمان و معین با مور دین و صلاح و اگر مقارنه کند با مشتری دلیل کند بر صلاح دین و عفاف
و جهت و نیکویی بالفت باشد شود در فلسفه ابعین طریق حکم باید کرد در نظر تربیع **جز**

نظر مشتری از تثلیث دلالت کند بر زیادتی در جاه و مرتبه و ثنای نیکو بر او گویند و تمام منفعت
برسد او را و چون ابتدا کند از اعمال علیا دست شود مال پیدا آید او را و اگر عقار بنا کند او را زیاد کند
جاه و قدر و منزلت او را و اما نظر تربیع و مقابله از سعود پس دلالت کند بر آنکه فایده یابد و از نحوس
دلالت کند بر نقصان در امر سعادت که مذکور شد و این احکام مطرد و شایع است از برای سایر کواکب و از ایام
سالخدای مشتری بوده باشد در حالتی که در تحت الشعاع باشد ث اگر مشتری رب السنة باشد
منحوس باشد دلیل است بر بیماری مولود که حرص بر مال و ... و کم شود مال و سلطان تغلب نماید بر او
و ملول شود لیکن از جانب پدران یا از فرزندان خرجها و ... و اگر زحل رب السنة بوده منحوس باشد دلیل
بود بر اصابت مضرت باد از جانب زنان و بر خصومت و عیب ... جز و اگر مشتری چنین که گفتیم باشد و بنا شد
از برای او منفعتی به جهت بعضی رب السنة مشتری دلالت کند بر اینکه مولود در نهایت که جمال کند
نفع نیکند و نمی‌بخشد او را بسیار مال و لیکن نفع می‌بخشد او را طلب مجلات و نیک‌نامی و در ... نفس
او و اگر مشتری ضعیف شود به مقارنه یا مقابله یا تربیع نحوس و ... باشد و مکان مشتری در ب
المکان ایضا مفرد و نحوس خصوصا هرگاه در ... مشتری در برج آبا باشد یا در وتد مغرب که میل
بظلمت و اختلاط دارد و نحوس در این مکان در مقابله او ... باشند اگر مشتری در برج ولد باشد
دلیل است بر علو و اگر با سهم الآباء در ... یا در مکان بیت الآباء باشد دلالت بر پدران و مادران کند دلیل
بر هلاک این مذکورات است بر ... غالب شود بر او از این باب غم و اندوه و گریه و حزن و نوحه و خصوصا
هرگاه در برج ... باشد ند اگر با او ... راجع یا تحت الشعاع و نظر به او داشته باشد نحوس
او نحوس دلیل است که بسیار نفقه کند اندر وی ... و در این اتفاق طالب مجلات و نیکونامی
و ثنای جمیل باشد صب اگر مشتری منحوس باشد اختلال کند ... و نفع را در مال او ... چیکه
در دست خصوصا اگر در برج ... باشد چه اگر مشتری در این موضع بوده و مفرد و منحوس
باشد دلیل بود که صاحب تحویل بسیار نفقه کند و غرامت کشد بعد از او ... و برسد او را آسیبها
بسیار در مال ... از طلب ... و ... او را و ... شود بر او ... مال

خصومات

خصومات و بلایای کثیره و نبود همه آنچه در دست او بود و داخل شود بر او حزنها و غمها از جانب برادران
ند مشتری هرگاه در تحت الشعاع باشد در اصل ولادت و تحویل و بوده باشد راجع یا تحت الشعاع یا
غریب یا منحوس به وجهی از وجوه مبتلی شود مال مولود را و کم کند سعادت او را و فاسد کند جاه او را
و غمگین شود بسبب ضعف ... حال در معاش خصوصا اگر در سادس باشد نه
پس اگر مشتری منحوس شود از زحل یا از مریخ پس باید دانست که نیست از برای مشتری ضعفی که علت
مشتری سعد خواهد بود بلکه ضعیف کند اثر خیر و منفعت او و دلالت کند بر نفقه بسیار و اتلاف
مال با خوشی نفس و احسن وجوه تا آنکه اختلال کند این اتفاق حال صاحب تحویل را بدون کراهتی
بر آن نو و اگر نحوس نظر مقارنه یا مقابله یا تربیع با او داشته باشد و بوده باشد سهم الآباء و سهم
الولد منحوس از نحوس و رب سهم آباء و رب سهم الولد و آفتاب و ماه هم منحوس خصوصا هرگاه مشتری
چنانکه از برای تو ذکر کردم بوده باشد منحوس در بیت الآباء یا در بیت الولد یا در بیت العمر که ...
بظلمت باشد و منحوس یکی از ستاره نظر با او داشته یا مشرف بر او باشند از وسط السماء پس اگر چنین
گفتم باشد پس حکم کن به سبب ... مشتری در بیت الولد به ... فرزندان او یا بر رسیدن فرزندان او را
شبیه به موت و اگر در بیت آباء باشد یا با سهم الآباء باشد حکم کن به ... ابوین او یا بر عارض شدن او را
مرضی که شبیه به موت باشد و اگر آفتاب منحوس باشد حکم کن به موت پدر و اگر ماه منحوس باشد حکم کن
به موت مادر و اگر سایر امکنه باشد حکم کن به عارض شدن بلیه بر جسد مولود مع هرگاه مشتری
رب السنة باشد و بوده باشد رب القسمة و صاحب تحویل یا ... تحت الارض باشد دلالت
کند بر موت اولاد صاحب تحویل جز نظر مریخ به مشتری از تسدیس و تثلیث دلیل بر نقصان خیر
و بر فساد و اضطراب امور و دشواری و کم نامی ... بعضی ... امور
و ... و ضرر باشد و اگر در تربیع مشتری باشد ... مولود را مکروه از جانب ... و حال
و غمگین شود به سبب لشکرکشان و مال و معاش و فرزندان و اگر نظر از مقابله باشد بر خود در
عذر ... و اولاد و کار ... نیکند ... شود ... او را و مختلط شود بر او

امور او و تلف کند مال پدر او پدید آکند مال او و ایضا و میباشد بد حالی او و در نصف اول سال بدتر جز
نظر آفتاب بمشتری از تثلیث یا از تسدیس دلالت کند بر نقصان جاه و مرتبه او و دوری او از ملوک و بر
کم‌رای و بسیاری غم او بسبب ملوک و اشراف و بر زیان کردن او در مال و بر مصادرات بر اموال
او و اگر نظر از تربیع و استقبال باشد دلیل بود که میرسد او را تنگی در مال او و پدید آید او را عیب و
و مسافر خواهد شد در محنت و بلا و واقع شود میان او و میان پدر و شهر او و تو اگر مشتری
مشرق باشد بر آفتاب که مخواهد کرد نحوست آفتاب را و اگر نظر استقبال و اشتر باشد میرسد او را
فسادی در ترس و خفقان از جانب سلطان و اشراف و مصیبت و ترس و انکاری از سلاطین باو رسد
و نقصان در امر معاش و مال او و رسد و بسیار شود منازعت و دشمنی و نزاع او جز نظر زهره
بمشتری از تثلیث یا از تسدیس میرسد بسبب زنان و فرزند مصیبت و غمی و تزویج کند زن
خسیسه و واقع شود از برای او غمی بسبب زنان ملوک و اشراف و اگر نظر در تربیع او باشد حریص خواهد
شد بر طمع زنان و بر خود داد او غمی بسبب زنان و بدی کند با بعضی از زنان بدی و بسیار شود خصومت
او با زنان و فضیحه لشکر میشود بسبب زنان خود و بعضی از برادران خود و بسبب فساد بعضی از متاع او
و اگر نظر از مقابله باشد میرسد او را مکروه و غم بسبب جاه و مرتبه و بسبب زن و اهل بیت او جز
نظر عطارد بمشتری از تثلیث و تسدیس دلیل بر اصابت غم باشد بسبب کتابت و فاسد شود حال
او و مضطرب شود امور او و واقع شود از برای او زیانی در مال او و اگر نظر از تربیع باشد
مامعلت عیب باشد که کتاب دروغ و مجسته حاجات او و ملحق شود او را مکر و غمی بسبب اسرار
و نویسندگان و بسیار شود خصومت و مناظرات و عداوت او با دوستان خود و با بعضی
از نسبت خود … او را زیانی در تجارت او و اگر نظر از مقابله باشد دلالت کند بر وقوع عداوت
میان او و اشراف و شکاه و دوستان او و غمگین میشود بسبب بطالت معیشت و بسیار شود منازعات
و خصومات و غم او و فاسد میشود برادر او احوال او مختلط شود عقل او خت اگر قمر … باشد
بان دلالت کند بر اینکه این مرتبت میباشد برای … در برج … مشتری …

دو بخود

و بر مقدر مشاهده او با سهام و کواکب دلالت کواکب و تسلط و سقوط ایشان جز نظر قمر
بمشتری از تسدیس یا تثلیث دلالت کند بر نقصان مال او و مرتبه او و بدی تدبیر او و اضطراب
امور او و اگر نظر از تربیع باشد دلالت کند بر نقصان حال معاش و دلتنگی و بسیاری غم و سقوط
او از مرتبه و واقع شدن خصومت میان او و اشراف و اگر نظر از مقابله باشد دلالت کند بر آنکه
ملحق شود او را غم و مصیبت با سبب زنان و واقع شود از برای او مفارقت از زنان و شرکاء
و بر سفر کردن با ملال و تعب و غم و همه و نقصان در مال او و اگر کواکب ناظر بمشتری همه صالحة
الحال باشند که خواهد کرد فساد در بعضی از اشیا آنکه دلالت کند بر آن مشتری و غیر آنکه
ذکر کردیم بحث مشتری با سهام و اگر برجی که مشتری در او و الی سال العالم باشد و مکان
و العبد که مکان سهم برج دیگر باشد و لیکن در برج و تدمع سهام با مشتری باشد دلالت کند
بر آفت عظیم و نقصان دلالت در آن سهام با ادبار و نکبت و سقوط طالع نموده داخچه والیت
بر آن از سلطنت و امر ند نظر کند سهام که باشند در برجی که مشتری در او میباشد لیکن حکم
کن بر مثل آنچه گفتیم از حیثیت برج و … سهم و مرتبه سهم … بدانکه … اینکه بدانکه این
اثر خیر آنکدام جایگاه و آنکدام کوکب خواهد بود پس حکم چنانکه حکم میکرد بر کیوان و مریخ
خت … سهمی که بعده باشد با مشتری در اصل ولادت و مشاهده او باشد دلالت کند بر خیر و حصول
او از نعمت و دلالت آن سهم … خت واگر نظر کند به مشتری نحوس
… سهام یا بعضی از سهام ایضا منحوس باشند بسبب مقارنه یا مقابله یا تربیع بنحوسی … باشد
ادبار سهام ایضا منحوس خصوصا اگر مشتری ایضا منحوس باشد در جایگاه این سهم و او والی این
سهم باشد خصوصا سهم الآباء و الاولاد و مشتری … شد و نحوس شرف … شهد
انصاف … دلالت کند بر غمها و آفات و موت پدران و اولاد و غیر این و مطابقه از آنچه ذکر
کردیم اند دلالت سهام و بر وقتی که حادث شود میان ایشان و بر جمع غمها و بلاها و انده‌ها
میان ایشان … چنین است که والی سهم … مشتری باشد و آن سهم … باشد بان کوکب …

مشتری در خانها بوقت در حالی که صالح الحال یا ردی الحال بوده باشد جز مشتری هرگاه صالح الحال
باشد و از برای او قراءت و قبول باشد در اوتاد میباشد مولود در جای ملک و در محمود و ممدوح و بمنزلت بلند
در منزلت و جاه و مال اولی اگر در وسط السماء باشد میباشد مولود از صاحبان قدر و منزلت و
بهمین قیاس بر سایر اوتاد جز مشتری هرگاه ردی الحال یعنی غیر مقبول در اوتاد باشد دلالت کند
بر نقصان مال و شرف و شادمان در بر سبب نقم یعنی بکلان و تند شا مشتری هرگاه ساقط باشد که
نظر نداشته باشد بطالع و او مقبول نبوده در نوخ باشد دلالت کند که مولود میباشد که نام
و فراموش کننده دوستان و معروفان خود را میباشد فارغ و بیکار صب شا و اگر بعیده باشد مشتری
و السا العبیده باشد ساقط که نظر نداشته باشد بسوی طالع و او مقبول باشد در مکان نحوس و بعیده
باشد نخانه خود یا در نحس خود دلالت کند که صاحب بحول طویل الشقا است و میباشد در آن نفقر و
مسکنت و بیچیزی و اگر بعیده باشد مشتری و بیت زائل با از طالع صاحب بحیل لقا شود برادر و بوده
باشد با خبر و بیز خرمی میباشد حافظ کننده بر عبادت و در کار خود صب اگر ساقط و منحوس
و مقهور باشد میباشد بسیار غم و کم سرور و مغموم و بدنام و شک کننده در دین خود و غافل
از بهره کار خود و کم نام و کم معیشت و سست و فارغ از عمل و داخل کننده در مکر و بر خود
شا جز بدانکه بعیده باشد مشتری با نجم سفلی که هم و بعیده باشد در دوم یا هشتم مولود ایضا
نخواهد حاصل کرد ولیکن بسبب دوری از رتبه او و اخواهد شد که از غیر طلب و عمل روزی خود را
از مکان دوری خورد جز دلالت کند بر زیادتی در مال و معاش شا جز و اگر منحوس باشد و او
غیر مقبول باشد در این موضع دلالت کند بر نقصان و خرج مال بیهوده بطلب خیال و بر تزویر و خوف
بر مال و بر صنائع و اسباب مال صب دلالت کند بر خصومت شدید در اسباب مال و بر وسعت
در مال و معیشت و او اجرها و برکت در امر معاش صب اگر مشتری در نهم یا سیم باشد خواهد
حج بیت الله یا سفر کند که قصد آن از آن سفر قربة الی الله و ثواب آخرت باشد شا جز سفر و امر خیر
و بیرون کند محمود خواهد بود و در خوشحال باشد از اعتقاد و برادران شا صب و اگر در این موضع

کردستیم و نهم باشد بعیده باشد منحوس و غیر مقبول باشد شک در دین شا جز در این سال مشتری
برادران شود بر او مضرتی و غمی از جانب برادران و خویشان و بنهد و ... ندامت و اگر
سفر کند در این سال البته و محنت رسد شا اگر در یازدهم باشد میباشد نیکو معیشت
چشم روشن و بر او ثنا و نیکو گفته شود و دوستان او از او بخیر رسند جز صب مشتری هرگاه
در پنجم یا در یازدهم باشد مولود نیکو معیشت و خوشحال و چشم روشن باشد با اهل و فرزند
و دوستان و اگر تقدیرات الهی بر آن گذشته که از برای او فرزند شود در این سال خواهد شد از برای
او و لا میمون که باعث سعادت او شود جز میباشد در این سال با لذت و چشم او روشن شود
بخدا یا او بر خورد از دوستان خود و خیر رسد او را شا و اگر در یازدهم با نجم مقبول یا منحوس
میباشد بسیار غم و بدگمان و مبتلا شود از برای فکر و ترک نفع او و دوران باشد محزون که در فرزند
و دوستان خود صب ملامت کند غم و شدت و شرار بسبب اهل و ولد خود و میباشد در
این سال محزون و اندوهگین جز میاید او را خبرهای بد که غمگین میشود بان خبرها و اگر ... کنند
بر خود او را در آن سفر مکر و حیلی از استاد شا و اگر در ششم و دوازدهم باشد و مقبول بوده
باشد در نوخ خود دلالت کند بر محبت و ثنا از جانب سفله کان و بر رسیدن منفعت از اهل اینها
و مصالحه کنند با او اعدای او و اگر غیر مقبول باشد یا منحوس عارض شود او را امراض و بیماری
از ریح و فتح و مانند اینها یا آنکه او را جادو کنند و عارض شود او را هم و حزن جز دلالت کند
اینکه منفعت او کنند سفله کان صب و اگر منحوس و غیر مقبول باشد عارض شود او را امراض
از ریاح و سحر و علالت کند و شود بدن او و بر خورد او را غم و عارض مولود را غمها از دشمنان
و از شکست. **سال الحد او مریخ باشد** در حالی که صالح الحال باشد بعد و مقتی که بگردد بر بیت سال
و ولایت آن از برای مریخ و او شریک بوده باشد یا آنکه منتهی شود بمکان صالح از بیت فلکی یا
حقیقی باشد خود یا منظور اسعد یا خود و مریخ مقبل و زائد بود در شعاع خود بشهادت سعود
باشد دلالت کند بر ذکاء نفس مولود و تندی خاطر او و بر چابکی و توانائی او در کار و تدبیر

بانمام رسیدن هر کاری که دست خود ابر آن نهد یعنی هر عملی که توجه کند بر او و حسن عاقبت
او و برو رفتن حجت و سبکی از او و اگر مریخ چنین که گفتیم بعید باشد در حمل باید شرف خود که
حمل است بعید باشد دلیل بود بر بلندی و ارتفاع شان او در آبرو و زیادتی خیل و اسب و سلاح
و سایر بخششهای مریخ ط و اگر مولود از طبقه وسطی باشد که سزاوار او نباشد که باین مراتب
رسد دلالت کند که درین سال عصلت و اتصال پیدا کند با عظماء و بزرگان و اهل بازو و امرا و
و دلالت کند بر اصابت منفعت و سرور و کسب و بر دوست داشتن اعمال او امور بزرگان را و اگر
مولود از طبقه دون و پست مرتبه باشد دلیل بود بر رسیدن خیر و منفعت از دزدان و از اصحاب
صناعات و اعمال مریخ و اگر چنین باشد که مریخ در مکان غریب دلالت کند بر خیر از عطیه
غرباء یا در غربت یعنی آن خیر در غربت باو رسد و اگر مریخ در مکان استقاء باشد آن خیر از
استقاء یا در سد یا از اسباب ایشان و اگر برج مریخ بصورت آدمی باشد خواهد بود این سرور رسند
باو از هر کسی و راضی شود از هر کسی و اگر در برج ملوک باشد خیر از ملوک و بزرگان باو رسد
منصب اسکاه مت نظر باز داشته باشد و اگر مریخ بعید باشد یعنی اینکه نظری از سعود و نحوس
با او باشد دلالت کند بر ذکاء ذهن و بر تمام شدن عمل و بر نیکویی قوت در عمل تدبیر و بر تمامیت
استعمال دانش و بر اصابت منفعت و بر کسب عملها از این مذکورات ث پس اگر مریخ در بیت النیه
بعید باشد و مشتری باشد کارهای علمی که مشغول باو است فهم آسته شود و زیاد شود عقل او
ندحت اگر بیابی مریخ را در ثانی یا در مکان نحو حصل آنکه در خانه باشد در شرف باشد در حد خود یا در خانه
صدیق بعید و مستقیم السیر باشد و نظر داشته باشد با سعود پس حکم کن و بگو که درین سال
بیفزاید عقل و رای او و ملبا شد میمون و مبارک نفس در هر علمی که عمل میکند امید دارد علی را
که تحت سر شب هست از نوبیل و منفعت خواهد یافت خصوصا هرگاه در حمل یا در جدی باشد
چه دلالت کند بر زیادتی سلاح و چهارپایان نوع و بر رفعت مریخ خصوصا اگر مولود در اصل ولادت
مرتفع و قوی باشد ند و نظر کن ببین که این خیر از کدام کس باو رسد یا از غرباء و دوستان و یا

از ملوک

از ملوک و یا از عظماء و بزرگان پس حکم بر مولود صبخما اگر مریخ در مرتبه ثانیه بعید باشد و
مولود از اهل بیت شرف و سلطنت و رفعت باشد دلیل بود که مولود درین سال با مادة لشکر کشی
رسد و میرسد او را منزلت رفیعه و سطوت و امارت و دور شود آوازه او در دنیا و شود آدم
و سلاح و مقتنا و و مباشر جنگ و سیاست امور شریفه شود و اگر در حرب جنگ کند نصرت و غلبه
کند بر اعداء و میریزد خونها را و برهنه کند شمشیر خود را در میان اهل جلاد و دشمنان خود
و اگر از طبقه مرتبه وسطی باشد از قوت مولود خویش اتصال کند با عظما و بزرگان و با لشکر کشان
و میرسد از ایشان مرتبه و منزلت و کرامت و او مباشر سلطنتی شود که در آن عمل اسم او بزرگ شود نام او
او پیدا شود از غضب و ظلم و خصومت و نزاع و اگر مشتری نظر باو نداشته باشد خواهد تحصیل کرد
فایده از جنگ و غلبه اندوزی و غضب و رفعت خت اگر مریخ مشرقی و در حد خود یا در خانه
یا در شرف خود یا در حد بیت شرف اصدقاء خود بعید باشد و نابود نحو و در مشاهده از
سعود باشد دلالت کند بر حرص او بر طلب علم و کسب و بر اینکه تمام شود از برای او این تدبیر و عمل کند
و زائل شود از او کسالت و ضعف و سستی خود داری جز دلالت کند بر حرص او بر کسب و ظفر یافتن او
بر آنچه طلب میکند از اعمال سلطانی خصوصا باشد با هیبت در نظر اهل طبقه خود و طلب کند فواید را و
میل باشد او بر خیر و صلاح و میل باشد بخوست و سعادت از برجیکه مریخ در آنست جز هرگاه مریخ
در اصل ولادت مرتفع بعید در مکان خیر و مشتری در خانه او بعید در اصل و در تحویل هر دو دلیل
بود این وضع بر اینکه مولود امیر لشکر و لشکر کش خواهد بود و بر اینکه پایمال کند اعداء خود را ند اگر نظر
داشته باشد مشتری در اصل و در تحویل بمریخ بنظر تثلیث دلیل بود که مولود درین سال عامل
و قوی و ظفر یابنده بر اعداء خود و امیر بزرگ و بخت خواهد شد و اگر مولود در اصل ولادت متوسط
الحال بوده باشد پس حکم کن از برای او باینکه که انعامی شده و ظفر یافتن و امیر شدن باب
متوسط نسبت بمرتبه بالا و نسبت بمرتبه پایین و اگر مولود از دهقانان و مردمان سفله باشد پس حکم
کن که مولود میرسد از اعمال خود بچیزی از او فراموش کند مردم را بوزک مرتبه و وسط مرتبه دون مرتبه.

در اصل ولادت صب پس اگر بعده باشد مریخ مشترک مجامع و مقارن مشتری و او در مرتبه قوت و سعادت
بعده باشد مولود هم از طبقه سلاطین و اشراف باشد دلیل بود که لشکرکش و مباشر و والی اعمال
شریف شود و در این سال در اندست او فتوحات چند حاصل شود و ظفر و فیروزی یابد بر اعدا
که ظفر نتوان یافت خصوصا هرگاه مشتری یا مریخ صاحب قسمت بعده و قوی و مسعود باشد در
اصل چه این دلالت کند بر بزرگترین و شریفترین عطایای خود و اگر مولود از اوساط الناس
بوده باشد بر اشراف منزلت و مرتبه رسد و از اهل طبقه خود مرتفع شود و او را در پیش بزرگان
و اشراف و سلاطین مکان و مرتبه باشد و والی و مباشر ولایت و حکومت شود و بزرگ شود و در این
ایام او معظم شود تقدم منزلت او خت و شهادت مشتری بر مریخ دلیل بود بر زیادتی لشکر او
و ریاست و ظفر یافتن با اعدا و خصمان خود و فرو نشکستن خصم در پیش او خت و بهتر دلالت
مریخ و مشهورترین دلالات او وقتی بود که مشتری شاهد او بوده باشد و مریخ منحوس نباشد
نظر مشتری به مریخ از تثلیث یا تسدیس زیاد کند در سعادت و خیر و قوت او خصوصا هرگاه مریخ
در حمل یا در جدی باشد و میرسد از ایشان منفعت و خیر برا جز نظر شمس به مریخ از تثلیث و تسدیس
زیاد کند در سعادت مال او و در وقتی که ده شود تزویج و فرزند او زیادتی در قدر و منزلت
در نزد اشراف و لشکرکشان و اگر نظر از تربیع و مقابله باشد میباشد فوائد و منافع در آنچه ما
ذکر کردیم قلیل و کم خت جز و اگر مریخ بعده باشد چنانکه ذکر کردیم و زهره نظر تثلیث با او داشته
باشد و بعده باشد در سهم العیب در بیت العیب و او با صلاح بوده باشد از سعود دلیل بود
که مولود در این سال آمیزش کند با آنکه مجامعت کند با ایشان و بر زیادتی لهو و سرور با زنان
و اگر در مکان غریب بعده باشد تزویج کند زنی غریبه در بلاد غریب و اگر مریخ و زهره را ایشان در مکان
خود دلالت کند که این لهو و سرور از زنان خویش باشد در منزل خود جز نظر عطارد به مریخ از
تسدیس یا تثلیث زیاد کند فهم و ذکاء او را و میباشد مدد او مشتکننده برا عمال او تند حرکت در
چیزها و زیاد کند بر منطق و ادب و علم و فهم خود و هم چنین است اگر نظر تربیع و مقابله داشته باشد

مگر آنکه

مگر آنکه این از کثرت خواهد بود و میرسد او را مشقت و رنج جز نظر قمر به مریخ از تسدیس یا تثلیث دلالت کند
بر فوائد و منافع و لیکن مع این اگر نظر از تربیع و مقابله باشد دلالت کند بر فساد صلاح که مریخ دلالت بر آن میکند
و کم کند فوائد او را اما **سالخدا مریخ باشد** در حال آنکه در حد الحال باشد ع اگر مریخ در بیت السنه بوده
و او راجع یا تحت الشعاع یا در خانه غربت باشد دلالت کند بر خشکی دماغ و فساد ذهن و در فتن دل او در
هم و غم و رسیدن ضرر برا او از قبیل آتش و هول یا از جانب دشمن و ظالم و بر ترس دلالت کند
بر بیم بیت باهن و بلا که واقع شود در معادن و بیم ضرر رسانیدن خصمها با او و هجوم و شورش
کردن بر او و حصول ضرر شدید با او از نزاع و بر سفر بی نفع و بر مفارقت کردن بلد ند نظر کن که مریخ
در کدام مکان و کدام برج است و چه کوکب نظر با او دارد و نظر او از کدام است پس اگر در بیت غریب
یا در بیت اصدقاء یا در خانه خود میباشد پس اگر مریخ در خانه خود باشد و در حد الحال باشد و نظر
داشته باشد با سعود دلالت کند بر ابطال عمل بر سنگینی ذهن و اختلال او مگر آنکه مریخ فرو کاه
در حد الحال باشد در مکان خود بعده و نظر داشته باشد به سعد یا نحس از مقابله و تربیع و تثلیث
و تسدیس پس مریخ بسبب نظر ایشان و امتزاج او با ایشان دلالت کند بر چیزی میباشد این قدر
مناسب طبیعت این نحس و عطا او آنست که امتزاج داده شود طبیعت کوکب با طبیعت برج که او در
بعد حکم شود برا او و لیکن اگر در مکان اصدقا و یا در مکان غریب یا در مکان اعدا او باشد دلالت کند
بر بدترین اثری که دلیل بر آن اثر است در وقتی که در خانه خود باشد بعلت آنکه مریخ هرگاه چنین باشد
و در بیت غریب باشد نظر کند با او نحسی در برجی که بصورت آدمی باشد دلیل بود بر فتنه و دیگر حاصل
شود از بغض و از نزاع و خصومت و از جانب ظلمه و دشمنان و ترسانندگان و دزدان و اگر مریخ
با این حال مقیم باشد از نحوست بیشتر خواهد بود چه دلالت کند بر تخم زدن و ضرب و حبس و بند و در
و ظلم خصوصا هرگاه مریخ در بیت الاعداء باشد چه ایذا خواهد بود و اگر نباشد در برج
بر صورت آدمی و بوده باشد بصورت سباع دلیل بود که این بغض و بلا از سباع چهارپا باشد و اگر
سایر برجی باشد دلالت کند بر سیلان خون و بر جراحت و قلع عضو عارض شدن تب حاره

در سفر بی نفع و سایر آنچه شبیه بمذکورات بود از خسر و آفات و علامات مخفیه و اگر مریخ در بیت
الاعداء بود دلیل بود که این بلا از سبب حاسدان بود و اگر کواکبی که نظر مریخ دارند در برج غریب
باشند دلیلست بر وصول بلا بمولود از مردمان بزرگ که غریب باشند یا آنکه میرسد او را این بلا و ضرر
از ظلم در ولایت و بلد غریب نت دلیل بود سال الخدا بیت مریخ بارد اشت حال بر نقصان عقل
و رای او و بر متفرق شدن خاطر او و بر حیرت و … های متفرقه و بر خوردن او از زخم
و آهن و مانند این چون تمام شد یا آنکه برسد او را ضرری بر عقل … باشد که
… و مضرت شدیده باشد و سفری باشد که خیری و منفعتی نداشته باشد و چون کوکب غریب
از بلد … ند اگر مریخ تحت الشعاع باشد مولود به بستن زندان افتد که او را عذاب کنند و باتش
بسوزانند یا آنکه در شکم عارض شود مرض حارتی و اگر در برج سباع باشد بر خوردن او در این بلیه
از درندگان و از امیر لشکر کشتن … مکین … ند اگر مریخ در یمین آفتاب … باشد پس اگر لیلی
… بود و اگر … باشد … دلالت کند بر شدت مضرت خت نظر کن که مریخ با کدام کوکب
در کدام خانه است از خانهای فلک و با کدام سهم است آن سهام و کدام کوکب از کواکب منحوس مریخ است
چنانچه … از جوهر کوکب … سهم و … چنانکه آفتاب بماه از برای ابوین است … برادر
اولاد هر سهمی بحسب دلالت خود علم چنین خانهای فلکی خت … حال این کوکب فاسد یعنی مریخ در
اصل ولادت و چگونه است … اصل سعود و … اصل منحوس و نظر کند در فساد او و از رجوع
منحوست در اصل … خلاف کوکب آنکه در اصل سعود و مستقیم السیر بود …
پس اگر مریخ چنین باشد دلالت کند بر سبب … دلالت بر آن میکند از شر و … و اگر در خلاف
این باشد دلالت کند بر شدت … خت و هر چه آنکه مقارن کند مریخ کوکبی یا سهمی از سهام را
دلالت کند بر فساد امر یکی از آن کوکب یا آن سهم دلیل بر آن … باشد علم چنین امر یکی از برج مریخ یعنی
آنکه او در آن … دلیل بر او است و باندازه آنچه آن دلیل بر آنست از امر آباء و سلطان و فرزند
و مانند این که گفتیم … آنکه جمع شود منحوست کوکب دلیل و سهم آن دلیل هر … کار یکی

بناظر

بناظر سعود باشد یا سهم سعود باشد و دیگری نحس مثلا آنکه آفتاب و ماه که از آن دو دلیل ام
آباء و … سلطان باشند منحوس باشند و سهم الآباء سالم باشد از نحوست دلالت کند بر
مضرت در امر سلطان و پدر و امراض از اوجاع بعد نحوست ایشان خصوصا اگر کار منتهی شود
مریخ بموضع آفتاب … آنکه منتهی شود زحل بموضع … و پدر
آنکه … باشد آفتاب و ماه در این موضع یا در تربیع یا مقابله این موضع و شدید تر شود آنکه …
نحوس که دلالت بر ضرر میکنند در این مواضع مقیم باشند بعد راجع شوند در این مواضع با سهام و کواکب
در چنین حال باشند جز اگر مریخ در اصل ولادت و تحویل راجع یا تحت الشعاع یا … یا غریب بود در حدود
نحوس و ساقط … مقبول باشد دلالت کند در این سال بر … و اختلاط و … خود
عقل مولود و ضعف و فساد نفس و … و جنون … آنکه او و بر خوردن او … از سباع
و چهار پایان و از آتش و حرارت و خون و امراض و سفرهای بد و غربت بی نفع و بدی احوال برادران
و خواهران و بیم باشد آنچه در امیر رسد از این مکر … دلالت مریخ در او است بیان این
آنکه بدکار … باشد نحوست مریخ از جهت بودن او تحت الشعاع گویا دلالت کند بر بودن آفت
از آتش و از سوختن و از … اعضاء با … و امور مخفیه پنهان و مکر و حیله و اگر در برج
باشد که بصورت آدمی باشد آفت از انسان و هم چنین است … برج سبعی یا … یا اسد …
بعد از آنکه مریخ بطی السیر یا مقیم باشد چنین دلالت کند بر بند و حبس کردن و قید و اگر …
خود باشد … باشد جز دلیل بود … از بلد … ند پس اگر … مریخ راجع و بود …
او سال الخدا … تحت الشعاع یا غریب یا راجع … مقارنه زحل یا آنکه نظر
تربیع و مقابله بر زحل داشته باشد یا در بیت الاعداء … در این صورت حکم کن بر مولود
در این سال … شدید … فاسد شدن … بنفس
خود و … کارهای باطل … باشد
آنکه میرسد او را … دشمن یا آنکه واقع میشود … دشمن … میرسد او را

برخورد با سفر یا علتی غریب کرد از سفر بختی بعید و مفارقت واقع شود میان او و اهل و بلد او
ند آفت و ضرر و هم رسد از جانب دشمنان و مرض کند و خصومت قلعه خت و اگر با این حال نحس کننده
مریخ در بیت الشمس باشد دلالت کند بر امراض شدید از جهت نحل و بر مریخ از جهت آن و امور قلعه ند و اگر
مشتری ناظر باشد بایشان دلالت کند بر بیخود شدن بلید و این سال و سبب او سلطان و ولد خت نظر آفتاب
خاصه بمریخ و مریخ مشرف بر آفتاب باشد دلیل بود بر هلاکت ذهن و غیرت شباب و ندکی در امور و بر کم فکری و
زیرکی و غفلت در اشیا و عیب باشد نزاع و فتنها او بحیلها مختلف و هم رسد زن او در انکیزه شدید
یا هلاک شود بعضی از فرزندان او و بیوت از این انکه تعلق با تحویلها یعنی باشد و مریخ و آفتاب
فوق الارض باشند و اگر آفتاب بصرف بمریخ باشد بر خوردار امراض و نکبات مختلف و هم بیند از سلطان
مکروهی او و اگر نظر داشته باشد آفتاب بمریخ از تثلیث یا تسدیس آسان تر حکم و اگر نظر از مقابله باشد
در دو زیر خورد همها و نکبتها مختلف و بیماری شود که از ابتلای آفت و هم رسد پدر او و نکبتی بود یا آنکه
... بعید اگر این نظر در شب باشد ... و بطی الحرکت و ... از نفس او ...
... بر خورد او را تنکی بود دستش و اگر مقارنه کند آفتاب بمریخ ... بر حال ...
او را بیم عظام بر تنعم بر خوردار او را جهای مختلف و نکبتی از آهن یا آتش و بیمی از سلطان و منصرف کند مال
پدرش یا ... چشم او و هم رسد پدر او را نکبت شدید خت هرگاه بوده باشد آفتاب مستعلی بر مریخ
دلالت کند بر سفر کردن صاحب تحویل ند و اگر مریخ در بیت الشمس باشد و بوده باشد عطارد ... با او
یا در مقابله یا در تثلیث یا در تربیع او بوده باشد مکان بیت المولد یا بیت العرض ایضا فاسد دلیل بود
بر ضرر در اهل و اولاد او جز نظر زهره بمریخ از تربیع و مریخ مشرف و مستعلی باشد بر زهره دلیل بود بر غم او
بسبب زنان و دشمنان و مجتمع شود از برای او عداوت و بر خوردار او را غم بسبب ایشان و مکروهی
و همچنین بسبب نکاح و تزویج زنان مکروهی و اگر زهره مشرف بر مریخ باشد دلیل بود بر آنکه ... دیگر باشد
از مذکور باشد مکر آنکه مریخ ... باشد نیکوتر و جمیل تر و همچنین تخفیف آسان کند اگر نظر از تثلیث
یا از تسدیس باشد و اگر نظر از مقابله باشد بیماری کثیر التغیر از حالی بحالی و دلالت کند بر غم بسبب

فرزند و زن و تلف شود بعضی از زنان او و اگر نظر از مقابله باشد اثر تخفیف ... باشد
جز نظر عطارد بمریخ از تربیع باشد و بعضی مریخ بر عطارد دلیل بود بر ... کرده
ظاهر بعیب سبب و سعایت کند بقوم عام کند و هم رسد او را مکروهی بسبب سخن و اگر مولود
لیلی باشد ایجاد از این مکروهات کند که ذکر کردیم اثر بیش کم بود و اگر عطارد مشرف باشد بر او ظلم کند قومی
و بیماری باشد ... و حرص بر جمع آوردن مال و
اگر نظر داشته باشد بمریخ بنظر مقابله در دو وقت یکی اصل دیگری تحویل بیماری باشد ... و وقت
دارنده ... و این ... بسبب ... خود
بسی ... بیماری باشد بر خوردار او را ... منها
خواهد شد و هم رسد او را مکروهی بسبب ایجاد که کردیم ... از زمین خود و اگر مقارنه کند
او را عطارد ... و خصومت کند و بر خوردار او را مکروهی بدین سبب ... کند
... تحت الشعاع باشد جز نظر قمر بمریخ از تربیع و مریخ مشرف بر او
باشد و هم رسد او را نقصان و فساد در مال ... بعضی که اعضای او بوده باشد
و هلاک شود ... بعضی از ... او و فاسد شود عقل او بسبب علتی که عارض شود ...
او را و اگر قمر مشرف بر مریخ باشد و هم رسد او را ... مصیبت و ذلت ... مصیبت ...
و همچنین است اگر نظر کند ... از تثلیث یا از تسدیس لیکن حال ... آسان تر خواهد بود
و اگر نظر از مقابله باشد ... شود مرض شدید ... شود بعضی از اعضای او و با آهن ... خورد
او ... بسبب زنان و اگر قمر صاحب الحال و مریخ ... الحال ... باشد ... ذکر
کردیم و همچنین است اگر بوده باشد مریخ در اصل صاحب الحال ... دلالت کند بر
... بودن مریخ در خانها ... باشد
ثاجز بودن مریخ در اوتاد ... دلالت کند
بر ... سلطان ...

اهل طبقهٔ خود و ظفر یابد بر هر کس که نزاع کند او را و میل باشد بجمع و نزاع و بر خود و منزلت و مرتبه
و خیر از اهل طبقهٔ خود و اگر در وسط السماء باشد این مرتبه از سلطان یابد و بسبب صب اگر نحوس
از او ساقط باشند و بعده باشد موضع حظ و قوت دلالت کند از برای صاحب تحویل و لایت و حکومت
بعض ثغور یعنی سرحد یا آنکه و لایت جنگ و امارت یا و لایت معادن و مذکور شود بنیانی و میل باشد
صاحب نفع در میان اهل طبقهٔ خود و ظفر یابد بر دشمنان جز مریخ هر گاه صالح الحال بعده و از برای او
منافع باشد در اوتاد دلالت کند بر وقت کسالت و غمها از او و رنیا و فکر او و میل باشد غالب
معرکها که کشتن کند با او و بر خود و منزلت متعدد را شا و اگر بعده باشد در اوتاد از بعد و بعده باشد
منحوس غیر مقبول دلالت کند بر غم و مصیبت در اهل و برادران و فساد دین محض شود برا و بدی
انجمنا اگر مع انجمنا نکند و سفر کند که در آن سفر بشکند و بیش حزنیات و سعد لیل بعد
... اگر رسد و عقب یابند شا صب ترسیده شود بر مولود اندرد
و جنگ و خون شا و اگر مریخ راجع باشد ... کند از بلد خود و ... شود حال او و ترسیده شود
با و ضرری از آهن ... از آنکه بعده باشد مریخ در وسط السماء و اما اگر در نظیر وسط السماء
باشد یعنی در چهارم باشد ... از سبب زنان مخصوصات صب هر گاه مریخ والی سال
و در اوتاد منحوس و غیر مقبول باشد ترسیده شود برا و آفتی از خون ... و جراحت از آهن
اگر در سابع آدمی باشد ترسیده شود برا و آفت از زندان و از دیوانگان و اهل ... و اگر در وسط
السماء باشد ترسیده شود برا و از سلطان یا از بعضی که تسلط بر او دارند و مبسوط الید بوده باشد
از مکر و مضرت او و اگر در هفتم باشد ترسیده شود برا و این آفت از پدر و مادر و یا از بزرگ
تر از او از عمها و خالوها و سایر خویشان او خت اگر مریخ منحوس بعده باشد در طالع تحویل یا در وسط
السماء بعده باشد ... اگر ... باشد ... خت و اگر در هفتم یا در
چهارم ... باشد ... شا هر گاه مریخ
رب السنه بعده باشد ... تحویل ... مریخ در اصل ولادت در آن مکان ... مریخ

در وقت

در وقت تحویل در اوتاد یا در مایل الاوتاد باشد و شرف بر نفس و سعود ساقط از اوتاد باشد
دلالت کند بر سختی حال و بر خوف و زندان و حبس و مکر و از جهت لشکرکشان و امرا و شا هر گاه مریخ والی
سال السعود و ساقط و غیر ناظر باشد بطالع و لیکن مقبول و غیر منحوس باشد دلالت کند بر زوال ...
که ضعف و بی صحت و امن از اعدا و یا بدن است ... و بر خود منفعت و معیشت از جهت امید یابند
و ... باشد و اگر در برج ... باشد نفع از جانب ... و از سبب ... و بسبب شا
و اگر ... ساقط الحال و منحوس باشد دلالت کند بر خوف و بیم و مشقت و مرض در بدن او و از ...
و ... او و ... از سباع و یا از آتش و یا از زندان و یا از ... او بر نفس خود و شدید
شود ... عقل او و میل باشد ... و ... و ...
نفع ... او را شا اگر مریخ در ... باشد ... از سبب ... و خصومات
شا جز و اگر در برج ... باشد بعده باشد منحوس و غیر مقبول دلالت کند بر ... مال
خود ... در سال جز بعد مریخ ... و ... بعد از ... امید و
شا ... باشد بسبب ... جز بعد مریخ ... و سبب
... باشد شا جز اگر ... باشد دلیل بود بر سفر و
... و میل باشد ... دلالت کند بر سفر و بر انتفاع در
غربت و بر اضطراب و تقلب در این سال شا جز سفر کند ... در آن سفر ... و یا
... و خوف و آفت از سباع ... صب و اگر بعده باشد مریخ ... یا
... و غیر منحوس دلالت کند بر ... منزلت ... از دوستان
و برادران ... از جانب سلطان و امرا و اسباب جنگ ... و میل باشد معیشت و دو
او از این ... که ... بعده باشد یعنی ... از این ... باشد ...
... صب و اگر مریخ منحوس و غیر مقبول باشد دلالت کند بر فساد
دین و بر گفتگوهای قبیح ... در این سال جز دلالت کند بر ... و بر اهل

وفرزند و دشمنی کند دوستان و برادران شا و اگر در ششم باشد میرسد بسبب جوارها و عمل [illegible]

اگر بد بود و اند سهم باشد از کنیزکان بخیر خواسته رسید شا میباشد که شغل با بچه نفع [illegible]

او را انجانب کنیزکان و دوستان با بچه دوست دارد و ایمن شود از اعداء صب و اگر در ششم منحوس

باشد و برج چهارپا باشد که شود چهارپایان مولود و مواشی او در این سال صب و اگر این برج نوبه باشد

از برج صب بغایت [illegible] صاحب تحویل مرض شدیدی از حرارت و از خون و از انچه شبیه

بآنست از آلام این [illegible] شا جز عارض شود مولود را امراض و اوجاع انحراف [illegible] هیجان در آمدن

خون و اگر زحل نظری باو داشته باشد میباشد امراض از خون و جراحت و اوجاع [illegible] های خلط سودا

جز [illegible] که ذکر کرده ایم اگر [illegible] باشد این احوال و اوضاع که ذکر کرده ایم [illegible]

وقت [illegible] در اصل ولادت و تحویل [illegible] باشد از نحوست او اگر دوا شد بوصول مریخ با سهام

نظر کن احکام [illegible] باشد مریخ و [illegible] یعنی [illegible] پس اگر [illegible] باشد او بر انچه پیش گفتیم

[illegible] شعاع منحوس میباشد [illegible] کن که کدام سهام با او [illegible]

پس اگر نحس [illegible] باب این سهام و از باب این مواضع دلالت کند بر فساد اصناف این سهام و دلالات این

مواضع در اصل ولادت و اگر این سهام ناظر بطالع نباشد [illegible]

در [illegible] ند و اگر [illegible] باشد آفتاب بماه و سهم الاباء با مریخ یا آنکه نظر تربیع و مقابله با او داشته

یا آنکه [illegible] باشد ارباب این اماکن و مواضع منحوس حکم کن بر [illegible] ابوین مولود در این سال

خصوصا [illegible] در بیت الاباء باشد و اگر آفتاب بماه منحوس [illegible] مریخ باشند و سهم

الاباء و [illegible] نیکو باشد [illegible] باشد سعد بر مریخ [illegible] نیکو دلالت کند [illegible]

آفتاب [illegible] سلطان بر مولود [illegible] مولود خصوصا [illegible]

[illegible] تحویل سال [illegible] آفتاب باشد و زحل [illegible] باشد یا آنکه با

باشد در اصل ولادت بوصول سال الخدا آفتاب در حالتی که صالح الحال بوده باشد صب

آفتاب [illegible] دلیل [illegible] سال تحویل باشد [illegible] سعود دلالت کند باذن الله تعالی

بر سعادت

بر سعادت مولود و بزرگی و رفعت و بزرگی قدر و منزلت و سلطنت و شرافت و ریاست و حکومت

بزرگی و [illegible] او و لوا کشیده میباشد [illegible] ملوک و عظام و مقدم [illegible] او

و بسیار شود [illegible] بسیاری [illegible] و کامرانی [illegible] آوازه او و بزرگ شود

اسم او و این جمله بشرط آنکه این تحویل [illegible] او در وقت اجتماع و کمال القمر باشد اما اگر

تحویل [illegible] سال الخدائی با آفتاب [illegible] در وقت [illegible] مولود باشد دلالت کند

آفتاب بر سعادت مولود و این مرتبه [illegible] لیکن اعطا میکند باذن الله تعالی او را و این وقت شرافت

و زینت [illegible] باشد [illegible] مولود [illegible] باشد ملوک و اشراف و

رؤساء و بزرگ شود [illegible] میباشد صحیح البدن و المزاج و قوی [illegible]

[illegible] کنند [illegible] صب اگر آفتاب

در مرتبه [illegible] باشد از قوت آوازه مولود [illegible] رفیع الشان و عظیم المنزله و عالی همت

[illegible] شود [illegible] اسم او بزرگ [illegible]

او [illegible] میباشد صاحب ولایت و سلطنت و ریاست [illegible] شود [illegible] چهارپایان

[illegible] شود [illegible]

کلمات او [illegible] باشد [illegible] باشد در دین و رای [illegible]

در اطلاق [illegible] اگر آفتاب [illegible] باشد در وقت بزرگ شود

بر اهل بیت [illegible] سلطان جاه و منزلت [illegible] دوام

[illegible] صالح الحال و المعیشة جز اکثر احکام در این سال التحویل که آفتاب الخدا است

[illegible] صاحب برج که آفتاب در اوست [illegible] آفتاب [illegible] اینها

[illegible] آفتاب [illegible] اگر آفتاب در اصل و تحویل صالح الحال باشد دلالت کند بر [illegible] ظفر

[illegible] نیکو شود [illegible]

کند سلاطین و اهل [illegible] نیکو شود [illegible] و برادران خ [illegible]

از آفتاب با ماه هرکاه مباشر تربیت سال شوند باین معنی که در برج انتها شوند در انتقال
پس نظر کن تا بعد برجیکه در او قسمت است صاحب این برج او را لایق بتربیت سال است از آفتاب
و ماه و از موضع رب القسمة باید دانست که رب القسمة است و از صاحب آن برجیکه حد قسمت در او است
صلاحیت حکم کردن در آنچه دلیل بر او است این سال از خیر و شر تعیین خیر و شر سال را [illegible]
از قاسم و صاحب برج قسمت حکم کرد پس در این باب تامل کن و عمل کن انشاء الله تعالی بطلب خواهی رسید جز
نظر عطارد با آفتاب اکر تسدیس بیار کند تعریف [illegible] او را معیب باشد نیکو تدبیر و بسیار ببیند خوابها
صادق و راست او اکر تنصیف مقارنه کند آفتاب را در وقت تحویل و ولادت بعید باشد تحویل
لیلی [illegible] مغربی یا انکه بعیده باشد تحویلها بعید نهر دو و از شعاع آفتاب ظاهر و پیدا بیند
از ملوک و از ولادت ایشان انچه او دوست دارد مجموع خواهد بود در تدبیر و اعمال او خود خوشحال
شود بجهتها نیکی نصرت دلالت کند بر آن جز نظر عطارد با آفتاب از مقارنه در حالیکه دور باشد
از شعاع آفتاب دلالت کند بر آنکه در این سال والی علم بر جامعه شود از مردمان که با نیغ آید
او و مباشر شود علم کتابت را و معیب باشد مجموعه دو بود نامی منتفع شود با مور و اشیاء عطارد که
عطارد دلیل بر آنست جز نظر قمر با آفتاب از تثلیث یا تسدیس دلیل بعید بر استفاده که دیدن مالی که با قیمت باشد
و زیاد کند مجاهد و فرزند خود و اکر نظر عطارد از استقبال الحاشیه باشد بسیار شود منافع و خصومت
او و غیر او بسیار شود سخن او و زیاد شود منطق او و نظر او با اعدا خود و اکر از مقارنه او باشد
و دور از شعاع او دلالت کند بر مثل آنچه دلالت میکرد در تثلیث مکر آنکه بسیار غمکین شود و لیکن عاقبت
او بسلامت باشد و مباشر شود امور پنهانی را سال الحد آفتاب باشد در حالیکه ردی الحال باشد جز آفتاب
اکر بعد العقوس بعید باشد پس اکثر احکام جاری علی شود بر قاسم از هیلاج اکر آفتاب هیلاج باشد و
شریک او باشد نیکو است و اکر آفتاب ردی الحال باشد دلیل بعید بر رسیدن نیکی و از اشیا آنکه آفتاب
دلیل بر آنست و بد شود حال آباء و حال او از سلطان و بد شود منزلت او و جاه او صب پس اکر
آفتاب بعضی و در صحو باشد بعیب باشد مولود ساقط الحال الذکر نامی و حقیر و مقنعم و سست و کسل و با

بطالت

بطالت بد نام و مغموم نقیر غریب ملاقات کند شر از ابوین و اسباب ابوین کند و اکر ناسد شود
آفتاب در حالیکه بعیده باشد صاحب طالع یا صاحب انتها و بعینه الطالع یا رب الانتها و بد برج
دلالت کند بر کرفتن و دانستن از شهر جز نظر زهره با آفتاب از تسدیس یا تثلیث شود از جانب سلطان
و زن مغرور و سوء سماع و معیب باشد بسیار دلتنک و مغموم و بد تدبیر و اکر از مقارنه باشد در تحت
الشعاع باشد و همه قصه بر سد از زنان و سبب ایشان و از اعدا و بسبب [illegible] بغم و حزن
مختلط شود عقل او و مباشر شود حیلها را در امر پنهانی جز اکر عطارد مقارنه کند با آفتاب و در تحت
شعاع او باشد [illegible] و در احوالها و مکر و قضاء [illegible] از سلطان و از طایفه که از برای ایشان
قدوم معیب باشد و خشم کند بر او و بعضی از سلاطین و مباشر شود حیلها و تدبیرات و کتابت را
و با ذیر دست بعضی خود عاصی کند بسبب اشیاء مختلفه و غمکین شود بفرزند و خشم و خدم جز
نظر قمر با آفتاب از تسدیس یا تثلیث که خواهد کرد او و الیکه را کم سخن دلالت کند بر اصلاح اولاد و
و معیب باشد بسیار خلط کن و اکر نظر از تربیع باشد بر خود او خصومات و علل و امراض فاسد و
شود بر او معاش او و غمکین شود بسبب فرزند و اکر نظر از استقبال باشد بر خود او و [illegible]
و خصومات و مکر ها از سلطان و غمکین شود بسبب زنان و اهل و فرزند و مال و اکر تحت الشعاع
باشد بسیار [illegible] و اخوف و غم و مکاره با اسباب مختلفه از جهت سلطان و پیدا شود بعد آفتاب در
خانها در حالیکه صالح الحال یا ردی الحال بعید باشد شا اکر آفتاب والی سال بود و در
اوتاد باشد مقبول و مفید محترم باشد دلیل بعید که مولود را بر خود او از سبب سلطان و آباء حرمت
و معیب باشد مجموعه میان اهل طبقه خود و با آوازه و فضل و اکر [illegible] الارض باشد خیر از زنان
و از سبب بعید از باشد شا و اکر آفتاب محترق باشد در این مواضع و معتد باشد بر خود او را
شفقت از جانب سلطان و اهل و آبا و معیب باشد که منفعت شا و اکر آفتاب در طالع باشد مباشر شود
حکومت و ولایت و اکر اعمال او از اهل بیت او مباشر این شد باشد صب و اکر آفتاب در وسط السماء
در موضع قوت و قبول مکرمه باشد بر خود سامی تحویل را در انسال سلطنت مشهور و [illegible] بلند شود

دوران مقدم و منزلت شود اگر آفتاب در رابع باشد دلالت کند بر ولایت و حکومت که اهل بیت او پیش
از او داشته باشند و اگر در سایر اوتاد باشد مقبول و سالم از نحوس سعید باشد بر رسیدن مولود
منزلت و رفعت و جاه و مرتبت شریف و کرامت از سلطان جز هرگاه سعید باشد از برای آفتاب
و قبول یا تثلیث یا تسدیس جاه و مرتبت او شود و ثنا و نیکو بر او گویند و قوی باشد در احوال خود
آوازه او منتشر شود و هرگاه در عاشر باشد اما در رابع چنین نبود اهل بیت جز اگر آفتاب در حادی عشر
عزیز و مقبول سعید باشد برسد او را ... و بیتی که او در آن بود سعید باشد و منفعت
و بر خورد او را فرح و ... از سلطان صب اگر آفتاب در ثانی عشر سعید باشد از آفات و لیکن ... و سالم
از نحوس سعید باشد دلالت کند بر ثنا نیکو و دین و عبادت و صلاح حال و معیشت شا اگر آفتاب
ناظر به طالع نداشته باشد و لیکن نه منحوس سعید باشد دلالت کند بر راحت و فراغت و کم شغلی و ثروت
معیشت و سستی و کسالت و اگر نظر نداشته باشد به طالع و سعید باشد و منحوس دلالت کند
از برای صاحب تحویل بر فراغت و کسالت و سستی ... طلب با ذات ایشان ... و بر تنگی کار
و بدی معیشت جز بود ... جز هرگاه منحوس باشد
دلیل بود بر فراغ و کم منفعتی و بدی حال و معاش و بر تنگی شا جز در ستیم ... دلیل سفر کردن
بود و ثنا جمیل گفته شود بر وی ... سفر کند که منتفع شود شا هرگاه سعید باشد آفتاب
از نحوس دلالت کند بر ثنا و نیکو گفتن بر او و بر امر دین و عبادت و صلاح و معیشت شا صب
اگر در نهم طالع سعید باشد و قوی و سالم از نحوس و مقبول باشد سفر کند صاحب تحویل در این سال
یا در ایام ... شا و اگر در ستیم باشد ... صب اگر آفتاب منحوس
سعید و مقبول باشد ... در برج ستیم طالع ... مولود را غم و حزن ...
... اگر در ستیم باشد قوی و سلیم و صالح و مقبول سعید باشد دلالت کند ... سلطنت
و رفعت و جاه و منزلت یابد از بزرگان و اشراف و دلالت کند ... منزلت ... نیکو از
ایشان صب و اگر در ستیم باشد منحوس و غیر مقبول باشد دلالت کند بر فساد در دین و ...

بعد

بعد بر سفر کردن مولود سفری که ضرر رساند او را و ضایع ... کنند دین او را شا جز روایت
کنند از او ... و سفری کند که منتفع شود و بر خورد او را در این سفر ...
میشود ... شا بعد آن آفتاب در نهم دلالت کند بر بنا ... جز اگر در یازدهم باشد
دلالت کند بر یافتن منزلت از سلطان و از سبب ایشان و از دوستان و بر معیشت به سبب دوستان
شا دلالت کند از برای صاحب تحویل ... بر فرح با ایشان و بر صلاح فرزندان ...
صب اگر در یازدهم باشد ... سلطان ... منزلت ...
جز بعد از آن ... جاه و منزلت ... لباس ...
و مباشر ... جز بعد از ... دوستان و سلاطین
مفاسد کند بر او امور او را و غمگین ... فرزندان ... دوستان
شا جز در ششم بود ... دلالت کند بر ... غمگین ...
صب و اگر سعید باشد ... دلالت کند ... و اگر سعید باشد در ششم خاصه
منحوس باشد دلالت کند بر درد چشم و اگر در دوازدهم باشد ... صاحب تحویل ...
شا الحمد از زهره باشد ... صالح الحال باشد ... زهره هرگاه ... سعد ...
باشد مولود ... نکاح ... دلالت کند ... اگر حکم
باشد ... نکاح ... دلالت کند ...
صب اگر زهره قوی ... موضع ... باشد
دلالت کند ... مولود ... نکاح ... باشد ...
... لباس ... صب هرگاه سعید باشد زهره دلیل ...
دلالت کند که مولود نیکو ... باشد ... لباس نیکو ...
باشد و اگر ... زهره ... بلوغ مولود باشد ...
... و دوستی ... ایشان ...

ونفع وکرامت وشرافت وتقدیم بسبب برادران ومنزلت از ایشان واکر تحویل قریب
دو کوکب بزرک سعد بود باشد و نحس باشد نحس دلیل بر تحویل او خواهد اعطا کرد با ذنب
در این حال دلالت ورنج باهل وعیال وبرخی بیخوشی ولباس واموال کند و سعادت
ولیا و شود مرد او بزنان واسباب زنان بزرک شود خبر او وظاهر شود غنا و دولت او و نیکو
شود حال او واکر نحس باشد دلیل بود از آنچه ذکر کردیم در صلاح وقوت حال باشد اقران برقدر
حال المعرفت ان و کواکب علما نده نحس باشد آن دلیل باشد بر استقامت **حسب** واکر نحس در طبیعت
او از قوت باشد دلیل بود که او صحیح البدن بود معرفت حال بانعمت در طعام و شراب
بالباس نیکو باشد دوست دارد لهو و شراب در نکاح و زینت و نظافت واو صرف کند با آن
و فرزند خود و قلیل شود غم او و شدید شود نشاط او و قوی شود نفس او و فرزندان و شکفته شود
وجاه او و بزرک شود غبطه او با سباب صداقت و مودت واکر در طبیعت سفلی باشد قوت
مجد او نیکو معاشرت کند با دوستان و برادران و مدارا باشد احوال المعاش او و نهان سازد
اهتمام و حزن خود را **جز** میل باشد بلباس و طعام و سماع آواز خوش و زنا کند در نکاح ولباس
خوشبوی و متاع خود و آمیزش کند با دوستان و برادران و دوست کیرد مردمان و زنان و اعمال کند
و انواع **ند** پس اکر نحس ناظر باشد دست بدو دلالت کند بر زنا و فسق و قبول الذنب
ومردان طعام طعام و فرح کند از زنان و از عطر و بوی خوش ولباس نیکو میل باشد از اجتماع و دوستان
اثر او فصل الحین بخال العدو نیاد کند در کامت در ایشان **ندخت** دلالت کند بر زنا و فسق الازواج
زنان و بسبب نیکان و اثر او بر برادران و آزادکان و بزرکان نیکان و از اسباب ایشان **جز**
نظر عطارد بسعد نحس از آن دو نیک باشد صاحب تحویل خواهش کند لهو و سرور و زینت
تحسین و معاشرت شود و ادب کتابت او مطلع شود بر بسیاری از امور و علم و فکر شود در
بعضی از اوقات بسبب آنچه ذکر کردیم واکر نظر تربیع داشته باشد عطارد بر نحس و عطارد
باشد بر او یا عکس دلیل بود بر اینکه او باشد عیوب پست زنان و سپاه او مدارا کند با دب

کتابت و تحصیل علوم و زینت و نیک دیدن و نقش و نکار کردن و بیش ازین مشغول او و مرد و زن
کند بزنان نیکو ملک آنکه غمکین شود و بعضی اوقات باسباب زنان و باسباب علما و غیر او اکر نظر از مقابله
باشد دلالت کند بر اینکه غلبه کند بر او لهو و فرح و زنا و مفسد و بد آنکه از برای ایشان سر چه بود از
باشد در سرور و خوشحالی کند بزنان و بغض نحس باشد در الیف کلام و نقاشی و زینت و عطر
خوشبوی و احسان کند بمردمان و میل نماید بسیاری از اسباب خفیه و پنهان از او بسیار رنج کشد و
سفر کند **جز** نظر مشتری به نحس از تثلیث و تسدیس دلیل بود بر اینکه نحس باشد مولود مرد و خوشحال و
باشد نیکو و صاحب شهرت و زینت و تمتع بود بزنان خود و بزنان غیر خود و شاید که بر این امر
بنکاح در آورد و لهو با ایشان کند بانواع لهو و اکر نظر کند بسعد از تربیع در مصالح الحال
باشد و مفسد نحس باشد بر نحس و بیفزاید در مال و اثاث البیت و متاع او و مکر آنکه
او غمکین شود بسبب چیزی از اموال زنان و تزویج و معاشرت کند بزنان نا اهل را و فساد کند
این نظر صلاح حال العادت واکر نظر از استقبال باشد میل بسیار او و اسباب زنان و فرزندان و دیگر
آمیزش کند و شهوت لیکن زایل شود و اکر نظر از مقارنه باشد نیاد کند او بنظر ایشان فعلا قه
و جمیع سرور او را خصوصا شود بعضی از زنان غریبه که حال ایشان شود و بسیار شوخ
تحریم دل خراشد و بسبب زنان و اکر این نظر بیکی از دو صفت بود باشد بعین صفت تحویل
دولت نقص کند که آنچه ذکر کردیم **سال الحداد نحس باشد** در حالیکه در تحویل الحال
باشد **ندخت** اکر نحس مشتری نحس بود باشد عطارد بر او قوت و معونت و شهادت از مشتری
بوده باشد نظر از مقارنه و نظر انسانی بر نظرات باشد او موافق باتفاق چه دلالت کند
بر بلا و شدت و اکر نحس در مکان نحس باشد بلا و رنج باشد و سبب شود و اکر در مکان
غربا و اعدا او باشد بیکر در رنج از آن میباشد فساد و ضرر را از امر زنان و از سبب بعضی از
ایشان و اکر در مکان غریب باشد دلالت کند بضرر در مکان غریب از سبب غربا و اکر در برج
اعداء او باشد میباشد نزاع و ضرر از جانب اعدا او و اکر در مکان اسقاط باشد دلیل است بر

برانکه این ضرر و آفت از جانب دوستان باشد یا از سبب ایشان باشد و اکر در برج انسی نباشد
بلکه بصورت سایر حیوانات باشد دلیل است بر ضرر بیتو و بعضی اشیا که در بدن در آید و بر
وصیب بعینه بر نحوی بدلیل بر غم و حزن از امر زنان و در سبب بعضی از ایشان واکر در این حالت در
این وضع نحس باشد نحس با سهم العصمة با رجال نحس بود در اخطاط بوی طلب و فقط او اشته با
او نحوس از مقارنه یا تربیع یا مقابله داخل شود بر مولود و عارض شود او را در این سال الزام
زنان لامحاله غم و اندوه و کربه و نوحه و مفارقت زنان خصوصا اهل خاله خود و بستری خصوصا از دو صبح
باشد غم شدید بر شود و خوب نظر کن بمکان اینکه نحس صبکه و دو او در اوج اکر نحس باشد در
در اصل میلاد در مکان معتصب بعین خوف در مکان اعداء او نظر بقیم کن و اکر او هم چنین باشد دلالت
کند بر اینکه این ضرر و بلا میباشد از جانب اعدا او خصوصا اهل خانه نحس باشد تحویل صاحب ضرر و
و نحس بکرده او در رنج در مکان اعداء و نحس باشد در راه مردی هم مقارن نحس کند نحس را ذنب
دلالت کند بر بودن بلا و ضرر از جانب ظالم در امر زنان خصوصا اهل خانه سبب سهم العرب و صاحب العرب
باشد و شدید بر از اینکه نحس باشد در ناقص باشد سوای اینکه هر کاه زهره چنین که کفتیم
ناسد باشد و نحس باشد با این سهم چه در این مکان نحوس بلکه در مکان دیکر نحس باشد در وبال
باشد با مقارنه یا مقابله یا تربیع نحوس نحس باشد میباشد نحس و فساد بر قدر دلالت حرمان
بر ج و آن سهم و اکر نحس باشد در سهام و علوم و یا نحوس و ضرر رسانند نحوس او را و لیکن در این
دو ونده زیاد در تحت الشعاع دلیل بود بر مرض و هیجان در آمدن اخلاط و نحوی و ضرر و رسیدن
بمولود از طعام و لهو و سرور خصوصا لهو و سرور دیکر از جانب زنان باشد و دلالت کند بر زنا
که بر دوستان و سرور با ایشان **جز** بر خورد در این سال الغواز غمها و نکبتها و شدتها که
و نکبت در امور زنان و قید بسیار شود غم او و بدوستان و فرزند و زن و زینت عارض شود
او را آفتی بسبب طعام **حسب** بزرک شود بلیه و مصیبت او و کم شود سرور او و متفکر شود و مغلوب
او و دوستان او شود امر او و ظاهر شود در دولت او چیزی که او در طعام و شراب و لباس او و بپوشد

بلیه و مضرت بسبب اهل و فرزند خود **جز** دلالت کند بر شهادت لازم و برقع شدید که در او
زنان خواهد بود و بر فساد بسیاری عضو است و مرض در ابدان و آمیزش ها و غمی از جهت زنان
خصوصا اکر نحس در برج غریب بود در برجی که بر صورت آدمی باشد و اکر در برج اعدا باشد فساد و ضرر
زیادتر خواهد شد **ندخت** و اکر فساد از نحس بوده باشد خاصه و نحس بوده باشد او و نحوس بلکه در این
با تحت الشعاع باشد دلالت کند بر امراض بعض و ضعف در ان امراض و آفت در طعام صاحب تحویل ملک
او و سرور او و اکثر این مضرت ها در امر زنان و دوستان میشود **جز** نظر عطارد بر نحس از تسدیس و دلالت
کند بر غمها و بر خلط و آمیزش از هر چیز و اکر از تربیع نظر بر نحس داشته باشد غمکین میشود و تمام
تحویل و میرسد او را مکروه و محنت بسبب زنان و تغییرات و با شیا انکه بوده است دلالت
امها بر صلاح و اکر نظر از مقارنه باشد میباشد غرض بر زنان و لهو و سرور و بر خود و زیان را
بسبب اشیا انکه دلیل بر صلاح از کتابت و اعمال که بجا میآورد اما را و بسبب هر چیز که نحس
و عطارد دلالت بر آن کنند هر کاه نحس صالحة الحال بود مکر عطارد نحس در اوج **حسب** نظر قمر
بر نحس از تسدیس یا تثلیث میرسد بسبب زنان و مادران خیر و معاشر شود چیزها ی مختلفه را
و فاسد شود بر او سرور و لهو و اکر نظر از تربیع باشد و قمر مشرف بر نحس باشد بر او ظفر یافته شود
با سباب زنان و غمکین شود بسبب اطفال اکر نحس مشرف باشد بر تعبیر و غمکین شود بسبب معاشرت
در زن و مباشرت کند بزنان فاسد که را کنند و او فاسد کند بسیاری از متاع و طعام و خوشی را
و اکر نظر از مقابله باشد غمکین شود بسبب زنان و تزویج و کشته با اهلاک میشود بعضی از فرزندان
و اکر نظر از مقارنه باشد غمکین شود بسبب فعل کار از برای ایشان آداب و علوم و مع زینت و کتابت
بوده باشد و مفارقت کند اهل خویش را یا آنکه واقع شود میان او و اهلش جنک و قهر بعض شود
بر مواصلت که میان زنان غریبه که ایشان را ببیند اختیار است و میل کنند اهل او و دو غیر او و از
میان بیکانه **بوعز زهره با سهام** ندخت هر کاه بوده باشد نحس با سهم التزویج یا در برج العرب
و مایل بغیب باشد کوکب نحس کننده او یا او باشد یا در تربیع یا در مقابل او باشد دلالت کند

این وضع بر عنها و کر بیوفو ... بیان او عند انتقال خت ند و اگر بعید باشد نفرح باغیر سهم التزویج
و غروب کند با نحوس یا مقابله ایشان میباشد ... دلالت این سهم بوجه رضیه عدد رخاها
در حالیکه صالح الحال باشد درحال باشد شا هرگاه نفرح والا سال بعید باشد و مقبول
غیر منحوس ... باشد بر خیر مولود از فرح و سرور و از وجوه مختلفه مثل آنکه از سلطان
و از زنان و از کسوة و متاع و غیره باشد ... و مرتبه و ظفر یابد بحوایج خود و بسیار
نکاح کند و اگر نفرح راجع باشد ... لیکن ... جز ... با
انصاحبان مرتبه ... شود جاه او ... ملوک آید ند و اگر زهره در بیت العروس
و نظر داشته باشد ... منحوس ... مقابله و نظر نداشته باشد ... بیت العروس
را منحوس ایضا ... حکم کن بر مولود ... و ...
... مطلقه ... هرگاه ... منحوس باشد شا و اگر نفرح در این موضع
بوده باشد منحوس و غیر مقبول باشد بر مولود ... شود ... و از نحوست ... عشق
و عارض شود او را ... و شقت و بلائی از سبب زنان و زیان کند جز ... او شکسته شود ... خورد
او را زیان و نقل کند از او ... و عقلش مختلط شود و ... کند ... که او
در آن شا و اگر نحس کننده او زحل باشد عارض شود او را امراض ... باشد
بر سام و قولنج و مرض بارده و فالج را و اگر کوکب نحس کننده نفرح مریخ باشد پس از سبب زنان و
نکاح باشد ... او را ... در آمدن خون ... شود و ... دیده
شود مثل او شا اگر نفرح ساقط باشد و نظر بطالع نداشته باشد و لیکن مقبول و غیر منحوس ... خورد
مولود از سفلگان و از ... شا اگر نفرح در دوم یا ششم یا هشتم باشد
دلالت کند بر مرض از حرارت و یبوست و وجع ... در اعلی بدن ... و در چشم صب
و اگر زهره در بیت المال ... مقبول ... باشد دلالت کند از برای مولود
بر اصابت مال بسیار ... و اگر در بیت المال راجع یا محترق یا منحوس باشد بسیار ... شود ... او

مولود

و فراغتش ... شا بودن نفرح در دوم مثل بودن او در
ششم است و لیکن دلالت کند بر ... بودن او در دوم ... دلیل ... انتفاع
بسبب سفلگان ... و بسبب زنان ... جز شا اگر نفرح در سوم باشد دلالت کند بر
... از دشمن ... باشد جز دوم و نظر او ...
کند ... از جانب ... صب و اگر نفرح والا سال
بعید باشد ... طالع مقبول و قوی نباشد راجع ... دلالت کند از برای
تحویل در این سال ... انتفاع ببرادران و خویشان و اگر منحوس و غیر مقبول باشد بزرگ
... شود ... واقع شود میان او و میان برادران و خویشان او مفارقت ...
شا صب و اگر مقبول و غیر منحوس ... باشد ... با نهم مولود سفر کند در این سال و ...
خبر ... از اهل و برادران
خیر ... متاع ... لباس او جز سفر کند ... شا جز صب و اگر در
در نهم یا ... باشد ... منحوس و غیر مقبول دلیل ... مولود را ...
با زن ... و سفر کند ... عارض شود او را ... سفر ... نقل کند از او ...
در ... واقع شود میان او و میان برادران او ... خصومت ... متاع خود را
یا آنکه هلاک شود شا سفری کند ... از آن سفر ... بیرون ...
... نقل کند از او ... کند ... تجارت ...
فساد شود میان او و میان برادران او ... خصومت ... کند ... شا جز اگر نفرح در
یا ... باشد ... بستان ... شود ... اگر ...
باشد ... شود جز ... کند متاع ... کند ... شا
جز و اگر منحوس و غیر مقبول باشد عارض شود او را غمها ... از زنان
و از سبب ایشان ... کند ... خود ... شود ... خویش ... داشته باشد

جز بودن نفرح در ششم و نظیر ششم دلالت کند بر انتفاع بسبب ... و از چهار پا
و بندگان و سفلگان شا و اگر در ششم باشد دلالت کند بر انواع بدیها از جهت ... کوکبی
که نحس کند نفرح اگر زحل باشد ... از خلط سودا باشد و اگر مریخ باشد از خلط خون است و اگر آفتاب
باشد از حرارت سوختن جز و اگر در ششم راجع و منحوس باشد ... باشد
صاحب این برج نظر ... داشته باشد دلالت کند بر امراض بلغمی ... امراض
با دو ... صب اگر ... این برج نظر ... نداشته باشد صاحب تحویل ...
اگر ... باشد و اگر برج ... حیوانات باشد یعنی برج ... باشد چهارپایان
... و هلاک شوند جز شا بودن در ششم و نظیر او دلالت کند بر فساد ... کسالت
و ... شا
دلالت کند ایضا بر نزاع بسبب سفلگان و ... بر اسباب عداوت و اگر ...
... باشد ... صاحب تحویل ... او را ...
شا الحد اعطاردیا ... صالح الحال باشد ... ند جز اگر عطارد ... بعید با
... باشد دلالت کند بر کسب مال و جمع آن و بر ... و بر منفعت از جانب ...
و عقل ... شا و سخن نیکو ... کلام و ... عمل کار ...
و ... ند سالحد ... عطارد دلیل ... جمع کردن
تحویل مال بسیار و ... شود ... عقلش و زیاد شود علم ... خویش و ظفر یابد
در خصومات خت ... شود ... کلام و خصومات ... کند بسبب این فضل
میباشد از این اسباب ... فاضل خت و اگر مولود از طبقه ... سفلی باشد کسب کند
این سال مال ... کند ... نظر ... خویش خت و اگر در ...
تمام از وقت باشد بسیار ... علم او میباشد ... حکمت و علم فلسفه و ... شود
... و ... باشد ... دلیل ... شد نظر ... خصم و ...

محمود

... منتفع شود بکتاب و حساب و تجارت با عمل ... خود و تقرب بسلطانی پیدا کند
و ... تقرب ... ایشان منزلت و مال نیکو میباشد منتفع ...
و از وطن خود ... حرکات باشد ... خود ... اضطراب و انتقال از جا
خود و اگر ... طبقه وسطی باشد میباشد متوسط الحال و در امر معاش ... باشد
یعنی معاش ... حاصل شود و میباشد منتفع ببرادران و خویشان ...
و کار ... تجارت صب ... از کتابت حساب و علم
و حکمت و تجارت ... ند و اگر عطارد ... با آفتاب بعید با
با در نظر ... ایشان باشد دلالت کند بر کرامت و منزلت ... بسبب ...
علم ... منفعت و کسب ... میباشد از این امر ...
و اگر مولود از طبقه وسطی باشد دلالت کند بر اینکه این کسب منفعت ... میباشد از کتابت
یا از تجارت و اگر مولود از طبقه پست ... باشد دلالت کند بر اسباب ... از جانب ... لطف
نیکو ... و ... ند و اگر نظر داشته باشد ... عطارد ...
از تثلیث یا تسدیس یا تربیع یا مقابله یا آفتاب ... داشته باشد از تسدیس ... صاحب
تحویل ... مال ... و کسب کند ... نفع
بسیار ... اگر ... مولود ... متوسط الحال ... که کوکب ...
این فضل منفع ... از کتابت و تجارت ... اگر ... مولود ... ساقط ...
... شود ... نوشتن و خواندن ... ند نظر عطارد
از تسدیس یا تثلیث دلالت کند بر اینکه صاحب تحویل ... در این سال ...
حفظ کند ... اگر ... نظر ... کند ... یا از تربیع و ایشان ... صالح الحال باشند
عطارد ... باشد ... کند عقل ... و لیکن ... شود بسبب ...
و اگر ... شد ... عطارد ... کند ... و اگر ... نظر ... مقابله داشته باشد

العلوی و از او نقل کنند خبر را مجهول انکه بوده باشد در وسط السماء یا در طالع ع و اگر بود
غیر این در موضع باشد مضر و از نحوس بود و تعمد بیع و سایر انکه شاید باشد لیکن بعد بد
نزد او سخن و انحصومت از کتب و ختم و حساب ع اگر بیابی او را در بیت العمر و نظر نداشته
باشد بدانکه او [illegible] خصوصا بمقارنه آفتاب باشد پس حکم کن بر او به بلیه از نزدیکان و ما
ند اگر عطارد در بیت المال بوده باشد و غیر مقبول و در افتاده باشد بر خود او را مکروهی
سبب کتابت و کتاب و حساب معارض شود او را و محنت و تهمت شود در ان بحسب اشتغال او بها
و زیان کنند در انها شا صب اگر عطارد ساقط بوده و نظر نداشته باشد بطالع و او در بیت السنه
باشد و بوده باشد مقبول و بری از نحوس و در برج [illegible] باشد نفع کند در تجارت و نیکو باشد حال
او و نیکو بیند مال او جز زیاد کند مال او که صاحب تحویل را شا و اگر منحوس و غیر مقبول بود
و در [illegible] باشد زیان کند در تجارت و معیشت باشد [illegible] و اگر خوفی کند تلف
شود مال [illegible] جز و معارض شود او را نقصان [illegible] اموال [illegible] واقع
شود از برای [illegible] شا و اگر بری از نحوس بود و در [illegible] باشد و نظر نداشته باشد
بطالع و بوده باشد [illegible] سفر کند صاحب تحویل سفری که در ان سفر از برای او فضل و نیکوئی
و [illegible] باشد و نقل شود [illegible] و دنیا کند علم و [illegible] را
و بر خود [illegible] صب [illegible] کند در این سال اگر سال [illegible] باشد
یا انکه سفری کند که در ان سفر [illegible] جز سفر کند [illegible] شود
و در ان سفر [illegible] و خواب نیکو [illegible] شود [illegible]
[illegible] او را از خویشان او خیری خت و اگر عطارد در این
در موضع [illegible] باشد [illegible] و غیر مقبول [illegible]
که او سفری کند که در ان سفر بلائی شدید [illegible] و ما [illegible] قوی
[illegible] سفر [illegible] نقل کنند [illegible] جز سفر کند صاحب تحویل و از

فرزند

و فرزند و خویشان [illegible] او را [illegible] و ببیند خللهای بدن
و زیان کند در تجارت شا جز و اگر [illegible] باشد [illegible] دوستی کند با
اشراف و سلطان و نفع کند در تجارت [illegible] باشد از برای فرزند [illegible]
شود بان جز و اگر در [illegible] موضع منحوس و غیر مقبول باشد اگر از برای صاحب تحویل فرزندی باشد
[illegible] و دشمن شود او را دوستان او و بیمار شود [illegible] و باطل شود
[illegible] شود [illegible] و [illegible] مرض [illegible] برای او است اگر
فرزند [illegible] باشد شا و اگر در ششم بود [illegible] باشد [illegible] بر تجارت [illegible]
و بیمار شود [illegible] ذکر کردیم [illegible] از سفلگان و [illegible] جز زیان کند
تجارت [illegible] طلب کند [illegible] از سفلگان [illegible] صب [illegible] شود [illegible] تجارت [illegible]
مال [illegible] از سفلگان [illegible] شا جز و اگر عطارد در ششم [illegible]
[illegible] بیان کردیم باشد عارض شود [illegible] اوجاع و امراض [illegible] کوکب [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و [illegible] باشد و اگر [illegible] باشد از
[illegible] باشد [illegible] دلیل بود بر اینکه صاحب تحویل
[illegible] مواخذه شود [illegible] باشد و بر خود او را [illegible] صب [illegible]
کند در تجارت خویش و کم شود کسب و [illegible] باشد [illegible] آمیزش [illegible] کند
با او جز [illegible] شود [illegible] و سفلگان سالحذاقمر باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] نظر کن [illegible] باشد [illegible] سال
و لیکن [illegible] انجا [illegible] باشد ع و نظر کن در این [illegible] خصوصا [illegible]
و [illegible] نظر کن در این خیر و شر [illegible] شا جز اگر قمر [illegible]
باشد نظر کن بکوکبی که قمر متصل با وست پس حکم کن از ان [illegible] پیش گذشته اگر
بوده باشد قمر [illegible] نظر کن [illegible] و اگر [illegible] بوده باشد یا انکه بود

باشد در موضع [illegible] طالع پس اگر متصل شود [illegible] انکه از ان برج بیرون رود بدو کوکب
یا به کوکب یا اکثر از این پس حکم بر ان کواکب که قمر متصل با ایشانست [illegible] انکه سال
تمام شود ه اگر قمر متصل شود بکوکبی از کواکب [illegible] بصلاح باشد حال انکه
متصل [illegible] صاحب تحویل [illegible] بصلاح باشد [illegible] فاسد باشد او [illegible]
باشد [illegible] این صلاح و فساد از [illegible] کواکب [illegible] است صب [illegible]
بکوکبی که قمر [illegible] پس حکم کن [illegible] کوکب [illegible] و اگر متصل
شود قمر [illegible] کوکب [illegible] پس حکم کن [illegible] از [illegible] کواکب [illegible]
[illegible] قمر [illegible] صاحب [illegible] اگر
[illegible] قمر [illegible] باشد قمر [illegible] سلیم از کسوف و احتراق
[illegible] سالم باشد [illegible] که تغیر [illegible] قمر [illegible]
از برای [illegible] و خیر و سعادت باذن الله تعالی [illegible] نظر
کن با آفتاب [illegible] اگر آفتاب [illegible] باشد [illegible] که [illegible]
[illegible] اثر سعادت [illegible] خصوصا اثر سعادت آفتاب در امور سلطان و [illegible]
چه آفتاب [illegible] اثر [illegible] و حق است [illegible]
[illegible] جز [illegible] حکم کن [illegible] باشد [illegible] حال
[illegible] صاحب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] کواکب [illegible]
[illegible] کواکب که قمر متصل با ایشان [illegible] خویش [illegible] باشد پس
متصل شود [illegible] کواکب [illegible] کواکب [illegible]
[illegible] سال [illegible] سعادت و نحوست [illegible]
ان کوکبی که صاحب [illegible] باشد و اگر قمر [illegible] متصل بکوکبی [illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب تحویل [illegible] سعادت و نحوست [illegible] صاحب [illegible] انکه قمر [illegible]
با او [illegible] باشد [illegible] صالح الحال [illegible]
باشد دلالت کند بر صلاح و اگر [illegible] الحال باشد دلالت کند بر فساد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و [illegible] صاحب [illegible]
و اگر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و [illegible] کواکب
باشعاعات و سهام کواکب [illegible] و نظر [illegible] کواکب [illegible] حکم [illegible] حال
که قمر متصل با او است [illegible] کواکب [illegible] ذکر کردیم [illegible]
گذشت [illegible] خانهای فلکی [illegible] صالح الحال [illegible] باشد جز [illegible]
صالح الحال بوده باشد [illegible] دلالت کند بر صلاح حال صاحب تحویل
[illegible] حال [illegible] حال [illegible] جز و اگر
[illegible] و غیر مقبول باشد دلالت کند بر [illegible] نقصان [illegible] مال و جاه
[illegible] جز اگر [illegible] باشد
دلالت کند بر [illegible] و اثاث البیت و [illegible] معیشت و [illegible] تجارت
صاحب تحویل [illegible] صالح الحال باشد و اگر [illegible] باشد دلالت کند بر نقصان
[illegible] جز [illegible]
[illegible] و برادران و
[illegible] و اگر [illegible] باشد دلیل [illegible]
[illegible] جز [illegible]
[illegible] دلالت کند بر [illegible] فرزند
[illegible] و [illegible]

مالی که امید دارد با آنست و غالب او کنند و دوستان دشمن شوند او را جز بودن او در ششم
و نظیرش با اصلاح مال دلیل بود بر فراوانی در حشمت و خدمت و نفع یابد و سعد او جهة
بنکاح و بر بدی عکس باشد با بعضی از سفلکان و بر خوردن عارض شود او را علت و مرضی از
بلغم و غالب شود نزاع کند با بدیهان در صورت تعیین این بود معنای سخن در سال الحذاء
باب ... در بیان احوال السهام و بودن دلالت با انتها هرگاه منتهی شود سهم السعادة برجی که
در اصل ولادت آن برج در تربیع یا مقابله نحوس بوده و نحوس از او دور بوده است و سعد در اصل
و در تحویل در مقابله یا تربیع او بوده باشد و منتهی شود سهم بسعد دلالت کند بر خیر برکت
تغییر یافتن ... از صاحب تحویل ند نظر کن بنوعی ... که کدام یک از سهام میل باشد و علة
انکه هم چنانکه نظر کنی ... تا الحجین باید نظر کنی در سعد ... بودن از نظر کنی
بر ... السهام بودن آن ایضا ندع نظر کن بجمیع سهام میکه ... باسعود در این سال اگر
بوده باشد ... تحویل ... که در اصل ولادت در آن بوده و حکم کن در جمیع این سال
بغیر از برای صاحب تحویل مع باید دانست که در امر خیر و شر ... احوال العین ... و سایر اشیاء
مختصر باین ... که نظر بقاسم ... دلالت که ... باید ایضا نظر از انتهاء
سهام ... منتهی ... نحس ... شود ... انتها ... از
برای ... نظر کنی ... انتها و سعود و نحوس یا
... السهام ... یعنی ... باید نظر کنی بصاحب ... سهم یکه
در آن ... در اصل ولادت ... سهم ... صاحب این سهم و مثال این
فرض کنیم که سهم الاخوة و صاحب این سهم در اصل ولادت در مکان ... نحوس باشند دلالت کند
با ... برادران ... در وقتی که ... در آن وقت ... با مدبر
باد ... السنه باشد و اگر ... سهم الاخوة در اصل ولادت ... باشد بر ... طالع میرسد
... تحویل ... از برادران ... کواکب سعود و نحوس ... سهام در اصل ولادت

دلالت بر منفعت کند اگر سعود باشند بر مضرت کند اگر نحوس باشند و هم چنین ...
این کواکب بموضع انتهاء سال یا طالع سال کند ... نظر کن بجا السهام در اصل ولادت ...
ایشان در تحویل ... که حکم ... سهام و حکم ... غالب ...
و نحوس مواضع سهام و نظر ایشان بسهام و نظر کن ... سهام و کواکب ...
بودن ... دلالت ... برخیر و شر ... السنه
با ... سهم ... قوت
و ضعف و سعادت و نحوست کند ... نظر کن بسهم سعادت تحویل ... سهم ... در اصل
ولادت ... کواکب ... سهم ... تحویل ... سهم و سهم سعود با
و نظر داشته باشد ... دلالت کند بر خیر و سعادت مع هرگاه ... سهم السعادة سال ... جیکه
در ان نحوس ... باشد نحوس ... در مکان ... باشد
و ... از تربیع یا مقابله دلالت کند بر ... اگر منتهی شود ... سال
... نحوس ... تربیع یا مقابله ... دلالت کند بر ... صب
... باسهم ... باشد ... تحویل ... باشد ... سعود ...
تحویل ... صاحب ... بود
... اصلاح کند ... نحوست شود ...
ع هرگاه منتهی شود طالع تحویل بموضع سهم السعادة در اصل یا بموضع سهم الغیب که سهم دین است
یا بموضع سهم ... سعادت در این سال از برای مولود صب و اگر جامع کند
سهم السعادة در وقت تحویل ... صاحب تحویل سعود ... موضع ... چند
بر ... مولود فایده و نفع ... اگر صاحب تحویل نحوس ...
باشد که ... صب اگر سهم الاخوة در اصل ولادت
در مکان ... باشد ... ایضا ... دلالت کند بر ... مولود ...

برادران و بر فضل ... این ... از جانب ... معطی ... السنه و ...
کند دلالت کند بر ... صب و اگر جامعت کند سهم الاباء یا سهم الامهات با بعض نحوس ...
دلالت کند ایضا بر مضرت ... آباء را صب اگر صاحب ... سهم الاولاد باشد دلالت
کند بر صلاح حال اولاد ... از ایشان ... و اگر ... باشد ...
شود نقصان ... مولود ... نحوس ...
هرگاه منتهی شود سال تحویل بموضع سهم ... برجی که ... نظر داشته باشد
... یا ... برج یا انکه منتهی شود ... باشد در آن ... یا انکه منتهی شود
... یا مقابله یا تربیع ... دلالت کند از برای صاحب تحویل ... از انکه بود
باشد ... در اصل ولادت ... دلالت کند ...
ند نظر کن ... باشد ... صاحب تحویل ...
کند ... زنان ... ایشان ... ند و هرگاه
اراده کند ... جامعت ... جامعت کند با زن ... نظر کن ...
السهام ... باشد از صاحب تحویل ... جامعت کند و اگر ...
باشد ... جامعت کند صب و هرگاه بعض نحوس با سهم ... باشد ...
... سهم ... باشد دلالت کند ...
ح و اگر منتهی شود سال ... برج سفر ... یا مقابله و تربیع او را اتفاق افتد در
این برج سهم السفر دلالت کند بر سفر در این سال صب و اگر ... باشد ... وقت تحویل
با صاحب ... تربیع و مقابله ... داشته باشد دلالت کند بر ...
... صاحب تحویل ... خانه نشین باب ... در انتهاء و طالع تحویل و بودن
کواکب در انتهاء و طالع ... تحویل ... احوال ... انتهاء و طالع تحویل جز
در حکم ... بیوت اصل باید دانست که ... کواکب ... خانها ... کانه

و سهام و ... داده
... هرگاه منتهی شود ... سعد
... و کواکب ... سعادت و نحوست ... دلالت ... اما
آفتاب ... سلطنت و جاه و اعمال و اشغال ... اما
... سهم السعادة ... اما ... کواکب ... اما ...
... از برای ... سهم سعادت در اصل
سهم ... بیت المال ... چنین ... و سهمهای
... ایشان ... اگر ...
... بیان این آنست که هرگاه ... منتقل شد از برج ... طالع
... برج ... الاباء ...
که در برج ... آباء ... برج است ...
... ولیکن ... و هم چنین در انتهاء ...
... باشد واقع شود در برج ... طالع ...
... برج ... جز ... دلالت ... از برج منتهی ... مقصود
... دلالت برج طالع تحویل ... طالع تحویل ...
... برج منتهی ... دلالت ... و اگر اتفاق افتد که
... برج منتهی یا طالع تحویل واقع شود دلالت ...
که امتزاج ... کواکب که در برج منتهی طالع تحویل ... برج باشند ...
مواضع ایشان از برج ... اتفاق افتد که کواکب در برج طالع تحویل
و برج منتهی طالع اصل ... امتزاج کنی بعضی از ان کواکب با بعضی سعود با نحوس
و کوکب ... نگاه کنی ... سعود و نحوس ...

در معنی این باب چه بسیار است از این امورات و احوال که مذکور شد بغیر اینها علیحده و تا نوبت که دلالت کند بر ازدیاد
و نقصان بر امر بعد بانضمام و ترکیب امر دیگر مثل عقاقیر یعنی اصول ادویه و معجونها که هر یک تنها
در بدن حیوان و انسان اثری دارند و باعتبار ترکیب اثر دیگر دارند مثلا نوره و زرنیخ که هر کدام تنها
دارای تنها استعمال کنی اثر ندارد و مرکب اثر دارد که موی بدن را خواهد برد **جز** پس اگر بوده باشد
منتهی در برج طالع تحویل یکی چیزی باشد دلالت و اثر آن اقوی و اگر مختلف باشند میل باشد هر یک دلالت
کند بر قدر موافقت او و آن خانه را و میل باشد دلالت برج منتهی اقوی **به** نظر کن اسبوعی برج
که منتهی شود با قسمت سال و ببین که چه برج است سعد و اصل چه کوکب از سعود و نحوس با نظر داشته
و کدام کوکب که در او است یا و بعضی واقع در او شده در وقت تحویل و چه کوکب با و نظر دارد در وقت
تحویل خصوصا هر گاه نظر سعد بکند و ببین آن برج که در اصل ولادت نحس یا سعد دارد و بعد
یا که در وتد الارض یا وتد السماء یا در تدعیه یا بیت المرض یا بیت الشفا بود و نیکو نگاه کن که حال
و ببین که چگونه بوده است سعود و نحوس در او اگر بعضی از بعضی در نظر تربیع و مقابله
و مثال این فرض کرده یم که منتهی شد با ماکن سعود یا منتهی شد بر برجی که دلالت بر خیر میکند
و میل باشد منتهی السعود یا قوت تر آنست که بوده باشد در وتدی **ند** و همچنین نظر کن بجهة خیر و شر
از مواضع سعود دیگر اعطا میکند سعادت را و از مواضع نحوس که دلالت کند بر شر و مضرت **ه**
نظر کن در تحویل سال المنتهی طالع سال پس اگر نحوس در طالع و در وتد تدعیه در مقابله یکدیگر
باشند دلالت کند بر قطع شدن و شکستن بعض اعضاء و ضرر یا نقص از دشمنان یا الم بر خوف بر نفس
خصوصا هر گاه نظر نکند سعود بطالع سال **ك** و اگر در وقت تحویل سال برسد برج منتهی به برج چهارم
یا هفتم از اصل ولادت زحل بوده باشد یا نظر کند بعد از زحل از چهارم یا هفتم دلالت کند بر شدت
و علامت سختی خواهد بود و بعضی سال او دارد او سختی و حزن بسیار اگر با زحل مریخ باشد
نحوس خواهد بود و بسی سعود او دارا حزن و مصیبات از آتش و از اضطراب و یا خواهد خورد خواهد
از مکان بلند افتادن و بعضی از خیر و سعادت یا آنکه مثل جنون میماند **جز** و اگر برسد سال العدد برج

چهارم یا هفتم از طالع اصل ولادت و بوده باشد زحل در آن برج یا ناظر بآن برج بنظر عداوت شدید
شود بر صاحب تحویل در این سال مرض یعنی خوف هلاک برا و است **ث** نظر کن در منقلب سال
ببرج هفتم پس اگر زحل یا مریخ در آن باشد خیری از برای صاحب او نخواهد بود **صب** نظر کن که
بکجا منتهی شد سال و چه برج است آن برج منتهی سال و چگونه بوده است قوت او در اصل
ولادت و چه کوکب سعادت او و نحوست او در آن بوده است در اصل و چگونه است حال آن
برج در تحویل که آیا واقع میشود آن برج در او تاد یا در زایل و فتاد و چه کوکب در آنست در وقت
تحویل یا نظر باو دارد و چگونه است قوت صاحب آن برج و صلاح آن صاحب برج و سعادت
او در اصل و در تحویل و بگو از برای مولود از خیر و شر بقدر شهادت آن کوکب و دلالت او **صب**
و اگر برسد سال به بیت الآباء یا بیت الولد یا بیت المرض یا بیت التزویج یا بیت الموت یا سفر یا بیت الملک
یا دوستان یا اعدا خواهد قصد شد دلالت هر یک از این خانها که رسیده سال بیان برسد و تحقیق
و ثابت شود بر قدر آنچه دلالت بر آن میکند از صلاح و فساد **ند** طلب کن طالع سال را در اصل
ولادت که کجا است مکان او در بیت العدو است یا در بیت الآباء یا در بیت ششم یا در بیت دوازدهم
است و نیکو نظر کن در آن برج پس اگر بوده باشد در آن سعد یا نظر داشته باشد سعد بآن یا در
مکان نحوس باشد و نظر نداشته باشد بآن نحوس این جهة تعین وضع حال خواهد بود در آن خیر خصوصا
اگر در وتد اوتاد باشد **جز** هر گاه منتهی شود سال بمکان نحس و صاحب آن برج در موضع
بدی یا بعکس دلالت کند بر توسط الصاحب تحویل در خیر و شر یا آنکه میل باشد خیر علی اعتدال
و نقصان یا آنکه میل باشد که دلالت کند بر شر که زایل شود بر عود و بعد تمام یا بدل باو خیر را
صب محمود ترین و نیکوترین احوال مولود آنست که منتقل شود سال او به مواضعیکه سعود
در اصل ولادت در آن موضع بوده باشد یا آنکه منتهی به بسط السماء شود یا به بیت الرجاء و یا بموضع
سهم السعادة یا سهم الغیب یا سهم التقوی یا سهم الشرف منتهی شود **یه** و اگر برج انتهاء دلالت کند
بر مرض ثقیل که عیب ضرب شود **ند** و اگر به بیابد در تحویل نحس یا در طالع سال العیاب این نحس را در آن

کند آن شر بسیار اما اگر نحس در طالع سال بعد و صاحب تحویل منحوس باشد یا آنکه طالع سال
منحوس باشد خوف هلاکت بصاحب تحویل هست سخت تر آنکه بوده باشد در طالع اصل نحسی
یا در وتد اوتاد در طالع اصل خصوصا در رابع و اگر مریخ و زحل در وتد السماء و طالع
تحویل باشند صورت باعث کسالت و سستی و بی رواج شدن عمل و بیرون رفتن از دست
صاحب تحویل مال و بیعت منفعت **جز** اگر منتهی شود سال بموضع زحل اصلی یا مریخ را
در آن جا راجع دلالت کند بر رسیدن ظلم و مضرت و بدی حال **ج** اگر بوده باشد برج انتهاء
سال طالع اصل و رب او ناظر باشد بطالع بنظر مودت و دوستی و بوده باشد در آن برج سعد
دلالت کند از برای صاحب تحویل بخیر و سعادت که ما نشده باشد از برای او پیش از تحویل و اگر
بنظر عداوت باشد در آن تحویل خیری نخواهد بود و اگر نظری نداشته باشد یا در آن برج
نحسی بوده باشد میل باشد ماده نوعی از شر پیش از تحویل **ج** اگر نظری نداشته طالع اصل
بطالع تحویل سال این وضع در تحویل خواهد بود **صب** هر گاه سال منتهی شود به برج ششم یا دوازدهم
یا چهارم یا هفتم یا هشتم خواهد بود این وضع علامت در آنچه بدی از برای صاحب تحویل خصوصا
هر گاه صاحب سال محترق یا راجع یا غریب یا در موضع بد از طالع تحویل بوده باشد **ج** دلالت کند
خیری در این وضع نیست خصوصا هر گاه رب السنة در تحویل غریب یا راجع یا با آفتاب یا نحوس
باشد **جز** اگر صاحب بیت منتهی شود بنحوس یا واقع شود در آن بیت نحوس خوف محنت و بلیه
بر صاحب تحویل است **ه** نظر کن در هر حال بموضعیکه منتهی شود با قسمت سال اگر اتفاق
افتد در وقت تحویل که آن برج در مکان بیت المرض بوده باشد و نظر نداشته باشد باو سعد
دلالت کند بر مرض شدید و اگر سعود نظر بآو داشته باشد شفا در آن خواهد کرد **جز** اگر
منتهی شود سال از مکان به وتد السماء در اصل ولادت و برسد بمکان نحسی اصلی و تحویلی دلالت
کند بر ضرر در عمل **جز** و اگر منتهی شود سال ولادت بیکی از دو خانه نیرین ظاهر و آشکارا
و مشهور خواهد شد آنچه دلالت بر آن میکند از خیر و شر **در بیان آنکه طالع تحویل** یا برج انتهاء

برج بیفزاید سعادت را و نحوس بیفزاید بلا را خصوصا هر گاه نظر کنند نحوس بقمر سال الحدا
و نظر نداشته باشد سعود چه داخل کند بر مولود بلیه و مصیبت را بر قدر دخول این کوکب
زحل داخل کند بر مولود بلا و خصومت و عیب و انتقام را **ند** و اگر مریخ باشد عارض شود
او را بلیه از جانب قهر و اعداء **جز** اگر منتهی شود سال بخانه نحسی در تحویل سال نحس
انخانه باشد دلالت کند بر ضرر و فساد و اگر بر عکس باشد یعنی بخانه سعد منتهی شود سعد
در آنخانه باشد دلالت کند بر فایده و خیر مثال این فرض کرده یم که بیت الولد در اصل خانه زحل
بوده و زحل در وقت تحویل در آن بوده یا در تحت الارض دلالت خواهد کرد بر موت ولد
از سال **یه** اگر منتهی شود سال بخانه زحل اصلی و زحل در اصل در آن خانه بوده یا در بود
تحویل نظر بآن خانه داشته باشد یا از موضع رسیدی و نظر بقمر داشته باشد از تربیع و بود
باشد مریخ در وقت تحویل در طالع اصل مقیم و بوده باشد مشتری در طالع تحویل از بودن
مشتری در طالع تحویل دلیل بود بر بلندی قدر و ریاست و هیبت صاحب تحویل مکروه و آزار
از امور ناخوش باشد از آن و دلالت کند احوال زحل و مریخ بر مرض شدن بدان و حبس و عذاب
و خوف از بند و قطع و جراحت که رسیده از دشمن و بر ظلم و کین **جز** اگر طالع تحویل بر جی باشد که در اصل
نحسی در او بوده و منتهی شود به برجیکه در اصل نحس در او بوده و اتفاق افتد که در وقت تحویل
نحس دیگری از این دو یا در هر دو واقع شود دلالت کند بر تغییر دادن مولود وطن را و بر کریختن
و هلاک شدن **جز** اگر در طالع سال نحسی باشد پس از آن سه خواهد بود قطعا خصوصا هر گاه
آن نحس متصل شود بقمر رب سال پس اگر آن نحس مریخ باشد دلالت کند بر ظلم کردن او را
اگر زحل باشد دلالت کند بر مرض و ظلم و حبس و اگر یکی از دو نحس در طالع سال بوده و دیگری
در طالع اصل ولادت بوده دلالت کند بر بدی و بد حالی و سختی سال و بدتر آنکه نحس واحد
در هر دو طالع باشد سخت بد و دشوار تر آنکه هر دو نحس در هر دو طالع بوده باشند یا یک
نحس در یکی و نحس دیگر در دیگر بوده باشد و اگر در یکی نحس و در دیگر سعد بوده باشد که

طالع اصل شود کنند اگر برج منتهی یا طالع تحویل طالع اصل شود یا یکی از نیرین در بیت السنه بشود
در حالتیکه این نیر منکسف یا با ذنب بوده باشد و نظر داشته باشد با و زحل دلالت کند که
برسد او را انعام مردم مکر و عداوت جز اگر طالع مولود طالع تحویل باشد دلالت کند با آنکه
بر وقت سال الیه نظر کند در این حال بموضع نحوس صاحب طالع بود اگر صاحب طالع بر عکس خالی از نحوس
باشد در بنیه خود بود مولود بر خیر و منزلت و کرامت و جهتها از این آنکه بوده باشد طالع
اصل در وسط السماء تحویل چه این دلالت کند بر منزلت عظیم و بنا و عمارت و اهل با صحت بادب
است و اگر در نظیر طالع یا وتد الارض باشد عیب باشد از خیر شک ترا از این و لیکن بنا کند اهل
و زنان را ند اگر بیابد بیت السنه کر بر کشته است بعد طالع اصل و ولادت و نظر کنند نحوس
حکم کن بر آن مضرت شدید خصوصا اگر بیابد کواکب از نحوس ث اگر بر سعد تحویل سال ابتدا
اصل نظر کند با طالع مشتری و زهره مولود بر خود رخیر و کرامت و رفعت و فرزند و تزویج کند
و نیز اث و اگر زحل و مریخ نظر داشته باشد بآن دلالت کند بر نقص مال و نقص خیر و سعادت
او و محزون میشود بر خویشان خود ث و اگر نظر داشته باشد سعود و نحوس کنظر بطالع دارند نقص
کند این نظر نحوست نحوس را و اگر سعود نظر نداشته باشد نحوس نحاسه کند امر مولود را در این سال
یه و اگر نظر نداشته باشد سعود بطالع و بعده باشد در بیت السنه موضع کواکب سال بعینه نظر
خیر یا و دلالت کند بر مضرت ث اگر سعود نظر بیابند نحوس کنند و نحوس نیز نظر کنند با آنها
یا نحوس در انجا باشند پس نیز خیر و سعادت معتدل الا از برای مولود نخواهد بود ث اگر در
از برج طالع مشتری یا زهره بوده باشد صاحب تحویل صالح الحال و مرتفع خواهد بود ج اگر یکی
در بیت طالع تحویل سال در بیت طالع اصل اعلان کند این موضع از برای صاعد در این سال الحمد به دلالت
کند بر اثبات اصل ولادت جز اگر طالع اصل برج منتهی یا طالع تحویل شود دلالت کند بر تاکید دلالت
اصلیه و قوت او و اما اگر نحوس در طالع اصل باشد اقوی دلالت خواهد بود و اگر نحوس و صالح الحال
باشد صاحب تحویل صحیح البدن خواهد بود بر خود خیر و فواید و اگر نحوس باشند صاحب

تحویل

تحویل در ماه ششم و هفتم و دوازدهم از این سال تمکین شود جز زحل در طالع تحویل بود
باشد بر خورد و برادران و خواهران بر ترک صاحب تحویل را مکر و بد برسد یا آنکه بعضی تلف
خواهد شد و اگر در شب باشد بر خود و او را شیخ و دشمن شوند او را طائفه جز اگر بیابد
مشتری در طالع سال مولود عامل شود بر عمل سلطانی در اول سال و ملاقات کند و میرسد
در آخر سال بسیار ثروت عجبا آنکه مستفکر هم جز این موضع مذکور دلالت کند بر بنا و تدبیر
و امارت سال او اگر مولود سفر کند بر خود او را ریاست و طبیعت و ارتفاع بوطن و خانمان بر کرد
و ببینند در بلاد دشمنان انچه را دوست دارد جز مریخ در طالع سال دلیل بر بسیاری عجب و
دلتنگی و خصومت بود و بر خود مولود را مرض و آفت از چیزهای که جهت با از آهن و آتش کند لیک
کنار آنکه سفر کند و بر بخ افتد جز بعینه آفتاب بود را و نیابد کند جاه و قدر او را عیب باشد شود
از برای سلطان عمل او را بر خود برادر بر کشیدن که تحمد در مال تمکین شود بسبب پدران و بود
نفع و دان دلیل بود بر آمیزش و معاودت طائفه عطا و دو دنک دین اما بندکان و اهل عبادت و دین
و بر کردد با او فوائد علما بیس خط و خفی و احسان کند بطائفه و مباشرت کند کنیزکان و زنان
زاینده او بجهت لعا دو شبها مال جز عطارد اگر در آن باشد دلیل بود با منعت منطق و علوم
فقه و فلسفه و نجوم بلاغت و فصاحت تعین کند و قدر او از هم سال و نفس شعر و باد
شود فصن او و کسب و مشکلات او جز و اگر قمر در آن باشد دلیل بود هر کاه خالی السیر باشد
بر بسیار کمها و خرجهای او و بر اسطقسات و بهم خورد که خارج و اگر قمر سعد باشد آمیزش کند
اشراف و نیکان او اهل دین او اگر تحت الشعاع باشد بر خود او را مرض در چشم و غیر چشم
جز اگر راس در آن باشد غیبا و کند قدر و سعادت او را و آمیزش کند نیکان و بزرکان
کامرا و ببینند از ایشان انچه را که دوست دارد جز اگر ذنب در آن باشد از سفلکان
منازعه شود و با ایشان مخاصمه کند در بیان آنکه طالع تحویل یا برج اصلها برج دوم از طالع ولادت
باشد صب اگر تحویل سال برسد برج دوم از طالع اصل یا بعده باشد یعنی برج دوم طالع تحویل

سال بیا کر طالع اصلی دلالت کرده باشد بر چیزی از امور در مال و مناید طالع تحویل تصدیق کند
او را محقق سازد ج اگر منتهی سال بیت المال که برج دوم است موجود باشد در اصل بعضی
از نحوس در او دلالت کند بر فساد و زیان در مال و محنت تو انکه بوده باشد این نحوس در وقت
تحویل در اوتاد یا در زوائد الاوتاد و اما اگر در زوائل الاوتاد باشد این فساد سهل و خفیف کردد
ج و اگر نحوس در بیت سال باشد برج منتهی بیت المال بوده و نحوس یا زحل در وتد الارض یا
متصل با او باشد و بوده باشد تحویل بیت الموت در اصل ولادت یعنی هشتم او دلالت کند این
وضع بر زندان و مکروهات شدیده و بر غم و اندوه ه هر گاه تحویل برج دوم اصل باشد که بیت المال است
دلالت کند بر خیر مال و رفتن بسفر بعید و شاید نیست که در این سال نزاع کند و خلاف کند با
مردمان که ضرر با او رسد و نکاه نتواند داشت مال را که کسب کند و هلاک کند و تلف کند او را و مثل
شدن خصومت و نزاع با مردم در این سال صالح است و خریدن غلام و کنیز و بنا و کار زرع و چاه
کرا آمدن و عمارت و زراعت و مشارکت و تجارت و داد و ستد با دوستان و تقرب جستن
از بزرکان و از مهمان آزاد و تدبیر خصومت در امر تقدیم و طلاق زنان صالح است ان و ما همانا بنکه
دلالت کند بر مشقت او در این سال ماه ششم و دو و انده و حدود نها نیکه ایضا دلالت کند بر صلاح
با زوجه جز اگر بیت ثم برج منتهی یا طالع تحویل شود قوی شود از جنبه عیش یکی طالع اصل دلالت
بر انعکاس دو ایضا دلالت کند این وضع بر انتفاع بمال از جمیع وجوه و بسیار شود فرح و سرور
او بجمیع مال و تمکین شود در ماه دوم از سال جز بودن زحل در برج منتهی و طالع تحویل در
وقت بر خورد صاحب تحویل از تنگی و دانچه در دست او است بر آن مشوش مال او و برسد
او را زیان بسبب مشایخ و پیران و بر خود را بوبی را مکر و حیله و اگر مشتری باشد بر خورد ما الحی فوائد
چند و امین شود بر مال الجامع و ذخیره کرا دو مال خود را و دفن کند از او در زمین و اگر مریخ باشد
مبتلا شود او را مال و بالا عینا نعمالی که جمع کرده است خرج و تلف کند مال را بسبب سفر و
اگر آفتاب باشد منتفع نشود بمال پدر و کسب کند مالی از وجوه صالحه و مبارز شود قرض کردن

مال

مال و مالهای قرضها را و اگر زهره باشد بصلاح خود بعمل الشعر یا بر او مهد ایا و تحفه خواهند برد
و کسب کند طرق خفی و شرا و اگر عطارد باشد معالجه کند تجارت و قهرمانی و قرض و دین را
و تمکین میشود بسبب حساب و خیانت و کنانه و دروغ و مکر و حیله و اگر عطارد صالح الحال باشد
افاده کند و تحصیل کند اموال را بحسابات مذکوره جز اگر قمر باشد دلالت کند بر صبا شتن
در تحصیل مال و تجارت و کم کند بعضی از اموال شرا و اگر راس باشد ایضا کم شدن
دادن در امر مال و اگر ذنب باشد بر خود دو بلیات او را مضرت در مال در بیان آنکه طالع تحویل
و برج انتها برج ثالث طالع اصل باشد شاسب اگر برسد سال ببرج سیم طالع یا آنکه طالع
سال برج سیم باشد خواهد بود دلالت او بر سفر و بر امر برادران از صلاح و فساد اقوی پس اگر
طالع سال برج سیم باشد دلالت کند بر حصول مشقت با اخوه و دوستان و بر حزن از سبب بعضی
اهل بیت خویش بجهت انکه خطا ند بیت الاخوه است و دلالت کند در این سال بر بلا و اندوه
و منتقل میشود از بلدی به بلدی و بر خوش کردن با دوستان و برادران و داخل شود بر او
خوف شدید در این سال و اگر در این سال الذنی تزویج کند صلاح حال او باشد و نعمت رسد
نعمت بسیار بر خود و برسد او را طعامهای خوش پاکیزه و بر خورد او را نفع بر بعضی از دوستان
خود در ریاست داد و نظر با بلد چند توجه کند و نعت کند بو و کسی که بهتر از او باشد و اگر
در دو بیت الملوک باشد صالح الحال باشد و محبت پیدا کند با دوستان و اگر مریخ باشد در
این سال خوب شود بر خود او را در این سال الفرح شدید و عجائب یا بدانان و به بیند به
خویشان و برادران منزحی و نزاع و شکایت کند از فرزندان و از اینکه عطارد ممزوج باشد
برجی این برج عیبا شد این سال کلا این سال الصالح از برای او و متوسط الحال خواهد بود بعضا مشکک
دلالت کند بر شر انتهاهای این سال ماه پنجم و نهم خواهد بود و اگر در غیر این موطا منتفع بر
مردن شود نجاة خواهد یافت و بر خورد خیر را جز اگر برج سیم اصل برج منتهی یا طالع تحویل
شود منتقل شود انچه در اصل تحویل دلالت بر انتساب کرده و دلالت کند بر تمکین شدن بسبب

خویشان وی مریض بیند و فرزند و دشمن شدن بعضی دوستان و بر نقل و سفر کردن و بر خوردن بعضی
از برادران و خویشان را همچو پیوند کند باشراف و سرور کند با شرف زنان و ترویج کند و بنا کند عمارتها را
جز اگر زحل در یکی از بروج انتهاء یا تحویل باشد منتفع شود از پیران و بر خوردار و را خیر و سعادت
و اندوهگین شود بر دوستان خود و مکر و حیله کند با بعضی از دشمنان او و منهجر و دلتنگ
شود با اهل بیت خود و مباشر علفها و نهای عبادت شود و اگر مشتری در آنجا باشد منتفع شود
بزنان و زنان منتفع شوند با او و دنیا بجاه او بسبب ایشان و داخل شود بمنازل بزرگان و ملوک
را و خواهد بود از ایشان آنچه را کند و دست داده و اگر مریخ باشد برنج افتد و سفر کند و آمیزش کند
زنان را بیفتد نابکار را و قسم دو ضع خود و بر خورد او را از اهل بیت او مکر و حیله و دشمن شوند
او را بعضی از ایشان و شاید که بعضی از نزدیکان او هلاک شوند و اگر آفتاب باشد عمل کند اعمال
صالح و میرسد با او از برادران و نزدیکان او خوبی و اعمال نیکو کند و خانهای عبادت سازد و اگر
زهره باشد آمیزش کند با اهل دیانت و علما و اصحاب حیل و نیرنجات و اگر عطارد باشد [illegible]
و آمیزش کند بشغلهای دو کران و اصحاب زجر طیر را و بر خورد باین سبب خیری و اگر قمر باشد
زیاد کند در جاه و مال خود و منتفع میشود بخریدن و فروختن و ستوده شود سفرهای او و
مداومت و مباشرت کند مساجد و فقها با او امین میشود بر مال زنان و اگر راس باشد [illegible]
میشود بر برادران و میرسد به خیر او و اگر ذنب باشد ممکن میشود از سفر و از خویشان در بیان
انکه طالع تحویل یا برج انتهاء چهارم طالع اصل طالع تحویل سال شود پس دلالت نمود
است بر آن اصل ولادت از جهت آباء و از صلاح و فساد بوده باشد اثر او اقوی یه و اگر طالع تحویل
سال بیت الآباء باشد یعنی برج چهارم باشد دلالت کند بر مرض شدید بر جسد [illegible] و اگر کوکب
سعدی با آن نظر داشته باشد [illegible] ضعف او از [illegible] رساند و اگر زهره و مشتری [illegible]
نظر داشته باشد باین برج و باین درجات دلالت کند بر نجات از هر بلائی و میل کند در [illegible]
و استراحت [illegible] و آفت [illegible] خویشان [illegible] مداومت کند با اهل خانه [illegible]

با صلاح

باصلاح از برای صلاح در این سال ماه چهارم و هفتم بود و از دهم است و مبتلا شده در آن ماه
بعضی از شفقت یا تعب و رنج و دشمن شوند او را مردم بدون باعث و لا نمر شود او را فراست و حرمت
و عیب کرده شود بکلام جز بیت آباء اصل یعنی چهارم ولادت برج منتهی یا تحویل شود ظاهر
شود در آن سال اثر دلالت اسافلیه و مریض شود صاحب تحویل و بر خورد اهل بیت او را مکر و حیله
و دشمن او شوند بعضی از مردمان و فکرین شود در ماه چهارم و هفتم و دهم و اگر در این برج
کوکب سعدی بوده باشد میرسد خیری را جز اگر زحل در آن بوده است مبتلا بود صاحب تحویل
مال [illegible] و مباشر عمل کند در [illegible] و جاه میشود [illegible] طرف از خانه اش را و عمل
بنائی کند و مریض شود و واقع شود میان او و پدرش عداوت و خلافی و اگر مشتری باشد
رسد با منفعت و خیر از وجوه پنهانی و مباشر شود بعمارت و چهار پایان و بیوت [illegible] مانند
مساجد و غیره را و اگر مریخ باشد مباشرت کند [illegible] لشکریان و کسانی که [illegible]
ترتیب چهار پایان و غیره باشد میرسد او را علت مرضی [illegible]
بسبب [illegible] زنان و محروم خواهد شد با احسان کردن و اگر آفتاب باشد میرسد او را علت
و غیره از فساد دماغ و نازله [illegible] و اگر زهره باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] و اگر عطارد باشد [illegible]
[illegible]
او را و اگر قمر باشد عمل کند اشیاء پنهانی [illegible]
[illegible] و اگر راس باشد منتفع شود [illegible]
[illegible] و اگر ذنب باشد بر خورد او را بلیه و آفت
[illegible] در بیان انکه طالع تحویل یا برج انتهاء
برج پنجم طالع اصل بوده باشد [illegible] اگر [illegible] سال برج پنجم یا انکه طالع سال برج پنجم بوده

بوده باشد بر آنچه دلالت نمود اصل ولادت بر آن از جهت فرزندان [illegible] بوده باشد
[illegible] و اگر طالع در مکان بیت الولد باشد دلالت کند بر [illegible]
از برای مولود [illegible] باشد از برای [illegible] و اگر [illegible] باشد
باین برج دلالت کند بر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باشد جز بیت الولد [illegible]
[illegible] طالع تحویل شود دلالت کند بر [illegible] طالع
[illegible]
[illegible] جز اگر زحل در آنجا باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و اگر مریخ باشد [illegible]
[illegible]
و اگر آفتاب باشد [illegible]

اگر بوده

اگر بوده باشد میرسد او را زیان و غم بسبب چهار پایان و مغموم شود بفرزندان و اگر زهره
باشد میباشد مولود با کرامت و مظفر بر اعداء و میرسد به [illegible] و سلطنت و عمالی از زنان و [illegible]
و میاید او را خبرهای سود آورنده [illegible] و اگر عطارد باشد میباشد [illegible] باشغال
مختلفه بکلام و کتابت [illegible] مال و امین میشود بر مال و بر خورد از این اشیاء منفعت [illegible]
و اگر قمر باشد میرسد بیماران و سخن گوید در اثرها و حالات پیغامبران و بر خورد و فرزندان و زنان
او را خیری و اگر راس باشد زیاد شود مال او و آید او را خبرهای سود آورنده و حاصل شود
از برای او فرزندی منتفع شود در این سال بفرزندان و اگر ذنب باشد میرسد بفرزندان او مکروه
و میاید او را خبرهای [illegible] در بیان انکه طالع تحویل یا برج انتهاء برج ششم طالع اصل باشد
شا هر گاه برسد سال ببرج ششم از طالع اصل یا انکه این برج ششم طالع تحویل واقع شود
اثر ولادت آنچه برج ششم دلالت بر آن میکند در ولادت از جهت [illegible] صلاح و فساد [illegible]
و اسوب ند و اگر برسد سال بیت المرض و نظر داشته باشد [illegible] دلالت کند که
صاحب تحویل مریض شود [illegible] اگر بوده باشد طالع سال در مکان بیت المرض یعنی ششم
دلالت کند بر مرض [illegible] شدیدی و بر [illegible] و لیکن نجات یابد
میباشد از برای [illegible] با مردم و گفتگو و نزاع و جمع [illegible] در سخن با کسی که افضل
از او است [illegible] بعضی [illegible] که میرسد او را [illegible]
صالح [illegible] و ایضا میرسد او را [illegible] و [illegible] تحویل
[illegible] صالح است [illegible] با زنان و دشمن شوند او را دو
[illegible] و [illegible] باشد [illegible]
[illegible] جز اگر بیت ششم اصل طالع تحویل این سال یا برج [illegible]
[illegible] دلالت بر آن [illegible]
او را علت و مرض [illegible] و لیکن سالم ماند از آن و نزاع کند [illegible]

منزلت باشد و بدی کند با او برادران او و منتفع شود بتجارت و غمگین شود در ماه دوم و چهارم
و هفتم جز اگر زحل در انجایگاه باشد دلالت کند بر کارها نیکو در رسانند او را و فاسد کند
بعضی از مال او و رنجور شود برطوبت یا بخلط سودا و نفرین بر خود و بندگان او را مکر و فریب
و نزاع کند با کروهی و اگر مشتری باشد میرسد او را مکروه از ملوک و سلاطین و مخاصمه کند
و قوم سفله او را رنجور از حکم شود و اگر مریخ باشد فاسد شود حال بندگان او و بسیار شود
رنج او و حاصل شود از برای دشمنان او یا او را اینکه دشمنان او را یاری کنند بر او و میرسد او را
مکروهی و سفری بر خود و بعضو او که منسوب باین برج است یعنی علتی یا انکه بر خود و بعض جسد او را
آهن یعنی جراحت از آهن یا از زدن یا از کزیدن سگ و اگر آفتاب باشد بر خود او را علت و مرض
در چشم و میرسد مادر او را مکروهی از بعضی روسا و بزرگان و اگر زهره باشد رنجور شود و مخاصمه
کند با زنان و خویشان خود و جمع کند کنیزکان فاسده را از زنان و اگر عطارد باشد عمل فرقت
ورزد و کند و میباشد بدبختی و نیکو نطق و واقع شود بر او قبیح و میرسد او را علت و مرض
در چشم یا در کوش یا در دهن و طلب کند از طانفه حقوق خود را بجستن و کتابت و اگر قمر باشد بر خود
او را از ملوک مکروهی میباشد و در بر دست ایشان و میرسد پدر او را آفتی و اگر راس باشد
دلالت کند که از جایگاه بلند خواهد افتاد و بر خود او را مرضی در استخوان و اگر ذنب باشد بر خود
او را مکروهات و غمها از جاها مختلفه **در بیان انکه طالع تحویل** یا برج انتها برج طالع هفتم اصل
باشد **صب** هرگاه برسد سال ببرج هفتم اصل یا انکه برج هفتم طالع تحویل سال شود یا بخت را
کرد اصل دلالت بر آن میکند از نکاح و تزویج و منازعات از سلاح و فسادها قوی و اصوب خواهد
بود **یج** اگر منتهی شود سال ببرج هفتم اصل و بوده باشد قمر در این موضع در خانه خود
یا در موضع منحوس میباشد مولود مبغض در شهر وطن و ولایت خود و خویش و سفر کند و غریب
شود از وطن خویش **جز** و اگر یکی در طالع سال در مکان بیت العرس دلالت کند بر اصابت
بر خود از مولود در این سال بغبطه و نفع و منبری و اگر مرض عیها دیگر باو رسد خواهد از آن

مکروه

مضرتی بر وی سالم مانند بود و اگر بدن و اگر بر خود او را آفتی از غیر بیماری ایضا بجان خواهد یا قتل
متعلق نیکو و صالح خواهد کرد و اگر بنیر آخر است باشد خواهد بود و میباشد از برای فرح و سرور
با آن زن و اگر زحل در انجایگاه باشد دلالت کند بر وصول مشقت با او و بر خود بعضی از خویشان
او را بلیه و برسد او را مکروه و اندوه و کریه و لیکن از برای خود او بد نخواهد بود **جز** اگر ببرج
سقط طالع اصل یعنی هفتم آن برج منتهی یا طالع تحویل باشد خواهد ظاهر شد اثر یک در اصل
دلیل بر آن بوده در این سال دلیل بود که صاحب تحویل میکند بزنان و رغبت کند با ایشان
و اعمال نیکو و محمود کند و میرسد بعضی از خویشان او را مکروه و غم و اگر بی شود مع اجنبی
یاد و تغیر کند و بنیاد شود و عقد و معرفت او و آمیزش کند با اشراف و ترویج کند و حاصل شود
از برای او فرزندی **جز** اگر زحل در انجایگاه باشد میرسد بعضی از زنان او را مکروه و غمگین
میشود بسبب بعضی از زنان و فرزندان و بر خود او و طمع شود بجایگاه پنهان او یا یداو و تلف شود
بعضی از خویشان او و میرسد او را زیانی و اگر مشتری باشد با مال خواهد رسید و رنج کشد
بسیار و سفر بسیار کند و نیک بخت شود بزنان و اگر مریخ باشد بسیار شود خصومات او و اغتشاش
در امور او بسبب ایشان که بکشد که بر خود او را آفتی از آتش یا مرضی یا بریدن میشود
عضو او با آهن یا از موضع بلند خواهد افتاد و فرزند دیده شود از او مالی و سفر کند و رنج بسیار
کند و اگر آفتاب باشد پیدا کند مالی و رنجور شود و نکاح کند زنان با شرف و دست میباید
در قبیله بر ایشان و بر خود پدر او را مکروهی و مال او متفرق کند این مولود مال
پدرش را و اگر زهره باشد مولود نیکو خلق باشد با زنان و نیکو انفاق و عطا کند مال را
بر کنیزکان و زنان از بسبب محبت و دوستی با ایشان و مال بسبب زنان صرف کند و اگر
عطارد باشد بنیاد کند ادب و علم او را و بکار دارد کتب علوم غریبه و لهو و لعب کند و میرسد
و از بعضی علمها و مایل شود بزنان صاحب علت و مال و طلب کند زنان او چیزهای پنهانی
و بحرف تقید است و اگر قمر باشد سفر کند بسیار شود و تعب او و رنجور شود بسبب رنج با سفر

میرسد او را غرامت و جریمه در مال و بسبب آنکه میرسد از بندگان و مجامعت کند و مرد کم
میان ایشان قرابت و خویشی باشد و اگر راس باشد پیدا کند زنان او مالی و بر خود
ایشان را مرضی و علتی در چشم یا انکه نکاح کند زن کودک را و اگر ذنب باشد نکاح کند زن
سفله یا مریضه که با او عیبی باشد **در بیان انکه طالع تحویل** یا برج انتها برج هشتم طالع اصل
باشد **شا** هرگاه برسد سال ببرج هشتم یا انکه طالع تحویل برج هشتم اصل بوده باشد اثر
دلالت او در اصل از موت و سبب آن و نزاع در مال اقوی و اصوب خواهد بود **لج** اگر یکی در
طالع در مکان بیت الموت دلالت کند بر موت و بلا و خصومت و لیکن سالم ماند از آنها و بیفتد
در مال او خیر بسیاری و اگر صاحب تحویل قائم بار بریاست شود و ریاست و با صلاح باشد
تا آخر الامر خواهد بود و لیکن باید متوجه خود بوده از دشمن بپرهیزد که در خصومت و کلام
او غلبه کنند و از یاران و دوستان خود که بر او دروغ گویند و خلف عهد کنند و باید که
پرهیزد از برادران و رفیقان خود که در طعام او داروی بیهوشی اندازند و حیله کنند و ما همانکه
دلالت بر شدت و سختی کنند ماه دوم و چهارم و دوازدهم خواهد بود **جز** اگر بیت الاربت و الموت
یعنی هشتم اصل برج منتهی یا طالع تحویل سال شود ظاهر شود اسباب موت وارث که طالع
اصل دلالت بر آن میکرد و همچنین دلالت کند بر لجاج و خصومت و لیکن سالم از آنها ماند و
در مال او غمگین شود بسبب رنج و حیله و سخن چینی و منازعت شود بسبب طعام و بغم و اندوه
میرسد در ماه دوم و چهارم و یازدهم **جز** و اگر زحل در انجایگاه باشد بر خود مولود را تنگ
دستی و خستگی و آزرده شود اندوه در خانه یا از دریا یا از بیابان و صحرا و عبادت شود هلاک
را و اگر مشتری باشد بر خود خبری از اشراف بسبب مرکان و متروکات و امور دینیه
اگر مریخ باشد بر خود او را علت یا ضرب و جرح و درد و پشت یا انکه میرسد او را آفتی از دزدان
و از آتش و از دشمن و اگر آفتاب باشد صاحب تحویل فراموشکار و بسیار فکر باشد از موضع مرتفعی
خواهد افتاد و بیمار شود او را مرض و علتی در مقعد و پا یشو و اگر زهره باشد رنجور شود بسبب

طعام

طعام و شراب یا از آشامیدن زهر و بسیار میشود که این کار را بعضی از زنان کنند و اگر عطارد
باشد بسبب معصیت خود را و سجلات نویسد و دروغ و کتب باطل سازد و بنیاد شود عیال
و حشمت او و تفکر کند در جمیع مال و حفظ آن و اگر قمر باشد منتفع شود بمیراث و کاسد یا موال مردگان
و اگر راس باشد از جایگاه بلند خواهد افتاد یا بر خود او را انکبوت از مال و اگر ذنب باشد در وقع
بر او بندی عصا یا در او را متهم سازند که مثل این شنا **در بیان انکه طالع تحویل** یا برج انتها برج نهم طالع
اصل باشد **شا** و اگر برسد سال ببرج نهم یا انکه طالع تحویل برج نهم طالع باشد اثر یکه طالع
اصل دلالت بر آن کند از سفر و بر طرف شدن سلطنت از خیر و شر میباشد اقوی و اصوب
اگر برسد طالع تحویل ببرج نهم اصل که بیت السفر میباشد دلالت کند بر حفظ خدا و ند او را و
میرسد او را خیر جسیم و بر دولت مستقیم میشود و طریقه او میباشد چیزها یا بخوانند و تجارت
با نفع باشد او را و میرسد خیر بر او با عدالت و غنی میرسد او را و از شرف عیدی یا که میرسد او را از مردم
بسیار و سعت در روزی و راحت و میرسد بشهر با خیر و معامله بیع و شری و میرسد او را دوستان صالح
نیکو باشد و داخل شود بر او و را نیکی از میرسد و بسیار میباشد بجا آن و اندوه و نکبت
بعد از آن بفرح و سرور مبدل کند و خویش و انکار از او بکسی کند نفع کند او را در مکان ونکا
داد و خود را از خویشان و بر خود او را اندوه و کریه از سبب دوستان و غضب و خشم کیرد بر بعضی
از دوستان خود و لیکن بعد خشم از او زایل شود و بر آید و خواهد دید نفع یا فتنه بر او
مقرر کند و انجاز و عنا کند و صانع و سخن کاری و فقها او را امثال آن و بریاست برسد و درست سال
و ما هیکه با و شدت و سختی کند و دیگر روز چهارم و دوازدهم باشد **جز** اگر بیت السفر اصل و لادت یعنی
نهم او برج طالع تحویل یا برج منتهی شود ظاهر کند از دلایل اصل هر او میرسد بخیر و فایده
اعمال کند که بعضی از آن نیکو منتفع شود بتجارت و طلب فضل و خیر بدین شده و میرسد
بعضی او مکروهی و بیماری او و میباید از مال او و از دست او و میرسد بعضی خویشان او را مکروه
و بنا و دیوار و عمارت کار دو بسیار شود سفر او و حرکت کند از جانبی بجانبی و غمگین شود

در ماه چهارم و دوازدهم از این سال جز اگر زحل در این جایگاه باشد بسیار تحصیل کند در اول
چیزهای خوب کند بیم را و مصاحبت کند با اهل کرامت و دیانت و کسانی که تعبیر خواب کنند و با اهل
علم و ببیند خوابهای عجیب و اگر مشتری باشد در تحویل در تحویل باشد زیاد کند عبادات و اعمال صالح
را و مباشر شود ساختن خانهای عبادت مانند مساجد را و ببیند خوابهای خوب که تاویل و تعبیر
صادق داشته باشد و اگر در شب باشد خوابها ببیند و هم که تاویل داشته باشد و ببیند خوابهای
دروغ که و نظر یابد با خلیفه داشته باشد و اگر مریخ باشد زیاد کند در بلاد غربت خویش ظفر یابد
بر بسیاری از اشیاء و بسیار شود غضب او در امر دین و ضعیف شود در فرج خود و سعایت کند
در امر طائفه و صحبتهای ناقص و معاقب و معذب کند و اگر آفتاب باشد تصدیق و تعبد انبیا و زیاد
و مقایسه کند او برای دین و اگر زهره باشد میل باشد مختلف الاحوال سازند زنان و کم با شعر زنان
و کم سرور است زنان و مباشر مساجد و صداوس شود و با اهل دیانت و علما و اهل تعبیر خواب
آمیزش کند و اگر عطارد باشد اهل کتابت صحبت کند و معاشرت با علما و منجمان و اصحاب کند و ورد
خرید و فروش نفع کند و اگر قمر باشد منتفع میشود بسفر و امین شود با العقبی و زنان و عبادت
خود را زیاد کند و مباشر خانهای عبادت شود و اگر تحویل در روز باشد بسیار شود نعت و کنج
او و دوست دارد بیابان و سفر را و استخفاف کند بر امر دین و اهل دین و اگر راس باشد ببیند
او را دیانت و فایده بسبب سفر یا در غربت و بر خود او را فرحها از سیاح و درویشان و درسفر
و اگر ذنب باشد ببیند بسبب سفر یک یا چند نفر بیرون کند و غربت بسبب سفر مالی از دست
در بیان انکه طالع تحویل یا برج انتها برج دهم باشد از طالع اصل شا اگر برسد سال ببرج
دهم یا انکه طالع سال برج دهم باشد از یک طالع اصل دلیل بر انچه از سلطنت و عمل
و مرتبه و خیر و شر ملا باشد ظهور شان قوی و اصوب جز هر که منتهی بشود سال بوسط السماء
طالع اصل دلالت وجود باشد و موضع نحوس صالح دلیل بود بر ضرر از جانب عمل و کار گذاری
جز و اگر طالع تحویل برج دهم اصل باشد دلالت کند بر صلاح سال بود بر واحت اهل خود و نامی شود

عمل

بعمل و تغییر زیاد شود مالش و برسد او را تهمت از اعدا و شمنان تهمت بر عدد بخیر و مال و جمع بر سد
او را دولت مال داد و او را نیز کند بر دوستان تا یک سال العدد آخر سال الغرامت و جمع شود بر حوود
او را انجا بر زنان او بانان دیگر بعد و مشتری بر سد او را اندوه در امر مال و بعد بعد برگرد رنج
و ماهها بنگر دلالت کند بر مضر و غم در ماه پنجم و هفتم و هشتم باشد جز اگر خانه رفعت اصل
ولادت بعینها شد برج منتهی یا طالع تحویل گردد ظاهر شود از یک اصل ولادت بر آن دلیل بود
انجاه و سلطنت و غمناک شود و منتهی غمگین شود و متی و خوشحال شود با اهل و اشراف
و اقبال کند است بر عمل و زیاد کند مالش و ظفر یابد بر دشمن و حاصل شود فوائد
در سفر و فایق شود بر همسایش و بر خود و غرامت او غمگین شود بر زن خود و غمگین شود
در ماه پنجم و هفتم و هشتم جز اگر زحل در انجایگاه باشد در نهار دلیل بود بر آمیزش
کردن صاحب تحویل با ملوک و زیاد شود مالش و بر او رده شود حوائج او و عمل زراعت و عمارت
و تدبیر زمینها کند و غمگین شود بسبب زن و فرزند و عارض شود او را آفتها از جراحت و طوبات
و اگر در شب باشد تحویل آمیزش با ارباب جاه و کشتی و ما او کیران کند و اگر مشتری باشد در
رو نصد افتد و ستم با سلطان و عظماء کند و امین کرده بر مال الغیر و اگر در شب باشد
غالب شود بر او منفعت و کم شود پاره از مالش و اگر مریخ باشد در روز برسد او را آفتی
از آتش یا از دست عباد شود چیزی از مالش محتاج گردد با الغیر خود و بکند اعمال البراکه
بد باشد و با البراو و غمگین شود بسبب سفرها و غربا و اگر در شب باشد زیاد شود مال
و جاه و مقدار او در نزد اشراف و آمیزش کند لشکریان او و اگر شمس باشد برسد مقدر را او ملوک
و بسبب پدران بیفزاید بر مال او بیش و جاه و مقدار او در نزد اشراف و اگر زهره باشد صنعم
و با اکرام باشد مجامعت و نکاح کند زنان بزرگ مرتبه را و بر خود از ایشان خیری عظیم بیرون
و نایبه و اگر عطارد باشد زیاد شود فهم و ذکاء و تقید دوستان و فرزند او و تا بد
کسب کند و اگر قمر باشد آمیزش کند با ملوک و عظما و زیاد کند مقدر و مال و فوائد

و مباشر شود صنعتها مختلفه او بیفزاید در مقدر و مال او و اگر راس باشد آمیزش با ملوک
و بزرگان کند و زیاد شود مقدار و فوائد او و اگر ذنب باشد بر خود او را علتی و مشقتی و هلاک شود
بادشاه از مال الشریر برسد او را و از مرضی عفونت در بیان انکه طالع تحویل یا برج انتها برج دهم از طالع
اصل باشد نه اگر برسد سال به بیت الرجاء اصل یا انکه طالع تحویل برج یازدهم اصل شود
که خانه امید بود و بعینه باشد کیوان در اصل در این مکان و در تحویل نظر با این جایگاه زد و
بدی و نظر بعینه داشته باشد از تربیع و مقابله مریخ را در طالع اصل دلیل بود بر بطوء امال و تعبی
قبل از رجعت دلیل بر اصابه بلیه و جرعه و کربتی اندر شهر خویش نه اگر برج یازدهم اصل طالع
تحویل یا برج منتهی شود از یک طالع دلالت بر انچه که از رجا و امید و خیر و شر و سعادت ظهور
انا قوی و اصوب باشد شا اگر طالع تحویل در مکان بیت السعادة اصل باشد یعنی یازدهم برج اصل
دلیل بود بر سر علیا دو قبول کردن خلایق قول صاحب تحویل را و نفاذ امر او و عمل کند کار از فرح
و هر کار را اگر قصد کند بر او صالح و نافع باشد و تفتیش کند در اموال پدران و نجاة و سالم ماندن از
هر بلا و اگر اراده کند با او بلا فی یابد و کرفتار شود بدست او و اگر عمل تزویج و بناء عمارت کند او را
و غرس اشجار و داد و ستد کند از برای شر صالح و نیکو باشد و میرسد او را فرح و سرور بسیار
و نفع دارنده بر ماهی از این سال پنجم و هفتم خواهد بود جز طالع تحویل یا برج منتهی اگر برج
یازدهم اصل شود ظاهر شود انچه را که در اصل دلیل بر ان بوده و میباشد صاحب تحویل بسیار
سرور و مقبول القول و نیکو رای و نافذ الحکم در اعمال و ظفر یابد بر اعداء و مباشر شود تجارت
و بنا و عمارت زمین را و تزویج کند و ببیند در تزویج انچه را که دوست دارد و غمگین شود دربا
پنجم و هفتم جز اگر زحل در این موضع باشد در وقت تحویل دلیل بود بر آمیزش کردن مولود با
ملوک و رؤسا و زیاد کند مال او را و فاسد نیز کند بعضی از مال او را و اگر مشتری باشد میباشد
ظفر یافته و خوشحال بدوستی و بنیان و فرزندان و احسان کند بمردمان و لیکن او را ثنا نکو نیند
بر احسان و ظفر یابد بر دشمنان و اگر مریخ باشد و در شب زیاد شود مال و سعادت و جاه و کرامت

او و اگر

او و اگر آفتاب باشد میرسد بسعادت کرامت و ذکر خیر بسبب پدران و اگر زهره باشد سرور
شود بزنان و فرزند و آمیزش کند بزنان فاسده و نگاه کند لب اینها او زیاد شود متاع و ظروف
و اثاث خانه او و دوستی کند با طائفه که از برای ایشان قدری و منزلتی باشد و اگر عطارد
باشد ببیند از زنان و بسبب ایشان انچه را دوست دارد و اعمال اینها مخفیه کند و آمیزش کند
با پیره مردان و با اهل نجوم و کشتی کیرها و برخورد او را مرض و علت خاصه اگر عطارد مغرب
باشد از آفتاب و اگر قمر باشد در شب میرسد او را سعادت و شرف عظیم باشد بعضی از آن
بسبب پدران و اگر در روز باشد سفر کند و یکی از پدر و مادر یا مهر او را مفارقت کند و اگر
راس باشد غالب و آمیزش کند با خواص سلاطین و طائفه از دوستان خود که صاحبان قدر
باشند و زیاد کند سعادت او را و اگر ذنب باشد بر اکنده و متفرق کند اعمال الخود را و میباشد
متحیر و سکردان در سایر احوال خود در بیان انکه طالع تحویل و برج انتها دوازدهم طالع اصل
ولادت باشد ج اگر منتهی شود تسییر سال ببرج دوازدهم یا انکه طالع تحویل برج ثانی عشر
اصل بوده باشد و بعینه باشد نیب انبرج مشتری او یا زحل در وتد مغرب بعینه باشد و در
راجع بوده باشد و مریخ در وتد الارض باشد دلالت کند این وضع بر ضرر و شدید که صاحب
تحویل را میرسد و مشرف منذبل شود او مدد این سال الجلاکت شا و اگر برج ثانی عشر اصل
طالع تحویل یا برج انتها واقع شود اثر دلالت اصل از باب اعدا و حبس و مشقت اصوب و اقوی
خواهد بود مع اگر طالع تحویل در بیت الشقا یعنی ثانی عشر واقع شود دلالت کند بر مشقت
شدیده و بسبب چیزی نقص در معیشت از هر خیر یا باد و فریاد و فضیحت و مظلوم و غم و ملیا شد
در ثلث سال بود و در ثلث دیگر صالح و ماهها عداوت برضرر ماه دوم و ششم و هشتم
جز اگر بیت الاعداء در واب اصل یعنی ثانی عشر برج منتهی یا طالع تحویل واقع شود ظاهر
نازه شود امر دشمنان و حبس و مکر و فحوی که در اصل طالع دلالت بر انمیکرد و میرسد او را
شر و کم فایده که میباشد و ظفر بر الجمه میکند از مکر و بسیار شود خصومت و تندی او و

دشوار بر آید حوائج او و میرسد او را در ماه دهم و هشتم و ششم غم و اندوه جز اگر زحل در
این موضع باشد بیمار شود و بر خویشان او را مکروه از بندگان و کم شود مال او و مال پدر او
و اگر در روز باشد امر او آسان تر گردد و ظفر یابد بر دشمن خود و اگر مشتری باشد برخورد
او را منفعت خصومت و حرکت کنند با او دشمنان او و تر و تازه شود از برای او دشمنی قوی
خصوصا اگر در شب باشد جز اگر مریخ باشد مریض شود و بسیار تعب کشد و میرسد او را سبب
مکروهی و مقهور و محبوس شود و اگر در شب باشد این شر کمتر باشد جز اگر آفتاب باشد [illegible]
شود و رنج شدید کشد و میرسد او را از جانب پدر مکروه و منفعت و اگر زهره باشد غمگین
شود بسبب زنان و مجامعت با کنیزکان و زنا کاران کند و اگر عطارد باشد آمیزش با ملوک
کند بسبب [illegible] و میرسد او را بسبب مکروهی و بسیار شود خصومت او و بر خورد
او را مکروهی بسبب بعضی از حیوانات چهارپا جز اگر قمر باشد میرسد او را با مادر مکروهی و غم
اگر در راس باشد بسیار شود [illegible] کند استخوانهای او و عارض شود او را مرضی در استخوان یا در
گوش و اعداء او با او بدی کنند و اگر ذنب باشد پیدا کند ملالی از جهت یاران و غربا و میرسد او را
از اعداء مکروهی باب چهارم در بیان حال انتهاء دلیل مادر و پدر ج اگر منتهی شود
سال پدر یعنی دلیل او بمواضعی که در او نحوس باشند و سعود از او غایب باشند و نظر با آن
مواضع نداشته باشند و طرح نکنند شعاع خود را با آن مواضع دلیل بود بر فساد امر پدر و سوء
و بدی حال او جز اگر منتهی شود سال پدر از بعضی از دلیلهای ببرجی که بوده باشد
آن برج با صاحب طالع اصل ولادت یا با صاحب [illegible] طالع اصل دلیل بود که پدر مولود
رو بنیکی شود [illegible] صاحب تحویل شود ج اگر منتهی شود سال از بیت الآباء
که وتد چهارم اصل باشد یعنی خانه چهارم [illegible] طالع اصل باشد یا آنکه
[illegible] متصل بر وتد چهارم باشد یا آنکه وتد چهارم در نهم خود باشد یا آنکه برج
در نهم چهارم باشد دلیل بود بر سفر کردن پدر و اگر طالع اصل ولادت دلیل داشته باشد بر سفر

پدر

پدر در این سال و هم چنین لازم است که استشهاد کنی به سهم الاب باب پنجم در بودن برج انتهاء
و طالع تحویل مواضع کواکب اصل اما بیان مجمل [illegible] حال برج منتهی و طالع تحویل و بودن کواکب
در اصل ولادت در این دو برج جز هرگاه بوده باشد برج منتهی و طالع سال برج واحدی و حال آنکه
این دو برج بوده باشند موضع بعضی از کواکب خواهد بود دلالت این اقوی و اظهر و اگر غیر آنکه
گفتیم باشد یعنی یکی نباشند دلالت خواهد کرد هر یکی بر [illegible] دلالت خود و اقوی دلالت
کواکب در تحویل بر خیر و شر وقتی است که نظر داشته باشند در وقت تحویل بمواضعی که در اصل ولادت در آنجا
بودند یا آنکه منتهی بآن مواضع شوند جز اگر سال منتهی شود ببرجی که در اصل ولادت در او کوکبی
سعدی مقبول بوده باشد یا آنکه این برج طالع تحویل شود دلیل بود بر [illegible] نیکوئی حال او از آن
جهت که این کوکب این برج دلیل بر آنست و اگر بوده باشد بدل سعد نحسی یا کوکب [illegible]
راجع دلالت کند بر مکروه و مضرت یه اگر یکی در طالع تحویل برجیکه در اصل ولادت کوکب نحسی
در او بوده و یکی دیگر کوکب سعد دال بر خیر در وقت تحویل بموضع کوکب نحس این موضع را آید
علامت [illegible] دلیل بود بر انتقال از خیر [illegible] شر و هم چنین است هرگاه یکی [illegible] در وقت تحویل
کوکبی که در اصل ولادت دلیل بر شر بود بموضع کواکبیکه در اصل دلیل خیر بود دلالت کند
ایضا بر انتقال کردن از خیر بشر یو هرگاه منتهی شود سال بمکان نحوس و اتفاق افتد در وسط
السماء تحویل دلالت کند بر ضرر [illegible] و اگر اتفاق افتد در بیت المال دلالت کند بر زیان
در مال و هکذا هرگاه بوده باشد مواضع نحوس منتهی شود بآن سال المواضع ساقطه
یعنی در طالع تحویل چه نحوس هرگاه واقع شوند در او [illegible] دلیل بر ضرر [illegible] در این
باب ث هرگاه برسد سال ببرج مکان نحس که همان نحس صاحب مکان یا نحس دیگری در آن
بوده باشد دلیل بود که صاحب تحویل هیچ کار نخواهد کرد و قرار نخواهد نمود و گرفتار شود در غربت
در تنگنای ج هرگاه بوده باشد طالع تحویل برجیکه در اصل کوکب نحسی در آن بوده یا
منتهی شود سال باین برج یا آنکه بوده باشد در برج انتها و طالع تحویل و کوکب نحس یا آنکه اتفاق

افتد در تحویل سال که در یکی از این دو برج یا در هر دو برج نحسی باشد دلیل بود بر تغییر [illegible]
و هلاک شدن صاحب تحویل ج و هم چنین هرگاه اتفاق افتد آنکه بوده باشد طالع تحویل در
مکان این کواکب نحس یا آنکه برج انتها قوی باشد و دلالت او اظهر باشد شا هرگاه بوده باشد
در طالع اصل میلاد نحسی در وقت ولادت و برسد سال باین برج یا آنکه طالع سال آن برج شود
و آن نحس نظر داشته از تربیع یا از مقابله بآن برج طالع داشته باشد دلیل بود که مولود را برخورد
در این سال [illegible] این نحس [illegible] وصف کردیم از اسباب [illegible] و آفتاب شا هرگاه
نظر داشته باشد بصاحب طالع نحسی و بوده باشد حال النظر نحس چنانکه وصف کردیم در اصل میلاد
یعنی نظر از تربیع یا مقابله باشد ترسیده شود بر مولود در این سال از [illegible] شا و [illegible]
برج در چهارم در باب [illegible] چنانکه ذکر کردیم در طالع سوای آنکه هرگاه نحس باشد ترسیده شود
بر مولود [illegible] هرگاه اتفاق افتد ایضا آنکه طالع سال بعضی از بروج باشد
که در اصل میلاد موضع نحوس باشد یکی در این نحوس در طالع یا آنکه منتهی شود سال
باین برج [illegible] در این صورت نیست حکم از جانب [illegible] بلکه از جانب کواکبیکه در این برج منتهی شود
یا طالع شا پس اگر صاحب این برج کوکب نحس باشد با این حال کواکب دیگر یا [illegible] باشد دلالت کند
بر نحوست این کوکب بر اصابت مکروه بصاحب تحویل [illegible] و بقدر طبیعت آن نحس و صلاح
کواکب دلیل بود بر رسیدن مولود [illegible] ع و اگر بوده باشد آن کوکب
نحس بر احوال که ذکر کردیم از او لیکن صلاح کواکب نحوی که ذکر کردیم نباشد بلکه با [illegible]
تحویل یا برج انتهاء نحوس [illegible] بوده باشد از بعضی نحوس دلیل خوف و ترس [illegible] بود بر
صاحب تحویل در این سال سب هرگاه بوده باشد صاحب طالع در اصل نحس [illegible] و منتهی
شود و آن نظر داشته باشد بطالع تحویل بنظر تربیع یا مقابله دلیل بود که مولود را برخورد
در آن سال [illegible] طبیعت آن نحس یه هرگاه منتهی شود
سال بموضع زحل یا مریخ یعنی ببرجیکه ایشان در آن بوده اند در اصل ولادت یا آنکه برسد بنظر تربیع

مقابله

و مقابله مکان یکی از ایشان خصوصا هرگاه بوده باشد مکان ایشان در اصل وتد [illegible] یا مایل
و [illegible] دلالت کند بر مضرت و خوف از جهت ظلم و ستم و لیکن هرگاه مشتری منتهی شود ببرجی
که قمر در اصل در آن بوده یا غیر آن برج مکان قمر از مواضع و بوده باشد قمر با مشتری در
آن برج هم نیکو بحسب مکان دلالت کند بر خیر و بر انتقال کردن از شر و مضرت بخیر و
سعادت و تفصیل این اجمال آنست که ث هرگاه برسد سال ببرجیکه زحل در اصل ولادت
در او بوده و در تحویل سال نیز در او باشد یا نظر با او داشته باشد یا بتثلیث یا بتربیع دلیل
بود که مولود را [illegible] او را مشقت و مضرت [illegible]
[illegible] سلطان شود [illegible] او شود و اگر برسد سال [illegible] زحل در
بوده یا نظر بآن داشته باشد چنانکه گفتیم خواهد رسید او را [illegible]
تحویل برسیده شود از آن و اگر مریخ نظر داشته باشد [illegible] خواهد بود
بر خورد او را قطع [illegible] یا سوختن با آتش یا غرق [illegible] شا صب اگر نظر داشته
باشد مشتری باین نحوس این شدت آسان خواهد بود شا صب هرگاه برسد سال ببرجیکه زحل در
اصل ولادت در آن بوده یا آنکه طالع تحویل آن برج شود [illegible] شود مولود را مرضی از خلط سودا
یا از ابرده پس نظر کن در این حال [illegible] هرگاه زحل نظر باین موضع نداشته و سعد
نظر باین موضع داشته باشد [illegible] مولود آسان و سبک و بعد عافیت خواهد
یافت از آن شدت و سختی شا اگر نظر داشته باشد سعد از تثلیث یا تسدیس و شهادت
داشته باشد سعد [illegible] وصف کردیم از احوال المولود و سختی [illegible]
و اگر مریض شود نفع و سعد [illegible] و اگر سعد شهادت نداشته باشد نفع
نبخشد او را و [illegible] شا و اگر نظر [illegible] از تربیع یا مقابله باشد [illegible] خواهد بود و طول
کشید و اگر سعد نظر کند [illegible] نفع خواهد بخشید او را [illegible] صب
هرگاه برسد سال ببرجیکه زحل در او بوده در اصل و اتفاق افتد که در وقت انتها نیز

در او باشد دلیل بود بر بزرگی غم و اندوه مولود و تنگ شدن مال و معاش بر او و واقع
شود در رنج و تعب و خصومت ملازم او شود و اوجاع و دردهای طویل المدة و میکرید [?] بها او
عارض شود و او را علت دموی چند از برودت و یبوست ح هرگاه منتهی شود سال
بمکانیکه در او زحل یا مریخ بوده در اصل و رجوع کند این کوکب بمکان خود در وقت تحویل یا
بتربیع آن مکان آید خصوصا هرگاه یکی از این دو نحس که استدلال بآن میکنیم در وتد باشد
یا در مائل دلیل بود که مبتلا شود صاحب تحویل باطلی و ضرری و حبس یا حالی در معاش او جز هرگاه
منتهی شود سال بمکان مشتری و بوده باشد رب السنة ساقط و لیکن مشتری با صلاح و نظر
بآن جایگاه داشته باشد دلالت کند بر اعطاء خیر بزرگ بی حد بکرات او را و بمنزلة رب السنة
دلالت کند انتها و سال بر بخت و سعادت و خیر بزرگ ث هرگاه برسد سال بمکان مشتری
و زحل و مریخ نظر داشته باشد بآن برج منتهی دلیل بود که مولود در این سال برنجد و شقت
و اندوه و ترس از جانب پادشاه و غضب او حاصل شود ث هرگاه برسد سال بمکان مشتری
و مشتری در آن مکان بوده یا نظری بآن مکان داشته باشد دلیل بود که هرگاه فرزند
داده شود با او ... خواهد شد عذبا شود مال او شا هرگاه برسد سال بمکان مشتری
در اصل بمکان مشتری در اصل طالع تحویل و نظر داشته باشد مشتری با او از تثلیث
یا تسدیس دلیل بود که مولود بر خیر و منزلت و جاه و اوسع کند در مال و فرزند
و مهیا شد امور بر او و سبل امور و آسانی شا هرگاه نظر مشتری از تربیع یا مقابله باشد
بآن برج دلالت و اثر شها انست که ذکر شد اما بمشقت و نزاع و اگر با او نحسی نظر داشته باشد
یا آنکه مشتری فاسد شده باشد از وجوه فساد که نحس در این برج منتهی و طالع باشد
فاسد خواهد کرد اثر خیر یکه مشتری دلالت بر آن باشد و داخل شود بر مولود ... بسبب
در مال و فرزند سب اگر مشتری با این برج نظر از تثلیث یا تسدیس داشته باشد
مولود را در این سال حال بود عافیت و راحت و آسانی و اگر نظر از تربیع و مقابله باشد این حال

بمشقت

بمشقت و رنج و نزاع تحصیل کند و اگر با این سعد نحسی نظر داشته باشد فاسد کند
این نحس نظر و اثر آن سعد را بر وفق جوهر و طبیعت خود و برجی که در او است سب اگر منتهی
شود سال ببرجی که مشتری در او بوده و اتفاق افتد که در وقت تحویل ایضا در او باشد
دلیل بود که مولود را عطا کرده شود در این تحویل مالی و میسر شود خواسته شد او را و فرزند
او بزرگ خواهد شد و منافع او مهیا باشد محمود و مخصوص بتائیث نیکو و اکثر کار او را
بنا سد سب و دور گردد شود صاحب تحویل در این سال از نزدیک خویش ... نفس و اگر مشتری
مستقیم السیر مقبول باشد در موضع خود دلالت کند بر صلاح دین مولود و استقامت رای
و اظهار خیر و ورع و بر در این سال و اگر مشتری در تحت فاسد باشد فاسد کند دین او را
و گناه کند و تنگ شود معیشت او و تنگ شود سال او شا هرگاه برسد سال ببرجی که مریخ
در او بوده در اصل یا آنکه طالع سال باشد مولود را عارض شود مرضی از حرارت و هیجان
در آمدن خون و بدتر آنکه نظر داشته باشد بآن برج مریخ چنانکه ذکر شد و هم مشتری
مگر آنکه مریخ در این برج باشد برخورد مولود را آفت مریخی از حرارت و آتش و گزیدن حیوان
با جراحت یا اوجاع و دردهای سموی یا آنکه داخل شود بر او از جانب دشمنان آفت شدید
و مکروه و مضرت خصوصا هرگاه مریخ مقارن این برج باشد سب انتقال کند او نقل
بعلتی دیگر شا پس اگر نظر عیب کند نحسی بمریخ خواهد مولود بتر حال شد نقل
کند از مرضی بمرضی دیگر یا آنکه بر او خوف هلاک باشد سب اگر مریخ نظر تربیع یا مقابله
بآن برج داشته باشد عارض شود مولود را اوجاع دمویه و طول کشد مرض تا آنکه
نظر کند سعدی بآن برج خاموش کند آتش شر و فتنه را و کم سازد و ساکن و آرام شود
نائره فتنه و مضرت مریخ سب اگر زحل نظر داشته باشد بآن برج برخورد مولود
را در این سال مشقت و سختی و بر او خوف از ملوک باشد بسبب جرمی و گناهی که کند شا
اگر برسد سال ببرجی که در او آفتاب بوده در اصل ولادت یا آنکه این برج طالع تحویل شود

پس نظر کن اگر بوده باشد این برج طالع اصل یا سایر اوتاد برخورد مولود را در این سال حظی و سعادتی
از پدران و سلطان خصوصا هرگاه بوده باشد آفتاب سلیم و قوی شا پس اگر آفتاب در زمان تحویل
منحوس باشد مولود بغضب سلطان گرفتار شود و برخورد از سلطان شدت و سختی یا آنکه
داخل شود بر او غم و اندوه از جانب پدران عارض شود او را مرضی از آنها بواسطه غلبه صفرا و اگر
آفتاب یا ایشان منحوس باشد دلالت کند بر زیادتی در مال و اگر منحوس باشد دلالت کند بر فساد حال
و هکذا الجاه و علو و حکم کن سب عبوس سلطان ... و در مضرت و مکروهی ج اگر
منتهی شود سال ببرج آفتاب در اصل و بوده باشد آفتاب در اصل جید الحال دلیل بود که این سال
میباشد سال با رفعت و سعادت و نیک نامی و مشهور این سال سیر ایشان با سیر آفتاب و برج
است سب بزرگ شود قدر و جاه مولود و آمیزش کند با اشراف و سلطان و مهیا بد از
ایشان منزلت و کرامت و منفعت سب هرگاه منتهی شود سال بخانه آفتاب یا ماه پس در این
وقت نظر کن در این خانه که چه کوکب در او در اصل بوده است و چه کوکب نظر داشته است از سعود
و نحوس و چگونه است مکان او این سال ... حکم ... کوکب ... سلیم و متصل
مستقیم ث هرگاه منتهی شود سال بجایگاهی که زهره در اصل ولادت در آن بوده و زهره
خوشحال باشد دلیل است که مولود نیکو حال و بهجت خندان باشد و اگر دلالت بر فرج باشد
زن خواهد یا فرزندی خواهد شد اگر زهره صالح الموضع باشد در اصل شا اگر برسد
سال ببرجی که زهره در اصل در آن بوده یا آنکه بوده باشد این برج طالع تحویل پس در این صورت
نظر کن که زهره کجاست و چگونه است حال او پس اگر زهره بری از نحوس بوده باشد و نظر بموضع
خود داشته باشد دلیل بود بر رسیدن فرح و سرور از سبب زن و نکاح و فرزند و نیکو شود حال
او و خوشحال و دنیا و شود مال و لباس او شا و اگر زهره نظر بمکان خود نداشته باشد آنچه
ذکر کردیم نخواهد شد و اگر زهره منحوس باشد برخورد او را اندوه از جهت زنان و نکاح کم کند و نفس
او خبیث شود سب در این موضع رغبت کند در نکاح و لباس و زینت و در این سال با فرح

سرور

سرور باشد با زنان و اگر زهره قوی حال و خوشحال باشد مولود فرح و سرور کند با اسباب زهره و زینت
از زینت و لباس و نکاح و امثال اینها ث هرگاه برسد سال بجایی که عطارد صالح بوده باشد عطارد
برخورد مولود را منفعتی یا فرزندی یا بر او حاصل شود پس اگر داشته باشد زحل نظری با او
گردد او جهت فرزندش و بسبب نیکانی و برخورد او را جنگ و اندوه سب شا نظر کن بعطارد پس
اگر نظر بمکان خود داشته باشد و مقبول و بری از نحس بوده مولود برخورد نفعها از دراهم
چند و از کتابت و تجارت و از برای فرزندی شود بر او ثنا و نیکو گویند سب شا و اگر نیکو
حال بوده و لیکن نظر بخانه اصلی خود نداشته باشد اثر دلالت کمتر از آنچه گفتیم خواهد بود سب
شا و اگر منحوس باشد شدید شود حال مولود و منتقل شود و قبایح چند از او و زبان در تجارت
کند و حال تثلیث شود و دروغ گوید و بد بپوشد و کاری کند که از برای او حاصل شود سرور
... و لایق بحال او هم نخواهد بود سب اگر عطارد نیکو مکان و مقبول باشد دلالت
کند بر صلاح فرزند صاحب تحویل در این سال و اگر عطارد فاسد و منحوس باشد داخل شود بر
او بسبب فرزندش ضرری و خرج طویل و نکبت و غم و بلائی شد سب اگر عطارد نیکو حال باشد
بسبب مقارنه مشتری با او مولود در این سال منتفع شود بعقل و ادب و نفس و رای
و فهم خود داخل شود بر او خیر و صلاح از اسباب عطارد ... شا سب هرگاه برسد سال در وقت
تحویل ببرجی که قمر در او بوده در اصل ولادت و زحل نظر با او داشته باشد دلیل بود که مولود را
برخورد مرضی فاسد شود جسد او و اگر عطارد در نظر بر زحل داشته باشد زیاد شود علت
کار او و برخورد او را جنگ و فریاد و فساد در ... مکان شا نظر کن ببین که چگونه است حال
قمر در ولادت از سعود و نحوس و چگونه است حال او در وقت تحویل پس اگر در اصل فاسد باشد
و هم چنین در تحویل دلالت کند بر فساد امر او و اگر در اصل فاسد بوده و در تحویل صالح باشد
دلالت کند بر فساد او و اگر از برای او نیز باشد و اگر در اصل صالح و در تحویل فاسد باشد از
مولود سختی و شدیدتر خواهد بود جز و اگر نباشد ... نحسی ناظر مولود صحیح البدن و عقل

زیاد شود و محبوبیت تمام خواهد شد و پیش خویشان و اهل بیت خود و معنا م بوده شود بخیر و فضل
و دو دین خود جز سبب مع و اگر منتهی شود به سال البرج که راس در آن بوده در اصل ولادت و اتفاق
افتد که راس هم وقت منتهی ایضا در آن برج باشد و زهره و مشتری ایضا بجامعت ... با
کنند یا نظر ... باشد دلیل بود که مولود در این سال به مرتبه رفیعه و منزلت رفیعه و سلطنت
و ریاست خواهد رسید خصوصا مشتری با شرف و عظمت و بمکان با کرام و منزلت محمود ...
که در دو میکرد ... الجمیل المشهور ... جسب اگر منتهی شود به برجی که ذنب در اصل در آن بوده دلیل
بود که مولود در ورطه افتد ... و نکبت چند که بفزع نداند ... او شدید شود
حزن او و مسلط شود بر او دشمن جز واقع شود در دست دشمن و از ایشان پنهان شود و
خبر او نشود ... خصوصا هرگاه نحوس شهادت داشته باشند باب ششم در بیان انتهاات
قاسم و رب السنه طالع تحویل و قسم ج هر کوکبی که بوده باشد ... تحویل سال ... رب السنه
یا با قاسم آن کوکب اثر خود را ظاهر خواهد ساخت ... بمکان ... خود ند هرگاه بیاید
... با سعد یا کوکب سالخدا ... بختیار ... نظر کن در اصل ولادت که کدام
کوکب از این دو کوکب اقوی ... مکانت ... الحکم کن بر خیر و شر از جوهر این کوکب و هرگاه بود
باشد صاحب قسمت سعد یا آنکه نحس باشد رب السنه سعد باشد نظر کن که کدام کوکب در اصل
ولادت اقوی ... موضع بود که او ... دلالت بر خیر و شر اقوی خواهد بود ... اقوی ... حکم
را بر خلاف بکن ج باید دانست که رب السنه و قاسم این دو دلیل اند بر امر مولود در تحویل سال
پس نظر کن و ببین که چگونه است حال ایشان در اصل ولادت و در تحویل و نظر کن به برجی که
رسیده میشود از آن که چه خانه است از طالع اصل پس حکم کن که ... صاحب تحویل ... عضو
که دلالت میکند بر آن برج ... مثال این فرض کردیم که صاحب تحویل منتهی شد به برج هفتم
طالع اصل و آن ... قاسم ... طالع ... جمع شد از برای مشتری که دلالت ... رب السنه
و قسمت بود در اصل ولادت ... طالع که جوزا است و اتفاقا ... در تحویل که در عقرب شد که هشتم

طالع

طالع اصل است و در تحت شعاع آفتاب هم بوده است و متصل بنوعی که بر زحل فقط دلیل بود
که مولود مریض شود با امراض ... ند هرگاه رب القسمه سعد باشد و سالخدا و قسم و طالع
سال هم نحوس باشد حکم کن برای این مولود بخیر و شر هر دو بدان طریق که هیچ یک از قوت
آمیزش سعود و نحوس ج باید دانست که دلائل چهار گونه که اعتماد بر اینها است قاسم و
و صاحب شعاع است و کوکبی که قاسم تدبیر با او کند و رب السنه که صاحب برج انتها است و باید
برج انتها ... این چهار آمیزش داد ... اگر بوده باشد آن برج انتها از جمله بروجی که اجسام نحوس
در او بوده یا آنکه نحوس نظر تربیع یا مقابله با او داشته باشد زیاد کند اثر شر و امر ... بد
رنج و هلاکت و ... و اگر در اصل اجساد سعود در او بوده یا شعاعات ایشان در او بوده و نحوس
نظر به آن نداشته اند دلیل بود بر سعادت و سلامت ... طم اگر مجموع این چهار دلیل
سعد باشند دلالت کنند بر وسعت و فراخی ... سعادت و صحت بدن و بسیاری
خیر و اگر هم نحس باشند حکم کن ... اگر سعود و نحوس مساوی
باشند خیر و شر مساوی خواهد بود ج و اگر دو دلیل از آن چهار دلیل سعد باشند و دو دلیل
دیگر نحس بوده باشند خیر و شر و نفع و ضرر مساوی ... سعود و نحوس دلالت کنند بر اثر
خود ولیکن دلالت ایشان سبک و سهل خواهد بود طم و اگر اکثر سعد باشند خیر بیشتر
بود ... و اگر اکثر نحس باشند شر بیشتر خواهد بود بحسب قوت کواکب سعد ... و
نحس ... جز هرگاه در اصل ولادت کوکبی باشد که دلیل بر فساد
و بلا باشد پس نگاه کن هرگاه در وقت تحویل سال آن کوکب در طالع اصل یا تحویل یا در برج انتهاء
یا موضع قمر در اصل یا تحویل یا موضع قسمت یا اسباب آن واقع میشود دلالت کند بر مضرت شدید
و همچنین امر کوکب دال بر سعادت ه بدقت نظر کن در این مواضع پس هرگاه بیاید موضع قسمت را
در اصل میلاد قوی باشد از برای او و معونت از جانب طرح شعاع سعود دلالت کند بر قوت
خیر در آن مولود و اگر مکان ... در اصل یا در تحویل ... باشد از بودن نحوس در آن مکان یا از

نظر تربیع و مقابله و تثلیث حکم بر عکس آنچه گفتیم باشد و اگر سعود در مناظره او بود و طرح کنند
نحوس شعاع خود را دلالت کند بر آفت و ضرر ... خصوصا هرگاه رب السنه در تحویل از
صاحب قسمت و قمر ایضا در مکان ردی ... باشند ه هرگاه نحوس نظر به طالع سال و قمر ... کنند
باشند ضرر به ایشان رسانند و سعود نظر نداشته باشند در این صورت حال طالع و قمر مثل
حال رب السنه و صاحب قسمت باشد که گفتیم که باعث آفت و ضرر شود ه هرگاه قسمت از برای
سعد باشد و بوده باشد سعد در اصل و تحویل در مکان صالح و مشاهده سعد پس اگر منتهی
شود به این مکان صالح رب السنه دلالت کند بر عطاء خیر کثیر خصوصا هرگاه آن رب السنه
در طالع تحویل و قمر ناظر باشد و بوده باشد قمر و طالع تحویل در مکان صالح پس از او دلالت
آن در دلالت در آن مثلثه هرگاه بوده باشد آن سعد از ولادت دلیل خیر و ... خیر و بود
باشد طالع سال از نظر سعود ه هرگاه بوده باشد قسمت از برای سعود و طرح کنند سعود
شعاع خود را در اصل و تحویل بموضع قسمت ... رب القسمه و رب السنه و قمر را در مواضع
صالح ... طالع السنه را با صلاح ... سعود با تثلیث و تربیع و مقابله ایشان دلالت
کند در این سال بخیر فاضل خصوصا هرگاه طرح کند رب السنه و صاحب القسمه شعاع خود را
با این حد نه هرگاه قسمت از برای سعد باشد در اصل و در تحویل القا کنند سعود شعاع خود را
با برج قسمت ... سالخدا و قمر و طالع تحویل سال ... موضع ... و مقارنه یا نظر تثلیث
و تربیع و مقابله پیدا کند با اینها سعد ... حکم کن از برای مولود در این سال به بر خوردن و
رسیدن بزرگی و مال و خیر و سعادت بسیار ... خصوصا هرگاه نظر کند سالخدا و ... بختیار
با این قسمت که ... بوده باشد ه هرگاه قسمت در بیت القسمه در اصل و تحویل در مکان
صالح باشد ... قاسم سعد دلالت کند بر سعادت بسیاری جز هرگاه
یکی از آن دلائل ثلثه مذکوره در اصل صالح الحال ... در تحویل در بیت السعاده یا در برج
باشند ... خیر و سعادت را ... ند و هرگاه بیابی مشتری را سالخدا و

بختیار

بختیار را در جایگاه قمر در اصل ولادت و بیابی او را در وقت تحویل با قمر ... موضع جید حکم
کن که صاحب تحویل ... سعد بخیر ... فارغ شود و خلاص گردد از بلیه و اگر ... نحوس ... انقلاب
سنه یعنی وقت تحویل در جایگاه بدی باشند ند هرگاه بیابی جان بختیار ... سعد و طالع
سال و برجی که قمر در او است نیکو و رب ایشان ایضا سعد پس حکم کن از برای مولود در این
سال بر رسیدن بخیر ... آنکه ... باشد طالع سال و سالخدا در ... موضع ه هر کوکب سعد
یا نحس که دلالت بر خیر و شر میکند هرگاه رب السنه یا صاحب قسمت شوند ... باشند
و قسم از برای سعود دلالت کند بر اظهار خیر ... خود و اگر نحوس باشند دلیل بر اظهار کند
شر ... مثال این فرض کردیم که زحل یا رب سهم السعادة و رب سهم مشتری باشد و بوده
باشد شعاع مشتری از برای زحل دلالت کند ... بر کسب و ... در مال
و هرگاه زحل رب سهم المال باشد و بوده باشد با مشتری ... صاحب عطیه باشد ممکن
شعاع و نصیب از برای مشتری باشد ... دلالت کند بر رسیدن
عطیه مشتری جز هرگاه بوده باشد رب السنه در برجی که از برای آن رب در آن برج ...
باشد ... از برای او شهادات در سعادت و بوده باشد قاسم سعد ... خویش
و جمع شود از برای او یعنی قاسم ... شهادات در سعادت ... طالع تحویل ...
طالع اهل ... ایشان دلالت کند بر انواع سعادات از جنس ... فلکی که در آن
دلائل است ... طبع و ... کواکب ... موضع ان کواکب از برج ... هرگاه رب السنه
در ... اصل صالح الحال ... بوده باشد که از برای او در آن برج ... باشد کوکب
سعد بوده و در ... نحوس ... باشد در اصل و نظر داشته باشد و قمر ... سهم السعاده یا
مشتری باشد و بوده باشد دلالت ... در اصل دلالت کند این وضع بر
رسیدن اموال ... سعادت و اقبال ... و ... و این که گفتیم و
که در اصل ولادت دلالت بوده باشد از برای حصول آن امور ... اوقات عمر ...

کرد رب السنه با صاحب قسمت دلالت میکند بر انچه ما ذکر کردیم و بعد ما نقدر وقت تحویل ایضا در
رابع سعد با قوت بر اصابت کنوز و ارث و اموال مدفونه ناگهان بمولود از جنس جوهر طبیعت
ان کوکب پس اگر ان کوکب زحل باشد اعطا کند او را شیء از زرع و چیزهای کهنه که دلالت میکند
بر انها زحل بخاصیت خود و دلالت خود و شکل خود و اگر مشتری باشد اعطا کند زر و سیم
و امتعه النفیسه و هکذا سایر کواکب مع هرگاه برسد سال ببرج چهارم و او نظر نداشته باشد بان
برج نحوس و بعد ما باشد رب السنه در چهارم اصل و صالح الحال بعد ما باشد در برجیکه از برای ش
در ان برج بر ابهتی باشد یا بعد ما باشد قاسم سعد و او در حد قسمت خود بعد ما و غیر منحوس باشد در اصل
و نظر داشته باشد قمر بسهم السعاده یا مقارنه مشتری باشد و بعد ما باشد دلالت میکند بر غیر منحوس سبب
بدو سیکه او بر منحوس ما لها مختلفه ابناء گاه و سعادت بحیا بلیبا نفهای بیرو باید که از ابواب
نیکو خود در این باب یا سلطان دلالت پس اگر بعد ما باشد که دلالت خود بعد ما باشد از برای صاحب که
بر منحوس داود اکنجی و مال و میراث پس اگر بعد ما باشد این کوکب دلالت کند بر ان رب السنه با
قسمت بوده باشد در وقت تحویل در چهارم نبوده باشد منحوس و میرسد صاحب تحویل را
در این سال کنجی یا میراثی و اموالی ناگاه و در انسه میشود جوهر انجه بمولود میرسد از طبیعت ان کوکب
پس اگر زحل باشد او را شیء از زرع و چیزهای قدیمی کهنه از مال مدکان و انبیه دان و اجداد
و بیران و کهر یا لان باو رسد و اگر مشتری باشد نصیب فضه و اموال فاخر از جنب سلطان
و اثاثها باو رسد و هکذا الحکام باقی کواکب بر قدر جوهر و طبیعت هر یک حکمی مناسب باید کرد
ج هر کوکب سعد یا نحس که دلالت کند بر خیر و شر هرگاه رب السنه شود و متصل شود بسعود
یا بشعاع ایشان اعطاء کند خیر و سعادت را بر قدر جوهر این برج و جوهر مکان ان و اگر آمیزش کند
با نحوس دلالت کند بر مضرت مثال این غرض که دیدیم که رب الانتهاء از سهم السعاده زحل باشد
و بوده باشد مشتری صاحب شعاع و بعد ما باشد زحل قاسم ایضا دلالت کند این وضع در این سال
بر فواید و بر اسباب تعمیر خوردن و نطعی نظم کردن و غنیمت بردن نفوس و اهلاک ان

بیت المال زحل باشد ایضا و مشتری یا او مقارن باشد و بعد ما باشد رب الشعاع زحل و بوده
باشد مشتری قاسم مولود با انار زحل مشتری ... وخواهد رسید ج هرگاه در این وضع رب القسمه
مرقی بوده باشد و نبوده باشد در حد قسمت شعاع نحوس و بوده باشد قمر رب القسمه طالع
برج السنه و صاحب او محرسالم از نظر نحوس و در مشاهده سعد دلیل بود بر فضل و شرافت و منفعت
و سلامتی حال انطبیعت کوکب الی سال و صاحب قسمت ع هرگاه رب السنه و صاحب قسمت هر دو نحس
بوده باشند و نبوده باشند در مکان مال و شرف یکدیگر یکی از ایشان و نحوس صاحب قسمت و دیگری رب
السنه پس این دو هر چند که در مواضع ردیه باشند دلالت کند بر خیر ع نظر کن بکوکبی که مقابل
با صاحب قسمت یا رب السنه پس اگر با رب السنه کوکب دشمن بعد ما باشد مثل مریخ دلالت کند بر ضرر
از اصل شرم و اعدا او و اگر زحل باشد دلالت کند بر مرض و تعویق عمل ع اگر بعد ما باشد رب السنه
کوکبی بعد ما باشد با او کوکبی دیگر در وقت تحویل ان کوکب دیگر شریک او شود در دلالت بر خیر و شر
و همچنین نظر کن بکوکبی که مقابل باشد با قاسم پس اگر بعد ما باشد ان کوکب شریک قاسم رب السنه با
قاسم و بعد ما باشد ان مقارن مریخ بر خوردن مولود را مضرت و ظلم از دشمن و اگر زحل باشد دلالت
کند بر مرض و تعویق افتادن کارها و اگر سعد باشد دلالت کند بر سعادت از جنس جوهر خود
یه هرگاه بعد ما باشد رب السنه در تحویل سال با کوکبی دلالت کند بر خیر و شر پس نظر کن
که قاسم بکدام کوکب دفع میکند تدبیر خود را پس اگر دفع کند تدبیر بمریخ و مریخ عدو رب طالع
بعد ما باشد دلالت کند بر مضرت از اعدا او و اگر دفع تدبیر از زحل کند دلیل بود بر مرض
و تعویق افتادن خیر ند و ما مجملا از برای تقریبا بیان کنیم نظر کن بهر کوکبی که با سال خدا او
جان بختیار مقابل باشد خواه کوکبی باشد که قسمت خیر از او باشد با قسمت شر پس جمع کن میان
قوت کوکب سال خدا و جان بختیار و میان قوت کوکبی که با ایشان باشد مقابل باشد و نظر کن که
چگونه است مزاج ایشان پس اگر سال خدا و جان بختیار هر دو نحس باشند و هر دو منحوس باشند
حکم کن که مضرت از جانب نفسانی است و اگر مشتری باشد از جانب سلطان و اگر مریخ باشد از ظلم است و اگر

عطارد باشد از خصومت حساب اگر آفتاب باشد و ماه از جانب پدران و مادران و حکم کن
چنانکه بعضی از جهت ان کواکب که با سال خدا و جان بختیار مقابل باشد پس اگر سعد باشند در مکان
شر حکم بخیر کن ع اگر رب السنه و صاحب القسمه هر دو سعد باشند و یا یکی از ایشان در دو تحویل
سال در مکان وتد یا باشند یا هر دو راجع و نظر نداشته باشند بمنحوس در طالع و در دو وتد مغرب
در مقابل یکدیگر کنند بر نطافت و شناعت سال و شلقت او و متمکن شدن مولود بعد او و ... حساد
سالی یه هرگاه منتهی شود قسمت بسعود و بوده باشد یکی از وتد طالع و دیگری در وتد
عاشر دلالت کند که این سال در ترقی و بلند خواهد بود لیکن بعد دلالت کند بر سقوط و افتادن
در دست اعدا و جدال کردن و مضرت یافتن ع هرگاه قسمت از برای سعود باشد و بوده باشد مکان
ان سعود در اصل نیک یافته شده از سعود مکانیکه در وقت تحویل سال الطرح کند نحسی شعاع را
انجایگاه قوی بر حد قسمت بمقارنه و اجتماع با ان یا در تربیع یا در مقابله ان نحس باشد
دلیل بود بر اسباب نام اینی و آفات در این سال مر مولود را خصوصا هرگاه قمر ایضا فاسد باشد
و سخت تر انکه ضرر و رساند نحس صاحب قسمت را و بعد ما باشد و بوده باشد رب السنه ایضا نحس
هرگاه رب السنه سعد باشد لیکن در وقت تحویل در جایگاه در ترقی باشد دلالت کند بر مثل مذکور
از اسباب نام اینی و آفات مولود مع هرگاه رب السنه قاسم هر دو سعد باشند در تحویل در جایگاه
در ترقی باشند انجا نهای فلکی یا هر دو راجع باشند و نظر بطالع سال نداشته باشند و بوده
احد نحسین در وتد طالع و دیگر در وتد عاشر دلالت کند بر شقت و سختی کشتن سال
و شوایب ان و ظفر یافتن اعدا بمولود و رسیدن نکبتی از آهن و قطع و جراحت و زخم نیزه
و افتادن از جایگاه بلند و مضرت و زیان در مال جز مع هرگاه منتهی شود دلالت سال بطالع
اصل و در ترقی بعید باشد پس اگر نحوس ضرر دهند بان طالع رسانند اندک ضرری پس از ایشان
بخواهد بعد و خصوصا هرگاه سعد بر رب السنه نظر نداشته باشد و بعد ما باشد قاسم منحوس
جز هرگاه بعد ما باشد در اصل و ولادت در بعضی از بروج مخالف نفاق افتد که این برج طالع تحویل

سال شود و بوده باشد این نحس در اصل قاسم یا صاحب برج منتهی این وضع علامت ترقی و بلند
بودن سال است مقابل باشد دلالت صاحب طالع بر مکروه مثل دلالت صاحب قسمت هرگاه منحوس
بعد ما باشد هرگاه بوده باشد بجهت رب السنه مشتری لیکن صاحب قسمت و رب السنه بیاب
هر دو نحس و بیاید یکی از سعود با رب السنه یا در تربیع پس بدو سیکه اگر بوده باشد مکان
رب السنه ساقط پس بدو سیکه خلاصی سال خدا و نداد از ضرر بجهت مشاهده سعود
ایشان را در تحویل پس حال در ان سال عیانا است مثل ان مثل قسم حیات در اصل ولادت
هرگاه بوده باشد از برای ان منتهی به هرگاه بوده باشد رب السنه و قاسم هر دو نحس در حالتیکه
هر دو در ترقی الموضع بعد ما باشند با قاسم و با رب السنه سعدی دیگر پس میگوئیم که این
دو کوکب هر چند عکس موضع ایشان در اصل در ترقی بوده و جیب نبوده لیکن هرگاه در تحویل موضع
ایشان جید باشد دلالت کند که این سال المتوسط باشد در خیر و شر مع هرگاه نبوده باشد
از برای رب السنه در اصل ولادت کوکب مفسد لیکن بعد ما باشد رب السنه و رب القسمه
هر دو نحس و بعد ما باشد در وقت تحویل احد سعدین با رب السنه یا در تربیع او پس گوئیم که
موضع رب السنه هر چند در ترقی ساقط باشد لیکن ضرر نرسانند او را این بجهت سلامت او
از نحوس بجهت مشاهده سعود مر او را میباشد حال مولود در این سال المتوسط در خیر و شر
دهم چنین است حکم هرگاه بوده باشد حال القسمه بعینه مثل حال رب السنه و بوده باشد حال
مثل حال القاسم ج هرگاه بوده باشد رب القسمه سعد مگر انکه بوده باشد شعاع نحس که واقع
شود بسوی این منطقیکه در او قسمت بود در اصل یا در تحویل و رب السنه و قمر هر دو منحوس
باشند دلیل بود که نخواهد بود و این چندان شر نیست و دلالت کند بر بعضی از خیرات ج د
هرگاه بوده باشد قسمت از برای نحوس و القا کنند سعود شعاع خود را با این حد پس هر دو این نحوست
هرگاه بوده باشد قمر و طالع سال هر دو منحوس دلالت کند که از برای مولود نحوست لیکن دلالت
کند بر نکبت و شر در این سال مع هرگاه والی شود سال را نحس و بعد ما باشد منحوس در تحویل

در وقت طلوع بیاید به موضع نحسی که نحس کرده باشد تا سهم یا در موضع نحسی که نحس کرده باشد
برج سال او بوده باشد نفع وعطا در تحویل با این نحس دلیل بود بر مضرّت در اهل
و فرزند و هر گاه بوده باشد حال سال الجنین و بوده باشد آفتاب و قمر در تحویل با این نحس دلالت
کند بر ضرر بر والدین و بعد بیاید به مال و جاه و سلطنت جز هر گاه والی سال نحوس شده بوده باشد
در تحویل و در وقت طلوع بیاید به موضع نحسی که نحس کرده باشد تا سهم را یا صاحب السنه یا برج منتهی را و موضع
قمر او بوده باشد نفع وعطا در تحویل با این نحس دلالت کند بر ضرر بر والدین یا در مال و جاه
و سلطان یه هر گاه بکرد در بروج سال و قسمت از برای نحوس بیابد آفتاب و ماه را در وقت تحویل
در تحت الارض و نظر نداشته باشد سعود به هیچ یک از ایشان اگر چه بوده باشد مشتری در تربیع
سهم الاباء دلالت کند بر فساد حال والدین یا مرض از برای مولود در بدن یو هر گاه بوده باشد
رب السنه و صاحب قسمت هر دو نحس بوده باشند در تحویل و مکان ردی و نظر داشته باشد
به هر دو ایشان سعود از مقابله و نظر نداشته باشند سعود به هیچ طالع و نحس شده باشد سهم السعادة
دلالت کند در این سال بر شر و حبس و زندان و گریختن و ضرر با اهل و فرزند و ترس و تعب و لیکن
هر گاه مشتری با زهره در تربیع قمر یا در مقابله یا در مقارنه او باشند دلیل بود بر نجات و خلاص شدن
از بلاء یه هر گاه بوده باشد از نحوس سهم السعادة با کوکب نحسی یا آنکه کوکب نحس نظر به او داشته
باشد سال در تحویل باشد دلالت کند بر زندان و حبس و عذاب و گریختن و ضرر در اهل و فرزند
کند مگر آنکه خداوند تعالی دفع کند از او امر محنت با خوف و ترس باشد و لیکن هر گاه مشتری با زهره
در مقابله قمر باشند یا در تربیع او بوده باشند یا یکی از ایشان با او مقارنه کنند دلالت کند بر انتقال
از شر و رسیدن به خیر مع هر گاه رب السنه قاسم هر دو نحس باشند در وقت تحویل در موضع
ردی بوده در مقابله نحس باشند و نظر نداشته باشند سعود به طالع سال و بوده باشد سهم السعادة
در سال نحوس دلالت کند بر بدی و بر سال و بر خوف و گریختن و زندان و عذاب و ضرر در اهل
و مال و فرزند لیکن اگر نفع و مشتری مقارن قمر یا ناظر با او باشند دلالت کند بر خلاص شدن از عذاب

و بلاء و مکروه یو هر گاه بوده باشد قسمت از برای نحس و طرح کند سعود شعاع خود را در اصل ولادت
به سوی این دو قلب در وقت تحویل اگر چه قمر و طالع سال الفرح و فاسد باشند پس به جهت طرح سعود شعاع
خود را با این حد قسمت دلالت کند بر نجات یافتن از موت لیکن به مرض و بلا و شدت مبتلا خواهد
رسید یج هر گاه رب القسمه نحس باشد دلالت کند بر شدت در این سال الا که آنکه بوده باشد رب السنه
نیکو مکان و طالع سال و قمر و قاسم و برج انتها و قسمت همه اینها سعود باشند یا آنکه بوده باشد
قسمت در شعاع سعود یا آنکه آن نحس شرقی و جید المکان بوده باشد در اصل ولادت و در این صورت
دلالت کند بر فضل سال با تعب دادن و منفعت در آن سال اندوه از آن نحس است هر گاه رب السنه
سال الجاشد یج هر گاه رب السنه نحس بوده باشد در تحویل و مکان ردی و متصل به نحس یا با شعاع
و بوده باشد رب السنه یا قاسم سعود شده دلالت کند بر مرض و بلا و در این سال الحین اثر داد
هر گاه باشد رب السنه کوکب علوی و در اصل در تحویل و مکان ردی و نحس بوده باشد یا بطی السیر
یا تحت الشعاع یا آنکه بوده باشد قاسم و فر هم در اصل ولادت و هم در تحویل ردی و متصل به نحوس
باشد و بوده باشد رب السنه یا قاسم در ششم دلالت کند بر مرض و بلاء و در این سال الحین اثر
باشد هر گاه باشد رب السنه کوکب علوی و در اصل و تحویل و مکان ردی و منحوس باشد مع
اگر رب السنه قاسم هر دو نحس و در اصل منحوس و در تحویل ردی الحال باشند دلالت کند
بطالت و بیکاری و فراغت از جمیع منافع در جمیع سال یه اگر رب السنه و قاسم هر دو نحس
باشند و در تحویل در غیر حظ خود باشند و بوده باشد با هر یکی علوی دلالت کند بر حبس و قلیل
یو یا اگر رب السنه صاحب قسمت هر دو نحس بوده باشند و نظر رسانند با آفتاب و قمر و طالع
و هر گاه آن در طالع باشد و بوده باشد آن نحس در مقابله برج که منتهی شده باشد سال و
رب السنه را اگر صاحب طالع باشد پس به جهت نظر نحس به مقابله و به جهت رب السنه به جهت آنکه رب السنه و
قسمت نحس باشند و قسمت قمر باشد دلالت کند بر گریختن و حبس و خوف و ترس و خصومت و نزاع
با اطلسه یه هر گاه رب السنه قاسم هر دو نحس باشند و مقترن بر نحس و طالع در طالع سال الدور

مقابله رب السنه یا در برج منتهی نحسی سید است انتهاء به طالع سال و رب السنه نحس مقبل باشد
و هر دو مضرّت به بیت باشد دلالت کند بر حبس و عذاب و خوف و خصومت و نزاع با اطلسه جز اگر منتهی
شود سال به طالع اصل و در مقابله او از طالع تحویل نحسی باشد و رب السنه و قاسم نحس باشند
و مضرّ باشد در این سال قمر یا او بوده باشد در طالع تحویل آفتاب و ماه و عطارد و قمر منحوس
دلالت کند بر خوف و حبس و مشاجره و عذاب و مخاصمت با اعداء مع اگر قاسم و رب السنه هر دو نحس باشند
و بوده باشد سعد یا نحسی که منحوس بوده باشد نظر کند با این دو و نیز در وقت تحویل دلالت کند
بر اصابت مکروه و مضرّت و جلوس اعداء و دشمن قوی اگر قسمت از برای نحوس بوده باشد
بعضی اینکه قاسم نحس بوده باشد و منتهی شود رب السنه به نحوس در اصل هر گاه آنکه بوده
باشد نحوس در اصل و در تحویل نیز در مکان صالح و در خانه و حد و شرف و مثلثه خود و ایضا
در مشاهده سعود بوده باشد و بوده باشد در اصل ولادت والی بر خیر و صاحب آن و اگر
نه این چنین باشد دلالت کند بر سختی و فقر و عجیبی و بدتر آنکه آن نحس متضمن قمر و قسم
نحس و مکان ردی باشد و اشد از این آنکه بوده باشد در این ولادت صاحب قسمت و نزد آن لو
هر گاه موضع قسمت در اصل و در تحویل منحوس بوده باشد یکی از نظرات سعد بوده باشد قسمت
از برای سعود و سعود نظر کند با این قسمت یا انداختن نحوس شعاع خود را به موضع قسمت دلالت
کند بر مضرّت و بلا خصوصا اگر در وقت تحویل قمر و رب السنه منحوس باشند چه این بد ترین حالت
چه دلالت کند بر مضرّت و هم ارث و بر فساد بدن و عیان نمانتن آنچه نزد نیکو کردن
در این سال الحدا ایجاد انجیل او و قاسم بر بین چگونه است و قت ایشان و جیب عمل ایشان در تحویل
سال اما چه این هر دو قوی شوند و موالید پس اگر بیابی این هر دو را فاسد شده به نحوس و مجتنب سیارات قمر را
فاسد در تحویل سال الباء دلالت کند بر قتل او یا آنکه به قتل چیزی از این وقتی است که اتفاق
افتاده باشد نها که در اصل ولادت و طلوع هر یو اگر بیابی در وقت تحویل طالع تحویل سال را
طالع اصل و کواکب نحس در خانهای خود چنانکه دید میشود در بعضی موالید دلالت کند بر تزیین

مولود حال آنکه دوران طالع تحویل مثل حال آن در طالع و اگر بوده باشد رب السنه قاسم هر دو نحس و در موضع
ردی دلیل بود بر یاس از حیوة مولود جز هر گاه منتهی شود سال به طالع اصل و بوده باشد طالع
تحویل و طالع اصل برج واحد و بوده باشد رب السنه و قاسم هر دو نحس و در مواضع ردیه دلالت
کند بر یاس از حیوة در این سال یج اگر بوده باشد قسمت از برای نحوس و بوده باشد نحس در اصل
ولادت بر طوری که وصف کردیم از برای قمر و نظر نداشته باشند سعود به سوی این مکان قسمت در اصل
و تحویل و قمر ایضا در اصل ولادت و تحویل فاسد باشد و طالع سال العنصر از سعود بوده و در
تربیع یا مقابله نحوس باشد حکم کن از برای مولود در این سال به تمام شدن عمر ش یج اگر بوده
باشد قسمت از برای نحوس و موضع قسمت در اصل و تحویل منحوس بوده باشد و نبوده باشد سعد
با شعاع او در اصل و در تحویل و قمر و طالع منحوس بوده باشد و نظر به طالع نداشته باشد سعد
بلکه نحوس نظر تربیع و مقابله به طالع داشته باشند دلالت کند بر فناء عمر مولود یو
اگر قسمت از برای سعود بوده لیکن در تحویل به بینی صاحب سال و رب القسمه و قمر و طالع را
در اماکن خود دلالت کند که مولود در منزل خویش باشد و در پیش اهلش بود مع
اگر قاسم کوکب علوی یا نحسی بوده باشد و در تحویل یا اصل ولادت ساقط بوده باشد در تحویل
رب القسمه و قمر منحوس و رب السنه فاسد و در موضع ردی دلالت کند بر موت مولود
ند اگر قسمت از برای نحوس بوده و این نحس معین مولود نباشد در اصل میلاد و بلکه مضر او باشد
و به بینی در اصل میلاد و در انقلاب سال بعینه وقت تحویل که نظر داشته باشد این نحس با این
حد قسمت که در او هیلاج باشد و نظر نداشته باشد سعود و بیابی سال الحدا ایجاد انجیل او
قمر و طالع سال الجمله منحوس حکم کن که مولود در این سال الخواهد مرد جز اگر نحل قاسم بوده
و او و مرتبخ هر دو فاسد باشند در تحویل و سوی برج حمل و قمر در او باشد و سعود نظر به موضع
قسمت نداشته باشند و رب السنه و قمر فاسد باشند دلالت کند بر موت مولود والله اعلم

مقاله سی و چهارم در احوال دلالت بعضی با بعضی و این چهار باب است

باب اول در اتصال کواکب و انصراف ایشان باب دوم در معرفت دلالت کواکب در
مراتب هرگاه بوجهی باشند در خانه از خانها ایکه بودند در وقت تحویل در آن خانه نیز باید در
خانه دیگر از طوالع تثلیثه باب سیم در مراتب کواکب بعضی بموضع بعضی باب چهارم در
نظر کواکب بمواضع خود و مواضع غیر باب اول در اتصال کواکب و انصراف ایشان جز استواد
ترین احوال آنکه هرگاه اتفاق افتد دلالت نکند مثلثه بحالت و اصل از اتصال و انصراف و هرگاه مختلف شوند
دلالت بر آن دلالت کند هر یک بذاته از خانه و صاحب آن خانه صب نظر کن بکواکب
واقعه بدین باشد بصاحب سنه متصل باو باشد پس هر کوکبی از کواکب که متصل بصاحب سال باشد
اعطا کند او را سعادت و نفع از جهت آنچه این کوکب صاحب آن برج باشد از جهت مکان او از
طالع و بوده باشد انسعادت در آسانی و آرام و سهولت صب پس اگر صاحب سنه متصل باشد
باین کوکب سبب مولود با خداوند عالم از برای او تقسیم و تعیین کرده بلا اتیان کوکب
اجتهاد و سعی و رنج و مشقت در طلب صب و اگر منصرف شود این کوکب از صاحب سنه یا آنکه
منصرف شود صاحب سنه از آن کوکب دلالت کند بر فوت و یاس و نا امید شدن از آنچه امید داد
بوده صب و هر چیزی که گفتیم در صاحب سنه نظر کن بصاحب تحویل در اتصال او بکواکب و انصراف او
از کواکب حکم کن چنانکه گفتیم مع جز اگر بعض نحوس در اصل نظر کنند ببعض سعود و بعد مقارنه
کند او را در تحویل سال یا آنکه نظر تربیع و مقابله باو داشته باشد بعد متولد دلالت کند در آن
بر مفارقت شدید یا که میرسد صاحب تحویل را در این سال صب هرگاه صاحب سنه با مریخ ساقط باشد
مولود سفر کند و از خویشان و اهل بیتش دور شود ج اگر متصل شوند سه برج انتها و قسم و طالع
تحویل بکواکب یا ساقط از اوتاد دلیل بر سقوط صاحب تحویل باشند از مرتبه و اگر متصل شوند بکواکبی که
در اوتاد یا در مایل الاوتاد باشد سبب مرتبه رفیع باید در این سال دلیل شود امارت و عظیم شود
جاه او با مع چنین است هرگاه مستعلی شوند کواکب بعضی بر بعضی صب و هرگاه آفتاب مستعلی شود بر
مریخ دلیل بود بر سفر و اگر مستعلی شود بر مشتری دلیل بود بر سلطنت و اگر آفتاب در تربیع الحال باشد

دلالت کند

دلالت کند بر مضرت ج هرگاه اتفاق افتد در وقت تحویل سال آنکه مریخ مستعلی بر آفتاب باشد از دهم آفتاب
دلالت کند بر سفر صاحب تحویل در این سال صب اگر مقارنه کند مریخ آفتاب را و تحویل نهاری باشد
بعید باشد برج طالع هنگام یکی از این دو کوکب یا آنکه از برای این کوکب بعضی از شموع مریخ شهادتی باشد در
آن طالع یا آنکه صاحب طالع اصل باشد بر مولود خوف ضرب و سام است اگر آن برج گرم و خشک باشد
و اگر سرد و تر باشد خوف مرض فالج و مانند آن از امراض باید دید و سبب مولود است صب ترس بر مولود
از آفت سلطان و از آنکه بعید بود معارض شود او را امراض حاره یا سرد ج اگر متصل شود آفتاب
در وقت تحویل بکوکبی که در وسط السماء تحویل یا ولادت باشد و بعید باشد برج وسط السماء
اسد یا صاحب تحویل از پادشاه بزرگ احسان از جهت جهه بر حسبکه آفتاب در آن برج است
پس اگر آن برج برج دوم طالع باشد احسان پادشاه مال باشد و اگر برج سیم باشد تحت باشد
و اگر چهارم باشد مستقلات باشد یا مانند کاروان سرا و دکاکین و اگر پنجم باشد تحفه و هدیه
و هکذا سایر بروج ج هرگاه متصل شود آفتاب برب برج طالع اصل یا برب برج انتها و برب
رب انتها و رب السنه باشد یا متصل شود برب طالع تحویل از هر جهت که بعید باشد از اینها
دلالت کند با حتیاج سلطان بمولود و مباشر شدن او بمهمی از اعمال السلطان ج هرگاه متصل
شود یکی از نیرین برب طالع تحویل یا برب برج انتها دلالت کند بر حصول غرض مولود برای
ج اگر در تحویل سال آفتاب در مقابله یا تربیع کواکب بعید باشد دلالت کند که صاحب تحویل
در این سال است خود را پنهان نخواهد داشت و هم چنین است هرگاه آفتاب در تحویل سال
مالد مثله هیچ نظر داشته باشد دلیل بعید که ملوک و امرا و لشکریان پنهان نخواهند داشت
چیزی از اسرار و حیل و مکر و کید و تدبیرات خود را و عیب او نخواهند داد صب اگر زهره
بازحل بعید باشد نقص کند سرور مولود را و عیب کند حقیقت او را و اکثر نکاح که در این سال
نکاح کند عجوزه و پیر باشد صب و اگر زهره مقارنه مریخ باشد یا آنکه بعید باشد از برای
مریخ با زهره شهادتی دلالت کند که مولود نکاح کند نفع از پنهانی و عیب باشد در این سال طلب

کننده بیرادری از زن صب اگر زهره منصرف شده باشد از آفتاب و از برای زهره شهادتی
و دلالتی بعید باشد در اصل و در تحویل و در اوتاد هم بعید باشد دلالت کند که صاحب تحویل
را بر خود آفت شدید از سلطان و بر او خوف مضرت و حبس است در این سال صب زهره با عطارد
دلالت کند بر اینکه نکاح کند کنیزان و زنان تازه سال را و معیب باشد بسبب این بیماری صب
اگر متصل باشد عطارد در برج حوت بمشتری دلالت کند بر انتقال و ترقی کردن مولود و سایر
از مرتبه پست بمرتبه بلند و بعد رفیع و دلالت کند و صلاح آنچه فاسد شده بود پیش از آن
از امور و اگر متصل شود عطارد از حوت بمشتری مولود را یا سایر از مرتبه بلند خواهد افتاد
مرتبه او پست خواهد شد و دلالت کند که خطا کند در انتحالی در مکر و فتنه از جهت انتحال بحسب و قدر
آن برج کرد و او است از بروج فلکی مثل آنکه برج دوم طالع یا سیم و هکذا صب اگر عطارد در
موضع دنی باشد در اصل و مقارنه کند در وقت تحویل با مریخ یا در موضع سقوط یا پستی یا
مقابل عطارد باشد بعد نحوس نظری داشته باشند بمریخ یا عطارد یا آنکه القا کنند شعاع
خود را بر حد او دلالت کند که مولود خوف هلاکت باشد در این سال صب و اگر مریخ نظر
بعطارد داشته باشد و عطارد محترق بوده و در تحت شعاع آفتاب باشد بر مولود خوف قتلت و
کشته شدن در دریا یغربت ث اگر زحل با قمر باشد دلالت کند بر عارض شدن امراض بارد
مصلحت دیده را در این سال صب اگر قمر در تحویل با مریخ بوده باشد خصوصا در عوالید وبود
باشد قمر را ساکن در دیده نحوس خصوصا هرگاه نحوس بعید در اصل مقارنه مریخ یا بمنظر
او دلالت کند بر شدت و مشقت ... صب اگر مقارنه کند مریخ قمر را در تحویل
داخل کند بر برادران مولود بسبب برادران غم و حزن و شر و بلیه عظیمه و اگر قمر در تحت الشعاع
و زایل و متصل بمریخ یا ناقص و متصل بر زحل یا آنکه از برای او شهادت قویه باشد در اصل
و بوده باشد در تحویل با ذنب و عطارد دلالت کند بر امراض شنیعه شدیده و بیماریهای غیر
متعارف و اگر قمر مقارن شود عطارد را در تحویل غمگین شود و اصاحب تحویل ملاقات کند

فرزندان

فرزندان صاحب تحویل را در این سال الکره و هم و غم و مرض و مشقت و صعب اگر متصل شود
رب طالع بکوکبی در شرف رب طالع دلالت کند که مولود در این سال از اهل به مرتبه میرسد
طبقه خود و متصل شود بسلطان و بمنزله بلندی میرسد و اگر متصل شود برب
طالع کوکبی از شرف رب طالع دلالت کند بر اینکه سلطان طالب مولود شود تا آنکه بشرافت
و مرتبه رساند شا مغیر بین این اوضاع آنکه بعید باشد متصل بعد و مقابله چه در این وقت
دلالت کند بر اسباب نفر و مرتبه و ذکر نیکو و نیک نامی و اگر دو مقابله باشد عیب باشد از برای
مولود ذکر بد و آوازه شا مع چنین حکم کن در اتصال رب طالع بکوکبی در هبوط شود دلالت
کند بر فساد منزلت و مرتبه و بعید در این سال از برای مولود بطالع که داخل شود بر او
و من بیان کنم برای تو که چگونه معیب باشد این و آن آنست که متصل شود بکوکبی و او در جات
عقب ج اگر دلیل سال تحویل مولود با ذنب باشد دلالت کند بر اسباب عدو سیف نحوم و نحوست
نقشا و بر ترس و تخیل و مکر کردن بمولود ج اگر مقارنه با ذنب بعد بعضی از مواضع ظاهر
از فلک باشد دلیل بود که از ثنی که با انسان میرسد بجای ظاهر و بعید ما قبل باشد و اگر
در مواضع غیر ظاهر باشد حکم بعکس باید کرد و اگر در زایل الوتد باشد از نحوست که نیز
بعد ج اگر ذنب تحت الارض بعید باشد مکرها که بر او میرسد از جای پنهانی باشد بر قدر
دلالت او و حیث از آن خانه که ذنب در آنست و اگر کواکب با ذنب باشد مکرها از چیزی که توقع
میدارد از او و از عملی که مباشر میشود از صاحب تحویل و اگر کواکب در بیت بعید با ذنب باشند
مکرها از چیزی باشد که متوقع است از او در آینده و اگر کوکب از ذنب منصرف شده باشد
غم و مکرها بسبب بلاغات مخبرها باشد صب شا و اگر متصل شود صاحب بیت المال
بصاحب سال و بصاحب طالع بر خود مولود را مالی از غیر مشقت و زحمت از غیر اینکه امید
و گمان داشته باشد مع جو شا پیدا کند مالی آسانی از غیر طلب و رنج مع صب
جو شا اگر صاحب سال و صاحب طالع متصل باشند بصاحب بیت المال بر خود دایم المال دار طلب

و رنج و مشقت شا برخورد مالی از طلب تجارت در این سال شا می باشد مولود کثیر الفعل
در کسب مال بتعب و رنج و با حرص شدید شا اگر متصل شود برب طالع بکوکبی در برج دوم
طالع دلالت کند بر طلب معلوم مال از او حرام و بر مال او دست یابد مگر انکه ان کوکب در عقدۀ
طالع باشد چه اگر چنین باشد دلیل بود که اموال که بدست آید قلیل و کم بود شا انصراف
یکی از این دو کوکب یعنی رب طالع و کوکبی که در دوم است از دیگری دلالت کند بر خرج کردن
مال و محروم شدن شا اگر صاحب برج دوم متصل شود بکوکبی از سال دلالت کند وصول
بر اسباب مالی بعد از رنج و تعب ج دلالت کند این اتصال بر نفقه و مصیبت و بر زیان و مونه
خرج صب دلالت کند بر تلف شدن و نقصان اموال انکه چنین باشد و بر که بود و از غیر نفع
ج و اگر و الا سال المنتهی شود از صاحب بیت ثانی دلالت کند بر قلت و کمی فایده و تلف کردن
مال او و نقصان بیت شود در بیت و طلب مال و بایستی نفقه ج شا هرگاه متصل شود
رب طالع برب بیت ثالث دلالت کند بر سفر در این سال جز سفر کردن بقصد خویشان محتاج
شوند برادران بر او ج شا اگر رب بیت ثالث متصل شود برب طالع سفر او واجب باشد که او
در فکر بر خود و خاطرش فکر کرده یعنی از این که خواهش نیست باشد از او جز دلالت کند بر سفر
طویل و فوت شود امر شرعی جز مهیا شود از برای او سفری از جایی که کار نفع اشته و مضطرب شود
بسبب این دنیا نشود برادر اشرف اگر متصل شود رب طالع بکوکبی که در سیم یا نهم باشد
دلالت کند بر سفر کردن و صب هرگاه صاحب ثالث یا کوکبی که در ثالث کند بر اخوت در ثالث باشد
این کوکب دافع باشد بر صاحب سنه یا صاحب تحویل دلالت کند بر مواصلت برادران و بعضی دو
بعضی در این سال صب اگر منصرف شود یکی از این دو کوکب از دیگری از نظر مقابله یا تربیع
واقع شود میان برادران شرارت و دشمنی و خشم و جدال میان ایشان ج هرگاه متصل
شود رب طالع برب رابع سفر خواهد کرد مولود در این سال اگر صاحب چهارم نحس باشد
ترسیده شود در این سال شا جز میباشد مولود محتاج بسوی مسافرت آرام جز اگر بوده

باشد صاحب طالع نحس یعنی نحس کننده صاحب رابع ترسیده میشود بر او تلف و اگر سعد
کننده باشد او را پیدا کند مستغلات و املاک دوران و اوده کاکین ج شا و اگر قابل رب طالع
چهارم را تحصیل کند از پدران و زراعت و مستغلات و فواید را شا اگر متصل شود صاحب
چهارم بصاحب طالع برخوردار شود پدران مولود اگر زنده باشند فوایدی را از مولود و اتفاق کند
در احداث بناء و تعمیر زمین جز اتفاق کند مال خود را و خرج کند در امر بناء و زراعت و
ضیاع و مستغلات ج انصراف رب طالع از صاحب رابع دلیل بود بر زهد و استغناء او در امر بنا
و زراعت و مستغلات مییاشد امر بخلاف ان چه گفته صب اگر متصل شود صاحب طالع بصاحب
پنجم از جایی که قابل باشد از امر نوف شود مولود بفرزندی اگر دلیل حصول فرزند یا بطن
باشد فقیر که بوده باشد خداوند شا اگر مولود تزویج کرده باشد دلالت کند بر اولاد دلالت کند
بر حصول فرزند خواهد حمل بوده باشد زوجه او در این سال و اگر تزویج نکرده باشد دلالت کند
کند که طلب کند که امید چنین در ان عمل باشد جز حمل بر داده زن او مهیا میشود از برای او شغل بنا
و زراعت و هر چیزی که اسباب منفعت در آن است در سفر جز تحصیل کند منفعتی از زرع
غله و تلف کند هر آنچه حاصل شود از برای او فرزندی عیال و منفعت فضلی و فوایدی از
زرع و نبات و سلف کرده میرسد جز انصراف رب طالع از برج خامس مییاشد امر بخلاف
انچه ذکر کردیم جز شا متصل شود رب طالع برب ششم دلالت کند بر اینکه مریض شود مولود در
این سال میباشد که اس جز شا اگر رب سادس نحس باشد دلالت کند بر شدت مرض و اشد از
این انکه بطن السیر یا راجع باشد چه مرض یعنی اینکه مرض از کدام جنس است شناخته شود از
جهت این کوکب صب اگر صاحب سادس متصل بصاحب طالع شود مریض شود مولود در این سال
شا مرض او عارضی باشد مع جز انصراف یکی از این دو کوکب از دیگری دلالت کند بر خلاف
ان که گفته جز صب هرگاه متصل شود صاحب طالع بصاحب سابع مریض شود مولود بر نکاح در
این سال طبیعت او میل کند از برای جماع کردن شا اگر بالغ باشد مولود نکاح کند صب اگر

صاحب سابع متصل باشد بصاحب طالع تزویج کند مولود در این سال زنی که دوست دارد
او را و فرزند آن باشد یکی و مولود مسرور شود و خوشحال باشد بزنان و تحصیل فواید ایشان چشم
روشن باشد جر شا عرض کند بر او زنان بجهت تزویج و مولود حریص شود بر تزویج جر
انصراف یکی از این دو کوکب از دیگری دلیل بر خلاف انچه گفته شد از زنان مع شا اگر رب
یکی از این شش موضع یعنی طالع اصلی و تحویل و انتهاء متصل باشد بتحویل سال بصاحب ثامن
طالع تحویل یا انکه فاسد و منحوس باشد از صاحب ثامن بر مولود خوف موت است در این سال
شا اگر متصل شود رب طالع برب ثامن بر خوف مولود را اشتداد اگر رب طالع مقبول یا
باری سعد جر اگر رب طالع فاسد باشد از صاحب ثامن میباشد دلالت موت بیاری
تاکید جر متکیب شود مصیبتها یا بی اگر فاسد باشد از صاحب هشتم ترسیده شود بر او تلف
شدن صب اگر متصل شود صاحب ثامن بصاحب طالع ترسیده شود بر مولود در این سال
ملک اگر تمام شده باشد سال ها عمر شود الامر بسد باد و آفت شدید از اقربا و حزن بر
احباب و یاران جر انصراف یکی از این دو از دیگری میباشد امر بخلاف انچه ذکر شد صب
اگر متصل شود صاحب طالع بصاحب تاسع سفر کند مولود بخواهش خویش و خوشحال هم
هست صب قصد سفر کند و حریص بر سفر کردن باشد و مباشر امر دین شود جر اگر صاحب تاسع
بصاحب طالع متصل شود دلالت کند بر سفر عارضی در این سال که مولود را بخاطر نبوده و
در پیش خود تقدیر و اندازه ننموده باشد جر مهیا شود از برای او سفر عجیب که اخلاص بسیار
شود در سفر و در استخاره ثابت جر و اگر رب تاسع یا رب ثالث راجع و متصل شود برب تاسع
بر رب طالع و برب برج انتهاء دلالت کند بر انصراف خودش بسفر دلیل بود که صاحب تحویل
کراهت دارد سفر است و سفر بر وی ناخوش آید کسی او را میباشد ج اگر یکی از این دو منصرف
از دیگری بوده سفر خواهد کرد مولود مگر انکه رب طالع و رب تاسع مقبول باشد که این دلالت
کند بر سفر میباشد از برای او فواید و فضلی جر در صورت انصراف امر بخلاف انچه ذکر بوده و فوت

شود انچه را امید وار بوده و فوت شود امر سفر و استخفاف در دین کند شا جر مع اگر متصل
شود رب طالع برب عاشر طلب کند مولود صحبت سلطان را و معیشت را از جانب سلطان
و طلب کند فوایدی از ملوک عین بزرگان و اگر متصل شود با و یعنی رب طالع تحویل رب عاشر
طلب کند مولود را سلطان از برای عمل و احتیاج با و پیدا کند جر انصراف یکی از این دو از دیگری
میباشد امر بخلاف انچه ذکر شد ج شا اگر متصل شود رب طالع برب یازدهم زیاده مولود برادران
و دوستان کثیر در این سال و بسیار شود مال او و معیشت جر رغبت میشود در مصاحبت و دوستی
او و در امر خیرات یا کیزه طلب جاه کند جر برخورد از دوستان خیر و منفعت ج شا اگر متصل
با و شود رب یازدهم رغبت کرده او کند برادران و غیر ایشان از مردمان و طلب کند دوستی
او را و از او منفعت طلبد جر انصراف یکی از این دو از دیگری امر بخلاف انچه ذکر بود و فوت شود
از او انچه را امید وار بود شا مع جر اگر متصل شود رب طالع برب دوازدهم مولود در
این سال عمل کند که مکروه و مشقت و رنج افتد و اگر متصل شود با و رب ثانی عشر عارض
شود مولود را غم و شدت و حبس و حیله بکیفیتی خاص باشد او را انصراف یکی از این
دو کوکب یعنی رب طالع و رب ثانی عشر از دیگری دلیل بود بر خلاف انچه گفتیم باب دوم
در معرفت دلالت کواکب در مراتب مع جر کند هرگاه کواکب در اسلاک دلالت در خانه
انتهاء فلکی بوده و یکی نیز در تحویل یعنی مانند یا مانند یکی از شش موضع از طالع
اصل و طالع تحویل و برج منتهی باشد تفصیل او اینست که اگر کواکب در اسل در طالع بود
و در تحویل نیز در طالع اصل یا برج انتهاء یا طالع بود نیز در تحویل نیز در طالع اسل
یا برج انتهاء یا طالع تحویل شده دلالت کند بر تحقق امور شریفه و صحت نفس و بدن
و اگر در تحویل در دوم کند یکی از این شش موضع باشد دلالت کند بر حرص و جهد او در طلب
مال و طلب فوایدها اگر در سیم باشد دلالت بر سفر و نقل و توجه بجهت یا برین کند و اگر در
چهارم باشد دوست دارد راحت اهل و تعمیر بناء و مستغلات او و سفر نخواهد کرد و اگر

در بعضی باشد میرسد او را فرح و روشنائی چشم بفرزند و اگر در ششم باشد بر خورد او را مرض و اهتمام کند
در امر عبید و اگر در سابع بود تزویج کند زن او و نیک شود مال او و اگر در هشتم باشد بمیرد [illegible] میراث
یا بزودی بمیرد و خوف بسیار بعد بود او را و اگر در تاسع باشد سفر کند و مباشر شود امور دینی را و اگر در
عاشر باشد مباشر عمل شود و داخل شود در اعمال و اشغال سلطانی و اگر در حادی عشر باشد بر خورد
از دوستان فرح و سرور دیر او و اگر در ثانی عشر باشد آواز و فریاد زنند با اعداء و اهل حسد [illegible]
که در بعضی عمل باشد در طالع شود دلالت کند بر اصابت مالی که امید بآن نداشته باشد و اگر در ثانی
شود که بسید مالی از انجا که امید داشت و اگر در ثالث شود بر خورد مالی از برادران و اسفار
و اگر در چهارم واقع شود بر خورد مالی از جهت پدر و زمین و مستغلات و اگر در خامس باشد مال
از بیع و شری و هدایا باو رسد و اگر در سادس باشد مال از عبید و بندگان و چهارپایان و بیماران
باشد و اگر در هفتم باشد برسد بزن مالی و اگر در هشتم شود برسد میراثی از موتی یا بدان
نوع خورد و اگر در نهم شود برسد مالی در سفر یا از جهت علم و اگر در دهم شود مال از جهت
سلطان و عمل یا بلد و حادی عشر از جهت دوستان و ثانی عشر از جهت دشمنان و چهارپایان در بیان
انکه موضع کواکب اصل برج ثالث باشد پس اگر این کوکب در وقت تحویل در طالع واقع شود
دلیل بود بر تقدم برادر یک غائب شود یا انکس که بمنزله برادر باشد و اگر در ثانی واقع شود
دلالت کند که واقع شود میان او و برادران او منازعه بسبب مال و اگر در ثالث باشد یاد کند برادر
او را و طلب کند مولود دوستی برادران و اگر در چهارم باشد بر خورد برادران او را و اخیری
از پدران یا کسانیکه قائم مقام ایشان هست و اگر در خامس باشد از برای برادر شود فرزندی [illegible]
شود برادران او هدیه برسد و اگر در ششم باشد مریض شود برادران و خواهران و نوکران
او و اگر در سابع باشد تزویج کند برادر یا خواهر شود یا معنی یکی دانند اهل و دیگری [illegible]
اگر در ثامن باشد اندوهگین شود بسبب برادران و بر خورد ایشان از میراثی و اگر در تاسع باشد سفر
کند برادران او کار خیر و نیک کنند و اگر در عاشر بود سود کنند برادران او از سلطان و مباشر عمل

سوند

شوند و اگر در حادی عشر باشد دلالت کند بر سعادت و الفت میان دوستان و اگر در ثانی عشر
باشد دلالت کند بر عداوت برادران و حسد ایشان در بیان انکه کواکب در برج رابع بودند
در ولادت در وقت تحویل در طالع شوند دلالت کند بر عمل و مباشرت بمستغلات و آمیزش با
پدران اگر در ثانی باشد بر خورد او را مالی از جهت زمین یا پدران اگر در ثالث باشد بر خورد
برادران او را خیری از جانب پدران و زمین و اگر در رابع باشد تحصیل شود مستغلات
مثل کاروانسرا و دکان و بوستان اگر در خامس باشد بر خورد بعضی پدرش مریض شود یا بنده بخرد
اگر در هفتم باشد زنش [illegible] بسبب مستغلات اگر در هشتم باشد غمگین گردد بسبب
پدران یا پدرش بمیرد و اگر در نهم باشد سفر کند پدر او در سفر عجائبی رسد اگر در دهم
باشد پدرش مباشر عملی گردد اگر حادی عشر باشد فرزند و دوستانش سعادتمند گردند
اگر ثانی عشر باشد دلالت کند بر دشمنی پدرش در بیان انکه مواضع کواکب اصل برج
پنجم باشد پس اگر این کوکب در تحویل در طالع واقع شود دلالت کند بر اینکه حاصل شود
از برای مولود فرزندی میرسد یا او اخبار سرور آورند و در هدیها در دوم بر خورد مالی از جانب
فرزند یا هدایا و رسل و غلامان در ثالث از برای برادرانش و خواهرانش فرزند شود و در
رابع در سعد چهارم پدر او در خواهر سعد پنجم از برای فرزندی حاصل شود در
ششم فرزندش شکایت کند از مرض و بیماری در هفتم فرزندش تزویج کند هشتم مصیبت زده
و اندوهگین شود از جانب فرزند در نهم در سفر چشمش روشن شود بفرزندش در دهم
مباشر اعمال گردد در حادی عشر چشم روشن شود بفرزند در ثانی عشر دلیل بود بر دشمنی فرزند
کند در بیان انکه کواکب در برج ششم اصل بود پس در تحویل در طالع واقع شوند دلالت کند
که بر خورد او را مرض و جادو و آفت از اهل حسد در ثانی بر خورد مالی از جانب عبید و از جهت چهارپایان
در ثالث مریض شوند برادران و خواهران و خویشان او در رابع بمیرد پدر او در خامس شکایت کند
فرزند او از مشقت و از مرض در سادس بر خورد او را آفت و علت و مرض در هفتم زن یارش

او مریض خواهد شد در هشتم دلیل بود بر مرض و خوف یا موت عبید در نهم دلیل بود بر مرض او در سفر
در دهم مباشر شود عمل سلطانی را بر سبیل خدمتکاری در یازدهم دلیل بود بر حسد از جانب
دوستان در دوازدهم دلیل بود بر مجادله و حسد بردن دشمنان و نزاع ایشان در بیان
انکه کواکب در خانه هفتم اصل باشند پس در تحویل در طالع واقع شوند زن خواهد
یا با یکی مخاصمه و مشارکت کند در دوم بر خورد مالی از جانب زنان و شکاه در سیم تزویج کند
برادران و خواهران او در چهارم تزویج کند پدر او و مخاصمه کند با یکی در پنجم فرزندانش
بزنان و تزویج و لباس مایل شود که فرزندش تزویج کند در ششم دلالت کند بر اینکه بزنش
مرض و علتی برسد در هفتم دلالت بر اقبال احوال زنش و راحت او کند در هشتم دلالت کند
بر مردن زوجش یا خصمش در نهم زنش بسفر بود در دهم زنش شریف خواهد بود در یازدهم
زنش فرزندی آورد در دوازدهم خصومت و نزاعی میان او و اعداء او شود در بیان انکه
کواکب در برج هشتم اصل بوده و در تحویل در برج طالع واقع شوند میرسد مولود را میراثی یا به
زودی خواهد مرد در دوم میرسد مالی از جانب [illegible] در سیم برادران یا خواهرانش خواهند مرد
در چهارم پدرانش خواهند مرد یا بر خورد او را ارثی در پنجم فرزندش خواهد مرد یا خواهند
بر خورد ارثی در ششم عارض شود او را مرض و شواید یا خواهد مرد بندگان او در هفتم زنش
خواهد مرد و یا خوف خواهد رسید در هشتم [illegible] خواهد که غم و اندوه و خوف و پشیمانی
در نهم خواهد مرد در سفر یا فوائدی یابد از میراث در دهم غمگین شود بسبب سلطان و عمل
در یازدهم خواهد مرد دوستانش در دوازدهم دلیل بود بر مردن دشمنان و بر خوف ایشان
در بیان انکه موضع کواکب برج نهم اصل بوده پس در تحویل در طالع واقع شوند دلالت
کند بر سفر کردن یا بر گشتن از سفر در دوم بر خورد مالی از جهت سفر در سیم برادرانش سفر کنند
و نزاعی نمایند در چهارم پدرش سفر کند و دیانت او زیاد شود در پنجم فرزندش سفر کند در ششم
مریض شود شاید که در سفر باشد در هفتم شریک یا خصم یا زن او سفر کند در هشتم در سفر خواهد

مرد

مرد یا در خوف خواهد افتاد در نهم سفری کند که کارهای خیر از او بعمل آید در دهم مباشر شود
عملی در سفر در یازدهم دوستان او سفر کنند در دوازدهم اعداء او سفر نمایند در بیان
انکه موضع کواکب در برج دهم اصل باشد پس در تحویل در طالع واقع شوند دلیل بود که
مباشر شغل و اعمال گردد از جانب سلطان در چهارم پدرش مباشر اعمال شود از جانب سلطان
در پنجم فرزندش مباشر شود در ششم بر خورد او را خوفی از سلطان در هفتم دلالت
کند بر قوت زنش و بر شرافت او در هشتم خائف گردد از سلطان در نهم مباشر اعمال گردد
در سفر در دهم مباشر متولی اعمال سلطان گردد در یازدهم دوستان او مباشر اعمال
سلطان شوند در دوازدهم اعداء او ترقی پیدا کنند در بیان انکه موضع کواکب در اصل
برج یازدهم او باشد پس در تحویل در طالع واقع شود مولود دوستانی و برادرانی پیدا کند
در دوم بمالی میرسد از جانب دوستان در سیم بنیاد کند دوستانش و اخیرا امید دارد و
در چهارم با پدر دوستان مصاحبت کند در پنجم چشم روشن و خوشحال گردد و [illegible]
در ششم بر خورد او را مرضی لیکن بزودی خلاصی از او زایل گردد در هفتم سعادت
خواهد یافت و مسرور خواهد شد بزنان در هشتم یا خوف رسد از جانب دوستان در نهم
سفر کند [illegible] از جانب سلطان در یازدهم خوشحالی
و راحت یابد از دوستان در دوازدهم مصاحبت دشمنان و دوستان کند در بیان انکه در
برج دوازدهم اصل کواکبی باشند پس اگر این کوکب در طالع ولادت در برج دوازدهم آن بود در
وقت تحویل در یکی از سه طالع واقع شوند دلالت خواهد کرد بر مرض و علت و زندان در دوم
بر سبب مال از جهت گوسفندان و دواب در سیم برادرانش مریض و محبوس شوند در
چهارم مخاصمه کنند پدران با اعداء در پنجم غمگین شود و نکبت رسد او را از جهت فرزند
در ششم عارض شود او را مرض و علت یا حبس و بیمار شوند بندگان او در هفتم مریض شوند
زنان او در هشتم غمگین و خائف گردد از حبس در نهم محبوس گردد در سفر در دهم معزول

کرده از عمل و شغل در پادشاه هم آمیزش کنند و با دشمنان او در پیوند از قسم دشمنی و اعدای
او و فی حال الشخص تمام شد تفصیل مذکور کند هرگاه کوکبی به بیت دوم طالع اصل رسد
چه در تحویل در دوم طالع واقع شود دلالت کند که مولود به مالی رسد از جهتی که امید
بآن نداشته باشد اگر در ثالث و تاسع تحویل واقع شود دلیل باشد بر حصول انتقال از غربت
و سفر و در رابع دلیل بود بر حصول آن از زمین و پدران او و در پنجم دلیل بود بر حصول
مال از فرزند و عشرت و راحت و فرزند و در ششم از بندگان و چهارپایان و در سابع
از زنان و اسباب ایشان و هکذا تا آخر دوازده برج نذر هرگاه کوکبی در بیت ثالث باشد بعد
یکی در تحویل در طالع حکم کن که خواهد آمد از سفر و مست غایب از مولود که مانند برادر
او باشد و اگر در دوم تحویل واقع شود دلالت کند که میان او و برادرانش عداوت شود
اگر یکی در ثالث از برادرانش خیر عطا و دست اگر برادر نداشته باشد آن چیز از اسباب
بود باشد با و رسد اگر در چهارم واقع شود باید دید اگر پدر و مادر زنده باشند قید حیوة
باشند وصلت فرزند داشته باشند از ایشان فرزندی حاصل شود در این سال و اگر
در خامس واقع شود از برای برادر نفی و یا از برای خواهرش شوهری باشد از ایشان
فرزندی حاصل شود و اگر در سادس باشد مریض شوند برادرانش و اگر در سابع باشد
برادرش زن گیرد و هکذا تا آخر دوازده برج بهمین مناسبت حکم باید دانست که در این باب
بیان احوال احکام اتصال کواکب نیست بلکه بیان مواضع کواکب در اصل ولادت و در تحویل
بود چنانکه تفصیلش گذشت **باب سیم** در بیان آنست و این حصه کواکب بعضی به وضع بعضی
مقدمه المرآت **مثال** و تحقیق که ذکر کردیم از انتقال کردن کواکب از سبیل اجمال
واجبست که شرح کنیم حال از ابدان کرده انتقال کردن کواکب و مرات ایشان در تحویلها
بمواضع اصلیه بدو و بعضی از آنها بمواضع بعضی و تعدیلات دلالتهاست بر چیزهای [illegible] مختلف
از خیر و شر و بر دوام انحطاط مدت و بعضی مقدار مدت تاثیر آنها از خیر و شر پس آماده دلایل که

نحو

تفحص و جستجوی کنی مواضع کواکب را در اصل و در تحویل چه بسا باشد که کواکب میرسد
بیکی که در آن بوده در اصل و غیر رسد بآن در جمیع نه در جمیع باشد در تحویل که یا گذشته
از آن و یا نرسیده است یعنی نیآن پس هر صورتیکه بآن در جمیع باشد یا کم فاصله داشته باشد
باید نگاه کرد اگر تفاوت کمتر از نصف جرم آن کوکب باشد چه متقدم باشد که باید بعد برسد
با متاخر باشد که از آن گذشته باشد دلالت آن کوکب در اثر خیر و شر کمتر از آن است که در وقت
اصلیه واقع شود و قوت ضعف آن بحسب قرب و بعد بدرجه اصلیه است و اگر تفاوت بیشتر
از نصف جرم باشد پس اگر کوکب در بعد درجه اصلیه داشته باشد در ورود به درجه اصلیه
باشد میباشد دلالت اقل و کمتر از انچه ذکر شد یعنی انفصال داشتن کمتر از نصف جرم
و اگر زیاده از نصف جرم گذشته و تجاوز نموده باشد اینها دلالت اقل بر اندک چیزی باشد
از جنس بر آن دلالت و اینها دلالت کند بر چیزی رفته و گذشته و بر فکر و گذشتن بخاطر و خواب
و تاسف و پشیمان یعنی با مثال این امور میکند و هم چنین است هرگاه برسد بعضی از کواکب
در تحویل سال بموضع غیر بین در اصل پس اگر بعید باشد کوکبی از کواکب در تحویل سال در برج
بعد بر کرده در همان مکان خود یا آنکه برسد کوکبی دیگر بموضع او در تحویل خواهد آورد اثر
خود را میبایند طلب شهادت کنی یا بجمع آنکه رسد از نظر کواکب با او در وقت تحویل و اتصال
بعضی از کواکب با بعضی یعنی اتصال کواکب بعضی به بعضی در وقت تحویل بمنزله رسیدن
آنهاست بمواضع یکدیگر و آنچه مذکور شد امر در تحویل سال باید دانست امر در تحویل ماه
و شهر مثلا باید نگاه کرد که هرگاه برسد در تحویل ماهی کوکب بدرجه خود در اصل ولادت یا بدرجه
خود در وقت تحویل یا آنکه برسد کوکب دیگر در وقت تحویل شهر بموضع درجه او در اصل یا در تحویل
سال در این صورت حکم آن ماه مثل حکم در تحویل سال است لیکن تفاوت حکم آنکه در تحویل سال
اثر او اقوی است از تحویل ماه **مثلا** هرگاه برسد کوکبی بموضع درجه غیر خود از کواکب
خواهد بود استدلال از این و جه بر سه جهت **جهة اولی** استدلال از طبیعت این دو کوکب

وقتی که بیکدیگر نظر کنند یا آنکه متصل باشند و دلالت بر بعضی از احوال **جهة ثانیه** ابتدا
استدلال از طبایع کواکب مثلا هرگاه کوکب سعد کسی برسد بموضع کوکب سعد دیگر یعنی بموضع
او در اصل ولادت خواهد قطع کرد بدلالت آن سعد بر اثر خیر و اگر برسد بموضع سعد کوکب
نحسی فاسد کند این نحس صلاح آن سعد را و اگر برسد سعد بموضع نحس صلاح خواهد آورد این
سعد فساد آن نحس را و اگر برسد نحسی بوضع نحسی افراط خواهد کرد در اثر نحوست و فساد
او **جهت ثالثه** آنست که نظر شود بموضعی که در آن موضع بوده است آن کوکب در
اصل و کرده بوده است این کوکب دیگر بموضع مکان او پس کرده اینده شود در خانه کوکب اول به
منزله طالع و بعد نظر شود بدو خانه کوکب دوم که در کجا واقع شده اند نسبت بدو خانه کوکب اول
که آنها را مثل طالع فرض کردیم و بوده باشد حکم بر حسب این مثال این فرض کردیم که مشتری بوده
در اصل ولادت در بعضی از بروج لیکن از اینکه این برج خانه او یا خانه غیر او بوده باشد از
کواکب دیگر فرض کردیم که زحل در تحویل واقع شده بموضع مشتری در اصل پس کردانیدیم
هر دو خانه مشتری را مثل طالع بعد نظر کردیم بخانهای زحل که خانهای مشتری چه نسبت دارد
که حکم بحسب آن کنیم پس یافتیم قوس را سادس و حوت حکم کردیم که مریض شود صاحب تحویل و حوت
میزان یازدهم و قوس بعد حکم کردیم که مولود برادران و دوستان پیدا کند هم برسد با نجه امید
وار نبود دو وجه آنکه هر دو سعد بوده حکم کردیم که از مرض خلاص شود و سالم شود و سعادت
یا بد از برادرانش که پیدا نموده است ایشان را از طلب و همچنین سعادت یا بد از ملوک های خود
و بعد کردانیدیم حوت را مثل طالع و گفتیم که قوس ثالث اوست و دلالت کند که سفر کند و حوت
میزان هشتم او است یا و میراث رسد و خواهد رسید از او کسی که امتناعی یا بدادن و از آنکه
هر دو سعد نید دلالت کند بر سعادت یافتن بسفر و ارث و همچنین واجبست که نظر کنی بانکه اگر
بچنانکه گفتیم حکم کن و اگر فرضا زحل در مقام مشتری باشد در اصل و مشتری در مقام زحل با
در تحویل خانهای خانهای زحل را مثل طالع میکردانیم بعد نظر میکنیم اینکه دو خانه مشتری

باهریک

با هریک از دو خانه زحل چه نسبت دارد و بهمان نسبت حکم میکنیم پس بجهة رسیدن زحل
بمکان مشتری دلالت کند بر ضعف و موت و بطبیعت سعید خود دلالت کند بر خوب شدن
و بصلاح رسیدن از مرض و بر سعادت یافتن از میراث هرگاه نظر میکنیم بر زحل هرگاه دلالت
او را کثر افتتاح باشد در سال پس در این صورت زحل عمده کند در تحویل بموضع خود در اصل
میکردانیم موضع او را مثل طالع و اصل و بعد نظر میکنیم بموضع برج او در تحویل که چه برج است
که با برج او در اصل چه نسبت دارد و بهمان نسبت حکم کنیم و اما وقت ظهور اثر این دلالت
سال پس اگر ابتدای دلالت از رسیدن کوکب بمکان اصلی خود بوده است که میباشد اثر آن در تمام
سال میکند هرگاه تدبیر کند آن کوکب بعضی از ماهها و ایام سال را خصوصا مدبر او و اثر آن
ماه که آن کوکب هم مدبر او و او هم مدبر آن ماه هر دو میباشد خصوصا اگر آن کوکب
صاحب سنه باشد یعنی آن کوکب هم صاحب سال باشد و هم صاحب ماه و هم صاحب روز
و اما اگر این دلالت مذکور و از رسیدن کوکبی باشد بموضع کوکب دیگر نه بموضع اصلی خود پس
ان ظهور اثر و وقتی است که میان آن دو کوکب اجتماع بهم رسد اعم از آنکه نیکو باشد یا بد
کند و آن وقت ظاهر خواهد ساخت دلالت خود را بر خیر یا بر شر و اما طریقه شناختن مدت
و مقدار این اثر که تا چند وقت باقی خواهد بود پس بر دو وجه است **جهة اولی** آنکه نظر کنی
پس اگر برسد کوکب در تحویل بموضع خود در اصل ولادت و دلالت کند بر مکروه بسبب رجوع
و باز گشتن بمکان و موضع خود از فلک در اصل تحویل پس باید دید که میباشد دوام این
مکروه بمقدار دوران کوکب در دفعه یکی باعتبار رسیدن او باین موضع در تحویل پس اگر
بوده باشد کوکب در تحویل دلالت کند بر مکروه و بعضی از منحوسه میباشد دوام اثر بعد
دور کوکب یکدفعه و طریقه شناختن دور کوکبی که معلوم میشود بآن آنست که نظر کنی بآن کوکب
اگر بوده باشد در برج منقلب عمل بعد اصغر او میشود در این موضع از ایام و ساعات و اگر
در برج ذو جسدین باشد عمل میشود بعد اوسط و اگر در برج ثابته باشد عمل بعد اکبر او

میباشد اکر محتاج باشیم بکرفتن دوران دوم دفعه بود از اضافه سال نیم هر چند دفعات که در آید
دوام از خیر یا شر بعقد ان باشد و استعانت جسته میشود ایضا باوتاد و مائل الاوتاد و ساقط از
از اوتاد و نیز استعانت جسته میشود بعقد مطالع این برج در موضع خود از فلک و جهت ثابته
آنکه بوده باشد کوکب در اصل ولادت در برجی از بروج و بکرد در بعضی از تحاویل سالها به
موضع کوکب دیکر پس دلالت کند بر رسیدن خود بموضع غیر خود بر شیئی از اشیاء و بوده باشد
دلالت آن برج در تحویل اندر فلک موافق مر دلالت او در اصلی خود چنانکه گفتیم پس طلب باید
دوام از بر تقدیر در فلک تحویل یکدفعه یا بعقد آنکه بیرون آید کوکب از آن حد و موضع بعقد مدت
ماندن کوکب در آن حد یا بقدر دور شدن کوکب از آن درجه بمقدار نصف جرم خود و اکر نظر کند
کوکب اصلی در تحویل سال بسوی کوکب تحویلی پس دوام او میباشد بر مقدار آنچه ذکر کردیم از مدت
و زیاد کنیم در این صورت دور کوکب اصلی را بر تحویلی غیر موضع اصلی باشد و بوده باشد اندر کوکب
تا اول یکی پس بدرستیکه میباشد دوام از بر تقدیر دور کوکب تحویلی یکبار دیا بقدر آنچه بیرون آید
از این حد یعنی مدت ماندن آن کوکب در آن حد و موضع با بقدر دور شدن کوکب از آن درجه بمقدار
نصف جرم خود مکر آنکه در این صورت ضعیف باشد و خواهد ماند بقیه از اثر بعقد دور کوکب اصلی
مثال این اول فرض کردیم که مشتری بوده در اصل در برج منقلب بعد در دو ششم و بوده باشد این برج
سادس برج انتهاء سال یا سادس طالع تحویل سال و زهره دلالت کند بر رسیدن او بموضع مشتری
یعنی هم بحسب برج و هم بحسب خانه بر علت عرض عدد و حلق در این صورت میباشد دوام این
واثر بر تقدیر دور زهره یکبار دیا اکر نظر نموده مشتری به تحویل سال بسوی زهره بوده باشد دوام
این بقدر دور زهره و بعینه مشتری و زهره که مدت ایشان بیست و زیادت هشت عدد از برای زهره
و دوازده و دو از برای مشتری یعنی آنکه بیست ساعت از برای زهره هشت ساعت از برای مشتری دوازده
ساعت پس هر کاه بوده باشد این موضع اند در فلک در تحویل از مواضع دالّه بر صلاح از برای مشتری
بانضمام مثل پنجم که فرح زهره است یا یازدهم که فرح مشتری است دلالت کند بر دوام او در مدت

بحر زود

یا هشت روز بعد که میکند و تاثیر لیکن باقی میماند اثر آن تا دوازده روز یا دوازده ساعت
بعد از آن و هر کاه نظر نداشته باشد مشتری بسوی زهره در آنچه دلالت کند که دوام اثر بعد
دو دو زهره فقط باشد بجز این نیست که ما تحویل نمودیم مدد زهره و مشتری را بساعات و ایام به
علت آنکه ایشان در برج منقلب بودند و اکر سعد بودند دلالت مینمودند بر سرعت خیر و شدت
از مرض و هم چنین عمل میکنی برای هر کوکبی که برسد در تحویل سال بموضع اصلی خود یا بموضع
کوکب دیکر چنین دستور که مذکور شد اکر بوده باشد دلالت از خیر این سعود میباشد
عمل بر خلاف مذکور شد هر کاه برسند دو کوکب یا بیشتر در تحویل سال بموضع یک کوکب
یا آنکه برسد یک کوکب بموضع دو کوکب یا بیشتر بوده باشد عمل در آن بنحوی که دلالت میکند بر آن
هر یک از کواکب با انفراده بموضع کوکب دیکر مثال این فرض کردیم که بوده قمر در اصل ولادت در سرطان
و رسیدند زحل و مشتری و مریخ در تحویل بعضی از سالها بموضع قمر پس دلالت میکند زحل بر غم
و مکروه بسبب زنان و دلالت میکند رسیدن مشتری بموضع قمر بصلاح حال صاحب تحویل در
بدن و مال و شفا یافتن بسید اخبار سرور آرنده و زیاد کنند فرزندش اکر کسی باشد که از برای او
فرزندی شود میباشد وقت و مدت اثر وقتی که هر یک منفرد شوند بدلالت خود مثل
مثل آن تلبیس شدن در بعضی اوقات سال چنانکه ذکر کردیم از تولیت شهر ها یا بروج
از ایام یا مادام بودن زحل در این حد یا آنکه دور شوند زحل از این درجه بمقدار نصف
جرم و دلالت میکند بعینه انتهای ایشان بر چیزی که مثل آنچه ذکر کردیم ما در پیش و اکر
زحل و مشتری بوده باشند در اصل میلاد در سرطان و میرسید قمر در تحویل سال بمکان ایشان
دلالت میکرد بجهة رسیدن قمر بموضع زحل بر نکاح عجوزها و زنان پیر و دلالت میکرد
بجهة رسیدن قمر بموضع مشتری بر سفر بمکان دور و بعید سفر کند از آن مکان بمکان دیکر
و هم چنین عمل میکنی با این کواکب چنین مثال و تفقد و تفحص کن این ابواب و این احوال را در طالع
دادن ایشان در سوالیه و در تحویل سالها و ماهها و ایام نزدیک نیست که خطا کنی ان شاء الله

در بیان شناختن دلالات کواکب بعضی بر بعضی چون باید دانست که هر کوکب
در تحویل سالها بمواضع اصلیه خود یا مر دو بعضی در تحویل بمواضع بعضی از سالها باید رسیده اصلیه
خود یا بقریب از آن در جزء یا آنکه میرسد بان برجی که در اصل ولادت در آن بوده است و لیکن
بان درجه نرسیده است یا از آن درجه تجاوز نکرده است و یا آنکه یا میباشد میان آن کوکب
و درجه اصلی از اتفاق اتحاد آنکه کوکب یا نصف جرمان از پیش یا از پس هر چند که بوده باشد
ان بعد اقل حکم برای او کرد و اثر قوی او میکند باشد هر چند بوده باشد بعید بیشتر دلالت اثر آن ضعیف
پذیرد و اکر رسیده باشد بدرجه اصلی اقوی خواهد بود از آنکه تجاوز نموده باشد از آن حد
و اکر کوکب در برج دیکر باشد و بعد رجوع کند و برسد بموضع دلالتش ضعیف خواهد بود اکر برسد
کوکب بموضع را در بعضی از شهور سال ظهور خواهد کرد دلالتش در آن ماه و کاه دلالت کند کواکب
مدتی در انفاق افتادن تمام شدن ادوار ایشان که رسیدن بمواضع اصلیه ایشان باشد در نزد ابتدا
تحویل و بقرب این خصوصا زحل و مشتری پس تمام شدن دلالت ایشان در این دو دوران که کوکب
از کواکب بوده در دوره پس اکر بوده باشد صالح الحال العالمکان در این سال بوده باشد
بکواکب علویه دلالت کند بر قوت دلالت خود از طبیعت این کوکب با تمام شدن دوره او
و اما کواکب سفلیه سریعة السیر پس کرار ادوار ایشان نکنند از سال قمری باشد پس تمام خواهد شد
دلالت ایشان در یکسال کامل و انتهای سعادت و نحوست و بلا صب بشناس حلول کواکب را
با اماکن خود که در اصل در آن اماکن بوده اند و همچنین بشناس رسیدن بعضی از آنها را باماکن
بعضی دیکر چه این برای این کواکب است در این احوال دلالت قویه بر شهادت صادقه در منفعت
و مضرت و صلاح و فوت چه هر کوکبی از این کواکب که نحس بوده باشد بیکبار بموضع سعد خواهد
شکست شرارت و نحوست او و اکر آن کوکب سعد مصلح باشد و برسد بموضع نحس ضعیف خواهد شد سعادت
و قطع کند آن نحس شهادت دلالت او را در صلاح و سعادت صب هر کاه میبایی کوکبی را که عود کرده
باشد بموضع اصلی خود در ولادت پس خواهد کرد این دلالت او و داخل کند بر مولود منفعت

و مضرت

فضرر بر آن مقدار جواهر طبیعت خود صب نظر کن بسیر کواکب و قتی که منتهی شود بمواضع خود یا
بمواضع غیر خود در اصل بدانکه هر کاه منتهی شود نحسی بموضع نحسی حاصل و محقق کرداند شر
و بعد ایجاد او اکر منتهی شود سعدی بموضع سعدی در رساند اکر سعدی بموضع سعد
برسد سعادت و نفع رسانند و قوی شود خیر و محقق کرداند اکر بموضع نحسی برسد نفع بخشد
و با صلاح آورد ت هر کوکبی را نسبت ای اکر برسد بمکانیکه نظر کند بسوی او از هفتم یعنی
برسد بمقابلة اصلی این موضع شدید النحوست خواهد بود و اکر برسد بمکانیکه بعد ولادت در آن
بوده است و آن کوکب نحس باشد آن موضع منحوس کرده و بعد از آنکه برسد بمکانیکه در آن مشتری
و آفتاب بوده است در ولادت و زهره و زحل برسد بمکانیکه زهره و قمر بوده است در ولادت
ثبت (و نحس بر آنکه هر کاه نحسی بدان موضع باشد پس بدیهی است که) در آن اول طبیعی است دلالت مسئلة سلیمی برسد بمجلس شد بر مولود در او اخو مالیه با پدر ش ج
هر کاه مر دو کند کوکبی از کواکب در اوقات سال بدرجه قسمت و قاسم یا بدرجه طالع اصل
یا تحویل یا منتهی یا بدرجه قمر در اصل یا در تحویل یا آنکه برسد شعاع کواکب بایشان یا بانتی
عشر یا با ارباب ایشان در این صورت کوکب حرکت آورد و اظهار نماید که نشان از دلالت خود را
ت هر کاه برسد زحل و مریخ بمکان زهره و عطارد در تحویل سال این دو کوکب نحس
کند آن سعادت این دو کوکب را ند بدانکه نحسی که برسد در انتقال سال بموضع قمر در اصل
و سعود نظر نداشته باشد حکم کن بعارض شدن مرض شدید و عمل او را ج هر کاه برسد نحسی بموضع
قمر پس در سال تحویل خصوصا هر کاه که در بیت الموت بوده باشد دلالت کند بر شک
مرض و هم چنین هر کاه برسد قمر بموضع نحسی و اشد این آنست که بوده باشد در او تاد طالع اصل
یا تحویل قمر منحوس بوده باشد ج اکر مریخ و عطارد در برج یا مقابل این حد بموضع اصل
باشند دلالت کند بر امراض شدیده و در شود و برودت در آنجا بخصومت مجادله و بکار بردن
نکو خاطر خود را در اصول ... و در اصول دینی حکومت حکم کن از احوال این دو کوکب بموضع
ایشان و قوت اینها و مزاج دادن دلالت ایشان و بکو در حکم بحسب آنچه از احکام و دلالات هیچ

هرکاه برسد بنحس بموضع قمر و بعده باشد از نحس در تحویل مقارن قمر خواهد بعد از این وضع در دی و
بد حضورها اگر تحویل سنة کوکب نحس بعده باشد و در تحویل در موضع نحس باشد و منتهی شده
باشد سال السوء ... دلالت کند بر مرض و غم چنین دلالت میکند قمر هرگاه
منتهی شود بموضع نحس جـ اگر منتهی شود بنحس در تحویل بموضع اصلی قمر و بعده باشد این نحس
مفرد بقمر در وقت تحویل دلالت کند بر مکر و ... العبوس و در سعد حکم بر عکس این بود
و در بیان تفصیل ... زحل بموضع اصلی خود و بمواضع کواکب شا زحل اگر برسد
در تحویل سالها بمکان اصلی خود نیکو شود حال مولود و انتقال کند مولود ... از منزل بمنزل پس
نظر کن در تحویل اگر بعده باشد ... بمنزلی مرتبه ... و سعادت ... و جمع آنکه
در وتد السماء باشد ... سعد اگر در رابع باشد رسیدن او بعلت ... دنیا باشد
و حکم کند بانقباض فج مث مولود در این وضع بغیبت رسد صب دلالت کند بر کسالت و سستی
در بدن و بیکاری جـ اگر زحل ... بمکان اصلی خود بعده باشد ... و تا
شد و بالا رود ... و اصل ... باشد ... یکی از جنس الخانه باشد
که زحل در الخانه است و اگر ... باشد ... اسباب شا اگر زحل برسد بمکان
مشتری در تحویل سال و بعده باشد در اصل تحویل یا دلالت صاحب طالع یا صاحب سهم السعادة
یا آنکه بعده باشد از برای او شهادتی مثل آنکه در شب صاحب بیت قمر باشد و در روز صاحب بیت
آفتاب باشد دلالت کند بر زیادتی مال مولود و صلاح حال او و اگر در حیز خود باشد دلالت
کند بر تحصیل ... و غلات و زیاد شود دوستان و برادران او و پیدا کند معارف و ...
چند و اگر بر خلاف آنچه گفتیم بعده باشد ... مولود و ... او اگر صاحب ابتها
باشد ... که زحل راجع شود میان او و دوستان او منازعه و گفتگو شود جـ اگر بوده
باشد از برای زحل شهادتی در طالع یا سهم السعادة یا قمر دلالت کند بر صلاح او و زیادتی در مال
و دوستان و مستغلات و غلات ... این برج رجوع کند منازعه کند با برادران

وضمان

و ضمان خود و بر خود با ایشان ... مث اگر برسد زحل بمریخ بمکان مشتری در تحویل
سال ها پس ... فاسد کند صلاح ... جـ اگر برسد زحل بمکان مریخ و از برای
زحل شهادتی باشد چنانکه بیان کردیم دلالت کند بر سفر کردن مولود و بر احتیاج او و برادر
و دوستان ... از ایشان ... خطا کند ... باشد مولود
سنگین ... و ... و نقل کند از ... و اگر بعده با
در طالع اصل ... طالع تحویل ... سهم السعادة شهادتی ... مولود ... از
از برادران و دوستان ... او ... غریب و غمگین شود و اگر زحل ... اصلاح
کند این مفاسد را باذن الله جـ اگر زحل در تحت الحال بعده باشد ... از آنچه
ذکر کردیم و ... شود بر او بلائی که فاسد کند دل او را و خبیث شود نفس صب
اگر زحل مقارن آفتاب شود در تحویل سال ... شهادتی باشد چنانچه بیان شد
بکند ... از سلطان و دلالت کند بر منازعه و خصومت با ایشان و غمگین شود
بسبب ایشان و عارض شود او را امراض ... تا آنکه برسیده شود بر او و اگر نباشد از برای او
سببی ... مقارن نشود و لیکن شهادتی نداشته باشد همان دلالت کند بر خصومت و منازعه
فقط و دلالت ... از این ... و بعضی از ... خواستند ... باشد
اگر ... باشد فاسد ضعیف شود سلطنت و ریاست او و اگر صاحب ... کار و با
جـ و اگر زحل ... با آفتاب ... کنیز کان و دست صب
دلالت کند ... و کنیز ... شا اگر زحل در تحویل سال
بمکان زهره برسد سفر کند ... نکاح او و اگر ... اصلیه او و دلالت بر ولد از برای او کند
اگر ... او فرزندی حاصل شود و عشق پیدا کند ... جـ ... شود
او ... شا زحل اگر بمکان عطارد برسد در تحویل سال دلالت کند بر قلت فهم و سفر مولود
و اگر از برای ... باشد غمگین شود بسبب فرزند و خویشان ... و ...

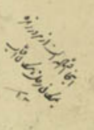
وسخن گویند با آنچه ضرر نا و برکرد دو فاسد شود تجارت و عمل او شا اگر زحل در تحویل سال برسد
بمکان قمر داخل شود و او بسبب زنان تعب و زیانی پس نظر کن ببین که قمر در برج کر باشد اگر در
باد باشد عارض شود او را شقاقی ... مهران برج کر قمر در آنست و اگر در برج آتشی باشد بر وجه در
او در اشقاقی از جانب زنان و اگر در برجی که بصورت سباع است باشد بوده باشد ضرر از سباع یا در
و اگر در سرطان و حوت بوده باشد ضرر از حیوان آبی و مانند آن باو رسد دلالت کند بر فساد حالت
در ریاست و ... و اگر از ... سلطنتی باشد و زحل هم دلیل او نباشد و اگر اتفاق افتد که در
طالع اصل واقع شود ... بوده و اگر در عقرب باشد خوف گزیدن مار و عقرب بود جـ و اگر
قمر در طالع اصل بود ... او را مرض شدید ... خوف هلاک هست جـ صب دلالت کند این
و فراغت و بطالت و بیکاری و نومیدی و سهل انگاری در امر معاش و کوتاهی در کسب و طلب مال
صب و اگر قمر مضر در باشد از مناحس دلالت کند بر مفرق مادر او و الم و بلیه که باو رسد و عارض
او شود و در بیان مرور مشتری بمواضع کواکب ث اگر برسد مشتری بمکان زحل در تحویل سال ببرد
فساد زحل را در آن سال و برخورد ... شا و اعداء با او مصالحه نمایند و بد خانه او امید
و نیکو شود حال او و صلاح او در مفاسدی که زحل در اصل میلاد دلالت بر آن می کرد و
دوستان بهره مند گردد و جمع شود در حوائج رای او و ... جـ ... نیکو ... در ... بود
در حوائج او دوستان خیری باو رسد و اعداء با او مصالحه کنند و میل بدوستی او کنند صب
بیرسد باو خیری و منفعتی و فائده نیکوئی مگر آنکه زحل در اصل ولادت در برج ... باشد که ...
مشتری ... دلالت کند زحل بر فساد شئی از اشیاء پس اگر مشتری در تحویل سال بآن موضع برسد
فساد مدلول زحل را ... صالح تواند کرد بعلت آنکه مشتری در هبوط چندان قوت ندارد
جـ و رسیدن مشتری بمکان خود تازه کند آنچه را که در اصل دلالت بر آن نموده است
از خیر و شر شا بیابد مالها از راههائی که امید نداشته باشد آنرا و در عزت و اقبال
و دولت او افزاید صب برخورد مالها را در مکان خود از وجهی که بخاطرش نرسیده است باآن

... و همینکه ... ان چیزی نرسیده است صب برسد مولود را مالی که توقع داشته بوده است
و انتظار میداشته است او را از کسی که او مرتبه و ضرر ... است صب اگر برسد مشتری در تحویل
سال بمکان مریخ و بوده باشد از برای یکی از ایشان شهادتی در اصل یا تحویل و صاحب شهادت
از ایشان منحوس و مضر نباشد دلالت کند این وضع بر خصومت و منازع و ظهور اعداء و اضداد بر مولود
صب جـ مولود سفر کند و چیزی بخورد و آماده شود از برای او دوری بسبب سفر یا بسبب کسی که مقرب
سلطان است و صلاح شد و از برای او امید فرزندی است اگر بالغ شده باشد و برادرانش
یا کسانیکه بمنزله برادرانش هستند برخورند چیزی ث این وضع صالح است و زیاد کند اموال
مولود را و ظفر یابد مولود بر دشمن خود در این سال و همچنین است اگر برسد مریخ بمکان زحل جـ
دلیل باشد بر آمدن و رسیدن خیر از برای برادران جـ مع شا اگر برسد مشتری در تحویل سال بمکان
آفتاب پس اگر باشد مشتری مستولی و مربی مولود یا صاحب طالع پس استشهاد کن با آن صاحب سال
یعنی رب السنه و رب طالع سال و اینکه مشتری شهادتی با یکی از این دو داشته باشد از مولود
با ترس و خوف است تا آن زمان که مشتری از احتراق تجاوز نماید و آفتاب از درجه طالع سال تجاوز نماید
بعد از آنکه این دو تجاوز دست داد سفر کند مولود و عارض شود او را امراضی از حرارت مگر آنکه پدر آن
یا کسانیکه بمنزله پدر باشند اگر زنده باشند بیابند خیر و او عارض شود او را اختفاء و پنهانی و ترس
از سلطان جـ مشتری اگر محترق شود خوف تلف شدن بر مولود است تا آن زمان که از احتراق
در گذرد خصوصا هرگاه که از برای مشتری شهادت باشد در تحویل و اگر شرقی باشد دلالت کند
بر ظفر یافتن بسعادت شا مشتری اگر در تحویل سال برسد بمکان زهره فی کرده مولود لاغر جسم
و عارض شود او را امراض و نیکو شود حالش و زیاد شود منزلت او و لباس شوند دوستان او و ... کرده
محمود و اگر نحس گردد زهره بعد از این و از برای زهره شهادت اصلیه و تحویلیه بوده باشد خوف مرگ
بر مولود صب فاسد شود مزاج بدنش و لاغر شود جسمش و ... محمود در بزرگان صب جـ
اگر منتهی شود مشتری ببرجی که در او زهره بوده یا بر تثلیث آن مکان یا بمقابله یا بتربیع آن موضع باشد

دلالت کند بر فرح و سرور بزنان و بوتوفیق و نکاح در آن سال شا اگر مشتری برسد در تحویل سال
بمکان عطارد دلالت کند بر زیادتی در علم و ادب و اهل و اگر مولود اهلیت و لایق سلطنت داشته
باشد بسلطنت و ریاست و منزلت رسد در این سال و اگر شرقی باشد دلالت و بجیتر باشد
و برخورد مولود خیر او و اگر طالع خانه یکی از این دو باشد بهتر باشد جز بسلطنت میرسد
خصوصا اگر شرقی باشد مشتری شا جز مشتری اگر در تحویل بمکان قمر برسد دلالت کند
بر صلاح حال مولود در بدن و جسم و روزی کرده بخیر و سعادت و دلالت کند بر زیادتی
در فرزند اگر صلاحیت فرزند داشته باشد بمولود خیرها میرساند هم اگر نظر کند مشتری
بسوی قمر از غیر این مکان یعنی مکان اصلی قمر با مقارنه کند در مکان ثانی دلالت کند بر ندی
معیشت صالحه و خلاص شدن از بلا و شدت دوم بیان مرور مریخ بمواضع کواکب ث
اگر مریخ بمکان زحل آید در تحویل سال بصلاح آورد در تحویل سال بصلاح آورد نفس مولود را
و قوی کند او را و ظفر یابد بر دشمن شا زیاد کند برادران و دوستان مولود و سفر کند
سفر بودنی و اگر مریخ والی جیزی از امر مولود باشد در آن سال دلالت کند و بر بیجای او برد
هر عملیکه اراده کند و بر سبکی او در حوائج و اگر زحل والی باشد خیر و از امور مولود را در آن سال
امراض تولد کند چه مریخ محلل بود رطوبت و سردی زحل را لیکن عارض شود مولود را الم از دل
و جراحت جر بسا شود که مولود از جایگاه خویش بگریزد شا مریخ اگر در تحویل سال
بموضع مشتری برسد دلالت کند بر رسیدن منفعتی از جهة جماد پایان و بهائم و اگر صاحب
زن باشد مولود امید فرزندی هست و بهتر آنکه باشد طالع خانه یکی از این دو صاحب استنه
با طالع اصل خانه یکی از این دو بوده باشد جز منتفع شود مولود با شراف یعنی در این
موضع صب دلالت کند که مولود سفر نزدیکی کند و در آن سفر بهره بریاست و عزت و
کرامت و منزلت و نیک نامی و روزی شود جماد پایان و بندگان و بسیار شود خیر و سرور
او در سفر ش ث اگر برسد مریخ در تحویل مکان مشتری و زهره هم در امی بر دجیز بکر برای
مولود

مولود باشد در این سال صب اگر مریخ در تحویل سال بمکان خودش باشد در این سال
صب اگر مریخ در تحویل سال بمکان خودش برسد نظر کن که چگونه است موضع او از طالع
سال اگر موضع در فرزندی از او نا داست برخورد جزوی از اصحاب جنگ اگر از برای او شهادتی
باشد در اصل و تحویل و اگر در زائل الوتد بوده و نظر بطالع داشته باشد دلالت بر سعر
یا بر زیادتی در اهل و شناخته میشود از موضع بیوت او از طالع و اگر ساقط باشد
از طالع و از برای او شهادتی باشد برخورد از عمل آهن و خون یعنی او را عارض شود جراحت
و زیادتی خون صب اگر مریخ منحوس باشد برخورد فوائدی از لشکرکشان و از اصحاب
و امراء لشکر و اگر منحوس باشد برخورد او را امراض حاره و علتهای دموی و یکی از آتش
و آهن صب اگر در زائل الاوتاد باشد و نظر بطالع نداشته باشد سفر کند مولود در
این سال و غریب شود از وطن خویش جز و اگر مقارن زحل شود و صاحب تحویل در تحت
الشعاع باشد و سعود در زائل الاوتاد باشد دلالت کند بر مکروه و شر و بدی در همه
این سال ث اگر در تحت الشعاع آفتاب بوده باشد عارض شود مولود را در این سال
تب و حرارت و درد حاد و فاسد شود عقل او و اگر پدرش در قید حیوة باشد بمولود
حزن و اندوهی رسد از جانب پدرش و فاسد میشود امر او در عمل و امر ملکی شا
مریخ اگر مقارن آفتاب شود در تحویل سال برای خوفی و ترسی است از جانب سلطان و داخل شود
بر سلطان و اعوانی و اندوهی و عارض شود او را مرضی از حرارت و اگر طالع خانه یکی از آفتاب و مریخ بود
باشد یا از برای مریخ شهادتی بوده باشد یا اینکه مریخ صاحب طالع اصل یا رب السنة باشد
برای خوفی از آتش است و اگر مریخ در برج ناری باشد یا هر دو در برج حاره و رطب برای خوف قتل
و کشتن است و اگر تحویل در شب باشد امراض آن ترک کند و اگر برسد مریخ مکان زهره و مشتری
و مریخ در تحت الشعاع باشد مولود را برخورد و عارض شود مرض جدری و یا حصبه یا دملی سبد
در بدنش و عارض شود او را علت و مرض دموی از حرارت و رطوبت شا اگر مریخ در صفت تحویل

سال بمکان زهره برسد دلالت کند بر زیادتی نکاح مولود اگر حد بلوغ رسیده باشد و کثرت
شهوت و سرور در امر زنان و بسا باشد صاحب نعمت و عارض شود او را المی از جهة یا از سبب آن
جماع اگر از برای مریخ شهادتی باشد در این سال باشد و اگر از برای زهره شهادتی باشد
مبتلا شدن الم بسبب اذیت و هیجان در آمدن خون و خوفی بر مولود هست اگر از برای مریخ در اصل
شهادتی باشد و عارض شود او را مرضی و حلقش و زیاد کند زنا و برخورد او را عیبی بسبب زنان
صب زیاد شود قدر و جاه او و بسیار شود برادران او و محبوب گردد در میان ناس و اگر زهره
منحوس باشد برای خوف تلف است شا هرگاه برسد مریخ مکان عطارد را در تحویل سال دلالت
کند بر دروغ گفتن مولود و مکرهایی کند که نفع نداشته باشد و دشمنی کند با دوستان
خود و بدگمان بدوستان خود شود و در بعضی از مواليد بنده او گریزد و برخورد او را مصیبتی در
مالش شا و رسیده شود بعضی از برادران یا دوستان یا مانند برادر که خورده تر از او باشند
یعنی خوف هلاکت برایشان است و مولود در این سال دروغ و سخن خلاف واقع گوید و کاغذ جعل
و غیر لایق کند و اگر طالع تحویل خانه عطارد باشد نظر کن که عطارد ناظر است مریخ یا بمقارنه او
یا متصل با او هست بر مولود خوف است یعنی ترس هلاکت و مانند آن برای او میرود و اگر طالع خانه
مریخ باشد امراض آن ترک کرده لیکن دلالت کند که مولود خویش را در معرض تلف در آورد ث
اگر مریخ بمکان قمر در آید در وقت تحویل سال دلالت کند بر وجع بدن یعنی دردی عارض بدنش
شود و بعد کاری کند که ظفر یابد بر دشمن لیکن در عین شدت و مشقت شا اگر از برای
قمر شهادتی باشد و اوجید الموضع بوده باشد از طالع دلالت کند که مولود در این سال
بفرزندی سرافراز شود یعنی از برای او فرزندی حاصل شود یا بسلطنت و ریاست میرسد اگر بحد
بلوغ رسیده باشد و اگر از برای مریخ شهادتی باشد سفر کند و داخل شود بر او غمی و اندوهی
بسبب اهل و عارض شود او را مرضی از حرارت و اگر مریخ والی سال بوده دلالت کند بر عشق و بر
اسباب سلطنت و ریاست و بر سفر صب اگر اتفاق افتد این رسیدن زهره بمکان اصلی شمس
کم بوده باشد



کم بوده باشد زهره در این مکان و دنی الموضع و ساقط و فاسد در جایگاه مذموم عارض شود مولود را مرض
ردی بدی از نکاح و از عشق و لواط و از سبق یعنی شدت شهوت جز برخورد مولود را مکروهی از سلطان
و مرض از اسراف و اگر شهادت از برای شمس بوده باشد و زهره در حد احتراق بوده باشد برخورد مولود
بسلطنت و ریاست و جاه و منزلت و سفر کند و عاشق گردد شا زهره اگر در تحویل سال و لادت
بمکان خویش نازه کند دلالت را بر اینکه در اصل دلالت بر آن میکرد و اگر از برایش شهادتی باشد دلالت
کند بر خوشی اهل و بر کسوت و لباس جز زیاد شود حشمت و لباس و اساس البیت و لسباب شود
سرور و نشاط او ث هرگاه برسد زهره بمکان عطارد در تحویل سال زیاد کند عمل و کار مولود را ج
و اگر از برای یکی شهادتی باشد در اصل میلاد یا تحویل دلالت کند بر قوت مولود در نطق و بلاغت
اگر والی عطارد باشد و اگر زهره باشد مولود امیزش با اهل غنا و خوانندگان و بکنیزکان مغنیه و اصحاب
لهو و اگر مخالط زهره شود یعنی دیا نظری با او داشته باشد دلالت بر فرح مولود از آن سبب جز آمیزش
کند با خوانندگان و جوانان و کنیزکان خواننده و اصحاب لهو و اگر هر دو منحوس باشند یعنی زهره و عطارد
برخورد مولود را مکروهی از این سبب ث هرگاه زهره در تحویل برسد بمکان قمر دلالت بر صلاح کارها و تمام مولود
و در غیر امر زنان یعنی در سایر چیزها بحولی بوده شود و شادی خوب گوید صب اگر قمر سالم و قوی حال بوده
باشد و از برای یکی از قمر و زهره شهادتی باشد در اصل یا در تحویل دلالت کند بر زیادتی برادران
مولود اگر ابوین او زنده باشند و قابلیت توالد داشته باشند و الا اهل و خویشان او زیاد شوند
شا دلالت کند بر صلاح مولود و اهلش هرگاه از برای یکی از این دو شهادتی باشد در طالع
اصل و تحویل و اگر ابوین او زنده باشند و الا اهل و خویشان او زیاد شوند زیاد شوند برادران
و اگر زنده نباشند دلالت کند که دوستی شبیه برادر پیدا کند و مخالطه کند با سلطان و ذو
شان مرد و عطارد با کواکب ث شا هرگاه برسد عطارد بمکان سعود دلالت بر صلاح کند و اگر
بمکان نحوس برسد خیری مخالطه بود و اگر نظری نداشته باشد با سعود و نحوس مولود کار
نیکو نتواند کرد و دایم در این سال درد کند اندوه و شر یا از خود شا اگر عطارد در تحویل سال

بمکان زحل برسد و او نظری بکواکب سعد نداشته باشد و از برای عطارد شهادتی باشد در اصل و تحویل
دلالت کند بر سفر کردن مولود ولیکن سفر بعید و اگر ذنب داشته باشد فرزندی از برای او در این سال
حاصل شود و اگر از برای زحل شهادتی باشد و بوده باشد در بیت المال دلالت کند بر هلاک فرزندی
و برهن صاحب تحویل و فساد در رای او صب سفر کند بسبب خصومت و عداوت و اگر از برای عطارد شهادتی
باشد در اصل و تحویل و او در بیت المکان و فاسد باشد دلالت کند بر خوف فرزند و بر ضرری که بایشان
برسد یعنی بمولود و فرزندانش و دلالت کند بر درهما و مصائب و بلاهای بسیار صب هرگاه برسد
عطارد بمکان مشتری بدرستی که این دلیل صالح است در هر عملی و افضل و بهتر از این آنکه بوده باشد
ان مکان طالع مولود و دلالت کند بر آنکه در هر بحث ملوک شا و خورد مولود را منزلت و مرتبه از جانب
کسی که افضل از او است و تزویج کند اگر وقت تزویج او باشد و زیاد کند ادب و علم خویش را و اگر از برای
یکی از عطارد و مشتری شهادتی باشد در اصل یا در تحویل پس اگر آن کوکبی که شهادتی دارد از این
دو منحوس یا فاسد باشد دلالت کند بر فساد حالش از این وجه که مذکور شد بر ضد نفع و مخاصمه علماء
شا جز اگر عطارد در منقلب سال یعنی در تحویل برسد بمکان مریخ و از برای عطارد شهادتی
باشد در اصل یا تحویل دلالت کند بر بدی حال مولود و اگر نظر کند بسوی او مریخ از تربیع یا مقابله
ترس برایشاست بر مولود و اگر نظر نکند دلالت کند بر عارض شدن مرضی از حرارت و خون و اگر
نظر کند با او مریخ و مع ذلک عطارد داخل در احتراق باشد خوف مرگست بر مولود در غربت و اگر
از برای عطارد شهادتی باشد در اصل یا تحویل و بوده باشد از برای مریخ شهادتی در اصل
یا تحویل دلالت کند که مولود دروغ و کذب پیشه کند و نحو دیگر از صفاتیکه در او نباشد
پس اگر عطارد با مریخ راجع باشد دلالت کند بر سرقت و دزدی کردن او ث میباشد و قلب
صحت صب و اگر از برای عطارد شهادتی باشد در اصل و تحویل دلالت کند بر سود بدی
حال مولود و ضرر او و مول و شدائد و نکبات شا اگر عطارد مقارن آفتاب شود در تحویل
سال و از برای عطارد شهادتی باشد در اصل یا تحویل پس نظر کن ببین چگونه است موضع

آفتاب

آفتاب و عطارد از طالع سال اگر موضع ایشان اوتاد باشد دلالت کند که مولود از سلطان منزلتی
رسد و بهتر وش است که وتد السماء باشد و اگر موضع ایشان در زوائل الوتد باشد میباشد
او وش کمتر از این و هکذا در سایر بیوت و در بیت تاسع حکم کن بر شنیدن خبر از سفر و در یازدهم
از دوستان و هکذا و اگر از برای آفتاب شهادتی باشد در اصل و تحویل حکم کن بر شنیدن خبر
از شاگردان و از بندگان خود و از کسانیکه زیردست هستند و ایشان با او خلوص ورزند جز
اگر عطارد محترق باشد برسد او را خوفی و بلائی از سلطان ث اگر برسد عطارد بمکان زهره
دلالت کند بر صلاح کار او و بر اصابت چیزی بر او شا جز و اگر از برای عطارد شهادتی باشد
در اصل یا تحویل دلالت کند بر طلب شعر و خوانندگی و لهو و اگر برای زهره شهادتی باشد دلالت
کند بر زیادتی در علم و طلب و رسیدن آنچه را اراده کند شا اگر برسد عطارد در تحویل بمکان خود پس
نظر کن آیا از برای او شهادتی بوده است در اصل یا تحویل پس اگر از برای او شهادتی باشد
پس نظر کن آیا از برای او شهادتی بوده است در اصل یا تحویل پس اگر از برای او شهادتی باشد
پس نظر کن که موضع او کجاست از طالع پس اگر در اوتاد باشد دلالت کند که مولود صاحب اسم
و رسم شود و آوازه او بهر جائی رود و اگر در اصل دلیل مال باشد در تحویل مولود بمالی و چیزی
رسد باذن الله و اگر دلیل اخوة باشد بر خورند برادران چیزها و بر همین قیاس احکام سایر بیوت
جز زیاد کند فهم مولود را و عزت و فهم و ادب او را و وصل کند با اشراف و حاصل کند فوائد
از جنس خانه که در آن خانه است ث اگر عطارد منحوس باشد داخل کند بر او مکروهی از جنس خانه ان صب
هرگاه باشد از برای عطارد شهادتی در اصل و تحویل و بوده باشد در زوائل الوتد چه در بیت
طالع بوده باشد یا در غیر آن از اماکن زایله دلالت کند بر نوعی بر صلاح برادران مولود و بر آنکه منفعت
و از نفایع نبرد ایشان در این سال بسبب کتابت و تجارت ث هرگاه برسد عطارد در تحویل
مکان قمر را دلالت کند بر صحت بدن مولود و بهره از او در مفاصل او شا جز و اگر از برای
قمر شهادتی باشد در اصل و تحویل دلالت کند بر سفر مولود و بر خورد او را از سفر خصومتی

با کسی از سبب ایشان و اگر بوده باشد از برای عطارد شهادتی دلالت کند که برخورد بمولود چیزی
و نیاد شود دوستان او و میباشد محمود و اگر بوده باشد قمر منحوس برخورد او را غم و اندوهی از
سبب دوستان ه مبیان مرور قمر بمواضع کواکب ند اگر قمر ابتدای در تحویل سال در برجی که در اصل
میلاد نحسی در آن بوده حکم کن بر بدی و ردی بودن احوال او ثند و اگر نظر نداشته باشد بقمر
در تحویل هیچیک از سعود و نظر نداشته باشد نحوس یا در برجی که قمر در اصل در او بوده عارض
شود او را خوف یا مرضی کمند و اگر برسد قمر در تحویل در برجیکه بوده باشد در آن برج در اصل
سعود و نظر کند بسوی او سعود و قریب بوده باشد از نحوس خصوصا هرگاه نظر سعود بقمر از
تثلیث یا تسدیس باشد که سعود در آن برج بوده در اصل و ولادت دلالت کند که برخورد مولود
را در نزد این سفر فرح و بهجت از کسوت و لباس و کرامات که میرسد با ایشان و حاصل میشود چیزی
از این مذکورات تا آنکه سعود در تربیع قمر بوده باشد در اصل یا مقابل قمر باشند شا قمر هرگاه
برسد در تحویل سال بمکان زحل و بوده باشد از برای قمر شهادتی در اصل و تحویل دلیل
باشد بر تزویج عجوزه و بر مخالطه و آمیزش با ایشان و اگر بوده باشد قمر منحوس عارض شود مولود را
خصومات و نظر کن در باب موت پس اگر بوده باشد از برای قمر شهادتی ترسیده شود بر مولود
مرگ و اگر از برای زحل شهادتی باشد می باید او را خبرهای بدی که غمگین شود با ایشان صب اگر
قمر منحوس و مقرون بوده باشد و سعود از او ساقط باشد عارض شود مولود را خصومت و منازعت
بسبب زنان و میرسد او را بسبب این مکروهی و غم و امور یکه ضرر رسانند شا قمر اگر برسد
در تحویل سال بمکان مشتری و از برای قمر شهادتی باشد در اصل و تحویل دلالت کند بر سفر مولود
بسوی نسبتی و مدتی بعد از آن بسوی شهر دیگر رود و اگر قمر مقبول بوده و بری از کواکب ضاره
بوده باشد دلالت کند بر چیزیکه با و میرسد باذن الله و اگر منحوس باشند باعث شدت
و سختی کرده و عارض شود مر او را رنجی و اگر از برای مشتری شهادتی باشد و نظر کند بقمر نیکی
رسد جه سفر کند بموضع بسیار د جز و خیری با ورسد و اگر بوده باشد منحوس نزد دیگری کرده

دری

در مرض رسد و فرزندی برایش حاصل شود صب دلالت کند بر سفر بجای دوری و بمنفعتی رسد
بعد رمال قمر از صلاح و فساد و قوت و ضعف و سعادت و نحوست او صب اگر برسد قمر
بمکان مریخ لیکن سعود نظری بقمر داشته باشند دلالت کند که میرسد بمولود مصیبتی چند
بمولود رسد شا جز و اگر از برای قمر شهادتی باشد در اصل و تحویل و بوده باشد قوی سال
از نحوس مولود در این سال بسلطنت و ریاست رسد شا جز هرگاه قمر بری و سالم باشد
از کواکب ضاره با و مقبول هم باشد بسلطنت و ریاستی رسد و شجاعت و مانند آن و اگر
دلائل اصلیه دلالت کند بر فرزندی در این سال از برایش فرزندی حاصل شود لیکن عارض شود
او را اوجاع و دردها از حرارت و زیادت و نوبی مانند خون و اگر قمر منحوس باشد او را بدتر خواهد
بود و از سلطان شدت و سختی با در سد و خوف را بر بعضی از فرزندانش هست و اگر از برای
مریخ شهادتی باشد در اصل یا تحویل میرسد او را شدتی از سلطان و از کسیکه بزرگتر از او است
و سفر چیزی کند صب اگر منحوس باشد قمر دلالت کند بر غم و آفتی که از سلطان بمولود میرسد
و هلاکت و امور شاقه باو خواهد رسید ث و اگر برسد قمر بمکان مریخ با آفتاب و بوده باشد
مریخ و آفتاب در مکانیکه در اصل و ولادت در آن مکان بوده اند دلالت کند که از بدن مولود خون
بیرون رود ث اگر قمر در تحویل بمکان آفتاب در رودی برسد دلالت کند که آنچه امل
از برای او حاصل شود صلاح او باشد جز شا اگر برای قمر شهادتی باشد در اصل یا
تحویل دلیل برسیدن غم و اندوه باشد بر مولود از سلطان و کسیکه بهتر است از مولود
مانندان پدران و سلطان و اگر برای آفتاب شهادتی باشد میرسد مولود را خیر و فرمان
فرما کرده و خوف مرگست بر مادرش از سبب شمس و بدتر آنکه قمر در احتراق باشد اما اگر
خارج از آن باشد او را سالم کرده ث اگر قمر در مکان مشتری و زهره باشد دلالت کند
بر فرح و سرور و خوشی حال مولود ث هرگاه برسد قمر در تحویل سال بمکان زهره و منحوس یا مقرون
نباشند دلیل بود که مولود ما السترا در این سال در امر زنا کردن تلف کند و از نهب نفعی بحث کند

دشمن کردد در میان ناس شا واکر زبرای قمر شهادتی باشد در اصل و تحویل او بری از نحوس و مقبول
باشد دلیل بود بر سفر کردن و برسیدن فرح و سرور را باهل خود و پیدا کند صنایعی را و اهل و
دوستان زیاده و بسیار کردند محمود و شیم و خوشحال کردد و اکر قمر منحوس باشد دلالت کند بر
عکس شدن آن این مذکورات واکر زبرای زهره شهادتی باشد دون قمر سلطنتی رسد و
سفری کند که امید ثواب عظیم داشته باشد و اهل و را او خبری بیند جو دشوار شود بر او
سفر اکر اراده کند و اقامت کند در میان اهل خود و سرور کردد با ایشان و می فزاید در اهل و حشم
و عیال او و بوده باشد با بهجت و ستوده و مباشر صاحبی شود صب دلالت کند بر کلی نکاح
در این سال مث و هر کاه برسد قمر بمکان عطارد در تحویل سال دلیل بود که مولود را کارها
در این سال از جنس عطارد باشد مثل تجارت و کتابت امثال این شا و اکر برای قمر شهادتی باشد
در اصل و تحویل دلیل بود بر سفر کردن مولود برای که امید بود و لیکن ذرایع رسد از دشمنان
و بسبب ایشان واکر برای عطارد شهادتی باشد دلالت کند بر فایده و مالی که مولود با آن سر برد
و بسیار شوند دوستان او و نیکو شود حال ایشان و خبری باو رسد از ... صب میرسد
مولود را در این سال غمی و مکروهی از اعداء و منازعت و غریب شود از وطن خویش و واقع شود
در بلاهای بزرک از انواع دشمنان صب قمر هر کاه برسد بمکان خود در تحویل دلالت کند
بر خوبی فرح و سرور مولود مث دلالت کند بر صحت بدن و رسیدن بمنزلت و مرتبه و پیدا
کردن فوایدی از جنس کوکبی که واقع باشد بسوی او واکر منحوس باشد از این اسباب مذکوره
مکروهی با او رسد شا نظر کن بموضع قمر از طالع و بنا چه در اصل دلالت بر آن میکرد پس اکر در
در اصل بر حسن حال مولود بوده و در تحویل بر مکان خود بوده در او نیز دلیل بود بر رسیدن بمنزلت
و مرتبه بزرک و نام نیکی پیدا کند و بهتر آنکه در وسط السماء باشد چه دلالت کند که مرتبه
از سلطان باو رسد و خوب تر آنکه بری از نحوس و از کواکب ضاره و مقبول باشد چه
دلالت کند که مرتبه از سلطان باو رسد و خوبتر آنکه بری از نحوس و از کواکب ضاره و مقبول
مر

باشد چه دلالت کند در این هنکام بر سلامت و نیکویی حال العبد نظر کن بمواضع دیکر از اوتاد
و بمناسب حکم کن و اکر دلیل مال باشد بر خوردن مال او و اکر دلیل اولاد باشد بر خوردن اولاد او
و هکذا حکم کن جو اکر قمر در تحویل منحوس باشد پس اکر بمکان خود یا بعضی از اوتاد برسد دلالت
کند بر مکروه و فساد در این ایام و اکر مسعود باشد حکم بر عکس باشد باب چهارم در بیان
نظر کواکب بموضع خود و بموضع شا بر کواکب شا هر جزوی و شرقی که کواکب دلالت کند بر آن در اصل
آن ظاهر خواهد شد در وقتی که برسد آن کواکب در تحویل بمکان غیرش پس اکر آن کوکب در اصل ناظر
باشد بآن کوکبی که در تحویل بمکان غیرش پس اکر این کواکب در اصل ناظر باشد بآن کوکبی که
در تحویل بمکان او رسیده دلیل بود که آن امری که ظاهر شود از امرهای قطعی باشد و اکر نظر او
بآن کوکب همین در تحویل فقط باشد این امر از جمله امور حادثه باشد و اکر نظر اصلی و تحویلی و
رسیدن کوکب بمکان کوکب هر سه جمع شود دلالت کند که این امر که حاصل شود برای مولود از سن
کرچه او را امید اندک بخاطر و فکر صاحب تحویل یعنی مولود هرکز نرسیدی و اکر این دو کوکب هر دو
مربوط باشند در اصل از جهت بروج خواهد بود دلالت ایشان قوی تر الا دلالت ضعیف خواهند بود
پس بدان این را انشاء الله شا هر کاه نظر کند کوکبی از کواکب بموضع غیر خود از هر جهت که
بوده باشد نظرش خواهد آن کوکب یعنی از دلالتش با نعل اورد ج هر کوکبی که بوده باشد
از برای شی دلالتی در اصل ولادت و نقد بکرده در بروج با مقابله آن موضع اصلی خود عمل خواهد کرد
بطبیعت و جوهر خود در این سال شا هر کاه منتهی شود قمر بر تبا التسید با انکه مشرف کرده
بر غیر خود از کواکب دلالت کند بر امر بعید طبیعت و جوهر خود مثال این را فرض کرده ایم که آفتاب
شعاع انداخت بر مشتری دلالت کند بر عطا کردن سلطان و اکر بر مریخ انداخت دلالت کند
بر سفر و هر یک از این کواکب اکر در مواضع سالم باشد دلالت کند بر خیر و اکر مواضع ردی باشد
دلالت کند بر شر و مضرت مث و اکر زحل و مریخ در تحویل سال در بروجی باشند که در اصل ولادت
در آن بوده اند این وضع بهتر خواهد بود از بودن چهارم و هفتم جز آفتاب هر کاه نظر کند

مسعود بسوی او دلالت بر رفعت و منزلت و جاه در نزد سلطان و بر خوردن پدر و مادر و سروری و فوایدی و اکر
نظر داشته باشند نحوس بسوی آفتاب دلالت کند بطبیعت و جوهر خود بر نقصان آنچه ما ذکر کرده ایم
جز نظر آفتاب بسوی نحوس از تربیع و مقابله دلالت کند بر مکروه و فساد در جاه و مرتبه و بر خشم
سلطان بر او برسد پدر و مادر را مکروهی و اکر نظر بسعود داشته باشد دلالت کند بر فواید و خیرات
از جنس طبیعت آن سعد و با کراه و عنف کند اکر قمر در تحویل نظر بموضع خود در اصل داشته باشد
از هر جهتی که باشد نظر او ظاهر خواهد کرد در آن سال آنچه را که در اصل دلالت بر آن میکرد دو بیان
نظر کواکب بمواضع اصلیه خود از تثلیث و تسدیس جز زحل اکر نظر داشته باشد میرسد
بمولود غم از دشمنان و اظهار نمودن عداوت مردمان نزد او در باره او و بر زن خیانت از جنس دلالت زحل
و مریض شود از خلط سوداء و اکر نظر بکند بمکان اصلی خود او را ساکن تر کند و کم بوده باشد
و منتفع کرداند و اکر مشتری نظر داشته باشد بمنزلت و جاه و مرتبه رسد با آسانی و فرحناک
کردد بمال و فرزندی و دوستان زیاد شوند اینها و زن نزد او و با قدری برد اکر مریخ نظر داشته
باشد سفر کند و مکروهی رسد از دزدی و خشم و آهن و خصومت و سوختن با آتش بناکاه
و مریض شود از حرارت و هیجان و زیادتی خون و نسبت دهد او را اعداء اکر زهره نظر داشته باشد
و مسعود باشد نرمی کند و خوشحال کردد بسبب لذات و زنان و نکاح و فرزند و متاع و لباس
و خوشحال خواهد شد و اکر منحوس باشد میرسد او را انواع مکروه و غم بسبب این مذکورات و اکر عطارد
نظری داشته باشد و صالح الحال باشد منتفع شود مولود بعلوم و کتابت و تدبیرات و تجارات
و نفع کند در تجارت و مردم ثناء نیکو بر او کویند و اکر عطارد منحوس باشد میرسد با او انواع مکروه
و مذمت او کنند و دروغ سازند و برسد او را زیانی اکر قمر نظر داشته باشد از تسدیس
و تثلیث بموضع اصلی خود و صالح الحال بوده باشد دلالت کند بر صحت جسم و بدنش و بر زیاد
شدن حشمت و خویشان او و اکر فاسد باشد دلالت کند بر بدی حال صاحب تحویل و بر کم نامی
او دو بیان نظر کواکب بمواضع اصلیه خود از تربیع و مقابله جز نظر زحل اثرش مثل آ
کرده

که در نظر مودت عنقریب کفتیم مکر آنکه حصول غم و غیران سخت تر و صعب تر باشد و دشوار تر
باشد خلاصی از آن و نفع بخشد او را دواها نظر مشتری میباشد مثل آنچه ذکر نمودیم از
نظر مودت کمتر میباشد آن بعد از غم و منازعه بوده و مخلوط میشود از کوشه از غم بسببی که
ذکر نمودیم نظر مریخ ایضا دلالتش مثل دلالت مودت است مکر آنکه نقص کند آن و زیاده واقع
شود مولود در مناظرات و خصومات بهمان اسباب که ظاهر کردد بآن اسباب با مشقت و زحمت
عطارد اکر چه نظر بمکان اصلی خود نداشته باشد او منتفع از کمتر او لیا باشد نظر قمر اکر صالح
الحال باشد پیدا کند فواید مذکوره در نظر مودت و الیکن بتعب و عنف و اکر منحوس باشد بر نحوست
افزاید در بیان نظر سعود بمواضع اصلیه کواکب بموضع زحل دلالت کند بر نقصان آنچه
ذکر نمودیم از فساد و فساد خفیف آسان کردد و از مرض و علت با استعمال او و تدبیر عاقبت و خلاصی
یابد بموضع مشتری زیاد کند در خیرات و چیزهایی که مذکور شد بآن از نظر مودت از خیر و سعادت
و فواید و اما مریخ کم کند شر او را و نجات یابد از دشواری اما بموضع آفتاب دلالت کند بر رسیدن
خیر از سلطان و از پدران و از هر چه آفتاب دلالت بر آن کند و قتیکه نحوس از آفتاب ساقط باشند
بموضع زهره زیاد کنند در سعادت و قوت و منافع و جاه و منزلت او در نزد اشراف بموضع قمر
زیاد کند در سعادت او و مادر او و روشن کند چشم او بفرزند و بخشد او را جاه و منزلت در
بیان نظر نحوس بمواضع اصلیه کواکب بموضع زحل زیاد شود نحوست و بلاء او و بسا هلاک
شود در این احوال مولود بموضع مشتری دلالت کند بر قریب آنچه ذکر کردیم مکر آنکه اثرش نقص
و کم کند و داخل شود غم و تحیر و اندوه در آن امور بموضع مریخ اکر منحوس باشند نحوست افزاید
و اکر مسعود باشند کم کند سعادت را خصوصا اکر نظر در و تدی باشد و واقع شود مولود در
مظالم شدیده و هلاکت بموضع آفتاب اکر منحوس باشند زیاده کنند نحوست او را و اکر مسعود
باشند از سعادت او و دلالت کنند بر ارتفاع نام و قوه ذهن بموضع زهره کم کنند از سعادت
او و نقلیه شکل نحوس با موضع زهره و اکر منحوس باشند نحوس منتفع و رسوا شود صاحب تحویل

و بعد از طبع این نحوس بسبب نان و امثال آن با ایشان بوضع عطارد اگر منحوس باشد مضطرب گردد
مجموع امور مولود و بسازد دروغ و قول باطل و سخنهای باشد و بر فریبند و غمگین شود باسباب
مذکوره و اگر مسعود باشد که کند سعادت و خیرات او را بعد شکل منحوس با موضع قمر اگر منحوس
باشد فاسد کند امور مولود را و امور پدر او و مریض و غمگین شود بسبب چیزهای که با و میرسد
و اگر مسعود باشد در مرتبه ذات خود کم شود از سعادت او مقاله پنجم در احوال کواکب و حلول
کواکب بخانهای فلکی و بروج و حد و درجات و این مقاله مشتملست بر پنج باب باب اول در حلول
کواکب و ارباب خانها مجملا و مفصلا باب دوم در بیان بودن کواکب در خانهای فلکی باب سیم
در بیان بودن کواکب در خانهای خود و غیر خود باب چهارم در بیان بودن کواکب در حد خود و در
حد و غیر خود باب پنجم در بیان بودن کواکب در درجات فلکی باب اول در حلول کواکب و ارباب خانها
مجملا و مفصلا صب همچنانکه نظر کن بسوی کواکب داله بر احوال مولود در اصل ولادت و ببین
که چگونه می یابی ایشان را در وقت تحویل که داسنه بصلاح و قوت و سعادت می یابی یا آنکه بر خلاف
این چه کواکب اگر در اصل قوی و مسعود بوده در تحویل فاسد و منحوس شود داخل کند بر مولود
ضرر و غم از این باب در این سال و اگر در اصل منحوس و ضعیف بوده و در تحویل قوی و صالح
و مسعود و در تحویل فاسد و منحوس شود داخل کند یعنی بر مولود ضرر و غم اگر مولود در غم و بلیه
گرفتار باشد خلاصی یابد در این سال و اگر کوکب فاسد باشد در اصل و تحویل بر او شود بلیه
و مصیبت او بدین سبب زیاد کند شری بر شری و غمی بر بلیه بر بلیه او یه نظر کن در اصل
و تحویل و ببین که کدام کوکب اقوی و اجود است باعتبار موضع که او دالست بر اعطاء چیزی که
سعد باشد و بر اعطاء شر اگر نحس باشد ج اگر کوکب در اصل و تحویل اتفاق افتد که قوی
و مقبول باشد دلالت کند بر خیر بسیاری و سعادت ظاهر و اگر در این دو حال مختلف باشد عمل
بحال اصلش میکنیم زیرا که اصل غالب باشد بر هر چیزی ج کواکب اصل ولادت غالب هستند
هر اری پس اگر در اصل کوکبی قوی باشد و مسعود باشد رجوع کند امر در تحویل بسوی اصل

مقاله پنجم

مگر آنکه کوکب تحویلی دلالت کند بر چیزی از صلاح ایضا و همچنین دلالت کند بر ضد صلاح جنس
بحسب طبیعت جواهر این نحس ج و از جمله احتیاط مطلع شدن یا ماکن کواکب نسبت چه کواکب
اگر در مکان غریب باشند و مباشر دلالت بر عطیه شوند دلالت کند بر عطیه در مکان غریب
و از شخص غریب و اگر در مکان اصدقا و مکانهای خود باشند عطیه از جانب صدقا و از مکانهای
خود با و رسد لم بدانکه مسعود و منحوس دلالت ایشان در خیر و شر ضعیف شود اگر راجع باشند
و مسعود هرگاه در حضیض یعنی هبوط شرف خود باشند و مقابله کند ایشان را نحوس اعطا نخواهند کرد
چیزی را و گاه اعطا کنند و بازه از او قات چیزی اگر و بالمبالغه باشند بر مولود لم بدین مانند نحوس اند
که نحس مقابله کند نحس دیگر را ج اگر کوکب سعدی راجع یا محترق و در زایل الوتد بوده باشد
در تحویل سال ضعیف شود عطیه خیر او در این سال و اگر کوکب نحس نیکو حال و مشرقی از آفتاب و در
تثلیث سعود بوده باشد و از برابش مراعی باشد در طالع و قمر دلالت کند بر خیر در آن سال با نقص
و رنج یا نظر کن بکواکبی که در اصل مضر بوده اند یا در موضع نیک از فلک بوده اند یا نحس بوده
اند در طالع یا موضع دیگر از تحویل دلالت کنند بر ضرر و خوف و اگر کوکب سعد بدین صفت باشند
بوده باشد جید دلالت کند بر خیر و سعادت شا و همچنین نظر کن یاد باب دو ادوه خانه
و بصلاح و فساد ایشان در مواضع و در نظر ایشان بدینسبکه صلاح ایشان از مواضع است
که داد و ناد بوده باشند یا در موضعی که نظر کنند و فساد ایشانست که در مواضع ساقط از طالع
باشند و صلاح کواکب از نظر است که مقبول بوده باشند یا نظر کنند با ایشان سعدی که
دشمن ایشان نبوده باشد و ایشان منبعم باشند در راجع و تحت الشعاع و مقارن نحوس باشند
ج هرگاه راجع شود رب بعض خانهای اصلی یا تحویلی یا محترق یا منحوس از نحوس باشد یا گردد
بعض مواضع رد یه دلالت کند بر ضرر از جنس دلالات آنخانه مثلا اگر از خانه مال است از
جنس مال و از خانه اعداء و منفلات و زراعت ضرر از اینها و هکذا شا هرگاه نحس شود صاحب
طالع دلالت کند بر فساد جسد و بدن خصوصا هرگاه در و تدی باشد صب کوکب دال بر مال

و در اصل هرگاه و در تحویل منحوس و فاسد شود داخل کند تلف و ضیق و انقاص در مال در این سال
و اگر فاسد شود رب بیت الاخوه داخل کند غم و اندوه را بر مولود بسبب برادران و خواهران صب
اگر صاحب بیت ثالث و کواکب کثیر الشهاده بر اخوه هرگاه محترق شوند دلالت کنند بر هلاکت
و انقاص و کم شدن ایشان و اگر راجع باشند دلالت کند بر تحیر و دهشت و اختلاط امر ایشان
و اگر منحوس باشند دلالت کند و اگر صاحب بیت الاخوه کوکب فاسد یا در بیت الاخوه کوکب فاسدی
یا در بیت الاخوه نحسی باشد و دلایل اخوه نظر بدانسته باشند یعنی بسوی بعضی پس آن دلالت کند
بر شر و فساد از برای اخوه بر قدر جوهر آن نحس در این نحوست و اگر بوده باشند آن دلایل اخوه که
نظر نداشته باشند بعضی ببعضی دلالت کند بر مفارقت ایشان و بر فساد و دشمنی و قطع نمودن ایشان
یا یکدیگر و پشت یکدیگر نمودن ایشان و متفرق شدن امر و جمعیت ایشان در این سال و اگر صاحب
بیت الاباء و عقار یعنی رب بیت چهارم فاسد شود دلالت کند بر فساد امر آباء و مستغلات
و امورات قدیمی و اگر کوکب جامع شهادات آباء در اصل ولادت راجع یا محترق یا هابط یا ساقط
و منحوس یا غریب باشد دلالت کند بر مضرت و نکبت از برای پدر و اگر فاسد شود دلالت کند بر فساد
امر آباء و مستغلات و امورات قدیمی و اگر کوکب جامع شهادات آباء در اصل ولادت راجع یا محترق
یا هابط یا ساقط و منحوس یا غریب باشد دلالت کند بر مضرت و نکبت از برای پدر و اگر فاسد شود
صاحب بیت الولد داخل کند بر مولود غم و اندوه بسبب کم شدن اولاد و اگر فاسد شود صاحب
بیت سادس میرسد با و نکبتی و بندگان و چهارپایان او اگر صاحب طالع یا صاحب السنه
در بیت سادس از طالع اتفاق افتد و بوده باشد فاسد و مضر در داخل شود ضرر بر بندگان
مولود اگر آن برج بصورت دواب باشد داخل شود بر او ضرر شدیدی از جهت چهارپایان یا
اوراق شدیدی در گوسفندان و چهارپایان او و اگر صاحب طالع فاسد باشد دلالت کند
بر ضرر اهل او و بر کسانیکه با او امتزاج کنند اگر صاحب بیت الموت فاسد و ضعیف باشد
از مردمان نجات یابد در آن سال و اگر صاحب بیت السفر فاسد باشد ضرری در سفر با و برسد

و اگر صاحب بیت عاشر فاسد باشد پست شود ریاست او و در لوث افتد و اگر رب بیت الاعداء
فاسد شود نکبت و سختی رسند دوستان و برادرانش و اگر صاحب بیت العدو فاسد شود ضعیف
شود از او اعداء او و تفصیل این اجمال ث هرگاه زحل و مریخ در اصل میلاد در مکانی باشند که چیزی در
آن نباشد بعد سعود ایضا در تحویل سال در مکانی واقع شوند که چیزی در آن نباشد این وضع کم
خواهد کرد چیزی را که در این سال بمولود میرسد صب بدانکه مشتری هرگاه بوده باشد صاحب بیت
المال و طالع اصل بوده و لیکن در تحویل بر بیت المال منتقل شده باشد یا دافع تدبیر باشد رب
بیت المال پس این علامتیست که دروغ بجا باشد در باب فایده یافتن مولود از مال و ظفر یافتن با آن
در آن سال بجهت جمع شدن شواهد متنافی دخول دلایل آن و همچنین حکم کن در شواهد هر برج و
در عطارد و بندگان و بر مریخ بر برخورد در زحل بر برات و در آفتاب بر سلطنت شا اگر زحل منحوس باشد
دلالت کند بر بدی احوال پیران آنخانه و اد و چه زحل دلیل ایشان باشد در آن برج صب اگر
زحل فاسد شود به نکبت رسند در بندگان و دواب خود ج اگر مشتری در اصل بری از نحوس و
صالح الحال و در تحویل در وتدی بوده باشد و نظر کند برب السنه و دلالت کند بر منزلت و کرامت
مولود در این سال از جانب سلطان و ملوک و مباشر شود اعمالی اگر منفعم کرده دنیا نماید و ثواب
ثواب کار در اعمال و بدبیران خود شا و اگر منحوس باشد مشتری دلالت کند بر بدی حال معیشت
صب شک کند در دین خود و تنگ شود معیشت او و اگر مشتری در وتدی باشد و بوده باشد
فاسد از زحل و مریخ و آفتاب دلالت کند بر او بزرگی و عظیمی در فساد و اگر سرطان منحوس شود
بدتر خواهد بود چه او شرف مشتری خواهد بود ج مشتری اگر در تحویل سال در وتدی باشد و منحوس
و فاسد شود از زحل و مریخ و آفتاب دلالت کند بر مکاره و فسادی که ملحق شود بمولود در این سال
شا ج اگر مریخ فاسد شد دلالت کند بر تیتیم و ذلت مولود و ضعف دل او صب فاسد
شود مال برادران و اسفرا او صب هرگاه آفتاب متولی و مباشر امری از امور مولود شود خصوصا
در هوالید و زیبی و منحوس کرده دلالت کند بر فساد امر آباء و فساد ریاست و بزرگی مولود و اگر

سالم باشد از مناحس دلالت کند بر صلاح این امر مذکور و نظر بموضع اصلی و تحویلی آفتاب کن و
بمناسبت آن حکم کن صب آفتاب دلیل پدران و سلطنت و خانه باشد صب هرگاه فاسد شود
آفتاب پست شود حال مولود و می افتد در یاست و بزرگی و برج افتد دل از پدر و منتقل
صب اگر تحویل روز باشد و آفتاب منحوس باشد دلالت کند بر مکروه و شدت و غم که ملحق
شود صاحب تحویل را از جانب سلطان و دلیل بود بر رسیدن نکبتها و اندوه با و بسبب محنت
آفتاب صب اگر آفتاب و قمر منحوس شوند در تحویل دلالت کنند بر رسیدن نکبت و بلیه و مضرت
با بوین مولود یا بمولود بسبب ابوین جز اگر در وقت تحویل سال آفتاب و قمر با زحل و مریخ در تحویل
باشند دلالت کنند بر مردن پدر و مادر مولود جز هرگاه بیابی در تحویل سال آفتاب و قمر را در هفتم
از طالع سال یا نظر نحوس با ایشان دلالت کنند بر موت این مولود خصوصا اگر نیرین در اصل ولادت
فاسد باشند ند نظر کن نیرین هرگاه بیابی ایشان را در تحویل منحوس و در بیت رابع یا سابع
و متصل بنحوس قرانی حکم کن بموت پدران مولود در این سال خصوصا هرگاه نیرین در اصل میلاد
منحوس باشند و سهم الآبا را در تحویل هم منحوس بیابی پس اگر این نحوست از برای آفتاب باشد
حکم کن بمردن پدر او و اگر از برای قمر باشد بمردن مادر و اگر از هر دو باشند بمردن هر دو حکم کن مس
هر زمانی که نیرین را فاسد بیابی در وقت تحویل در برج سابع یا رابع تحویل خصوصا در کسوف بوده
مقارن نحوس باشند دلالت کنند بر موت ابوین پس نیرین را هرگاه دلالت نموده باشد در اصل
بر ضرر رسانیدن بایر والدین جز اگر نیرین در تحویل منحوس و فاسد بود در بیت رابع یا سابع
تحویل خصوصا با راس یا ذنب باشند دلالت کنند بر موت والدین صاحب تحویل و استوار این
است که هرگاه در طالع اصل دلالت کند بر حال والدین بر صفت بوده صب هرگاه آفتاب در
تدبیر صاحب طالع کند از موضع قبول و قوت دلالت کند این شواهد بر حصول ریاست
و دولت از برای مولود در این سال و همچنین دلیل بر حصول ریاست و دولت هرگاه در
بیت السلطان در تدبیر بسوی والی سال کند و با والی سال متصل در برج یا شعاع با او بوده باشد

که

با اکر رب السنه برسد بجای کرده سهم السلطان باشد و آن رب السنه در آن برج قوی الحال و محمود
باشد صب اگر آفتاب منحوس و مضرور باشد دلالت کند بر ترقی از جانب سلطان و بر افتادن و
از مرتبت و رفعت شا بدانکه زهره دلیل زنان و کنیزکان و دوستان و جامه و متاع و فرزندان
صب اگر زهره فاسد و منحوس و بیرون از مکان باشد زنان و کنیزکان واقع شوند در بلا و محنت و
دشواری و ملاقات کند بر مکروهات و دردها و خوفها و مصیبتها و اندوهها را در این سال و اگر زهره
قوی حال و خوشحال بوده باشد بمکان خود دلیل بود بر سرور و صلاح و سعادت و خیر رسیدن بکه
بزنان مولود رسد در این سال صب اگر فاسد گردد زهره کم شود سرور او و تلخ شود بر او طعام
و شراب او ج اگر زهره زایل الوتد باشد کم شود طعام و شراب و لذت مولود و بدتر آنست که
زحل در وتد رابع از او تاد بوده باشد یا اگر انتهای سال بموضع اصلی یا تحویلی زحل رسد در
وتد رابع از او تاد طالع سال باشد شا عطارد دلیل فرزندان و تعلیم و فهم و کتابت صب
هرگاه فاسد شود عطارد کم گردد عقل و ادب مولود جز مشوش شود امر او و بنا نهد در دروغ
و ناپاکی و حجت و فتنها و آفات دروغ و او عکس شود با این اسباب مذکوره و اگر منحوس باشد کم کند
جرات و سعادات او را بر فقد قوت نظر نحس با او ج هرگاه عطارد رب السنه نبوده باشد ولیکن
در تحویل با کوکب نحسی مقارن باشد فاسد کند بر مولود مدلولات عطارد را و بنگر بر طبع او
بباشد و مدلولات خانه که عطارد در آن بباشد و بنا کند اختلال امور را و دشمنان
او هم اگر عطارد رب السنه بوده باشد لیکن در تحویل مریخ با او بوده باشد دلالت کند بر معزول
شدن مولود از عمل و شغل خصوصا اگر رب السنه در مکان فرد بوده باشد مگر اگر عطارد
در مکان صالحی بوده باشد و مشتری متولی سهم العمل باشد که او را با جای کشد ج عطارد
هرگاه بوده باشد رب السنه و لیکن در تحویل با مریخ دلالت کند بر عزل مولود از عمل خصوصا
هرگاه رب السنه در مکان فرد او بوده باشد مگر اگر عطارد در مکان صالحی باشد و متولی
بر سهم العمل مشتری بوده باشد مع هرگاه عطارد در برج حوت بکوکب نحسی پیوندد دلالت کند

و در این سال کند این وضع دلالت کند بر عزل از عمل و شغلی که بسا شر میباشد از صاحب تحویل
خصوصا هرگاه رب السنه در موضع نحسی باشد که نحس کرده باشد فاسم را یا رب السنه را یا برج
انتها را پس اگر عطارد در موضع جدی از فلک بوده باشد با مشتری و سهم العمل دلالت کند
بر حق او راجع در دروغ در عزل مولود لیکن عزل نخواهد شد کند نظر کن بمدلول قمر در اصل که بر چه دلالت
میکرد از مال و برادران و زن و فرزند و غیر از اینها بحسب مکان خانه خود از دوازده خانه فلکی که
دلالت کند بر صلاح حال مولود در آن فن شا اگر تحویل در شب باشد قمر دلالت کند بر مادر مولود
و مانند آن ج هرگاه قمر سالم باشد از نحوس مقارنه با آفتاب در تحویل سال و متصل شود بسعود
دلالت بنیکویی کند در امر پدر و مادر و اگر نه بد باشند و اگر نحس شود قمر ضرر رساند بپدر
و مادر یه اگر قمر در تحویل در قسمت سعود بوده باشد در برج طالع و برج قمر صاحبان سعد
باشد اثر و دلالتش نیکو خواهد بود مگر اگر رب السنه ردی الحال باشد بسبب او و همچنین دلالت
بر مضرت و نحوست میکند هرگاه برسد انتهای سال بموضعی که صاحبان نحس باشد و همچنین دلالت
بر نحوست میکند هرگاه صاحب انتها در اصل در جای مرضی بوده یا در بیت ردی و بد بوده یا اگر
نحس در اصل مضر بقمر باشد دلالت کند بمضرت شدیده نقیله مثال این فرض کردیم که سهم الاخرج
در اصل میلاد در مکان ردی و بد بوده یا نحوس بوده و رب سهم الاخرج نیز در مکان ردی بوده
دلالت کند این وضع بر اصابت و بر خوردن شدت و سختی مولود از جانب برادرانش ح
نظر کن در تحویل سال بسوی فساد قمر اگر از کدام خانه رسد و نظر کن بار باب بیوت مثال این کردیم
که قمر در خانه زحل فاسد شده بود در برج او بعینه و جهاد پا بوده دلالت کند بر زیادتی بلاء
و شدت و اگر در خانه مریخ فرض کنیم که باشد برج او هم چهارپا و مریخ در وتدی بوده خصوصا
در وتد السماء دلالت کند بر اصابه ضرر و بلاء از دواب و چهارپایان مس هرگاه قمر فاسد شده باشد
از زحل و مریخ هر دو بوده باشد در برج انسی و بوده باشد وتد بیت العمر نحس دلالت کند بر عزل
و نوبت کاری و اگر قمر در سرطان و آفتاب در حمل و هر دو فاسد باشند از مریخ که در جدی

تحسین و از رهاوه

باشند دلالت کند بر اشکار اشدن بدکاری او ج اگر قمر در وقت تحویل در برج انسی و فاسد شود
از نحسین هر دو و بوده باشد در بیت او ایضا بنحس دلالت کند بر مکاره و چیزهای ناخوش که بمولود
میرسد قمر هرگاه منحوس باشد در تحویل فاسد کند امور را و امور پدر او را و ریض و عمگین شود بسبب
اخبار بدی که باو میرسد و اگر مسعود باشد فی ذاته کم کند سعادت او را سب قمر اگر فاسد شود ریض
گردد و جسم و بدن مولود و دشوار کند در بر او جمیع امورش خصوصا اگر مقارن نحسی باشد
در ششم یا دوازدهم از طالع و اگر قمر را ماکن مذموم مذکوره محترق بوده و بوده باشد
زاید و متصل بمریخ یا ناقص و متصل بزحل دلالت کند در این وقت بر نکبت بزرگی که هیچ
چیز آنرا دفع نکند مگر خداوند عالم ح اگر قمر در تحویل منحوس بوده ببعضی از مناحس و بوده
باشد ساقط در سادس یا ثانی عشر از طالع تحویل و بوده باشد در اصل ایضا منحوس یا زاید
در ضوء متصل بمریخ یا ناقص در ضوء متصل بزحل یا بوده باشد در اصل و تحویل با ذنب و عطارد
دلالت کند جمیع این اوضاع بر بدی حال صاحب تحویل در معاش و مرض او و بر رسیدن خصومات
و نزاعات و غم و اندوه باو ت اگر قمر در تحویل سال منحوس باشد کم کند سعادتی که بمولود
در این سال رسد باب دهم در بودن کواکب در خانهای فلکی مقدمه در بیان بودن کواکب
در خانهای فلکی و شناختن دلالت کواکب بر بودن کواکب در خانها از طالع اصل یا تحویل
یا برج منتهی جز تو نیز سزاوار است که او را بشناسیم چگونگی امر کواکب در بیوت دوازده گانه
و این است که حصه هر خانه را بشناسی که در دو برج یا سه برج بوده باشد پس سزاوار است که بشناسی
دلایل کواکب را در این جهت هم این جهت که میباشد از برجی که میباشد الکوکب در آن و بشناسی
اینکه بعضی از کواکب بطیئ السیر از ایشان سریع السیر و بعضی راجع و از این جهت میباشد
از برای بعضی کواکب انتقالی در سیر خود در بروج از خانه بخانه او با پهلوی او با مقدم یا موخر
و بسا که میباشد در یکسال در یکخانه از خانهای مثل زحل که در سرعت سیر خود در یکسال
سیر نموده در چه برج چند و چند سیر کند و بسا میشود که از یکخانه بیرون نرود در السال و

که مشغول میشود در این سال از خانهٔ بخانهٔ دیگر و مشتری نیز اگر مشغول میشود از خانهٔ بخانهٔ دیگر ظاهر میشود
تدبیر او در سه برج و این بطوری میشود که مشتری در اخر برجی باشد در تحویل و سریع السیر باشد در این سال
سی و پنج درجه یا اکثر سیر میکند پس بیرون میرود از برجی که تحویل در انبود و ببرج سیم رسد از موضع تحویل
واما مریخ پس اگر در تحویل در موضعی باشد که در اخر برجی باشد و سریع السیر باشد در ان سال میرسد
ببرج دوم از موضع او در تحویل واما افتاب که مقیاس علت سالهاست عود کنند بمکان خود در
تحویل هیچ سنه واما زهره پس اگر در اخر برجی باشد در وقت او سریع السیر باشد در این سال عود کند
بمکان خود و کذرد تا بکرده بسوی برج چهارم خود ظاهر شود تدبیر او در سیزده برج واما عطارد
پس اگر در تحویل در بعضی از بروج بوده باشد بسا که عود کند بموضع خود و بسا که میرود ببرجیکه پهلوی
اوست چه مقدم باشد چه موخر پس ظاهر شود تدبیر او یا در یازده یا سیزده برج یا دوازده برج و کم
یکی از اینها بطی السیر باشد میرسد ایشان از این مواضع که کفتیم در ابطو زمان واما قمر پس اگر بوده باشد
در وقت تحویل سال در بعضی از مواضع خواهد عود کرد در هر ماهی از ماههای شمسی بمکان خود وازو بعد
در کذشت و ببرج سیم او رفت پس ظاهر شود تدبیر او در هر ماه شمسی در سیزده برج یا چهارده برج
واما راس و ذنب بدرستی که هر یک از اینها در هر سالی بنصف و ربع و بخمس نیمه سیر ایشان خواهد
بود بخلاف توالی و کاه شود که انتقال کنند در سالی از برجی ببرج دیگر نخود و کاه در همان برج
خواهند ماند تا اخر سال و این کواکب سفلیه هرکاه برسند در بعضی سالها بمکانهای تحویلی
یا از او کذرند و بر بیوت دیگر روند و دلالت کنند در وقت اول بر چیزی دلالت نخواهند کرد
در وقت تحویل دوم بر همان چیز بعینه بعلت انکه حال ایشان از سعود و نحوس و از مکان غیر
در روز عود بمکانهای تحویلی خود یا بمواضع دیگر که بوده اند در انها در وقت اول بر حاله و حال
باشد در این فصل یک جو باید تفقد و تفحص کنی در وقت انتقال و تحویل کواکب در خانهای
دوازده کانه نسبت بچیزهایی اول باید حال کوکبها در حاله ذات نکاه کرد دوم موضع برجیکه
کوکب در اوست از طالع اصل و سیم از برج سهم چهارم از طالع تحویل و پنجم از بهران مادام ...

در این

در ان برج است با اجسام و یا شعاع کواکب و چهارم با متمی عشریات و ثوابت اصلیه و تحویلیه و ششم
اتصال او بکواکب و اتصال کواکب باو در این برج و نظر بعضی ببعضی و هر کوکبی از کواکب هرکاه بکردند در خانه
از خانهای فلکی دلالت کنند بر چیزی از چیزها بر قدر طبیعت خود و طبیعت برج و خانه که در ان هستند
و خاصیت ان برج و خانه و هر کوکبی در نزد انتقال او بخانها جز این نیست که دلالت تام ان وقتی است که در
اصل ولادت یا تحویل دلالتی بران بعضی از برای ایشان بوده باشند و الا دلالتش کم و ضعیف باشد
در بعضی اوقات سال جز هرکاه وقت سال در عاشر از طالع اصل یا تحویل باشد دلالت کند بر ظفر
یافتن بامر سلطنت در ان سال شا هرکاه سعود در طالع تحویل بوده باشد یا بکرند بسوی مواضع بعضی
کواکب دلالت کنند بر منفعت قبیله و کم بکرا اکر در اصل نیکو حال بوده موضع بوده باشد شا
و هرکاه یکی از دو نحس در طالع اصل بوده باشد و دیکری در طالع سال و بوده باشد با ایشان سعدی
دلالت کنند بر شدت و سختی که بصاحب تحویل رسد تا اکر مولود مشرف بر کشتن رسد خصوصا هرکاه
فاسد باشد قمر در نزد تحویل سال شا اکر یکی از دو نحس در طالع سال بوده باشد و دیکری در
طالع اصل باشد دلالت کند بر دولت و بدی و شدت ان سال و اکر با یکی کوکب سعدی باشد
کم کند مکروه و شدت را اکر نحسی در طالع سال باشد ردی و بد خواهد بود لیکن خصوصا
هرکاه قمر و طالع سنه مضر و باشد نحسی پس اکر ان نحس مریخ باشد دلالت کند بر ضرر از ستمکاران
و اعدا و اکر زحل باشد دلالت کند بر مرض و غم و حبس و امثال این ضرها ج حلول کردن نحسین در
طالع سال و یا در طالع اصل و یا در برج انتها طالع اصل در انجو بوده اند و یا قمر در تحویل و
یا با رب انتها و یا با سایر والیان سال که ذکر نمودیم ایشان را یا در مقابله یا تربیع ایشان باشند
دلالت خواهند کرد بر فساد بدن و فساد معاش و بر بدی حال و بدتر انکه در ان برج نحس با منحوس بوده
باشد و سعدی نظر بان نداشته باشد جز اکر نحسی با رب السنه در طالع اصل بوده باشد
و فاسد کند قمر را ایضا دلالت کند بر دولت سال ج هرکاه برسد نحس بدرجات بیت المال
دلالت کند بر رفتن مال مولود یا بر حصول ضرری باو یا بسبب مال و بر همین سال عمل میشود در سایر

بیوت و حکم میشود در خانه بحسب طبیعت و جوهر انخانه جو اکر نحسی در وقت تحویل در طالع سال بوده باشد یا در
بعضی خانهای طالع سال بوده باشد مثل بیت المال یا بیت الاخوة یا غیر ایشان بدون انکه در اصل مفرط ان
موضع میباشد تا نحوست او کم ج هر خانه که دلالت کند بعضی از کواکب بر چیزی جز و حلول کند نحسی
در وسط السما طالع تحویل میباشد این جز که دوام در زند دیکر نزنه اکر بجای این نحوس کوکب سعدی باشد
دلالت کند بر صحت و سلامتی و سرور و حصول خیر بحسب جوهر السعد و طبیعت السعد ج اکر زحل
یا مریخ در وسط السما طالع تحویل واقع شوند موجب باعث شوند فساد در عمل و کار و موجب وبا
کسالت و فتور و سستی شوند از تحصیل منافع در همه اشغال و دلالت کنند بر بیرون رفتن مالی از دست
مولود در غیر منفعتی ج اکر اتفاق افتد این نحس در وقت تحویل در چهارم طالع تحویل بوده باشند
و صاحب برج انتها و صاحب طالع تحویل منحوس از او باشد بر شدت خوف و تاکید در ان جز
اکر نحسی شرقی بوده باشد از افتاب و در تثلیث سعود بوده باشند و از برای او تراجعی باشد
در طالع و قمر دلالت کند بر خیر و فایده بعد از رنج و مشقت جز بدترین نحوس در سال ان نحسی است
که در طالع تحویل بوده باشد و بوده باشد در اصل مقترن بطالع سال و قمر و بکوکب والی حال و یا
تفصیل این اجمال انکه زحل در طالع دلالت کند در ابتدا اکار بر اختلاف نفس و تکدر
و نقصان مال و قطع شدن همه میوها و رسیدن غم در رفتن دل و بهر طالی در رسیدن ضرر بفرزند
یا حصول ضرر در این جز و بر حصول اذیت از بعضی از اهل خانه او و بر جراحت بعضی از مردمان و بر
میل کردن دوستان بدشمنی و یا باز سفر بترسند و عارض شود او را رنج و عداوت کند
با مردم و او را تردد و دلتنکی رسد از مردم و ضرری بکاو و کوسفند و مال او رسد و اکر سعدی
نظر باو داشته باشد این شدت و سختی و ضرر اسان و سهل کردد و میباشد مدت این نحوس
و شدت بکسال تمام و بعد بر میکردد و او را شی و صلاح می اید خت زحل در طالع بر خورده مولود
اندوه و مضرت در مالش و فاسد شود عقل او و محزون کرداند جهت فرزند و واقع شود در
درد و اضیق از جهادها و اکر سعدی با او باشد یا نظری باو داشته باشد این شدت دفع کند

عقل بده

و تحلیل بود مع جز امیزش کند با مردمان صاحب قلم و زیاد شود قدر او و کم سخن و ترسناک و در شمشی کنند
با دوستان و اماده کرد از برای او تواضعها و خویش را در معرض مکان در اورد بسبب عجز و بسیار اراه
خشمکین کردد و خوف بوی از بسیاری از مردم و غمکین کردد بسبب کار نا کرده و غلبه کند برو اکر
فاسد و بسیار در دروغ و عارض شود او را رنجی ظاهر و مباشر عمل در خانهای بندکان و کنیزان
کرده و میکرده و بسوی او مالی از ملوک یا بزرکانی چند و کم کرده برخی از مالش و در بکر سفر میباشد
و نقل و تحویل کند از منزلی بمنزلی و غمکین شود بسبب فرزند و اکر زحل نزدیک بدرجه طالع باشد مشغول
بعلوم کرده و باسرار ملوک و پیوند کند بقومی و زیاد شود قدرش و برسد باو ترسی از سلطان و کارهای
عبث و بی فایده کند که بچیزی نرسد و باو واقع شود چیزی از ارث و عارض شود پدر او را نکبتی از
مرض یا از خشم مرد بزرکی و اکر اتفاق افتد که زحل در برج مذکور طالع واقع شود که او در ان برج
شمالی باشد دلالت کند بر هالک شدن او بعضی از چیوانات او و غمکین شود بسبب بعضی
در تجارت و بعضی از همسران و دوستان او ببلایی کرفتار شوند یا انکه تلف شوند و از برای او
کرب و حزن حاصل کردد و اکر در برج مونث و غیب واقع شود دشمن او شوند قومی و غمکین شود
بسبب قومی و اکر محترق شود در طالع دلالت کند بر بنده شدن و خدمت نمودن و درد کردن حوادث
و مکروه باو پس اکر نظر کند باو بعضی از سعود در اصل و تحویل کم کند شر را و زیاد کند خیر را
اکر در دوم طالع بوده باشد زحل ه دلالت کند بر غرامت و زیان در حالت شدنها و بر انچه
اندوه در خویشان و دوستان و بر فقر و احتیاج بعضی از پسران او و بر دور شدن از برادران
دوستان و بر اسراف در زیاده روی کردن در نفقه و نقصان کسب مال و محبوس شود بجهت
امر بزرکی و بقید اطلاق و رها شود از بند خت میرسد او را شر و بلا از ضامن و کفیل شدن
و داخل شود برای او از این باب ضرری و میرسد او را از جانب دوستان و خویشان او غم و سختی
در خصومت و کم کردد مالش و انفاق کند مالش را در چیزی که نفع نبخشد او را مع تحصیل کند
و بکیرد کوسفند و غیران از حیوانات و سیاست کند طایفه را و نیکویی کند با اهل خت خود

و میرسد بعضی از اهلش را مکروهی و دوری شود میان او و بعضی از برادرانش و پیوند کند با اشراف و قومی از آنها
یابد و ثنا نیکو گویند بر او و خوشحال کرده از جهتی که امید بدان نداشته باشد و مشغول گردد به بنا و عمارت
و تجارت و کم کرده مالش و خویش را احمل کند و وا دارد بر امور هولناک بسبب مال و غمگین شود بسبب قرض
و کفیل شدن بعد از چندی این غمها از او زایل گردد و دروغ کند بسوی او مالی که خوشحال کرده باشد و جهی
نقد در زمین و بنیاد ره مالی بغیر خود و اگر بودن ره زحل در این سال از بیت المال زیاد شود مالش و تبع
کند تجارت او و اگر زحل در برج مثلثه خاکی باشد بدی کند مولود با اهل بیت خویش و پیدا کند
میکند زمین و برخورد انفع بکوشد از لباس او و نزاع کند بسبب نان و اگر بد زن باشد صاحب قرض
کرده و اگر در جوزا و سایر این مثلثه هوائی باشد دلالت کند بر مناسب بودن تجارت و باو میرسد
مالی از بزرگان و اگر در سرطان یا سایر این مثلثه آبی باشد پیدا کند مالی از اهل بیت خود و بنیاد مشغول
دنیا یابان باشد و برخورد او را مالی الی در میراثش و نکاح کند زنی که عیبی داشته باشد یا مریض باشد
و متفرق سازد مال بعضی از اهل بیت خود را و خراب کند مواضع و آباد کند جای دیگر را صب اگر زحل
در دوم طالع مال بوده باشد اعم از آنکه سال الحذا باشد یا سهام نی دیگر در سال داشته باشد دلالت
کند بر پستی و غرامت در مال و بر خوف و بر ترس و این سه در سال بودن زحل در سوم از طالع تحویل دلالت کند
بر دروغ گفتن برادران و دوستان در حالت سه ماه از اول سال و بر اصابه ضرر از برادران و عارض
مرض و بلائی که براه رساند و بر کردن از کسب مال خود و بر ظفر یافتن در دعوی و خصومت و بر سبب منزله
و رتبه بزرگ عامل شود برکار بزرگ خت میرسد او را بلائی و مشقت و شدتی از جانب اهل و عشیره او
مع جو دوست دارد مولود چیزهای تازه و پاک را و بدی کند بسوی بعضی از برادران و خویشان و
دشمن شوند او را بعضی از دوستان او و ظفر یابد بر دشمن خود و نزاع و انتقال کند از جائی بجائی
بزرگتر و بنیاد اوقات تماثی اختیار کند و فاسد کند ساعی را و مشرف شود بر مکروهات و بدیها
و میرسد او را تب و دردها و علت و مرضی در دماغ و سر دردی و بزرگی جوید بر طایفه بزرگتر از خود و
اگر سفر کند دشوار است که برگردد بموضع خود و مشغول علوم حکمت و تعبیر خواب گردد خصوصا

کردهی

اگر زحل در برج مؤنث باشد و اگر در مذکر باشد مشغول شود بعلوم و چیزهای پنهانی از عیوب و خیر
و میل بچیزهائیکه که بعد از این آید و میباشد صواب کو و خدمت کند عباد و زهاد را و ریاست و بزرگی
کند طایفه را بودن زحل در برج چهارم طالع تحویل دلالت کند بر رسیدن مشقت و بلا و بر جراحت
و زخم در موضع پنهانی از جسد مولود و محزون کرده بر بعضی از خویشان و مفارقت کند او را بعضی عادت
کرده بعضی را وجهی و بر چیزی واقع شود در خصوصی که از او چیزی حاصل شود بیرون حمل در مکان صالحی باشد
در اصل میلاد یا اگر بوده باشد یا او سعدی دلالت کند بر نجات از امر شر و سفر کند و از چیزی میان
او و دوستانش محو و ملال باشد بعد بعد دوستی و صلح کند باذن الله خت در ورطه و حزن و کرب افتد
و اگر با ایجال زحل و بت طالع بوده باشد برخورد مولود را درد چشم یا پاهایش و دور از وطن خویش شود
و در بلائی افتد مع جو قدرش زیاد شود و خراب کند جائی را و آباد کند دیگر جائی را و خرج کند مالها را
و عارض شود او را تب و دردی و خوشحالی بنیاد کند بناگاه و تزویج کند بعضی از خویشان خود را
و بعضی از نزدیکان او را مکروهی رسد و برنج و نکبت افتد و دشمن شوند او را بعضی از ایشان و اگر
از برای زحل در طالع سهام دنی باشد دلالت کند از برای صاحب تحویل و مرض و غم و اندوه و علل بکار
کند بوجه الله و اگر زحل در خانه خود باشد گنج یا مالی پیدا خواهد کرد بسبب حیله و عارض شود او را مرضی خفی
و مریض شود بعضی از اولادش یا اگر تلف شود و ذهب و زر بسیاری جمع خواهد او و حفظ کند مال را پس اگر
زحل راجع باشد مالش کم کرده و اگر در برج غریب باشد دلالت کند بر هلاک ابعین او و بد بختی خواهد
مع بناگاه و عارض شود صاحب تحویل را تب و لرزه و خار شود از بعض زنان و اگر ناظر شود زحل را در
اصل یا تحویل بعض از سعود خلاص شود از مکاره و مشغول بعمارت و سفر شود و میرسد با نچه
دوست دارد و خوشحال کرده بفرزند نو رسیده و واقع شود میان او و دوستانش اختلاف بعد صلح
شود خت در ورطه و بلا و کرب و حزن و غم طویل افتد بسبب دوستان بودن زحل در پنجم از طالع
دلالت کند بر خون در فرزند و میرسد او را از خویشان غم و اندوهی و اتفاق افتد میان او و اولادش
منعت در اموال و عارض شود او را سحری بعد از سیزده ماه بعد بمنزله و کرامت و نیک نامی رسد

و در آخر سفر کند و مردم احسان کند ولیکن ثنا و حمدش نگویند و میرسد ضرری از دشمنان خود و خوشی
و فراخی عیش از برای او بود خت دروغ گفته شود بر او و گفته شود در باره او چیزی که علم نداشته باشد با
بان غلبه کند بر او مکر و بنیاد ادب بکار برد و عقلش زیاد شود و غمگین شود بسبب اینکه برخورد بعضی
از فرزندانش را یا اگر هلاک شود بعضی از فرزندانش و پیوند کند فرزندش با بزرگان و از ایشان فایده
و منزلتی یابد و زیاد شود قدر مولود بناگاه و شاید که این قدر که با و میرسد بسبب نی باشد بزرگ
زاده و مباشر اعمال سلطان شود و مشغول عمارت و بنا و تدبیر زمین و کاشتن درخت گردد
شود و زیاد شود مالش و ضیع شود بعضی از مالش و بعضی تلف و بعضی از مالش باعث غم او شود
و دوستانش با او حیله دیگر کنند و احسانی که کند کسی بر آن شکر نگوید و نقل کند از جائی
بجائی و دو را عدا خود مکروهی چند خت برخورد او را غم بسبب فرزند و دواب در همه سال باین اسباب
محزون و بر کشنده بخت باشد در بودن زحل در خانه ششم از طالع دلالت کند بر حزن و بنیادی
و دلتنگی و خصومت و تا انقضاء مدت هجده ماه برسد او را سحری و ارد سوالی و بعد نجات یابد
و عارض شود در جای پنهانی از جسد بثور و دردی شدید و اگر کفیل احدی شود غرامت کشد و اگر
سفر کند بخواهش نرسد و از بزرگان با و خبری رسد و بد شمنش ضرری رسد مع جو مریض شود و بر
خورد مالی و فوائدی از بزرگان و بی بجهد در خود دشمنان آنچه را میخواست بنیاد با حرب و ندامت
و حزن و اندوه باشد و طلب کند گنج و اموال پنهانی را و هلاک و تلف شود مالش به عهات و تعب کشد
بنیاد و سفری کند کی نفع و بنیاد مشغول عمارت شود خانه دین مثل مساجد و خلوت و علامت کند
و فحش گوید و نزاع با طایفه و اگر کفیل کرده غرامت کشد و بگریزند بعضی از بندگان و خدمت
کاران او و میرسد با و از سبب ایشان مکروهی و ببیند دشمنش مضرتی رسد و با و شماتت کنند اعداء
او و میباشد شاید که زن خود را طلاق دهد بسبب دوستی یا شریکی یا اگر واقع شود میان او و
و زنش اختلافی و تزویج کند زن پست رتبه را و مظفر نخواهد بود در امورش و میرسد بعضی از فرزندانش
مکروهی و ضعیف بدن و مریض کرده از تب و عارض شود او را بواسیر یا مرضی علتی در جایگاه مخفی

از بدنش

از بدنش یا اگر مجروح یا هن شود و بسبب آتش غمی با او رسد تا بکبیره در آید و اگر زحل در برج مذکر باشد
این مکاره اندک باشد شا اگر زحل منحوس باشد میرسد او را اوجاع از مواد باریده و عارض شود وجع
المفاصل و درد شکم بودن زحل در هفتم طالع دلالت کند بر دلتنگی و خصومت با زنان و با و ضرری
رسد و محمود و ستوده نشود در امور چیزی که از او صادر شود و مخاصمه کند بسبب مال و میرسد با و رنجی
یا جراحت در موضع خفی از بدنش یا اگر عارض شود او را درد دل و ضربان در سر و مصاحبت و زنا کند
با دوستان و امثال و اقران خود پس اگر مشتری با زحل باشد از ورطه و هلاکت نجات یابد بعضی خلاف
و با آرزوی خود رسد و بی جنداف داد در دشمنان در حال کاهی برزق و کاهی محروم باشد خت میرسد
با و خصومت و بلاء از جانب زنان و کارهائی از برای مردم کند که ثنایش نمیگویند مع جو بنیاد
مشوش میباشند در امور بدرش از او رنجیده شود و همچنین ستاو مردم و نزاع کند بسبب مال و میباشد
محتاج و حقیر و دوستان و اعدا با و بدی کنند و میباشد دلتنگ و فرزندش را انا و مکروهی رسد
و مریض شوند بعضی از اولادش و بنیاد شود رنج او دشوار شود مطالب او و شکر کرده نشود بر احسان و
عارض شود او را علت و مرضی که قصد بدنش دارد و شاید که این علت عارض شود در عضو پنهانی از بدنش
و عارض شود او را صداع و نزله و علتی در اسافل بدن و شکم او را عارض شود و او را سرفائی عارض شود
درد و پایش و نفع یابد بزن و بسعادت رسد بواسطه بعضی از زنان و تلف و غاری بوسیله نازها
زنان و کم کند نکاح را و شدید تر اگر زحل در برج غریب مؤنث باشد و اگر مشتری با زحل باشد
از جمیع این مکاره نجات یابد و دشمنان او بمکروه رسند و برخورد مال و منفعتی را و اگر زحل در حمل
و مثلثه آتشی باشد دلالت کند بر درشتی و خشم او بر مردم و خشم گرفتن بر مردم با و برخورد او
زخمی از آهن و آفتی از جنس محبوسین و از دواب و اگر در مثلثه خاکی باشد دلالت کند بر مشغول
شدن بزراعت و منتفع شود بزراعت و منتفع شود بان و اگر در مثلثه هوائی باشد مباشر
شود طلا و نقره را و اگر در مثلثه آبی باشد مشغول بچاه و باب و نهرها شود و منتفع شود بانها
صب برخورد او را خصومت و نزاع و بلاء از مردم و کم کرده نیکوئی او و سختیهای رنج و خفت

ورنشت ازاو نقل کنند بودن زحل در هشتم دلالت کند برخسران و زیان در اموال و درویش شوند از او
خویشان وهمی بیند موت فرزند وضرر برادر او وخود از موت نجات یابد واگر با زحل کوکب سعدی باشد
دلالت کند برکمی بلاء و بر سفر خیر حت ملحق شود او را بلائی وخوفی ومفارقت ودوری کنند برادران
وبرسد او را اندوهی در امر فرزندش واگر سعدی نظر داشته باشد سبک شود جر ها وشرمع بنیاد
منازعه کند وخواهند مردم بعضی از اعدایش وظفر یابد بایشان وواقع شود میان او وپدر وخویشان او
اختلافی وبعضی از برادران او مکروهی رسد وبدی کند بعضی از بزرگان ومختلف الفکر شود بغوی درویش
خاطر بهم رساند باهب وکارهای ردی ودست کند ونظر کند بچیزهای پوشیده وشاید سفر دور دوری
کند ونکاح کند زن غیب را واز برای او فرزند زاید وتلف وضایع شوند بعضی از فرزندانش بمرض
وموت وایمن شود برمالی با آنکه می یابد کنجی ومالی باسانی ومشغول شود بحالات واموال قدیمه ودنیا
دریال یاد برسد واکر بعضی از سعود ناظر بزحل باشد این مکاره کم کرده بودن زحل در تاسع تحویل دلالت
کند بر سفر از خیر ورفتن در راه دشواری وبر رسیدن بلا ومشقت بسوی او وبر مکث در غیبت وبر صلاح
رنج وخصومتی که جز از آن نداشته باشد واکر با او کوکب سعدی باشد ضرر را کم کرداند وتهمت زنند
بر دشمنان وتسلط یابد بر اهل بیت خود سفر درازی کند ودر رسد باو شدت وخصومت وکفته شود
در حق او چیزی که علم نداشته باشند بآن واکر سعود نظر باو داشته باشد مسلط خواهد بود بر اهل خویش
مع جو نقل ومکر کند در امور وحالات دینیه ودر اسرار ومشکلات دین وسایر علوم وجزو مهمل
چیزهای اینده وخوابهای نیکو بیند ومرتکب شود هر چه بخواهدش رسد وواقع شود در نزاع ومشغول گردد
بجنگ ومکر ودر رسد باو مالی از جهت سفاحتی واکر سفر کند باو شدت ومکروهی رسد ودر رفتن کند
براه دشواری ومکث کند در غیبت یک سال ودشوار است رجوع او لیکن اکر ناظر باشد باو سعود کم کند
مکاره را حب سفر کند واکر از برای زحل شهادتی باشد در اصل وتحویل مولود واقع شود در دوری
خارج
شدید ودر سفر وطول کشد غیبت او وملاقات کند شداید ومنازعه وخصومت را واخذ ودعوا
شود بچیزی که نکرده باشد اما بودن زحل در عاشر ه دلالت کند بر صحت بدن در وطن خود وبر ریاست

واهم

اهل بیت خویش ونزد او شود بشمشیر یا آهنی واز دابه افتد ونباید که حذر ودوری کند از جای بلند وانتقال
از حال خوبی بحال بدی واز کرامت ومنزلت بخواری وذلت ونا پیدا کردند بعضی از غلامانش یا وکیلانش
ورسد او را اندوه از سبب پدرش یا بعضی از اهل بیتش وسفر کند از شهری بشهری ورسد او را آفتی
از بهایم ورسد بدنش جراحت ومرض پیدا شود واکر کوکب سعدی با و ناظر باشد دلالت کند بر نجات یافتن
از این بلا ومیرسد او را خیری از بزرگان ویا فتن مالی از دشمنان وبر نیک نامی وذکر جمیل وبرایش
فرزند نوری حاصل شود وخوابهای راست بیند سبعت ملحق شود او را زدن وقید بر بجرا اهنین وشاید
از اسب در افتد وبنده از او کریزد ورسد باو غم شدیدی خصوصا هرگاه از برای او در وقت تحویل شهادتی
باشد مع بر مشغول مرمت کاری وبناء عمارت وزراعت ونهرها وحمام وخانهای تو وشکار آب شود
وامیزش کند با کسانیکه از برای ایشان قدر ومنزلتی باشد وحسد برند براو طایفه وسفر کند ورنج
بسیار کشد ورسد او را مکروهی باسباب مختلفه وبریده شود بدنش بشمشیر ویا آهن وغیر آن وانجنای
در افتد یا از موضع بلندی ورسد او را یکبی از بعضی از بهایم ومفارقت کنند از او بعضی از غلامانش
یا از وکلایش وکارهای بدیعی کند که با او نیامیزد وشک کند در دین خود وغیبت کند مردم را ومردم غیبت
کنند او را وبیمار کرده وبرسد او را جراحتی ویا علتی در بدنش وانتقال از حالی بحال عسر ومنازعه شود
بخویشان وبا بوین ورسد بفرزندانش مکروهی واکر زحل در برج راجع بوده باشد وشهادت در اصل
از برای او بعضی از سعود کم کند مکاره را وبرخورد خیر را وبیفزاید در مالش وظفر یابد بر اعداء واکر سفر
کند برگردد از سفرش ومنتفع شود بتجارت وحاصل شود برایش فرزندی ومی بیند خواب راستی
بودن زحل در یازدهم دلالت کند بر رسیدن باسانی ومقبول بودن بچیزی که روی او ودر حصول
دستکاری برای او در هرجائی که باشد واکر کوکب سعدی با او باشد دلالت کند بر زیادتی خیر
وبسیاری مال وتمامیت کارها وبر رسیدن غنی باو ودر بیکان یا در بعضی از اهل بیتش ومی بیند
ضرر در فرزندش ووا کذاره تربیتش را حت دلالت کند بر فرح او وزیاد شود مال او وصاحب دولت
شود واکر سعودی با او باشد رفیع شود مرتبه مولود جر مع بیفزاید در جاه او وظفر یابد هر چه را طلب نماید

کمتر شود وغافل شود بکار بزرگی وتزویج کند فرزندانش واکرام کند او را پادشاه وشبان او واشراف وبزرگان
مودت ودوستی شود واکر نحوس با او نظری داشته باشد ومریض شود مع جر میباشد خوش عیش وخوش نفس
وملذذ جوید بر همراهانش ودوستی کند با ملوک ومحمود ومکرم میباشد وتلف کند برادر بزرگی او وحاصل
شود برای او منزلتی وقدر برادر بزرگ وزیاد شود قدر ومال وخدم وحشم او وزنی برد وتزویج کند فرزندش را
واز برای فرزندش فرزندی حاصل شود ونفقه خود را زیاد کند وبناء عمارت وخانه وغرس درخت کند
بدست خویش وتمام شود بر دست او هر عملی که کند واز برای خدا نذری کند که وفا بآن کند واکر قسمی یاد کند
بر مقتضای آن عمل نماید حب اکر مشتری در طالع تحویل معذور ومنحوس باشد میرسد بمولود خصومت ومنازعت
وحاصل شود برا وبسبب آن نزاع شدیدی واسبیع اکر زهره نظری باو داشته باشد قوی کردد دلیل او
او وغلبه کند بر خصم خویش ومیرسد بمنفعت وخیری از این خصومت واکر نظری کند بسوی او نحوس باشد
کند او را برخورد او را ضرری ودشواری از جانب تجارت وحاصل شود برای او غرامتی ورسیدنهای بسیار
در مال بودن مشتری در دویم طالع دلالت کند بر زیادتی در مال ودولت وبر نیکوئی حال وبر ترتیب وحصول
فرزند واکر نحسی با او باشد یا نظر باو داشته دلالت کند بر ضرر وظلم حت زیاد شود مال او ومیکردد امین
میان اشراف واکر نحوس با او بوده یا نظری باو داشته باشد دلالت کند بر اصابت ضرر وبلاء از جهة
تجارت جر مع مالش باقی ماند ومال بکری تحصیل کند که ذخیره کذارد از آن جهتی که خود میشناخته است
اما یا نمیشناخته است وبسبب صبحی امین کرده بر مالی ومنتفع کرده وبسبب سرقت ودزدی وغیر آن فروش خویش
وشبه وکنیز وامیزش کند با اشراف وخواهد بود سلک وشت ودوست دارد جمع مال را واکر مشتری منحوس
باشد میرسد او را مکاره از هر انچه ذکر کردیم بودن مشتری در سیم طالع دلالت کند بر ریاست واما دست
بر مردم بخوبی ورجوع کردن مردم بسوی او بخوبی وکرفتار زندان نشود لیکن نجات یابد ومیرسد او را رفعت
روزی وهمراه برادران ودوستان از او خبر بیند وباصدها رسد حت برخورد او را سرور وفرح
از جانب برادران واحسان کند بجمعی از مردمان وبوده باشد او غنی ومال دار مع جو حزر وهلد
باشیاء اینده وکارهای محموده وپسندیده کند از امر حق ودین وبر نیکوئی مذکور شود ومردم براو

لیکن بعد از دشواری وهیچ عکس شود ونزاع کند وبدی کند بیکی از ابوین خود ومیکرده سرود ولذات او
منغص ومکدر ومشغول بتعمیر مبین وچشمه آب شود واکر سعود نظری داشته باشد دلالت کند بر زیادتی
خیر حال وانفاذ در کارها مکر آنکه عکس شود بسبب فرزندان وخویشان وبنکاه نحو بودن زحل در دو
زدهم دلالت کند بر زیادتی بلاء وانتقال وتغییر از حال بجز اری بحال دیگر تمام نشود از برای او کاری
ونخواهد بود از برای او سرور در چیزی که از او تمام شود ورسد او را حبس وزندان از سبب کیلان خود وماد
مکر وحیله کنند وخبری که از او صادر شود باعث حمل شود که مردم باو ثنا کویند ونباید پرهیز کند از سعی
در تجارت وخوابهای پریشان در نشت بیند ومی بیند ضرر بیماری حت ملحق کرده باو بلائی وکاه کاه دشمنان
او را دست دهد در کارش ومحمود نخواهد بود مع جو ظفر یافتن بر دشمن ورسد او را مضرت ومکروه در
مال وبنده ومیباشد وکیل واز جانب غیری نزاع کند ومیل با مور شر کند ومیان او وزنانش
نزاع شود وعادت کند برایشان ودروغ بجهه کند واحسان کند بعضی از اهل بیتش ودر حکمت
که از وسخن تمام شود کاری که شروع در او نماید وکم سرور وغیر محمود میباشد در احسانیکه
بمردم میکند ومیرسد باو اسیبی بسبب حیله که بدیکری کند واکر سفری کند ضرری باو رسد و
خوابهای پریشان وبد بیند ومنتفع نشود بتجارت واکر زحل در آن برج مقبول نباشد دلالت
کند بر کسالت وبیکاری وسستی وبطالت در بیان بودن مشتری در برج طالع تحویل دلالت کند
در ابتدا سال بر خصومت در امر خیر ولطف وبر دلتنگی بر زنان وخویشان بعد چند خوبی را
در خویشان خود وزایل شود دلتنگی اش ونزاعش وزیاده شود مالش وفرزندی برایش حاصل
شود وتزویج کند فرزندش ومتصل شود باو مهر خوبی وتمام کند آنچه را که اراده کرده است ومیباشد
با سعادت وکرامت وفرح کند بهر چه شروع کند در آن وعمل کند ونیکو وعمل صالح کند وبا ملکش
رجوع کند نفع آن واکر سعدی نظر باو داشته باشد یا مقارن او شود دلالت کند بر دوستی
بودن با بزرگان وبر ثنا وکرامت وبر تصویر صورت خود در بتخانه ودر اخر سال خوشحال شود وبلندی
بجا آورد واز این باب چیزی باو رسد حت ملحق شود در اول سال او را خصومت وسخنان بدی

کرجیزی

ثنا کویند واحسان کند بمردم ومردم احسان کنند باو اینکه کفتیم در صورتیست که مشتری در برج مذکر باشد
اکر در برج مؤنث باشد خوابهای مختلف بیند وبسیار مباشر شود علوم وحالات دینی وحاصل
برایش ریاست وبزرکی دهد برادران واهل خانه اش احسان کند ولیکن بمردم دوستی نیکی کند
صب بودن مشتری در سیم هرچند که صاحب سنه نباشد باعث رسیدن سرور وفرح میشود
از جانب برادران وخویشان بودن مشتری در چهارم طالع دلالت کند بر حصول خیر ورجوع کند بسوی
اماکن اهل طبقه او سعادتی وحاصل شود برایش تسلط برناس واکر بیمار شود نجات یابد از آن
درامر خیر وصنعت بنا کار وشغول با بناها وزمین کرده ودر امر کشایش خواهد بود وتجارت
برایش صلاح است واکر زحل یا ونظر داشته باشد ارثش اکر ردی وبد باشد وبعد خوب
خت سفر کند ونفع یابد وبنا خانه کند وزراعت کند وآباد سازد زمین را وخوشحال
کرده باشد مع جر برخوردار ومتفق از جایهای پنهانی وپوشیده بادی رسد وچون چهار پا
کوسفند بسیار شود ودختر بیند بعضی از مال را ومشغول شود با شیاء قدیمه ونفع کند
در تجارت ومیباشد باکشاد یعنی فراخ روزی ومشغول بزراعت وبنا وبنا خانه کرده وابتداش
کند با اصل دین وکارهای خیر کند ومردم با تضرع باشد بدرگاه الهی ودعا دارد ومی بیند درکار دستی
آنچه را که دوست دارد وقدرش زیاد شود وزنش آبستن کرده بودن مشتری در پنجم دلالت کند بر حامل
شدن فرزند واکر فرزند داشته باشد زن کیرد ونقال ودولت رسد واکر سفر کرده باشد
رجوع کند بوطن خویش واحسان کند به برادرانش ومی بیند ضرری در دشمنانش صب وخدا
وخوشحال باشد از فرزند وزن وعروسی کند ومی بیند در فرزندانش صلاح را مع مالش زیاد شود
ومشغول بمسائل و واخبار شود ومتفکر شود در بهره مال وعمر محمود باشد در بسیاری از کار
خود دروغ کوید براشخاص صالحین ودروغ بسیار ودوست دارد باکبرا وبرایش فرزند نیک حاصل
شود وفرزندش برومان بزرکی جوید واحسان بیرادرانش کند وقدرش زیاد شود ومکروه را
دراعدا خود بیند که بایشان رسد وامید رسد در مساجد ودعا بد کند ودوست دارد نیکنامی را
دوستی‌ها

وشنوانند بمردم کارهای خود را وچیزهای اهل صلاح ودرده کارها بمردم دهد ومشغول بعقاید وقبرستانها با
واکر سفر کند رجوع بوطن کند بودن مشتری در خانه ششم طالع بتحویل هم دلالت کند بر دلتنکی وخصومت
ومعارف بعضی از خویشان وبا بزرکان خواهد دعوی وخصومت کرد بعد از ایشان متفرق شود ودو
شود از سحر وشر ومرض وبسبب نذری بدرگاه الهی از مرض وبلا نجات یابد وباو رسد از جایکاه دور خبر
خوشحال شود وبرخوردار را سعادتی باذن الله خت برخوردار از بلائی وخصومتی از اشراف وبزرگان
یا از کسیکه از او بزرکتر باشد در قدر ومنزلت واکر زهره نظری باو داشته باشد از خصومت نفع یا
رسد وضرر دوستان او را ظفر یابد مع جر دشمن دارد اهل صلاح را ووقع شود میان او وبعضی از
اهل صلاح وقومیکه با قدر ومنزلت باشند بسبب اشیاء قدیمه خصومتی ونزاعی ومرافعه کند نزد
سلطان ومنازعه با سفلکان هم کند وبدوستی هیچ یک ثابت قدم نباشد ومحزون شود بسبب
زنان واولاد خود از کلاه وغبار وبیرون کند از دست خود مالها را در جهتی که مکروه داشته باشد ا
ومالک شود مالها در شر او ونقصانکه رسد مال بدینها را اکرام کنند باو وملوک ورسد او را از ایشان
مالی وعارض شود او را غمها بیکر زائل شود وعارض شود او را مرضی درجکر شود در جانب
باد رحبان او بودن مشتری در هفتم طالع هم دلالت کند بر تغلب از مالی محالیشان در آنکه
واکر از برایش زنی نباشد زنی خواهد بود وبرایش فرزندی خواهد زائید ورسد باو مالی بسیار
دو دوستانی چند خواهد کرفت وبهلاکت رسد اعدا واکر این خانه سابع خانه مشتری باشد
کند بر فرح وشادمانی وکسب مال بسیاری کند وبوده باشد از جانب دوستان سرور وخوشحال
باذن الله خت پیدا کند از تجارت مالی ومتاع را وتزویج کند وشادمانی نماید وازدوستان
می چند آنچه را که دوست دارد مع جر تزویج کند زن با قدر ومنزلت را واز زنان خبری باو رسد
با آنکه زنان او دوست دارند او را وحیله باو کنند وبسبب ایشان مکروهی باو رسد وحاصل شود
برایش فرزندی وزیاد شود دوستانش وهلاک شود دشمنانش ورسد باو مال بسیاری وکنجی
بسبب چیز دیرینه وقدیمی یا بسبب مرکان واز دست خود بیرون کند مالی ورسد او را بمولی از

ایضا وطو نیما ومی بیند در چیزکارهای خود آنچه را که دوست دارد وبنا عمارت وکاشتن درخت کند ارد
مباشر عمل بزرکی شود واکر مشتری منحوس باشد میان او وزنانش خلاف ودوری شود ورسد بمال او
ضرر وخسارتی ونزاع کند با مردم وسفر دوری کند واکر خانه مشتری باشد برج هفتم در صورتیکه منحوس
باشد از آن شر ومکروه را کم کند وبیفزاید خیر وکسب کند مال بزرکی را وخوشحال کرده بدوستان
صب بودن مشتری در خانه هفتم هرچند بکر برایش شماتتی نباشد دلالت کند بر اضافه چیزی با
واز جهت کتابت وحساب بودن مشتری در خانه هشتم طالع هم دلالت کند بر اضافه ورسیدن
المر واندوه ولیکن نجات یابد از آن وافترا بندند براو دروغ را ولیکن بری وسالم ماند از آن وحاصل
مال شود ومداخلش بسیار نباشد وبرای او ریاست وتسلط بر مردم حاصل شود وبکند خیر را
وهر کاری که کند ضایع باشد واکر با مشتری نحسی باشد ویا نظری باو داشته باشد کم شود از مالش را
وبسیار دست دارد خرجش را خت رسد باو رنجی ووجعی ودروغ وافترا براو ببندند وبیابد مالها را از آن
وچیزهای قدیمی واکر نحسی نظر داشته باشد مالش کم کرده وباد اندوهی رسد وبدی او را کویند
وبراو افترا ببندند لیکن این مکاره از او زایل شود ومداخلش کم کرده ومشغول باموال مردکان وترکها شود
وپیدا کند مالی از این جهت خصوصا هرکاه مشتری زائد السیر باشد واکر منحوس باشد دلالت کند
بر نقصان در مال وبر بسیاری خرج صب اکر مشتری در هشتم باشد ومنحوس سهم بوده باشد میرسد
باو رنجی ودر حالیکه بسیار شود خشم او وسیاست او بودن مشتری در نهم طالع هم دلالت کند بر
امر خیری وبرجوع از سفر با محبت وثنا وکرامت وتزویجی با اشراف جید ومعالجه کردن تجارت از
برای او صلاح ونافع باشد ورستکار شود بحق وبغایت رسد خت صب سفر کند بشهر دوری وبرید
کند با بزرکان واشراف واو را اکرام کنند ومیرسد از پیوند ایشان بمالی ومنفع شود وحرکت وکردش
نمودن مع جر اکر مشتری در برج مذکر باشد یعنی برج نهم برج مذکر باشد واز برای او در آن برج شهادت
باشد سفر کند از شهری بشهری ودر آن سفر بغایت وچیز در راستی رسد ورجوع کند با آنچه دوست
دارد ودوستی کند درغربت وبسبب سفر پاره از کتابی واکر قدری از برای ایشان بوده باشد ود
بخیر

ودر شهر غربت بنا عمارتی کذارد وخواهد بود مقبول القول وبآینده مقصد ومطلب خود وصواب کفتار و
مشغول کرده بکار دین ومیرسد باین سبب بچیزی ونفع کند در تجارت ودر امر راستی ودرامر سکونتی وامین شود
مالی دو فراهم آورد مالها را وامرش کند با ملوک ولباس وخلعت ایشان را بپوشد واکر در برج عقرب باشد خصوصا
در برج مؤنث دلالت کند بر خوابهای دروغ بیند وافاده کرده برای او خصومات وتهمتهای دروغ خورده در میان
اعدا دروغ کوید وخویش را پیش مردم میستاید وثنا کوید وعجب وتکبر کند ودوست دارد جماعت زنان را
ومیرسد از ایشان بچیزی تزویج کند وبودن مشتری در دهم طالع هم دلالت کند در ابتداء امر بر خاموش شدن
چراغ شادمانی ومتغیر شدن احوال وداخل شدن غم از جهت شرکت مکر اکثر دلالت کند بر صلاح امر از
زنان وهر زمانی که سیر مشتری زیادتر باشد در این برج میباشد هریک از این احوال بهتر وپاکیزه تر ومیرسد
بنام وافزونی مال ومی بیند سرخ با اصل ودر فرزند وسفر کند در امر خیری وکسب کند مالی از دوستان وفرح
کند در امر خیری ودر هر عملی که شروع کند در آن خوشحال خواهد بود خت متغیر شود مالش در اول سال و
شود او را غم در اول سال هم زیاد کند شرافت وکرامت را بر برادران وپیدا کند مالها را مع جر امیزش کند
با ملوک وبزرکان وایشان النوعا وکرند وحاصل شود برای او ریاستی که در آن زمان فرمایش کند واعتماد
بقول او وفاسد شود مال بعضی از جنس واحسان کند بعضی از اهل جنس ومشغول با مزرعه وزراعت وکار
ومواشی شود وامین کرده برمالی وارث برد مالها را وفرزندش مالی حاصل کند ونفع یابد تزویج وشرکت وسفر
کند از شهری بشهری وبنا پیدا او وبرشود از منزل خود وسخن کوید با عربیان ومی بیند درکارهای خود واکر
منحوس باشد کم کند خیر او را وزیاد کند شر را بودن مشتری در خانه یازدهم طالع هم دلالت کند بر اعطاء فرزندی
وصاحب مال بسیار خواهد شد واکر مریض شود نجات خواهد یافت از مرض خود وبنا کند امور منفعه وحوض آب
وغرس درخت ما وتمام نیک وبزرکی پیدا کند ومی بیند ضرر در اعدا خت سرور کند بحکومت وبنا وخانه
وزراعت زمین واکر منحوس نظری باو داشته باشد کم کند خیرها را مع جر پیدا کند مال نفیس را وتزویج
کند دختر را وفرزندی بهم رساند وامیزش کند با اشراف وسلاطین واکر مریض شود خوب شود از مرض
ومیباشد عسلی کننده بدین خود ونزاع کند بسبب دین ومشغول قبرستان وبنا عمارت وکاشتن درخت

که دوستان کند بدو دشمنان خود و اگر منحوس باشد کم کند خیر با بودن مشتری در خانه دهم طالع م دلالت کند
بر سفرها و بر حذر کند از جای بلند و چهارپایان و در مدت چهار خمس سال متوسط الحال و یک خمس او
صالح الحال باشد و کم کردن مالش و اسراف کند در خرجش و مساعده و امداد او بکند هیچ یک از خویشانش
او مکان برای طمع بهر که خیر و احسان کند ثناء او بگوید و اگر با او سعدی بوده یا ناظر باو داشته باشد
کم کند بلا و شده ترا خت سفر کند و محمود کرده در هیچ کاری و برخورد او را دردی و مریض شود و اگر نحوسی
ناظر داشته باشد باو تحلیل برند و زایل کنند این مکاره را مع جر بدی کنند با او بعضی از او واحسان
کنند با او طایفه دیگر و در عداوت و خصومت بر روی او ممنوع کرده و در رسد او را مکروهی در مالش و ضیع
بسیاری کند و هجرت و دوری کند از وطن و رسد او را تعب بسیاری و نزاعی و رسد او را آفتی از بهایم
و حاصل شود برایش فرح ملک در بیان بودن مریخ در خانه برج طالع اما بودن او در برج طالع م دلالت
کند بر مرض و وجع شدید در عضو پنهانی از جسدش یا بر وجع و درد چشم و باید بپرهیزد از مکان رفیع
و از آتش و خصومت و کم کند مالش را و از دشمن عداوت و ملتی چند و دشمنان کثیر شود صب
خت عارض شود او را مرض و درد در اعضایش و رسد او را از بعضی برادرانش عداوتی و خصومتی
مع جر رسد باو بخشی از آتش و حرارت و ناخوشی جرب و عارض شود او را دردی در موضع خفی از
جسدش بسبب طعام و هضم و یا عارض شود درد شکم و زیربغل و حبس بول و نزاع دشمن و مخاصمه در مال
و غیر مال و حکم شود بر او حق در مالش و نقل کند از جایی بجایی و نباشد متحمل و زود خشمگین
و بدنش محبوس شود تا بکی و رسد و بدی کند مولود با اهلش و نبادر پدرش و مصیبتی و امادة شود برای
مادرش خصومتی بسبب چیزهای باطل بودن مریخ در برج دویم م دلالت کند بر ضرر که در اموال و بر
وجع و مرض شدید و بر مخاصمه با مردم و حکم شود بر او بدادن حقی یا بر استیجار اسراف کند در فرض خت
ذخیره کند مال را و برسد او را مرضی و درد شدیدی و سخت تر اگر زحل ناظر باشد بسوی او و دفع
کند یا اگر سفر کند و بمالی رسد مع جر بدست خود مشغول کارهائی شود مخاصمه کند و باو نا
شود مالی از راههای مختلفه و در تبرعید از عبادت شد بلا و خصومت و خواهد بود این نزاع از چیز

فقدی و خرج بسیاری کند و غمگین شود از بی انفاق مال و خرجش و مبتلا شود بعضی از این مریخ مال بسبب زنان
فاسد و لهو و شاید از او دزدیده شود مالی و رسد بعضی از مالش را آفتی از آتش و غیر عمارت بودن او
در ثالث م دلالت کند بر سفرها و بدی از برای بعضی خویشان و رجوع کند از سفر و چیزی شنود از پیش
مصلایح باشد مع جر دلالت کند بر مرض و سفر بدوران خت مبتلا شود با عجب و تکبر در پیش خود
و بدی با اهل و برادران کند و دوست دارد نزاع با ویشان او و دوستان او سخنی و گفتگوئی واقع
شود و مشغول شود بمکر و خدعه و فریب و سخن گوید با لشکرکشان و ندیم اسراف کرده و غضب و خشم
گیرند بر او و بعضی از بزرگان و بی چند از بعضی انچه را دوست دارد و سفر کند بعضی از خویشانش
و سفرها و دیر که رجوع نکند بودن مریخ در چهارم طالع م دلالت کند بر وجع و جراحت در موضع خفی
از جسدش و سفر کند و اگر زحل با مریخ بود یا نظری باو داشته باشد دلالت کند بر ظلم و حسرت
و خصومت بدون سببی و می بیند در خویشان خود مکروهی و باید بپرهیزد از سلاطین و اگر نظر کند
باو زحل برخورد او را مالی صالح از مستغلات خت دلالت کند بر وجع و جراحت در موضع پنهانی
از بدنش مع جر عارض شود او را علتی و مرضی یا در موضع خفی و شاید که بوده باشد آن در دل یا طحال یا
شود یا آنکه عارض شود او را درد مفاصل و جراحتها یکه بر بدنش شود با آهن یا آنکه از بلندی افتد و گم
کند بخطر خانه خویش یا دشنام گویند او را بر احسانی که کند و رسد پدرش را خصومتی و خشمگین بسیار
و شاید باو خوفی از دزدان رسد یا از سلاطین و لشکریان و غمگین شود بسبب لهو بودن او در برج پنجم
از طالع م دلالت کند بر اندوه و بیماری و باید حذر و پرهیز کند از آهن و سلاح جنگ و مکان رفیع و
مریض شود یکی از فرزندانش و اگر مریخ در خانه خود یا در مکان صالحی باشد نجات یابد از این مکاره
و برخورد خیری در سفر خت برخورد فرزندش را ضرری از آهن و یا در افتد از جائی بلندی یا از
پشت حیوانی و محزون شود بار فرزند و اگر مریخ با این حال در خانه خود باشد یا نظر داشته باشند
بسوی او سعود دلالت کند بر ایمنی از بلا و شدت با مع جر غمگین شود بسبب فرزند و رسول ...
و بیمار کرده از حرارت و جراحت شود بدنش از آهن یا از بلندی در افتد و بدی کند بر بعضی از

اهل جماعتش و مریض شود بعضی از فرزندانش و مخاصمه با اولاد کند و با عزم ایشان بترک کند بسبب ایشان یا آنکه دشمنی
بعضی از ایشان با مکروهی و اگر مریخ در این برج منزاعی باشد یا آنکه مسعود یا مسلط بر خلاف این باشد و دلالت
کند بر بهره و صلاح و اگر مشغول تجارت کرده ربح کند در آن بودن مریخ در ششم طالع م دلالت کند بر گریختن
بندگان و کنیزکان و فرزند و بپرهیزد از آهن و آتش و اگر سفر کند بیابد صلاح باشد و برخورد خیری و رسد
باو مرضی خت گریزد از او بندگانش و مملوکها و خدمتکارانش یا بعضی از فرزندانش و شاید برسد
آفتی از آتش و سوختن و حرارت مع جر ساقط شود از جایگاه بلندی یا عارض شود او را مرضی در ظاهر
بدنش یا در ران یا در ساق یا در پا و بریده شود بدنش با آهن یا برسد او را بخشی از آتش یا از آب گرم یا از
آب سرد یا از سمع یا دزد و بدی کند بر بندگان و کنیزکان دیگر برد بعضی از ایشان و گریزد فرزندش یا از
او دور شود و بندگان و اعداء او را آفتی رسد و سخن گوید بچیزهای باطل خصوصا هرگاه مریخ شرقی باشد
و اما اگر مغربی باشد برسد باو از خبث و نحوست و بیرون آید از او خونی و رسد او را آفتی از مکر و حیله زنان
بودن او در خانه هفتم طالع م دلالت کند بر غم در بعضی از خویشان یا باید باو غیبت رود و باو صاحب حقی
در مکان پنهانی و پنهان در آید در او درد چشم و برسد او را بسبب زنان حزن و اندوه و کثیر و کم کرده مالش
از جانب بندگان و دزد یا از عداوت و عارض شود قرضها از نحوی و دردی و اگر سعدی نظر باو کند کم کند
این مکاره را خت محزون شود در امر عشیره و زنان خود و سفر کند و باو جراحت و شب غلبه کند و هیجان
خون و آفتی از سوختن و آتش عارض شود مع جر غمگین شود با اهل و فرزندش صعب بسیار و با حسرت
و ندامت باشد و برسد باو آفتی از آتش یا از آب گرم و آید از بدنش جراحت و در تیل یا عارض شود
او را آفتی در پنهان خود یا کشتنش و باها درد و چشم بهم رسد او را و حاصل شود علتی در موضع خفی
از بدنش و مشغول حق و مواقع انبوه و همچنین مشغول مکر و حیله و برپا کند بر خود نزاع و خصومت
و مخاصمه کند بسبب زنان و اولاد و در نزاع ظفر یابد و کم شود یاد از مالش بسبب بندگان و دشمنان
و دزدان و سفر کند و رجوع کند از سفرش و احسان کند بر بندگان و فقراء و راضی شود بر صنایع
صالحین و ابنهش کند با دیگران اهل دین و غمگین شود بسبب قمار و بسبب بعضی از ایشان او را آفتی
در

ورسد
و مریض شود زنش بودن او در هشتم م دلالت کند بر اندوه و زیان کند و بخت از جانب بکر و جمله و باید
بپرهیزد از آتش و از بهایم و بعضی از اقرباء اهلش مرضی رسد و اگر سعدی نظر کند نجات یابد از این مکروه
و سفر نکند چه اگر سفر کند پشیمان شود خت ضعیف شود دل او و ترسد و محبوس شود م ع ح ذ
بسیار غضب و بغض کند و سختی کند و کرم و خضوع و کوچکی نکند از برای غیر و برای سخن شنود از انو
و می چند در ایشان انچه را کره دوست دارد و مغشوش شود بر ایشان اموال ایشان و برسد او را خصومتی
که تجدد آن امل و شد کند چون سلطان و ظفر یابد بر خصم خویش و مشغول کند نفس و در دروغ و سخن باطل
و رسد باو وجعی از مریخ و او در دندان که فش شلع و از زدن دردی یا در چشم یا مکروهی بسبب آتش و حرارت
و دزد و اعداء و بهایم و مکر و حیله و بیشتر اراده شود بدردی و احسان کند بمساکین و مشغول علوم
بمادیتر و علم دین کرده و اگر سفر کند پشیمان شود از سفرش و رسد بعضی از خویشان او را مرضی صب
برسد او را آفتی از حرارت و برسد او را از سلطان ونج شدیدی و حبس جرمه و قبا کر و رسد او را جراحتی
با زدن بشمشیر بودن مریخ در نهم طالع م باید حذر کند و بپرهیزد از خصومت و دعوی چرا این رنج
دلیل است و نه ابتدا امر برو لشکری و ضرر و اگر نظر داشته باشد کواکب سعدی کم کند بر دم شر و
حصول خیر خت ملحق شود او را خصومت با برادرانش و از بیتی و شاید که سفر کند و اگر مشتری نظری
باو داشته باشد کم کند شرا را مع جر جدا شود از اهلش یا منتقل شود از مکانی بمکانی و زیاده
شود غضب و شغب او و سعایت و نمامی کند در امر طایفه و مردم را بطعام خویش خواند و مکر رشوه
لذت خوردن و آشامیدن او و خوشحال شود بفرزند و مال و زن و احسان کند بمساکین و بعضی جنایت
و زیاد شود نفرت شاه او و قبول کنند در جهان سخن او را و خوف برداره از آنکه از او انتقام کشند
و بدی با او کنند و لیکن سالم ماند از این مکروهها و چند دشمن خود انچه میخواهد بودن او در دهم
م باید حذر و پرهیز کند از دابه و از جایگاه مرتفع و از درخت و برسد او را وجع شدیدی و حذر
کند از زیاد و گفتگو و نزاع و عیب شود با انچه نکرده است و مشغول چیز پنهان نشود که با وضرر رسد
و مباشرت تجارت و حربه و فروختن بر ایش صالح باشد مگر آنکه سفر بر ایش صلاح نیست و باید

خویش را محافظت غایب دهد و نزاول صب خت رسد باو وجع شدیدی و نوعی از درد وستادن ودر کارهای
دهکانی این برج دهم از برج چهارم پایان باشد و قربا او باشد در بلندی سد بد واقع شود از خشاه
کوسفندان وچهارپایان شی مع جو میان او وابوین او نزاع شود و رسد برن و فرزندش مکروهی و بکوید
کند فرزندش برو بکه بر این مرتبه باشد و تمالش افت و زیان رسد و بکردن او افتد قرض و دین ابد و
اخراجاتی که کرده باشد بر او ضایع غایب چیزها هر کدام موکل بر محافظت ایشان باشد و ظلم و ستم کند
ایشان برو کاری کند که مذمت او کنند و اگر کار پنهانی کند اشکارا کرده و مشهور کردد بکارهائی که کرده
باشد و مخاصمه کند بسبب چیزها مختلفه و مرسد باو از تمام مکروهی و کوشش کند در بیخ چیزی و مباد
شود بجنس از طعام و شراب و رسد او را مرضی و علتی از حرارت در شقیقه یا در جولان یا در پاها و بخشی او
رسد از آتش یا از حرارت یا از اب کرم و از بریده شدن عضوی یا من از سکی یا جانوری یا ضرر از دیدن یا از
حیوانی یا از جای بلندی در افتد و حیله و مکر کنند باو و اگر مشغول مکر شود عکس شود و رجوع کند او
و بالش و نفع کند بتجارت و اگر سفر کنند برخورد بان مکروهی و سفر کنند بعضی از برادرانش و اگر برج
مثلثه اتشی باشد پیدا کند مالی و واقع شود میان او و اهل بیت او دوری و بر کردد بسوی چیزهائی که
از برای خویشان او بوده است و اگر مثلثه خاکی باشد مشغول کتب بلاغت شود و مباشر یاست
بر قومی کرده و بدی با اعدا کند و انتقال کند از جائی بجائی و بنا نهند در جای ظاهر مشهوری و اگر مثلثه
هوائی باشد مشغول شود بعلوم فلسفه و حالات و حوش و طیور و با سباب لهو و رغبت دارد انتقال
کند از جائی بجائی و عکس شود بسبب زنان و اولاد و اگر مثلثه آبی باشد واقع شود میان او و دو ستان
امیزش و غالب شود از بسیاری از جای خود و خرج کند مالها را بعمارت و غرس درخت و نظام شود
در دید فتن و قتل و جراحت بودن مریخ در یازدهم دلالت کند بر سعه رزق و کرامت در هر کاری و بر ظفر
یافتن در هر غوی و خصومت و دلالت کند بر مصادقه و دوستی مردم بسیاری و بعضی از خویشان
او خواهند از جائی دور چیزی و امد و بیع و شرا برای او صلاح باشد خت رسد باو چیزی از
هر بابی و از هر جهتی که بعمل خود عمل کند و خواهد بود عنی و مال او و امیزش یا برادرانی که خدمت کنند او را

ونشانه

دشادمانی کند با زنان و سلاح و اسباب آهنین و خانهای او زیاد شود و بمال مدخولی رسد از
چیزی قدیم بدون رنج و بعضی از خویشان او بر او دادو شوند از سفری و خراب کند موضعی از خانه
و مباشر شود کوهها و جایهای بلند را و امیزش کند با بزرگان و دوستی ایشان کند و مکرم باشد
و مخاصمه کند و منع کند طایفه را و دفع کند از ایشان مکروه را و دفع کند از منزل خود بسیار دیوان
او در برج دوازدهم دلالت کند بر خوابهای پریشان و بد دلتنکی و اگر قریب او باشد دلالت کند
بر مرضی تا بلند شود بر چوبی بجهت دار کشیدن یا برای کسی بد بخت کشیده شود بعد از این مکاره آن
زایل شود و سفر کند و بیع و شرا برایش صلاح بود و از جانب سلطان بلائی باو رسد خت
واقع شود در خصومت و رنج و بلا تا اکر قریب زحل باشد مع جز خواهد کشت شخصی را یا جاری شود
بر دست او فساد انسانی و بسیار شود خصومت او و ظفر یابد بر خصم و دشمن خود و اگر سفر کند براه
دراه بلا شود و براو مکروه رسد و مرض و علت عارض او شود و عکس شود مشغله کان یا از بندکان
و بکریزند بعضی از بندکان او یا ازاد شوند و برسد بر بندکان مرض یا مکروهی و زیاد شود مرض
در ایشان و درد و سنان او و برادر او افراز نیل و برود از دست بعضی از مالش و بد و غایب کرده
مالی و منتفع شود بزهد و فروخت و واقع شود در رنج و بلا و خصومت و امور بسیار مدبیان بودن
در برج دوازدهم خانه طالع تحویل امسال بودن او در طالع دلالت کند بر فرح و سرور زنان و بر مواخذه
شدن بچیزی که نکنند و نکرده باشد و سفر کند در این خبر خت خوشحال باشد یا خود و برادر
منزل و نقل کند انا او جنری کار و مطلع و عالم نباشد و سفر کند و منتفع بسفرش شود مع جز
زیاد شود قدر و سلطنت و دولت او و دانا کرده برا سرار ملوک و مشغول شود و تاج ملوکی دید
کند مال او و بنا کند دعا و بر او دفع شد بدی کند تا اکر سفر کند و برادران افراد بنی و یادگار
و از تنعم شد بودن افتاب در برج ثانی دلالت کند بر صلاح و بیماری و فریاد و خصومت
و ضرر در برج پنهانی خت عارض شود او را وجع سفری کند که بد و ضرر کند و میان او و خویشان
او خصومت شود و از مادر یا جانب بلند در افتد مع جز درد شکم و سر پیدا کند یا از پشت

چهارپایان یا از جای بلندی در افتد و او را مکروهی رسد از پدران و اجداد یا بسبب ایشان یا بسبب فرض
یا بسبب اعمال و مشغلات و از نزاع مالی باو رسد و خرج کند مالی در راه چیزها در امر حق صب
واقع شود در خصومت و ضدیت و عداوت و شر از اهل و خویشان خود بودن او در سالث یاد از آتش یابد
بهره و بر رفاقت و مصاحبت بودن بزرکی یا دانائی هیلاد بزرکی و والی دیکر و حکم باشد و از اکابر
خبری باو رسد و با اشراف پیوند کنند خت او را جراحت از اهن رسد و با اشراف تقرب جوید و خدمت
کند مع جز قبول کند سخن او را در سختی شود بر برادران و اهل بیت خود و او را هیلاد باشد و خدمت
و کار داد مثل کار نیکوکاران باشد و خدمت کند اهل دین را و بنا اید در نیکی او و عکس شود بسبب زنان و زنا
کند یا بعضی انجه دوست دارد بودن او در چهارم دلالت کند بر حزن و اندوه بسبب پدران و خویشان
و برادر بیزاری و تلف کند اموال پدران و بنیاد شد از برای او با زنان داد و فریاد و خشم خت فاش شود از او
انچه علم نداشته باشد بان و اندوه کین شود بر برادران و خواهران مع جز امیزش کند با ملوک و مذکور شود
بخوبی و بنا و عمارت و کاشتن درخت کنار و مشغول اشیاء فقیه شود و پیدا کند مالها را و خرج کند مالها را
و خوشحال شود بزن و خو دراجعت دارد و بعضی خویشان یا ابوین او را مکروهی رسد از مرض یا از جنس
مال یا عزا از ایشان بودن او در پنجم دلالت کند بر خلاص شدن از شر و تعطیل زحمت کارهای بد
و امر قبیح با ذن خدا خت انتقال کند از بلا و مشقت بجهت دو سعت مع جز زایل شود از او غم و اندوه
اکر داشته باشد و تعظیم و توقیر او کنند بزرکان و ملوک و کار از برای ملوک کند و مباشر شود خانهای
دین و ادخال رسل و اخبار و اهلها کرده و برسد بعضی از فرزندانش مکروهی و اکر افتاب در ان خانه باشد
و غیر مقبول باشد تا و رسد اندوهی از جانب فرزندش اکر فرزندی داشته باشد و الا از جانب کسی که
او را تربیت کرده و بفرزندی او را بر داشته است بودن او در ششم باید هلاک و دوری کند از اشرار
و مال اشرار حفظ کند چه دلالت کند بر ضرر در اموال و سفر برایش صالح باشد خت دلش از مردم ترسی
بر دارد تا بجائی که بجنس مردم قلیل و متواضع کردد مع جز هر که درد یا خشم و دوست دارد عشق و فریب زدن
مردم را و رام بودن ایشان را بخود و سفر دوری کند و کارهای بندکان کند و عقلش مختل و فاسد کردد

کالخزي

با اکثر رنج و علتی بد مانند پیسی عارض کرده و رسد او را ضرری در مال و اتفاق افتد از جهت کریختن و بر
بندکان خود بدی کند و برای او خصومت و نزاع پیدا شود از جهت بندکان و زنان و بیماری مرضی عارض شود
یا اکثر سفری کند صب اکر خانه سادس برج چهارپای باشد و افتاب هم منحوس باشد خصوصا از برج
رسد او را غمی از جانب چهارپایان و بندکان او یا اکثر اتفاق شدید در و اب و عبید پیدا شود بودن
او در هفتم دلالت کند بر عارض شدن فریاد و خصومت او را بجهت زنان خت باو خصومت و افت
رسد از جانب زنان و دو زنان و بعضی از مالش از دست رود و اکر مشتری نظری با افتاب داشته
باشد سبک کند و بر طرف کند این مکر و فساد را مع جز بکرد بسوی او مالی و برا بخیه شود برای
و بعضی از مالش در زیر زمین شود و مباشر شود حالات دیری و پیدا کند کوسفند و کاوی و مانند
نحوستها صب رسد باو بسبب زنان بخشها و اندوهها و امرهای ضرر رساننده بودن او در هشتم
دلالت کند بر سفر دراز چیزی و رجوع کردن با منفعت و بر حسن حال مع جز بیمار شود و او را
درد دل عارض شود و دلتنکی و عطش و خواهد در افتاد از پشت چهارپا یا از جای بلندی و سفر کند
و از سفر رجوع کند با خواهش بودن او در نهم دلالت کند بر ضرر در خویشان و هر کاری که کند مسکلات
باشد و نفع نیابد و بشنود از مکان دور چیزها با صلاح و اکر سفر کند با سلامتی و عافیت بر کردد خت
رسد باو افتی و حزنی در امر برادران و سفری کند که منتفع شود از ان سفر و رسد باو مالی از جهت
غریب مع جز اکرام کند او را ملوک و با ایشان باشد و باو مالی رسد از سفر و عبادت نیکوئی بنا
کند او و درخت کارد و بجهت او اسباب و الات و ریخت سازند و مشغول نقاشی و ساختن عجائب
کرده و او خرد کند شود عبادت او و سفر کند او با پدرش و در سفر بسیار شود رنج ایشان و نفعی یابد
بسفر و مشغول اعمال خیر کرده و بعضی از خویشان او را مکروهی رسد بودن او در دهم طالع خت
دلالت کند بر سفر کردن و بجهت بسوی او نیکوئی منزلت و کرامتی و بکرد دمان فنا کتب و ایشان
رونق دارد کارش پیوند کند با بزرکان و بسیار شود سرورش مع اکر عطارد با افتاب باشد در این
برج دلالت کند بر تغیر دولتش و رسیدن ضرری باو و شاید که رسد او را از اشراف و عمال چیزی و کرا

وشرابی و بازی مع جز زیاد شود قدرش و دوستی کنند با پادشاه از ملوک و بندگان او زیاد شوند و بهشت خود
کار فایی کند و بنائی گذارد در جای مشهوری و مذکور شود در میان مردم بچیزی خوبی و این کره ابتدا شود
بر چیزی و خوشحال و قوی نفس باشد و برسد چیزی را بسبب پدرش چیزی قرار دهد مر این را برای فرزندش و
میرسد او را منافع و زیاد محبوب در شهر و مرتبه پدرش بودن آفتاب در یازدهم طالع تحویل دلالت کند
بر صلاح هر کاری که کند و نزدیکی جوید باشراف و برسد او را وسعت در رزق و دولت حت سفر کند
و منتفع کرده و بر کردد با مال بسیاری و خوشحال شود بان مال و بفرزندش مع جز سرور کند بزنان و فرزندان
و برادران و احسان کند بعضی از کوچکان و اطفال و بدست آید مالی و منافعی و خرج و انفاق کند
چیزی از مال پدر و مادرش را بودن او در دوازدهم طالع ح دلالت کند بر اصابه و رسیدن چیزی که
غنی و صاحب مال و با سلطنت مع جز بر خورد او را مکروهی از آتش یا جراحت یا از آب کرم و منتفع شود بعضی
از اشراف و شادی شود از هیزم یکی و ابوین او بعضی خواهند رسید و مریض شوند یکی از پدر و مادر
و کاربندگان خواهند کرد مدبیات بودن زهره در دوازده برج طالع تحویل اما بودن او در طالع ح
دلالت کند بر چیز خوبی در همه امورش و بر صلاح کارش و بر اصابت سرور و استراحت و بر حصول
دوستان و بر مذکور ساختن یاد آنش او را بنیکان خوب واکر کرفتگی و ستگدلی و امثال این را بینی
باشد مصالحه کند تا دیگری سفر برایش صالح بود حت مصالح ایدار او و برادران و خواهران و دوستان
او دوستی و برادری باشد واکر نظری پیدا کند نحوس بسوی او و او در طالع باشد رسد مولود را
غم و اندوهی از جهة زنان واکر سعدی نظر داشته باشد بدو سرور و خوشحالی رود هد او را بازنان
باشد مع جز دوستی پیدا کند با اشراف و دوست دارد زنان را و حریص شود برایشان و نزدیکی کند
با بعضی و لباس زینه پوشد و بر سرش تاج گذارد و هر چیز فاخر و لباس ... کرده مال او را ... و با کثرت
کنند طعام را و دوستی ورزد با بزرکان و علما و دانا شود براسرار ایشان و مشغول قصه خوانی
و حکایت کردن سخنهای با حلیکه با لهو و سرور بوده باشد با امور و براحت و سرور و سنا باشد و روزی
داده شود و برایش حاصل آید مالی و منافعی و بوده باشد بعضی از تمام از اسباب مرکان و احسانی بمردم کند

و عزتی

و بخشش و صلهٔ مردم بجا آورد و آزاد کند بعضی از بندگان و کنیزکان را و احسان با ایشان کند و او را بر جنگی بدکور
سازند و اعلا با او مصالحه نمایند و ظفر نماید بر هر که نزاع کند او را و در خرید و فروخت و سفر منتفع شود بودن
او در ثانی ح دلالت کند بر یافتن سرور و بدل مالی و رسیدن چیزی از دوستان و خصومت با زنان
بمالی و رسد از جهة زنان و رسد بدو خصومت و اندوهی با این از بعض دوستان سروری یا و رسد
واکر زحل نظری باو داشته باشد که کند چیزها و زیاد کند شرها مع جز از دردی مالی بدو رسد و چیزی
و دو مالی از دستش و پنهانی و بعضی کرده شود با او بسبب جنایات یا کامی و سفر کند و رنج کشد و ضایع شود
از او باین سبب مالی فاسد شود بعض مالش و بعضی افتد و حقی ضایع باشد و دوست دارد عادت و لهو
و اغانات کند طایفه را و مذکور کرده بخوبی و دوستی پیدا کند بزنی بزرک یا باناثی که خانه بعضی خلیفه
یا بزرکی شریفی و منتفع شود از ایشان و بسیار دروغ کو و وعده خلاف شود و در میان بعضی بهتان افتد
بودن او در ثالث ح دلالت کند بر رسیدن سرور و استراحت با برادران و خویشان و شاد شدن خرید
و فروخت برایش صلاح است و نفع دارد حت میان او و برادرانش مودت و دوستی پیدا شود واکر
نحوس نظر بدو داشته باشد رسد او را حزنی بر برادران و دوستانش واکر زحل یا زهره باشد این بود
از جهة زنان باشد واکر نظری از شرفی بسوی او باشد دفع کند این ضرر را مع جز زیاد شود در فرزندان
او و زیست کو و فرحناک و اهل نشاط شود و منتفع شود بسبب زن و دوستانش زیاد شوند و محمود
و نیک نام باشد در چشم ایشان و ایشان احتیاجی باو پیدا کنند و معاهده کنند دوستان او و کتابان
کرنا شیاطین و ارواح سرحاربد و مشغول شود بتالیف و تصنیف کتابهای نجومی و هندسی و عددی
و موسیقی و احسان کند با اهل حاشیه و خویشان اش و از ایشان هم منتفع شود و رسد بعضی از برادرانش
علت و مرضی در شکم و جدا شود از برادرها یا اکثر بعضی از ایشان تلف شوند و در شراکت و بیع و شری
منتفع شود و مشغلاتش زیاد شود بودن او در برج چهارم طالع حت دلالت کند در اول امر برای
دلتنگی و یاد شود بکلام مفهوم و بهره ایام برسد خبر سرور و دولت و خوشحالی را مع میرسد مولود را
سرور از جانب پدران و مادران مع جز مشغول بکاشتن و تربیت درخت انکور و بادیة مینهها

و چشمها و عادت شود و آمیزش کند با بزرکان و بندکان و فرومایکان و خوانندگان و حکام و فروتنی کند
برای ابوین و اصل حجت خود و برایشان کبر کند و غمکین شود بسبب بعضی از ایشان و نزاع کند با بعضی از مردم
و معاشرت کند با کسانیکه نرم و آرام باشند و کتابت کند و احسان بمردم کند و قرض دهد بایشان
و در هر کاری و بد حالی مشوش باشد و انتقال کند از مکانی بمکانی و عارض شود او را درد دندان
یا درد دهنی یا درد ذکری و بعضی از اوجاع او علیل شوند و عواقب امرش محمود و نیکو باشد بودن او
در پنجم ح دلالت کند بر چیز و فرح در جمیع اولادش و بر پیوند کردن بزرکان و ارباب سلطنت و تقرب
جستن بایشان و بر اصابت چیز و وسعت رزق و دوستی با هر کسی و سفر و مشغول شدن بتجارت و خصوصا
صلاح او باشد حت فرح کند بفرزندان و هی چند در دوستان خود آنچه دوست دارد و میخواهد در وقت
کند بر خوشی نفسی و بر اصابت مال از زن و تجارت مع جز بسیار شود رنج او و آمیزش کند با غرباء
و دشوار شود برای بعضی از حوایج او و سبکی کند در دین و اسباب دین و با اهل دین و او را بر تشویش ام برید
و غبطه کنند برای او بسیار و غمکین شود بسبب مال و دلتنگ شود در اوقات لهو و بازی و شادی شود
بزنان و بسیار سهو باشد و اکرام کنند او را مردم و زیاد شوند دوستان او و مسرور شود بفرزندان و زیاد
شود فرزندانش و خشم کیرد بعضی بر بعضی و ظفر یابد بر دشمن و معاشرت کند علما و اهل و جهاد و جدال
و منتفع شود بتجارت بودن او در خانه سادس مع جز دلالت کند بر فریاد و خصومت بسبب زنان و سفر کند
و بتباشد سفر چیزی در را آنچه انفاق کند و خرج نماید میباید بان دوستی چیزی حت رسد او را رنج و
و او را با زنان خصومتی و غمی و بیکاری عارض شود و منتفع شود از سفر واکر زهره منحوس باشد
و مقبول باشد دلالت کند بر منفعت از سفله کان و از زاد و ادب واکر منحوس باشد از آنها
مریض شود از حرارت یا از آفت سوختن مع جز نزاع کند با خویشان و دوستان خود و میرسد او را
غمی بسبب زنان و عارض شود او را مرضی در دماغ یا در صداع و در عضو پنهانی از جسدش یا اکثر اعضای
در جسدش بهم رسد و حرکت آید و بعضی او عداوت کند با اهل صلاح و دین واکر سفر کند و زهره
دلیل و باشد مکروهی او را رسد بودن او در هفتم ح دلالت کند بر غم و اندوه و دل تنگی بسبب زنان

مرتعش

بعد بصلح کشد نزاعش واکر با زهره زحل و مشتری باشد دلالت کند بر خصومت قدیمی و فریاد و دعوای
سابقه با زنان واکر زنانش ابستن باشد سقط کند و رسد بان زن مرض و لاغری و هر کاه کامل ایام
زهره در سیر خود می کرد همه کار و بارش مقرون بصلاح واکر سعدی نظر بزهره داشته باشد دلالت
کند بر قطع و زوال همه شرار او و بر اصابت چیز و دولت و استراحت از امور پوشیده حت رسد
بدو بدی و وجع و شروری از جهة زنان و بسیار شود که بدو خصومتی از ایشان رسد مع جز مختلف
الاحوال در امر زنان و اولاد و بسیار باشد که تزویج کند زنی را و رسد بدو آفتی از آتش یا آب
کرم و مشغول شود بسلاح و اسباب جنگ و مشغول شود باد تدبیر و حیله و مکر و دروغ و قسمها دروغ
واد عا شود برای او مالی و باشتیکی و اوا انکار کند بودن او در هشتم ح دلالت کند بر دل تنگی و خصومت
از سبب زنان و بر رسیدن حیرت و سعت او بعضی مردم و بر استکاد کردن امر پنهانی حت فوت شود
زن او و وارث برد مال او را و خصومت کند در اعمال حیله و مکر کند زنی در حق او بمکر و بی و خراب کند
کوشته از خانه خود را و کمر رغبت بود در احسان کردن و دوری کرد از دوستی از دوستان و بسیار غم
و بسیار سهو و ترس دل و فروتنی کند برای هر کسی و بد و برسد آفتی از آب و وجعی در دل یا در چشم
یا در پشتی و شاید سبلی زخمی از آهن و رسد بودن او در نهم ح دلالت کند بر اصابت چیز از سفر
و داخل شدن همی برای از جانب انسانی و تلف شود متاع او و معزول کرده از بعضی شغلهای خود
حت پیدا کند مالی از سفر مع جز مشغول شود بمباشرت بعضی و حیاله و مباشرت اعمال و اشغال مختلف
کرده و بسیار شود تعب و رنج و اندوه او و خواهد دید از بزرکان و روسا آنچه میخواهد و حاصل
اید برایش فایدهائی از جهات متعدده و ضایع شود چیزی از مالش و مشغول حکایتهای عجیب
و تعبیر خوابها و علوم و اهل دین و خانهای عبادت شود و سفر کند و بکریزد از جائی بجائی با پیشی
کشد و منتفع شود بان و طلب کند او را انسانی بمکر و مهی و نزاع کند با بعضی در جاهی یا از جائی
بلندی و معزول کرده از بعضی اعمال خود اکر برایش ... باشد بودن او در دهم ح اکر نظر کند
نحسی با او باشد دلالت کند بر خیانت نفس در اول امر و بر الم و درد در جسدش و بر غضب و خشم

بازنان وکنیزکان وبرامنا به چیز با بعضی از برادران یا بعضی از خویشان یا از جانب مرد شریفی واگر قمر
با زهره باشد دلالت کند بر انقلاب چیزها ونباید دوری کند از سفلگان واگر سعدی با او مقارن
یا ناظر باشد دلالت کند بر تسلط او وبر انقطاع وزایل شدن بلا ورنج وبر امر بزرگی وامید شدن
از جانب مرد شریفی وبرامنایت چیزی از این سبب وبر منفعت ورنج در حج وشری وبر صلاح انچه
کند وبراشکارا نمودن امر پنهانی وبر ظفر بخصومتها خت اگر نحوس با زهره یا ناظر بزهره باشند
دلالت کند بر مرض شبیه به واگر افتاب با او باشد مزوج کن چیزها بسر مع جز زیاد کند قدرش ومالش
شود بعضی از اعمال ملوک را ومنتفع شود ایشان ومعاشرت کند با زنان ملوک وبر چیزها از ایشان
انچه را که دوست دارد وغمگین شود ببعضی از زنان ومشغول شود با مردی بخت با انکه خرج کند مالها
که ذخیره گذاشته بوده است ومیان او وپدرش دوری شود وزیاد شود بندگان او ودر فنی شود با
اهل بطالت وبیکاران ومشغول شود بکاشتن درخت وتعمیر عمارت بودن او در یازدهم هم دلالت
کند بر ابتدا امر بر دعوی ونزاع ودلتنگی ونباید حذر ودوری کند از سخن زنان ونزدیک شود منافع
منتفع بعضی امور بصلح انجامد ومجبور شود کلام صالحی را ورسد از دوستان سرور واستراحت واگر دشمن
الیش باشد سالم ماند فرزندش وخواهد شد فرزند بر مرد صالحی خت میرسد او را خصومتی از جهة
سلطان واشراف ومناصل شود براتش سروری از جهة دوستان وبرادران مع جز زیاد شود خانه
وخدم ومال وزحمت ولهو وطرب او خدمت کنند او را بندگان او ودانا کرده اسرار اشراف وسبب او
غضب وخشم او از چیزی که بر اینش اصلی خبث ونزاع کند در چیزهای باطل ورنج در این سبب باطل
مالها ودشمن شود طایفه را ومی جنید در دشمن خود انچه را خواهد وظفر یابد بکینه یا او منازعه
می کند ومسرور شود بدوستان وبفرزند بودن او در دوازدهم هم دلالت کند بر حزن واندوه و
درد چشم ونباید حذر کند از سفر خت ملحق شود بدو بلائی ومرضی اگر مشتری نظرش بدو داشته
باشد سبب این را واگر نحوس باشد زهره فاسد شود مالش وعملش وملحق شود او را سستی و
کسالت وفساد از جهة اعدا وحبس وزندان وعذاب مع جز غمگین شود بسبب مال وبد دادن و دزدی

ودز

دزدن وفرزند وتمام کند با ایشان ونا غیر ایشان وخشم کند با اهل بیت خود وکارهای پنهانی کند
وملامت کند خویش را واگر سفر کند از پیش نیکو کرده در سفر وعارض شود او را مرضی در عضو خفی وپنهانی
وبرید ودر بر دار چشمش ه در بیان بودن عطارد در هریک از دوازده خانه تحویل اما بودن او در طالع
هم دلالت کند در اول سال بر علم وفکر وسخنان بد واگر مشغول تجارت شود وبیع وشری کند از
برایش صالح بود ونفع کند وزیاد شود سلطنت وقوت مال او ومیان او وحکما واصحاب علم دوستی
شود وهر کاری که کند نفع دارد ورفعت ومنزلت واحوال او زیاد شود ومیرسد بدو از اهل وفرزند
سرور واستراحت ورساند چیزی بافضل از خود واحسان کند بر بندگان خود وصلح کند خصومتی را
که بوده است بجهت حق خویش واعدا خواهش صلح او شوند ونباید او را خبر صالحی
از جای دوری خت مذکور شود بادب وعلم وبرخورد رنج ونفع از تجارت ومیان او وعلما مودت
ودوستی شود برفیقه ومنزله بالا رسد وسرور کند بفرزند وزن مع جز امیزش کند با سلاطین
وعلما وحکما ومکتوبات ورسل از مواضع دور اید واز برای او ابواب چیزها مفتوح کرده که علم
با تمام داشته باشد ودوستان او سخنان بد گویند ومصالحه کنند با او یا ده از اعدا او
وقوی دل باشد وظفر یابد بر خصم خود وراست گو شود در کفتار خود وتمام تمامی عبادت دود
ومنتفع شود بتجارت وبابزرگان معاشرت کند واز ایشان انچه خواهش دارد جید وزیاد شود
جاه ومال واساس البیت او ومشغول مزرعه وبستان شود واحسان کند بر بندگان وفقرا
ومساکین واو را مرضی در سر عارض شود واز انثیا از اب کرم از اراب بد رسد ودوستی در ده
با زنی ورنج کشد بسیار ومنتقل شود از مکانی بمکانی ورسد با خویش یا بعضی برادران یا فرزندی
او مکروهی بودن او در دوم دلالت کند بر دلتنگی وخصومت وحیله کند از مکر وحیله کرد مالش
خود بر کرده وعارض شود او را دلتنگی ونزاع ولیکن نجات یابد از الم واندوه خت ملحق شود او را
خصومتی از مرد مالی وملازمت او کنند واگر نظر کند بسوی او زحل یا مریخ زیاد کند شر را
مع جز مشغول کرد دنیوشته جات باطل ودروغ وتالیفهای احادیث وتلف کند پاره انعام اشیا

دبرسد او را دست تنگی ومتفکر شود در ... که کند مالها را از جهة حساب وخرج کند انرا بر اهلش
وعهود نکرده وبر این خرج مال وانفاق وبر زیب ولباس زنان در اید وتقرب ونزدیکی جوید با اشراف
وسفر کند ورنجش بسیار شود وبدست اعمال وکارهای غریب وعجیب کند ووصیت کند بکدیگری
ودیگری وصیت کند بدو وزیاد شود دلتنگی او نسبت بمردم ونزاع وغمگین شود بسبب اب وعارض
شود مرضی وعلتی در سرش یا کوشش واگر مشغول مکر وحیله شود داخل کرده را وبسبب ان اذیت
وخصومت بودن او در برج ستم هم دلالت کند بر صلاح بودن معامله ومشارکت با بزرگان
وبر زیادتی مال ورسیدن با صیدها وارزوها وظفر یافتن بچیزی که از دستش رفته باشد ومشنود
از خویشان وبرادران سخنان بدی خت تقرب ونزدیکی جوید بسوی اشراف واکرام کنند او را
وزیاد شود مالش وبزرگ شود امیدش وکارش وملحق شود او را از برادران وخویشان غمی واندوهی
مع جز سخن صواب وراست گوید ودانا کرده با اسرار امور چون شبهه ودروغ گوید وسخن چینی کند
وطالب عقوبت وعذاب مردم شود وغمازی کند در حق مردم در پیش بزرگان وسخنان بیهوده گوید
وارزوی مکروه وناخوشی کند در خویشان خود ونیکی ایشان جزا بدی دهد واز ایشان سخنان
بدی شنود ومعاشرت فقرا ومساکین کند ومنتفع شود از دوستی بزرگان وظفر یابد بارزوهای خود
وغایب کرده بدو مالی واز جائی در اهند با بلغرد(?) بودن او در برج چهارم هم دلالت کند بر حزن ورنج
وراحت بدن واگر این خانه که عطارد در او است خانه عطارد باشد باید حذر ودوری از عقب سفر دور
دیو(?) رکی کند واگر در این خانه زحل یا مریخ با او باشد دلالت کند بر دشمنی با خویشان ونزاع با ایشان
در امر مال وعارض شود او را خصومتی با کودکان ورسد بدو زنان او سبب چیزی که بخاطرش خطور
نکرده باشد واگر با عطارد کوکب سعدی بوده یا منظر بدو داشته دلالت کند بر صلاح در امر علم
وبر ثبات عملش ونیکوئی مالش خت اگر با عطارد قمر باشد رسد او را موقت ورتبه ومنزله
از اشراف ورؤسا واگر زحل یا مریخ با او باشد حاصل شود میان او واهل وعملش بعضی عداوت
علاوتی وکینه مع جز عارض شود او را خصومت وفسادی شود میان او وبرادرانش وخویشانش

وعم

واحسان کند بسوی او بعضی از ایشان ودر حقش سعایت کنند طایفه وبد وترسی دهند
وذکر کنند طایفه را با خوشی ومجشوانی بد ایشان مخفی نشت وظفر یابد بچیزی که بدان نزاع کند
وامر کند مردم را بکارهای نیکو ومشغول شود بعلوم وصنعتهای مختلفه وعجیبه ودانا شود با سرار
پوشیده وتفکر کند بمسائل مشکله ورسد باو مکروهی بسبب چیز خفی وپنهان وبنا گذاره وزیاد کند
مستقلات ورسد بد وترسی ووجع ودلش یا در موضع خفی از بدنش با انکه عارض شود دل
علت ومرضی از حرارت یا مکروه از اتش وپیدا کند مالی از جهة پوشیده وذخیره شده واز دیدن
مالش غمگین شود بودن عطارد در پنجم هم دلالت کند بر امنایت سرور وچیز ونا کیدائی کند اگر قمر
با عطارد باشد مع جز مشغول با مرد رسل واخبار وصداها وعلوم مختلفه شود وبحث کند انرا
مشکله وزیاده شود قدرش بسبب کلام ومسرور شود بسیار ورنج او را مالها وخرج کند بعضی انها را
قرض خود کند اگر بر او دینی باشد وامیزش کند با زنان وبسیار شنود از مردم سخن در حق او ومکروه وظفر
یابد بر بدگویان وعارض شود او را مرضی واحسان کند با بیرون وبا اهل بیت اش ونزاع کند با بعضی دوستان
او در ششم هم دلالت کند بر صلاح سفر ونباید حذر کند از زیاد وخصومت واز زندان خت سفر کند
مانع شود بدو زندان واگر یکی از سعدین نظری باو داشته باشد ظفر یابد بر دزدان مع جز عارض
شود او را دردی در چشم ودر گوش یا در زبان یا در حلقش یا در اسافل بدنش از بواسیر وغمگین شود
بسبب سخن وبطالت کن راید وبسیاری از اوقات را وعجب کند بخود ومردم را امر بعیب کند ونمرد جهد
طایفه را بحق ایشان وقسم دروغ خورد وشاید از او چیزی دزدیده شود ومنادی شود از اهل بیت اش
واز زنش وغلامانش ونزاع کند با ایشان بودن او در هفتم هم دلالت کند بر امنایه بعض چیزها
پنهانی ومسرور وظفر یافتن بر ان چیز ومجشنود خبر صالحی از مکان دور ودر اول سال یا ده
سخنان بدی گویند وعارض شود او را خصومت ودلتنگی از زنان واگر خبث سفر دوری کند
دلالت کند بر تحلیل ان وفساد امرش در خوبی واگر مشتری با او باشد یا منظر بدو داشته یا
این مکروه را کم کند واز حال سخنی وشقت مجال خوبی واسانی اید خت ترویج کند وبپا کند

مالی و بد رسد از اشراف چیزی و منتفع مع جز زیاد شود عقلش و قدرش و نیز بروش و امیزش کند
با اشراف و مردم بزرگی بر او غضب کنند و بدار اید مکاشفات و جزهای سرها و نهاده از مواضع دور باو
م بغیر سند رسولی و کتابتی و منادی شود از بعض اطعمه و پیدا کند زر و سیم و متاع از جهة بوشیده
که کس مطلع نشود و لیبناد شود رنج او و نزاع کند با زنان بودن او در برج هشتم ه دلالت کند
بر دل تنگی و زیان هر که حاصل شود جز بیناری و کسب اموالی و اگر چیزی از او تلف شود مهره
بر مفتراران و تفتیش کند خت اگر با عطارد قرین باشد یا در تسع او باشد از خویشان مادری او
کسی هلاک شود یا از سایر خویشان و لیکن از جانب فرزند بد و سرور رسد مع جز لیبناد
جمادی او و رستکار شود در اعمال و مشغول شود بکتب و صلاح و دین و اهل دین و تلاوت
مختلفه و امورات شود و سفاهت کند سخن چینی را و مردم ما لقیهای بد نهند و کرفته شود بجهة
نشناسد و خدمت کند کسان عیب را و میباشد منافق دل و نیک کمان و از کاری بکاری
دیگر بپردازد و برسد او را غرامتی و غمگین شود بسبب سرقت و اگر از او چیزی کم شود پیدا کند
بودن او در نهم ه دلالت کند بر خلاف آنچه از او کم شده و نقصان پذیرفته و بر اصابت چیزی صعب
از فرزند و بر کسب مال و اصابت چیز از آن خت میرسد از فرزندش بکرامت و فخر که کذا مالها
و مال دار و با سرعت شود مع جز میان او و پادشاهی سخن چینی کنند و کوتی شود و سفاهت شود باو
و سفر کند و برسد او را سختی و منتفع کرده از جائی که کمان نداشته باشد و میرسد بد و مالی که ارتش
و سعی پیدا کند و منتفع کرده بفرزند و مختل شود و سبیدن مکروه و شر را و امیزش کند با ملوک
و مجاور شود مواضع عالی و جبال را و حاصل شود بر ابنی و راستی بسبب علوم و امیزش کند با اربا
دین و کافران کرده در اعمال و کار نیک کند و از جمیع چیزهای خوب بهره بودن او در دهم
هوس باید حذر کند از هر چیزی بجهة اکه میرسد او را از جهت پادشاهان بکبنی و الی که او را بزد بلا برای
رساند و اگر کوکب سعدی باو نظری داشته باشد کم کند این آفات را و تقرب و نزدیکی جوید
باشراف و بزرگان و بد و رسد خیری و نرمی در عیش و استراحت نفس و مشغولیت با رنجا و مت

عج

و بیع و شری بر ایش صلاح باشد و برسد بدو معونت و چیزی از خداوند و بر خورد مالها و موکل شود با ربح یمیان
و پوشیده و بدین سبب حالش نیکو شود خت باید اجتناب ده وری کند از جهاد پادشان و از آنکه از اینها
بلائی بدو رسد بلکه خوف هلاک بر او هست و اگر مشتری نظری داشته باشد دفع کند این مکروه را از او
ه زیاد شود کارش و دوستانش و مسرور شود بایشان و منتفع شود ایشان از او و مذکور کرده مجهة خوبی
و شادی شود از سخن کارهای عجیبه محکم و طلب کند معرفت علوم مشکله را و کمک کند بدو کسی و ظفر یابد بر دشمن خود
و واقع شود میان او و اهلش سخنی و کلامی و تلف کند پاره از مال شرا و انتقال کند از مکانی بمکانی بودن او
در یازدهم ه دلالت کند بر اصابت چیز و دوستی از زنان آزاد و اشراف و بر رستکاری در هر کاری و بهبود
در حال و خوبی حال و فوت امر خت دلالت کند بر اصابت چیز و دوستی از زنان سرور و مالی بدو رسد
دنیا این در پیش مردم معروف کرده مع جز اکرام کنند او را مردم و حسد برند او را و زیاد شوند دوستان و مال او
از جهتی که پنهان باشد و خرج کند مالی و ظفر یابد بانچه از او دور امید داشته است و محسود شود و خشمگین شود
و بری و لباس زنان در آید و مشغول علوم مختلفه کرده و در پیش دوی سلاطین و در ایشان شنا
کند بودن او در دوازدهم ه دلالت کند بر سفر و تجارت و بر خصومتی که صلاحش نباشد و لیکن محاسبه
و شمردن چیزها صلاحش باشد و لیکن محاسبه و شمردن چیزها و از آن مکروه خلاص شود باذن الله خت
سفر کند و از تجارت فوائدی چند بدو رسد و بنا شود که تمام کند و ظفر یابد بهواهای خویش مع جز هنر بدل
باشد و امیزش کند با علما و کارهای دانی کند و زیر دست کسی شود که بیت تماز او بود و انتقام کند
از او چیزی اگر بکند باشد و مکر و حیله باو کنند عطارد بودن قمر در هر خانه از دوازده خانه طالع
تحویل اما بودن او در خانه طالع ه دلالت کند بر صلاح در هر چیزی و مشغول شدن بمجاهده و تقرب
بامثال بیش سلطان و صحبت ایشان و معامله بیع و شری و کسب در اینها صلاح اوست و میباشد
محفوظ از شر و بلا خت دلالت کند بر صلاح در هر چیزی و بر کسب مال و مستغلات از جهة سلطان
و خواهد بود محفوظ مع جز از مکاره و آفات محفوظ باشد و سرور و نشاط کند و خود را دوست کند
نزد مردم و منتفع شود از ایشان و داخل شود با ملوک و اگر در این خانه منحوس باشد دلالت کند بر فساد جمیع

او بودن او در برج ثانی ه دلالت کند بر نقصان مال و فقر و کم شود مداخل و لیکن باز
آید آن مداخل باز زود و خوابهای پریشان ببیند خت دلالت کند بر ضرر و فقر و خوابهای
آشفته و بعاد دشمن بهم رسد و هم چنین با اهل او و کم کرده مالش بعد باز کرده براو جز مع
کم کرده در دخل او و غمگین شود بسبب طالع قدیم و حدیث و اگر چیزی از دستش رود باز بخواهد
آمد و نزاع کند بچیزهای مختلفه و مجاور شود مواضع مرتفعه را و ببیند خوابهای پریشان را
و از او متأذی شود بعضی از خویشان او و رسد بعضی از ایشان از مکروهی بودن او در
ثالث ه دلالت کند بر دلتنگی و خصومت با خویشان و حذر کند از بیع و شری و خوابهای مختلف
ببیند و کسب مال و تقرب بمردم شریف بزرگ صلاح او باشد و هر چه از او کم شود باز یابد بعد
خت دلالت کند بر خصومت از خویشان و برادران و بر ایش خیری نخواهد بود در بیع و شری و فایده
کند مالی را در زمین دوست مع جز مشغول میباشد بر سل و اخبار شود و میرسد از دوستان
و بزرگان و شرف عالی بزرگ و اگر هلاک شود از او چیزی ظفر یابد بر بازیابد بعد از مدتی و مخاصمه
کند بعضی از خویشان خود را و برسد بعضی از ایشان از مکروهی بودن قمر در چهارم ه دلالت کند
بر غم و اندوه و تشویش نفس و حذر کند از خریدن زمین و ببیند خوابهای صالح را و تقرب جوید
بمردی شریف بزرگ صالح باشد و پیدا کند آنچه از او تلف و کم شود خت دلالت کند بر غم و اندوه
و تشویش خاطر و باید حذر کند از بیع و شری و گرفتن زمین و خریدن از او و این وضع نیکو باشد
بجهة پوشیدن سرها مع جز بسیار شود غمش و از خانه خود دور شود و تردد بسیار کند
و منتفع شود با میرش اشراف و ببیند خوابهای صالحی را و حذر کند از خریدن زمین و خانه
اگر از او چیزی کم شود پیدا کند بعد شمن شود او را طائفه و میان او و ابوین او خلافی و
نزاع شود بودن او در پنجم ه باید حذر دور کند از بیع و شری و از تقرب باشراف
و از سفرها و عمالی کند که بجهة او و بی وجه باشد و خوابهای پریشان بسیار ببیند خت دلالت
کند بر اندوهها و مشقتها و زیان مع جز غمگین شود و احسان کند با اهل بیتش و منتفع

شود

شود بفرزندان و زنان و آزاد کند بعضی از بندکان خود را و احسان کند بسوی ایشان
و خیر دور داد او را سفرها و آمیزش با اشراف و تجارت و خوابهای پریشان ببیند و اگر هلاک
شود چیزی از او ظفر نیابد با آن بودن او در سادس ه دلالت کند بر خصومت و دل
تنگی و بیماری و وجع و لیکن باید نگاهداری خیر را و علاج خصومت و بیرون رفتن بسفر برایش
صلاح بود و حذر کند از عمارت کردن و خوابهای پریشان بسیار ببیند و پیدا نکند
چیزی که از او کم شده باشد خت دلالت کند بر مرض و وجع و خصومت شدیده و
بدو رسد چیزی ناگهان و سفر برایش صلاح باشد و خیری برایش نباشد در عمارت
زمین و گرفتن آن و نیابد چیزی که از او کم شده باشد مع جز عجب کند بنفس خود و خیانت
کند با طائفه و فکر کند در امور شریکان و رنج کشد و خصومت کند مثل بندکان و عاد
شود او را رنجی و علتی بدو رسد نیش و پاپش و منتفع شود بسبب خصومت و سفر و صید
و برسد بخیری ناگهان و ضرر داد داد را بیع و شری و خوابهای مختلف ببیند و پیدا نکند
آنچه از او کم شده باشد بودن قمر در هفتم برج ه دلالت کند بر فرح و خیر و چیزهای بسیار
و بر آرام نفس و برایش سفر و تزویج صالح باشد و خوابهای نیک ببیند و پیدا کند آنچه
از او کم شده باشد خت دلالت کند بر سفر و جمع عطا نیکو و آرام نفس و بر صالح بودن
بیع و شری از برایش و پیدا کند آنچه از او کم شده باشد و کار او نیک باشد در عداوت
و غالب شود بر دشمن مع جز واقع شود میان او و ابوین او خلاف و مشغول شود بنا لیف
کلام و خوشحال شود بچیزهای مختلفه و منتفع شود بتجارت و تزویج و سفر کردن بجاها
و خانها عبادت و اگر از او چیزی کم شود پیدا کند بعد از مدتی و خوابهای صالح ببیند ث
سرور کند در امر مخفی و پنهانی و اگر خویش او در معرض صحبت در آرد در برایش صلاح باشد
و ظفر یابد بر خصم خود و میابد بر خصم خود مداخل خود را بودن او در هشتم برج ه
میاید او را از مکان دور بخیر صالحی و مشغول شدن بخصومت صالح باشد و باید حذر کند

اگر نقش کند عمارت و زراعتها ات دلالت کند بر خفت نفس و نشستن و داخل کردن
رشوت بر خود و اگر بر اثر فرزند نقش شود نیکو باشد و آید او را خبر خوشی از مکان دور
و اگر با کسی خصومت کند ظفر یابد و بر اثر خبری بیاشد که فتنی نزاع مع جز غمگین شود
در بیابان اوقات محتاج شود بغیر خود و لازم او گردد نفقه و اخراجات و آید او را
خبر ناخوشی از مواضع دور و مشغول شود امور موقت را و امور فقیه را و منتفع شود
خصومات مضر در دار او و اگر نقش و خرید زمین بود نقش قمر در نهم یا دلالت کند
بر غربت و طمانینه و آرام نفس و صلاح حال سفر و بیند خوابهای نیکو را و حذر کند از
خصومت و پیدا نکند آنچه را که گم کرده خت دلالت کند بر فرح و آرام نفس و سکون آن
و اگر سفر کند بموضعی برخورد خیری عطا و ... را مگر آنکه اگر از او چیزی گم شود نیابد
مع جز مشغول شود با خبار و رسل و تالیف کلام کند و اطعام کند طعامی را و میباشد
با نشاط و فرح و آمیزش کند با اشراف و رسد او را مکر و حیلی بسبب خصومت و منتفع
شود بسفر و اگر چیزی از او گم شود پیدا نکند و خوابهای صالح و نیکو بیند بودن
قمر در برج دهم یا دلالت کند بر صلاح سفر و بیع و شری و خصومت و تقرب و نزدیکی
بزرگان و ملوک و آنچه از او هلاک شود یا آنچه از آن کم شود و ظفر یابد بیافتن آن خت
دلالت کند بر سعت بیع و شری و خصومت برای او نافع باشد مع جز زیاد شود قدرش
و میبرد خویش را از جای و مشغول شود با بها و مواضع تر و پیدا کند مالی و متاعی و غرس
کند درختان و بنا کند عمارت و سرعت کند بفرزندان و منتفع شود بسفر و آمیزش ملوک
و بفکر و خصومت و تدبیرات و اگر گم شود از او چیزی پیدا کند بعضی را خت و کارها آشکارا
کند و این کار شریف باشد بطبیعت سعود و نحوسی که ناظر باشند بقمر بودن قمر در برج
یازدهم یا دلالت کند بر صلاح سفر و بیع و شری و لیکن خوابهای پریشان و باطل بیند
و اگر از او متاعی هلاک شود بخواهد یافت و بیابد در مدت انقضاء در روز چهارم

سادس

ساعت از اول سال باید حذر کند و محافظت خود کند خت دلالت کند بر سفر صالحی
و بیع و شرای نیکو مع جز رسد بدو مالی و متاعی و مسلط شود بر مال غیر و مال او بود
و منتفع شود بسفر و بد بیند خوابهای پریشان و مختلف و اگر از او چیزی گم شود
نخواهد یافت بودن قمر در خانه دوازدهم طالع تحویل مرح دلالت کند بر تنگی بسط
احوال او و بر دلتنگی و خصومت و باید که حذر کند سفر را خت دلالت کند بر بموج
بودن نخجیر باشد و خصومت با مردم و اهل خود و باید حذر کند سفر و خرید نخجهار یا بانه
را مع جز غمگین شود و بیمار و در رنج باشد و غایب شود از منزل خویش و رسد بدو
خار و مذلت و ظفر یابد بر اعدای خود و متوسط الحال باشد در خیر و شر و خصومت کند
با اهل خود و حذر کند از کفیل شدن و ضرر رسد او را در سفر و شری اندوه آب و رسد عار
او مکر و حیله در بیان بودن راس در یکی از خانهای دوازده گانه طالع تحویل اما بودن
راس در طالع یا دلالت کند بر آمدن دوستان بسوی او از مکان دور و بیرون رفتن
او بسفر و بر خصومت و نزاع و اگر زحل در این مکان باشد دلالت کند بر خصومت با مردم و
کشتن دوستان از دوستی بدشمنی و خصومت شدید و بر جراحتی در مکان مخفی و پنهان
انجامش و دوام این مفاسد بمدت انقضاء دوازده روز باشد بعد امر منجر بصلاح
شود و میرسد بکلفت در سعت و میافزاید در مالش خت دلالت کند بر سفر بموضع
بعیدی و بر خصومت و بر ورود دوستی بر او از جای دوری مع جز خواهد بود محبوب
و آمیزش کند با اشراف و تزویج کند زنان با قدر بلوکات شریف و بزرگ کند
بسوی او آید بعضی از دوستانش از جای دور و سفر دور کند و بیمار شود خصومت
او و میرسد او را خوفی از مردم بودن او در دوم یا دلالت کند بر خصومت و رنج و بسیار
خرج کند و فاسد شود بعضی از خزائن او و سفر کند و میرسد بر او چیزی و مالی و
مال کند و بنا کند مصانع را و غرس کند اشجار را و عمل کار نیکو و صالح کند خت

دلالت کند بر رنج و خصومت با اصحاب خود و بر بسیار نفقه و خرج و سفر کند و میرسد
بخیر و صلاح و کسب مالی و بنا و منازل کند و درخت غرس اشجار کند مع جز میباشد اصلاح کننده
مال خویش اما بسماحت و جود و بسیار خرج کند و امین شود بر مال عطا و بزرگی و
پیدا کند مالی و متاعی و نزاع کند با یاران و هم سران خود و ضرر رسد او را از کفیل شدن
و بنا و عمارتها کند و غرس اشجار کند بودن او در سیم یا دلالت کند در ابتدا امر
بر خصومت و شدت و بر کینه کردن برادران و دوستان و بر قسم خوردن و دروغ گفتن
خویشان از برای او و بر دور شدن او از اهل بیت خود و دوام این مکاره تا مدت انقضای
دوازده روز خواهد بود بعد تدبیر کند امر خویش را بخیر و خوبی و صالح باشد خت
دلالت کند بر زندان و خصومت و دشمنی او شوند برادران و دوستان مع جز دیانت
و بزرگی پیدا کند بر برادران و اهل بیت خود و با ایشان مخاصمه شدید کند و تدبیر کند
امور خود را بصواب و دوستی و مال او در اول سال در تحویل خواهد بود و در آخر
بصلاح آید بودن او در چهارم یا دلالت کند بسفر بعید و بر خصومت با افضل از خود
و غلبت کند بر او مردم و او را غیبت کنند و عارض شود او را درد چشم و کوشش یا داغ
کرده شود و مالش کم کرده و این مفاسد تا مدت بیست روز باشد بعد امرش بصلاح
انجامد بعقوبت آید و قطع شود از او خصومتها و حال و کارش بصلاح آید و ظفر یابد بر
دشمن خت دلالت کند بر سفر دور و بر خصومت و گفتگو با کسی که افضل از او باشد
و غیبت مردم کند و ایشان غیبت او کنند و پنهان شود مالش و ظفر یابد بر اعدا مع
جز نقل کند از مکانی بمکانی و سفر دور کند و قدرش زیاد شود و احسان با او بر
کنند و غرس اشجار کند و پیدا کند مستغلات را یا مواشی را از گاو و گوسفند و مشغول
گردد بتدبیر آبها و نهرها و نزاع کند با بزرگتر از خود در قدر و غیبت مردم کند و مردم
غیبت او کنند و بامر انبوه دوستی کنند و عارض شود او را درد چشم و کوشش و داغ شود

باثر

با آتش و در مالش زیان کند و بر دشمن ظفر یابد بودن او در پنجم یا دلالت کند بر دیدن کراهت
و تکبر دوستان بر او و تسلط پیدا کند بر بزرگتر از خود و رسد بدو خصومتی و رسد بسبب آن تسلط
و ببیند ظلم و شماتت در فرزندان و بیرون رفتن بعضی از خویشان او و مریض شود در مدت
یک ماه یا دو ماه و برسد بدو شدت و الحاح تا مدت بیست و پنج روز و بعد امرش بنیکوی و صلاح
آید آنچه فاسد شود از امرش خت دلالت کند بر کراهت و کوفتن دوستانش و دسیسه بر ... اجتناب
سلطان و خصومتی بدون سبب ظاهری و غمگین شود بفرزندان مع جز زیاد کند دوستانش او بسلطنت
رسد و عارض شود بدو خصومتی بدون سبب ظاهر و بعد و رسد خراجی و بصلاح آید آنچه فاسد شده
باشد از امرش و سرور کند بر سلطه ... یا و بعضی از فرزندانش را مکر و حیلی رسد و قدر و منزلت بعضی
زیاد شود بودن او در ششم یا دلالت کند بر کوفتن تن و شدت از او و بر زوال حال بلاء
و رسیدن بحال سرور و شادمانی از حال پستی بحال کرامت و منزلت و بر رفتن خصومتها منها
و کفکوها و وجوه این حکیم منجر بعد که هم چند شود راس در مسیر شر از او ... برانگیزد
برسد بر او کرامت فاضله و خشم کند بر او مرد بزرگی و رسد او را از این سبب غمی خت دلالت
کند بر دور شدن از او و متغیر شدن حال از شدت بسرور و از پستی بسوی رفعت و علو
شود او را اگر امری نازل مع جز میگردد حال او از مکروه و دشواری بسرور و کرامت و عزت و محبت
و رنج بسیار کند و منتقل شود از مکانی بمکانی و مرد با قدر و منزلتی بر او غضب کند و بعد از او
راضی شود و از جای بلندی بیفتد بموضعی که در آن آب بوده باشد و خضوع و کوچکی او کنند کسان
او بودن او در هفتم یا دلالت کند بر دشواری در ابتدا و در اهل بیتش و زنان و شریک آنکه جدا
شود از او زنش و او را ضرری رسد و دام گوسفند بعد بخیر رسد و بصلاح و فرح آید خت
دلالت کند بر سرور و کرامت و بسا که ملحق شود او را حزن و ضرری و بعد بخیری رسد مع جز
خوشحال و شادمان گردد بعضی از زنان و غمگین شود بعضی دیگر یا آنکه مفارقت کند او را
و بگردد بسوی او مالی که از برای او نقدی بوده باشد و از دستش بیرون رود و قدری از مالش

وبا دردش مکروهی رسد و غیبت کند طایفه و سعایت مردم ایشان کند بودن او در هشتم
ع دلالت کند بر خیر و انفاق و نفقه و بر عارض شدن دردی در اعضاء او و منتقل گردد
از مکانی بمکانی و واقع شود برام بزرگی و اراده کند بسبب این خصومت و نزاع که ضرر رساند
لیکن از آن نجات یابد و ببیند ضرر از دشمن و شادمان شود از این خت دلالت کند بر سبب
دولت و بر انفاق و خرج کردن مال و بر ضرر و بر اصابه وجع و درد و ببیند ضرری در
اعداء خود و رسد او را مرضی مع جز سفر کند یا انتقال بجائی نقل کند و رنج بسیار کشد
نفقه و خرج بسیار کند و عارض شود او را علتی و نزاع کند با مردم و مکروه و ضرر یابد از ایشان
دشمن و مکروهی رسد و مباشر کارها بزرگ شود بودن او در نهم ع دلالت کند بر سفر و
اصابت خیر و کرامت و اشود بر این خصومت دیرینه و خوشحال گردد بمال و از جانب نطق
بعزت و کرامت رسد و منتقل شود از جائی بجائی بر او و اگر در دو رها بسته یعنی کارها
فرو بسته گشاده گردد و خیر از برای او باشد خت دلالت کند بر سفر و بر اصابت خیر و کرم
از افضل و بزرگتر از خود و انتقال کند از جائی بجائی در امر خیر مع جز منتفع شود بعضی
آمیزش با اشراف و مخاصمه کند بسبب چیزهای دیرینه و مقبول القول باشد یعنی هر کس حرف
او را بشنوند با قوت و حکم میان مردم کند و از این سبب نفعی بدو رسد و بدو رسد
مالی از جای غریب زیاد شود بندگان و کنیزکان و حشم او و شاید که بنا فنا با کی
کند بنی بودن او در دهم جز دلالت کند بر اصابت مال و کرامت و ذکر جمیل و بر مصاهره
و خویشی کردن با اشراف و بر مالک شدن آبها و نهرها و اشجار و مصانع و میکرد و بعید
و غیره و از برای او سلطنت و تسلط قوی باشد از بیابانها و رسد او را منفعت و مالی از
آنجائیکه چون آنجا او در ده باشد با ایشان و تا مدت میجده روز دلالت کند بر خوشی و منفعت
بسیار و صواب کار باشد و رسد او را سرور و خیری و صلاحی خت پیدا کند مالی
و کرامتی و ذکر جمیلی او و دوستی کند با وزرا و بزرگان و برادران و مال از آب و زمین

ودرها شود و ستی بعید کرده و حاصل گردد بر ایش سلطنتی و منتفع شود از هر کاری که
دست بان زند و رسد بدو فوائد از ارث و مباشر شود اعمال برا و رسد بدو سرور فایده ها
مع جز برخوردن بمالی و مکر آن و ذکر جمیلی و تقویت کند ملوک و اشراف و مال شود زمین
و آب را و والی شود بر قریها و شهرها و بیابانها و صحراها و منتفع شود بکارها خود و ظفر
یابد بر اعداء خود و عارض شود او را علتی در دو لیکن امین گردد بر مال طایفه بودن
او در یازدهم ع دلالت کند بر صلاح هر چه در دل اندیشد و آید و بر اصابت خیر از یاد انیش
و دوستان و رسد بدو الی مرضی و لیکن نجات یابد از آن و پیوند کند بمرد بزرگی بنیکا
و سفر کند و حاصل شود بر ایش قبول و صلاحی خت دلالت کند بر سعادت و حاصل آید
بر ایش قبول و صلاح در هر امری که دارد و بدو رسد خیر از جانب دوستان و اصحاب خود
و پیوند کند بمرد بزرگی بنیکا و بر سد بدو منفعتی و سفر کند بسوی چند شهر مع جز میان
شاد و پیدا کند مستغلات و متاعی و بنا کند از دعا دعا تی بودن او در دوازدهم ظاهر و مشهور
عاصمه کند و ظفر یابد بجمع که با او نزاع کند و ظفر یابد و دوستی کند با اشراف و پیوند کنند
با مردمان بزرگ و منتفع شود از ایشان و در منزل پدر باشد و غمگین شود بسبب اولاد
و ببیند در هجرت کار ش صلاح و خصومت و انتقال از مکانی بمکانی و تقرب و نزدیکی جوید بپادشاه
بزرگ و رسد بدو خیری و عارض شود او را تنگی و سختیها بدی تا مدت انقضاء هفته
روز بعد ظفر یابد بعمل و کارها و تدبیرها و بگردد بسوی خیری خت رسد بخیر و صلاح
و عارض شود او را خصومات و تقرب پیدا کند در پیش پادشاه بزرگ و بزرگان و درد
او را از ایشان خیری و ظفر یابد باعمال و تدبیرات و میباشد نافذ و رسد او را خیری
مع جز عارض شود او را خصومات مختلفه و ظفر یابد بر اعداء خویش و آمیزش کند با ملوک
و اشراف در دو کند بدو مالی از غربت و خلاص یابد از مکان دربیان بودن زحل در برج یک
از خانهای طالع تحویل از قول هرمس و برخی بخت و سجزی و عبارات ایشان نزدیک بیکدیگر

ومعانی آنها موافق است بدون تغییری لیکن جهة این اکتفا کردیم بعبارت واحد که این است بودن
او در طالع بسیار شود غم و اندوه او و تلف شود مال ش و حسد برند بر او طایفه و رسد او را
مکروهی و علیل شود چشم او بودن او در ثانی کم گردد مال ش و رسد او را مکروهی از عماد
و کاکین و امثال او و در ثالث دلالت کند بر دوری بودن احوال برادران و شاید یکی از
ان برادران مفقود شود و در رابع دلالت کند بر مرض ابوین و تلف شدن مادر و در
بخمطی شود او را از جانب فرزندش مضرتی و خوشحال شود از بندگان و غمگین شود از خبرها که
بدو رسد در ششم بیعد دردی و علتی رسد در موضع خفی از جسد ش و عارض شود او را
رض ضوبان و اضطراب در اعضا و غمگین شود بسبب غلامان و مغشوش شود از خبرها
مشکل و در هفتم عامعت کند با زن حقیره پست عزیبه یا کنیزی و رسد او را بسبب او
غمی مخصوص و در هشتم رسد او را آفتی که مشرف بموت شود و معروف شود بکاری که
نکرده باشد و در نهم ملحق شود او را مکروهی بسبب سفر و در بندگان و کنیزکان و نوکران
و در دهم ملحق شود او را از اشراف و سلطان و از اسباب زمین و آب و اعمال الشریه و
مکروهی بدو رسد از یازدهم می رسد او را مکروهی و غمی از عادت و دکاکین و فرزند و سفر و انتقال
و در دوازدهم میرسد او را مکروهی از دشمن و غمگین شود بخصومات از جهة ملوک
و اشراف باب سیم در بیان بودن کواکب در خانهای خود و خانهای غیر خود در بیان
دلالت بودن زحل در خانهای کواکب را دو داریم که ذکر کنیم در این مقاله دلالت هر کوکب
هرگاه واقع شود در بیت خود یا در حد خود یا در بیت سایر کواکب و حدود ایشان یا در آباد در
اول سال یا در بعضی اوقات از سال چه از برای کواکب است در هر موضع از آن مواضع مخصوص
دلالتی بر چیزها و معین بتفصیل که ذکر خواهیم کرد زحل اگر در خانه خود باشد و تحویل در
روز واقع شود دلالت کند که صاحب تحویل دوستی ورزد با اشراف و بزرگان و کارها
کند که بسبب آن نفع و منفعت کند و اگر تحویل در شب باشد صاحب تحویل در یاد و طایفه سعادت

کند و بسیار شود تعب و رنج او و رسد او را علتی و مرضی از رطوبات یا از نفاس و زکام
و اگر زحل در بیت مشتری باشد دلالت کند بر دوستی با اشراف و برگشتن بمنزل ملوک
و خانه عبادت و بیع و شرع حمه باشد یعنی تدبیر منزل و شهر و اگر زحل در خانه مریخ باشد
مولود مشوار کار و سست و طول مسئله در کارها و جبان و بی دل و بسیار فکر و اندوه
بدون سبب و اگر زحل در خانه آفتاب باشد و تحویل در روز باشد زیاد شود مال
بدو مولود و سعادت او و اگر تحویل در شب باشد مریض شود پدر او از ماده رطوبت
و اگر زحل در خانه زهره باشد مجامعت کند با فقرا و عجوزها و کنیزان و زنان نابکار
و نازاینده و غمگین شود بسبب فرزند و مریض شود زنش یا آنکه بمیرد و اگر زحل در خانه
عطارد باشد طلب کند علوم مشکل و اسرار پوشیده را و میرسد باین سبب بفرزنا و بر
او را علتی و مرضی در گوش یا در زبان او و حسد برند بر او طایفه و منفعت او کنند و اگر
زحل در خانه قمر باشد مریض شود از برودت یا از خلط سودا و فاسد شود مال او در زمین
در بیان دلالت مشتری در بودن او در خانهای کواکب هرگاه مشتری در خانه زحل
باشد پیدا کند مولود فوائد صالحة القدر را و ظاهر شود فقر او و جبان و بیدل
باشد و بسیار فکر و شرم مکر باشد و اعمال و کارهای پنهان کند و رسد او را مرضی از جهات
مختلفه و اگر در خانه خود باشد تحویل در روز باشد حاصل شود برایش مالی از جهة
نیکو برا و کوشند و آمیزش کند با اشراف و اگر تحویل در شب باشد حاصل شود برایش
فوائد صالحة القدر و آمیزش کند با اهل دین و بخانه عبادت در آید و اگر مشتری
در خانه مریخ باشد محمود شود در اکثر اعمال و زیاد شود سعادت و آمیزش کند با لشکر
کشان و وزرا و با خبار و کتاب و اگر در خانه آفتاب باشد مستعد شود با اشراف و
ایشان اکرام کنند او را و اگر در خانه زهره باشد مباشر شود قهرمانی یعنی تدبیر امر منزل
و شهر و بیع و شرع و دوستی کند با صاحبان قدر از مرد و زن و نکاح کند زنان نیکو که

میان ایشان را وشاختی باشد و مخاصمه کنند بعضی از ایشان بعضی را و منتفع شود بنکاح ایشان و بخصومت با ایشان و اگر در خانه عطارد باشد مباشر بیع و شری و حساب شود و امین کرده و میرسد با بن سبب بخیری و ثنا و نیکوئی با او کویند و اگر در خانه قمر باشد پیدا کند فوائدی که مقدوری از برای او نفا باشد و دوستی کند با اشراف و امرا کند با اهل بیت

در بیان دلالت مریخ در بودن او در خانهای کواکب مریخ اگر در خانه زحل باشد مریض خواهد بود بر چیزهای مقام شود بدست شیبا و از اعمال او رسد بیمار شود مرض تحدر مال او رویض شود بر او روش یا تلف شود و اگر در خانه مشتری باشد با هیبت خواهد بود و دوستی کند با اشراف و بزرگان و لشکریان و اگر در خانه خود باشد و تحویل در شب بود کمر کاری کند مگر آنکه فایده ببیند از آن مال او را و عارض شود او را علتی و اگر تحویل در روز باشد عارض شود او را در موضع خفی از بدنش و شاید که ماده علت از صفرا باشد و اگر در خانه آفتاب باشد عارض شود او را علتی در موضع خفی از جسد شاید در چشم یا در شکم از تخمه یا عارض شود او را قطع و بریدگی از آهن و آفتی از آتش یا از حیوان چهارپا یا از جای بلندی بیفتد و متفرق کند مال پدرش یا مادرش یا آنکه میرسد بپدرش او مضرتی در سفر یا در غیر منزلش و اگر در خانه زهره باشد تزویج کند زن بیوه و غیر باکره را یا مجامعت کند زنی را که مبتلا شده است او را یا آنکه زنا کرده بود با زن بیش از این و میرسد او را از آن جهت زنان حیله و ضرری و بدی کنند زنان پدرش و بدتر از این آنکه مدفون باشد و اگر در میزان باشد با آنچه ذکر کردیم میرسد با او آفتی از آهن یا از آتش یا آنکه عارض شود او را علتی در خاصره و پهلو یا در موضع پنهانی از بدنش و اگر در خانه عطارد باشد مولود بدکار شود و زیاد شود ذهن و ذکاء او و میرسد بد و مالی از جهت با سماحتی و انفاقات و خرج کند او هم در مثل آن راه و معاشرت کند با دزدان و کسانیکه مقاتله با مردم کنند و مشغول بچیزی

باشد

باشد با اهل کتاب و علم معاشرت کند و منفعت او کنند و اگر در خانه قمر باشد تفتیش کند از اشیاء مشکل و طلب علوم کند و حفظ کند علوم را و معیوب باشد با جراءت در کار و ایالت و ولیت و رسد او را نکبت شدیدی یا عارض شود او را مرضی در شکمش یا در موضع خفی از جسدش و مریض شود مادر او یا بمیرد و بدتر آنکه تحویل روزی باشد

در بیان دلالت آفتاب در بودن او در خانهای کواکب اگر آفتاب در خانه زحل باشد و تحویل روزی باشد زیاد شود قوت نفس و خیره او و اگر تحویل شبی باشد امر بر خلاف این باشد و اگر در خانه مشتری باشد و تحویل روزی باشد خواهد بود مولود صاحب اقبال در فوائد و در مال و از خانه پدران بیرون آید و اگر تحویل شبی باشد امر بر خلاف آن است و اگر در خانه مریخ باشد مشغول بلاغت و علوم کردد و میرسد او را یا پدرش را مرضی و بدتر آنکه تحویل روزی باشد و آفتاب در عقرب باشد و اگر در حمل باشد میرسد مولود را سعادت ظاهری و اگر تحویل لیلی باشد امر بیشتر از این باشد و اگر آفتاب در خانه خود باشد و تحویل روزی باشد و او در وتدی هم باشد زیاد شود قدر و جاه و منزلت او و اگر در وتدی نباشد رسد بعمالی و یا امین شود بر مال العقی که از برای ایشان مقدری بود باشد و بسیار شود تعب او و سفر کند و اگر در خانه زهره باشد آمیزش با اهل نجوم و کهانت یا تعبیر کنندگان خواب و خوابهای خوب و چیزهای عجیب در خواب ببیند و مشغول لهو و لذات شود و بیشتر نفس خود فکر صرف کند و بسیار نکاح بر ایشان کرده و رسد او را مرضی و علتی از رطوبت و اگر در خانه عطارد باشد و تحویل هم روزی باشد کمتر با تخواهد بود بر بلی امر و بحث از امور سماوی و اسرار پوشیده کند و مشغول شود بحساب و اگر تحویل شبی باشد مریض شود مبتلا باشد و اگر در خانه قمر باشد رسد او را علتی در معده و شکم یا در موضع خفی از جسدش و آمیزش کند با کسانیکه معالجه جن و شیطان کنند یعنی با اهل عزایم و جن گیران

در بیان دلالت زهره در بودن او در خانهای کواکب اگر زهره در خانه زحل باشد جماع کند با زنان عجوزه فاسده و او را مذمت کنند بسبب این زنان و بدتر از این آنکه در وجدی باشد و اگر در خانه مشتری باشد و تحویل شبی باشد زیاد شود مقدر و مال و لباس و ظروف او و اینها از جانب دامادان باشد یا از زنان اشراف یا از سبب ایشان و از کار دیگر مباشر شود برای آن زنان از قبیل قهرمانی یعنی تدبیر منزل و شهر و تقویت کنند او را مردمان با قدر و اگر تحویل روزی باشد حکم کند این مذکورات را و اگر در خانه مریخ باشد علیل شود بعلت لاغری و خوری و مجامعت کند کنیزکان و زنان فاسده را و رنج کشد و مخاصمه کند با ایشان یا بسبب ایشان و بدکمان شود با ایشان و اگر در خانه آفتاب باشد خواهد بود حریص بر زنان و مجامعت کند زنان متعدده را و بسا که پیدا شد از مجامعت در غیر موضع مجامعت و برا و مذمت کنند بسبب این و اگر در خانه خود باشد و تحویل شبی باشد سرور کند بزنان و دوستی کند با زن فاسده و بسیار شود لهو و فرح او را و منفعت کنند و میبیند در هر کاری که کند آنچه را که دوست دارد و اگر تحویل روزی باشد دلالت کند که حال او با زنان چنان باشد که گفتیم مگر آنکه میرسد او را از زنان و بسبب زنان مکروهات و عارض شود زنان او را علتی و مرضی و اگر در خانه عطارد باشد آمیزش کند با برکان دین و مباشر شود کارهای بعضی از زنان و حریص شود بر نکاح و مشغول شود بصباغی یعنی رنگرزی و عطر و تزیین دادن چوب و مانند اینها و اگر در خانه قمر باشد حریص شود بر نکاح و بسا شود که برسد او را بسبب زنان مکروهی و او را مذمت کنند

در بیان دلالت عطارد در بودن او در خانهای کواکب عطارد اگر در خانه زحل باشد مولود مختلف الفکر و بدکمان باشد و امین شود بر چیزی و مشغول شود بعبادتخانها و آمیزش کند با علما و اهل نجوم و اهل تعبیر خواب و اگر در خانه مشتری باشد آمیزش کند با علما و قاضیان و سلاطین و تدبیر کند امور ایشان و امور عامه مردم را و اگر در خانه مریخ باشد و تحویل در روز باشد مشغول

بکسب باطل

بکسب باطل و دروغ و حیله شود و بدو مکر و بدی رسد از این راه و اگر تحویل در شب باشد فساد کمتر از این باشد و اگر در خانه آفتاب باشد و تحویل در روز باشد زیاد شود کاروش و حفظ علوم کند و بحث کند از چیزهای مشکل و اگر تحویل در شب باشد حکمش بیشتر از این باشد و اگر در خانه زهره باشد ببیند بخشش در امرش و زیاد شود دوستان و مال او و مشغول شود بانواع ملاهی و بناء عمارت و تربیت کاری و حساب و کتابهای مشکل و اگر در خانه خود باشد مولود مشغول شود بعلوم و کتب مشکل و تدبیر و حساب و بیع و شری و دوستی با اشراف و بزرگان کند و اگر در خانه قمر بوده باشد و تحویل در شب باشد آمیزش کند با ارباب ادب و اهل علم و شناسائی اشیاء و از اینها ببیند آنچه را که خواهد و سفر کند و رنج کشد

در بیان دلالت قمر در بودن او در خانهای از کواکب در وقت تحویل سالهای مولود قمر اگر در خانه زحل باشد و زاید النور باشد مولود را مذمت کنند و عارض شود او را علتی از درد و نفخ و اگر ناقص النور باشد مریض شود از وجع صدر و در سینه و سرفه یا از سردی یا از وجع کلیه یعنی کرده یا از طحال یعنی سپرز و شاید که سیلان خونی برای او حاصل شود و اشد از این آنکه تحویل در شب باشد و اگر در روز باشد فساد کمتر باشد و اگر در خانه مشتری باشد برا و ثنا خیری کویند و نیکو خواهد شد در خانه پدران خود و شاید با زنان محارم جماع کند و اگر در خانه مریخ بود و زاید النور باشد بسیار شود غضب و خشم و عداوت و تندی و خصومت او و در چیزهای باطل و آمیزش کند با دزدان و لشکریان و اشرار و دروغ کویان و اگر ناقص النور باشد عیب باشد کمتر از این و اگر در خانه آفتاب باشد بسیار شود فرح او و مریض شود او را علتی در جای خفی از جسدش و شاید که در معده و شکم یا کوش او عارض شود و شدید تر آنکه قمر در اول برج یا در آخر این برج باشد و اگر در خانه زهره باشد مسرور و محبوب و حریص بر زنان باشد و ثنا بد بر او کویند

واکر در خانه عطارد باشد زیاد شود فهم او و تدبیر او و رغبت کند در زنان و زنان در غیبت
بد و کنند و اکر در خانه خود باشد و تحویل در شب باشد زیاد شود قدر او و پیدا کند مال بسیار
از رنج خود و از کار دیکر کند خود او و از جانب سلطان و اکر در وزدی باشد فساد کمتر از
این باشد باب چهارم در دلالت کواکب در بودن ایشان در حدهای خود و در حدهای غیر
خود زحل اکر در حد خود باشد عمل او اعمال سلطانی شود و آمیزش کند با کسانیکه صاحب
قدر باشند و محتاج شوند باو بسبب مال و میان او و زنانش عداوت و نزاعی واقع شود
و عداوت کند با فرزندان خود و عداوت کنند ایشان باو و برسد بدو علت و مرضی که
زایل شود و فاسد شود موضعی از جسدش و دشمن دارد و خوانند کیرا و اکر در حد مشتری
باشد عاید کردد بدو مالی با قیمت از دزدی و از غیر آن و عارض شود او را درد چشم یا
علتی در بعضی از مواضع بدنش و زیاد شود قدرش و رسد از فرزندان و اهل بیتش خیر را
و ایشان موافقت کنند او را و بحث کنند از او چیزهای مشکل و اعانت کنند مردم را و دوری
افتد میان او و زنانش و طلب کنند طایفه از لغزشها او را و سعایت کنند در حق او و [illegible] ابتدا
کنند مال او را انجائی که کمان نداشته باشد و مهیا شود برای او بوستان و نزاعی و برادران
بزرکتر [illegible] اکر در حد مریخ باشد افتد با از منزل خویش بسیار دور و دشمن
و بخوابشان بزرکتر او اند و [illegible] بیاید یا انکه برادرانش آفتی [illegible] از بریدن
یا از بعضی اطبا او برسد او را مکروهی بسبب قومی که حسد برند برو او و مشغول دروغ و باطل
و عداوت کند با دوستان خود سخن کوید سخنانیکه مالش [illegible] و بر کردد و محبوس شود
بجهة حبس و محبوسان و دوست دارد مردان و زنان فاحشه را و رسد با اهل بیت
او مکروهی و خصومات و اکر در حد زهره باشد عارض شود او را درد شکم و مرضی در
ذکر و آلت مردی و حاصل شود و کم کردد فواید او و شاید مدار این سال برای بدنش فرزندی
حاصل شود و خرسند شود بفرزندی پسر و عداوت کنند با زنان و عارض شود بعضی

از زنان

از زنانش را آفتی و غایب شود از منزلش بسیار دور و مریض شود پدرش و منقطع شود بدو
پدرش و مادرش و موافق شوند او را اهل بیت او و دشمن دارند و را و مریض باشد او از زنان
و عشق پیدا کند عجوزه یا زنان بیوه را و اکر در حد عطارد باشد غمکین و دلتنک
کردد بسبب زنان و فرزندان و شاید بعضی از فرزندانش تزویج و مخاصمه کنند با کسانیکه
صاحب قدر باشند و غمکین شود بسبب ایشان و سعایت کنند در حق او و بر او افترا بندند
و او را بسبب جنایات ایشان دیکری بنفیا بسبب کفالت کردن در بعضی از او و دزدیده شود
چیزی و دوستی کند با اشرار و مشغول شود بصحراها و وادیها و کوههای بلند و جایهای
مرتفع و غمکین شود بسبب حبس و حبس شدکان و مخاصمه کند با اهل بیت خود و منتفع
شوند از او و زیاد شود مالش در بیان دلالت مشتری در بودن او در حدود کواکب اکر در حد زحل
مشتری در وقت تحویل در حد زحل باشد رسد او را حبس و زندان و عذاب و نفی بلد
از این سبب ظفر یابد بر دشمن خود و میباشد مختلف الحال با زنان و کشف کند بعضی از
بعضی مردم را و مسلط شود بر مال پدر و مال زنان و پیدا کند مالی از سبب آبها و زمینها و
بسیار شود رنج او و خصومت او و غمکین شود بسبب فرزند و غایب شود از منزلش و
رسد او را مرضی در موضع خفی از جسدش و عاقبت کارهاییکه شروع کند در ابتدا در این
روزها برای او صلاح باشد و اکر در حد خویش باشد زیاد شود مالش و بنده اش و حاصل
شود در این سال برای او فرزندی و محتاج شوند مردم بجاهش و قوت دهد مردم را
و مشغول شود بتجارت و اکر در حد مریخ باشد عارض شود او را مرضی و رنجی و مفارقت
بسبب چیزهای پیش دیده شود جسدش از بس و قطع از بعضی اقارب خود یا از فرزند خود
یا انکه میرساند ایشانرا مکروهی و زیان میشود دوستی و صداقت او با ایشان و اکر
در حد زهره باشد کارهای نیکو کند و زیاد شود صلاح و عفت زنان او و محبت
شود بر بعضی از زنان و زیاد شود برادران و جاه و مال و بنده او و فرزندان زینه

برادر و صحیح شود جسم او و دوست دارد زنانرا و نفقه و خرج کند ایشانرا از حرص
کردد بر زنان و مجامعت کند با ایشان و برایش فرزند بهم رساند و تنعم کند خود و احسان
بمردم نماید و غرامت کشد از جانب ایشان مالش و بنا و عمارتی خوش کند [illegible] و محمود شود
عواقب کارهاییکه شروع میکند در ابتدا در این روزها و اکر در حد عطارد باشد مشغول
شود بعلوم و کتب و کتابت و حساب و محاسبات و انواع صنعتها و اکرام کنند او را
مردم و حاضر شود در دعا و خانهای پادشاهان و شادمان کردد بزنان و فرزندان
و رسد او را مرضی مثل شکسته شدن استخوان و نفخ و ریح و معالجه کند از ادویه و تلف
کند مال پدرش او زیاد کند مال خودش را و رسد با او مالی از دزدی و پنهانی
کنند و سعایت کنند در حق طایفه محمود شود عواقب کارهایش که در این روزها در ابتدا
شروع کند در بیان بودن مریخ در حدود کواکب مریخ اکر در حد زحل باشد میرسد
باو لادا و طواف نمودن و سیر کردن او بجاهای مختلف و آمیزش کند با طایفه غربیان
و فاسد شود موضعی از خانه او و بسیار شود خرج او و سعایت کنند در حق خوبی
و از دست شکاری شود و بخیزد خوفی و در میان مردم کوشش کند با فساد کردن و
مکر و انداختن و اذیت کنند مردم را و بسوزانند ایشانرا و دوستی کند با دزدان و در بر
برآید کارهایش و مال مردم کیرد و امین شود بر بعضی اشیاء و مخالطه و آمیزش کند
با بعضی از بزرکان و دوست دارد لهو را و معاش و مشغول تجارت شود و بسیار
شوند اعداء او و دوست دارند او را زنان و اکر با کسی خصومتی کند بزودی خصومت
او دفع کردد و نکاح کند زن بد غریبی را و اکر در حد مشتری باشد زیاد شود مالش
جمع کند مال را و خواهد بود بعضی از مالش و شود با مدیه بعد خرج کند و فاسد
نماید مال او و رسد او را خصومت و مرض بدی و رنج بسیاری و فسق کند و دوستی
با اشرار و دوست دارد خوانندکی و لهو را و آماده کند طعام از برای مردم و مشغول

بیع و شری

بیع و شری شود و بسیار شود اعداء او و دوست دارند او را زنان یا انکه تزویج نماید
زن بعیده را و آبستن شود از او یا انکه برایش فرزندی زاید و تلف شود بعضی از فرزندانش
یا انکه بیمار شود یا انکه رسد او را مکروهی اکر مریخ در حد خویش باشد مولع و مشغول
شود با مر حیوان چهارپا و بعبادت و مباشر شود بحبس و زندان و خونها و حوادث و
آتشها و مانند اینها او و بعده باشد تندخوی و جنک کند با مردمان و با ایشان مخاصمه
کند و برند ایشانرا و دزدی کند و دروغ کوید و حیله کند و حاصل کند هرچه را که اراده
کند و خلاصی جوید از مکاره بزودی و از ملوک ببیند آنچه خواهد و تدبیر کند اموال
غربا را و پیش ایشان و با برادران بزرک نزاع کند و بسیار شود دشمن او و مردم را
طعام و آب دهد او را آنکه ببیند از این اطعام کردن و نفع برد و فرزندش ناکهان
بیمار شود و اکر در حد زهره باشد بر او منت کنند و رغبت کند در زنان فاحشه
و نکاح کند ایشانرا و مال ایشانرا بکیرد و با ایشان نزاع کند و غمکین شود بسبب بعضی
از ایشان و برایشان و بر غیر ایشان انفاق کند و غایب باید از جانب اشراف و بزرکان
با خواجه سرایان مال لیرا و موصوف و مشهور بدروغ کفتن شود و بطعام و شراب و لهو
و فسق مشغول شود و رسد او را مکروهی و غربت یا در سفر و نیکو خوب شود حال فرزندش
و اکر در حد عطارد باشد احسان کند بجمعی از مردمان ولیکن او را ناشکری کنند بر این احسان
و بسیار شود اعداء او و غمکین شود بسبب سلطان و زن و فرزند و بجماعتهای از
مردم نزاع و مخاصمه کند با مردم و عارض شود او را علت و مرضی در نفخ یا امراض و اکر سفر
کند بسبب مکر و حیله و سعی در حق و سخنان باطل کویند و قصه های دروغ خوانند و
سخن باطل بهم بندد و حسد برد بر مردم و غش و خیانت کند با ایشان و دشمن
شود مردم را و دشمن شوند او را و بعضی از برادرانش و دشمن دارد لهو و سخن
باطل بخوانند کی او و رسد او را آفتی از چهارپایان و از زنان و پدرش و مکروه

رسد. در بیان دلالت بودن آفتاب در حدود کواکب. آفتاب اگر در حد زحل باشد زیاد شود
مال و سعادت و سرور و خوشحال شود بفرزند و مخالطه و آمیزش کند با اشراف و
ملوک و عظما و علما و مشغول چیزهای پنهانی شود و مستعلی و فایق شود بر برادران
و اصحاب و یاران خود و مضطرب شود بر او امر بدنش و بسیار شود و بخشش و یاد کند
در ساختن عمارت و جمع کردن مال و کم گردد فرح او و جدا گیرد از اهل و خویشان
خود یا آنکه از منزل خود دوری کند و غایب شود و مکدر شود سر و عیش او و در
میان قومی افتد و عارض شود او را علتی از بواسیر یا از نقرس و شکسته شود استخوان
او و اگر در حد مشتری باشد مشغول بجمع طلا و نقره و تجارت و نفع و بخانهای
عبادت شود و دوستانش زیاد شوند و حسد برند او را و تجمل بسیار شود دشمن او
و بناء عمارت کند و درخت کارد و سخنان راست گوید و قول او را بپذیرند و احسان با اهل
بخویش کند و نفقه و خرج بسیار کند و برادران خود را بطعام خود خواند و از مکانی
بمکانی نقل نماید یا آنکه فرستاده شود و بصلاح آید حال فرزندش و اگر در حد
مریخ باشد حدت و تندی و خشم او بسیار گردد و مزاج او حار شود و در سر او درد
بریدن و قطع شدن عضوش با آهن و میان او و اهلش نفاق کند و از منزلش غایب
شود و برنج شدید رسد و اگر در حد زهره باشد دوستی زنان او زیاد کند و بعضی
از خویشان او نکاح در آورد و خرج کند مال او را در لهو و سرور و دوام دین و ثبوت
سخن گوید و مشغول بخانه عبادت شود و آمیزش با علما کند و با اسرار ملوک
دانا شود و کار خیر کند و منتفع شود با اهل بیتش و بسیار شود سرور و نشاط
اگر در حد عطارد باشد مشغول بپاکی و طهارت و چیزهای پاکیزه و بکتابت
و کلام اشخاص بزرگ گردد و میباشد بسیار مزاج مختلف فکرت و واقع شود میان
قومی کوشش کند و خوشحال و خورسند شود بفرزندش در بیان دلالت بودن زهره

در حدود

در حدود کواکب اگر زهره در حد زحل باشد آمیزش کند با زنان عجوزه یا فاسده
از بعضی و مخاصمه کند با ایشان و جفا و بدی کنند در حق ایشان و جفا کند با اهل
بیتش و رنج کشد و سفر کند و مشورت با نفس خود برای سفر و تنگدل گردد و وقت
سر و عیش باشد بخیل نفس و خرج کند مال را در چیزهایی که دست بود از دها را
و آمیزش کند با جمعی از اهل و اشراف و رسد او را فرح و اضطراب با مرضی از نقرس و
اگر در حد مشتری باشد مولود را سرور و خورسندی و خوشحالی باشد و دوستی کند
با طایفه که برای ایشان قدری و منزلتی باشد و زیاد شود در فواید و سعادت
و متاع و با و رسد عطایا و تحفها و منتفع شود بتجارت و امین کرداند او را بعضی
از مردم بر مالی یا امر غیر خود را امین کرداند بر مالی و فایق شود بر خویشان و آسمان
خود و حاضر شود در اقامتگاهها اشراف را و آمیزش کند با زنان بزرگ قدر و نعمت
و سعد خویش را و یا بد در خود مرضی و علتی که زایل شود و مشغول شود باعمال بر و
نیکویی و بنای عمارتی در باغهای و جایهای پاکیزه گذارد و ستایش کنند او را مردم و
احسان کند او با ایشان و اگر در حد مریخ باشد واقع شود میان مادر و پدر او
اختلاف و نکاح زیاد کند و برا و مذمت کنند بسبب زنان و غمگین شود بسبب
زنان و فرزندان و مال و غرامت و علوم و علما و مشغول گردد بلهو و سرور و دوره
و مصاحبت کند با مردم بیکار و باد زنان و اگر در حد خویش باشد خوشحال شوند
پدر و زن و فرزندان او اهل بیت او و زیاد شود قدر و حشمت و مال و زر و سیم
و ظرف خود را و زینت کند و لهو و سرور و شادمانی کند و شراب خورد و مخالطه
و آمیزش کند با پاره از اشراف و منتفع شود از ایشان و با مکرمت باشد و مشغول
شود بعبادتخانه و مشورت کند با بندگان او و اگر در حد عطارد باشد سرور کند با زنان
و بندگان و آمیزش کند با اشراف از مردمان و خواجه سرایان و با زنانی که در دست

اینان صنعت و کاری باشد مثل زنان مغنیه و مشاطه کان و قابله و سایر صنعتها
و آمرزنامی شود و مقبول القول باشد و سر و هم آورد مال او را و غالب شود بر مال
قومی و سلف کند در هم را یعنی از پیش چیزی خرد و غمگین شود بسبب چیزی از دروغ با
آنها و تفتیش کند از کتب و از چیزهای مشکل و مباشر شود دروغ گفتن و بد کردن
کردن طایفه را و حیله بکار بردن و بطالت در مزاج و دوا و اطبا و علما و منجمین و
کاهنین و معبرین کنندگان خواب و ذکران و نقاشان را و برسد او را دندان کرفتن
و یا گزیدن بعضی از حیوانات یا آنکه مقطوع شود عضوی از آهن و با اعدا او مکر و
رسد و ظفر یابد بر خصم خود. در بیان دلالت عطارد در بودن او در حدود کواکب اگر عطارد
اگر در حد زحل باشد برادران و با اهل بیتش مکر و حیله رسد از دشمن یا آنکه خود بد
با ایشان و با بدی کند و مریض شود بعضی از فرزندانش و نکاح کند زنان آبستن
را و بر سر زن ثابت نباشد و رنج کشد و سفر کند و بعمالی رسد و نفقه و اخراجات
کند که سنگین باشد برا و وجع بکشد و کم کاری کند که خصومت و تشویش در او
نباشد و هیچکس را بر احسان او شکر نگوید و دروغ گوید و طلب کند لغزشهای برادران
و زنان از سعایت و بدگویی ایشان کند و خوف و ترسی رسد او را از جانب سلطان
و بسیار گردد غم او و مرضی عارض شود او را یا درد یکی از دو چشم یا یکی از دو پایش
مشغول شود بعبادتخانه و بمکر و حیله و غش و دغلی کردن و اگر در حد مشتری
باشد بحث کند از کتب و از چیزهای مشکل و فایق شود بر همسرانش و آمیزش کند
با اشراف و ملوک بسبب تدبیر اعمال ایشان و امور دین و اهل دین و اخبار پیغمبر
و حالات ایشان و صادق و راستگو باشد در خبر و در سخن خویش و حریص شود در
کار خیر و امر و نهی کند مردم را و فایق شود بر همسران خود و خلاصی و دلشاد
قومی را از مکاره و مردم و اجزای نیکویی دهد و غالب شود در حجت بر کسی که با او

خصومت کند

خصومت کند و بتجارت و جمع مال و امانتها و ودیعه و گرو گرفتن مشغول شود
و تزویج کند زنان بی شوهر یا مطلقه را و شادمان شود بفرزند و آید بدست او یا
پدرش مالی و عارض شود او را مرضی از شوربختی و اغذا از حرارت و بنای عمارت
و مانند آن از جاهای با فرح گذارد و مردم را بر طعام خود خواند و تمام میشود کارها نیکو
شروع میکند در آنها و عواقب امورش بصلاح و محمود باشد و اگر در حد مریخ باشد
بسیار رنج کشد و غایب شود از منزلش و بد و رسد اندوهی و مشوش شود بسبب
زنان و فرزندان و بیمار شوند بعضی از فرزندانش و بیدا کند مالی و مشغول بدزدی
شود و تلف کند مال اهل بیتش و بدی نسبت با ایشان کند و بد کند امتی از مردم و فساد رسد
و فساد اندازد میان قومی و سعایت کند در میان ایشان و بسیار غضب کند
و دوست دارد باطل و دروغ و خصومت را و اگر عطارد در خانه خود در حد مریخ
باشد بد و خیری رسد و شادمانی کند بزنان و فرزندان و اگر در حد زهره باشد زیاد
شود مال و اثاث البیت و صاحب رای شود استادی کند در رای خود و مشغول بلهو و طرب
کند و زنان فاحشه و خرج کند مالی بسبب این زنان و شادمان باشد با اهل و ابویش
و فرزند و بنده و ایشان هم شادمان باشند با او و مخالطه و آمیزش کند
با نویسندگان و اشراف و ملوک و اهل دین و منتفع شود بغربا و بسفر و اهل سفر
و شریک طایفه شود و می بیند از شکاء خود آنچه را که میخواهد و میباشد حسد برده شده
و مذمت کرده شده و غمگین شود از کفیل شدن انسانی و نقل کند از مکانی بمکانی
دیگر یا آنکه از منزلش غایب شود و اگر عطارد در این حد در هبوط خود باشد
نقیب شود بر خویشان خود و اگر در حد خود باشد مکرم و بسیار دیار فرح و سرور باشد
و اختلاط و آمیزش کند با نویسندگان و اهل حساب و علما و منجمین و کاهنین و اهل
لهو و لعب مشغول شود بنقاشی و زینتگری و مکر و حیله و بیع و شری

منتفع شود از خواجه سرایان و از زنان ملوک و زیاد شود ادب و فهم او و جمال و بند
و احسان کنند بطایفه و تفضل کنند بر ایشان و دوست دارد سفر را و فکر سفر کند
و شاید از منزل خود غایب شود و غمگین شود بسبب زنان و با اهل خود مکر و حیله کند
و خوابها بیند که در آن خوابها چیزهای عجب باشد یا انبیا و احوال ایشان از خوب بیند
در بیان دلالت قمر در بودن او در حدود کواکب قمر اگر در حد زحل باشد مولود
غمگین شود بسبب زنان و فرزندان و کند کار و طول کشد کاری که در آن شروع کند
و با اهل و ابوین او مکروه رسد و بکارهای پنهانی مشغول شود و مخاصمه کند
با طایفه و خشم کند بر طایفه دیگر و زیان رسد و عارض شود وجع در موضع
خوف از جهد شروع کارهای بندگان و کنیزان کند و فکر در چیزها و مشکل کند
اگر در حد مشتری باشد تجارت کند و بدو مال رسد و رنج کشد و غایب شود از
منزل خود و بیمار شود بعضی از فرزندان او و آمیزش کند با اشراف و در میان
قوم در آید بجهة صلح و آشتی و قبول کنند قول او را و بد شود خلق او و مردم
بد شنوانند و ظفر یابد بر خصم خود و کوشش کند سرود و الحان را و بازی با زنان
و نکاح کنند زنان او بسیار شود شهوات او و احسان کند بعضی از مردمان و رسد
بدو خیری از جهة زمین و آب و حشم و منتفع شود بزرگی با قدر و منزلت باشد
یا بخواجه و تعمیر و مرمت کند و اگر در حد مریخ باشد معقد و حسد بود و غضب
کند و سفاهت و دزدی و باک نداشته باشد هر آنچه را مرتکب شود و چیزها
باطل گوید و بعضی سخنانش باعث ضرر و وبال او شود و سعایت و بدگویی
طایفه کنند با ایشان نزاع کنند و ایشان هم سعایت کنند و بدگویی او غایبند
و بسیار شود حسرت و ندامت او و میل کند با پسر بزرگ و غمگین شود در
وقت خوردن و آشامیدن و معالجه کند خون و موضع خون را و همنشینی کند با ملوک

وسلاطین

وسلاطین و جهان پایان و آلات و اسباب ایشان و آهن یا سلاح و درندگان
و چیزهای که مردم را آماده شود برای اهل بیت نزاع و وجع و اگر در حد عطارد
باشد مولود سرود و فرح کند و نکاح کند بعضی از زنان او در پنهانی یا آبستن کند
ایشان او را بسیار رها کند شود حلوا و لعب با زنان و آمیزش او با زنان و تجارت
کند و رسد بدو مالی و نفقه و خرج کند مالی و بدو رسد آیا رسد و بخیل و لئیم
خویش را و در خرج مال العامین کرده شود بر چیزی و احسان کند با کنیزان و غربا
و میل کند بعضی از زنان و تغییر دهد لباس و فرش را و نشیند در مجلسهای
لطیف و پاکیزه و نقاشی و غیر نماید و بنای عمارت و تعمیر و مرمت کند او در و میان
شود نقاشی و زینت کردن را و آمیزش با علما و حکما کند و زیاد شود منطق و
قبول کنند قول او را و ببیند از اشراف و سالی آنچه میخواهد و محتاج شود بعضی
از ایشان و رنج کشد یا غایب شود از منزل خود و اگر در حد عطارد باشد مرد او را
کند کارهای لطیف کند مشغول با مثال و حرفات گوید و بکتب و اخبار و
مشکل علوم مختلف و امثال اینها شود و آمیزش کند با علما و حکما و در وساد
شود بعضی از ایشان باین سبب منتفع شود باین چیزها و بسیار باشد سخن
او در دروغ گوید در چیزها و مباشر شود مکر و حیله و بطالت را و در میان قوم
افتد و سعایت و غمازی کند در میان ایشان و کارهای بد و شر کند و خود را
در معرض خصومات اندازد و قبول کنند قول او را و رنج بسیار کشد و رسد بدو
دردی و غمناکی شود از چیزی که مر جیب شود بر طلب باطل و عواقب کاری که در
این روزها شروع کند در آنها صالح باشد و اگر کوکبی در وقت تحویل سال
یا تحویل ماه در خانه یا در حد بعضی از کواکب باشد لیکن هر وقتی از اوقات
یا ماه که بکند آن کوکب در یکی از دو خانه یا حد آن کوکب رسد دلالت کند

بر امری که در اول دلالت بر آن میکند و اقوای کواکب در دلالت نزد سیر خود در
حدود صاحب السنة است پس هر زمانیکه ملاقات کند سعدی را یا آنکه بوده باشد
در حد سعد دلالت کند بر خیر و هر زمانیکه ملاقات کند نحسی را یا در حد نحس
باشد دلالت کند بر شر باید دانست که نیست دلالت کواکب بر خیر هرگاه ملاقات
کند با سعد یا در حد خود باشد و همچنین دلالت او بر شر هرگاه ملاقات با نحسی کند
یا در حد او باشد مثل دلالت او هرگاه در حد خود نباشد یا آنکه ملاقات نحس یا
در حد آن نباشد و همچنین نیست دلالت کوکب هرگاه در یکی از دو خانه خود باشد
یا در خانه کوکب دیگر بچیزی مثل دلالت آن هرگاه در برج دیگر باشد یا در حد دیگر
بلکه متغیر شود بزیاده و نقصان بر قدر حال کوکب فی نفسه در آن وقت و بر قدر
شهادت او در این برج و بر قدر موافقت و مخالفت آن کواکب مر این خانه را یا این
حد را یا صاحب این خانه و حد را در طبیعت و جوهر باب پنجم در بیان دلالت
کواکب در بودن آنها در آباد بروج زحل اگر در بیت باشد برسد او را سعادت و
کرامتی عجب کند بخود و خدمت کنند او را غلامان و زیاد شود بندگان او و شاد
شوند ایشان با او و با ایشان و رسد بدو فوایدی از بعضی بزرگان و کسب کند
مالی را در غیر بلدش و مفارقت کند از ابوین خود یا سفر کند یا آنکه انتقال کند
از جائی بجائی که گمان نداشته باشد آمدن با آنجا یا و رسد او را وجعی و نزاع کند در
باطل و اعطا کند حقی که در ذمت او باشد و عضو پنهانی او را دردی رسد
نیکو ببیند و در خواب پادشاهان و چیزهای آسمانی ببیند و رسد مادر او را
دردی از نهر یا در داغی یا آنکه رهایی از زندان و حبس رسد آفتی بعضی از
برادران او بزرگی یا از آهن و جای او و خانه پدرش فاسد و ضایع گردد
مشتری هرگاه در بیت باشد بکند کارهائی را که بوده باشد و بال بر او و تلف شود

مالش

مالش محتاج شود بمردم خفیف و سبک شمرند او را بعضی و کم کردد بعضی از شقاوت
او و بیرون رود از خانه و وطن خود و مخاصمه و نزاع کند و گوید بر بعضی از اهل بیتش
و بسیار شود حسرت و ندامت او و رسد بدو نکبت و آسیبی از بعضی حیوانات
بی زبان مریخ هرگاه در بیت باشد زیاد شود شنیدن غضب او و لکن از این رجوع کند
و برکرده بر او و بجهة عجب کند بخود و زیاد شود دشمنان او و او برادران خود
بعید و اطاعت کنند او را زنان او و زنان دوست دارند او را و مرد کند بزنان
و اولاد و اگر خصومتی باشد خلاص شود از آن و مقبول حکام آن بوده باشد در
حاجات خود و رسد بدو مالی و متاعی با آهن و سلاح مشغول شود آفتاب هرگاه
در بیت باشد قدر و آبرو و علو کم شود و استخفاف کنند او را ابوین و اهلش و از او
مفارقت کنند و در امر او سخنان زشت گویند و گفته شود بسبب کاری که نکرده باشد
و فاسد و منهدم شود گوشه از خانه او و حال او بد شود و در آنچه در دست او
باشد و بدو رسد آفتی از آهن یا از آتش زهره اگر در بیت باشد او را مرضی و
علتی عارض شود در چشم یا در عضو دیگرش و کراهت پیدا کند از زنان و واقع
شود در تعمیات او و زنان او و بر او تنگی رسد عطارد اگر در بیت باشد عارض
شود او را تحیر و جنون و ضعف عقل بسیار شود بطالت و بیکاری او و کم گردد
کلام او و زبان او فحش گوید با استهزا او سخریه شود بار و از خانه اش دور شود
و غمگین شود بزن و فرزندش و عارض شود او را مرضی از نفخ قمر اگر در بیت
واقع شود در وقت تحویل اعدای مولود زیاد شوند و خفیف و سبک شمارند او را
بعضی از مردم و کارها با بندگان و خدمتکاران کند و بسیار باشد گردش و طواف
و انتقال او از جائی بجائی و دور شود میان او و ابوینش و غمگین شود بسبب زنان و فرزندان
و از برای خصوص قمر دلالتی است هرگاه در بیت هر برج که بوده باشد نظیر آنکه اگر در آباد

حال باشد پس ضعیف شود عقل و قوت مولود و پریشان شود فکر وی و خواد باشد
دوستی یاران خود و عارض شود او را علتی در چشمش و اگر در آبار ثور باشد حریص
شود بر زنان و متاذی شود از ایشان و خواهش مجامعت با ایشان کند و اگر در آبار
جوزا باشد کثیر الفکر باشد در چیزها و بسیار سهو باشد از آن چیزها و سخنان بد
شنود و دشنام و نسبت با و دهند و اگر در آبار سرطان باشد بسیار شود اهل وی عارض
شود او را مرض بواسیر و ورم و مکر خوان کنیزان مغنی و زنان شود دوستی او و زنان
آزاد و اگر در آبار اسد باشد مجامعت کند بدبر و بعقب و بجاها نیکو متعارف نیست
و اگر در آبار سنبله باشد زیاد کند نکاح زنان را و خنده و فریب دهد زنان او را و متشبه
شود بزنان و در حق او سخنان بد گویند بسبب زنان و اگر در آبار میزان باشد
پریشان فکر و بسیار غم بود و رسد او را آفتی از آتش یا از چیز گرم و استهزا کنند
با و و دزدی کنند بعضی چیزها را پنهان و اگر در آبار عقرب باشد دروغ گوید و
زیاد کند نکاح و ملاعبه با زنان را و اگر در آبار قوس باشد سلاح و اسباب
جنگ بردارد و ببیند تن بریده و جراحتی از آهن رسد و شادمانی کند با یاران
و ایشان هم خوشحالی کنند با او و اگر در آبار جدی باشد آمیزش کند با اهل دیانت
و با عمال و کارهای نیکو و اندوه زیاد کند نکاح خویش یا با بعضی از ایشان خود را
زن دهد و بد ترسی رسد از اهل ظلم یا از آدمهای بزرگ و اگر در آبار دلو باشد
رسد او را دلتنگی از دست وی با اهل دیانت آمیزش و مشغول کارهای نیکو شود و
اگر در آبار حوت باشد مولود مشغول شود بلهو و ملاعبها و بمواضع آن و غمگین
شود بسبب اینها والله اعلم مقاله ششم در اوجاع و امراض و قواطع و لواحق اینها
مشتمل بر دو باب باب اول در طبیعت دردها و مرضها باب دوم در معرفت قواطع
و لواحق اینها و مراد از این قواطع مواضع نحس سازنده و مخوف و نحوست دلیل باشد

مقاله ششم

باب اول

باب اول در بیان اوجاع و امراض شا معرفت طبیعت امر وجع و درد از طبیعت
برج ششم طالع تحویل سال و صاحب آن برج ششم است اگر در این برج کوکبی باشد که
نظر کند بصاحب طالع و متصل باشد بیکی از این دو بدیکی پس در این صورت نظر کن
بطبیعت آن برج و ببین گرم و خشک است یا گرم و تر است یا سرد و خشک یا سرد
و تر است که مرض از طبیعت این برج ششم خواهد بود و اگر در این برج کوکبی باشد که قبول
نکند صاحب در او متصل باشد بعضی ببعضی بعد نظر کن اگر آن کوکبیکه صفت کردیم
او را نحس باشد امراض شدیدتر باشد و اگر راجع باشد مرض سهل و کم باشد و اگر
بطئ السیر باشد مرض طول کشد و اشد آنست که در بطوء سیر اول باشد یعنی پیش از
رجعت باشد شا اگر بوده باشد کوکبی که در برج سادس است مریخ پس نظر کن که
این برج سبعی است یا ذوات اربع قوائم یا غیر آن پس بدرستی که برج ششم اگر عقرب
باشد بر او نیش زده شود از دواب الارض و اگر اسد باشد خوف از سباع و درندگان
باشد و اگر سرطان باشد از حیوان آبی خوف است و اگر برج حار یابس باشد خوف
از آهن است و اگر گرم و تر باشد خوف از خون است و اگر گرم و تر باشد یا سرد باشد
و مریخ در او باشد خوف از تب است از سردی یا مرضی که بوده باشد از سردی
و خشکی که شبیه بخلط سودا است و اگر دلو باشد عارض شود مرضی حار و رطب
شبیه بریاح و نفخ و درد مفاصل شا و اگر مشتری در بیت سادس بوده باشد
و سادس خانه مشتری قوس باشد مرض او از حرارت عشق و محبت باشد و اگر حوت
بوده باشد بوده باشد مرض سردی و تری و عارض شود او را بادها و اینکه شبیه
بعشق باشد شا و اگر برج سادس خانه مریخ بوده باشد عقرب باشد مضرتی از
حیوانات زمینی یا از زخم و ضرب آهن یا از بیرون آمدن خون بسیار باشد
و اگر حمل باشد ایضا مضرتی از آهن و آتش یا شبیه اینها باشد شا اگر این برج ششم

خانه آفتاب باشد مضرت از جهت و جانب سلطان باشد یا آنکه میل کشیده شود
چشم راست او یا آلت ذکر او شا و اگر خانه زهره بوده باشد و آن برج ثور باشد
دلالت کند که مصیبتی که بد و رسد از عشق زنان باشد و غلبه کند بر او خلط سودا
تا آنکه عقلش را زایل کند و اگر میزان باشد مضرت از نفخ و ریاح و امراض بطن و شکم
باشد شا و اگر خانه عطارد باشد مضرت از کتابت و تجارت باشد پس اگر سنبله
باشد بر خورد او را مرضی از خلط سودا و اگر جوزا باشد مرضی از ریاح و نفخ باشد و اگر
خانه قمر باشد پس نظر کن بکوکبی که قمر متصل با و باشد پس اگر متصل بزحل باشد بر او
رسیده شود از غلبه خلط سودا و بلغم و اگر بمریخ متصل باشد از جراحت و خون
و مرضیکه شبیه باین است عبد و خبرهای بدی آید که موجب غم او شود و اگر متصل
بسعدی شود که آن موافق طالع باشد خواهد تحلیل برد و زایل کند این مفاسد را
و اگر آن کوکب سعد عدو طالع باشد عارض شود او را غمی و اندوهی از درد خصیه
و غم و و اگر آن کوکب رب ثانی عشر باشد مضرت از اعداء باشد و بر این وجه حکم کن
و خبر بده باب دوم در معرفت قواطع و این مواضع نحس سازنده و هلاک کننده
و خوف اندازنده است مع جر قوانین انجا اینکه تفحص میشود از اینها عمر طبیعی که کواکب
اعطاء آن کنند که بعض اعطاء و زیادتی عمر کنند و نحوس بمقدار عطیه خود کم کنند این
قوانین چنانکه ظاهر شد از پیش و اصل قرار داده شد و مبین گشت در نوع اول
این کتاب بر مذهب قدما و متأخرین باجزاء مناسب همگی عطیه آن کواکب که موضع
این اجزاء مواضع مخوفه باشد در این اوقات مانند نصف عمر طبیعی و ثلث او و دو ثلث
و سه ربع آن و مثل او و لایق آنست که التفات شود در تحویل این سالها اجزاء
و مواضع انتها آن در دلائل نفس و بدن و دلیلی که استدلال با آن کرده میشود بر صحت
این سالها با دلیل عمر بعضی هیلاجات در اصل ولادت از برای هر درجه سالی و دو

داده

داده میشود در برجها از برای عمر برج سالی بعد نظر کن با این در تحویل سالها پس
اگر برسد بعضی از آن هیلاجات و دلائل عمر بتسییر یا با دوار یعنی بانتهای بقواطع
در بعضی از سالها و ماهها و روزها خواهد بود این دفعت از سال عمر مولود مثل تمام
سالهائیکه مثل اصل اند اگر قریب با آنها باشد یعنی اگر این اوقات رسیدن هیلاجات
و دلائل بقواطع نزدیک باوقات سالهای اجزائی باشند مثل آن سالها که بمنزله سالهای
اصل عمر مولود است خواهد بود در لحظه که بعد ذکر میشود پس اگر متولی شود بر آن دلائل
و هیلاجات در این اوقات نحوس و فاسد سازد خواهد حاصل شد در این اوقات نکبتها
که قطع و هلاک سازند مولود را و اگر دلائل عمر قوی و صالح باشند پس بدرستیکه
دلیلهای قاطع و نحس کننده نمیکنند کار خود را و مقاومت نمیکنند با دلیلهای عمر که بکثرت
شهادت بر قطع و گاه میشود که در این اوقات کاری نمی توانند کرد بلکه از این اوقات
گذرد و اگر دلائل عمر ضعیفه و دلائل قطع قویه و کثیر الشهاده باشند دلالت کنند بر
قطع و گاه شود که پیش از این اوقات قطع کنند یعنی از پیش را پیش اندازند و گاه میشود
که دلائل عمر و نوائید در اصل ولادت ضعیفه یا ردیة الحال باشند پس بعضی دلالت
کنند بسبب ضعف یا رداءت حال خود از سالهای عمر بر چیزی و منتهی شود نسبت از
هیلاج خاص بعضی از قواطع قویه در سالیکه کمتر از سال اصل عمر مولود باشد که
از دلائل فهمیده شده است بچند سال و متولی شود بر دلائل آن سال و بر دلیل
عمر نحوس قویه مفسده ایضا و آن بچند سال پیش از سال اصل نباشد بلکه موافق
سال اصل بوده باشد از سالهای کبری یا وسطی یا صغری یا آنکه موافق یکی از آن
سالها اجزائه از نصف و ثلث یا دو ثلث از یکی از اینها یا از سالهای اصل باشد در
این صورت مذکوره آن سال قاطع خواهد بود و ضعیف باشند دلائل عمر از رسیدن
بآن سالیکه در اصل دلالت بر آن میکردند و باید دانست که قواطع هیلاجات بچگانه

چهار نوع است اول کواکب است دوم بعضی از مواضع است سیم بعضی از مواضع است
تدبیر بعضی از کواکب چهارم فساد بعضی از سالها و اما نوع اول که قواطع کواکب اند
نوزده کوکب خواهند بود پنج از کواکب سیاره و هفت از کواکب ثابته و هفت دیگر از
سحابیه مظلم و شبیه بسحاب ما بیان و تفصیل احوال آن پنج سیاره این است که
دو از ایشان قاطع بالطبع و بالخاصیه اند که زحل و مریخ باشند و دو دیگر قاطع
اند بالعرض که آفتاب و ماه باشند و یکی دیگر قاطع است بآمیزش و مماز جت که عطارد
باشد اما زحل و مریخ پس باید دانست که ایشان قطع هیلاج کنند در وقتیکه تسییر
بعضی از هیلاجات بجسد یکی از این دو یا بنظر مقابله یا تربیع ایشان رسد و
اما اگر بتسدیس یا بتثلیث ایشان برسد از حیات تر بوده باشد با اگر یکی از
تسدیسات آنکه در بروج ساعده و مطیعه باشند و هیلاج در بروج امره یا
با هیلاج مساوی باشند یا هم در قوت یعنی با هم تناظر بجهت مطلع داشته باشند
و یکی مثل تسدیس و تثلیث هرگاه نحوس باشند مقدر بروج قصیر المطالع باشند و اما
آفتاب و ماه که بالعرض قطع خواهند کرد پس آفتاب قطع هیلاج کند در وقت
تسییر هیلاج بجسد یا مقابله یا تربیع آفتاب و اگر آفتاب در بروج غریب باشد و نظر
یکی از نحسین داشته باشد یکی از این سه نظر که مقارنه یا مقابله یا تربیع باشد
و این نحس هم مفسد آفتاب باشد بدون نظر سعدی اعنی سعدی ان در این صورت ایضا آفتاب
دلیل قطع است و اما اگر نظر او با نحس هم یکی اند و نظر تسدیس و تثلیث باشد در
بر قطع نخواهد بود بلکه موجب نکبت شدیده شود و باید دانست که آفتاب قاطع قمر
بود خاصه و اما قمر پس اگر تسییر بعضی هیلاجات بدو متصل شود بیکی از اتصالات
سه گانه که مقارنه و مقابله و تربیع باشد غیر در اصل ولادت نیکو حال باشد یا
شود که در این صورت قاطع نشود بلکه موجب نکبت شدیده شود و از ذحمت شود

و اما اگر قمر در اصل مسعود نبوده باشد و در تربیع یا مقابله آفتاب بوده با
یا آنکه در اصل زائد النور باشد و فاسد باشد عجب تر یا ناقص النور باشد و فا
باشد بزحل یا آنکه فاسد شده باشد بحدیکه فاسد باشد از آن دو البته قاطع
عمر و قاتل باشد هرگاه تسییر هیلاج بدو متصل شود بیکی از اتصالات سه گانه
مذکوره و اگر طالع هیلاج باشد قمر بجسد قاطع او باشد بجای الیکه باشد قمر
و اگر حال قمر از آفتاب یا از مریخ یا از زحل چنان باشد که حال ذکر شد قطع
هیلاج طالع کند از هر جهتی و نیز آن قاطع یکدیگر باشند از نظر تربیع و اما عطارد
که بامتزاج قطع کند پس اگر منحوس باشد از مقابله یا مقارنه یا تربیع یا تسدیس یا
تثلیث نحوس فراگرفته باشد او را و سعد نظری بدو نداشته باشد که اصلاح
کند او را پس او در این صورت بطبیعت نحوس در آید و مثل نحس شود پس هر هیلاج
که بتسییر بجسد یا بشعاع او از هر جهتی که باشد برسد قطع کند و قاتل باشد و اگر نحوس
فراگرفته باشد او را قاطع و قاتل خواهد بود پس این کواکب پنجگانه قاطع شوند در
نزد رسیدن بعضی از هیلاجات پنجگانه بتسییر باینها بان جهاتیکه بتفصیل مذکور
شد و اما اگر تسییر او را در یعنی انتهای بعضی از هیلاجات با دلائل عمر متصل
شوند باین کواکب بیکی از اتصالات سه گانه مذکور قاطع و قاتل خواهند بود و اما
سایر قواطع باقی غیر کواکب مثل مواضع و فساد سال و مانند اینها پس ایشان قاطع هیلاج
شوند در وقت رسیدن تسییر هیلاجات بایشان نزد دوا و دلیل عمر بتنها نمود
داده میشود برج برج و تسییر داده میشود درجه درجه و اما کواکب هفتگانه ثابته پس چهار
از ایشان فاسد المزاج میباشند در مرتبه اولی باشند و از قطع دیگر در مرتبه ثانیه اند
که بعد از اولی باشند با آن پنج و این جدول مواضع ایشان است در طول و عرض و جهت تا
سال دویست و سیصد و ده اسکندریه است و اما عرض کواکب ثابته و جهات اینها پس میباشد

همیشه بر یک حالت و اما عرض کواکب سیاره
متغیر خواهد شد پس سزاوار آنکه در شناسیم
عرض ایشان در هر وقتی تا بدانیکه مقدار چند
درجه دور ایشان شود از فلک البروج در این
وقت چه این کواکب چهارده گانه قاطع و قاتله
هرگاه بجای ایشان در جهت اعمای هیلاج باشد
از میل و عرض قطع کنند و اگر دور باشد از این
آنکه با اتفاق ایشان در جهت متفق باشند
در مقدار میل عرض پس اگر مختلف باشند جهت
میل ایشان یا عرض ایشان و بوده باشد یکی
شمالی و دیگری جنوبی در این صورت دلیل بر نکبت

اسامی الکواکب	الطول	العرض	الجهات
الدبران	ا ل کہ	ه ه	جنوب
قلب الاسد الملک	[illegible]	[illegible]	شمال
قلب العقرب	ر کط کہ	[illegible]	جنوب
منکب الفرس	[illegible]	لا	شمال
راس الغول	ا و کہ	[illegible]	جنوب
[illegible] الاسد الشمالی	[illegible]	[illegible]	شمال
[illegible] الاسد الجنوبی	[illegible]	ط ل	جنوب
معصم الثریا	[illegible]	م ل	شمال
راس الجبار	[illegible]	[illegible]	جنوب
معلف	[illegible]	[illegible]	شمال
الشوله	[illegible]	[illegible]	جنوب
عین الرامی	[illegible]	[illegible]	شمال
[illegible]	[illegible]	و ع	جنوب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	شمال

و پیسی باشند نه قطع حیوة و قطع خصوصا هرگاه این وقت دو دباشد از سالهای اصل
و سزاوار این است آنکه کسی توقف کند که این مواضع مظلم و لامحاله قاطع و قاتل باشند
وقتیکه منحوس باشند فقط چه اگر منحوس نباشند بلکه محل سعدی از تربیع یا تثلیث
یا مقابله باین مواضع و درجه قاتله باشد یا بدرجه که پهلوی و بعد از درجه قاتله
باشد چنانکه در نهم تا هفت درجه بعد از آن درجه قاتل و قاطعه نکذارد و
مشتری از دوازده درجه نگذارد اگر چنین باشد او را باز دارد از قطع نمودن و اما
نوع دوم از قواطع که اماکن و مواضع است پس آن ده خواهد بود ۱ راس ۲ ذنب
۳ درجه استقبال قبل از ولادت ۴ درجه اجتماع ۵ درجه مغرب در اصل ولادت
پس این مواضع پنجگانه هیلاج که متصل شود باینها بتسییر قاطع و قاتل شود
و اما اگر دوری نادوار بعض هیلاجات در بعضی از سالها باینها رسد موجب

نکبت شدیده شبیه قطع باشد اگر با این حال بعضی از دلائل قطع شهادت بدهد
قاطع خواهد شد ۶ طالع اصل چه قمر اگر هیلاج باشد و بتسییر متصل شود بدرجه
طالع قاتل حال او خواهد شد چه طالع از طبیعت روز و گرم است و قمر از طبیعت
شب و سرد است و اگر یکی از طالع و قمر هیلاج باشند و منتهی شود بدان بدیگری
قاتل یا موجب نکبت شدیده شود ۷ تمام کردن تسییر هیلاجات بجرم پس نزد
تسییر ببرج دیگر قاتل شود ۸ آن در موضعیکه در آن دو موضع آفتاب و ماه بنظر
تربیع یکدیگر نگریسته پیش از ولادت خواه زاید النور باشد یعنی تربیع ایمن
باعث نکبت شدیده شود در وقت رسیدن تسییر بان دو موضع ۹ آنکه منتقل
شود تسییر بعض هیلاجات از حد سعدی بحد نحسی چه این انتقال قاطع باشد در این
سال دهم آنکه انتقال کند تسییر بعض هیلاجات از حد نحسی بحد نحسی دیگر
پس باید دانست که این انتقال میکند در همین سال یا ماه یا میکند قسمت در حد دیگر
که تحویل نموده است قسمت سعدی آن و همچنین اگر انتقال کند تدبیر از نحسی بسوی
نحسی دیگر خواه تدبیر بجسد باشد یا بشعاع نوع سیم از قطع اینجا اینکه از برای بعضی
از مواضع باشد بسبب تدبیر بعضی از کواکب آن پنج قسم خواهد بود اول آنکه
انتقال کند تسییر بعضی از هیلاجها از حد سعدی بر قطع در آن سال دوم آنکه انتقال
کند تسییر بعضی هیلاجات از حد نحسی بحد نحسی و تدبیر سعدی یا آنکه انتقال
تدبیر از نحس بسوی نحسی در حد سعدی پس باید دانست که آن دلالت میکند بر قطع
در آن سال سیم آنکه انتقال کند از حد نحسی بحد نحسی و تدبیر نحسی یا آنکه
انتقال کند تدبیر از نحسی بسوی نحسی در حد نحسی پس باید دانست که آن دلالت
کند بر قطع در آن سال چهارم آنکه انتقال کند تسییر بعضی هیلاجات از حد
نحسی بحد نحسی و انتقال کند تدبیر از نحسی بجسد یا بشعاع پس باید دانست که این

دلیل قطع است در این سال و این قسم چهارم است و اقوای این اقسام است و این قوت
انتقال جز این نیست که میباشد چنین هرگاه جمع شود هر چهار از برای بعضی هیلاجات
واما اگر تسییر بعضی از این هیلاجات انتقال کند از حد نحسی بحد نحسی دیگر و تسییر هیلاج
دیگر انتقال کند بتسییر از کوکب نحسی بسوی تدبیر نحس دیگر پس بدرستیکه آن
بسیار او کمست در تاثیر و قوت و اقوی انتقالات آنست که اتفاق افتد تسییر چهار
انها از برای یک هیلاج بنحس آنست که برسد تسییر بعضی از هیلاجات با واحد یکی
از نحسین زحل و مریخ و این قسم قاطع دلالت **نوع چهارم** از قطع آنچنانیست که بجهت فساد بعضی
از سالها باشد و آن آنست که نظر کنی در زمن تحویل سال پس اگر قاسم بعضی نحوس باشد
و بوده باشد در این حد در اصل ولادت جرم نحسی یا شعاع او و بوده باشد این قاسم
در اصل منحوس از بعضی نحوس و بوده باشد موضعیکه این نحس در اصل در آن بوده
برج منتهی یا طالع سال و بوده باشد رب برج منتهی و طالع سال منحوس از این نحس
اصل و عود کند در تحویل بمکان اصلی خود و بوده باشد قمر حدیکه در آن قسمت
و در این سال در مکان ردی از خانهای فلکی و منحوس بود و نامانت سعود دلالت کند این
وضع بر قطع در این سال و اگر قسمت از برای نحسی بوده باشد و در تدبیر جسد نحس
اصلی یا شعاع او و بوده باشد قاسم و رب انتها و طالع سال و رب طالع و قمر همه و ردیة
الحال یا منحوس دلالت کند بر قطع و اگر این جمله هم چنین بوده باشد که گفتیم لیکن
در قسمت در تحویل شعاع سعدی پس بدرستیکه این خلاصی نبخشد از موت و اگر برسد
انتهاء سال بوتد الارض یا بوتد مغرب اصلی و زحل در او باشد یا نظر عداوت
داشته باشد بر مولود خوف مرگ است و اگر قسمت از برای بعضی از کواکب بوده باشد
اعم از آنکه سعد باشد آن کوکب یا نحس و بوده باشد در آن حد جرم سعد یا شعاع
سعد اصلی از جایگاه ضعیفی و بوده باشد در آن حد جسد نحس اصلی یا شعاع او

از وتد و بوده باشد سالخدا و طالع سال و رب این طالع و قمر همه ردیة الحال یا
منحوس دلالت کند ایضا بر قطع در این سال اگر زحل و مریخ فاسد باشند در تحویل
و در حد قسمت از غیر نظر سعدی بموضع ایشان و هم چنین رب السنة یا قمر فاسد باشند
دلالت کنند بر قطع در این سال و بر مرگ او و اگر منتهی شود تسییر هیلاج بنحسی و سالخدا
و صاحب طالع هم منحوس باشند از این نحس دلیل بر قطع و موت باشد و اگر قسمت برای
نحسی باشد و این نحس در اصل و تحویل ردیة الحال باشد بدون نظر سعدی با آن قسمت و طالع
تحویل و صاحب او در تربیع یا مقابله نحسی باشد ایضا دلیل بر قطع و موت باشد و اگر طالع
تحویل و طالع اصل در برج انتها یک برج باشند قاسم و رب السنة هم و نحس در موضع
ردیه دلالت کند بر قطع و اگر واقع شود درجه طالع تحویل یا سابع در درجه کوکب نحس
در اصل ولادت و این نحس در این سال نحوست کند طالع و قمر و سالخدا را دلیل باشد
ایضا بر قطع در این سال و اسند لال میشود باهر یک از اینها که ذکر کردیم بصاحب دور
و بصلاح حال یا فساد او هرگاه دلائل مذکوره ردیة الحال باشند و اگر مشتری سالخدا
بوده باشد و مقارن آفتاب در هر دو وقت در اصل و در تحویل و آفتاب هم منحوس باشد
بر مولود خوف مرگ باشد در این سال و اگر مریخ سالخدا بوده باشد او و قمر هر دو
ردیة الحال باشند در هر دو وقت نظر بیکدیگر داشته باشند در هر دو وقت از تربیع
مریخ شرف باشد بر قمر بر مولود خوف مرگ است در این سال و اگر رب السنة سعد
باشد در طالع تحویل نحسی باشد و در مقارنت قمر نحوی یکی باشد و بوده باشد
قمر در تحویل فاسد از یکی از این دو نحس یا از غیر ایشان بر او خوف مرگ است در
این سال و اگر برسد انتهاء سال بوتد الارض یا بوتد مغرب اصلی و زحل در آن باشد
یا نظر عداوت با او داشته باشد ایضا بر مولود خوف مرگست و اگر قمر در آن وقت با
عطارد باشد و زحل شریک فرداریه باشد در مدت یکسال و ده ماه و هشت روز

بر مولود خوف مرگست در این مدت و هم چنین هرگاه شریک فرداریه قمر بوده باشد
مکان زحل و شرکت آفتاب در فرداریه مریخ و شرکت زحل در فرداریه مریخ ایضا
بر مولود خوف موت است و رسیدن زحل بمکان قمر اگر زحل در اصل ولادت در طالع
باشد دلالت کند بر قطع حیوة او ایضا و رسیدن مشتری بمکان زهره در اصل و نحس کنند اورا
نحوس در تحویل بر او خوف مرگست هرگاه محترق شود مریخ در تحویل و بوده باشد او
سالخدا و تحویل روزی باشد بر او خوف مرگست خصوصا در اول ماه و اگر برسد
عطارد بمکان مریخ در اصل و برای او شهادتی باشد در این سال و عطارد منحوس
باشد بمریخ در تحویل و نظر داشته باشد زحل و مریخ با این مکان بنظر عداوت بدون
نظر سعد با این موضع ایضا خوف مرگست و اگر برسد مریخ در تحویل بمکان زهره
در اصل و از برای زهره شهادتی باشد و او منحوس باشد بر او خوف موت است
و اگر صاحب طالع تحویل یا برج منتهی متصل شود بصاحب هشتم طالع یا بصاحب چهارم
و او یعنی صاحب هشتم یا صاحب چهارم نحس کننده او باشد ایضا دلیل موتست و اگر برسد
مریخ بمکان اصلی عطارد و از برای عطارد شهادتی باشد در این سال و عطارد منحوس
باشد خوف مرگست و اگر برای آفتاب در تحویل شهادتی بوده باشد و آفتاب در
حوت منحوس باشد ایضا بر او خوف مرگست و رسیدن قمر بمکان زحل و از برای زحل
قمر شهادتی باشد در سال منحوس باشد تو رسیده شود بر او مرگ و اگر برسد انتهاء سال
بمکان اصلی زحل و بوده باشد این برج طالع تحویل و نظر داشته باشد با این مکان زحل
یا مریخ بنظر عداوت بدون نظر سعدی ایضا بر مولود خوف مرگست و اگر برج انتهاء
و طالع تحویل و صاحب هر دو و قمر همه ردیة الحال و منحوس باشند و مولود مشرف بر موت
رسد یا آنکه عیب رسد و اگر سعدی راجع و محترق و در زائل باشد عطیة حیوة او ضعیف شود
و باید دانست که این تفصیل که ذکر کردیم در نوع رابع یعنی از قطع که میباشد از فساد

دلائل سال یافتیم اینها را و تجربه نمودیم بدین طور که بعضی از اینها دلالت بر قطع
حیوة کنند و بعضی دلالت بر خوف مرگ نه قطع و اما دلالت قواطع اینها پس ظاهر است بدون
اشتباهی و اما دلالت خوف اینها پس دلالت هر یک از اینها با نفراده ضعیفی میباشد
و اما اگر اتفاق افتد اجتماع دو یا بیشتر از اینها در بعضی از سالها دلیل بر قطع باشد و مبادا
فرداد دلیل یا قوتیست در این باب و بسا که بوده باشد اکثر کواکب در تحویل بعضی از
سالها صالحة الحال در نظارهها مگر آنکه بعضی از قواطع چهار در ه کانند در این سال
ممازج در درجه طالع اصل یا طالع تحویل یا درجه برج منتهی یا با ارباب ایشان یا با قمر
باشند در نزد تمام شدن سالها عطایای کواکب که مثل اصل یا نزدیک بآنست
باندک زیاده و نقصان بوده باشد قطع در این سال و اگر قاطع بعضی از حدود
باشد یا تمام شدن برج و انتقال آن از برجی ببرج دیگر و بوده باشد صاحب این حد
با این برج یکه انتقال کرده بسوی او تدبیر در این سال و اما ماه و روز یکه در آن
قطع میباشد پس شناخته میشود از دلائل شهور و ایام بدان طور یکه سابق ذکر
کردیم و اما معرفت سالیکه در آن سال قطع میباشد بر حیوة پدر و مادر و زن
و فرزند و امثال اینکه شبیه بایشانند پس نظر کرده میشود بسوی دلیل هر یک از
ایشان در اصل که آن دلیل برج مقدار از زمان و سال دلالت کند از عمر ایشان
پی قطع داده میشود انسال که مدلول آن دلیل است مثل سال اصل از برای او و بعد
علم میشود بهر یک از دلائل بتسییر بسوی قواطع و باد و ادر یعنی از انتها در برج نقوطع
چنانکه ذکر کردیم در انواع تسکاندو هرگاه موافقت کنند فساد دلیل بعضی از اشخاص
زیاده در بعضی سالها فساد صاحب تحویل یا کدر در نوع چهارم ذکر نمودیم بوده باشد
از برای خاص اینکه حال دلیل این حال فاسد میباشد نکبت شدیده قاطع در آن سال
و اما اهل هند پس ایشان استخراج کنند سالها ایکه مثل اصل عمر است خلاف آن

جهتی که استخراج میکنند این سالها را غیر ایشان از باقی اهل اقالیم بعد سند هند
فهبهر را از درجهٔ طالع اصل ولادت چنانکه ذکر کردیم در پیش پس فهبهر یکی سد
بدو تسییر نود درجهٔ طالع میکردانند از برای او قسمت و قرار میدهند از برای او قاسم
و میکردانند رب اول نهبهر اول برج منتهی سالجهدا و استخراج کنند طالع تحویل
سال را بعد نظر میکنند پس اگر فاسد باشد قسمت قاسم و سالجهدا و رب فهبهر
اول طالع سال و قمر و بوده باشد نوعی ترتیب سالها ئیکه در نوذ ایشان مثل
اصلست حکم کنند بقطع در بیان لواحق باب قطع ج هرگاه برسد هیلاج و کدخدا
و قاسم و رب السنه و قمر بمواضع اصلیه نحوس و در وقت تحویل سال یا مقابلهٔ این
مواضع یا تربیع این مواضع و اصل ولادت شهادت داشته باشد بمضرت این نحس و تحویل
سال هم شهادت داشته باشند بمضرت این نحوس یا انکه برسند چند دلیل بمواضع
نحوس یا بموضع یک نحس و این نحوس با شهادت ... و قوت ضرر دلالت کنند
این موضع بر تلف شدن صاحب تحویل در ان سال بمرض یا بنکبت شدیده در آرند
که ملحق شود او را و لیکن اگر اتفاق افتد مثل این در حالتی که کواکب نیکو بوده باشند
در عمر خود ... درکن این تسییر را و همچنین که گفتیم در کوکب نحس عمل کنند در کوکب
سعد هرگاه جمع شود از برای او مثل این شواهد با قوت و سعادت در اصل دلالت
کند بر سعادت صاحب تحویل از وجوه چند و بر فواید و منفعت او کند هرگاه قاسم
باشد طالع و رب او و برج انتها و سال و صاحب این برج و قمر و رب خانه او یا انکه
فاسد باشد و دلیلی از این دلیلها دلالت کند بر تلف صاحب تحویل اگر این سال نزدیک
باشد بسالهای اصل ج اگر قاسم و صاحب شعاع و کوکبی که قاسم دفع کند تدبیر را باو
و صاحب السنه که رب برج انتها باشد همه نحس باشند و در برج انتها جرم نحسی یا شعاع
نحس اصلی از تربیع یا مقابله ... دلالت کنند این موضع بر شر

و مود

و موت انکه گفتیم در صورتیست که سالهائیکه مدلول کدخداست تمام شده باشد
یا انکه این سال نسبتی بان سال داشته باشد مثل انکه نصف ان یا ثلث یا ثلثین
او باشد و اگر چنین نباشد دلالت کند بر نکبت شدیدهٔ عظیمهٔ مولمه نه بموت
میفرماید عمر بن فرخان طبری که معنی قول ... ایشان که میگویند که عمر مولود
مثل سالهای کواکب یا مثل ثلث ان یا نصف انست اینست که هرگاه برسانیم هیلاج
را که افتاب است یا قمر یا درجهٔ طالع یا غیر ان و تسییر دهیم او را در برجی که در آن بعد
اتفاق افتد که بوده باشد بعد از بعد آمدن از این برج ببرجی که هیلاج در ان واقع و تمام
شده باشد از سالها مثل تمام سالهای کواکب یا نصف یا ثلث ان و منتقل شده
باشد قسمت از نحس بنحسی دیگر یا از شعاع نحسی بشعاع نحسی دیگر دلالت
کند این موضع بر موت و اگر اتفاق افتد که دلایل چهارگانه نحس باشند که ان قاسم
و صاحب شعاع و کوکبی که قاسم دفع کند تدبیر را باو و صاحب برج انتها پس حکم کن بر
مردن مولود در این سال ج و اگر بعده باشد رب برج انتها که رب السنه است
و قاسم و رب الشعاع و کوکبی که قاسم دفع کند باو تدبیر را همه نحس یا منحوس باشند
و برج انتها در اصل موضع جرم نحسی باشد یا شعاع نحسی از مقابله یا از تربیع دلالت
کند این جمله بر هلاک صاحب تحویل در این سال و بر مردن او و اگر سالهای کدخدا تمام
شده باشد یا انکه این سال نسبتی بان سال اصل داشته باشد مثل انکه نصف یا
ثلث یا ثلثین باشد و اگر این چنین نباشد دلالت کند بر نکبت شدیده در دآورنده
ج و هر دلیلی که دلالت کند بر موت صاحب تحویل در قسمت بعضی از کواکب باید در بعضی
از سالها باید دانست که این اثر در ان در دست باشد هرگاه این سال موافق باشد در سالهای
کدخدا را که دلیل بر عمر مولود بود در اصل یعنی این سال منتهی این سالی باشد که کدخدا
دلالت بر این سال کرده باشد یا انکه نزدیک باین سال باشد اعم از ان که قبل از ان باشد

یا بعد از ان یا انکه بوده باشد این سال صاحب نسبتی بان سال اصل مثل انکه نصف
یا ثلث یا ثلثین از سال کدخدا باشد مع و شناختن سالیکه در ان سال عیب باشد
قطع حیوة تمهید دو ماده و وزن دو ماندن اینها بدین طور است که نظر کنی بدلیل
هر کوکبی که بجهت مقدار و مبلغ از زمان و سال عمر دلالت کنند پس بگردان این سالها نیکه
مدلول آنست بجای سالهای اصل از برای او و بعد عمل کن بعمر یک از ان دلایل بتسییر دادن
بسوی قواطع درجه بدرجه و یا بدوره دادن از برج ببرج تا بقواطع برسند چنانکه ذکر
کردیم در انواع سه گانه پیش پس اگر اتفاق افتد که دلیلی از ان دلایل بعضی از ایشان
فاسد شود در بعضی از سالها پس بنا بر انچه ما در پیش گفتیم از فساد دلیل صاحب
تحویل یعنی مولود در نوع چهارم خواهد بود حال الان انکه حال دلیل عمر شان
حالت فاسد است نکبت شدیده و قطع حیوة در این سال واقع شود مقالهٔ
هفتم در دلایل دورها است و شفتها و ماهها و انچه توابع اینها است و در بیان
تسییرات سال کبری و وسطی و صغری و در این مقاله سه بابست باب اول
در ادلهٔ ماهها و شفتها و روزها و ساعات و ذکر قدری از تسییرات باب دوم
در دلایل اصلیه و تحویلیه باب سیم در بیان چند مثالی از تسییرات و تسییرات
ماهی است باب اول در دلایل ماهها و روزها و انواع اقسام ایشان و تسییرات
ایشان گفتا در ماهها و روزها و دلایل انها است نظر کن بسوی شمس
در هر ماهی بعد از انکه بوده باشد در درجه و دقیقه که بوده است در ان
اصل ولادت و بشناس در این حال طالع ماه را و موضع رب سال را و صاحب قسمت
و قمر را در تحویل ماه پس اگر باشند این دلایل در مکانهای خود و نظرهای خانهای
خود داشته باشند نظر صالحی و بوده باشند در جاهای خود و در تربیع و تثلیث
و مقابلهٔ انها صالح الحال و بیابد قمر را زیادتی یافته بسعود دلالت کنند بر حصول

ابجز

انچه دلالت نموده است بر ان سال در اصل و تحویل از خیر معرفت دلیلها شهور و ایام
جز چونکه بوده است احوال امور طبیعی بتمت کرده از کلیات بسوی جزئیات پس گردید
اقسام احوال انسان بر طریق محصل موجود منقسم به پنج قسم اول معرفت احوال او
است از ابتداء بودن او چنین تا آخر عمر او و این حال امر کلیست که شامل است بر سایر احوال
که حادث میشود از برای او و روز بروز تا عمر از انکه از جملهٔ امور بزرگ باشد یا امور حقیر
دوم معرفت احوال او است در گذشتن سالهائیکه مبدا ان سالها از رسیدن افتاب
است بنقطه که در وقت ولادت بود ان نقطه بعده سیم حال او است در یک جزء
از اجزاء یک سال از این سالها یعنی جزئیکه میگردد افتاب بهمان جزء ولادت یعنی
بهمان درجه و دقیقه از هر برجی از برجهای دوازده گانه که اینها تحویل ماهها است
چهارم احوال او است از هر جزئی از اجزاء ماهها یعنی تحویل افتاب بهر دقیقه
از درجات سیصد و شصت گانه که مراد از ان تحویل روزها است پنجم معرفت حال
مولود است بهر جزئی از اجزاء شبانروزی یعنی در هر ساعتی از ساعات بیست
و چهارگونه تا رسیدن افتاب بمثل ان نقطهٔ اصلی از اجزاء شبانروز منجم ماهر
حاذق بفن نجوم که تسلط داشته باشد در استخراج کردن امورات جزئیه حادثه را
از کلیات و الید که مشتمل باشد بر جزئیات تفحص و تجسس کند اکثر از اکر ات
مبادی وجود انحوادث باشد و این مرکز اجتماع یا استقبالی است که پیش از
سقط نطفه در رحم است و وقت سقط ان در رحم است و اجتماعات یا استقبالات
اوقاتیکه جنین در شکم است و همچنین تا اجتماع و استقبالیکه پیش از ولادت است
تا وقت ولادت و بعد از ولادت تا آخر عمر او از مرکزها نیکه انها اجتماعات و استقبالات
است که باشند است پیش از حلول شمس بموضع اصلی در هر سال تا تحویلها و شهور
و ایام و ساعات پس از این مرکزها باکه برسد منجم صادق بجزئیات احوال او

انها بحسب مقتضای تاثیر اشخاص علوی در این مولود و تقسیم کنند از انچه ذکر نمودیم
سالها را بطریق ترتیب و تقسیم کنند سالها را بطریق تحلیل جـ معرفت دلائل شهور
دلائل ما ههای بمذهب بعضی از متاخرین هفت خواهد بود اوّل از آن هفت برج
انتها است بر ترتیب ماهها و برجها و اصحاب ایشان ابتدا از برج انتهاء سالیانه کرده
دوم تسعها ست یعنی نهبهرات و ارباب ایشان ابتدا از بروج انتهاء سال بتوالی
اتسام و ماهها سیم برج انتها و صاحب ان ابتدا از برج سهم السعاده اصلی و بیان
این دلیل آنست که هرگاه برسد دور بتوالی سالها ببرجی پس چیباشد این برج مدبر
از برای ماه اوّل از سال بعد از ان برج دوم از برای ماه دوم و همچنین بتوالی بروج و ماهها
چهارم برج انتهاء از طالع تحویل سال بتوالی بروج پنجم برج انتهاء و ماهها است
از موضع سهم السعاده که در طالع این ماهها است ششم شناختن طریقه دور دادن
دلائل در برج ماهها دوازده گانه پس باید نگاه کرد بسوی هر یک از دلائل چهارگانه
اصلیه که ان برج انتها است از طالع اصل ولادت و برج انتها است از سهم السعاده اصلی
و طالع تحویل سال است و برج سهم السعاده تحویل سال پس اگر بوده باشد این جمله بروج
ثابته پس بدرستی که دور داده میشود از مواضع هر یک از انها بر توالی بروج و بطریق
استقامت از برای هر برجی یکماه باین طریق که قرار داده شود موضع او از برای ماه
اوّل و برج دوم ان از برای ماه دوم و همچنین دور داده میشود بترتیب بروج در بطریق
استقامت و اگر این دلائل چهارگانه در بروج منقلب باشند پس بدرستیکه دور داده
میشود از مواضع هر یک از انها و دورش معکوس و بخلاف توالی بروج از برای
هر برجی ماهی و اگر بروج ذوجسدین باشند پس باید نگاه کرد اگر این دلائل در نصف
اوّل برج باشند بتوالی بروج باید دور داد و اگر در نصف آخر باشند بخلاف توالی
و اگر بعضی از این دلائل در این بروج باشند در بعضی دلائل باید بانحو چنانکه گفتیم

علاکرد

علاکرد جـ و اما تسع یعنی نهبهرات و صاحب او پس هیئه دور داده میشود بتوالی بروج
و ارباب بروج ایضا از جمله دلائل خواهند بود و از این هفت دلیل و از ایشان اصلی
نیستند و ان طالع ماه است و سهم السعاده از طالع و برج دیگر اصلی هستند که ان
برج منتهی و دو تسع اوّل و برجیکه منتهی میشود باو سهم السعاده اصل طالع تحویل
سال و سهم السعاده طالع تحویل ند ج ث صب ﻫ و اما دلائل ایام و ساعات پس
نه دلیل خواهد بود مختلف در استخراج ابتدا میکنیم و لابد دلائل هفتها پس میگوئیم که
ابتداء دور هفتها از روزی میگیریم که در ان روز تولّد مولود بود تا انتهای که سال
شمسی عمر مولود باو برسد بعد انچه حاصل شد از ایام بر هفت تقسیم خواهیم کرد
و انچه حاصل تقسیم شود انرا ادوار اسابیع گوئیم و انچه کمتر از هفت ماند از دورها
از بقیه ایام اسابیع گوئیم بعد هر کوکبی از هفت کواکب را دوری خواهیم داد
بدین طریق که ابتدا میکنیم از صاحب طالع تولّد دور او را بدو منسوب میسازیم و دور
دوم را بکوکب فلکی که تحت فلک کوکب اوّل بود و همچنین هر گاه بقمر منتهی شود از
زحل سر خواهیم گرفت مثلا اگر صاحب طالع تولّد اصل زهره باشد اسبوع اوّل را
بدو نسبت خواهیم داد و هفته دوم را بعطارد و سیم را بقمر و همکذا تا مجموع اسابیع
تمام شود و برسد ببقیه هفته و هر کوکبی که صاحب ان هفته یعنی رب ان هفته
خواهد بود تا تمام ان سال در اسبوع ان کوکب است پس ان کوکب مدبر اوّل این سال تا
اخر این هفته خواهد بود و همکذا تا آخر عمر همین حکم جاریست و باید دانست
که کوکبی که مدبر مجموع یکهفته است مدبر روز اوّل همان هفته خواهد بود و مدبر
روز دوم کوکبی که فلک او تحت فلک کوکب اوّلست بطریق دوران ایام و ساعات
تا روز هفتم و همین نسبت است در ادوار اقسام هفت که نه یکشبانه روز که مدبر
روز مدبر قسم اوّل از روز ناست و کوکب بعد از ان مدبر قسم دوم و همچنین تا قسم

اخر روز و هر قسمی از شبانه روز سه ساعت و سه سبع یکساعت که بیست و شش دقیقه
است تقریبا میباشد ث صب کوکبی که منتهی میشود باو طرح و قسمت در ایام او در
از روز ناست پس نظر کن که ان کوکب خدا و ند چه خانه است و حکم کن بخیر و شر بحسب قوت
و ضعف ان کوکب موضع او و جوهر او و دلالت او و اگر از برای چه خانه باشد پس حکم
کن بر دلائل جوهر ان خانه که او نظر با ان خانه داشته باشد در وقت تحویل و خانه
که بدان نظر داشته در وقت اصل ولادت صب ث ﻫ پس اگر بوده باشد قمر در برجی
که منتهی میشود بان برج اسباع یعنی برج کوکبی که منتهی میشود باو اسباع یعنی برج کوکب
صاحب هفتم و بعده باشد در ان برج در اصل ولادت نحس دلالت کند از برای مولود
و صاحب تحویل در ان هفته بذوه و مرض بد تر انکه در ان وقت مریخ بد حال باشد و
نحسی نظر بدو داشته باشد یا انکه بوده باشد مریخ یا زحل در این برج منتهی اسبوع
در اصل ولادت و بد تر انکه بوده باشد رب این هفته در تحت شعاع آفتاب
و اگر مشرقی باشد نیکوتر و افضل خواهد بود و نظر کن بسوی قمر و ببین که چه
کوکب از سعد و نحس نظر با او دارد پس بمناسبت حال هر یک حکم کن که انشاء الله صواب خواهد بود
صب و اگر دو هفته منتهی شود ببرجیکه بوده است در ان در اصل ولادت زحل
یا مریخ و یا قمر پس اگر ان برج خانه انها بوده باشد و سعدی نظر با ایشان داشته باشد
دلیل بود بر توسط حال مولود در خیر و شر و اگر بر عکس این باشد یعنی نحس ناظر باشد
با ایشان حکم بر خلاف این بود صب و اگر رب هفته مریخ باشد دلیل بود که در ان
روزها و شبها مولود را سختی و شدت خواهد بود و اگر رب اسبوع از درجه آفتاب
دور کند شته باشد لیکن از تحت شعاع بدر نرفته باشد امر مشکل تر و آسان تر خواهد
گذشت بجهت انکه کوکب هرگاه داخل شود بسوی احتراق در دو نده باشد بسوی
ان یعنی از کواکب علوی باشد تا درجه شمس دونده باشد بسوی ان یعنی از کواکب

علی

علوی باشد و بخلاف قبل از احتراق انکوکب ضعیف تر و بد حالتر است از بعد از احتراق
پس در یابد ایرا جـ و دلیل دوم از ان نه دلیل آنست که ابتدا میشود این قسمت از صاحب دور
از روز اوّل تحویل و هر هفته منسوب بیک کوکبی بترتیب افلاک هفته اوّل
بصاحب دور و هفته دوم بصاحب فلکی که تحت او ست چنانکه در دلیل اوّل گفتیم و همچنین
استحاله هر روز از روزهای هفته چنانکه عنقریب گذشت بدین نهج تا آخر سال
جـ دلیل سیم از ان نه دلیل آنست که تقسیم کنی سال شمسی را که ان سیصد و شصت
و پنج روز و ربع روز و یک جزو از سیصد جزو از یکساعت میباشد بر هفت قسم پس
نصیب هر قسمی از اقسام پنجاه و دو روز و چهار ساعت و ربع ساعتی خواهد بود
بتقریب و اوّل قسم این اقسام را بصاحب تحویل خواهیم داد و قسم دوم را بصاحب
فلک تحت او و همکذا تا سال تمام شود در تدبیر هفت کوکب و بعد خواهیم تقسیم
کرد هر یک از این اقسام را بهفت قسم دیگر پس حصه و نصیب هر قسمی بتقریب هفت
روز و ده ساعت و شش سبع ساعتی خواهد بود تقریبا و هر قسم از این اقسام را
هفته کوچک گوئیم چنانکه هر قسم اوّل را هفته بزرگ گوئیم و قسم اوّل از سبع
اصغر را بکوکبی دهیم که مدبر قسم اکبر است و قسم دوم از سبع اصغر را بکوکبی
دهیم که فلک او تحت اوّل باشد چنانکه گذشت و ایام سبع اصغر را بمثل اسباع تقسیم
یعنی روز اوّل از سبع اصغر را بکوکبی دهیم که مدبر سبع اصغر است و روز دوم
را بکوکبی که فلک او تحت فلک اوّلست ﻫ نظر کن بسوی سال و بگردان
اسبعها پس سبع اوّل منسوب بکوکبی است که تحویل و دخول ان سال در ساعت
انکوکب باشد بعد اعطا کن این اقسام را بکواکب بتدا از صاحب طالع بترتیب پس
اگر صاحب قسمت یعنی صاحب هفته قسمت خوب یعنی سعد باشد حکم بخوبی احوال
مولود کن در نوبت ولایت او و اگر بوده باشد ان کوکب یعنی مدبر سبع اصغر

ومدبر یوم در اول سال یا در اول ماه در خانهای خود یا در شرف خود یا در جایگاه
که در اصل ولادت در آن جایگاه بوده باشد پس در این صورت حکم کن از برای مولود که
در این سال خیر بزرگ بدو خواهد رسید و بخششها و شرافت بسیار از او خواهد شد
و هم چنین است اگر بعد باشند ارباب سالها سعود و منتهی شود سال بسعود
خصوصا هر گاه این سعود در خانها و شرف خود باشند و نظر ایشان تقابل یا تربیع داشته
باشند بترتیب ساعت طالع ج دلیل چهارم مثل دلیل اول خواهد بود در اینکه
مبدا تقسیم بخشها را از اول ولادت و از اول طالع مولود و صاحب طالع خواهیم
گرفت مگر آنکه در اینجا هر قسمی را ببرجی از دوازده برج منسوب خواهیم ساخت
یعنی ببرج و صاحب آن برج مدبر این قسم خواهد بود و اول این اقسام را ببرج طالع
اصل خواهیم داد و باقی را بترتیب بروج چنانکه در دلیل اول بترتیب فلک
پس برج طالع و صاحب آن مدبر بخش اول است بعد از آن برج بعد صاحب آن تا آخر
عمر و اما تدبیر ایام هر قسمی از این اقسام بدین طریق است که هر قسمی از این اقسام که هفت
روز است از آن دوازده بخش خواهیم کرد و هر بخشی چهارده ساعت خواهد شد
چه مجموع ساعات هفت روز صد و شصت و هشت خواهد بود و خارج قسمت
او بر دوازده چهارده خواهد بود پس بخش اول را ببرجی منسوب خواهیم ساخت
که قسمت سبع با او منتهی شده باشد و بخش دوم را ببرج بعد از آن بتوالی تا آخر بروج
ج دلیل پنجم آنست که مجموع ایام عمر مولود را تا آن سال که در او میباشد بر دوازده
تقسیم نمایند بعدد بروج و اگر چیزی از ایام باقی ماند که کمتر از دوازده باشد هر
روزی را ببرجی داده ابتدا از برج طالع مولود پس هر برجی که منتهی شود با و قسمت
او مدبر خواهد بود آن روز را و آن برجی است که داخل شده است سال در تدبیر او
بعد از آن هر روزی را ببرجی دهیم تا آخر سال و بهمین طریق تا آخر عمر مولود صح

بگیر

بگیرا ایام عمر مولود را تا آن روز که خواسته باشی و قسمت کن آنچه جمع شد از ایام
بر دوازده و اگر چیزی باقی مانده باشد که کمتر از دوازده باشد ابتدا از طالع مولود
کرده هر برجی را روزی داده پس هر برجی که منتهی شود قسمت با او آن برج مدبر
صاحب آن روز خواهد بود پس قیاس حال آن برج و حال صاحب آن برج را و از خیر و
شر آنچه مناسب باشد حکم کن بحسب جایگاه آن مدبر و جوهر و طبیعت او که انشاء الله
صواب خواهد بود حکم و اینکه تقسیم کرده میشود آن روز نیز او دوازده قسم پس حصه هر
برجی دو ساعت خواهد شد از ساعات آن روز یعنی در این تقسیم ابتدا ببرج مدبر
روز باید نمود و بعد از آن بترتیب بروج ج اما تدبیر ساعات از این جهة پس
بدین طور است که اعطا کنی هر برجی که تدبیر آن دو نمیکنند دو ساعت و بعد دو
ساعت دیگر ببرجی که بعد از آن برج است و هکذا تا بیست و چهار ساعت متوالی
شبانروزی بدوازده برج تقسیم کرده شود ج نظر کن در این ابواب پنج گانه که در
اسابیع و ایام آن گفته شد پس اگر باشند صاحب هفته سال و صاحب روز یعنی مدبر
ایشان هر دو سعد و صالح الحال دلالت کنند بر حصول خیر از برای مولود در آن سال
و اگر هر دو نحس و بد حال باشند دلالت کنند بر شر و فساد و هم چنین است مدبر اجزاء
اسابیع و ایام در دلالت بر خیر و شر ج دلیل ششم آنست که نظر کنی در وقت
تحویل سال بسوی درجات برجی که منتهی میشود بآن سال از طالع اصل
ولادت پس اگر باشد در آن درجات جرم کوکبی یا شعاع آن پس تدبیر آن دورها
از آن کوکب است تا آن زمانی که تسییر ملاقات کند بجرم یا بشعاع کوکبی دیگر پس
در این ایام تدبیر با او خواهد بود و اگر جرم کوکبی و شعاع او در آن درجات نباشد
مدبر در این صورت صاحب حد این درجات خواهد بود بعد از برای صاحب حد دیگر که
پهلوی او است خواهد بود تا آن زمانی که تسییر برسد بجرم یا بشعاع کوکبی و اما معرفت

روزهای تدبیر آنچنان است که نظر کنی که ما بین آن درجه منتهی و بین جرم کوکب
و یا شعاع او چند درجه است ج اما شناختن روزهای تدبیر پس از درجات
دقایق است باین طریق که ضرب کنی هر درجه از آن درجات که گرفته بعدی از
درجه برج منتهی تا درجه حد تحدید که آنچه بوده باشد ضرب میکنی از آن در دوازده
روز و ده دقیقه و سی ثانیه از یک دقیقه روز یعنی هر گاه یک روز شصت قسم
شود هر قسمی یک دقیقه روز میشود و هر گاه یک دقیقه روز شصت قسم شود هر قسمی
یک ثانیه از یک دقیقه روز میشود پس ده دقیقه و سی ثانیه روز یک سدس روز و
نصف سدس عشر و نیم باشد و این ضرب بجهة آنست که هر سالی که سیصد و
شصت و پنج روز و ربع روز است تخمینا سی درجه است تمام انتها میشود که یک برج
بوده باشد پس حصه هر درجه دوازده روز و سدس روز و نصف سدس عشر
روز میشود چنانکه بر حساب دان ظاهر است پس باید که ملاحظه نمود که از ابتدای
درجه برج منتهی تا جرم کوکبی یا شعاع آن چند درجه و دقیقه میباشد آنچه بوده
باشد از آن در دوازده روز و سدس روز و نصف سدس عشر روز ضرب نمود
آنچه حاصل شود این چند روز تدبیر صاحب جرم یا شعاع یا صاحب حد میباشد
تا آنکه برسد بصاحب جرم یا شعاع یا صاحب حد دیگر و همچنین تا سی درجه و
یک سال تمام شود و مادام که مدبر تدبیر کوکبی میباشد که صاحب جرم یا شعاع
یا حد میباشد اگر آن کوکب سعد است دلالت کند بر خیر در آن چند روز
که در تدبیر او است و اگر نحس است دلالت کند بر شر و نحوست و هم چنین تسییر
داده میشود از برای معرفت ایام تدبیر بجهة خیر و شر درجهای برجهائی که منتهی
شود بآن سال از سهم الاب سهم الام و همه سهام و خانهای دلایل اصل از
برای هر برجی یک سال و جزا این نسبت که ضرب میشود هر درجه از برج منتهی در این

ایام

ایام و کسور آن بجهة آنکه این عدد عددی است که هر گاه ضرب کنی آن سی درجه را
در آن حاصل میشود سیصد و شصت و پنج روز و ربع شبانروز که در ایام سال
است تخمینا و این تدبیر را تدبیر ایام عظمی میخوانند ج و اما احوال تدبیر عظمی در
موالید پس بدرستیکه سال حسی مسلد هر یک سال ببرجی از بروجها مانند درجها و
دقایق طالع اصل و میخوانند این برج را برج سنه ایضا پس درو وقتی که شناختی
برج انتهاء سال را نظر کن که چند کوکب شعاع آن در آن سی درجه خواهد افتاد
و هرچه باشد حال مولود در آن سال بر قدر حال آن کوکب است و آنچه دلالت
میکند بر آن بحسب مواضع آن کواکب طبایع آنها و دلالات آنها و اگر بخواهی بدانکه
چگونه و در کی انتقال خواهد کرد حال مولود پس بگیر ما بین درجه انتها و بین
شعاع کوکب اول یا جرم او و اگر کوکب در برج انتها باشد هر قدر درجه و دقایق
که حاصل شده باشد ضرب کن آن را در دوازده روز و نیم سدس یکروز چنانکه گذشت
یعنی نصف سدس عشر روز آنچه حاصل شود آن عدد ایامی است که تدبیر میکند
در آن مدت صاحب انتها تا آنکه امر تدبیر تسلیم شود بصاحب این شعاع و همچنین
ضرب میشود آنچه ما بین شعاع اول است تا شعاع دوم در دوازده روز و سدس
روز و نصف سدس عشر روز تا آنچه حاصل شود عدد آنچیزیست که تدبیر می
کند آن صاحب شعاع اول تا آنکه تسلیم کند تدبیر را بصاحب شعاع دوم و اگر دو
کوکب در یک برج باشند یا در دو برج یعنی دو برجی که ناظر باشند ببرج انتها در درجه
و دقایق ایشان مساوی باشند پس ایشان از شریک یکدیگرند در دلالت و باید
دانست که اگر کوکب مدبر نحس باشد از برای او ولایت و شهادت باشد در خانه
از خانهای دوازده گانه مثل بیت السلطان و بیت المال و نحو ذلک او شر دارد در آن
ایامی که مدبر است بجا خواهد آورد و ما دمد لخانه که از برای آن کوکب در آن خانه سلطنتی

در فلك ميباشد در تحويل سال و دلالت او ميباشد بر جوهر آنخانه كه كوكب نظر
با و دارد و اگر كوكب نظر بهر دو خانه خود داشته باشد بجا خواهد آورد دلالت هر دو
خانه خود را هم ج هرگاه سير بدليل از طالع تحويل سال و از برج انتهاء سال بدين
طريق كه از براى هر ماهى دو درجه و سه دقيقه گرفته شود بتوالى بروج و بشناسى از
صاحب هر حدى كه ميرسد بان تسيير كه آن صاحب حد چگونه بوده است حال او در اصل
ولادت و در وقت تحويل و در نزد رسيدن تدبير در آنماه بسوى آن و بشناسى كه
چگونه بوده است نظر سعود و نحوس بسوى آن صاحب حد در هر دو وقت يعنى وقت
اصل ولادت و وقت تحويل و بشناسى احوال سعود و نحوسى كه در اين حد بوده باشند
در اين دو وقت انتهاء شهر در اين حد ميتوانى باذن الله حكم كنى بصلاح هر ماهى
و فساد آن بحسب دلائل سعد و نحس و اگر متصل بنحس باشد دلالت كند بر شدت
و بدحالى و اگر متصل باشد بسعدى دلالت كند بر پيدا شدن مداخل و وسعت
روزى و نيكوئى حال و اعتدال مزاج و صحت بدن و قدر طبيعت اين حد در فلك
و اگر آن سعد صاحب بيت المال باشد دليل بود بر كثرت مال و اگر صاحب بيت
السلطان بود دليل باشد بر سلطنت باذن الله يا آنكه آن سعد خود دليل بر مال
باشد دلالت كند بر مال و اگر دليل بر سلطنت باشد دلالت كند بر سلطنت
باذن الله تعالى ج دليل هفتم آنست كه نظر كنى بسوى درجه طالع تحويل سال
و از براى شناختن حالات ايام از براى هر پنجاه و نه دقيقه و هشت ثانيه يك روز
اعتبار كنيم تا آن زمانيكه عود كند تسيير بدرجه طالع از براى آنكوكب تا آنكه ملاقات
كند تسيير با غير آنكوكب با جرم يا بشعاع و اگر محل شعاع او در حاق درجه طالع
نباشد ميباشد تدبير از براى او بابعد چنانكه ذكر كرديم تا آنكه برسد
تسيير ببعضى از كواكب با شعاع آن و هم چنين عمل خواهيم كرد بهر چيزى از برج انتها

و ساير

و ساير خانها و سهام و اثنى عشريات و غير اينها و اين تسيير را تدبير ايام صغرى
خوانند پس اگر برسد تدبير ببعضى از ايام ببعض سعد بوده باشد آن سعد مدبر
دلالت كند بر خير و خوبى و اگر برسد تدبير بنحسى يا آنكه بوده باشد آن نحس
مدبر دلالت كند بر شر و بدى ج دليل هشتم در تدبير ايام ماهها و ساعات
ايام از بروج ميباشد و اين بر دو وجه است يكى آنكه نظر كنى بدرجه برجى كه
منتهى ميشود باو ماه از دلائل چهارگانه اصليه كه ياد كرديم كه آن برج انتهاء
از طالع اصل دوم برج انتهاء از سهم السعاده اصل سيم طالع تحويل سال چهارم
برج سهم السعاده طالع تحويل و نظر كنى بسوى درجه طالع ماه و درجه سهم السعاده
طالع شهر و درجه قمر او و تسيير ميدهى از موضع هر يك از اينها از براى هر درجه
دو روز را تمام سى درجه از براى سى روز و همچنين تسيير ميدهى هر يك تا طالع ماه
پس هر طور دليل اگر برسد اين تسيير بسعود دلالت بر خير و خوبى كند و اگر برسد بنحوس
دلالت بر شر و بدى كند ج وجه دوم آنست كه نظر كنى بسوى اين دليلها كه مذكور
شد پس بگردانى از موضع هر يك از اينها از براى هر دوازده درجه دو روز
پس از براى هر برجى دو روز و نيم خواهد بود تا آنكه بوده باشد دوازده برج
از براى سى روز هرگاه بوده باشد تدبير بعضى از اين روزها از براى بعضى
بروج پس ميباشد تدبير از براى اين برج پنج ساعت بعد تدبير از براى برج بعد
از او ايضا پنج ساعت تا تمام شصت ساعت كه دو روز و نيم است از براى دوازده
برج و اگر بوده باشد روزهاى بعضى از ماهها اكثر از سى روز رجوع خواهد كرد
تدبير ايام و ساعات بسوى موضع اولى چنانكه بوده است در ابتداء يعنى سى
روز را اعتبار ميشود و روز سى و يكم دور از سر گرفته ميشود ج و هر چيز كه ابتدا
ميشود باو از براى تدبير ايام و ساعات است از جهة نهبرات و اين دليل نهم

از اصول اهل هند است و ابتدا ميشود باين نهبرات در اول سال از سه موضع
اول برج منتهى دوم طالع تحويل سال سيم برج قمر ميباشد ابتداء نهبر از
اول نهبر برج انتهاء و برج طالع تحويل و برج قمر و نهبر دوم ميباشد تالى و
پهلوى نهبر اول و هكذا بر ترتيب نهبرات تا آنكه تدبير اين ماه تمام شود
و چون ماه دوم آيد تدبير نقل خواهد كرد به نهبر اول برج دوم از اين بروج و همچنين
بسيم و چهارم تا آنكه ماه دوم تمام شود و بعد از انقضاء او تدبير به نهبر اول
برج سيم نقل خواهد كرد و هكذا و مثل تدبير نهبرات است ارباب نهبرات و مى
باشد رب نهبر اول از هر برجى رب آنماه و هرگاه تدبير ايام از براى بعضى نهبرات
بوده باشد پس اگر اراده دقيق تر از آن نمائيم تقسيم خواهيم كرد عدد درجات
نهبر اول را كه سه درجه و بيست دقيقه است به سه قسم متساوى كه هر قسمى يك درجه
و شش دقيقه و چهل ثانيه بوده باشد قسمت نمائيم بر سه كوكب مدبر قسم اول
خود نهبر خواهد بود پس تمام ميشود تدبير درجات نهبر بيان سه كوكب بر طور
ارباب درجات كه رب هر قسمى از جمله ارباب بروج يك مثلثه خواهد بود و ميخوانند
اين تقسيم را ثلاثات اتساع يعنى سه يك از نه يك و اگر اراده كنيم زياده بر اين
دقت را تقسيم كنيم هر يك از اين ثلاثات اتساع را بسه قسم پس مقدار هر
قسمى هفت دقيقه و بيست و چهار ثانيه و بيست و هفت ثالثه خواهد
بود پس در تدبير ابتدا كنيم برب نهبر يكى از اين اقسام از اقسام آن نهبر خواهد
بود يعنى مدبر قسم اول را كوكب همان نهبر ميگردانيم و مدبر قسم دوم را رب
نهبر بعد از آن نهبر ميگردانيم و هكذا و اين تقسيم را ميخوانند تدبير اتساع اثلاث
تسع يعنى نه يك از سه يك از نه يك و هرگاه زياده بر اين دقت كنيم هر يك از اين
اقسام را ايضا سه قسم خواهيم كرد در ميانه نه كوكب و اين تقسيم اثلاث و مدبر هر

قسم از آن

قسم از آن مثل تقسيم اثلاث نهبر اول و مدبر او خواهد بود بى تفاوت چنانكه
مدبر قسم اول رب همان ثلث نهبر اول خواهد بود در ثلث مدت تسع دوم
از ساعات و مدبر قسم دوم رب برج پنجم از رب نهبر خواهد بود نيز در ثلث
مدت تسع دوم از ساعات و مدبر قسم سيم رب برج نهم خواهد بود از رب نه
هر آن نيز در ثلث مدت تسع دوم از ساعات و ميخوانند اين تقسيم را اثلاث اثلاث
ثلاث تسع يعنى ثلث ثلث تسع ثلث تسع و استعمال ميشود در همه اينها درجات مستويه
يعنى سوا و چنانكه گفتيم در تقسيم اول هر قسم از نهبر اول سه درجه و بيست دقيقه
خواهد بود و مدت تدبير هر يك از اين سه قسم سه روز و نه ساعت و سدس ساعتى
خواهد بود و اين علتى است كه هرگاه افراد عدد نهبر يعنى در نه ضرب كنيم حاصل
ضرب سى روز و ده ساعت و نيم خواهد بود و از اين جاست كه اهل هند ماههاى
سال عمر مولود را همه مساوى ميگيرند هر يك را سى روز و ده ساعت و نيم ميگيرند
و اگر ضرب كنيم عدد ايام يكماه را با آن كسور كه گفتيم در عدد شهور سال كه دوازده
است حاصل ضرب سيصد و شصت و پنج روز و ربع روز خواهد شد بالتقريب كه اين
عدد ايام سال شمسى است مثال اين را خواستيم فرض كرديم كه سال منتهى شده به
درجه جدى پس نهبر اول از آن زحل خواهد بود كه صاحب اين برج است و رب السنه
است و زحل از اول اين سال تا سه روز و نه ساعت و سدس ساعتى از ساعات
مستويه مدبر خواهد بود و مدبر نهبر دوم رب برج دوم و هكذا بطريقه نه
بهرات و اگر اراده دقيق تر از اين كنيم اين نهبر اول را سه بخش برابر ميكنيم
زحل كه در جدى است و رب نهبر اول است قسمت اول را از اين سه قسمت مدت
بيست و هفت ساعت و ثلث سدس ساعتى و قسم دوم از اين سه قسم را مدبر زهره
كه رب برج پنجم كه ثور است در اين مدت مذكوره خواهد بود و مدبر قسم سيم

عطارد کرد در برج نهم که سنبله است در همان مدت ایضا خواهد بود پس مدبر
این سه قسم ارباب یک مثلثه خاکی میباشند در بیجان و اگر خواهیم زیاده از این
دقت کنیم هر یک از این پنج بخش دیگر کنیم بعدد نه بهرات پس لازم آید که قسمی بصفت
دقیقه و بیست و چهار ثانیه و بیست و هفت ثالثه خواهد بود پس مدبر قسم اول از
این نه قسم زحل خواهد بود که در جدی و در نه بهر اول است و مدبر قسم دوم ایضا زحل
خواهد بود چه او در دلو و در نه بهر دوم است ایضا در همان مدت که مذکور شد
از ساعات و کسورات مشتری است که در برج سیم که حوت و در نه بهر سیم نیز
در مدت مزبور از ساعات و کسورات و اگر اراده کنیم ادق از این را تقسیم میکنیم
هر یک از این نه قسم را به نه قسم دیگر پس حصه هر قسمی دو دقیقه و بیست و هفت ثانیه و
سی و نه ثالثه میشود و مدبر قسم اول زحل است ایضا در مدت یک ساعت و ثلث تسع ثلث
سدس ساعت و بعد از این مدبر قسم دوم زهره صاحب برج ثور و بعد از این مدبر قسم
سیم عطارد صاحب برج نهم در همان مدت مذکور خواهد بود و بهمین طریق که گفتیم
عمل کن هر قدر که خواهی و اما طالع تحویل سال پس باید دانست که نه بهرات و مثل
طریقه نه بهر برج انتها است چه تفاوت یعنی ابتدا میشود بتدبیر نه بهرات اول از
برج طالع تحویل چنانکه بیان کردیم از انتهاء و اما قسم پس نظر میکنیم در وقت تحویل
سال بسوی موضع او و بسوی نه بهر برجی که در آن برج است و میبینیم که در کدام نه بهر
از آن برج که در آن میباشد میباشد ابتداء تدبیر ایام از این نه بهر که در او هست
و از همان درجه که در آن درجه است و بعد تقسیم میکنیم درجات آن نه بهر را به نه قسم
و بعد هر قسمی را به نه قسم را به نه و مدبر هر یک را تعیین کنیم چنانکه در برج منتهی
گفتیم و هر برجی و کوکبی که اراده کنیم تیسیر او را از برای تدبیر امر نه بهرات در سالها
مولود در آن تولد کرده باشد یا در غیر آن سال از سالهای مستقبل پس باید که

بروج

بروج ابتداء تیسیر آن برج از اول آن برج و از کواکب تبدیل میشود آن موضع کواکب و در جائی
که کواکب در آن هستند در وقت تحویل سال جر و در هر یک از این ابواب نه کانه که
از تدبیر کواکب برای هفتها و روزها و ساعات ذکر کردیم میباشد دلالت کوکب
مدبر یکی از دو وجه یا آنکه ظاهر شود در آن وقت یا در آن سال یا در آن ماه چیزی
از آنچه آن کوکب مدبر در اصل ولادت دلالت بر آن نموده است یا آنکه مدبر بجا
آورد کوشش از دلالت طبیعت خود را از فعلها سریع الزوال و التغیر یا
کفتکوها از آنها بدل کند را نیز تان فعل یا در فکر آن بود یا در خواب ببیند
آن و هر گاه قمر برسد بدلیل هفته یا روز یا ساعت پس بجا خواهد آورد دلیل
یکی از اینها را چه خیر باشد چه شر و اگر بگذرد دلیل سبوع یعنی هفته یا دلیل
روز یا دلیل ساعت یا قمر در بعضی از اوقات ببعضی از کواکب ثابته بصورت اجهور
چهل و هشت گونه که منسوب آن دلیل بوده باشد ظاهر خواهد ساخت گوشه
از دلالت آن چیز را و اگر بگذرد یکی از این دلیلها در درجات دال بر سعادت
یا در درجات نیره یا در وجه یا در دریجان یا در ضبهو یا در اثنی عشریات
یا در شعاع سعود یا در بعض از سهام دال بر خیر دلالت خواهد کرد بر زیاده
شدن سعادت در آن وقت و اگر باشد آن دلیل در درجات مظلمه یا خالیه یا
مواضع مناحس دلیل بود بر فساد جر مع و ما جدولی وضع کردیم از برای
استخراج اقسام نه بهرات و دقایق آن و این نه بهر یک حصه از نه حصه نیک برج
و همچنین وضع نمودیم اقسام ثلث تسع را و بجا ذی ثلاث فوق سطر ها جدول
بدرجه و دقایق و ثوانی و ثوالث ثلث تسع را نوشتیم در زیر ثلث تسع
و دقایق و ثوانی و بجا ذی اقسام تسع دقایق و ثوانی و ثوالث تسع ثلث تسع را
نوشتیم در زیر ثلث تسع در بالای جدول بجهت ثلث تسع ثلث تسع دقایق و

ثوانی و ثوالث را نوشتیم و اما چگونگی استخراج دلائل از این جدول پس بدین طور است
که یکی از انجمها از جزو از برج است از سطر اول طولانی از سطر های انجمها را بیاور دلیل
نه بهرات اگر خواسته باشی بدانی ثلث تسع را پس نظر کن بسوی عرض این سطر را پس
انجمها ببابی از دلائل مسکان دلیل ثلث تسع خواهد بود و اگر خواسته باشی

	الحمل	الاسد	القوس	
التسع	ثلث التسع	ا د م	٠ ح ع	و ع ٤
	ثلث السبع	٤ ل ٠ ط	٧ ٤ نو	١ د كه ٩
و ح	١ د كه ٩	مریخ	شمس	مشتری
د م	١ ٥ ٤ نه	زهره	٧	ل
ـ ٤	١ كه ح و	عطارد	٥	ل
ح و	١ ل ل ر	قمر	ح	ب
يو م	١ ل ٠ ح	شمس	ب	ح
ع ٤	١ ه كو م	عطارد	ل	٥
١ح و	١ نا نا د	زهره	ل	٢
كو م	١ لجه ل	مریخ	ب	د
ل ٤	ا د م	مشتری	ح	سه

	الثور	السنبله	الجدی	
التسع	ثلث التسع	ا د م	٠ ح ع	و ع ٤
	ثلث السبع	٤ ل ٠ ط	٧ ٤ نو	٤ د كه ٩
و ح	١ د كه ٩	زحل	زهره	عطارد
د م	٤ يح نه	ل	٧	٥
ـ ٤	١ كه ح ع	ب	د	ح
ح و	١ ل ل ر	مریخ	سه	ب
يو م	١ ل ٠ ح	زهره	٢	ل
ع ٤	١ ه كو م	عطارد	٥	ل
١ح و	١ نا نا د	قمر	ح	ب
كو م	١ لجه ل	شمس	ب	ح
ل ٤	ا د م	عطارد	ل	٥

	الجوزا	المیزان	الدلو	
التسع	ثلث التسع	ا د م	٠ ح ع	و ع ٤
	ثلث السبع	٤ ل ٠ ط	٧١ نو	١ د كه ٩
و ح	٤ د كه ٩	زهره	زحل	عطارد
د م	٥ ٤ نه	مریخ	ب	د
ـ ٤	كه ح و	مشتری	ح	سه
ح و	ل ل ر	زحل	٥	٢
يو م	ل ٠ ح	زحل	٧	٥
ع ٤	٥ كو م	مشتری	د	ح
١ح ع	نا نا د	مریخ	سه	ب
كو م	٤ لجه ل	زهره	٧	ل
ل ٤	ا د م	عطارد	٥	ل

	السرطان	العقرب	الحوت	
التسع	ثلث التسع	ا د م	٠ ح ع	و ع ٤
	ثلث السبع	١ ل ٠ ط	٧١ نو	١ د كه ٩
و ح	٤ د كه ٩	قمر	مریخ	مشتری
د م	٥ ٤ نه	شمس	ب	ح
ـ ٤	كه ح و	عطارد	ل	٥
ح ع	ل ل ر	زهره	ل	٢
يو م	ل ٠ ح	مریخ	ب	د
ع ٤	٥ كو م	مشتری	ح	سه
١ح ع	نا نا د	زحل	٥	٢
كو م	٤ لجه ل	زحل	٧	٥
ل ٤	ا د م	مشتری	د	ح

بدانی تسع ثلث تسع را پس بشمار از نه بهر یکی یا فتی از سطر اول بر ترتیب طولانی
آن جزو یکه اراده داری عمل کن تا حاصل شود آن تسع ثلث تسع خواهد بود و اگر
خواسته باشی بدانی دلیل ثلث تسع ثلث را پس بگیر انجمها از این دلیل است

ایضا

ایضا از سطر عرضی پس انجمها بیابی از آن دلیل خواهد بود و بهمین طریق عمل کن
تا هر جزئیکه بخواهی ش و اگر اراده کنی که بشناسی پادشاه و مدبر ایام و بروج
را پس نگاه کن در آن وقتی که اراده داری که بدانی این را و ببین که آفتاب و قمر کجا اند
بعد حساب کن از درجه آفتاب تا درجه ماه و آنچه حاصل شود آن را طرح کن از
طالع ولادت اصلی پس هر درجه برجیکه تمام و منتهی شود آن عدد بآن نظر کن
در آن برج را که کدام یک از کواکب آن صاحب اختیار آن ایام است و حکم خیر و شر را
از او کن صب و اما در دو نیم و ماهها پس بگیر از درجه آفتاب تا درجه قمر در
وقت تحویل ماه و آنچه حاصل شود آن را طرح کن از طالع پس هر برجیکه رسید از برای
هر برج دو روز و نیم بگیر تا برجیکه باو رسیده است و احوال آن دو روز و
از آن برج بدان و بعد از آن آن دو روز و نیم را که شصت ساعت بود و از
تقسیم میان نیم حصه هر قسمی پنج ساعت را از آن برج معلوم کن که نوبت و ساعت
بحسب اتصال بسعود و نحوس و قوت ایشان در خیر و شر ان شاء الله تعالی صب
سیر میدهی درجه سهم السعاده را که آن معمول میشود از درجه آفتاب تا درجه قمر
در تحویل هر ماهی و بدین طور است که سیر بدهی از برای هر برجی دو روز و نیم
که هر روز نعید وانده درجه باشد بعد نگاه کن که تسیر بچه میرسد پس اگر برسد
تسیر بموضع کوکب سعدی یا بشعاع کوکب سعدی یا متصل شود بکوکب سعد
دلیل بود بر خیر و سعادت و اگر برسد بموضع کوکب نحسی یا بشعاع نحسی یا متصل
شد بنحسی دلیل بود بر شر و بر مکروه و میباشد خیر یا شر بحسب طبیعت کوکب سعد
یا نحس و بحسب دلایل برجی که آن کوکب در آن برج است و منتهی شود تسیر بسوی آن
برج و عمل کرده میشود ایضا در برج انتها یا از طالع اصل مثل این عمل یعنی هر برجی
دو روز و نیم و هر گاه تقسیم شود این دو روز و نیم که شصت ساعت مستوی بوده

باشد و چون این تقسیم کنیم بر دوازده برج حصه هر برجی پنج ساعت خواهد شد
چنانچه گفتیم حکم خیر و شر احوال مولود را در این ایام این ساعت باید کرد بحسب طبیعت
هر دلیلی صب وگفته است صاحب کتاب امثال و هرگاه اراده کنی که بشناسی حال
مولود را روز بروز پس از برای مولود سیر بده درجه برج انتها را هر روزی یک درجه
بعد نگاه کن هر زمانیکه برسد درجه برج انتها و کوکب سعد یا داخل شود
در حد کوکب سعد دلیل بود که مولود در آن ایام بخیر و صحت و سلامتی
خواهد بود و اگر ملاقات کند کوکب نحسی را یا داخل در حد کوکب نحسی شود
دلیل بود که در آن ایام بمکروه و بیماری خواهد رسید و حساب این تسییر هر
روزی یک درجه میباشد صب در بیان تسییر درجه طالع تحویل یا برج انتها پس
اگر تحویل نهاری باشد نظر کن بسوی آنچه گذشته از ساعات مستویه روز
و آن ساعات را مبدء نهاری گوئیم آنچه هست آنرا حفظ کن و اگر تحویل در شب باشد
حفظ کن آنچه گذشته از ساعات مستویه شب و آنرا ساعات مبدء لیلی گوئیم بعد
بگیر درجات کوکبی یا شعاع آنرا که اراده میکنی که تسییر بدهی بسوی آن و شناسی
تدبیر آنرا و بگیر آن درجات را که مابین آن کوکب یا شعاع او و میانه درجه که اراده
میکنی که تسییر بسوی آن بدهی و آنچه درجاتیکه حاصل شد بگیر از برای هر درجه
روزی و اگر کمتر از درجه باشد بگیر از برای هر ده دقیقه و نیم یک ساعت و هرچه
از ساعات حاصل شود بیفزای بر آن ساعات مبدء نهاری یا لیلی
را و آنچه مجتمع شود هر بیست و چهار ساعت را یک روز بگیر و این روزها بر آن
روزهای درجات بیفزا و آنچه حاصل شود روزهای بیست که اول آن از روز
که حاصل میشود در آن روز تحویل عدد روزها وقتی هر کوکبی که برسد این روزها
بجرم آن کوکب دیگر یعنی انتقال کند از کوکب اول و ملاقات کند کوکب دیگر را پس

انکوکب

آن کوکب یکم مدبر و متولی امر خواهد شد صب وگفته است صاحب کتاب مذکور
که بگیر تمامی ایام مولود را و آنرا طرح کن دوازده دوازده و بعد ابتدا بطالع کرده
از برای هر برجی یکی و نظر کن و آن یکی و زاید بر دوازده تقسیم کن که حصه
هر برجی دو ساعت مستوی باشد یعنی این بروج مدبر این ایام و ساعات بوده
باشد و اما معرفت کواکب مدبر بگیر اسباع کواکب یعنی تقسیم کن جمله این
ایام را بر هفت کوکب که حصه هر کوکبی روزی خواهد شد پس ابتدا کن بصاحب
طالع بترتیب هر روزی را کوکبی مدبر خواهد بود ج و هرگاه اتفاق افتد
که در وقت تحویل ماهها اینکه بوده باشد کواکب و قمر و راس و ذنب در
این برجها که یاد شد دلالت میکنند در اینها ماهها بر مثل آنچه ذکر کردیم در
تحویل سالها ج و هرگاه بگیرد طالع تحویل ماه طالع تحویل سال مولود تا
خواهد شد از برای مولود در این ماه آنچه دلالت نموده بود بر آن تحویل
سال کند در شناختن وقتی که میرسد صاحب تحویل را در آن وقت خیر
و فائده و بزرگی پس نظر کن بسوی رب طالع و کوکبی که رب طالع دفع میکند
بسوی او تدبیر را پس هرگاه رب طالع قابل آن کوکب باشد یا آنکه کوکب مدفوع
الیه صاحب بیت سلطان و یا صاحب بیت الرجاء و السعاده باشد و نباشد
این کوکب مدفوع الیه صاحب برج هبوط دلیل طالع و نه عدو رب طالع پس
بدان هر زمان که برسد این دلیل طالع بدرجه شرف خود یا آنکه دفع
کند تدبیر خود را بآن کوکب در درجه شرفش و رب طالع ناظر بدرجه شرف
باشد و ایضاً بری از نحوس باشد و رب سال یا رب بیت المال بوده باشد
ج هرگاه منتهی شود سال بسوی برجی بوده باشد در آن برج کوکبی خرجی
یا آنکه باشد از برای آن کوکب در آن برج حظی و نصیبی چه سعد باشد آن کوکب

یا نحس آن کوکب در آن ساعت انتها اثر دلالت خود را بتمام نخواهد رسانید
از خیر و شر بلکه وقتی که برسد سال ببرج آن کوکب در بعضی ماههای خود تمام
شود دلالت آن کوکب مثال این فرض کردیم که سال مولودی منتهی شد ببرج
و قمر در ثور بوده در شرف خود صالح الحال بوده باعتبار نفس خود از دو
فلک پس دلالت کند قمر در این برج بر سعادت و هرگاه برسد سال ببرج سرطان
که خانه قمر است در ماه سیم آن سال تمام گردد دلالت قمر و گفته است زردشت
که هرگاه اراده کنی اینکه بدانی که در مدت چند سال یا چند ماه یا چند روزی
رسد مولود را نکبت پس نظر کن در تحویل سال بسوی نحوس که بکجا رسیده اند
پس هرگاه نحوس برسند بدرجات قسمتی که دال بر حیوه است و نظر نداشته
باشد بسوی ایشان سعود در آن وقت بمولود برسد نکبت است سا و هرگاه مرور
کند کوکبی که از برای شهادت در آن است استشهادی باشد در بعضی از دو نیمها یا ثنی
عشریه برجها از بروج یا با ثنی عشریه کوکبی از کواکب پس بجا خواهد آورد آن
کوکب اثر آن بیت و آن کوکب را مثلا اگر مرور کند آن کوکب صاحب شهادت در
سال با ثنی عشریه بیت رابع که واقع باشد در دو قوم پس گوئیم که هرگاه آن کوکب
مرور کند باین درجات پس بدرستیکه آن کوکب تغییر خواهد داد احوال املاک
و مستغلات مثل دکاکین و کاروانسرا و غیر اینها و احوال اموال و غلات و
نفقات را سا و هرگاه برسد آفتاب در تحویل ماه بموضع قمر در تحویل سال
دلیل بود که صاحب تحویل را برسد در این ماه خبرها اینکه باعث غم و شوق
و برسد با و مرضی از حرارت در عضوی که آن برجیکه قمر در او است دال بر آن عضو
میباشد یع وگفته است دیگری که نظر کن بسوی قمر در هر روز و ببین که جایگاه
او را از طالع اصل ولادت و نگاه کن که برجیکه دلالت کند برجیکه او در

او هست

او هست و چگونه است امتزاج او با سعود و نحوس پس هرگاه متصل شود
بنحسی و بعد متصل شود بسعدی بوده باشد مثلا و مثل مردیکه برخورده باشد
کسی که با او ضرر رساند و کسی که با او نفع رساند از مدلول خانه که آمده
باشد بسوی او آن نفع و ضرر و بحسب آن حکم باید نمود مثال این فرض کردیم
که قمر در روز میلاد در دو نیمها در بیت السلطان که دهم است بوده و نحس کرده
او را نحسی در بیت المرض که ششم باشد و سعد کرده او را سعدی در بیت المال
که دوم باشد پس حکم خواهیم کرد که آن مولود را غمی و اندوهی از جانب سلطان
یا از جهت بیماری بندگان و چهارپایان خواهد رسید و خوشحالی و مسروری
باو رو خواهد داد بسبب فایده که باو میرسد از اسباب مالی و اما روز یکه میرسد
با او این شر و خیر پس نگاه کن هرگاه برسد قمر ببرجیکه در او رب سال
و صاحب قسمت است و یا نحسی که دلیل بر شر و بدی میکند در او است پس آن
زمان وقت رسیدن خیر یا رسیدن شر خواهد بود یع نظر کن بسوی قمر
پس اگر نظر سعد بوده داشته باشد بر سر پانزده درجه آن روز بر آن مولود آسان
و خوش خواهد بود و اگر نحسی نظر داشته باشد آن روز برا و شدید و سخت خواهد
گذشت کند و اگر برسد قمر در تسییر خود بسوی کوکبی که در اصل ولادت
یا تحویل دلالت بر خیر میکرد دلیل بود که قمر اثر آن کوکب را در آن روز ظاهر
خواهد کرد کند و اگر بوده باشد قمر در وقت تحویل مسعود یا منحوس بکوکبی
از کواکب پس بدانکه هرگاه برسد قمر بجرم این کوکب سعد یا نحس یا بشعاع
او در تسییر دلالت کند بر خیر یا شر از طبیعت آن سعد یا نحس و طریقه تسییر
آنکه از برای هر درجه سال گرفته شود یا روز گرفته شود کند و اگر قمر منحوس
باشد در بعضی از مواضع و برسد بتربیع آن موضع یا مقابله آن دلالت کند

بوضع ومکروه در انروز کند واکر برسد بتسدیس ان مکان یا تثلیث ان
میباشد خبر بدر انروز خفیف تر و آسان تر ح وهم چنین هرکاه برسد قمر بسوی
کوکبی که در اصل ولادت یا در تحویل دلالت بر شر و بدی میکرد بجا خواهد آورد
تمام اثر انکوکب را در انوقت کند هرکاه دلالت کنند کواکب در اصل ولادت بر
چیزی از صناعات و در تحویل بعضی از سالها یا ماهها یا روزها بوده باشد
در مثل ان وضع وحاصل اصلی پس بدرستیکه مهیا خواهد شد از برای او
در انوقت زیاده حذاقتی و شهرتی ونام و آوازه او بلند شود در ان صنعت
ح واکر در اصل ولادت از برای کواکب ان دلالت نباشد لیکن در تحویل سال
مولود یا در تحویل ماه یا روز دلالت کند بران صنعت دلیل بود کران شخص
در ان اوقات ان صنعت را بکار خواهد فرمود ث واکر اراده کنی اینکه بدانی
رتبه شهرها پس بکیر از برج و درجه و دقیقه که در ان آفتاب است تا برج و درجه و
دقیقه که در ان قمر بوده است در ساعت ولادت پس انچه حاصل شد انرا
طرح کن از طالع هر جا بنکه تمام شود رتبه ان برج رتبه انشهر است که مولود
در ابتداء ان تولد کرده است حب واما ذروتیوس پس او عمل میکند ماهها را
از سهم السعادة اصل ولادت پس میکیرد اول ماه را معکوس از برای هر برجی
یک ماه و میکوید که موضع او در اصل ولادت ماه اول از هر سالی خواهد بود و
ماه دوم از برج دوازدهم از ان درجه و دقیقه سهم السعادة و ماه سیم یازدهم
وماه چهارم برج دهم و بدین منوال تا برسد برج دوم دلیل ماه دوازدهم
حکم میکند بمقدار نیکحالی رب برج و بدحالی او و دلالات او بحسب جوهر
ذات او و بحسب موضع او در تحویل و در اصل ولادت وطریقه عمل این سهم
در ماهها آنست که بکیری از درجه آفتاب در وقت تحویل هر ماهی تا درجه که

قمر در اصل

قمر در اصل ولادت او در او بوده است و بعد زیاد کنی در این درجات طالع
اصل ولادت را و بعد طرح کنی این مجموع را از اول طالع اصل ولادت پس
جاییکه منتهی شود انموضع سهم السعادة خواهد بود و میباشد این سهم معکوس
در ماهها بسوی خلاف توالی بروج ث واکر بوده باشد رب شهر در مکان
صالحی که فرح داشته باشد در ان و شدید الضوء باشد یعنی زاید النور یا
بوده باشد در اصل ولادت چنین پس بدرستیکه ان صالح است پس اکر بوده
باشد در اصل ولادت در مکان صالحی و وقت تحویل در مکان پستی پس بدرستیکه
امر این مولود میباشد وسط واکر در اصل ولادت بر چنین پس ان شدیده
نحوست و نحس تر آنست که دیده نشود از مشرق و در زیر ضوء شمس بوده
باشد حب وحکم کن در هر ماهی بحال قمر در اتصالات و بکواکب در انصراف او از
کواکب پس بشناس حال او را در هر ماهی از خیر و شر حب نظر کن بحال مولود
در تحویل هر ماهی از رتب ماهی که در او ست یعنی رب برجیکه انتها ماه بان میرسد
و نظر کن در حال او از ضعف و قوت و سعادت و نحوست پس اکر سعد بوده
باشد و قوی حال و مسعود و مقبول باشد اعطا میکند از سعادت و نفع را آن
طبع و جوهر خود و اکر ضعیف و منحوس باشد میرساند بان مولود از جوهر خود
بدی و مکروه و ضرر را حب اکر بوده باشد مدبر ماه زحل و بوده باشد قوی
و مسعود و در حظ و حیز خود میرساند بمولود سرور و خوشحالی را در انماه از عمل
دست خود یا از زراعت و عمارت و مانند اینها حب واکر زحل فاسد و منحوس باشد
میرساند بمولود مکاره و مضار را از اعمال زحلی حب اکر مدبر ماه مشتری
باشد و بوده باشد خوشحال و با صلاح و قوت خواهد در انماه بان مولود سرور
و خوشحالی و صلاح معیشت و فائده رساند و اکر منحوس و بدحال باشد بر عکس

انچه کفتیم خواهد بود حب واکر مدبر مریخ باشد و قوی حال باشد دلیل بود بر خصومت
و نزاع و فوائدیکه برسد او را از غضب نمودن و ظلم کردن و غلبه جستن
از قوت غضبی بعمل آید واکر منحوس و بدحال باشد دلالت کند بر رسیدن اوجاع
و دردها و حادثه و دمویه و خوف و ترس بان مولود است در ان ماه از اعمال
مریخ حب واکر مدبر آفتاب باشد و در حال صلاح و قوت باشد منتفع خواهد شد در
انماه صاحب تحویل انماه از جانب سلطان و بزرکان و اهل شرافت و ریاست و
اکر منحوس و بدحال باشد دلالت کند بر مضرت از این وجهها که وصف شد
واکر آفتاب رب ماه باشد پس بدرستیکه ان صالح است اکر زاید باشد در طول
روز و صالح الحال میباشد واکر ناقص باشد در طول نهار بد خواهد بود و
سال وار آنستکه با وجود انچه کفتیم نظر بشهادت کواکب کرده شود کند واکر
منتهی شود ماه انتحویل سال بسوی برج اسد و روز هم زائد باشد در طول دلیل
بود بر خیر و خوبی واکر روز ناقص باشد دلیل بود بر شر و بدی حب اکر زهره مدبر
شهر ماه باشد و بوده باشد قوی حال دلالت کند از برای مولود در این ماه بر نعمت
و فرح و استراحت و وسعت رزق از جانب زنان و فرزندان و اهل زهره حب
واکر زهره منحوس و ضعیف باشد خواهد رسانید بمولود از اینها انچه مکروه بود
شد مکروهی و مضرتی حب واکر بوده باشد مدبر عطارد و خوشحال باشد مولود
منتفع خواهد شد بکتابت و علم حساب و ادب و حکمت و اکر ضعیف باشد و بد حال
بر عکس خواهد بود حب واکر بوده باشد مدبر ماه قمر و بوده باشد قوی و سلیم
حال تن درست کردد مولود در انماه و قوی شود در ان بدن او و برطرف
شود دردها و مرضها از او و اکر ضعیف باشد و بد حال حکم بر عکس این باشد
ث واکر قمر رب شهر ماه باشد پس نظر کن بقمر که در کدام جانب است اکر صاعد و زاید

در حساب

در حساب باشد مولود صالح الحال باشد واکر هابط و ناقص در حساب باشد
او متوسط الحال بوده باشد واکر ناقص النور و زاید الحساب بوده باشد خیری
در او نیست و بهتر این آنست که زاید النور بوده باشد و ناقص در حساب
با انکه کفته شد نظر کن باحوال کواکب دیکر و حکم کن بخیر و شر کند ج واکر
منتهی شود تسییر ماه بسرطان و قمر شمالی باشد خصوصا اکر صاعد باشد
دلیل بر خیر باشد واکر جنوبی باشد خصوصا هابط دلیل بر شر باشد ج هرکاه
برسد تسییر ایام روزی یکدرجه بکسوفات حد نیرین کران کسوف پیش از ان
وقت اتفاق افتاده باشد دلالت کند که ان مولود را غمی و الم و مکروهی خواهد
رسید وطریقه تسییر این چنانست که از برای هر روزی درجه بکیری باب دوم
در تسییرات اصلیه و تحویلیه کو از برای طالع مولود و دلائل او چند قسم
و جوهر از تسییرات است بعضی از ان تسییرات تسییر درجه طالع است بمطالع
بلد و درجه غارب بمغارب و مطالع نظیره و تسییر درجه وسط السماء و وتد
الارض بمطالع فلک مستقیم و تسییر انچه مابین هر دو وتد است بحسب موضع
او چنانکه بیان میکنیم در باب بعد از این باب پس درجه که منتهی شود
بسوی او تسییر نامیده میشود درجه قسمت از طالع یا از وسط السماء یا
از کوکب دیکر که تسییر او کرفته شده و صاحب این درجه نامیده شود قاسم و
ان صاحب حد بران درجه است یا بعقد دیکر مانده از ان حد از برای هر درجه
مطلعی یکسال کیر بمثال لتفرض کردیم طالع ده درجه سرطان بوده و منتهی
شد تسییر از ان درجه در بعضی سالها بسوی درجه هیجدهم از ان پس این
درجه هیجدهم درجه قسمت از طالع است و صاحب حد آن عطارد خواهد بود
نظر بجدول مصریان و عطارد قاسم ان درجه است و باقی مانده است از حد

او دو درجه و بیست و دو دقیقه مطلع و مدت تسییر این دو سال و صد و سی
دو روز است و بعضی از آن تسییرات تسییر برج طالع و سایر اوتاد و دلایل است
هر سالی یک برج پس برجی که منتهی شود بسوی و تسییر برج انتها است از طالع
یا از وسط السماء یا از کوکبی معین و صاحب برج انتها را از طالع سال الخذا
خوانند مثالش فرض کردیم که طالع ده درجه سرطان است و عمر مولود ده سال تمام
است و سال یازدهم سال التحویل است پس ده میشود از برج سرطان یازده برج
پس منتهی میشود تسییر ببرج ثور پس ده درجه ثور انتهاء تسییر طالع است و
صاحب او که زهره است سال الخذا است و بر این تسییر اعتماد کلیست در تحویلات و بعضی از آن
تسییرات تسییر برج انتها است در دلایل و طریقه این تسییر چنان است که از برای
هر درجه از درجات سواء دوازده روز و سدس روز و ثلث بتقریب پس تمام
سی درجه که یک برج است در تمام سال منتهی میشود تسییر در سال دوم ببرج ثانی
که پهلوی برج اول است بمثل همین درجه و تا یوم مینامند این تسییر را تسییر سنوی
و سالی و انتهاء این تسییر بسوی اجرام سعود یا نحوس یا شعاعات اینها خواهد بود شد
که در میان درجه برج انتهاء تا مثل آن درجه که از برجی که پهلوی او است
پس اگر بوده باشد در آن درجه جرم کوکبی یا شعاع او پس حکم براند بحسب آنکوکب
است و اگر نبوده باشد در آن درجه جرم کوکبی یا شعاع آن پس حکم بحسب صاحب آن برج
است تا آنکه برسد تسییر بجرم کوکبی یا شعاع کوکبی مثالش فرض کردیم که انتها
تسییر به درجه ثور رسید و شعاع مشتری در شانزده درجه او بود پس حکم بحسب
زهره است که صاحب برج انتها است تا آنکه برسد از ده درجه ثور بشانزده درجه در
آن مدت هفتاد و سه روز که مضروب شش درجه است در دوازده و سدس
و ابتدا میشود حکم از آن موضع بحسب مشتری تا آنکه منتهی شود بسعود جسد کوکب

دیگر

دیگر یا شعاع او و علی هذا القیاس و ما وضع کردیم از برای این تسییر جدولی در هر سی
روز و دو درجه و دو دقیقه تا آنکه آسان شود ماخذ آن در نزد حاجت بسوی آن و بعضی
از آن تسییرات تسییر برج انتهاء و دلایل دیگر است از برای هر روزی یک درجه و چهار
دقیقه بتقریب پس میباشد در نزد ابتداء سال آینده که گذشته است تسییر جمیع
کواکب و شعاعهای آنها که در تحویل در هر موضع میبود و تمام میشود دو روز یا زیاده
یک برج و منتهی میشود ببرج انتهائی که از برای سال آینده است بمثل درجات اصل
و میخوانند این تسییر را تسییر شهری و ما نیز وضع کردیم از برای این نوع از تسییر نیز
جدولی در هر سی و نه روز و دو درجه و دو دقیقه تا آنکه آسان باشد برداشتن آن در نزد
حاجت و بعضی از آن تسییرات تسییر درجه طالع و بقیه خانهای آنست و کواکب آن
از برای هر روزی یک درجه و نه دقیقه و هشت ثانیه و عمل در این تسییر آسان خواهد بود
از جداول وسط آفتاب از زیج **فصل** تسییر برج انتهاء از طالع و درجه او از
برای احوال بدن و اختصاص با واست و تسییر از برج سهم السعاده و درجه او از برای
احوال سعادت و مالست و از برج آفتاب و درجه او از برای امر بنده و نفست
و از برج وسط السماء و درجه او از برای احوال اعمال و صنایع عادت و علی هذا
القیاس هر خانه و کوکبی بدان طریقه که دلالت بر آن میکنند دلایل اصلیه که اعلام
نموده و خبر داده بسعادت یا نحوست بسبب رسیدن او بسعدی یا نحسی در سالی از
سالها بعد مسعود شد یا منحوس شد بیکی از کواکب در تحلی ذات و تاد تحویل این
سال پس واقع خواهد ساخت آنچه را که اعلام و اخبار بآن نموده بود و لما اگر شعاد
و دلالت کنند بر آن اصل ولادت و شهادت بر آن نداشته باشد طالع تحویل
چنانکه گفتیم پس آن عارضی و گذرنده است و اگر تحویل شهادت داشته باشد
و لیکن طالع اصل شعر و شهادت نداشته باشد بر آن دلالت سبکتر خواهد بود

از این مکر آنکه در آن وقت جمع شوند چند شاهد و دلیل از اوتاد پس بوده آن
مثل که دو شاهد بشود امر **فصل** هر نحوستی اصلی یا تحویلی هر گاه شاهد مثال
باشند از برای آن سعود بنظر و اتصال خود پس این سعود اثر نحوست را تحلیل
خواهند برد مگر آنکه بوده باشد آن نحوست قوی و آن سعد ضعیف پس عاجز
خواهد بود آن سعد از تحلیل بردن اثر نحوست مثال استعمال این جدول فرض
کردیم که انتها به بیست درجه ثور
است و گذشته است از سه ماه و
ده روز پس میباشد انتهاء در آن
وقت به بیست و سه درجه ثور
و بتسییرات ماه هجری در سنبله
و باید دانست که اهل این فن
اکثری از ایشان دقت میکنند
در عمل تحویلها تا آنکه تحویل
میکنند ماه بماه و
هفته بهفته و روز
بروز و این اعمال ایشان
هر چند که از این فن
و از این صناعت است
لیکن این از فروع این
فن است که دوازده اصول
است و ممکن نیست باطلاق حکم کردن بر این احکام از جهت اعتماد کردن بر اتفاق

التسییر الشهوری في السنة برج واحد

الشهور	بروج	درج	الايام	درجه	دقيقه	الايام	درجه	دقيقه
ا ٠	٠ ١	ل نو	ا ٠	٢ ٢	١ ٤	بو بر	١ ١	طه
٢ ٧	د ط	كد ث	٢ ٧	٢ ٢	٢ ح	لح لح	١ ١	لح
ه و	ب ٢	طحر	ه و	٢ ٢	كه ل	ع ط	١ ١	له
و ح	لح	٢ ٢	و ح	٢ ٢	له لح	٩	١ ١	لح
ط ي	كه	سم	ط ي	٢ ٢	لح	[illegible]	١ ٠	ح
يا س	ا ل	ل	يا س	٢ ٢	نه لح	[illegible]	٠ ٠	ح
المتوقف			[illegible]	١ ١	٧ ط	لح	٠ ٠	ح
			[illegible]	١	٤	ل	٠	

التسییر الشهوری [illegible] في الثلثين برجا

الشهور	بروج	درج	دقايق	الايام	بروج	درج	دقايق	الايام	بروج	درج	دقايق
ا ٠	ا ٠	٠ ٧	٩ د	ا ٠	٢ ٢	١ ٠	٧ ح	بو بر	٢ ٢	ر ح	د ب
٢ ٧	٧ ٧	و ح	ط ٤	٢ ٧	٢ ٢	٢ ٢	سو	لح	٢ ١	لح	٤ ل
ه و	ه و	ب	نو لح	ه و	٢ ٢	ه و	لح	ع ط	٢ ٢	ك	كو
و ح	ح	نه	كو	ح	٢ ٢	و ح	لح	٩	٢ ٢	لح	ل له
ط ي	ط ي	٤	لح ل	ط ي	٢ ٢	ط ي	ل ط	[illegible]	٢ ٢	كو	لح
يا س	يا س	كه	له لح	يا س	٢ ٢	يا س	لح	[illegible]	٢ ٢	ل	نا
المتوقف	٤		ط	[illegible]	٢ ٢	٤	[illegible]	لح	١ ٢	لح	لح
				[illegible]	١ ٢	٣		ل	١٠	٠	[illegible]

ایشان

ایشان و آنکه بکنند این نوشتها را هر اوراق را که اتفاق افتد بسیار و هر چند باین عدد انها
در پیش صاحب تحویل که خوش آید ضخیم بودن اجزاء و بسیار بودن اوراق بعون خاصلی میکرد
کوشیار که کاش که هر را ممکن بود که وفا کنیم باینکه ذکر کردیم در این مقاله و بسیار دیر حقیق
را واستقصا نمائیم در تمییز دادن میان خیر و شر آن بسعادت و نحوست آن و مقابل
نمودن سعادتهای بسیار را ببعضی از اضداد ببعضی تا آنکه مشخص شود از میان آنچه
ممکن باشد جزم بر آن **فصل** اگر یکی اراده کند که تحویلهای ماهها را استخراج کند طالع
حلول آفتاب ابتداء درجات اصلیه او در هر برجی پس بوده باشد از طالع ماه و کواکب
تقویم شده بجهت این وقت کواکب ماه و قرار دهد طالع تحویل و برج انتها را دلیل از برای
ماه اول و درجه طالع تحویل و درجه برج انتهاء و طالع شهر دوم را امر سه دلایل از برای ماه دوم
و بهمین قیاس تا آخر دوازده ماه سال برج و طریقه تسییر دلایل ماه آنست که از برای هر برجی
دو روز و دو ثلث یک برج حکم کن بسعادت آن برج و نحوست آن در اعداد آن دو روز
و ثلث و همچنین حکم کن بسعادت و نحوست برج دیگر در مدت دو روز و ثلث بعد
و همچنین تا آنکه دوازده برج در مدت بیست و هشت روز تمام شود **باب سیم**
در چند امثال تسییر اول هرگاه بوده باشد مرتبه سال زحل و برسد مریخ یا قمر بموضعی
که بوده است مریخ در اصل ولادت در آن موضع و بوده باشد قمر بین النحسین و یکی در حال
دو خانه مشتری و معتدل الارض و بوده باشد در تحت طالع سال ایضاً در تحت الشعاع در
وتد سابع و نبوده باشند سعود در زایل الوتد دلیل بود این وضع بر بیع حال اثنانی
سال و بوشتر و نکبت دوم هرگاه بوده باشد درجات سهم السعاده سال در ماه سیم
بمربع زحل یعنی در تربیع او و بوده باشد در ماه پنجم با زحل هر دو ماه ششم با
مریخ و قمر دلیل بود بر حبس و خوف و الم و غرامت و لیستی در بیته و نظر در این امور
ثالثاً است که از جهت سیر قمر باشد چه از برای قمر باب سیر است در این باب پس هر گاه منتهی

شود سیرا و بتربیع یا مقابله خود دلیل بود بر ضرر و هرگاه موافقت شود انتهاء
سال با طالع اصل و بکردد مریخ در بیت سال او ساقط باشد از وسط السماء و بوده
باشد هم از طالع سال ساقط و نه هم در تربیع یا مقابله رب سال باشد دلیل
بود بر خوف در معیشت تا گذشتن سال و در ماه دوم بیحال خواهد بود و در ان سال
خیری نخواهد بود از اول سال تا آخر و اگر مریخ در وسط السماء و کواکب در
زایل الوتد یا ساقط باشند دلالت کند بر ضعف قوت خیر و شر بود و در نقد و جهاد
و رنگ که منتهی میشود در انسعادت سال بمریخ دلیل بر خوف و غم خواهد بود
هـ و نظر کردیم ایضا در باب ساعات فصعفتها بد دستیکه برجیکه منتهی میشود باو
سهم سعادت سال و برجیکه میگردد سهم در او یعنی در طالع تحویل ماه اگر سعود
در ان برج باشند لیکن در بیت سال النحس باشد دلالت بر شر میکنند و هم چنین دلالت
بر شر و بلاها میکنند هرگاه نحوس در تربیع و مقابله ان بوده باشد در انوقت تحویل
هـ و هرگاه منتهی شود تسییر شهر بخانه سعود دلیل بر خیر خواهد بود مگر انکه بوده
باشد در اصل ولادت نحسی در انخانه یا انکه در تحویل سال بوده باشد ان نحس
در تربیع انخانه و اگر این چنین باشد میگردد مسیر سهم السعاده و انتهاء او به
کوکب نحس بیحال الفنا خویش و لیکن اگر نحسی در اصل ولادت در انخانه منتهی باشد
و منتهی هم بانخانه شود در وقت تحویل نحسی در تربیع یا مقابله انخانه باشد پس
در این وقت هرگاه مسیر سهم السعاده منتهی شود بنحس دلیل بر اضرار بود و
ضرر رسانیدن نیست مگر بجهت همین که گفتیم و هر چه بدین وضع که گفتیم باشد
عیبا شد از برای این وضع انفصال و جدائی از شر هر چند یکی از انها و یکی از سعد
در تربیع سهم باشد هـ و هرگاه بوده باشد قمر و طالع و سهم السعاده سال همه
ناسد و بوده باشد سهم السعاده در بعضی از خانهای نحوس پس در این وضع هرگاه

منتهی شود

منتهی شود تسییر شهر بتربیع نحوس دلالت بر ضرر میکند هر چند یکی خانه نحس
نحس باشد خصوصا هرگاه بگردد مریخ در مکانی که در اصل ولادت در ان مکان بوده
هـ هرگاه ربوبیت سال بگردد از برای قمر پس نزاع در نیست اینکه اخذ شود مسیر
از سعادت سال و لیکن اخذ میشود از قمر و از بعد او با مریخ پس هرگاه منتهی شود
تسییر در ماه اول و بعد دوم و سیم بخانه زحل دلالت کند بر بعید دانستن احوال در این
سه ماه و هرگاه بعد از این سه ماه یعنی در ماه چهارم بخانه مشتری شود و مشتری
در وقت تحویل با طالع بوده باشد و نه هم در وتد الارض بوده در طالع اصل ولادت
بعد از ان برجیکه رسیده بان سال که رسیده تحویل در مکان بیت المال و مریخ
و زحل بتربیع بیت المال بوده دلالت کند بر اینکه حال سال در ضرر مثل حال
سعود و نحوس است هرگاه در تحت الارض باشد پس هرگاه تجاوز کند از شمالی نوبت
نحوست مضمحل فنا چنین خواهد شد و مثال این مثل سعد است هرگاه بوده باشد
در طالع ولادت بد دستیکه برجیکه رسیده در ان سال اتفاق فتاده در بیت
المرض و قمر در بیت البیت با مریخ بوده باشد دلالت او بر مرض الخبیثی کند و او را
نظر نمودن حساب نمودیم تا در برجیکه منتهی شده است بان سال هـ و هرگاه منتهی
شود تسییر شهر با سهم السعاده سال اتفاقا سعود غیر اینکه نحوس در اصل ولادت
یا در طالع تحویل در مقابله یا در تربیع انخانه باشد پس از اینکه سعود در بیت
است دلیل بود بر اینکه مگر علاج چندان نیست هـ و هر زمانیکه منتهی شود سهم السعاده
در اینجا به موضع زحل و مریخ دلیل بود بر مکروه و هم چنین هرگاه منتهی شود
سهم السعاده بتربیع سعود یا با سعود در جای سعود و منتهی شود تسییر ماه بخانهای
سعود دلالت کند بر خیر و خوبی خدا ختم کند عاقبت ما را بالخیر و العافیه بالنبی و آله الطاهرین
تمت استنساخ فی یوم السبت عاشر شهر ذی الحجة الحرام من شهور سنه ١٢٧٥ ناقصه جنابی

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین وبعد
این فوائدیست در باب قواطع بر هیلاجات که حسب الامر از کلام قدماء ارباب صناعات
تنجیم انتخاب شده امید که ناظرین را از آن بهره وافی وحظی کامل نصیب شود انه ولی التوفیق
گفته است عبد الجلیل سجزی وابو معشر که قواطع بر هیلاجات چهار نوعست اول کواکب
دوم پاره جایهای فلک سیم پاره از جایهای فلک بجهت تدبیر پاره از ستارگان
چهارم شعاعها پاره از سالها اما نوع اول از قواطع که بجهت کواکب بوده باشد پس
نوزده است پنج از سیارات وهفت از ثوابت وهفت از سحابیات وشبیه
بانها واما پنج کوکب سیاره پس دو از انها قطع میکنند بطبع وخاصیت ودو از انها قطع
میکنند بالعرض بجهت پاره حالات نه بالذات ویکی از انها قطع میکند بجهت خلط
وممازجت با نحوس اما انکه قاطع میباشند بالطبع پس زحل ومریخ است وانکه
که قطع میکنند بجهت پاره حالات نه بالذات پس شمس وقمر است وانکه قطع
میکند بجهت خلط وممازجت با نحوس پس عطارد است اما زحل ومریخ پس
قطع میکنند بر هیلاجات نزد رسیدن تسییر هیلاجات بسوی جرم یا شعاع مقابله
یا شعاع تربیع ایشان اما شعاع تسدیس وتثلیث میباشد آسان تر وبسا که
قطع کند پاره تسدیسات ایشان هرگاه که بوده باشد موضع تسدیس ایشان
در بروج کثیر المطالع وموضع هیلاجات در بروج قصیر المطالع بجهت انکه موضع شعاع
نحس در این هنگام آمر ودنیست وموضع هیلاج سامع ومطیع یا انکه بوده باشد
موضع شعاع تسدیس وموضع هیلاج که بعد ایشان از اول حمل یا سرطان برابر بوده
باشد که در این وقت این موضع در قوت برابر میباشند وموضع تسدیس قاطع تواند
شد هیلاج را وموضع تربیع اسد خود هیلاج قاطع است هیلاج را بجهت انکه شکل تربیع

شکل

شکل عداوت ومضرتست وباعث شود که آدمی خود را بکشد یا باعث کشتن خود
گردد وهم چنین شکل تسدیس هیلاج با تسدیس نحس هرگاه بوده باشد در بروج کثیر
المطالع یا شکل تثلیث هیلاج با شکل تثلیث نحس هرگاه بوده باشد در بروج
قصیر المطالع حکم آن حکم شکل تربیع است وقاتل است ولیکن این نوع قاتل داخل نوع دوم
از قواتل است که بجهت پاره مواضع فلک بوده باشد ودر این نوع بجهت مناسبت
ذکر شد وبطلمیوس نیز اینها را از قواطع شمرده است ودر تسییر یکه بر توالی بروج بوده
باشد واما آنهنگاه تسییر بر خلاف توالی رانده شود وان وقتی است که هیلاج میانه
عاشر وسابع بوده باشد که در این صورت هم جایز است که بر توالی رانده شود
وانرا تسییر مستقیم نام میکنند وهم جایز است که بر خلاف توالی رانده شود وانرا
تسییر معکوس نام میکنند ودر تسییر معکوس قاطع را منحصر بدرجه سابع میدانند
وامثال این قواطع را از منقصات میدانند نه قواطع بجهت انکه بحرکت معدل
موضع هیلاج بقاطع میرسد نه قاطع بموضع هیلاج پس هیلاج اقوی است از قاطع
بخلاف تسییر مستقیم که بحرکت معدل قاطع به هیلاج میرسد نه هیلاج به قاطع پس
او اقوی بوده باشد از هیلاج پس قطع کند هیلاج را وهرگاه هیلاج در میانه
طالع وعاشر بوده باشد تسییر را منحصر میدانند به تسییر مستقیم وشارح کلام بطلمیوس
از این کلام بطلمیوس که گفته است که شکل تسدیس هرگاه بوده باشد در بروج
کثیر المطالع وشکل تثلیث هرگاه بوده باشد در بروج قصیر المطالع حکم ایشان
حکم شکل تربیع است استنباط نموده است که بطلمیوس مطارح شعاعات را
بدرجات سوا میداند نه بمطالع ممر وجه ونه بمطالع افق حادث والا اعتبار
بروج کثیر المطالع وقصیر المطالع نشاید کما لا یخفی واین کلام جمله معترضه بود
برگردیم بکلام عبد الجلیل وابو معشر پس گوئیم که گفته اند که اما شمس وقمر که قطع

میکنند بجهت پاره احوال نه بالذات اما شمس پس قطع میکند بر هیلاج وقتی که برسد
تسییر هیلاج بجسد آن یا مقابله یا تربیع آن وبوده باشد شمس در برج غریب در مقابله
یا مقابله یا تربیع مریخ یا زحل بدون نظر سعدی بسوی آن واما آنهنگاه بوده باشد بر
تثلیث یا تسدیس یکی از آن دو پس دلالت میکند بر نکبت شدیده نه قطع وهرگاه بوده
باشد هیلاج قمر پس موضع شمس قاطع است از او وبطلمیوس آورده است این حکم را
بانکه موضع شمس بحرکت معدل برسد بموضع هیلاج که قمر بوده باشد پس تباه کند
او را وشارح کلام بطلمیوس گفته است که این در وقتی است که موضع شمس وقمر ضد
باشند مانند یکدیگر مثل انکه قمر در موضع رطب بوده باشد وشمس در موضع خشکی
یا شمس در حد نحسی وقمر در حد سعدی یا هر دو در حدود نحوس وامثال این واما اگر
هر دو در حظوظ سعود بوده باشند یا در بروج متشاکله بوده باشند پس قطع
نمیکند شمس قمر را وگفته است شارح که مراد او است که این قانون در همه هیلاجات
بکار برده شود بجهت انکه هیئت کوکب ضد قطع میکند هیلاج را نه مناسب وضدیت
یا بالذات است مانند ضدیت زحل ومشتری یا ضدیت بالعرض واین در وقتی است
که موضع ان دو ضد بوده باشند چنانکه گفتیم مترجم گوید که این سخن از شارح مزبور
بسیار غریب میباشد بجهت انکه باعث قطع رسیدن تسییر هیلاج است بموضع قاطع و
در وقتی که بطلمیوس میگوید که موضع شمس قاطع است هیلاجی را که قمر بوده باشد ظاهر است
که مراد او این بوده باشد که تسییر هیلاج بجرم شمس برسد ودر این وقت موضع ایشان
یکی خواهد بود پس چگونه میتواند شد که موضع ایشان ضدیت داشته باشد و
موضع اصلی ایشان که مختلف باشد از او چه رجوع به تسییر دارد اگر شعاع شمس را قاطعی
دانسته قمر را میتوان گفت که موضع شمس وموضع شعاع او که موضع تسییر است مختلف
ومضاد بوده باشند مگر اینکه گفته شود که هرگاه بوده باشد قمر در اصل ولادت

در موضع

در موضع مضاد موضع شمس پس کسب میکند کیفیتی را که شمس کسب میکند از موضع
خود پس بجهت ان کیفیت مکتسبه شمس وقمر مضاد یکدیگر میشوند وهرگاه دو ضد
تسییر یکی بدیگری برسد قطع کند از هرگاه بوده باشد قاطع اقوی ودر اینجا شمس اقوی
است از قمر که بحرکت معدل شمس بقمر میرسد پس شمس قاطع گردد قمر را ولیکن این
سخن اختصاصی ندارد بشمس وقمر پس شمس قاطع تواند شد همه هیلاجات را هرگاه موضع
ایشان ضد یکدیگر بوده باشد وظاهر کلام بطلمیوس واندرزغر فاضل دیگر اینست که
موضع شمس قاطع است قمر را بخصوصه والا قاطع بودن شمس بشروط مذکوره مر همه
هیلاجات را در اول مذکور شد وباید این سخن نافله علاوه وقاطع جدا گونه بوده
باشد فتأمل وفیه اندرزغر فاضل گفته اند اما قمر هرگاه برسد تسییر یکی از هیلاجات
بجسد یا مقابله یا تربیع ان وبوده باشد قمر در اصل منکسف الی ... اگر نکند و بوده
باشد نکبت شدیدی یاده از اندازه وهرگاه قمر در اصل مسعود بوده باشد و بوده
باشد تربیع ویا مقابله شمس یا بوده باشد در اصل زاید النور وفاسد بمریخ یا ناقص
النور وفاسد بزحل انگاه قسم فسادی که بوده باشد بجرم یا شعاعیکه بوده
باشد پس در این احوال قمر قاطع است هر یک از هیلاجات را که برسد بجرم ان
یا تربیع یا مقابله ان واگر هیلاج درجه طالع بوده باشد قمر قاطع است انوا ظهر حال
خصوصا هرگاه بوده باشد قمر با شمس یا زحل یا مریخ بر ان حال که ذکر نمودیم وگفته
زرادشت که موضع اجتماع نحسین ومقابله ایشان وموضع تربیع شمس با یکی از آن دو نحس
وهم چنین موضع تربیع قمر با یکی از ان دو نحس بشرط انکه اجتماع یا مقابله یا تربیع مزبور
بعد از اجتماعی بوده باشد که مولود بعد از ان ولادت نموده است اگر مولود اجتماعی
بوده باشد یا بعد از استقبالی بوده باشد اگر مولود استقبالی بوده باشد وابو القاسم
بلخی گفته است که این سخن عجیب وغریب است وهیچیک از علمای این فن در کتب موالید

اینهارا از قواطع شمرده اند و نیز اندرزغر فاضل بوده گفته اند که نیرین قاطع اند خود را
از تربیع یعنی هر یک که بموضع تربیع خود برسند قطع کند موضع تربیع آن نیر را و مترجم
گوید که مذکور شد که بطلمیوس شکل تربیع از هیلاجی که بوده باشد قاطع میداند
از هیلاج را خواه هیلاج نیرین بوده باشند یا غیر نیرین و گفته است زرادشت
که درجه کسوف هرگاه برسد بتسییر بهیلاج یا بوده باشد هیلاج در درجه طالع بمیرد آدمی
و اگر بوده باشد هیلاج سهم السعاده کور گردد آدمی بجهت آنکه سهم السعاده دلالت بر چشم
میباشد بد و چشم و ابو القاسم بلخی گفته است که مراد زرادشت آنست که هرگاه کسوف
و خسوف واقع شود و ولادت بعد از آن و پیش از اجتماع یا استقبالی که بعد از آن واقع میشود
آن درجه کسوف یا خسوف والی است بر آن مولود چنانکه جزو اجتماع یا استقبال مقدم
پس هرگاه برسد بتسییر درجه طالع هرگاه هیلاج بوده باشد بچنین درجه کسوف یا خسوف
قطع کند از او طالع کسوف و خسوف و همچنین عاشر انهرگاه برسد بتسییر شمس در صورت
اول و قمر در صورت دوم بآن و بوده باشد شمس یا قمر هیلاج ضرر رساند بچشم و اگر بوده
باشد هیلاج برسد مولود را مضرت در اولاد و مال و نیز زرادشت گفته است
که درجه کسوف شمس و ذنب شد قواطع است و خلاص و غیبت بعد از آن هرگاه برسد بتسییر
هیلاج او بآن در همه وقت از عمر او که بوده باشد بجهت آنکه سه نحس مجتمع شده اند
جسد شمس و جسد قمر و جسد ذنب و بطرف نمیکند این سخن نیکوست را مگر آنکه بوده
باشد در درجه کسوف مشتری شعاع یا جرم سعد و این حال کمتر اتفاق میافتد
در فلک ابو القاسم بلخی گفته است که مراد زرادشت از درجه کسوف درجه کسوف فلکیت
که مولود بعد از آن و پیش از استقبال بعد از آن متولد شده باشد و اما اگر درجه کسوفی
که نه چنین بوده باشد او را اصلا دلالتی بر امر مولود نمیباشد و مؤید این سخن آنست
که زرادشت در جای دیگر گفته است که بدانکه درجه کسوف را و تا آن درجه یعنی مقابله

دو تربیع آن چهار قاطع اند و همان کسوفی که فاصل شود میان آن و میانه ولادت
اجتماعی که بوده باشد بعد از آن یا استقبالی پس هر سه این بجهت آنکه دلالت و والی
نیست از او در امر آن مولود و گفته است زرادشت که هرگاه بوده باشد مولود اجتماعی
و بگذرد درجه اجتماع هیلاج او پس طالع اجتماع بتسییر داده میشود بجهت شناختن
صحت و سقم و فرح و حزن او و هم چنین درجه استقبال هرگاه بوده باشد مولود
استقبالی و درجه استقبال هیلاج او پس در این هنگام بتسییر داده میشود طالع استقبال
و نیز گفته است زرادشت که هرگاه بوده باشد زحل در وتدی از طالع در برج نور
پس رسیدن پاره هیلاجها تن بتسییر شود بر صاحب هیلاج خفه شدن یا خناق
یا غیر آن از درد حلق و نیز گفته است که هرگاه بوده باشد زحل یا ذنب در عقرب
و برسد پاره از هیلاجهای شریف بتسییر شود بر صاحب آن حبس یا قرحه
در ذکر درد ها و نیز گفته است که هرگاه بوده باشد زحل مغربی در برج آتشی
یا زمینی ببیند از نور خود را در برج آتشی یا زمینی پس بدرستیکه بتسییر هیلاج
هرگاه برسد بسوی مطرح شعاع آن دلالت کند بر قطع بجهت آنکه جمع میشود
یا یبوست زحل یبوست تغریب و یبوست برجیکه زحل در آنست و یبوست
برجیکه می اندازد شعاع خود را در آن پس قاسعیکند بدو او اگر مشرق باشد در حمل
و در برج آبی و هوائی بوده باشد در او کم شرف ببیند از شعاع خود را در برج آبی یا
هوائی ضرر نرساند با این نوع هیچ یک از چیزهائیکه میرسد بتسییر از کواکب
غیر کواکب ضرر را ندارد و بجهت آنکه یبوست زحل معتدل میگردد
برطوبت تشریق و رطوبت برجیکه در آنست و رطوبت برجیکه میاندازد شعاع
خود را در آن و اگر بوده باشند میانه زحل و شمس سی درجه و بیشتر پس تحقیق که
زحل منتقل میگردد از طبع تشریق و برمیگردد بطبع اصلی خود مترجم گوید که این

قاعده بسیار قانون نیست لطیف و اگر ملاحظه و رعایت شود در همه انواع قواطع و هیلاجات
از صواب دور نخواهد بود و نیز ابو معشر و عبد الجلیل گفته اند که اما عطارد که
قطع میکند بخلط و ممازجت پس وقتی قطع میکند که بوده باشد منحوس بمقارنه
یا مقابله یا تربیع یا تثلیث یا تسدیس و بوده باشد نحوس قوا اگر فته شده او را
بدون آنکه نظر کنند بسوی او سعود بکر بصلاح آورند او را پس در این هنگام عطارد
ممازج گردیده است نحوس را و گردیده است طبع او طبع نحوس پس هرگاه هیلاجیکه
برسد بجسد او یا شعاع او از هر جهتی که بوده باشد پس بدرستیکه
میکشد او را و اگر بوده باشد عطارد چنین از قواطع نحوس مراد آنکه پس
این کواکب پنجگانه که یاد شد میکشند هرگاه برسد بتسییر هیلاجات باجسادشان یا بهر
وجوه که یاد شد و هرگاه برسد انتها هیلاجی از هیلاجات یا دلیل عمر که کدخدا
بوده باشد بسوی اجساد آنها یا استقبالات یا تربیعات آنها پس نیز میکشند
چنانکه تسییر میکشد و اما سایر قواطع که مذکور خواهد شد پس قطع میکنند
نیز با انتها و دلیل عمر را همین انتها را نیز میکشد نه تسییر و اما کواکب ثابته
ثابته پس چهار از آنها قلوب و حارالمزاج اند که در مرتبه اول از قطع اند و سه دیگر در مرتبه
ایشان بعد از مرتبه آن چهار است و اما هفت دیگر پس پنج از آنها از جمله سحابیات
که مظلم و مفسد و قاطع حیوة اند و دو دیگر مانند بایشان و اسامی همگی باین ترتیب است
دبران قلب الاسد ملکی قلب العقرب منکب الفرس راس الغول هامة
الاسد الشمالی هامة الاسد الجنوبی معصم الثریا راس الجبار معلف
تالی الثوله عین الرامی ذنب نشابه رکبة الدجاجة الیمنی و اما این کواکب
ثابته در طول تغییر میکنند و عرض ایشان بر یک قرار است بخلاف سیارات
که در طول و عرض هر دو تغییر بهم میرسانند در هر وقتی پس باید دانست تحقیق

مواضع همگی را در طول و عرض بجهت آنکه اینها وقتی قاطع میباشند که جهت میل و عرض
ایشان با جهت میل و عرض هیلاج یکی بوده باشد و هرگاه میل و عرض ایشان با هیلاج
یکی بوده باشد تاکید ایشان در قتل بیشتر است و اگر جهت میل و عرض ایشان
با هیلاج مختلف باشد بیشتر از نکبت افاده نکنند و نکشند خصوصا هرگاه بوده
باشد وقت رسیدن هیلاج با اینها دور از عطیه کدخدا و نصف آن و دو ثلث
و ثلث آن و بطلمیوس نیز گفته است که هر زمان که هیلاج و کوکبی که ملاقات میکند
از ملاقات بعد عرض ایشان یکعرض بوده باشد قطع نمیکند و شارح کلام
او گفته است که هرگاه بوده باشد درجه کشنده که بکشد بجهت بودن جرم نحسی در
آن نه شعاع و بوده باشد عرض آن مایل از عرض هیلاجیکه بتسییر داده میشود بسوی
آن پس بدرستیکه در این هنگام آن درجه نمیکشد و هم چنین وقتی میکشد که هیلاج
و قاتل بوده باشند بر یک دایره از دوایر عظام مترجم گوید که یعنی مقدار عرض
ایشان برابر بوده باشد چنانکه جهت ایشان موافق است و نیز شارح گفته که
اگر میباشی که بفهمی چیزیرا از قواعد حسابیه پس در باشد که بدانی که در
باره مواضع با آنکه جهت عرض ایشان مختلف است یا که بوده باشد هیلاج
و قاتل محیط بیک دایره از دوایر مایله مترجم گوید که مراد از دوایر عظام و دوایر
مایله افق بلد یا افق استوا یا افق حادث است بحسب بودن آن در طالع یا رابع
یا عاشر یا سابع یا میانه این مواضع و نیز گفته اند دانشمند فاضل بوده که نیست شاداد
که متقدم شوند این مواضع کنند گرفته میکشند هرگاه برسد بتسییر هیلاج با اینها
در هر وقتی لا محاله بلکه وقتی میکشند که بوده باشد منحوس بجهت آنکه باز میدارد
از قتل هرگاه بوده باشد موضع قاتل حد یکی از سعود یا آنکه برساند یکی از
سعود شعاع خود را از تربیع یا تثلیث یا مقابله بسوی آن درجه بعینه یا بسوی

در بیهانیکه نائی آنست بعد از انکه نکذرد از دوازده از مطرح شعاع مشتری

و هشت درجه از مطرح شعاع زهره و بطلمیوس نیز اشاره نموده است باین مطلب

انجا که گفته است کیفیت سزاوار اینکه توهم شود اینکه این مواضع میکشند در وقت

بلکه میکشند وقتی که بوده باشند نحوس و بس و شارح گفته است که بوده باشند

این مواضع نحوس بسبب حلول نحوس در انها یا نظر نحوس بسوی انها یا بودن انها در حدود

نحوس یا انکه بوده باشند ان مواضع که بوده باشد قوت هیلاج در انها ضعیف و نیز

بطلمیوس گفته است که اینکه گفتیم بجهة آنست که بازمیدارد از کشتن هرگاه بوده باشد

حد سعود و یا اینکه ببیند از دیکی از سعود شعاع خود را بسوی ان از تربیع یا تثلیث

یا مقابله بر خود اندر جه قاتل یا بر دو جاینکه بعد از آنست بر تو الی بروج بعد از انکه

نکذرد از مطرح شعاع مشتری از دوازده درجه و در مطرح شعاع زهره از هشت درجه

و شارح گفته است که اگر چنین باشد بدانیم که قطع در این وقت واقع نمیشود و باید

که انتظار کشید تا وقتیکه قطع کند به هیلاج چیزی دیگر و نیز شارح گفته است که

بطلمیوس از شعاع سعود همین ستره را ذکر نموده است و نسدین را اندا خته است بجهة

انکه هر یک از ان سه بجهة فضل قوت ایشان قوت دارند بر اینکه باز دارند

از قتل و اما نسدین پس بجهة اینکه ضعیف تر است از ان سه قوت ندارد

بر باز داشتن از قتل خلاص شدن مگر چنانکه معلوم شد نسدین بوده باشد

در بروج کثیر المطالع یا بروج سامعه یا مشهوده که حکم انچه تبیلع است و نیز

شارح گفته است و هم چنین باز میدارند از قتل هرگاه بوده باشد در این مواضع

کواکب ثابته که بر مزاج سعود بوده باشند و از برای ایشان عرض از دایره بروج

نبوده باشد بطلمیوس گفته است که هرگاه بوده باشد کواکب مختلط و معلبه در

کوکب ثابته و کواکب نازله نیز و یا ثابته تر پس سزاوار است در این هنکام اینکه نظر

شود

شود بسوی غالب تر از این دو صنف و غلبه یا بکثرت یا قوت و غلبه بحسب کثرت

آنستکه کواکب یک صنف بیشتر بوده باشند از کواکب صنف دیکر به قدر محسوس

و غلبه بحسب قوة آنست که کواکب یکصنف در جاهای ملایم خود بوده باشند

بدون صنف دیکر خصوص انکه کواکب یکصنف شرقی باشند و کواکب صنف

دیکر مغربی خصوصا انکه یکی در عاشر باشد و دیکری در غیر عاشر و نیز گفته است که مراد

انستکه استعمال نمود شود یا بر قتل هرکه دیا بر معونت و استخلاص از قتل کواکبی

را که پیدا شوند تحت الشعاع مکر در یک صورت که هیلاج بوده باشد قمر و موضع قاتل

موضع شمس و در زیر شعاع شمس کوکبی نحس و هیچیک از سعود بان موضع ناظر نه

بود در این صورت این کوکب نحس قاطع خواهد بود قمر را تمام شد کلام بطلمیوس در اینمقام

اینست انچه متعلق بود بنوع اول از قواطع و اما نوع دوم از قواطع که قطع بجهة پارده

از مواضع فلک بوده باشد پس پارده از انها با تبیع در نوع اول مذکور شد و انچه

باقی مانده است ده موضع است اول موضع راس دوم موضع ذنب سیم درجه

اجتماع قبل از ولادت چهارم درجه استقبال قبل از ولادت پنجم درجه مغرب

اصل ولادت پس این پنج موضع هر یک از هیلاجها که تسییر انها برسد باین مواضع بکشند

و هرگاه انتهاء پارده هیلاجات در پارده سالهای مخوفه که مذکور خواهد شد بر سد

باین مواضع دلالت کند بر نکبتی شبیه بقتل پس اگر شهادت دهد با ان پارده دیگر قطع کند ششم از مواضع طالع اصل است پس هرگاه بوده باشد قمر هیلاج

و برسد تسییر ان بدرجه طالع بکشد او را بجهة طالع از طبیعت روز و کوکم آنست

و ماه از طبیعت شب و سرد است و هرگاه یکی از نیر و طالع هیلاج بوده باشند

و برسد تسییر ان بان دیکر یا بکشد یا دلالت کند بر نکبت شدیدی هفتم

آنستکه تسییر منتقل شود از برجی بسوی برجی دیکر پس نزد تحویل تسییر بسوی برج

دیکر یکشد او را متوجه کوید که گفته است محمد شفیع ولد ملا مظفر شارح بیست باب

تقویم که تجربه نمودم این را در طالع شاه مغفور شاه عباس صفوی هشتم دو موضع

تربیع شمس و قمر قبل از ولادت زاید النور باشد قمر یا ناقص النور پس بدرستی

که این دو موضع نزد رسیدن تسییر هیلاج با نها دلالت میکند بر نکبت شدید نهم

انکه انتقال کند تسییر پارده هیلاجها از حد سعدی بسوی حد نحسی دهم انکه انتقال

کند تسییر پارده هیلاجها از حد نحسی بحد نحسی پس بدرستیکه قطع میکند در ان سال

تحویل قسمت یا ماد امیکه قسمت در حد منتقل الیه باشد و هم چنین است هرگاه

انتقال کند تدبیر از نحسی به نحسی دیکر بجسد یا شعاع یا جسد یکی و شعاع دیکر اما

نوع سیم از قواطع که قطع پارده مواضع بجهة تدبیر پارده کواکب بوده باشد پس ان

پنج است اول انکه انتقال کند تسییر پارده هیلاجات از حد سعدی بحد نحسی در

تدبیر نحسی یا انکه انتقال کند تدبیر از سعدی بنحسی در تدبیر نحسی پس بدرستیکه

ان دلالت میکند بر قطع در همان سال انتقال دوم انکه انتقال کند تسییر هیلاجات

از حد نحسی بحد نحسی دیکر در تدبیر سعدی یا انکه انتقال کند تدبیر از نحسی به

نحسی دیکر در حد سعدی پس بدرستیکه ان دلالت کند بر قطع در ان سال سیم

انکه انتقال کند تسییر از حد نحسی بحد نحسی در تدبیر نحسی یا انکه انتقال کند

تدبیر از نحسی بنحسی در حد نحسی پس بدرستیکه ان دلالت کند بر قطع در ان سال

چهارم انکه انتقال کند تسییر بعضی هیلاجها از حد نحسی بحد نحسی و در همان سال

انتقال کند تدبیر از نحسی بنحسی بجسد یا شعاع پس بدرستیکه این دلیل است

بر قطع در ان سال و این اشد و اقوی از سایر انتقالات است و این در صورتی

است که از برای یک هیلاج انتقال فرض شود اما اگر هیلاجی تسییر ان انتقال کند

از حد نحسی بحد نحسی دیکر و هیلاجی دیکر انتقال کند تسییر ان از تدبیر نحسی

بتدبیر

بتدبیر نحسی دیکر پس باین مرتبه از قوت نمی باشد پنجم انکه برسد تسییر هیلاجی

باول حدیکه در ان حد بوده است در حین ولادت مریخ و اما نوع چهارم از

قواطع که بجهة فساد پارده سالها بوده باشد پس آنست که باید نظر کرد در وقت

تحویل سال پس اگر بوده باشد قاسم در ان سال پارده نحس و بوده باشد در نحد قسمة

در اصل ولادت بجسد نحسی یا شعاع ان و بوده باشد ان قاسم در اصل ولادت نحوس

بپارده ان نحوس و بوده باشد موضعیکه در ان بوده است ان نحس در ولادت برج

منتهی در ان سال یا طالع تحویل یا بوده باشد خداوند برج منتهی یا طالع تحویل در

اصل از این نحوس مخوس و معدوم نموده باشد ان نحس را در ان سال بسوی مکان خود و بوده

باشد قمر و حد انجا اینکه بوده است قسمت در طالع تحویل در مکان پستی از نطاقهای

فلک و نحوس در ان بعضی انکه یاری کنند او را یا پارده از سعود پس بدرستیکه ان

دلالت کند بر قطع و هرگاه بوده باشد قسمت از برای تدبیر جسد یا شعاع نحسی

بوده باشد قاسم و خداوند برج انتها و طالع تحویل و خداوند طالع تحویل در قسمت

در تحت الحال یا منحوس دلالت کند بر قطع و اگر بعضی احوال دست بهم دهد در موضع

قسمت در وقت تحویل شعاع سعدی باشد پس بدرستیکه این سعد خلاصی

بخشد از مرگ هرگاه برسد انتهای طالع بوتد الارض یا وتد مغرب و حال انکه در حد

در ان باشد یا نظر کند بسوی ان نظر عداوت رسیده شود براو مرگ هرگاه بوده

باشد قسمت از برای پارده کواکب سعد بوده باشد یا نحس و بوده باشد در ان حد

جسد سعد اصلی یا شعاع ان از موضع پستی بوده باشد در ان جسد نحسی یا

شعاع ان از وتد بوده باشد سال الحال و طالع سال و خداوندان و ماه در تحت الحال

یا منحوس پس بدرستیکه ان دلالت میکند بر قطع در ان سال هرگاه بوده باشد

قاسم ساقط در اصل و تحویل بدون نظر سعود بان و قمر منحوس و سال الحال فاسد

دلالت کند بر قطع در این سال هرگاه بوده باشند زحل و مریخ فاسد در تحویل و
حد قسمت نیز فاسد بدون نظر سعود بسوی آنها و هم چنین سالخدا و ماه فاسد دلالت
کند بر قطع هرگاه برسد تسییر از هیلاج بسوی نحسی و بوده باشد سالخدا و صاحب طالع
تحویل هر دو منحوس از این نحس دلالت کند بر مرگ هرگاه بوده باشد قسمت از برای
نحوس آن در اصل و تحویل در تحویل الحال بدون نظر سعود بسوی آن و طالع تحویل و
صاحب آن در تربیع یا مقابله نحوس دلالت کند بر قطع هرگاه بوده باشد طالع اصل
و برج انتها یک برج و بوده باشد قاسم و سالخدا نحوس و در مواضع بیت از فلک دلالت
کند بر قطع هرگاه واقع شود درجه طالع تحویل یا سابع در درجه کوکبی نحس در اصل
ولادت و حال آنکه آن نحس در آن سال نحس کند طالع و قمر و سالخدا را پس بدرستیکه
قطع کند در این سال و با یکدیگر باشند در این دلیلها ملاحظه شود صاحب دور و
صلاح و فساد حال او هرگاه بوده باشد مشتری سالخدا و مقارن شمس در اصل و
تحویل و شمس منحوس ترسیده شود بر او مرگ در آن سال هرگاه بوده باشد مریخ
سالخدا آن و ماه هر دو در تحویل الحال در اصل و تحویل و نظر کنند با هم در هر دو وقت
از تربیع و بوده باشد مریخ در عاشر ماه پس بدرستی که ترسیده شود بر او مرگ
در این سال هرگاه بوده باشد سالخدا سعدی و بوده باشد در طالع تحویل نحسی
و در غایت نحوس یکی و بوده باشد ماه در تحویل فاسد از یکی از آن دو نحس
دیگر پس بدرستیکه ترسیده شود بر مولود مرگ در این سال هرگاه بوده باشد
عطارد صاحب فردادیه و شریک باشد او را زحل در یکسال و ده ماه و هفت
روز پس ترسیده شود بر مولود مرگ در این مدت و هم چنین هرگاه ماه شریک
بوده باشد با زحل و هم چنین هرگاه شریک شمس در فردادیه مریخ و زحل در فردادیه
مریخ ترسیده شود بر او مرگ رسیدن زحل بجای ماه هرگاه بوده باشد در اصل

ولادت

ولادت در طالع دلالت کند بر قطع رسیدن مشتری بجای زهره اصل در حالتیکه
منحوس باشد در تحویل ترسیده شود بر او مرگ هرگاه محترق گردد مریخ در تحویل
و بوده باشد سالخدا و تحویل فرداری ترسیده شود بر او مرگ خصوصا در اوایل
ماه رسیدن عطارد بمکان مریخ اصل و حال آنکه از برای عطارد باشد شهادتی
در آن سال و منحوس باشد بمریخ در تحویل و نظر کند بسوی این مکان در تحویل زحل
و مریخ بنظر عداوت بدون نظر سعود باین موضع ترسیده شود بر او مرگ
رسیدن مریخ در تحویل بمکان زهره اصل و حال آنکه بوده باشد از برای زهره
شهادتی در آن سال ترسیده شود بر او مرگ هرگاه بوده باشد صاحب طالع
اصلی یا تحویلی یا برج منتهی که متصل باشد بصاحب ثامن خود یا صاحب رابع خود
و حال آنکه منحوس باشد بوده باشد دلالت مرگ استوارتر رسیدن مریخ به
مکان عطارد اصل و حال آنکه از برای عطارد باشد دلالتی در آن سال و
بوده باشد آن منحوس بمریخ ترسیده شود بر او مرگ هرگاه بوده باشد
از برای شمس در تحویل شهادتی و بوده باشد در برج حوت منحوس ترسیده
شود بر او مرگ رسیدن قمر بمکان زحل و حال آنکه از برای قمر باشد شهادتی
در تحویل ترسیده شود بر او مرگ و هرگاه منتهی گردد سال ببرجیکه بوده
باشد در آن در اصل زحل یا بوده باشد آن برج طالع تحویل و نظر کند بسوی
این مکان زحل یا مریخ بنظر عداوت بدون نظر سعدی ترسیده شود بر او
مرگ هرگاه بوده باشد طالع انتهاء و طالع تحویل و خداوند آن دو در
الحال و منحوس شرف گردد بمرگ یا بمیرد هرگاه بوده باشد سعد راجع
و محترق و در زوایل پس بدرستیکه ضعیف باشد عطیت او و در عمر و ینبغی ان
و این دلالات قواطع که در نوع رابع مذکور شد بعضی از آنها دلیل قطع است و بعضی

دلیل خوف است اما دلالت قواطع پس ظاهر است و اما دلالت مخوفه پس دلالت
آنها بانفراده ضعیف است مگر آنکه چند دلیل مجتمع گردد و صاحب فردادیه
را دلالت با قوتی است در این باب بسا بوده باشد هم کواکب در تحویل بد و سالها
ظاهر اینکه حال و لیکن بعضی قواطع چهارده گونه از ثوابت بسا که مانع شود
در جنب طالع اصل یا تحویل یا در جنب برج انتها و بوده باشد با ارباب آنها
یا با ماه عطیت که خدا یا تمام رسیده باشد یا قریب بتمام بوده باشد بعد
باشد قطع در آن العام شناختن سالها یکه میباشد در آن قطع بوده
یا ماه در یافتن آن با فرزندان یا انجم اسنی باشد اینان از این تحقیق که نظر
کرده میشود بسوی دلیلها باید در اصل که عطیت او چند است پس قرار داده میشود
انتهای عمر او چنانکه در اصل معلوم میشود بعد از آن تسییر داده میشود دلائل
در جنب به جنب انتها داده میشود برج ببرج هرگاه برخورد دلیلی را از آن دلیلها
در سالی از سالها چنانکه در جنب تحویل مذکور شد بوده باشد از برای آن آدمی که نظر در
دلیل آن نموده ایم نکبت شدیدی یا قطعی در آن سال گفته است ابو القاسم بلخی که
از جمله چیزها اینکه دلالت نموده است تجربه ما بر آن آنست که تسییر جزو عاشر در
موالید ملوک هرگاه برسد بمنحوس یا قوتی پس بدرستیکه آن قطع کند عمر آن
ملک را بجهت آنکه مثل او کسی جای نیست که بوده ملک او و بماند شخص او پس
زایل نشود ملک او مگر بعد از زوال شخص او یا آنکه هر دو با هم زایل گردند
و گفته است که تجربه نمودیم این را در باره پادشاه عظیمی در مملکت خراسان که
تولد نموده بود در غزنین در سال سیصد و سی و پنج فرس قدیم و بود عطیه
کدخدا و هیلاج او هفتاد و نه سال و رسید تسییر هیلاج او که قمر بوده باشد
بسوی ثنیا و تربیع مریخ با هم در سال شصت چهارم و مانده بود از آن سال

دوازده روز

دوازده روز باقی و رسیدن تسییر عاشر او بکوکب عین الثور که نحس قاطع قلیل العرض از
منطقة البروج است و هم از آن عطیه که خدا با نوزده سال باقی بود و نفع نبخشید او را
پس قطع نمود بر او شیاد و در آن و در تربیع مریخ بجهت نحسیت برا و متضاعف گردید
بود منجم گوید که این واقعه دلالت چنان بر معماهای و عیدا و در جهت آنکه قران
رسیدن تسییر هیلاج بدو قاطع قوی کافیست از برای قطع و احتیاج بملاحظه تسییر عاشر
بقاطع نمیباشد و الله یعلم حقایق الامور و الاحوال و قمر الدین منجم که از متاخرین این
صناعت است گفته است که در سال سیچقان ئیل ترکی موافق سنه ۱۱۲۰ هجری در
طالع نیروز نی طالع شاه عباس تسییر در جنب عاشر با آخر جوزا رسیده و از حد
مریخ بحد زحل منتقل میشد و این موضع از جمله قواطع عاشر است و چون دار القرار
قندهار منسوب ببرج جوزاست و عطارد که کوکب شهر بود در سنه نیز در آن
اوان در برج جوزا راجع و محترق و مقارن زحل میشد بخاطر فاتر این قاصر رسید
که موافق احتمال این دلایل در خصوص بلده قندهار سانحه عظیمی حادث شود
و بیگلربیگی آنجا را آفت عظیم رسد و در احکام آن سال در خصوص احکام
آن ماه صریحا نوشته شد و با کثری از مقربان درگاه معلی اشتباه آنها نمود اتفاقا
در آن اوقات در هفدهم شهر صفر المظفر سنه ۱۱۲۰ در وقت سحر میر ویس
مردود گرگین خان سپهسالار و بیگلربیگی قندهار را بمکر و حیله بقتل رسانید
و در هیجدهم شهر ربیع الاول سنه ۱۱۲۰ مذکور خبر قتل سپهسالار بعرض اقدس
رسید و در سنه توشقان ئیل ترکی سنه ۱۱۲۳ هجری در طالع نیروز مطالع
تسییر در جنب عاشر بجرم شمس اصل و قاسم زحل و در آن سال تسییر در جنب عاشر
بدرجه ممتد الجوزا الیمنی رسید خسرو خان سپهسالار بدست میرویس نابکار
مقتول شد در بعضی از کتب مسطور است که هرگاه برسد هیلاج و کدخدا و قاسم

وسالخذاه وقمر بموضع نحوس اصلیه در تحویل سالها یا بمقابله نحوس اصلیه یا بر
ایشان وا زبرای این نحوس شهادت باشد در اصل ولادت و در تحویل بضرت در طالع
تحویل اسم شهادت داشته باشد باین مضرت یا انکه چند دلیل برسند بسوی جاهای
نحوس یا بسوی جای یک نحسی از انها باکثرت شهادات و قوت در مضرت
و سالها نباید دیسنکه اینها دلالت میکنند در این سال بر تلف صاحب تحویل
بهلاک یا نکبت سختی پدید آورنده که برسد او را و هم چنین کوکب سعد هرگاه که
شود از برای او مثل این شهادتها با قوت سعادت و در اصل دلالت کند بر سعادت
از برای صاحب تحویل از راههای مختلف و دلالت کند بر فواید و منافع یا فتن او کند
گفته است که هرگاه بیاه کرده طالع تحویل و خداوند او و قمر و خداوند و تدبیر او یا د
دلیل از این دلیلها دلالت کند بر تلف صاحب تحویل اگر بوده باشد انسال نزدیک باد
قطع در بعضی از کتب مسطور است که هرگاه بوده باشد قاسم و صاحب شعاع و قابل تدبیر
قاسم و سالخذاه همگی نحوس در برج انتها جسد نحسی در اصل یا شعاع تربیع یا مقابله
او تعلق کنند بسرعت بدو دلالت کند بر شروع موت و این و تثلیث که عطیه کدخدا
تمام شده باشد یا نصف یا ثلث یا دو ثلث رسیده باشد اگر بوده باشد
چنین دلالت کند بر نکبت شدید عظیم پدید آورنده و عمر بن فرخان طبری گفته است
که معنی سخن بطلمیوس اینست که عمر مولود آنکه بوده باشد مثل سالهای کوکب
یا مثل ثلثان یا مثل نصف آن اینست که هرگاه شناختیم هیلاج را که چیست
شمس است یا قمر یا درجه طالع یا غیر آن و تسییر دادیم هیلاج را در برجی که در
و بعد اتفاقا ننداینکه بوده باشد خروج او از برجی که در آنست بسوی برجی که
بعد از آنست بعد این حالت بقدر سالهای کواکب یا نصف آن یا ثلثان آن کند
باشد یا انکه منتقل کرده قسمت از حد نحسی بحد نحسی دیگر یا از شعاع نحسی
نحس

نحس دیگر دلالت بر موت پس اگر اتفاق افتد که قاسم و قابل تدبیر قاسم
و صاحب شعاع و صاحب برج منتهی همگی نحس بوده باشند پس ظاهر کن گفته ما را
کرد در این سال میمیرد و در بعضی از کتب مسطور است که هرگاه بوده باشد
سالخذاه و قاسم و قابل تدبیر آن و صاحب شعاع نحوس یا منحوس و در برج انتها در
جسد نحسی یا شعاع آن از تربیع و مقابله دلالت کند بر هلاکت صاحب تحویل در این سال
یا مرض او و اگر سالهای کدخدا یا تمام رسیده باشد یا نصف یا ثلث گذشته باشد
و اگر بوده باشد چنین دلالت کند بر نکبت شدید و معلوم همچنین که نمیباشد
از مرگ صاحب تحویل در قسمت یا در کواکب یا در بعضی سالها پس بدرستیکه
این میباشد وقتی که بوده باشد انسالها موافق با سالهای کدخدا یا پیش از آن
یا بعد از آن بیکسال یا بوده باشد موافق نصف آن یا دو ثلث آن یا ثلث آن
ابومعشر گفته است همه نجم مذکور شده است از دلیلهای قطع بتسییر انتهایات ایشان
نحوس در دلیل پدر و مادر و فرزند و مملکت و سلطنت و سایر چیزها جاریست
انها را با بیت تسییر داد و انتها را ند و ملاحظه رسیدن انها بقواطع نمود و
نمود و اما اهل هند پس بعد از استخراج قانون عمر بطریقه خود ایشان که مخالف طریقه
دیگرانست تسییر میکنند درجه طالع را به نُبهرات و نُبهرها که میرسد بآن
درجه طالع افراد درجه قسمت دانند و صاحب آن نُبهر را قاسم دانند و صاحب
اول برج منتهی را سالخذاه گیرند و استخراج کنند طالع تحویل سال را و گویند که هر گاه
فاسد شد قسمت و قاسم و سالخذاه و خداوند نُبهر اول طالع سال و برج قمر و بوده
باشد این وقت نزدیک بسالهای عمر که استخراج نموده اند بطریقه خود قائل شوند
بقطع در آن سال و گفته است ابوالقاسم بلخی در کتاب خود که یاد نموده است تسییرات
بدرجها و مختلفند یعنی بدرجات سوا و بدرجات مطالع بلدی و با فق حادث

وبطالع ممزوجه که طریقه بطلمیوس است در زمان ملک سعید عضد الدوله مرد عالمی که
معروف بود بابی الحسین صوفی و بود از برای و ید طولی در صناعت نجوم همه فنون آن از هیئت
و حساب و احکام و ممکن نبود که نسبت داده شود باو قصوری در معرفت و نه تقصیر در صناعت
و بود معتقد او اینکه از برای هر انواع تسییرات اثریست یا انکه یا بسیار و هر یک از تاثیرات
جداگانه غیر از تاثیر دیگری در وقت خود مگر اینکه طریقه بطلمیوس تاثیرات آن بیشتر است و دلالت
او کلی تر و گفته است مثال این آنست که مرد بن یکی بود از کتاب و وزرای فارس و بود طالع
ان سنبله کو و شمس در سرطان و قمر در حمل در سابع بحسب تسویه و دوبند
بسوی تربیع شمس و مریخ در اسد و بود هیلاج شمس و کدخدا قمر و بود میانه شمس
و مریخ بدرجات سوا و بدرجات مطالع بلدی و با فق حادث و بطالع
ممزوجه لوه پس این چهار بعدا است بچهار طریقه میانه شمس و مریخ در یک مولد اول
ان در اول سال سی و ششم ست و دوم ان در آخر ان سال و سیم در آخر سال سی و هفتم
و آخر ان در اوایل سال سی و دوم پس رسید صاحب این مولد را در هر یک از این چهار
وقت با وجود اختلاف انها نکبت شدید عظیم و سالم نماند در هیچ یک از این اوقات
از محنت صعبی و هر محنتی از انها بود صورت آن بر خلاف دیگری بان غایت که شباهت
نداشت در حالات از نحلات بجهت اختلاف احوال کواکب و اختلاف اشکال ایشان
در هر وقت مگر انکه صعبتر انها بود در سال آخر سی و هفتم که استخراج شده بود بمطالع
ممزوجه که طریقه بطلمیوس است و بود قایل باین مذهب که کان میگوید این قاعده در
جادیست بجهة اینکه هر یک از این ابعاد ماخوذ است بقیاس بدایره عظیمه که متعلق
باشد بامر عظیمی در فلک و ابوالقاسم گفته است که من تجربه نمودم هر یک از این چهار
قاعده را در ولادت سلطان زمان خود پس یافتم درست گفته است عبدالجلیل
که گاهی میباشد قسمت از برای پاره حدود و تدبیر قسمت از برای جسد یا شعاع پاره
کواکب

کواکب در مدت چند سال و با اکه بگردد از یکی از این دو بسوی دیگری غایب میباشد
انتقال حدود و تدبیرات و باید که در این باب ملاحظه نمود شش طریق را اول حد دیگر
بوده است در ان قسمت دوم صاحب ان حد و گفته میشود از برای ان قاسم اول سیم
حد دیگر میگردد بسوی ان قسمت چهارم صاحب این حد و گفته میشود از برای ان قاسم
ثانی پنجم کوکبی که میباشد قسمت در تدبیر جسد یا شعاع ان و گفته میشود از
برای ان مدبر اول ششم کوکبی که میگردد قسمت در تدبیر جسد یا شعاع ان و گفته
میشود از برای ان مدبر دوم و این دلیلها که میباشد حال ایشان نزد انتقال قسمت
در سعادت و نحوست بر بیست و چهار وجه در ضمن چهار قسم قسم اول
چهار وجه است از جهة قواسم بانفراده وجه اول آنست که منتقل شود قسمت از حد
سعدی بسوی حد سعد دیگر وجه دوم آنست که منتقل شود قسمت از حد نحسی
بسوی حد نحسی دیگر وجه سیم آنست که منتقل شود از حد سعدی بسوی حد نحسی
وجه چهارم آنست که منتقل شود از حد نحسی بسوی حد سعدی قسم دوم نیز چهار
وجه است از جهة مدبرات بجسد یا شعاع وجه اول از این قسم که وجه پنجم از کل است
آنست که منتقل شود تدبیر از جسد یا شعاع سعدی بسوی جسد یا شعاع سعد دیگر
وجه دوم از این قسم که وجه ششم از کل است آنست که منتقل شود تدبیر از جسد یا
شعاع نحسی بسوی جسد یا شعاع سعدی وجه سیم از این قسم که وجه هفتم از کل است
آنست که منتقل شود تدبیر از جسد یا شعاع سعدی بسوی جسد یا شعاع نحسی وجه چهارم
از این قسم که وجه هشتم از کل است آنست که منتقل شود تدبیر از جسد یا شعاع نحسی
بسوی جسد یا شعاع نحسی دیگر قسم سیم هشت وجه است از جهت انتقال قواسم بجهت
ملاحظه بودن قسمت در تدبیر اجساد و شعاعات سعود و نحوس وجه اول این
که وجه نهم از کل است آنست که بگردد قسمت از حد سعدی بسوی حد سعدی دیگر و در تدبیر

سعدی وجه دوم این قسم که وجه دهم از کل است آنست که یکی دو قسمت از حد سعدی بسوی حد
سعدی دیگر بود تدبیر نحسی وجه سیم این قسم که وجه یازدهم از کل است آنست که یکی دو
قسمت از حد سعدی بسوی حد نحسی بود تدبیر سعدی وجه چهارم این قسم که وجه دوازدهم
از کل است آنست که یکی دو قسمت از حد سعدی بسوی حد نحسی بود تدبیر نحسی وجه پنجم که وجه
سیزدهم از کل است آنست که یکی دو قسمت از حد نحسی بسوی حد سعدی بود تدبیر سعدی
وجه ششم که وجه چهاردهم از کل است آنست که یکی دو قسمت از حد نحسی بسوی
حد سعدی بود تدبیر نحسی وجه هفتم که وجه پانزدهم از کل است آنست که یکی دو قسمت
از حد نحسی بسوی حد نحسی بود تدبیر سعدی وجه هشتم که وجه شانزدهم از کل است
آنست که یکی دو قسمت از حد نحسی بسوی حد نحسی دیگر بود تدبیر نحسی قسم چهارم
نیز هشت وجه است باعتبار انتقال التدبیر اجساد و شعاعات سعود و نحوس بملاحظه
بودن آن در حدود سعود و نحوس وجه اول اینکه وجه هفدهم از کل است آنست که منتقل
کردد تدبیر از سعدی بسوی سعدی دیگر در حد سعدی وجه دوم که وجه هجدهم است آنست
که منتقل کردد تدبیر از سعدی بسعدی در حد نحسی وجه سیم اینکه وجه نوزدهم است
آنست که منتقل کردد تدبیر از نحسی بسعدی در حد سعدی وجه چهارم که وجه بیستم
از کل است آنست که منتقل کردد تدبیر از نحسی بسعدی در حد نحسی وجه پنجم که وجه
بیست و یکم است آنست که منتقل کردد تدبیر از سعدی بسوی نحسی در حد سعدی وجه
ششم که وجه بیست و دوم است آنست که منتقل کردد تدبیر از سعدی بسوی نحسی در
حد نحسی وجه هفتم که وجه بیست و سیم است آنست که منتقل کردد تدبیر از نحسی
بسوی نحسی در حد سعدی وجه هشتم که وجه بیست و چهارم است آنست که منتقل
کردد تدبیر از نحسی بسوی نحسی دیگر در حد نحسی اینست بیست و چهار وجه
و اما دلالت نحوس و سعود بر این وجهها بر دوازده کونه است چهار کونه از دلایل

مزاوجه

مزاوجه کویند و هشت کونه از دلایل ازدواج کویند و اما حالهای مزاوجه آنست
که هر یک از وجه اول و پنجم که انتقال قسمت یا تدبیر از سعدی بسعدی بوده باشد
هر یک با انفراده دلالت کنند در اتصال بدوام سعادت و کشتن از سعادتی بسوی
سعادتی و هر یک از وجه چهارم و ششم که منتقل شود قسمت یا تدبیر از نحسی بسعدی
دلالت کند بر انتقال از خیر بسوی شر و ترس از نعمت و هر یک از وجه دوم و هشتم که
قسمت یا تدبیر از نحسی بنحسی دیگر بوده باشد دلالت کند از انتقال از مکروهی
بسوی مکروهی دیگر و از شری بسوی شری دیگر و اما حالهای ازدواج و دلالتهای آنها
آنست که هر یک از نهم و هفدهم که انتقال قسمت از سعد بسعد در تدبیر سعد یا انتقال
تدبیر از سعد بسعد در حد سعد بوده باشد دلالت کند بر سعادتی فوق سعادتی
و اعظم سعادات و وافرتر آنست که آن سعد نیکحالتر بوده باشد و هر یک
از دهم و هجدهم که انتقال قسمت یا تدبیر از سعدی بسعدی در تدبیر یا قسمت
نحسی بوده باشد دلالت کند بر بسیاری سعادت و خیر مکر آنکه میان آن چیز
مکروهی در آید و اضطرابی و هر یک از وجه سیزدهم و نوزدهم که انتقال قسمت یا
تدبیر از نحسی بسعدی در تدبیر یا حد سعدی بوده باشد دلالت کند بر انتقال از
مکروهی بسوی سعادات و خیرات پی در پی و هر یک از وجه چهاردهم و بیستم
که انتقال قسمت یا تدبیر از نحسی بسعدی در تدبیر یا حد نحسی بوده باشد دلالت
کند بر توسط و میانه حال بودن در خیر و شر لیکن خیر با قوت تر است و هر یک
از وجه پانزدهم و بیست و یکم که انتقال قسمت یا تدبیر از سعدی بسوی نحسی
در تدبیر یا حد سعدی بوده باشند نیز دلالت کند بر میانه حال بودن در خیر و
شر مکر آنکه دلایل شر با قوت تر است و هر یک از دوازدهم و بیست و دوم که انتقال
قسمت یا تدبیر از سعد بنحس در تدبیر یا حد نحس بوده باشد دلالت کند بر مکروه و شر

بسیار و ترس از مرک و هر یک از وجه شانزدهم و بیست و چهارم که انتقال قسمت
یا تدبیر از نحسی بنحسی در تدبیر یا حد نحسی بوده باشد دلالت کند بر انواع
مکاره و شرور و مرک خصوصا آنکه قوی بوده باشد دلالت آن نحس بر آن مکروه و گفته است
ابو القاسم بلخی در کتاب تسییرات خود انتقال از حد سعدی بسوی حد سعدی نیکوترین اقسام
انتقالات است و دلالت کننده تر از همه است بر خیر و صلاح پس هر وقت که این حالت هم
بوده باشد در تسییر جزء طالع یا هیلاج پس هر وقت که آن دلالت میکند بعد از استمداد
بر صحت جسم و اعتدال مزاج و فزونی نشاط و قوت قلب و افزونی در شجاعت و در دست
و تمتع و انجه مانند باشد اینها را و نیز دلالت کند بر انتقال از حالت نیکوئی بسوی
حالت نیکوئی دیکر مانند اول یا بهتر از آن مترجم کوید [illegible] کلام
ظاهر خواهد شد انشاء الله و اکر بوده باشد این حالت در تسییر جزء عاشر یا شمس پس هر وقت
که آن بعد از استمداد دلالت کند بر افزونی جاه و قدر و منزلت و بقاء شغل و عمل و
سلطنت اکر بوده باشد و افزونی آن و اکر معطل و بیکاره بوده باشد و کم است که چنین
بوده باشد پس هر وقت که دلالت میکند بر بهم رسیدن شغل و عملی و تصرف در کاری
و حالت محمودی و چنگ زدن بسلاطین و زیادتی بسط و تمکن بر خصومت خداوند
و اکر بوده باشد این حالت در سهم السعاده یا در جه بیت المال پس هر وقت که آن
دلالت میکند بر کشوده شدن درهای مداخل و افزونی آن و مبایدکه قیاس شود
تسییرات دلیلها را انچه کفتیم و اما انتقال از حد نحس بسوی حد سعد پس هر وقت که
این انتقال نیکوئی است و دلالت میکند بر انتقال امور صاحب تسییر از حالت مکروهه
و دشوار بسوی حالت محموده و آسان و از سختی بسوی سستی و از تنکی بسوی کشادگی
و فرج و از خوف بسوی امنیت و از غم بسوی شادی و خوشحالی پس اکر بوده باشد
این حالت در تسییر جزء طالع و هیلاج پس هر وقت که آن دلالت میکند بر اینکه بحالت

میابد

میابد از سختی و ترس و منتقل میکردد بسوی فرج و امنیت و اکر علیل و
مریض بوده باشد ناخوشی او مبدل بصحت کردد و اکر محبوس بوده باشد بیرون
آید از حبس و اکر مهموم بوده باشد شادمان کردد و اکر بوده باشد این حالت در تسییر
جزء عاشر و شمس پس هر وقت که آن دلالت میکند بر آنکه منتقل میکردد از شغلی بسوی
شغلی بالاتر از آن و با نفع تر و بهتر از آن و افزونی میکردد جاه و مرتبه او نزد سلطان
و متمکن میکردد از قرب سلطان و اکر آن شخص بی شغل و عمل بوده باشد میسر میکردد
برای او شغلی با نفع و عملی با فائده که کمان نداشته باشد از او و قیاس کن بر این تسییر سهم
السعاده و بیت المال و سایر دلیلها را و اما انتقال از حد سعدی بسوی حد نحس
پس آن سخت است [illegible] پس اکر بوده باشد این حالت در تسییر
هیلاج یا طالع دلالت کند بر ناخوشی در جسم و اضطراب در مزاج و اکر بوده باشد
این در تسییر شمس یا عاشر پس هر وقت که آن دلالت میکند بر فساد در عمل و جاه
از جانب منسوبان آن نحس پس اکر بوده باشد آن نحس مریخ از جانب لشکریان و اشرار
و سایر منسوبان مریخ و اکر بوده باشد آن نحس زحل پس از جانب فرومایکان و پیران و سیاهان
و باقی منسوبان زحل و همه اینها پیدا میباشد از وقت انتقال تا وقت استمداد
سخت تر و دشوارتر و بعد از آن سبک و آسان میکردد و قیاس کن بر این سایر دلیلها را
و اما انتقال از حد نحس بسوی حد نحسی دیکر پس آن سخت ترین اقسام انتقالات است و دلالت
کننده تر از همه است بر ضرر و فساد پس میکوئیم که هر کاه بوده باشد جزئی که تسییر داده
ایم از اجزاء طالع یا هیلاج یا جزء عاشر یا شمس یا جزء سهم السعاده یا بیت المال پس
بکوید این احکام انچه قادر باشی بر آن از جانب آن نحس که منتقل شده است بسوی
حد آن و در حین [illegible] منسوب بجزء تسییر داده شده [illegible] باشی
از انچه میکوئی خصوصا در مدت [illegible] که میباشد از وقت انتقال تا وقت تمام

شدن استمداد بلی اگر اتفاق افتد انتقال از موضعی از فلک که بوده باشد اندر حد مشتری
و مشتری بحدی نحس وارد شود موضع از فلک میباشد یکی آخر سنبله و اول میزان که حد
زحل است و دیگری آخر میزان و اول عقرب که حد مریخ است پس در این دو موضع
نحس سکون و آسانتر است بجهت آنکه اگر چه انتقال از نحس بنحس است لیکن نیست از انتقال
تدبیر از کوکبی بکوکبی والله اعلم و اما انتقال از حد سعد بسوی حد عطارد پس نظر کن
در این حال بسوی حال عطارد در اصل ولادت پس اگر بوده باشد ممازج سعد فقط پس
کن با نحس حکم میمونی بعد وقت انتقال از حد سعد بحد سعد خصوصاً اگر بوده باشند
در اصل ولادت ساقط از نظر عطارد و اگر بوده باشد عطارد در اصل ممازج نحوس فقط
پس حکم کن با نحس حکم میمونی بعد وقت انتقال از سعد بنحس خصوصاً اگر سعود ساقط
باشند از نظر عطارد در اصل پس اگر بوده باشد عطارد در حکم ممازج باشد سعود و نحوس را
و ممکن باشد تعیین غالب تعیین غالب پس حکم کن از برای غالب باندازه غلبه و قوت آن
و اگر برابر باشند سعود و نحوس در قوت پس ذکر کن دلالت هر دو را و موجبات هر دو
و ملاحظه عطارد در نیز در اصل ولادت باید نمود از قوت و ضعف آن پس بدرستیکه
عطارد هرگاه بوده در اصل ضعیف یا راجع پس همه آنچه بگاه نقص باید عطارد در دو
تدبیر خود در ایام تولیت خود از مکر و حیله و غدر و همه آنها میکرده و با الجمله بنیت
که رسوا میکرده و غالب میکرده بر او کسی که دشمنی و مضاده میکند با او والله اعلم
اما انتقال از حد عطارد بحد سعد پس هرگاه اتفاق افتد این انتقال از سیر جزو
طالع یا اصلاح پس بدرستیکه آن دلالت میکند بر اینکه صاحب سیر منتقل میگردد از
حالت عطارد خصوصاً بسوی حالت مشتری یا زهره نیکو و قصد میکنم بحالت عطارد
تابع غیر شدن و چاپلوسی را و این بجهت آنست که عطارد چون بد طبع او ضعیف است
و آنچه بر ضعف مترتب میشود از ظلم و جور دیگر بر این علت میکند سعد با سعد و نحس

با نحوس

با نحوس و باین علت است که هر انکس که عطارد متولی تدبیر او میباشد میباشد دائم
و چاپلوسی کسی که بالاتر او باشد یا بیشتر او و اما باقی کواکب و خصوصاً مشتری بجهة
قوت ایشان متنفر میباشند بطبیعت چاپلوسی پس هر یک از آنها که بوده باشند نحس
دلالت میکنند بر نحوست مطلقا و هر یک از آنها که بوده باشند دلالت میکنند بر سعادت
مطلقا بدون بازی جستن کوکبی دیگر و بدون امتزاجی بود دلالت آنها بحسب آمیزش با دیگری
و اگر بوده باشد جز سیر داده شده جز عاشر یا شمس بگردد اشغال او در تصرفات او
سیاغیر معهود و شیوه غیر آنچه پیشتر از این بر آن شیوه بوده است میباشد تفاوت
میان آن دو سیاق و دو نظام است تفاوت عطارد با مشتری و نظم پس در باب این
این نکته را و قیاس کن بر آن و اگر بوده باشد جز سیر داده شده جزو سهم السعاده یا در
بدل الحال پس بدرستیکه عطارد بالطبع دلالت میکند بر فقر و حاجت و مشتری بالطبع
دلالت میکند بر غنا و ثروت پس بدانکه صاحب سیر منتقل میگردد بعد از استمداد از فقر
بسوی غنا و از حاجت و ضرورت بسوی گشایش و وسعت میگشاید خداوند بر او در
رزق را از جایی که گمان دارد و از جایی که گمان ندارد و بیشتر اوقات باقی بودن سیر در حد
مشتری و اما نفع پس بدرستیکه آن دلالت میکند بر نو و بدل با آنچه دلالت میکند بر آن
مشتری و اگر چه میباشد کمتر از آن از حیثیت کمیت و بیشتر از آن از حیثیت کیفیت والله اعلم
اما انتقال از حد نحس بسوی حد عطارد پس ذکر میکنیم کلام مختصر را با اینکه میگوییم
که انتقال از حد نحس بحد عطارد هرگاه بوده باشد میانه دو برج پس آن از حد مریخ
است بحد عطارد و اگر بوده باشد میانه برج واحد پس آن از حد زحل بعطارد است
لاجرم پس هرگاه اتفاق افتد یکی از این دو حالت پس لا بد است تخفیفی از برای صاحب
سیر بجهة آنکه سیر از آن منتقل شده از حد نحسی بحد کوکبی که نحس نمیباشد و همچنین
منتقل شده است از آخر برجی بسوی اول برجی که بوده باشد عطارد در اصل مسعود

با نحوس و اگر چه تفاوت میکند این تخفیف بحسب حال عطارد در اصل پس قیاس کن باقی
دلالتها را بر آنچه گذشت در انتقال از حد سعد بسوی حد عطارد و اما انتقال از حد
عطارد بحد نحس پس اگر اتفاق افتد این از سیر طالع یا اصلاح پس بدرستیکه آن دلالت
میکند بر اینکه صاحب سیر مخالفت میکند عادتهای او و مفارقت میکند وطنهای خود را
بجهت ناخوشی میکند در غربت با وحشت و سفر میکند سفرهای با مشقت بی نفعی که میگردد
در آنها مزاج او و خویهای او و بد خلقی میکند و مضطرب میگردد احوال او و خصوصاً بعد
انتقال و قبل از استمداد پس هرگاه مستمر شد سیر برگردد بتدریج بسوی حالت صحت
و سلامتی و انتظام و استقامت امور و اگر بوده باشد این حالت در سیر جزو عاشر یا شمس
منکر شود نزد سلطان و اعتماد کنند درباره او و بد خواه گناهکار باشد یا بری
و ظلم کند سلطان بر او و در حکمها نیکی بر او میکنند و ستم کند بر او و ظلم در گفتگوها
با هر کس که مخاصمه میکند خصم او را و مغلوب میگرداند چیزیکه در دست او بوده
باشد از شغل و عمل و غیر آن و اگر بوده باشد انتقال در سیر سهم السعاده یا بدل الحال
تباه کرده معیشت او و مضطرب کرده بر او امر دخل او و خصوصاً در اول انتقال و
بسته کرده بر او درهای دخل او و راههای منافع او و معیشتی که آنچه داد که ان خود
نزدیک بوقوع شد چنان از او دور شود که راهی از برای وصول باو نبوده باشد
بعد سلوک در آنها بعد از استمداد و نیز گفته است ابوالقاسم بلخی در کتاب خود
که چونکه میباشد حالهای فلک و ساکنان آن و حقیقتها تأثیرات آنها در عالم سفلی و در اشخاص
ان کلها تأثیرات ایشان بانیت آنها شبیه و مانند باشیای که مشاهده میشود در عالم سفلی
لهذا میباشد صورت استمداد بعد از انتقال سیر از حدی بحدی بنحو چیزی پس بدرستیکه
هرگاه بگذرد تدبیر کوکبی که صاحب حد منتقل عنه السیر است و شروع شود تدبیر
کوکبی که صاحب حد منتقل الیه السیر است پس تا اینکه قبول شود تدبیر آن ثانی

و مستقر گردد

و مستقر گردد سیر در حد آن میباشد مانند شخصی فقیر و در مانده در کار خود
و مانند کسی که مبتلا شده از صاحب و ملکی که بوده باشد که خوی گرفته باشد از او و الفت
گرفته باشد بسوی او پس صاحب دیگر که خوی و الفت نگرفته باشد با او پس بلا میباید
میانه ایشان وحشت تا اینکه بدین منوال میباشد تا آنکه برطرف کند طول
ایام وحشت آن دو را و هم چنین صورت سیر در حد منتقل الیه میباشد غریب
در آن تا آنکه قطع کند از آن مدت قطعه و عادت کند و آن مدت بعد مستمر میگردد و برطرف
میگردد ترس و قلق و اضطراب و قبول میگردد تدبیر صاحب حد و مستمر میگردد بر آن
پس اینست معنی استمداد و آن بر انواع است اما نوع اول شناختن مقدار استمداد
از استمداد در حدود سعود و نحوس و عطارد است پس بدرستیکه آنچه دلالت میکند
بر آن تجربه مستمره و قیاس صحیح آنست که استمداد در حدود سعود میباشد زودتر
و کوتاه تر مدت و خصوصاً در حدود مشتری و خصوصاً در اوایل برجها و استمداد در حدود
نحوس و خصوصاً در حدود زحل و خصوصاً در آخر برجها میباشد دیرتر و طولانی تر و
استمداد در حدود عطارد میباشد میانه پس تصور کن آن را و قرار ده به آن معیار
که قیاس کنی بر آن سایر اقسام را و قصد میکنم من بکوتاهی و درازی و زودی و دیری
و میانه در همه آنچه یاد نمودم آنها را در این نوع اینکه مدت میانه حصه یکی بحسب مطلع
یکسال شمسی بوده باشد و درازتر بیش از این مدت است و کوتاه تر کمتر از این
است و اما نوع دوم از شناختن مقدار استمداد از استمداد در حدهای دراز و
کوتاه و وسط است و معلوم است اینکه درازترین حد در فلک آن دو حد است که هر یک
از آن دو دوازده درجه است و اینکه کوتاهترین حد در فلک سه حد است و آنها
در آخرهای برجها است که هر یک از آنها دو درجه است و باقی حدها اینکه میانه این
دو حد است در فلک موجود است که یازده و ستراند معلوم نیست پس هرگاه اراده

ارادکنیم که استخراج کنیم عدد بزرگ که وسط است در حدود و استخراج کنیم از ابعد و طریق
یکی از آن دو طریق آنست که درازتر حد در فلک دوازده است و کوتاه تر از همه دو است
و مجموع آن دو چهارده است و نصف مجموع هفت است پس وسط میانه اعداد هفت است
و طریق دیگر آنست که تقسیم شود درجات برج که سی است بر عدد کواکب خمسه که
از برای ایشان حدهاست خارج قسمت شش بوده باشد و آن عدد وسط میانه عددها
است پس میگوییم و بخداوند است توفیق که تسییر در حد عدد کوتاه تر دو در توابع استمرار
و کوتاه تر مدت است از وسط و در حد عدد دراز افزون مدت است از آن و در حدود
میانه میباشد استمرار میانه و حد وسط آن چیزیست که یاد شد که یکسال شمسی
بوده باشد مگر آنکه یاری کند او را سببی از اسباب که یاد خواهیم نمود که اقتضا کند
انجب یعنی افتادن او را یا پس افتادن از آن هرگاه بخود باشد یکی از این اسباب پس
بقاعده اربعه متناسبه نسبت مقدار اعداد سوی حد وسط یکی از آن دو طریق
مثل نسبت مدت استمرار مطلوبست سوی یکسال شمسی پس اول و رابع که معلوم است
در یکدیگر ضرب کنیم و بر ثانی قسمت کنیم خارج قسمت مدت استمرار مطلوبست
سوای اختلاف لازم میآید او را از تعدیل و تعدیل آن آنست که نظر کرده شود سوی مطالع
این حد ببلد و بخط استوا و تعدیل کرده شود تفاوت میان آنها بحسب آنچه یاد
نمودیم از آن در باب سیزدهم پس آنچه حاصل میشود از مطالع معدلست پس بقاعده
اربعه متناسبه نسبت درج سوای آنچنانکه عدد حد است سوی مطالع معدله
مانند نسبت مدت استمرار آنچنانیست که حاصل شده در اول سوی مطلوب پس
ضرب میکنیم وسطین را در یکدیگر و حاصل را بر طرف معلوم قسمت کنیم تا بیرون آید
مدت استمرار معدل آن نوع سیم از معرفت کمیت استمرار آن استمرار در
دو حد متصل از برای یک کوکب در دو برج متصل بیکدیگر و نیست در فلک

این مورد

این صورت مگر در دو موضع از فلک یکی از آن دو موضع حد زحل است که
متصل است بحد زحل از آخر سنبله و اول میزان و موضع دیگر حد مریخ است که
متصل است بحد مریخ از آخر میزان و اول عقرب و نیست در فلک غیر از این دو
موضع دو حد متصل بیکدیگر از برای یک کوکب در صحیح حال پس هرگاه بوده باشد انتقال
از آخر یکی از دو برج سوی برج دیگر بعد از آنست حال آنکه هر دو حد از برای یک
کوکب بوده باشد پس بدرستیکه این حالت اقتضا میکند که صاحب تسییر احساس نکند
باین انتقال و تاثیر نکند در احوال او نه قلیل و نه کثیر و این بجهت آنست که تسییر
و اگر چه انتقال کرده است از حدی سوی حدی دیگر و از برجی سوی برجی دیگر پس
بدرستیکه نیست که انتقال کرده باشد تدبیر از کوکبی بکوکبی دیگر بلکه میباشد
قاسم که صاحب حد بوده باشد در هر دو حال یک کوکب پس اقتضا نمیکند اینکه
حادث گردد در تسییر نزد انتقال و نه اضطراب نزد تحویل پس مستمر میماند این حالت
نزد انتقال لذا والله اعلم و اینکه گفته شد وقتی است که بوده باشد حدی که انتقال
میکند تسییر سوی آن از اول میزان در صورت اول و اول عقرب در صورت
دوم خالی از اجرام نحوس اصلیه و شعاعات نحسه ایشان مانند تربیع و مقابله
و همچنین خالی بوده باشد از تربیع و مقابله شمس و خالی بوده باشد از کواکب ثابته قاطع
و سحابیه فاسده پس بدرستیکه در این حالت مستمر میشود تسییر بدون کدورتی
زمانی والله اعلم و اما هرگاه بوده باشد در اول میزان یا عقرب چیزی از اینها
و منتقل گردد یکی از تسییرات سوی آن پس بدرستیکه در این هنگام علاوه میشود
سوی انتقال سوی نحسی سببی دیگر نحسی پس ترسیده میشود بر او تا اینکه
بگذرد تسییر از این سبب نحسی را و مرور کند با آنکه یکی از سعود سیاره بعد از ذلک
پس بر طرف میگردد نحوست باذن الله تعالی نوع چهارم پس هرگاه منتقل گردد تسییر

از تسییرات از حد سعدی سوی حد نحسی پس بدرستیکه استمرار لا محاله در ... ملوث
و دراز میشود مدت آن بر مبلغ آنچنانکه یاد نمودیم از آن در نوع دوم اما هرگاه
بوده باشد انتقال سوی حد زحل پس بدرستیکه این زیادتی میباشد بقدر
خمس اصل و اما هرگاه بوده باشد انتقال سوی حد مریخ پس بدرستیکه این زیادتی
میباشد بقدر سدس اصل والله اعلم نوع پنجم هرگاه منتقل گردد تسییر از تسییرات
از حد زحل از آخر برج سوی حد مشتری از برج بعد از آن پس حکم کن در این هنگام
بزودی استمرار و نفوذ و بطوء شدن ترس و قلق و اضطراب و گشتن از حالت صعبه
صعبه زحل سوی حالت حمیده سهله مشتری و نزد گذشتن مدت نصف استمرار
که بیرون آمده بعد از تعدیل و حکم کن بر اینکه هرگاه گذشت نصف این مدت پس
بدرستیکه مستمر میگردد این تسییر و خلاصی میابد صاحب تسییر از هر مکروهی
و منتقل میگردد سوی هر محبوبی بمشیت خداوند تعالی اما هرگاه منتقل گردد تسییر از سوی
حد زهره یا از حد زحلی که در آخر حمل است سوی حد زهره که در اول ثور است
یا از حد مریخ که در اول عقرب است سوی حد زهره که بعد از آنست پس بدرستیکه
این حالت کم میکند از مدت استمرار معدل ربع والله اعلم و گفته است ابو القاسم
که باقی مانده از برای ما از اقسام آنچنانیکه متعلق است باین باب انتقال از حد سعدی
سوی حد سعد و از حد نحسی سوی حد نحسی و اما انتقال از حد سعد سوی حد
سعد پس بدرستیکه اثر میکند در کیفیت ترسیدن و التماس یا ان پس سبک
میکند کیفیت را و نزدیک میکند امر را و تاثیر نمیکند در کمیت مدت
بلکه میباشد حقیقت مبلغ و مقدار همان مدت استمرار معدل و گفته است بعضی
از علما که هرگاه منتقل گردد تسییر از حد سعدی سوی حد سعدی و کوکب سعد
منتقل عنه همان کوکب سعد منتقل الیه بوده باشد پس نیست واجب در این حال

اینکه

اینکه بوده باشد مدت استمرار اصلا بلکه میباشد انتقال و استمرار در یک وقت
و این سخن غلط است بجهت آنکه نیست در فلک دو حد متصل از برای یک سعد و اگر بود
جایز بود که بوده باشد چنانکه گفته شده است و اما انتقال از حد نحس بحد نحس
پس بدرستیکه آن تاثیر میکند در کیفیت تاثیر از خوف شدید و قلق و اضطراب پس
شدید میگردد امر و هول و گاه است که تاثیر کند در کمیت مدت آن بجهت حال زیاده
کوکب منتقل عنه و منتقل الیه نوع ششم از معرفت کمیت استمرار آن استمرار
نزد انتقال سوی حدیست که بوده است در آن در اصل جرم کوکبی سعد یا شعاع
آن یا کوکب ثابته پس بدرستیکه این اسباب سعده هرگاه اتفاق افتد یکی از آنها در
اوایل حدی که منتقل شده است سوی آن تسییر و تا نصف آن حد پس بدرستیکه
اعانت میکند بر سرعت استمرار و خصوصا مشتری و شعاعهای آن نوع هفتم
از معرفت کمیت استمرار آن استمرار نزد انتقال سوی حدیست که بوده است
در آن در اصل جرم کوکبی نحس یا شعاع آن یا کوکب ثابته نحسی یا سحابی فاسد مزاجی
پس بدرستیکه این اسباب نحسه هرگاه اتفاق افتد یکی از آنها در اوایل حدیکه منتقل
شده است سوی آن تسییر و تا نصف آن حد نفع نمیبخشد او را در این وقت چیزی
و مستمر نگردد این تسییر تا آنکه بگذرد از این نحسات و دور شود از آن این تسییر و خصوصا
جرم زحل و مقابله و تربیع آن بجهت آنکه آن اسباب را از اوقات قطع میکند بر صاحب
هرگاه بگردد جرم او یا مقابله یا تربیع آن نزد انتقال از حدی سوی حدی
که مشغول بوده باشد در ایجاد در اصل جرم سعدی یا شعاع آن پس اگر اتفاق افتد جرم
زحل و نباشد سعدی پس بدرستیکه میآورد محنتهای تعویق و غایت عسر و تاخیر را
و دراز میگردد مدت استمرار و اگر اتفاق افتد اینکه بوده باشد با وجود این حال
امکان نحسی پس بدرستیکه مضاعف میگردد مناحس و نعوذ بالله منها و اگر بود

باشد در امکان مدت سعدی بوده باشد آسان تر و سبک تر و هم چنین شعاع مقابله
زحل و مریخ اندر و تربیع زحل صعب است مگر اینکه تسییر از مقارنه و مقابله است
و اگر خواسته باشی که بفهمی کیفیت سعود تسییر طالع را از مساعد و مناحس پس رجوع
کن بنوع ششم از فن سیم از کتاب پس بدرستیکه شرح نموده است و تفصیل داده
است از او بیان نموده است کیفیت استمرار و مقدار زیادتی و نقصان از او از کیفیت
استمرار مستقل بجمیع این مناحس که شمردیم آنها را اگر اتفاق افتد یکی از آنها در
دوم از حدی که منتقل شده است بسوی آن تسییر بدرستیکه نیست تاثیری از برای
آن و نه دلالتی بر زیادتی بمبلغ استمرار و نه بر نقصان از آن و هم چنین مساعد نوع
هشتم از معرفت کیفیت استمرار آن استمرار که گذشتن سعود یا نحوست باشد و اما حد
که منتقل شده است بسوی آن تسییر در وقتی از اوقات استمرار اما مشتری و زهره
پس بدرستیکه هر یک از آنها هرگاه بگذرد با حدیکه منتقل شده است بسوی آن تسییر
و بوده باشد این مرور پیش از استمرار بعد از گذشتن نصف مدت استمرار معدله
پس بدرستیکه این تسییر متمم میگردد در همین وقت نفوذ و مرور است یا نزدیک باین
مکان و خصوصا مشتری پس بدرستیکه از برای آن است بلیغ فعلی و قوی تر تاثیری در
باب تقدیم استمرار و اگر بوده باشد این مرور پیش از گذشتن نصف مدت استمرار
سبک شود قصه و آسان گردد امر و متمم گردد بعد از مرور بر نزدیکی ببلندیکه (?)
و بتدریج باذن الله تعالی و نیست از برای شعاعهای سعدین عمدتا بمقابله این مکان
و نه تربیع آن و نه تسدیس از اشکال یکه در این باب تاثیری تقلیل و تکثیر خصوصا
هرگاه بوده باشد این مرور بعد از مبادی تحویل تسییر و اما زحل پس بدرستیکه هرگاه
مرور کند باین حد بجرم خود پیش از استمرار در هر وقتی از اوقات که بوده باشد پس
بدرستیکه آن تاخیر و تعویق میاندازد و منع میکند استمرار را تا آنکه بیرون آید

از این حد

از این حد بتمامی و میکند زحل در مقابله بمانند این کار را و در تربیع میباشد
سبک تر و کمتر و اما مرور مریخ پس زیاده میکند در احساس عکس و هلاکت و
مضاعف میکند آن ترس و قلق او را و زیاد میکند در مدت استمرار و هیچ چیز چنین
میکند مریخ در مقابله و نیست تاثیری از برای آن در در و تربیع و اما عطارد پس بدرستی
که آن در همه اقسامی که یاد نمودیم آنها را اگر بوده باشد در اصل ممتزج با سعود پس
حکم آن حکم سعود است و اگر بوده باشد در اصل ممتزج با نحوس حکم آن در همه احوال
حکم نحوس است والله اعلم و نیز گفته است که میگوئیم ما که آنچه تجربه بر دلالت نموده است
ما را بر آن آنست که حدود سعود همیشه میباشد صاحب تسییر در مدت استمرار ایمن از محذور
و آسیبی یا بغیر سعد اگر چه در بسیاری اوقات خالی نیست از خوف و ترسی و قلق و اضطراب
و استشعار میکند او را از چیزهای مختلف بعضی از اینکه برسد او را چیزی از آنها
بلکه سالم میماند از همه آنها و هر چه سیر کند تسییر در این حد بوده باشد آن بیم و ترس
و استشعار سبکتر و سهل تر تا اینکه بر طرف گردد بالمره بسعادت که طاری گردد
خصوصا هرگاه بوده باشد آن سعد قوی حال در اصل و سالم از مناحس و اما حدود
نحوس پس بدرستیکه صاحب آن میباشد در مدت استمرار و خصوصا در اول
آن مختلف حال و مفارقت میکند عادات و خوبهای خود را و خشمناک از چیزها
و حرص خوردن بر چیزها و احساس میکند از حال خود فخر و قصور را از اندک
چیزی و لیکن بسببی و نیز گفته است ابو القاسم بلخی در کتاب خود که هرگاه منتقل
گردد از برجی بسوی برج دیگر پس بدرستیکه این انتقال میباشد اقوی از انتقال
از حدی بحد دیگر و دیگر برج پس باعث میگردد این انتقال اینکه منتقل گردد
همه آنچه متعلق است بدلایل این تسییر از وضع خود و بگردد از طریقه و حقایت
و رفتار خود سعد بوده باشد صاحب این حد منتقل الیه یا نحس مگر آنکه حدود

نحوس باشد و اصعب است و نیز گفته است ابو القاسم که از جمله اسرار استمرار ملاحظه
حال صاحب حد منتقل الیه القسمه است در اصل مولد و در تحویل سالی که اتفاق
میافتد در آن سال این انتقال بعد از آن ملاحظه حال آنست در مدتیکه ما
بین انتقال است تا وقت استمرار پس هرگاه بوده باشد صاحب آن حد قوی و مستقیم
و خارج از شعاع شمس یا در حظی از حظوظ خود و آنچه مانند باشد این احوال را پس بدرستی
سبک میگردد دلایل استمرار و نزدیک میشود امر در آن و هرگاه بوده باشد ضعیف
یا راجع یا تحت الشعاع یا در وبال یا هبوط خود و آنچه مانند باشد این احوال را پس
بدرستیکه آن اعانت میکند بر شدت امر در درازی مدت پس بدرستیکه هرگاه
بگذرد مدت استمرار و صاحب حد راجع بوده باشد خصوصا در اول رجوع یا محترق
یا هابط یا آنچه مانند این احوال باشد پس بدرستیکه تمام نمیگردد استمرار ممکن بعد
از تبدیل شکل صاحب و انتقال آن از این حالت مذمومه بمشیته الله تعالی و گفته است
زرادشت در مثالهائیکه زده است در کتاب خود اینکه ولادتی بوده باشد از آن
در او گردون سعدی در آخر حوت پس چونکه رسید تسییر جا شرباین سعد یافت
ملکی دیگر سال پس چونکه گشت تسییر از برجی بسوی برج دیگر بر طرف شد ملک
بعد از یکسال و هم چنین است هر زمان که بگردد تسییر از برجی به برج دیگر یا از حدی
بحد دیگر پس بدرستیکه تو رسیده میشود بر مولود نوع تحویل تسییر یا وقت استمرار
پس هرگاه مستمر شد ترس زایل شود و گفته است علی بن احمد که نظر کن بسوی
کلام زرادشت در این فصل پس بدرستیکه یاد نموده است از اسرار استمرار و این
آنست که گفته است که تسییر منتقل شد از آخر حوت باول حمل پس بر طرف شد
ملک صاحب تسییر و حال آنکه معلوم است که آخر حوت حد زحل است و اول حمل حد
مشتری و اینکه این انتقال از حد زحل است بحد مشتری و ظاهر شد از فضه

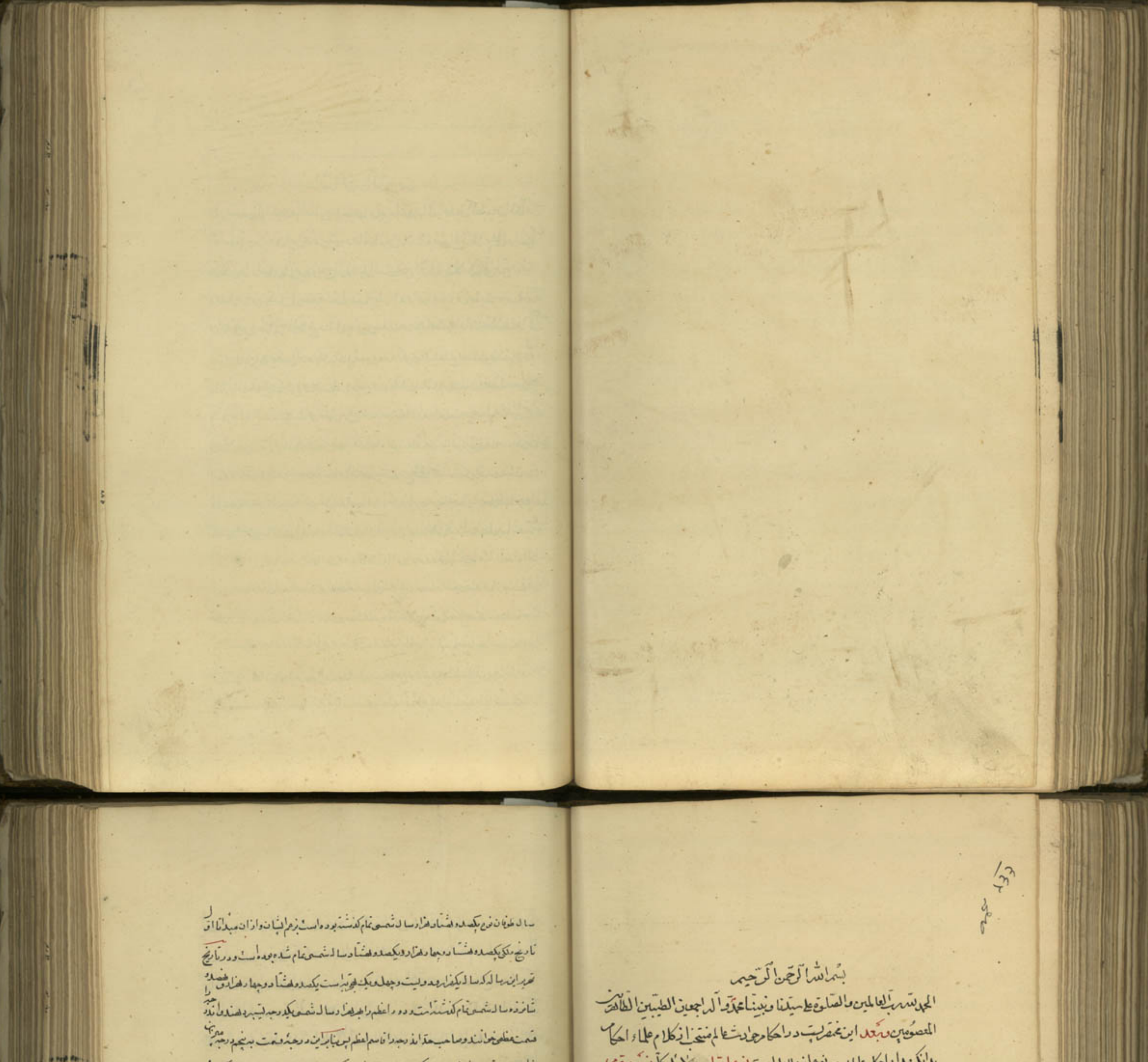
سعادت

سعادت و زیادتی در ملک است پس چونکه بود این انتقال از آخر برجی بسوی
اول برج دیگر دلالت نمود بهمین یک چیز بر زوال تمتع ملک او و نفع نبخشید او را
انتقال از حد زحل بحد مشتری پس اینجا است که گفتیم که چنگ زدن باستمرار بعد
از انتقال واجب است و اینکه مراعات آن از هر چیزی اهم است و نیز گفته است ابو القاسم
که گفته است زرادشت در آخر کتاب خود که کسی که بوده باشد از برای او هیلاجی
که بعمد او میکند سالهای تربیت او و بعضی عطیه کدخدا با تمام رسد و منتهی گردد
تسییر طالع او بسوی حد زحل و مریخ یا شعاع آنها و یا مقابله یکی و شعاع دیگری بدون
نظر سعود هلاک گردد و نفع نبخشد او را سلامتی هیلاج و کدخدا بجهت اینکه این
حالت گفته میشود از برای آن نحوس مضاعف و بدانکه طالع اولا و لاسیما هرگاه
متولی هیلاجیت میشود پس طالع شریک آنست در دلالت و گفته است علی بن
احمد اینکه آنچه را که ذکر نموده است زرادشت در این فصل مستقیم و صحیح و موافق
قیاس و مطابق با تجربه است و لیکن در این مقام قسم دوم هم هست که ترک نموده
آن را زرادشت و آن قسم دوم مقابل این قسم است و آن آنست که هرگاه برسد
تسییر هیلاج بسوی حد نحسی یا شعاع آن یا مقابله آن با تمام شدن عطیه کدخدا
و بوده باشد تسییر طالع سالم از مناحس و اسباب قاطعه پس بدرستیکه صاحب تسییر
هلاک نمیشود و تاثیر در او نمیکند همه آنچه شمردیم از آنکه بعد از آنکه فاسد شود
تسییر طالع نیز و گفته است زرادشت که سخت ترین حکمی که میکند در بر آدمی آن
استکه داخل شود تسییر طالع او در حد نحسی که متصل باشد بحد نحس دیگر
پس متصل شود بحد نحس سیمی پس این آدمی کم است که سالم ماند و اگر اتفاق
افتد اینکه سهم السعادة چنین بوده باشد و نیز در برسد او را فقر و شدت شدید
و گفته است علی بن احمد که سبب در آنچه ذکر نموده است زرادشت از شداید

امر در این موضع آنست که طول میکشد عمر دو تسییر در حدود نحوس پس هرگاه باقی ماند مولود در نحسی بقریب بیست سال پس مر او راست که هلاک شود در آن پس فراموش کند او را سعادت و نحوس باشد در مثل و بر این قیاس واجب است اینکه بوده باشد در حد نحسی که واقع بوده باشد میان حد سعد سالم ترین حد سعد نحوس و کم ضرر ترین از آنها و اما حد نحس میان دو حد قطع اند نزدیک است دلالت آن بحد نحسی که میان دو حد سعد باشد و اگر حد نحسی میان دو حد منتهی بوده باشد پس آن سالم تر از همه آنها است و حدود نحوس که میان دو حد قطع اند بوده باشد در فلک یک مکانست و آن حد مریخ است که در آخر اسد که در میان دو حد قطع اند است پس در این حدها که یاد شد و آن در سه موضع از فلک است و اجب است اینکه بوده باشد مقتضیات آن سبک تر و سهل تر و نیز گفته است ابو القاسم که گفته است ابومعشر در کتاب مذاکرات اینکه از جمله اسرار تسییرات آنست که قسمت کرده شود حد یکه میرسد تسییر بان بهفت قسم چنانکه تقسیم میشود سالهای فردارات و معتقدات و ابتدا کنیم بصاحب حد و بعد بکوکبی که فلک آن زیر فلک اوست و هم چنین تا هفتم بعد حکم کنیم در نوبت هر کوکبی بر حسب طبع آن و بر حسب سعادت و نحوست و قوت و ضعف او و بر حسب احوال او در اصل و در وقت تسییر او پس پدید است که هرگاه چنین شود نزدیک نیست که خطا شود در هیچ حالی از حالها گفته است علی بن احمد که این بابی است که منفرد است بان ابومعشر و ذکر نکرده است از اغراض و عجایب خود هم قسم که در این باب مذکور جز بیمطری است مخالفی بدار دو اما بجست پس تحقیق که تجربه کرده ام از او در چند مولید پس درست آمد اکثر آن و تخلف کرد در پاره از آنها گفته است ابومعشر که حال تقسیم کرده میشود هر حدی که برسد

تسییرات

تسییرات از هیلاج و شمس و قمر و جزء عاشر و سهم السعاده تا اینکه استدلال کرده شود از آنها بیک از این اقسام بر آنچه دانسته شد از آنچه هم جنس او بوده باشد و منسوب و متعلق بان بوده باشد ان شاء الله تعالی و نیز گفته است ابو القاسم که از غرایب احکام تسییرات آنست که میدانیم از آن تاثیر تسییر مولودی برسیدن بسوی کوکبی یا نحسی در مولودی دیگر پس پدید است که هرگاه برسد تسییر طالع او بسوی جرم سعدی از مولودی دیگر برسد او را از جهت این انسان در تمام منافع و فواید و مسرتها و خیرها و کرامتها و بدست او و از جانب او و آنچه مانند باشد این را بحسب طبیعت آن سعد و هرگاه که برسد تسییر طالع او بجرم نحسی در مولودی دیگر برسد او را از مولود دوم شدت و بلیت و خوفها بر حسب دلایل این نحس و هم چنین هرگاه برسد بمقابله سعد و نحس و باقی شعاعها غیر از مقابله در این باب کار اثر است و اگر بوده باشد آنچه را که تسییر داده ایم جزء عاشر مولود اول و برسد تسییر آن بسوی جرم سعدی در مولود دوم یا جرم نحسی بوده باشد خیر یا شر در باب عمل و سلطنت و جاه و هم چنین است باقی چیزها اینکه تسییر داده میشود و این عجب است بسیار و اگر چه این سخن منتزع است در سخن آنچه ذکر نموده است از بطلیموس در کلمه چهل و نهم در آنجا که گفته است که هرگاه واقع شود نحسی در مولدی بجای سعدی در مولود دیگر تا آخر آنچه ذکر نموده است از بطلیموس پس پدید است که آنچه را ذکر نموده است بطلیموس در اصول است و آنچه عارض میگردد در تسییرات در فروع است و بعد از این سخن ابو القاسم در دو مولود تجربه نموده است این حکم را و تفصیل ذکر نموده است آنرا و الله یعلم حقایق الامور تمت فی یوم الجمعه سادس عشر شهر ذی الحجه الحرام من شهور سنه ١٢٧٦



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سیدنا ونبینا محمد وآله اجمعین الطیبین الطاهرین
المعصومین وبعد این مختصریست در احکام حوادث عالم منتخب از کلام علماء احکام
بدانکه مدار احکام عالم بر دو نوع از دلایل است نوع اول دلایل کلی نوع دوم
دلایل جزئی و دلایل کلی سه صنف است اول ادوار دوم قرانات سیم کسوفات
و دلایل جزئی عبارتست از طالع سال یعنی رسیدن جرم نیر اعظم بمحاذات نقطه اعتدال ربیعی
یعنی اول حمل یا طالع فصول اربعه سال یا طالع شهور دوازده گونه سال یا طالع اجتماعات واستقبالات
در ماهها شد نیست که طالع هم بحسب بلدان و بقاع مختلف میباشد پس هر شهری و بقعه که مقصود بود
باشد باید که طالع آن وقت بحسب افق آن شهر استخراج نمود و تقویم کواکب را در آن وقت نیز بحسب افق آن شهر استخراج نمود
بحسب آن با امتزاج با دلائل کلیه حکم نمود چنانکه انشاء الله در خاتمه این رساله فی الجمله اشاره بطریق امتزاج
از دلائل خواهد شد و مقصود از احکام عالم منحصر است در پنج صنف اول حکم بر اقسام مردمان دوم
حکم بتغییر حال هوا و زمین سیم حکم اسعار چهارم حکم وبا و بیماریها پنجم حکم فتنها و جنگها لهذا
مقصود از این رساله منحصر شد در دو مقاله مقاله اولی در دلایل کلیه و آن مشتمل میباشد بر سه مطلب
مطلب اول در ادوار و انتهاآت و فردارات اما ادوار بر دو گونه است اول ادوار الوف
دوم ادوار فصول اما ادوار الوف چهار است اعظم و اکبر و اوسط و اصغر و مبدا همه از حیثیت مکان اول
حمل است و از حیثیت زمان اول ایام عالم و مدت آن نزد حکماء فرس و بعضی از حکماء هند سیصد و شصت هزار
سال شمسی است بعدد درجات فلکی هر درجه هزار سال و ایشان را اعتقاد آنست که در ابتداء خلقت عالم همه کواکب
سبعه سیاره و اوجات و جوزهرات در اول دقیقه حمل جمع بودند و بجهت اختلاف سیر ایشان از یکدیگر
متفرق شدند و بعد از مدت مزبور باز با همه در اول دقیقه حمل جمع خواهند شد و از آن مبدا تا اول

سال طوفان نوح یکصد و هشتاد هزار سال شمسی تمام گذشته بوده است بزعم ایشان و از آن مبدا تا اول
تاریخ ملکی یکصد و هشتاد و چهار هزار و یکصد و هشتاد سال شمسی تمام شده بوده است و در تاریخ
تحریر این رساله که سال یکهزار و دویست و چهل و یک هجریه است یکصد و هشتاد و چهار هزار و سیصد و
شانزده سال شمسی تمام گذشته است و دور اعظم را بهر هزار سال شمسی یک درجه تسییر میکنند و آنرا
قسمت عظمی خوانند و صاحب حد آن درجه را قاسم اعظم پس بنابراین درجه قسمت ببیستم درجه
خواهد بود و قاسم زحل و دور اکبر هر صد سال شمسی یک درجه تسییر میکنند و آنرا قسمت کبری
صاحب حد آن درجه را قاسم اکبر و بنابرآنچه مذکور شد از ابتداء عالم این تسییر در بیستم درجه
ثور خواهد بود و قاسم مشتری و دور اوسط هر ده سال شمسی یک درجه تسییر میکنند و از آن
قسمت وسطی و صاحب حد آن درجه را قاسم اوسط و بنابرآنچه مذکور شد این تسییر در درجه
دوازدهم اسد خواهد بود و قاسم زحل و دور اصغر هر سالی یکدرجه تسییر میکنند و از آن قسمت
صغری و قاسم از اقاسم اصغر خوانند و بنابرآنچه مذکور شد در تاریخ مسطور این تسییر در
هفتم درجه عقرب بوده باشد و قاسم نیز زحل و تسییر یکروز میباشد که طالع تحویل سال هر
هر روز بقدر سیر وسط آفتاب تسییر میکنند و از رسیدن بحدود و بیوت و اجرام و شعاعات
سعود و نحوس حکم بر اوقات آن سال نمایند فایده بدانکه بعضی از احکامیان دور دیگر را
اعتبار نموده اند که مدت آن چهار هزار و پانصد و نود سال میباشد بقدر مجموع عطایای عظمی
کواکب هذا التفصیل شمس ۱۴۶۱ زهره ۱۱۵۱ عطارد ۴۸۰ قمر ۵۲۰
زحل ۲۶۵ مشتری ۴۲۷ مریخ ۲۸۴ و چون این نوبت بگذرد باز نوبت با آفتاب
رسد و در مبدا تاریخ ملکی پانصد و هشتاد سال از سالهای آفتاب گذشته بوده است و در
تاریخ تحریر رساله که مذکور شد هزار و سیصد و شانزده سال از دور آفتاب گذشته
و یکصد و چهل و پنج سال دیگر باقی مانده است از دور او و اما ادوار فصول مجملا آنست
که از وقت قران علویین که دلیل طوفان بوده است و بعضی از آن واقع شده است بدو بیت

وهفتاد و نه سال بقول هند و دویست و هفتاد و شش سال بقول حکماء فارس که اعتماد بران
بیشتر است و بنای عمل بر آنست و ان قران در اول حمل بوده است و اعظم از سایر قرانها و طالع
سال قران و طالع وقت قران نهم درجه سرطان بوده است و مبتز در صورت طالع زحل بوده است
از ان وقت هر سیصد و شصت سال شمسی بعدد درجات فلک که بمنزله یکسال شمسی است
یکدوره شمرند و بمنزله سال شمسی از چهار قسمت نموده اند و هر قسمی را فصلی خوانده اند و نزد بعضی
از منجمین مدت فصول اربعه مختلف میباشد اما نزد ابو معشر و اتباع او از متأخرین فصول را
مساوی اعتبار نموده اند هر فصلی نود سال شمسی و بنای احکامیان برین است که از ان تاریخ
هر سالی یکبرج انتها داده اند و یک کوکب را نوبت دهند و ابتدای بروج از سرطان گرفته اند که
طالع سال قران و وقت قران بوده است و از کواکب ابتدا بر زحل نموده اند که مبتز در صورت
طالع بوده است و بعد از ان بترتیب توالی بروج و افلاک کواکب چون دویست و هفتاد و
شش سال گذشت و نوبت انتها ببرج سرطان رسید طوفان واقع شد و چنانکه هر سالی یکبرج
انتها داده اند یک کوکب را نوبت دهند هر دوره که سیصد و شصت سال بوده باشد یکبرج
انتها داده اند و یک کوکب را نوبت دهند و انتهاء دور اسلام بجوزا بوده است و نوبت بزهره
رسیده بوده است و در تاریخ تحریر رساله از ابتداء قران طوفان چهار دوره تمام گذشته است
و از دور پانزدهم یکصد و پنجاه و شش سال نیز گذشته است و از فصل دوم دور پانزدهم
شصت و شش سال گذشته است و بیست و چهار سال دیگر باقی مانده است که این
فصل دوم تمام شود و داخل فصل سیم شود پس انتهاء دور بسنبله رسیده و نوبت
بزحل و از قران طوفان تا تاریخ تحریر رساله پنج هزار و یکصد و نود و هفت سال گذشته است
پس انتهاء سالی باسد رسیده و نوبت بمریخ رسیده است چنانکه بر محاسب پوشیده نیست
و کوکب صاحب دور را والی خوانند و در اندو دمدار احکام بر اوست و لیکن در فصل اول
شریک والی را مریخ دانند و در فصل دوم شمس و در فصل سیم عطارد و در فصل چهارم

زحل

زحل و نزد بعضی از متقدمین ابتداء فصل اول وقتی گیرند که آفتاب در بیست و چهار
درجه و چهارده دقیقه برج حوت باشد و خاصه او در زیجات قدیم نه برج بوده و وسط
یازده برج و هیجده درجه و تعدیل بغایت بوده و بر وسط باید افزود و ابتداء صعود آفتاب
باشد از وسط فلک خارج مرکز بجانب اوج و ابتداء فصل دوم وقتی باشد که آفتاب
به هیجده درجه جوزا باشد و خاصه و تعدیل او صفر باشد یعنی آفتاب در نقطه اوج باشد و
ابتداء فصل سیم وقتی باشد که آفتاب به پانزده درجه و چهل و شش دقیقه سنبله باشد و
در این موضع خاصه آفتاب سه برج درست باشد و تعدیل بغایت رسیده و تعدیل را از
وسط باید کاست و ابتداء هبوط آفتاب باشد از وسط فلک خارج مرکز بجانب حضیض
و ابتداء فصل چهارم وقتی بود که آفتاب به هیجده درجه قوس باشد و در این موضع خاصه
او شش برج باشد و تعدیل صفر بود و آفتاب در نقطه حضیض بود و از این تقریر ظاهر شد
که مدت فصول مختلف میباشد نزد متقدمین و مناط ان اوج و حضیض و دو بعد اوسط میباشد
پس بحرکات اوجات و حضیضات مواضع فصول مختلف شود و بجهت اختلاف مواضع اوجات
و حضیضات تقویم شمس هم مختلف شود و در مواضع مزبوره بر قرار نبوده باشد مگر
آنکه اوجات نزد قدماء ثابت بوده باشد و ایشان از انوک ندانند باری وقت حلول
شمس در درجات مزبوره طالع فصول و ادوار استخراج کنند و اگر مناط اوج و حضیض
و بعد اوسط بوده باشد وقت رسیدن شمس باوج و حضیض و دو بعد اوسط طالع استخراج
کنند و درجات طالع را سالی یکدرجه بدرجات مطالع بلدی تسییر دهند و طالع را سالی
یکبرج انتها دهند و والی دور و برج دور بطریقی که مذکور شد اعتبار کنند و با انتها
برج قران و طالع قران و خداوندان ایشان که ذکر خواهد شد امتزاج دهند و حکم کنند و
گفته است کوشیار که اگر والی دور کوکبی سعد بوده باشد یا در وقت تبدل دور
مسعود بوده باشد و قوی حال دلالت کند بر سعادت و قوت دولت و ملک و اگر والی نحس

یا در انوقت منحوس بوده باشد دلالت کند بر بدحالی صاحب دولت و اضطراب دولتها
در ان دور و اما در وقت نقل کردن فصول و تبدل فصلی بفصلی دولت انتقال کند از قومی
دیگر اگر والی دور کوکب علوی باشد نقل دولت بقوم غریب باشد و عادت و خوی مردمان هم
متبدل شود و اگر والی دور کوکب سفلی باشد نقل دولت بخاندانی کند که از خاندان دولت
گذشته باشد و قتل و فتنه بسیار واقع شود و اگر والی دور در ابتداء دور مسعود بوده باشد
و در وقت تبدل فصول قوی حال دولت انتقال نکند و ثابت بماند و اگر والی فصل مسعود و قوی حال
بوده باشد دلیل زیادت سعادت و تضاعف قوت دولت صاحب دور بوده و اگر منحوس و ضعیف بوده
باشد دولت متزلزل شود و محتمل که انتقال کند و اگر والیان دور و فصول سالم بوده باشند
از نحوس متزلزل کننده دولت دلیل باشد که ان دولت در ان مدت باقی بماند و اگر والی
دور علوی بوده باشد در یکی از دو خانه خود و ان خانه موافق او در تذکیر و تانیث یا ان
کوکب در شرف خویش بوده باشد دلالت کند بر تطویل عمر مردمان در ان دور و طول مدت
پادشاهی ملوک آن دولت خصوصا اگر ان کوکب زحل باشد در دلو یا میزان باشد و اگر والی
دور کوکب سفلی بوده باشد در برجی غیر ملایم و ضعیف حال از غربت و احتراق یا از مقارنه
نحسین دلالت کند بر اندک بودن عمر مردمان و قصر مدت پادشاهی ملوک و کمی بقاء آثار ایشان
و اگر والی دور کوکب علوی باشد در خانه یا شرف خویش بوده و دیگر کواکب علوی در خانه یا شرف او
ناظر بوی باشند و مقبول از وی دلالت کند بر ظهور صاحب دولتی که از دولت او بهفت اقلیم
برسد مثلا صاحب دور مریخ باشد یا برج جدی و مریخ در جدی و طالع دور زحل و زحل و مشتری
در عقرب بمناظره مریخ یا صاحب دور زحل باشد یا برج دلو و زحل در دلو یا میزان بمقارنه
مشتری و مریخ در جدی اگر صاحب نوبت فصل صاحب نوبت دور نیز باشد قوت دولت در
ان فصل قوی تر بود چنانکه اگر والی دور زحل باشد در فصل چهارم و اگر مریخ بود در فصل
اول و اگر والی دور در فصل قوی بوده باشد و انتهاء طالع دور یا انتهاء تسییرات یا تسییر درجه قسمت

بحلول مریخ

بحلول مریخ باشعاع تربیع یا مقابله او رسد و مریخ والی انتها باشد دلالت کند بر خروج خارجی
در اثناء آن مدت بیست سال یا بیشتر و دولت در خاندان خارجی بماند و بعد از ان نقل بخاندان
اول کند اگر انتهاء طالع دور یا انتهاء تسییر او در برج هوائی بود مریخ رسد و مریخ والی
انتها باشد یا ولایت دور در ان وقت در برج هوائی بود دلالت کند بر ظهور آتش و شهب
در هوا و اگر بدل مریخ زحل باشد و شعاع او در برج آبی باشد دلیل طوفان و غرق شدن مردمان
بود و اگر در برج ارضی بود دلیل خسف زمین و زلزله بود و اگر در برج هوائی بود دلیل سرما و برف
و بادهای سخت باشد و اگر والی دور زحل یا مریخ بود یا یکی از دو خانه خویش و انتهاء قسمت
یا تسییر بشعاع نحسی رسد دلالت کند بر وقوع حادثه در جمیع اقالیم و اگر خواهند که بدانند که حادثه
خاص در کدام شهر واقع شود از شدن کسوف در برجی که طالع بناء آن شهر بود و اگر کسوف در برجی
بود که در وقت بناء آن شهر یکی از دو نیر در انجا بوده باشد یا در تربیع یا مقابله ایشان حادثه
در آن شهر واقع شود که برج کسوف طالع آن شهر باشد یا کسوف در موضعی باشد که شعاع نحسی انجا بود
و او والی سال بود و انتهاء در اثنا لفا سد شده باشد و صاحب سال منحوس باشد و در طالع
سال حادثه در آن شهر باشد که طالع سال باشد و هرگاه قرانی نزدیک ابتداء دور افتد یا در آن
سال که دور نقل کرده باشد آن قران مؤثر بوده باشد در امور عالم و اصل باشد و هر چه ظاهر شود
از دولت و ملت از مقتضیات آن قران بوده باشد و گفته است صاحب کفایة التعلیم که
اگر صاحب نوبت نحس بوده باشد منحوس و تسییر یا انتهاء بجرم و شعاع نحسی رسد و لیکن
بر افق که بهفت اقلیم برسد و اگر سعد باشد و تسییر و انتها بجرم و شعاع سعد برسد همچنین سعادت
آن بهفت اقلیم برسد از بسیاری نعمت و امنیت و صحت و میباید که استعانت جست در احکام
از ادوار بدلائل ادوار الوف چه آنها اعم میباشند از دلائل ادوار و فصول پس تلفیق و ترکیب
میان ایشان از لوازم است اما انتهاآت پس انها چهار است اعظم که بهر هزار سال شمسی
یکبرج دهند و انتهاء اکبر که بهر صد سال یکبرج دهند و انتهاء اوسط که بهر ده سال یکبرج دهند

وانتهاء اصغر که سالی یک برج دهند در تاریخ تحریر رساله که انتهاء اعظم در سنبله میباشد
وانتهاء اکبر بسرطان وسه سال دیگر باسد میرسد وانتهاء اوسط نیز بسرطان وسه سال دیگر باسد
وانتهاء اصغر بحمل واما فردارات پنج است اوّل فردار اعظم که هر سیصد و شصت سالی
برجی و کوکبی دهند ابتدا از حمل بترتیب بروج وابتداء کواکب از زحل بعد از ان مشتری وهم
چنین بترتیب افلاک وبعد از سی هزار و دویست وچهل سال شمسی دور از سر گیرند که باز
نوبت بحمل و زحل رسد و در کمتر از این مدت یا دور بروج بسر آمده و دور کواکب بسر نیامده یا عکس
وسر این آنست که میان هفت که عدد کواکب است و دوازده که عدد بروج است تباین است پس
عددی که هر دو عاد آن توانند شد هشتاد و چهار است که از ضرب هفت در دوازده حاصل میشود
وچون هشتاد و چهار در سیصد و شصت ضرب شود حاصل ضرب مبلغ مزبور میشود دوم فردار کبری اینست
که دوازده سال شمسی بحمل دهند و یازده سال بثور و هم چنین بر توالی یک یک برج و نقصان
یک سال تا آنکه حوت را یکسال دهند مجموع هفتاد و هشت سال شود سیم فردار اوسط
آن چنان بود که هر یک از سیارات و راس و ذنب را هفتاد و پنج سال بترتیب شرفهاشان
دهند اول شمس که شرف او در حمل است دوم قمر که شرف او در ثور است سیم راس که شرف او در
جوزا است چهارم مشتری که شرف او در سرطان است پنجم عطارد ششم زحل هفتم ذنب هشتم
مریخ نهم زهره بعد از نهصد و هفتاد و پنج سال شمسی که حاصل میشود از ضرب نه در هفتاد و پنج
دور از سر گیرد چهارم فردار اصغر وآن چنان بود که حصه هر کوکبی از فردار اوسط که هفتاد
و پنج بوده باشد باین نسبت بر کواکب بخش کنند شمس ده سال زهره هشت سال عطارد
سیزده قمر نه زحل یازده مشتری دوازده مریخ هفت راس سه ذنب دو و پنجمی که در موالید
بکار برده میشود لیکن در اینجا ابتدا هر دوره بصاحب فردار اوسط کنند و بعد از ان بترتیب
مذکور پنجم شبه فردار اصغر وان چنان بود که سالهای فردار اصغر هر کوکبی را به هفت قسم متساوی
بخش کنند و بکواکب دهند بترتیب افلاک وابتدا بصاحب فردار اصغر کنند و در تاریخ تحریر رساله

که هفصد

که هشتصد و سی و شش ملکی میباشد نوبت فردار اعظم از بروج بدلو رسیده است و یکصد و
پنجاه و هفت سال از ان گذشته است و دویست و سه سال دیگر باقی مانده است و از کواکب
نوبت بشمس رسیده است و از نوبت او مبلغ مزبور گذشته است که یکصد و پنجاه و هفت سال بوده
باشد و دویست و سه سال دیگر باقی مانده است و نوبت فردار اوسط بمشتری رسیده است و بیست
و دو سال از سالهای او گذشته است پنجاه و سه سال دیگر باقی مانده است و نوبت فردار اصغر بذنب
رسیده است این سال اول ذنب است و بعد از دو سال دیگر منتقل میشود بشمس و چون ذنب
بلا شریک است پس در این دو سال فردار پنجم که شریک فردار اصغر بوده باشد نمیباشد واین همه که
مذکور شد ابتداء آن از ابتداء آفرینش است که بتاریخ تحریر این رساله یکصد و هشتاد و پنجهزار
و یکصد و نود و هفت سال گذشته باشد بنا بر زعم حکمای فرس و بعضی از حکمای هند چنانکه
مذکور شد ولکن در تعیین ابتداء آفرینش اقوال دیگر هم میباشد که بعضی از انها خالی از اعتبار
نمیباشد و تفصیل اقوال در زیجات مسطور است اگر کسی اطلاع بر خلافات و مذاهب را
در این باب خواسته باشد باید که رجوع بانها نماید و صاحب کفایة التعلیم این قول را اعتبار ننموده
است بلکه قول او قیانوس را اعتبار نموده است و تا تاریخ نوشتن کتاب مزبور بدان حساب
شش هزار و چهارصد و هشتاد و دو سال و کسری گذشته بوده است و بنا بر این قسمت عظمی
هفتم در جنب حمل بوده است و انتهاء الوف برج میزان بوده است و الف الف میزان و مدبر
الوف مریخ بشرکت زهره و قاسم الف هم مشتری میباشد و هم چنین بر این قیاس در سایر
دلیلها ولیکن بنا و عمل درین زمان بر آنست که در ابتدا مذکور شد و میرزا الغ بیک گورکان
هم بنای عمل در زیج خود بر آن نهاده است والله تعالی اعلم بحقائق الامور فائده از کلام
صاحب کفایة التعلیم معروف که قسمت بدل کرده از این چهار قسمت عظمی و وسطی و کبری و صغری
ابتداء بدل شدن رسیدن آفتاب بنقطه حمل بوده باشد بجهة آنکه در اول قسمها آفتاب
بنقطه حمل بوده است و بنا بر تبدیل بر سالهای شمسی میباشد که از رسیدن آفتاب بنقطه

اول حمل است تا معاودت بان پس در وقت بدل شدن قسمت و رسیدن آفتاب بنقطه اول حمل باید که
سه طالع استخراج نمود اول طالع اتصال بحسب شرقی بموضع کنکدز که طول آن یکصد و هشتاد درجه است
بجهة احکام نیمه شرقی از معموره دوم طالع قبة الارض که از او گویند که طول آن نود درجه میباشد
بجهة احکام نیمه مغربی از معموره سیم طالع شهر مطلوب بجهة احکام خاص بان شهر و طریقه احتیاط آنست که
رسیدن آفتاب بنقطه اول حمل هم بر وسط و هم بر تقویم اعتبار کرده شود و طالع استخراج شود
و دلائل الوف هم چنین فردارات نزد منجمان مادر سعد دلیل کارهای بزرگ است از قبیل دولتها
و ملتها باین معنی که نزد تبدل قسمها وانتقالات انتهاآت از برجی ببرجی نیز دلیلیان باشد که
مدت صاحب دولتی عظیم پیدا شود یا کاری عظیم حادث گردد که مدت بقاء هزار سال تخمینا
طول کشد و آثار آن به هفت اقلیم رسد چون پیدا شدن دولت اسلام نزد یک تبدل قسمت ششم بهفتم
وهر گاه دولتی چنین پیدا گردد لامحاله دولتی چنان بر افتد چنانکه دولت فارس از ظهور
دولت عرب بر افتاد و حال قوة و ضعف دولت و خلقت و خلق صاحب دولت و سیرت و سنت
اهل دولت و هم چنین سایر احوال ایشان از مزاج مدبر الف و قاسم ان و شریک ایشان یعنی
صاحب شعاع و انحطاط برج انتهاء و درجه قسمت و شکل طالع ان ناحیه و بقعه که ظهور صاحب
دولت در آن بوده است میباشد مهما اقلیم و ناحیه و بقعه که منسوب باشد بکوکب مدبر و قاسم
و شریک و صاحب طالع و صاحب عاشر و برج انتهاء و برج طالع و عاشر استیلاء آن دولت بر آن اقلیم
ناحیه و بقعه بیشتر باشد و هم چنین آثار آن کار بزرگ در آن جایها تمام تر بود و حکم قسمت کبری
وانتهاء صدی چنان بود که در وقت تبدل قسمت وانتقال انتهاء یا حوالی آن با اندک مدت
از پیش یا از پس سلطانی بزرگ یا کاری با خطر و شان حادث گردد چنانکه ذکر آن تا صد سال
تقریبا طول کشد و آثار آن بانتهای اقلیمی که منسوب بمدبر و قاسم آن قسمت و انتهاء بوده باشد
یا در حوالی آنها ظهور رسد و حال قوت و ضعف سلطنت و خلقت و خلق سلطان و سلوک
و سنت رعیت و سایر احوال بحسب مزاج آن کواکب و آن برج و اشکال طالع آن بلدان بود

وحکم

بر قیاس سابق ولیکن دور اکبر تابع دور اعظم میباشد و اصل آنست و در صورت موافقت
مدلول ایشان تحکم بالهرات و در صورت مخالفت بحسب ما رجحت ان حکم باید نمود و حکم قسمت
وسطی آنست که در وقت تبدل قسمت یا انتقال انتهاء یا حوالی ایشان با اندک مدتی از
پیش یا از پس عالمی پدید آید یا کاری عظیم مانند ایلغار ترک شمرده حادث گردد که آثار آن تا
ده سال طول کشد تخمینا در آن بقعها و ناحیتها که منسوب بمدبر و قاسم و انتهاء بوده
باشد بر قیاس سابق بود و تمامی احوال دور اوسط هم تابع دور اکبر میباشد و اثر قسمت
صغری و انتهاء سالی آنست که در وقت تبدل قسمت وانتقال انتهاء یا نزدیک بان با اندک مدتی
کاری حادث گردد که ذکر آن تا یکسال تخمینا طول کشد بحسب مزاج مدبر و قاسم و برج انتهاء
در آن ناحیه که منسوب بایشان بوده باشد و در سایر امور بر قیاس سابق و دور اصغر
تابع دور اوسط بوده باشد فائده اخری صاحب کفایة التعلیم نیز گفته است که بدل شدن
دوری بدوری و فصلی بفصلی دلیلست بر بدل شدن دولتی بدولتی یا حادث شدن کاری
بزرگ و چنانکه دور و فصل اول دلیل بود بر حال دولت گذشته دور و فصل بدل دلیل
بود بر حال دولت آینده و کیفیت مزاج میانه هر دو دور یا هر دو فصل دلیلست بر
کیفیت حال میانه هر دو دولت اگر صاحب نوبت دور یا فصل اول در دور یا فصل دوم
نیکحال و مسعود باشد دولت اول بر قرار ماند خصوصا آنکه صاحب نوبت اول کوکب علوی
بوده باشد و برج انتهاء ثابت بود و محل طالع اول طالع دوم متعلق باشد از اوتاد او
مطلب در قسمت در قرانات و قرانات بر شش نوع بود اول ثنائی وان بیست و یک قرانست
لـ ح . لـ ج . لـ س . لـ ه . لـ ب . لـ د . ...
... ثلاثی ثلاثی وان سی و پنج قرانست لـ ح . لـ ...
لـ ه . لـ ... . لـ ح س . لـ ح ه . لـ ... . لـ ح د . لـ س ه . لـ س ب . لـ س د
لـ ب ه . لـ ه د . لـ ب د . ...

[illegible]
[illegible] سیم رباعی وان نیز سی و پنج قرانست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چهارم خماسی وان بیست و یک قرانست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پنجم سداسی وان هفت قرانست
[illegible]
[illegible] ششم سباعی وان یک قرانست [illegible] و این جمله یکصد و بیست قران
بود و هریک از قرانات که کمتر اتفاق افتد یا بجهة بطوء سیر ایشان مانند زحل و مشتری یا
بجهة کثرت عدد کواکب مانند قران سباعی یا سداسی و همچنین خماسی اثر ان اعظم و اقوی
بوده باشد و علمای احکام جمیع حوادثات عالم کون و فساد را نتیجه این قرانات و سایر اتصالات
این کواکب دانسته اند چنانکه بطلمیوس در صد کلمه خود میگوید که [illegible]
بیت قران کواکب متحیره بجهة بیشتر آنچه واقع میشود در عالم کون و فساد از اثر این قرانات
لهذا در باب احکام این قرانات کتابها ساخته اند بخصوص ابو معشر که کتابی بخصوص قرانات
تالیف نموده است خصوصا از میان قرانات قران علویین که حکمای فرس را اعتقاد آن
که آنچه حادث شود از اثر قران علویین است و متمسک ایشان در این باب این است که
اجتماع این دو کوکب اجتماع خیر و شر است و زحل را دلیل فساد و مشتری را دلیل کون دانند و لهذا در

ترتیب

ترتیب انها بغایت کوشش نموده اند و بنای احکام را بر انها و بسبب برج جزو قران و طالع
و درجه طالع ان گذارده اند چنانکه مجملی از انها در این رساله اشارت خواهد شد و لیکن
بطلمیوس در کتاب اربع مقالات شمس را غالب و مستولی بر سایر کواکب میداند و قمر را
تالی ان در قوت و غلبه و کواکب متحیره را تالی قمر در قوت و غلبه و کواکب ثابته را تالی متحیره
و فعل شمس و قمر را فعل طبیعی میداند و بحسب اختلاط قوت ایشان بقوای سایر کواکب از مجرای
طبیعت مایل بطرف افراط و تفریط میداند پس حوادث کلیه و امور عظیمه را نتیجه اختلاط
قوت نیرین بقوت عظیمه دیگر از قوای متحیره میداند و میگوید که هر گاه نیرین جمع شدند
در یک نقطه از فلک البروج مختلط میشود قوت ایشان بیکدیگر و میرسد ان قوت مختلطه
بما بخط واحد مستقیم و همچنین هر گاه نیرین با یکدیگر مقابله نمودند میرسد قوت ایشان
بخط مستقیم واحد که بمرکز ایشان و مرکز زمین بگذرد پس در این دو صورت حاصل میشود
از اختلاط قوت ایشان بیکدیگر امتزاج تام که متولد میشود از ان روحانیتی در انچه
در زیر فلک قمر میباشد و ظاهر است که این روحانیت میل میکند بقوت غالب از قوای کواکب
با آنکه بقوت ضعیفه ایشان و حاصل میشود از نیرین که اقوای کواکب میباشند خصوصا
از قوت عظیمه ایشان که در زمان اجتماع یا استقبال بهم میرسد و خصوصا هر گاه ممتزج شود
با ایشان قوت غالبه سایر کواکب روحانیت عظمی که مایل میباشد بسوی قوت کواکب
مستولی بمقتضای سیر کواکب و مواضع ایشان در وقت اجتماع و استقبال و معلوم است
که قوت غالبه نیرین که بسیار عظیم میباشد وقت اجتماع کسوفی و استقبال خسوفی میباشد
و هر چند کسوف و خسوف اعظم و اتم قوت غالبه ایشان اعظم و اشد اما سایر اجتماعات
و استقبالات بجهة آنکه قوت ایشان بیک خط واحد مستقیم بما نمیرسد و امتزاج تام
میانه قوتهای ایشان بهم نمیرسد پس مرتبه اجتماعات و استقبالات کسوفی و خسوفی
نمیباشد و گفته است نیز که هر گاه در وقت کسوف یا خسوف یکی از قوای سایر کواکب

مخلوط شود یعنی یکی از نیرین یا هر دو بطریق مقارنه یا مقابله قوت آنکوکب هم بما میرسد بخط
مستقیمی که بران میباشد قوت نیرین و هر چند فعل آنکوکب عظیم تر بوده باشد تاثیر ایشان
در ما نزدیک تر و بیشتر خواهد بود مانند آنکه کسوف تام که با آن بوده باشد مقارنه زحل
و مشتری در اول انتقال ایشان در یکی از مثلثات زیرا که از چنین کسوفی حادث شود
حادثه بسیار عظیمی بجهت آنکه فعل زحل و مشتری اقوای فعل ثابته کواکب متحیره است خصوصا
در وقت مقارنه ایشان خصوصا قرانی که در اول انتقال بوده باشد پس هر گاه این قوت عظیمه
مخلوط شود بقوت نیرین که اقوای کواکب میباشند خصوصا در صورت اجتماع و خصوصا اجتماع کسوفی
و خصوصا کسوف تام پس این قوت اعظم بوده باشد از قوت انتقال تنها و از قوت کسوف تنها
خصوصا در باب انتقال ملک و دولت و همچنین هر گاه در وقت اجتماع کسوفی یا خسوفی مقارنه
نحسین اتفاق افتد خصوصا در برج سرطان و اما اینکه کواکب غیر نیرین عقد کنند قوتی را
که بان توانند افعال عظیمه بعمل آورند پس این قول باطل است بجهة آنکه نمیرسد قوت زحل
و مریخ در برج سرطان و نه قوت زحل و مشتری در هیچ یک از بروج اینکه بکنند چیزی را که
عقد نموده باشد بان قوت شمس و قمر و اگر کاری کنند بوده باشد چیزی ضعیف و امری
که زود باطل شود و مدتی طول نکشد اما هر گاه موافقت نمودند ایشان اجتماع کسوفی
یا استقبال خسوفی حاصل شود میانه ایشان و میانه قوت شمس و قمر امتزاجی منعقد
شود از جمیع قوت عظیمه و مثال این مطلب آنکه قوت شمس بمنزله قوت پادشاه است و قوت
قمر بمنزله قوت وزیر و قوت قران علویین بمنزله قوت قاضی القضات و قوت مقارنه نحسین
در سرطان بمنزله قوت امیر و سپه سالار پس هر گاه پادشاه و وزیر و قاضی القضاة امری را
عقد کنند دشوار باشد حل آن و همچنین پادشاه و وزیر و سپه سالار هر گاه عقد امری کنند
دشوار بوده باشد حل آن و طول کشد مدت بقاء اثر ان و نتوانند هیچ یک قاضی و وزیر
یا امیر امری را عقد کنند بدون پادشاه مگر امورات جزئیه که دوامی و مکثی از برای انها نبوده

باشد

باشد تمام شد خلاصه کلام بطلمیوس و بنابراین تعرض باحکام این قرانات چندان اعتنائی
بان نمیباشد لیکن چون جمهور احکامیان خصوصا متاخرین ایشان در این باب لازمه
اهتمام و کوشش نموده اند و بنای احکام را بر انها گذارده اند خصوصا قران علویین
و قران نحسین در سرطان و سعدین در حوت لهذا به تبعیت ایشان در این رساله ایمائی
باحکام ایشان می شود در سه فصل فصل اول در احکام قران علویین و این قران بر
چهار نوع است اقدم و اعظم و اوسط و اصغر و بعضی باعظم و اکبر و اوسط و اصغر تعبیر نموده اند
و استاد این صناعت در صد کلمه خود سه نوع از قران اسم برده است و گفته است که در قران
اصغر تفصیل قران اوسط است و در قران اوسط تفصیل قران اعظم یعنی آنچه مقتضای قران
اعظم است در قران اوسط بظهور رسد که دلائل ان موافق و مطابق قران اعظم بوده باشد
و همچنین اثر قران اوسط در قران اصغر بظهور آید که دلائل ان مناسب دلائل قران
اوسط بوده باشد چنانکه آثار قران اصغر در سالی بظهور رسد که دلائل تحویل ان سال
مطابق با دلائل قران اصغر بوده باشد و چنانکه ظهور آثار طالع سال در فصلی و ماهی
بظهور رسد که دلائل ایشان مطابق دلائل سال بوده باشد و بر این دو اجتماعات و استقبالات
بر تقسیم حکم از عام بخاص و از کلی بجزئی تنزل نماید و خاص و جزئی تفصیل عام و کلی بوده
باشد چنانکه در موالید هم بدین نسبت میباشد پس دلائل اجتماعات و استقبالات
فرع دلائل فصول و دلائل فصول فرع دلائل طالع سال و دلائل طالع سال فرع دلائل
قران اصغر و دلائل او فرع دلائل قران اوسط و دلائل او فرع قران اعظم پس اگر مضاد دلائل
قران اوسط دلالت نمودند بر حادثه و دلائل قران اعظم را دلالت بر ان نبوده باشد بر او
اعتماد نشاید کرد و کذلک فی البواقی پس مجمل ظاهر است که امتزاج دلائل
با یکدیگر ما دام میان حکم کلی و جزئی سال بسال بلکه ماه بماه و روز بروز را استخراج
نماید و حقیقت نجوم نمیباشد مگر امتزاج ادله و استخراج حکم از میان انها و لیکن بسیار

عزیز الوجود و نادر الوقوع بلکه مفقود مانند کبریت احمر و بحکم اسم نجوم از رسم آن
چیزی در میان نمیباشد باری اکثری از متاخرین نظر بظاهر قول بطلمیوس نموده قرانات را
در سه نوع دانسته اند مانند ابوریحان در جاییکه میگوید که قران علویین در هر بیست
سال تقریبا یک نوبت واقع میشود و از او قران اصغر نامند و چون در مثلثه دوازده بار قران
کنند در مدت دویست و چهل سال بعد از آن قران ایشان منتقل شود بمثلثه دیگر و آن
قران انتقال را قران اوسط گویند و چون در مثلثات اربع چهل و هشت قران کنند در مدت
نهصد و شصت سال بعد از آن قران ایشان در حمل افتد و آن قران انتقال را قران اعظم
گویند و صاحب کفایة التعلیم این سخن را قبول نمی کند و میگوید که این سهو از طغیان قلم است و حق
آنست که قران چهار نوع است اقدم و اعظم و اوسط و اصغر قران اقدم آنست که در اول حمل قران
کنند و پس از آن یکصد و چهل و هفت قران کنند در مدت دو هزار و نهصد و چهل سال
در چهار مثلثه در سه دفعه هر دفعه چهل و نه قران و گاه باشد که پنجاه قران کنند و گاه
باشد که چهل و هشت قران کنند و از آن جمله در هر مثلثه دوازده قران کنند و گاه باشد
که سیزده قران کنند در مثلثه و چون یکصد و چهل و هفت قران کنند باز نوبت بحمل
باز آید باین روش که چون در حمل قران کنند که برج آتشی است دوازده قران در این مثلثه کنند
باین روش که قران دوم آن در قوس بوده باشد و سیم در اسد و چهارم باز بحمل و همچنین تا
دوازده قران در این مثلثه تمام شود و قران سیزدهم که نوبت حمل بود منتقل شود بثور که
مثلثه خاکی است و بعد از آن بجدی و بعد از آن بسنبله و بعد از آن باز بثور و همچنین
تا دوازده قران در این مثلثه بعمل آید و قران سیزدهم که نوبت ثور بوده باشد منتقل شود
بجوزا و بعد از آن بدلو و بعد از آن بمیزان و بعد از آن باز بجوزا و همچنین تا دوازده قران
در مثلثه بادی تمام شود و قران سیزدهم که نوبت جوزا بود در سرطان منتقل شود و بعد از
آن بحوت و بعد از آن بعقرب و بعد از آن بسرطان و همچنین تا دوازده قران در این مثلثه

آبی تمام شود

آبی تمام شود و قران سیزدهم که نوبت سرطان بود منتقل شود باسد این یک نوبت انتقال بود در
مثلثه آتشی بعد از آن چهل و هشت قران نوبت را بوده باشد که چهل و نه قران یا پنجاه قران باز نوبت
بمثلثه آتشی رسد باین نحو که در یکی از این مثلثات چهارگانه یا در دو مثلثه از این مثلثات
سیزده قران اتفاق افتد و بعد از آن چهل و هشت قران دیگر در مثلثات اربع بنهجی که مذکور شد
این نوبت که منتقل شود بمثلثه آتشی منتقل شود بقوس و بعد از آن چهل و هشت یا چهل و نه یا پنجاه در
مثلثات اربع این دفعه که منتقل میشود بمثلثه آتشی منتقل بحمل شود و از او قران اقدم خوانند پس
وقت قران در اول الحمل معاودت باین یکصد و چهل و هفت قران اتفاق افتد دیگر باز انتقال بحمل
چنانکه گفتیم در اول و این در مدت دو هزار و نهصد و چهل سال بوده باشد که مضروب یکصد و
چهل و هفت است در بیست سال که ما بین هر قرانی است تا قران دیگر اما آن قران اقدم تا قران اقدم
دیگر یکصد و چهل و هفت قران بوده باشد و در سه دفعه انتقال بمثلثه آتشی که هر دفعه از آن
چهل و هشت یا چهل و نه یا پنجاه قران بوده باشد و هر یک از دو دفعه دیگر از انتقال بمثلثه آتشی را قران اعظم
خوانند که مشتمل است بر چهل و هشت یا چهل و نه یا پنجاه قران در چهار مثلثه هر مثلثه دوازده
قران یا سیزده قران و این در مدت نهصد و شصت سال بوده باشد که حاصل ضرب چهل و هشت
است که عدد قرانات مثلثات اربع است در بیست سال که فاصله ما بین قرانین است و اما
قران اوسط اول قرانهای یک مثلثه است که عدد آنها دوازده است یا سیزده در مدت دویست
و چهل سال که حاصل ضرب دوازده است در بیست و اما قران اصغر هر یک از قرانات یک مثلثه
بوده باشد سوای قران اول آن که قران اوسط است و مدت قران اوسط مذکور شد که بیست
سال است تقریبا و اما بحسب تحقیق چون سیر تقویمی نظامی خاص ندارد و گاهی سریع و گاهی بطی
و گاه راجع و گاه مقیم و گاه مستقیم پس حفظ این نظام نمیتواند بکیفیت مسطور نمایند بلکه بسا
بوده باشد که نوبت قران مثلثه بوده باشد و در مثلثه دیگر واقع شود چنانکه در بیست
و پنج سال قبل از تاریخ تحریر این رساله از قرانات مثلثه آتشی که نوبت آن اسد بود در سنبله

واقع شده و در اصطلاح این چنین قران را قران مسترقه یعنی دزدیده گویند و باین جهة ممکن
است که در مدت یکسال سه قران اول در استقامت علویین دوم در رجوع ایشان سیم در استقامت دوم
و اگر چه بناء احکام بر سیر تقویمی علویین است معتبر مقارنه حقیقیه ایشانست نه وسطیه که امریست موهوم
لیکن معظم اصحاب این فن بجهة ضبط احوال ایشان و حفظ نظام نسب میانه ایشان اعتبار سیر
وسط را نموده اند و مقارنه وسطیه را نیز اعتبار نموده اند و تقسیم نموده اند آنرا باقسام چهارگانه مزبور
و انهم مؤکد آنست که نقل شد از کلام بطلیموس در اربع مقالات که چندان اعتنا و اعتبار باحکام قرانات نمیباشد
خصوصا بمذهب متاخرین که گفته اند که معظم ترین قرانات قران اقدم است پس قران اعظم پس قران اوسط پس قران
اصغر بجهة آنکه هر یک از آنها فرع حقیقی دیگری میباشد بخلاف قران اقدم که فرع کسی نمیباشد و بذات
خود تام است لهذا نسبت بدو حوادث عظیم را از قبیل طوفان و تغییر ملت و مذهب و احوال
عالم و خرابها آباد شدن و آبادها خراب شدن و تغییر یافتن هیئت و خلق مردم و ظهور پادشاهان جبار
و دعواهای بزرگ و برآمدن کارهای قوی بدست ایشان و بقاء آثار آن تا دو هزار و نهصد و چهل
سال تا حصول قران اقدم دیگر و آنها که گفته شد همه بحسب دلالة قران میباشد و بحسب نسبت دور قران و
بقران اکبر دهند تبدل بعض احوال عالم و بیرون آمدن کسانیکه دعوی پیغمبری کنند و ملت و شریعت تازه نهند
و اکثر اقالیم منقاد ایشان شوند و اثر آن مدت نهصد و شصت سال طول کشد و در آن مدت تقریبا چهل و
هشت نفر پادشاهی کنند و بقران اوسط نسبت دهند بیرون آمدن پادشاهانی که بکثر از اقالیم را آباد
کنند و در حکم خود در آورند و بر دین و شریعت صاحب قران اکبر روند اگر چه رسوم پادشاهی نهند بحسب مقتضای
دلیلهای آن قران و گفته اند که تاثیر این قران تا دویست و چهل سال بوده باشد که در این مدت دوازده یا
سیزده قران اصغر اتفاق افتد و تقریبا دوازده نفر پادشاهی کنند و تاثیر قران اصغر را آن دانسته اند که
دولت و حکومت از خاندان بخاندان نقل کنند در همان قبیله که دولت تام بود مانند آنکه از برادری
ببرادری منتقل گردد یا بعم و عم زاده و امثال آنها و مدت تاثیر آن تا چهل و یک سال بماند اما اگر
قران اصغر دلایل او قوی بوده باشد و موافق با دلایل قران اوسط یا اکبر یا اقدم یا با دلایل آن شخص که

دولت

که دولت با او تام شده دولت بدان شخص گردد و انتقال نکند بخویش دیگر و اگر بخلاف این بوده باشد
خارجیان قصد دولت کنند در آن قران و فتنها برخیزد و جنگها واقع شود خصوصا اگر مریخ در آن
قران دلالة بر التغییر آن داشته باشد این تفصیل جمعی از منجمین متاخرین در فرق میانه این چهار نوع قران گفته اند و لیکن
همه این امور بحسب اوسط بوده باشد نه بحسب تقویم چه بسا قران اقدمی که بحساب تقویم قران اصغر بوده
باشد و از این کلام حکیم که منقول شد ظاهر شد که اگر قران ایشان قران حقیقی و تقویمی هم بوده باشد و قرانات
ایشان معارضه باوقات بزرگی نمی نماید پس باستقلال باعث حکمی کلی نتواند گشت مگر آنکه منضم شود باجتماعات و
استقبالات کسوف و خسوف و لیکن چون حکمای فرس و جمهور متاخرین متعرض انواع چهارگانه قرانات
شده اند و در این باب کتابها پرداخته اند و دلالات آنها را استخراج نموده اند خواست که این رساله از ذکر
کلمات ایشان خالی بوده باشد متعرض بیان شد لهذا معلوم میشود که بحسب سیر وسط بعد میانه هر دو قران
هشت برج و دو درجه و بیست و پنج دقیقه و هفده ثانیه و ده ثالثه و شش رابعه بوده باشد و
تا زحل بسیر وسط خود این مقدار از فلک خود قطع کند مشتری یک دوره با این مقدار از دوره
دیگر از فلک خود قطع نموده باشد و بزحل رسد و قران کند با آن و این در مدت نوزده سال
شمسی و ده ماه و پنج روز باشد که عدد ایام آن میباشد هفت هزار و دویست و چهل و نه روز
و شش ساعت و یازده دقیقه و بیست و دو ثانیه و چهل ثالثه پس هر گاه قران اول در اول دقیقه
حمل واقع شد قران بعد در برج قوس بدو درجه باکسور بعد از آنکه مذکور شد بوده باشد و قران
سیم در برج اسد بچهار درجه و پنجاه دقیقه و سی و چهار ثانیه و بیست ثالثه و دوازده رابعه
و همچنین تا قران دوازدهم واقع شود در اسد به بیست و نه درجه و سه دقیقه و بیست و شش
ثانیه که مقدار پنجاه و شش دقیقه و سی و چهار ثانیه کسور از سی درجه و اگر این کسر تحقیق
بایست که قرانات هر مثلثه دوازده بوده باشد دائما و سیزده نشود و بجهة این کسر است که
در بعضی مثلثات سیزده قران میشود و از قران اعظم تا قران اعظم دیگر گاه چهل و هشت قران
و گاه چهل و نه و گاه پنجاه میشود و بحیثیه بر یک نسق نمیباشد و تفصیل آن لایق بحال این رساله

نمیباشد و تفصیل آن موکول بکتب مطوله این فن میباشد تذنیب بعد از معرفت حقیقت قران
مذکور میشود که در استنباط احکام از آن خلافست که از طالع خود قران باید استنباط نمود یا طالع سال
قران جمهور حکما و منجمین اسلامی بر آنند که مناط احکام بر طالع سال قرانست بجهة بطلمیوس اثبات
و اینکه بحقیقت نتوان طالع اصل قران را دانست لهذا بدل از آن که طالع سالست باید اعتبار نمود
و بعضی قائل شده حکیم کوشیار و عین و جماعة از این گویند گفته اند که در وقت تحویل سال قران که متولی است
دو کوکب مقارن یکدیگر میباشند که خود ایشان مقارن نبوده باشد و بر زیرک و فطن پوشیده نمیباشد
سخافت این توجیه و اینکه فلک را نیز بدون کوکب اثری نمیباشد و صاحب کفایه تخطئه نموده آن
زعم جمهور را و گفته است که طالع اصل قران را در وقت سعت سیر ایشان بتحقیق توان دانست و در حال
بطوء سیر نیز بقیاس قاعده معلوم توان کرد و تفصیل از آن بعض الکتب عمل نموده است و گفته است
که کلام این است که سبب غلط حکمای اسلامیه در این باب و منشأ توهم ایشان ظاهر کلام بطلمیوس است
در صد کلمه که ترجمه آن اینست که نظر کن بسوی موضع قران اصغر از طالع سالی که میباشد آن
قران در آن بعد از آنچه میان ایشان میباشد از بروج بعد در هر برج سالی باید گرفت تا آنکه آن
قران معظم اثر خود را بظهور رساند و گفته است که مراد بطلمیوس از این کلام نه آنست که اصل طالع
سال قران داده باشد و موضع قران از نسبت بآن سنجیده باشد بلکه مراد این است که چون انتهاء
طالع سال قران ببرج قران رسد یا انتهاء برج قران بطالع سال قران رسد قران اثر خود را بظهور
رساند و لیکن از اعتبار طالع سال و رسیدن انتهاء برج قران بآن یا عکس دلیل ظاهر نیست اعتبار
آن و بر اینکه از آثار مستعلیه در این باب و مجملا دلائل قران دو صنف از دلائل دانسته
دلائل حالی و دلائل مالی و عاقبتی و دلائل حالی را بنابر نه دلیل اعتبار نموده است
دلیل اول کوکب مستعلی در قران یعنی هر یک از این دو کوکب که در وقت قران بدنوه فلک تدویر
اوج بعیده باشد او مستعلی است و گفته اند که اگر مستعلی زحل بوده باشد دلالت کند بر قحط و
تنگی و شدت و حزن و اندوه و تحیر مردمان و فرو ماندگی ایشان در امور خود و اگر مشتری

مستعلی

مستعلی بوده باشد دلالت کند بر بسیاری و فور نعمت و ارزانی آن و امنیت و جمعیت و سلامتی
و خیر و سعادت میان خلایق دلیل دوم مثلثه قران دلیل سیم برج قران پس اگر قران در مثلثه
آتشی بوده باشد دلالت کند بر خروج جمعی که در دین و شریعت سخن گویند و ملک و دولت انتقال
یابد خصوصا در سمت مشرق زمین و بر حرکت لشکرها و ویرانی و سوختن شهرها در آن سمت و فاش
شدن دزدیها و هلاک حمایلیان و دواب و تشنگی و فرو رفتن سفلگان و تشویش کار روا
و حکام و تغیر هوا و تفاوت نرخها و وقوع امراض خشکی یا لسیما اگر زحل مستعلی بوده و بر فساد
نقد و تغییر عادات و رسوم خلایق و ظهور رسل طین و حکام عادل و تعمیر مساجد و مدارس و فوت
حال علما و فضلا و قضات خصوصا اگر مشتری مستعلی باشد و اکثر این تأثیرات در جهة مشرق و اقلیم
اول و بعض از اقلیم دوم باشد پس اگر در حمل بوده باشد دلالت کند بر قوت اشراف و صدور و ظهور
پادشاهی بزرگ با هیبت و قتل بعضی از ملوک و سلاطین و فرمان دهان و حدوث جدید
و نقصان جور و ستم و پدید آمدن دولتها و رواج صوامع و معابد و افکندن بناها و عمارات عالیه علی
الخصوص در طرف مشرق سیما اگر مشتری مستعلی و قوی حال بوده و بر قلت زرع و جور حکام بر رعایا و کثرت
حروب و سفک دماء و اراجیف و فوت یکی از ملوک عرب سیما که زحل مستعلی بوده باشد و اگر در اسد
بوده باشد دلالت کند که پادشاه عراق و فارس را خوشحالی رو نماید و هلاک بعضی از اکابر و عظما
باشد و ظهور عداوت و حقد و حسد میان مردم و صلاح زرع و خوشحالی مشایخ و زاهدان و مرگ یکی از
فقها و ارباب علم و قضات خصوصا اگر مشتری بحال بوده باشد و بر ظهور پادشاهی از طرف مشرق و اقلیم
چهارم و بر انتقال ملک و وضع رسوم غریبه و بسیار تاختن و تاراج و احتراق مواضع و غلبه سباع و
صید و شکار و ترقی نرخها و هلاک بزرگان و وزیرها و ظلمت هوا و قضا و تا اهل علم و وضیع معانی طلب
علوم و وقوع مرگ در میان مردم و کثرت وبا و شدت و ارتفاع بخارات و ادخنه و ظلمه خصوصا اگر زحل
مستعلی بوده باشد دلالت کند بر مرگ ملک بابل و وقوع مرگ در خلایق و آفت سباع و کمی باران و نقصان
زرع در اکثر بلدان و اگر مشتری مستعلی بوده باشد دلالت کند بر سرور ملک بابل و موت بعضی از عظما

کثیری از آدمیان و خوشی هوا و صلاح زرع و اگر در قوس بوده باشد دلالت کند بر فتنه و لرزه و بد
حالی وزرا و موت پادشاهی عظیم الشان و جنگ میان دو پادشاه و سوختن مواضع و غارت نمودن و جلای مردم
از مساکن و اوطان و هبوب ریاح و ظهور شخصی که دعوای کرامت کند و رواج علم و فقه و حدیث خصوصا اگر
نیک حال بوده باشد و مستعلی بوده و بر قلت زرع و اشجار و نکبت اهل دیوان و تجار و بسیار ی ارزانی و
مغشوش بودن نقود و سستی بازارها و برگشتن هوا و سط در وقت خصوصا اگر عطارد متصل باشد
با ایشان و اگر در مثلثه خاکی باشد دلالت کند بر بزرگ شدن خداوندان ضیاع و عقار و قوت حال
دهقانان و خاندانهای قدیم و فراخی طعام و رغبت خلایق بزرع و حرث و سعادت روسا و صحرا نشینان و قوت
حال اهل طاعت و عبادت و انتقال دولت و ملک سیما در طرف جنوب و وقوع زلزله سیما اگر زحل در وتد رابع
در طالع قران و قمر و عطارد متصل باشند با ایشان بنظر عداوت و بر بودن اراجیف و فساد بعضی از نباتات
و اختلاف هوا و سط در وقت سیما اگر زحل در عاشر باشد در طالع قران و عطارد با او متصل باشد و بر بیماریها
و درازی مدت و بر ظهور رسوم تازه و معظم این تأثیرات در میان مشرق و جنوب بوده باشد و در اقلیم اول
پس اگر در ثور بوده باشد حرب و قتال افتد و ریاح شدیده وزد و خرابی در زمین بابل و فارس و ...
و بر فوت یکی از نفط ندهان و سلاطین عظیم الشان و مضرت رسیدن بمردم و بر کثرت امطار و سیول
و بسیاری زرع و تغییر باغها و بوستانها و بناهای قدیم و گرانی نرخها و بیم زلزله خاصه اگر زحل در وتد رابع
بود از طالع قران و عطارد با او ناظر از عداوت و بر فراخی نعمت و کساد بازار بوده و بهار دو کاه و کوهها
و امن و صلح در جانب جنوب خصوصا اگر مشتری نیکحال بوده باشد و اگر در سنبله باشد دلالت کند
بر آفت میوه ها و خرابی جاها و بیم زلزله خصوصا اگر زحل در رابع بود سیما اگر بنظر عداوت عطارد بود
باشد و بر حرب و آشوب تازه شدن دولتی و بر تغییر در امر ممالک و سط در وقت و خرابی در ملک روم
و کثرت امراض و موت در عالم و قلت باران که و وزیدن بادها و قحط در ولایت خوزستان و اهواز
و موت وزرا و عظما و اشراف و حسن حال اهل جبال و اکراد و بحث مردم در دین و مذهب و گفتگوی علما
و اگر زحل مستعلی بوده دلالت کند بر خرابی زمین ارمینیه تا سه سال و بر قلت امطار و قحط و فو

آفات در دریاها و اگر مشتری مستعلی بوده باشد جنگ در اکثر نواحی بوده باشد و بسیاری از قری
و بلاد خراب شود سیما ارمینیه و بر قلت وزیدن بادها و صلاح حال زرع و شاید که در اهواز و
حوالی آن قحط شایع شود و اگر در جدی بوده باشد دلالت کند بر مرگ گوسفندان و تلف شدن
اسب و استر و خر و قلت نم و نقصان آبها در رودها و چاهها و موت بعضی از ملوک عراق و هلاک
دزدان و جاسوسان و درندگان و کثرت جنگ میان دهاقین و اگر زحل مستعلی باشد دلالت کند
بر تلف شدن چهارپایان و کمی نم و نقصان آبها و اگر مشتری مستعلی بوده باشد موت بعضی از
ملوک دست دهد سیما در جبال و بر هلاک دزدان و شدت سباع و قلت حرارت و نم و فساد
زرعها و اگر قران در مثلثه بادی بوده باشد دلالت کند بر قوت اهل ادیان و رفتن بحث
در دین و مذهب و مناقشه و مباحثه در علوم ظاهری و اگر در جوزا بوده باشد دلالت کند
بر ظهور علما و حکما و ساختن کتابها و نهادن آیینها و بحثها در دین و مذهب و ظهور کسانیکه
دعوت مردم کنند و میل خلایق در فضل و ادب و رواج علم طب و نجوم و پدید آمدن مردم فصیح
و جستن بادهای سخت و فساد اشجار و عمارات عالیه و خروج ملحدان عاصی و غارت و مضرت
خلایق و هول و ترس از امراض مهلکه خصوصا در سمت مغرب و موت پادشاهی عظیم و بر کثرت
دزدان و قاطعان طریق و قوت گرفتن طائفه عرب و گرفتن اموال مردم و غارت قوافل و تجار
و قلت امطار و میاه و کثرت حیوانات آبی و فرح مشایخ و فوت یکی از فقها و اشراف و ارباب
دیانت و زهاد و شدت ریاح و حدوث ذو ذوائب و اگر زحل مستعلی بوده باشد هلاک پادشاه
ارمینیه و کثرت دزدان و قاطعان طریق سیما عرب و غارت اموال تجار و کمی آب و باران و کثرت
جانوران آبی سیما وزغ و شپش و اگر مشتری مستعلی بوده باشد دهقان در بحبل فساد کنند و قحط بلا
بوده باشد در ارمینیه و حوالی آن و زرع صالح بوده باشد خصوصا در بابل و میوه ها نیکو بوده
باشد و اگر در میزان بوده باشد دلالت کند بر قوت حال دهاقین و گرانی غلات و رونق
خاندانهای قدیمه و تجدد ملتی یا دولتی و بر تغییر در اوضاع و اخلاق خلایق و ظهور مردم فصیح

و مانند الحان و اصوات و بسیاری بادها و باران‌ها پایدار و ظهور پادشاهان عادل و اغلب این
تأثیرات در جانب مغرب بود بخصوصیت اهل دوم و هیجان اهل طغیان و استیلاء قحط در آن
ولایت با کثرت امراض و وبا و اگر زحل مستعلی باشد دلیل بود بر بسیاری علل و امراض و کثرت
سعال و نهب و غارت خاصه در بلاد عرب و بر قلت امطار و اگر مشتری مستعلی بوده باشد
اختلاف در میان لشکریان و مردم پدید آید و خون‌ها ریخته شود و اعدا هیجان در آیند و بسیاری
از بلاد سوخته شود و قحط شدید بود و احوال زراعت نیکو بود و اگر در دلو بوده باشد
دلالت کند بر شدت زحمت خلایق و قحط در اکثر بلاد و خلف میان ملوک و فقها و قضات
و مرگ و فنای عظیم و کثرت امطار و ثلوج و حسن حال اهل فلاحت اکراد و اهل جبال و افکندن
بناها بلند و تردد کاروان‌ها و قصد و عزم در میان بزرگان و وفور فتن قومی و بالا آمدن طایفه
و بزرگ شدن دزدان و آسیب پادشاهان و هلاک بزرگان و تغیر در سیرتهای مردم و کثرت
بحث و مناظره در علوم دقیقه و تفاوت نرخ‌ها و اگر زحل مستعلی باشد دلیل بود بر شدت و قحط
در اکثر بلاد و قلت امطار و میاه و خشکی رودخانه‌ها و اگر مشتری مستعلی بود دلیل بود بر خوبی
و خوشی اهل بابل و آذربایجان و ولایت بلکه در اکثر بلاد با کثرت امطار و ثلوج و میاه و طغیان
رودخانه‌ها و اگر قران در مثلثه آبی بود دلالت کند بر غربت و رفعت مردم سفله و نقل دولت
از طبقه علیا بطبقه سفلی و خلاف قومی با پادشاه بزرگ و ظهور سلطان عادل و بسیاری
آب‌ها و تفاوت نرخ‌ها و فساد مسافران دریا و خوف کشتی‌ها و بودن سیل و باد تند و خرابی از کثرت
میاه و امطار و بسیاری … در وقت آن و اکثر این تأثیرات در جانب شمال بود پس
اگر در سرطان باشد دلیل بود بر مخالفت ملوک و سلاطین و وقوع فتن قومی و غلبه کردن اشراف
بر اراذل و ملالت دهاقین و پیران و آفت کشتی‌ها و شدت سرما در وقت و خرابی جاها از
آب خاصه در سواحل شمالیه و در دیگر بلاد باران که وسط بود و بر کثرت قتال میان ملوک
و فوت یکی از ایشان و خرابی در اکثر بلاد و ارزانی در بها و قبض خاطر پادشاه و کثرت زلزال

و تعوق

و قاطعان طریق و اهل فساد و کدورت فقها و قضات و ارباب عمائم و نیکی کشت و زرع
و اگر زحل مستعلی بود ملک بابل مضبوط بضبط ملک آن وقت و قلت امطار و نقصان
آب‌ها و کثرت ضفادع و اگر مشتری مستعلی باشد دلیل بود بر کثرت قتال و نزاع و جدال
میان ملوک و قوت پادشاه عجم و بیماری عمرات اهل جبال و خرابی بلاد و کثرت تولید
و قلت امطار و بسیاری ذرع و اگر در عقرب باشد دلالت کند بر کثرت امطار در نخله و حدوث
حیف و ضیاع فقها و قضات و ارباب دین و فرح اهل فلاحت و جبال و اکراد و بالا
گرفتن کار مردم فرومایه و ظهور پادشاهی بزرگ و انتقال دولت از خاندانی بخاندانی و پیدا
رسوم خلایق و فرو رفتن بسیاری از نامداران و برخاستن فتنه و حرب در اطراف و اکناف عالم
و خرابی جاها از آب و غرق شدن کشتی‌ها و خروج لشکرها و مرگ عوام و … و قتل
خاصه در جانب شمال و اقلیم چهارم و اگر زحل مستعلی بود موت بعضی از ملوک جبال بود
و خرابی بلاد و هلاک موطنان … و هلاک کنندگان خاصه عقرب و مار و گزندگان و باران
و کثرت هبوب ریاح و اگر مشتری مستعلی بوده باشد بعضی از مردم میان با بعضی دیگر محاربه
کنند و در میان ایشان معرکه عظیم واقع بوده باشد و هیجان اعدا و احتراق اکثر بلاد و وقوع
بوده باشد و اشتعال قحط و کثرت باران بود و اگر در قوس باشد دلالت کند بر کثرت مرگ
در اقلیم اول و دوم و هیجان اعدا بر ملوک و قلت مرغ و ماهی بوده باشد و کثرت امطار و ثلوج
و طغیان میاه و هلاک شخصی بزرگ از معارف پادشاه عراق و والی شدن ولد او و حسن
حال مشایخ و اهل فلاحت و موت ملکی در مغرب و غلا در بلاد عجم و بسیاری آب‌ها و آفت حیوانات
آبی و تغیر در ادیان و جدال و خروج سلاطین و خرابی جاها از آب و تفوق جستن سفلگان و خطر
سفهان و فتنه و خلاف میان ملوک و اگر زحل مستعلی باشد دلیل بود بر حدوث موت در اکثر
اقالیم و هیجان اعدا در بابل و جبال و وقوع عمارت و قلت مرغ و ماهی و بسیاری ملخ و کثرت باران
و برف در وقت و وفور آب‌ها و اگر مشتری مستعلی باشد دلیل بود بر هلاک حاکم عراق عرب و والی شدن

وارث او و حسن حال اقالیم او و شاید که در بعضی بلاد قحط شود و بر کثرت مرغ و ماهی و بسیاری
باران و رعد و برق و صاعقه دلیل چهارم طالع وقت قران دلیل پنجم طالع سال قران و دلالت
اینها قریب بدلالت برج قران و مثلثه قران است بر آن قیاس توان یافت دلیل ششم خداوند
برج قران دلیل هفتم خداوند مثلثه قران دلیل هشتم شریک خداوند مثلثه قران دلیل نهم کوکب
مستولی در طالع قران دلیل دهم کوکب مستولی در سال قران دلیل یازدهم قابل تدبیر مستولی اول دلیل
دوازدهم قابل تدبیر مستولی دوم دلیل سیزدهم صاحب طالع وقت قران دلیل چهاردهم صاحب طالع
سال قران دلیل پانزدهم مستولی بر جزو قران و چنانکه چهار دلیل سابق که متعلق به بروج
میباشد دلالت ایشان نزدیک بیکدیگر است یازده دلیل آخر که متعلق بکواکب میباشد دلالت
ایشان بیکدیگر نزدیک میباشد و مجملا زحل دلیل است بر تنگی و گرانی غله و دشواری و غم و اندوه
و مشتری دلیل است بر فراخی و ارزانی نعمت و آسانی کارها و مریخ دلیل است بظلم و جور و قتل و غارت
و قطع طرق و راهها و آفتاب دلیل است بر قوت ملوک و نظام ملوک از حکام و سلاطین و زهره
دلیل است بر قوت اسلام و فرح و لهو و طرب و زنان و کثرت تناسل و تناکح و عزت منسوبات وی
و عطارد دلیل است بر قوت دبیران و تجار و خداوندان حرفه‌های لطیف و نازل و اهل بازار و قمر
دلیل است بر قوت رعیت و مردمان فرومایه و صحت ابدان و تواتر اخبار از نواحی و اطراف اینها
بود در وقتی که این کواکب صالح الاحوال بوده باشند و بر خلاف این امور هرگاه ضعیف احوال
بوده باشند و بحسب امتزاجات ایشان با یکدیگر یا ترکیب دلالات ایشان حکم مختلف میشود مثلا امتزاج
مشتری و آفتاب دلالت کند بر آنکه ملوک عدل و انصاف دهند در حق رعایا و زیردستان و
امتزاج آفتاب و مریخ دلالت کند بر ضد آن و امتزاج زهره و مریخ دلیل باشد بر بسیاری فسق
و فجور و امتزاج مریخ و عطارد دلیل باشد بر غمازی و حیله و مکر و کذب و افترا و امتزاج زهره و
عطارد دلیل بود بر فصاحت و مناظره و تیزی خاطر و جودت فهم‌ها و ذهن‌ها و امتزاج زهره و
قمر دلیل باشد بر کثرت توالد و تناسل و تواتر اخبار سرور آمیز از اطراف و امتزاج قمر و عطارد دلیل

باشد

باشد بر کثرت شعر گفتن و تعلیم موسیقی و ساختن سازها ملیح و مجملا امتزاج عطارد با هر کوکبی
مدلول او را قوت دهد و تفاصیل احوال مدلولات کواکب و بروج از مدخلها معلوم میشود و این
موضع جای این تفصیلات نمیباشد و مجملا هر یک از این کواکب یازده گانه و بروج چهارگانه که مذکور شد دلیل
حال میباشد هرگاه قوی حال بوده باشند بعوامل خانه و شرف و در طالع سال قران در طالع وقت قران
دلالت کنند بر قوت حال جمیع مدلولات خود در آن مواضع که منسوب بآنها میباشد از اقالیم و بلاد
و نواحی عالم و بر عکس هرگاه ضعیف حال بوده باشند و از میانه دلایل عالی یازده گانه کوکب مستعلی
در قران مقدم میباشد بر باقی چنانکه بطلمیوس در کتاب صد کلمه گفته است که نظر کن در اجتماع زحل
و مشتری در دقیقه‌ای که مستعلی از آن دو بر دیگری و حکم کن بقوت طبیعت آن در عالم و بعد از آن مستعلی
کوکب مستولی در طالع وقت قران و بعد از آن کوکب مستولی بر جزو قران بعد از آن کوکب مستولی در طالع
سال قران و بعد از آن طالع وقت قران و صاحب آن پس برج قران و صاحب آن پس قابل تدبیر مستولی
اول پس قابل تدبیر مستولی دوم پس مثلثه قران و خداوندش پس شریک خداوند مثلثه و حکم بدلالت
احوال قرانات از این دلایل یازده گانه کنند بترتیب مذکور و معلوم است که هرگاه کوکبی از جهات
متعدده دلیل بوده باشد او را باید مقدم داشت و بحسب موافقت و مخالفت دلیلها و امتزاج
ایشان با یکدیگر حکم نمود بعد از ملاحظه قوت و غلبه و اما آن دلایل که منسوب بآن شانزده
است بعضی متعلق است به بروج و حدود و بعضی متعلق بکواکب اما آنچه متعلق است به بروج پس
اول انتهاء برج قران است دوم انتهاء طالع قران سیم انتهاء طالع سال قران و اما آنچه
متعلق است بحدود اول تسییر درجه قران دوم تسییر درجه طالع وقت قران سیم تسییر درجه طالع سال
قران چهارم تسییر درجه مستولی در طالع قران پنجم تسییر درجه مستولی در طالع سال قران این هشت دلیل است
که متعلق میباشد به بروج و اجزاء آنها بترتیبی که مذکور شد و هشت دلیل دیگر میباشد که متعلق
میباشد بکواکب که صاحبان این بروج سه گانه میباشند که ایشان را سالخذای گویند اول سالخذای
برج قران دوم سالخذای طالع قران سیم سالخذای طالع سال القران و یا صاحبان حدود پنجگانه

نبوده میباشد که ایشان را قواسم گویند اول قاسم درجهٔ قران دوم قاسم بر درجه طالع قران سیم
قاسم بر درجه طالع سال قران چهارم قاسم بر درجه مبتز اول پنجم قاسم بر درجه مبتز دوم و قوت هر یک
قوت و ضعف این دلائل شانزده گانه در سال قران یا وقت قران یا در تحویل سال چه قواعد کافی
و چه عرضی بحسب سعادت و نحوست و حلول ایشان در بیوت طالع سال در اوتاد و مائل الاوتاد
و زائل الاوتاد و مر ایشان با اجرام و شعاعات نحوس و سعود در طالع سال القران یا طالع وقت
قران یا رسیدن انتها بمواقع سهام حکم باید نمود بسعادت و نحوست انواع کواکب و ثبوت بروج
چنانچه در فن موالید بتفصیل مسطور است مجملا دلالت دلائل قرانیه چه حال بروجیها لیه بر
اشیاء دو صنف دلالت اول خاص با ایشان و از قبیل ملک و دولت که طول بقاء انها
بیش از یکسال باشد دوم دلالت انها بر حوادث عالم که بقاء و دوام چندان از برای ایشان
نباشد از قبیل حروب و بعد فتن و اسعار و امطار و امراض و علل و احوال اصناف خلایق و احوال هوا
و همچنین دلالت انها بر احوال موالید و اختیارات صنف دوم از مدلولات دلائل قرانیه
مناسب اینست که در ضمن احکام سال عالم و موالید و اختیارات مذکور شود چنانکه انشاء الله
در احکام سال عالم در ضمن مطالب پنجگانه آخر از مطالب هشتگانه این رساله در حیز تحریر
بیرون خواهد آمد و اشاره بجریان ان در موالید و اختیارات نیز خواهد شد و فرق انکه
دلائل قرانیه اعم دلالت و اطول زمانا میباشد و دلائل سال عالم اخص دلالت و اقصر زمانا چنانکه
باین معنی تصریح نموده است کوشیار و لیکن انچه مناسب این مقام است انست که حکیم کوشیار
در مجمل الاصول گفته است که تسییر میکنیم طالع قران و برج قران را سالی بیکبرج پس میباشد
طالع و برج قران دلیل سال اول و درجه از طالع قران و برج قران دلیل سال دوم و همچنین
بعد از ان بجستجو مینمائیم در حال برج انتها و صاحبش را و امیزش ایشان را با سعود و نحوس
پس حکم مینمائیم از برای حال هر سال بحسب مقتضای طالع سال و سال خدا و گفته است که
باید دانست که در حکم نمودن براین باب در وقت احتیاج دلائل سعادت یا دلائل نحوست

محتاج

محتاج میباشد بخاطر نیکو و فکر صائب و تجربه حقیقی تا اینکه تمیز داده شود اقوی از اضعف پس حکم
شود بغالب از ان میان هنگامی که موازنه شود شر با خیر و قوت با ضعف و شهادت با غربت و
اما هنگامی که بسیار بوده باشد دلائل خیر یا شر و کم بوده باشد دلائل ضد ان پس حکم نموده
بغالب و غالب انها اسان و فرو نزدیک است و نیز گفته است که هر زمان که یافتیم در صورت طالع
قران کوکبی را در بیت تقوای ما بیشتر غرضیه که یاری میکند او را بیشتر کواکب بیکبرج ممزوج
میشوند او را یا بنظر یا باتصال بموضع او در نهم و دهم و یازدهم و طالع یا در سیم و دوازدهم
و ششم حکم مینمائیم بظاهر شدن متغلبیه ما بین قران از طبقه و طبیعت ان کوکب پس اگر
در چهار خانه اول بوده با قوت بوده و اگر در سه خانه آخر بوده ضعیف بوده باشد و اگر در اوتاد
یا مائل الاوتاد بود ان متغلب از اهل دولت حاضر بود و اگر در سیم یا نهم یا دوازدهم
یا ششم بود مباین این دولت حاضر بود پس اگر ان کوکب زحل بوده بوده باشد ان متغلب پیری
دور نظر و فکر عمیق و نظر از خاندانهای قدیم و اگر مشتری بود بوده باشد از اهل صلاح و پارسا
با علیه ایشان و اگر مریخ بوده بوده باشد ظالم پاک کننده مردم و ریزنده خونها و اگر زهره
بوده بوده باشد دین دار و با عفت و عبادت کننده و اگر عطارد بوده بوده باشد صاحب
زبان فصیح و مؤدب صاحب ایات معجزات و اگر شمس بوده بوده باشد سلطان قوی و اگر قمر
بوده بوده باشد او باش مردم و وقت ظهور ان متغلب میانه طالع قران و موضع قران یعنی
اسب برج یکسال و در هر جزء ان از یکسال هر گاه بر یعنی قسمت شود یا میانه طالع قران و
موضع ان کوکب طالع سالی که ان متغلب در ان ظاهر میشود و برج انتهاء از طالع قران دلیل
ان متغلب و مو کلام او بوده باشد تمام شد کلام حکیم کوشیار و صاحب عمار و اشباه گفته
است که دلائل قران اصل است و دلائل سال فرع ان و دلائل فصول فرع دلائل سال و دلائل
اجتماعات و استقبالات فرع دلائل فصول و معظم تر در احکام سال عالم انتهاء برج
قرانست و صاحب او و سال خدا است و صاحب دور از جهت که طالع قران و برج قران

و دلائل دیگر بهر چه وعده کرده باشند در وقت ان قران ان چیز بالقوه بوده باشد چون
نوبت بدان دلیل رسید ان چیز از قوه بفعل آید و هنگام موجود شدن ان مواعید آنست که انتها
برج قران یا طالع قران بموضع ان خیر رسد پس واجب است باشد که هر سال نگاه کنند در انتها
و سال خدا و بعد از ان بصاحب دور و از کواکب هفتگانه احکام کلیات سال از ان دلائل کنند
و از این قران که گفتیم قران اصغر میخواهیم که حکم بیست سال از ان بوده باشد و چون این مقدمه
معلوم گشت در اول سال برج انتها از برج قران معلوم کنند که بروی اعتماد بیشتر است و سال خدا
و صاحب دور را اگر سال خدا کوکب مستعلی در قران اتفاقا قافله یا مستولی بر جزو قران یا صاحب دور دلیل
قوت حال پادشاه و اکابر و خداوندان دولت و مضاعف شود سعادت پادشاه و عالمیان
خاصه که سعدان ناظر بوده باشند بسال خدا و برج انتها یا صاحب دور خاصه که مستعلی مشتری بود
یا مستولی با صاحب دور یا انتها و برج قران رسیده بود اما اگر خدا مستعلی بوده باشد و در این وقت
مریخ بد و نکد و فساد ها ظاهر شود از مقاتله و محاربه خاصه که بنظر عداوت بود و تنگی پدید آید
و اندوه خلائق و شدت پادشاه اما اگر در وقت قران قوی بوده باشد در ان سال ضعیف بود
نقصان حال ارباب دولت بود و اگر نحس بد و مستولی بوند اما اگر در وقت قران ضعیف بوده باشد
و در این وقت قوی بود احوال پادشاه و خداوندان جاه بالا گیرد و فراخی بود خاصه که انتها
باصلاح رسیده باشد و اگر سعدان ناظر بوند کار قویتر بود اما اگر این دلائل را در قران
اوسط نگاه دارند حکم بهمین طریق بود اما ان قویتر بوده باشد و احوال خلفا نیکوتر بود و قیاس
دو قران دیگر هم چنین است و نیز گفته است که چون انتهاء طالع و برج قران بدوم رسد و صاحب
انکوکب بود که فلک ان تحت فلک صاحب طالع یا برج قران بود و سال سیم ان کوکب که فلک
او تحت این دیگر باشد بهمین قیاس تا سال هشتم صاحب دور باز کوکب اول شود پس اگر برج
انتهاء دوم برج قرانی باشد و او مسعود بود و سال خدا نیز حال و صاحب دور سعد دلیل فراخی باشد
در ان سال و بسیاری زرع و نیکویی بازارها و رواج معاملها و معاونت مردم بایکدیگر و اگر این

دلیل

دلیل بد حال بوند حکم بر ضد بود اما چون انتها بخانه سیم رسد و سال خدا نیکو حال بود و صاحب
دور سعد دلیل سازگاری مردم باشد با خویشان و پیوند خود و بسیاری حرکات و طلب علم و طاعات
و نیکی اعتقاد و تجارتهای با نفع و اگر دلائل بد حال باشند حکم بر عکس باشد و انتقالات
اندک اختیار و چون انتها بخانه چهارم رسد و سال خدا و صاحب دور سعد یا مسعود بوند
دلیل آبادانیها بود و نیکی ضیاع و عقار و بسیاری ارتفاعات و وقت کار و عمارت
امور محمود بود و اسعد که خلائق در اوطان و اگر دلائل بد حال بوند مردم جاها خراب کنند
با مید آبادانی و خرابیها پدید آید و حال ارتفاعات و کشت و زرع بد بود و قیاس و از دو
خانه همین است و سال خدا و اصحاب ادوار چون منسوبات بروج معلوم شده است در مدخلها
و اوتاد طالعهای احکام مناسب ان برج باشند که انتها بدو رسیده باشد چنانکه شناخت
با برج چهارم نمودیم تا با ز سال سیزدهم انتها به برج اصل رسد اما در نوبت انتها هر برجها
و کواکب این اصل را نگاه دارند که این برج انتها در وقت قران قوی بوده است یا ضعیف
و صاحب او و هم چنین در این سال چگونه است چنانست یا خلاف ان پس اگر در وقت قران
برجی مسعود بوده باشد چون نوبت انتها بدو رسد انسعادت ظاهر شود و اگر منحوس بوده
اسلام چنین اثر خود را ظاهر کند مناسب طبیعت خود اما اگر مسعود بوده باشد در
این وقت نحس بود فساد انکه در منسوبات او از مردم و اجناس او و اگر سعد بوده
باشد در این وقت نیز سعد بود و عزت مدلولات و بکمال رسد و اما اگر برج منحوس بوده
باشد و در این وقت نیز نحس بود احوال منسوبات او بدتر بود و اگر در این وقت سعد
باشد منسوبات او بهتر شود و قوت گیرد و حکم کواکب نیز همین بوده باشد اما هر سال که برج انتها
مسعود بود و سال خدا دلیل سعادت احوال خلائق بود و ایمنی و فراخی و تیزی بازارها و رواج
بازرگانیها اما اگر در برج انتها کوکبی نحس بود فساد حال منسوبات او بود از طبیعت
ان کوکب از مردم و اجناس و احوال هوا و هم چنین و اگر کوکب سعد بود عزت مدلولات او

برج بود وان کوکب نیکی حال خلایق وهوا ونظرهای سعد ونحس کواکب را در برج انتها کر ثابت
قران افتاده بود نیکو اعتبار کنند در این وقت ونیز گفته است واگر برج انتها موافقت کنند
با طالع پادشاه یا با انتهاء طالع او یا عاشر او یا با انتهاء طالع جلوس او یا با طالع تحویل او دلیل
قوت حال پادشاه بود وافزونی ممالک او وخزائن او واگر دلائل سعد بوند بر وجه احسن بوده
باشد ونظر بعدل کند وانصاف واگر نحس بوند ضرر وظلم کند ومکروهات رسد ونیز گفته
است که اگر درجه قران یا طالع قران یا برجی که در وقت قران سعد بوده باشد خسوف کلی یا
کسوف کلی اتفاق افتد در این وقت یا ان موضع طالع کسوفات افتد یا در ان خانها قران نحسین
شود یا از دو نحس یکی بذنب رسد بدی حال پادشاه بود وهم چنین خداوندان دولت وخوف
ومکروهات بخلایق رسد واگر این احوال در اواخر قران اتفاق افتد پادشاه را نکبت وفساد رسد
اکابر بود وتغییر احوال صاحبان دولت وتوانگران ونیز گفته است که در هر برجی که سعد بوده
باشد در وقت قران یا ناظر سعد چون نوبت انتها بان برج رسد سعادت پدید آید. از
جواهر ان سعد واگر نحس بوده باشد شقاوت رسد از جواهر ان نحس وحکم احوال پادشاه
از ان برج همین بود اما در برجی که یکی از دو نیر باشد بوقت قران خاصه نیر اعظم چون انتها
بدان برج رسد دلیل قوت حال پادشاه بود ونزدیکان پادشاه وبزرگان وخواجه سرایان
خاصه کران برج موافق اوتاد طالع پادشاه بود وحکم سهم السعاده همین است واگر سهم الغیب بود
تدبیرها کند در کار ممالک وسعادت ان دلیل رایهای نیک باشد ونحوست این دلیل رایهای
بد وظلم بود تمام شد سخن صاحب کلام استجار واما رد والحق این کلمات سزاوار میباشد بضبط ورد او
ودیگار در فهم ان نهاد والعلم عند الله وصاحب لطائف الکرام در بیان احکام انتهاء طالع قران وبرج
قران وصاحب او گفته است که ما در پیش گفتیم که طالع قران اصغر اصل است نسبت بطوالع ثلثه
پس دلائل او اصل باشد نسبت باین دلائل هر سال طالع وبرج قران از ایک برج حرکت دهند
جهت انتها وصاحب این برج را سالخدا خوانند واو را اثر عظیم باشد در احکام سال وهم چنین صاحب

دور یعنی از سال قران ابتدا کنند صاحب برج قران وطالع قران سالخدا باشند وهم صاحب
دور را اما سال دوم سالخدا کوکبی بود که صاحب برج دوم باشد چه انتها بدوم رسیده باشد
وصاحب دور کوکبی باشد که فلکش شیب ان کوکب باشد وهم چنین تا سال سیوم هم انتها بهمان
برج رسد وسالخدا همان کوکب بود وسال هشتم صاحب دور همان کوکب اول باشد تا انگاه
که قران دیگر واقع شود وفائده دانستن این دلائل انست که نظر کنند در زمان تحویل در کواکب
وبروج وبیوت وسهام ودیگر دلائل سعادت ونحوست وقوت وضعف هر یک را چنانکه
بیان کردیم معلوم کنند هر سال همان دلائل را باز جویند که موافق اصلند یا مخالف اند واگر
موافق باشند بحسب زمان قران اقتضا کرده باشند در ان سال در غایت کمال باشد از نیک وبد
واگر مخالف باشند بقدر مخالفت ان اثر تفاوت کند انگه اگر سعد ومسعود باشند در اصل
نیز هم چنان باشند دلالت کنند بر کمال سعادت مدلولات ان دلیل واگر نحس ومنحوس بوده
باشند ودر اصل نیز هم چنان باشند دلالت کنند بر کمال شقاوت مدلولات ان دلیل
واگر در وقت قران نیک حال بوده باشند واکنون بدحال بوده باشند بقدر ضعف وبدحالی
منسوبات ان دلیل رنج واندوه کشند وبفساد روند واگر در اصل بدحال بوده باشند
ودر این سال نیک حال باشند بقدر قوت ونیک حالی راحت وفائده بدینها وصلاح باز
آید زیرا که بحسب در اصل اقتضاء کرده باشند چون فرع با ان نیز اتفاق کند این معنی
ظاهرتر واستوارتر باشد واگر مخالف باشد فرع با اصل در ان خیر نقصان پدید آید با
بالقوه بماند وبفعل نیاید وظاهرتر نماند از برای این معنی انگاه بوده باشد که انتها بدرجه
قران یا طالع قران یا بان برج یا بان دلیل رسد یا ان کوکب که دلیل بود سالخدا گردد یا صاحب
دور و من میگویم که انتهاء ان دلیل که مطلوب باشد ببرج قران یا با وتاد طوالع مذکوره
رسد ظهور وتمام شدن ان خیر باشد که اقتضا کرده باشد ووقت موجود شدن ان موعید بود
که در اصل وعده کرده بعد از تمهید این مقدمه هر گاه که کوکب مستولی بر جزو قران یا صاحب طالع

نیکحال دلیل سازگاری برادران وخویشان بود وکثرت نقل وتحویل بود وفوخام وحسن اعتقاد
خلایق وتجارتهای با نفع ومیل مردم بخیرات وطاعات ومایل شدن بتحصیل علوم ورونق ارباب
عمائم وعلما واگر بدحال باشد حکم بر عکس بود ومیان خویشان پیوند با خصومت افتد واتفاق
بد اختیار وتجارتهای بی نفع خاصه که در اصل نیز بدحال بوده باشد وچون انتها بچهارم رسد
ودلائل مذکوره سعد ومسعود باشند در اصل یا فرع دلیل آبادی عمارت وزراعت باشد
وسلامتی نباتات وکثرت ارتفاعات وآسودگی مردم در اماکن واوطان وآبادانیها واگر بد
حال باشد در اصل یا فرع دلیل خرابی مواضع بود وفساد ارتفاعات ومردم بسیار جلاء وطن نمایند
وانها بسیار از جوهر نحوست نحو کنند وچون انتها به پنجم رسد دلائل قوی حال باشد
دلیل بسیاری توالد وتناسل بود وآمدن فرزندان با اقبال ورسیدن اخبار نیک ورود
رسولان بجهت مصالح وبسیاری غلات وکثرت سورها وشادیها واگر بدحال باشد حکم بر عکس
این بود وچون انتها بششم رسد دلائل نیک حال باشد دلیل صحت خلایق بود وعلاج پذیر
بیماریها وبسیاری بیع وشری بوده وچهارپایان وبیرون آمدن خلایق از غم واگر بدحال
باشد حکم بر عکس این بود وچون انتها بهفتم رسد دلائل نیکحال باشند دلیل بسیاری
تزویج بود وضیاع ورغبت وموافقت میان ازواج وشرکاء وصلح میان خصمان ورسیدن
خلایق بعافیت ومقصد خویش واگر دلائل ضعیف باشند حال بر خلاف این باشد ودیگر خانها
برین قیاس باید کرد ودر برجی که انتها با ورسیده است باید که ملاحظه نمود که از کدام مثلثه
است بر حسب طبیعت ان مثلثه احکام باید کرد مثلا اگر بادی باشد در حال سعادت باد
خوش وزد ومیوها بسیار بود وبیماران صحت یابند ومردم فضا الحال وفارغ البال گذرانند
واگر بدحال بود حکم بر نقیض این باشد ودیگر مثلثها را باید بدین منوال قیاس کرد وهر گاه
در جزو قران یا طالع سال قران خسوف کلی یا کسوف واقع شود یا در انتها یکی از ان دو طالع
خسوف وکسوف افتد یا در انجا یا قران نحسین شود یا یکی از دو نحس در انجا یا بذنب

قران سالخدا که دیار صاحب دور بود دلیل قوت ملوک واکابر باشد که در ان قران ظهور
کرده باشند خاصه که بوقت تحویل نیز قوی حال باشد ومسعود خصوصا اگر زحل مستعلی بوده
باشد ودر اصل نیز قوی حال بود دلالت کند بر عظمت وشوکت ملوک واهل ان دولت خاصه
که در ان وقت نیز قوی حال باشد فراخی نعمت وآسایش مردم باشد فکیف که سعد بود وناظر باشد
واگر در این وقت ضعیف باشد وبنظر عداوت مریخ ناظر دلیل اندوه سلاطین از دولت باشد ورنج
اکابر وحیرت خلایق ودلتنگی وفتنه وقتل وحرب وانواع محنتها ومشقتها باشد خاصه که
در اصل نیز ضعیف بوده باشد واگر مشتری مستعلی باشد ودر اصل وفرع نیکحال باشد دلیل
ازدیاد دولت وجاه صاحب منصبان ودولتمندان باشد ورفاهیت وایمنی خلق وآسایش معیشت
مردم وسعادت جمیع اشیاء واگر در اصل بدحال بوده باشد دلیل نقصان دولتها بود
باشد وپریشانی مردم خاصه که در این وقت نیز ضعیف گشته باشد واگر در یکی قوی بود ودر
یکی ضعیف حکم بر توسط کنند وقوی تر انکه انتها باز باصل رسیده باشد واگر جزو قران ببرج
رسیده باشد وکوکبی بوقت تحویل انجا باشد از منسوبات ان کوکب یکی از معارف اهل ان دولت
را آسیب رسد چنانکه اگر مریخ بود از امراء ولشکریان واگر زهره باشد از خواتین وزنان
واگر مشتری باشد از وزرا واعیان واگر آفتاب باشد از ملوک وحکام واگر عطارد باشد
از کتاب واهل دیوان واگر قمر باشد از فرزندان یا رسولان یا عوام واهل رستاق و
اگر کوکب مستعلی باشد بصاحب دولت آسیبی رسد ودر جمیع احکام بهمین ضابطه حکم باید کرد
لیکن هر قران که بزرگتر باشد حکمش نیز قوی تر باشد وچون انتها بدوم رسد وبرج دوم مسعود
باشد در اصل وفرع وسالخدا قوی حال وصاحب دور نیز سعد ونیکحال خاصه که موافق دوم طالع
فرع باشد دلیل بسیاری دخل وکسب مردم وفراخی عیش ووقوع معاملات ورواج بازارها
ومعاونت مردم با یکدیگر وسلامتی احوال خلایق ورسیدن غائبان واگر بر عکس دلیل بدحال
بوند حکم بر ضد این بود وچون انتها بخانه سیوم رسد واو مسعود باشد وسالخدا وصاحب دور

بنکحال

رسند ملوک و سلاطین را مکروهات رسد واز باب آن دولت رنجور خاطر کردند و مردم
را زحمات رسد از هر نوع و چون بوقت قران در هر برج که نیر تر بوده باشد چون آنها بدانجا
رسد دلیل آن دیار دقوت و رفعت ملوک آن دولت بود و هم چنین اکابر و توانگران و حکم سهم
السعاده نیز همین است و اکر سهم الغیب بود و او مسعود بود دلیل صواب بودن تدبیرها
و پسندیده بودن رایها و وقوع عدل و انصاف بود در حکام و اکر منحوس بود دلیل ظلم و تعدی
و ستم بود و در تدبیرها خطا کنند و در رایها خلاف واقع شود تمام شد کلام صاحب لطایف
الکلام مؤلف کوید که باید بر این قیاس نمود احکام موالید را بجهة آنکه چنانکه طالع سال العالم
فرع قران میباشد کذلک طالع موالید نیز فرع و تابع قرانست و تفاوت آنست که احکام
طالع عالم اختصاص بشخصی دون شخصی نمیدارد و احکام موالید مختص باشخاص میباشد مثلا
در سال العالم کفته که هرکاه انتها بدوم رسد و برج دوم مسعود باشد در اصل یعنی اصل
قران و فرع یعنی در طالع سال العالم و سالخداه قوی حال و صاحب دو و سعد و نیک حال باشد
که موافق دوم طالع فرع باشد دلیل بسیاری دخل و کسب مردم و فراخی عیش و وقوع معاملات
خیر و اعانت مردم بیکدیکر و سلامتی احوال خلایق و رسیدن غایبان بر این قیاس در مقام موالید
کوییم که هرکاه در تحویل سال مولود دی انتها و قران بدوم او افتد و برج دوم مسعود باشد
در اصل قران و در وقت تحویل سال مولود و سالخداه قوی حال و صاحب دو و سعد و نیک حال
خاصه که موافقه دوم طالع تحویل مولود دلیل باشد بر بسیاری دخل و کسب آن مولود در ان سال
و فراخی عیش او و وقوع معاملات خیر و اعانت مردم او را و او را مردم و سلامتی حال او و
رسیدن غایبان او و بر این قیاس در باقی خانها و بر فطن پوشیده نمیباشد و اما صنف اول
از دلالات دلایل قرانیه که دوام و بقای از برای آنها بوده باشد مانند ملل و دول پس تحقیق
از ارباب این صناعت جهت از ابو المحامد غزنوی در کفایة التعلیم خود بتحقیق این مطلب نکوشیده
اند و اکرچه اینجا او در این باب کفته است اختصاص بدلایل قرانیه ندارد و لکن چون معظم دلا

دولت و ملت دلایل قرانیه میباشد علیهذا این بی بضاعت هم در این باب اختصار بر نقل
و تلخیص کلام او نمود و بالله التوفیق و علیه التکلان کفته است که مقاله اولی در احکام
دولتها چون امور سیاستها از اسباب عمده و ریست چنانکه در کتاب الهی مذکور است
و از نتایج علم طبیعی مشهور است پس ایزد تعالی هیچ قوم را فراهم نیاورد اکرچه اندک باشند
پیشتر برای اقامت و ریاست و سیاست چنانکه هیچ تنی نیافرید پیش سری برای اقامت
خلقت و در اقامت سیاست هر کس که پیشوا بوده باشد او صاحب دولت بود و هر کس
که پس رو بود او نایب صاحب دولت بود بر مقتضای این سخن آنست که هیچ شهری ممکن
نکردد که بی صاحب دولتی بود چکونه ناحیتی یا اقلیمی را نه صفت اقلیم ممکن کردد که بی صاحب
دولتی یا بی نایب صاحب دولتی باشد لیکن چون این عالم عالم کون و فساد است و فساد و فنا
مستولی است و بقای بدی مستحیل یکی می آید و دیکری میرود و دلیل هیچ دولتی قایم نکرد
پی زوال دیکری و چون این مقدمه معلوم کشت واجب آمد بر منجم که در وقت قران علوییی
نعت تامل کنند در دولت قایم و حکم آن از دلایل اصول و فروع و از محل طالع وی و از
طالع قران و از طالع ولادت و تحویل نایب صاحب دولت و از طالع مملکت وی و تحویل
آن بیرون آرد با استقصا پس بنکرند اکر دلایل همه متفق باشند بر ثبات یا بر فساد حکم
بر اتفاق کنند و اکر مختلف باشد ترجیح طلب کنند بمزاج قران که مزاج قران بیک دولتها
خاصه مزاج قران اوسط و اعظم و در اینکه قران اقدم مبدا است هیچ شک نیست لیکن شک
در قران اصغر است و چون دلایل فساد دولتی با آن مقرون کرد و شک برخیزد خاصه که
نزد قران کسوف کلی باشد یا خسوف کلی یا ظهور دنباله یا بدل شدن دوری یا فصلی
بفصلی یا قسمتی بقسمتی چنانکه در ادوار ذکر کردیم و هرکاه که دلیل فساد دولتی قایم
کنند دلیل ظهور دولتی دیکر قایم باشد بالضروره از آنکه این عالم عالم کون و فساد است
فصل چون دلیل ظهور دولتی قایم کنند وقت ظهور دولت آنکاه باشد که انتها از

برج قران بطالع سال القران رسد یا طالع وقت قران یا از طالع وقت قران یا سال القران ببرج
قران رسد یا میان خداوند طالع سال یا طالع وقت و میان خداوند برج قران اتصال قوی
افتد یا خداوند طالع سال یا طالع وقت قران رسد خاصه که این خداوندان کواکب علوی
باشند یا قران اصغر نازه کردد خاصه در برج قران اوسط یا اعظم یا طالع سال ببرج طالع
سال القران یا برج قران افتد خاصه که درجه بدرجه افتد یا تسییر درجه طالع سال یا طالع وقت
بدرجه قران رسد یا تسییر درجه قران بدرجه یکی از این دو طالع رسد و این آنکاه باشد که
درجها بیکدیکر نزدیک باشند یا میان کوکب مستولی در قران یا مستولی بر جزو قران و میان
کوکب بیننده در طالع وقت قران یا طالع سال القران اتصالی قوی افتد از مقارنه و غیر آن خاصه
که علوی باشند یا یکی از این کواکب بدرجه طالع یا درجه قران رسد یا بمرکزی از مراکز و تربیع
خود خاصه که آن مرکز درجه وتد طالع باشد یا مرکز جزو قران خاصه مرکز تربیع و مقابله
یا قوت کوکب مستولی یا مبتنی یا متولی بیفزاید از رسیدن بدرجه شرف یا درجه عاشر طالع
یا بیت خود یا بتشریق یا میان بعضی از این کواکب و بعضی از کواکب صاحب طالع سال و طالع وقت
در برج قران بعضی از این حالات باشد یا یکی از جمله این کواکب دوری تمام کند و بالجمله هرکاه میان
دو دلیل از دلایل وجهه چیزی اتصالی افتد بنظر یا اتحادی در دلالت یا ملاقاتی بجرم یا صلتی
بتسییر و انتها یا یک دلیل قوی را حال بدل کردد بقوت یا ضعف خاصه که در مرکزی باشد
یا کردد و در خود یا دور خود تمام کند هر آینه آن چیز ظاهر کردد یا سببی از اسباب ظهور دو
تازه کردد و اکر آن چیز ظاهر باشد او را ذکری افتد به نیک اکر آن دلایل در این حالات
قوی حال و مسعود باشند و به بدی اکر ضعیف حال و منحوس بوند و این اصل عظیم است در احکام
ظهور و ذکر چیزها که اینجا ثبت کردیم باید که در دیکر چیزها رجوع باین اصل کنی و بدانکه
اتصال شمس در تربیع نیز اثری است در ظهور خاصه که از جمله این کواکب باشند و بروج ذو جسدین
را نیز اثری است خاصه که یکی از این وجها باشند فصل مدار شرف و خست دولت بر شمس و قمر است

و مدار قلت و کثرت مدت بر زحل و مدار جمع و تفریق خزاین بر مشتری و مدار خدلان
و نصرت حرب بر مریخ و دولت بدین اسباب قایم است و هرچند که این اسباب از دیکر دلایل خالی
نیست و دیکر دلایل را در این اسباب شرکها است اما معظم احوال این اسباب از این کواکب بکیرند
اما معظم صفات صاحب دولت و اتباع و اشیاع وی از سیرت و صورت و سخن و شعار و
لباس و مرکب و دین و مذهب و بلاد و بقعت و مانند آن از کوکب مستولی نکرند و از مبتز
در طالع وقت و در طالع سال و از متولی بر جزو قران و از کوکبی که در دقیقه شرف باشد وقت
قران و از صاحب اشرف طالع وقت و صاحب اشرف طالع سال و از کوکبی که در طالع وقت یا در طالع
سال و از انتها و برج قران و انتها و طالع سال القران دولت پیشین و طالع سال القران دولت پسین
و خداوند هر دو از قابل تدبیر میبتر دولت پیشین در سال القران دولت پسین و از صاحب
برج سهم ملک در طالع سال قران پیشین یا سال ظهور وی و از کوکبی که ناظر باشد بسهم
ملک و مقبول بود در مکان خود و از موضع قمر و زیادت و نقصان نور وی و مجمل حکم آنست
که سعادت هر دلیلی از این دلایل دلیل خیریت و حسن این صفات است و نحوست وی دلیل
شرارت و قبح است فصل در سهم ملک خلاف بسیار است و بسبب بسیاری خلاف اعتماد
بر هیچ نبود و لکن آنچه مشهورتر است و معتمدتر میان دو سهم است که هرکس یاد کرده است چنانکه
در بیان سهام آورده ایم و دیکران دو سهم است که یکی را سهم اول خوانند و دیکری را سهم ثانی
اما سهم اول آنست که اکر زحل و مشتری هر دو شرقی بوده باشند یا غربی بکیر از مشتری تا زحل جهت
انتها و طالع قران اصغر و بر طالع تحویل فزای و اکر یکی شرقی و دیکری غربی باشد از شرقی بکیر
تا آن درجه و بر طالع افزای اما سهم ثانی آنست که اکر هر دو شرقی باشند یا غربی بکیر از
مشتری تا درجه انتها و طالع قران اصغر و بطالع تحویل سال افزای و اکر یکی شرقی باشد
و دیکری غربی بکیر از غربی تا آن درجه و بر آن طالع افزای و بعضی کفته اند که سهم اول از
آفتاب بکیرند تا زحل و بر درجه قران اوسط افزایند و سهم ثانی از مشتری کیرند تا زحل د

هر بران در جه افزایند و در این دو سهم اختلاف بسیار است لیکن معتمد تر آنست که گفتیم و انچه
در او خلاف کمتر است بدان سبب باعتماد نزدیک تر است سته سهام است اول انکه از مریخ
گیرند تا قمر بود و از قمر تا مریخ بشب و بر درجه طالع افزایند دوم انکه از درجه طالع گیرند
تا درجه قران و بر درجه طالع تحویل افزایند سیم انکه از درجه عاشر آفتاب گیرند تا عاشر تحویل
و بر درجه مشتری افزایند مجمل حکم آنست که سعادت و نحوست خداوند و نظر سعود و
نحوس بموضع سهام دلیل سعادت و نحوست دولت است و دلیل خیرات و شرات وی
مثلثهٔ آتشی و هوائی دلیل ظهور و اشراف خاصه آتشی مثلثهٔ آبی و خاکی دلیل ظهور و خیانات
خاصه خاکی فصل موضع زحل و موضع سهم سعادت دلیل علامات است که بر اندام صاحب دولت باشد اگر
هر دو یا یکی در طالع باشند ان علامت در سر و روی باشد و اگر در دوم باشد در گردن بود و اگر
در سیم باشد در دستها بود و دیگر بر این قیاس کند و اگر سهم سعادت در وی زمین باشد علامت
در جانب راست بود و اگر در زیر زمین باشد علامت در جانب چپ بود و اگر طالع قران برج
مذکر بود علامت بر جانب راست باشد و صاحب دولت سرخ و سفید بود و اگر مؤنث باشد
سیاه چرده بود و علامت بر جانب چپ بود و موضع سهمی که از خداوند ساعت گیرند تا شمس و
بر درجه طالع افزایند دلیل اندام علامت است و حال قمر دلیل است بر حال عدل و جود و سنت
صاحب دولت وقت ظهور و اگر حال قمر محمود باشد چنانکه در حد یا حیز خود بود عادل
باشد و اگر مذموم باشد جایر بود و اگر قمر منصرف باشد از اجتماع جوان بود و اگر متصل باشد پیر بود
و اگر با استقبال متصل بود مرد تمام بود و اگر منصرف باشد و معمر بود و اگر قمر مقبول باشد
بمکان یا باتصال ظهور وی مقبول بود و الا فلا و هم چنین صاحب حد سهم ملک دلیل است بر عدل
و جور و اگر سعد بود عادل باشد و اگر نحس بود جابر بود و اگر صاحب سهام اول از جمله دو سهم هرمس
که یاد کردیم ناظر بود بسهم و سعود باشد عادل بود و رعیت مطیع او و اگر بر عکس باشد جابر
و رعیت عاصی و اگر زحل سعود باشد عادل و اگر منحوس باشد جابر و اگر قران علویین در

اجتماع

اجتماع بود که مقدم باشد بر قران دلیل کند بر بد سیرتی اصحاب دولت بسبب ظلم و فتنه و جور
و میزان و اگر اجتماع بیرون در جزو قران باشد دلیل کند بر فساد حرث و نسل و اگر بعد قران
علویین قران سعدین بود حکم بر ضد بود فصل کوکبی که در عاشر صاحب عاشر باشد و صاحب
عاشر دلیل باس و شدت صاحب دولت است و کوکبی که در رابع صاحب رابع
و صاحب رابع دلیل مرکب صاحب دولت و بدانکه در این باب زحل دلیل استرات
و مشتری دلیل فیل و مریخ دلیل اسب و شمس دلیل اسب تازی و زهره دلیل اشتر و عطارد
دلیل خر فصل مشتری دلیل دین است بر اطلاق چون میان او و کوکبی امتزاج بود دین
ان کوکب قهر کند و بدانکه دین زحل دین جهود است و دین مریخ آتش پرستی است و دین
شمس آفتاب پرستی و ستاره و بت پرستی دین زهره اسلام و دین عطارد ترسائی و دین
قمر تعطیل و حیرت و سهم ملک در خانه کوکبی باشد دین آن کوکب غیر تغیر کند و اگر سهم ملک
در خانه نهم یا دهم باشد دلیل کند بر اخلاص و فرط وی در دین و اگر در یازدهم یا دوازدهم
باشد دلیل کند بر نفاق فصل زحل و صاحب بیت زحل هر دو دلیل عجز و قدرت صاحب
دولت بر رعیت و بر دشمن و دلیل طاعت و عصیان ایشان است او را پس اگر صاحب
بیت زحل مسعود باشد یا هر دو سعد دلیل بر قدرت و طاعت است و اگر هر دو نحس باشد
دلیل عجز و عصیان است و اگر زحل از نحس گذشته باشد و روی بسعد آورد دلیل کند که
اول حال عجز و عصیان است و آخر قدرت و طاعت بود و اگر منصرف باشد دلیل عجز و عصیان
و اگر صاحب بیت زحل در بیت زحل باشد و بکوکبی پیوندد در برجی دیگر پیش از انکه از برج
زحل بیرون آید انکوکب بزحل پیوندد دلیل کند که بسیار کس از اهل بیت صاحب دولت بر وی
خروج کنند و اگر ان کوکب بزحل پیوندد خروج کم باشد و اگر صاحب اجتماع یا استقبال مقدم نحس
باشد خروج خارجی بسیار باشد و اگر سعد باشد اندک بود و اگر میان زحل و سهم ملک نظر
مودت باشد رعیت دوستدار وی باشند و اگر نظر مقابله باشد دشمن دار وی بوند و اگر

و اگر عکس ... باشد ... [illegible]

نظر تربیع بود میانه حال بوند و اگر صاحب طالع ناظر باشد بزحل بنظر عداوت پادشاه صلح
کند و اگر ناظر باشد بکوکبی تحت الشعاع دشمنش هلاک شود بدست دیگری و اگر بیشتر کوکب
ناظر باشند بصاحب سابع زحل و زحل قوی حال باشد دشمن بسیار شود و اگر صاحب سابع
زحل قمر باشد یا شمس یا صاحب عاشر وی یکی از اهل بیت وی بر وی خروج کند و اگر صاحب سابع
در طالع باشد و صاحب رابع در عاشر باشد دشمنان منقاد گردند و اگر بر عکس باشد بر عکس بود
و اگر شمس بمریخ پیوندد و در تحویل سال ظهور خروج لشکر باشد خاصه که زحل بری و ناظر نبود
و اگر ماه خروج خوارج بسیار شود و اگر شمس بمشتری پیوندد به نظر زحل هم خوارج بسیار شود
خاصه از رعیت و اگر زحل در تحویل در وی در شرف خود باشد و مشتری بد و ناظر صاحب
دولت قاهر بود بر دشمنان و معاند باشد فصل مریخ دلیل ناصر و معین صاحب دولت است
اگر مشرقی ناصر از مشرق یا جنوب بود و اگر مغربی باشد از مغرب یا شمال بود و اگر در وتد باشد
نصرت زود بود و اگر در زائل دور بود و اگر در ششم باشد ناصر از جمله بندگان بود و اگر در
مثلثه برج قران باشد از جمله اهل بیت بود و اگر در ان مثلثه در وتد بود ناصر قادر باشد و
اگر در زائل بود عاجز باشد و اگر ناظر باشد برج قران بتربیع نصرت با مضرت بود بلشکر و
رعیت و اگر میان سهم ملک و دلیل صاحب دولت چنین نظر مودت باشد هر دو دولت صلح
کنند و اگر نه حرب کنند خاصه که مریخ در وتد باشد و اگر مریخ در تحویل شبی در خانه باشد
یا شرف خود یا در خانه مشتری بنظر مشتری با نک و نام دولت عظیم کرده و اگر در تحویل روز
مریخ قوی حال باشد در خانه مشتری و مشتری در خانه خود بود و شمس هر دو ناظر از وتد
یا جای محمودی دلیل کند بر قدرت وی بر اعدا و ضبط مملکت و رعیت فصل سعادت
ماه و آفتاب و سهم ملک و نحوست ایشان در طالع سال ظهور دلیل سعادت و نحوست
دولت و رعیت است و قران سعدین با راس در تحویل سال ظهور دلیل تقلدات بر امثال
و ریاست بر ایشان و اگر در عاشر طالع و عاشر شمس سعد بسیار باشد سعادت دولت بسیار

شود

شود و اگر اتصال قمر قوی حال باشد بتشریف دلیل کند بر جمع خزائن خاصه که برج ملکی منقلب باشد
یا ذو جسدین و اگر مشتری در تحویل سال ظهور در عرض شمالی و سرعت سیر و شرف و مانند ان
باشد سعادت عظیم کرده فصل سعادت و نحوست مشتری دلیل کثرت و قلت خزانه
دولت است اگر مشتری شرقی باشد بر شمس یا بر قمر یا بر طالع از برج ملکی در تحویل سال ظهور
دلیل کند بجمع خزاین خاصه که برج ملکی منقلب باشد یا ذو جسدین و اگر مشتری در تحویل سال
ظهور در تحت الشعاع باشد مال دوست دارد باز اگر مریخ با آفتاب بود و متصل باشد جامع
تفرقه خاصه که در سابع باشد و اگر صاحب سهم ملک متصل باشد بصاحب بیت المال جامع باشد
و اگر منصرف باشد مفرق بود فصل موضع سهم ملک و صاحب وی از طالع سال قران یا وقت
و ناحیت عرض کوکبی مستعلی در قران و برج قران و برج طالع همه دلیل ناحیت صاحب دولت است
و وتد طالع دلیل ناحیت مشرقست و عاشر دلیل مغرب عاشر دلیل جنوب و رابع دلیل شمال
و میان دو وتد دلیل میان دو ناحیت و شهرهای وتد طالع قران و برج قران شهرهای ظهور دولت
و حوادثان و کوکب عبتر دلیل اقلیم ظهور دولت و حوادث است قوی تر از همه برج قرانست در دلالت
بر ظهور دولت در شهرهای ان برج و قران در هر مثلثه که باشد دلیل قوت ان ربع است که منسوب
باشد بدان مثلثه چنانکه ربع مشرق منسوبست بمثلثه آتشی و مغرب بخاکی و شمال بهوائی و جنوب
بآبی از مقتضای حکمای قدیم سرطان و مشتری هر دو دلیل عراقست و عقرب و زهره هر دو دلیل
عرب و میزان و زحل هر دو دلیل روم است و جدی و عطارد هر دو دلیل هند است و اسد
و مریخ هر دو دلیل ترکست و شمس و دلو هر دو دلیل خوم دوم است و سنبله و قمر هر دو دلیل
تخوم ترکست و بودن این کواکب در حدهای خود دلیل قوت این ناحیتها است فصل
هر کوکبی که در عرض با یکی از دو علوی قران کند و مقارن ایشان شریک ایشان باشد در احکام
و اگر ان کوکب مطارد باشد یا قمر مزاج مقارن خود را قوی کند اگر چه مستعلی نباشد و اگر مریخ
باشد دلیل کند بر انتقال دولت بشمشیر و اگر زهره باشد دلیل کند بر انتقال بسبب زهره

فصل هر کس که اهلیت ملک و دولت دارد چون ابنای ملوک و مانند ایشان اگر درجهٔ طالع ولادت وی درجهٔ قران دولت افتد یا درجهٔ طالع وقت قران یا طالع سال القران یا درجهٔ آفتاب با ماه وقت قران خاصه درجهٔ آفتاب در روز و درجهٔ ماه در شب یا درجهٔ زحل یا مشتری در سال قران یا درجهٔ سهم سعادت طالع وقت یا طالع سال یا طالع وتدی افتد از اوتاد برج قران یا اوتاد طالع سال یا طالع وقت خاصه که ان وتد عاشر باشد آنکه صاحب دولت افتد یا صاحب ملک در ان دولت برقدر قوت و ضعف طالع ولادت خود و طالع ولادت ملوک آنست که آفتاب قوی حال باشد به بیت با شرف یا وتد خاصه وتد عاشر ناظر بود بصاحب طالع وقت یا صاحب طالع سال و اگر آفتاب ضعیف باشد زحل قوی بود بدین صفتها و اگر زحل نیز ضعیف باشد ماه در وتد عاشر و مشتری قوی بود و طالع جلوس صاحب دولت را بمنزلهٔ طالع وقت قران و سال قران وی باید و این مزاجات در وی بکار برند و اگر قمر در شب بر درجهٔ شرف باشد ملک کرد و اگر قمر از عقده باز گردد و بکوکب شرقی پیوندد که در عاشر باشد و بر درجهٔ شرف باشد ملک کرد و اگر همهٔ کواکب در روز پیش از آفتاب بر آیند و در شب پس از ماه و همه از تحت الشعاع دور باشند ملک کرد و اگر نیرین در دو سنور به زحل یا مشتری باشند ملک کرد و اگر قمر و سعد در شرف خود باشند و یکی در عاشر سهم السعاده افتد و سهم السعاده در عاشر طالع بود هم ملک کرد خاصه که عاشر طالع بیت عشر باشد یا صاحب سهم السعاده باشد و اگر کوکب ناحیتی چنانکه زحل هند را است و مشتری بابل را و مریخ ترک را و شمس روم را و زهره عرب را و عطارد مصر را و قمر چین را اما عاشر طالع باشد و بصاحب طالع پیوندد و هر دو در شرف خود باشند و مشرقی ملک ان ناحیت کرد خاصه که از ابنای ملوک ان ناحیت باشد اگر چه اوسعد و چهار وتد باشد قوی حال الملک کرد و اگر سهم سعادت در طالع باشد و طالع برج ملکی باشد و خداوند وی در درجهٔ شرف ملک کرد و اگر در یا زدهم باشد سعادت بزرگ یابند و اگر صاحب عاشر در طالع باشد و قمر و سهم السعاده هر دو مسعود و خداوندان هر دو در جای خود باشند سلطان کردد و اگر پنج کوکب بشتری پیوندند و مشتری

برخل

برخل پیوندد بودت و هر دو صاعد باشند در افلاک و در عاشر باشند پادشاه جهان کیر کردد و اگر ماه و آفتاب هر دو در شرف هر دو در جای خود باشند و مسعود باشند ملکی بزرگ کردد و ملک در خاندان او دیر بماند و اگر طالع مولود عاشر طالع تحویل سال افتد و ان عاشر برج منقلب بود ذکری جمیل شاید سایر کردد خاصه که درجهٔ هر دو یکی بود و ان درجه نیز درجهٔ شرف شمس باشد و قمر نیز و اگر طالع اسد باشد یا حمل و شمس در دقیقهٔ طالع بود یا نزدیک باشد و قمر در دقیقهٔ طالع بود ملک کرد و حجت دلیل ملک قائم کشت اگر اتصال صاحب طالع برحل یا مشتری یا آفتاب نزدیک باشد در اول عمر ملک کرد و اگر دور باشد در آخر عمر اگر اتصال بثقل کوکبی بود در میانهٔ عمر فصل دلائل مدت دولت چهار جنس است

اوّل قرانات و ان چهار است اقدم و اعظم و اوسط و اصغر دوم کواکب و ان دو کونه است ثابته و سیاره سیم بروج و انهم دو کونه است اصول و فروع اما اصول چهار است یکی طالع وقت قران و دیکر طالع سال قران و سیم طالع جلوس صاحب دولت و ظهور وی چهارم برج قران و اما فروع سه است یکی انتها طالع وقت و دیکر انتها طالع سال سیم انتها برج قران در سال ظهور چهارم درجات و انهم دو کونه است اصول و فروع اما اصول دو است یکی درجات این سه طالع مذکور و دیکر جزو قران اما فروع سه است یکی تسییر این سه طالع و یکی تسییر جزو قران سیم درجات قسمتهای الوف فصل دلائل طول مدت از این چهار جنس یازده نوع است اوّل قرانات خاصه اقدم پس اعظم دوم کواکب علوی و شمس خاصه زحل و عطارد طول مقتضی است پس مشتری پس شمس و عطارد قمر را همه از کواکب طویل مدت شمرده اند که ناظر النوبه باشد چنانکه سفلی است بدان سبب که بدیل و عدیل شمس است سیم کواکب ثابته منازل را از قدر اوّل و دوم است خاصه انکه در مزاج زحل و مشتری است چهارم بروج ثابت خاصه دلو که برج علویست پس اسد پس عقرب پس ثور که برج سفلی است پنجم مثلثات خاصه که خاکی

بود پس هوائی و قوی تر برجهای خاکی جدی است و ضعیف تر ثور و میانه سنبله و قوی تر برجهای هوائی دلو است و ضعیف تر جوزا و میانه میزان ششم اوتاد خاصه وتد رابع پس سابع پس عاشر پس طالع هفتم ربعهای طالع خاصه ربعی که میان طالع و عاشر است پس نظیر وی هشتم بطوء سیر خاصه مقام دوم پس مقام اوّل پس نزدیک بمقام نهم درجهای اوتاد خاصه درجهٔ رابع پس سابع پس عاشر پس طالع دهم ربعهای فلک اوج و حامل خاصه نطاق دوم پس سیم یازدهم درجهای قسمت ادوار خاصه قسمت الوف پس قسمت عاثنین فصل و اما دلائل قصر مدت از ان چهار جنس ده نوع است اوّل قران اصغر دوم کواکب سفلی خاصه عطارد پس زهره سیم برجهای منقلب خاصه حمل پس سرطان پس میزان پس جدی چهارم مثلثات خاصه آتشی پس آبی و بعضی آبی را مقدم داشته اند و قوی تر برجهای آتشی قوس است و ضعیف تر حمل و میانه اسد و قوی تر برجهای آبی حوت است و ضعیف تر سرطان و میانه عقرب پنجم زائل الاوتاد است خاصه دوازدهم پس ششم پس نهم ششم ربعهای طالع خاصه ربعی که میانه عاشر و سابع است پس نظیر وی هفتم ربعهای فلک اوج و حامل خاصه نطاق چهارم پس دوم هشتم سرعت سیر نهم درجهای زائل الاوتاد خاصه درجهٔ دوازدهم پس ششم پس سیم پس نهم دهم از درجهای قسمت الوف درجهای قسمت آحاد فصل و اما دلائل توسط مدت از ان چهار جنس هفت نوع است اوّل قران اوسط دوم از سیاره مریخ و مشتری را از جمله اوساط شمرده اند سیم برجهای ذو جسدین چهارم مائل الاوتاد پنجم توسط سیر ششم درجهای مائل الاوتاد هفتم قسمت عشرات از درجهای قسمت الوف و بعضی مثلثه آبی و هوائی را میانه مدت شمرده اند و خاکی را دراز مدت و آتشی را کوتاه مدت و این بحق نزدیک تر است فصل اگر قران دولتی قران اعظم باشد و طالع وقت قران و سال القران و طالع ظهور دولت در برج قران و انتهاء از طالع وقت و سال و برج قران در سال الظهور و انتهاء از طالع قران و برج قران بیش و سال القران پس این همه برجهای طویل

مدت

مدت باشند و مثلثه قران خاکی باشد یا هوائی و کواکب معتبر در هر سه شکل طالع و مستولی بر جزو قران و خداوندان برجهای انتها آن همه کواکب طویل مدت باشند چون علوی و ثابته و از علوی آنکه بطیء السیر بود و بر درجهٔ وتد بود و درجهای طالعها و اوتاد و سهم ملک و جزو قران در درجهای قسمت الوف و مائین باشند و اوتاد طالعها قائم باشند و برجهای ثابت خاصه وتد عاشر و خداوندان مدتهای تسییرات درجهای طالعها و کواکب معتبر و مستولی در قران و مستولی بر جزو قران همه نیز کواکب طویل مدت باشند دلیل کند بر غایت طول مدت ان دولت خاصه که بیشتری از این دلائل مسعود و قوی حال باشند بسعادتهایی که در فصل سابق یاد کرده ایم در حق ابناء ملوک و اگر این دلائل همه برعکس باشند دلیل کند بر غایت قصر مدت ان دولت خاصه که بیشتری از ان دلائل منحوس و ضعیف حال باشند بنحوستهایی که یاد خواهیم کرد در فصلی که بعد از این فصل خواهد آمد و اگر متوسط حال باشند دلیل کند بر توسط مدت ان دولت خاصه که در سعادت و نحوست نیز متوسط فصل دلائل نکبت دولت و قطع مدت وی بسیار است یکی آنست که طالع وقت قران دولت یا طالع سال وی یا طالع جلوس صاحب دولت یا خداوند یکی از این سه طالع یا عاشر یکی از این سه یا صاحب عاشر یا کوکب معتبر در یکی از این سه طالع یا کوکب مستولی بر جزو قران منحوس کردد بنحستی قوی یا تسییر درجات این دلائل یا انتهاء این طالعها بقاطعی رسد و دیکر آنست که طالع شهری که ظهور دولت در ان شهر بوده است منحوس کردد بنحستی قوی و دیکر آنست که بر درجهٔ ان طالعها یا درجهٔ عاشرهای ان یا درجهٔ مستولی یا درجهٔ خداوندان طالعها و عاشرها یا درجهٔ شمس یا قمر یا سهم السعادهٔ ان طالعها کسوف کلی یا خسوف کلی افتد یا نزدیک بکلی خاصه که ان کسوف و خسوف در نصف النهار باشد یا نزدیک بنصف النهار و دیکر آنست که کوکبی علوی از ان درجها راجع کردد خاصه مریخ که در وتد اوّل در اوتاد طالع دولت بنکبت مضرتست و هم چنین تردد زحل و دیکر آنست که قران نحسین افتد در درجهٔ شرف کوکبی که ان دولت یا ناحیت ان دولت بدان کوکب منسوب باشند خاصه که خداوند

سر ناظر باشد بهر دو نحس و اگر نظر از برج ثابت بود فسادی که از آن قران نماید دیر بر کرد
و اگر از منقلب باشد زود و در دو کذرد و اگر ذو جسدین باشد میانه حال باشد و دیگر آنست
که یکی یا بیشتر از این سه طالع در طالع قران اصغر ساقط کرده خاصه که آن ساقط دوازدهم یا
یا هشتم و همچنین اگر مشتری ساقط کرده از نیرین و دیگر آنست که برج انتها با شمس منحوس کرده
بتربیع نحسین و دیگر آنست که در سال الخلافت طالع یا نکبت زحل در یازدهم طالع سال افتد
یا صاحب طالع بصاحب پنجم یا بصاحب هشتم بپیوندد و یا بکوکبی که در پنجم یا هشتم باشد یا بکوکبی
محترق و دیگر آنست که نیر نوبت در طالع دولت در وتد و جلب جوبد باشد پس تسییر درجه
وی بمقابله طور رسد و دیگر آنست که شمس منحوس که در میانه و نحس و دیگر آنست که هر دو نحس در
تحویل سال بتربیع درجه قران یا درجه طالع قران افتد و دیگر آنست که در تحویل سال الظهور صاحب
دولت در میانه نحسین اتصال افتد خاصه بقران یا تربیع یا بمقابله از آن جهت که این اتصال
دلیل قتل صاحب دولت است خاصه که زحل قوی حال باشد و نامقبول و اگر زحل قوی باشد
و مریخ ضعیف فتنه ضعیف انگیزد و دیگر آنست که زحل مقابل تدبیر مشتری باشد و محترق کرده
از الجهة که این دلیل قتل صاحب دولت است و دیگر آنست که مریخ از تربیع یا مقابله زحل باز شده
کرده و قمر بود و مریخ بر زحل باز دهد و زحل از طالع ساقط باشد و مریخ قوی حال این هم دلیل
قتل صاحب دولت است و دیگر آنست که زحل در خانه مشتری باشد و مشتری بقران یا مقابله
یا تربیع مریخ باشد پس نظر سعد این هم دلیل قتل صاحب دولت است و دیگر آنست که مریخ در
هبوط خود یا وبال خود قران کند با مشتری بی نظر سعدی این هم دلیل قتل وی است و دیگر آنست
که مریخ در آن برج باشد که آفتاب در آن بوده یا در دهم یا دوازدهم یا در یازدهم وی
و آفتاب بروی غالب بود این دلیل حرب و فتنه باشد و دیگر آنست که در تحویل سال الظهور دولت
زحل محترق کرده و این دلیل قتل است و تمام ناشدن دولت و دیگر آنست که کسوف کلی افتد در
حمل یا اسد یا در میزان بعقده راس و اگر آن کسوف در میزان بتربیع زحل و مریخ باشد و زحل

درجه‌ی

درجه بود و مریخ در سرطان قتل صاحب دولت بر آن باشد یا بعد و خاصه که زحل در جدی
محترق کرده و بدتر همه آنست که این کسوف در نوزدهم درجه میزان باشد که درجه هبوط
شمس است و اگر قمر را خسوف باشد کلی در حمل و زحل در سرطان و مریخ در حمل هلاک
صاحب دولت آنگاه بود که آفتاب بحمل آید و دیگر آنست که مریخ بر درجه سهم السعاده بود یا
سهم حرب که این دلیل ریبت و فتنه و رنج بسیار و دیگر آنست که سهم ملک در مقابله زحل
و مشتری افتد و آفتاب بزحل منحوس کرده و ماه بمریخ این دلیل نکبتی عظیم است و دیگر آنست
که انتها از برج شمس ببرج سهم رسد که هر سال یکی برج براند و دیگر آنست که آفتاب بدرجه
سهم رسد و دیگر آنست که اگر شمس از مشتری باز گردد و بمریخ پیوندد پس بزحل هم در
آن برج این دلیلست که خارجی از اهل بیت فتنه انگیزد چنانکه نکبت آن بصاحب دولت
برسد آنگاه اگر زحل مسعود باشد بر آن خارجی ظفر یابد و اگر بزحل پیوندد در آن برج
خوارج بسیار شوند از اهل بیت فصل حکمای اسلام در بیان مدت دولتها سخن بسیار گفته‌اند
و از دولتهای گذشته حکمها انگیخته‌اند لکن را بر بیشتران اعتماد نمی‌افتد بدان سبب که بنای
بیشتران بر اصلی فاسد است و قواعد مختلف بسبب اختلاف مدت دولتهای گذشته چون
اختلاف مدت دولت خلفا که بنای احکام آن بر بودن کواکب علوی نهاده‌اند در خانهای
شمس از این روی که برج شمس را ابتدا طالع نهاده‌اند و دیگر برجها را خانهای وی شمرند
و گفتند که هرگاه زحل در دهم یا یازدهم برج شمس باشد شمس سالهای صغرای خود را
تمام بدهد و اگر در نهم وی باشد نیمه سالهای صغری دهد و اگر در هشتم وی باشد
و مشتری در دوم وی همه تمام سال صغری دهد و اگر بتثلیث وی باشد و مشتری در یازدهم
وی سه خمس دهد و اگر در ششم وی باشد یا مریخ بهم ربع دهد هم بر این منوال گفته‌اند
تا مدت دولت هر خلیفه چند بود و مواضع کواکب علوی در سال الجلوس وی از شمس کجا بود
گفتند که چون کواکب علوی در این مواضع باشد از شمس این مدت دهد و از سال صغرای شمس

در گذشته بدان سبب که مدت هیچ خلیفه از صحابه زیادت در گذشته بود مثال این مقدار
آنست که چون طالع سال خلافت ابوبکر زحل در عقرب بود و مشتری در قوس و مریخ در جدی
و شمس بنصف حمل مدت خلافت وی سبع سالهای صغرای شمس بود برای آنکه مریخ در عاشر شمس
بود و زحل در هشتم و مشتری در نهم و چون در طالع سال خلافت عمر مریخ در دلو بود و زحل
در قوس و مشتری در دلو و شمس در حمل مدت خلافت وی سه خمس سالهای صغرای شمس بود
برای آنکه زحل در تثلیث شمس بود و مشتری در اسد پس و دیگر بر این قیاس کن و بیندیش
که این اصل اعتماد را نشاید و در قوانین احکام هیچ نظیر ندارد و از حکمای اوایل بر این وجه هیچ
روایتی نیست و ممکن که در دولتی با مدت زیاده از سالهای صغرای شمس باشد یا نه و چون بحقیقت
بنگری در انعقاد که حکم کرده‌اند بدان بر دولت ابوبکر و عمر و عثمان و غیر ایشان انعقاد دهم درست
بیرون نیاید از سالهای صغرای شمس بدان دلیل که مدت خلافت ابوبکر دو سال و سه ماه و
هشت روز بوده است و عمر و سبع سالهای صغرای شمس و سال ده هشت ماه و پنجده روز شمس
است و این تفاوت بسیار است در این مقدار و نیز بسیار کس بعد از خلفای بنی عباس که مدت
خلافت ایشان زیاده از سالهای صغرای شمس بوده است چنانکه خلافت هرون الرشید بیست
و سه سال و دو ماه و شانزده روز فصل و از این احکام آنچه صواب‌تر دیگر است یکی این آنست
که گفته‌اند چون سهم ملک و خداوند وی هر دو در وتدی باشد مدت دولت مدت قران اعظم
باشد و اگر خداوند سهم در وتد باشد و سهم مدت قران اوسط باشد و اگر هر دو در وتد
نباشند مدت قران اصغر باشد و دیگر آنست که اگر قران و کوکب منتر و قمر خاستن داد و تا دیا
مدت قران اعظم باشد و اگر در مایل باشد اوسط باشد و اگر در زایل باشد اصغر باشد
و دیگر آنست که مدت بقای صاحب دولت از طالع جلوس وی بر برج و درجه بیرون آورند اول
آنکه مقدار درجها که در میان زحل آن طالع باشد بگیرند و هر درجه را یک سال شمرند
دوم آنکه مقدار درجها که میان طالع باشد و خانه زحل بگیرند هم بدان صفت سیم آنکه

مقدار

مقدار درجها که میان زحل باشد و درجه قران بگیرند هم چنان چهارم آنکه مقدار درجها که
میان طالع قران باشد و درجه قران بگیرند همچنان پنجم آنکه از وقت جلوس گیرند تا آخر آن مدت را
مدت صاحب دولت خوانند و دیگر آنست که مدت بقای وی از طالع جلوس وی بیرون آرند و گویند اگر
زحل در خانه علوی باشد و زحل خداوند خانه وی هر دو در وتد باشند بعد میانه زحل و خداوند
خانه وی بگیرند بدرجات سوا و هر سی درجه را یک سال شمرند و همچنین هرگاه هر دو در مایل باشد
و اگر یکی در وتد باشد یا در مایل و دیگری در زایل از آن کوکب گیرند که در وتد یا مایل باشد
تا دیگری و اگر در میانه زحل و خداوند خانه وی کواز سیصد درجه باشد هر درجه را ماهی شمرند و اگر
زحل در خانه سفلی باشد و آن سفلی ناظر بود بر زحل از هر که در وتد باشد یا در مایل و تد بگیرند
تا دیگری و هر سی درجه را سالی شمرند و اگر سفلی ناظر نباشد هر شصت درجه را سالی شمرند
و دیگر آنست که اگر طالع روزی باشد و زحل در اسد بود بگیرند از آفتاب تا زحل و هر درجه
را ماهی گیرند اگر میان ایشان اتصال بود و اگر نه هر درجه را روزی و اگر طالع شبی باشد از
زحل گیرند تا آفتاب بدین صفت و اگر زحل مقبول باشد و در برج ذو جسدین باشد هر درجه را
سالی شمرند و آن حمل سیصد درجه را که گفتیم بکار دارند اینجا نیز بر مشتری همین عمل کنند که
با زحل کردند لیکن بجای سال زحل از مشتری ماه شمرند و بر عدد سال زحل زیاد کنند تا
که هر دو در وتد باشند و اگر زحل در خانه سفلی ناظر نبود ماهها مشتری را بر سالهای زحل
زیادت کنند و دیگر آنست که اگر زحل از خانه خود در کم پنج درجه باشد یا زیادت بیست و پنج
درجه این دلیل کوتاهی مدت بود برای آنکه چون زحل بر پنج درجه یا آخر برج رسد هر درجه را
سالی شمرند اما اینجا قطع باشد و اگر از اینجا بجهد تا قران نو برسد و دیگر آنکه چون طالع سال
قران خانه زحل باشد یا شرف وی یا خانه قمر بگیرند از طالع تا برج قران هر برجی را سالی
اگر قمر با زحل در وتد باشد بقوت یا برجیت و اگر نباشد در وتد از برج قران گیرند تا طالع
و دیگر آنست که مقداری که از دقیقه معتبر باشد تا آخر برج مقدار و مدت دولت بود آنگاه

اکر مبتز در غایت قوت بود و دقیقه سال شمرند و بدانکه هرچند که این اقوال مینماید که بصواب نزدیک
تر است اما بران اعتماد نمیباید کرد بدان سبب که هیچ قطب بدیکری نمیماند و بنا همه بر اصلهاء اصلا
فصل اما اصل که بران اعتماد است و طریقی که اوایل بدان رفته اند آنست که نخست بنکری در
دلایل مدت دولت چنانکه در فصل پنجم از این مقاله ذکر کردیم کران دولت دراز مدت است یا
کوتاه مدت یا میانه مدت یا نیک دراز مدت بدان سبب که دلایل طول مدت و مزاج سعادت
او سخت بسیار باشند یا نیک کوتاه مدت بدان دلیل که دلایل قصر مدت و مزاج نحوست او سخت
بسیار باشد خاصه مزاج نیز نوبت چنانکه سعادت مزاج را در فصل چهارم و نحوست مزاج را
در فصل ششم هم از این مقاله یاد کردیم پس تعلیل دو قران بیرون آید و مستولی بر جزو قران
مبتز در شکل طالع وقت و طالع سال القران و طالع وقت ظهور دولت و طالع سال الظهور پس
در طالع وقت ظهور را مقابله میدادی در دلالت مدت پس مبتز طالع وقت قران با مبتز طالع
ظهور را با تعلیل دو قران را با مستولی بر جزو قران با مبتز را در سال القران اگر هر شش در قوت
نزدیک یکدیگر باشند و اگر یکی در غایت قوت بود او دلیل بود و دیگر شکل او و منزلت دیگر
بر قدر قوت باشد چون دلیل مدت و شکل آن معلوم گشت انگاه بنگر اگر دولت نیک دراز
مدت است مدت فنا و عطیهٔ عظمی دلیل است باز یادت شکل او و اگر نیک کوتاه مدت است مدت
او کم عطیه صغری دلیل است و اگر دراز مدت است مدت او عطیهٔ کبری است و اگر کوتاه
مدت است مدت فنا و عطیهٔ صغرا است و اگر میانه مدت است مدت میانه وسطی است و عطیه هر یک
در مواليد یاد کنیم و عطیه شریک بیک منزلت کمتر است از عطیهٔ دلیل چنانکه اگر دلیل عطیهٔ
عظمی دهد او کبری دهد و اگر دلیل کبری دهد او وسطی دهد و اگر دلیل وسطی دهد او صغری
دهد و اگر دلیل صغری دهد او کم صغری دهد و اگر دلیل کم صغری دهد او هیچ ندهد و طریق
زیادت شریک آنست که اگر دو تد باشد تمام عطیه دهد و اگر در مایل و تد باشد نصف
عطیه دهد و اگر در زایل باشد یک ثلث عطیه دهد و چون عطیهٔ دلیل و شریک جمله مقرر

ومعلوم

ومعلوم گشت انگاه تسییر هر یک بران از دلیل و شریک و دیگر جای دولت چون درجهای اجتماع
طالع و درجهای عاشر هر چهار و درجهای خداوندان هر چهار طالع و هر چهار عاشر و در
سهمها ملک و درجهٔ قران و درجهٔ انتها از قران دولت پیشین در سال القران دولت پسین
و درجهٔ انتها از قران پسین در سال الظهور دولت و درجهای خداوند هر دو انتها و درجهٔ
نیز نوبت و هر چهار طالع و هم چنین بران انتهاء برج قران و طالع وقت ظهور و سال الظهور
تا هر یک از تسییرات و انتهاآت بکجا رسد از مواضع نحوس و اطع و سعود دوافع و مواضع
این سعود و نحوس و اجرام و شعاعات و شرایط آن در مواليد یاد کنیم پس بنگر اگر بیشتر بنحوس
نحوس رسیده است حکم کن بقطع مدت دولت اگرچه از عطیه چیزی باقی مانده باشد خاصه
که از دلایل نحوست دولت یا صاحب دولت یا ملک دولت یا شهر دولت بدان وقت بعضی
قایم کردد و اگر بیشتر تسییر بسعود رسیده است حکم کن بثبات دولت اگرچه در آن وقت تبدیل
قران باشد یا تبدیل فصول ادوار یا تبدیل عمت الوف یا کسوف کلی یا خسوف کلی خاصه که
از دلایل سعادت آن چهار سبب در آن وقت بعضی قایم کردد و اگر هر دو بر این رسیده است
اعتماد بر کمیت عطیت کن که اصل آنست خاصه که از مدت بیشتری باقی باشد و هرگاه که
عطیهٔ دلیل اصل تمام شود در آغاز زیادت شریک از شکل هذا ابتداء قطع باشد و جانب
قطع راجح آید بر جانب ثبات اگرچه مزاج سعود و نحوس در تسییرات و انتهاآت برابر باشند
و برابری آن بنحو باشد که ده دلیل بسعود رسد و ده بنحوس که از یکدیگر دلیل با دیگری تفاوت
بسیار است باید کران تفاوت نگاه داشته شود بعقل و ذهن و عمل عزیز و ذهن صافی
و هذه کافیة تا حکم راست آید بعون الله توفیقه تمام شد کلام صاحب کفایه در این باب
شکر الله سعیه و ذو الحقیقة با تحقیق را در این باب بجائی رسانیده است که فوق آن
متصور نمیباشد و مقدور عقل بشری نمیباشد تفوق جستن بران لیسا قواعد کلی و فواید
معنوی از آن استنباط میشود که در جمیع ابواب فنون این علم شریف بکار توان برد باید که

ینبغی دران تامل شافی و تدبیر وافی بجا آورند و بمحک امتحان و عمل در آورند تا از فواید
آن محروم نمانند کرد والله الموفق والمعین تذنیب بدانکه بعضی افاد باب این علم بنا بر اصل
اوسط ضبط قرانات را بطریقی که در این جداول ثبت شده است نموده است و ابتدا
بقران اول مثلثهٔ آبی که پیش از وضع تاریخ یزدجردی اتفاق افتاده است در برج عقرب
نموده است بعد از آن تمامی قرانات مثلثهٔ آبی و قرانات مثلثهٔ ناری را که قران انتقالی
آن در برج اسد واقع شده بوده است ضبط نموده است و بعد از آن قرانات مثلثهٔ خاکی
را که قران انتقالی آن در برج سنبله بوده است ثبت نموده است و بعد از آن قرانات
مثلثهٔ هوائی را که قران انتقالی آن در برج جوزا بوده است ثبت نموده است بدین
گونه و بنای سخن ایشان آنست که ابتداء قران اعظم که در برج حمل دقیقه مه دقیقه که
ثانیه و مه ثالثه و که رابعه بوده است مقدار هفصد و هفتاد و سه سال و سیزده
روز و بیست ساعت و بیست و شش دقیقه و چهل و هفت ثانیه و سی و نه ثالثه
و سی و شش رابعه از نصف النهار روز جمعه طوفان گذشته بوده است و از اول
انسال بعلاوه چهل و سه روز گذشته بوده است و بنای کلام حکمای فارس در
قرانات بر این نسق بوده است و ما بین هر دو قران بزعم ایشان از ایام و کسور ان
بوده است از ایام ۷۲۴۹ و از کسور ایام ه و ما کدم ثالثه و میان هر دو قران از
درجات و کسوران می باشد ۲۴۲ درجه و که دقیقه و کو ثانیه و رابعه و بر این نسق ما
بین هر دو قران که بعد از تاریخ یزدجردی اتفاق افتاده است بعد از آن بران
افزوده اند و این است جداول اربعه از برای قرانات مثلثات چهارگانه
ابتدا بمثلثهٔ آبی و حقیر رسالهٔ تقصیر مؤلف رساله دو جدول دیگر بران علاوه
نموده است بجهت قرانات مثلثهٔ آبی و آتشی که در تاریخ تحریر رساله دران
میباشیم

قران

قران زحل و مشتری بسیر وسط در مثلثهٔ آبی

عدد قرانات	ایام بعداز نصف النهار یوم الطوفان	عدد قرانات	ساعات و دقایق و ثوانی	عدد قرانات	بروج و درجات و دقایق
ا	۲۲۳۰۰	ا	ط ه د	ا	ر ح ی ۲
ب	۵۱۵۰	۰	ح له ل	۰	۹ له ۰ ب
ج	۷۹۰۱	۲	ر ا ل	۲	۴ ی ه ا
د	۶۵۱	۷	ل یا ۲	۷	ه کو ر ر
ه	۶۵۹۷	ه	ل لج ل	ه	نا که ه ۹
و	۱۳۸۴۷	و	ل یا ۱	ه	۴ یو س یا
ز	۲۱۰۹۶	ر	یا سک کا	ر	۷ ۴ ه ر
ح	۲۸۳۴۶	ل	ه لج ـ	ل	کا ه ر ه
ط	۳۵۵۱۵	ط	ط مو یا	ط	۴ ل لج یا
ی	۴۲۸۴۵	ـ	لا یو س	ـ	۷ ل کا ر
یا	۵۰۰۹۵	یا	ل ر ۰	یا	کا یا ۴ ۷
یب	۵۷۲۴۴	ـ	مو لج ۴	ـ	۴ ح کو یا
یج	۶۴۳۹۴	۴	لا ل ۷	۴	ه ه لج ر

قران زحل و مشتری بسیر وسط در مثلثهٔ آتشی

عدد قرانات	ایام بعداز نصف النهار یوم الطوفان	عدد قرانات	ساعات و دقایق و ثوانی	عدد قرانات	بروج و درجات و دقایق
یه	۷۱۷۴۳	ا	۴ ۰ ر	ا	که ط ا ۷
یو	۷۸۹۹۳	۰	که ی و	۰	۴ ۲ ۷ ۱
یز	۸۶۲۴۲	۲	ر ۷ ۶	۲	ه ل و ی
یح	۹۳۴۹۲	۷	ط یو	۷	که یو ل ۷
یط	۱۰۰۷۴۱	ه	ک ل ل	ه	۴ مو ی ی
ک	۱۰۷۹۹۱	و	یا ل یو	و	و یو ی ل
کا	۱۱۵۲۴۱	ر	ی ه ل	ر	که یا یو ۷
کب	۱۲۲۴۹۰	ل	یه ا ا	ل	یو ل ی ل
کج	۱۲۹۷۴۰	ط	۶ ۶ ۶	ط	و ۰ کا ل
کد	۱۳۶۹۸۹	ـ	که یو کو	ـ	کو ۹ ۹ ۷
که	۱۴۴۲۳۹	یا	ه لو لج	یا	و ش که ی
کو	۱۵۱۴۸۸	ـ	ل ر یا	ـ	و ل ل ل
کو		۴		۴	

قران زحل و مشتری بسیر وسط در مثلثهٔ خاکی

عدد قرانات	ایام بعداز نصف النهار بعد از طوفان	عدد قرانات	ساعات و دقایق و ثوانی	عدد قرانات	بروج و درجات و دقایق
کز	۱۵۸۷۳۸	ا	ر ل له	ا	ه ی ۶ کو
کح	۱۶۵۹۸۷	۰	کا ط یو	۰	ا ل ۲ و
کط	۱۷۳۲۳۶	۲	ـ کا لج	۲	ط ه له ر
ل	۱۸۰۴۸۱	۷	۹ لد ۴	۷	ه ر لج ۹
لا	۱۸۷۷۳۶	ه	۴ ۴	ه	ا ـ که و
لب	۱۹۴۹۸۶	و	۹ ۴ ا	و	ط ه ۵ ر
لج	۲۰۲۲۳۵	ر	۵ و ۴	ر	ه یو که ۹
لد	۲۰۹۴۸۵	ل	۶ ل ۷	ل	ا ر ۵ ر
له	۲۱۶۷۳۴	ط	ر کا له	ط	ط و ر ر
لو	۲۲۳۹۸۴	ـ	و م ی	ـ	ه که ۵ ۹
لز	۲۳۱۲۳۳	یا	لج ش کا	یا	ا که یو ر
لح	۲۳۸۴۸۳	ـ	ط ۶ ۶	ـ	ط ۹ که ل
لط	۲۴۵۷۳۲	۴	که یو و	۴	ه کا و ل

قران زحل و مشتری بسیر وسط در مثلثهٔ بادی

عدد قرانات	ایام بعداز نصف النهار بعد از طوفان	عدد قرانات	ساعات و دقایق و ثوانی	عدد قرانات	بروج و درجات و دقایق
م	۲۵۲۹۸۲	ا	یا کو لج	ا	ل س ۰ ۰
ما	۲۶۰۲۳۲	۰	ی ل یا	۰	ل ل ۷ ـ
مب	۲۶۷۴۸۱	۲	۴ لج ۴	۲	ل ۲ و و
مج	۲۷۴۷۳۱	۷	۲ ی ل	۷	ل ل ط ۰
مد	۲۸۱۹۸۰	ه	یو یا لج	ه	ط ی یا ـ
مه	۲۸۹۲۳۰	و	ه ۹ که	و	لج ی ه و
مو	۲۹۶۴۷۹	ر	ل له ۴	ر	لج ۴ یو ۰
مز	۳۰۳۷۲۹	ل	ر یو ر	ل	ط ـ لج ـ
مح	۳۱۰۹۷۸	ط	مو ر ل	ط	لج له کا و
مط	۳۱۸۲۲۸	ـ	ی ل ـ	ـ	لج ی که ۰
ن	۳۲۵۴۷۷	یا	۹ مو یو	یا	ط کو کو ـ
نا	۳۳۲۸۲۸	ـ	س لا ل	ـ	لج یا ل و
		۴		۴	

قران زحل ومشتری بسیر وسط در مثلثهٔ آبی				
	ایام بعد از قران زیجی	قران کواکب دوراه		برج با اجزاء
ا	۳۴۰۰۷۸	ا ح ا	ا	ء ا یو ۹
ب	۳۳۷۳۲۷	یه نه کو	۰	یا ء ید
ج	۳۴۴۵۷۷	ه ه ز	۴	ر و ر ل
د	۳۱۸۱۲۴	ر ر ط	۷	ء ل ه ۹
ه	۳۵۹۰۷۶	د ل ل	ه	یا ء ن
و	۳۶۶۳۲۹	یح لا نه	د	ر ح کو لا
ز	۳۷۳۵۷۹	ل تا ر	ر	ء یو ر نا
ح	۳۸۰۸۴۴	کو ۰ م	ل	یا ل ء کا
ط	۳۳۸۸۰۷۴	یا یه ء	ط	ر ح ل ط
ی	۳۹۵۳۲۴	د کو که	ی	۱۷۹ ء
یا	۳۰۲۵۷۳	ء لو	یا	یا کو یح کا
یب	۴۰۹۸۷۳	ل م ۰	ی	ر ل نه ط
			۰	

قران زحل ومشتری بسیر وسط در مثلثهٔ آتشی				
	ایام بعد از قران زیجی	قران کواکب دوراه		برج با اجزاء
۰	۳۱۷۰۰۷۳	یه یح ط	ا	۰ ح ل ز
ید	۴۲۴۳۲۲	و ی نو	۰	کو ۴ ۰ ل
یه	۴۳۱۵۷۱	ل کو ل	۴	۴ ی ه ل
لو	۴۳۸۸۲۱	ر ط ط	۷	۰ لو ر ۷
ر	۴۴۶۰۷۰	۷ ۴ ح	ه	۹ ا ی ء
ل	۴۵۳۳۲۰	ط نو کو	د	۶ ی ل کو
یح	۴۶۰۵۶۹	ح ر ۹	ر	۴ ی ۹ ۷
ح	۴۶۷۸۱۹	ی یح	ل	۹ ر ر ی
کا	۴۸۹۵۶۹	ا ل ل	ط	۶ ی یح ل
کب	۴۸۲۳۱۸	یه ط ر	ی	۶ ۷ کب ر
۹	۳۸۹۵۶۸	ء ن ح	یا	۹ ل کو ی
لو	۴۹۶۸۱۷	۴ ۷ ر	ی	۶ ر کو ل
ل			۰	

این است تسییر قرانات با مراوسط از قرار تشخیص کوشیار برزعم حکمای فارس و در بعضی نسخ دیگر هم این قرن مطابق است با این و از این قرار انتقال قران علویین بحسب امر اوسط در زیج حساب شهر ربیع الاول
۱۱۸۷ سنه در برج اسد واقع میشود مخالف کلی پیدا ورد با تقویم ایشان از قرار تقریر بعضی از فضلای زمان
این صناعت که محیی الدین المغربی بوده باشد در رساله که بخصوص احکام قرانات نوشته است بجهت
انکه نقل نموده است از محمد بن نجیب طوسی طبری که از ابتداء سنه ششصد و نود و هشت هجری
تا سنه هفتصد و نه هجری که احکام قرانات مثلثه هوائی و چهار قران از مثلثهٔ آبی را احکام انها را
بیان نموده است و بعد از ان انواع حوادث و تغیرات و خرابی و تلف خلایق را بقران نجم حواله
نموده است و بعد از ان خود گفته است که انچه او حواله بقران نجم نموده است تا بدان رسیدیم
دیناری ده دینار از قوت بفعل آمد و چنان شد که در عراق و فارس و کرمان و خراسان و سمرقند
و تبریز و مصر و شام و ارمینیه و زمین هند تغیرات کلی واقع شد خاصه در امر سلطنت که تفصیل ان
طول دارد

طول دارد و ما کثر اقالیم سالها از این حکایت کنند و مشهور و معروف خواهد بوده و خلایق از
تاریخ ساز ندوس کذشت که بیند و تنگی و کرانی و قحطی و موت و قتل و غارت و خرابی بلاد و عمارات
و باغات و خرابی قنوات و ظلم و ستم بظهور رسید و ملوک اطراف و جوانب در ملک یکدیگر
طمع کرده و حرب ها در تاخت و قتالات از قوه بفعل آمد و از جانب فرنگ جمعی دخل در زمین هند
و دریا بار نمودند و هرمز و بعضی بلاد در تحت تصرف در آوردند و بعضی از اهل اسلام
بدین و مذهب خود در آوردند و بعد از ان حکیم مزبور نقل نموده است که در آخر رساله خود
آورده که در مثلثهٔ آبی یازده نوبت قران خواهد شد بعضی مسرف و بعضی ثابت و نوبت
قران علویین بمثلثهٔ آتشی رسد باول حمل و این قران عظمی نامند و در ان نزدیکی در شهور سنه
هزار و هشتاد و دو برحمل رسد و ممکن که ما لهم از سر طان و دیگر کیرد و خلق از نو پدید آسند
و طبع و خوی و زندگانی و لباس و غذا و قوت و قامت و هیئت دیگر گون شود و عمر ها
طولانی بود و بعد از ان گفته است که این یکی از قران ششم که در مثلثهٔ آبی میشود در برج
حوت در سال هفتصد و سی هجری تا سال هزار و یکصد و چهارده هجری در مدت یکصد و هشتاد
و چهار سال قرانات تتمهٔ مثلثهٔ مائیه و چند قران از مثلثهٔ ناریه و قرانات نحسین در سرطان
که در مدت مزبوره واقع میشود عمل کرده بزیج الغ بیکی و زایجه طالع سال القران ثبت نموده و کواکب
سبعهٔ سیاره با دیگر دلائل مقوم کرده در وقت تحویل سال القران و وقت قران و تعیین ان بتاریخ
عربی و جلالی و یزدجردی نموده تا هر کس بقدر قابلیت و دانش از انها استنباط احکام نماید اگر چه
مغلطه که لازم انسانیت واقع شده باشد بسهولت بران اطلاع یابند و قلم عفو بران کشند و
قران دهم از مثلثهٔ مائیه در درجه دهم برج قوس واقع خواهد شد و قران یازدهم در
دوازدهم درجهٔ اسد و در این دو قران بمذهب ان حکیم قران مسترق باشد و بعد از ان انتقال
قران از مثلثهٔ آبی بمثلثهٔ آتشی شود باول دقیقه حمل که قران عظمی است چنانکه مذهب اوست
و قران علویین بموامرهٔ زیج مذکور در زیج خانی و تکمله در شهور سنه یکهزار و دو پنجاه و دو بعد

در آمدن در درجهٔ بیست و هشتم برج حوت واقع میشود میتوانند بود که این قران قران عظمی باشد
و نقاوه بواسطهٔ زیج باشد و ان فاضل ضبط قرانات با مر اوسط کرده باشد چنانکه مذهب اهل این
فن است و مدت قران وسطی و کبری تمام شده و نوبت بقران عظمی رسیده باشد و میتواند بود که
این قران از تتمهٔ قرانات مثلثهٔ آبی بوده باشد چون در مثلثه بحسب تقویم کاهی نه نوبت قران میکند
و ده نوبت و یازده یا دوازده نوبت از ان بیشتر یا کمتر و بحسب تقویم قران سیزدهم انتقال از
مثلثهٔ آبی بمثلثهٔ آتشی شود و ان در شهور سنه یکهزار و هفتاد و چهار هجری است بموامرهٔ زیج
مذکور بعد در آمدن قران در شب شنبه بیستم ماه ربیع الاول سنهٔ مذکوره موافق پنجم ابانماه
جلالی سنه ملکشاهیه در چهار در دهم درجه برج قوس واقع میشود و بنا بر این احتمال این قران
کبری بوده باشد و ابتدا از برج قوس و ممکن که در مثلثهٔ آبی بحسب تقویم نه قران واقع شود و بعد
از ان انتقال بمثلثهٔ آتشی کند و ابتدا از قوس باشد چنانکه مذکور شد و قران کبری بوده
باشد و قرانیکه در آخر برج حوت واقع میشود قران مسترقه بوده باشد نه قران عظمی تمام شد کلام محیی
الدین المغربی در این مقام مؤلف گوید که چون بنای کلام او و سایر علمای این فن بر یاد زیجات
میباشد که این زمان مرسوم ان ما محسوب مخالف کلی پیدا مرد و محل اعتماد نشاید لهذا این
حقیر بنا بر علم دار و بر زیج جدید هندی که در عهد محمد شاه هندی وضع شده در غرهٔ ربیع الثانی
۱۱۳۱ سنه و تا حال تحریر این رساله یکصد و ده سال است بنی نگذشته است بنا بر علم را کذارد و
ما از قرار مشخص شد که قران قوسی اول که در سال یکهزار و یازده هجری واقع میشود در
هشتم درجه قوس قران انتقالی بوده است تا حال تحریر رساله که یکهزار و دویست و
چهل و یک سال هجری علیا شد و از ده قران اتفاق افتاده است در مثلثهٔ آتشی و قران
اول قران اکبر بوده است مجموع طالعهای سالهای این ده و از ده قران را استخراج نموده
در این رساله ثبت نموده تا وقت احتیاج بان رجوع شود و بالله التوفیق و علیه التکلان نقیح
و نیروزی تجدد سال عالم رسیدن جرم نیر اعظم بمحاذات نقطهٔ اعتدال ربیعی یعنی

اول حمل در سال قران قوسی اول که بعد از انقضای نه ماه شمسی از تحویل سال در هشتم درجه
برج قوس واقع میشود و واقع میشود تحویل ان سال در شب جمعه نهم حتی شهر شوال المکرم سنه ۱۰۱۱
هجری یازده ساعت و سی و شش دقیقه از شب نبود گذشته مطابق با شب اول فروردین ماه
سنه ۵۳۵ ملکشاهیه با فق قبه الارض و بموامره زیج جدید محمد شاه هندی که قران
مزبور واقع میشود در ماه رجب سنه ۱۰۱ هجری و زایچه طالع با تقاویم کواکب بتحویلیت که نگارش یافته
بسعادت و اقبال تحویل سال عالم با فق قبه الارض
در سال قران اسدی اول که قران دوم از قرانات
مثلثهٔ آتشی است بعد از انقضای هفت ساعت
و چهل و هفت دقیقه از شب بیستم جمادی الاول
سنه ۱۰۳۲ هجری مطابق با شب اول فروردین ماه جلالی
و طالع سال عالم با تقاویم کواکب بتحویلیت که نگارش

سعد ذکاله	یا کا ء	ذ کو یح الکوم
ل کو ا		ب کو ا
و کو یح	ء کا ۰	ه کاله ۷ عرو

یافته است بدولت و فیروزی تحویل سال عالم
در سال قران حملی که بعنوان مسترقه در اواخر حوت اتفاق
میافتد که بعضی از قران اعظم دانسته اند بعد از
انقضای نه ساعت و پنجاه دقیقه گذشته از روز
پنجشنبه نوزدهم شهر ذی حجة الحرام سنه ۱۰۵۱
هجری ملاحق با شب اول فروردین ماه جلالی
سنه ۵۶۳ ملکشاهیه و طالع سال عالم با تقاویم کواکب با فق قبه الارض بتحویلیت
که نگارش یافته است نقیح و فیروزی تحویل سال عالم در سال قران قوسی دوم
که بعضی از قران اول این مثلثه و قران انتقالی دانند بعد از انقضای بیست و نه دقیقه و
پنجاه و هفت ثانیه گذشته از شب چهارشنبه دوازدهم شهر شعبان المعظم سنه ۱۰۷۳

ید کو	ط ط یه	یا ونا ر ر یه
۴ ل ء		انتهاء طالع قران اکبر د ل ۴
ارت ونا	ء ط ۴ انتهاء برج قران	ه ح کو یه ۴ ۷

هجری مطابق با ئیت ئیل و دی ماه جلالی سنه ۵۸۸ ملکشاهیه و طالع سال العالم بافق قبة الارض بموجب زیج جدید
باین نحو است

بسعادت و جهانبانی تحویل سال عالم و رسیده
چهار خرد در سال قران اسد دوم بعد از انقضای
هفت ساعت و بیست و هفت دقیقه از روز یک
شنبه بیست و سیم شهر ربیع الاول سنه ۱۰۹۴
هجری ملاصق با ئیت ئیل و فروردین ماه جلالی سنه ۶۰۴
ملکشاهیه و طالع سال العالم بافق قبة الارض و بموجب
زیج جدید هندی بتحویلیست که نگارش یافته است

بدولت و سعادت و کامرانی تحویل سال عالم در سال قران
حمل دوم بحسب نوبت بعد از انقضای یازده ساعت
و بیست و یک دقیقه گذشته از شب سه شنبه بیست و دوم
شهر شوال المکرم سنه ۱۱۱۳ هجری مطابق با ئیت
ارد و فروردین ماه جلالی سنه ۶۲۵ ملکشاهیه
و طالع سال عالم بافق قبة الارض و بموجب زیج جدید هندی
با تقاویم کواکب باین نحو است که نگارش یافته

بیمن و سعادت

بیمن و سعادت و اقبال تحویل سال العالم و رسیدن بهار خرم در سال قران قوس سیم بعد از انقضای
ده ساعت و چهار دقیقه از شب شنبه چهارم جمادی الاخری سنه ۱۱۳۴ هجری مطابق با ئیت ئیل و فروردین ماه
جلالی سنه ملکشاهیه که این قران مربع دولت نادرشاهی بوده طالع سال العالم بافق قبة الارض
بموجب زیج جدید هندی با تقاویم کواکب بتحویلیست که نگارش یافته است

به فرخی و میمنت و سعادت و اقبال
تحویل سال عالم در قران اسد سیم که در این
سال مبارک فال بعد از انقضای چهار
ساعت و یک دقیقه از شب چهارشنبه
پانزدهم ماه شهر محرم الحرام سنه ۱۱۵۵
هجری مطابق با ئیت ئیل و فروردین ماه جلالی
سنه ۶۶۹ ملکشاهیه تحویل سال عالم
شد و بعد از پانزده روز که در روز
یکشنبه بیست و ششم محرم الحرام سال مزبور دو ساعت از نصف النهار گذشته اتفاق افتاد
ولادت لازم السعاده پادشاه جنت مکان آقا محمد خان که مؤسس اساس این دولت روز
افزون قاجاریه می‌بوده‌اند در بلده استرآباد که طولش از جزایر خالدات قطک و عرضش از خط استوا
لوه می‌باشد و بوده طالع ولادت ... و عاشر ... و مواضع کواکب در آن وقت شمس
... قمر ... زحل ... مشتری ... مریخ ... زهره ... عطارد ...
راس ... ذنب ... و رسیده بود تسییر جز قران اکبر قوسی اول بحسب درجات سواء
در دوم طالع سال قران ... و انتهاء طالع سال القران اکبر نیز بدوم اصل ... و طالع
سال این قران اسدی بافق قبة الارض و بموجب زیج جدید هندی با تقاویم کواکب
بتحویلیست که نگارش یافته است

بیمنت و سعادت و اقبال طالع سال عالم در سال
قران حمل سیم بحسب نوبت که مربع طایفه زندیه
می‌بوده و ضمیمه‌های کلی با این دولت ابد مدت کامکار
رسانیده لیکن این قران بعنوان مستقر در آخر
حوت اتفاق افتاده است و بوده است تحویل آن
در روز چهاردهم شهر شعبان سنه ۱۱۷۴
ناقصه هجریه و در آخر اسفند ماه جلالی که روز بعد از آن
می‌باشد فروردین ماه جلالی سنه ۶۸۳ ملکشاهیه که فاصله آن با سال قران سابق نوزده سال شمسی بود
و بعد از یازده سال و دو ماه و چهار روز که عبارت از هجدهم شهر شوال المکرم سنه ۱۱۸۵ هجری
بوده باشد دو ساعت و نیم تخمینا از شب پنجشنبه هجدهم ماه مزبور گذشته ولادت لازم السعادة
فتحعلی شاه خلد الله ملکه اتفاق افتاده در بلده دامغان و طالع ولادت تخمینا آن پادشاه صاحبقران
... عاشر ... مواضع کواکب شمس ... قمر ... زحل ... مشتری ... مریخ
... زهره ... عطارد ... راس ... ذنب ... و در سنه ۱۱۹۳ در ماه صفر المظفر فوت
کریم خان زند اتفاق افتاده و ترتیب تحویل سال بعد و پادشاه جنت مکان بعد از فوت کریم خان
بعزم مازندران از شیراز روانه شده و در وقت تحویل
سال که در بیست و سیم ربیع المولود سنه ۱۱۹۳ هجریه بوده
در قصبه دامغان نزول اجلال فرموده بودند و بعد
تحویل ادعای پادشاهی فرموده بودند و زایچه طالع
سال القران مزبور بافق قبة الارض و بموجب زیج جدید
هندی بتحویلیست که نگارش یافته است
بالیمن و السعادة و الاقبال تحویل سال العالم

در رسیدن

در رسیدن چهار خرد در سال قران قوس سیم که مربع دولت طایفه زندیه منقرض نمود و تقویتهای
کلی با این دولت جاوید مدت نمود بعد از انقضاء هشت ساعت و بیست و شش دقیقه و سی ثانیه
از طلوع آفتاب روز چهارشنبه بیست و پنجم ماه شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۹۶ موافق با دو ز آخر جلالی
که ملاصق با ئیت ئیل و فروردین ماه جلالی سنه ۷۰۳ ناقصه ملکشاهیه که سیزده روز قبل از تحویل
در روز شانزدهم شهر مزبور در اواخر قوس بحسب نوبت با اوایل جدی بعنوان مستقر قران اتفاق
افتاده است و مشتری راجع شده است و بعد از تحویل در هنگام استقامت مشتری در دوم بار در
قوس اتفاق می‌افتد که باصطلاح ان معتبر می‌باشد و بعد از پانزده سال در شب دوشنبه بیست
و دوم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۱۱ هجری تحویل سال العالم شده و این سال پادشاه جم جاه
در دار الخلافه طهران جلوس فرموده بوده است طالع سال جلوس موافق طالع قران اکبر ...
قران قوسی اول که قران انتقالی بوده است چنانکه مشخص شد ... عاشر ... شمس ... قمر ...
زحل ... مشتری ... مریخ ... زهره ... عطارد ... راس ... ذنب ... و
می‌باشد طالع قران مزبور با تقاویم کواکب بنحویکه نگارش یافته است بسعادت و نصرت و
کامرانی طالع سال عالم در سال قران اسدی چهارم که بعنوان
مستقر در برج سنبله اتفاق افتاده است و قران مزبور
تقویتهای کلی در این دولت ابد مدت نموده است و قران
یازدهم است از قرانات این مثلثه آتشی بعد از انقضای
پنج ساعت و ده دقیقه از
طلوع آفتاب یوم یکشنبه شانزدهم ذیقعدة الحرام
سنه ۱۲۱۲ هجری مطابق با دو ز آخر جلالی که ملاصق است
با دو ز اول فروردین ماه جلالی سنه ۷۲۳ ملکشاهیه اتفاق
افتاده است قران مزبور در شب دوشنبه هجدهم شهر

ربیع الاول سنه ۱۲۱۷ هجریه بعده استقامت زحل در قران مشتری مطالع قران ۰۰ مطابق باجزو قران
وتقویم باقی کواکب در وقت قران بوده است شمس ۷ کـ قمر با با مریخ ١٥ ر زهره ٧ ١٠ عطارد
٧ کو راس با ٥ ذنب ٥ ٥ وطالع سال قران مزبور با تقاویم کواکب بجواهر زیج جدید محمد شاهی بجهت که
نگارش یافته است بالنقره الظفر والامتداد طالع سال عالم در سال قران حمل چهارم که قران
دوازدهم است در این مثلثه و ظاهر اینست که این قران آخر این مثلثه باشد و بعد از این نقل کند
بمثلثه خاکی بیرج جدی و این قران نیز نا بحال تقویتهای کلی در این دولت جاوید مدت نموده است
تا حال تحریر این رساله که مدت بیست سال از سال قران گذشته است و بوده است تحویل سال عالم در شب چهار شنبه



هفدهم جمادی الاخری سنه ۱۲۳۶ هجری مطابق با شب ورود دهم جلالی
سنه ۷۴۳ ملکشاهیه وطالع سال عالم باتفاق
قبة الارض و بجواهر زیج جدید محمد شاه
هندی با تقاویم کواکب بجهت که نگارش
یافته است امید که مبارک باشد و چون ظ
الظاهر این قران آخر این مثلثه می باشد
که ما در آن می باشیم لهذا در اینجا اصل قران شیخ ثبت شد تا هر کس که خواهد و خواه
باشد نظر در احکام آن نماید مخیر بوده باشد او را بدون تجشم استخراج آن و واقع
شده است قران مزبور در روز یکشنبه هفدهم حسابی شهر رمضان المبارک
سنه ۱۲۳۶ ناقصه هجریه و طالع قران با کواکب بجواهر زیج جدید محمد شاه هندی
بجهت که در صفحه مقابل نگارش یافته است مؤلف گوید که آنچه از سخن لایق این
باب می بود ایراد شد مظنون این است که دیگر حادثه لیلیه در آنها مستغنی نمایند
از نظر نمودن در سایر کتب مؤلفه در این علم محتاج بوده باشد در استنباط احکام عالم و حوادث کلیه بجمع

جبا و در معنو

بسا بو کتب مصنفه و بالله التوفیق والاستعانة وهو التسدید و علیه التکلان



جدول انتها ببرج قران فوسوده اکه قران
اکبر بوده است و انتها طالع سال قران مزبور و انتها ببرج قران حمل و انتها طالع آن و انتها طالع سال قران
قران مزبور و این قران خاتمه قرانات مثلثه آتشی جمیع این انتها است و در اول سال قران تحیس در سرطان
یعنی روز چهارشنبه بیست و دوم شعبان سنه ۱۲۳۲ ناقصه هجریه مطابق سنه ملکشاهیه جمیع این انتهاآت با تمام
انتها ببرج قران تحیس مزبور و طالع آن و طالع سال آن و انتها طالع سال الجلوس فی محمد خان قاجار و انتها
طالع سال الجلوس فتحعلی شاه در مدت بیست سال شمسی از ابتدا تا تاریخ مزبور رقم و جمیع این انتها آنچه که نگارش یافته

	عدد سالها	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	عدد سالها
١		٧ ط	ر كا	و كه	٤ ٤	٢ و	و ط	و ا	و ع	ر ط ر	٥ ٩	١
٠	٠	٥	٤	ر	١	٢	٢	ر	٢	٤	و	٠
٢	٢	و	ط	٤	٠	٥	٥	٤	٥	ط	ر	٢
٧	٧	ر	ـ	ط	٢	و	و	ط	و	ـ	٤	٣
٥	٥	٤	ا	ـ	٧	ر	ر	ـ	ر	ا	ط	٥
و	و	ط	٤	ا	٥	٤	٤	ا	٤	٤	ـ	و
ر	ر	ـ ٤	ا كا	٤ كه	و ٢	ط و	ط ط	٤ ا	ط و	ا ط ر	ا ٩	ر



عدد سالها	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	عدد سالها	عدد سالها
٤	با ٤	٠ كا	ا كه	ر ٢	ـ و	ـ ط	ا با	ـ عو	٠ طر	٩ ٤	٤	٤
ط	٤	٢	٠	٤	با	با	٠	با	٢	ا	ط	ط
ـ	ا	٧	٢	ط	٤	٤	٢	٤	٧	٠	ـ	ـ
با	٠	٠	٧	ـ	ا	ا	٧	ا	٥	٢	با	با
ـ	٢	و	٥	با	٠	٠	٥	٠	و	٧	ـ	ـ
٦	٧	ر	و	٤	٢	٢	و	٢	ر	٥	٦	٦
٦	٥	٤	ر	ا	٧	٧	ر	٣	٤	و	٦	٦
٦	و	ط	٤	٠	٥	٥	٤	٥	ط	ر	٦	٦
٤	ر	ـ	ط	٢	و	و	ط	و	ـ	٤	٤	٤
ر	٤	با	ـ	٧	ر	ر	ـ	ر	با	ط	ر	ر
٤	ط	٤	با	٠	٤	ح	با	٤	٤	ـ	٤	٤
٤	ـ	ا	٤	و	ط	ط	٤	ط	ا	با	٤	٤
ح	با ٤	٠ كا	ا كه	ر ٢	ـ و	ـ ط	ا با	ـ عو	٠ طر	٩ ٤	ح	ح

فصل در قران نحسین از کلام منقول از استاد این صناعت بطلمیوس سابقا معلوم شد که ادبار
قران نحسین فقط بدون اجتماع یا استقبال کسوف و خسوف اینقدر قوت نمی باشد که منشا اثر کلی معتد به
تواند شد و نتواند که نقل دولتی یا ملتی نماید و لیکن جمهور بعضا متاخرین احکامیان اتفاق نموده اند
بر اینکه قران نحسین مطلقا دلیل شر و فتنه است و محقق طوسی قدس سره در سفینة الاحکام
آورده است که اگر در وقت قران زحل مستعلی باشد و قریب البعد احوال طبقات زحلی بخوبی و عالی
باشند و استیلا یابند و بر سایر مردم تفوق جویند و عمارات عالیه بنا نهند و در نکثیر زراعت
اهتمام تمام نمایند و اگر مریخ مستعلی بود و قریب البعد باشد دلیل بود بر حرکت لشکریان و حدوث
فتنها و آسیب نقاب نهای عظیم و برخواستن دزدان و زدن کاروانها و تعویق در اسباب معاش
و حدوث زلزله سیما که زحل در رابع بود یعنی در تحویل سال یا یکی از نمباد دیگر و کثرت رعد

ورق

و برق و صاعقه خاصه که مریخ در عاشر بود یعنی در یکی از مبادی و نظر عداوت قمر و عطارد بانی
دو کوکب تاکید این امور کنند و اگر در سیم و نهم بود قران دلالت کند بر خرابی مساجد و مواضع عباد
و صوامع و بیع و نوع اهل ادیان و نیز گفته اند که قران این دو کوکب در مثلثه آتشی دلالت کند
بر جمعیت لشکرها و افتادن حرب و بزرگ شدن مردم فرومایه و ساختن سلاحها و خرابی بعضی
مواضع و ملالت صحرانشینان و غارت و شبیخون خاصه در جبال و قلاع و معمور یکی از بزرگان و زنده
در اهل مشغولی شد و علت و نقصان باران که و مکر و سلاطین و معارف و ظلم حکام و آنکه در یکی هوا
و برکشتن مزاجها و فساد و غلبه خون در ابدان و خوف و هراس در خلایق خاصه در فساد و در اطبا و
بیماریهای دموی و عمده قتلها و اکثر این تاثیرات در مشرق زمین و اقلیم سیوم بود و در مثلثه خاکی دلالت
کند بر بدی حال امرا و لشکریان و برخواستن فتنه و قوت غوغائیان و بدی حال دزدان و راهداران
و ظهور خیانتها در میان مردم و بیماریهای مهلک و سیاستهای سلاطین و قطع عضوها و بردار کشیدن
و کشتن و طاعون بریدن مفسدین و خائنین و حرب شبیخون و زدن و قتل و مصادره اکابر و اهل و هراس در مردم
و نقصان باران که و علت آبها و فساد اشجار و زراعت و بدی حال قلعه داران و اهل جبال و عفونت آب و هوا
و بیم زلزله و خسف سیما که در دلایل طالع اجتماع و یا استقبال مقدم با نحسین شود و نیز دلیل بود بر پدید آمدن
مورو ملخ سیما با انضمام شواهد دیگر یافت و بر بسیاری اراجیف و قصد مردم بیکدیگر و اکثر این تاثیرات در اقلیم
سیم و زمین روم بود و در مثلثه هوائی دلالت کند بر فتنه و حرب و اراجیف و برکشتن حال هوا و بیماریهای
دموی و وقوع عداوتها در میان مردم و خطا شدن معالجات اطبا و احکام منجمین و بروز وقوع ظلم و هراس
بیم در خلایق و قتل معارف و اکابر و خشکی سال و علامتهای آتشی در هوا پدید آمدن و رنیت بادهای سخت
و فساد اشجار و خرابی مواضع و بدی حال دزدان و بدکاران و سستی مردم در امور دین و بودن مرضها
در وقت و زحمت و فساد اهل قلاع و جبال از تردد عساکر و قتلهای نهانی و معموری بیران و غارت
و شبیخون در دهستان و تفاوت نرخها و کساد بازارها و اغلب این تاثیرات در مغرب زمین و اقلیم دوم
بود و در مثلثه آبی دلالت کند بر فتنه و تشویش و خلاف قوم با پادشاه و حرکت و در آمدن مردم

و فرمایه و غلبه جهال و خروج اکابر و رؤسای جور و افتادن حرب و قتال و ترس در میان خلایق و هدم و خرابی مواضع و نکبت اهل خیانت و فساد در کشتیها و تلف شدن مسافران دریا و بد کرداری لشکریان و زحمت خاندانهای قدیم و خرابی مواضع انکه متبارزان و ظهور سلطان عادل و اگر این قران در این مثلثه در برج سرطان بود کار دین ترتیب و مدعیان خروج کنند خاصه اگر در وتد سابع بود یعنی در وقت قران یا سال القران اما باطل کردند و فتنها و حربها پدید آید در زمین عرب و ولایت خراسان و عراق فتنه و تشویش و ترس و بیم و رنج و محنت خلایق و غلبه ترکان بود در اطراف عالم و فتنه در قلعها و محکمها افتد و علیا ... اراجیف کذب بود و نا ایمنی راهها و قطع طرق و کمی آبها و فساد حال مسافران دریا و هلاک حیوانات آبی و اگر بیوتین هرد و یا شمس یا مشتری با ایشان باشد دلالت کند بر خیر و نیکی در جمیع آفاق و بعضی گفته اند که گشت و زرع نیکو بود و نیز دلیل باشد بر نقصان اموال الملوک و اشراف و اکابر و هر کوکبی که در وقت سرطان بود منسوبات آن کوکب را آفت رسد و کژند ببینند و بعضی دیگر گفته اند که دلیل بود بر کثرت حرب میان اهل ارمنیه و حرب میان طایفه اتراک و عداوت آدمیان با یکدیگر و بر کثرت ملخ و باران و سختی احوال لشکریان و امرا و فتنه عظیم و اگر قران در عاشر بود یعنی در طالع وقت قران یا سال القران مر یکی از ملوک بود و اگر در رابع بود خرابی مواضع و امکان و وقوع زلزلها باشد خصوصا اگر عطارد ناظر باشد سیما بنظر عداوت و نیز دلیل بود بر غلبه مردمان فرومایه و زحمت سیل بزرگان از پستان خود و آفت بدکاران و فساد کشتیها و غارت در فارس و ارمنیه و بابل و آفت نباتات از ملخ سیما اگر مریخ در بیت عاشر بود یعنی در طالع سال و نیز دلیل بود بر آفت خانها از آب خاصه در جانب شمال و اگر زحل مستعلی باشد دلالت کند بر عداوت نصارا و مردم و بسیاری باران در وقت و ظهور حشرات الارض و اگر مریخ مستعلی بود دلیل باشد بر بسیاری خوارج و کثرت ملخ و توسط باران در وقت بعضی احکامیان از قران نحسین در سرطان را اعظم از سایر قرانات نحسین دانسته اند و احکام از خصوصیات و سال ندانسته اند بلکه آثار آن در سالها بماند و از اد جمله ادلا و کلیه شمرده اند و اگر از اثر ایشان را مانند آن عظیمه بر آن مبتنی سازند سیما اگر وقوع

آن در حوالی یکی از مبادی بوده باشد از قبیل قران علویین سیما اقدم بلکه اعظم و اوسط و اصغر و یا از قبیل تبدل قسمتی یا انتهای ادوار آمدن دوری یا اقل در تحویل سال عالم بوده باشد یا بزعم بطلمیوس در اجتماع کسوفی یا استقبال خسوفی متحقق شود چنانکه صاحب کفایة التعلیم گفته است که چون این دو کوکب علوی جمع باشند و اثر علوی زیاده از سفلی باشد سیما در این برج که وبال یکی است و هبوط دیگری اثر نحس ایشان زیادت شود در نحوست کرد نحو دیگر در وبال یا هبوط پس بنابراین اسباب قران نحسین را در سرطان اثری عظیم است در تبدیل احوال خاصه تبدیل دولتها چنانکه در تبدیل دولت فارس بود بدولت عرب بر قول حکما اسلام خاصه قول ابو معشر در کتاب قرانات و مجمل سخن او در این کتاب آنست که پیش از سال الهجرة بسه ماه و بیست و هفت روز سال عالم نو شد در روز یکشنبه سیم ماه رمضان و در وقت تحویل سال قران نحسین بود در برج سرطان و طالع سال سرطان بود و صورت زایچه تحویل آن سال الهجرة اینست که نگاشته شد و فنه ... و این شکل بسبب این قران دلیل بود بر انقراض دولت فارسیان و بالا گرفتن دولت عرب بعد از آن جهت که چون تسلط دولت فارس در عراق بود و عراق منسوب بسرطان و مشتری چنانکه عرب

	اسد ب ١	سرطان یو ١	جوزا د	
سنبله د		زحل مریخ	قمر	... ثور
میزان ...		صورت طالع قران نحسین	شمس ١١ عطارد	... حمل
عقرب د			زهره ...	... حوت
	قوس د ١	جدی یو ١	دلو ط	

منسوب بعقرب و زهره در شکل طالع مبتز است بجهت انکه در شرف و در وتد عاشر بتربیه از آن جهت که در درجه عاشر حوت است پانزده درجه و سی و شش دقیقه و زهره در حوت بیست و هفت درجه و دو دقیقه و بیست دقیقه مستعلی در قران مریخ است و مریخ خداوند عقرب است دلیل غلبه عرب و مستولی گشتن ایشان بر اهل عراق بحرب چون مشتری ساقط بود در تدویر و ایل عراق ساقط گشته و چون خداوند طالع قمر بود و در تدبیر زهره میداد و مطیع بود زهره را بدان سبب که در خانه وی بود و زهره او را قبول میکرد خداوند عراق بلاد عراق را بعرب داد و مطیع گشت و عرب بلاد را

قبول کرد و چون قران در بیست و سیم سرطان بود دولت عرب قیام آن پیش از بیست سال ابتدا است و چون مشتری خداوند نهم بود و زهره بر جهت هم در نهم بود و نهم دلیل دین است و زهره مسعود و مستولی بود و مشتری منحوس و ساقط این حرب سبب دین بود و دین عرب مستولی گشت و دین فارس ساقط شد و چون زهره که مبتز بود از حوت شش درجه و نود و سه دقیقه باقی بود آن از دولت عرب دلیل بود بر شش صد و نود و سه سال بعد از آن صاحب کفایة التعلیم گفته است که این است خلاصه سخن صاحب این کتاب و این سخن را برای دو معنی نقل کردیم یکی آنکه بدانی که احکام قرانات از جهت دولتهای اسلامیان بر این طریق استخراج کرده اند و دیگر آنکه بدانی که چنانکه قران علویین را ایشان حکم از طالع سال کنند همچنان قران نحسین را حکم از طالع سال کنند اگر چه طالع وقت دوری بحقیقت معلوم میکردند تمام شد کلام صاحب کفایه مؤلف گوید که محیی الدین اماری در رساله قرانات خود بعد از مبالغه بسیار در مضرت قران نحسین در سرطان گفته است و اکثر حکما برانند که قران نحسین متضمن سعادت است از جهت آنکه ایشان ممازج یکدیگر میشوند بکیفیت خاص چون که خاصیت هر یک مخالف خاصیت دیگری است چه هر که را دو طبیعت است از گرمی و سردی و تری و خشکی یکی لازم آن کوکب که بحسب بودن در بروج و اوباغ و حدود و صعود و هبوط در فلک اوج و تشریق و تغریب فی الجمله تغییر علیا بدو یکی دیگر که مطلقا متغیر میشود چنانچه طبیعت زحل که سردی و خشک است سردی لازم او است و بحسب مواضع کم و زیاد میشود اما خشکی مبتدل میشود بتری هر گاه در برج و حد کوکب رطب باشد یا در حضیض و هابط در فلک اوج پس زحل و مریخ که مخالفند در طبیعت هر گاه که مقارن شوند بدو کیفیت مختلف یکی سرد و تر و یکی گرم و خشک بواسطه مصاحبت از خاصیت هر یک بجزئی منکسر شوند و از افراط طبیعت نماند و از زمان ازمنه سعود باشند و صلاح اما اصلاح بعد از فساد چرا که فساد از دو حال بیرون نیست یا سبب استیصال المطلق است معدوم شدن و این نحوست عظمی است یا سبب معنوی و وجه احسن و اینها السعادت است مؤلف گوید که ظاهر اینست که مراد او که گفته است یکی سرد و تر و یکی گرم و خشک علت بودن زحل در برج سرطان بوده باشد چون سابق بر این کلام گفته که زحل کیفیت خشکی آن

مبتدل میشود بعلت بودن در بروج و حد کوکب رطب لیکن با اینکه مریخ هم گرم و تر بوده باشد مگر آنکه گفته شود که خشکی مریخ مانند سردی زحل لازم او است که بالمره معدوم نمیشود بلکه اندک متغیر میشود با آنکه این سخن خلاف عقیده جمهور احکامیان است و احکامیان اجتماع این دو کوکب را در این برج موجب ضررهای شدیده و نحوستهای متضاعفه دانسته اند و بنا بر عقیده ایشان و از قرار تقریر ابو معشر که صاحب کفایه از او نقل نمود که قران مزبور چون در سرطان واقع شد که برج عراق است و بیت طالع آن نیز سرطان بود و عقب بیت مزبور مشتمل بر دلالات نقصان و بد دلالت نمود بر بد حالی عراقیان و انتقال سعادت از ایشان بدشمن ایشان بر وفق و لبیب بر شی بی نیاز باشد که هر گاه این قران در تحویل سال عالم در هر بیتی از بیوت آن واقع شود دلالت کند بر مضرت رسیدن بمنسوبات آن خانه چنانکه اگر در طالع واقع شود دلالت کند بر رسیدن اذیت و ضرر در بعضی بلاد و عوام الناس از دلالات زحل یا مریخ هر کدام که مستعلی بوده باشند در قران و در دوم بضرر آفات و اهل معاد و تجار و کبار و اغنیاء و ناحیه اختلال دخل و خرج و کسب معاش مردم و اهانت ایشان بیکدیگر یا ضرر بکذابان و منافقان و مشتبه زدان و امثال ایشان و در سیم بقضاة و علما و ائمه دین و حصول عداوت میان خویشان و مضرت نقل و تحویل امثال آن و در چهارم بضرر و انتقامات و غلات و نباتات و عمارات و زراعات و حصول عداوت ایشان میان پدران و فرزندان و غیر آن و در پنجم بضرر باهل ملاهی و طرب ساز زنان و رسل و جواسیس و خبر دهندگان و کودکان و فرزندان و اشباه آن و در ششم بضرر بغلامان و خادمان و یاران و امثال آن و در هفتم بضرر بزنان و کودکان و ... ان و حساسان و دهاقین و بیپلان و شریکان و خصمان و احزاب ایشان و در هشتم و فوت و با و موت و نکبت و اختلال امور مواریث و وصایا و اشباه آن و در نهم بزهاد و عباد و متصوفه و ارباب معرفت و قطاع الطریق و امثال ایشان و در دهم بملوک و سلاطین و حکام و خواتین و اهل حرم پادشاه و خواتین محترمه و احزاب ایشان و در یازدهم باعوان و انصار پادشاه و حکام و سلاطین و اموال و خزاین ایشان و امرا و لشکریان و نواب و حجاب و خادم ملوک و اصحاب دیوان و عمال و محاسبان

وخازنان از این اصناف که مدلول یک خانه میباشند از خانهای طالع بشهادت کوکبی میباشد که
انخانه است در دلالت چنانکه زحل نوبت شریک است با دهم در دلالت بر ملوک وحکام وسلاطین و
بر این قیاس در سائر وتعیین نوع خیر از طبیعت کوکب مستولی در قرانست از زحل ومریخ
چنانکه اشاره بان شد وخانه که مستولی صاحب آن میباشد مثلا هرگاه مستولی زحل بوده باشد
وافتاده باشد در دهم دلالت کند بر اذیت زحل از جانب اعوان پادشاه ایشان وبراین قیاس در سوابع
هرگاه قران مذکور در طالع اصل مولود یا طالع تحویل یا برج انتها افتد دلالت کند بر غم وهم واندوه وتب
خاطر وگرفتگی آن و بر بیماری ومجوزات او وهم چنین در دوم یکی از این سه طالع بر ضرر مال او ودر سیم
بر ضرر از خویشان ونقل وحرکت وعلی هذا القیاس در سایر بیوت حکم باید نمود بر ضرری از مدلول
انخانه بحسب طبع کوکب مستولی وبحسب طبع خانه که مستولی صاحب آن میباشد وهم چنین است حکم در رسیدن
نیرات بموضع قران نحسین چه در تسییر قرانات وچه در تسییر درجه سال عالم وچه در موالید خصوصا
اگر در اصل ولادت این قران اتفاق افتد از رسیدن تسییر باین موضع بلا شک قاطع است وهم چنین هرگاه
تسییر بموضعی رسد که در ان موضع در ان وقت قران نحسین اتفاق افتد اگر قاطع نباشد افات ونکبت
شدیدی بلاشک نماید وهمچنین در رسیدن انتها بان وانچه گفته شد اگر چه نظر غیبا شد که درباب این
فن تصریح بان نموده باشند ولیکن مفهوم از قواعد کلیه ایشان در باب احکام سال عالم وموالید مسعود
چنانکه بر متتبع متامل پوشیده نمیباشد وبراین قیاس در اختیارات احتراز باید نمود از وقوع نحسین
در بیت خصوص طالع اختیار دراما لا آن چنانکه مستفاد میشود از کلمات ایشان در فن اختیارات
این بود انچه متعلق بقران نحسین بود وبراین قیاس باید نمود قران علویین را در سال عالم ودر موالید و
در اختیارات اگر سعد مستولی بوده باشد حکم بسعادت باید نمود در خانه که قران در ان واقع شده است
از جنس عدد خانه که آن سعد صاحب آن میباشد واگر نحس مستولی باشد حکم بنحوست باید نمود بمثل سعادت
والله الموفق والمعین فصل سیم در احکام قران سعدین علما این فن این قرانرا بهترین قرانات
دانسته اند چه دلیلست بر تضاعف خیر وسعادت وتشعب آثار در اکثر اوقات واحوال ودلیل بر ایمنی وتندرستی

[illegible]

خلایق

خلایق وخوشحالی ایشان دانسته اند وهم چنین دلیل دانسته اند از ابر مستوری وعفاف زنان و بسیار
عطیات واسباب زینت وکثرت نکاحها وتولد فرزندان بعجیب فراخی طعام وارزانی نرخها و
تغییرها لهوا باعتدال وبادها خوش وبارانها متواتر ونافع وصلح میان نفرها وندیمان ومیل
ایشان بعدل وانصاف وامن وفراغت در اقلیم دوم وبحجم وعموم خیر وبرکت ودر مثلثه
آتشی دلیل دانسته اند بر عفت زنان وغلبه اهل طرب برامدن نکاحها واماشد ومیان مردم
وقوت دین اسلام ولهو وطرب وزینت در علما وقضاة وزهاد وبراستی عدل واجابت دعاها
واعتدال الهوا وتندرستی خلایق وفراخی ومیل مردم بخیرات وطاعات وامدن مسافران از اطراف
وقوت حال پادشاه وجمع نمودن خزاین وصلاح حال الحیوانات ونباتات ونیکی کشت وزرع
وثمرات ومیل مردم بتعلیم موسیقی وقوت حال اهل مشرق ودر مثلثه خاکی دلیل دانسته اند
بر نیکی حال اهل طرب وزینت علما وفقها ومیل ایشان با نفیه سمع یهودشکار ولهو وطرب وامدن
نکاحها وجمعیتها واجابت دعاها وفراخی ملبوسات نعمتها وشیرینیها ولباسها واعتدال الهوا وتندرستی
خلایق وامن ونیکی کشت وزرع ونتاج خیر وکثرت میوها ورواج بازار واقمشه وکثرت انتفاعات
در خلایق ودرو نقد ادا الشرع وفراخ دواب ودر مثلثه هوائی دلیل دانسته اند بر قوت حال ادیان
خاصه اسلام میان وجمعیتهای خیر ورفتن مردم بزیارات متبرکه واجابت دعاها وراستی وامانت
در مردم ولهو وطرب واشراف وقیمت عطریات ولباسها وجستن بادهای خوش وتندرستی
خلایق وبسیاری نباتات واطعمه وانعام وفراخی وارزانی وبارندگی در وقت ورواج احکام
شرعیه وتوبه مفسدان وبدکاران وایمنی وموافقت ازدواج وپیدا شدن ابرهای روشن در وقت
ان ونیکی احوال قضاة عدل وتبه ودر مثلثه آبی دلیل دانسته اند بر قوت حال القضاة واشراف و
خوانین وخاندان وبسیاری باران که نافع در وقت واعتدال الهوا وتندرستی خلایق وایمنی
وفراخی وارزانی نرخها وخوبی نباتات وجمعیت خواتین وصلاح خلق وامن وذوهیت خلایق
وبسیاری شفقت دنیا ونیکی وفور اطعمه وحلاوات وقوت آبها در ان وسلامتی کشتیها وخوشی

حال ملاحان وکثرت ماهیان وبالجمله این قران سعد قرانهاست سیما در مثلثه آبی سیما در برج
حوت که بیت مشتری وشرف زهره است که دلیل است بر صلح میان ملوک وسلاطین وفرمانروایان
وسلامتی اهل بلاد وقری وکثرت امطار وانهار وبسیاری مزارعات ونیکی ارتفاعات ومحصولات و
کثرت گیاه وهبوب ریاح جیده وامن وفراغت خاطرها ووقوع جمعیتها خاصه میان اکابر واعالی وفراخی
نعمت وکثرت حیوانات وطغیان آبها وسلامتی کشتیها وفرو نشستن آشوب ورفع نزاعها ودزدی ابواب
البر ووقوع نکاحهای خیر وشادی علما وقضات وصلاح حال ارباب ملاهی ورغبت مردم بعلوم و
اگر مشتری مستولی باشد دلیل دانسته اند بر سلامتی خلایق وبسیاری صنع وملاهی وخوشی زنان وحامله
واگر زهره مستولی باشد دلیل باشد بر انواع فتنه در موصل وموت زنان وکثرت باران وبعضی
گفته اند که اگر این قران نزدیک بتحویل سال یا انتقال در جمله قسمت یا انتهاها با اواخر قرانات علویه
اتفاق افتد تاثیرات نیک بخشد از امن وآسایش خلایق وعدل پادشاه وفراخی وارزانی
وبجملا این قرانرا تاثیر عظیمی است در سعادت دولتها وزیادت نعمتها خاصه بغنیمت در آن اقلیم شهری
خاصه از میان انسان شخصی که بعوت منسوب باشد یا منسوب ببرج طالع این قران وصاحب کفایه
التعلیم گفته است که چون طالع وقت قران معلوم گشته محل سعدین از طالع شناخته شد که
در وتد باشد یا غیر وتد واستعلا یکی بر دیگری دانسته شد ومبتز در صور وقت طالع اجتماع
شد طریق حکم آنست که آثار مستولی ممزوج با ثار مبتز ظاهر کرده ومقالب شود اگر چه خالی نبا
ظهور اثار دیگر کواکب بدان سبب که شکل طالع از دیگر کواکب خالی نباشد ومثالش آنست که طالع
قران ثور اتفاق افتد ودعاشر از ثلث آخر جدی ومریخ در ان ثلث مبتز چون در شرف دو ثلاثت
وقران در اول حوت باشد دهم طالع ومستولی مشتری بود واثر انجم عدل وصلح است ومبتز
مریخ بود واثار ظهور وحرب است پس حکم این مزاج ان باشد که در شهرهای حوت که برج قرانست
وشهرهای ثور که طالع قرانست امرا ایشان قائم گردند که صورت وظاهر ایشان صورت ظاهر اهل
عدل ودین وامن باشد وسیرت وباطن ایشان سیرت باطن جور وحرب وفتنه بود واهل

بزنان ومطربان

بزنان ومطربان وبنعمتها ولباس فاخر وخورش خوش ودماغ ورغبت وامن وعدل باشند از
جهت امرا ولیکن در محنت وجور وخوف از جهت لشکر هرچند لشکر منصور کم نمایند بدان سبب که
مریخ در شرفست لیکن چون خداوند دهم ودوازدهم است اعمال خصمان ودشمنان
بکار دارند وایشان را معونت کنند بار میت که دلیل دهم طالع است ودر طاعت امرا باشد
که دلیل امرا عاشر است ومریخ در عاشر است اینست مثال اجماع جهت مریخ ومشتری در احکام
ودیگر بدین قیاس کن تمام شد کلام این محقق مولف گوید که بر متنبه قران نحسین که گفتیم
در سال عالم وموالید واختیارات قیاس باید نمود قران سعدین را ولیکن در حکم ضد ان
وهم چنین در تسییرات وانتهاآت واحتیاج بتکرار ان نمیباشد تذنیب از جمله دلائل کلیه
ومؤثرات قویه در این عالم کون وفساد دو دلیل میباشد که متاخرین این صناعت بنای
احکام را از ملاحظه انها دانسته اند یکی رجعت مریخ در برج عقرب ودیگر احتراق زحل
در بعد ابعد یعنی اوج وچون کلام محقق جنابدی در تنبیهات خود جامع ترین کلمات ایشان
میبود این فقیر اقتصار بر نقل کلام او نمود گفته است که رجعت مریخ از عقرب دلالت کند
بر عوض ضرر پادشاهی بسبب سموم ومهلکات چنانکه خوف تلف باشد ونیز دلالت کند
بر بدی حال مسافران واشتغال مردم بصدقات وبعد از ان گفته است که در بعضی کتب
از جاماسب حکیم چنین نقل نموده اند که گفته است کلامی که ترجمه اش اینست که صاحب دور
قمر بعد از عرب فراینکه واقع شد در برج عقرب بعد از ان گفته است که این حکیم بصواب آمدن
پیغمبر صلی الله علیه وآله در حوالی قران علویین در برج عقرب مبعوث شد بنابر این اکابر
سلف برج عقرب را برج ملت اسلام گرفته اند وابو الحسن علی بن احمد حراث همدانی وصاحب
مالا بد منه فی النجوم نقل نموده اند از بزرگان اهل احکام که حالی باشد اند در تاثیر این
کواکب بر آن حکم کنند ونگاه باید داشتن وان رجوع مریخ است در برج عقرب که ان برج
دلیل ملت اسلام است که رسول ما محمد صلی الله علیه وآله وسلم انوقت پیدا آمد که قران بعقرب

افتاد پس هرگاه که مریخ گرد در برج عقرب راجع شود امام مسلمین را حال استغیر کرده و اندر
مکه و بادیه عرب آشوب و خلاف و اضطراب پدید آید و عالمان و فقیهان را بیماری و مرگ رسد
عبادتخانها ویران شود و در دین اسلام خلل افتد و خطبه و محراب تغییر یابد و در بعضی نسخ کوشیار
نیز این مضمون بنظر رسیده است محمد بن نجیب الطوسی و عیسی الثقفی نادری نیز از مصنفات خود
در این باب اشاره نموده اند و بالجمله بتجربه تواتر یافته اند و حکم بر این جاری نموده اند که در هر سال
که مریخ در برج عقرب راجع شود بیکی از مذاهب اسلامی خلل رسد خواه از کفار و بیکی از این مذاهب
و خواه از فرقهای باطله بفرقه ناجیه و الیوا سکندرانی و ما شاء الله و استمصرح و دیگر حکما روایت کرده اند
که در زمان خلافت اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام مریخ در برج عقرب
راجع شد و در همان سال آنحضرت فزت برب الکعبه گفته بدرجه شهادت بخاطر مقدس مشرف و بنی
امیه بر بلاد اسلام مسلط شدند و در زمان هشام بن عبد الملک و حجین در عهد مروان که از
خلفای بنی امیه بودند اهل آن زمان ایشان را امام اسلام میدانستند مریخ در برج عقرب راجع شد
در همان سال به بئس المصیر انتقال نموده و یهود و نصاری قوت گرفتند بعضی از بلاد اسلام را
بحیطه ضبط و تصرف در آوردند و عمر بن عبد العزیز با این دلیل جهان فانی را وداع نموده آنچه در
ایام حیوة از قوانین دین مبین باصلاح آورده بود باز مروانیه بفساد آوردند و در زمان متوکل
عباسی نیز مریخ در برج عقرب راجع شده بود که با غوای پسر خود بضرب تیغ آبدار دیدار البوار دید
و پسر نیز بعد از شش ماه از عقب پدر روانه شد و کفار بعد از آن خرابی بسیار در بلاد اسلام
کردند و آنچه در زمان ما روی داد این بود که در حوالی قندهار و نواحی و شش هجری رجعت مریخ در
برج عقرب شده و این کینه بجمیع اکابر و اصاغر خراسان رسانیدند که در مذهب تغییری ممکن است
اتفاقا بعد از آن بدو ماه عبد الله خان لشکر بخراسان کشیده هرات را محاصره نمود و بعد از
نه ماه بر قلعه دست یافته بقتل عام فرمان داد و مردم از مذهب امامیه بیرون آمدند و در عبادات
و معاملات اعتقاد و تقیه عمل بمذهب ابو حنیفه مینمودند و بعد از آن پس بمشهد مقدس رفته قتل عام

محمود در ازد

نموده در آن ملک فضیحت قلعه را که فتح بقتل عام و غضب اشاره نموده بسیاری از علما و فقها را بقتل آورد
در سنه یکهزار و سی هجری باز مریخ در برج عقرب راجع شد بعد از مدتی توقف بسیار از ضعف
و بنا بر حال مشرف در آن وقت بخاطر این کمینه رسید که شخصی از علما فوت شود که از آن و من
بمنصب را میابد چون افضل و اکمل این زمان شیخ بهاء الملة و الدین حاضر بود ظن غالب شد که جناب
شیخ الاسلام رخت حیات از منزل فانی بدار باقی خواهد کشید لاجرم در قصبه اشرف که از مضافات
ولایت مازندران است این قضیه را بعرض پادشاه رسانیدم و گفتم در این باب فلان بخاطر اشرف رسد
رسید که طالع این دولت قویست و نوعی دیگر نیست اند شد از قضا بعد از چهار پنج ماه حضرت مولوی
میرزا و در عرض یک هفته برحمت ایزدی واصل شد و در همان سال شیخ محمد نبیره شیخ زین الدین
که در کمال فضل و علم بود و جماعتی کثیر اجتهاد او را در مذهب امامیه قبول داشتند متوجه بود
در ولایت حجاز از سرای مجاز بعالم حقیقت انتقال نمودند نیز در همان سال قیصر روم سلطان
عثمان لشکر بسر فرنگیان کشید در آن وقت که خبر این عزیمت در ایران انتشار یافت بعرض
اشرف رسانیدم که فرنگیان غالب خواهند شد اتفاقا در آن جنگ شکست یافته مغلوب شد
و منکوب مراجعت نمودند و بعد از آن محقق نبود که گفته است کما سار ابو ریحان از براهمه
هند نقل کرده است که هرگاه آفتاب بنقطه حمل واصل شود و قمر در منازل ذو العرم باشد یعنی
بطین و دبران و اخبیه در آن سال که میانه اهل اسلام و اهل شرک جنگی افتد لشکر ان فانی و فنا
شوند تمام شد کلام محقق مزبور در آنچه متعلق باین مقام بود مؤلف گوید که چه مطابقت
احوال اوضاع علویه در این اوان تجربه ساله با آنچه محقق نبود گفته است بعینه آنکه تحویل سال
آینده این سال یکهزار و دویست و چهل و یک هجری چند روزی بعد از تحویل آن سال مریخ در
برج عقرب راجع و مشتری نیز در سنبله راجع ناظر بتربیع زحل بحد جرم و تحویل سال عالم تخمینا
نیم ساعت از طلوع آفتاب روز سه شنبه دوازدهم شهر شعبان المعظم خواهد بود پس طالع
تحویل حمل خواهد بود و مواضع کواکب شمس ١١ قمر ٧ زحل ٢٠ مشتری ٢٥ مریخ ٢٨

زهره ١٠ عطارد ١٤ راس ٤ ذنب ٤ چون بحمد الله تعالی ادلاء این دولت جاوید مدت
قوی میباشد امید چنان است که خللی در ارکان دولت راه نیابد و علت ضعف و نحوست مشتری در و
که مغرور آن بیکی از اهل شرع و صدور قضاة رسد اما احتراق زحل در بعضی که در این اوان
در قوس میباشد پس اگر از احتراق در اصل اوج یا حضیض بوده باشد دلالت کند بر تغیرات کلی که بلاد
قدیم راه یابد و اوصاف خلایق دیگر گون شود و اصل احتراق زحل در قوس دلالت کند بر حدوث موت
در مواشی و حروب ریشه سلاطین و فرماندهان و حرکت پادشاه عظیم الشان و رعد و برق و خسارت مسلمانان
و زارعان و اهل فلاحت و تواضع ملوک با رعیت و اطاعت نکردن ایشان و فساد حال فضلا و اهل ادب
و اشتداد سرما و بسیار تفنگ بر دو دیلم هر و بربط احوال چهارپایان و گرانی نرخها و غرت
طعام و غلبه دزدان و اگر مشتری با او بود یا ناظر بود حسن حال علما و قوت پادشاه بود و بدست آمدن
ولایات و مطیع شدن رعایا و نکبت اعداء دین و بعضی گفته اند که نیکی حال عالمیان بود و اگر مریخ با قمر یا
او باشد یا ناظر بود پادشاه سفری مبارک کند و اگر مریخ بر شمال با او باشد یا ناظر بود بر صحت
یا از او باشد مدد زدان ذخیره کردند و راه داران قوت گیرند و اگر زهره و عطارد با او باشد حال
عرب و اهل بادیه بد گردد و زنان از انکیت رسد و اگر زهره تنها با او باشد زنان و مطربان را نکبت
رسد و بیماری این طایفه بود و اگر عطارد تنها با او باشد نیکی حال دبیران و اهل قلم باشد و رتبه
ایشان نزد عظما و فرماندهان بلند شود و شادی بازاریان باشد و اگر قمر با او باشد یا ناظر بود پادشاه
سفر کند مبارک مطلب پنجم در کسوفات و خسوفات مقدمه مقارنه نیرین را اهل تنجیم اجتماع
گویند عرب بادیه نشینان محاق و اهل فرس نیم روشنی و مقابله ایشان را اهل تنجیم استقبال
و امتلا گویند و طایفه عرب صحرانشینان بدر و فارسیان نیم ماهی و در حال تزاید و تناقص نور که
قمر تقریبا بتربیع شمس رسد و در نظر نیمه نماید از اعراب مقطوع العصب و اهل عرب نیم بیرق خوانند
و از وضع ماه با آفتاب در نظر خواص و عوام موجب نفعهای عظیم در عالم کون و فساد دانسته اند
و در این باب تجربها حاصل کرده اند چنانچه اطبا در امر فصد و مسهل خوردن ملاحظه زیاده و نقصان نور ماه کنند

و در مباحث

و در مباحث بحرانات نیز اوضاع قمر ملحوظ و منظور دارند و اهل سواحل و ارباب سفاین و اصحاب ملاحت
و مباشرین معادن و شبانان اغنام نیز از این اقسام نیرین سیما قمر آثار بسیار مشاهده نموده اند
مجملا اهل این صناعت بجمیع اوضاع و احوال طوالع اجتماع و استقبال و در تربیع قمر با آفتاب در باب تقدمه
معرفت حقیقت بسیار معتبر میدانند و در این باب بغایت اهتمام تمام نمایند خاصه اجتماع و استقبال
مقدم بر سال و فصل سیما پیشوای اهل این صناعت بطلمیوس در کتاب اربع مقالات و شارح کلام
او علی بن رضوان مصری که در علم طب و احکام مسلم و سرآمد اهل عصر خود بوده است چنانکه در مطلب دوم
این رساله بتفصیل نقل کلام ایشان شد بلکه ایشان چون نیرین را اقوی و اعظم کواکب میدانند
آثار طبیعت را منحصر در ایشان و سیما در اجتماع و استقبال ایشان خصوصا اجتماع و استقبال کسوفی
و خسوفی ایشان که بنور ایشان بخط مستقیم نمیبین و اهل آن میرسد میدانند و بحسب اختلاف انوار
سایر کواکب بتقویت ایشان و مزاحمت و مباینت با نور ایشان انحراف از مجرای طبیعت میدانند
در هر باب خواه در موالید و خواه در عالم کون و فساد و در این باب دلایل و براهین بوجوه مختلفه اقامت
نموده اند و بنای احکام سال و فصل و ماه و موالید کلا و طرا بر اجتماع و استقبال مقدم بر سال و فصل و
ماه و ولادت چنانکه علاوه بر کلیاتیکه سابق از ایشان نقل شد کلامی گفته است که از قرار شرح
شارح کلام ان حاصل مرادش آنست که هرگاه دلائل کلیه سال و فصل از اوضاع کواکب در بروج
بوقت معلوم باشد دلائل جزئیه که از اوضاع کواکب در طالع اجتماع و استقبال الحال مفهوم میگردد
بایدبان سنجید هر چه موافق باشد از تغیرات هوا و احوال التغیرات کیفیات مخصوصه و امر فتنه و آشوب
و غیر اینها مؤکد و استوار دانست و هر آنچه مخالف باشد با آنها فاضل هر یک را در قوت دلیل دانسته
بحدس صائب استنباط احکام از آن نمود و باید که طالع اجتماع را سیما اگر نهاری بوده باشد از طالع
استقبال اگر چه لیلی بوده باشد مقدم دانست چنانکه این معنی مستفاد میشود از کلام معلم اول ارسطاطالیس
و بعد از آن طالع استقبال را مقدم بر طالع تربیعین دانست و باید که اجتماع کسوفی را اقوی از
سایر اجتماعات دانست اجتماع کسوفی آنست که بیک خط واحد مستقیم که بیرون آمده باشد از مرکز عالم

یا از بیرنا ظرین و بعضی منع کند دو دوان در وقتی است که اجتماع ایشان در یکی از دو عقده بوده باشد
و عقده عبارتست از موضع تقاطع منطقه قمر با مدار شمس یعنی منطقة البروج انکه چون قمر از او بگذرد بجانب
شمال مدار شمس شود از راس گویند و دیگر را که چون قمر از او بگذرد در سمت جنوب مدار شمس شود ذنب گویند
و چون چنین اجتماعی دست دهد لابد الفرود قمر حاجب میانه ابصار ناظرین و شمس شده حاجب شود
نور شمس را از ابصار پس قطع شود نور شمس از ایشان و هم چنین استقبال خسوفی را اقوی از سایر
استقبالات دانسته و استقبال خسوفی آنست که قطری از اقطار منطقة البروج بشمس و قمر مرور کند
عالم کند یعنی هر یک از شمس و قمر بر طرفی قطری از این اقطار واقع شوند و ارض در وسط السماء
آن قطر پس لابد الفرود قمر داخل شود ظل مخروطی ارض را و قطع شود از او نور شمس پس هر یک از
امثال خود عاید پس نور منعکس بقمر از وجه ارض منقطع شود و این هر دو وضع لابد الفرود موجب تغییر
از مجرای طبیعی و اخلال النظم امر عالم و موجب انحراف مزاج عالم از اعتدال الطبیعی و باعث شرور و فساد
بجهت اختلاط قوای سایر کواکب با ایشان یعنی حصول انحراف بقدر قوت کوکب ممازج ایشان و سعادت
و نحوست آن و موضع آن از بروج و طالع و امثال آن بوده باشد چنانکه اشاره به تفصیل هر یک از آنها
خواهد شد بعد از تمهید این مقدمه مذکور میشود که میانه ارباب این صناعت خلاف است که آیا کسوف
و خسوف تحت الارض را اثری میباشد یا نه بعضی بر آن میباشند که کسوف و خسوف تحت الارض را اثری
نیست و بنای کلام ایشان بر آنکه اثر کسوف و خسوف بواسطه انقطاع نور نیرین است از روی زمین
پس هر جا که آن انقطاع رخ ننمود اثر نکند و صاحب لطائف الکلام این را بر این ترتیب نموده است
گفته است که این مناسب جماعتی است که شعاع را تابع جرم دانند و این کلام فاسد است و خطای صریح
چه شعاع تسدیسات و تثلیثات نیرین هرگز قطع نکند بلکه بیفزاید در عطایای که حمد را و مثلثات
هر گاه برسد با ایشان و حال آنکه جرم نیرین منقطع است باتفاق جمهور پس چگونه شعاع کوکب تابع جرم
او باشد و بعد از آن گفته است که از این بحث معلوم شد که ایشان یعنی کسوف و خسوف بالذات
مؤثر اند چنانکه اگر کسوف در طالع شخصی واقع شود یا در یکی از خانهای طالع بنفس آنکس یا مدلول آن

خانه

خانه میباید که مضرت برسد او چنین در هر برجی که واقع شود منسوبات آن برج را آفت رسد
خواه این معنی در بالای زمین باشد یا در زیر زمین بلی اگر فوق الارض واقع شود تأثیرات آن ظاهرتر است
و حکم آن عام تر خواهد بود سیما اگر در وسط السماء یا شد یا شعاع افقی که در نزدیکتر بود اثر آن در آن جانب
بیشتر بود و استاد این صناعت بطلیوس نیز کسوف و خسوف تحت الارض را اگر چه خالی از اثر نمی
داند لیکن تعقد برای او نیز عید اند بعلت آنکه قوای نیرین مخلوط بکره ارض میشود و منتشر میشود
بخلاف فوق الارض که بخط مستقیم قوای ایشان به ما میرسد خصوصاً اگر که در وسط السماء یا حوالی آن بوده
باشد و باید دانست که تأثیر کسوف در حق ملوک و سلاطین بیشتر میباشد و اثر خسوف در حق وزرا
و زنان بعد از تقریر این مقدمات میگوئیم که بنای مکسوفات و مخسوفات بر معرفت دوازده
امر میباشد اول مکان دوم زمان سوم علامت چهارم قابل پنجم کیفیت ششم کمیت هفتم مهیج
هشتم قوت نهم استدلال از اتصال قمر بعد از کسوف یا خسوف بکواکب از انواع اتصال
مع کانه دهم استدلال از الوان شمس و قمر در وقت کسوف و خسوف و سایر آثار علویه بالتبع
یازدهم استدلال از وقوع کسوف و خسوف از بیوت طالع سال دوازدهم استدلال از کسوف
و خسوف موالید لهذا این مطلب مرتب بر دوازده مقام است مقام اول در معرفت مکان تأثیر
باید که معلوم بوده باشد که مکان تأثیر کسوف و خسوف مثلثه برج کسوف و خسوف است
و شهرهایی که منسوب بآن برج بوده باشند و بیان این مطلب محتاج بتمهید مقدمه و نقلی از کلام
میباشد و آن آنست که علماء این فن متفق اند در آنکه ربع معمور از ارض باعتبار ملاحظه طول و عرض
آن منقسم میشود بچهار قسم و هر قسمی را از آن مثلثه خوانند و آن مثلثه را نسبت دهند بمثلثه
فلکی از بروج و بکواکبی که مدبران مثلثه فلکی میباشند و لکن در کیفیت قسمت آن ربع بچهار مثلثه
و انتساب هر مثلثه ارضی بمثلثه فلکی و ارباب مثلثه فلکی و ارضی از کواکب جمهور احکامیان با
بطلیوس در هر سه مرحله مخالفت نموده اند اما در مرحله اول که عبارت از کیفیت تقسیم ربع
معمور بچهار مثلثه بوده باشد پس بطلیوس وسط معموره را بحسب طول شصت و پنج درجه دانسته

و بحسب عرض سی و شش درجه پس هر چه از ربع معمور که طول آن شصت و پنج درجه و کمتر بوده باشد
و عرض آن سی و شش درجه و کمتر بوده باشد از یک مثلثه اعتبار نموده است و از مثلثه مغربی جنوبی
دانسته است و هر آنچه طول آن از شصت و پنج درجه و بیشتر تا یکصد و هشتاد درجه بوده باشد
باشد از مثلثه دیگر اعتبار نموده است و از مثلثه جنوبی شرقی دانسته است و هر آنچه طول آن شصت
و پنج درجه و کمتر بوده باشد و عرض از سی و شش درجه و بیشتر از مثلثه مغربی شمالی دانسته است
و هر چه طول آن زیاده از شصت و پنج درجه تا صد و هشتاد درجه و عرض نیز زیاده از سی و شش درجه
باشد از مثلثه شرقی شمالی دانسته است و وسط معموره را جائی دانسته است که عرض آن سی و شش درجه
و طول آن شصت و پنج درجه بوده باشد و اما جمهور مثلثه غربی جنوبی را آن دانسته اند که طول آن
تا نود درجه و عرض تا سی و سه درجه و کسری بوده باشد و مثلثه شرقی جنوبی را آن دانسته اند که
طول زیاده از نود درجه تا صد و هشتاد و عرض همانکه مذکور شد و مثلثه غربی شمالی از عرض
سی و سه درجه و کسری تا آخر عمارت و طول تا نود درجه و مثلثه شرقی شمالی از طول نود تا صد و هشتاد
درجه و از عرض مزبور تا آخر عمارت و اما در مرحله دوم که عبارتست از انتساب مثلثات ارضی
بمثلثات فلکی بوده باشد پس بطلیوس مثلثه غربی جنوبی را بمثلثه آبی و مثلثه غربی شمالی را بمثلثه
آتشی و مثلثه شرقی جنوبی را بمثلثه خاکی و مثلثه شرقی شمالی را بمثلثه هوائی نسبت داده است
باین معنی که تمامی مملکت یک مثلثه ارضی را مدبر و مربی یک مثلثه از مثلثات فلکی دانسته است
و بعد از آن اطراف آن مثلثه ارضی را تقسیم نموده است به نه قسم و هر سه قسم از آنرا تدبیر
بکوکبی از آن مثلثه فلکی که تمام آن مدبران مثلثه ارضی بوده دانسته است و اوساط هر
را مثلثه مقابل آن مثلثه را شریک در تدبیر آن دانسته است مثلا مقابل مثلثه غربی
شمالی مثلثه شرقی جنوبیست و مدبر مثلثه غربی شمالی را مثلثه آتشی میدانست و مدبر
مثلثه شرقی جنوبی را مثلثه خاکی و مثلثه غربی جنوبی را مدبر مثلثه آبی و مقابلش را که مثلثه
شرقی شمالی است مثلثه هوائی بطلیوس را اعتقاد اینست که بلادی که واقع است از وسط

مثلثه غربی

مثلثه غربی شمالی است قسطنطنیه و حوالی آن مثلثه خاکی شریک در تدبیر آنها میباشد
و بالعکس اوساط مثلثه شرقی جنوبی را مثلثه آتشی شریک در تدبیر آنها میباشد و اوساط
غربی جنوبی را مانند مصر و حوالی آن مثلثه بادی شریک در تدبیر آنها میباشد و بالعکس اوساط
مثلثه شرقی شمالی را مثلثه آبی شریک در تدبیر میباشد و هر یک از این اوساط را هم به سه قسم
منقسم میکند هر سه قسم از آنرا منسوب ببرجی از آن مثلثه مقابل میداند که مدبر مثلثه تقسیم
جمیع قسم از اطراف و هم اوساط پس مجموع تقدیم معمور از ارض که بچهار مثلثه منقسم میشد
و دو قسم میشود هر شش قسم منسوب بیک برج بنهج مزبور بوده و در این تقسیم ملاحظه ملک
مینمایند بلدان و شهرها چه نهایت و ایام تغییر میکند انجا که خود میتجوع این اعراب
براهین قاطعه طبیعیه میداد چنانکه در کتاب اربع مقالات بتفصیل مسطور است پس
خلاصه اعتقاد او در انتساب مثلثات ارضی بمثلثات فلکی آنست که اطراف مثلثه غربی شمالی
مخصوص اند بتدبیر مثلثه آتشی و اوساط آن بشرکت مثلثه خاکی و اطراف مثلثه شرقی جنوبی
مخصوص اند بتدبیر مثلثه ارضی و اوساط آن بشرکت مثلثه آتشی و اطراف مثلثه غربی جنوبی
مخصوص اند بتدبیر مثلثه آبی و اوساط بشرکت مثلثه هوائی و اطراف مثلثه شرقی شمالی مخصوص
اند بتدبیر مثلثه هوائی و اوساط بشرکت مثلثه آبی اما جمهور اهل احکام پس مثلثه غربی شمالی
را منسوب بمثلثه آبی میدانند و مثلثه غربی جنوبی را بمثلثه هوائی و در مثلثه شرقی جنوبی متفق اند
با بطلیوس در اینکه منسوب بمثلثه خاکی میدانند و مثلثه شرقی شمالی را جمهور منسوب بمثلثه آتشی
میدانند و اما در مرحله سیم که عبارتست از ارباب مثلثات فلکی و ارضی بوده باشد پس بطلیوس
مدبر مثلثه آتشی فلکی را شمس و مشتری بشرکت مریخ میداند در شب بتقدیم مشتری بر
شمس و در روز بعین آنچه متعلق باین مثلثه میباشد که عبارتست از مثلثه غربی و شمالی بوده باشد
مدبر آن از مشتری و مریخ میدانند و شمس را از اعتبار ساقط مینماید بعلت آنکه اعتقاد او آنست
که شمس متعلق میباشد بر نیمه شرقی از معموره و قمر بر نیمه غربی از آن و نظام دو بوسط معموره

پس ایشان را مدخلیتی در تدبیر خصوص مثلثه از مثلثات ارضی نیز باشد پس مشتری و مریخ مخصوص شدند
بتدبیر مثلثه غربی شمالی و مدبر مثلثه خاکی را از فلک زهره و قمر میدانند و در شب بتقدیم قمر در
تدبیر انچه از زمین متعلق باین مثلثه میباشد یعنی مثلثه شرقی جنوبی حصر را بجهتی که مذکور شد
میدانند و بعد از ان زحل میگیرد و از مثلثه هوائی فلکی مدبر زحل و عطارد میدانند ولیکن در انچه
از زمین متعلق باین مثلثه میدانند عطارد را از تدبیر ان نیز بجهتی که مذکور شد میاندازند و بدل
ان مشتری میگیرند و مدبر مثلثه آبی را از فلک زمین مریخ و زهره و مریخ میدانند پس خلاصه اعتقاد
او در تدبیر مثلثات ارضی آنست که مدبر مثلثه غربی شمالی را مشتری و مریخ و مدبر مثلثه شرقی جنوبی را
زهره و زحل و شرقی شمالی را مشتری و زحل و غربی جنوبی را زهره و مریخ و در هر مثلثه یک سعد و یک
نحس و شمس شریک در تدبیر و مثلثه شرقی و قمر شریک در تدبیر و مثلثه غربی و عطارد در شریک
اوساط معموره و از کواکب انچه مدبر مثلثه میباشد مدبر اوساط مثلثه مقابل نیز میباشد
چنانکه در بروج مذکور شد و مذهب جمهور در تدبیر ارباب مثلثات فلکی مشهور است و همان
هم مدبر میباشد مثلثات ارضی را که منسوب بمثلثه فلکی میباشد بعد از تمهید این مقدمه
مذکور میشود که بنا بر قاعده بطلمیوس در تقسیم معموره در دانستن مکان وقوع حوادث کسوف
و خسوف باید که ملاحظه نمود اولا که برج کسوف یا خسوف از چه مثلثه است از مثلثات فلکی و ان
مثلثه مدبر چه مثلثه از مثلثات ارضی حکم نمود که تاثیر کسوف یا خسوف در ان ناحیت از زمین
میباشد که متعلق بمثلثه برج کسوف یا خسوف میباشد بعد از ان هرگاه خواسته باشیم بدانیم
که در ان ناحیت کدام مملکت و شهرها است که کسوف را انجا تاثیر ظاهر میشود ملاحظه نمائیم موافق
تقسیم بطلمیوس که ان برج کسوف در ان مثلثه ارضی متعلق بکدام مملکت میباشد از اطراف ان
مثلثه یا اوساط ان مملکتها مخصوص تر بوده باشند بتاثیر کسوف تا مملکت دیگر و بعد از ان اگر
خواسته باشیم که بدانیم که در ان مملکت کدام شهر مخصوص تر میباشد بتاثیر کسوف از شهرهای
دیگر پس اگر طالع ان شهر بیقین معلوم و محقق است ان شهری که طالع ان برج کسوف میباشد بخصوص تر

میباشد

میباشد بحادثه کسوف از سایر شهرها و اگر طالع ان شهر بیقین معلوم نباشد پس اگر طالع ان پادشاه
که ان شهر در ایام پادشاهی او بنا شده است معلوم است ما شرط طالع ان پادشاه را که خانه صفت صنعت
او است یا این شهر هم از جمله صنایع او است بجای طالع ان شهر فرض کنند پس اگر موافق برج کسوف
بوده باشد تاثیر کسوف در ان شهر در ان مملکت و در ان مثلثه تاثیر حادثه کسوف در ان بیشتر
بوده باشد پس اگر شهری از حیثیت مثلثه و از حیثیت مملکت و از حیثیت طالع بنا شهر از هر
سه حیثیت موافق برج کسوف بوده باشد تاثیر کسوف در ان بیشتر از سایر بوده باشد و اگر از
دو حیثیت از ان سه حیثیت منسوب ببرج کسوف بوده باشد تاثیر کسوف اضعف بوده باشد
از انکه از سه حیثیت منسوب ببرج کسوف میباشد و اگر از یک حیثیت منسوب ببرج کسوف
بوده باشد از انکه از دو حیثیت منسوب باشد ضعف خواهد بود و معلوم است که هرگاه شهری از حیثیت
طالع که مخصوص است منسوب ببرج کسوف بوده باشد و شهر دیگر از حیثیت مملکت ان شهر که
مشخص ان برج کسوف است اثر کسوف در ان ظاهر تر خواهد بود از انکه از حیثیت مملکت مخصوص
ببرج کسوف است از انکه دوم خاص است و اول عام و تاثیر خاص قوی است از تاثیر عام و همچنین
هرگاه شهری از حیثیت مملکت منسوب ببرج کسوف بوده باشد و شهر دیگر از حیثیت ناحیت
و مثلثه همین دلیل که مذکور شد این است خلاصه کلام بطلمیوس در تعیین مکان تاثیر کسوف
و خسوف اما جمهور میگویند که اولا ملاحظه مینمایند که برج کسوف از چه مثلثه است از
مثلثات فلکی و ان منسوب بچه ناحیه از نواحی چهارگانه هر شهر معظم از ان ناحیه را گویند که
تاثیر کسوف در ان ظاهر تر است و اگر طالع ان شهر معلوم بوده باشد و موافق برج کسوف
تاثیر کسوف در ان شهر نیز بوده باشد اگر ان شهر از ان مثلثه و ناحیت است تاثیر اقوی خواهد
باشد مثلا گویند که مثلثه شرقی شمالی که ایشان را منسوب بمثلثه ناری میدانستند
از جمله شهرهای مشهور ان ترکستان و شاش و فرغانه و خوارزم و طبرستان و بلغار و
خزر و روس را تعیین نموده است و هر انچه طولش از نود درجه بیشتر و عرضش از سی و شش درجه

دوازده دقیقه و سی ثانیه زیادتر بوده باشد و نیز گویند که از شهرهای مشهور مثلثه
شرقی جنوبی که ازرا منسوب بمثلثه خاکی دانند بلاد هند و جزایر دریاء هند و زمین سند و مکران
و پاره از خراسان و فارس و کرمان و ارض بحرین و عمان و بادیه عرب یمن است و باقی شهرهایی که
طولش زیاده از نود درجه و عرضش کمتر از عرض مذکور بوده مثلثه غربی جنوبی که ایشان را منسوب
بمثلثه بادی میدانند از جمله شهرهای مشهور شهرهای حبشه و سواحل بحر مغرب و سواحل
ان و بحر شام و تمام مغرب زمین و هر شهر دیگر که طولش از نود درجه کمتر و عرضش نیز از عرض مذکور
کمتر بوده باشد و از جمله شهرهای مشهور مثلثه غربی شمالی که ازرا منسوب بمثلثه آبی دانند شهرهای
اندلس و جزایر افرنجه و صقلاب و فرنگ و روم و باقی شهرهایی که طولش از نود کمتر و عرضش از عرض
مذکور زیادتر بوده باشد و اما شهرهای مشهور دیگر که منسوب ببروج میباشد گویند که حمل عراق
و آذربایجان و ارمینیه و فارس و رمله و فلسطین و بلاد شام ثور همدان و ماه الکوفه و ماه البصره
و بابل و کردستان و طرسوس جوزا دیلم و گیلان و مصر و برقه و جرجان و موقان و قیروان
و اسکندریه سرطان ارمینیه صغری و چین و شرق خراسان و مرو الرود و بلاد افریقیه اسد بلاد
سغد و طوس و توابع ان و نیشابور و طوس و شرق خراسان بقول و ترکستان تا آخر معموره و انطاکیه
و ارمینیه و باب الابواب سنبله بلاد جزیره و موصل و جرامقه و سواحل که از اثغور مصیصه گویند
میزان کرمان و سیستان و کابل و طخارستان و بلخ و هرات و ناحیه مغرب و صعید مصر تا حبشه
عقرب زمین حجاز و بادیه عرب تا یمن و طنجه و قومس و ری قوس بغداد و اصفهان و شهرهای
روس و بلاد دیلم جدی هندوستان و حبشه و مکران و سند تا مولتان و عمان و اهواز
و بلاد کابل و غور دلو کوفه و سواد و نواحی ان و شهرهای قبط و مغرب مابین سند و پشت حجاز
تا نجد حوت ریگستان بربر و نواحی ان و بلاد کرد این تقسیم مشهور است که شهرها را ببروج
دوازده گانه تقسیم نموده اند و حکیم کوشیار در مجمل الاصول خود ذکر نموده است و دیگر قولها
در این باب بسیار است که در مدخلهای نجوم نوشته اند لیکن هیچ یک از انها را اعتماد نتوان نمود بلی

چون تقسیم

چون تقسیم بطلمیوس مطابق قوانین حکمیه طبیعیه میباشد توان اعتماد نمود هر کس خواسته باشد
رجوع بکتاب اربع مقالات کند بتفصیل برا و معلوم خواهد شد لیکن هر کس شهرهای خود را
تواند باسهل وجهی مشخص نماید از تاثیرات کسوفات و غیره که متعلق بکدام برج میباشد این
بود انچه متعلق بدانستن مکان تاثیر کسوف و خسوف میباشد موافق انچه لایق این رساله
بوده باشد و تفصیل ان موکول بکتب مطوله این فن میباشد والله تعالی اعلم بحقایق الامور
مقام دوم در دانستن زمان تاثیر کسوف و خسوف میباشد و معظم تاثیرات میباشد اما
دانستن اصل زمان خسوف پس طریقه اش در مشهور آنست که باید ملاحظه نمود در ان بلاد
که تاثیر کسوف و خسوف در ان میباشد که از ابتداء کسوف یا خسوف تا تمام انجلاء ان چند
ساعت مستوی میباشد پس در کسوف هر ساعت بیک سالی گیرند و هر دقیقه را ششم روز هر قدر
بشود ان مدت تاثیر کسوف بوده باشد و در خسوف هر ساعتی یکماه و هر دو دقیقه یک روز هر قدر
که حاصل شود ان مدت تاثیر خسوف بوده باشد و اما دانستن وقت معظم زمان تاثیرات پس
محتاج بتمهید مقدمه میباشد و ان آنست که منجمین را دو ساعت میباشد یکی را مستوی و معتدل گویند
و دیگری را زمانی و معوج و بیان ان اینست که گاه شبانه روز را بتمامه که عبارت از یک دوره معدل
و بقدر مطالع انچه شمس در ان شبانه روز قطع نموده است که تقریبا یکدرجه میباشد از آن
بیست و چهار تقسیم مساوی نمایند هر قسمی را یک ساعت مستوی و معتدل نامند و اجزاء این ساعت
تقریبا پانزده درجه میباشد همیشه و زیاده و نقصان نمی پذیرد هر قدر از این بیست و چهار ساعت
که ساعت روز بوده باشد تتمه ان عدد ساعات شب میباشد و بالعکس و بحسب اوقات سال
عدد ساعات روز و شب مختلف میشود بخلاف اجزاء که همیشه پانزده است مختلفا و گاه روز را
جداگانه بدوازده قسم مینمایند و شب را نیز چنین هر قدر که روز بلند باشد یا کوتاه و
باین اعتبار عدد اجزاء ساعات بحسب اوقات سال تفاوت میکند گاه هفده درجه و نیم
و بیشتر هم میشود و گاه دوازده و نیم و کمتر و لیکن عدد ساعات روز همیشه دوازده است

و هم چنین عدد ساعات شب و این ساعات را ساعات معوجه و زمانی گویند بحسب اختلاف
اجزاء آن زیاده و کم میشود و بعد از تمهید این مقدمه مخفی نیست که ساعات زمانیه روز هر یک
از دوازده یکی روز و هم چنین شب پس هرگاه مقصود دانستن زمان تاثیر کسوف بوده باشد
باید که ملاحظه نمود که بعد موضع کسوف که لامحاله فوق الارض میباشد از طالع بقدر چند ساعت
زمانیه میباشد هر قدر که بوده باشد آنرا نسبت دهند بکل ساعات زمانیه روز که لامحاله دوازده
هست و به بینند که نسبت عدد ساعات بعد جزو کسوف از طالع کسوف نسبت بدوازده که
عدد ساعات کل روز است چه نسبت است نصف است هرگاه کسوف در عاشر بوده باشد یا بیش
از نصف است هرگاه مابین عاشر و سابع بوده باشد یا کمتر از نصف است هرگاه جزو کسوف میانه
عاشر و طالع بوده باشد هر نسبت که بوده باشد از افراد از ابتداء زمان کسوف تا وقت ظهور معظم
زمان تاثیر آن بوده باشد اگر نسبت نصفی هست مثلا و جمیع مدت کسوف فرضا دو سال است وقت
ظهور معظم تاثیر بعد از گذشتن یکسال از ابتدا و زمان تاثیر میباشد و اگر نسبت ثلثی است هشت
ماه و علی هذا القیاس و بنا بر این قاعده بر قاعده اربعه متناسبه میباشد و قاعده اربعه متناسبه
آنست که نسبت اول بدوم مانند نسبت سیم بوده باشد بچهارم پس هرگاه سه چیز معلوم بوده
باشد و یک چیز از آن چهار چیز مجهول پس باید که ملاحظه نمود اگر وسطین معلوم میباشد و یک
طرفین نیز معلوم و طرف دیگر مجهول باید که وسطین معلوم را در یکدیگر ضرب نمود و حاصل را
بر طرف معلوم قسمت نمود حاصل قسمت طرف مجهول بوده باشد و اگر طرفین معلوم بوده باشد
و یک وسطین معلوم بوده باشد و وسط دیگر مجهول باید که طرفین معلوم را در یکدیگر ضرب نمود
و حاصل را بر وسط معلوم قسمت نمود خارج قسمت وسط مجهول باشد چنانکه در ما نحن فیه
گوئیم نسبت عدد ساعات زمانیه بعد جزو کسوف از طالع کسوف نسبت بدوازده که عدد ساعات
روز است چون مدت مابین ابتدا و کسوف تا وقت ظهور معظم اثر است نسبت بکل زمان کسوف
پس طرفین معلوم را که عدد ساعات بعد جزو کسوف بوده باشد از طالع کسوف و عدد کل زمان

کسوفرا

کسوفرا در یکدیگر باید که ضرب نمود و حاصل را بر وسط معلوم که دوازده است قسمت نمائیم
آنچه حاصل شود مابین ابتداء زمان کسوف تا وقت ظهور معظم اثر آن طریقی دیگر اسهل که چندان
تفاوتی با طریق مذکور که تحقیقی هست نمیکند آنست که بعد جزو کسوفرا از طالع و وسط کسوف
بدرجات سوائیه بگیریم و معلوم نمائیم که عدد آنچند درجاتست و از قوس بعد نام فهیم و یکصد و
هشتاد درجه را که نصف دور است میان طالع و سابع است قوس کل نام فهیم و گوئیم که نسبت
قوس بعد بقوس کل چون نسبت اول کسوف تا زمان معظم ظهور اثر است بکل زمان کسوف پس هرگاه
قوس بعد را ضرب نمائیم در کل زمان کسوف که از ایام فرض کنیم و حاصل ضرب را بر صد و هشتاد
که نصف دور است تقسیم نمائیم حاصل قسمت مابین ابتدای کسوف تا اول زمان معظم اثر آن بوده
باشد و از این دو تقریب معلوم گشت که هرگاه جزو کسوف و طالع کسوف یکی بوده باشد وقت
ظهور معظم اثر آخر زمان کسوف بوده باشد و اگر جزو کسوف در عاشر بوده باشد وقت ظهور
معظم اثر نیمه زمان تاثیر بوده باشد بر این قیاس هرگاه مابین طالع و عاشر بوده باشد پیش
از نیمه و هرگاه مابین عاشر و سابع بوده باشد بعد از نیمه و باید که قیاس بر کسوف نمود خسوفرا
مگر آنکه بعد جزو استقبال را که در شب لامحاله موضع قمر است از طالع استقبال باید که ملاحظه
نمود و نسبت بتمامی زمان تاثیر خسوف باید که سنجید بعینه این قاعده و استخراج وقت ظهور
معظم اثر و انست این است شرح کلام قوم در این مقام و بطلمیوس در اربع مقالات در این
مقام باره تفصیلات دیگر داده است که خلاصه آن از قرار شرح و تفسیری که شارح
کلام او علی بن رضوان مصری نموده است آنست که هرگاه آنکس که آگاه و عالم بوده باشد بقواعد
زیجات میداند که طوالع کسوف و خسوف و مجملا طوالع اجتماعات و استقبالات بحسب
بلدان که مختلف در طول و عرض میباشند مختلف میباشد و هم چنین مقدار منکسف از نیرین و مدت
طول کسوف بحسب هر بلد مخالف است با آنچه در بلد دیگر میباشد پس در این صورت بحسب آنچه در
مقام اول مذکور شد اولا باید که مکان تاثیر کسوف را از اقالیم و بلدان و نواحی تشخیص داد

و بحسب هر بلدی که مطلوب بوده باشد استعلام تاثیر کسوف در آن طالع را بر پا نمود که
مدت طول کسوف چند ساعت مستویه میباشد تا آنکه دانسته شود از ساعات معوجه که چه
وقت میباشد حادثه کسوف و از ساعات مستویه که چه قدر مدت مکث حادثه کسوف میباشد
و هم چنین دانسته شود از طالع ابتدا و کسوف که چه وقت میباشد ابتداء حادثه کسوف و
از طالع وسط کسوف که چه وقت میباشد شدت حادثه کسوف و از طالع انجلا که چه وقت
کم میگردد حادثه کسوف و از طالع اجتماع و استقبال مشخص نمود کوکب مستولی بر امر کسوف را
و نظر نمود مستولی بر هر یک از ابتدا و وسط و انجلا را پس اگر فرضا بر طریق مثال مستولی بر طالع
ابتداء سعادت و مستولی بر جزو کسوف نحوست در این صورت در ابتدا و حکم بمارحت خیر و
شر نمود و اگر مستولی بر طالع ابتداء و نیر نحوست بوده باشد ضرر در ابتداء اعظم خواهد بود
و بر این قیاس در مستولی بر وسط و آخر خلاصه آنکه بحسب هر بلدی که تاثیر کسوف در آن تمامی باشد باید
که طالع استخراج نمود اگر کسوف امکنی بوده باشد سه طالع والا زیاده و بعد از استخراج طوالع
ملاحظه باید نمود که میانه طالع ابتداء کسوف و ابتداء انجلا چند ساعت مستویه میباشد
بجهة معرفت مدت تاثیر کسوف و اما بجهة معرفت ابتداء تاثیر کسوف باید که معلوم نمود
که بعد جزو کسوف از طالع کسوف چند ساعت معوجه و زمانیه میباشد یعنی هرگاه روز را
فرضا دوازده قسم متساوی فرض بکنیم حصه هر جزوی چند درجه از معدل النهار میشود از اجزا
اجزاء ساعات معوجه و از آن خواسته چنانکه در باب عاشر از مقاله سیم در مواليد بطلمیوس
تفصیل این مطلب داده است و بعد از دانستن اجزاء ساعات معوجه پس هرگاه مطالع جزو کسوف
را از مطالع طالع کسوف در آن بلد که مطلوب بوده باشد کم کنیم و آنچه باقی ماند آنرا بر عدد اجزاء
ساعات معوجه قسمت کنیم حاصل قسمت عدد ساعات معوجه مابین موضع کسوف میباشد یا
طالع آن و باعث آنکه ملاحظه بعد جزو کسوف از طالع کسوف میشود آنست که هر گونه تاثیر
کسوف از دوازده سال که عدد ساعات معوجه روز میباشد بتاخیر نمی افتد و هم چنین تاثیر خسوف

از دوازده ماه

از دوازده ماه که عدد ساعات معوجه شب است بیشتر بتاخیر نمی افتد پس هرگاه بعد جزو
کسوف و خسوف در درجه سابع بوده باشد تاخیر آن تا دوازده خواهد بود و هرگاه در درجه نفس
درجه طالع بوده باشد ابتداء ظهور اثر اول مدت خواهد بود و هم چنین هرگاه در عاشر بوده
باشد در وسط مدت خواهد بود پس منتهای تاخیر تاثیر کسوف و خسوف دوازده است پس در
سایر مواضع نسبت بدوازده که عدد ساعات معوجه است باید که ملاحظه نمود و هذا ساعات
معوجه بجهة معرفت ابتداء ظهور حادثه کسوف اعتبار شده است اگر ممکن بود تاخیر زمان کسوف
و خسوف از دوازده سال یا ماه اعتبار ساعات مستویه میشد که گاه زیاده از دوازده میشود
پس بعد از معرفت این دو امر یعنی عدد ساعات مستویه از ابتداء کسوف یا خسوف تا آخر آن و بعد
از معرفت عدد ساعات معوجه بعد موضع کسوف یا خسوف از طالع آن یعنی دانستن آنکه موضع
کسوف مثلا بر چه دائره است از دوائر ساعات معوجه دوازده گانه بنحویکه مذکور شد میگوئیم
که چونکه شمس فلک البروج را در مدت یکسال قطع میکند واجب است که طول مدت حادثه
کسوف سالها بوده باشد پس بعدد هر ساعت مستوی یکسال باید گرفت و چون قمر مدت قطع
او فلک البروج را یکماه میباشد بعدد ساعات مستویه خسوف ماه باید اعتبار نمود اگر یک ساعت
یکماه و هم چنین و اینکه گفته شد که بعدد ساعات مستویه سال باید اعتبار نمود و خسوف ماه
باعتبار اصل کسوف و خسوف میباشد فی حد ذاته قطع نظر از اقترانات با چیز دیگر و الا
اگر چیزی دیگر با آن مقرون شود بسا باشد که کم یا زیاد شود مثلا مقارنه زحل و مشتری
در مثلثه ناری در برج حمل تا باز معاودت در این مثلثه و در همین برج حمل بعد از سه
هزار سال که کسی عدد سبب هم میدهد پس اگر چنین چیزی بکسوف ضم شود سال را مبدل
بهزار میکند و هرگاه بخسوف ضم شود ماه را بهزار ماه مبدل میکند و هم چنین هرگاه با آنها
ضم شود امری که معاودت آن بعد از صد سال معین شود سال کسوف را مبدل بصد سال میکند
و ماه خسوف را مبدل بصد ماه و بر این قیاس سال و ماه این است خلاصه سخن بطلمیوس که باعتقاد

شارح مزبور دراز اسرار مکتومه است که افشاء آنرا نموده است و آن آنست که اصل مزاج که
حاصل میشود از اختلاط نور نیرین هرگاه بر خط مستقیم بما رسد در کسوف شمس سالها است
و در خسوف قمر ماهها بعدد ساعات ایشان بر وجه او بحسب اختلاط قوای دیگر کواکب و اوضاع
از ثوابت و سیارات این مزاج مختلف میشود بمزاج ایشان پس لابد که مختلف گردد این مزاج معتدل
نیرین بحد افراط و تفریط در یا صد یا ده یا بحد تفریط ماه در روز و ساعت در کسوف و روز و
و ساعت و دقیقه در خسوف و جهت این مزاجات مختلفه در تحت قانون و قاعده کلی منضبط نمیگردد
بلکه مراتب افراط و تفریط مزاج لایتناهی است و در تحت حصر و ضبط بیرون میآید لهذا میزان
معرفت مدت حادثه کسوف و خسوف را سال و ماه قرار داده اند و بحسب قواعد کلیه احکام
قرانات کواکب و مزاجات ایشان که بحسب احوال ایشان مختلف میشود صاحب فن باید که
مراتب انحراف را مشخص نماید چنانکه اطبا مزاج معتدل را میزان و معیار قرار میدهند از برای
معرفت درجات دیگر مزاجات ایشان را شارح کلام بطلمیوس گفته است که این سر که بود مندرج در
کلام بطلمیوس که احدی الی الان نفهمیده و بر نخورده است من بر خورده ام و این راز را آشکار نمودم
پس او بفهم آن را و ضبط کن و بکار بند و جای دیگر بعد از آن بطلمیوس از برای معرفت وقت حادثه از میان
جمیع مدت آن یعنی معرفت وقت ظهور معظم اثر آن دو قاعده مقرر داشته است یکی تحقیقی
و دیگری تقریبی اما قاعده تحقیقی آنست که معلوم است بنا بر آنچه گذشت از کلام او که بعد
سابع که آخر زمان تاثیر است از طالع که اول زمان است بحیثیه در کسوف و خسوف دوازده است
و از دوازده بمنزله ده و بعد عاشر که وسط زمان تاثیر است از طالع شش است پس اگر
موضع کسوف در عاشر بوده باشد ظهور معظم اثر حادثه کسوف و خسوف در نیمه کل
مدت شود هرگاه پیش از عاشر بوده باشد ساعات بعد موضع کسوف را از عاشر ساعات
زمانیه باید که ملاحظه نمود که چند است و آنرا از شش کم نمود و هم چنین هرگاه بعد از عاشر
بوده باشد آنرا بر شش افزود تا بعد موضع کسوف از طالع معلوم شود و آنرا نسبت داد بدوازده

که عدد ساعات

که عدد ساعات معوجه دوازده است مثلا هر چه بوده باشد از همان قرار از کل زمان تاثیر
که اخذ نمود مثلا هرگاه عدد ساعات زمانیه موضع کسوف از طالع نه بوده باشد نسبت آن بدوازده
سه ربع است و هرگاه فرضا طول کسوف دو ساعت مستوی بوده باشد معلوم است که مدت آن
دو سال است پس باید که سه ربع دو سال که یکسال و نیم است گرفت و گفت که مدت ظهور اثر
آن یکسال و نیم است بطور قاعده بعد جزو کسوف را مثلا از طالع وسط و از آن نسبت باید داد و
ملاحظه نمود که چند است و سنجید که بچه نسبت است از همان قرار از کل زمان کسوف گرفت که
بعد از فلان قدر وسط ظهور اثر است و هم چنین بعد جزو کسوف را از طالع انجلا گرفت و نسبت
سنجید و بملاحظه نسبت حکم نمود که وقت انتقاص اثر کسوف فلان وقت است از جمیع مدت اما
قاعده تقریبی آنست که باید که ملاحظه نمود که موضع کسوف در حوالی مشرق و طالع است حکم
نمود که تاثیر کسوف در ثلث اول زمان تاثیر آنست و اگر در حوالی عاشر است مانند یازدهم و
و نهم و دهم باید گفت که در ثلث وسط است از کل مدت آن و اگر در حوالی سابع و غارب است
مانند هشتم و هفتم باید گفت که تاثیر آن در ثلث آخر مدت است و این قاعده در همه نظرات و اتصالات
و قرانات جاری و منضبط میباشد لیکن چون بطلمیوس اینها را با نظرها بدون انضمام
نیرین معمول نمیداشت لهذا این قاعده را اختصاص بکسوفین داده است زیرا که اینها اصل اند در
حوادث عظام و هرگاه امر تاثیر ایشان دانسته شد در سایر باید که قیاس بر اینها نمود و بعد از
این کلام شارح مزبور گفته است که من بجهة تبیین و توضیح مرام دو مثال بجهة تو میزنم که
بصیرت تو زیاده میشود مثال اول خسوفی اتفاق افتاد که با آن بود مقارنه زحل با مشتری
در همان درجه خسوف این قرانات انتقالی بود که بعد از هزار سال قمری واقع و در تثلیث
موضع خود در زمان ابتدا تا انتهاء خسوف سه ساعت بود که سه ماه بوده باشد که ربع
سال بوده باشد پس هرگاه ربع هزار سال گرفته شود دویست و پنجاه سال خواهد شد
پس قران نقل نموده اثر سه ماهه خسوف را بدویست و پنجاه سال و اگر با آن خسوف چیزی دیگر

نمیبود گاه بود که از این زیاده هم میشد مثال دیگر کسوفی بود که با آن مقارنه زحل و مشتری
بود در همان درجه کسوف و مقارنه قاورته انتقالی بود که بعد از هزار سال شمسی بمکان خود
نماید و مدت طول کسوف دو ساعت بود و چون سال کسوف سال شمسی است پس هرگاه سال
انتقال که هزار سال قمری است نقل شود بسال شمسی و در او ضرب شود مدت هزار و ششصد و
و شش سال شمسی خواهد شد و حال آنکه در اصل دو سال بود اینها از تاثیر مقارنه بوده باشد
بعد از آن شارح مزبور گفته است که ولیکن از شان کواکب آنست که هرگاه مقارنه نمایند با شمس
آنکه مضمحل و باطل گردد قوتهای ایشان و اثر نکنند و هم چنین معلوم است که در این
و هزار سال تخمینا کسوفات و خسوفات و قرانات دیگر اتفاق خواهد افتاد که یا مضاد با
اثر اینها بوده باشد یا مناسب اثر اینها پس باید که مراتب قوت و غلبه را از دست نداد و در
باب ملاحظه مرعی داشت هر آن قوت که غالب بوده باشد بر مقتضای آن رفتار و حکم نمود و از
این جهة است که گفته است که هرگاه دانستیم یکی از حوادث عظام را پس تفحص که مبدا آنرا زیاد
و نقصان آنرا از اجتماعات و استقبالاتی که موضع اینها مشاکل و مناسب میباشد با موضع
حوادث یا مضاد و مخالف با اینها و بجهة آنکه این اجتماعات و استقبالات حرکت میدهد فعل آنرا و
میل میدهد فعل ایشان را بسوی خیر و شر بحسب مستولی بر اینها پس اگر بوده باشد موضع اجتماعات
استقبالات و هم چنین مستولی بر اینها موافق موضع حوادث و مستولی بر اینها و مضاد با اینها خواه آن
حوادث کسوفات و خسوفات بوده باشد یا غیر اینها از قرانات پس تحقیق که عارض میگردد اینکه
تا آنکه باطل کند فعل اول را هرگاه بوده باشد در قوت اقوی از اول و هرگاه اجتماعات و استقبالاتی که بعد از
این محقق میشود چنین باشد که باطل کند فعل کسوفات و خسوفات سابق را پس بطریق اولی کسوفات
و خسوفات و قراناتیکه بعد متحقق شود گاه باشد که باطل کند فعل اول را و گاه باشد که زیاد کند
فعل آنرا و اینکه گفتیم بجهة آنست که هر یک از این کسوفات و خسوفات و قرانات معدی
کنند قوت و حالت فاعل را که تاثیر میکنند در آنچه نزد ما میباشد پس هرگاه اتفاق افتد که قوت

دوخانه

دو خانه دوم بوده باشد موافق روحانی اول زیاد کند در قوت روحانی اول و تازه کند تاثیر
آنرا و اگر چنین اتفاق افتاد که دو خانه دوم مضاد و مخالف او بوده باشد کم کند قوت اول را
و ضعیف کند اثر اول را بقدر مخالفت آن و اگر چنین اتفاق افتد که دوم مخالف اول و اقوی باشد
از آن باشد باطل کند قوت اول را بالمره و هر دو خانه دوم بوده باشد و اینکه گفته شد
که دو خانه دوم زیاده میکند در دو خانه اول یا ناقص و باطل میکند دو خانه اول را در صورت
که زمان تاثیر ایشان یک زمان بوده باشد اگر زمان هر یک مخالف دیگری بوده باشد دو خانه دوم
نه زیاده میکند قوت اول را و نه ناقص و باطل و آنچه گفته شد در باب استخراج زمان حدوث حادثه از
قاعده تحقیقی و تقریبی نه آنست که بر قرار خود بوده باشد تغییر و تبدیل نکند بلکه بملاحظه حال
کوکب مستولی بر امر کسوف و خسوف یا قرانات دیگر از تشریق و تغریب و سرعت سیر و بطوء سیر و رجعت و
استقامت و اقامت مختلف میگردد زمان حدوث حادثه اینها و هم چنین موضع مستولی از بروج و موضع
کسوف یا خسوف یا قرانات تفصیل این اجمال آنکه هرگاه بوده باشد کواکب مشرق بوده باشد
تاثیر اینها اعظم و هرگاه بوده باشند مقیم بوده باشند در نهایت قوت خود پس بوده باشد
تاثیر اینها اعظم پس ظاهر میگردد ظهور در بیشتر و هرگاه بوده باشد مغرب یا تحت الشعاع یا طالع در
اول شب بوده باشد قوت اینها اضعف و تاثیر ایشان ناقص تر و هم چنین هرگاه راجع بوده باشند
یعنی گفته اند که زحل و مریخ هرگاه راجع بوده باشند بوده باشد فعل ایشان شدید تر و این بجهة
آنست که در این وقت نحوست ایشان زیاده میشود پس تاثیر ایشان در نحوست زیاده و شدید
خواهد شد و هم چنین کواکب در حالات سرعت سیر فعل ایشان زود تر بظهور رسد بخلاف
حالت بطوء سیر که فعل ایشان بتعویق افتد و هم چنین هرگاه بوده باشد کواکب مستولی در اوتاد
فعل او زود تر بظهور رسد بخلاف زائل و در مائل الاوتاد متوسط است پس خلاصه سخن
در باب زمان حدوث حادثه کسوف و غیره آنست که اولا بقاعده تحقیقی که مذکور شد استخراج
شود اصل مدت ظهور معظم اثر بعد از آنکه کل زمان اثر استخراج نموده باشند از عدد ساعات

مثل طول کسوف و غیره را و بعد از آن ملاحظه شود آنچه با ایشان ضم میشود از قرانات اقدم
و اعظم و اوسط و اصغر تا معلوم شود که اصل آن مدت از جنس الوف است یا مآت یا عشرات یا آحاد
از سنین در کسوف یا شهور یا ایام یا ساعات در خسوف و بعد از آن ملاحظه نمود حال کواکب
مستولی را از حال اینکه مذکور شد در موضع از او موضع کسوف و خسوف اگر او نادر است یا مایل یا زایل
و بحسب مقتضای مجموع آن امور مذکوره حکم نمود و بعد از آن شارح مزبور گفته است که از این تحقیقات معلوم
شد که جماعتی که تکلم میکنند در ادوار الوف یا مآت یا عشرات یا آحاد بنا در دور افتاده اند از طریق
حق و اینکه گفتیم از جهت آنست که پاره از این جماعت کسی است که قرار میدهد مبنای ادوار
را بر این قسم که قرار میدهد ادوار را از برای هر کوکبی عدد مخصوصی را و میگوید که هزار از برای فلان کوکب
است و هزار از برای کوکب دیگر و بعضی قرار میدهد ادوار را مبنی بر قرانات و میگوید که فلان قران
تاثیرش چنین است و قران دیگر چنان و همچنین اکثر امور مبنی بر اصل نمیباشد بجهة آنکه
قرانات فی حد نفسه حادث نمیشوند چیزی را مگر بشهادت نیرین بجهة آنکه نیرین اصل اند
و امیر مطلق و در نیرین میباشند بر باقی کواکب و هیچ کسی نمیتواند امری را عقد نماید بدون سید
و امیر خود و هرگاه رضا عقد کند امیر را میباشد از برای سید که حل کند و بر هم زند از
برای القرون لازم است که بوده باشد اجتماع شمس و قمر و استقبال ایشان یعنی اجتماع کسوفی
و استقبال خسوفی از ایشان شدید تر از اتصالات دیگر بجهة آنکه نیرین در این وقت میباشند بر یک
خط مستقیم و محکم ترین قرانات آنست که قران طولی و عرضی هر دو بوده باشد هرگاه بوده باشد چنین پس
میباشد کسوف و خسوف محکم ترین اتصالات بجهة آنکه نیرین شدید ترین کواکب اند از حیثیت تاثیر
و قوت ایشان غالب تر است از باقی قوتها و شان قوت غالب تاثیر شدید آنست که مستولی و غالب
بوده باشد بر پست تر از خود پس واجب است القرون که بوده باشد تغییرات و حوادث عظام
ماخوذ از کسوف و خسوف هرگاه جمع شود با ایشان قرانات عظیمه و اما قرانات بخودی
خود و تنهائی پس میباشند ضعیف بجهة ضعف قوه مغیره نسبت بقوت شمس و قمر و اما ادوار

الوز کواکب

الوف کواکب پس آن مدتی است که غیر باشد ما خذی و حاصل از برای آنها و غیر باشد از برای
آنها ملتی در طبیعت پس همه این قوم که سخن گفته اند در این باب همه از روی جهالت و عدم
معرفت است و بعضی تابع شده اند بعض دیگر را بمحض تقلید بخلاف طریقه بطلیموس که مجموع
حکمش موافق قواعد و امور طبیعی میباشد تمام شد کلام شارح محقق در این باب مقام
سیم در معرفت مدبر امر کسوف و خسوف و فاعلان و آن بر سه نوع است اول
مبتنی در صورت طالع کسوف و خسوف دوم متولی بر جزو کسوف یا خسوف و هرگاه متولی
متعدد بوده باشد صاحب بیت مقدم است و دیگران شریک سیم هر آن کوکبی که بر درجه طالع
یا درجه شریک درجه کسوف بوده باشد از سیارات و ثوابت که بر قدر اول و دوم بوده باشد
و هر آن کوکبی که قریب العهد بتشریق بوده باشد و گفته اند که فعل ثابته اقوی است در این باب از فعل
سیاره و فعل علوی اقوی از سفلی و فعل مقیم از سریع السیر و باید که ملاحظه نمود که ثابته بر چه مزاج
است از مزاج سیارات که آن حکم آن سیاره بوده باشد هرگاه مدبر امر کسوف و خسوف متعدد بوده
باشد اقوی مقدم است و باقی شریک و باید که امتزاج داده و حکم هر یک از سیارات را هرگاه منفرد
در تدبیر بوده باشند بیان کنیم تا آنکه منجم بفکر صافی و خاطر زکی خود حکم امتزاج از آنها استخراج کند
پس گوئیم که هرگاه زحل منفرد باشد در تدبیر بعنوان کلی فعل او فساد است بجهة شدت برودت
و اما فعل خاص آن پس اگر جنس قابل تاثیر چنانکه در مقام چهارم خواهد آمد جنس آدمی بوده باشد
یعنی قابل تاثیر آدمی بوده باشد پس تاثیر زحل که فاعل است بیماریها و علتهای و سل و ذوبان و عفونات
شدن بطونها و در نجتن صواد فضلیه با عضاء منعقده و تبهای ربع و حیرت و تنگدلی و خوف
و حزن است و اگر قابل تاثیر در جنس حیوانی است که بکار فرموده میشوند بوده باشد آفت آنها قلت
و کمی آنها بعلت نا خوشیهائیکه عارض شود آنها را و اگر قابل تاثیر هوا است پس عارض شود در آن
سرمای شدید و یخ بستن و منع و بی منعی و تنگی و نار و دیکی هوا و حرکت هوا از بسیاری ابرها و تاریکی و باد
که بر قرار داشته باشد و متولد شود از عفونت هوا حشراتیکه اذیت برسانند و اگر قابل تاثیر آبها بود

باشند پس بجهة افراط در بادشدن و کشتیها غرق شوند و منجمد شود و باشد سواد شدن بر آب و اگر قابل
تاثیر نباتات بوده باشند پس نایاب گردند بجهة فساد آنها بسبب کرم و ملخ و بسیاری باد
و سرما خصوصا نباتاتیکه مردم محتاج بآنها میباشند و هرگاه مشتری منفرد در تدبیر بوده باشد
پس بعنوان کلی باعث نمو و صلاح چیزها بوده باشد و اما بعنوان تفصیل در انسان دلیل بر جاه و دولت
و امنیت و استقامت و نیکوئی احوال است و در حیوانات منتجه دلیل زیاده نتاج و منفعت یافتن
از ایشان باشد و در هوا دلیل بود بر اعتدال و لطیفی آن و وزیدن بادهای خوش و در زمین سلامتی
و ارزانی نرخها و در آب اعتدال آن در فیضان چشمها و هرگاه مریخ منفرد در تدبیر بوده باشد
پس بعنوان اجمال دلیل بود بر فساد بجهة افراط یبوست و اما بعنوان تفصیل پس فعلان در آدمی حرب
و فتنه و مرگ مفاجا و تب غب و ...خون از گلو و بسیاری قطاع الطریق و دزدان و در هوا شدت گرما
و جستن بادهای گرم و قلت باران و پیدا شدن علامتهای آتشین در آن و جستن شهب و در آب غرق
شدن کشتیها از آمدن بادهای مختلف و مضطرب و خشکی چشمها و کمی آبها و در نباتات فساد میوها
از بادهای گرم و هرگاه زهره منفرد در تدبیر بوده باشد پس بعنوان اجمال دلالت شبیه بوده باشد
بدلالت مشتری و اما بعنوان تفصیل پس فعل مختص بآن تمتع از زنان و بسیاری عقد نکاح و
زفاف و تناسل و لهو و طرب بوده باشد و هرگاه عطارد منفرد در تدبیر بوده باشد پس چون کوکبی
که ممازج بوده باشد فعل از آن کند و هرگاه منفرد بوده باشد دلالت کند بر تحریک
چیزها زیاده از دیگر کواکب در انسان تیزی فکر و لطیف طبع و بکار بردن حیله در امور و نیز دلیل
بود بر قطع راهها و دزدیها و بسیاری بیماریهائیکه از خشکی متولد شود و تب هر روزه و سرفه و دق
و آمدن خون از حلق و بکار انداختن یبوست پس اگر آن در طالع یا تاسع یا عاشر یا حادی عشر بوده
باشد آداب شریعه و از بقوای ذاتی و عرض خصوصا هرگاه در تاسع بود دلالت کند بر خروج کسیکه ادعای
پیغمبری کند و عطارد بجهة یبوست مزاج و سرعت حرکتش پدید آورد در هوا بادهای مضطرب و رعدها
و برقها و صاعقه‌ها و زلزلها و بنا بر حیواناتیکه مردم احتیاج بآنها دارند و همچنین در نباتات

خلل و فساد و سلا این است بیان دلالات انفرادی هر یک از مدبره هرگاه منفرد بوده باشند
در تدبیر و این مجمل است که دلائل امتزاجی آنها را بعد صاحب بصیرت آورد والله الموفق و المعین
اینست خلاصه آنچه متاخرین در این باب گفته اند و لیکن استاد مقدم بطلیموس در این مقام تفصیلی
داده که متضمن میباشد بر فواید بسیار از فواید این علم خصوصا در باب معرفت مزاج متغیره و مدلولات
ایشان از حوادث و هذا با طولان متعرض تلخیص آن بفهم شارح کلام او کردیده گفته است بطلیموس که
اما کیفیت شیء حادث که آیا خیر است یا شر و از کدام یک از انواع خیر یا شر میباشد آن دانسته
میشود از طبیع کواکب مدبره در شئی که فاعل در امر کسوف میباشند و از امتزاج آنها با یکدیگر و با
مواضع آنها از فلک البروج و این بجهة آنست که مکرر بطلیموس در کتاب خود اشاره نموده است که شمس
و قمر و امیر مطلق میباشند بر باقی کواکب بجهة آن که دیده اند کسوف و خسوف سبب حادثهای عظام
و هرگاه ممزوج شد بقوت ایشان قوای دیگر کواکب میل میدهد فعل طبیعی ایشان از جانب افراط و تفریط
و حادث میگردد از مجموع آنها قوت یگانه که حادث میگردد از ایشان حوادث عظام و از میانه کواکب
متغیره آنکه تغییر میدهد فعل نیرین را از مجرای طبیعی آنها کوکبی است که متولی بوده باشد بر موضع نیرین
از جهت متغیره و اما کواکب ثابته پس برگشتن آنها بمتغیره است یعنی تاثیر هر یک بقدر تاثیر متغیره است
که ان ثابته بر مزاج آن میباشد و بیان این مطلب آنست که مطالع کسوف در هر بلدی غیر آن میباشد
در بلد دیگر پس متولی بر آن در بلدی غیر متولی بر آن در بلد دیگر میباشد پس میباید بحسب هر افقی
از آفاق که میباشد تاثیر کسوف در آنها طالع استخراج نمود و متولی بر طالع را دانست اگر یک کوکب
بوده باشد مزاج او را دانست و اگر چند کوکب باشند مزاج مرکب غالب را دانست مزاج نیرین و متولی
بر موضع نیرین و مزاج برجی که موضع متولی و طالع میباشد مزاج نمود و بحسب آن حکم نمود بر کیفیت
حادثه از خیر و شر و در دانستن مزاج متولی محتاج میباشیم بمعرفت اصل مزاج و مزاج کوکبی که متصل
میباشد بآن و مزاج کوکب ثابتی که با آن متولی بر یک دائره میباشد یعنی افق حادث متولی و نیز
محتاج میباشیم بمعرفت اجزاء فلک البروج که آن متولی میباشد در آن از بروج و حدود و کواکب ثابته

خلل

که دران حدود میباشد علم چنین محتاج میباشیم بمعرفت مزاج خانهٔ متولی از خانهای دوازده گانه
بعد از معرفت مجموع این مزاجها و مزاج وحدانی که حادث میشود از مجموع آنها قادر میباشیم بر معرفت حقیقت حال
از خیر و شر و مراتب هر یک از خیر و شر و انواع آنها و لیکن همه این صناعت مزاج شناسی میباشد و این امر بیت
در نهایت دشواری بجهت آنکه محتاج میباشد بذکاء و فطانت و حدس قوی بابوت و معرفت مزاجهای مفردات
و ریاضت بالغه قویه و لیکن طریق این آنست که اول طبیعت مزاج کوکب بتجربه شناخت در یابیم و
که بعد از انفراد طبع کوکب ثابته که با آن دیگر از هر افق حادث میباشد و همچنین یک یک از طبایع
مشترک بانها فرمیشود بطریق از قوه بانکا سنن تا آنکه بعد از قوه و بانکا سنن واقف شویم بر
مزاج محصل از همه آنها بعد از وقوف بران حکم کنیم بر طبق آن لهذا محتاج میباشیم اول بمعرفت قواعد
مفرده معتبره پس میگوییم که فعل زحل علی سبیل الاجمال افراط در فساد یبست که سبب آن افراط در برودت
بوده باشد و هم چنین است مریخ بر طبع زحل بوده باشد از ثوابت و اما علی سبیل التفصیل پس هر گاه
قابل تاثیر کسوف بعض آدمی بوده باشد پس فعل زحل در ان بیماریهای طویل و سل و ذوبان و متاذی
شدن برطوبتها و ریختن فضولهای دبیع و کریختن مردم و حیرت و تنگدستی و حزن و خوف و مرگ
سیما اشخاصیکه سالخورده باشند و اما بیماریهای طویل پس بجهة آنکه در صناعات طبیه بتحقیق
پذیرفته است که امثال این امراض بسبب برودت و یبس و اخلاط سوداوی و بلغمی میباشد و اما سل
که جراحت بوده باشد و ذوبان که گداخته شدن شحمها و گرده بوده باشد و متاذی شدن برطوبتها و ریختن
فضول پس مجموع آنها باعث آن میباشد از مواد نزله که باعث آن شدت برودت و سرد شدن اعضاء اصلیه
آدمی و طول امراض و کثرت تحلیل آنها و اما سایر چیزها از گریختن و حیرت و تنگی و حزن و خوف و مرگ
پس علت مجموع اینها غلبه خلط سوداست که باعث میگردد مالیخولیا را و عارض میگردد برای صاحب آن
امراض چنانکه از غلبه آن در عالم صغیر موجب میگردد این امراض را و همچنین در عالم کبیر و کون و فساد
و معلوم است که زحل هر گاه باعث گردد حدوث ضعف را پس حادث میگردد مرگ دو کرانه و مجاصره و
لشکر کشی را و هر گاه باعث گردد گریختن را پس باعث تنگ شدن دل را و نیز معلوم است که هر گاه زحل
باعث زکود

باعث گردد برودت را و بعلت برودت باعث گردد این امراض را پس کسانیکه برودت بر مزاج ایشان
غالب میشود مانند پیران و سالمندان پس حدوث این امراض در ایشان بیشتر بوده باشد و هر گاه
بوده باشد قابل تاثیر کسوف حیوانات یکه بکار بغیر مطیع آنها را از قبیل اسب و استر و شتر و گاو
و مانند اینها هر گاه قوت زحل در عالم غالب گردد پدید آورده در اجسام این حیوانات فسادی را که حادث
میگردد از برودت و خلط سودا و خشکی و ریختن مواد فضلیه باعضاء منتفعه ایشان پس بسیار گردد
مرگ در ایشان و فاسد گردد اخلاط اجسام ایشان و تحلیل رود رطوبتها و متصاعد شود از آنها
بخارات ردیه پس تعدی و سرایت کند با شخاصیکه بکار میفرمایند آنها را و هر گاه قابل تاثیر کسوف
هوا بوده باشد فاعل تاثیر زحل پس ظاهر است که هر گاه قوت زحل غالب گردد بر هوا سردی او را
زیاده میگرداند پس جمع میگردد اجزاء ان و تحلیل نمیرود و انجمع میشود در ان از بخارات زهرناک سام
مفیره پس حاصل میگردد از ان یخ و میغ و ابرهای کثیفه پشت بر پشت و تاریکی هوا و حادث میگردد
از جنس بخارات در مسامات حرارت غریزی در ان که متعفن کند از او هر گاه متعفن گردید پیدا شود
از ان وبا و از عفونت مجتمعه در زمین پیدا شود جانوران موذی از قبیل مارها و عقربها و موشها و
کرمها و موریچها و مگسها و مانند آنها و برا همین این امور از کتب طبیعیه و طبیه ظاهر میشود و ظاهر است
که قیاس این احوال در اینجا بهوا و فصل نمی باید نمود مثلا اگر فصل تابستان است باعث گردد در او حرارت ضعیفه
غفیفه و زیادتی حرارت را و هر گاه فصل پاییز بوده باشد موجب گردد زیادتی یبس و برودت را و در فصل
بهار زیادتی رطوبت و حرارت را و در فصل زمستان زیادتی برودت و رطوبت را و اگر قابل تاثیر
کسوف آبها بوده باشد و فاعل زحل پس بر سبیل اجمال باعث گردد و کمی آبها و فساد آنها و دشواری
شدن کشتی و غرق کشتیها و امثال اینها را و سبب همه اینها در اختلاط بخارات متصاعده سواد
از آبها است بهوا و حدوث بادهای مختلفه که باعث غرق کشتی و دشواری سفر دریا شود بسبب برودت
شدید در آب که باعث گردد فساد مزاج ماهیان و مرگ آنها را و اما بخصوص دریاها پس
باعث گردد انجماد بخارات و عدم تحلیل آنها در دریاها شبیه مد و جزر را اما مد پس بسبب اجتماع

ان بخارات در دریا و اما جزر پس بسبب اندفاع آنها از جانبی از دریا بجانب دیگر و اما آبهای نهرها
پس بسبب اجتماعات بخارات و عدم تحلیل آنها بسبب برودت مفرط که باعث گردد باران آنها و برفهای بسیار را
و باعث گردد اینها زیادتی آنها را و معلوم است که از احتقان بخارات و تعفن آنها و اختلاط آنها
بهوا یکه محیط است بآنها باعث در دانستن میاه آنها و شوند اگر بوده باشد قابل تاثیر کسوف در صورتیکه
فاعل زحل بوده باشد جنس اشجار و میوها و نباتات پس عارض گردد در آنها نا پایی و کمی و تباهی
خصوصا در نباتاتیکه مردم محتاج بان میباشند و این امور باعث گردد قحطی و تنگی و هلاکت مردم
بجان و سبب تباهی آنها آنست که غلبه برودت زحلی موجب ضعف حرارت غریزیه آنها میباشد
پس نمی یابد طبیعت آنها آلتی را بجهة نمو بجهة آنکه آلت او حرارت غریزیه است که باعث نضج و نمو آنها
و سایر میشود پس هر گاه این ضعیف شد بکار آلتی از برای طبیعت آنها باقی نمیماند پس هلاکت و
تباه میشوند اگر زمستان بوده باشد اگر زمستان نبوده باشد پس بجهة بخارات مختفیه که برودت
زحلی مانع از تحلل آنها میباشد حادث گردد حیوانات موذی از قبیل موش و ملخ و کرم و بخورند
نباتات را و تلف شوند و همچنین بجهة زیادتی برفها و بادهای موجب گردد تلف شدن نباتات را
پس هر گاه هر یک از این اسباب باعث شوند تلف نباتات را پس اجتماع این اسباب باعث گردند
نقد و قلت آنها خصوصا نباتاتیکه مردم بانها محتاج میباشند بجهة آنکه مزاج آنها اقرب است
بمزاج معتدل انسان پس زود تر قبول فساد میکنند مانند گندم که زود تر فاسد میشود پس حادث گردد
از این امور گرانی و حادث گردد از ان هلاکت مردم پس این امور طبیعیه همه مربوط بیکدیگر و لازم
یکدیگرند پس برودت باعث گردد حبس بخار را که باعث گردد کثرت امطار و رطوبات را که باعث
گردد نقصان حیوانات موذیه را که باعث گردد خوردن میوها را که باعث گردد کمی و فقدان
آنها را که باعث گردد قحطی را که باعث گردد مرگ مردم را و بر این و تیره و سیاق است بایدکه در نتایج
نموده در هر بابی از ابواب این صناعت و ملاحظه و قت و فصل را باید که از دست نداد
مثلا هر گاه دلیلی دلالت نموده بر فساد کننده ها را در وقت زراعت گندم نمیباشد حکم
مکن بفساد

مکن بفساد ان و اما مشتری پس هر گاه بوده باشد مستولی بعد توام کسوف و فاعل تنهائی
پس دلالت اجمالی و کلی آن علی سبیل الاجمال حرارت و رطوبت معتدل میباشد که حرارت
و رطوبت معتدل نمو و صلاح چیزها است پس هر گاه قابل تاثیر ان جنس آدمی بوده باشد باعث
گردد ترقی و رفعت و مراتب ایشان را و فراوانی نعمت و بلند ایشان و متوکل گردد در میان ایشان
امنیت و سلامتی و نمو هر چیزی که محتاج بان میباشد از حیوانات و نباتات و باعث گردد ضعف
ابدان و قوت نفوس ایشان و بجهة این امور شرافت نفوس ایشان میگردد و صاحبان جوایز
و عطایا و مالکان بدارها پیشانها ن و بزرگی شان ایشان و امثال این امور و ظهور آنها بجهة اعتدال
مزاج و سعادت مشتریست و اگر قابل تاثیر کسوف در این صورتیکه فاعل مشتریست چهارپایان
و حیوانات بوده باشند پس بجهة آنها مردم بکار ندارند و انتفاع و استعمال کنند آنها را پس بجهة آنکه
مزاج آنها نزدیکست بمزاج انسان از جهة قرب باعتدال لهذا نمو کنند و بعلاوه اینکه هر گاه قوت مشتری
که کار او نمو و چیزها است غالب گردد در همهٔ عالم و ایضا بجهة اعتدال مزاج مشتری طرف گردند عفونت
را از زمین و آب و هوا پس باعث گردد قلت عفونات یکه ماده تکون حیوانات موذیه میباشند
و هر گاه این عفونات کم گردد تولد حیوانات مضره با آنها کم شود و ایضا بعلت اعتدال مزاج عالم
صحت بوده باشد مزاج عالم با چنین حیوانات موذیه پس اگر بالعرض حادث گردند پست نکنند
و هلاک گردند پس هر گاه حیوانات موذیه کم بوده باشند حیواناتیکه مردم با آنها احتیاج دارند
زیاد بوده باشند پس آنها نمو کنند و زیاد شوند و بسبب فزونی ایشان انسان هم در
راحت و نعمت بوده باشد از آنها و اگر قابل تاثیر کسوف هوا بوده باشد و این صورت
که فاعل مشتری است پس دلالت کند بجهة اعتدال مزاج مشتری بر اعتدال هوا و ثبات جهة
حفظ صحت کند و اگر رفته صحت بر گرداند از او بجهة حرارت طبیعیه آن جمع کند بخارات
را در هوا و متفرقه آنها را باطراف پس متحلل گرداند از آنها بادهای شمالی بجهة اعتدال آنها
نسبت ببادهای دیگر و بجهة رطوبت طبیعت مشتری هوا را تر کند و نیز بجهة اعتدال

طبع مشتری و قوت او بالخاصیة بوی خوش اشیا و فراوانی آنها باعث گردد خوشبوئیها را و فراوانی
آنها را و نیز بجهة اعتدال هوا و کم بودن اضطراب بادها دلالت کند بر سلامتی کشتیها و نیز بجهة
اعتدال طبع او و فعل او بخارات طبیعی تحلیل برده باشد از بخارات مجتمعه در هوا را و جدا
کند نیز بخارات دخانی را و پاره از آنها را تحلیل برد پس بارندگی بحد اعتدال بوده باشد پس
مقدار سیلها نیز بحد اعتدال بوده باشد و بجمله جمیع اشیا نافع بسیار بوده و اشیاء مضره
کم بوده باشد و حکمت باعث این آنست که هر کوکبی که قوت و طبع او غالب بوده باشد متولد
شود از او چیزی که مشاکل او بوده باشد باعث شود زیادتی آن چیز را و فاسد کند چیزی را
که ضد او بوده باشد و کم کند از امثله زحل نحوست همه چیزها را که ضرر رساند بسبب
برودت و رطوبت فضلیه خود مانند چیزهائی که بوی های گندیده و طعمهای ترش و تلخ دارد
و فاسد کند هر چیزی را که ضد آن بوده باشد مانند چیزهائی که بوی های پاکیزه و طعمهای لذیذ
دارد و مشتری نحوست همه چیزها را که مزاج آن معتدل است در کیفیات و فاسد کند ضد آنها
را و همچنین مریخ نحوست همه چیزها را که ضرر رساند بسبب گندیدن و کم بودن مانند طعمهای تند و تیز
و فاسد کند چیزهای نافع را و علی هذا القیاس در باقی کواکب هر یک نحوست همه مشاکل و مانند
خود را و فاسد کند ضد خود را و طریقه تشخیص فعال کواکب همان طریقه تشخیص افعال
ادویه است که اطبا بکار میبرند از نسبت دادن آنها بمزاج معتدل و مقدار انحراف آن از او
در این باب هم بقیاس مزاج معتدل میباشد و هر گاه این قانون بکار برده شود واقف شود
شخص بر معرفت هر آنچه طلب کند بنفس معرفت او از مریخ هر گاه مدبر و فاعل بوده باشد پس
کار او بر سبیل اجمال دلالت بر فساد است که ناشی شود از یبس و آنچه لازم یبس بوده باشد از
غضب و خشم و قساوت و بر جستن بمردم و بسیار شدن خلط سودا هر گاه غالب شود بر قلب
و دماغ چنانکه اطبا تصریح نموده اند باین معنی و اما فعل خاص و جزئی آن در آدمی هر گاه غالب شود
مزاج آن بر مزاج عالم و بحرکت در آورد قوة روحانیة او غضب و خشم را که مشاکل وی میباشد حادث

و بعضی را پس از آن پدید آید در میان مردم جنگها و فتنه‌ها و لازم افتد از او امر نمودن و مبادرت نمودن
مردم یکدیگر را و بر جستن مردم بر یکدیگر و غضب نمودن و فساد بجهة این امور و نیز لازم افتد
غضب و خشم را و خاک نمودن مردم یکدیگر را و تعلق نمودن نسبت بیکدیگر و بیرون رفتن از
شریعت و کشتن و غارت باید که معلوم بوده باشد که مریخ هر گاه حرکت دهد قوت غضبیه مردم را باعث
گردد که مردم با یکدیگر جنگ و قتال نمایند در میان خود هر که غلبه و هر گاه مریخ متصل بزحل بوده
باشد هر یک از مردم قوه غضبیه و خشم خود را در باد دهد یا و بعد آورند پس جنگ و قتال نتیجه
بر پا نمود کنند و از این جهة است که هرمس گفته است که قتال و جنگ بر پا میشود از اتصال نحسین
بیکدیگر در اوقات دلائل کلیه عامیه و نیز گفته است هرمس که ظفر و غلبه از برای مریخیانست
بجهة آنکه قوه غضبیه و حدت در ایشان بیشتر است و تنگدلی و اندوه و خوف و فرار از برای
زحلیان بجهة آنکه قوه زحل مولد این امور میباشد لیکن این سخن وقتی تمام است که ملاحظه غلبه
و قوت هر طائفه بشود مثلا اگر فساد در وقت اتصال مریخ و زحل زحل غالب بوده باشد بر مریخ
طائفه زحلی لا محاله غالب خواهند شد بر مریخی بجهة آنکه هر طائفه که دلیل آن مسعود و با قوت
غالب و مظفر است بر طائفه که دلیلش منحوس و ضعیف است و ایضا مریخ هر گاه فاعل بوده باشد
باعث گردد دزدی و راه زدن را و نیز باعث گردد سوختن را یا بجهة غلبه قوه ناری در عالم بجهة
مزاج مریخ و یا بجهة اقتضا کردن جنگ سوختن غلات و بلاد را و نیز باعث گردد مریخ در مردم
مرگ مفاجات را یا بسبب کشته شدن و سوختن یا بجهة امراض شدیده و حمیات حاده مانند
حمی محرقه و غب و بعضی را عارض شود خون آمدن مثل رعاف یا ناخوشی قذف الدم که باعث آن
انفجار عروق است که در صدر میباشد مانند ذات الجنب و ذات الریه و معلوم است که هر یک
از این اسباب اقتضا کنند مرگ ناگاه و سریع را این است دلالتهای مریخ در جنس آدمی هر گاه
مفرد بوده باشد در تدبیر و اما هر گاه با مشارکت غیر خود بوده باشد در تدبیر پس دلالت آن
مرکب بوده باشد با آن غیر بر قیاس آنچه از هرمس نقل شد از ترکیب مریخ با زحل در امر قتال و حرب

در وقت حدوث حوادث عظام مانند کسوفین و باقی دلائل کلیه و اما اگر قابل تاثیر کسوف
جنس هوا بوده باشد در صورتیکه فاعل و مدبر مریخ بوده باشد پس اگر در وقت تابستان بوده پس بجهة
قوة حرارت مریخ بر افروزد هوا را بنوعی که بگدازد ابدان را و اگر در وقت زمستان بوده پس هوا را
گرم کند در هوا حرارت ناخوش پدید آید که عفن کند هوا را و هم چنین ابدان را زیرا که هوا محیط است بابدان
پس بسبب اسباب گذشته و این سبب هم مرگ در میان مردم بسیار گردد و اگر فصل بهار بوده است
بجهة بخارات زمستانی متولد گردد ناخوشیها بسیار و نیز بجهة تخفیف مریخ بخارات را بارندگی
کم گردد و بادهای جنوب بسیار و رعد نیز باعث شود ساقط شدن صاعقه‌ها را که یونانیان مطر گویند
و گفته اند که از بجهة سرعت حرکتش بگدازد هر آنچه را که برخورد از اجسام صلبه که تاب او مقاومت
کنند بعدی و نگدازد اجسام رخوه را که مقاومت او نکنند مثل آنکه بگدازد طلائی را که
در کیسه است و نگدازد کیسه را بجهة سرعت حرکتش و اگر قابل تاثیر کسوف جنس آبها بوده باشد
اما در دریاها پس بجهة قوة مریخ متولد کند بادهای مختلفه مضطرب الحرکه را پس غرق
کشتیها را یا سوراخ کند آنها را و باین جهة غرق شود و بسا که بعلت حدوث صواعق بسوزاند
کشتیها را و اهل آن غرق شوند یا بکشند اهل او یعنی کشتیها که موجب محافظت آن میباشند
پس باین جهة نیز غرق شود و نیز گاه بوده باشد که بعلت دزدان و قطاع الطریق و تعدی ایشان
بر اهل کشتی شود یا خصومتی که میان اهل کشتی شود باعث گردد غرق آنها را و اما در نهرها
نهرها پس بجهة قوة تخفیف او بخارات را و کمی باران که ماده انهار است باعث گردد کمی آب انهار را
و نیز بر چیند رطوبتها را پس باعث گردد کمی انهار را و نیز بجهة قوة مجففه او برچیند از ابتداء
اجزاء لطیفه و عذبه آبها را و باقی ماند کثیف و ردی آنها پس فاسد شود آبهای آشامیدنی
و انهم یکی از اسباب ناخوشی مردم گردد و اگر جنس قابل تاثیر حیوانات یا نباتات بوده باشد
پس هر آنچه نافع باشد مردم را از حیوانات و نباتات کم و فاسد گردد و اما قلت حیوانات نافعه
پس بجهة حرارت عفنه و با نیتی در هوا بهم رسد که بمیراند آنها را یا بجهة شدت حرارت بگدازد

آنها را و نیز بجهة قوت مریخ پدید آورد در اجسام و ابدان ایشان امراض حاده و حاده را که
بکشد آنها را و از نوع حیوانات نافعه و عفونت هوا بعلت آن حیوانات موذیه از قبیل ملخ
و امثال آن متکون گردد و اما فساد نباتات پس بجهة حرارت شدیده مفرطه که بر میخورد
در مبدا تکون آنها پس خشک میکند رطوبت غذاء ایشان را و غیر مستعد از نشو و نما آنها و فاسد کرده و یا
بجهة تکون حیوانات موذیه از قبیل ملخ خورده آنها را و یا بجهة شدت وزیدن بادهای بسیار
تند مانع میشود آنها را از روئیدن و نمو کردن و یا بجهة غلبه حرارت میسوزاند آنها را و بعضی ثمرهای
غذای آنها را و یا از امثال این اسباب که باعث شدت حرارت بوده باشد و اگر بوده باشد مدبر و فاعل
زهره بر فعل کلی و جزئی و اجمال و تفصیل آن همچنین است فعل مشتری بجهة اعتدال او مگر آنکه بجهة
غلبه رطوبت بر مزاج زهره افعال او مایلتر است بتانیث بخلاف افعال مشتری که مایلتر است بتذکیر و اینکه
گفته شد که رطوبت بر مزاج او غالب است مقصود غلبه رطوبت است بر اصل مزاج زهره بجهة
آنکه اجرام علویه را کیفیت و مزاجی نمیباشد از قبیل کیفیات و امزجه عناصر بلکه مقصود آنست که فعل
آن در نباتات و حیوانات و بالجمله در عالم کون و فساد ترطیب است و بر این قیاس در سایر کواکب
هر گاه کیفیتی بان نسبت داده شود و اما فعل خاص زهره در آدمی پس فعل طرب است و کرامتها
و سعه و حسن حال و صلاح امر تزویج و کثرت توالد و تناسل و هر چه متعلق بتزویج میباشد
و او فزاید ملک عندیبیها پاکیزه و طیب نیکو و مذهب در امر دین و فرح در بدنها و پیوستن بر ریاسات
و وصلت با حکام و سبب این امور اعتدال مزاج زهره و میل او بترطیب میباشد چنانکه بر حکیم طبیعی واضح
نمو و پوشیده نمیباشد و اما فعل خاص زهره در جنس هوا پس هواهای معتدل و رطب و کثیر الغذا
باشد که باعث گردد نمو اشیا را و بوده باشد حال هوا نیکو و صالح بجهة اعتدال او و میل او بترطیب
که باعث نمو گردد کثرت نمو و بادهای خوش را و اما فعل خاص زهره در جنس آبها پس بجهة آنکه طبع
زهره هر گاه مستولی باشد تولید کند بخار بسیار معتدل و موافق را که باعث یکی گردد نمو اشیاء
پس باعث گردد بارندگیهای بسیار را که زیاد شود بآنها ماده نهرها و باعث گردد فزونی آنها و فراوانی

و نیز تاثیر های نافع را و نیز بجهت اعتدال هوا و با سعادت و اعتدالی که فعل زهره است باعث گردد
سلامتی کشتیها را در دریاها و بان جهت نفع و سود مردم در معاملات و تجارات زیاد شود
خصوصا متاعهائیکه کشتیها حمل و نقل آنها را مینمایند و نیز بجهت اعتدال او باعث گردد وفور حیوانات
و میوه‌های نافع را و بان علت ارزانی و فراوانی و وسعت عیش و انتفاع مردم دست دهد و نیز حیوانات
موذیه کم ضرر بهر نباتات و حیوانات نافعه بوده باشد که گردد بجهت آنکه گفته شد که فعل هر کوکبی شبیه
باو است در اعتدال و عدم آن و اگر بوده باشد مدبر و فاعل عطارد پس بعنوان اجمال و کلی فعل او
شبیه است بفعل کوکبی که متصل است با و چرا که کواکب متحیره شبیه آرد و چه ثابته و اگر متصل بکوکبی
نبوده باشد پس فعل او شبیه است بفعل جزوی از فلک البروج که در آن میباشد و اما فعل خاص باو
بعنوان کلی و اجمال تحریک سریع و عنیف است مر اشیا را و اما بعنوان جزئی و تفصیل پس اگر قابل
تاثیر جنس آدمی بوده باشد پس کار دبر و حیله و مکر است در انجمیع مطالب و همچنین که مشارک کوکب
دیگر شده باشد زحل و مریخ یا چیز دیگر بر مزاج ایشان بوده باشد از نوایب زیاد کند شر خود را در این
باب و نیز هرگاه در محظوظ مریخ و مشاکل او بوده باشد باعث گردد راه زنی و دزدی و غلبه و غارت
و کارهای عجیب را و این بجهت آنست که مریخ این کارها را کند بطریق علانیه و آشکارا و غلبه بشمشیر
و عطارد این امورات را بجا آورد بطریق لطف و حیله و هرگاه این دو با هم جمع شوند متولد گردد
از ایشان امور عجیبه در این کارها و نیز هرگاه ممازج نحوس بوده باشد بجهت رداءت
او باعث گردد در سوادگیری در دریا و دزدی شدیدی و نیز عطارد باعث گردد
در آدمی حدوث امراض یابسه مانند سل و دق بجهت زیادتی یبوست و هم چنین باعث گردد در
ایشان امراض حاره را مانند تبهائیکه نوبت آن هر روز است و مانند دق و قذف الدم و
امثال اینها را بجهت سرعت حرکت خود و باید دانست که اگرچه گفته شد که کار عطارد کار ممازج
او میباشد از کواکب و اجزاء فلک البروج یعنی هرگاه در حظ کوکبی بوده باشد او بر مزاج صاحب
حظ خود خواهد بود از صاحب حظ و بیت و مثلثه و شرف و مع ذلک افعالی که نسبت داده شد بعطارد

همه افعال

همه افعال نحس یا و نسبت داده شد و این بجهت آنست که زهره و خانه عطارد در تثلیث و خانه زحل است
و تسدیس و خانه مریخ لهذا طبع عطارد بطبع این دو نحس مایل تر میباشد و اگرچه در خانه عطارد
نیز بر تثلیث و خانه زهره واقع است و لیکن موضع شرف و موضع هبوط زهره است و بالعکس
چون میانه شرف و هبوط نهایت منافرت است لهذا طبع عطارد میلش بطبع زهره اندک بوده
باشد و اما نسبت مشتری چون در دو بیت او هم مقابله و هم تربیع در دو بیت مشتری واقع شده است
لهذا طبع او با مشتری متنفر بوده باشد و از آنچه گفتیم که عطارد بالطبع متنفر است از مشتری که
رطب است و هم چنین از آنکه مایل است بزهره که رطب است و بطبع زحل و مریخ مایل تر است
طبیعت مشترکه میانه ایشان یبوست است لهذا کارهای عطارد مایل بیبس بوده باشد هرگاه منفرد در
دلالت بوده باشد اگر ممازج چیزی دیگر نشود پس اگر ممازج سعد شود کارهای ایشان را کند
اما ناتمام و اگر ممازج نحوس شود بکند کارهای ایشان را بجد و شدت در او از آن است حال افکار
عطارد و باید که از انضباط مرجح و غافل نماند در بعضی از ابواب این سنامت و نیز عطارد میکند امور
عبادات کل و عبادتخانها و علامات آنها و سنتهائیکه شریعت قرار داده شده است بجهت بندگی
خداوند در سنتها و عادات که قرار داده شده است میانه اهل هر شهر و عصر که نقد و هر کردی
و امور دیگر مالوفه نزدیک ایشان در بعضی از امور می‌کند زیادت و رداءت احوال را و در مقدار
زیادت و رداءت در قلت و کثرت بحسب احوال خود عطارد است در سعادت و نحوست
بجهت کواکب ممازج او است از سعد و نحس که هرگاه سعد کو میکند زیادت و رداءت را و نحس میازاید
و نیز اگرچه در مدخل معرفت شده است که عطارد گاه ترطیب میکند و گاه تیبیس و لیکن بجهت سرعت
حرکت دو قرب او بشمس و دور بودن زیاد از شمس پس در افعال او غالب بوده باشد
لهذا و بجهت اختلاط او و تاثیر بقوة شمس فعل کند در هوا حرارت و یبوست و متولد کرده او از آن
بادهای سریع الحرکه و مضطرب و زود متغیر شونده پس غرق کنند کشتیها را و متولد شود
آواز رعد و برق و صاعقه و مانند آن نجهت متولد میشود از مریخ بعلت یبوست و نیز بجهت قوت تولید

عطارد بخار یابس و کشیدن آن از اعماق زمین پدید آید و در زلزلها و برق و انخساف زمین
و لازم میاید این امور را فساد حیوانات و نباتات نافعه و زیادتی در حیوانات و نباتات
مضر چنانکه لازم بطبع مریخ افتاده بود این امور و نیز در وقت دخول در تحت الشعاع چونکه
کسب میکند یبس زیادتی از شمس لهذا تحلیل کند بخار یابس را بیشتر یعنی بخار او کم گردد
بخار رطب باین جهت کم گردد آبها و نهرها و در وقت خروج از تحت الشعاع تحلیل کند بخار
رطب بسیار بر او کم گردد بخار یابس لهذا زیاد آبها را و نهرها را پس مواضعی که عطارد در آنها
تخفیف میکند بودن او است در محظوظ کواکب تخفیف کننده و در مشاکلت و نظر آنها
و وقت دخول در تحت الشعاع و مواضعی که ترطیب میکند در آنها بودن او است در محظوظ کواکب
ترطیب کننده و در مشاکلت و نظر آنها و در وقت خروج از شعاع پس تفهیم و ضبط کن آنرا
این بود دلالت هریک از سبعه هرگاه منفرد بوده باشند در تدبیر و معارضه نکند ایشان را
چیزی دیگر بوده باشد قوتهای ایشان بر حال خود باقی و غیر متغیر و اما هرگاه متغیر شود
قوتهای ایشان بامرکب از امور یا بجهت چیزی شریک باشد ایشان را در تدبیر باید مزاج پس
تحقیق کرده میگردد افعال ایشان یا بسوی زیادتی یا بسوی نقصان باندازه آنچه متغیر میکند
قوتهای ایشان را از قوتهای دیگر مثلا هرگاه متولی تدبیر عالم شود مریخ با زحل یا یکی مدبر
شود و دیگر ناظر باو دلالت کند بر جنگهائیکه بوده باشد میان جمعی که غریب بوده باشند
نسبت بیکدیگر بر فتنها و اسیرها و امرهای عظیم باندازه نظر ایشان و این که گفته شد باندازه
نظر ایشان بجهت آنست که اگر نظر ایشان با یکدیگر از تثلیث یا تسدیس بوده باشد دلالت
کند بر صلح هر چه اضطراری که بر زیر شمشیر بوده باشد یعنی مسالمت و صلح بجهت خوف
از قتل بوده باشد و اگر نظر از تربیع و مقابله بوده باشد دلالت کند بر شدت حرب
مکر بشدت آن بارها و معتقد و مثلا هرگاه متولی تدبیر زحل و مشتری باشتراک یکدیگر
بوده باشند یا یکی متولی تدبیر بوده باشد و دیگری ناظر باو دلالت کند اینحال بر نقصان

فساد زحل

فساد زحل و بر نقصان خیر مشتری بقدر و قوت اتصال و انواع امتزاج قوای کواکب سبعه
نوع است اول نظر یکی از کواکب بدیگری یا تناظر ایشان دوم امتزاج بقوای اجزای بروج
بودن در محظوظ کواکب بدیگر بودن در اوتاد یا مایل الاوتاد و یا زایل الاوتاد سیم قیاس
اشکال ایشان بشمس از تشریق و تغریب و بودن در تحت الشعاع و رجعت و استقامت و اوقات
و صباحی بودن و مسائی بودن و چونکه انواع امتزاجات لایتناهی میباشد ممکن نمیباشد ضبط و حصر
آنها و نثبت آنها را در کتابی بلکه باید که محول شود بذهن متعلم که خود استخراج آنها نموده باشد
بلی آنچه لازم است تقریر قوانین متعلقه بمفردات میباشد پس اشخاصیکه در صدد این مطلب بر آمده
اند که حصر مزاجات مرکبه کواکب را نموده باشند بسیار دور افتاده اند از صواب یا بجهت نشناختن
مزاجات مفردات یا بجهت طلب نمودن چیزیکه از حیز امکان بیرون میباشد که عبارت از حصر امور
غیر متناهیه و ضبط آنها بوده باشد و لیکن این قاعده همیشه باید که در نظر بوده باشد و غفلت
از آن تجویز نشود که کوکب مدبر و فاعل را باید که ملاحظه نمود که آیا مشاکل و مشابه میباشد بلد را
که دلیل دلالت نموده است بر وقوع حادثه در آن یا مشاکل نمیباشد و علی ای تقدیر آن کوکب
سعد است یا نحس و علی ای تقدیر آن کوکب مدبر و کوکب دیگر با موافق مزاج او یا مضاد مزاج او و مستعلی
میباشد یا نه پس چنانکه کوکب مدبر سعد بوده باشد و مشاکل آن بلد بوده باشد بر او مستعلی
نبوده باشد مضاد او نفع او بیشتر خواهد بود و اگر مشاکل نبوده باشد یا اگر مشاکل باشد بر او
مستعلی بوده باشد ضد او نفع آن کمتر خواهد بود و اگر آن کوکب مدبر مضاد و نحس بوده باشد
و مشاکل آن بلد یا اگر مشاکل نباشد مستعلی بوده باشد بر او ضد او در این صورت ضرر او کمتر
خواهد بود و اگر مشاکل و مدبر آن بلد نبوده باشد و مستعلی هم نبوده باشد بر او ضد او بوده باشد
ضرر و نحوست او در آن بلد بیشتر و باید که معلوم بوده باشد که بطلیموس مستعلی را بر سه معنی اطلاق
میکند اول آنکه کوکبی در محظوظ کوکبی دیگر بوده باشد مانند خانه و شرف و حد و مثلثه
در حالتی که کوکب صاحب حظ متصل شود بان کوکب مستعلی خواهد بود بر او دوم آنکه دو کوکب

بوده باشد یکی قوی و دیگری ضعیف و متصل شوند اند و کوکب بیکدیگر کوکب قوی مستولی میباشد
بر کوکب ضعیف سیم انکه کوکبی در عاشر کوکبی دیگر بوده باشد آن کوکب که در عاشر است مستولی میباشد
بر اندیگر و نیز باید که معلوم بوده باشد که کوکب علوی فوقی باشد همه بلاد را و ضرر میرساند در
هیچ وقتی از اوقات هیچ یک از آن بلاد را بخلاف کوکب تحت که عاشر کل خود ضرری معتد به بغیر بلاد
بخلاف عاشر خود را که ضرر عظیم بان نخواهد رسانید پس هرگاه کوکب نحس متولی تدبیری شد در
بلدی از بلاد پس اگر عاشر کل آن بلد بوده باشد ضرر عظیمی بان نخواهد رسانید و اگر عاشر کل
نبوده باشد آن بلد را ضرر خواهد رسانید بان ضرر عظیمی را تمام شد کلام بطلمیوس از قول تفسیر
شارح کلام او علی بن رضوان مصری و انچه متعلق باین مقام بود یعنی بیان فاعل و مدبر کسوف
و بعد و حال شروع میشود بمقام چهارم پس گوئیم مقام چهارم در قابل تاثیر کسوف یعنی از
جنسی از اجناس کائنات که قبول میکنند تدبیر مدبر کسوف را جمهور متاخرین قابل ضرر کسوف را
چنینها دانسته اند که بر صفت برجی بوده باشد که مدبر کسوف در وی بود بر صورت آن برج
یا بر صورت از صور چهل و هشت گانه که یکی از کواکب ثابته آن مدبر باشد یا مدبر بود و بعضی
زیاد نموده اند اصل برج کسوف یا خسوف را و گفته اند که اگر آن برج که کسوف یا مدبر کسوف
در آن میباشد برج بوده باشد که بر صورت آدمی است مانند جوزا و سنبله و میزان و دلو و نیمه
اول قوس بوده باشد ضرر کسوف از جنس آدمی و اگر از بروجی که صاحب ظلف یعنی کفشک
میباشند مانند حمل و ثور و جدی بوده باشد ضرر در گاو و گوسفند و اگر بروج آبی بوده
باشد مانند سرطان و عقرب و حوت بوده باشد ضرر در حیوانات آبی و بر این قیاس اگر
بوده باشد بروج حشرات مانند عقرب یا بروج سباع بیابانی مانند اسد و هم چنین هرگاه بوده باشد
ثابته که مدبر کسوف میباشد در یکی از صور چهل و هشت گانه بوده باشد در انچه بر آن صورت
میباشد و نیز اگر مدبر بود در بروج ارضی بوده باشد بوده باشد ضرر در انچه از نبات میروید
و اگر در برج هوائی بوده باشد بوده باشد ضرر در انسان و گاو و گوسفند و امثال کردد برج

آبی بوده باشد

آبی بوده باشد بوده باشد ضرر در نباتات و حیوانات آبی و اگر در بروج آتشی بوده باشد
بوده باشد ضرر در طلا و نقره و معادن جواهر و نیز اگر مدبر در صورتهای بوده باشد که
دلالت میکند بر حیوانات بیابانی و عرض شمالی بوده باشد دلالت کند بر زلزله و خسف و اگر بوده
باشد در صورت حیوان بحری و عرض جنوبی بوده باشد دلالت کند بر بارانها و سیلهای عظیم
و نیز اگر مدبر در برج منقلب ربیعی یعنی حمل باشد دلالت کند بر ضرر در میوهها و درختان در وقت
بیرون آمدن یعنی شکوفه و بر ضرر نباتات که نفع برده میشود با نها در فصل بهار و اگر در
انقلاب صیفی یعنی سرطان باشد بوده باشد ضرر در میوهها و نباتات که رسیده میشود و
نفع برده میشود با نها در فصل تابستان و اگر در اعتدال خریفی یعنی میزان باشد بوده باشد ضرر
در میوهها و نباتات و چیزها که رسیده میشود و نفع برده میشود با نها در فصل پائیز و اگر
بوده باشد در انقلاب شتوی یعنی جدی بوده باشد ضرر در میوهها و چیزها که منتفع میشوند
با نها در فصل زمستان و نیز اگر مدبر در برج اعتدالین بوده باشد بوده باشد آن در هیکلها
و خانهای عبادت و اگر بوده باشد مدبر در برج انقلابین بوده باشد حادثه کسوف و خسوف
در تغییر عادات و نیز اگر مدبر در بروج ثابته بوده باشد دلالت کند بر ضرر بر بناها و عمارات
و اگر در بروج ذو جسدین باشد دلالت کند بر حادثها در بزرگان از مردم و ملوک و اگر در بروج
منقلب باشد دلالت کند بر حادثها در رعایا و مردم حقیر و فرومایه و صاحب لطائف الکلام گفته
است که وقوع کسوف در مثلثه آتشی دلالت کند بر فساد معادن و جواهر و فلزات و اندوه صاحبان
و اهل معادن و شدت کرمها و انکسار سلطان هر یک در وقت خود و بر رنج چهارپایان مانند
گوسفند و شتر و بز و اسب و سباع و در مثلثه خاکی دلالت کند بر آفت گاو و گاومیش و
زراعتها و زیان عمارتها و قلت ماکولات آبی و در مثلثه بادی دلالت کند بر زحمت خلایق
و جنبش بادهای زیان کار و رواج آفت حیوانات و طیور و اشجار و انواع بیماریها و
در مثلثه آبی دلالت کند بر فساد آبها و رنج مسافران دریا و آبادان و آفت حیوانات و جواهر آبی

و بادندکیهای خراب کننده و غرق کشتیها و آفت هوام تمام شد کلام متاخرین در این مقام و بطلمیوس
گفته است که موضعات و موادی که قابل میباشند تاثیر کسوف و خسوف را چیزهائی میباشند که مشاکل
مانند میباشند برج کسوف را یا مانند و مشاکل میباشند برجی را که در ان میباشد کوکب مدبر کسوف
یعنی مستولی بر موضع کسوف یا برج و تدکه پیش از برج کسوف است یعنی عاشر برج کسوف یا چیزهائی که
مشاکل و مانند میباشند صورتی از صور چهل و هشت گانه که با برج کسوف یا با کوکب مدبر کسوف خواه ثابته
و خواه سیاره بر یکدائره بوده باشند از دوائر عظام یعنی بر یک افق حادث بوده باشند و مراد از
مدبر و مستولی بر کسوف کوکبی است از کواکب ثابته یا متحیره که صاحب حصص و حظوظ بسیار بوده باشد
در برج کسوف یا عاشر کسوف خواه حصص و حظوظ ذاتی بوده باشد یا عرضی اما حصص و حظوظ ذاتی
پس صاحب بیت و مثلثه و شرف و حد بودن است و اما عرضی پس متصل بودن بان یا منصرف بودن از او
و تشریق و تغریب و تذکیر و تانیث و ظهور و امثال اینها و است و مراد از ظهور مشارکت شمس
و قمر و عاشر است در شکل یا کوکبی که با برج کسوف یا عاشر کسوف بر یکدائره باد و دائره متساوی
و معدل بوده باشد خواه ان کوکب از سیارات بوده باشد یا از ثوابت یا کوکبی خواه سیاره
و خواه ثابته که با برج کسوف یا عاشر آن بر یکدائره از دوائر موازی افق بوده یعنی بر یک مقنطره
از مقنطرات ارتفاع یا انحطاط بوده باشد مانند آنکه موضع کسوف یا عاشر آن هفتده درجه از افق
مرتفع شده باشد و کوکبی یا هفتده درجه انحطاط او بوده باشد یعنی هفده درجه مانده باشد که
غروب کند چنین کوکبی نیز مستولی بر موضع کسوف یا عاشر آن میباشد پس این کوکب هم مدبر
کسوف بوده باشد پس هرگاه چنین اتفاق افتد که یک کوکب هم مستولی بر موضع کسوف و هم مستولی
بر عاشر کسوف با نفراده یعنی یک کوکب با استقلال هم مستولی بر موضع کسوف و هم مستولی بر موضع
عاشر آن بوده باشد یعنی با نفراده صاحب این حظوظ ذاتیه و عرضیه بوده باشد در هر دو موضع
چنین کوکبی متفرد است بدلالت و اثر کسوف از جنس دلالات و میباشد مدبر و اگر مستولی
بر هر موضعی از این دو موضع کوکبی بوده باشد غیر آن دیگری یا مستولی بر یک موضع از این دو موضع هم دو کوکب

بوده باشد

بوده باشد یعنی یکی صاحب اکثر حظوظ و دیگری صاحب حظوظ دیگر یا چند کوکب باین نسبت بوده باشند
که هر یک صاحب حظی بوده باشد در این دو موضع یا در یکی از آنها بالاشتراک مدبر کسوف بوده باشند
و باید که دلالت ایشان را امتزاج داد و بحسب مزاج حکم نمود و لیکن مستولی و مدبر برج کسوف را
مقدم دارند بر مستولی و مدبر عاشر هرگاه مستولی و مدبر برج کسوف مثلا متعدد بوده باشد اختیار
مینمائیم از میان آنها کوکبی را که در وتد بوده باشد مقدم میداریم او را بر کوکبی که در وتد نبوده باشند
و اگر هیچ در وتد بوده باشند مقدم میداریم او را که در وتد افقی بوده باشد و اگر در وتد افقی هم مساوی
بوده باشند مقدم میداریم او را که در حیز خود بوده باشد و بجمله هر حیثیت مقدم میداریم اقوی را و او را
دلیل قرار میدهیم و هم چنین در مستولی بر عاشر و در باب مستولی بر نیرین را اعتبار نباید نمود اگر چه
صاحب حظوظ کثیره بوده باشد بجهت انکه فعل نیرین فعل طبیعی میباشد و ضرر و فساد نمیکنند مگر میل
و انحراف مزاج متحیره میباشد از مجاری طبیعی پس ضرر از کواکب متحیره میباشد بجهت میل دادن
ایشان مزاج نیرین را میباشد از فعل طبیعی این بود بیان حال کوکب مدبر از کواکب متحیره و اما کواکب
ثابته پس هرگاه کوکبی از ثوابت که بر قدر اول یا دوم یا سیم یا چهارم یا پنجم بوده باشد در شش درجه
طلوع ان یا غروب یا در جنوب ان یا در جنوب ان با جزو کسوف یا عاشر جزو کسوف یکی بوده باشد آن
کوکب ثابته شریک در تدبیر میباشد با ان کوکب متحیره در دلالت و هرگاه چند کوکب ثابته بر این حال
بوده باشند مقدم باید داشت او را که اعظم میباشد بجهت انکه ان اقوی میباشد و نیز باید که شریک
نمود در دلالت کوکب ثابته را اگر با طالع کسوف یا عاشر ان میباشد هر کدام که اولی میباشد بموضع کسوف
یعنی اگر موضع کسوف میان عاشر و سابع بوده باشد وتد عاشر را اعتبار باید نمود بجهت انکه عاشر است
بحرکت معدل النهار بموضع کسوف میرسد و اگر موضع کسوف میان عاشر و طالع بوده باشد وتد
طالع را اعتبار باید نمود بجهت انکه ان بحرکت معدل النهار بر بعدی بموضع کسوف برسد و وضع
مثل وضع کسوف خواهد شد و لیکن انچه در این مقام دلالت از ان کسوف میشود و معرفت حقیقت بلد
از ان دانسته میشود اشیائیست که مشابه و مشاکل خود برج کسوف یا برج مدبر برج کسوف بوده

باشد و اما برج مدبر و ند منقلب یا متأخر پس در این باب احتیاج بسوی آن نمی باشد پس دلیل
قابله مقرب کسوف برج کسوف و برج مدبر کسوف و صور از صور بجهة علامت کانند که با یکی از این
دو برج بوده باشد تفصیل این اجمال آنکه بروج دوازده کانه بعضی از آنها اشکال و اشباه
متصادمی است مانند جوزا و سنبله و میزان و دلو و نیمه اول قوس و بعضی اشکال وحشی است مانند
اسد و بعضی از آنها اشکال چهارپایان اهلی مثل حمل و ثور و جدی و نیمه آخر قوس و بعضی از آنها
حشرات الارض مثل عقرب و بعضی اشکال مائی مانند سرطان و حوت و بعضی اشکال طیور دوبال
مانند سنبله و جوزا و حوت پس هر یک از این بروج اشکال میباشد چیزهای مخصوص بجهة
آنکه حمل اشکال حیوانی است مثل گوسفند از او و ثور گاو را و اسد انواع درندگان را و نیمه
آخر قوس اسب و استر و خر را و جدی اشتر است بر نیمه را و هم چنین صور که خارج از منطقة البروج میباشد
یا بسمت شمال یا بسمت جنوب هر یک مشابه بجنسی میباشند از اجناس که شده است مانند
صورت دلفین دلالت میکند بر ماهیان دریا مانند صورت سفینه که دلالت میکند بر کشتیها و هم
چنین بر سایر صور هر یک مشابه بجنسی میباشد از اجناس زمینی و نیز آنچه از آن صور بصورت
حیوان بری بوده باشد در جانب شمال از منطقة البروج بوده باشد بالخاصیه دلالت میکند
بر حرکات زمین که بناگاه بوده باشد مانند زلزلها و خسف زمین و خراب شدن حصارها
و خانها و آنچه بوده باشد بصورت حیوان بحری و در جانب جنوب از منطقة البروج بوده
باشد دلالت کند بر سیلان ها و جنبش ناگاه مانند بادهای عظیم و بارانها و
و غیر وقتی که متوقع نبوده باشد اما دلایلها و نیز آن کوکبها که مدبر میباشند اگر
موضع آن در صورتهای بلاد بوده باشد مانند سنبله و قوس و دجاجه و نسر طایر و مانند اینها
بوده باشد تأثیر کسوف در مرغانیکه مردم میخورند اینها را و آنچه گفته شد حکمش در نسر طایر
و دجاجه ظاهر است اما در سنبله و قوس پس بجهة آنکه اگرچه بر صورت آدمی میباشند ولیکن
از آن حیثیت که صاحب بال میباشند بمرغان منسوب میباشند لهذا دلالت کنند بر

مرغانیکه

مرغانیکه مردم ایشان را میخورند و اما دجاجه که مرغ خانگی بوده باشد پس مناسبتش با آدمی
بجهة آنست که قوام امر او نسبت با آدمی و اما نسر طایر که بصورت عقاب میباشد پس مناسبتش
با آن بجهة صید و شکار نمودن آنست مرغانیکه مردم میخورند لهذا هم صورتها دلالت کنند
بر این جنس از مرغان و نیز اگر دلیلها یعنی مدبرها در صورت حیوانات آبی بوده باشند که
شنا میکنند بوده باشد مضرت کسوف در جنس ماهیها و باقی حیوانات آبی پس اگر بوده باشد
در صورت حیوان بحری بوده باشد مضرت در حیوانات بحری و در کشتیها اینکه در دریا میباشند
و اگر بوده باشند در صورت حیوانات نهری بوده باشد مضرت در جنس حیوانات نهری
و در کشتیها اینکه در نهرهای جاری میباشند اما صورت حیوانات بحری مانند سرطان و
جدی بجهة سرطان بیشتر در دریا میباشد و هم چنین جدی صورت حیوانیست که در سمت
جنوب میباشد و اما صورت حیوانات نهری مانند دلو و حوت بجهة آنکه صورت شبیه دلو
است با آب جاری و هم چنین صورت ماهی در آبهای نهرها میباشد اما وقوف بر اینکه
هر صورت از صورتهای زمینی مناسب چه صورت از صورتهای آسمانی میباشد پس دانسته میشود
از مقاله اول از اربع مقالات در علم نجوم خصوصا باب نهم از مقاله که در معرفت
مزاجات ثوابت است و اما وقوف بر مواضع صور پس محل آن در علم هیأت و زیجات و مجسطی
میباشد هر کس خواسته باشد بآن رجوع نماید و هم چنین اگر مدبر کسوف در صورت سفینه
باشد بوده باشد تأثیر کسوف در حیوانات بحری و نهری و نیز اگر مدبر در برج اعتدالین
یا انقلابین بوده باشد دلالت کند بر احوال هوا از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و
بادها و بارانها و امثال اینها پس اگر در حمل بوده باشد دلالت کند بر حال هوا در فصل بهار
و اگر در سرطان باشد دلالت کند بر حال هوا در تابستان و اگر در میزان باشد دلالت
کند بر حال هوا در پاییز و اگر در جدی بوده باشد دلالت کند بر حال هوا در زمستان و کیفیت
مضرت در هوا دانسته میشود از مزاج کوکب مدبر چنانکه گذشت و نیز اگر دلیل و مدبر در برج

اعتدال ربیعی بوده باشد دلالت کند بر میوهای بهاری از قبیل انگور و انجیر و آنچه مثل آن
نمو ایشان بوده باشد و اگر دلیل در برج انقلاب صیفی بوده باشد دلالت کند بر میوها اینکه چیده
قطع کرده میشود و اگر در برج اعتدال خریفی بوده باشد دلالت کند بر چیزها اینکه زرع میشود
و برگیاهها و مانند اینها و اگر در برج انقلاب شتوی بوده باشد دلالت کند بر حال سبزیها و ترهها و نیز
اگر در برج منقلب صیفی بوده باشد دلالت کند بر حال رود نیل در مصر از جزر و مد آن
بیان این آنست که منبع رود نیل چشمها و بارانها و برفها است در سمت جنوب خط استوا
نزد کوهها اینکه آنها را جبال القمر گویند بجهة سفیدی آنها که از دور ملاحظه نموده اند و با
آنها رسیده اند و ملاحظه نموده اند از کثرت برف بوده باشد و اگر چه این جا در بودن برف در آن
جایها بعلت فرط حرارت هوا و قمر یعنی سفیدیست چنان کوهها سفید بنظر آید و گویند
خلاصه آنکه رود نیل از سمت جنوب بشمال معمور میآید و حال بارانها اینست که در هر ناحیه
که رطوبت و برودت در آن غالب میباشد پس باران فراوان میشود مانند آخرهای زمستان که هوا
میشود و حرارت آفتاب بعلت دوری از سمت شمال شدت نمیدارد که بر چند اجزاء مائی رطبه
از او بر و دستم بر آن غالب میشود لهذا باران بسیار میشود و چون دانسته شد که منبع نیل
سمت جنوب خط استوا میباشد تقریبا تا بقدر نوزده درجه پس هر گاه شمس حلول نمود بمنقلب صیفی
زمستان سمت جنوب خواهد شد و برودت و رطوبت در آن ناحیت شدید خواهد شد پس
در آن جانب باران بسیار گردد لهذا آب رود نیل فزونی گیرد و تا برج منقلب صیفی است دلالت
بر رود نیل برج اعتدال ربیعی بجهة آنکه آن وقت بمنزله فصل پاییز آن ناحیت است پس هر گاه در
وقت کسوف مدبر کسوف در برج منقلب صیفی یا اعتدال ربیعی بوده باشد و آن کوکب مدبر
اقتضای ترطیب و تبرید هوا و بارندگی کند دلالت کند بر مد رود نیل و بالعکس هر گاه مدبر
اقتضای یبوست و خشکی و قلت بارندگی کند دلالت کند بر جزر رود نیل و هم چنین حال جمیع
انهار دیگر از سمت جنوب بشمال جاری میشود که دلیل آن برج انقلاب صیفی و اعتدال ربیعی میباشد

وبالعکس

و بالعکس در انهاری که از سمت شمال بجنوب جاری میشود که دلیل آن منقلب شتوی و اعتدال
خریفی میباشد و اینکه برج اعتدال و انقلاب که مبدأ فصول میباشند اعتبار شده بجهت آنست
که اینها چون مبادی فصول میباشند قوت باقی میمانند در باقی اوقات هر نتاجی که مبدأ
کیفیت باقی است تا آخر چنانکه در مبدأ ولادت که وقت سقوط نطفه بوده باشد نطفه هر مزاجی
را که گرفت تا آخر عمر بر آن مزاج باقی میباشد و هم چنین در وقت ولادت طفل هر مزاجی را که برداشت تا
آخر عمر بر آن مزاج میباشد لهذا از طالع سقوط نطفه یا ولادت استدلال بر احوال مولود تا آخر
عمر توان نمود و هم چنین در سایر مبادی از سال یا قرانات یا اجتماعات یا استقبالات و بالجمله
هر مبدأ انسان به قوتش ثابت و باقیست در سایر اوقات تا آنکه مبدأ بگردد و مبدأ دیگر پیدا
شود و این سخن جمله معترضه بود بمناسبت ذکر شد بر گردیم بر سر مطلب و گوییم که و نیز اگر مدبر
در برج اعتدالین بوده باشد دلالت کند بر حال هیاکل و معبدها که خداوند عز و جل را مراد از هیاکل
مواضعیست که بنا میشود بنام خداوند و بجهة تقرب با و مانند مساجد و کنایس و هم چنین صوامع
و رباطها و پلها و امثال اینها و مراد از بندگی خداوند سنتهائیست که شرع قرار داده شده است
بجهة عبادت کردن مردم خداوند را و مناسبت اعتدالین با هیاکل و شرایع بعلت آنست که
اعتدال ربیعی مبدأ زیادتی روز است چنانکه اعتدال خریفی مبدأ زیادتی شب چنانکه شرایع
و هیاکل که مبادی اجتماع خلق است بسوی آن پس دلالت بر حال شرایع و هیاکل و احوال بوده
باشند انحال این دو برج و بودن مدبر در ایشان و اگر مدبر در انقلابین بوده باشد دلالت
کند بر حال تغییر عادات و سنن سکان شهرها و مناسبت انقلابین با تغییر عادات بجهة
آنکه این دو برج در نهایت سردی و گرمی میباشند و باعث نقص انجا اعتدالین اقتضا نموده اند
از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست لهذا دلالت کند بر تغییر عادات قوم و سنن ایشان
و اگر مدبر در بروج ثابته بوده باشد دلالت کند بر حوادثیکه در عمارات و اساسها بهم رسد
و مناسبت آن عمارات و اساسها با بروج ثابته بعلت اشتراک در ثبات و در دوام است و همچنین

مشاکلت و مناسبت کافی است در انتساب عمارات و اساسها به برج ثابته مانند آهن که بجهة
شدت یبوست و جفاف مناسبت با طبع مریخ دارد و نیز چون شمشیر شود آلت فتح بقاع اجزای جوامع
شود از این جهة مناسب مریخ خواهد بود پس شمشیر از دو راه مناسبت با مریخ داشته باشد هم
چنین بودن مدبر در بروج ثابته دلالت کند بر بودن تاثیر کسوف در بناها و اساسها و
مراد از بناها حصارها و شهرها است و مراد از اساسها اصول اشیا است بجهة آنکه اصل هر
چیز را اساس آن چیز گویند و اگر مدبر در بروج ذوجسدین بوده باشد دلالت کند بر بودن
تاثیر کسوف و مضرت در جنس آدمی و ملوک اما مناسبت بروج ذوجسدین با طبع آدمی بجهة
آنکه طبع بروج ذوجسدین مرکب است از طبع ثبات که پیش از آن میباشد و از طبع انقلاب
که بعد از آن است یعنی طبع زمان مادام که شمس در آنها میباشد مرکب است از طبع زمان سابق و لاحق
اینجا نکه آدمی در طبیعتش مندرجست جمیع اشیاء چنانکه یکی از اکابر دین گفته است که وتزعم
انک جرم صغیر وفیک انطوی العالم الاکبر یعنی و گمان میکنی خود را جرم کوچکی و حال آنکه در تو
مندرج است عالم اکبر و چنانکه قدما و فلاسفه گفته‌اند که انسان عالم صغیر است چونکه طبع او
مرکب است از طبع همه اشیا و چنانکه در محل خود این معنی مقرر گشته است و مناسبت ملوک
با بروج ذوجسدین بجهة آنست که ملوک را قدرت و تمکن میباشد که مباشرت نموده باشند
هر چیز را و تصرف در هر چیزی نموده باشند و توانند در هر چیز گردش نمایند و اگر
مدبر در بروج منقلبه بوده باشد دلالت کند بر اینکه بوده باشد تاثیر کسوف در دریاها
و مردم فرومایه و حقیر مرتبه و نیز اگر مدبر کسوف در سمت مشرق بوده باشد دلالت کند
بر آنکه بوده باشد تاثیر کسوف در میوه‌ها و حیوانات و در اساسها و بجهة آنکه مشرق را
دو خاصیت میباشد یکی فضل و تفوق بر مغرب چنانکه فضل جوانان و میوه‌ها که فضل و تفوق دارند
که بان متصف‌اند و خاصیت دیگر جهة آنکه مشرق مبدا طلوع کواکب میباشد چنانکه در اساسها
که مبدا ساختن عمارات میباشد که بنا عمارات بر آن میگذارند و اگر دلیل و مدبر در حوالی
وسط السماء

وسط السماء و عاشر بوده باشد دلالت کند بر آنکه بوده باشد حادثه کسوف در هیاکل و
معابد و در ملوک و در کهول بجهة آنکه عاشر را فضل و قوت و ریاست میباشد بر سایر بیوت
بجهة استعلاء آن چنانکه ملوک بر سایر مردم و هیاکل نسبت با معابدات و چنانکه کهول
را بجهة درستی تجربها اینکه نموده‌اند فضیلت دارند بر جوانان و بجهة مناسبت فضیلت بدنی
دارند بمشایخ و اگر دلیل و مدبر در نواحی مغرب بوده باشد دلالت کند بر بودن مضرت کسوف
در سنین و تغییر اثنا آنها و در مشایخ و اشخاص سالخورده بجهة مناسبت ضعف در سن مشایخ
چنانکه بجهة مغرب بجهة آنکه آخر ظهور کواکب است چنانکه عادات و سنین که تغییر میپابد این بود
و دلالت بروج باعتبار خواص غایت معترضیه بموضوعات و اجناسیکه قابل تاثیر حادثی
باشند بجهة آنکه بروج بموضع و محل و قابل اند کواکب که ایشان فاعل و موثر میباشند پس
معرفت قابل یا از ایشان باید دانست معرفت جنس فعل را از کواکب که مدبر و فاعل میباشند و
آنچه گفته شد باید که قیاس نمود سایر حالات بروج و مناسبت آثار را با اجناس نمیفهمی این
بود آنچه از کلام این دو حکیم ماتن و شارح متعلق باین مقام بود و بعضی نمودیم بآن این مقام را
مقام پنجم در معرفت کیفیت تاثیر حادثه کسوف و مضرات آن پس از آنچه نقل شد از
کلام بطلمیوس در مقام سیم مستغنی میباشیم در این باب از تطویل کلام بلکه اقتصار مینمایم
از نقل کلام صاحب کفایة التعلیم که گفته است و اما کیفیت مضرات آن کیفیت مزاج مدبر باشد
چنانکه اگر مدبر زحل باشد کیفیت مضرت بر صفت زحل بود چون مضرت رسیدن از خوف
و ظلم و قحط و مکر و مانند آن و طایفه زحلیان مستولی و غالب گردند و اگر مدبر مشتری باشد
کیفیت مضرت بر صفت مشتری باشد چون مضرت رسیدن امر معروف و نهی از منکر و
اقامت حدود و استیفاء حقوق و خصب و ضرها من مطفی و مانند آن و طایفه مشتریه
مستولی و غالب گردند و قول آنکس که می گوید چون مدبر کسوف نحس و مشتری یا زهره باشد سعادت
و فراغت دهد این قول نزد من پسندیده نمیباشد از استاد و بنا گذ عجب دارم کیا و ثنا سعادت

بر کسوف و خسوف نهاده است و در وقتی که سعادت ظاهر شده است و کسوف یا خسوف نبوده بجهت
بالای نفیس جنگ بکسوف و خسوف نیز در میان زده است در این باب از طریقه احکام نیک دور است
و اگر او از سعادات سعادات بالعرض خواهد بحث در دو نیفتد یعنی از آنجا که هر فسادی لازم دارد
کون را چنانکه یاد کرده‌ایم و اگر مدبر بیش از یکی باشد کیفیت مضرت مرکب باشد از مزاج هر دو چنانکه اگر
مدبر زحل و مشتری باشد ظلم باشد در صورت عدل و خوف بصفت امن و قحط بصفت خصب و بر این
قیاس و اگر مدبر بنا شد کیفیت مضرت بر صفت مزاج نیر بوده باشد در موضع خود تمام شد کلام صاحب کفایه
مقام ششم در معرفت کمیت مضرت صاحب کفایه گفته است که کمیت مضرت بر قدر کمیت کسوف و
خسوف خواهد بود اگر کلی باشد مضرت عظیم باشد و اگر یک اصبع یا کمتر باشد مضرت حقیر و اگر میانه
بود میانه باشد و چون کسوف کلی باشد ممکن است که از ذوات الاذناب بعضی که در شمس پیدا در هند
و پیدا آثار مضرت قویست خاصه که کسوف در میان آسمان بود و خاصه که جزو کسوف در درجه
هبوط شمس بود و جزو خسوف در درجه هبوط قمر و درجه هبوط شمس قوی‌تر است بدان سبب که
موضع قمر را نیز بدل است از آن جهة که طریقه محترقه است صاحب اشجار و اثمار گفته است که اگر کسوف
یا خسوف کلی باشد اثر آن عظیم‌تر خواهد بود و اگر کمتر بود کمتر باشد و در آفاق چندان موثر
نبود و امکان دارد که چون کسوف کلی باشد یا بیشتر آن منکسف گردد در مثلثه آتشی از ذوات
الاذناب چیزی ظاهر شود و مضرات آن کسوف باز اطلاع در فساد و حرب و مقاتله افتد و بادها را
نکبت رسد و در دولتها مبدا گردد خصوصا اگر شمس بحال منحوس نحسی بود خصوصا اگر در
آخر قرانی یا آخر دولتی یا وقتی که جهان مستعد فتنه بوده باشد گفته است استاد مقدم بطلمیوس که
شناخته میشود مقدار آنچه قبول میکند قابل تدبیر امر کسوف مضرت کسوف را از دو چیز یکی از
مقدار ظلمت کسوف بجهة آنکه اگر نیر غرق شود در کسوف دلالت میکند بر آنکه همه انحای قبول
مضرت و تاثیر کسوف را میکند و اگر منکسف نصف جرم نیر بوده باشد دلالت میکند بر آنکه
نصف از حیثیت قبول تاثیر و مضرت کسوف را میکند و بر این قیاس در دو ثلث و ثلث و ربع
و سایر

و سایر اجزا و امر دیگر قیاس نمودن مواضع کواکب مستولی بر نیرین است بحسب موضع کسوف
شمس قوت و ضعف و بیان این مطلب آنست که اگر موضع کوکب مدبر مغرب بوده باشد بالنسبت بکسوف
شمس و مشرق بالنسبت بخسوف قمر یعنی ضعیف حال بوده باشد دلالت کند بر آنکه تاثیر آن کسوف
در کمتر آن جنس میباشد و اگر بر عکس بوده باشد یعنی مشرق بالنسبت بشمس و مغرب بالنسبت بقمر تاثیر
آن کسوف در بیشتر آن جنس قابل بوده باشد و اگر بر مقابله کسوف شمس و قمر بوده باشد یعنی
متوسط میان ضعف و قوت بوده باشد بنسبت بموضع کسوف تاثیر در نصف آن جنس قابل بوده باشد
و بر این قیاس اگر در تربیع آن بوده باشد باید که تاثیر در ربع آن جنس بوده باشد و در تثلیث آن
در ثلث آن جنس و تسدیس در سدس آن جنس و هلا جرا بحسب قرب و بعد موضع کوکب مدبر بموضع کسوف
دلیل باید گرفت بمقدار تاثیر مدبر در جنس قابل موضع آن تمام شد کلام بطلمیوس موافق مزج
شارح مفسر کلام او مقام هفتم در معرفت مهیج و برانگیزاننده مضرت کسوف صاحب کفایه گفته است
که مهیج مضرت تازه شدن اجتماعات و استقبالات و تربیعات است و مهیج اجتماع در کسوف قوی‌تر است
و مهیج استقبال در خسوف و حکیم کوشیار در مجمل الاصول گفته است که و اما آن زیاده و نقصان حزن
در حادثها پدید دستی که از آنها شناخته میشود از اجتماعها و استقبالها یکی واقع میشود در برج
کسوف یا طالع کسوف یا موضع کوکب مدبر کسوف هر گاه مدبر سعد بوده باشد مسعود شود و اگر نحس بود
باشد منحوس شود یعنی هر اجتماع و استقبال که در همان برج کسوف یا طالع کسوف واقع شود و
اجتماع در کسوف و استقبال در خسوف یا آنکه موضع مدبر مسعود یا منحوس شود تازه کرداند
مضرت کسوف و خسوف را مولف گوید که چون نظر تربیع و مقابله شمس نظر دشمنی است برمی انگیزاند
حرب و نزاع و مضرت را چنانکه در مداخل این معنی مبین و مشروح گشته است لهذا از رسیدن
شمس به جاهای خود بتربیع موضع کسوف یا مقابله آن برمی‌انگیزانند مضرات او را بلکه دور نیست
که مطلق اتصال شمس بموضع کسوف قوی از آن را تازه کرداند اما آنچه بعید در تربیع و مقابله
و ظاهر است که رسیدن شمس بموضع خود در وقت کسوف آن اثر را تازه میکرداند بلکه دور

نیز باشد که از رسیدن شمس بزوایای ثمانیه آن موضع که از زهره تا وتد دیگر چهل و پنج درجه
میباشد اثری از آن را اراده کرده اند بلکه بعید نیز باشد که برسیدن شمس باکثر آن که عبارت
از زوایای ثمانیه مذکوره بانضمام دوازده درجه قبل از اجتماع و دوازده درجه بعد از آن
و دوازده درجه قبل از استقبال و دوازده درجه بعد از استقبال نیز خالی از اثری نبوده باشد
و هم چنین از رسیدن قمر بتربیع موضع انخساف و مقابل بلکه بسایر اتصالات بلکه سایر زوایا و هر اکثر
بحارین بلکه از اتصالات آن بشمس در زمان تاثیر خسوف خصوصا در زمان ظهور و معظم تاثیر آن اثر را
تازه کرده اند بلکه مقدمه معاون ظهور تاثیرات بوده باشد چنانکه اطبا نیز ملاحظه این معانی را در بحران
امراضیکه نسبت بدور قمر میباشد از رسیدن قمر بآنکه بحارین نسبت بنقطه از منطقة البروج که اقتضاء
حدوث امراض نموده است مینامند و آن ایام را ایام بحارین و انذارات مینامند اما بحارین در دو
تربیع و مقابل و اجتماع بموضع اصلی قمر میباشد در مبدأ حدوث مرض و اما انذارات نصف بحارین
میباشد و هم چنین در امراضی که نسبت بدور شمس میباشد همین عبارات را مینمایند بلکه امراض
زحلی و مریخی و سایر کواکب این ملاحظات را مینمایند خلاصه اتصال این دو دلیل چیزی بر دلیل
حدوث و تجدد آن چیز میدانند هم چنین در عالم کبیر نیز این ملاحظات از لوازم است و بعضی از
علماء این فن گفته است که راه ماه مدد و معاون فاعل از چند وجه معلوم میشود اول آنکه طالع اجتماع
یا استقبال سعد برج کسوف یا طالع کسوف باشد دوم آنکه کوکبی چند سعد بموضع کوکب فاعل رسد
پس اگر سعد اول فاعل نحوست کردن باشد پاره از نحوست از کم کند و اگر سعادت باشد در سعادت
افزاید و اگر کوکب نحس بموضع آن رسد اگر اول آن نحوست کردن باشد مقوی نحوست شوند و
اگر سعادت باشد پاره از سعادت را نقصان کنند سیم آنکه از انقلابات احوال فاعل و ثبات آن
مثل تشریق و تغریب و اقامت و رجعت چهارم آنکه فاعل اصل ناظر بود بطالع اجتماع یا استقبال
و بعد طوالع مذکوره مطابق برج کسوف باشد پنجم آنکه در باب حظوظ فاعل ناظر شوند ببرج کسوف
با طالع کسوف پس اگر کوکب فاعل منحوس یا قوی حال بوده باشد دلیل کند بر زیادتی تاثیر آن و اگر راجع

باد مقابل

باد مقابل بود دلیل بر نقصان کند مقام پنجم در معرفت مضرت کسوف و خسوف نسبت بمیان
کفایه گفته است که قوت مضرت از بودن کسوف و خسوف است در میانه آسمان بدان سبب که بیشتر
شهرها را ببینند و در هر شهر که کسوف و خسوف را نه بینند در آن شهر اثر نکند برای آنکه اثر از
انقطاع نور است از آن شهر و ضعف مضرت از بودن وی است بر دو طرف مشرق و مغرب و مغرب
ضعیف تر است بدان سبب که فرو شونده است و توسط میانه ضعف و قوت از بودن آن است
که میانه یکطرف و میانه وسط السماء و کسوف جانب شرقی قوی تر است از جانب غربی بدان سبب که
جانب شرقی برآینده است مقام ششم در استدلال از اتصال قمر بعد از کسوف و خسوف بکواکب
خمسه متحیره از انواع اتصالات پنج گانه علمای احکام متفق اند برآنکه هرگاه قمر از خسوف برآید و
هم چنین شمس از کسوف برآید بهر کوکبی که متصل شود بدلالات آن کوکب مضرت برسانند بقدر قوه
خسوف و کسوف و کمیت اثر آن و کیفیت آن چنانکه دانسته شد و نیز متفق اند بر آنکه چون قمر از
اجتماع و استقبال منصرف شود خصوصا اجتماع کسوفی و استقبال خسوفی چنانکه مکرر اشاره بآن شد
که تاثیر ایشان اقوی از سایر اجتماعات و استقبالات میباشد قمر بعد از انصراف بهر کوکبی که متصل شود طبع
از اکتساب کند و حکم آن از مزاج آن کوکب بوده باشد از سعادت و نحوست تا باستقبال دیگر یا اجتماع دیگر
و حال تغییرات هوا و تغییرات سایر احکام را از مزاج او کنند بعضی تا باین غایت در این باب غلو نموده
اند که گفته اند که اگر انصراف قمر از اجتماع و اتصال او بکوکب سعد باشد صحت و آسایش در رویت هلال شود
و بالعکس هرگاه کوکب نحس متصل شود و مجملا گفته اند که اگر قمر بعد از انصراف بسعود متصل شود
هرگاه آن اجتماع کسوفی بوده باشد دلالت کند بر صحت و سلامتی منسوبات کوکبی که متصل بوده است
و آرام در رفاهیت خلق و مضرتها اشراف و شادیها از فرح و بر فراخی و در ارزانی نعمت و اگر اجتماع
کسوفی بوده باشد بحسب قمر و شمس از آن امور نقصان پذیرد و اگر بنحوس متصل شود قمر بعد از اجتماع
خصوصا کسوفی یا بعد از استقبال خصوصا خسوفی بنحوس متصل شود دلالت کند بر وقوع
اراجیف و مکر و خیانت مردم و خصومت و غوغای مردم سفله و گرانی نرخها و تفصیل این اجمال آنست

اتصال قمر بزحل بعد از اجتماع یا استقبال اگر آن اتصال از مقارنه بوده باشد دلالت کند بر
سختی و رنج و فساد در مواضع و بیماریها از برودت و یبوست و نقصان میاه و امطار و گرانی
نرخها سیما که زحل صاحب طالع باشد در انقلاب و سیما که آن اجتماع یا استقبال کسوفی و خسوفی بوده باشد
و اگر آن اتصال از تثلیث و تسدیس بوده باشد دلالت کند بر اخبار کاذبه و وقوع تهمت و بهتان
در میان مردم و بر بیماریهای سوداوی و بر اسقاط زنان حامله اطفال خود را و بر برف و سرما اگر
وقت مقتضی باشد و بر مخالفت سلاطین با رعایا یا بعضی با یکدیگر و اگر آن اتصال از تربیع ایمن بوده
باشد دلالت کند بر خرابیها و غمناکی و بیماریهای سخت و درد و الم و بلا و محبوسان و ذلت
محنت و آفت از جانب ملوک و در ماندن مردم از کارها و اگر از تربیع ایسر بوده دلالت کند بر جنگ و جدال و خصومت
و منازعت میان ملوک و رعیت و جور و ستم و دشواری مهمات عامه مردم و سختی و بطالت و بیماری
تشویشها و اگر اتصال از مقابله بوده دلالت کند بر منازعت و اختلاف و غارت در میان رعایا و علماء
و بر اتفاقات ایشان در دفع عوام بظلم نزد پادشاه و اعیان دولت و غمناکی دلها و جور و ستم و بیکاری
و سختی در مردم اتصال قمر بمشتری بعد از انصراف اگر از مقارنه باشد دلالت کند بر صلاح حال عامه و رغبت
نمودن بکارهای خیر و قوت حال اشراف و فقها و زهاد و رعایت حال شریعت و طلب صحبت علم و خوبی
حال تجار و مسافران و اگر از تثلیث و تسدیس بود دلالت کند بر قوت حال وزراء و کبار و موافقت علماء
بر آمدن حاجات و مقاصد مردم و مهربانی و نیکی در میان خلایق و کمی فساد و ایمنی راهها و متابعت
مردم راه حق را و اگر اجتماع و استقبال کسوفی و خسوفی باشد این امور نقصان پذیرد و اگر اتصال
از تربیع ایمن بوده دلالت کند بر استحکام سلطان و وزراء و دین و موافقت علما با عامه و اشراف و بر آمدن
حاجات بدشواری و اگر از تربیع ایسر بوده دلالت کند بر قوت حال قضات و اهل شرع و خوشحالی
عامه و حسن معیشت خلایق سیما تجار و برخوردن بزرگان و بیرون آمدن ایشان بر اهل علم و اگر
از مقابله باشد دلالت کند بر اختلاف عامه از اشراف و علما و متحیر شدن در آخر اختلاف و معلم از
اوساط طالبی در فصل شصت و دوم از کتاب جفر گفته است که احوال اسعار از طوالع ارباع سال

معلوم میشود

معلوم میشود و بعد از آن در حال قمر در اجتماع پس چون قمر از محل اجتماع دور شود منصرف شد متصل
بیکی از دو علوی که در آن علوی بعد دخلی از خطوط خود بود یا در موضعی باشد که در آن موضع قوی
شود مثل آنکه در بیت یا در ربع مقبل یا بیت شرف یا صاحب عدد افلاک بوده دلالت کند بر نقصان
نرخها و گرانی چیزهایی که متعلق است بآن علوی و بآن برجی که آن علوی در آن باشد اتصال قمر
بمریخ بعد از انصراف اگر از مقارنه باشد دلالت کند بر فساد عامه مردم و خصومتها و اراجیف
و خبرهای دروغ و آفت رسیدن حیوانات و بیماریهای گرم و خشک و تنگدلی مردم بسبب خیانت و اگر از
تثلیث یا تسدیس بوده باشد دلالت کند بر جنگ و جدال مردم و دفع بلاها و غایت فتن
تجار و سستی در کارهای دین و کمی زندان و اگر از تربیع ایمن بوده باشد دلالت کند بر ترک کردن
کارها بر مردم و جور و ستم از سلاطین و چاکران و عظماء و خاندان بزرگ و قوت گرفتن دشمنان و ترس
و بیم و نزاع میان مردم و نا ایمنی راهها و تسلط اهل شر و دوری از خیر و صلاح و اگر از تربیع ایسر بوده دلالت
کند بر منازعت و برابری در رسیدن خوف و ناایمنی طرف و دشواری و مجادله و پرخاش در میان
مردم و اگر از مقابله بوده دلالت کند بر خصومت و منازعت و دو فرقه شدن و نزاع میان خلایق
و آشوب و خرابیها اتصال قمر بزهره بعد از انصراف اگر از مقارنه باشد دلالت کند بر
صلاح حال عامه سیما زنان و کنیزان و قوت حال خواتین و بسیار رغبت و میل در ایشان و در
کردن بکارهای درست و قوت اهل دین و قلت فسق و اگر اجتماع و استقبال کسوفی و خسوفی باشد
این امور نقصان پذیرد بلکه بضد آن منجر گردد و اگر اتصال از تثلیث یا تسدیس بوده باشد
دلالت کند بر سرور و نشاط و صحت اهل غنا و صحت مردم و فراخی معاش و اعتدال هوا و خوشی
و اگر از تربیع ایمن باشد دلالت کند بر خلاف و ناموافق بودن مردم و قوی شدن زنان بر مردان
و برآمدن حاجات بدشواری و اختلاف حال هوا و ابرهای سیاه و سهمناک و اگر از تربیع ایسر بوده
دلالت کند بر قوت حال مردم و تسلط و ستم کردن بر زنان و کثرت طلاق و آشکار شدن
خیانت شرکاء و زنان و ترسل سلطان و تغییر هوا مولف گوید که ابو معشر حکم تربیع قمر را ذکر

نموده است در سفلیین و هم چنین حکم تربیع سفلیین با یکدیگر و ارباب هوا الیه هم با ده دیگر از
مجمعین ذکر نموده اند بر عالم جهت معنی نیز باشد عدم وقوع انفاذ نهم و اگر اتصال از مقابله باشد
دلالت کند بر عداوتها و خصومتها میان خلایق و رنگها و ناسازگاری از ازدواج و شرکاء و ظلم و
غدر کردن و ناراستی در میان مردم و تدبیرات باطل و محال و ناصواب و تهمت و تزویر و فوت
مفسدات و تغییر حال هوا و ابرها و بادها مؤلف گوید که مقارنه قمر با سفلیین بعد از انصراف
از استقبال قریب به حکم تربیع اجتماع فلا تغفل اتصال قمر به عطارد بعد از انصراف از انعقاد
باشد دلالت کند بر وقوع کارهای خیر و رستگاری اهل صناعت و قوت حاسبان و ظرافت اهل
کلام و بلاغت و فصاحت مردم در آن و بصواب مقرون شدن معالجات و کثرت اخبار کاذبه در
میان مردم و منادیگی هوا و اگر از تثلیث و تسدیس بوده باشد دلالت کند بر حرص مردم به تعلیم ادب
حکمت و فصاحت و کتب خواندن تواریخ و اخبار و کلمات بدیعه و معاشرت با فصحا و اهل افسون
و نیرنج و حکمت و سیمیا و اگر از تربیع ایمن بوده دلالت کند بر بیماریهای سوداوی و مالیخولیا و صرع
و جنون و فکرهای فاسد و خیالات محال و آشکار شدن خیانتها و دروغ و افعال رذیله و گفتگو در میان
مردم و وقوع خلاف در میان ایشان و بر فوت حال صانعان و عاملان و تغییر حال هوا و نم و باد
استعداد و قصد اگر از تربیع ایسر بوده دلالت کند بر صنایع دقیقه و کثرت نفع و خیر و افعال حسنه
در میان مردم و قوت حال اهل ادب و صنعت و ارباب هندسه و شعرا و منجمان و تغییر حال هوا و
بودن تشویش در مردم و اگر از مقابله بوده دلالت کند بر تسلط حال الملوک و خوب و عواقب …
اموال رعایا و عوام الناس و ایمنی … و ارتفاع ابرها و تغییر حال هوا و آمدن بادها …
ان وارد … مؤلف گوید که مراد از تربیع ایمن در همه این مواضع تربیع بعد از مقابله است و ایسر
قبل از مقابله این است احکام اتصال قمر به عطارد … بعد از انصراف از اجتماع و استقبال
لیکن چنانکه مکرر اشاره شد آنچه از سعادتها و خیرات بوده باشد از انصراف از اجتماع
کسوف و استقبال خسوف نقصان پذیرد و آنچه از نحوست و فساد بوده باشد مضاعف بوده باشد

وابومعشر

و ابومعشر را احکام … بوده اعتقادی عظیم داده حتی آنکه در مدخل کبیر خود احکام اتصال به تجربه را
بعد از اجتماع و استقبال بحسب بعد قمر در بروج اثنی عشر ذکر نموده است و معلوم است که این
احکام را اعتماد نتوان نمود مگر آنکه … و هیچ حکم را … با استقلال
دلیل توان داشت بلکه اگر این احکام مدبر کسوف یا احکام قرانات که سابقا مذکور شد یا با احکام طالع
سال و فصل که ان شاء الله بعد از این مذکور میشود مطابق بوده است آید بر آن اعتماد توان نمود و الله اعلم
بالصواب مقاله پنجم در استدلال از الوان شمس و قمر و کواکب بر … و بادها و آثار
علویه و آن مشتمل است بر دو فصل فصل اول در استدلال از الوان شمس و قمر و کواکب بر حکم
گوشیار در مجمل الاصول گفته است که شمس هنگام طلوع کند یا غروب کند … صاف و پاکیزه باشد و صحیح
از کدورت … دلیل باشد بر آنکه هوا صاف خواهد بود از میغ و غبار و غیره و اگر در سطح دایره
لونهای مختلف … یا میل به سرخی و رنگ آتشی کند و شعاع او دراز و کشیده بود دلیل کند بر جستن
بادها سخت و اگر آفتاب در وقت طلوع لون سیاه باشد یا میل به سبزی کند یا در وقت غروب سطح دایره
او میغ ناک و مکدر باشد یا در حوالی او لکه ها … باشد دلیل … هوا و باران باشد و اگر قرص
پیش از اجتماع و استقبال … تربیع … صاف بود و نور او تنک و نازک باشد در حوالی او میغ اثری
نبود از غیم و غیره دلیل پاکیزگی هوا باشد و اگر لون او سرخ بود دایره او متحرک دلیل جستن بادها
بود باشد و اگر سیاه یا سبز و غلیظ بود دلیل تیرگی هوا و آمدن باران باشد و اگر ستارگان ثابته
بزرگ تر از آن نمایند که دیده باشند دلیل هبوب ریاح است و اگر قوس قزح که از آن تعبیر به کمان
رستم گویند در وقتی ظاهر شود که هوا صاف بوده دلالت کند بر کدورت هوا بعد از آن و اگر در وقتی ظاهر
شود که هوا تیره باشد دلالت کند بر صافی هوا بعد از آن صاحب کفایه گفته است که چون پیش از باران
پدید آید دلیل باران است و چون پس از باران پدید آید دلیل صافی هوا باشد و صاحب لطائف الکرام گفته
است که اگر در وقت طلوع و غروب آفتاب … ابرهای سرخ و طولانی پدید آید دلیل بر جستن باد باشد
این بود کلام متأخرین در این مقام و بطلمیوس نیز در این مقام سخن گفته است و حاصل کلام او شیخ نموده

استقصی مناسب دانست که خلاصه کلام این دو حکیم را بجهت اشتمال بر فوائد کثیره نقل نماید
گفته است بطلمیوس که باید که بعضی از مقاله سیم در الوان کسوف و خسوف و کواکب و ذوات الاذناب
آنچه باشد اینجا بوده باشد منجمین را عادت آنست که اینها را اتفاقی نجوم گویند بجهت یکی آنکه
متعلقها از تأثیرات و افعال کواکب است و دیگر آنکه از برای اینها نیز پاره تأثیرات میباشد
در ما تحت … مجمل سخن اینکه کواکب چنانکه اقتضای … حدوث حوادث دارد در عالم کون و فساد
اقتضای این آثار دارند در جو … پس این آثار و حوادث هر دو معلول علت واحده بوده باشد
و از احد المعلولین استدلال توان نمود بر معلول دیگر چنانکه سرعت نبض و حمی که هر دو معلول …
اخلاط میباشند از احدهما بدیگری توان برد پس با الوان کسوفات و آنچه جمع میشود از آنجا در دور
نیرین استدلال بر حوادث توان نمود تفصیل این اجمال آنکه هرگاه بوده باشد رنگ نیرین سیاه
یا مایل به سبزی دلالت کند بر حوادث از طبیعت زحل بعلت آنکه سیاهی رنگ یکی از دو چیز است یا فرط
احتراق … خاکستر یا فرط برودت و معلوم است که فرط احتراق … میشود به برودت
و هم چنین سبزی نیز میباشد از فرط برودت پس واجب است که بوده باشد سیاهی و سبزی از طبع زحل
و اگر رنگ ایشان سفید بوده باشد که سفیدی آن روشن نبوده باشد یا نزدیک به سربی که هر دو
از امتداد … بوده باشد حوادث از طبیعت مشتری هرگاه بوده باشد رنگ ایشان سرخ
که از حرارت و یبس … دلالت کند بر حوادث از طبیعت مریخ و هرگاه بوده باشد رنگ …
زرد طلائی که آنهم از امتداد … و بلون زهره نیز میباشد دلالت کند بر حوادث از طبع
زهره و هرگاه بوده باشد رنگ ایشان مختلفه دلالت کند بر حوادث از طبع عطارد بجهت آنکه عطارد
اختلاف احوال … کواکب بود … اقتضا میکند الوان مختلفه را و آنچه در
نیرین مذکور شد از استدلال به الوان ایشان بر حوادث از جنس کوکبی از کواکب متحیره جاری است
در همه آثار علویه بجهت حدوث تمامی آثار علویه از ماده بخار رطب یا یابس است و معلوم است که غلبه
و استیلاء مزاج یکی از متحیره میل میدهد مزاج بخار را بسوی طبیعت خود و اقتضای … حدوث

حوادثرا

حوادث را از جنس طبع آن کوکب مستولی و غالب و از این قاعده قانون توان دانست مزاج کوکب مستولی
بر مزاج عالم را از الوان این آثار علویه و اینکه بطلمیوس اقتصار بر الوان نیرین … نموده بجهت آنست
آنست که حکم را اشارت شد که فعل نیرین … طبیعی میباشد و میل از مجاری طبیعی بجهت
غلبه یکی از متحیره میباشد و نیز گفته است که اگر یکی از الوان مذکوره در تمامی جرم نیرین یا در تمامی
حوالی ایشان بوده باشد دلالت کند بر حدوث حوادث در جمیع نواحی و اگر در یک طرف جرم نیرین یا یک
ناحیه از نواحی آن بوده باشد دلالت کند بر حدوث آن حادثه در آن ناحیه و … آنست که
فرض کنیم … اگر اقتضای آن رنگ حادثه موافق آن رنگ را مینماید اقتضای حدوث آن حادثه …
… آن بوده باشد … باشد که فرض کرده باشد … دلالت بر
و غلبه آن در جمیع نواحی کند و نیز بطلمیوس در باب سیم هم از مقاله سیم گفته است که …
میشود در باب معرفت … تجسس نمودن علاماتی که حادث میشود در شمس و قمر
و کواکب در هر وقت … تفصیل این اجمال آنکه بعد از ملاحظه ادلاء سال و ربع سال یعنی فصل و
ادلاء ماه و ادلاء ربع ماه یعنی ادلاء اجتماع و استقبال و دو تربیع و بعد از استدلال از ادلاء
مزبوره بر حوادث مناسب آنها مانند بادها و … و بارانها … اگر خواسته باشیم معرفت حقیقت
روز بروز نظر کنیم نزد طلوع شمس بسوی آنچه جمع میشود از بخار دور شمس … بوده باشد
حوادث آنها در شکل … نظر میکنیم نزد غروب شمس بسوی آنچه جمع میشود دور آن از بخار
پس آنچه باشد حوادث لیلی میباشد شکل آن پس اگر بوده باشد از جنس بخار رطب بدانیم اینکه
حادث … باران و امثال آنست … حدوث آن ناحیه که اجتماع آن بخار در آن
… میباشد و اگر خواسته باشیم معرفت احوالی را که طول آن و مدت بقاء آن بیشتر بوده باشد
نظر کنیم به شکل قمر با شمس در وقتی از اوقات پس آنچه مدلول آن بوده باشد بوده باشد تا شکل
دیگر قمر با شمس و این بجهت آنست که هرگاه قمر مشارک شد شکلی از اشکال با شمس عقد کند
قوت فاعلیه اگر حل نکنند از آن مگر شکلی دیگر از اشکال ایشان که مضاد او قوی از شکل اول بوده

بوده باشد لهذا هر گاه ظاهر شود دو و نیز نوبه یکی از آثار علویه پس آن اثر و آنچه مشابه بود مانند
آن بوده باشد با وجود آنها بوده تا آنکه شکسته شود دلالت آن شکل که اقتضای حدوث آن اثر
نموده است بدلالتی اقوی از دلالت آن شکل اول و لهذا این مطلب در رساله بر این بیان مستوفی
شده پس باید او دار او بعد از تمهید این مقدمات مذکور میشود که صفا و شمس در وقت طلوع
غروب شود دلیل است بر پاک بودن هوا از بخار پس اگر بوده باشد آن صفا در وقت طلوع شمس دلالت
کند بر صافی هوا در روز و اگر بوده باشد این صافی در وقت غروب آن دلالت کند بر صافی هوا در شب
و اگر بوده باشد دائره شمس مختلف الالوان دلالت کند بر بخاری از طبیعت عطارد که جمع گشته است
در هوا و اگر بوده باشد این شمس مایل بحمرة ناری یا بوده باشد شعاع آفتاب که نفوذ میکند در هوا
باد و در شمس سرخ دلالت کند بر بخاری از طبع مریخ و اگر بوده باشد ابرهائیکه نامیده میشوند شموس
از یک جهة شمس پس اگر بوده باشد مایل بسرخی دلالت کند بر بخاری از طبع مریخ و نیز اگر بوده باشد
شعاع آفتاب کشیده و دراز دلالت کند بر بخار رطوبت و همه این امور دلالت کند بر بادهای شدید زیرا که
از علاماتیکه جمع شده است در اینجا بخار رطوبت و هر گاه شمس طلوع کند یا غروب کند در وقتی که سیاه
بوده باشد یا مایل بسبزی بوده باشد دلالت کند بر آنکه بخاری که جمع شده است و آن از طبیعت زحل است
و همچنین ابرهائیکه منعکس میشود شعاع شمس از آنها که نامیده میشوند شموس هر گاه سیاه یا مایل بسبزی
بوده باشند دلالت کنند بر آنکه آن ابرها متولد شده است از بخاری از طبیعت زحل پس اگر بوده باشد
این آثار در وقت طلوع شمس دلالت کند بر هوای زمستانی و بارندگی در روز و اگر بوده باشد اینها در وقت
غروب شمس دلالت کند بر هوای زمستانی و بارندگی در شب لیکن دلالت این آثار علویه بر حوادث مذکوره
و تعدد دست است و اعتماد را شاید که شکل سابق بر این دلالت نموده باشد و همچنین در جمیع
آنچه بعد مذکور میشود این بود دلالت آثار دیگر که در دور شمس ظاهر میشود در وقت طلوع یا غروب
و آن دلیل قوتها دو اما دلالت آثار دیگر با قمر ظاهر میشود بر حوادث پس کمتر و اعتبار بیشتر میباشد
آنست که ملاحظه حال قمر در مراکز اربعه یعنی اجتماع و استقبال و دو تربیع در سند و نزدیک از [illegible]

بآثار

بان مرکز رسیده و بعد از آن پس اگر ببینیم قمر را در اول ایام بر یک حال اعتماد کنیم بر حال آن در رشت باشد
دلالت آن و اگر مختلف ببینیم حال را از غالب ایام اکثر را بر اقل و بر آن اعتماد کنیم و علامات قمر آنست
که اگر ملاحظه کنیم قمر را که کوچک و صاف که دور آن هاله نبوده باشد دلالت کند بر آنکه هوا صاف بوده
باشد از بخار و از این جهة استدلال کنیم که ابر نبوده باشد و اگر بوده باشد قمر کوچک و لیکن سرخ
رنگ دلالت کند بر آنکه بخاریکه در شب پیدا شده از طبیعت مریخ است در خشکی و اگر آن موضع از
دائره آن که صوفی نمیداد در اضطراب و حرکت بوده باشد دلالت کند بر بخار خشکی متحرکی و همه این
امور دلالت کنند بر بادهائی از ناحیه آن آثار و اگر بوده باشد هاله سیاه و یا سبز رنگ و غلیظ دلالت کند
اینکه بخاریکه جمع میشود در آن از طبیعت زحل است و از این جهة دلالت کند بر هوای زمستانی
و بارانها و لیکن چنانکه مذکور شد بعد از موافقت این دلیلها است با مستولی بر شکل نیرین که سابق
بر این آثار دیده باشد که اگر موافق نبوده باشد اعتماد را نشاید و نیز بعد از ملاحظه موافقت مجموع
با دلالت فصل فاه و سایر ادله کلیه و گاه نیز استدلال میشود از حال قمر بر حوادث مناسب آن
آن اینست که اگر هاله قمر یک حاله بوده باشد و پس بعد از آن بتدریج مضمحل و باطل شود و هوا
صاف شود دلالت کند بر هوای بارندگی و اگر بوده باشد هاله متعدد و بیشتر دلالت کند بر هوای
زمستانی بجهة آنکه دلالت میکند بر کثرت بخارات در هوا بحیثیتی که شعاع منعکس میشود از بعضی
بعضی دیگر پس اگر بوده باشد آن هالات متعدده مایل بسرخی و بوده باشد بعضا انقطاعها
دلالت کند بر هوای زمستانی که بوده باشد باعث آن بادهای شدید بجهة آنکه سرخی هاله دلیل است
بر آنکه بخار از طبع مریخ و اما بودن بعضا انقطاعها پس دلیل است بر حرکت بخار و تموج آن و باین
جهة نیز از این موارد دلالت کنند بر بادهای سخت و اگر بوده باشد آن هاله تیره و مکدر
و غلیظ دلالت کند بر هوای زمستانی بجهة برف و باران و اگر بوده باشد اینها پاره پاره
دلالت کند بر هوای زمستانی بجهة بادها و اگر هر دو امر جمع شود دلالت کند هم بر باد و هم بر بارندگی
و همچنین تعدد هالات بیشتر بوده باشد دلالت کند بر کثرت بخارات و این حوادث و نیز کاهی بود

کوکب مجتمعه و ثوابت هالات پیدا شود پس از الوان آنها چنانکه در هاله قمر مذکور شد استدلال
بر حوادث مناسب توان نمود و نیز از کواکب ثابته که مجتمع میباشند در یک موضع از الوان و مقادیر
آنها که کوچکتر بنظر آیند از آنچه هستند یا بزرگتر بنظر بیاید در قمر مذکور شد استدلال بر حوادث
که مناسب آنها بوده باشد توان نمود و نیز کواکب ثوابتی که در عظم قدر ششم میباشند یا شبیه
بلطخه ابری که آنها را سحابی گویند مانند معلفه که در هوای صاف سپید و خفی و حقیر میباشند هرگاه
در بعضی اوقات اصلا دیده نشوند یا از آنچه هستند بزرگتر دیده شوند دلالت کند که در هوا بخار رطبی
میباشد که مانع است از نفوذ شعاع بصر در آن سوی آن کواکب و لهذا مرئی نشوند یا باعث
غلظت در شعاع عظم جرم آنها شوند چنانکه در علم مناظر و مرایا معلوم و محقق شده است و نیز
مشاهد و محسوس است که چیزها در آب بزرگتر از آنچه هستند دیده میشوند علی ای تقدیر دلالت
کنند بر هوای زمستانی و بارندگی و اگر بوده باشد از کواکب که لمعان و درخشندگی داشته باشند دلالت
کنند بر بودن بخار یابسی از جنس و طبیعت عطارد و همچنین قطعات ابر که مانند پشم میباشند دلالت
کنند بر بودن بخار یابسی در هوا پس دلالت کند بر اضطراب هوا و بودن هوای زمستان و نیز از قوس
و قزح استدلال توان نمود باین قسم که حدوث آن در وقتی که هوا صاف بوده باشد دلالت کند بر
هوای زمستان و بارندگی و در وقتی که هوا ناصاف بوده باشد دلالت کند بر صافی هوا و این بجهة
آنست که این علامات حادث میشود از انعکاس شعاع بصر از اجزاء رشیه صیقلیه که در زیر ابری
یا کوهی یا مانند آن بوده باشد که مانع بوده باشد از نفوذ شعاع بصر در آنها و سبب شود
انعکاس شعاع شمس پس بنابراین اگر آن در وقتی بهم رسد که هوا صاف بوده باشد دلیل است بر اجتماع
اجزاء رشیه در هوا پس دلیل باشد بر بارندگی و اگر حدوث آن در وقتی باشد که هوا ناصاف بوده
باشد دلالت کند بر تحلیل بخارات و تفرقه آنها و اضمحلال آنها پس دلالت کند بر صافی هوا این بود
کلام بر وجه کلی کامل و مشروح بطریقی که مناسب این مقام میبود یعنی سخن از آثار علویه که متعلق
بالوان و امثال کواکب میبود که اکثر حدوث آنها در طبقه از هوا که بخار و در کره آن [illegible] میباشد میشود

ازقبیل

از قبیل کواکب ذوات الاذناب و ذوذوابه و امثال آنها **فصل هفتم** در بیان آثار علویه که تکون آنها در
طبقه عالی از هوا میباشد محقق طوسی ره در شرح کلمه صدم از کتاب ثمره بطلمیوس گفته است اگر ذوات
نجوم آثار علویه بوده باشند مثل نیازک و ستارگان ذوذوابه و ذنب و امثال آنها همه از ذوات نجوم
باشند و از نجوم بنا شند و در کتب آثار علویه مسطور است که ادخنه که از زمین مرتفع شود و چون
از طبقه زمهریریه بگذرد اگر در هوای حار مشتعل شود از اشتعال آن شهب متولد گردد و اگر باثیر
رسد و اجانبا نیازک و ذوات ذوائب شود و اسامی آنها بحسب اشکال آنها باشد پس ظهور شهب
چون بسبب تاثیر حوادث آفتاب در اجزاء یابسه از زمین دلیل خشکی هوا و تحلیل شدن
بخارها باشد و چون در یک جهة باشد در آن جهة بادها متولد کند چه باد دخان باشد که مرتفع بشود
در طبقه زمهریریه شود و فرود آید و چون در همه جهات باشد دلیل نقصان آب باشد
و اضطراب در هوا از همه جوانب و نیز دلیل باشد بر آنکه لشکرها با هم الفت قصد اقلیم کنند و ملوک
زحمت و هلاک ان از سبب تغییر مزاجهای ایشان باشد و استیلاء قوه غضبی بر مزاجها که موجب تعصب
و طلب حرب بود و آن لشکرها با اعتقاد جمهور از آن لیم باشد بسبب اختلاف مزاجهای ایشان از اعتدال
و اینکه بطلمیوس گفته است که ذوذوابه در بیاض دم آفتاب باشد یعنی در وقت صبح و پیش از صبح
از مشرق طلوع کند و این واجب نیست چه در هر دو جهة مشاهده افتاده است و بعد از آن گفته است
که پس چون آنجا یعنی در بیاض دم ذو الجمه پدید آید و آن بر شکل سحاب باشد روشن شعاعها
یا دیک مانند شعاعهای صریح پیدا آمده اگر ظهورش در وتد طالع دولتی باشد پادشاه آن دولت
یا بزرگی که بمثابه پادشاه باشد غائب [illegible] اگر در مایل وتد باشد در خزاین اموال آن دولت [illegible]
شود و در زایل کند اگر ساقط باشد از اوتاد [illegible] یعنی اعراض فاسده
حادث شود و بیشتر [illegible] باشد [illegible] و اگر ذو ذوابه
سیر کند گفته است بطلمیوس که سیر او همیشه از مغرب باشد بسوی مشرق و خلاف این مشاهده
کرده ام بل صواب آنست که اگر مشرقی باشد سیر بجهة مغرب کند و اگر مغربی سیر بجانب مشرق کند و ما

اقلیم که در مغرب پدید آمد و سیر کرد در طول بجانب مشرق و در عرض از جنوب بشمال تا آنکه آید

الظهور شد پس گفته است بعضی بطلمیوس که اگر ذوذوابه سیر کند از خارجی که قصد اقلیم کند از موضع دور

آید و اگر سیر نکند اهل آن اقلیم برخیزند تمام شد کلام محقق طوسی طاب ثراه در شرح این کلمه بطلمیوس و خلاصه

کلام صاحب کفایة التعلیم در این مقام آنست که ذوات الاذناب ستارگان بادم را خوانند و آن ستارگان

هفت نوعند و هر نوعی منسوب بکوکبی از سیارات بدان سبب که هر یک شبیه اند بیکی از سیارات

و خلیفه وی در عالم سفلی و نام آن هفت نوع اینها است نیزک شهاب عمود بوق خابیه ذوذوابه

ذوذنب صورت هر نوعی چون نام اوست نیزک بشکل نیزه و شهاب پاره آتش افروخته اند و عمود

ستونی را مانند و بوق بشکل نای مانند و خابیه حوضی آب را مانند و ذوابه ستاره با گیسو را ماند

و ذوذنب ستاره بادم را ماند و دم و گیسوی هر دو شعاعی است افروخته در درازی چرم ستاره لیکن

گیسو در بالا است و دم از شیب چنین گفته اند که هر یک از این هفت نوع دو صنف است که چهارده صنف

بوده باشد و نامهای ایشان اینها است قصعی و برجیسی و طیفوری و حسنی و مذهبی و وردی

و لحیانی و فارس و ذوالجمه و حربه و مصباح و حدسه و سعود الاحمر الذی یعلوه سواد و از این جمله مصباح

و وردی مانند یکدیگر اند در کبودی و سرخی رنگی بهرام و منسوب اند بمریخ و برجیسی و مذهبی مانند

یکدیگر اند در روشنی و سفیدی بهرام و منسوب اند بمشتری و قصعی مانند کاسه است و رنگ آن

مایل بسیاهی باشد و منسوب است بزحل و فارس بشکل ماه تمام است و حرکت میکند در دوازده

برج و حرکت او همیشه از مغرب است بمشرق و سیک رو است منسوب بزهره و حربه هم را ماند

در دم دراز منسوب بعطارد و لحیانی روی را مانند شش دیدار و طیفور را مانند بوزنیت

و گران رو است و ذوالجمه از جمله گیسو داران است علامت چنین آنست که هر دو در ناحیت شمال

بر آیند از منطقة البروج و جنبش مانند پاره کجی است بجهة آنکه حس کج نارسیده بود و این

چهارده صنف بای دارند چون بر آیند و شهابها نیست پس این اصناف این هشت

نوع پیدا شوند شهاب را هیچ صنفی پیدا نشد مگر آنکه شهاب گاهگاه نیز پیدا باشد بجملة

ماده‌ها

ماده همه آنها بخار دخانی است که از آتش کره زمین بالا میرود چون بکره آتش

رسید افروخته شوند و مقدار افروختن و زیستن و تاریکی و رنگ و دیدار هر یک بقدر کمیت و کیفیت

ماده آنها است این بود خلاصه کلام صاحب کفایه در تحقیق آن و در فن احکام گفته است که هر دلیل

که در زیر فلک قمر است چون ستارگان بادم و سرخی هوا و روشنی آن و کمان رستم و جستن بادهای

خالف و خسوف ماه و آفتاب و غیر اینها همه را نوازن نجوم خوانند بدان سبب که نجوم را دلیلی دلایل است و این علامات

نوازن و هر چه این علامات را مشابهت بیشتر است بنجوم مثل ستارگان بادم اند از آنجهة که ستاره آتشی را مانند و از آنجهة که هر یک از ایشان منسوب بکوکبی از سیاره چنانکه شرح داده ایم و منافع

هر که مشترک است برای آنکه ماده همه بخار دخانیست که مشتعل میگردد در کره آتش چنانکه یاد کردیم

مطابق مزاج ما دون ایشان در احکام آنست که بدانیکه جمله ستارگان دلیل حرب بادشاهان و قحط و مرگ بزرگان

و بیماری و وبا و زلزله قوی و فرو شدن پاره از زمین و اندک شدن آبها و بسیار شدن حریقها و کم

شدن نباتها خاصه در شهرها و دولتها و مردمانیکه منسوب اند ببرجی که این ستاره در آن پدید

آمده باشد یا آنکه آن برج طالع ایشان باشد یا و تدی از اوتاد طالع ایشان باشد یا ان ستاره در وقت

ظهور بسمت راس ایشان یا در بنا الحد دولت بود یا حیث ایشان کرده اند و بالجمله آنچه در مغرب

پدید آید مسیاره بود مدبر بود و آنچه در مشرق پدید آید مسیار دنبا شد از آن جهة که ملک

آن دیرتر بود و قوی تر باشد و بطلمیوس گوید که پیدا آمدن نیازک دلیل خشکی سال است اگر در

یک جهة پدید آید دلیل بادها بود نیست و اگر پراکنده پدید آید دلیل که آمدن آبها است و اضطراب

حال هوا و دلیل لشکرها کر قصد اقلیمها کنند یا اعتقادها و غالب فعا اگر ذوالجمه پدید آید در وقت

از اوتاد طالع دولتی از اخر کلام بطلمیوس للمنقول آنها و بعضان گفته است بعضی از حکما گفته

اند اگر فارس پدید آید که او مزاج زهره دارد دلیل هلاک جبابره است و اگر حربه پدید آید که مزاج

عطارد دارد دلیل قوت دشمنان ملوک عرب است و اگر مصباح پدید آید که مزاج مریخ دارد دلیل

قحط فارس است چون تحت مشرق باشد و چون در تحت مغرب باشد دلیل آفت مصر است و اگر ذوذوابه پدید

آید که مزاج مشتری دارد در هر جانب که باشد دلیل خیر است و اگر قصعه پدید آید که مزاج زحل دارد

دلیل حربها است و دلیل مرگ بزرگی و اگر وردی پدید آید دلیل مرگ بزرگان است و اختلاف هوا هم

و اگر طیفور پدید آید دلیل فساد بسیار در تابستان و دلیل وبای عظیم در ناحیه مغرب و این

طایفه گفته اند که اگر خواهی موضع این ستارگان را بدانی بر موضع تقویم آفتاب یازده برج و ده درجه

بر افزای پس از جمله دوازده برج بیفکن اگر بیشتر از دوازده برج باشد و اگر کم باشد آنچه حاصل آید

موضع این ستارگان باشد و نیز گفته اند اگر خواهی که وقت برآمدن ایشان بدانی بنگر آن وقت که آفتاب

و عطارد در یک دقیقه باشد اگر میان ایشان و میان آفتاب پانزده درجه است باشد آن وقت

برآمدن ایشان باشد و اگر نه نیست و بیشتر بر آیند که آن دو ستاره که منسوب اند بمشتری و زهره

دلیل خصب و خیر اند و مرا سواد بعو آید مگر آنچه روشن تر بود شر او اندک تر باشد برای آنکه من هم

من دیدم همه دلیل شر و قحط و مرگ بزرگان بود چنانکه در آخر عهد سلطان رضی دیدم بر جانب

مغرب و وقت سفر غزو دیدم به نیک ستاره بر جانب مشرق و آن سیاره بود از آفتاب دیگر

و بر جانب مغرب وی را دیده و دلیل شر بود چگونه نباشد که ماده همه بخار و دخانیست که مشتعل میگردد

و بخار و دخان سبب غلبه خشم بر طبعها و استیلای امراض بر مزاجها و نقصان آب در کاریزها

و چشمها و غلبه خشم سبب حرب است و استیلای امراض بر مزاجها سبب مرگ و نقصان آبها سبب قحط و هم کس

از آنچه بدیده است حکایت کرده است در کتاب و آن حکایت بوده است بر حرب یا قحط یا مرگ بزرگی

یا انتقال دولتی و معتمد حکایتها آنست که واقدی روایت میکند در معازی از مشاهیر صحابه رض

که پیش از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیست روز چنان دیدم در مکه که ستارگان متحیر گشتند

چنانکه برگ از درختان بریزد و بدان سبب سخت ترسیدند و بطایف رفتند نزد عبد یالیل

گفت بنگرید اگر آنچه برمیخیزد از ستارگان معروفند دلیل آفت عالم است و اگر نه کار دینی عظیم پدید

خواهد آمد و عبد یالیل گفت چشم دارید بیرون آمدن پیغمبری چون پیغمبر صلعم بیرون آمد

تا گم گشت و قحط مصر ظاهر شد یا دیگر حوادث که نیک مشهور و معلوم است تمام شد کلام صاحب کفایه

وصاحب اعداد

وصاحب انجا اعداد گفته است که چون ذوذوابه یا یکی دیگر از علامات پدید آید و جرم شمس سیاه رنگ یا سرخ رنگ

نماید اثر فتنه زود تر و قوی تر بود پس اگر ذوذوابه از طرف مشرق پدید آید فتنه و تشویش از آن طرف ظاهر شود

و زود تر بود از آنجهة اثر عظیم کند و حکم جهة دیگر همین باشد اما گفته اند که اگر ذوذنب در مغرب ظاهر شود

اثر آن دیر تر پدید آید از آن جهة که دم آن بود آنجهة خراب شود و لشکرهای بیگانه از آن طرف در آیند بادشا

و سروران و اکابر آن ولایتها را نکبت رسد و بقتل آیند و آبها در آن بلاد نقصان کنند و قحط شود و

و هوا بر گردد و بیماریهای صعب پدید آید و وبا افتد و مرگ مفاجات و مذبحها و خیانتها آشکارا شود

و حربها شود اما اثر آن در آن اقلیم و ناحیت بلد ظاهر بود که او بر سمت راس آن گذرد یا او را ببیند و

و در شهرهائیکه منسوب بود بدان برج که در وی طالع شده باشد و مثلثات یا در عاشر آن شهرها بود

اثر آن عظیم تر باشد بعد از آن در فساد عالم و بعد از آن از یکی از شارحان شرح بطلمیوس غیر از محقق طوسی

نقل نموده است که وقتی ذوذوابه نمود در مصر و قریب بیکساعت بداشت سلطان آن عهد بقتل آمد

و رود نیل خشک شد و لشکرهای بیگانه در آمدند و با الغوغا و فساد بغارت از و با و قحط و حرب و خیانتها

اما آنچه ما دیدیم آن بود که در بیست و هفتم رمضان سنه ۹۲۲ هجری ذوذوابه پدید آمد در مشرق و از

مطلع اسد در صبح که آفتاب در اواسط اسد بود و در این شب کسوف بود تحت الارض و قریب بپانزده اسبوع

و مقدار بروز که ذوذوابه بمقدار رسا بود و از یکی دو روی ساحل بالا میکرد و چنان مینمود که منقلب زود

دو دو از آن بالا میرفت مثلا شمالیه و حرکت آن نحو جنوب میکرد و بتاریز و نجر از آنچه آفتاب از راه

دور میکرد و آن بزمین تبت و بلاد مشرق و ترکستان و ختن و کاشغر و فرغانه و ما وراء النهر و خراسان

بگذشت و هر شب جزو دورتر مینمود و از طرف جنوب ظاهر گشت در بیست و هفتم ذی حجه و مدت مکث آن

هشتاد و پنج روز بود چون در اسد پیدا شده بود اثر آن آن بود که در مشرق خلاف ها و حربها قوی شد و

پادشاهان از نکبت رسید و هلاک شدند و قحط و وبا و بیماری پدید شد چنان شد که گفته اند که

گیاه در آن زمین سبز نشد از خشکی و آنچه از پادشاهان انتقام نفته ما نکنند و در ترکستان فسادها

که نتوانند در ذهن و خیانات آشکارا شد و از اهل دین بلند شده و شفقت ها در آن زمین برخواسته تا اینجا

و دزدی و ظلم پیدا شد و لشکرهای بیگانه در آمدند در ماوراء النهر خرابی کردند و ملوک و اکابران
بقتل در آوردند و تولن کران دو لیش شدند و بعد از آن سالها وبا و قحط و فتنه‌ای بود و در خراسان اتراک
که کبرا قانجیون بگذشته شهرها غارت کرده و قتل و اسیر بیرون آوردند و حرکتهای قوی برفت و شکستند
ما امیر باز گشت و ما وراء النهر رسید بعلت آکله و فالج با ملل شده بعد از آن سال لشکر از خراسان
در آمدند و قتل عظیم کردند و باغ خلایق را بطرف جیحون روانه کردند و بعد از آن غارت بزرگ کردند
سیزده نوبت اللهم احفظنا من هذه الشدائد و کوشیار در مجمل الاصول گفته است که ذوات الاذناب
و بوقات عجایب طبیعتهای اینهای ابتدی بجای طبیعت مریخ و عطارد از حروب و احتراق مواضع و
زلزلها و باع عوارض ایشان و استدلال میشود بمواضعی که حادث میشود در آنها این آثار از
فلک البروج و بمواضعی که منتهی میشود انتها و ذهاب و وسط السماء الخالیه و هر گاه حادث شدند
این چیزها در شرقی حادث شد اهل آن دو ترابط هر رسد و نیز گفته است که جستن شهابها و بجای تشبیه
اگر در یک جهت بوده باشد دلالت کند بر وزیدن بادها در آن جهت و اگر بوده باشد در همه جهتها
دلالت کند بر وزیدن بادهای مختلف نامنتظم و صاحب لطائف الکلام گفته است که نوانی نجوم ساده
باشد شیب فلک قمر پدید آید کثر آن است که زود ناپدید شود و از آن شهب خوانند و بعضی را که زمانی
بود هر یکی بشکلی پدید آید مانند حوض و اسب و بار و چون نیزه و آفتاب و قندیلی و یخته یا
کیسو و یادم و دیگر انواع هر یک مناسب شکل آن باشد الفصل از این جمله و بغایت ... ؤثر تر یکی آنکه
شعاع آن بجانب آسمان بود آنرا ذوذوابه خوانند یعنی گیسودار و دیگر شعاع آن بجهت زمین بود آنرا
ذو ذنب خوانند یعنی دم دار و این هر دو دلیل فتنه و شر و قتل عام و اشراف و قحط و تاراج و بیماریها
و وبا و زلزله و فساد نباتات و احتراق مواضع و انواع شدائد و محن و آفت و معزولات و انبرج بعد کرده و
پدید آید در آن مملکتی که بر سمت الرأس ایشان گذرد و هر کسی از اکابر که ایشان را دیده اند بجمع گفته اند
که اینها دلیل شر اند و اخسته دیده است آنست که در سال هشتصد هجری ذو ذنبی ظاهر شد بسمت
الرأس و دم امیر تیمور که مکان لشکر بجانب بغداد ایلدرم بایزید رفت و ناچیز گردید و قتل و خرابی

و ایلدرم

و اسیر بسیار میشود و قریب به ده سال در آن مملکت نهب و قتل بود و در میان امرا و فرزندان او تا
عاقبت بر یکی قرار گرفت و چون سبب این علامات بخار دخانیست و مادهٔ دخانی سبب یبوست هوا
و یبوست هوا خشکی را سبب غلبه خشم بر طبعها و استیلاء امراض و بیعتها و قلت آبها و غلبه خشم
سبب فتنه و آشوب و استیلاء امراض سبب هلاک و فنای خلایق و نقصان آبها سبب آفت نباتات و
قحط و اگر صورتی دیگر پدید آید و زود ناپدید گردد در آن ناحیت که دیده باشد البته ملکی و فتنه روده و
پیدا شود این بود کلام متاخرین حکما میان در این باب استاد مقدم و فیلسوف اعظم در رابع مقالات
در باب سیزدهم از مقالهٔ نسیم گفته است که اما کواکب ذوات اذناب و شهب و نیازک متکون میشوند
هرآینه انجا در یا بولب اگر بوده باشد مانند لحیه ابر دلالت کند بر قلت اجزاء ارضیه آن بخار و بجهة
آنکه مادهٔ همه اینها بخار یابس است دلالت کند بر بادها و خشکی هوا و هرچه باشد مقدار آن ریاح و یبوست
هوا به مقدار آنکه از کواکب همچنین طول مکث آنها می باشد بقدر طول مکث آن کواکب نیز گفته است که جستن
کواکب اگر بوده باشد از یک زاویه از زوایای اربع یعنی یک ناحیه از نواحی اربع دلالت کند بر وزیدن
بادها از آن ناحیه و اگر جستن کواکب از نواحی مختلفه بوده باشد دلالت کند بر بادهای مختلف غیر
منتظم و اگر بوده باشد از همه نواحی دلالت کند بر هوا و نقصان آب و وبا اختلاف بسیار منتهی شود
بحدوث رعد و برق و اشباه آنها و دلیل همه آنها آنست که ارسطاطالیس در کتاب آثار علویه بیان
نموده است که جستن کواکب چون باشد از بخار یابس کثرت جهت آن دلیل باشد بر کثرت جهت آن بادها
و نیز در باب نهم از همان مقاله گفته است کلامی که مفاد آن بنا بر شرح شارح کلام او اینست که ظهور
یبوست که حادث شود کسوف گاه ممکن باشد که متحقق شود در همان وقت کسوف و گاه باشد که متصل بوده باشد
بآن و گاه باشد متحقق میشود در اوقات متاخر از آن و اما آثار علویه که حادث میشود در هوا هر چه باشد
ماده تکون آنها بخار رطب و یابس و هر چه باشد اشکال و الوان و تاثیرات آنها مشاکل و مشابه کوکب مستولی
بر تدبیر عالم سفلی در وقت ظهور آن و آثار علویه بنابراین آنچه متکون میشود از بخار یابس مشابه میباشد
طبیعت مریخ و عطارد را و آنچه متکون میشود از بخار رطب مشاکل و مشابه طبیعت مشتری و زهره اگر ماده

باعتدال بوده باشد و اگر بوده باشد خارج از اعتدال میباشد مشاکل با طبیعت زحل پس بنابراین
ظاهر است که هر یک از آثار علویه دلالت میکنند بر حوادثی که منسوب میباشد از حال مردم و حیوانات
و نباتات زمینی و ماهیان و در فنا و کثرتها و مقدم جز و آبها و ظاهر است که نیز کرده دلالت آثار علویه بر این حوادث
میباشد موافق طبیعت کوکب مستولی بر عالم بعد از تمهید این مقدمه مذکور میشود که بعد از آنکه ما اشتغال
دلالت کسوف را نمودیم و شناختیم زمان ظهور و تأثیر از آن بر خیرها نکه مذکور شد بعد از آن نظر نمائیم در
حوادثی که اقتضا میکند آنها را آثار علویه پس اگر بوده باشد حدوث آنها در اوقات کسوفات یا اوقات
ظهور و تاثیر آن بوده باشد دلالت آثار علویه موافق دلالت مستولی بر کسوف پس تحقیق که محقق خواهد بود
خبر ایشان و مؤکد خواهد شد دلالت کسوف و اگر مختلف بوده باشد دلالت آثار علویه با دلالت مستولی
بر کسوف نزاع دهیم میان آنها و دلالت قوی آنست و جز این نیست که ممکن است خلاف دلالت ایشان
بجهة آنکه با باشد که دلیل بر حدوث حوادث بوده باشد غیر از مستولی بر تدبیر کسوف بلکه کوکبی
غیر از آن در وقت ظهور ایشان یا کسوف دیگر یا اجتماعات و استقبالات دیگر غیر از اجتماع و استقبال
کسوف و خسوف که بوده است آن اجتماع یا استقبال در وقت ظهور آن آثار و چون مذکور شد که ماده تکون
کواکب نیازک و ذوات الاذناب و عصا و بوقات و جوایز مانند ایشان همه بخار یابس است فالبته مزاج
همه اینها یابس واجب است که بوده باشد دلالت اینها موافق دلالت مریخ و عطارد از جنگها و فتنها و دزدیها
و راه بریدنها و سوختن جاها و مجملا احوالی که مرکب و مخلوط از آنها میباشد و هم چنین توابع این امور
مانند غارت و اسیری که از توابع این جنگها است و هم چنین موت فجاه و حمیات حاده و حادثه و سایر
مدلولات مریخ و عطارد پس هرگاه این شعور از لوازم مریخ و عطارد شد پس بنابراین واجب است که بوده
باشد بادها نیز معتدل و باع چیزهای معتدل کرده هوا هم میرسد دلالتهای آنها موافق دلالت مشتری و زهره
و بوده باشد بادهای بحد افراط و سطری شدید دلالت آنها موافق با دلایل زحل و نیز او را اثر است
که نامیده شوند این آثار علویه حوادث کلیه بجهة آنکه از هر یک از آنها حادث میشود حادثهای
بسیار جزئی مانند باران که بحد افراط بارید ضرر رسانند بر نباتات و حیوان و اگر کم بارید ضرر

رساند

رساند بادها نیز و تابع شود مضرت از قحطی و گرانی و وبا و اگر بوده باشد مقدار باران معتدل
منتفع گردند نباتات و حیوان و تابع شود ارزانی و فراوانی و صحت بدنها و هرگاه خواسته باشی که
بدانی مواضع حدوث حوادث این آثار علویه که چه شهرها و ملکها میباشد نظر کن بموضع حدوث
این آثار علویه از فلک البروج یعنی برجی که در آن اثر علوی حادث میباشد هر جا آن برج میباشد شهر یکه
حادث میشود در آن اثر آن آثار علوی موافق برج آن و اگر خواسته باشی که بدانی صورت و مزاج حادثه آنها
نظر کن بصورت و رنگ آن آثار علوی که موافق طبع چه کوکب است از کواکب متحیره پس بوده باشد مزاج و حادثه
و تاثیرات موافق تاثیرات کوکب متحیره و اگر خواسته باشی که بدانی که در آن بلاد که محقق بتاثیرات حادثه
میباشد چه جنس از اجناس قابل مضرت آن میباشد یا کیفیت آن چند است پس نظر کن بصورتی از صور
چهل و هشتگانه که آن اثر علوی در محاذی آن صورت میباشد یا ملاحظه کن آن صورت دلالت بر چه جنس از
اجناس میکند آن جنس را قابل تاثیرات آن اثر علوی بدان و کمیت او را بقدر کمیت آن اثر علوی بدان اگر
زیاد بوده بوده باشد و اگر جنس قابل تاثیرات بوده باشد و اگر کم بوده باشد و هم چنین اگر متوسط
بوده باشد و اگر خواسته باشی معرفت زمان حادثه آن اثر و مقدار مدت مکث آن پس نظر کن بسوی
ساعات بعد از آن اثر علوی بسوی طالع چنانکه معهود در کسوف نیز قیاس کن از آن بسوی شمس بجهة
آنکه اگر وقت ظهور آن شرقی بوده باشد از شمس بوده باشد اثر آن بزودی و اگر غربی بوده باشد از
شمس اثر آن دیرتر بظهور رسد و شارح گوید که من دیده ایم از برای خود در این موضع اثری را
که ظاهر شد در ابتدای تعلیم من و بود آن اثر در برج عقرب از مقابله آفتاب و بعد شمس در آن وقت
در پانزده درجه ثور و آن نیازک در بیست و پنجم درجه عقرب و بود نیازک عظیمی که بشکل
و عظمش بود بقدر دو مقابل و نیم بلکه یا سه مقابل آن و بود نور آن که درخشیده میشود افزون و میدرخشید
درخشیدن شدیدی و مقدار درخشان بقدر ربع روشنائی قمر بود یا اندک بیشتر و حرکت
مینمود در برج خود بحرکت شبانه روزی تا آنکه رسید بآخر برج سنبله پس باطل شد دفعه
و جمیع منجمین ذکر نمودم از امرای نیازک مشاهده بود و سایر علمایی که در زمان من بودند ایشان هم

وسعد بوده اند از او یا شد از ابتدا بکر ذکر نموده ام مواضع کواکب در وقت ظهور این نحو بود شمس
زحل ... مشتری ... مریخ ... زهره ... عطارد ... قمر ... و طالع اجتماع مقدم
بافق قسطاط مصر ... و عاشران ... بجهت انکه عقرب که برج کسوف بود برج ملت اسلام بود
و از اینکه دلیل بوده بر ظهور ملت اسلام در ان بوده حادث شد در میان مسلمین بعضی با بعضی جنگهای
عظیم که خراب شد بجهت ان شهرهای بسیار و خروج نمود بر پادشاه مصرین خارجی عظیم و واقع شد قحط
قحط و غلا و وبا در مصر نتیجه شمشیر و قحط و غلا و وبا خلق بسیار که عدد ایشان بشمار در نمی آید و بود
اما در وقت ظهور ان بنازک وبا مانند بعد از انهم سالهای بسیار مؤلف کوید در تاریخ تحریر این
رساله که سال هزار و دویست و چهل و یک هجری بوده باشد پیدا شد در دار العباد یزد ذو ذوابه
در اوایل برج جوزا قریب بسمت الراس ان بلد مقارن قران مریخ و زحل در ان برج و ذنب ایشان بود در ان
و زحل بجهت اتصال با انها بخلاف توالی حرکت نموده تا ببرج جدی و بسمت قطب جنوبی حرکت نمود و بود در
حیوان بقدر ده و مقابله قمر می بود و طول شعاع بقدر یک نیزه و نیم رسید و در قرب قطب جنوبی
ما بین مشرق و جنوب مختفی شد ان شاء الله خداوند عالم همکی را از شر ان محافظت نماید مناسب این
که در این موضع ختم نمایم این مقام را و اکرچه این قدر هم زیاده می بود بغرض خود و این رساله لکن بقول
الکلام یجر الکلام منجر باین تطویل شد و من الله التوفیق و علیه التکلان مقام یازدهم در استدلال
از وقوع کسوف و خسوف در بیوت طالع سال از کلمات منقوله از استاد مقدم بطلمیوس ظاهر و هویداست
که در هر وقتی از اوقات که صلاحیت مبدا بودن داشته باشد مانند تحویل شمس بحمل که جهتش
بعد از این خواهد شد ان شاء الله تعالی و مانند وقت سقوط نطفه در رحم یا وقت ولادت یا تحویل
سالهای ان یا وقت انتقالات قرانات سیما قرانات انتقال سیما قرانات اعظم و اوسط و مانند وقت اجتماعات
و استقبالات و تربیعات نیرین سیما اجتماعات و استقبالات کسوفیه و خسوفیه و غیر اینها
هر کاه در این اوقات بسیاری کواکب بسیار در امری متفق شوند دیکر هیچ چیز انرا حل نکند مکر
سببی اقوی از ان که خلاف بوده باشد دلالت شر یا دلالات خصوصا هر کاه دو مبدا از این مبادی

باهم متفق

با هم متفق بوده باشد مانند انتقالات قرانات در وقت کسوف یا خسوف یا کسوفی و خسوفی
در مبدا تحویل حمل و غیر ذلک پس چنانکه در ابتداء تحویل حمل از اوضاع کواکب استدلال بر احوال
اصناف مردمان و تغییرات هوا و اسعار و امراض و بیماریهای وبائی و غیر ان و حال فقر و غنی
با توان نمود هم چنین از اوضاع کواکب در وقت کسوفین استدلال بر احوال مزبوره توان نمود همان
طریقه بعینه بدون تفاوت و تفاوت تحویلات بقوت و ضعف و طول مدت و قصر ان هر چند مبدا
قوی تر دلالات ان اقوی مراد ام چنانکه از کلام بطلمیوس نقل شد که با کسوف و خسوف که مقارن
قرانات انتقالی متحقق شود که اثار ان هزار سال و زیاده طول کشد چنانکه مشهور است
از تاثیر قران اعظم و اعظم پس بنا بر این احتیاج بتطویل در کیفیت استدلال از اوضاع کواکب
و دلالات ایشان بر حوادث ... نیست در هر یک از این مبادی عینا کیفیت همانست که در
تحویل حمل مذکور میشود ان شاء الله تعالی العزیز چنانکه اشاره نموده است باین مطلب صاحب کفایة التعلیم
و کفته است بدانکه چنانکه از طالع قرانات علویین و از طالع سال عالم احوال ان تحقیق که یاد کردیم
بکنیم هم چنان از طالع کسوف و خسوف هر پنج بکنیم بر ان صفت که در احکام سال عالم بیان کنیم
تمام شد کلام صاحب کفایه یعنی از وقوع کسوف و خسوف در هر یک از خانهای طالع سال عالم
سیما اوتاد ان استدلال بر حادثه از حوادث توان نمود چنانکه از وقوع قران علویین با نحسین
در هر یک از بیوت طالع سال عالم استدلال بر حادثه از حوادث میتوان نمود چنانچه تفصیل ان
اشاره شد در احکام قران علویین که اکر در طالع سال افتد دلالت کند بر رسیدن اذیت و ضرر
برعایا و عوام الناس و همچنین کوکب مدبر کسوف و در دوم بهر آفتان و اهل معادن و تجار و کبار
و اغنیا و نمو اختلال در امر دخل و خرج و کسب معاش مردم و در ضایعات نمودن مردم یکدیکر را
و رسیدن ضرر بکذابان و منافقان و شکرندان و امثال ایشان و در سیم بقضات و علما
و ائمه دین و حصول عداوت میان برادران و یا نشر ضرر از نقل و تحویل و امثال ان و در چهارم
با دفاعات و غلات و نباتات و عمارات و زراعات و وقوع زلزله و خسف بتماهر کاه مدبر

زحل بوده باشد و حصول عداوت میانه پدران و فرزندان و غیر اینها و در پنجم رسیدن ضرر با اهل
ملاهی و طرب و بساده رنجان و فیوج و رسل و جواسیس و خبر دهندگان و کودکان و فرزندان
و اشباه ان و در ششم بغلامان و خادمان و بیماران و امثال ان و در هفتم بزنان و کوتوالان
و عیاران و دهاتین و مشایخ و شریکان و خصمان و امثال ایشان و در هشتم بوقوف و باد
موت و نکبت و اختلال امور مواریث و وصایا و اشباه ان و در نهم بزهاد و عباد و متصوفه و اربابی
و مفسدان و قطاع الطریق و احزاب ایشان و در دهم بملوک و سلاطین و حکام و خواتین محترمه و
علی هذا القیاس و در یازدهم باعوان و انصار پادشاه و حکام و سلاطین و اموال و خزاین ایشان
و امرای لشکریان و نوابع حجاب و خادم ملوک و اصحاب دیوان و محاسبان و عاملان خانان و امثال
ایشان و در دوازدهم بدشمنان و دواب و قید محبوسین و اشباه ایشان مجملا از وقوع کسوف
و خسوف در هر یک از این مواضع و بیوت دلالت کند بر وقوع مضرت از جنس مدبر و فاعل و متولی
بر امر کسوف منسوبات خانه یا از جنس اهل ان خانه که مدبر کسوف صاحب ان بیت باشد مثلا هرکاه
کسوف واقع شود در برج ارضی در چهارم طالع سال و مدبر کسوف زحل بوده باشد و او صاحب
یازدهم دلالت کند بر وقوع خرابیها عمارات و تلف شدن غلات و زراعات بجهت اعوان
پادشاه و بلاد دیکر منسوب ببرج کسوف علیا باشد سیما هرکاه مدلول جنس قابل تاثیر یا مدلول
خانه موافق بوده باشد و علی هذا القیاس در سایر بیوت و فطن را احتیاج بتفصیل نا ندار انچه
مذکور شد علیا باشد و الله الموفق و المعین مقام دوازدهم در تاثیر کسوف و خسوف در موالید
کفته است بطلمیوس چنانکه بلادی که مختص بتاثیر کسوف علیا باشند بلادی علیا باشند که طالع
بر برج کسوف در برج مدبر کسوف علیا باشند هم چنین موالیدی که مختص بتاثیر کسوف علیا باشند
کسانی علیا باشند که اتفاق افتاده باشد که موضع کسوف موضع مقابله کوکب مدبر کسوف
در موضع هیلاجی بوده باشد از هیلاجهای ان و هر چند این معنی در ان بیشتر بوده باشد اثر کسوف
در ان اقوی بوده باشد پس اکر هیلاجی در موضع کسوف یا هیلاجی دیکر در مقابل ان و هیلاجی دیکر

در موضع

در موضع کوکب مدبر کسوف مشکل که چنین انسان زیست تواند نمود و اکر یکی از این هیلاجات
بدین صفت بوده باشد و بوده باشد ان شخص در بلادی که مختص بتاثیر کسوف علیا باشد پس بسیار
دشوار می باشد که چنین انسان تواند خلاص جست از تاثیر کسوف و اقوی بود در این باب انست که
جزو کسوف همان جزو هیلاج بوده باشد و تالی ان در قوت انست که مقابل جزو کسوف بوده
بوده باشد و بعد از ان بتربیع جزو کسوف یا تثلیث یا تسدیس ان بوده باشد کفته است کوشیار که
وقوع کسوف در اوتاد طالع مولود ضرر رساند بدان و بتدبیر اکر واقع شود در طالع ان مولود
ضرر رساند ببدنش و اکر واقع شود در عاشر ضرر رساند باحوال سلطنتش و بر این قیاس و در
و تتمه دیکر نیز کفته است که وقوع کسوف در موضع نیرین مولود یا در مقابل ان ضرر رساند بان
مولود اما کسوف شمس پس در موضع شمس ان مولود یا مقابل ان و اما خسوف قمر پس در موضع قمر
ان مولود یا مقابل ان و کفته است صاحب کفایة التعلیم و هم چنین حال موالید از موضع کسوف و
خسوف نکاه کند اکر در طالع باشد مضرت بنفس رساند و اکر در دوم باشد مضرت بمال و معیشت
رساند و بر این قیاس و بدانکه اکر در اوتاد افتد یا در موضع نیرین یا موضع سهم السعاده مضرت
زیاده از ان باشد که بموضعی دیکر افتد و صاحب اسجار و اثمار کفته است که اکر خسوف یا کسوف جهة در
طالع شخصی اتفاق افتد زیان رساند بتن و جان ان شخص و بیم نقصان بصر بود و رفتن چشم خاصه
که در عقده ذنب باشد و اکر بر مرکز عاشر افتد بیم عمل و دولت بود و اهل ان پادشاه و اکابر
و اکر در بیت المال افتد فساد حال مال بود و معاش و خوردن چیزهای مضر و حکم بیوت دیکر همچنین
است و اکر کسوف یا خسوف در موضع نیرین یا سهم السعاده اتفاق افتد مولود را خوف بیماری بود و
علتهای مهلک و فساد دلها از خارج و داخل و اکر در موضع سهم الغیب افتد فساد قوتهای باطنی
و رفتن عقل و فساد رای و تدبیر بود و کفته است زرادشت که در جزو کسوف اکر متصل شود بان
نیر هیلاج و بوده باشد هیلاج طالع بمردان انان و اکر بوده باشد هیلاج سهم السعاده
کور شود بجهت انکه سهم السعاده بخصوصه دلالت دارد بر چشمان و کفته است ابو القاسم بلخی که زاید

زرادشت از درجه کسوف درجه کسوفی است که متولد شده است مولود در مقتان پس
بدین حکم مولود یکی متعلق میشود بعد از کسوفها چهارده روز یعنی ما بین اجتماع یا استقبال
اگر کسوف شمس بوده باشد یا ما بین استقبال تا اجتماع اگر خسوف قمر بوده باشد پس بدرستی
که این مولود در تحت تدبیر امر کسوف میباشد چنانچه در تحت تدبیر درجه اجتماع یا استقبال مقدم
بر ولادت میباشد چه در این احکام که در تحت تدبیر کسوفها فیما دایل که متصل شود بکثیر درجه
طالع اگر اصلاح ان باشد یا درجه کسوف نیز پس بدرستی که قطع کند برا و نیز گفته است
زرادشت که طالع کسوف و عاشر اگر برسد نیر شمس یا قمر یکی از ان دو بوده باشد نیر اصلاح
متر در رسانند بخششی و اگر ان نیر اصلاح نبوده باشد برسد او را مضرت در مال او و نیز گفته
که درجه کسوف شمس در ذنب اشد قواطع میباشد خلاصه میباید ادمی هر گاه برسد بنیر اصلاح
خاصه تا ان در هر وقت از عمرش که بوده باشد یعنی خواه عطیه چیزی که خدا با تمام رسیده باشد
یا نه و یا بنصف دانگ از ربع رسیده باشد یا نه بجهت انکه این وضع را سه نحوست است که جمع گشته
است حیث نحس مجسد قمر و جسد ذنب بر موازن میکند این نحوستها را مگر شعاع سه سعد و این بکثیر
اتفاق میافتد در فلک و گفته است ابو القاسم بلخی مراد زرادشت از این کسوف نیز کسوف قبل از
ولادت بچهارده روز و کمتر و اما کسوفات دیگر که سابق بر کسوف بوده باشد یا بعد از ولادت
محقق شده است پس از ولایتی بر تدبیر امر مولود نمیباشد و نیز گفته است زرادشت
که درجه کسوف و امثال ان یعنی بتربیع و مقابله ان چهار قاطع میباشد یعنی هر گاه نیر اصلاح
بهر یک از این چهار موضع که برسد قطع کند ان را و گفته است بطلمیوس که هر گاه ان کسوف که فاصله شده باشد میانه
و میانه ولادت اجتماعی یا استقبال دیگر پس متوسل از ان بجهت انکه اصلا مستولی تدبیر امر این مولود
نمیباشد مولف گوید که اگر چه کسوف قاطع منحصر میباشد بکسوفی که واقع شده باشد قبل از
ولادت بچهارده روز و کمتر و لیکن کسوفات و خسوفات لاحقه نیز خالی از تاثیری و نکبتی نمیباشد
و مجمل حکم در انها آنست که هر گاه کسوف یا خسوف واقع شود در یکی از خانهای سه طالع طالع

اصلی

اصلی و انتها و طالع تحویلی پس لا محاله ضرری رسانند بمنسوبات ان خانه از جنس طبیعت کوکب مستولی
و مدبر امر کسوف از جنس مدلول خانه که ان مدبر صاحب ان میباشد اگر اتفاق افتد که موافق
بوده باشد و بیت از این سه طالع یا هر سه بیت مثلا کسوف واقع شود در دوم اصل و تحویل
و انتها و مدبر امر کسوف مشتری بوده باشد و ان صاحب یازدهم این سه طالع لا محاله ضرر رساند بمال مولود
رسد از پیران و غلامان سیاه که از اعوان سلطان بوده باشند خصوصا اگر مدبر کسوف در ولادت
صاحب شهادت بوده باشد باین معنی که مستولی در طالع یا مستولی بر ان یا صاحب فرداریه یا سالخدا
و یا صاحب طالع تحویل یا کدخدا یا هیلاج بوده باشد خصوصا هر گاه مدبر شمس بوده باشد و او
صاحب یکی از این شهادات در کسوف شمس یا قمر در خسوف قمر و علی هذا القیاس در سایر بیوت
و کواکب و معلوم است که تاثیر کسوف در اوتاد این طوالع ثلثه سیما اصل و در موضع شمس و قمر و
سهم السعاده و بالجمله مواضع ریشه مولود تاثیر ان اقوی میباشد از سایر مواضع و تفصیل احکام موکول
بحدس منجم میباشد و این قدر سخن در این مقام مناسب حال این رساله کافی میباشد و وقت آنست که
ختم شود سخن در دلالات کلیه که موضع مقاله بجهت ان بوده و وقت آنست که شروع شود در دلالات
طالع سال العالم و فصول ان و صناعة التوقیت و الهیلاج ... مقاله دوم در استدلال بر
حدوث حوادث از دلالات جزئیه خاصه و طریق انتقال از دلالات کلیه عامه با دلالات جزئیه خاصه باید
معلوم بوده باشد که چنانکه از مطالب متعلقه بموضوع نجوم است که جمهور احکامیان را با بطلمیوس
خلافی کلی میباشد در اعتبار دلالات کلیه عامیه که بنا بر جمهور بر ادوار و قرانات است در حوادث
کلیه و اگر چه کسوفات و سایر آثار علویه را نیز خالی از اعتباری ندانسته و باعث تاکید یا نقص
دلالات انها دانسته بخلاف بطلمیوس که مبنای کلام او بر اعتبار کسوفات میباشد و اصلا ادوار
را مناط اعتبار نمیداند و هم چنین قرانات و سایر اوضاع علویه را بنفسه منشاء استقلال
اثر کلی نمیداند مگر انکه ضم شود دلالات انها بدلالات کسوفات هم چنین در حوادث جزئیه که
دوام انها بیش از سالی یا فصلی یا ماهی یا ایامی چند نمیباشد در دلالات انها و طریق انتقال از دلالات کلیه

بجزئیه و تخصیص ادله عامیه با ادله خاصیه میانه ایشان نیز خلافی کلی میباشد مثلا جمهور دلالات
ادوار الوف و فصول و سهمها و انتهاات را اصل دانسته و تمام اعتبار نموده دلالات انها را موازنه مینمایند
با دلالات قرانات ثلثه در صورت موافقت حکم بتاکید و استوار بودن انها مینمایند و در صورت مخالفت
حکم بضعف و نقص و تخصیص انها مینمایند و نام این را امتزاج ادله میگذارند و بر مقتضای امتزاج حکم مینمایند
بر حوادث کبار و بعد از ان موازنه مینمایند قوت متحصله از انها را با دلالات قران اعظم و قیاس
سابق رفتار مینمایند یا حکم بتاکید او یا تخصیص ان در مقتضای قران اعظم مینمایند و بعد از ان
موازنه مینمایند ان قوت متحصله از ان سه صنف دلالات را با دلالات قرانات اوسط بر قیاس
سابق رفتار مینمایند و هم چنین ممزوج مینمایند انها را با دلالات قرانات اصغر یا قرانات نحسین در سرطان
و امثال ان و هم چنین قوت متحصله از جمیع انها را با دلالات تحویل سال العالم اگر مقصود معرفت
احوال عالم کون و فساد بوده باشد یا با دلالات موالید اگر مقصود معرفت احوال اشخاص انسانیه
در مقتضیات مخصوص متولد شده اند یا با دلالات طالع جلوس پادشاهی یا بنا و امری از امور اگر مطلوب
معرفت اختیارات بوده باشد پس اگر مقصود معرفت حوادث عالم کون و فساد بوده باشد انچه حاصل شده
از امتزاج انها انها را مزج دهند با دلالات فصول و شهور در اجتماع و استقبالات کسوفی و خسوفی
یا غیر ان یا با سایر نظرات و اوضاعیکه در میان کواکب در ان سال یا ماه یا فصل یا اجتماع یا استقبال
متحقق بوده و بر مقتضای انها حکم جزئی و خاص در عالم کون و فساد نمایند بعد از ملاحظه مکان و زمان
و امثال ان و اگر مقصود معرفت حوادث عالم صغیر اشخاص انسانی بوده باشد مزج دهند دلالات مزبوره
با صاحب دور و فردارات و انتهاات و کدخدایان و سالخدایان و تسییر هیلاجات و سایر دلالات
با دلالات طوالع سنین و تسییرات انها و هم چنین در اختیارات و بر این منوال مینمایند ...
بعد از ان بوده باشد و هم چنین تا اوضاع دیگر ایشان تنزل کنند و از کلی بجزئی در آیند و بطلمیوس
جمله مناط کلیه در جمیع حوادث اجتماع نیرین و استقبال ایشان میداند و قوت ایشان را استیلا و غالب بر قوای
سایر کواکب میداند بلی لحوق اثار ایشان را از جهة طبیعی بسبب قران قوای کواکب دیگر و بروج با انها میداند

بر دو

پس دلیل کلی نزد او منحصر در اجتماعات و استقبالات کسوفیه و دلایل جزئیه سایر اجتماعات و استقبالات
نیرین میداند پس احتیاج به بیش از یک قسم نزول نمیباشد و امتزاج ضروری نمیداند و اگر چه سایر اوضاع و
مبادی از قبیل طالع سال العالم و فصول و اثار علویه چنانکه دانسته شد بالمره خلیت نمیداند لیکن بیش از
تزیید و تنقیص اثار ایشان را موثر نمیداند پس نزد او عام و کلی مخصوص است باجتماع و استقبال کسوفی و خسوفی
و خاص و جزئی مخصوص سایر اجتماعات و اوضاع دیگر نیرین است لهذا ما بین مسلکین بنا بر کلی و جزئی بودن تفاوت بعید میباشد
و بر فطن پوشیده نمیباشد که طریقه جمهور محتاج میباشد با دلالات بسیار بلکه غیر محصور و بامتزاج میانه دلالات
ایشان و این از قبیل کثیره لا یدرک میباشد نسبت ان حکم حاصل نمود بلکه بیش از احتمال و تجویز که بدون
تحتم تحصیل این علم هر کس را حاصل است نفعی نبخشد ... بجز احتمال الظن منبع که تعویل دارند
نبوده باشد بخلاف طریقه بطلمیوس که بر وفق قوانین حکمیه و قواعد فلسفیه و براهین طبیعیه میباشد و محتاج
بچندان اعتبار ادله و معارضی نبوده باشد نظر باین مرقوم مولف این رساله این مقاله را مشتمل
بر دو مسلک قرار داده و مسلک طریقه بطلمیوس را مقدم داشته بر مسلک سایر احکامیان و مسلک
اول در طریقه بطلمیوس در حکم بر حوادث جزئیه از قرار شرح و تفسیر شارح کلام او علی بن رضوان مصری
مسلک دوم در طریقه جمهور احکامیان در این باب مسلک اول از مقاله دوم در حکم بر معرفت حوادث جزئیه
بطریق بطلمیوس و ان مشتمل بر سه مطلب میباشد مطلب اول در تعیین ابتداء سال العالم گفته است
بطلمیوس که باب معظم در اول سال یعنی قوانینی که شناخته میشود با انها حوادث جزئیه که حادث میگردد
در فصلهای سال که هر گاه معرفت نمائیم این قوانین را بقوانینی که گذشته که بجهت معرفت حوادث کلیه
مهیا شده بدانیم از اقتران و امتزاج ایشان که انچه حادث میگردد در هر فصلی از فصول سال آیا
میافزاید حوادث کلیه که دانستیم انها را از کسوفات و خسوفات و قرانات یا کم مینماید از
انها تا انکه واقف شویم بر معرفت تحصیلی با حوال الحوادث عالم کون و فساد در هر وقتی از اوقات
سال و مراد از حوادث جزئیه که مذکور شد حوادثیست که احداث مینمایند انها را اجتماعات و استقبالات
که واقع میشود در هر ماهی و مقصود از حوادث کلیه حوادثیست که اقتضا مینمایند انها را کسوفات و قرانات

و ناچار است هر آنکس که خواسته باشد که از این صناعت بداند نحو ... اگر اتفاق میافتد در مدت سال
از ذوات الاول سال بجهة انکه ابتداء هر چیز را که عقد نماید مخل میکند تا انکه میرسد باوقات چهارگانه
که آن عبارت از ابتدا و تزاید و انتها و انحطاط بوده باشد مگر انکه حل کند از امر دیگر اقوی از دلیل
ابتدا در ان امر دیگر که حل مینماید یا حد از ان را ابتدا مینماید یا در اوقات تزاید یا وقت انتهاء و یا
در اوقات انحطاط و این معنی یعنی اعتبار اوقات اربعه در هر امری از امور طبیعیه سیما در صناعت
طب جای تعریف ضبط میباشد مثلا اطبا در هر مرضی از امراض اعتبار ابتداء از برای آن مینمایند
که وقت حدوث مرض بوده باشد و هم چنین اوقات تزاید که مرض روز بروز شدت مینماید و وقت
انتها یکه شدت مرض بغایت میرسد و وقت انحطاط که روز بروز نقصان در تحلیل میرود بعد از
تمهید این قانون گوئیم که پس هرگاه اول سال چیزی را اعتقاد نمودیم و بر قرار خواهد بود در کل اوقات سال
مگر انکه پدید آید در اثناء سال کسوفی یا قرانی یا اتصالی دیگر از اتصالات کواکب که بوده باشد دلالت آن قوی تر
و اقوی از دلالت نجوم در اول سال پس باطل کند چیزی را که اعتقاد نموده است ... و اینکه اعتبار شده
است ... شمس بجهة آنست که قوة شمس چنانکه مکرر دانسته شد غالب و مستولی میباشد بر قوای سایر کواکب
بعد ... بالعرض و نیز که اعتبار نشود امر سال بنحو ... حرکات او بی بجهة انکه حرکات سایر کواکب
مربوط و منتظم بحرکات او میباشد چنانکه این معنی در علم هیئت مقرر و مشروح گشته است و قدماء این صناعت
اهتمام بلیغی در امر ابتداء سال میداشته اند با نهایتی که کتابهای علیحده در باب اول سال العالم و احکام
ان تصنیف نموده اند و نام گذارده اند ان کتابها را بکتاب تحاویل سالهای عالم مانند کتاب ...
هرمس و ... که دیده است که کاران نموده اند عوام این صناعت اینکه جمیع دلالات
کلیه از قبیل کسوفات و قرانات و غیر انها که در هر سالی اتفاق میافتد ... ماخوذ از دلالت سال العالم
بوده باشد از اصل اعتبار مینمایند چنانکه دانسته شد که عوض طالع قران طالع سالی که ان قران
در ان متحقق شده است میگیرند و مکرر اشاره به بطلان این کلام و مبنای ان شد که بوضوح پیوست
که قوای نیرین بمراتب اعظم است از قوای کواکب دیگر و این نیز مقرر شد که قوت عظیمه تغییر میدهد

قوای دیگر را

قوای دیگر را میل میدهد و قوای ضعیفه را بسوی خود چنانکه این معنی در جمیع موثرات طبیعیه مشاهد است
که آتش بسیار مستحیل و منقلب مینماید آب کمی را اگر نزدیک شود در ان پس از این دو مقدمه پیوست
و نتیجه داد که اجتماع و استقبال نیرین اشد و اعظم بوده باشد از قوای دیگر کواکب و انظار ایشان
پس دلایل اول سال موجب بیش از زیاده و نقصان در مدلولات اجتماعات و استقبالات
نشوند و در ابتداء سال قدماء اختلاف نموده اند بعضی را گمان انکه ابتداء سال رسیدن
شمس است بنقطه اوج خود در فلکی که مختص باو میباشد یعنی فلک خارج مرکز شمس که در آن
میباشد نه نقطه از منطقه فلک ممثل که محاذی منطقه البروج و در سطح او میباشد بجهة انکه
شمس فی الحقیقه و بالذات در فلک خارج مرکز خود میباشد و بواسطه فلک خارج مرکز در ممثل
جای گرفته است پس اعتبار نقطه از منطقه خارج مرکز باید نمود و در منطقه خارج مرکز نقطه اولی
احق بمبداء بودن از نقطه اوج نمیباشد که بودن شمس در ان باعث قوت و ارتفاع و علو حال
آدمی باشد بجهة انکه حالات زمینی مشابه حالات آسمانی میباشد پس علو او دلالت بر علو حال
او کند چنانکه حضیض دلالت کند بر پستی مدلولات او و هم چنین سایر مواضع از بعد او
غیر ان هیچ یک با ان ارتفاع و علو نبوده باشند و نیز بطوء سیر او دال بر ثبات و دوام و بقاء
مدلولات او بوده باشد بخلاف سرعت سیر که دلالت بر سرعت زوال مدلول او کند و هم چنین وجوه
دیگر از برای اعتبار اوج از برای مبدئیت گفته اند و لیکن همه این وجوه مدخول است بجهة انکه اگر
چه قوت شمس غالب بوده باشد بر قوای کواکب دیگر و لکن کواکب دیگر را اثری نیز در عالم سفلی
بوده باشد و تاثیرات عالم علوی در عالم سفلی منحصر بتاثیر شمس نمیباشد و معنی ندارد که دلالات
انها بنسبت باوج فلک شمس اعتبار شود پس باید که اعتبار دیگر حرکات بنسبت بفلک البروج اعتبار
شود که مرکز او مرکز عالم است و ملاحظه حرکات باندازه بشود نه فلک خارج مرکز شمس که مرکزش
نه مرکز عالم است و مقصود دانستن تاثیرات نجوم است در مرکز عالم که ما در ان میباشیم بجهة انکه
نصف قطر ارض را قدری محسوس نسبت بافلاک کواکب سیما علویه نمیباشد و اما فلک البروج را اگر چه فی

حد ذاته که منفصل و احد است بطریق دوری است مبدا طبیعی نمیباشد که مناط اثر بوده باشد
لیکن نسبت بمنطقه فلک کل که معدل النهار بوده باشد اگر اعتبار شود چهار نقطه ممتاز بهم رسد دو
در غایت قرب که اعتدالین بوده باشد و دو در غایت بعد از ان که انقلابین بوده باشد و هر یک از این
نقاط اربعه چون صلاحیت مبدایت دارد میدانند و مع ذلک لزومی ندارد که اعتبار منطقه البروج
را نسبت بمعدل النهار سیما اگر فلک معدل النهار را قائل نبوده باشیم و مبداء افلاک کلیه را فلک ثوابت
فلک دانیم سیما بر رای قدما که حرکتی از برای ثوابت نیافته اند و ایضا دانسته شد که دایره را فی حد
ذاته مبداء نمیباشد پس دلیلی از برای مبدا بودن یکی از نقاط نمیباشد پس بجز تقلید قدماء در این باب
و مسلم انگاشتن از ایشان این مطلب را چاره نمیباشد و بعد از تتبع کلمات ایشان و انظار ایشان در این
باب مختلف یافته شد بعضی از ایشان را یافتیم که نقطه اعتدال ربیعی یعنی اول حمل را مبداء اعلی اولی
میدانند و سایر نقاط ثلثه را تابع و متمم دلالت او میدانند و برخی دیگر را یافتیم که هر یک از بروج چهار
نقطه را مبداء اعتبار نموده بمقتضای دلالت او حکم مینمایند بر حوادث در مدت بودن شمس در هر ربعی
از این ارباع و هیچ یک را مبداء مطلق نمیدانند و لیکن همه ایشان متفق میباشند که از برای این نقاط
اربعه قوت مبدائیتی میباشد حال انکه دایره را مبداء طبیعی نمیباشد چنانکه دانسته شد پس باید
که این تاثیرات فی الحقیقه مستند باین نقاط بالذات نبوده باشد و سببیه نقاط این تاثیرات
را بالعرض خواصی بوده باشد که لازم این نقاط است و این از قبیل ... که اخذ ما بالعرض مکان ما
بالذات مینمایند اما ان خواصیکه لازم نقطه اعتدال ربیعی میباشد آنست که نهار شروع مینماید
از ان نقطه بزیاد شدن و بوده باشد مکث آفتاب در فوق الارض در اکثر معموره زیاده از مکث
در تحت الارض پس غلبه کند حرارت هوا و برودت لیل و چون رطوبات فصل زمستان باقی میباشد
و تحلیل نرفته است پس جمع شود حرارت با رطوبت که یکی از علامات ... و مقابل ان لهذا
هر گونه از حرارت با رطوبت بسبب هم دهد و فساد از نقصان پس مشاکل ... بوده باشد این
فصل مبدا تکون اشیا را که از حرارت و رطوبت معتدله میباشد چنانکه در علم طبیعی و طب مقرر شده است

این معنی

این معنی لهذا بالطبع تولد اشیاء از انجاد و نباتات و حیوانات ظهور و عموم در ان بوده باشد پس این فصل
مشاکل بوده باشد بمبدا تولد و ایجاد اشیا را و هر انچه مشاکل مبدا بوده باشد اعتبار در مبدا اولی بودن او
است از انچه مشاکل مبدا نبوده باشد و شاید که همین معنی بنای کلام جمهور منجمین بوده باشد که این نقطه
را مبدا از برای کل سال دانسته اند نه همین مبدا فصل فقط و اما خواص نقطه انقلاب صیفی پس آنست
که طول روز که ان اشرف از شب است در ان متکمل شده است و ان روز که شمس در ان بوده باشد نهار
اطول میباشد در معظم معموره و رود نیل که بزرگترین انهار ربع مسکون است و مبدا عمارت
در زمین مصر که معظم ممالک معموره و محل نشو حکما و فضلا و ارباب کمال بلکه مبدا معموره بجهة انکه
بیش از ان ... با ان نمیباشد در ان روز رود نیل شروع بزیاده و مد میکند و یوما
فیوما زیاده میشود و ازدیاد ان مبدا آبادی میباشد بنهایتی که مستبعد دانسته اند بعضی که ان آباد
بی موثر بوده باشد لهذا ... بطلوع شعری داده اند ... طبیعیه که در ان روز که شروع
بتکون ... سال را واقع میباشد پس این نقطه را نیز صلاحیت مبدایت بوده باشد و اما خواص
نقطه اعتدال خریفی پس آنست که در ان جمیع میوه ها میرسد و ابتداء کاشتن تخم چیزهائیکه قوام حیوة
انسان و سایر حیوانات بسته بانست از گندم و جو و غیرها در ان شروع بکاشتن انها میشود و نیز
می یابیم که ملاحان و غیر ایشان که از وقت حلول شمس باین نقطه از یاده ... استدلال بر حال
چیزهائیکه انبار میکنند مینمایند که آیا فاسد و تباه میشود یا سالم میماند از آفات و همچنین
استدلال مینمایند بر انچه عارض میشود حیوانات را از امراض عفونت بودن و امثال انها یا اضداد
انها پس او را صلاحیت مبدا بودن بوده باشد و اما خواص نقطه انقلاب شتوی آنست که روز
از انجا شروع میکند بزیاد شدن بعد از انکه بغایت نقصان رسیده باشد و حرارت شروع میکند
با فزون شدن و رطوبت هم در ان فصل موجود و ظاهر است و دانسته شد که مبدا تکون اشیا
حرارت است با رطوبت پس او را نیز صلاحیتی از برای مبدا بودن میباشد پس بوضوح پیوست
که هر یک از این فصول را بعد از قوتی میباشد و اقوای انها اعتدال ربیعی است پس توان از هر یک از

این نقاط دلالت اخذ نمود بر انچه در ان فصل هم رسد از حوادث و شاهد این است که قیاس شود دلالت
هر فصلی بمقتضای فصل سابق بر ان مثلا هرگاه نقطه انقلاب صیفی دلالت نمود بر کثرت رطوبت باید که ملاحظه
نمود که ایا فصل ربیع چه اقتضا داشته است هرگاه ان اقتضای کثرت رطوبت داشته است باید که کثرت
معتد بها اقتضا کند و اگر فرضا فصل ربیع اقتضای رطوبتی نموده است انقلاب صیفی پیش از ان
دلالت نکند که رطوبت ان زیاده از رطوبت بهار شده باشد نحو دافی دیگر بر این قیاس باید کرد در سایر
مع ذلک که دانسته شد که از برای این فصول اربعه نقاط چهارگانه قوت وصلاحیت مبدا
میباشد توان در تحقیق حوادث اعتماد بنقاط اربعه فقط و حلول شمس در انها و طالع حلول او
ان نمود ولیکن باید که تفقد حال اجتماع و استقبال المتقدم بر حلول شمس در این دا نمود خصوصا اجتماعات
و استقبالات کسوفی را بیان این مطلب انکه مکرر اشاره شد بانکه قوت غالب تغییر هوا قوت ضعیف را
مستحیل میسازد از اینرو چنانکه در مثال آتش و آب گفته شد بنابراین هر ان قوت که غلبه
داشته باشد حل مینماید چنانچه اگر عقده بوده باشد انها را قوتهای ضعیف تر از او و تغییر میدهد
انها را پس چون انکه بسر آید مدت تاثیر ان قوت غالب با انکه پدید آید در ان مدت قوت دیگر مقاوم
و اقوی از ان که باطل کند فعل اول را و بگیرد قوت مستولی و غالب چنانکه مکرر اینرا اشاره شد که قوای
نیرین غالب ترین قوای کواکب است خصوصا در وقت اجتماع یا استقبال ایشان خصوصا اجتماع و
استقبال کسوفی پس بنابراین در مقدمه مقرر شد که قوتهای اجتماعات و استقبالاتیکه واقع میشود
پیش از دخول شمس در یکی از این نقطهای چهارگانه دایم باشند ان قوتها غالب و مستولی بر اثر این
و اگر چه از برای این نقطها نیز قوت بوده باشد چنانکه معلوم شد لیکن اجتماع یا استقبال المتقدم بر اینان
اقوی و غالب میباشد بر قوتهای ایشان و تغییر میدهد افعال ایشانرا پس حق در دلیل بر انچه حادث میشود
در هر فصلی از فصول باید اخذ نمود از امتزاج قوای کواکب در وقت اجتماع یا استقبال المتقدم بر نزول شمس
در این نقاط این است خلاصه رای بطلیموس حکیم و حال انکه حادث میکردند در فصول و اما دیگران پس
چنین میدانند که دلیل بر انچه حادث میباشد طالع نزول شمس در ان نقطه ان فصل است و رای این

راه با ملا

راه باطل است یکی انکه ترکیب قوت شمس بقوت قمر اشد و اقوی میباشد از ترکیب قوت شمس با قوت
نقطه و این بجهت انچنین است که در مقاله اولی این کتاب در محل خود مقرر شده است که قوت خود بجمیع
چه جا نقطه انها با مقابل حلول شمس است در انها و جمیع یکی انکه دانسته شد که در انچه را بالطبع مبدا
نمیباشد و وجه سیم انکه بر فعل شمس با قلت انها از جمله درست نتوان یافت دقیق طالع ان
توان استخراج نمود بجهت انکه حساب هر زیج مختلف بیرون میاید لیکن طالع ان نیز مختلف بوده
باشد بخلاف اجتماعات و استقبالات که در اکثر اوقات حساب زیجات موافق بیرون میاید
پس اعتماد بر اجتماعات و استقبالات بوده باشد نه بر حلول شمس بر این نقاط با انکه دانسته شد که غالب
انها است بر اینها و اینها مستحیل میشوند بانها خصوصا اجتماعات و استقبالات کسوفی که البته که همه از
انها که پیش از فصل واقع شوند قوت اثر ایشان بدلیل دانستن حوادث ان فصل مثلا از قوت اجتماع
و استقبال المتقدم باید معلوم نمود که ایا در فصل بهار حرارت غالب است یا برودت یا رطوبت یا یبوست پس
اگر قوی الحراره بوده باشد بهار دلالت کند ما را بر انکه اشجار زود برگهای خود را بیرون آورند
میوها پیش از انکه بحد کمال برسند خشک میگردند و اگر بهار مثلا قوی البروده بوده باشد دلالت
کند ما را بر انکه درخت و برگ اشجار دیر بیرون آیند و بر انکه میوهها بزرگ مقدار و حجیم شوند و
اگر بهار فرضا قوی الرطوبه بوده باشد دلالت کند ما را بر انکه میوهها نمو کنند و زود بزرگ شوند
و اگر قوی الیبوسه بوده باشد دلالت کند ما را بر انکه میوها لاغر و صغیر الحجم و الجثه بوده باشد و
بر این قیاس در سایر امور دیگر که لازم این کیفیات میباشند و هرگاه دانستیم این امور را خواهیم دانست
صلاح و فساد هر چه در این فصول حادث میگردد و قلت و کثرت انرا و استدلال خواهیم نمود از کثرت
ان بر ارزانی ان و از کمی ان بر گرانی ان و نیز از حال کواکب استدلال نماییم بر حال دریا و کشتیها در
دریاها و حال ایمنی و سلامتی راهها یا عدم ان و هم چنین سلامتی کشتیها یا غرق انها و از سلامتی
انها استدلال نماییم بر ارزانی انچه کشتیها آورند و از عدم سلامتی و نا امنی راهها استدلال نماییم
بر گرانی انچه میاورند و عدم مینماییم انها را با دلیل جهت ان جنس در ان بلاد دیگر کشتی بیاورند انها

میاید پس اگر فرضا امتزاج کواکب در فصلی دلالت نمود بر فساد جنسی در بلدی و دلالت نمود نیز بر
نا امنی راهها پس گران جنس از ان راه باید که بان بلد آید یک کشتی یا غیر کشتی و اگر یک کشتی باید بیاید امتزاج
کواکب دلالت نمود بر غرق کشتیها این امور لا محاله دلالت کند بر گرانی ان جنس در ان بلد هرگاه جنسی بوده
باشد که مردم محتاج بوده باشند بان و بعلاوه بر انچه مذکور شد در این باب گرانی و ارزانی نرخها در وقت
اجتماع و استقبال خصوصا کسوفی در سایر اوقات تحویلات و بعلاوه در وقت تحقیق یکی از دلایل کلیه بر ای کن
طالع را و اوتاد طالع را استخراج کن و بعد از خداوند ان و هم چنین شمس و خداوند موضع ان از دلیل
کربان مناسبها خریداری میشود یعنی ثمن بدان و طالع و خداوند او و موضع قمر و خداوند او از انچه
دلیل متاعی که خریداری میشود یعنی مثمن بدان پس اگر از برای یکی از دلایل ثمن فضل قوت بوده باشد
استدلال کن بر شرافت و عزت ثمن و ارزانی مثمن و اگر یکی از دلایل مثمن را فضل قوت بوده باشد استدلال
کن بر شرافت و عزت متاع و مثمن و ارزانی ثمن یعنی ثمن لیکن گرفته شود بازا و این مثمن و اگر بعد
از اجتماع یا استقبال المتقدم منصرف شود اتصالی بعدی دلالت کند بر عزت گندم و جو بجهت انکه شمس و
مشاکل طلا و نقره میباشند و طالع و قمر مشاکل میباشند طعام را بجهت مشاکلت ایشان
و احوال اجناس زمینی مشاکل احوال اجرام علویه است و جزء این نیست که عزیز میشود هر انچه
مشاکلش در فلک مسعود میشود و ذلیل و خوار میشود هر انچه مشاکلش در فلک منحوس میشود
و بنابراین بعد از معرفت مشاکل هر کوکبی آسان میشود معرفت حال العزت و شرف و خست و دنائت
مثلا دینار را از انجهت که طلا است مشاکل شمس میباشد و بجهت حساب و شماره شدن مشاکل
عطارد است و بجهت نقش مشاکل زهره و طعام یعنی جو و گندم مشاکل قمر است و گوشت بجهت
و بعضی مشاکل مریخ میباشد و فواکه بجهت شیرینی ایشان منسوب و مشاکل زهره میباشند و بنابر ان
نیز و هم چنین چیزهای تیز و تند مشاکل مریخ میباشند و چیزهای ترش منسوب بزحل و همچنین
عفص مشاکل مشتری میباشد چیزهای شیرین و چرب منسوب بزهره و چیزهایکه صاحب طعمهای مختلف
میباشند منسوب بعطارد و چیزهای ... منسوب بقمر و متعفن منسوب بزحل و بوی خوش منسوب

و زهره

و زهره و بویهای مثل زرد کندر منسوب بزحل و هم چنین سیاهی از رنگها منسوب بزحل و سفیدی بمشتری
و هم چنین اوتاد دلیل است بر ثمن و ما یلی الاوتاد دلیل است بر طعام و زایل الاوتاد دلیل است بر
که احتیاج بانها میباشد پس هرگاه نماید سعود در انها بر شرف مشاکل ایشان و باید که نظر نمود در
وقت کسوف و خسوف و همچنین در وقت اجتماعات و استقبالات دیگر بسوی حال کواکب هر جنسی
از اجناس پس اگر بوده باشد دلیل ان جنس مسعود دلالت کند بر عزت ان جنس و شرافت ان و اگر
منحوس بوده باشد دلیل بوده باشد بر خست و ذلت ان چیز و مقرون ساز این ادله را با ادله گذشته
از تاثیرات هوا در میوها و از سلامتی کشتیها و ایمنی راهها و اضداد انها و از امتزاج این ادله
حکم کن بر گرانی و ارزانی انها و بر انچه تابع گرانی و ارزانی میباشد مثلا هرگاه دیدیم که پادشاهی با پادشاه
دیگر محاربه میکند با ان پادشاهی که در مملکتش ارزانی و فراوانی غالب است حکم کنیم بغلبه ان و هم چنین
و بای بیماریها تابع گرانی میباشد بجهت انکه مردم در گرانی مضطر و ملجا میشوند بخوردن چیزهای بد پس
میکنند مزاجها و اخلاط ایشان و بیمار میگردد ایشان بیماریهای مردن و گاهی بمردن دانسته میشود
ارزانی و گرانی از بسیاری بارانها و کمی انها و نیز از گرمی و سردی هوا بجهت انکه هرگاه کواکب دلالت نمودند
بر کثرت بخار رطب حصول گردد از انها بارانهای بسیار پس اگر بوده باشد ان بارانها در وقتیکه احتیاج
بانها بوده باشد دلالت کند بر هلاکت غلها و اگر در وقت حاجت بانها بوده باشد دلالت کند بر
بلوغ غلات بکمال خود و هم چنین سرما و گرما اگر در وقت احتیاج بوده باشد دلالت کند بر بلوغ غله و
سلامتی ان از آفت و اگر در وقت عدم احتیاج بوده باشد دلالت کند بر خشک شدن ان پیش از رسیدن
بکمال خود پس تلف کند و هم چنین حیوانات که غله را تباه میکنند مانند موش و ملخ و کرمها انها
هر وقت که بسیار بوده باشند دلالت کند بر هلاک و تباهی غله و هرگاه کم بوده باشند دلالت کند
بر سلامتی غله و این امورات را توان بتجربه و تخمین دانست پیش از حدوث انها از ادله مذکوره مثلا
کثرت و قلت آب و در سیل را توان دانست پیش از وقت از ادله که دلالت میکند بر کثرت و قلت باران
در سمت جنوب پیش از تابستان در فصل بهار چنانکه سابق بر این دانسته شد که منبع ان سمت جنوب

خط استوا میباشد هر وقت که زمستان آنجا بوده باشد یعنی تابستان شمال بوده باشد یعنی
آفتاب در منقلب صیفی بوده باشد و ادله دلالت کنند بر کثرت بارندگی دلالت کند این حالت که
بارندگی سمت جنوب بسیار بوده باشد پس آب منبع رود نیل زیاد شود پس رود نیل زیاد شود و بالعکس
هرگاه منقلب صیفی دلالت کند بر قلت بارندگی و از جمله ادله که دلالت میکند بر زیادتی رود نیل
بودن زهره و عطارد راست مغربی در وقت حلول شمس بمنقلب صیفی و هم چنین بودن مریخ با بعضی از ثوابت
از سمت جنوب در وقت دخول شمس بمنقلب صیفی دلالت میکند بر قلت آب رود نیل و هم چنین هرگاه
ادله دلالت نموده باشند بر وزیدن بادهای شمالی دلالت کنند بر کمی آب رود نیل و هرگاه دلالت نموده باشند
بر وزیدن بادهای جنوبی دلالت کنند بر کثرت آب نیل بجهت آنکه بادهای شمالی مانع میکردند
آب رود نیل را از جریان بجهت آنکه از جنوب بشمال میآید و بادهای جنوبی اعانت مینمایند رود
نیل را در جریان بادهای هرگاه ادله دلالت نموده باشند مثلا بر کثرت آب نیل دلالت میکند بر ارزانی
و فراوانی غلات در مصر و بالعکس هرگاه دلالت نموده باشند بر کمی آب رود نیل و بر این قیاس در سایر ممالک
هرگاه مدار امر غلات ایشان بر رودخانها بوده باشد هرگاه ادله دلالت نموده باشند بر کثرت آب رودخانه
دلالت کند بر فراوانی در آن مملکت و هرگاه مدار غلات ایشان بدیم و باران بوده باشد بعد از
آنکه ادله دلالت نموده باشند بر کثرت بارندگی و رطوبت در فصول دلالت کند بر فراوانی و ارزانی غلات
در آن مملکت و لیکن قطع بان حاصل نشود مگر با نضمام سایر ادله که مذکور شد و هم چنین است
حرص و قیمتها و غیر آنها بنحوی که در کسوف و خسوف بیان شد و نیز دانست بعد از آنکه وقت حلول شمس
در هر یک از آن نقاط را بمنزله وقت کسوف قرار دادی صاحب طالع و مدبر را از بمنزله صاحب طالع و مدبر
در کسوف بدانی و مجملا از برای این نقاط اربعه بخصوصها تاثیر دلالتی و قوتی نیست که معتبر باشد قوت آنها
شمس و مزاج کواکب است در وقت حلول شمس باین نقاط چنانکه در کسوفات نیز قوت از شمس است و مزاج
کواکب است علیحده تقدیر میباشد که اینها مبدا از منازل میباشند که تمام بجمله بقا و ثبات از برای قوت
ایشان میباشد که تا قوتی از ایشان حادث نگردد قوت ایشان باطل نگردد و نیز باید که معلوم بوده

باشد

باشد که استدلال از حالت هوا بر پاره حوادث مانند گرانی و ارزانی و غیر اینها نه امریست که مختص منجم
بوده باشد بلکه اهل فلاحت و ملاحان و مکاریان و شبانان و امثال ایشان نیز از حال هوا استدلال
بر آن امور مینمایند تفاوت آنست که منجم استدلال از اوضاع فلکی بر حال هوا مینماید اولا
و بعد از آن از حال هوا استدلال بر پاره امور دیگر تابع آن میباشد مینماید و دیگران از مجرد حال هوا
استدلال بر آن امور مینمایند پس استدلال منجم اتم بوده باشد از استدلال دیگران بجهة آنکه او
از علت استدلال مینماید بر معلول و دیگران از احد المعلولین استدلال مینمایند بمعلول دیگر و
نیز باید که در استدلال بر این حوادث شریک نمود دلالت کوکبی را که شریک مستولی میباشد یعنی
کوکبی که شریک کوکب مستولی بر موضع اجتماع یا استقبال مقدم بر تحویل شمس در هر یک از این نقطها میشد
و هم چنین موضع کوکب مستولی را از بروج دوازده گانه باید که شریک مستولی اینها در دلالت و امتزاج
مجموع یعنی مستولی بر موضع اجتماع و استقبال مقدم بر فصل و شریک مستولی و موضع مستولی حکم نمود بر حال
هوا و بادها و بر آنچه تابع این امور میباشد از تغییرات و جنگها و فتنها و امثال اینها و بعد از آنکه مزاج
مرکب از این امور ثلثه بدست آمد بمقتضای آن دانسته شد هرگاه خواسته باشیم که بدانیم که از آثار
آن زیاد میشود یا بر یک قرار خواهد بود یا کم میگردد نظر نمائیم در دو چیز دیگر یکی اجتماعات و استقبالات
که بعد از حلول شمس باین نقطها متحقق میشود و یکی دیگر مواضع کواکب خمسه متحیره و نظرات ایشان
بموضع اجتماع یا استقبال مقدم و موضع اجتماعات یا استقبالات متأخر و بموضع شمس در وقت حلول
آن باین نقطه پس دلالت از سه چیز مأخوذ میباشد یکی موضع اجتماع و استقبال مقدم دوم موضع
اجتماع و استقبال مؤخر و سایر اجتماعات و استقبالات آن فصل سیم انظار کواکب خمسه متحیره بان
مواضع اصل دلیل اول است و بشارکت دو دلیل دیگر مقدار زیادتی و نقصان از آثار آن ثابت
و احتیاج بمعرفت طالع وقت حلول شمس بهریک از این نقاط نمیباشد بلکه بان نظر خمسه متحیره بموضع
اجتماع یا استقبال مقدم و سایر اجتماعات و استقبالات و نظر ایشان بموضع شمس در وقت
حلول بهریک از این نقاط و هم چنین نظر ایشان باوتاد این مواضع کافیست انشاء الله تعالی تفصیل این

اجمال آنکه بعد از معرفت دلالت کلی فصلی یا از اجتماع مقدم بر آن فصل و از حلول شمس بنقطه آن فصل
و از نظر کواکب باین مواضع و مستولی بر این مواضع و موضع مستولی بر این مواضع و شریک مستولی بر آنها یعنی بعد از
معرفت کلی که میگفتیم و معرفت مینمودیم باد له فصول مذکوره و بعد از آن اقتران این دلیل کلی جزئی بشد
و از عام بخصوص میکردید که آن دلیل فصل را باید که کلی فرض نمود و معرفت نمود بانضمام آن دلیل جزئی چنانکه از آن
جزئ کند حکم ماه و هفته و روز را از آن معلوم کرده و اینجا باید که دلیل فصل را بان معرفت ساخت تا از آن
جزئی نماید و صنف آنها که است صنف اول ادله اجتماعات و استقبالات که در هر ماهی واقع میشود
یعنی مستولی بر موضع آن اجتماع و شریک مستولی و موضع مستولی و صنف دوم اتصالات کواکب خمسه متحیره با شمس و قمر
و بمستولی بر اجتماع یا استقبال مقدم و اتصالات ایشان بمواضع اجتماعات و استقبالات دیگر و باوتاد این مواضع
مجملا بمواضع دیگر پس هرگاه این دو صنف ادله جزئیه خاصه را بان دلیل کلی عام معرفت نمائیم توانیم دانست
آنچه حادث میگردد در هر روزی از حادثها یعنی که مقتضای این دو صنف ادله جزئیه در هوا مثلا
باید که ضم نمود بمقتضای دلیل کلی فصل در هوا چنانکه از این ضم مینمودیم بدلیل کسوفات و خسوفات
و قرانات و بمقتضای مجموع حکم نمود و همچنین مقتضای این دو صنف دلیل جزئی را در باب ملک باید که
ضم و معرفت نمود از ادلیلهای ملک و در باب دولتها باید که ضم نمود آنها را با دلیلهای دولت و هم
چنین در معرفت حال انسان ضم نمود بدلیلهای آن انسان و در باب شهرها ضم نمود بدلیلهای
خلاصه کلام آنکه بنا احکام هیئت بر آنست که حکم ما تنزل میکند از عام و کلی پس بخاص و جزئی تا آنکه برسد
بروز و ساعت مثلا هرگاه دیدیم کسوفی را که مقارن قرانی از قرانات انتقالات علویین میبود و خبر داد ما را
بحدوث ملتی از ملتها و شناختیم از ادله آن مدت آن ملت را و بعد از آن نظر نمودیم در کسوفات
و خسوفات واقعه بعد از آن که دلالت بر زیادتی و نقص کند و مجملا تغییری در آن ملت بهم میرسد دو
از سلسله دلیلهای منتقل میکند و بعد از آن نظر کنیم در ادله آن دولت و از کسوفات و اوضاع دیگر
استنباط تغییر را در آن دو لشکر دولت را منتقل کند از پادشاهی بپادشاه دیگر و استنباط نمائیم
ادله آن پادشاه حاضر را بعد از آن معرفت سازیم ادله آن پادشاه را با ادله فصل حاضر و بعد از

آن را معرفت

آن را معرفت سازیم بدلیلهای هر ماه از اجتماعات و استقبالات که در آن ماه حاصل میگردد و مراد
از ماه از اجتماع تا اجتماع است یا از استقبال تا استقبال یعنی اگر فصل بعد از اجتماع است
اجتماع را معتبر دانیم و از آن اجتماع تا اجتماع دیگر یک ماه دانیم و اگر فصل بعد از استقبال است استقبال
را معتبر دانیم و از استقبال تا استقبال دیگر یک ماه دانیم و بعد از آن معرفت سازیم دلیلهای ماه را با دلیلهای
روز از اتصالات کواکب با دلیلهای ماه چنانکه مذکور شد هرگاه بر این سیاقت رفتار نمودیم حال روز
بروز دانیم از حوادث آن ملت و دولت آن پادشاه حاضر و بر این قیاس حال عالم و حال هر شهری که
ادله آن معلوم بوده باشد و حال هر انسانی که ولادت و ادله ولادت آن معلوم بوده باشد و از آنچه در
تقریر قوتهای نقطهای فصول تقریر شد بوضوح پیوسته که قوت نقطه ربیعی از باقی نقاط اقوی میباشد
میباشد و بعد از آن نقطه انقلاب صیفی و بعد از آن نقطه اعتدال خریفی و بعد از آن نقطه انقلاب
شتوی و این مطلب نیز ظاهر شد که اول بمنزله ابتدا است و دوم بمنزله تزاید و سیم بمنزله انتها
و چهارم بمنزله انحطاط پس بفهم همه این مطالب و عمل کن بمقتضای آن مطلب [illegible] در معرفت
طبایع جزئیه بروج که نسبت بطلیموس باب در هم در معرفت طبایع جزئیه بروج که لا بد میباشد
بجا آوردن ما آنکه مزج کنیم ما قوتهای ایشان را بقوتهای کواکب مستولی و شمس و قمر و باقی چیزها را که
بیان نمودیم تا مزاج غالب استخراج نمائیم و بمقتضای مزاج غالب حکم نمائیم در حال هوا
انسان و در نقشها و کشتیها و آب و هوا کرده حکم نمودن بحوادث سال محتاج میباشیم بدانستن خواص
بروج و اجزاء آنها هرگاه واقع شوند مثلا از برای موضع اجتماع و استقبال و مستولی بر آن و شمس و قمر و شریک
شوند با آنها در تدبیر چنانکه محتاج بودیم به بیان خواص قوتهای هر یک از کواکب متحیره و کواکب
ثابته و بیان طبایع مثلثات و ذکر نمودیم آنها را در آنچه گذشت بعضی را در مقاله اول و بعضی را در
مقاله دوم و چیزی که باقی مانده است از برای ما که در باب حکم کردن بحوادث محتاج بان میباشیم
همین بیان خواص هر یک از بروج و اجزاء آنها میباشد لهذا گوییم که طبیعت مجموع برج حمل و فعل آن
تولید رعد و برق است بجهت آنکه شمس هر گاه که داخل آن شود و میل نماید بسمت شمال احداث حرارت

کند و حرارت بکدازد رطوبتها را که در زمستان جمع شده بود و منعقد شده بود و بعد از گداختن
رطوبتها بسیار گردد در هوا تولد بخار رطب متولد گردد و از آن بخارات ابرها و هر گاه ابرها متکاثف بهم متراکم
شوند با حرکت عنیف نمایند حرارت گردد از او آثار ایشان رعد و برق و اما طبایع اجزا و برج حمل پس ثلث اول
مثل مزاج کواکب ثابته که میباشد در آن اجزا و آنچه گفتیم مبنی بر آنست که حکما در این کتاب
مبتنی کرده است که بروج را فی حد ذاته اثری میباشد و اثر بالذات نیست بلکه کواکبی است که در آنها
میباشد چه از سیارات چه از ثوابت هر بروج میباشند فعل از برای ظهور آثار کواکب پس چون شمس
حرکت میکند در بروج یکسال لهذا نسبت داده شده است هر برجی از این بروج فعل شمس در آن برج
پس اینکه مذکور شد که فعل حمل حرارت و یبس است مثلا مقصود آنست که فعل شمس در آن حرارت و یبس
میباشد یعنی مادام که شمس در آن میباشد احداث میکند در هوا و در مزاج هر چیزی از مرکبات و نبات
حرارت و یبس را و چون کواکب ثابته حرکت میکنند در هر درجه قریب بصد سال یا کمتر علی اختلاف الزیجات
نسبت داده شده است این درجه فعل آن کواکب ثابت بجهت طول مکث در آن و همچنین که منتقل کرده تا به
بدرجه دیگر بکند اندر جهت بعید فعل او در جنبش او اگر بیان شود فعل هر کوکبی از کواکب ثابته هر آینه
بطول انجامد ولیکن در باب خمس از مقاله اولی هر برجی بحسب تقسیم شده مزاج کواکب ثابته که در هر ثلثی
میباشد بیان شده پس باید این طریقه را پیش نهاد خاطر خود نموده بر مقتضای آن در هر موضعی نقاد
نموده عمل نمائی آنست که بانتقال ثوابت خواص و افعال بروج و اجزاء آن میگردد و بر قرار خود نخواهد ماند
و این معنی خلاف آن چیزیست که متأخرین بر آن اتفاق نموده اند از نسبت دادن تأثیرات و خواص بروج
و اجزاء آنها چنانکه مکرر در این کتاب اشاره باین معنی شده است بلکه در زمان وضع بطلیموس
این کتاب را اول برج حمل بجهت کواکب ثابته که در آن بوده است تغلیب با بادها و بارانها نموده است
و ثلث وسط این برج نیز بجهت کواکب ثابته که در آن زمان در آن بوده است معتدل المزاج بوده است
و ثلث آخر نیز با فراط گرم و سوزاننده و تولید کننده وبا بوده است یعنی از مزاج کواکب ثابته که در زمان
او در اول برج حمل بوده است بما ذهب از مزاج شمس در کل برج حمل حاصل شده است از آن قوت حادثه
تجوز

که جنبش می نمایند بخار رطب را که ماده تکون بادها و بارانها است و هم چنین از مزاج کواکب ثابته
که در آن عهد در ثلث وسط حمل بوده است با انضمام مزاج شمس در آن حاصل شده است مزاجی مانند
مزاج مشتری و زهره در اعتدال و هم چنین کواکب ثابته که در آن عهد در آخر برج حمل بوده است
با انضمام مزاج شمس در آن برج حاصل شده است از ایشان مزاجی شبیه بمزاج مریخ در احتراق
کردن است از مزاج تولید وبا بجهت متعفن نمودن حرارت ایشان رطوبات مجتمعه محتبسه در فصل
زمستان پس بنا بر آنچه مذکور شد از نسبت دادن افعال کواکب ثابته که در هر موضعی میباشد با انضمام
فعل شمس در آن موضع پس واجبست که هر گاه منتقل گردد یکی از این کواکب ببرج ثور مثلا اینکه مزاج را
شود مانند آنکه کواکب ثابته با فعل شمس در برج ثور مثلا هر گاه دانستیم که مزاج شمس در برج حمل بجهت گداختن
او رطوبات مجتمعه محتبسه در زمستان را تولید میکند بخار رطبی را که از آن متکون میگردد ابر و رعد
و برق و نیز دانستیم که هر گاه مشارک شود این مزاج را مزاج کواکب ثابته که در آن عهد در اول حمل بوده
اسطقسات که در مزاجیکه تولید بادها و بارانها نماید از این معلوم گردد که مزاج این ثوابت که در اول حمل می
باشد نیز تولید بخار رطب است چنانکه مزاج شمس در کل این برج پس بنا بر این هر گاه منتقل گردند این
کواکب ثابته که در اول حمل بوده اند بوسط حمل و منتج شود قوتها و طبایع ایشان بقوه شمس در حمل
حادث گردد از آن بادها بیشتر و بارانها کمتر و بر این قیاس سایر بروج و گاه اینها را انقلاب
و ضعف و زیاده و نقصان پدید آید بجهت مستولی بر اجتماع یا استقبال المقدم و بجهت مستولی بر کسوف
یا قران و امثال آن از اتصالات دیگر کواکب بعد از آنکه دانسته شد مزاج هر ثلث از حمل اینهم باید که
معلوم بوده باشد که کواکب ثوابتی که در شمال حمل میباشند حار معتدل میباشند و آنچه واقع میباشند
در سمت جنوب حمل تولید سوء و عفونت میکنند بجهت آنکه کواکب شمالی میباشند بمزاج مریخ و کواکب
جنوبی این برج بمزاج زحل پس بنا بر این هر گاه کسوف یا قمر در وقت اجتماع یا استقبال یا کوکب مستولی
بر اجتماع یا استقبال در ناحیه شمال بوده باشد باید که مزاج ایشان را در مزاج برج و اجزاء برج شریک
نمود و هم چنین هر گاه در ناحیه جنوب بوده باشد و بر این قیاس در بروج دیگر که ملاحظه عرض

ببروج نیز نمود چنانکه ملاحظه طول و اما برج ثور پس مزاج جمله آن ترطیب است و هم تجفیف مایل
بحرارت یعنی فعل شمس در برج ثور و مزاجیرا که کسب میکند از بودن شمس در آن پس باعتبار این مزاج
مکتسب فعل آن هم تجفیف است و هم ترطیب اما تجفیف پس بجهت کثرت حرارت بجهت میل شمس
بسمت شمال معموره و اما ترطیب پس بجهت حادث نمودن بخارات رطبه که جمع شده است در فصل
زمستان و با آنکه هم ترطیب و هم تجفیف کند ترطیب حرارت پیش از حمل بوده میباشد پس برج ثور
کسب نموده از شمس این افعال را پس که بطبیعت باعتبار این مزاج مکتسب از شمس فاعل این امور و همچنین باقی
بروج و اجزاء آنها کسب میکنند از شمس و از کواکب ثابته که در ایشان میباشد قوتی را که میکنند بآن قوت
کارهای شمس و آن کواکب ثابته را و این قاعده و قانون منضبط و جاری میباشد در جمیع بروج مؤلف
گوید که اگر چه این سخن مخالف جمهور الحکما میباشد که این آثار و خواص را نسبت میدهند بطبایع بروج
ولیکن موافق است با براهین طبیعیه و قواعد فلسفیه بجهت آنکه بنا بر آنچه مقرر شده است در علوم طبیعیه
طبایع افلاک بسیط و متشابه میباشد پس چگونه تواند شد که از یک طبیعت افعال مختلفه صادر
شود پس باید که بوده باشد صدور این افعال مختلفه از طبایع مختلفه حالّه در آنها و بوده باشد
مزاج مکتسب عارضه از برای آنها بمنزله مزاج ذاتی آنها باعتبار دوام و تکرار بجهت آنکه هر ساله شمس سیر
در این بروج مینماید و افاده این قوتها با ایشان مینماید پس این قوت از برای ایشان باقی بوده باشد
تا سال دیگر چه مضایقه که فی الجمله تغییری باعتبار حلول کواکب دیگر و حادث شدن کسوفات و خسوفات
و قرانات در آنها بهم رسد لکن چون فعل شمس غالب میباشد بر فعل سایر کواکب چنانکه مکرر اشاره
شده است پس بالمره این مزاج مکتسب را ضدها باطل نکنند ولیکن زیاده و نقصان در اصل مزاج شمس
نیز باعتبار اتصال بعضی کواکب بهم میرسد محال است که مزاج ذاتی آن میباشد پس بطریق اولی
مزاج کسبی عارضی نیز تغییر کند و زیاده و نقصان پذیر بود ولیکن بنا بر این قاعده اهل احکام بسیار مختل
و پریشان میگردد و تقلید قدما در معرفت مزاجات بروج کفایت نکند بلکه واجبست که منجم در
عصر خود اجتهاد نموده مزاج بروج و اجزاء آنها را بدست آورد از مزاج ثوابت که قدما بیان نموده اند
وهذا اس

وهذا ان احکام بسیار دشوار شود والله الموفق والمعین و اما مزاج اجزاء برج ثور پس ثلث اول آن خصوصا
آنچه نزدیک ثریا بوده باشد تولید کند زلزلها و بادها و میغها را و ثلث وسط آن پس حرارت و تری است
ثلث آخر آن خصوصا آنچه نزدیک دبران بوده باشد پس آن آتشی است پس آن تولید میکند برق و صاعقه را
و آنچه شمالی بوده باشد معتدل المزاج است و آنچه جنوبی بوده باشد پس آن تولید میکند حرکات مضطرب
و نامنتظم را و این تقریر ظاهر میگردد که ثریا در زمان بطلیموس در ده درجه اول ثور بوده است
و کار او بر انگیختن بخار و بادها است که متحلل میگردد از آن بادها و زلزلها و چون مزاج داده شود فعل
با فعل جمله برج ثور تولید کند میغها را بجهت احداث بخار رطب و در زمان شاید در اواسط ثور بوده
است لهذا گفته است که همین احداث بادها را کند بجهت آنکه بخار بجهت کثرت حرارت متفرق گردد و باد
از آن متولد شود و احداث زلزله و میغ نکند مگر بر سبیل ندرت و مؤلف گوید که در این زمان در اواخر ثور
میباشد پس تولید کند برق و صاعقه را و نیز از تقریر کلام بطلیموس ظاهر گردد که کواکب ثوابتی که در اول
ثور بوده اند بمزاج عطارد بوده اند و کواکبی که در وسط ثور بوده اند بمزاج زهره بوده اند و آنچه در آخر
ثور بوده اند بمزاج مریخ بوده اند و آنچه در شمال بوده اند بمزاج مشتری و آنچه در جنوب بوده بمزاج عطارد
بوده است که در مزاج زحل و مریخ آن بوده باشد و اما برج جوزا پس مزاج جمله آن اعتدالست و بطبیعت
بقوت مشتری یعنی قوت مکتسبه از فعل شمس اعتدالست و اما اجزاء آن پس ثلث اول باعتبار کواکب ثابته
که در عهد بطلیموس در آن بوده است مثل فعل زحل است در ترطیب عفونت و ثلث وسط آن باعتبار کواکب
ثابته آن معتدل المزاج و مانند فعل مشتری است و ثلث آخر آن باعتبار کواکبی بمزاج عطارد در دوره
رجوع مختلط المزاج و مضطرب الحرکات است و کواکب شمالی آن مانند قوت عطارد در وقت استقامت
مولد ریاح است و کواکب جنوبی آن مانند قوت مریخ ناری و محرق است و اما برج سرطان پس مزاج جمله
آن حار و نا علی صحت است و اما ثلث اول آن خصوصا آنچه نزدیک معلف بوده باشد پس مزاج آن
مانند قوت مریخ است در تولید حرارت و زلزله و مانند قوت زحل است در تولید ظلمت پس مزاج ایشان
بمزاج مریخ و اندکی از مزاج زحل بوده باشد و ثلث وسط آن بمزاج مشتری معتدل المزاج است و ثلث

آخران بر مزاج عطارد است که ممازج مشتری بوده باشد پس تولید ریاح کند و آنچه از کواکب ثابته که در جنوب یا شمال آن بوده باشد بر مزاج مریخ ناری حصر قوت و اما برج اسد پس مزاج جمله
مزاج جمله شمس است پس تولید کند حرارت هوا و گرما ایستاده را و ثلث اول آن بر مزاج شمس و مریخ
است لهذا تولید کند هوا گرم و ایستاده که سوزاننده بوده باشد و لهذا تولید وبا کند و ثلث وسط
آن بر مزاج مشتری معتدل المزاج است و ثلث آخران بر مزاج زحل رطوبت فاسد احداث کند و کواکبی که
بر شمال آن میباشد مانند قوت مریخ و زحل و ناری است و آنچه در جنوب آنست بر مزاج عطارد است
که ممازج زهره بوده باشد لهذا دلالت بر رطوبت کند و اما برج سنبله پس مزاج جملگی آن بر مزاج عطارد
که ممازج زهره بوده باشد لهذا رطوبت احداث کند و ثلث اول آن بر مزاج مریخ حرارت شدیده
را احداث کند و ثلث وسط آن معتدل المزاج بر مزاج مشتری بوده باشد و ثلث آخران بر مزاج قمر و
زحل آبی بوده باشد و کواکبی که در شمال این برج میباشند بر مزاج عطارد و احداث ریاح کنند و
در جنوب این برج باشند معتدل المزاج و بر مزاج مشتری بوده باشند و اما برج میزان پس جملگی آن تغییر
دهنده و نقل کننده از جائی بجائی میباشد بجهة آنکه شمس هرگاه داخل این برج شود منقلب گردد زمان
بفصل پائیز و نشان پائیز آنست که تغییر کند هوا در یکدم و زیک تند از حرارت به برودت و یکی از
رطوبت به یبوست از این جهة یکی داد از برای میزان قوه مغیّره و منقلبه و ثلث اول این برج و همچنین
ثلث وسط آن مانند قوت مشتری و زهره معتدلست و ثلث آخران مانند قمر و زحل است و کواکبی که در شمال
این برج میباشند مانند قوت عطارد است که ممازج مشتری بوده باشد و مولد ریاح است و آنچه در جنوب
این برج بوده باشند مانند زحل تولید رطوبت مفسده بائی نماید و اما برج عقرب پس مزاج جملگی آن
مانند طبع مریخ ناری و محدث رعد بوده باشد و ثلث اول آن مانند مریخ احداث برق کند و ثلث
وسط آن معتدل المزاج است مانند مشتری و ثلث آخران بر مزاج عطارد محدث زلازل بوده باشد
و کواکبی که شمال این برج باشند بر مزاج مریخ و آنچه در جنوب بر مزاج زحل مرطب است و اما برج
قوس پس کسب میکند از شمس و از کواکب ثابته که در آن میباشد قوت باد شدید بقوت عطارد و لهذا تولید

ریاح

ریاح کند و ثلث اول آن قوتش شبیه بقوت زهره است و وسط آن شبیه بقوت مشتری و آخرش
شبیه بقوة مریخ و شمال آن بقوة مشتری و عطارد و جنوبش شبیه بقوت آن که در مکان رطب بوده
لهذا ترطیب بسیار میکند و دلالت کند بر تغییر و اما برج جدی پس چون شمس داخل آن شود ترطیب
در این عالم کند لهذا کسب کند این برج از شمس قوت رطبه او و ثلث اولش بر مزاج مریخ بوده باشد
پس بوده باشد از برای آن قوة محرقه مفسده و ثلث وسطش مانند قوت مشتری معتدل المزاج بوده باشد و
ثلث آخرش مانند قوة قمر و عطارد هرگاه بر مزاج قمر بوده باشد میباشد لهذا تولید امطار بسیار
کواکب شمالیه و جنوبیه این برج بر مزاج زحلست هرگاه در موضع آبی بوده باشد لهذا ترطیب مفسده
کند و اما مزاج جملگی برج دلو پس چون شمس داخل این برج شود زمان بسیار سرد گردد و بسیار
بادها لهذا کسب کند این برج از شمس قوة بارده ماینه را و اما ثلث اولش بر مزاج قمر تولید رطوبت
بسیار کند و ثلث وسطش بر مزاج زهره معتدل المزاج بوده باشد و ثلث آخرش مانند مزاج عطارد
ممازج زهره بوده باشد مولد ریاح است و کواکب شمالی این برج مانند مریخ محرقست و کواکب جنوبی
این برج بر مزاج زحلست و اما برج حوت پس چون شمس داخل آن گردد زمانه سرد بوده باشد و لیکن
حرارت پیدا شود لهذا تولید بخارات بسیار میکند و هوا پاک کند از آن جهة بادها بسیار وزد و بجهة این
اسباب کسب کند این برج قوت بارده مولده ریاح را و اما اجزاء این برج پس ثلث اول آن معتدل
المزاج است مانند زهره و ثلث وسطش مانند قمر رطب است و ثلث آخرش بر مزاج مریخ سوزاننده
است و کواکب جنوبی این برج بر مزاج قمر است که در برج آبی بوده باشد و کواکب شمالی این برج بر مزاج مشتری
و عطارد است و تولید ریاح این بوده کلام در بروج و اجزاء ایشان و از این قوانین توان دانست
آنچه حادث میگردد در هر روز مثلا هرگاه طالع اجتماع یا استقبال رطب بوده باشد و مرکب شده
باشد از جنس مزاج ثابته رطبی بوده باشد جزء اجتماع یا استقبال مقدم در موضع رطبی و قمر و شمس
نیز چنین و متصل گردند بعضی از اینها ببعضی دیگر در روزی خواهد بود از روزهای بسیار بارانی
بارش پس اگر خلط متصل گردد با این چیزها بوده باشد با بادها رعد و برق و ظلمت و گل و چرک

اجزاء

مشترک متصل گردد با اینها هوا معتدل گردد و صاف شود و بر این قیاس مطلب سیم در تخصیص احکام
جزئیه بعضی کیفیت امتزاج ادله گذشته تا اینکه واقف گردیم از اظهار آنچه احتیاج به او بوده میباشد در هر وقتی
تحصیل آن بطریق تحدید و تشکیک آن بر سه مرحله و طریقه میباشد مرحله اول دانستن حال ربع سال است
و ان بدین گونه است که بعد از آنکه از ادله کلیه از قبیل کسوفات و خسوفات و قرانات شناختیم که
حادثه آن چیست و در چه زمان و در چه مکان و بلد میباشد نظر کنیم بآن ربع از ارباع سال که حادثه
میباشد در آن و استخراج نمائیم طالع اجتماع یا استقبال مقدم بر آن ربع را و سایر اوتاد این طالع را
و مقوم کنیم کواکب ثابته و متحیره را در آن وقت و بعد از آن استنباط نمائیم مدبر و مستولی بر موضع آن
اجتماع و مستولی بر وتد یکه بعد از موضع اجتماع است همان نحو در کسوفات مذکور شده بعد از آن
بشناسیم مدلول آن مستولی و مدبر را در آن ربع و بعد از آنکه دانستیم مدلول آنرا قیاس کنیم آنرا با آنچه
اولا دانسته بودیم از ادله کلیه و مشخص نمائیم از میان آن دو مستولی و مدبر بعضی که بر کسوف و مقدم بر اجتماع
مقدم بر فصل مثلا که کدام یک از آن دو مستولی غالب تر میباشد بر مقتضای آن حکم کنیم مثلا دانستیم
که حادثه کسوف عبور و دولت و فصل تابستان است حکم نمائیم بمدلول فصل که گوئیم که تابستان کم حرارت اکثر
است و اگر حادثه کسوف مثلا حرارت است و فصل زمستان است گوئیم که زمستان سرمای آن کمتر است
و که باد است و بر این قیاس از سایر و هرگاه خواسته باشیم معرفت شدت و ضعف حادثه را قیاس کنیم
مقتضای مستولی را با مقتضای فصل اگر موافق است حکم کنیم بشدت حادثه و اگر مخالف است
حکم نمائیم بضعف آن بقدر آن مرحله دویم نظر در امر شهور است باین معنی که هرگاه دانستیم بطریق
اجمال مجموع آنچه حادث میگردد در هر ربعی از ارباع سال پس گاهی محتاج میباشیم که بدانیم آنچه حادث
میگردد در هر یک از ماههای آن ربع و این امر دانسته میشود از اجتماعات و استقبالاتی که میباشد
پیش از داخل شدن ماهها و از نظر کردن در اوتاد اینها و کواکب مستولی و مدبر اینها باین معنی که اگر آن
ربع اجتماعی است واجبست بالضروره که بوده باشد ماه از اجتماع تا اجتماع و اگر آن ربع استقبالی
که بعد از استقبال ظهور رسیده است واجبست که بوده باشد ماه از استقبال تا استقبال دیگر بجهة

آنچه

آنچه دانسته شد که اول هر فصلی فی الحقیقه نزول شمس بنقطه آن فصل نمیباشد بلکه از اجتماع یا استقبال
مقدم بر نزول شمس بآن نقطه است بجهة آنکه قوت آنست که باقی میماند مکث نماید مدت آن ربع
بالتمام پس بنا بر این اگر ربعی که مطلوبست اجتماعی است قرار دهیم ابتدا ماه اول آن فصل را اجتماع
و هم چنین تا آخران ربع و اگر استقبالیست قرار دهیم اول ماه را از استقبال و هم چنین تا آخر
فصل پس بعد از آن حکم میکنیم در هر یک از ماهها از اجتماع یا استقبال آن بعد از آنکه موازنه نمود
باشیم آنرا با اجتماع یا استقبال آن ربع و نظر نموده باشیم در اوتاد و کواکب مستولی بر موضع اجتماع
هر یک از فصلها و هم ماه ماه پس لازم است حکم بر ماه از ملاحظه اجتماع یا استقبال ماه و از ملاحظه
اجتماع یا استقبال آن فصل و از ملاحظه اوتاد هر دو اجتماع و ملاحظه مستولی و مدبر هر دو اجتماع
یا استقبال و از امتزاج این مجموع حکم نمائیم بر حوادث آن ماه و بعد از آن نظر کنیم در کواکبی که نزدیکی
از تحت شعاع شمس بیرون آمده اند و هم چنین نظر کنیم در اتصالات و انصرافات کواکب با یکدیگر
دیگر و هم چنین نظر کنیم در جهة میل آنکه کواکب در خواص و اجزاء و بروج که آن اجتماع یا استقبال در آن
محقق گردیده است و از آن میانه قوت غالب را استخراج کنیم و بحسب آن حکم کنیم در هر وقتی
از اوقات آن ماه و آن فصل مرحله سیم نظر در امر اجزاء ماه است باین معنی که هرگاه دانستیم که در آن
ماه چه حادث میگردد از نظر در امور مزبوره پس اگر خواسته باشیم حکم اجزاء آنرا نظر کنیم اگر حکم آن
ماه اجتماعیست از اجتماع تا استقبالی که بعد از آن چهارده روز است بدانیم و از استقبال تا اجتماع ماه
دیگر احکام آن چهارده روز دیگر را بدانیم و اگر حکم ارباع ماه را خواهیم نظر نمائیم بسوی تربیعات نیّرین
و از مستولی بر موضع تربیع حکم آن ربع را بدانیم پس حکم ربع اول ماه از مستولی بر موضع اجتماع تا ماه
یا استقبال آنست و حکم ربع دوم از مستولی بر موضع تربیع نیّرین است و حکم ربع سیم از مستولی
بر موضع استقبال یا اجتماع بعد از آنست و حکم ربع چهارم ماه از مستولی بر موضع تربیع دیگر نیّرین
است پس اگر دلیل ربع با دلیل نصف یا دلیل ماه و با دلیل فصل همه موافق شدند حکم بر شدت و
تاکید حادثه نمائیم و الا بقدر مخالفت حکم بضعف نمائیم و میباشد در اغلب حکم حادثه سرد و نقل از

اجتماع یا سه روز بعد از آن و بجهة آنکه قمر لا محاله در آن شش روز و برج کامل حرکت نموده است و لا محاله
جرم کواکب و مواضع فلك متصل کردیده است که از انجمله است موضع مستولی بر لا محاله دلالت مستولی
از آن ظاهر کردد و یا باعلیا دانکه جرم شمس که پانزده درجه میباشد جرم قمر که دوازده درجه میباشد
که مجموع بیست و هفت درجه بوده باشد تقریبا سه روز قبل از اجتماع یا استقبال و سه روز بعد از آن
قمر و شمس متصل و نظر ایشان بیکدیکر ممزوج میباشد لهذا اثر ازو دلالت ایشان ظاهر کردد و باید که ملاحظه
شود حال اشارکه نیرین با سایر کواکب در این اوقات و بعد که اجتماع و استقبال بوده و تربیع بوده باشد
و هم چنین در حال تسدیس و تثلیث ایشان باید که ملاحظه اتصالات نیرین بکواکب یک بیکی بشود و این
که کفته شد تابع و موافق امر طبیعی است بجهة آنکه قوت شمس و قمر هر کاه ممزوج کردید متصل بوده باشد
مزاجیکه حاصل میشود از ایشان غالب و مستولی بر امزاج غالب انکواکب است از کواکب متحیره که
جرم او در مکان امتزاج نیرین بیشتر باشد پس تاثیر در ماه بوده باشد بجهة انکه کوکب مستولی بعد از
انکه مقابله نمائیم از او و ممزوج نمائیم قوت از ایقوت مستولی را که مستولی بر ماه بوده باشد بعد از
انکه مقابله ممزوج نموده باشیم از ابتدای برو فصل یعنی مستولی در وقت اتصال نیرین را در اوقات
ماه باید که ممزوج نمود نظر از برو فصل مستولی بر آن ماه و فصل و نیز در وقت اتصال نیرین ملاحظه
حال هوا را در آن وقت باید نمود و هم چنین ملاحظه حال بادها بیکدیکر در آن وقت و موسم نیز میباید
و از ملاحظه مجموع این امور استعلام نمود مقدار زیادتی و نقصان حادثه را و نیز حال کواکب ثابته
کبر و عظم قدر اول یا دوم با ستیم میباشد میباشند شرح و نزدیک لعهد بتشریق یا میباشند بعد
و نزدیک بودن ایشان در زیر شعاع آفتاب در معرفت حوادث جویه باید که ملاحظه نمود بجهة
انکه قوت ایشان مخلوط به مزاج قوت شمس میباشد بانک میل در اصل قوت شمس را مجدود بوده
باشد پس تر از مزاج هوای متحیره بشود و هم چنین کذشتن نیرین با وتاد و اتصال مقدم خواه
اجتماع بوده باشد از اتصال مقدم یا تربیع یا تثلیث و تسدیس یا استقبال همین که نیرین کذشته
باوتاد طالع از اتصال مقدم خصوصا بوتد طالع یا عاشر و خصوصا از کذشتن شمس با وتاد

با قوه

با فتوری در حادثه که از اتصال اقتضا نموده است بهم رسد و اکر حادثه ثابت شده باشد ثابت
شود اما شدت در وقت موافقت دلالت ایشان با دلالت اصل و اما فتور پس در وقت مخالفت دلالت
ایشان و هم چنین از کذشتن نیرین بمستولی بر جزء نیر تو بیند در وقت اتصال ایشان موجب حدوث
حادثه با شدت و فتور آن کردد و این سخن بتجربه رسیده است و درست شده است و در اصل
جذر و مد بجهة آنکه هر وقت که قمر با وتاد طالع اجتماع یا استقبال یا اتصال دیکر بکذرد
احداث کند زیادتی در مد و جزر یعنی هرانچه از اتصال سابق بر آن دلالت داشته باشد از
جزر و مد مثلا برج سرطان که سابق مذکور شد که دلیل بر مد و زیادتی میباشد باید که ملاحظه نمود
که طالع اجتماع یا استقبال یکه مقدم بر حلول شمس ببرج سرطان میباشد چه برجی است هر وقت که
قمر بطالع اجتماع یا استقبال مقدم بکذرد دلالت کند بر زیادتی در زیادتی و هم چنین هر وقت که قمر
بکذرد بکوکب مستولی بر جزو اجتماع یا استقبال مقدم یا بکذرد بجزو آن جزو که اتفاق افتد دلیلی
دیکر که باز دارد دلیل اول را و نیز در وقت کذشتن یکی از نیرین بیکی از اوتاد طالع اتصال مقدم یا
حرکت میکنند از ناحیه بسوی ناحیه دیکر که میل قمر بسوی آن میباشد مجمل سخن در این باب آنست
که هر حادثه که ظاهر بسبب قوی مستند دانیم و هم چنین بترتیب قوت رضا دانیم و اخذ از این اسباب
کرده دلالت متفق اند دیکر اتفاق کذا رسم و از یک سبب دانیم و اجتماع الفا ایشان بوده باشد
در طرف دیکر و از اهم یک سبب دانیم و بحسب قوت و غلبه این دو صنف اسباب حکم کنیم و این
در وقتی است که زمان هر دو صنف یکی بوده باشد و اکر مختلف بوده باشد حکم هر یک را در وقت
خصوص حادثه دانیم و اینها همه بعد از رعایت وقت طبیعی و ملاحظه سبب قوی میباشد یعنی
هر کاه دلالت دلائل دیکر موافق شد با دلالت سبب قوی حکم بنا کرده شدت آن نمائیم و هر کاه مخالف
شد ملاحظه وقت و استعدادات نمائیم و از امتزاج دانسته بمقتضای آن حکم نمائیم و باید که ملاحظه
دلالات آثار علویه کرده در مطلب ششم این رساله از بطلمیوس نقل شده در باب حکم بر حوادث جزئیه
نمود اکر چه موضع ذکر شان این مقام نیست چنانکه بطلمیوس در تلو این باب ذکر نموده است ولیکن

این حقیر بجهة مناسبت و ارتباط آن با رکسوفین در مطلب ششم ذکر نمود البته در این باب رجوع کن
با نکه ایشان را بنوعی دخلی کلی در حوادث جزئیه میباشد و حقیر مناسب دانست ختم مسلك بطلمیوس را
در باب حوادث جزئیه بنقل فصلی چند که هم در این باب و هم در حکم بر حوادث کلیه و غیر آن لابد منه میباشد
و احکام را چاره از ملاحظه آنها نمیباشد کفته است هرمس در کتاب ثمره خود که ترتیب داده
هر چیز را اوج و حضیضی است بدلیل که قوی تر بوده باشد شریك و خواهد بود در دلالت دلیلی که تابع آنست
در قوت و نیز کفته است که هر کاه کواکب در حظوظ خود قرار بوده باشند نظر کن با آن که در طالع یا عاشر
یا حادی عشر است یا یکی از نیرین ناظر است پس بکیر از او دلیل و نیز کفته است که باندازه حال هر کوکبی
در دلالت میباشد حال کسی که آن کوکب دلیل او است مثلا هر کاه شمس در طالع یکی از سعادت
بکه دیسوی نهم دلالت کند بر انتقال الملوك از زمینی بزمینی دیکر پس اکر متصل بوده باشد بشمس سعد
پس بوده باشد سفر ایشان بخیر و سلامتی و اکر متصل باشد با نحسی پس سفر ایشان بشر و فنا است و نیز
کفته است که شمس دلیل است بر ملوك هر کاه در بیت شمس بوده باشد و نیز کفته که مشتری از برای عظماء
و قضات و فنا و علما است پس اکر نحسی که در یکی از سعادت دخل کرده بر این جماعت نحس باز
جنس آن نحس و نیز کفته است نظر کن از برای کل عوام بمستولی و از برای ملوك بر بیت مستولی و نیز کفته که هر کاه بوده
باشد مستولی سعد در حالتیکه رونده باشد بسوی نحس پس انتقال از خیر است بسوی شر و اکر مستولی
نحس باشد و رونده بسوی سعد پس انتقال از شر است بسوی خیر و اکر مستولی سعود باشد و رونده بسوی
سعد پس بوده باشد انتقال از خیری بسوی خیر دیکر و نیز کفته است که هر کاه بوده باشد کوکبی در
برج منحوس خصوصا منحوس بجرم نحس پس هر انکوکب مستولی بر آن میباشد منحوس خواهد بود و نیز
کفته است که هر کاه نحسی حلول کند در شرف کوکبی ضرر رساند باهل آن کوکب هر کاه نحسی حلول
کند بجای منیر رساند بملوك و کوسفند و زرع و شجر و نیز کفته است که نظر کن وقت دلالت بسوی
مواضع کواکب پس هر کدام را که بیابی او بی پیرسد اهل ناحیه آن کوکب را ظفر و غلبه و بوده باشد از برای
ایشان نشاط و سرور خصوصا اکر کوکب ایشان در موضع نیکویی از طالع بوده باشد و شمس بدو متصل

بوده باشد

بوده باشد با او در روز و قمر در شب و هم چنین اکر نحوس بدو مستولی یا ناظر بوده باشند با او بوده باشد نقل
آن کوکب قوی تر و اکر نحوس به شمس یا او ناظر باشند بوده باشد فعلش ضعیف و نیز کفته است که هر کاه
رجعت کند نحسی در شرف کوکبی و بنکذرد بدایره شرف یعنی بدایره که بدو رحمت شرف میکذرد ضرر
رساند بناحیه آن کوکب صاحب شرف و دلالت کند بر انکه پادشاه آن ناحیه عمل کند بظلم و خباثت
و این بجهة آنست که کوکب هر کاه راجع شده بوده باشد بمنزله کسی که خلع نموده باشد از خود اطاعت
را و بدترین کواکب در رجوع مریخ است و نیز کفته است که هر کاه جمع شوند دو نحس دلالت کنند
بر قتل ملوك و بدتر انکه آن دو نحس در موضع غریبی بوده باشند و نیز کفته است که اهل بلدان
مستولی میباشند غالب بر دشمنان خود و مظفر و بعد از ایشان اهل بلدانی که در تدبیر کوکبی
بوده باشد که بدو مستولی ناظر باشد یا آنکه دوست باشد با کوکب مستولی و نیز کفته است که نظر کن
از برای ملوك از کواکب مستولی و از برای عظماء از نائل آن در قوت و از برای عامه خلق از کوکبی دیکر پس
بر پا کن طالع را و نظر کن چنانکه نظر میشود در سایر مبادی پس اکر نظر کند سعود بشمس مستولی
در آن وقت انتعاش میرسد پادشاه را خیر و بترسند از او جمیع ملوك و بوده باشد آن خیر
باندازه قوت نظر پس اکر بوده باشد آن سعد مذکر بوده باشد آن خیر از مردان و اکر بوده باشد
مونث بوده باشد آن خیر از زنان و اکر بوده باشد موضع سعد بروج ملوك از ملوك و اکر بوده
باشد از بروج عظماء و بوده باشد خیر از عظماء و اکر بوده باشد از بروج سفل و پست بوده باشد
آن خیر از مردمان و اکر بوده باشد از بروج بادی بوده باشد آن خیر از جواهر و اکر از بروج چهارپا
باشد بوده باشد آن خیر از اسب و کاو و کوسفند و اکر در دوم طالع بوده باشد بوده باشد آن خیر از مال
و اکر بوده باشد در سیم طالع پس بوده باشد آن خیر از چیزی که نسبت داده است بجا دت یا نسبت کبیر
تغییر نموده است از او بوده باشد آن خیر بناکاه و بر این قیاس در سایر خانها و نیز کفته است که کوکب
مستقیم دلالت میکند بر صلح و کوکب راجع دلالت میکند بر شکست خوردن و عدی
هر کاه راجع شود نحس بعد انکه از او شرف و تمکین میشاید از او هر آن کوکبی که در وقت دلالة

صاحب شهادت از نیرین میباشد یا یکی از نیرین پس ظفر از برای اصحاب انکواکب است و نیز گفته است که مستولی
بر نیرین کسوف کرده و نحس بوده میباشد دلالت کند بر انکه حادثه کسوف طول کشد سالها و اگر در مایل
الوتد طول کشد ماهها و اگر در زائل الوتد باشد طول کشد روزها و نیز گفته است که مستولی هرگاه در وتد
باشد بوده میباشد دلالت بر انچه بوده از مدت و اگر در زائل باشد بوده باشد اندک و در مدت در برج منقلب
دلالت کند بر سرعت و مایل بر بطوء و در ذو جسدین بر توسط و کوکب سریع دلالت میکند بر سرعت و بطیء بر بطوء
و هرگاه فاسد بوده باشد از بابت ثلثه مستولی پس حکم مکن بر کسی که مستولی میکرده در زمان دلالت خیر را
و هرگاه بوده باشد شمس در وقتی از اوقات فاسد و در موضع ردی پس بدرستی که ملوک را میرسد دردها
و آفت در سینهها و همچو امراض میکنند از نعمتی بر مثل همچنین این است که مستولی بر این دلالت معکوس
بوده باشد یا باحتراق یا بچیزی دیگر و این بجهت آنست که مستولی و شمس هرگاه هر دو فاسد گشتند دلالت کنند بر
فساد حال ملوک و عامه مردم و عظما و نیز گفته است که هرگاه بوده دلائل در ما دل بر حج فعل ایشان بوده میباشد
سریعتر و هرگاه مریض کوکب شمالی بوده باشد بوده باشد دلالت عظیمتر و نمایانتر و اگر جنوبی باشد بوده
باشد دلالت کمتر و زمانش کوتاهتر و نیز گفته است که کواکب همه ایشان دفع میکنند بسوی نیرین مگر انکه جمیع
شود از برای کوکبی قوتها و علیها در وی زیاد شود در قوتش که در اوقت نیرین بسوی او دفع کنند و نیز گفته است
که هر زمان که مریخ صاحب شهادت باشد در کسوف بکند جنگ و خرابی او هرگاه مشتری باشد صاحب شهادت
بکند خیر و سلامتی او و نیز گفته است که نظر کن در وقت دلالت از برای عامه در طالع و از برای اموال ایشان در دوم
و از برای خویشان ایشان در سیم و از برای بیماران ایشان در چهارم و از برای اولاد ایشان در پنجم و از برای بیماریها
ایشان در ششم و از برای دشمنان و همسران ایشان در هفتم و ابن عباس و باندازه ایشان هر خانه را
میباشد دلالتی پس بدرستی که صاحب نیم هرگاه در بیت زائل باشد نظر کند بسوی مستولی دلالت کند بر
سفر طالع از برای اهل مشرق و عاشر از برای اهل جنوب و رابع از برای اهل شمال و سابع
از برای اهل مغرب و نیز گفته است که هرگاه جمع شوند دو نحس در برج حال انکه این دو نحس ... فته
شده باشند با ایشان باشد قمر پس نظر کن اگر بوده باشد ان برج در موضع حادث میکرده زلزله عظیمه و

خرابیها

خرابی شهرها و اگر برج آبی بوده باشد فساد بزرگی و مضرت شدیدی در آب هم چنین است حال در هر برج
بعد از انچه لایق بان بوده باشد و نیز گفته است که هرگاه مریخ در حال مشرق بوده باشد یعنی در وقت طلوع
پس بدرستی که او که مشرق بوده باشد نسبت بخصم و خصم مغربی بوده باشد نسبت باو مشرق غالب خواهد
آمد بر مغربی و هرگاه مریخ در حال مغربی بوده باشد مغربی غالب خواهد آمد بر مشرق و هرگاه بوده باشد
میان اهل مشرق و مغرب مقابله پس نظر کن بزحل و مشتری پس اگر ایشان مشرق بوده باشند بوده باشند قوی
اهل مشرق غلبه کنند بر اهل مغرب و اگر ان دو مغربی باشند قوی اهل مغرب غلبه کنند بر اهل مشرق
و اگر ان دو بطیء السیر بوده باشند طول انجامد مقاتله میان ایشان یعنی ان دو که بوده و اگر ان دو در برج
ذو جسدین بوده باشند بوده باشد مقاتله در چند دفعه و با دها و اگر ان دو در برج ثابت بوده باشد
بوده باشد امر قتال سخت پایدار و اگر انجو در برج منقلب باشد شدید باشد امر قتال در فاسد کردن
دنیا و نیز گفته است که هرگاه مریخ در وقت دلالت راجع بوده باشد در جو ... پدید آید قتال شدید
و فتنه طول کشد تا انکه زمان دلالت بسر آید و بدانکه زحل در شجعیت تر است از دو و مریخ در
دو شجعیت تر است از شب و نیز گفته است که راس کم است و ذنب مرد پس هرگاه مقارن کرد ذحل
ذنب او در وقت دلالت کند بر بازگشت و شدت و کمی انچه منسوب است باکل برج و بوده باشد پس اگر
زحل و ذنب در حوت باشند بوده باشد در مردم ترس عظیمی که بوده باشد بسبب اینها از قحطی شدید بود
پس اگر مریخ نظر کند بزحل کشته کردند ایشان و اگر قمر ناظر باشد بآفتها مانند و اگر زهره ناظر باشد زنده
شوند بعد حال ایشان بخوشی مبدل گردد و اگر شمس ناظر باشد پادشاه قادر و متمکن شود بر ایشان و
نیز گفته است که هرگاه کوکب قمر بوده باشد در وقت دلالت پس اگر در برج رطب مضر بوده باشد
منفعت کند ... شده و رطوبتها و اگر در برج یابس مضر بوده باشد انکوکب منفعت ... شوند منفعتها
از کوکب خشکی ... و اگر عطارد ناظر باشد پس بدرستی که آب نزدیک ایشان میباشد و مدت
... ایشان و اگر زحل ناظر باشد هلاک کنند ... گاه و بادها و حیوانها و جمودها و اگر مریخ
ناظر باشد بان هلاک کردند با آتش و شمشیر و اگر مشتری در برج ذو جسدین باشد پس بلا خوشی ...

نسل و چیزها مختلف هلاک کردند و نیز گفته است که هرگاه سعدی در تحت الشعاع نظر کند دلالت کند
بر دروغ بودن مدلولات ان از سعادت و اگر نحسی تحت الشعاع ناظر باشد بکوکب دلیل بوده باشد ترس از
دزدان و اگر ناظر باشد سعد در حالیکه راجع یا مقیم باشد یا تحت الشعاع دلالت کند بر خروج خوارج
و قتال اندکی و اگر هم دلالت سعد بوده باشد و هم دلالت نحوس دلالت کند بر انکه قوم میرسد بهم خیر
و هم شر و اگر در یکی از مبادی عطارد فاسد بوده باشد دلالت کند بر انکه دزدان و نویسندگان ... بند
پادشاه را بر ظلم کردن پس اگر در این حال مریخ ناظر باشد بعطارد دلالت کند بر دزدی و نیز گفته است
که هرگاه نظر کند قمر بسوی مریخ و عطارد دلالت کند بر اینکه جماعتی که در میانه ایشان معامله میباشد
طلب صلح و آشتی کنند از یکدیگر و نیز گفته است که هرگاه بوده باشد کوکب عظماء و کوکب عامه مردم نحس
راجع یا مقیم منظر کنند بسوی کوکب صاحب بلد بعداوت خروج کند بر حاکم شهر اهل مملکت و رعایا دشمن
حاکم باشند و اگر نظر از تثلیث یا تسدیس باشد بوده باشد دشمنان او اهل بیت او و اگر قوی بوده میباشد
مضرت پس بدرستی که در و نعقا نکه قطع کن بر ان حاکم هلاک کند و اگر سعود نظر کنند در این حال
پس گاه باشد که حاکم غالب سالم بماند تا انکه ببیند ان سعد را و اگر مریخ باشد بتعجیل کند هلاکت
را و اگر زحل ناظر باشد طول کشد حبس او تا انکه ببیند و اگر هم زحل و هم مشتری ناظر باشند اول
محبوس کرده و بعد کشته کرده بعد از انکه در حبس بلا و شدت بسیار دیده باشد و رسیده باشد و اگر در
برج ذو جسدین بوده باشد با او جمع کثیر در حبس کشته کردند و اگر یکی از نحسین ذو جسدین
باشد و نحس دیگر در برج منقلب پس بدرستی که ان حبس طویل باشد بلکه مرتبه بلکه بادشاهی بسیار
و فساد این امر در عالم بطول انجامد تا انکه ان نحس از ان برج بیرون رود و یا سعدی نظر کند که تحلیل
بر دارد نحوست را و سیل کند ... و نیز گفته است که قمر اولی است از برای انکه قیاس کنی بجهة دلالت
اشیا را بدلالت نیرین پس بدرستی که شمس هرگاه بوده باشد بطیء السیر و قمر ناقص النور در وقت
دلالت منحوس بوده باشد بلا و دلالت بر قتال طول کشد تا زمان دلالت یکدیگر ... بعلاوه و
این هرگاه شمس سریع السیر و قمر زائد النور بوده باشد در وقت دلالت و وقت هم دو بوده باشد

دلیل

و دلیل بر قتال محقق بوده باشد پس بدرستی که قتال بر نمی بگذرد و طول نکشد تمام شد کلام ص
مؤلف گوید که این بود خلاصه کلام بطلمیوس از قرار فهم شارح کلام او علی بن رضوان و انچه
متعلق میباشد بحکم بر حوادث جزئیه و طریق فهم از حوادث کلیه بحوادث جزئیه حال وقت آنست
که ختم شود مسائل اول و شروع شود در تقریر مسائل دوم در این باب انشاء الله علم بالصواب مسئله
دوم در تقریر طریقه سایر احکامیان در حکم بر حوادث جزئیه و ان مشتملست بر مقدمه و پنج
مطلب مقدمه در اصول کلیه که اختصاص بمطلبی دون مطلبی ندارد و از انجمله معرفت سال الحذا است
که بالاتفاق بعد از احکام سال برا و استدامرات اسطه نیز ... و در این باب خلاف بسیار است
نزد اهل هند خداوند ساعت تحویل حمل را سال الحذا دانند و احکام سال را از ان کنند و نزد محققین
اهل هند خداوند نوبت از برج انتها سال و نزد محققین فرس خداوند برج انتها را از قران
اصغر سال الحذا دانند و نزد ... مبتز را یعنی انکوکبی که در صورت طالع قوی تر و شهادت او قوی
دارد او را سال الحذا دانند و بعضی دیگران ستاره که قابل تدبیر قمر باشد بعد از انصراف قمر از
اجتماع و استقبال المقدم بر تحویلها را سال الحذا دانند و بعضی دیگر گفته اند که قابل تدبیر مبتز
سال الحذا است و این رای محققین بابلست و بعضی دیگر گفته اند که نظر باید نمود که تحویل بعد از اجتماع
است یا بعد از استقبال پس اگر بعد از اجتماع بوده باشد ان کوکبی که بر انجا در موضع شهادت
بیشتر دارد او را سال الحذا دانند و انجا در موضع عبارتست از موضع شمس و موضع قمر و جزو اجتماع
و سهم السعاده و طالع ستاره که شهادتش بیشتر بوده باشد او را سال الحذا دانند و اگر تحویل
بعد از استقبال بوده باشد سهم السعاده را بر جزو استقبال المقدم دارند خواه انکه بیشتر حظ و شهادت
میدارد در این مواضع ناظر بوده باشد بطالع یا ساقط او را سال الحذا دانند و مبنای احکام سال را
بران گذارند و از ... در مصر با بحکم کنند و نزد جمهور احکامیان خداوند طالع سال را سال الحذا
دانند و نزد بعضی مستولی بر طالع سال را سال الحذا دانند و نزد ... کوکبی که شکل او در طالع
سال بیابد که در منتقل از برج ببرج دیگر یا از جهتی بجهتی دیگر یا از جانب آفتاب بجانب دیگر

بعضی مشایخ مغرب گرده با مکس و بعضی منفعت صاحب نوبت در طالع قران سال تحویل دانسته اند و طریقه شیخ آنکه
مذکور شد آنست که صاحب طالع سال اول با دهند و سال دوم بکوکبی که فلک او در زیر فلک اول
باشد و هم چنین سال هشتم بکوکبی صاحب طالع و هم چنین نوبت را صاحب دور مینامند و صاحب
نوبت را در سال اول خداوند ساعت میدانند و هم چنین بترتیب افلاک و آنچه در این ازمنه معمول
و مشهور میباشد قول جمهور است که خداوند طالع سال بعده باشد **از جمله** واجب است که ستاره
ایست که در وتد بوده باشد **از جمله** قابلیت دانستن ستاره ایست که قمر تدبیر خویش را باو دهد
و با قابل تدبیر نیز نوبت یا مبتنی علی اختلاف الاقوال **از جمله** سهم اول و دوم است و در ان نیز
خلاف بسیار است و مشهور آنست که در طالع قران از آفتاب باید گرفت تا زحل یا از زحل
تا طالع آنچه حاصل شود باید از درجه طالع انداخت تا بجایی که زحل در آن موضع سهم اول باشد و سهم
دوم از قمر باید گرفت تا مشتری یا از مشتری تا طالع آنچه حاصل شود باید که طرح نمود از جایی
که در آن موضع سهم دوم بوده در طالع سال باید که از آفتاب گرفت تا پانزده درجه اسد و برابر
از فزود درجات قمر آنچه حاصل شود که نمود از موضع شمس و سهم دوم از قمر تا پانزده درجه
سرطان و درجات شمس برابر از فزود آنچه حاصل شود از درجات قمر باید انداخت و بعضی گفته اند
سهم اول از آفتاب تا زحل آنچه حاصل شود باید انداخت از طالع و سهم دوم از شمس تا مشتری آنچه
حاصل شود نیز از طالع انداخته **از جمله** مستولی بر جزوی از اجزاء فلک بروج است و در ان
نیز خلاف عظیم است و ترتیب تحقیق قول کوشیار است در مجمل الاصول و آن آنست که هرگاه
طلب کنیم مستولی بر خانه از خانه های فلک را نظر نماییم بسعد یا بحظوظ آن خانه پس آنکه حظش
در ان خانه بیشتر است او مستولی است و مانع نیز باشد که قرار داده شود در این موضع از برای
صاحب خانه پنج شهادت و از برای صاحب شرف چهار و از برای صاحب مثلثه اول سه و از برای صاحب
مثلثه دوم یک و از برای صاحب حد دو پس هر کوکبی که در حظ خویش باشد حظش مضاعف
است از صاحب بیت هرگاه در بیت خود باشد از برای او ده شهادت می باشد بعد از

این باید که این

51

این باید که این شهادات را جمع نمود آنکه شهادتش بیشتر است اولی میباشد بان خانه و تدبیر
و آنکه شهادتش نزدیک باشد شریک او است و اگر دو کوکب در شهادت مساوی باشند
صاحب خانه اولی بتقدیم است مگر کوکبی که حال در ان خانه میباشد با اندک شهادت بکی از مستولی
بر انجا نمیباشد مثلا حمل بده درجه مریخ که صاحب بیت است از برای او پنج شهادت است
و شمس که صاحب شرف است از برای او سه شهادت و هم چنین شمس که صاحب مثلثه اول است
در روز از برای او دو شهادت دیگر است و مشتری که صاحب مثلثه دوم است در روز از برای
او یک شهادت و زهره که صاحب حد است از برای او نیز یک شهادت پس او لی کواکب بان
خانه شمس است که از برای او پنج شهادت و شریک او است مریخ که از برای او چهار شهادت است
بر این قیاس باید نمود **از جمله** مبتز است و در ان نیز خلاف است حاصل کلام اکثر این راجع
کرد ان کوکبی است که در اقوای بیوت طالع آرا سته بقوای خود در موضعی باشد اکثر کواکب بان
ناظر باشند **از جمله** مواضع اجتماع و استقبال و دو تربیع قمر با شمس است که مدار کار و بعد خوانند
و باره دیگر مصطلحات میباشد که در مداخل مسطور است و بعد از معرفت این اصطلاحات هرگاه
کسی خواسته باشد که حکم کند بر طالع سال العالم باید آنست که مطلوب و معرفت حال جمله ربع
مسکون میباشد باید که طالع تحویل شمس یا وقت نائبه از حمل را با قبة الارض استخراج نماید
و هرگاه مطلوب معرفت حال الشهری بخصوص بوده باشد باید که طالع تحویل را با فق الشهر استخراج
نماید و در تعریف قبة الارض نیز خلاف نموده اند بعضی افق استوا را که در وجه طول ان بوده
باشد از افق قبه دانسته و بعضی افق که عرض می و شش درجه و نیم تخمینا و طول نود درجه
که وسط معمور است قبة الارض دانسته و آنچه از کلام بطلمیوس ظاهر میشود قبة الارض آنست
که عرض سی و شش درجه و طولش شصت و پنج درجه از جزایر خالدات بوده باشد پس
اگر مطلوب معرفت حال الشهری معین بوده باشد باید که طالع در یک بیوت را با افق آن شهر
تسویه نموده و مواضع کواکب و مواضع سهام را معین نموده مستولی بر طالع و مبتز از صورت
طالع را

استخراج نموده و سال تحویل را علی اختلاف الاقوال معین نموده و مزاج انها را با طالع سال موافق
آن شهر ساخته و ان مزاج را با طالع قران اصغر که طالع سال فرع آنست با قران اوسط که ان فرع
قران اعظم و ان فرع قرانات اقدم است بایکدیگر مزاج داده و از ان مزاجها یک مزاج بدست آورده
از اصل دانسته با مزاج فرع که مزاج طالع سال العالم است ملاحظه نموده موافقت و مخالفت
از معلوم نموده اگر موافق است یا مساعد حکم نمود و اگر مخالف است میانه ایشان استشهاد بطالع
اجتماع یا استقبال المتقدم بر تحویل نموده و بحسب شهادت او حکم نمایند و اگر شهادت او نیز مخالف
هر دو بوده باشد توقف در حکم نموده چنانکه بطلمیوس در ثمره میگوید که هرگاه اول برابر بد
باشد و هیچ طرفرا ترجیح بر دیگری نبوده باشد نظر کن با اجتماع یا استقبال المتقدم پس اگر او نیز برابر
باشد و ترجیح نداشته باشد پس تعجیل منمای در حکم نمودن و صبر کن و به بین که حدوث مناسب بر حسب
حکم مینماید و باید که معلوم بوده باشد که احوال العالم علوی تابع میباشد با احوال العالم سفلی در شرف
و لالت میکند بر شرف و هبوط بر هبوط و صعود بر صعود و مجد بر اتحاد و سعود بر سعادت
و رجوع بر رجوع و بر این قیاس و هم چنین صورتهایی که در عالم سفلی میباشند مطیع و تابع صورتهای
میباشند که در فلک میباشند مانند صورتهای عقرب ها و مارها تابع صورت شجاع میباشند
در فلک و صحابه تابع صورت اسد میباشند و بر این قیاس و لهذا اصحاب طلسمات عمل طلسمات در حلول
کواکب در این صورتها نمایند و گفته اند جمهور اهل این صناعت که هرگاه طالع سال در برج ثابت بوده
باشد حکم تمامی سال را از ان کنند و هرگاه برج ذو جسدین باشد حکم نیمه اول سال را از ان کنند
و حکم نیمه آخر از حلول شمس میزان و طالع ان نمایند و هرگاه منقلب باشد حکم فصل اول را از
ان کنند و حکم فصول دیگر را از طالع حلول شمس بر نقطه انقلاب و نقطه اعتدال دیگر کنند
و لیکن حکم انها نیز مثل حکم طالع سال بوده باشد بی تفاوت و نیز گفته اند که ملتها و دولتها چون
فی الحقیقه وقت معینی ندارند طالع سالی که ان ملت یا دولت در ان ظاهر شده بجای
طالع ان ملت و ان دولت گذارند و هم چنین مواضع کواکب را در جای مواضع کواکب انها فهمند و نیز

گفته اند

گفته اند که حکم خلفا و سلاطین اهل ملت و دولتها اگر مولد ایشان معین بوده باشد از طالع
ولادت ایشان کنند و اگر معین نبوده باشد از طالع جلوس ایشان یا از دخول ایشان بشهر یا
که مقر خلافت و وطن فرمانروایی ایشان میباشد کنند و نیز گفته اند که سعد راجع یا محترق ضعیف
بوده باشد از سعادت بخشیدن چنانکه نحسی که مقبول باشد در جای خود باز ایستادن از شرارت
نمودن و نیز گفته اند که اوتاد دلالت کنند بر قوت امر و ظهور و تمام شدن ان و مایل الاوتاد
دلالت کنند بر چیزیکه امید حصول ان بوده باشد و ایشان در باب ظهور و قوت متوسط اند و
زایل و ساقط دلالت کنند بر آنچه فوت شده است و بر کم نامی و مخفی بودن صاحب کفایة التعلیم
گفته است که کارهای عالم سفلی سه نوع است یکی عظیم قدر و مدید مدت چون کارهای ملت
و دولت و طوفان و امثال ان و دیگر حقیر قدر و کوتاه مدت چون کارهای زراعت و صناعت
و خدمت و مانند ان سیم میانه قدر و میانه مدت چون کارهای امارت و ریاست و سیاست
و مانند ان و کارهای کان عالم علوی هم سه نوعند یکی رفیع رتبت و بطی حرکت و ان سه
کوکب علویست یعنی زحل و مشتری و مریخ و دیگر وضیع رتبت سریع حرکت و ان سه کوکب سفلی است
قمر و عطارد و زهره و سیم میانه رتبت و میانه حرکت و ان نیر اعظم است و چون کارهای عظیم قدر
و مدید مدت لایق تر بود بکارهای کان رفیع رتبت و بطی حرکت و کارهای حقیر قدر و قصیر مدت
لایق تر بود بکارهای کان وضیع رتبت سریع حرکت و کارهای میانه قدر و میانه مدت
لایق تر بود بکارهای کان میانه رتبت و میانه حرکت دانستیم که مدبر کارهای دولت
و ملت و طوفان و مانند ان زحل و مشتری و مریخ است در اغلب احوال اگرچه از تدبیر دیگر
کواکب خالی نیست و مدبر کارهای امارت و ریاست و مانند ان آفتاب است در اغلب احوال
اگرچه از تدبیر کواکب دیگر خالی نیست و مدبر کارهای زراعت و صناعت و خدمت قمر و عطارد
و زهره است در اغلب احوال اگرچه از تدبیر دیگر کواکب خالی نیست و هرچه بالای کواکب علویست
از ثوابت هم معین علویه اند و آنچه در زیر کواکب سفلیه اند از دنیا ذلک و مانند ان هم معین کواکب سفلی اند

لیکن امانت ثابت بمنزله امانت صاحب صناعت است متعلم را آن صناعت را و امانت سیارات بمنزله امانت آلت صناع را و علویه و سفلیه خدمتکاران شمس اند و شمس مخدوم همه است و بدانک سبب جاری او واسطه کواکب سعود ذات و از همه عظیم تر است و جرم او همه را بپوشد و نیز گفته است که معلوم است که زحل دلیل فساد و فنا و حوادث است و مشتری دلیل بقا و کون و عدل و صورت نه بندد در عالم سفلی که هیچ کونی بی فسادی حاصل آید یا هیچ فسادی حاصل آید بی کونی بسبب علتی که آن اصل استوار است در مقدمات علم طبیعی و شرح آن مذکور است در مبادی علم الهی پس قصد زحل بالذات در تدبیر کارهای سفلی تحصیل فساد است بطریقی که لابد فنا حاصل آید و بالعرض کار او حصول کون است بطریق ابتدا و ظهور و قصد مریخ هم تحصیل فساد است بدان سبب که نحس است چون زحل لیکن نه بر طریق کمال از آنجهت که نحس اصغر است از این جهت گفته اند که زحل در کارهای دول و ملل که آن کارهای عظیم قدر و عظیم مدت است دلیل فساد دولت گذشته است و بدایت ظهور دولت پیش آینده و مشتری دلیل کمال دولت پیش آینده است و بدایت فساد دولت گذشته و مریخ اگر ممازج زحل باشد دلیل حرابت برای استیصال اسباب دولت گذشته و اگر ممازج مشتری باشد دلیل حرابت برای حمایت اسباب دولت پیش آینده و اگر ممازج هیچیک نباشد دلیل فتنه است در کارهای حقیر و قصیر مدت و قمر بمنزله زحل است و زهره بمنزله مشتری و عطارد بمنزله مریخ در کارهای میانه قدر و میانه مدت و شمس بمنزله پادشاه است و کواکب دیگر بمنزله حشم و رعیت پس چنانکه پادشاه مطلع رعیت نگاه دارد بنظر کردن در احوال ایشان و ایشان ساقط قدر و ناچیز باشند در مجلس پادشاه هم چنان هرگاه که این کواکب بنظر آفتاب باشند دلیل صلاح حال است بنظر ایشان و هرگاه در حد آفتاب باشند دلیل منفعت عالم است با اجتماع ایشان و نیز گفته است که چنانکه صفات ستارگان سیاره دو گونه است یکی صفات مزاج ایشان و دیگر صفات تمزیج ایشان هم چنین صفات ستارگان ثابته دو گونه است اما مزاج ثابته را تشبیه کرده اند بمزاج سیارگان چنانکه مزاج سیاره را تشبیه کرده اند بمزاج زمینی برای آنکه مزاج ثابته را نتوان دانست مگر از روی تشبیه بمزاج اجسام

زمینی

زمینی چنانکه بیان کرده ایم و مزاج ثابته از روی تشبیه بمزاج سیاره دو نوع است مفرد و مرکب اما مفرد چنانکه گویند فلان مزاج مریخ دارد و آخر النهر مزاج مشتری و مانند آن اما مرکب چنانکه گویند کف الخضیب مزاج زحل و زهره دارد و عیوق مزاج زحل و مریخ دارد و در ترکیب هر کوکبی را که مقدم دارند مزاج او غالب است و مزاج آخر مغلوب و از ثابته هیچ جرم او را بینگرد و در دنیا فتنه در چشم چون پاره ابر نموده است از اسحابیه گویند و مزاج او در قطع نور و سعادت چون ستارگان پاره ابر است که پیش نور آفتاب فتد و نور او را قطع کند از زمین و از آن جهت است که گفته اند که سحابی نور بصر را باطل کند چون بر موضع نیرین افتد هم مزاج نیرین دارند با مزاج نحسی چنانکه ثریا مزاج قمر و مریخ دارد و معلف مزاج مریخ و قمر و نزد اهل هند کید سحابیست برای آنکه اثر آن در نحوست قویست چون اثر سحاب و لیکن سیران او ذکر ننموده است و دور او کمتر از دور ثابته است و سیر او بر حساب معلوم نزد ایشان و دوران حساب خلافها است و اما تمزیج ثابته هم دو نوع است یکی مزاج دادن صورتهای ثابته است و دیگر مزاج دادن جرمهای ثابته اما مزاج دادن صورت ثابته آنست که بدانی که هر صورتی از آن صورتهای آسمان دلیل است بر صورتی از این صورتهای زمینی و صورتهای زمینی آن صورتهای آسمانی را مطیع و منقاد است چنانکه بطلمیوس میگوید که صورتهای که در عالم ترکیب واقع اند مطیع اند از برای صورتهای فلکی و مثالش آنست که حمل و ثور و دو لیل ندیحا نوری که چنگال دارد بر طریق عموم و بر طریق خصوص حمل دلیل است بر گوسفند و ثور بر گاو و بر این قیاس پس هرگاه صورتی ازینها ضعیف گردد بعلت کسوف یا خسوف در داخل مدلول از انگیتی سعد هرگاه و یکی از آنها قوی گردد بجهت بودن آن در طالع یا عاشر حادثه او را قوت و غلبه باشد اما مزاج دادن جرمها آنست که چون حاجت افتد در اختیار در قران قمر با کوکبی دیگر از آن کواکب ثابته متغیر نگردد و از قران بکوکبی باید کرد از ثابته که مزاج هر دو دارد و بدانکه صورت ثابته را در طلسمات اثریست که هیچ سیاره را این نیست و جرم ثابته را در سعادتهای عظیم آن اثر است نیز که جرم و نظر هیچ سیاره را نیست لیکن عاقبت نحوست اهل تباه کند و هم چنین رسیدن تسییرات با جرم ثابته از سعد اعظم

خاصه در قطع عمرها و بدین سبب جوزهر دلیل قطع است و ذنب را قاطع خوانند و نیز گفته است که هرگاه دو حکم متضاد لازم آید از دو دلیل یکی مقدم و یکی مؤخر متأخر حکم متقدم را باطل کند اگر قوی باشد جهت باطل کردن طوفان احکام عمرهای بعد از او و اگر ضعیف تر یا مساوی بود و معنی هر دو حکم متقدم بدید آورد لهذا در قرانات و کسوفات حکم مطلق نباید نمود بلکه مقید باید نمود بدلیلهای متأخر نیز گفته است که چون قوت سعد و نحس هر دو برابر باشد اثر نحس زودتر پدید آید بدان سبب که زحل قوی تر از مشتری است و مریخ قوی تر از زهره است بسبب اعتلاء فلک و عظم جرم و بطوء سیر و نیز گفته است که سعد باشد که شهادت نحس را قبول کند که کریم است و نحس قبول نکند که لئیم است و نیز گفته است که نحس که خداوند هشتم بود و از هشتم ششم و چهارم و هفتم باشد ضرر او زیادت باشد چنانکه سعد که خداوند طالع و عاشر و حادی عشر و خامس و تاسع بود نفع او زیادت بود بسبب اجتماع مزاج ذاتی و عرضی و نیز گفته است که هر کوکبی که در خانه خود باشد فعل خود کند و چون در خانه دیگری باشد فعل او ممزوج گردد بفعل خداوند آن و نیز گفته است که طلوع آفتاب نتایج ایشان را چون جزو اجتماع و استقبال و طالع هر دو و سهم السعاده اثری عظیم است در کلی احکام و نیز گفته است که در شکل هر طالع که هست مدار حکم بر کوکب بیتر است پس بر کوکبی که متصل بود و قرابت کوکب متولی پس قابل تدبیر هر یک پس جز قابل تدبیر قمر پس صاحب بیت هر یک اگر او را یافت شود و دوم و سیم شریک شوند در این ترتیب ممکن است که هیچ یافت نشود آنگاه طالع را اثری چند نباشد و نیز گفته است که مثلثات طالع و نیرین را اثری است قوی در سعادت و نحوست تا آن حد که سعادت ایشان نحوست هر دو و نحوس را دفع کند اگر چه قران نکرده باشد در طالع و نیز گفته است که چون درجه طالع زیاده از پانزده درجه برجی باشد خداوند برج دوم شریک خداوند طالع باشد در حکم و اگر زیاده باشد از بیست و پنج درجه حکم بر خداوند دوم باشد و نیز گفته است که برج بیت خانه دلیل ظاهر است و برج ... دلیل باطن و نیز گفته است که عطارد با هر کوکب که یار شود مزاج او قبول کند در خاصه که آن مزاج اهوائی باشد و نیز گفته است که ضرر آفتاب از قران مریخ و مقابله زحل بیش و ضرر ماه از قران زحل و مقابله مریخ تمام شد کلام صاحب کفایة التعلیم مؤلف گوید که این بود جمله از

قواعد

قواعد کلیه که مناسب این مقام بود و بیاد دیگر از قواعد که در کتب معتبره این فن مسطور است که ذکر آن مناسب طول این رساله باشد بعد از تمهید این مقدمات مذکور میشود که بحکم استقراء ابحاث که عادت جاری رفته است که اهل از طالع سال استنباط مینمایند احوال طبقات مردم است و احوال تغییرات هوا از سرما و گرمی و خشکی و تری و احوال امراض است و احکام اسعار و احکام حرب و فتنه لهذا در خاتمه مطلب قرار داده شد از برای ذکر مقاصد مزبوره مطلب اول

در دانستن حال طبقات مردم صاحب لطائف الکلام گفته است که احوال ملوک و سلاطین و حکام را از نیر نوبت و درجه عاشر باید دانست و احوال اعوان و انصار و اموال ایشان را از یازدهم و مشتری و احوال وزراء و کبار و اشراف و صلحاء و معتبران و خزاین و اموال السلطان از مشتری و درجه یازدهم و زهاد و عباد و متصوفه از مشتری و درجه یازدهم و احوال خواتین و محبوبان از زهره و درجه دهم و احوال نواب و حجاب و خادم ملوک و اصحاب دیوان و محاسبان و عمال و خازنان از عطارد و درجه یازدهم و احوال زنان از درجه هفتم و زهره و احوال اهل ملاهی و طرب و ساده زنخان از زهره و درجه پنجم و احوال اهل معادن از مشتری و درجه دوم و احوال رعایا و عوام الناس از قمر و درجه طالع و احوال الفیوج و رسل و جواسیس و محبان از قمر و درجه نهم و احوال کوتوالان و اهل صحرا و اطراف بعید و حسادان و دعاوین و ... از زحل و درجه هفتم و احوال تجار و اهل بازار و بیاعان از عطارد و درجه دوم و احوال غلامان و خادمان از زحل و درجه ششم و احوال کدخدایان و منافقان و شب زدان از زحل و درجه دوم و احوال مردم اوباش و مفسدان و دامنان از مریخ و درجه نهم و احوال علما و قرآن از زهره و درجه نهم و احوال کوکبان از عطارد و پنجم و احوال رای و تدبیر و اعتقاد و عقل و انصاف از مشتری و سهم الغیب و صاحب متولی ... از عطارد و احوال بیماری و حلقه از خانه ششم و صاحب متولی و زحل و عطارد و قمر و سهم هر یک بنگرند و احوال وبا و موت و نکبت از خانه هشتم و صاحب متولی و سهم هر یک بنگرند و احوال انتفاعات و بناها و عمارات و زراعت از زحل و درجه چهارم بنگرند و احوال دواب بارکش و عدد او و فروض از زحل و دوازدهم بنگرند و احوال کسب و معاش و دخل و خرج مردم از

مشتری و سهم السعاده بخانه دوم باشد و احکام حکم کردن صاحب مستولی هر خانه را باید تخمین کرد و همچنین
ان کوکب که در ان خانه حال باشد و هم چنین سهم هر عضوی از بدن ساختن و قوت و ضعف سهام تابع صاحب
باشد که سهم او در وی باشد و بعد حال هر یک از ان دلایل نیکو تامل باید کردن و بعد ها قوت و ضعف
هر یک از شناختن و با هم امتزاج دادن هر یک که قوی تر باشد فعل ان ظاهر تر باشد همچنین نظر سعود و نحوس
و قبول و رد را اعتبار کنند پس هر انچه کرد دلایل و قوی بعد بقوتهای ذاتی و عرضی حکم کرد و مدلولات
ان خانه تمام باید خواه مدلولات مردم باشد یا اجناس دیگر و هرگاه که دلایل خانه ضعیف باشد
ذاتی و عرضی حکم برخلاف ان باید نمود و قوت و ضعف ذاتی انست که با اختلاف طوالع مختلف نشود و عرضی
انست که باختلاف طوالع مختلف شود و صاحب ثمار و اشجار گفته است که آفتاب در وقت تحویل
مقابل بود ... ناظر بود ... دلیل عدل پادشاه بود و امانت و انصاف و نیکی احوال اخوان و نظر عداوت
بود عدل و انصاف غایب اما موجود نباشد اگر شمس بزحل ناظر بود بتثلیث ظلم کند و صورت عدل و اگر
بعداوت ناظر بود ظلم و جور صریح باشد و چون طالع ... بود و اگر شمس باشد و چون طالع شبی باشد
قمر بود حکم همین بود اما کمتر از شمس و اگر سعد ... سهم الغیب باشد رایهای پادشاه صواب بود و نظر
بر عدل و ... و اگر نحس ... باشد حکم برضد بود و اگر زحل نیکوحال بود ...
شود و اگر مشتری ... باشد ... نیکو باشد و اگر بدحال باشد عکس این بود و قیاس دیگر کواکب
همین است با منسوبات هر یک اما از این کواکب هر کدام که در وبال یا هبوط خود ... ناظر باشد ان قوی
کار بالا گیرد و اگر بخانه یا حظوظ دیگر چنین اتفاق افتد بقدر مناسبت این رسد اما اگر در وبال و هبوط یا ...
جاهای بد ... در انجا ها بود دلیل افتادن بود از سعادت مناسب جایگاه اما نحس میان دو سعد ...
کرکند که متصل باشد که بد بود و نیز میان دو نحس دلیل ... بود مناسب برج اما اتصال
و انفصال هر کوکبی از سعود و نحوس حکم همین باشد و این حالات را در وقت تحویل سال
اعتبار کنند که اثر ان عظیم تر باشد ... گفته است که در احکام جزئیات هرگاه که
کوکبی راجع بود دلیل بود بر ... کار ها و رایهای خطا و کم ثباتی در ...

اما هرگ

اما محترق بودن دلیل بیماری بود و موت و نکبت و اندوه در منسوبات ان و بریان رفتن و نیز گفته است
که اگر آفتاب در عاشر طالع سال یا فصل باشد قوت حال پادشاه بود و اگر در نهم بود سفر کند پادشاه
و اگر در خانه چهارم باشد ساکن باشد در مملکت خود و اگر در خانه ساقط بود از رعیت دور افتد و
هر خانه را قیاس همین است و اگر طالع شبی باشد حکم قمر همین باشد و نیز گفته است که اگر صاحب طالع در طالع
بود قوت حال مردم باشد و اگر در رابع بود مقبول در ان شهر ... خوشی باشند و اگر نا مقبول بود ...
باشند و اگر در هفتم باشد مردم بکرایند با خصمان و اگر در عاشر بود در طلب صحبت پادشاه و اکابر
رغبت نمایند و حرمت ... و اگر در هشتم بود ... باشند و نکبتها ببینند و اگر در ششم بود بیماریها حادث
شود و قیاس خانهای دیگر همین باشد و نیز گفته است اگر صاحب قمر طالع در عاشر بود یا حادی عشر ...
معاش مردم بسلطان باز گردد و اگر در خانهای سعدان بود یا از سعود باشد بلطف از رعیت خواهند
و اگر در خانهای نحسین بود یا کوکب نحس باشد بعنف ستانند مال و معاش مردم بزیان برند و نیز گفته است
اگر صاحب خمس بصاحب طالع پیوندد بنظر مودت مردم سفر کنند برضا و دلخوشی و اگر نظر عداوت بود سفر
ضروری افتد اما اگر صاحب طالع بصاحب نهم پیوندد بنظر مودت مردم مایل شوند بسفر و اگر نظر عداوت
بود بکراهیت ... اما اگر ان کوکب زحل بود از شدت و قحط و تنگی کریزند و اگر مریخ بود از لشکرها و خواست
... ایمنی ... و اگر کوکب سعدان باشد سفرها با راحت بود و ... نفع و بقامهای متبرک ...
خاصه که نظر تثلیث بود و هم چنین اگر صاحب طالع بصاحب پنجم پیوندد مردم طلب فرزندان کنند و اگر نظر مودت
بود فرزندان نیک برایند و تربیت کنند و اگر صاحب پنجم بصاحب طالع پیوندد حکم همین بود و اگر از افتاد
پیوندد دلیل بیاری ... و تناسل باشد خاصه که کواکب نیکوحال باشند و در بروج بسیار فرزند ...
بخلاف این بود حکم برضد کنند و حکم طریق لباس و اختیار ... همین باشد و نیز گفته است که ... صاحب
دلیل سلامتی مردم بود و اگر ان خانه نحس باشد یا منحوس بیماریها پدید آید از مزاج کوکب نحس یا نحس کننده
پس اگر نحس ... عطارد و ماه در صورت طالع نیکوحال باشند خاصه عطارد در اوتاد باشند یا در عاشر
باشند بیماران علاج پذیرند و نیز گفته است اگر صاحب ... نحس ... باشد ... باشد و ...

بود خاصه که صاحب سادس ناظر بود بدو بنظر عداوت و صاحب طالع و قمر هم در بد حال بوند و هر کوکب که
صاحب ثامن بود و منحوس یا محترق شود موت از طبیعت ان کوکب حادث شود اگر ان کوکب زحل بود موت از
تنگی و قحط و ظلم و بیماریهای ... و طویل مدت و هم چنین انچه منسوب بزحل بود و اگر مریخ بود قتلها
بیماریها ... و طاعون و انچه منسوب بمریخ بود همه باشد اما اگر برج ثامن خانه زهره بود ...
مرگ زنان و حیوانات باشد و اگر خانه عطارد بود مرگ کودکان و بازرگانان و منسوبان عطارد بود و بر این
قیاس در بروج دیگر و اگر ثامن حمل بود بیماریها در سر و دماغ و اطراف و باشد و در کوه ... و اگر ثور
باشد بیماریها در گلو و اطراف و در گاو و گاومیش و اگر جوزا بود در بغل و دستها بود و بر این قیاس
در سایر بروج و نیز گفته است که در صورت طالع هر کوکب که بقوتهای ذاتی و عرضی آراسته بود حکم همه سال
یا فصل از طبیعت ان کنند و اگر بیشتر کواکب نیکوحال باشند احوال العالم در ان سال یا فصل بر سعادت بود و ایمنی
و تندرستی و فراخی و بسیاری کشت و معاش و نیکوئی ارتفاعات و میوها و داد و عدل ... و توالد
و تناسل و ... فرزندان با اقبال افتادن نتیجهای خیر و اگر احوال کواکب بضد این بود حکم بر عکس
افتد و نیز گفته است اثر اتصالات نیکو در اوقات امن و آرام عالم عظیم تر بود از انجهت که مقتضی اسباب
دلالت شود پس اثر ان ... در راحت و فراغت ... پادشاه و خلایق و اثر اتصالات بد در وقت
خوف و تشویش قوی تر بود ... حکیم کوشیار گفته است در مجمل الاصول که معظم احوال سال
بر طبیعت کوکبی که اقوی بود ... باشد در صورت طالع سال و نیز گفته است که حکم میشود از برای ... از طالع
و مستولی بر ان ... و از قمر و حکم میشود از برای سلطان از شمس در روز و قمر در شب و از وسط السماء و صاحبش
در روز و شب حکم میشود از برای وزرا و کتاب و منشیان از عطارد و از برای اهل صلاح و دیانت از
... و از برای خاندانهای قدیم و مشایخ از زحل و از برای لشکریان و ارباب سلاح از مریخ و از برای زنان و
امردان از زهره و از برای فیوج و قاصدان و رسولان و خبر آورندگان از قمر و نیز گفته است که نظر میشود
از برای هر نوعی از انواع مردم بسهم کوکبش و نظر میشود از برای صحت بدان و نفسها و امنیت و سلامتی
ذاتی و از برای جاه و قدر و نام و آواز ... از سهم السعاده ... کواکب نظر

میشود

میشود از برای حال الاموال رعیت و سعد ایشان در معاملات از دوم و صاحبش و سهم السعاده و صاحبش و
... صاحب طالع و قبول بعضی از بعضی و نیز گفته است که نحس کردن حلول شمس در اولهای
برجهای منقلب را پس اگر نظر کند سعدی ... دلالت کند بر علو احوال مردم و رفعت ایشان و بسیاری
خیرات ایشان در ان فصل یعنی از منسوبان ان کوکب و بالعکس هرگاه ناظر بود نحسی ... باشد و نیز گفته
است صاحب سهم السعاده و سهم الغیب صاحبان ... ایشان هرگاه در مکانهای نیکو بوده باشند و نظر کنند بعضی
بسوی بعضی بنظر مودت دلالت کنند بر همه خیرها و اگر برخلاف ان باشد حکم برضد آنست و نیز گفته است که سهم
الغیب دلالت کند بر ... سلطان و رای و عقیده او پس هرگاه سهم مزبور صالح باشد صالح باشد این احوال
از سلطان و هرگاه فاسد باشد سهم فاسد باشد این احوال از او و نیز گفته است که هرگاه یافت شود ...
... کوکب یا بیشتر که از برای ایشان در ان خانه حظی بوده باشد بسیار بوده باشد در ان سفر مردم
و نیز گفته است که اقلیم اول منسوب بزحل است و دوم از برای مشتری و سیوم مریخ و چهارم شمس و پنجم زهره و
ششم عطارد و هفتم قمر ... پس هرگاه صالح بوده باشد کوکبی صالح بوده باشد حال اقلیمش و هرگاه فاسد بوده
کوکبی فاسد بوده باشد حال اقلیمش یعنی در تحویل سال مولف گوید که اگر نسبت اقالیم بکواکب باین ترتیب بخلاف
مشهور است و لیکن موافق حال ... هر اقلیمی انچه این حکیم ذکر نموده است درست است و مشهور در ترتیب
اقالیم بترتیب افلاک کواکب ... از زحل تا اقلیم اول تا آخر بعد از ان حکیم مزبور گفته است
که هرگاه نظر کند مریخ بشمس یا صاحب خانه شمس از بروج آتشی یعنی مریخ در بروج آتشی بوده باشد و
باشد این نظر نظر عداوت ... پادشاه وقت را مکروهی از جانب مشرق و هرگاه بوده باشد مریخ در انجا
و بروج بادی از جانب مغرب مکروهی رسد پادشاه را و در بروج خاکی از جانب جنوب و در بروج آبی
از جانب شمال و نیز گفته است که تسییر ... درجه طالع تحویل را و هم چنین درجات کواکب را از وقت
... سعد و نحس بقدر سیر وسط شمس ... پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه و حکم میشود با نچه حادث
میشود از جنس سعد و نحس که تسییر بان میرسد یعنی از برای هر صنف مردم و هم چنین سایر احبار کواکب را
تسییر ... و بحسب ... سعود و نحوس و شعاعات ایشان حکم میشود انچنانکه در ... و ...

سابکه
کفته است چنانکه در مقدمه مبین گشت که ملل و دول را ابتداء معلوم نباشد پس بقیه طالع
آن دولت یا ملت در آن ظاهر گشته است یعنی بحسب طالع انسال او و صاحبش او شمس و قمر این نسبت مخصوص
قوالع سالی یکه در جمیع طالع اهل هر کاه منتهی شد پس سیکی از قوالع بجمیع پادشاهی از آن دولت یا ملت ربا
ربعی از اینا نازاین دلاه هر کدام که اقوی باشد نایر و فعلات اقوی میباشد در این باب
هر کاه کوکبی بعید مباشد در برج انتهاء طالع دولت نقل تحویل سالی دلالت کند بر فوت بزرگی از
دولت بر طبیعت کوکب اگر آن کوکب زحل باشد شیخی از مشایخ آن دولت و اگر مشتری باشد وزیری یا قاضی
یا عالمی و اگر مریخ باشد لشکر کشی و اگر زهره باشد زنی و اگر عطارد باشد کاتبی و اگر شمس باشد پادشاه
و اگر قمر باشد بزرگی از اهل خانه پادشاه تمام شد کلام حکیم در این مقام و صاحب کفایة التعلیم گفته
است که حکم کلی اصناف مردمان دو نوع است برای آنکه طالع قران و آنچه خداوند آنجا و از قمر و از کواکب
متغیره در شکل طالع و آنچه متولی بر برج انتهاء برای آنکه ضعف و قوت و سعادت و نحوست هر یک از آن
دلایل دلالت نماید بر ضعف و قوت اشخاص و سعادت و نحوست احوال ایشان و اگر همه قوی و سعود باشند دلیل
کند بر غایت قوت و سعادت ایشان و اگر بعضی و بعضی باشند دلیل کند بر توسط حال ایشان و آثار مزاج متنزع غالب
باشد در بیشتر سال بر طالع مردمان در مزاج هوا چنانکه اگر مریخ متنزع باشد مثلا مزاج هوای انسان گرم
باشد و طبایع مردمان مایل بود باستعمال اسباب مریخ چون حالت حرب و ... و آنچه فتنه
و ... و آنچه منسوب بمریخ باشد از معدن
و نبات و حیوان ... و همچنین اگر متنزع کوکبی دیگر باشد آثار مزاج او غالب
گردد و اگر متنزع چند کوکب باشد آثار هر یک غالب گردد و اگر هیچ متنزع نباشد آثار مزاج متولی
غالب آید و اگر متولی نیز نباشد آثار مزاج سال خدا غالب آید و مزاج سال خدا در هر وقت با مزاج متنزع
و مزاج متولی ... باید ... طالع و ... انتهاء و موضع سهم السعادة و خداوند
هر یک نکر نمد برای آنکه قوت و ضعف هر یک دلیلست بر ... و چون خداوند دوم
باشد بخداوند طالع بنظر ... آید و اگر خداوند طالع ناظر باشد
بخداوند

بخداوند دوم بنظر عداوت مال ایشان بجهل ... بدست آید و اگر ناظر نباشند بیکدیگر که
کنند و مال ایشان ... از جهة قوت و ضعف امارت و صلاح و فساد سیاست ... طالع
نکر ... خداوند ... برای آنکه قوت و ضعف هر یک دلیلست بر نیکی و بدی حال امارت
و سیاست امیر در حق رعیت و سهم الغیب دلیل کند بر همت امیر در امارت و رای وی در سیاست
اما حال امیر در حق نفس وی از طالع ولادت وی نکرند و در حق استیلاء بر شهر از طالع جلوس نکرند
و اسباب دیگر خانها و دلایل هر یک از این سه خانه که یاد کردیم قیاس کن تا سخن دراز نشود این بود کلام
صاحب کفایة التعلیم در این مقام که ... داشتیم آنچه از دیگران نقل شده و باقی مطالب نقل شده اند
و این قدر سخن در این مطلب که عبارتست از معرفت احوال الطبقات ... باشد کافیست ...
بتطویل بلا طائل نباشد و الله ولی التوفیق مطلب دوم در معرفت احوال الحوادثیکه در
هوا و زمین بهم میرسد چون در این مطلب عبارت ابو الحسن ... در کفایة التعلیم جامع و اقرب
به تحقیق بود از کلمات سایر ارباب این صناعت لهذا بنای اصل مطلب بر تحقیق و تقریر آن نهاده
اگر در کلمات دیگران فائده علاوه بوده باشد از آن ... ضم نموده و لیکن چون اکثر عبارات کتاب مزبور
نامانوس بود بعبارات اوضح ادا مطلب نموده بالله التوفیق گفته است محقق ... که حوادثیکه
در هوا و زمین حادث میشود چهار جنس است بعدد عناصر یکی آبست آنچه متعلق است بآب باران و ابر
و برف و تگرگ و میغ و ضباب و صقیع و طل و امثال اینها و دوم حوادث آتشی چون برق و شهاب
و صاعقه و ثوانب نجوم و ستاره ... سیم هوائی چون رعد و باد و مانند آن چهارم زمینی چون زلزله و خسف و مانند آن
و اسباب این چهار جنس دو نوع است یکی بخار و دیگری تحریک بخار و بخار بر دو نوع است یکی بخار که گرم
تر که جنس اول از آن پدید آید و مدد وی بالذات بر آبست و بالعرض با آتش چون بخار حمام و دیگر بخار
و خشک است که جنس دوم از آن متولد گردد و مدد او بالذات بر آتش است و بالعرض بر آب و خاک
چون دود و تحریک بخار نیز دو نوع است یکی تحریک آن دو بخار است بهوا با امتزاج که جنس سیم از آن
رسد و دوم تحریک آن دو بخار است بزمین با سبب حبس ایشان در آن و جنس چهارم از آن متکون شود

پس سبب این چهار جنس حوادث دو بخار و دو تحریک بخار شد پس بنا بر این باران بالذات آبی بوده باشد
که بالعرض حرارت بالا رفته باشد و بالعرض هم برودت باد نزول نموده باشد و همچنین جنس دوم که
علامات آتشی باشد از قبیل شهب بالذات آتشی باشد که از ... شده باشد و بالعرض میدان هوا
چون هوا مقوی ... آتش است برافروختن ... و همچنین جنس سیم از قبیل باد بالذات هوائی
بوده باشد متحرک بالعرض امتزاج بخارات باران اگر باد سرد باشد از امتزاج بخار و اگر باد گرم باشد از
امتزاج دخان و بر این قیاس جنس چهارم چون زلزله و خسف بالذات زمینی باشد جنبیده شده
بالعرض جنس بخار و دخان در آن پس هر یک از این چهار جنس را صفت ذاتی بوده باشد و صفت عارضی
بحسب اسباب دیگر و همچنین بحسب اوضاع علویات هر یک را دو سبب بوده باشد ذاتی و عارضی و
محرک ذاتی آتشی و آتشی شمس و مریخ است که مزاج ایشان چون مزاج آتش گرم و خشک است و محرک عرضی
زحل
الفاعل نیز ... کمزاج آن با مزاج شمس و مریخ مضادتی داشته باشد یا بحسب کیفیت فاعل مانند
کیفیت برودت ضد حرارت ایشانست و یا بحسب کیفیت انفعال مانند قمر و زهره که بجهت رطوبت
ضد یبوست ایشانست و همچنین محرک ذاتی زمین زحلست که چون زمین بارد و یابس است و محرک
بالعرض بسبب مضادت در کیفیت فاعل شمس و مریخ است محرک ذاتی هوا مشتری است که مزاج
چون هوا گرم و تر است و عطارد که خفیف است چون هوا و مانند هوا با هر چیزی آمیزش کند
محرک بالعرض هوا زحل است که بعلت سردی و خشکی ضد است با هوا و محرک ذاتی آب قمر است و زهره که
رطوبت هر دو در قوت مانند رطوبت آبست خاصیت رطوبت قبول انفعالست ... لهذا عنصر
آب بالطبع منفعل گردد از دو عنصر فوق خود چنانکه قمر و زهره بالطبع قابل بوده باشند از برای
تاثیرات کواکب علوی و زحل را با زهره و قمر در صفت ذاتی آب که برودتست بوده باشد که حیثیت فاعلیت
شرکت میباشد چنانکه شمس و مریخ را با مشتری و عطارد شرکت میباشد در صفت ذاتی هوا یعنی حرارت
که کیفیت فاعله آن شده محرک عرضی آب شمس و مریخ است که هم بحسب کیفیت فاعله و هم بحسب
کیفیت منفعله ضد میباشند با آب چون با مشتبخرات ... بجهة حرارت بالقوه بعد از آن
برودت

برودت آب که منعقد بجهة اسباب برودت نزول کند و باران گردد بعد از تمهید این دو مقدمه
شناختن اسباب ذاتیه و عرضیه سفلی و محرکات ذاتیه و عرضیه علوی پس مثلا لکن بر حال
قوت و ضعف عنصر ذاتی آن سعادت و نحوست محرک ذاتی و عرضی امتزاج بده و امتزاج ایشان بقوانین
طبیعی و قواعد نجومی حکم نما و مثلا باران را دانستی که عنصر ذاتی آن آبست و عنصر عرضی آن حرارت
آتش و برودت باد و محرک ذاتی آب قمر و زهره است و محرک عرضی آن شمس و مریخ است که بعلت حرارت
ملت تصعید میکند و زحل که بجهة برودت باعث عصر و تنزیل میکند پس اسباب محرکات
علوی باران این پنج کوکب بوده باشند و ذاتی آن قمر و زهره است و سه عرضی و از جهة حرارت
و یکی از جهة برودت و معلوم است که اما میان دو سبب از اسباب حصول چیزی اتصالی اتفاق نیفتد
از چیز حاصل نگردد پس هرگاه میان مریخ یا زهره که خانهای ایشان برابر یکدیگر باشند و میان
زحل و شمس یا زحل و قمر اتصالی افتد فتح الباب دست دهد باران بیاید و از روی تقبیل و تثلیث
گفته اند که اتصال زهره بمریخ چنان بود که آب برابر آتش افتد و اتصال شمس بزحل چنان بود که
آتش افروخته را برف داده ... و اتصال زحل بقمر چنان بود که آب که سرد
بر دیگر برابران دارد بجهة آنکه مزاج زحل سرد و خشک است مانند مزاج یخ و مزاج قمر بالذات سرد
و تر است چون مزاج آب و بالعرض بر آفتاب گرم است چون آب که از آن گاه قوت و ضعف هر یک را بشناس
و اندازه هر یک را از دیگری بدان پس اگر بقدر قوت مریخ نزد قوت زهره و بقدر قوت شمس با قمر نزد
قوت زحل قدر آتش بخیر باشد و بقدر قوت زهره نزد مریخ قدر آب باشد که بدان تخمیر او کرده
همچنان بقدر قوت زحل نزد قوت شمس یا قمر بقدر یخ باشد که بدان تخمیر کرده حکم کن بباران و اگر کمتر یا بیشتر
باشد حکم کن بر سبب آن زیاده و نقصان است که بسیار از اوقات عیبا شد که فتح الباب زهره و
مریخ در وقت باران متحقق میگردد و همچنین فتح الباب بین زحل ... کرده کرا اصلا نبا ... و در
و نیز گفته است از روی تقبیل و تثلیث تا زیاده و نقصان یکی نزد دیگری ظاهر گردد هر یک از
و خشکی زحل را شصت جزء ... و که ... را چهل ... را سی و که ... مریخ را پنجاه و خشکی را

شمس و کرمی شمس را شمست و خشکی و برانجا و در عطارد چهار کیفیت موجود است و از آن جهت
و برانست جنوشتم ند و خشکی از اسمی و کرمی از آن ده و تری از مریخ و در قمر دو کیفیت اصلیست سردی و تری
سردی از اسمی و کرمی ند و تری از جهل و او را یک کیفیت عارضی است و آن کرمی است بجهت نور شمس و آن
کرمی داده جز و شمر بند و راس و ذنب را نیز متعقد بر دو آورده اند و کفته اند راس کرم و تر است و مثل مشتری
و ذکر مرو تری آن ده جز و است و ذنب سرد و خشک است همچون زحل سردی و خشکی و یکی هم ده جز و است
و از آن جهت راس را سعد شمرند چون مشتری و ذنب را نحس شمرند چون زحل و لیکن این مزاجات که مذکور شد
مزاجات اصلی ایشانست لیکن مزاج اصلی با سباب عارضی متغیر کردد و اسباب تغییر چهار است اول تغییر بیت
مانند تغییر بدن از تغییر هوا اکر بدل کردد و مثال آنست که چون کوکبی از موضعی بموضعی آید مثلا چنانکه
در منزلی یا در برجی یا در ربعی از ارباع بروج یا در بیتی یا در ربعی از ارباع بیوت یا در حدی مزاج اصلی آن
انعقاد متغیر کردد بسبب مزاج عارضی آن موضع که مزاج بدن متغیر کردد بسبب مزاج هوای عارضی لیکن تغییر
منزل و برج چون تغییر هوای مکرم سیر و سیر سیر است که مسکن سازد و تغییر ربع بروج چون تغییر هوای
فصلست که در آید و تغییر بیت چون تغییر هوای منزلست در سفر و تغییر ربع چون تغییر هوای ناحیتی است در سفر
و تغییر حد چون تغییر هوای خانه است پس زحل چون در اسد در آید مزاج اصلی وی از انعقاد متغیر
کردد که شخص سردی بطبع کرم سیر آید و مسکن سازد و بر این قیاس سایر دوم از اقسام تغییر
بدنست از تغییر غذا که بدل کردد و مثال آنست که چون یکی از کواکب غیر آفتاب بدیکری متصل کردد مزاج
اصلی آن کوکب بمزاج عارضی اتصال انعقاد متغیر کردد که مزاج اصلی بدن بمزاج عارضی غذا متغیر کردد مثلا
چنانکه میانه قمر و مریخ اتصال افتد مزاج قمر که سرد و تر است بکرمی و خشکی انعقاد متغیر کردد که
کسی غذای اصلی او سرد و تر باشد غذای کرم و خشک خورد و مزاج مریخ کرم و خشک است بسردی
و تری انعقاد متغیر کردد که کسی غذای اصلی او کرم و خشک باشد و غذا سرد و تر خورد و در آن اتصال
اکر بمودت بود چنان بود که آن غذا نیکو هضم شود و اکر بعداوت بود چنان بود که آن غذا بد هضم شود
و بر این قیاس سیم از اقسام تغییر چون تغییر بدنست از دوا و مثال آنست که چون میانه آفتاب

و کوکبی

و کوکبی حالی افتد از تشریق و تغریب و احتراق و مانند آن مزاج اصلی آن کوکب بمزاج عارضی آن حالت انعقاد
متغیر کردد که مزاج اصلی بدن بمزاج عارضی دوا متغیر کردد بجهت آنکه مزاج آفتاب با مزاج دیگر
کواکب چنانکه مزاج دوا مغایر است بمزاج بدن و اکر آن حالت حالت سعادت بود چون تشریق علوی
و تغریب سفلی پس بمنزله دوای نافع و مفید بود و اکر آن حالت حالت نحوست باشد بمنزله دوای مضر و مهلک
بود خصوصا حالت احتراق که بمنزله زهر است و از این جهت کفته اند که اتصالی که میان علوی و سفلی افتد
سفلی را بمنزله دوای غذائی بود و علوی را بمنزله غذای دوائی بود بدان سبب که مزاج علوی غالب است
و مزاج سفلی مغلوب چنانکه میان قمر و مریخ اتصال افتد قمر را مزاج مریخ بمنزله غذای مزاج سیر بود
کسی را که غذای اصلی او خیار باشد و مریخ را مزاج قمر بمنزله مزاج خیار بود کسی را که غذای اصلی او
سیر باشد بجهت آنکه سیر دوای غذائیست و خیار غذای دوائی و بر این قیاس چهارم از اقسام
تغییر چون تغییر بدنست از تغییر حرکت و مثال آنست که چون کوکبی را حرکتی افتد در طول فلک برجعت
و استقامت یا در عرض فلک بعرض شمالی و جنوبی یا در بالای فلک بصعود و هبوط مزاج اصلی آن کوکب بمزاج
عارضی آن حرکت انعقاد متغیر کردد که مزاج اصلی بدن بمزاج حرکت و اکر آن حرکت کوکب حرکت سعادت
بود چون استقامت و عرض شمالی و صعود فلک آن حرکت بمنزله حرکت ریاضت بود که سبب صحت است
و اکر آن حرکت کوکب حرکت نحوست بود چون رجعت و عرض جنوبی و هبوط فلک آن حرکت بمنزله حرکت تعب بود که
سبب مرضست و بر این قیاس و بدانکه چون کوکب در بیتی مذکر باشد یا در ربع مذکر یا سبک رو باشد یا
صاعد در فلک مزاج اصلی او اکر سرد و تر بود میل بکرمی یا خشکی کند و اکر کرم و خشک بود کرمی و خشکی آن
زیادت شود و اکر آن کوکب بر عکس این صفتها بود حکم او بر عکس باشد و اکر صاعد باشد در شمال یا
دور شونده از آفتاب در تغریب سردی و خشکی مزاج نماید و اکر بر عکس باشد سردی و تری نماید
نیز بعنوان اطلاق کفته اند که تشریق علوی و تغریب سفلی موجب کرمی مزاج است و عرض شمالی جلب
روشنی و موجب خشکی است و صافی هوا و عرض جنوبی جلب تیرکی موجب تری و تاریکی هواست و رجعت
و استقامت اما متمکن کوکب در یک برج دلیل شدت تغییر مزاج اوست بمزاج آن برج بسبب بسیار

بودن وی در آن برج و اقامت عطارد بخصوصه دلیل تغییر هواست از حالی بحالی بسبب اختصاص
وی بهوا و نیز کفته اند که محقق بود که زحل دلیل مرطا است و باران پیوسته و زلزله و خسف و مزاج
مشتری دلیل اعتدال هوا است و باد خوش و مزاج مریخ دلیل کرمی و خشکی است و علامات آتشی و باد
سموم و کمان رستم و مزاج شمس دلیل کرما است و سخت هوا و میغ و مزاج زهره دلیل کرمی و تری هواست
و مزاج عطارد دلیل باد است و رعد و برق و تاریکی و زلزله و بسبب رعد و برق او را کوکب باران نیز
خوانند و مزاج قمر دلیل باران آهسته است و کشتن هوا از حالی بحالی و بدین سبب نظر زهره با مریخ
و شمس با زحل و قمر با زحل دلیل باران است بشرطیکه مزاج زحل و زهره قوی تر باشد که زهره و زحل دلیل
آبند و مزاج شمس و مریخ کمتر و ضعیف تر که دلیل حرارت اند برای آنکه از آب بسیار و حرارت
اندک بخار خیزد که ابر کردد و اکر حرارت بسیار باشد و آب اندک بخار فراهم نیاید و ابر نزاید و
بدین سبب است تابستان کمتر از آن باشد که در زمستان و آنچه باشد سیاه و سطبر بود از بسیاری آب
و باد و رعد و برق بود از بسیاری حرارت نسبت بحرارت زمستان خلاصه آنکه از قوت فاعل بود
باشد نه از قوت منفعل پس فاعل قوی بود باشد نه قابل و چون حرارت شمس بسیار بکمتر است از حرارت
شمس بسیار باشد که در موسم باران قمر با زحل متصل باشد و هیچ نبارد بخلاف اتصال مریخ با زهره
که هم سبب قابل هم سبب فاعل قوی بود باشند و نیز کفته است که چون قمر با مزاج اصلی آب
و شمس آتش اتصال قمر و شمس دلیل تغییر هواست خاصه در وقت کسوف بسبب اجتماع که اجتماع را
اثری عظیم است در همه حوادث خاصه در تغییر هوا و چون از اجتماع تغییر هوا حادث کشت پس
هر کاه که قمر بمرکز رسد از آن اجتماع تغییر هوا تازه کردد و مزاج تغییر بحسب مزاج کوکب مستولی
بر آن مرکز باشد چنانکه بطلیوس در ثمره اشاره باین معنی کرده که اذا حلت ... الاجتماع الی آخره
و نیز کفته است که بدانکه هر مثلثه دلیل عنصریست که منسوب بوی باشد و هم چنین هر آنچه از آن عنصر
بهم رسد چنانکه مثلثه آتشی دلیل آتش و هر آنچه از آتش پدید آید در هوا چون برق و شهاب و
ستاره بادم و صاعقه و در زمین چون حریق و چنانکه مثلثه خاکی دلیل زمین است و هر آنچه از زمین

زاید

زاید چون زلزله و خسف و چنانکه مثلثه هوائی دلیل هوا و هر آنچه از هوا زاید چون باد کرم و سرد
و معتدل و قس بر جمع دلیلان باد است که از جهت وجهات بروج در مدخل معلوم شده است و
چنانکه مثلثه آبی دلیل آبست و هر آنچه از آب زاید در هوا چون ابر و میغ و هاله و قوس قزح و باران
و برف و امثال اینها و دلیل هر آنچه از آب در زمین زاید چون طوفان و سیل و خشک شدن آبها
و برجهای بادی مثلثه آبیست و اسد و دلو بجهت آنکه از مثلثه آبی آب زاید و از اسد بخیره از دلو ...
و حوت ... باران بر اینها است و نیز کفته است که اسد و عقرب اعتقاد عظیم است در منازل
قمر از جهت تغییر هوا خاصه بسبب باد و باران و حال التغییر هوا از منازل قمر ... نکه نقد آورد
از مزاج منازل و در دوم از رساله منازل ... سعد و نحوس منازل اما از مزاج منازل ... کونه است
... منازل زیاده است و بر آن ذراع جبهه ... تا قلب شوله ذابح
مقدم ... و منازل ... است بطین هنعه طرفه اکلیل بلده سعود اخبیه رشا و منازل
میانه ... است شرطین ثریا هقعه نثره زبره عوا سماک نعایم بلع و زبر ... ثریا و سماک و شرطین
زائد و ثریا در نهایت تری است و اثر مزاج منازل در تغییر هوا چون اثر مزاج بروج است لیکن در مزاج بروج
خلاف اندک است در مزاج منازل خلاف بسیار است و اما در باطات منازل بعضی مثلثات بروج جهت
برای آنکه هر رباط جدا ایست از منازل چنانکه مثلثه جدا ایست از بروج لیکن در جدا بروج قسمت
نیست ... جدا سه برج و جدا منازل قسمت ایشان متفاوت است و این رباطات را اهل هند جفر
خوانند و این جفر نزد ایشان بسیار است بجهت آنکه از برای هر حاجتی جفری وضع نموده اند چنانکه
از برای تری و خشکی هوا جفری نهاده اند که این جفرها را بمنزله وفق اعداد وضع نموده اند که هر یکی
را برای حاجتی بکار دارند اما جفر تری و خشکی هوا ... رباط تام است و در رباط اول
شش منزل است شرطین و طرفه و جبهه و قلب و شوله و مقدم و در رباط دوم هفت منزلست بطین
و نثره و اکلیل و نعایم و اخبیه و زبره و مؤخر و در رباط سیم پنج ثریا و ذراع و صرفه و زبانا
و بلده و در رباط چهارم شش منزلست دبران و هقعه و عوا و غفر و ذابح و سعود و در پنجم ...

سعد و بلع و در رباط ششم نیز و منزل سماک و رشا و بدانکه منزلهای هر رباطی ناظر است بیکدیگر
چنانکه برجهای مثلثه و از این جهت است رباط از نظر است برای آنکه قمر هرگاه در منزلی باشد از رباطی و کوکبی
در منزلی دیگر باشد هم از ان رباط و بیکدیگر ناظر باشند چنانکه اگر کوکبی در یک برج
مثلثه باشد و کوکبی دیگر در برج دیگر از ان مثلثه بیکدیگر ناظر باشند بدین سبب اگر قمر در منزل
تری باشد از رباطی و شمس در منزل دیگر هم از ان رباط هم تری باشد دلیل باران باشد برای آنکه
بودن ایشان در آن یک رباط بر آن صفت بمنزله اجتماع ایشانست در برج تری اما سعد و نحس منازل
بر مزاج مواضع منازلست نه بر مزاج کواکب فاما منازل [illegible] بسبب منزله بدان را سعد شمرند اگرچه کواکب
نحوست نیز دلیل [illegible] است که مدار منازل بر مواضع ثابتست نه بر کواکب ایشان چون مدار بروج
و اگر بر کواکب بودی بایستی که طلوع و غروب منازل بصفات بودی چون طلوع و غروب کواکب [illegible]
عرض هر یک و منازل سعد شانزده است بطین ثریا دبران نثره طرف سماک غفر زبانا اکلیل قلب
بلده ذابح بلع سعود مقدم و منازل نحس ده است شرطین هقعه هنعه زبره صرفه عوا شوله مؤخر رشا
و منزلها میانه سعد و نحس است [illegible] نحس در تغییر هوا بیشتر است از اثر سعد و باین
جهت است که اگر قمر در منزلی تر باشد و نحوس که در برج زحل یا مریخ با اجتماع باران باید و اگر سعود
[illegible] باران اندک باید و حکم اهل هند در منازل قمر آنست که چون قمر در منزلی آید
مزاج آن منزل گیرد و مزاج اتصال قمر بدان منزل که کواکبی مزاج کواکبی که با قمر در یک رباط باشند اگر
[illegible] مزاج یک عنصر باشد حکم کن که مزاج آن عنصر ظاهر گردد بقوت و اگر دو مزاج موافق باشند
آن عنصر ظاهر گردد نه بقوت و اگر هر دو مزاج مخالف یکدیگر باشند جمع کن جزو اجتماع یا استقبال
[illegible] که پیش از وی باشد برای آنکه جزو اجتماع را در بر انگیختن مزاج منزلت [illegible] باشد بعد از جزو اجتماع
[illegible] جزو استقبال [illegible] بعد از آن جزو [illegible] اینست [illegible]
جزو در کدام منزلست حکم باید کرد بر مزاج آن منزل و قوی تر جزو اجتماع جزو اجتماعیست که مقدم باشد
بر طالع سال برای آنکه حکم کلی ما ال [illegible] طالع [illegible] طالع اجتماع و یا استقبال المقدم بر آن نکرند

ومزاج

ومزاج آن منزل و بعد از آن در قوت جزو اجتماعی است که مقدم باشد بر تحویل آفتاب ببرج [illegible]
برای آنکه [illegible] عقرب نایب [illegible] بود و متعلق بباران است و حکم عرب در منازل قمر اینست که طلوع منازل را
انوا خوانند اگر منزلی بر آمد حکم باران کنند و اگر خشک بر آید خشکی و اگر میانه بر آمد حکم میانه
و میانه عرب مشهورست در مزاج منازل قمر خلاف عظیم است چنانکه عرب ثریا را در غایت تری دانند و هند
شمرند و همچنین در مزاج منازل میان ایشان خلاف بسیار است و اعتماد هر دو بر مواضع منازلست از کواکب
نه بر مواضع ولایت بروج و محقق نبود بعد از ایراد کلامی در باب اعتبارات امثال که انشاء الله تعالی
خاتمه نقل خواهد شد گفته است که حال علامات آنست که چون در هوا پدید آید انعکاس طالعها نکنند
که یاد کرده ایم یعنی قرانات و طالع سالها و اجتماعات و مجملا و مبادی اعداد آن تیر و عطارد و قمر
[illegible] منحوس باشد و برج هوائی بود یا آتشی و مریخ در وی بود یا ناظر بعد از وقت عطارد و قمر
مریخ باشد بعد از آن یا ناظر و هم با بعضی صاعد باشند در فلک اوج یا بند و بخاصه در وقت تحویل
سال یا فصل یا ماه علامات آتشی بسیار پدید آید خاصه که مزاج عاشر هم بدین صفت باشد و اگر در وقت
این شرایط و صفات آن عاشر اتفاق افتد در ظهور این علامات هم تفاوت بود و بدان اندازه
وقت آن زیاده شدن وی پیش از تحویل و قت صاحب عاشر است بدین کواکب را اتصال این کواکب
بیکدیگر و سیر هر یک بر کرتها و حکیم کوشیار در این باب بعینه حدوث علامات آتشی همچنین
بعینه تقریر نموده است و در باب حالات ... چون زلزله و خسف هم و حکیم ... گفته اند
که نظر باید نمود بجهار ... طالعها و بر زحل و عطارد و قمر چون وقت تحویل سال یا فصل یا ماه رابع
باشد و برج ارضی باشد و زحل در وی یا ناظر بعد از وقت قمر و عطارد ممازج زحل بقران یا نظر
بیشتر ها بط باشند در فلک اوج یا بد و بروز زلزله و خسف بسیار افتد و سبب زیاده و نقصان این حالات
و وقت ظهور و زیادت شدن آنها بر قیاس حالات آتشی معلوم شود و چون هذه یعنی خرابه مواضع
سبب این رکبت از اسباب آتشی و زمینی حال عیر از هر دو دلیل نکرده و در باب هوا
صاحب کفایه گفته است که از اینجا ... طالعها نکرده لیکن بیرا از زحل و کوکبی از مریخ

و مریخ البابیکه از صاحب طالع اجتماع یا استقبال یا از صاحب برج اجتماع یا استقبال زاید نور
باشد و تغریب زهره در برج باران و موسم باران دلیل باران است و اجتماع کواکب برجهای آبی
دلیل بسیاری آب آسمانیست و بسیاری آب زمینی و صحت سیر قمر عیاض و علامات اجتماع یا استقبال
مسعود و وی در اوج و وقت تحویل سال یا فصل یا ماه و بودن وی در ربع مذکور دلیل بسیاری آب زمین
و اگر حال قمر بعکس بود دلیل نقصان آبست و اگر مریخ در برجهای آبی باشد هم دلیل نقصان آبست
قمر در مثلثه آبی دلیل وفور آبست و اگر قمر در خانه و شرف خود زاید النور باشد و در منطقه آب بود و اگر
ناقص النور باشد دلیل نقصان آب بود و اگر مشتری در طالع سال مریخ باشد در عاشر یا در حادی عشر
برج آبی و بیشتر کواکب متصل باشد بعد از برجهای آبی دلیل کند بر خرابی جاها از فساد و بسیاری آب
که مریخ راجع باشد و منحوس و اگر زحل بدین صفت باشد و مع ذلک هابط بود در فلک اوج همین اقتضا کند
بار زیاده و سرطان خاصه مریخ چون در وقت تحویل این چهار کوکب قوی حال باشند و ناظر بیکدیگر یا بعضی
باران باز ایستد و آبهای زمینی کم شود خاصه که قمر در وتد مریخ باشد یا ان کوکب که قمر بوی متصل
و همچنین اگر مشتری و عطارد در وتد مریخ باشند با نظر قمر و زهره و هم چنین اگر زحل با آفتاب در وتد
مریخ باشند و زحل مانع باران است خاصه که راجع باشد در برج ارضی وقت تحویل تمام شد کلام محقق
و بعد از این مطلب حکیم کوشیار در باب مطرو کیفیت بادها گفته است که انصراف قمر از کوکبی و اتصال
بکوکبی که خانه اش مقابل خانه کوکب اول باشد از فتح الباب باشد مانند انصراف قمر از زهره با مریخ
اتصال ایشان بیکدیگر مانند انصراف از عطارد یا مشتری و اتصال ایشان بیکدیگر مانند انصراف از شمس
یا زحل و اتصال ایشان بیکدیگر مانند انصراف از جدی و سرطان بجهت آنکه جدی مقابل سرطانست و بروج
و شمس و عطارد و مشتری بروج بادی و کواکب بادیند باشند و بودن زحل در تحویل سال در مثلثه بادی
که مریخ بودن مریخ در آنها زیادی کند که بودن زحل در مثلثه ارضی و افزاید سردی را و بالعکس
اجتماع دو کوکب یا سه کوکب بادی در بروج بادی دلالت میکند بر بادها نظر مریخ ببروج بادی حلول
در امهات تحویل سال یا فصل یا اجتماعات یا استقبالات دلالت میکند بر بادهای شدید یا سرخی

عطارد و قمر و زهره و پیوسته چون وقت تحویل سال یا فصل یا ماه عاشر یا صاحب عاشر مزاج مریخ گیرد و مریخ
در برج آتشی یا بادی باشد خاصه آتشی و عطارد و قمر ممازج مریخ باشند یا اتصال یا نظر و اگر رشد
زیاده از عادت اگر بجای مریخ زحل باشد در برج خاکی یا آبی خاصه خاکی هوا سرد شود زیاده از عادت
و تیر و قمر ممتزج و قمر در رنگ شمس و سرطان دلیل قوت سرما و خشکی است و تغریب زهره وقت رسیدن شمس بجدی
دلیل قوت سرما و قلت برف و نکاه داشتن مزاج فصلها سال اصل است و نکاه داشتن این مزاجها و قسمت
فصلها سال چهار است هر فصلی مزاج جداگانه همچنین طبایع قمری چهار در ربع است و عادت زمین بر چهار فصل جون
مزاج فصل ربیع اول بر مزاج هوا بود دوم تابستان و سیم خریف و چهارم زمستان و بعضی این ربعها
چهار کون بر دور زمین اعتبار نموده نعمه بسیار باد ها نیز گفته است که از آن عاشرها نگرند و بر
بادی بیشتری و عطارد بالذات و دیگر کواکب بالعرض پس باید در وقت تحویل سال یا فصل یا ماه
نظر نمود بعاشر اگر برج بادی باشد و مشتری و عطارد در برجهای بادی باشند متصل بیکدیگر و بعاشر
عاشر نظر دلالت کند بر جستن بادها قوی و اگر مریخ ممازج عطارد و مشتری باشد و صاحب عاشر بود
در این برجها دلیل کند بر بادهای گرم و پدید آمدن علامتهای آتشی و سرخ شدن هوا و اگر بجای مریخ
زحل بود دلیل کند بر بادهای سرد و تاریکی هوا از غبار و اگر زهره باشد دلیل کند بر بادهای خوش
و اگر شمس باشد دلیل کند بر قوت بادها و اگر قمر باشد دلیل کند بر اختلاف بادها و جهت حرکت کواکب
دلیل جهت بادهاست در باب باران گفته است مثلثه آبی که سرطان و اسد و دلو و از زهره و قمر
عطارد و از اتصال شمس و قمر بزحل و از اتصال زهره بمریخ خاصه که یکی از این کواکب صاحب طالع اجتماع
یا استقبال باشد و چون یکی از برجهای طالع یا عاشر سال یا فصل یا ماه باشد و این کواکب در این
برجها باشند خاصه که در یکی از این برجها و از هم پدید آید متصل گردند از این برجها دلیل کند بر باران
بسیار و اگر دلیل سرما با این دلیلها ضم شود و بغت سرد سیر باشد و فصل زمستان برف کند و
هرگاه عطارد از برجی ببرجی رود تغییری در هوا پدید آید و اگر کران باشد آن تغییر از ابر و بخار بود
خاصه که بزهره پیوندد و آن برج باران باشد و اگر قمر بخانه عطارد و زهره پیوندد دلیل ابر باشد

وقمر

و علامات آنست که اگر زحل چنین باشد دلالت کند بر بادهای سرد آهسته و اگر مشتری چنین باشد دلالت کند
بر بادهای صالح و معتدل ولیکن قوی بوده باشد از بادهای زحل و اگر زهره چنین بوده باشد دلالت کند
بر بادهای خوش و پاکیزه کرده انها نرم بوده باشد و اگر عطارد چنین بوده باشد دلالت کند بر بادهای لطیف
و جهت باد جهت منطقه کوکب است و در وقت حلول شمس بجوزا باید بجست که حلول قمر بقوس با هر اتصالات باد بکرد
وقت و زود دلیل باشد بر بادهای انسال در صلاح و فساد و منفعت و مضرت زحل در بروج هوائی
پدید آورد درستی هوا و شبنم و میغ و ابرهای تاریک را و بودن مریخ درین بروج پدید آورد گرمی و سموم
بادهای سوزاننده را و گرمی آنها را و بودن مشتری در آنها پدید آورد درستی هوا و بادهای پاکیزه تر را و بودن
زهره در آنها پدید آورد بادهای پاکیزه ملایم را و بودن عطارد در آنها پدید آورد بادهای منقلب
بکرد و بودن مریخ مشرقی شد حلول شمس بسرطان دلالت کند بر شدت گرما و بودن زهره مشرقی شد حلول
و جدی دلالت کند بر شدت برودت هرگاه قمر منصرف گردد از مجاسد زحل در بروج ارضی دلالت کند بر
برودت و آمدن برف و موسم و هرگاه قمر منصرف گردد از مقابله مریخ در حالیکه مریخ در بروج آتشی
بوده باشد دلالت کند بر شدت گرما در وقت هرگاه فتح الباب اتفاق افتد در بودن قمر در یکی از
ماکرا و بعد دلالت آن فتح الباب قوی تر است اگر فتح الباب میان مریخ و زهره بوده باشد نم و باران باشد و اگر
فتح الباب میان زحل و شمس باشد گرما در وقت گرما و سرما در وقت آن بوده باشد و اگر فتح الباب قمر و زحل باشد
سرما و باران باشد در وقت سرما و در غیر وقت گرما باشد و هوا خوش باشد و اگر فتح الباب مشتری و عطارد باشد
باد بوده باشد و نیز گفته است که دلیل نمها و بارانها برجهای بارانی باشد و آن مثلثه آبی است و دلو و حوت
و کواکب باران قمر و زهره و عطارد است صاحب طالع سال یا صاحب طالع فصل سال یا صاحب طالع اجتماع
و استقبال هرگاه از کواکب باران باشد و در بروج باران باشد و نظر کنند بسوی اندر کواکب بکدیگر دلالت
کنند بر باران های بسیار در وقت خود اگر آن کوکب قوی بوده باشد و بعد بوده باشد سیلها و باران ها عام
و اگر زهره نبوده باشد باران ها و میغ ها و نادر بکری اگر عطارد باشد بوده باشد ابرها و بادها و غبار
با کمی باران ها و نیز گفته است که عطارد هرگاه منتقل گردد از برجی ببرجی پدید آورد در هوا حرکتی وقت انتقال

کواکب باران

و هرگاه بود

و هرگاه بطی السیر باشد بر انگیزاند ابرها و ظلمت را در هوا پس اگر درین حال قمر یا زهره در بروج بارانی
باشد بوده باشد تغییر بشیر و باران ها در وقت مذکور قمر هرگاه متصل شود در حالیکه عطارد در برج
بر انگیزاند ابر و باران را خصوصا هرگاه عطارد با زهره بوده باشد و حلول کواکب بارانی در بروج بارانی
دلالت کند بر باران های بسیار در وقت و بر بادها و ظلمت و غبار در غیر وقت باران بودن قمر در یکی از
ماکرا و بعد گرداند فتح الباب را دلیل باشد بر باران ها و بادها پس اگر فتح الباب مشتری و عطارد باشد
دلیل باشد بر بادها و اگر فتح الباب مریخ و زهره بوده باشد دلیل باشد بر نم و باران و اگر فتح الباب قمر و
زحل باشد پس بر وسط تنگ خواهد بود صاحب طالع اجتماع یا استقبال و صاحب ربع اگر صاحبان آنها
نظر یا اتصال یا انتقال نور داشته باشد در اینجا فتح الباب باشد دلالت کند بر باران در آن فصل که موسم باران
باشد و دلالت کند بر باد اگر موسم باد باشد و گرما در وقت سرما و در وقت مغرب بودن زهره در
باران دلیل است بر بسیاری باران پس اگر زهره در بروج باران باشد و نظر کند بسوی آن باره کواکب
باران میان فت بود در باران و اگر کم باشد این امور کم کنند باران هرگاه جمع گردند بقیه کواکب در حوت
باشد تا ثلث باشد بسیار گردد آنها بحدیکه ضرر رساند بعالم و نیز گفته است که قمر در باب زیادتی آبها لا
است بودن آن زاید السیر و قریب الاجتماع و استقبال بودن شمس در بعد فلک اوج وان تربیع
با شمس هرگاه اتفاق افتد بعضی از این حالات در تحویل سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال ها در
میان طالع و عاشر باشد یا میانه رابع و مغارب دلالت کند بر زیادتی آبها در آن سال یا در آن فصل
سال یا در آن اجتماع و یا استقبال اگر قمر بضد این احوال باشد دلالت کند بر خشکی و کمی آبها هرگاه صاحب
طالع سال العالم مریخ باشد و بعد بوده باشد کواکب که دفع کنند تدبیر او بسوی او در بروج آبی دلالت کنند
بر بسیاری آبها که ضرر رساند و بدتر آنکه مریخ راجع یا محترق باشد و هم چنین هرگاه زحل باین صفت باشد
در حالیکه هابط باشد در فلک اوج و مشتری و زهره و قمر هرگاه باین صفت باشند دلالت کنند بر مثل
این لکن آنکه پستتر و کمتر بوده باشد و صاحب لطائف الکلام گفته است در مقام بیان طالعات
کواکب از آفتاب که کواکب علوی از وقت رجوع ایشان از تحت الشعاع مشرقی صبح مقیاس خوانند ایشان را تا آنگاه

که بعد رجوع رسند و در این مدت دلالت کنند بر تذکیر و یبوست و از وقت رجوع ایشان تا مقابله
با آفتاب که در وسط رجعت ایشان باشد ایشان را مشرقی راجع خوانند و در این مدت دلالت کنند
بر تذکیر و حرارت و از زمان مقابله تا هنگام استقامت ایشان را مغربی راجع خوانند و میانه در این مدت
دلالت کنند بر تانیث و رطوبت و از وقت استقامت ایشان تا آنگاه که بعد ایشان از آفتاب سی درجه شود
مغربی ضعیف باشد بعد از آن مغربی قوی تا آنگاه که پنهان شوند در شعاع آفتاب و از زمان استقامت تا اختفاء
دلالت کنند بر تانیث و برودت و چون در زیر شعاع ناپدید گردند ایشان را مغربی خوانند تا آنگاه که
بعد ایشان از آفتاب پنج درجه شود ایشان را محترق خوانند تا آنگاه که بعد ایشان شانزده دقیقه گردد
صمیمی شوند و هم چنین تا دیگر باره محترق شوند بعد از آن محو و تحت الشعاع تا آنگاه که ظهور
کنند و بر کرده ندهان حال الاول و اما سفلیین از وقت بیرون آمدن ایشان از تحت الشعاع از جانب مغرب
دلالت کنند بر تانیث و رطوبت و ایشان را مغربی مقیاس خوانند و بر این حالت باشند تا آنگاه که راجع
شوند بسوی آفتاب و از وقت رجعت تا مقارن شوند با شمس و در این حال دلالت کنند بر حرارت و از آنگاه
که منصرف شوند از شمس برجعت ظاهر شوند در ناحیه مشرق ایشان را مقیاس مشرقی خوانند و دلالت
کنند بر تذکیر و یبوست بعد از آن چون بغایت بعد رسند و مستقیم شوند و سریع السیر و در
شعاع آفتاب پنهان شوند غائب شوند و طلوع ایشان بر برودت و بر این حال باشند تا آنگاه که با آفتاب ملحق
گردند و مذکور شد که حد احتراق شش درجه است از پیش و از پس و هرگاه دو درجه زیاده از این
مقدار باشد او را احتراق نخوانند بلکه تحت الشعاع باشد و حد تحت الشعاع تا پانزده درجه گفته اند چون کوکب
از شعاع شمس بیرون آید و به هیچ کوکب متصل نشود گویند که کوکب در ضوء نفس خویش است و اما قمر پس چون از تحت الشعاع
بیرون آید متصل گردد تا تربیع اول و آنگاه که متصل گردد تا مقابله بعد از آن تحتی کند تا تربیع دوم پس شرقی کند
تا آنگاه که باز مختفی شود در تحت شعاع آفتاب و این جمله را اکرا و بعد قمر خوانند **تفصیل** دلائل حرارت
شعاع شمس و مریخ و مشتری و عطارد هرگاه که متصل باشد باین کواکب یا در بروج حاره باشد و این جمله
کواکب حاره گویند مجاسده را مریخ این کواکب بروج ناری و شرف مریخ خصوصا در وقت حلول آفتاب بسرطان

و کثرت

و کثرت مکث عطارد در بروج ناری و بعد بودن کواکب حاره در وتدها اشتغال طالع سال یا فصل یا اجتماع
یا استقبال متقدم بر سال یا فصل خصوصا با اتصال این کواکب حاره بیکدیگر خصوصا هرگاه کواکب حاره
صاحب این طالع باشد و ممازجت صاحبان طوالع مزبوره با مریخ یا بکواکب حاره مطلقا خصوصا
از برج ناری و حلول کواکب حاره در بروج حاره و در حدود و منازل حاره و اتصال ایشان از این
مواضع و سرعت سیر و رجوع کواکب و صعود در فلک و تشریق و در بیت مذکر و بیت مذکر اینها هم دلائل
حرارت اند بشرط استعداد وقت و مکان **تفصیل** دلائل برودت اتصال اشعه کواکب بارده یعنی زحل
و زهره و قمر و عطارد هرگاه متصل باشند باینها در بروج بارده یعنی مثلثه آبی و خاکی و اگر اتصال عطارد
بکواکب بارده از بروج بارده باشد قوی تر خواهد بود در دلالت بر برودت و هم چنین حدود و منازل
بارده و مجاسده و ذنب با این کواکب یا طوالع ثلثه یا کواکب بارده از مواضع بارده باشد و کثرت مکث عطارد
در مواضع بارده و تشریق زهره در وقت تحویل آفتاب بجدی و ممازجت صاحبان طوالع مزبوره بزحل یا
کواکب بارده خاصه از مواضع بارده و حلول کواکب بارده در مواضع بارده در وقت تحویل و بودن قمر در مرکز
چهارم و بطوء سیر و هبوط فلک و تغریب و در بیت مؤنث و بیت مؤنث با استعداد مکان و زمان **تفصیل**
دلائل رطوبت از کواکب اشعه زهره و قمر و مشتری و عطارد هرگاه ممازج ایشان بود یا بروج آبی و بادی یا
در حدود و منازل رطب باشد یا برجهای جنوبی باشد که دلالت بر رطوبت میکنند چون بطوء سیر و هبوط در فلک
بعد و در بیت مؤنث و بیت مؤنث بودن قمر در مرکز اول و بودن عطارد در مثلثه آبی خصوصا هرگاه در وی
بطوء و رجوع بود و اتصال زهره و مریخ با یکدیگر خصوصا هرگاه عطارد با ایشان باشد و بودن طوالع مزبوره
از این برجها یا بودن صاحبان طوالع مزبوره این کواکب یا متصل باین کواکب خصوصا در مواضع و بروج
مذکوره و جنوبی و طلب شعر بحبت با استعداد مکان و زمان **تفصیل** دلائل یبوست از کواکب
زحل و مریخ و شمس و عطارد هرگاه متصل باشند با این کواکب یا در مواضع یابسه باشند چون مثلثه آتشی
و خاکی و حدود و منازل یابسه و اتصال این کواکب از این مواضع خصوصا هرگاه صاحبان طوالع مزبوره
بوده باشند یا ناظر بصاحبان این طوالع یا باشند با طوالع مزبوره یکی از بروج یابسه باشند یا کواکب

و رطب‌تر در بروج یابسه باشد و بالعکس و صعود در فلک و هبوط در شمال و صعود در جنوب و حرکت سریع و جلد
دو و غیر بیست مذکور و سریع مذکور بشرط استعداد مکان و زمان تمام شد و دلائل این کیفیات اربعه و اتصال عطارد
از برجی به برجی و تغییر هوا اثری تمام دارد و هرگاه بطی السیر بود مدد باد نکند و تاریکی هوا کند خصوصا
در وقت خصوصا هرگاه انتقال به برجی بکند و اگر قمر منصرف از زهره یا مریخ گردد و متصل بدیگری شود
دلیل نم و باران بود و اگر قمر منصرف از عطارد منصرف شود و بدیگری بپیوندد دلیل باد بود و اگر منصرف
از شمس یا زحل شود و بدیگری بپیوندد دلیل کدورت و آشفتگی هوا باشد و اگر قمر متصل بزحل گردد دلیل
سحاب و نم و برف باشد و بباید دانست که اهل روم را تاسیسات بوده باشد که از ایشان قیاسات شنیدند و قا
نیز گویند دلیل بر تغییر هوا بوده باشد و موافقه دلائل و اظهار اگر به جا آن بوده باشد در هوا و این مراکز
نقطه اجتماع است بعد از آن بطور ده و از ده درجه بعد از آن چهل و پنج درجه بعد از آن نود درجه بعد از آن
یکصد و سی و پنج درجه بعد از آن یکصد و شصت و هشت درجه بعد از آن صد و هشتاد درجه بعد از آن
یکصد و نود درجه بعد از آن دویست و بیست و پنج درجه و بعد از آن دویست و هفتاد درجه بعد از آن
سیصد و پانزده درجه و بعد از آن سیصد و چهل و هشت درجه تا با نقطه اجتماع رسد و طریق
استدلال بان چنانست که هرگاه یکی از این مراکز در برج رطب واقع شود و قمر نیز متصل بکوکب رطب بود
باشد یا قمر در مرکزی از این مراکز باشد و فتح الباب اتفاق افتد دلیل باران باشد خصوصا هرگاه موضع
قمر نیز در بروج رطبه بوده باشد و اتصال ماه بزهره از خانه عطارد دلیل ابر و باران بود خصوصا
هرگاه عطارد نیز متصل بزهره بوده باشد و غریب زهره در حالت استقامت در اول زمستان دلیل بسیار
باران کباشد و اگر راجع یا محترق باشد دلیل کم باران باشد و هم چنین هرگاه در اول فصل
زمستان مشرقی و راجع باشد دلیل قلت باران است الا که مستقیم شود و با آفتاب نزدیک شود
و در آخر زمستان باران بسیار بعد تحویل آفتاب بمیزان با بیست و یک درجه عقرب و حالتی که قمر متصل
باشد بیکی از سفلیین دلیل کثرت باران باشد در آن سال و اگر مجموع باهم در بروج باران باشند از
آفتاب مشرقی باران در اول سال بیشتر باشد و اگر مغربی باشند از آفتاب در آخر سال باران بیشتر باشد

شد کلام

شد کلام صاحب لطائف الکرام تلخیصا و احمد بن عبد الجلیل سجزی از کندی نقل نموده است که گفته است
هرگاه خواسته باشی که بدانی باران انتهای سال را از قلت و کثرت پس نظر کن به ربع بروج منتهی سال العالم
در سال و ببین که قسمت سهم السعاده و صاحب قسمت سال العالم صاحب شعاع بود و چند قسمت پس ببین
کدام یک از کواکب ولی می‌باشد مستولی بودن بر همه این مواضع و اگر مستولی زحل یا زهره یا
بوده باشد بر بسیاری باران انتهای سال بسیار خصوصا هرگاه بوده باشد انها در بروج آبی و اسد
و دلو و نیمه آخر جدی و نیمه ... این بروج عقرب و حوت و دلو است و هرگاه خواسته باشی که بدانی که در
اول سال باران بیشتر است یا وسط آن یا آخر آن پس نظر کن بوقت تحویل شمس بمیزان پس اگر زهره
مغربی و در تحت الشعاع باشد به غیر خفا و مغربی بهم رسانیده باشد دلالت کند بر باران انتهای سال بعد
در اول سال و اگر زهره ظهور و مشرقی داشته باشد دلالت کند بر کمی باران در اول سال و بسیاری
آن در آخر سال و اگر بعد از آنکه نیم مغربی شود وسط سال باران بسیار بوده باشد و مجمل قول در
این باب آنست که هر زمان که کوکب زهره در تحت الشعاع تر شود هوا ... مبارا انها و بدانکه
فلک پنجم کرد زهره بوده باشد هرگاه بوده باشد مغربی یا بوده باشد تحت الشعاع بر انگیزاند بخارات
نهادا و تر شود عالم و هرگاه بوده مشرقی منع کند بخارات ... از اینکه بالا رود و زهره هرگاه در اول
زمستان مشرقی بوده باشد بوده باشد اول زمستان خشک و آخر آن تر و هرگاه در اول زمستان مغربی
بوده باشد بوده باشد اول زمستان تر و زهره در تحت الشعاع منزله نیست در ...
میاورد آب ... و هرگاه خواسته باشی بدانی ایام باران را پس ملاحظه کن هر اجتماع و استقبال که
می‌باشد از تحویل شمس بأول میزان تا تحویل به اول جوزا و استشهاد کن بصاحب جزء اجتماع و
استقبال و بزهره و عطارد و بنگر استشهاد کن با نها در اول سال بعد از آن ملاحظه کن اتصال قمر را
به ... اگر متصل شد بیاره از این کواکب ... بروج باران که پیش‌تر گفتیم ...
بود دلالت کند بر باران پس اگر بوده باشد قمر در بروج منقلب پس وقت باران موازات اتصال
یعنی حصول حقیقت اتصال و اگر در بروج ذوجسدین است بعد عدد ساعات مابین قمر

کوکبی که متصل شده است بان می‌باشد روزها و اگر در بروج ثابته است بعدد رسیدن جرم قمر بجرم
آن کوکب متصل به او باشد که گفتیم در وقت باران در صورتی است که رسیدن بحقیقت اتصال کثرت بوده باشد
ان عدد ساعات از ایام و همچنین بوده باشد عدد ساعات که ترا از رسیدن بجرم و اگر بخلاف این بوده
باشد پس بروج منقلب دلالت کنند بر زمان ... و بروج ذو جسدین بر زمان وسط و بروج ثابته
بر زمان دورتر و انتهای این اوقات که مذکور شد پس این باب بعد از اوقات اجتماع و استقبال بعد
از آن نظر کن در مراکز بجا رین قمر از اجتماع تا اجتماع دیگر پس چون برسد قمر بمرکزی از مراکز خود پس هرگاه
کوکبی که متصل شود بصاحب العقد و نظر کنند هر یک از آن دو بخانه دیگری یا هر دو بخانه یکی از آن دو
یا هر یک بخانه خود یا انکه نظر کنند بمثلثه بعضی ایشان پدید آورند باران را و ابتداء باران رسیده
باشد مرکز و وقت انقطاع باران مقابل شدن قمر است بکوکب متصل بوی یا رسیدن تا قلب منقول الیه
اگر نظر کنند قمر بمریخ یا عطارد در یکدیگر خانه مریخ و برطبع مریخ بوده باشد بوده باشد رعد و اگر این
دو امر بود و بوده باشد و نظر کنند قمر بسوی شمس و بسوی کوکبی که دلالت کند بر باران پدید آورد ...
شدید و صاعقها را و بدتر این آنست که بوده باشد در بروج ذوات الاصوات و اگر بدل مریخ زحل بوده
باشد و عطارد در هم بر مزاج زحل بوده باشد خصوصا در بروجی که عدیم الصوت بوده باشد باران
ملایم و با سکون بوده باشد و هر هوا تاریک بوده باشد در هوا حرکتی و صدائی نبوده باشد
هرگاه سوال از باران شود جواب همین است که مذکور شد و تفصیل بروج ذوات الاصوات و عدیم الاصوات
اگر چه با این محل می‌باشد لیکن بجهت عدم احتیاج برجوع بجای دیگر در این مقام مذکور می‌شود
پس حمل نیمه آواز است و ثور و جوزا شدید الصوت است و سرطان بیصوت است ...
آواز است سنبله و میزان با آواز است عقرب بی آواز است و قوس نیمه آواز است جدی ضعیف
آواز است دلو مانند آن حوت بی آواز است و نیز سجزی گفته است که بعضی از علما گفته‌اند
که هرگاه زحل در تحویل سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال در وسط السماء بوده باشد دلالت
کند بر برفها و بسیاری یخ اگر بوده باشد زحل در حمل خود دلالت کند بر ضرر ... بیشتر

منور دو کوهها

منور در کوهسار بوده باشد و اگر در خانه یا حد زهره یا مشتری بوده باشد ان دو بیشتر در مردم و شهرها
و بیابانها و کوهسارها و اگر در حد جوزا باشد صاحب حد بوده باشد بوده باشد بیشتر در مردم
و اگرچه کم بوده باشد نمو دریای شود و اگر زحل مریخ متصل باشد از مقابله و تربیع دلالت
کند بر رعد و برق و شهاب و اگر بوده باشد رعد شدید هرگاه متصل شود زحل یا مختلط شود
شعاع قمر مریخ و زحل عطارد در اتصال الشعاع از تربیع بوده باشد بوده باشد رعد و برق و اگر
بوده باشند اینها در وتد الارض بوده باشد اجتماع ایشان در آن بوده باشد زلزله شدید و
اگر بوده باشد در وسط السماء بوده باشد آوازها در آسمان و صاعقه شدید و بدانکه
مشتری هرگاه بوده باشد در طالع دلالت کند بر صلاح حال رعیت هرگاه در جوزا و جدی بوده
باشد و اگر بوده باشد از وسط السماء دلالت کند بر بسیاری باران و نم و سیلها و اگر در وتد هفتم
بوده باشد دلالت کند بر بادها و صلاح هوا و هرگاه در وتد الارض بوده باشد بری از نحوس
دلالت کند بر صلاح نبات و زهره هرگاه در تحویل سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال در برجی از بروج
بوده باشد ... از شمس ... باشد ... موضع مستقیم السیر
باشد خواه مشرق خواه مغرب دلالت کند بر باران بوقت اتصال قمر بعد از خروج از تحت الشعاع شمس و اگر
مشرقی بوده باشد در یازدهم یا دهم شمس بوده باشد دلالت کند بر باران پیش از اجتماع و اگر مغربی
بوده باشد دلالت کند بر باران بعد از اجتماع مولف گوید که بودن زهره بر تدلیس شمس و هم چنین در
یازدهم شمس غریب است و لیکن از سجزی پیشتر این سخنان غریب نمی‌باشد که مکرر احکام تربیع
سفلیین با هم و تدلیس ایشان با شمس را ذکر کرده گفته است هرگاه به بینی زهره را در تحویل
در وسط السماء و طالع یا یازدهم دلالت کند بر باران و هرگاه راجع بوده باشد متصل شود
بمریخ باران ضعیف باشد و اگر زهره متصل بمشتری باشد ... مستقیم السیر باشد باران
باران و نبات دلالت بر سیلها و اگر زهره در رابع یا سابع باشد دلالت کند بر صلاح هوا و شیء
و اتصال عطارد هرگاه مغربی باشد و مستقیم السیر و متصل شود با زهره مغربی دلالت کند بر باران و بادها

نافع و اگر اتصال بمریخ باشد دلالت کند بر بارانهای عظیم و رساننده بودن قمر از طالع سال
یا فصل دلیلست بر باران و نم لیکن اگر اتصال قمر بعطارد در خانه عطارد مستقیم السیر مقرون بدلیل بی باران
هر گاه ناظر صاحب منزله از اوتاد طالع باشد بعضی از افاده عاشر است طالع تمام شد تلخیص کلام منجمین
در اینجا متعلق باین مقام بود مطلب سیم در احکام منجمان و عبارات در مطلب اول با ده کلام که متعلق است باین
مطلب بود گذشت اینجه در این مقام علاوه بر آنچه مذکور میشود این است که گفته است حکیم کوشیار در مجمل
الاصول که طالع تحویل سال طالع اجتماع و استقبال که پیش از تحویل سال طالع باشد و صاحب این
طالع او قمر در این دو موضع چیزها نیست که استدلال میشود با آنها بر حال اهل عالم در عباد سلامتی
پس سلامتی اکثر افاده دلالت میکند بر سلامتی و نحوست آنها دلالت میکند بر وبا و امراض مجهول
طوالع فصول و اجتماعات و استقبالات که مقدم بر آنها میباشد لیکن بعضی از آنها صاحب طالع تحویل سال
یا فصل یا صاحب طالع اجتماع یا استقبال المقدم بر آنها بصاحب ششم با نحوست قمر دلالت میکند
بر وبا و امراض و اگر بعد میباشد از اتصال بصاحب هشتم با نحوست قمر دلالت کند بر کثرت بلیات و محنتی که
از جنس کوکب نحس کننده قمر میباشد اگر زحل بوده باشد دلالت کند بر امراض مزمن و سل و نقطه و ذهاب
مبتوکه از زیادتی باد بوده باشد و درد سپرز و ناخوشیهای بلغم و استسقا و هر ناخوشی که از برودت بهم رسد
و اگر مشتری بوده باشد دلالت کند بر نحوست الریه و سکته و تشنج و صداع و منا خوشیهای قلب
هر ناخوشی که از ریح بهم رسد و اگر بوده باشد مریخ دلالت کند بر تبهای دائم و لازم و شطر الغب و قفا
کبد معده و قذف الدم و ازدیاد خون در بهار و هر ناخوشی که از افراط حرارت بهم رسد و اگر بوده باشد زهره
دلالت کند بر ناخوشیهای معقده کرده و بروز بهای و بواسیر و ضرر درد و امثال هر ناخوشی که از بسیاری
رطوبت یا فساد آن بهم رسد و اگر بوده باشد عطارد دلالت کند بر جنون و دفع عقل و وسواس
سوداوی و افتادن و صرع و سرفه و قذف الدم و هر ناخوشی که از بسیاری یبوست بهم رسد و فعل شمس مثل
است بفعل مریخ و فعل قمر بفعل زهره و هر گاه زحل نظر کند بسهم السعاده و سهم الغیب نظر عداوت
دلالت کند بر مرگ بسیار از مرضهای مزمنه صاحب کفایه التعلیم گفته است که دلیل بیماری و صحت عام

طالع

طالع قران و سال و فصل و اجتماع و استقبال است خاصه اجتماع و استقبالی که مقدم باشد بر یکی از طالعها
پس اگر خداوندان اینها و قمر منحوس باشند همه یا بیشتر دلیل علت است و اگر منحوس باشند دلیل صحت خاصه
که نحوست باحتراق باشد یا هبوط در ششم یا هشتم و خداوند طالع و خداوندهٔ طالع اول از این طالعها و منحوس مباد
و نائبه دلیل بیماری و مرگ است پس هر گاه که خداوند طالع یا قمر یا سهم منحوس که نه و متصل بخداوند
ششم وقت تحویل دلیل بیماری عام است و اگر بخداوند هشتم منحوس کند بنحوست خداوندان وقت
قوت بیماری و هلاکت رسیدن انتهاء طالع و برج قران ببرج ششم یا هشتم است دلیل است بر شده و حد بیاری بحران منحوس
و صحت خداوند ششم و هشتم به در طالع در وقت تحویل اگر زحل ناظر باشد بسهم الغیب و سهم السعاده
بنظر عداوت دلیل مرگ عام است و جنس بیماری از مزاج کوکب منحوس که خداوند برج ششم و هشتم و مزاج اخلاق
بود و بعد از آن گفته است که جهت مداومت بیماری و شدت بیعت بر مزاج هوا است علامات دلائل هوا واجب است
خاصه علامات دلائل عاشر که چنانکه عاشر دلیل هواست همچنین دلیل بیماریست و این قدر سخن در این
مطلب بانضمام انچه در مطلب اول گذشت همچنین بمقدار نه انجاز کلام بطلیموس در مسالک او که نقل شد مستوفی
با کافی میباشد و بالله التوفیق و علیه التکلان مطلب چهارم در اسعار گفته است کوشیار که دلائل
ارزانی و گرانی طالع اجتماع یا استقبال مقدم بر تحویل و مقدم بر فصل و صاحبان طوالع و قمر است
طوالع اجتماعات و استقبالات دیگر میباشد بانضمام قمر و لیکن طالع اجتماع یا استقبال المقدم بر تحویل
سال یا فصل اقوی میباشد از طالع اجتماعات و استقبالات دیگر و بروج ارضیه دلیلست بر کالایی که از
زمین روید و بروج آبی بر آنچه در آب روید و بروج ناری بر طلا و نقره و جواهر و بروج هوایی بر غلامان و کنیزان
و کالا و کوسفند و زحل دلیلست بر عقاقیر و هر چیز سیاه و مشتری دلیلست بر گندم و جو و برنج و
حبوبات که بخورند و شیر و پنبه و ابریشم و نقره و زهره متفق است بدلالت بر نقره و زیور و عطر و
غلامان و کنیزان و مریخ دلیلست بر حبوبات که تیز بوده باشد بر آهن و سلاح و عطارد بر طلا و
چیزهایی که نقش داشته باشد و بر چیزهایی که رنگین بوده باشد و سیر و نمک بوده باشد و قمر مشارک
زهره است و شمس مشارک عطارد است پس هر کوکبی که قوی حال صاعد در افلاک خود یا در افق

ساعد بوده باشد یعنی در نیمه صاعد بوده باشد در صورت طالع مدلولات و بعضی گران بود
باشد و هر کوکبی که ضعیف حال و منحدر در افلاک خود و در نیمه هابط از افق بوده باشد خواه
باشد مدلولات وی هر گاه بوده باشد مشتری صاحب حظ در طالع اجتماعات و استقبالات مذکوره
و صاحب طالع متصل بوده باشد بمشتری یا زهره و صاحب چهارم سالم بوده باشد از نحوست صاحب مقدم
سعد کند صاحب طالع را پس آن دلیلست بر ارزانی در آن سال یا فصل و بر خلاف آن هر گاه بر ضد آن
بوده باشد هر گاه متصل گردد قمر بعد از اجتماع یا استقبال بزحل و زحل صاعد بوده باشد در فلک
اوج یا تدویر خود و این حالت بعد از انضمام دوم است تا یکصد و بیست روز از این حالت دلالت کند
بر گرانی و قوت آنکه عطارد ممازج زحل بوده باشد و آنچه گران میشود از جنس چیزیست که زحل دلالت میباشد
از بروج ارضیه یا آبیه یا ناری و هوایی و صاحب طالع سال هر گاه در یکی از اوتاد بوده باشد در حالتیکه
زاید السیر بوده باشد دلالت کند بر زیادتی در تسعیر در آن سال و هم چنین اگر بوده باشد کوکب زاید
السیر در یکی از اوتاد پس اگر در وتد طالع بوده باشد دلالت کند بر زیادتی تسعیر در اول ربع
سال و اگر در وسط السماء بوده باشد در ربع سال ثانی و نیمه سال و اگر در هفتم بوده باشد از نیمه سال
تا سه ربع سال و اگر در چهارم بوده باشد از سه ربع سال تا آخر سال و قمر یا صاحب اجتماع یا استقبال
هر کدام که قوی‌تر بوده باشند اگر در طالع بوده باشد یا عاشر یا یازدهم یا پنجم و مقبول بوده باشد
در جای خود و زاید السیر بوده باشد یا در شرف خود بوده باشد یا متصل بچنین کوکبی بوده
باشد دلالت کند بر زیادتی در تسعیر و اگر در هفتم یا چهارم باشد یا متصل بکوکبی که در این دو وتد
بوده باشد و مقبول باشد آن در جای خود زیاد نکند در تسعیر و لیکن مطلوب و مرغوب بوده باشد
و اگر مقبول نبوده باشد در جای خود مرغوب نبوده باشد و اگر در نهم یا سیم و مقبول بوده باشد
کم گردد در تسعیر کاسد شود و بجهت مطلوب و مرغوب بسبب تحول موضع است و غیر ذلک از آنچه کافی بر شکی
موضع است هر گاه بر ضد این احوال بوده باشد دلالت کند بر ضد و کلیه مشتری دلیل ارزانیست
خصوصا هر گاه ضعیف القوه بوده باشد و زحل دلیل بر گرانیست خصوصا هر گاه قوی الحال بوده باشد

دو بنگ

و قوتیکه از صعود بودن در اوتاد بهم میرسد دلیلست بر غرت و گرانی و قوتیکه از بودن در حظوظ
و مقبول بودن در جای خود بهم میرسد دلیل است بر مرغوبی و بر رواج و هر کوکبی بر اوتاد طالع سال
یا فصل هر گاه قوی حال بوده باشد یا بیکه بوده باشد صاعد در افلاک خود و در اوتاد و در حظوظ خود
عزیز و گران کرده مدلولات آن کوکب پس اگر بعید بوده باشد با قوت سریع السیر بنهایت رسیده خواهد
بود گرانی و اگر بطی السیر بوده باشد باقی ماند تسعیر آن بر حال خود و اگر ناقص السیر باشد کم کرده تسعیر آن
تمام شد کلام کوشیار و در این مطلب صاحب انجار و اثمار گفته است که هیئت گرانی و تنگی از زحل بوده و فراخی
و ارزانی از مشتری خصوصا اگر ایشان حال بوده و اثر این دو بوقت مقارنه ایشان قویتر بود مؤلف گوید که یعنی
هر کدام که در وقت قران مستعلی بوده حکم تابع او است و نیز گفته است که بنگرند بصاحب طالع اجتماع
یا استقبال المقدم بر سال یا فصل و بصاحب طالع تحویل سال یا فصل و بقمر اگر این همه سه دلیل سعود
بوند و هر کوکبی جایگاه نیکو حال افتاده باشند و در اید باشند در سیر و صاعد در افلاک خود
نرخها گران کرده و اگر این دلائل بکوکبی ناظر بود که در وسط السماء باشد کار قویتر باشد و اگر احوال
این دلائل بر خلاف این بوده باشد نرخها ارزان کرده و نیز گفته است که در صورت طالع هر کوکب که بقوت تمام
ذات قویتر بوده منسوبات آن قیمت گیرد و منسوبات بر وجهی که کوکب دمان بود گران کرده و نیز گفته است که اگر مستولی
بر جزو اجتماع یا استقبال المقدم بر طالع سال یا فصل در ثالث بود یا تاسع و مقبول باشد انچه بدان منسوب بود
ارزان کرده و اگر مشتری از ارزان طالع مقدم بر تحویل حظی بود و صاحب طالع ثانی عشر تا ناظر بود یا بزهره و صاحب
نظر داشته باشد بطالع یا بصاحب طالع دو ارزانی سال یا فصل فراخی باشد خصوصا که صاحب طالع سعد
باسعود و اما بارها تجربه شده که مشتری چون راجع شد طعام نایاب گشته چون مستقیم گشت فراخی پدید آمد
خاصه در بروج ارضی و اگر قمر بعد از اجتماع بزحل متصل شود در حالتیکه زحل صاعد باشد در فلک تدویر
و آن بعد از استقامت بود دلیل گرانی کند و اگر عطارد با زحل بود یا ناظر از موافق گرانتر بود و آنچه گران
شود از منسوبات زحل یا عطارد یا موضع این دو بود و اگر صاحب طالع زاید السیر و صاعد در افلاک خود
بود و در یکی از اوتاد ماکولات گران کرده و جهت زحل در سنبله بود و اگر در نهم یا دهم طالع سال یا فصل

بود ما کولات کان کرده و اگر زحل در میزان بود قوی‌تر باشد و مطلوب‌تر باشد و اگر صاحب طالع در وتد بود
بود و صاحب عدد املاک و زائد السیر و العدد و الحساب بود گران نرخها بود و دانستن وقت گرانی
سال چنانست که اگر کوکب دلیل در طالع بود گرانی در اول سال بود یعنی در بهار و اگر در عاشر بود
در تابستان و اگر در سابع بود در پائیز و اگر در چهارم بود در زمستان و اگر در مائل الوتد بود اندک تفاوت
و وقت دلیل گرانی صعود و زیادتی بودن در اوتاد بود و دلیل ارزانی باشد اگر توسط دلیل بود در حضیض خود از
باشد دلیل مطلوب شرعی بعید بودن بود و باشد از این جهت است که چون زحل در میزان که شرف اوست بوده
باشد مردم طلب غله و معاش کنند از خوف قحط و گرانی چون ماه جلال در فلک خارج مرکز در این وقت در اوج
و فتح کوانی کمال السعد کمر زائد السیر بود اما ضعف دلیل گرانی نه ابطش باشد نقصان در سیر و بودن
دلیل در زائل الوتد یا ساقط و دلیل ارزانی و خوار بودن بود و بودن در هبوط یا هبوط دلیل کم التقادم در باشد
بان و صاحب کفایة التعلیم گفته است که دلائل اسعار طالع و برج جزء اجتماع است و طالع سال و فصلها و ماهها
و اجتماعها و استقبالها خاصه اجتماع و استقبال که مقدم باشد بر سال و فصلها و وقت قران و سال اول
و اوتاد این طالعها و مبتز و قسم و صاحب طالع و صاحب شرف طالع و مستولی بر جزءهای اجتماع و استقبال
و مستولی بر جزء قران و مستولی بر وتدهای طالعها و قابل تدبیر هر یک از این پنج کوکب مبتز و مستولی و قسم و صاحب
طالع و صاحب شرف و مواضع هر یک از این پنج و خداوند خانه هر یک از این پنج و تسییرات و انتهاآت
قرانات و ممازجت عطا و تدبیر یکدیگر و معقوعات آنها است و مواضع سهام و خداوندان بیتها و شرفها
و سهام و نظر سعود بسهام و نظر نحوس بسهام و خداوندان بیتهای شریک است اینست جمله دلائل اسعار
اما انچه از این دلائل قوی‌تر است جزءها و تسییر دلیل باشد بر سعرها و تغیر آنها و قوة اثر چون
در ازمنه قوم صیاد و قحط زمان یوسف و خصوصا اگر کوکب مبتز ثوابت بود و باشد و انچه دلائل اسعار
و تسییرات و انتها است از طالع دلیل باشد بر سعرهای بیان شده تا آنکه یکبار الطول کشد و انچه
دلائل فصلها است و ماهها دلیل باشد بر سعرهای اندک مدت و سهل اثر و نیز گفته است که حال
اسعار از شش جهت بوده باشد اول اخریان سعر از چه جنس باشد دوم آنکه وجود اخریان چه گونه باشد

و سیم آنکه

و سیم آنکه در اخرش باشد یا نه چهارم آنکه گران باشد یا ارزان و پنجم زمان این حالات ششم مکان و سبب
اما دلائل جنس اخریان از این برجها است که بر شمرده‌ایم و جنس هر یک از آنها از معدنی و نباتی و حیوانی
و صناعی و در قوانین احکام یاد کرده‌ایم اگر همه یا بیشتر اتفاق کنند در دلالت بر یک جنس سعر آن
جنس بود که گفته‌ایم از گرانی یا ارزانی و اگر همه یا بیشتر خلاف کنند باشد یا یکدیگر مزاج باید داد
تا کدام دلیل قوی‌تر آید حکم بر جنس آن باید کرد و اگر خلاف بیشتر باشد که مزاج نتوان داد حکم نتوان
کرد و از اسباب منع غالب نتوان شد نباید بود و هر چند که دلالت مثلثات همان دلالت برجهاست
بر سبیل عموم و اما بر سبیل خصوص دلالت مثلثات را حکم خاص است و آن حکم آنست که اگر برجها دلائل
برجهای مثلثه خاکی باشد جنس اخریان از معدنیات بود یا نباتات که مزاج زمینی بر آن غالب بود و اگر
هوائی باشد جنس اخریان حیوانی بود یا صناعی و اگر آتشی بود صناعی بود که بصنعت آتش حاصل آید
یا معدنی باشد که مزاج آتش بر آن غالب بود چون فلزات و اگر آبی باشد دریائی بود یا نباتی که مزاج آبی بر آن
غالب بود و اگر آن برجها از مثلثات مختلف بوده باشد مزاج باید داد و [illegible] کند که کدام غالب
طالعها دلیل [illegible] است و مائلها دلیل [illegible] و زائلها دلیل ضایعات و اگر گفته که اوتاد دلیل [illegible]
و مائلها دلیل [illegible] و زائلها دلیل ضاعت [illegible] بود اما حال وجود اخریان از حال کواکب جنس
اخریان نگه باید کرد و [illegible] سهم جنس و صاحب بیت سهم و صاحب شرف وی اگر آن کواکب سهام همه یا
بیشتر [illegible] باشد [illegible] و وتد رابع و سابع و مثلثه و حد و حیز و [illegible] و منطقها و سعود
مانند آن از [illegible] یکی قوت ذاتی [illegible] وجود اخریان بسیار باشد و اگر ضعیف حال باشد بدین جهات
وجود [illegible] باشد و اگر میانه حال باشد میانه بود و اگر مشتری در طالع اجتماعی یا استقبالی بود
که مقدم باشد بر دیگر طالعها و بر آن طالع مستولی بود و صاحب طالع متصل بود بمشتری یا بزهره و رابع
و خداوند [illegible] و [illegible] باشد در قوم و خداوند [illegible] و [illegible] مسعود بودند یا خداوند دوم متصل
باشد بخداوند طالع دلیل کند بر فراخی نعمت و آسایش مردمان بدان سبب اگر طالع قران و طالع
فصل نیز بدین صفت بود دلیل کند بر غایت فراخی نعمت و کمال [illegible] مردمان [illegible] ارزانی اگر

آید دلائل همه یا بیشتری بر عکس باشد دلیل کند بر غایت قحط و محنت و اگر میانه حال باشد دلیل کند که
حال مردمان و وجود اخریان میانه باشد و دانسته شد که طالع و خداوند وی دلیل مردمان است و دوم
و خداوند وی و سهم السعاده دلیل مال و معاش است و چهارم و خداوند وی دلیل کشت و عاقبت است و پنجم
و خداوند وی دلیل غله است و مشتری دلیل ارزانی و فراوانیست و زحل دلیل قحط است و قمر [illegible]
دلیل قوت [illegible] و ضعف و دلیل ضعف چون مبتز طالع یا مستولی بر جزء مشتری باشد
دلیل ارزانی و راحت است و چون زحل باشد دلیل قحط و رنج و بعضی گفته‌اند که حمل و اسد و جدی و دلو
برجهای قحط و رنج و تباه شدن میوه‌ها است و باقی برجها دلیل ارزانی است مگر جوزا که میانه حالست
و نیز گفته‌اند که برجهای [illegible] ثابت دلیل غله و طعام است اگر مسعود باشند دلیل بسیاری و اگر
منحوس باشند دلیل کمی بود [illegible] خداوند طالع و مبتز و مستولی و زحل و مشتری وقت تحویل در عقده ذنب
دلیل قحط است خاصه در شهرهای برج ذنب و بودن زحل در طالع دلیل رنج است و قحط خاصه که با ذنب
باهم باشند و اگر [illegible] زحل و مریخ هر دو در یکدرجه افتند دلیل رنج و قحط است در ناحیه
آن برج و نیز گفته است که دلائل گرانی نرخ دوازده است اول بودن انکوکب است که دلیل کند بر جنس
اخریان وقت تحویل در طالع یا عاشر یا یازدهم خاصه که در درجه وتد باشد دوم بودن وی در شرف
خاصه که در درجه شرف باشد سیم صعود وی در فلک اوج چهارم صعود وی در فلک تدویر
پنجم سرعت سیر وی ششم زیادتی نور وی هفتم زیادتی قطر هشتم زیادتی عدد نهم زیادتی
حساب وی دهم عرض شمالی یازدهم بودن وی در برج مستقیم الطلوع دوازدهم خروج وی
از تحت الشعاع و دلائل ارزانی نرخ یازده است اول بودن انکوکب در [illegible] و [illegible] دوم
بودن وی در هبوط خاصه که در درجه هبوط باشد سیم هبوط وی در فلک اوج چهارم هبوط وی
است در فلک تدویر پنجم بطء سیر است ششم نقصان نور هفتم نقصان قطر هشتم نقصان
عدد نهم نقصان حساب دهم عرض جنوبی یازدهم بودن وی در برج معوج الطلوع و اما بودن انکوکب
در دوم و هفتم دلیل توسط حالست و در چهارم دلیل ثبات حال و تغیر احوال سهام اصلی [illegible]

اسعار

اسعار و چون در وتد طالع باشد کوکبی که سهم جنس و خداوند بیت و شرف وی موصوف باشند به
صفتها که یاد کردیم آن نرخ آن جنس گران کند و اگر در زائل یا ساقط طالع افتد و در هبوط کوکبی خاصه که در
درجه هبوط باشد و خداوند بیت هبوط وی موصوف باشد بصفتهای ارزانی نرخ آن جنس ارزان
کند و چون سهم و شرف کوکبی [illegible] اگر انکوکب در طالع باشد سبب گرانی فعل عامه مردم بود و اگر
در دوم بود بسبب احتکار بود و اگر در سیم یا نهم باشد بسبب نقل بود از جائی بجائی و اگر در چهارم
بود بسبب منع مانعی بود و اگر در پنجم باشد بسبب نرخ خریدار در شهر باشد و اگر در ششم یا هشتم باشد
سبب تباه شدن اخریان باشد و اگر در هفتم باشد سبب نرخ خریدار بیرون شهر باشد و اگر در دهم
باشد سبب کار سلطان بود و اگر در یازدهم بود سبب عزت اخریان بود و اگر در دوازدهم بود
سبب قلت و کمی بود و چون قمر در وقت تحویل زائد در حساب بود و در زیر زمین بود و متصل کند بکوکبی
که بالای زمین بود دلیل گرانی نرخ بود و اگر بکوکبی پیوندد که انهم زیر زمین بود دلیل توسط حال باشد
و اگر قمر بالای زمین باشد و متصل کند بکوکبی که زیر زمین بود دلیل ارزانی باشد و اگر بکوکبی
پیوندد که انهم بالای زمین بود دلیل توسط حال باشد و اگر انکوکب متصف بود بصفتهای گرانی بر
ارزانی دلالت قوی‌تر بود و چون آفتاب بنوزدهم درجه میزان رسد یا در اول اسد در طالع وقت
بنگر اگر قمر میان چهارم و هفتم باشد نرخ مضطرب که در مائل باشد بارزانی و اگر میان عاشر و طالع
باشد دلیل ارزانی بود و در وقت تحویل سال اگر زحل در برجهای منقلب باشد نرخها مضطرب بود
و یک نرخ نماند و اگر ثابت باشد نرخ گران شود و اگر ذو جسدین باشد ارزان شود و نیز گفته است
که دلیل عزت اخریان [illegible] قابل تدبیر است کوکب دلیل او [illegible] اگر قابل تدبیر موصوف باشد
بصفت گرانی اخریان عزیز گردد و گران شود و اگر قابل تدبیر رد کند انکوکب دلیل کساد
و بازار اگر قابل تدبیر موصوف باشد بصفت ارزانی اخریان کساد و ارزان گردد و نیز گفته است که چون
دلیل اخریان بدرجه عاشر رسد یا درجه طالع یا درجه شرف یعنی تسییر خاص خود یا مستقیم کرده باشد
سبک‌رو باشد یا انتها یا تسییر وی بدرجه شرف یا درجه عاشر یا درجه قابل تدبیر مقبول رسد

یعنی تیسیر به وسط سما و در این صورت ها هم نرخ ارزان نباشد و هرگاه که دلیل ارزانی بدرجهٔ هبوط یا
درجهٔ زایل یا درجهٔ ساقط یا درجهٔ رابع یا درجهٔ سابع یا راجع گردد یا کائن در شرف یا انتها یا تیسیر وی
بیت هبوط یا درجهٔ زایل یا ساقط یا درجهٔ سابع یا درجهٔ رابع یا درجهٔ قابل تدبیر رسد نرخ ارزان
شود و هرگاه که میانه دلیل قابل تدبیر و خداوند خانه یا خداوند شرف یا خداوند هبوط وی یا خداوند طالع
یا خداوند شرف یا هبوط وی یا دلیل دیگر اگر دلیل ارزانی باشد یا قابل تدبیر دلیل اتصالی افتد
بسببی از اسباب نرخ تازه گردد و اگر آن اتصال القبول باشد آن سبب که این حرکت بود و اگر اتصال
رد بود آن چیزی که سبب بود هم چنین هرگاه دلیل به برج تحویل کند از مرکز خود برسد یا قمر به جای اجتماع
یا استقبال بهر کدام از مرکز خود برسد سببی تازه گردد و آن سبب سبب گرانی باشد اگر دلیل یا قمر در
مرکز متصل گردد بکوکبی که موصوف بصفت گرانی اند و اگر آن اتصال القبول باشد آن گرانی با غربت بود و اگر بر خلاف
باشد بر خلاف بود و مجملا هرگاه که میانه دو دلیل از دلائل وجود چیزی اتصالی افتد بنظر یا اتحاد در
دلالت یا ملاقات بجرم یا با رسلی یا تیسیر یا انتها یا دلیل قوی حال دلیل گردد بقوت یا ضعف خاصه که در
مرکزی باشد از آن گردد و خود یاد و خود تمام کند هر آینه چیزی ظاهر گردد یا سببی از اسباب ظهور وی
تازه گردد و اگر آنچیز ظاهر بود او را که کرافتد بر بینی اگر آن دلائل در این راجعات و محال مسعود
باشند به نیک که ضعیف العموم باشند و این اصل را در ظهور دولت یکبار ذکر کرده ایم و برای تاکید
اعاده یکبار دگر گفتیم تا پیش چشم باشد که این اصلی عظیم است و اگر دلیل مقیم گردد و یا در وتد رابع افتد
نرخ بر آنچه باشد قرار گیرد و اگر در وتد طالع در مستوکوکب باشد موصوف بصفت گرانی یا صفت
هبوط سبب آن در ربع اول آن صفت ظاهر گردد و اگر در وتد عاشر باشد در ربع دوم ظاهر گردد
و اگر در سابع باشد در ربع سیم ظاهر گردد و اگر در رابع باشد در ربع چهارم و اگر قمر از اجتماع یا استقبال
باز گردد و بر زحل پیوندد و زحل صاعد باشد در فلک اوج یا فلک تدویر نرخ گران شود و صعود در فلک
تدویر آنگاه بود که در مقام دوم از تعدیل تقاطع استقامت با این دلیلها اگر عطارد یار شود قوی الکرد و
نیز گفته است که مکان گرانیک از دار ذات نرخها شهرهای جبی و شهرهای کوکب اقلیم کوکب باحیه مثلثات

این بود

این بود آنچه از کلام محققین بود بنا بر آنکه تغییر عبارت با نوع موانع که متعلق باین مقام میبود و اگرچه
فی الحقیقه کافی و شافی میباشد لهذا تصرف شد و محتاج به تطویل سخن در این مطلب بنقل اقوال دیگران نمیباشد
لیکن بجهت تاکید و تقویت آنچه گفته شد پاره‌ای دیگر از کلمات دیگر که از قدما در این باب بنظر رسیده است
مناسب آنست که نقل شود تا فایده کلی در این باب که فی الحقیقه اهم ابواب علم احکام میباشد
در تحصیل این نتیجه میباشد حاصل شود و بالله التوفیق گفته است حکیم ماشاء الله که نظر کن در وقت
داخل شدن شمس به برج حمل قمر اگر بوده تحت الارض پس بدرستیکه آن دلالت میکند بر گرانی خصوصا
هرگاه متصل باشد بکوکبی زاید در وتد یا در مائل الوتد خصوصا اگر بوده باشد آن در میانه طالع
و رابع و اگر بوده باشد قمر فوق الارض پس بدرستیکه آن دلالت میکند بر ارزانی خصوصا هرگاه بوده میانه وسط السماء
طالع و در عاشر و متصل باشد بکوکبی ساقط ناقص هرگاه بگردد شمس در اول دقیقه از درجه برج سرطان
پس ببین اسم طالع را و نظر کن که کجاست قمر پس اگر بوده باشد در فوق الارض در خانه یازدهم یا دوازدهم
پس ارزانی تغییر یابد اگر بوده باشد در طالع پس خبر بده بگرانی یا بترفیع و اگر بوده باشد که تجاوز نکند
باشد از عاشر پس معنی پس خبر بده که بعد از این ارزان خواهد شد بحیثیتی که طرح شود و کسی ضبط
و اگر در مغرب باشد پس نه ارزانیست و نه گرانی یعنی متوسط است مائل بارزانی و اگر میانه چهارم و هفتم
باشد پس خبر بده بمیانه گرانی و ارزانی و اگر در چهارم باشد گرانی خواهد بود و نیز گفته است که هرگاه بگردد
زحل در برج منقلب دلالت کند بر گرانی و مضطرب شدن تغیرات و بگرانی مائلتر بوده باشد پس اگر
بوده باشد در برج میزان هر چه بوزن در آید گران شود و هرگاه در ثور و اسد و دلو و عقرب باشد دلالت
کند بر گرانی و سختی خصوصا در ثور و دلو و هرگاه در سنبله و قوس و حوت و جوزا بوده باشد دلالت کند
بارزانی طعام خصوصا در سنبله و حوت و هرگاه زحل در شرف خود بوده باشد دلالت کند بر گرانی خصوصا
طعام و بر گرانی با قحط خواهد بود تا آنکه از درجه شرف بگذرد و بعضی از ارباب این علم گفته اند که ما
بارها تجربه کرده ایم که چون آفتاب به نصف در ثور برسد و بعضی میانه ایشان بغایت رسیده بود در
اقلیم چهارم خاصه در سبزوار و ماکولات نایاب شد و گفته است احمد بن عبد الجلیل سجزی رحمه الله که

اراده داریم که از سر گیریم رساله را در معنی آنچنانیکه مشتمل باشد بر احوال اسعار از عزیز بودن
یا ارزان بودن و چگونگی معرفت آنها و خلاصه گفتار در این رساله ده جمله است جملهٔ اول در شناختن
مواضع آنچنانکه استدلال کرده میشود و شناخته میشود از آنها حال اسعار از زیاد شدن و کم شدن دوم
دلیلها آنچنانیکه شناخته میشود با آنها حال اسعار و کیفیت آن سیم در معرفت استدلال باشکال
کواکب به جای خود بر حال اسعار چهارم در معرفت اوقات تغییر حال اسعار از زیاده به نقصان یا از
نقصان بزیاده پنجم در ماهیت چیزیکه واقع میشود بر آن گرانی و ارزانی ششم در شناختن بلدها که
دلالت میکند بر آنها حال اسعار هفتم در قول بر اسعار بطور اجمال بر مذهب متقدمین و متاخرین
هشتم در استدلال سهام و یاد کردن بانها بر حال اسعار نهم در تجربیات از گفتار متقدمین
و متاخرین و آنچه ما خود تجربه نموده ایم در زمان خود دهم در مواضعیکه استدلال کرده میشود با آنها
جملهٔ اول از برای شناختن زیادتی و نقصان اسعار آنها یکی از طالعهای ابتدائی قرانیست قصد
کنیم قران زحل و مشتری را و نظر دادن از دو وجه است یا از طالع سال القران و یا از طالع وقت قران ایشان و
طالع داخل شدن شمس اول برج منقلب که بعد برج منتقل از برج قران و از طالع قران و از برج قران ملت
و از طالع آن و از برج قران اصغر و از طالع داخل شدن شمس شرفهای کواکب علوی و طوالع اجتماعات و استقبالات
نیرین و طوالع داخل شدن شمس است ابتدای برجها را و استدلال بر هر یک از آنها باندازه وقت بر کشش آنها
است جملهٔ دوم دلیلهای آنچنانیست که شناخته میشود با آنها حال اسعار و کیفیت آنها و آنها طالع
و صاحب بیت طالع است و قمر و قابل تدبیر و صاحب طالع و قمر و صاحب شرف طالع و مستولی بر آن است و آنکوکبی
که در وتد و تدویر و در فلک باشد و صاحب انتهای سال است و صاحب جزو اجتماع یا استقبال است و مواضعیکه
شناخته میشود حال اسعار بعلول نمودن دلیلها در آنها و آنها اوتاد و این بجهت آنست که طالع و عاشر
دلالت میکنند بر رفعت و زیادتی و هفتم و چهارم دلالت میکنند بر ثبات و قرار اسعار و لیکن
دلالت کنند بر پستی آنها نیز یازدهم و دوازدهم دلالت میکنند بر زیادتی مگر آنکه دوازدهم بیت
ثانی دوتا است در قوت و ششم و سیم دلالت میکنند بر فرود آمدن اسعار و نقصان آنها و لیکن دلالت

کند

کنند و از دهم بر کسادی آن و مواضع شرفهای کواکب دلالت میکنند بر زیادتی و رواج اسعار و
آنها و مواضع هبوط ایشان دلالت میکنند بر کمی و پستی اسعار و ساقط بودن از وتدها و از طالع دلالت میکند
بر کسادی و نقصان دلالت میکنند بر زیادتی یا ثبات اسعار و نصف صاعد از فلک دلالت میکند
زیادتی و نصف هابط دلالت میکند بر فرود آمدن و پستی آنها و برجهای مستقیمة الطلوع دلالت میکنند
بر گرانی و برجهای معوجة الطلوع دلالت میکنند بر ارزانی و پستی آنها جملهٔ سیم اما استدلال باشکال
کواکب بر گرانی و ارزانی پس بدرستیکه سعود دلیلها دلالت میکند بر گرانی و رفعت و هبوط ایشان
در فلک دلالت میکند بر ارزانی و فرود آمدن شمالی شدن ایشان دلالت میکنند بر گرانی و جنوبی شدن
ایشان بر ارزانی و ظهور ایشان از شعاع آفتاب دلالت میکند بر گرانی و پنهان شدن ایشان در زیر شعاع
آفتاب دلالت میکند بر ارزانی و سعادت و قوت ایشان دلالت میکند بر گرانی و نحوست ایشان دلالت میکند
بر ارزانی و کمی و زیادتی کواکب در سیر و نور و حساب دلالت میکند بر زیادتی و رواج و نقصان کواکب
در این احوال دلالت میکند بر نقصان و ارزانی و بودن دلیلها در برجهای مستقیمة الطلوع در اوتاد و در شرفها
خود دلالت میکند بر گرانی و در بروج معوجة الطلوع و ساقط بودن از اوتاد و در هبوط خود دلالت میکند
بر ارزانی و قبول کواکب بعضی از بعضی یکدیگر مر دلیلها دلالت میکند بر گرانی و خالی السیر بودن آنها
دلالت میکند بر قرار نرخ بر حال خود و رد نور و منع نور کردن دلالت میکند بر ارزانی و اتصال کواکب بکوکب
زاید یا در وتد یا صاعد دلالت میکند بر گرانی و بخلاف آن دلالت میکند بر ارزانی و حکم میکنیم من بخلاف
اتصال دلیل با کوکبی که ناقص باشد یا ساقط یا هابط باشد نحوست دلیل و همچنان در موضع ساقط دلالت
میکند بر ارزانی برای که علوی از مجنین و قوت دلیل و مکافات آن از سعد دلالت میکند بر گرانی خصوصا
در وتد کواکب ثابته که بر مزاج نحسین اند دلالت میکند بر ارزانی و آنها بکه بر مزاج سعدین اند دلالت
میکنند بر گرانی و رفعت بر رای بعضی از منجمین پس اگر واقع شود کوکبی از مزاج نحسین در بدو طالع
از طوالع مبادی که مذکور شد پس بدرستیکه آن دلالت میکند بر ارزانی اگر واقع شوند
طوالع بر مزاج سعد دلالت میکنند بر گرانی جملهٔ چهارم دلیل که استدلال کرده میشود بر کیفیت اسعار با آن

ازقرانات و ادوار الوف پس بدرستیکه بعضی از منجمین مخصوص میکردانند مشتری و زحل را بان و بعضی از
ایشان مخصوص میکردانند دلالت بر تحویل سال العالم را یا وقت طالع وقت قرانات و بعضی صاحب برج منتهی و در
تحویل سال العالم صاحب برج منتهی و مستولی بر انرا و الا و قابل انشکند در اجتماعها و استقبالها صاحب طالع
و قمر مخصوص دانند ایشان را صاحب شرف طالع را و قابل او را در اجتماع یا استقبال المتقدم بر تحویل سال
جزو اجتماع یا استقبال را و جزو استقبال الجزئیست که فوق الارض باشد از هر یک از نیرین که
بوده باشد **جمله بیست و پنجم** اوقات است دلالت تغییر حال اسعار از زیادت و نقصان یا انتقصان بزیادتی
پس از تسییر ... دلیل و قابل استعمار و ... یکسال یا یکماه یا ... دلیلست بجهت قابل و اگر
برج ... دلیل ... که دلیل ... بوده یکی از اوتاد
در وجه شرف ... وقت است یا انتهاء برج دلیلست بموضع قابل یا موضع شرف یا هبوط آن از برای تربیع
یکسال یا یکماه یا یک روز ... وضع فلک ... وقت دیکر است یا قوت آن آنست ... دو
که تغییر کند کوکب در حال و شکل خود بخلاف آن وقت دیکر است و آن آنست که سیر داده شود دلیل ...
و قابل یا یکی از اوتاد قابل ... یا ماه یا روز **جمله بیست و ششم** جواهر و اجناسیکه واقع میشود
در آنها اگر انواع ... شناختن آنها از دلیلهاست و از برجیکه دلیل در آنست پس بدرستیکه مثلثه حمل دلالت
میکند بر جواهر آتشی و بر چهارپایان از حیوانات و مثلثه ثور دلالت میکند بر نباتات و زمینها و
املاک از حیوانات ... و مثلثه جوزا دلالت میکند بر کنیزان و بندکان و حیوان و معدن
و مثلثه سرطان دلالت میکند بر حیوان آبی و بر آنچه بیرون میاید از آب مانند مروارید و صدف و شمس
دلالت میکند بر طلا و قمر بر نقره و عطارد بر نباتات حبوبی ... دلالت میکند بر جواهر و ...
دلالت میکند بر حیوان و مشتری دلالت میکند بر چهارپایان و زحل بر اراضی و حبوب و نباتات
و دواهای ... و دواهای ... باشد و مریخ بر جواهر آتشی و آلات
جنگ و زهره بر حیوان و عطر و بر جواهرهای آبی **جمله بیست و هفتم** مکانهائیکه دلالت میکند بر آنها اهل
[illegible] پس بدرستیکه شناختن آنها از معرفت دلیلها و مواضع آنهاست از بروج مانند حبشی از برای

هند

هند و سرطان از برای عراق و میزان از برای سیستان و کرمان و اسد از برای ترک و زحل بجهت هند و
مشتری بجهت بابل و مریخ بجهت ترک و شمس بجهت روم و زهره بجهت عرب و عطارد بجهت مصر و قمر
بجهت چین و ماشند و مثلثه حمل بجهت ناحیه مشرق و مثلثه ثور بجهت جنوب و مثلثه جوزا بجهت مغرب و مثلثه
سرطان بجهت شمال **جمله بیست و هشتم** پس چون ذکر نمودیم دلالت اشخاص علوی و اوضاع فلکی را هر یک کانه جدا
بر معرفت چکونکی اسعار پس باید که ... بطریق اجمال و ترکیب ... را ... بر ...
... میکوییم که شناختن دلالت حال اسعار ... یکی از اوضاع طوالع
ابتداها و قرانات یا تحویل یا برج منتهی از یکی از دو کوکب علویست که زحل و مشتری بوده باشند بجهت انکه آنها
... اکر ... زحل ... برج قران یا برج متقران یا قرانیکه ... اولست
بوده است که دلالت ... یکی از آنها ... باشد از زحل و مشتری ... پس
علامت ... و شدت و قحط است خصوصا هر کاه ... باشد ... هم چنین هر کاه مستولی باشد زحل
بر طالع اجتماع یا استقبال که پیش از تحویل باشد یا مستولی باشد بر طالع یا یکی از ابتداها که مذکور
شد پس بدرستیکه آن دلالت میکند بر شدت قحط و ... آنست که بوده باشد زحل ...
کرده آنست عطارد و اما شناختن اسعار ... از اوضاع طوالع اجتماعی یا استقبالی ...
... بر برجهای ... خصوصا ... بر برجهای شرف کواکب علویه را پس ... که شناخته میشود
... از صاحبان طالعهای ... صاحبان آنها ... که مستولی باشند بر آنها پس اگر بوده
باشد دلیل در نهم یا ... پس بدرستیکه آن دلالت میکند بر کساد ... و اکر ... باشد ...
و ... بوده باشد پس بدرستیکه آن دلالت میکند بر ... و رواج و اکر ... باشد ... حساب
بدرستیکه زیاده میشود قیمت طعام و اکر ناقص باشد ... حساب کم میکردد قیمت طعام و اکر ...
باشد در وسط السماء پس ... میکردد قیمت طعام و زیاد میشود و اکر در ... هبوط باشد ...
طعام و اکر ... باشد ... قیمت طعام و اکر ... باشد ... و اکر خالی السیر باشد ...
... میانه نرخ طعام و اکر در چهارم یا هفتم باشد ... مستولی بر طالع دلالت میکند

بر افزونی نرخ و نحوست ... دلالت میکند بر ارزانی نرخ و پیش یاد نموده ایم که شناختن جواهر انچیز که ان
با ارزانی از بروج دلیل و کوکب مستولی بران میباشد پس این قول جملیست بر معرفت حال اسعار و ... و در
دلالت بر برجها و کوکبها ... بر قحطی و فراوانی و کرانی و ارزانی هر کاه بوده باشند برجهای طالع
یکی از ابتداها قرانی یا تحویلی یا اجتماعی یا استقبالی یا بوده باشند آن بروج ... بوده باشند کواکب
مستولی بر یکی از این طوالع در بروجیکه دلالت میباشند بر کرانی و قحطی و شدت ... حمل و ...
و جدی و دلو است و اما جوزا پس ... دلالت ... اما باقی برجها پس آنها دلالت میکنند
بر فراوانی طعام و ارزانی و اما باقی کوکبها پس دلالت میکند بر ارزانی **جمله بیست و نهم** ...
با آنچه یاد نموده ایم در باب شناختن حال اسعار از کرانی و ارزانی و رواج ... و کساد آنها باین سهمها
سهم الماء از قمر است تا زهره سهم الهوا از عطارد است تا مشتری سهم النار از شمس است تا مریخ سهم الارض
از قمر است تا زهره سهم العنب از مریخ است تا زحل سهم البحر از عطارد است تا زحل سهم الحنطه از
شمس است تا مریخ و برای بعضی از منجمین پس از شمس است تا مشتری سهم الشعیر از عطارد است تا مشتری
سهم العنب از زحل است تا زهره و برای یکی از مریخ است تا مشتری سهم السمسم از زحل است تا زهره
و در شب بر خلاف سهم البطیخ از شمس است تا قمر و برای بعضی از مریخ است تا زحل سهم الحمص از زهره
تا مریخ سهم العدس از مریخ است تا زحل سهم الباقلا از زحل است تا مریخ سهم الماش از زحل است
تا عطارد سهم التمر از شمس است تا زهره سهم العسل از قمر است تا شمس سهم الجوز از زحل است تا مشتری
و طرح میشود از قمر سهم البصل از زحل است تا مریخ و طرح میشود از عطارد سهم الترابات از زهره
است تا مشتری و طرح میشود از عطارد سهم الخمر از زحل است تا زهره سهم اللحم از قمر است تا مشتری
سهم الصوف از عطارد است تا مشتری و طرح میشود از قمر سهم الحطب از زهره است تا زحل سهم الذهب
از شمس است تا مشتری سهم الفضه از قمر است تا مشتری سهم الیاقوت از عطارد است تا مشتری سهم اللؤلؤ
از قمر است تا زهره سهم الحدید از مریخ است تا زحل سهم الاثاث از قمر است تا زحل پس بعد از شناختن
سهام نظر کن بمواضع سهام و نظر کواکب در دلیلها پس اکر یافتی او را در موضع صالحی که نظر میکند

بسوی

بسوی ایشان دلیلها پس بدرستیکه آن دلالت میکند بر کرانی ان چیز و رواج ان و اکر یافتی او را ...
المکان پس بدرستیکه آن دلالت میکند بر ارزانی ... **جمله سی ام** در تجربیات ابن الخصیب التمیمی
از این کتاب ... که میسر کند خدا ... پس تمام کنم تجربیات را اکر خدا خواسته باشد بتنهایی او و انه
ولی التوفیق **مطلب نخست** در فتنها و جنکها کفته است حکیم ... که مقابله مریخ و زحل در تحویل
دلالت میکند بر فتنها خصوصا اکر بوده باشد ... و وقت رسیدن مریخ است ...
خود یا بعد ... یکی از آن دو نحس ... یکی از آن دو نحس
تا وتد یا میانه وتد است و یکی از آن دو نحس ... برج یا رسیدن در جنب طالع تحویل است
از آن دو یا بتربیع یا مقابله ... و نیز کفته است که بعد
مریخ در تحت الشعاع در تحویل سال یا فصل یا اجتماعات یا استقبالات دلالت میکند بر فتنها و جنکها
خصوصا اکر مریخ در وتد باشد و برج هم منقلب باشد و هر کاه تحویل در روز بوده باشد و مریخ در تربیع
شمس بوده باشد یا مقابله آن و مریخ در برج منقلب بوده باشد دلالت کند بر خروج خارجی بر پادشاه
و هر کاه مریخ در بیت السابع باشد و راجع شود در مکان فاسد یا غریب و نظر نکند بسوی او هیچیک از
سعود بر انکیزاند دشمنان ... بر پادشاه و پیدا شود آثار جنکها و هر کاه نظر کند در وقت تحویل مریخ بسوی
سهم السعاده و سهم الغیب بنظر عداوت دلالت کند بر قتل و بلیات در زمان و فتنها و جنکها و نیز کفته است
که استدلال کرده میشود بر امر جنک از دو سهم یکی از آن دو سهم آنست که کرفته شود در روز و شب از
درجه شمس تا درجه مغرب و افزوده شود بر طالع و سهم دیکر آنست که کرفته شود در روز و شب از مریخ
تا قمر و افزوده شود بر موضع شمس پس هر کاه بوده باشد مریخ با یکی از آن دو سهم نزد تحویل سال یا فصل
یا اجتماعات یا استقبالات دلالت کند بر فتنها خصوصا هر کاه مریخ در بروج آتشی بوده باشد و
و نیز کفته است که استدلال کرده میشود نیز بر امر فتنها و جنکها به برج انتهاء از طالع ولادت سلطان بلد و
عاشر او یا از طالع جلوس او در مملکت و عاشر آن یا از طالع دخول او در شهر بجهت حکومت و عاشر آن
پس اکر منحوس شود یکی از آنها در وقت طالع تحویل مریخ دلالت کند بر فتنها و جنکها و صاحب ...

کفته است که دلیل کلی بر حرب و فتنه مریخ و زحل و عطارد و اتصالات نحوس با ایشان این دلایل و موضع
مریخ و زحل و عطارد و سهم حرب اما آفتاب دلیل پادشاه است و مشتری دلیل مدعی و خارجی و زهره دلیل
مصالح و قمر دلیل رسولان پس اگر در وقت قران میان این دلایل نظرهای بد افتد دلالت بر
حربها و فتنها افتد پس اگر مشتری مستعلی افتد بوده باشد در قران مدعی و خارجی را وجود و اگر مریخ
و متحول سال قران یا وقت قران در خانهای مشتری باشد مدعی و خارجی را لشکر جمع آید و قوت پدید
آید تا احوال آنگاه بود که انتهای طالع قران یا انتهای برج قران بیکی از دو خانه مشتری رسد پس
اگر مریخ در برج انتها یا طالع سال بود رعیت و عوام یار مدعی و خارجی باشند و اگر مریخ بمشتری ناظر بود
قوت بیشتر کند و اگر مشتری در عاشر سال بود خارجی بتخت مملکت رسد و اگر در دیگر خانها بود قوت
نیابد و اگر در خانه نهم بود در آن بلد یا ناحیت باشد و اگر در دوازدهم بود در ماند و گرفته شود و اگر
در هشتم بود باطل کردد و اما اگر مریخ در این وقت نور مشتری نقل کند بزحل و عطارد بد حال بود و در هبوط
ساقط فتنها عام کردد و حرب و قتل افتد و اگر مشتری ضعیف بوده باشد در وقت قران و مستعلی زحل افتاده
مدعی نباشد و خروج بیکار دارد و قوی ما یکان بود و زود باطل شود اما اگر مریخ در خانها [illegible] بود
باشد بوقت قران مدعی و خارجی را زود باطل کند مگر در حدی که اندک قوت دارد اما در وقت [illegible]
مدعی اگر زهره بنیک حال بود صلح افتد و اگر در آن وقت نظر علویین باشد بمودت هم دلیل صلح [illegible]
بود و اگر زهره و قمر بنیکو حال بوند رسولان آیند و صلح [illegible] و اگر بد حال بود سبب فساد بود
و اما دلایل جزئیه تربیع و مقابله مریخ و زحل در وقت تحویل سال دلیل حرب باشد در آن سال یا فصل
و از تربیع کمتر بوده باشد این احوال و فتنه پدید آید که تسییر مریخ بزحل رسد یا بشعاع تربیع یا مقابله
او یا وتدهای او یا درجه طالع هر دو شش ماه و سه دقیقه وقت ثانیه مثل حرکت وسط آفتاب بر توالی و بدتر
آن بود که بعضی میان مریخ و زحل زمان قلیل بود که میان وتدی [illegible] بشعاع نحسی بر توالی و اگر چنانکه
بدان مدت که تسییر مریخ بزحل رسد لیکن وتد نیز بدان نحس رسیده باشد یا بشعاع نحس فساد
شود در این وقت ظاهرتر باشد و اثر آن نحس زودتر ظاهر شود و بدتر بود خاصه در اول

فصل

فصل تابستان وقت مدعیان و خارجی بود و اگر مریخ تحت الشعاع بود در ابتداء سال یا فصل فتنها
و حرب انگیزند و شیخوخه رود و قتلها در نهان و اگر در وسط بود و آن وتد برج منقلب بود سخت‌تر باشد
خاصه که رونده بود مریخ بشعاع و بدتر آنکه بود که این اتفاقات در انتهاء برج قران و اگر مریخ در تربیع
آفتاب بود بوقت تحویل سال یا فصل قوی با پادشاه خلاف کنند و عداوت اندیشند و اگر مقابله
آفتاب بود دشمنی و خلاف آشکارا شود و حربها و قتلها و فتنها افتد خاصه که مریخ در برج منقلب باشد
و هر آینه در این وقت مریخ راجع بود پس اگر مقابله آفتاب در حمل باشد و مریخ در میزان بود مخالفان
هزیمت کنند و خجالتها بود و در خوف باشند و پشیمان شوند و بگریزند یا رجعت کنند در وقت استقامت
مریخ اما اگر مریخ سال [illegible] بر انتهاء برج قران یا خداوند طالع سال بود دشمنان تیز کنند بر پادشاه تا
کرد و موضع بد بوده و دلیر کرداند حربها انگیزند پس اگر مریخ بتربیع آفتاب از برج آتشی نکرد دشمنان پادشاه
از قبل مشرق بیرون آیند و سه جهت دیگر را حکم همین است و اگر مریخ بتربیع خداوند خانه آفتاب بود
یا سر جنبند اند و مریخ را از خانها غریب هیچ خانه بدتر از جوزا نباشد چون از وبال بیرون میآید
و در وی بهبوط میرسد و در برجی خانه او خانها غریب بهتر از قوس نیست که از خانه بیرون میآید و
روی بشرف دارد و مجملا ضعف مریخ در ابتداء سال و فصل از زحل دلیل فتنها و تشویش و قتل بود
و چون مریخ بوقت تحویل سال یا فصل بسهم السعاده یا سهم الغیب نکرد بعداوت دلیل دزدیها و خیانتها
بود و کشتن در راه زدن و فتنه و حرب و اگر زحل بود بجای مریخ وبا افتد و تنگی و خواست ظلم و یابد و
مبدا سال و فصل بنگرند در برج انتهاء طالع ولادت پادشاه یا انتهاء جلوس یا انتهاء طالع
او هر کدام از اینها که معین بود و مریخ در وتدی باشد از آن طالع خاصه در عاشر دلیل فتنه و
اضطراب احوال پادشاه بود و بدتر آن بود که آن متعلق بود و تا در طالع سال افتاده باشد و اگر
مریخ بوقت حرب در ربع مشرق بود از طالع پادشاه ظفر او را بود و اگر در برجهای مشرقی بود
ظفر لشکر مشرق را بود و سه جهت دیگر را حکم همین است و اگر چندان مریخ ضعیف بود پس شب
دهد و این قول ابو معشر است اما ابو مظفر که از اصحاب احکام است میگوید که مریخ از ده درجه بود تا

درجه دلو مغربی بود و از ابتدا ده درجه ثور شمالی بود پس مریخ در هر ربع که بود از این ارباع ظفر لشکر آن طرف را
بود و این قول از اسرار علم حکمت است که ادریس نبی بوده باشد و اگر بوقت آنکه مریخ دلیل حرب و فتنه
خواهد کشت در اول سال یا فصل سعدی بوی نکرد خاصه بنظر مودت فتنها هم بقوت بود اما
بفعل نیاید و اگر بفعل آید بالا نگیرد و اگر آن سعد مقبول بود و قوت دارد مانع از طبیعت آن سعد بود
و موضع او و اگر مریخ در خانه سعدی بود چون آن سعد راجع کرد مفسدان از فساد باز مانند و اما
ظاهر شود بدیهای ایشان و اگر مستقیم بود ظاهر نشود و اگر بود بجائی نرسد و اگر مریخ با یکی از دو سهم حرب
که از کلام کوشیار نقل شده بود یا ناظر یا بنظر عداوت فتنه و حرب ظاهر کند خاصه که در وتد باشد
و آن وتد برج آتشی باشد و اتصال شمس بمریخ بمودت از حظوظ سعدان نصرت پادشاه بود و لشکر
و نظر عطارد با مشتری بمودت دلیل بسیار شدن پادشاه باشد و استیلای مستوفیان و وقت
ناقص تولی بر سهم السعاده و سهم الغیب دلیل تند دستی ملوک و سلاطین و خلایق باشد و قمر یاری
در عاشر دلیل زیادتی دولت و ملک پادشاه بود خاصه که قمر مقبول باشد و اما آن قمر [illegible] این
سال و سقوط شود با اقبال بود در دولت و آفتاب در عاشر دلیل ظفر ملوک بود بر اعدا خاصه که نظر به
مشتری بود و چون قمر از اجتماع یا استقبال مقدم باز کردد و بسعدی پیوندد دلیل خیر و سعادت و امن
خلایق باشد خاصه که نظر مودت بود و مقبول و اگر بنحسی پیوندد حکم بر ضد این بوده باشد در
این سال یا فصل اما ابن عماد در اجتماع و استقبال آنکاه دارند و حکم هر یازده دوازدهی از طبیعت
آن کوکب کنند اما اتصال شمس بعطارد در وقتی که از آفتاب منصرف شود بهر نظر که باشد دلیل
اراجیف باشد و اخبار بد و کساد بازارها خاصه که نظر عطارد نحس بود اما اگر بسعدی منصرف
شود و بعطارد پیوندد دلیل اخبار خوش بود و تیزی بازارها و فرح عوام و ارزانی نرخها و دل
خوشی خلایق و صاحب لطائف الکلام کفته است که دلائل شورش و فتنه نحسین و عطارد است
و نظرهای عداوت میان این کواکب خاصه مقابله نحسین با یکدیگر با سهم حرب موضع حرب مکان
این دلایل بود اما شمس دلیل سلطانست و زحل دلیل پادشاهی که خانه دار قدیم بود و مشتری

دلیل

دلیل خارجی و مدعی که دعوای حق کند و مریخ دلیل حرب و فتنه و زهره دلیل صلح و امن و قمر دلیل
رسل و عطارد دلیل مکاتبات و مکر و حیل و مفوضات جهاد و زهره زایج مریخ را ضعیف کرداند
اگر متصل باشد بوقت حرب بواسطه نقض زایج ایشان پس که در زمان قران با طالع سال
عالم یا فصل یا اجتماع یا استقبال که مقدم باشد بر این طالعها نور یکی از علویین را بدیگری دهد
و عطارد ناظر بود بمریخ و زهره ساقط از وی در وقت طالع حربی قائم کردد میان ملکی از
ارباب بیوتات قدیمه و خارجی که دعوی حق کند اگر مشتری نیکو حال بود و الا بر باطل باشد خاصه که مریخ
در وتدی باشد بنظر عداوت زحل را بیند یعنی نور مشتری را بزحل دهد و چون این دلیل واقع شود
نظر کن اگر مریخ بذات خود نور مشتری را بزحل میدهد آغاز حرب از خارجی باشد بالذات و اگر نور
زحل را بمشتری میدهد آغاز حرب از ملک بود بالذات و اگر این نقل بواسطه کواکب سفلی بود یعنی
چون خواهد که مریخ نور یکی از علویین را بدیگری دهد یکی از سفلیین نور او را گرفته و بدیگری
علوی رساند پس آن سفلی واسطه باشد میان نقل نور با آن علوی پس آن نور بواسطه سفلی بود
و اگر سفلی دو کوکب باشد که زهره و مریخ را ببینند یکی نور زحل را بمشتری دهد و دیگری نور مشتری را
بزحل آغاز فساد از هر دو جانب بود لیکن بوسایط و کسی که از جنس آن سفلی باشند و اگر اتصال
مریخ اتصال دفع قوت یا دفع طبیعت باشد ظفر ملک را بود خاصه که زحل قوی حال باشد بقوتهای
عظیم از قوتهای رفعت و ظهور چون وتد خصوصا که زحل مستعلی بود بر مشتری بنوعی از انواع
استعلا و یا در خانه نیرتی بود یا مقبول بود از هر دو نیر یا از صاحب عاشر خود یا از صاحب
طالع چه این مجموع دلیل غلبه و فیروزی اند و اگر اتصال مریخ بزحل بوده باشد اتصال انکار دلیل ملک
مغلوب کرد خاصه که زحل ضعیف بود بضعفهای حسیت و خمول چون سقوط از طالع و
از نیرین و هبوط و وبال و زوال از اوتاد و افول و بعد از حیز و مانند اینها و بدتر اینها
کیرنده آن بود که متصل شود بصاحب ثامن یا صاحب رابع خود یا صاحب رابع طالع و اگر در
دوازدهم بود گرفتار کردد و در سیم و نهم بگریزد و در هشتم باطل کردد و اگر مریخ در خانهای

مشتری بود قوت خارجی را باشد و در خانهای زحل قوت مقیم را بود و اگر نظر مریخ بر زحل بعداوت باشد
قوت خارجی را بود و کشش و قتل در لشکر ملک واقع شود و اگر بموافقت بود حرب بود و آسان ترک رود و اگر
زحل در برج طویل المطالع بود یا در بروج ثابته ... و پیوند ندرد و یا منحوس بود و
قوت لشکر ملک را بود خاصه که خداوند برج متصل بود بوی و اگر عکس این حال باشد حال بر خلاف
این بود و اگر زحل در برج ثابت بود یا در وتدی باشد با بقمر پیوندد از این نوع ملک در حرب پایدار
بود و اگر نه بگریزد و اگر عطارد ناظر بود بر زحل و نور مریخ آمیخته باشد بدین ملک با مکر و حیله باشد و
نظر نظر قبول بود این مکر و حیله بجای رسد و الا نرسد و اگر زحل در بروج ذوجسدین باشد خاصه در
قوس و مریخ از وی منصرف که در ملک با تجربه باشد و اگر زحل شرقی باشد در ربع شرقی یعنی میان طالع و عاشر
ملک جوان بود و اگر مغربی یا در ربع غربی باشد ملک پیر باشد چون طالع ملک از زحل دانستی حال خارجی
مشتری باید دانستن بهمین طریقه بعینه و اگر مریخ در برج ثابت بود یا در وتد باشد حرب دراز کشد خاصه که
زحل نیز در برج ثابت بوده باشد و کران رو باشد و اگر در برج ذوجسدین باشد حرب مکرر
باشد و اگر در برج منقلب باشد زود سپری شود خاصه که مریخ سبک رو باشد و سرعت سیر مریخ
دلالت کند که آغاز حرب زود باشد و اگر بطی السیر بود دیرتر باشد و زیاده شدن حرب دلیلش زیاده
بودن مریخ است در عقد و نور و عدد و بودن او در بروج دراز مطالع و شمالی و دلیل نقصان حرب
ضد این صفتها است و دلیل شهرت حرب صعود مریخ است در افلاک و افق شرقی و بودن با رأس و دلیل
خمول حرب هبوط و بیت در افلاک و افق غربی و مجاسدت با ذنب و دلیل مکر اتصال عطارد است
با مریخ و مجاسدت با ذنب دلیل استعداد حرب است بی کار تبوه و دلیل صلح اتصال مشتری و زحل است بمودت
بالذات یا بنقل نور کواکب سعد و سقوط مریخ از اوتاد و قوی شدن نزاع سعود خاصه نزاع زهره در
اوتاد و اتصال عطارد با ایشان و قوی شدن حرب بودن مریخ است در اوتاد خاصه که رابع که در
اگر در طالع بود قتل رعیت باشد و اگر در عاشر باشد دلیل قتل سلطان سپاه باشد و اگر در هفتم بود
غارت و اسیر کنند و اگر در چهارم بود هزیمت باشد و اگر در هنگام حرب آفتاب بمریخ پیوندد
بسیار بود و اگر بهمین حرب در اوتاد باشند بنظر عداوت بخصیص دلیل بسیاری قتل است و صاحب
از طالع آفتاب یا طالع تلث بناء بر ملک مقیم است و صاحب هفتم دلیل خصم و خارجی
حال هر دو را با مریخ همچنان کوشش باید داشتن که حال مریخ با زحل و مشتری و لیکن هر آینه از این دو
یکی سفلی باشد و سفلی یار در حرب این از نیست که علوی را بدان سبب که علوی را ناموس دولت است
در کتاب اساس الحکمه میفرماید که از ده درجه ثور تا ده درجه اسد شرقی است و از ده درجه اسد تا ده
عقرب جنوبی است و از ده درجه عقرب تا ده درجه دلو غربی است و از ده درجه دلو تا ده درجه ثور
شمالی است و چون مریخ در ربعی از این ارباع باشد اهل آن ربع در حرب غالب آیند و اگر مریخ با دهد
دهد ایشان را چنانکه قمر در ربع فا رباز نی افتد در قمار با خصم او غالب آید و این نصر و ظفر که یکی از
احکام است میفرماید بسیار تجربه کرده ام این حکم راست آمد و بنده در دو حرب آن مرد مجنون بوده یقین آ
کرنش انبیاء علیهم السلام خطا نباشد و مقابله بین الحیثیه دلیل فتنه است خاصه وقت تحویل و قوت آنکه
از بروج منقلب باشد و اگر مریخ سال المدار باشد یعنی خداوند طالع سال چون راجع کردد و به برج سعد
ناظر بود فتنه برانگیزد و نظر عداوت مریخ با سهم السعاده و سهم الغیب یا دو سهم حرب فتنه و آشوب
و جنگها و قتلها و خرابیها ظاهر کند و اگر زحل بجای مریخ باشد و با دو تنکی و ظلم پدید آید و اگر قمر
علوی بوقت تحویل در یکی برج باشند در شهرهای آن برج حرب و فتنه و آشوب خیزد معلولات از زحل
نکبت سلطان اگر قانیه که مزاج زحل دارد یا مزاج مریخ بود در طالع افتد یا بر درجه عاشر یا بر قدر
مریخ فتنه و حرب ظاهر کند و در حرب حال ملوک را از حال الطالع ولادت و طالع جلوس و طالع مملکت
و طالع اخبار ایشان نکرند یعنی یکی از این دلایل فتنه اگر در اوتاد این طالعها باشند با انتهاء
طالع جلوس او یعنی سیده بود خاصه مریخ اضطراب دولت انکس بود و بودن مریخ تحت الشعاع بوقت
تحویل شبیخون و در و قتل کنند در نهان و مکان حرب شهرها و برجی بود که مریخ در وی بود یا ناظر بود
بود نظر عداوت یا ناحیه ربعی که مریخ در وی باشد در ربع شرقی از طالع تا عاشر جنوبی از
عاشر تا سابع و مغربی از سابع تا رابع و شمالی از رابع تا طالع و آغاز حرب از جهت ربع مریخ باشد
و عرض وی یا از ربع مایل ندییر مریخ و زمان حرب و قت رسیدن انتهاء طالع قران یا برج قران یا تسییر
از طالع سال باشد بجرم مریخ بدرجه وتدی خاصه درجه طالع و عاشر و رسیدن انتهاء قران یا مقابله
یا تربیع است بجرم یا مقابله و تربیع یکی اند و نحوس و بر زحل زود تر رسد از آنکه بمریخ نکند و کدر راجع
یا بر وتدی از اوتاد طالع و حرکت تسییر انتها مثل حرکت وسط آفتاب باشد بر توالی تمام شد کلام صاحب
لطائف الکرام و صاحب کفایه نیز در این باب مطابق وی سخن گفته است مگر آنکه در باب زمان حرب گفته است
بعد از این کلام که وقت رسیدن مریخ است بدرجه وتدی خاصه درجه طالع گفته است و وقت افتادن
درجه طالع سال است یا فصل یا اجتماع یا استقبال بدرجه قران یا درجه مقابله و تربیع وی و وقت
پیدا آمدن ستاره بادم و اگر مریخ در برج وتدی باشد چون یکی از درجه وتد باشد تسییر مریخ را
بدرجه وتد را نشانی وقت پیدا آید و اگر بیشتر باشد تسییر درجه وتد بمریخ را بدرجه چند سالی
شمرند اگر وتد قران باشد هر درجه ماهی و اگر وتد سال باشد هر درجه دو روزی و اگر وتد اجتماع
یا استقبال باشد هر درجه ساعتی بدان شرط که مدت تسییر از مدت هر یک زیاد نکرده و هم چنین اگر
در مایل یا زائل وتد باشد در رجوع از همه دلایل که بر شمردیم بدان اصل است که در ظهور دولت و ظهور
اسعار یاد کردیم اعتماد بر آن اصل باید کرد تمام شد کلام صاحب کفایه و ظاهر آنست که این قدر سخن
در این مطلب کافی باشد لبیب فطن را والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب خاتمه در بعضی
احکام مزاجات اول که باید دانست که مزاج عبارت از آمیختن اوائل امزجه ادکان است با آنکه مزاج
جملکی یک مزاج شود از آن مزاج واحد تاثیر کند در اسباب ... بحسب قوت و ضعف آن مزاج و
در تاثیر و قبول مانند ترکیب کردن مزاجها از دو بها آنکه از مجموع مزاج یگانه حاصل شود و تاثیر
کند در بدن بیمار بحسب قوت تاثیرات و ضعف آن و بحسب قوت و ضعف قبول این پس چنانکه شناختن
مزاج حاصل آید از امزجه دواها و بکار بردن آن در بدن بیمار بحسب قبول آن در علم طب ازا
علاج خوانند که شناختن مزاج حاصل از امزجه کواکب و بیان تاثیرات در اسباب ... و
قبول آن از آن در علم نجوم احکام خوانند پس بنا بر این مدار علم احکام بر سه اصل است اول شناختن آن
مزاج یگانه حاصل شده از مزاجات کواکب دوم شناختن عنصر قابل سیم شناختن مقدار تاثیر آن
مزاج فاعل در عنصر قابل لهذا خاتمه مرتب شد اصل اول در شناختن مزاج موثر که حاصل شده
باشد از تمزیج مزاجات کواکب پس شناختن تمزیج فرع شناختن مزاجات کواکب عرای قوی و ضعف
ایشان میباشد و مقام تحقیق این در مطالب مدخل نجوم میباشد و لیکن در این مقام بعضی از ارباب
این علم از حکماء بابل که عادت ایشان تقریر مطالب بر سبیل رموز و امثله میباشد در این باب امثله چند
نقل نموده است مثل آنکه گفته است زحل بصفت مردی پیر است هندو و ترش و بلند بالا و خشک
سبزه رنگ بزرگ سر کثیف موی خرد چشم مکار حسود بد دل بسیار اندیشه گران رو و کاهل جاهل
مشغول حیلت دوست ظالم ... چشم او که پیشه او زراعت و کشاورزی و کار دیرکننده و کاهلی ...
و مانند این و هم چنین هر یک از کواکب یکی از هر یک را بر اوصاف مزاجات خود چنانکه در مدخل مسطور است
ایراد نمایند بعد از آن احوال ایشان را از قوت و ضعف بطریق تمثیل و تشبیه ادا نمایند چنانکه گویند اگر
زحل در برج خود بوده باشد چنان بود که پیری بدان اوصاف که یاد شده در خانه بوده و اگر بحد و شرف
خود باشد گویند که در مقر عزت خود است و اگر در وبال باشد پیری است مغرب و اگر در هبوط باشد
پیری است بیمار و اگر محترق باشد گویند مشرف بر هلاک است و علی هذا القیاس و هم چنین اتصالات ایشان را
با یکدیگر بطریق تمثیل ادا کنند مثلا اگر زحل بعداوت ناظر بمریخ بوده باشد گویند پیری بدان اوصاف
با جوانی بدان اوصاف در جنگ باشد یا هندو و بیرانی با ترکی یا دهقانی با سلاح ی یا کورکینه یا بادزدی
یا دزدی یا قصابی مجادله و یا از آن در ملوک متصل بیکدیگر را بحسب حالات ایشان در قوت و ضعف
تمثیل کنند بعد از آن بحسب نظر ایشان از عداوت و محبت علامات ایشان را تعبیر نمایند و هم
چنین بودن ایشان را در حظوظ یکدیگر بتمثیل ادا نمایند و هم چنین در جمیع قوی و ضعف حالات
و بر طبق تمثیل و مقتضای آن احکام استخراج نمایند و بعضی تفصیل امثله و تشبیهات کلام وعلی
و طرز این رساله مقید باشد در کتب مفصل این فن مسطور است هر کس خواسته باشد با نجا رجوع
نماید و در باب بعضی ضعف ایشان اینچه لایق این رساله است علی سبیل الاجمال اعلام میشود آنست که

تمامی قوای ایشان را حصر نموده اند در شصت و شش نوع بیست و دو نوع عظیم اثر و بیست و هشت نوع
میانه اثر و شانزده نوع حقیر اثر و همچنین ضعفهای ایشان را در پنجاه و پنج نوع حصر نموده اند هیجده
نوع عظیم اثر و بیست و شش نوع میانه اثر و یازده نوع حقیر اثر و همچنین در هر یک از مراتب سه گونه
قوت و ضعف سه مرتبه قرار داده اند اعلی و اوسط و اسفل پس مجموع مراتب قوتها و همچنین ضعفها نه مرتبه
مرتبه بوده باشند و گفته اند چنانکه هیچ شخصی از اشخاص سفلی در هیچ وقت از اوقات خالی نباشد که
قوت او ممزوج بضعف و ضعف او ممزوج بقوت نبوده باشد همچنین هیچ کوکبی میسر نشود که در وقتی از
اوقات قوت او ممزوج بضعف و ضعف او ممزوج بقوت نبوده باشد لهذا هر کوکبی که مدار حکمی از احکام بر او میباشد
و اندلیلیت بر مطابقه بحسب مراتب قوت و ضعف او تأمل شود و احصا شود عدد هر یک از آن مراتب جداگانه
و هرگاه خواسته باشی که امر معقول را محسوس نمائی هر یک از مراتب قوت و ضعف را بید و امر محسوس که ضد یکدیگر
بوده باشند مانند کن و ایشان را با یکدیگر آمیزش ده و ملاحظه کن که از ایشان چه مستولی میگردد و با مایلتر
بکدام یک از این دو صفت میباشد بحسب آن انسعادت و نحوست حکم نمای این بود مجملی از دست آورد
مزاجات کواکب و مراتب قوت و ضعف ایشان اما شناختن ممتزجات این مزاجات و بیان اسرار ممتزجات پس مبتنی
میباشد بر مقدمات چند یکی آنکه احکامی که نجوم میباشند در میان بابلیان و هندوان و
و این چهار گروه در نفس بیان نحو مختلف میباشند و هر یک را تسلط تام بر فنی از فنون آن میباشد
و مهارت کامل بطالعی میدارند و مع ذلک همگی سخنان از احکام نجوم میگویند ولیکن در طریق حکم و مبنا
آن با یکدیگر کمال اختلاف دارند علی بدکر با یکدیگر و اختلاف ایشان کمال انکم اختلاف با یکدیگر
داشته باشند بجهة اختلاف تأثیر شمس و همچنین تأثیر سایر کواکب در بقاع مختلفه زمین و بجهة
ایشان مختلف که و طبقات تأثیر پاره کواکب در باره بعضی از ایشان در دست آمده و در باره بعضی
دیگر غالب بهم رسانده چنانکه ملاحظه میشود که اطبا هر یک با لطبع و مناسبت مزاج خود طریق
معالجه اختیار کنند لهذا در باره بعضی از اشخاص مفید اتفاق افتاده و در باره بعضی دیگر مهلک و لیکن
چنانکه اطبا قدرت ترکیه در معالجات مصید ادند کرا انفسقی میباشند از دیگری با آنکه خود تجربه نموده اند

همچنین

همچنین این چهار گروه از ارباب احکام را قدر مشترک در باب الاتفاق میباشد و هر یک از یکدیگر ممتاز
میباشند بجای یک مخصوص ایشان میباشد مثلاً همگی متفق میباشند در قوت کوکب در وقت بودن
در حادی عشر و ضعف او در احتراق و مثلاً تأثیر زحل را بعضی بنا بر تجربه خود اثر شر دیگر
امتزاج بکوکبی دیگر میدانند و بر خیر اثر شر را بعد از امتزاج بغیر خود و علی هذا القیاس لهذا گفته اند
که احکام انواع به طلوع و سقوط منازل حکم کنند مخصوص بمردم حجاز میباشد و احکام انواء و قیاس
مخصوص بملک مصر و سواحل و کوه پایه و احکام بطلمیوس بزمین روم این نتوانند بود مگر باختلاف
تجارب ایشان در هر زمینی بجهة اختلاف تأثیر کواکب و انتفاع پس بنا بر این باید که مجتهد در این فن اتقان
استعمار کند و در خلافیات خود بجهت تجربه امتحان نماید و بنا بر صدق و کذب آن واقف گردد چنانکه
در باب الحدا که مدار احکام سال العالم بر او است اشهر اختلاف بود که سابقاً نقل شد و مقدمه دیگر
مزاجاتیکه از برای کواکب و بروج مسطور است این صناعت و همچنین متأخرین ایشان ذکر نموده اند بر طریق
اغلبیت نه کلی و دائمی که تخلف نکند چه هیچ یک از ایشان بانفراده نتوانند مدبر امور این عالم شد
بلکه نظام امر این عالم منوط بتأثیر جمیع ایشان میباشد لهذا گفته اند که نتواند دقیقه از فلک خالی
شود که کوکبی در آن مدخلیت نداشته باشد چنانکه اشخاص عالم سفلی هیچ یک بانفراده و بخودی خود بی
معاونت و امداد بنی نوع انسان نتوانند کار دنیا بانجام رسانند بلکه نظام امر این عالم باجتماع و مشارکت
و تعاون بسته است پس چگونه توان دانست که مزاج مریخ مثلاً حار و یابس میباشد بمجرد ملاحظه
حرارت و یبس آن شاید که بجهة محل و برج و یا امتزاج بسیارات و ثوابت و احوال و اوضاع او فلک
شمس یا افق یا خطوط کواکب امثال ذلک این تأثیر را آماده نموده باشد و تجربه متکلم تعقد حاصل
در این باب نبخشد بلکه شاید که وضعی از اوضاع که در وقتی اقتضای این مزاج را نموده است در وقت
دیگر وضع دیگر قائم مقام آن وضع سابق شود و همان خاصیت را ببخشد و بر این قیاس سایر اوقات دیگر
حکم با غلب و بطریق مظنون شاید داما بعنوان کلی و یقین چگونه میسر بوده باشد و مقدمه دیگر آنکه
نتوان اعتماد بطوالع جزئیه نمود در احکام و از مناط اعتبار دانست چه جزئیات لا یتناهی است

چنانکه وعده نموده اند که کثیره لا یدرک بلکه مدار حکم ادلاء قویه کلیه است که نادر الوقوع میباشند
از قبیل قرانات و کسوفات و قرانات نحسین در سرطان و قرانات سعدین در حوت و امثال ذلک
و اما از آنکه در فلان سال طالع سال العالم فلان برج میبوده مدبر آن فلان کوکب و چنین و چنان
اتفاق افتاد باید که مقتضای آن کلیه چنین بوده باشد نتوان بر آن اعتماد نمود و مقدمه دیگر
آنکه چنانکه در اجسام سفلی ماده را اثری و صورت را اثری دیگر و از تبدل شدن صورت افعال
خواص اشیا متفاوت میگردد همچنین در اجرام علوی بروج بجای ماده و کواکب بمثابه صورت حال میباشند
در انجا و صورت با لضرورة در هر زمانی بدل شود در بروج و افعال و طبایع و خواص ایشان متفاوت میشود چنانکه
بطلمیوس در رابع مقالات در چند جای باین معنی تصریح نموده است و در شرح گفته است که صورتهائیکه
در عالم ترکیب میباشند مطیع میباشند صورتهای فلکی را لیکن در مزاج تفاوت بهم رسانند مثلاً اگر
صورت جدی بسرطان آید و یا بالعکس باید برج جدی که سرد بوده باشد و سرطان سرد چنانکه سرطان گرم است
سرد و لیکن صورتها را پاره خواص میباشد که مزاج را در آن مدخلیتی نمیباشد چنانکه اطبا میگویند
که فلان دوا بالخاصیة بصورت نوعیه فلان اثر را می بخشد یعنی نه بمزاج و کیفیت مقدمه دیگر آنکه هرگاه
دو دلیل که مقتضای ایشان ضد یکدیگر بوده باشد محقق شود یکی مقدم و دیگری مؤخر پس اگر مؤخر
اقوی بوده باشد از مقدم حکم مقدم را باطل کند و اگر مساوی بوده باشد یا اضعف و سستی در حکم مقدم
پدید آورد پس بر دلیلهای در آن مدت حکم مطلق نشاید کرد بلکه بایستی بیفته نمود با آنکه مکر دلیلی بر خلاف
آن محقق شود مقدمه دیگر آنکه اجتماع هفت کوکب در یک درجه دلیل شر عظیم است از دو جهة یکی
آنکه شش کوکب یکبار معترف گردند و دیگر آنکه پنج نحس غلبه کنند بر دو سعد بعلت آنکه زحل
مریخ هم ذات هم شعاع ایشان نحس است و شمس و قمر اگرچه شعاع ایشان سعد است لیکن
جرم ایشان نحس است و اجتماع جرم بوده باشد بعطارد هم مزاج غالب یار شود و چون مزاج چهار
غالب بر مزاج دو سعد عطارد هم مزاج ایشان گیرد و چون نحوس غالب بوده باشند بر سعود
کرند در هم و مشتری بوده باشند شر عظیم زاید انجنس کوکبی که مستعلی بوده باشد و انجنس آن برج و اندر چه

منوبه

مقدمه دیگر آنکه زحل دلیل نحوست کارهای دنیا و نیست و شقاوت و تهمیدی و فقر و تنگی و گرانی
و بیماریها و ناله و خرابی و دشواری کارها و مذلت و خساست و جهل و همچنین سایر فسادهای دنیا و
و مریخ دلیل نحوست کارهای دینی است مانند فسق و فجور و قتل و سرقت و حرف و کذب و سخن چینی و
عداوت و هذیان و کثرت غضب و ضرر رسانیدن و طبع عداوت و سایر فسادهائیکه مثل اعقوبت اخروی
گردد و نیز مشتری دلیل سعادت دنیویت مانند ناز و نعمت و پاک خوردن و آشامیدن و شرب و لباسها
لطیف پوشیدن و زینت بکار داشتن و کثرت نکاح و مباشرت و ساختن قصرها و ایوانها و دوست داشتن
عطرها و دود و سرود و استماع سازها و نواها و بانیها و هر چیزیکه در دنیا از آن تمتع و لذت توان برد
و مشتری دلیل سعادت امور دینی است چون آنکه فهی از امر سعادات و خیرات و مکارم اخلاق و امانت
و دیانت و اصلاح ذات البین و زهد و ورع و راستی و طاعت و حسن اعتقاد و هر چه سبب سعادت
آخرت گردد و موجب رستگاری عقبی دلیل امور عالم کون و فساد است بتمامه و سبب تغیرات هر یک
خاصه در نفوس انسانی و سهم السعاده منسوب با وست چون طالع آنست چنانکه طالع طالع شمس و آن
دلیل سعادات خارجه چون مال و جاه و بخت و اسباب شمس دلیل امور آخرت است و رسانیدن
موجودات کما لخاصه نفوس انسانی را و سهم الغیب منسوب با وست و او سعادت داخلی است چون
و تدبیر و عطرو اندیشهای صواب و عیبها و شمسها و عطارد شریک و معاون دلیلی است که ممازج
با آن بوده باشد یا در خانه آن مقدمه دیگر آنکه جمعی گمان میکنند که خانه استحصا دان دارند انفعا
لا انه لهذا ذکر شده آن است که شمس که نیر اعظم است فخر سیارات و ثوابت و کواکب تابعه
و وقار و بطبع گرم و خشک است در موافق مزاج و طبع خود یافت لهذا آن را بیت خود ساخت از
بروج اسد و الی که شب و قمر که عدیل و نظیر و خلیفه او است و سریع الحرکة و متغیر الحالات و طبیع
و سرد و تر سرطان را موافق مزاج خود دانسته جوار اسد از خانه خود گرفت پنج برج باقی ولایت
او شد و ایشان هر یک از ولایت خود خانه را بکوکبی دادند از کواکب خمسه متحیره چنانکه معلوم
و مناسبت و هر کوکب خانهای ایشان دو از دهم یکدیگر بوده باشند چون نیرین

با نحسی و بعضی سعادت و نحوست کواکب را نسبت بوقوع بیوت ایشان با بیوت نیرین دانسته اند
اگر بر شکل دوستی باشند سعد باشند و اگر بر شکل دشمنی نحس باشند مثلا خانهٔ مشتری که بر تثلیث نیرین
واقع شده است یعنی قوس بتثلیث اسد و حوت بتثلیث سرطان از آن اسعد اکبر دانسته اند و مریخ که بر شکل
تربیع واقع است مانند عقرب که بتربیع اسد واقع میباشد و مانند حمل که بتربیع سرطان است از انحس اصغر
دانسته اند و زحل که بمقابله واقع شده است یعنی جدی و دلو با سرطان و اسد از انحس اکبر دانسته اند
و زهره که بتسدیس واقع است سعد اصغر و عطارد که ناظر نمیباشد یعنی جوزا از سرطان ساقط است و سنبله
از اسد از آن نه نحس و نه سعد دانسته اند و نیز در مقدمهٔ منطقیه گفته اند که طالع عالم سرطان است و اوتاد این
طالع بروج منقلبه و سر کوکب علوی مشتری در او تاد چنانکه طالع که بیت حیات حقیقی است شمس که کوکب
سلطنت و رفعت در عاشر که خانهٔ رفعت و اعتلا است و مریخ که کوکب خصومت است در هفتم که بیت
خصومت و نزاعست و زحل که کوکب موت و فنا است در چهارم که خانهٔ مرکواکب در فنا و خفا و جلوت
و ماه که خلیفهٔ آفتاب است در یازدهم یعنی طالع که بیت اعوان و خلفاء و نواب سلاطین است و زهره که کوکب بانشاط
و فطانت در تاسع که خانهٔ امور دین و عطارد که کوکب علم و عقل و کیاست و فراست است در ششم که
مناسب این امور است و برج اسد لهذا این بیوت را اشرف این کواکب گفته اند و اما در درجات شرف وجوه
بسیار گفته اند که هیچ یک بعقل درست نیاید و مقبول طبایع مستقیمه نگردد و بعضی وجوه ملاحظهٔ قوت و فعل
ایشان در این درجات میباشد بجا در کثیره و ایضا مقدمهٔ منطقیه در بیان فرح کواکب عطارد که کوکب عقل
و نطق و ادراک میباشد فرح او در طالع دانسته اند و زهره که کوکب طرب و عشق و فرح است فرح او را
در پنجم دانسته اند و قمر که کوکب خوش ایشان و حرکت است فرح او در سیم دانسته اند و مریخ که کوکب بیماری و
و شر و ایذا و فرح او در ششم دانسته اند و زحل که کوکب شقاوت و دستوران بارکشیده بند و زندان فرح او را
در دوازدهم دانسته اند و مشتری که کوکب عادت و دوستان و امیدها است در یازدهم و آفتاب که
کوکب امور آخرت و سعادت عاقبت است در نهم لیکن نحس اصغر و سعد اصغر فرح ایشان تحت الارض
و نحس و سعد اکبر در فوق الارض و فرح سعدین و نیرین بر تسدیس و تثلیث طالع و فرح نحسین ساقط از طالع و نیز
هر برج

هر برج که کوکبی را دو اثر است یکی ذاتی چون اثر شمس و زحل که نسبت او است و عرضی چون اثر عطارد در
سنبله در امور و ملکی که سنبله عاشر طالع افتد و نیز اثر با سنبله تثلیثات طالع و نیرین را اثر و نوبت
در سعادت و نحوست بالغایت که سعادت ایشان نحوست مردم و نحسی را دفع کند اگرچه در طالع قران
کرده باشند و ایضا هر کار ثابت عظیمة القدر بود درجهٔ طالع یا عاشر یا درجهٔ نیر نوبت یا برد درجهٔ سهم
سعادت افتد سعادت بزرگ بخشد صاحب طالع را چنانکه خارج از نسبت اصلا او باشد بالغایت که
اگر در طالع بچهٔ سفلا افتد حاکم یا والی گردد و اگر در طالع ملکزاده افتد بر اکثر اقالیم استیلا یابد
اما انکوکب که بر مزاج سعدین باشد اول و آخر آن شخص نیکو گذرد و اگر بر مزاج سعد و نحس باشد
چنانکه سعد مقدم باشد اولش عظیم و نیکو گذرد و آخرش بفساد انجامد و اگر برعکس این باشد حکم برعکس
بوده باشد و ایضا از روی تشبیه و تمثیل گفته اند که زحل در احتراق مانند سنگی است سوراخ سوراخ
و پاره پاره گرده یا چون فولادی که نرم نرم گرده و بیشتر او خبث که در و هست تا که چون زری که بگدازند و
رسوب آن ظاهر شود و مریخ چون مسی که بتابند و قوی پالاران بریزند و زهره چون سیماب که با آتش
برسد و مستهلک گردد و عطارد چون انگشتی که با آتش رسد و او بسوزد و قمر در اجتماع چون نقرهٔ زر
انده در کبیکدازند و درشی باطل گردد و ایضا مدتی کوکب تحت الشعاع دلیل بیرون و مکمنی است و بیرون
آمدن از زیر شعاع دلیل جرأت و قوت است تحت الشعاع دلیل خفا و ضعف و مرض است و احتراق دلیل
هلاکت است زیرا که احتراق فساد کوکب را باطل کند مانند سم و نیز ملاحظهٔ سهم الحوادث نیز از
مهمات است و آن سهمی است که استادان این صناعت بدست آورده اند جهت حوادث عالم کون
و فساد و انسهم نتیجهٔ شش کوکب است یکی بلند رتبت بطیء الحرکت و یکی میانه رتبت میانه حرکت و یکی
پست رتبت و سریع الحرکت چنانکه امور عالم کون و فساد هم از این سه قسم خالی نمیباشد یعنی بعضی دراز
مدت و رفیع القدر است چون طوفانات و بعضی متوسط القدر چون ملک و دولت و بر بعضی قلیل القدر
و قلیل المدة است چون صناعات و زراعات و حروب و تغییرات هوا لهذا بگیرند فضل حرکت قمر را
بر شمس و بر حرکت زحل افزایند اگر مستقیم بوده باشد و نقصان نمایند اگر راجع بوده باشد و موضع

زحل و بدست آید پس بالضروره لازم آید که موضع این سهم در وقت اجتماع موضع زحل بوده باشد
و در استقبال مقابل لهذا اجتماع و استقبال منحوس بوده باشد و هم چنین در وقت تربیع نیرین بر
تربیع زحل بوده باشد حاصل کلام قوم در حکم این سهم آنست که هرگاه این سهم مسعود بود یا به شعاع
سعود و در خانها سعود بوده باشد میان خلایق اتحاد و مودت بود و مهمات با آسانی برآید و اگر سهم
منحوس بود یا در خانها نحوس بود حکم برعکس بود و اگر در خانهای زحل بود دلیل فرو بستگی کارها
و مشقت سفر اگر موسم سرما بوده باشد و دلیل باشد بر وزیدن بادهای خوش خصوصا در دلو
اگر در خانهای مریخ بود میان خلایق خصومت افتد و بادهای سخت وزد و در موسم گرما گرمی افتد
و اگر در خانهای زهره باشد مردم مایل به لهو و لعب و طرب و نشاط شوند و بارندگی شود و اگر در خانهٔ
آفتاب بوده باشد هوا خوش گذرد و در موسم گرما گرمی کنند و مردم بزرگ جویند با اهل دیوان
مخالطه و آمیزش کنند و اگر در خانهٔ قمر بود در وقت باران بیارد و کسادی کار عوام بود و مردم بخبرها
رسند و اگر در خانهای مشتری باشد هوا کشاده باشد خاصه در قوس و میل مردم بصلاح و خیر بود و
دار القضاة را رونق بود و اگر در خانهای عطارد بود میان مردم گفتگوی بسیار بود و هجو و غمازی
بسیار بود و میانهٔ ایشان خصوصا در جوزا و مردم میل بحساب و کتابت و خصومتها و دیوانی کنند و
نیز گفته اند که هر سه برج که بر یک مزاج بوند یعنی در یک مثلثه قوت ایشان مانند قوت سه برادر
بود و هر چهار برج که بتربیع یکدیگر باشند مانند چهار شریک مخالف الصحبة و مزاج بوده باشند و
نیز گفته اند که بودن کوکب در خانهٔ خود دلیل باشد بر امن و فراغت و قوت آن و اگر در شرف خود
باشد دلیل باشد بر حرمت و عزت و ازدیاد جاه و ثروت و اگر در اوج خود باشد دلیل کند بر
رفعت و زیادتی مرتبه و اگر در اوتاد باشد خاصه در طالع و عاشر دلیل کند بر زیادت شدن
مناصب و رسیدن به اجلها و امیدواری و اگر مسعود بود دلیل کند بر سعادت و سلامتی و فرح
و خوشی و اگر سریع الحرکت بود دلیل باشد بر جرأت و عجلت در کارها و اگر مستقیم بود دلیل باشد
بر استقامت احوال و استواری بودن در مهمات و اگر در وبال باشد دلیل کند بر ضعف و عجز و تنگی
و اگر در هبوط

و اگر در هبوط دلیل کند بر خواری و تذلل و اگر در حضیض بود دلیل کند بر سقوط و خمول و اگر
در زایل بود دلیل کند بر عزل او از مرتبه و بیچ جویی او و اگر منحوس بود دلیل کند بر آفت و نکبت
و اگر بطیء السیر بود دلیل کند بر کاهلی و تعویق در کارها و اگر راجع بود دلیل کند بر بیماری و
حیرت و علت و پشیمانی و اگر محترق بود دلیل کند بر آسیب موت و غفلت و مجملا احوال فلکی مشابه بوده
با احوال سفلی و نیز گفته اند که دلایل امن را مانند اتصال سعود و اوقات ایمنی اثبتتو بوده باشد
و دلایل خوف را مانند اتصالات نحوس و کسوف و خسوف در اوقات فتنه و تشویش اثر ظاهر نبود
بجهت آنکه وقت قابل عمائل شده باشد این دلایل همه مفتوحه معطل و موکول گردند و نیز گفته اند که چون
قمر از نحسی منصرف گردد و بعطارد متصل شود کار بر مردم دشوار گردد و اراجیف بسیار افتد و
نرخها بالا گیرد و اگر نظر عداوت بوده باشد میان عوام الناس خصومتها پیدا شود و با یکدیگر خیانت
و تزویر کنند و بجهت یکدیگر فتنه و اگر از سعدی منصرف شود و بدو پیوندد خبرهای خوش آید و صلحها
افتد و رواج بازارها باشد و انواع شادیها بود و نرخها ارزان شود خاصه که نظر دوستی بود و نیز گفته اند
که هرگاه ایلکه دولت از قران نحسین اتفاق افتد خاصه در طالع یا عاشر پادشاه ولایتی که
ببرج قران منسوب باشد آفت رسد و مملکتش را دیگری تصرف نماید و اگر قران مریخ و مشتری باشد
در شهرهای آن برج ملکی را آفت رسد و مصیبت عام باشد و اگر قران زهره و مریخ بود پادشاه روم
را آفت رسد و اگر قران زهره و زحل بود قحط شود و اگر قران عطارد و مریخ بود آفت عظیم باشد و
بود و انواع آشوب و بلا و بیم رسد و اگر قران عطارد و زحل باشد بلا و تنگی عظیم باشد و موت خلایق بود
و اگر قران سعدین بود راحت و فراخی و نعمت و آسایش خلایق بود و نیز گفته اند که غلبهٔ نحوس دلیل فرو ماندن
کارها بود و افتادن خللها در مصالح و دور افتادن غرضها و پیش آمدن دشواریها در امور و غلبهٔ
سعود در موضعی بانظر ایشان با موضع دلیل بود بر برآمدن کارها و امیدها با آسانی و نیز گفته اند
تسدیس و تثلیث دلیل دوستی بود و راحت و آسانی کارها و برآمدن آن و مقابله و تربیع دلیل سختی بود
و رنج و دشواری در امور و نظر تحویل دلیل تمام شدن کارها بود بلکه خوشی خصوصا اذا و تاد و نظر قمر

در دومنا مقبول دلیل بود بر نعمتی کامل باشد خاصه از زایل الوتد یا ساقط و ایضا نظرهای عداوت کواکب
سعد اضر رسد چنانکه نظرهای مودت کواکب نحس را نفع رسد و ایضا دلیلهای ملک امر اگر با یکدیگر
ناظر باشند بنظرهای مودت دلیل کند بر تمام شدن آن امر و مدت بقای آن بوجه احسن و اگر بنظر عداوت
بیکدیگر نگرند دلیل تمام شدن پاره از آن امر بسختی و دشواری بود و ایضا اگر سعد ضعیف بود چنانکه
راجع باشد یا محترق یا در جایگاه بد از فلک یعنی ماننده ساقط سعادت و از اینجا گفته اند که سعد مقبول
مانند شخصی کریم و توانگر بود و سعد نامقبول مانند شخص کریمی که درویش باشد و اگر نحس قوی بود
باشد چنانکه در خانه باشد یا حظوظ دیگر خود مستقیم السیر نحوست و بدی او در کند پس نحس مقبول
بهتر از سعد نامقبول بود و ایضا اگر جای امن و رجا کوکب سعدی مستولی شود نیکی و سعادت رسد
از مردم نیکوکار و از کسانیکه امید بایشان باشد بسهولت و آسانی و اگر نحس در انجا مستولی بود مکروه در رسد
از قومی بدکار و از کسانیکه توقع فساد باشد و ایضا مضر شمس از مقارنه مریخ و مقابله زحل بیشتر بود
باشد و مضر قمر بالعکس و ایضا بدترین نحسها آن بود که هر دو نحس پیش از آفتاب طلوع کننده در
وقتیکه هنوز از تحت الشعاع بیرون نیامده باشد یا آنکه بعد از ماه بر آیند و وقتیکه ماه نور خود را با ایشان
رسانیده باشد و ایضا نحس مشرقی دلیل باشد بر آفت و نحس مغربی دلیل باشد بر علت و فرق میان
آفت و علت آنست که آفت آن بود که بناگاه چیزی حادث گردد که سبب فسادی بر تن یا مال یا جاه رسد و علت
آن بود که چیزی پدید آید که سبب بیماری بدن شود و مادمنه گردد و تزاید بود و ایضا کواکب علوی
بتثلیث قوی تر باشند و کواکب سفلی بتسدیس و ایضا هرگاه کوکب سبکرو بگران رو پیوندد کوکب سبکرو
تدبیر خود را بگران رو دهد و گران رو قبول کند تدبیر سبکرو را و سبکرو را دفع تدبیر خود شود
و گران رو را قابل تدبیر هذا اگر صاحب طالع قضا سبکرو بوده باشد و تدبیر خود را بگران رو دهد و او
قبول کند بوده باشد صاحب عاشر دلالت کند بر مایل شدن صاحب طالع بخدمت سلطان و پادشاه
و صحبت بزرگان و طلب شغل و عمل و بالعکس هرگاه صاحب عاشر متصل شود بصاحب طالع دلالت کند بر مایل
شدن سلطان و اکابر بصاحب طالع و عمل و شغل دادن او و علی هذا القیاس در سایر خانها و ایضا

اوتاد دلالت

اوتاد دلالت کند بر قوت و ظهور اشیاء و با تمام رسیدن آن خصوصا طالع و عاشر و مایل الوتد
دلیل کند بر توسط و ظهور بیشتر اشیاء و تمام شدن بعضی یا بیشتر آنها خصوصا یازدهم و پنجم و
زایل الوتد دلیل کند بر طمع و امید داشتن باشیاء و ساقط دلیل کند بر پوشیده ماندن آن امید یا
انجا باطل شده یا خواهد شد و ایضا دلایل بر دو قسم است چنانکه مذکور شد بالذات و بالعرض
و بعبارت اخری عام و خاص اما عام مانند دلالت آفتاب بعامه بر پادشاهان و اکابر و سلاطین و قوم و نعم
بر قتریح و حمل و مریخ بر لشکرها و بر این قیاس چنانکه در مداخل منسوبات بروج و کواکب مسطور است و اما
خاص پس مخصوص است بدلالت بطالع معینی مثلا هرگاه طالع دلو افتاده باشد که هفتم آنست و آفتاب که
صاحب آنست دلیل بوده باشد بر تزویج و مثلا طالع جدی و عاشر آن که میزان بوده باشد دلیل
باشد بر پادشاه و اکابر و اگر چنان اتفاق افتد که دلالت عام و کلی وفاق با دلالت خاص و جزئی و
عرضی یکی شود چنانکه در طالع عقرب عاشر اسد افتد و آفتاب نیز در عاشر بوده باشد دلالت اما
بود و اگر صعود بر این طالع متولد شود این یکدلیل سلطنت و طول بقاء آن بوده باشد و اگر چنین
در طالع مزبور در هفتم دلیل عام و خاص هر دو ثور و زهره بوده اگر زهره در آن بوده باشد دلیل
باشد بر سعادت و برخوردار بر حصول اولاد جهت زنان و نکاح و علی هذا القیاس و ایضا گفته اند که
اثرهای کواکب علویه عظیم تر و مدت آن مدیدتر است خاصه در بروج علویان و بروج ثابت و اما
اثر کواکب سفلی حقیرتر است و مدت آن کوتاه تر خصوصا بروج سفلیان و منقلب و زایل الوتد
و نیز گفته اند که اثر کواکب علوی بعد از امتزاج پدید آید بجهت دوری فلک ایشان از مرکز عالم
بخلاف آثار کواکب سفلی که زودتر بظهور رسد بجهت قرب افلاک ایشان بمرکز عالم و لیکن صاحب اتحاد و ایما
گفته است که آنچه من بتجربه معلوم آنست که هرچه کواکب پیش از امتزاج اثر میکنند بلی آنچه عظیم اثر تر است
زود حادث میشود و دیر میماند و آنچه حقیر اثر تر است چون با امتزاج نزدیک میرسد ظاهر
میشود و زود منقطع میگردد و بلا شک زحل پیش از امتزاج اثرش ظاهر میگردد و او از صاحب کفایه نقل
میکند که زحل از پیش اثر میکند در حوادث و اذیبوین گفته است که ما این بتجربه قولا و محقق شده است

و اگر کسی باور نکند خود تجربه کند تا او را محقق شود و در پیش افتادن اثر مریخ شبهه نباشد
و مشتاکان مشهور که نقل شده آنست که چون اثر کواکب علوی مدیدتر است بعد از امتزاج هم باقی میماند
بخلاف کواکب سفلی که اثر ایشان اندک مدت و زود زایل میگردد و بعد از امتزاج باقی نمیماند و لا
حقیقت آنست که گفته شد که بعضی احوال کواکبی که از اثر امتزاج ایشان توقع است پیش از امتزاج اثر
ایشان ملاحظه میشود بعد از آن گفته است که آنچه بتجربه رسید از آنجمله قران علویین در مثلثه
هوایی و در قران نحسین در سرطان و قرانات دیگر از سعدین و نحسین در بروج دیگر آن بوده جهت
که اثر ایشان پیش از امتزاج دیده میشد است و پس از امتزاج نیز ماند و ایضا گفته اند که هرگاه در
مواضع خوف و خطر مانند ششم و هشتم و دوازدهم و هفتم اگر سعود مستولی بوده باشند اگر اندوه
رسد انجا عتی بوده باشد که از ایشان طمع بدی نبوده باشد و اگر نحوس مستولی بوده باشند نکبت
والم که رسد از طالع منافی بوده باشد که توقع شر و بدی از ایشان بوده باشد و نیز گفته اند که هر نحس
که خداوند هشتم و دوازدهم و ششم و چهارم و هفتم باشد ضرر آن زیادتر بوده باشد چنانکه
هر سعد که خداوند طالع و عاشر و حادی عشر و خامس و تاسع بود نفع آن زیاده بود بسبب اجتماع دو نوع ذاتی
و عرضی و نیز گفته اند که هر کوکب که در خانه نحس باشد فعل خود را کند و چون در خانه نیکی باشد فعل
آن ممزوج گردد بفعل خداوند خانه و نیز گفته اند که هرگاه کوکبی در درجه بوده باشد که ویرا
در آن درجه حظی نباشد از قوت و ضعف بیان نیز تمییز عل ز تسیلات ... کوکب معطل باشد
از تاثیر و نیز گفته اند که چنانکه در احکام بیک شاهد حکم نتوان نمود در احکام آسمانی نیز بیک دلیل
نتوان اعتماد نموده حکم نمود بلکه حکم نمودن در دلایل آسمانی واجب بوده باشد جهت آنکه غایب
است احکام زمینی و اسباب آنها حاضر و شاهد مولف گوید که این بود اصول و قواعد کلیه ملاحظه
آنها در شناختن اسرار تمزیجات و مزاجهای کواکب لازم میباشد و پاره دیگر از قواعد در مقصد دوم مسلک
دوم از مقاله دوم بجهت تجربه در آمد ملاحظه آنها نیز از جمله لوازم میباشد در این باب و بعد از
ملاحظه و رعایت این قوانین شناختن مزاج مرکب کواکب که حاصل میشود از تمزیج مزاجهات ایشان

باعتبار

باعتبار قوتهای ذاتی و عرضی ایشان میسر گردد و لیکن رعایت آنها خالی از صعوبتی نیست بلکه امتناعی نیز باشد بلی
شناختن مزاج مرکب موقوف بر ملاحظه این امور دانسته اند اصل دوم در معرفت علت قابلی و موضوع
تاثیر اجرام علوی که آنها را اسباب زمینی گویند و آنها را دو قسم دانسته اند مفرد و مرکب مفردات
اسباب ارضی منحصر است در عناصر اربعه خاک و آب و باد و آتش و مرکبات بر چهار مرتبه اند
معادن و نباتات و حیوان و انسان و اشرف بلکه مقصود اصلی از آنها بلکه از آفرینش انسان است
که خیره آن مرکبات است از فیض الهی که عقل بوده باشد و از قوت آسمانی که طبیعت بوده باشد و لهذا
مجمع آمیزه بوده باشد که تاثیر عام و خاص و کلی و جزئی او را دریافت نماید که هم فیض الهی معین و معاضد
و هم قوت آسمانی بر شناختن تاثیرات از تاثیر اجرام علوی بجهة شدت اتصال و مجانست انسان با اجرام
علوی لهذا گفته اند که هر انسان اینکه شریف تر است احکام نجومی در باره او مقرون تر بصدق و صواب
و هر آنکه خسیس تر است حکم طالع او بیشتر خطا شود و از اینجهة است که گفته اند که اگر طالع
پادشاهی با کشتیبانی یکی افتد از ده حکم که بر پادشاه کنی اگر خطا شود یک دو حکم بیش خطا
نشود و بالعکس در باره کشتیبان که اگر صواب شود یک دو حکم بیش صواب نخواهد شد لهذا
در مقام جواب از این اعتراض که بر علم نجوم نموده اند که هرگاه طالع دو شخص بر یک شکل افتد
بجهة اتحاد وقت ولادت ایشان و یکی پادشاه شود و دیگری کشتیبان چگونه توان از طالع حکم
نمود که یکی پادشاه شود و دیگر کشتیبان گفته اند که چون یکی پادشاه زاده بود و دیگری خسیس و بد
اصل پس پادشاه زاده قبول کند تاثیرات اجرام علوی را در باره خود مانند پنبه و آتش و دیگری
قبول نکند اصلا و اگر موثر ضعیف بوده باشد و قابل بسیار خسیس یا اگر قبول کند اثر ضعیفی
بیش قبول نکند و اگر موثر بسیار با قوت بوده باشد کشتیبان بجهة منتهای اثر آنست که
رئیس و مهتر کشتیبانان شود یا نوبت تا بجایی که ... و ایضا هرگاه دو نفر بیک طالع متولد
گردند یکی اسباب ثروت و اساس نعمت از برای او مهیا بوده باشد و دیگری نبوده باشد هرگاه
حکم نموده اند از برای ایشان شود اول بجهت استعداد و تهیه اسباب آن فرزندان بسیار از برای او

بهم رسد و اندیکری اکر بهم رسد یک وده ئی بیش نخواهد بود و مجملا ملاحظه استعداد و تحقق اسباب
زمینی از برای تاثیر اجرام علوی لازم و متحتم میباشد چنانکه پیشوای در باب این صناعت در کتاب
اربع مقالات و ثمره خود مکرر وصیت باین مطلب نماید بلکه بنای اربع مقالات در جمیع مباحث
ان بر این مطلب میباشد و نقل تفاصیل ان موجب اطناب و تطویل بلا طائل میباشد و علاوه بر این
این مطلب کال الظهور و وضوح میدارد که فعل فاعل و منفعل صورت نپذیرد و اکر کسی در مقام اعتراض
بر این سخن کوید که مکرر اتفاق افتاده که دو نفر به یک طالع متولد شده بوده اند و در نهایت
مدنا بین بوده اند یکی پادشاه کردیده و دیکری مبتلا بفقر و فاقه شده جواب آنست که
اسباب مختص بنوده باشد در اسباب زمینیه علت قابلی بلکه ملاحظه فاعل و قابل هر دو
منظور میباشد و در صورت مفروضه بسا که ثابته عظیم القدری بدرجه طالع با عاشر یا نیر نوبت
با سهم السعاده مقارنه میباشد که او را اندرجه بیت بیت عالی بوده باشد بجهت انکه کواکب ثابته امثال
این سعادتها را افاده میکنند چنانکه بطلیموس در ثمره میکوید که کواکب ثابته عطا مینمایند
عطاهای خارج از اندازه را و اکر این وضع در طالع پادشاه زاده متحقق شود او را از هم سران
خود بلندتر خواهد نمود و شاید که مالک چند اقلیم کردد پس از این مقدمات بظهور پیوست که احکام
نجومیه بسیار دشوار و درست تر آید انحیسان و معلوم است که انسان اشرف مخلوقات است لهذا
احکام جزئی و کلی او را نوان در یافت بخلاف غیر انسان از حیوانات دیکر مثلا هر کاه اسب بطالعی متولد
شود اکر چه دلایل ولادت با قوت و وضوح بوده باشد نتوان از ان طالع استدلال بر خلق و خلق
و کمیت و کیفیت عمر او نمود بدان سبب که فیض الهی در باده او قلیل میباشد بجهت بعد مناسبت از
مبدا فیض و جود بجهت انحراف مزاج او از اعتدال بطرف افراط یا تفریط لهذا بطلیموس در ثمره کفته
است که مستولی بر جزو اجتماع در مثل درجه و تعدیل ذات و قاد طالع کائنات میباشد که در ان اجتماع
بهم رسیده اند از اشخاص انسانی از اشخاص انسانی بتخصیص ذکر داده است و اما احکام کلیه
قضایای عامه از هوا و وبا و عموم و حصول سوء مزاج در عالم یا تعفن اخلاط هوا در ان یا
یا اعتدال
یا اعتدال ان بود در این باب سایر حیوانات با انسان شریک میباشد و امثال این احکام در باره
نیز درست آید چنانکه در باره انسان بجهت بودن قوت شما بعوض طبیعت در ایشان و مراد از حکم کلی
و جزئی که در این مقام مذکور شد آنست که اکر حکم شود بر یک فرد از یک نوع مانند انکه حکم شود بر زید
در میان افراد انسان بوجود فلان سعادت یا حصول فلان شقاوت ان حکم جزئی بوده باشد اما
اکر حکم شود که در فلان شهر در فلان وقت باران بسیار می آید یا سرما بمرتبه عظیم رسد حکم کلی بوده
باشد و جزئی نبوده باشد بجهت انکه باران ندکی افراد بسیار میداشته باشد و هم چنین سرما و غیرها مراتب
میدارد بنا بر قاعده کلیه که مذکور شد که حکم جزئی مختص انسان بوده باشد از میان مرکبات منقض
نشود باین سخن و مجملا لازم است در حکم نمودن از ملاحظه قابل با عتبار مکان و زمان و اصل و طبیعت
و عشیره و قبیله و مال و امثال و سایر اسباب زمینیه که بسبب ان تدرت کسب بسیار قوی از اوضاع
فلکی هم رسد که در وقت تابستان سیلاب در ولایات دریا چنان بارند که شود که بمهارت انبیا و خراب
کرده و سیلها جاری شود و یا چنانکه مذکور شد خشت کش زاده پادشاه کردد و امثال اینها
از نوادر و لیکن نوادر مناط اعتبار نبوده باشد بلکه باید در هر باب ملاحظه اسباب زمینی غافل
نشد و همین قدر سخن در این مطلب هم لبیب کافی میباشد و بعد از شناختن مزاج آسمانی و اسباب
زمینیه شروع در تعریف طریقه حکم کردن میشود و بالله التوفیق و علیه التکلان
اصل سیم
در شناختن طریق حکم نمودن و رعایت قوانین ان از دو اصل کذشته بوضوح پیوست توقف حکم بر حوادث
زمینی بر شناختن مزاج فاعل و مراتب قبول منفعل و هم چنین دانسته شد صعوبت و دشواری ان
بجهت کثرت مراتب قوت و ضعف ایشان که ناشی میشود از حالات ذاتیه و عارضیه ایشان و از ترکیب
انها و اکر فرضا بدل مزاجات سماوی کفته شود الوان مختلفه متعدده و ترکیب شوند از این الوان
رنکی باید که اکر چه حس ادراک یابد تعبیر از ان نمیتوان کرد و عبارت از صریح با انکه محسوس و مشاهد
و حاضر میباشد پس چکونه توان تعبیر نمود از مزاجی که حاصل شود از اختلاط قوای کواکب که امور غایب
میباشند معقول و غایب از حواس و هم چنین قابل و منفعل بحقیقت نتوان شناخت از انجا که دایم

در سیدن و تجدد و تغیر میباشد و برقرار خود نمیباشد چنانکه بطلیموس در مقاله اول از اربع
مقالات بتحقیق این مطلب بغایت کوشیده است و بیش از حدس و تخمین نتوان دریافت نموده چنانکه
بطلیموس در ثمره میکوید اما حدس پس ان از جهت ماده و قابل است بعد از ملاحظه فاعل و قابل اکر
خواهی که حکم کنی بطریق کلی یا میان کلی و جزئی توافق و تنافی از جزئی احتراز کن مثلا مکوی که در این وقت
باران کی خواهد شد و مکو در فلان روز و در فلان ساعت در فلان مکان فلان قدر باران
بر زمین خواهد آمد و اینکه کفته شد بجهة آنست که مدعای منجم تحصیل نمودن ظنی بیش نخواهد بود
که میان حدس و یقین میباشد چنانکه بطلیموس میکوید که پس میباشد که فن صورت حکم در این
صناعت واسطه جاری مجرای این صناعت است بعینه مانند صناعت طب و خبری که میان حدس و یقین
بوده باشد و یقین این مطلب آنست که چنانچه دانسته شد اثر از میان فاعل و قابل است و جنبه فاعل
چونکه امری میباشد از جنبه قابل را قدم و اثبت از آن باید که یقین در شناختن فاعل باشد و ظن
و کمان در شناختن قابل و حکم میانه این یقین و ظن و حکم جزئی که باید بر سبیل یقین بوده باشد میان
یقین و ظن پس حکم جزئی نشاید از این صناعت نمود و اینکه کفته شد مقتضای شان و حال این صناعت
است و لیکن شناختن فاعل بحقیقت هر کسی را میسر نبوده باشد مکر کسی را که منقطع بوده
باشد از علایق و میل نمی و مشابه بوده باشد با روحانیات الهی شاید که با مداد تاییدات الهی تواند شناخت
فاعل را بحقیقت در یافت و لهذا بطلیموس کوید کو را ما کسانیکه میدانند ما نقصم معرفت بحوادث
را از جزو افضلی که در ایشان میباشد از دو جزو یعنی از جنبه فلکی نه از جنبه جسمی پس باید سعی کند
این جماعت نزدیک میباشند بصورت یقین بجهة انچه در ایشانست از قوت الهی و اکر چه بنوده باشد
با ایشان علم بموضوع و قابل چیز بسیاری پس بنا بر کلام این حکیم هر که متصف باین خلق کریم بوده
باشد شاید او را که حول و حوش جزئیات کردد چنانکه در جای دیکر این حکیم میکوید که نیست از برای
عالم که خبر دهد بصورت افعال شخصی بلکه این منصب و دانستن جزئیات را مختص بعلام الغیوب
با کسانیکه بتعلیم ذی علم بطریق وحی و الهام معرفتی حاصل بنموده باشد چنانکه خدا وند جل و علا میفرماید
که لا یعلم
که لا یعلم الا الله و الراسخون فی العلم پس منتهای ایجه منجم را است غلبه ظنی میباشد در کلیات
و بعد از معرفت این اصول ثلثه و مقدمات مهمه و تذکر اصول سال الفهرد احکام قرانات و کسوفات
و التفات بقوانینی که در صدد مقاله دوم مذکور شد باید دانست که حوادث عظام مانند طوفانها
را از دلایل قرانها باید دانست خصوصا از قران اعلی و اعظم و ان دلایل بر دو جنس است
اوایل و ثوانی اما دلایل اوایل پس بر چهارده نوعست اول طالع اجتماع یا استقبال المقدم
بر وقت قران دوم مستولی بر طالع سیم جزو اجتماع یا استقبال المقدم چهارم مستولی بر
جزو پنجم طالع وقت قران ششم مستولی بر طالع هفتم جزو قران هشتم مستولی بر
نهم طالع سال قران دهم مستولی بر طالع یازدهم طالع اجتماع یا استقبال المقدم بر سال قران
دوازدهم مستولی سیزدهم جزو اجتماع یا استقبال المقدم بر طالع چهاردهم مستولی بر
و چون قران چهار نوعست و مراتب هر چهار بسیار در حوادث عظام لازم و متحتم پس هر کاه ضرب شود
دلایل چهار دیکر ان در دلایل چهارده کونه حاصل شود پنجاه و شش و اما دلایل ثوانی در هر یکی از
قرانات شش نوع است یکی تسییر درجه انتها سیم صاحب نوبت و تسییر چهارده کونه است بجهت انکه
در چهارده دلایل چهارده کونه اوایل هر یک را از بروج و چه از کواکب تسییر هست پس بوده باشد
تسییر چهارده نوع و انتها هفت نوع بجهت انکه بروج دلایل اوایل هفت است و بروج را انتها
داشند صاحب نوبت دو نوع است یکی انکه ابتدا از مبتدی کنند و بترتیب افلاک هر سالی یکی
دهند دوم انکه ابتدا بمستولی کنند هر سالی بکوکبی دهند بترتیب افلاک پس حاصل دلایل ثوانی
بیست و سه نوع بوده باشد هر کاه ضرب شود عدد قرانات چهار کونه در این بیست و سه دلیل
حاصل شود از ضرب مذکور نود و دو و هر کاه جمع شود این نود و دو دلیل ثوانی با پنجاه و شش
دلیل اوایل حاصل شود یکصد و چهل و هشت دلیل پس با مقصود معرفت حوادث است
شهر خاصه یا معرفت حوادث است در عموم عالم و ربع مسکون پس اکر مقصود اول است باید که حکم
نمود بمجموع این یکصد و چهل و هشت دلیل بحسب فوق انشهر بعد از ان مزاج را داخل اداد

اگر مقصود دوم است باید که مجموع این ادله را با فوق قبة الارض که دانسته شد استخراج نموده امتزاج
داد پس چون مزاج اکثری از این دلائل موافق مزاج عنصری از عناصر افتد از مزاج آن عنصر حادثه
عظیم ظاهر خواهد شد پس اگر آن عنصر آب بوده باشد این حادثه طوفانی بوده باشد
چون طوفان نوح و اگر آن عنصر زمین باشد زلزله یا خسفی چون خسف قارون پدید خواهد
آمد و اگر هوا بوده باشد بادی خواهد وزید چون باد عاد یا صیحه چون صیحهٔ صالح و اگر آتش بود
حریقی بود عام و مهلک یا قحطی چون قحط حضرت یوسف خصوصا که بروج انتهاات ششم و
هشتم و دوازدهم طالع سال بود و مع ذلک بروج انتها منحوس بوده باشد بکواکب حالی و خصوصا
اگر قران در دقیقه اجتماع مقدم افتد و خصوصا که صاحب آن کوکب نحس بوده باشد و خصوصا
اگر نیران بقواطع دستها اگر اندکی از این دلائل بر مزاج یک عنصر افتد در آن حادثه
اندک واقع شود و اگر نیمه از آن دلائل بر مزاج عنصری افتد و نیمه دیگر بر مزاج عنصری دیگر که
مخالف آن بود از هر دو عنصر حادثه عظیمی با توفق تمام کرد و اگر عنصر دیگر مضاد عنصر
اول باشد در تدافع و تساقط افتد و وقوع حادثه در شهرهایی بود که منسوب ببروج انتها
بوده باشد یعنی حیث حادثه ناحیه مثلثه انتها و اقلیم حادثه اقلیم کوکب صاحب نوبت بود و اگر
بیشتری از این دلایل موافق بوده باشند حکم آسان بود و بر مقتضای غالب حکم باید نمود و اگر
مخالف بوده باشند انعام بخاص و نزول باید نمود باین طریق که مقتضای صاحب نوبت باید دید که
چه اقلیم است و در میانه اقلیم از مثلثه بروج انتها باید دانست که در کدام ناحیه است و در آن
ناحیه نیز از مقتضای بروج انتها باید دانست که چه شهر است خلاصه کلام آنست که بنای احکام
کلیه اعم انعام بخاص و کلی بجزئی میباشد و در این باب علامات غایت احتیاط لازم باشد که ملاحظه
مالاعم را باید نمود و بعضی ملاحظه دلائل الوف ادوار و فصول را نیز لازم دانسته اند و صاحب کفایه
ازاد نموده است که بنای ادوار الوف بر مصالح دینی پیش از آنست که بر دلائل نجومی و بنای
ادوار و فصول بر قران طوفانست و در تاریخ آن خلاف بسیار است و هم چنین در تاریخ ادوار

الوف

الوف اصلا اتفاق نمیباشد میانه دو گروه پس فرو گذاشتن آنها اولی از اعتبار داشتن بوده باشد که
تا زحمت آن خاطر را از استخراج دلائل قرانات باز ندارد و خلاصه در حال امتزاج دادن دلائل که مزاج
دادن دلائل مختلفه کار بزرگیست و هر چند دلائل بیشتر و انسب مزاج مرکب ایشان دشوار
تر بوده باشد و خلاصه سخن در باب این علم در این معنی آنست که بنای همه آن بر سه چیز است موازنه
و مقابله و مغالطه اما موازنه آنست که نخست جمیع دلائل را و بعد از آن ملاحظه کنی که عدد آنها
چند است چنانکه در دلائل هر قران گفتیم که عدد آن چهارده است پس چهارده عدد قوی تر
دلائل بوده باشد و یک عدد ضعیف تر و باقی متوسطات هر یک باندازه خود در قوت و ضعف عددی
داشته باشد مثلا یکی سیزده و یکی دیگر دوازده و هم چنین برسد تا بیکی باین جهت رتبه هر یک از ادله
معین شود که چه قدر است چنانکه در دانستن ضعف و قوای کواکب آخر و نظر را نیز در هر یک جهت
انگرم اسباب قوتها چنانکه ضعفها اولا بر سه مرتبه است عظیم الاثر و وسط الاثر و حقیر الاثر و هر یک از این مراتب
نیز سه مرتبه میدارند که مجموع نه مرتبه میشود بعضی کواکب قوتش نه مرتبه بوده باشد و بعضی یک مرتبه
و بعضی میانه این دو آن مثلا گویند بحسب شرف نه قوت دارد و برج شرف هشت و هکذا تا بیک رسد
و در دلائل قرانیه نیز بر قیاس آن گویند که طالع اجتماع یا استقبال المتقدم بر قران چهارده مرتبه قوت
دارد و میتوند دان طالع سیزده مرتبه و هم چنین واما مقابله آنست که چون و نظای دلائل
بدست آمد ضعف و قوت هر دلیلی را با مزاج مدلول و مقابله کنی و بقدر آن وزن از آن مزاج
هر یک بگیری و در خاطر خود چنانکه در جمع میزان هر و نظای آن چهارده دلیل یکصد و پنج بوده باشد
بجهت آنکه جمع اعداد از یک تا چهارده صد و پنج بوده باشد بعد از آن در این یکصد و پنج دلیل
باید نگریست که دلیل آب از عناصر چند است و آتش چند و باد چند و خاک چند و باندازه هر یک
از آب و آتش و خاک و باد بگیری واما مغالطه پس آن آمیزش دادن آن اجزاء عناصر است که در مقابله
و موازنه بدست آمده و دانستن امتزاج حاصل از آمیزش ایشانست و وجه تو مغالطه قوی آنست که
هر یک از آن اجزاء عناصر را برنگی باشد که نموده آن رنگها را بیکدیگر مخلوط کنی و ملاحظه نمائی که

رنگ مجموع چه رنگ است و مایل تر برنگ کدام یک از اجزاء مثلا عوض آب سفیدی بگیر و عوض آتش سرخی
و عوض خاک سیاهی و عوض هوا زردی بعد از آن آمیزش بده این رنگها را و ملاحظه نموده ایم از آن
یکصد و پنج دلیل مثلا دو وزن آب بیست بود بازاء آن مثلا دو جزء سفیدی گرفتیم و بیست وزن آتش
بود بازاء آن بیست جزء سرخی گرفتیم و ده جزء بادی میبود بازاء آن ده جزء زردی گرفتیم و پنج وزن
خاک بود بازاء آن پنج جزء سیاهی گرفتیم و تفاوت نمیکند که بازاء آن اجزاء هر رنگی که خواهیم بگیریم مثلا
مثقال یا درم یا غیر اینها باید هر رنگی که گرفته شود بکوبند گرفته شود تا نسبت میانه ایشان محفوظ
بوده باشد و بعد از آنکه در مثال مذکور مفروض هفتاد جزء سفیدی بیست جزء سرخی و ده جزء زردی
و پنج جزء سیاهی بهم آمیختیم حاصل آمد رنگ سفیدی مایل بنارنجی تیره بجهت آنکه سفیدی غالب است
از میانه این چهار رنگ پس باید که اصل رنگی که حاصل میشود سفید بوده باشد و چون در آن اجزای
رنگ سفیدی سرخی و زردی هم میباشد و سرخی غالب بر زردی و مرکب از سرخی و زردی رنگ سرخی آن غالب
بوده باشد نارنجی است و چون قدری سیاهی ممزوج آنست باید که نارنجی تیره بوده باشد پس رنگ جمله
سفیدی بوده باشد برنگ نارنجی تیره مانند چنین رنگی آن حوادث کائنات الجو بارانی است قوی
با رعد و برق و با اندکی سرما و علی هذا القیاس این بود حال الحوادث عظام که دلائل آن دلائل قرانیه
میباشد و اما حال الحوادث جزئیه که زمان آن اندک میباشد و دوام آن بیش از سال و ماه و هفته
و روز نمیکشد پس حاصل میشود از امتزاج دلائل قرانیه خصوص قران اصغر با دلائل سال و فصل
و ماه و اجتماعات و استقبالات با سایر اوضاع و نظرات کواکب و توالی نجوم چنانکه بتفصیل در مقاله
دوم بیان شد و از برای مثال آن اکتفا میشود بانچه صاحب لطائف الکلام تمثیل نموده است بانکه
دستوری بوده باشد برای استخراج احکام سال عالم پس میگوئیم که گفته است صاحب کتاب مزبور که
اولا باید که طالع انده و از زیجی که صحیح بوده باشد و بان اعتماد حاصل بوده باشد بتحقیق استخراج
شود و مواضع سهام و کواکب غیرها ضبط شود و طالع اجتماع یا استقبالی که مقدم بوده باشد بر سال
استخراج شود و زایچه هر یک ثبت شود آنگاه در وی تامل شود از سر فراغت خاطر و اهتمام تمام و

دقت تمام

دقت ضعف هر یک را بتمامی بدانند و فضل هر یکی را بر دیگری بشناسند و اتصالات و ممازجات
کواکب را با همدیگر بوضعیکه بوده باشد از انواع مذکوره فرق کنند آنگاه دلیل هر امری را از امور
خمسه که اول اصناف الناس است و دوم آشوب امن و سیم صحت و مرض چهارم قحط و خصب
کا فعاد زاف پنجم خشکی و تری را بجهت تابع آن بوده باشد هر یک را جدا کنند پس از امور ذو
مقابله و مغالطه باید کرد و راجح و مرجوح را جدا کردن و قوی و مضعف را شناختن و مناسب
هر یک را احکام ساختن امید چنانست که اکثر موافق واقع آید چنانکه در تاریخ هفتم ربیع الاول
سنه هشتصد و بیست و چهار بهجری موافق اول فروردین ماه جلالی سنه ٣٤٣ سیصد و چهل و
سه ملکشاهیه طالع تحویل سال عالم را ببلده دار الامان لاهیجان حرسها الله تعالی عن الطوارق
والحدثان استخراج کردیم با دلائل و شواهد قوت و ضعف هر یک و طالع اجتماعی که سابق
بر سال بود با نچه هر یک و جدول قوی و ضعف کواکب و تقسیم دلائل باصناف حوادث و مقابله
و جمع و تفریق هر یک چنانکه نموده میشود کلمه چند در احکام موافق آن دلائل گفته میاید انشاء الله
تعالی که بصواب مقارن و از خطا و خلل سالم باشد صورت زایچه طالع اجتماع مقدم بر سال مبارک

[illegible]	[illegible]	[illegible]
عطارد ... قمر ... ذنب	حد حه مثلثه / مستولی مبتز	زحل ... راس
[illegible]	سهم البرد	[illegible]

و توقع شود در ساعت هشتم از شب سه شنبه
بیست و نهم شهر صفر المظفر ختم بالخیر و الظفر
موافق با بیست هشتم اسفندارمذماه
جلالی سنه ٣٤٣ ملکشاهیه چون قمر بعد
از انصراف از زحل متصل میکردد دواو
مستولی بر طالع دلیل کند بر قوت حال
اهل مغرب و رونق دهاقین و سلامتی
کشتها و علامت سه مردم از زحلیان
و چون زحل در زایل الوتد است و راجع ممکن که بعضی از ایشان گرفتار گردند و زوال یابند و

چون کواکب باران در برج بادی باشند دلیل کند بر بارندگی و ابر و میغ اما چون ذنب انجا باشد
منع میکند و فعل ایشان را ضعیف میسازد تا آنگاه که دلیل پدید آید که دافع این مانع گردد و چون
زحل ضعف ذاتی و عرضی دارد و مشتری قوت ذاتی و عرضی دلیلست بر ارزانی و فراخی
نعمت خاصه که زحل در سنبله است و در نهم و قمر تحت الارض متصل بکوکب فوق الارض که
زحلست و او مایل باد ذاتی و چون مریخ موبل است و در وبد هبوط دلیل ضعف اتراک و اهل اسپاه
و اهل مشرق اما نحوست آن از زحل دلیل فتنه و شر انگیزیست و زدن راهها و قطع و سد طرق
و شوارع اما چون ناظر مشتری است تحت الارض و چون مشتری در شرف خود است دلیل قوت اکابر
و اشراف و علما و قضاة است و غلبه کردن بر خادم و چون صاحب هشتم مقابله زحل است و آفت آفتاب از نظر زحل
دلیل کند بر بیماریها که از کثرت خشکی متولد شود در چشم و دل و دماغ و امراضی که از سودا وی و چون محرق
ربع و صرع و وسواس و توحش و چون عطارد در وبال و هابط است و مجاسد با ذنب دلیل کند
بر شدت محنت اصحاب دیوان و عمال و متصرفان و اهل فضل و کثرت اخبار کاذب و اراجیف
و اختلاف قیمتها و ضعف تجار و اهل بازار دائما مشتری ناظر است بدو بدفع طبیعت
از اکابر و وزرا مدد یابند خاصه که ناظر مشتری است و الله اعلم بالصواب صورت زایچه طالع سال عالم

مستولی
مستولی
مستولی
عقرب
میزان
قوس
سنبله
جوزا

جدول جهتهای قوت و ضعف شمس و قمر

عدد	قوتهای شمس	عدد	ضعفهای شمس	عدد	قوتهای قمر	عدد	ضعفهای قمر
	عظیم اثر		عظیم اثر		عظیم اثر		عظیم اثر
۹	ابتزاز	۷	طلوع نحس پیش از آن	۹	بیت	۷	بعد از منطقه
۸	برج شرف	۷	ممازج نحس	۹	ابتزاز	۷	ممازج نحس
۷	بیت اقبال		میانه اثر	۸	دستوریه شمس	۷	حد نحس
۷	دفع طبیعت	۴	بیت لیلی	۸	حیز		میانه اثر
۷	ممازج سعود		حقیر اثر	۷	بیت اقبال	۶	بطوء سیر
۷	حد سعد	۳	وجه نحس	۷	حلیب	۶	مثلثه اولی
۷	دستوریه قمر	۳	نظر نحس	۷	دفع قوت	۵	ربع مذکر
۷	دفع طبیعت	۳	اثنا عشریه نحس	۷	قبول مکان	۵	عرض جنوبی
	میانه اثر	۲	دریجان نحس	۷	ممر در قران	۵	ناقص العدد
۶	صعود فلک اوج	۲	درجه قتمه	۷	ممازج سعد	۴	بیت مذکر
۶	شمالی	۱	برج معوج الطلوع	۷	دفع قوت		حقیر اثر
۶	برج مذکر				میانه اثر	۲	اردجان نحس
۵	استعلاء بر [illegible]			۶	صعود فلک اوج	۲	منتظر نحس
۵	ربع مقبل			۶	صعود اوج	۲	درجه قتمه
۵	زاید در حساب			۶	فوق الارض		
۴	مثلثه سعد			۶	برج مؤنث		
۴	نصرت			۵	زاید الحساب		
۴	استعانت از مریخ			۵	زاید النور		
۴	بیت مذکر			۵	ربع مؤنث		
	حقیر اثر			۴	دریجان مؤنث		
۲	درجه مذکر				حقیر اثر		
۲	موافق مزاج			۳	وجه سعد		
۲	موافق خلق			۳	اثنا عشریه سعد		
۱	نیم طبع			۳	ضبهر سعد		
۱	برج شمالی			۲	درجه مؤنث		
۱	برج دوست			۲	موافق مزاج		
				۲	موافق خلق		
				۲	نیم طبع		
				۱	برج شمالی		
				۱	برج مستقیم الطلوع		
				۵	زاید القدر		

جدول جهتهای قوت و ضعف خمسه متحیره

عدد	قوتهای زحل	عدد	ضعفهای زحل	عدد	قوتهای مشتری	عدد	ضعفهای مشتری	عدد	قوتهای مریخ
	عظیم اثر		عظیم اثر		عظیم اثر		عظیم اثر		عظیم اثر
۷	بیت اقبال	۸	رجعت	۹	بیت شرف	۷	بعد از منطقه	۹	ابتزاز
	میانه اثر	۷	دوری از منطقه	۸	اعلاء فلک	۷	بیت ادبار	۸	استقامت سیر
۶	فوق الارض		میانه اثر	۸	دستوریه شمس	۷	نظر نحس	۸	بیت اقبال
۶	صعود اوج	۶	برج مؤنث	۷	قبول در مکان	۷	منع نور	۷	دفع طبیعت
۶	صعود در فلک تدویر	۵	ناقص العدد	۷	دفع قوت شمس		میانه اثر		میانه اثر
۵	ربع مقبل	۵	ناقص القدر	۷	ممازج سعد	۶	بطوء سیر	۶	سرعت سیر
۵	عرض شمالی	۵	ناقص الحساب	۶	صعود فلک اوج	۶	برج مؤنث	۶	صعود اوج
	حقیر اثر	۵	ناقص النور	۶	صعود تدویر	۶	مثلثه اول نحس	۶	صعود تدویر
۲	دریجان سعد	۵	مثلثه نحس	۵	مثلثه اول سعد	۵	ربع مدبر	۵	عرض شمالی
۲	اردجان سعد	۵	خلاف حل	۴	تیامن از شمس	۵	ناقص النور	۵	زاید السیر
۲	منتظر سعد	۴	بیت مؤنث	۳	وجه سعد	۵	ناقص العدد	۵	نظر جوزهر
۲	درجه مذکر	۴	ضعف صاحب بیت	۳	نظر سعد	۵	ناقص الحساب	۵	بیت مذکر
۲	نصف صاعد		حقیر اثر	۳	دوازده بهره سعد	۴	ربع مؤنث		حقیر اثر
۲	موافق مزاج	۳	وجه نحس	۲	دریجان سعد	۴	بیت ضعف	۳	اعانت
۱	برج شمالی	۳	نظر نحس	۱	برج شمالی	۴	بیت مؤنث	۳	وجه سعد
۱	برج مستقیم الطلوع	۳	درجه نیره	۱	مستقیم الطلوع		حقیر اثر	۳	اثنا عشریه
۳	اثنا عشریه				اثنا عشریه نحس	۳	برج شمالی	۱	اردجان
					اردجان	۲	اثنا عشریه نحس		
					منتظر نحس	۲	منتظر نحس		
						۲	درجه قتمه		
						۲	مخالف مزاج		
						۲	نصف هابط فلک		
						۱	اردجان		

تتمه جدول جهتهای قوت و ضعف کواکب خمسه متحیره

عدد	ضعفهای مریخ	عدد	قوتهای زهره	عدد	ضعفهای زهره	عدد	قوتهای عطارد	عدد	ضعفهای عطارد
۷	بعد از منطقه	۸	استقامت سیر	۷	تشریق	۸	استقامت سیر	۹	ادبار
	میانه اثر	۷	نقص منطقه		میانه اثر	۷	دفع طبیعت	۸	برج هبوط
۶	مثلثه اول نحس	۷	حد سعد	۶	برج مذکر	۷	حد سعد	۶	تشریق
۵	ربع مدبر	۷	ظهور	۵	ربع مدبر		میانه اثر	۶	دوری از منطقه
۱	حقیر اثر		میانه اثر	۵	ناقص النور	۵	سرعت سیر	۶	انکار قمر
۵	ناقص العدد	۶	سرعت سیر	۵	ناقص العدد	۵	صعود تدویر	۶	شرور
۵	ناقص الحساب	۶	صعود اوج	۵	ناقص الحساب	۵	زاید العدد	۶	ممازج نحس
۵	ناقص القدر	۶	صعود تدویر	۵	تحت الارض	۵	بیت سعد	۶	منع از نور مشتری
۴	ضعف بیت	۶	بری از نحوس	۴	بیت مذکر	۵	زاید النور		میانه اثر
۲	منتظر نحس	۵	استعلای نحس	۵	ناقص القدر		حقیر اثر	۶	هابط در اوج
۲	درجه مؤنث	۵	ربع مؤنث		حقیر اثر	۳	ضبهر سعد	۶	هابط در جنوب
۱	برج معوج الطلوع	۵	زیادة سیر	۳	درجه نحس	۳	دریجان سعد	۶	مثلثه اول نحس
		۴	منتظر جزو	۳	اثنا عشریه نحس	۲	اردجان سعد	۵	ربع مدبر
			حقیر اثر	۲	دریجان نحس	۲	نصف صاعد	۵	عرض جنوبی
		۳	نظر سعد	۲	اردجان نحس	۱	نظر قمر	۵	نقصان سیر
		۲	درجه مؤنث	۲	درجه قتمه			۵	نقصان حساب
		۲	نصف صاعد	۱	برج جنوبی			۴	بیت ذابل
				۱	برج دشمن				حقیر اثر
				۱	برج معوج الطلوع			۳	وجه نحس
								۳	اثنا عشریه نحس
								۲	منتظر نحس
								۲	درجه قتمه
								۱	برج جنوبی
								۱	برج دشمن
								۱	برج معوج الطلوع

مبارکی و سعادت منجلی میشود تحویل سال در ساعت ششم از شب چهارشنبه هفتم ماه ربیع الاول
سنه ۱۲۲۴ هجری موافق با شب دوازدهم آذار ماه رومی سنه ۱۷۳۲ اسکندری مطابق با شب دوازدهم
تیر ماه قدیم سنه یزدجردی مصادف با شب اول فروردین ماه جلالی سنه ۳۴۳ ملکشاهیه
مناسب با شب ۱۹ دام ای خانی سنه ۱۲۰ غازانیه و سال هجدهم بود از قران آخر در مثلثه هوائی
والله اعلم بحقایق الامور دلالات کواکب بر گرانی و ارزانی در اول سال دلالت زحل بر گرانی چون
عاشر ۲ صعود در فلک اوج ۶ صعود در فلک تدویر ۶ عرض شمالی ۵ برج مستقیم الطلوع ۱
جمع این مجموع بیست و پنج جزو است دلالت زحل بر ارزانی نقصان عدد ۵ نقصان حساب ۵
نقصان نور ۵ نقصان قدر ۵ رجعت ۸ جمع این جمله بیست و هشت جزو است پس زحل مایل
باشد بصفات ارزانی دلالت مشتری بر گرانی برج شرف ۸ صعود در فلک اوج ۶ صعود در فلک
تدویر ۶ عرض شمالی ۵ برج مستقیم الطلوع ۱ جمع این جمله بیست و شش جزو است دلالت مشتری بر ارزانی
نقصان عدد ۵ نقصان حساب ۵ نقصان قدر ۵ نقصان نور ۵ بطوء سیر ۶ جمع این جمله
بیست و شش جزو باشد پس دلالت مشتری بر هر دو حال باشد دلالت مریخ بر گرانی سرعت سیر ۶ صعود
در فلک اوج ۶ صعود در فلک تدویر ۶ عرض شمالی ۵ جمع این جمله بیست و سه جزو است دلالت مریخ
بر ارزانی نقصان نور ۵ نقصان عدد ۵ نقصان حساب ۵ نقصان قدر ۵ برج معوج الطلوع
۱ جمع این جمله بیست و یک جزو است پس مریخ مایل بگرانی باشد دلالت شمس بر گرانی برج شرف ۸
صعود فلک ۶ زیادتی حساب ۵ جمع این جمله نوزده جزو است دلالت شمس بر ارزانی نقصان
عدد ۵ جمع این پنج جزو است پس شمس دلالت کند بر گرانی دلالت زهره بر گرانی سرعت سیر ۶
صعود در فلک اوج ۶ صعود در فلک تدویر ۶ جمع این جمله هجده جزو است دلالت زهره
بر ارزانی نقصان عدد ۵ نقصان حساب ۵ نقصان نور ۵ نقصان قدر ۵ برج معوج الطلوع ۱
جمع این جمله بیست و یک جزو است پس زهره مایل باشد بارزانی دلالت عطارد بر گرانی سرعت سیر ۶
صعود در فلک تدویر ۵ زیادتی نور ۵ زیادتی قدر ۵ جمع این جمله بیست و شش جزو است دلالت

عطارد بر ارزانی برج هبوط ۸ عرض جنوبی ۵ نقصان حساب ۵ هبوط در فلک اوج ۶
برج معوج الطلوع ۱ جمع این جمله بیست و چهار جزو است پس عطارد مایل باشد بگرانی دلالت
قمر بر گرانی صعود در فلک اوج ۶ صعود در فلک تدویر ۶ زیادتی حساب ۵ زیادتی نور ۵ زیادتی
قدر ۵ برج کثیر المطالع ۱ جمع این جمله بیست و هشت جزو است دلالت قمر بر ارزانی بطوء سیر ۶
نقصان عدد ۵ عرض جنوبی ۵ جمع این جمله شانزده جزو است پس قمر مایل باشد بر گرانی دلالت
کواکب بر تغییر هوا در اول سال ∴ زحل صعود فلک گرم و خشک مرکز سیم خشک ربع مذکر
گرم و خشک هبوط شمال سرد و تر برج مؤنث سرد و تر رجعت سرد و تر پس زحل مایل بوده باشد
بسردی و تری

مشتری
صعود شمال گرم و تر، صعود فلک گرم و خشک، برج مؤنث سرد و تر، سرعت سیر گرم و خشک، صعود فلک گرم و خشک، هبوط شمال سرد و تر، ربع مذکر گرم و خشک
ربع مؤنث سرد و تر مرکز چهارم سرد پس مشتری مایل باشد بسردی و تری
برج مذکر گرم و خشک مرکز چهارم سرد و تر
پس مریخ مایل باشد بگرمی و خشکی

شمس
صعود فلک گرم و خشک، صعود شمال گرم و تر، بیت مذکر گرم و خشک، ربع مذکر گرم و خشک
پس شمس مایل باشد بگرمی و خشکی

زهره
صعود فلک گرم و خشک، سرعت سیر گرم و خشک، برج مذکر گرم و خشک، ربع مؤنث سرد و تر، تشریق گرم و خشک، مرکز سیم خشک
عطارد هبوط فلک سرد و تر، هبوط در جنوب سرد و تر، پس زهره مایل باشد بگرمی و خشکی
ربع مؤنث سرد و تر، برج مؤنث سرد و تر، نقصان سیر سرد و تر، تشریق گرم و خشک، مرکز سیم خشک، پس عطارد مایل باشد
بسردی و تری

قمر
جلب شمالی گرم و تر، صعود در جنوب گرم و خشک، صعود در فلک گرم و خشک، ربع مؤنث سرد و تر
بطوء سیر سرد و تر مرکز دوم تر پس قمر مایل باشد بسردی و تری احکام کلی حال اهل عالم
بطریق اجمال بتوانر و سعادت و کامرانی و تظاهر خیرات و شادمانی منجلی میشود طالع طبیعی
عالم بوصول مرکز نیر اعظم بمحاذات نقطه اعتدال ربیعی که مبارک باد و میمون و خجسته
باد و همایون بر کافه اهل اسلام عموما و خصوصا بر پادشاهان دادگر و حکام عادل کشور
و امرا و وزرا و رعیت پرور در احسن زمان و ایمن اوان در ساعت ششم از شب چهارشنبه
هفتم ماه ربیع الاول سنه ۱۲۲۴ اربع و عشرین و مائتین و الف هجری طالع سعد برج قوس
حدود در بیجان مشتری صورت نهم عطارد در جانب قمر هفتم مریخ نهم شمس

انثی عشریه زحل از دلو بحوت از بابهٔ مثلثات این موضع مشتری و شمس و زحل متولی شمس و عطارد
مشتری مریخ و شمس نیر نوبه قمر سالخدا از برج قران عطارد و از طالع سال قران مشتری صاحب دور
از برج قران شمس از طالع سال قران عطارد باد و بکدخدائی و سوا هلحما چنانکه در زایچه مثبت
و مسطور است بر طریق معروف و عادت الوف اهل تنجیم الشرع فی الاحکام چون نیر نوبه قمر است
و بجهای قوتش فاضل بر ضعف بقدر دو جزو و مسعود بمشتری که سالخدا است دلالت
کند بر قوت و عظمت ملوک و سلاطین و فرمان دهان و چون بتربیع آفتاب است پادشاهان
با هم مخالفت اظهار کنند و چون در برج منقلب است انقلاب از نمایند جهت اتحاد مع خصوم و معاندین
نیر نوبه با مشتری در حصول اموال و مواجب ساعی باشند و بعدل و انصاف راغب و بخوست
عاشر بر زحل موجب ملالت این طایفه است از اعدا و حال وزرا و مدبران و اشراف و اعیان
هر چند که مشتری در شرف است اما اجزاء ضعفش غالب بر قوت و سقوط از طالع دو درجه من
و در پنجاه و هشت مائل بقوت اما در زایچه دلیل توسط احوال این صنف باشد و در بعضی از اوقات
در تدابیر خطا واقع شود و احوال الخزائن متوسط باشد چون مشتری مقابل نیر نوبه است
بنظر قبول از قبول و نوازش غافل باشند حال المراء و اهل سلاح چون مریخ قوی الحال است
و فضل قوتش بر ضعف بقدر سی و پنج جزو غالب و اکثر قوتهای او عظیم اثر و فیع العقله واقع
شده است دلیل قوت و رفعت این طایفه باشد و چون بر زحل منحوس است دلالت بر
و مقارن سهم القتال شر و شور انگیزند و بغارت و راه زنی اشتغال نمایند و بعضی
بقتل رسند و در میان سالکان ریخته شود و چون بنظر عداوت عطارد است مکر
حیله کنند بمکی که بجائی نرسد چه نظر رفیع طبیعت است حال الخواتین و محرمان دولت
چون زهره قوی الحال است و مستولی بر یازدهم سعدین دلیل رونق احوال این طایفه باشد
و بتدریج کار ایشان نیکو شود حال النواب و حجاب و نزدیکان سلطان و اصحاب دیوان
و منصرفان و عمال چون عطارد وجوه ای ضعفش بر قوت بقدر پنجاه جزو فاضل است دلیل

دلیل ضعف حال این جماعت باشد خاصه که مجاسد ذنب است و این دلیل تلف اموال است و عرض
ایشان بوجه مصادره و جریمه و مانند آن چه وبال است و هابط اما چون مستولی بر ثانی هم سعدین اند
استیلا مشتری و خلاصی بعضی حال النساء و عباد و متصوف چون منسوب بمشتری اند متوسط الحال
باشند مایل بنیکی اما کم قدر بجهت سقوط او حال التجار و اغنیاء نامی از سقوط مشتری و استیلاء
زحل بر درجه دو تیم در اموال بعضی نقصان حاصل شود حال الائمه و قضاة و علماء هم بواسطه
مشتری میانه بود و چون عطارد در سیم بد حال است بی بی خالی از تشویش نباشد هر چند
کر زهره اصلاح آن کند حال زنان و ازواج بسبب حالی زهره دلیل قوت حال ایشان باشد
اما چون مریخ در هفتم است میانه ازواج و شکایت و خصومت باشد و قلت نکاحها و انجوا قع شود
جهت بعد حال المطربان و ساده زنخان و ارباب طرب چون منسوب اند بزهره انتیکحال الباشند
اما چون مستولی بر بجم مریخ است میانه این طایفه خصومت باشد و قلت عیش و طرب از مردم حال
رعایا و عوام الناس چون قمر نیکحال است و نیر نوبه این صنف هم نیکحال باشند اما چون شعاع
مقابله مریخ در طالع است خوف نان باشد و بعضی از حمت رسد و نفور از رعیت عطارد
نمایند و این طایفه را نخوت در دماغ افتد و بزرگی طلبند لیکن بجائی نرسد حال الفیوج و رسل چون
منسوب بقمر اند نیکحال باشند و چون قمر در برج منقلب است اکثر اوقات در تردد باشند
حال القلعه داران و صحرانشینان و اهل کوهپایه چون زحل راجع است و مائل بضعف کار این قوم در تراجع
باشد و حیرت بر ایشان غالب گردد حال التجار و اهل بازار و بیاعان چون منسوب بعطارد مالباشد
و او ضعیف حال و صاحب وتم راجع دلیل ضعف حال این طایفه است و زیان در معاملات
جهت نحوست عطارد بذنب و بر خوف از قطاع الطریق و اهل شر حال الخویشان و اقرباء چون
جز اجتماع مقدم در سیم طالع دلیل خصومت و منازعت این طایفه است با یکدیگر اما از بودن
مشتری و زهره در سیم موجب صلح است بنا بر غرض فاسد دو حال المعلم حال الخدام و عبید چنبه
استیلاء نیر نوبه بر ششم دلیل تردد و بر کمی این صنف است خاصه که زحل در عاشر است اما چون

او راجع است بجای نرسد و سبب گرفتاری عیرت حال مفسدان و راه زنان چون مشتری
بمریخ اند و در راهها بدین جهة زحمت رسانند و اکثر منکوب گردند حال مسافران چون قمر
نیکحال است و هم پاکست از نحوست بیشتر ایشان بسلامت باشند و خلاف آن حال باشند
بوکت و سفر و چون معظم تأثیر کسوف از انسال است دلیل است بر وقوع آنچه وعده کرده بود
ان کسوف بحسب کلالت او پس در این سال پادشاه آذربایجان و سمرقند را آفت رسد و در اکثر
اقالیم زحمت غلا بقدر حد احکام تغییر هوا تغییر مریخ و تشریق زهره بوقت تحویل آفتاب بجدی
دلیل اعتدال زمستان است مگر در آخر این فصل که بقدر دلیل سرما و برف است از اتصال کواکب بارد
چون زهره و زحل و عطارد و ذنب اگرچه مانع نیز هست چون اتصال اشعه کواکب حاره با ایشان اما
چون وقت قابلست ممکن که بفعل آید بودن مریخ در برج هوائی خاصه و تند دلیل فساد هوا است
اما چون زهره مانع و مصلح است چیزی او نیز در برج بادیست بعد از جزو اجتماع مقدم بر درجه رابع
دلیل زلزله است و خرابی جاها از آب زیرا که در برج آبیست خاصه جاها یکه بر کنار رودها
رودها باشند و نیز عطارد و با ذنب در این برج اند دلیل نقصان آب چشمها است و غرق کشتیها
اما بودن مشتری و سرطان و قمر و عطارد او و قدری اصلاح این کار کند و بودن کواکب باران
در بروج مطره دلیل باران که بیها ی عمد است خاصه در اوایل ها در اوایل تابستان که عطارد در سرطان
بطی السیر و راجع میکرد اما اگر مقدر بود بجهت مانع و مصلح که گفته شد بما آنجمت مریخ احیانا باد
تند و زود و رعد و برق جهد پیوسته ماه بسنبله بوقت تحویل آفتاب به بیت و یکم درجه عقرب
دلیل کثرت باران کی است درد و فصل آخر بودن زحل در عاشر و در برج خاکی دلیل خشکی و
برودت هوا است در اوایل سال قران تحسین و احتراق ایشان در میزان دلیل بر کشتن هوا است
و بادهای سخت اما اتصال ایشان بزهره قدری مصلح است احکام اسعار بودن زحل در سنبله
و راجع و مایل بارزانی و مشتری در شرف و مستقیم و مایل بارزانی دلیل ارزانی عقاقیر و آهن
و قلعی و سرب است و اطعمه و حبوبات مانند گندم و برنج و کنجد و نخود و ارزن خاصه گندم سمسم

هابط و وبال است و مشتری در بیت شرف و قابل تدبیر و قمر نظر را دو محی کند و قوت دارد آنکه
بعد از انصراف از اجتماع مقدم بنحس متصل میشود هر چند تحویل زحل بمیزان موجب گرانی ماکولات
است چون مانع بسیار است دیگر تأثیر کند و در بهار و تابستان ارزانی بیشتر باشد چه انتهاء قمر و
مشتری بعاشر طالع میرسد مریخ چون مبتز است و صاحب بیت مستولی و متصل با بهم و هم
سرد آید گرانی چیزها یکه بدین دو کوکب منسوب بود رواج یا بد مانند زر و سیم و جواهر
نفیسه و اسلحه و ستور و برده و لحوم خاصه در تابستان که انتهاء بدینها میرسد چون عطارد
ما تست بر گرانی ما دو سیم یا ذنب منسوبات او قدری رواج یابد خاصه کتاب و آنچه کتابرا
شاید و عطریات خاصه وقتیکه بمشتری پیوندد چه او در طالع است در میانه و اواخر سال
اثر بیشتر باشد از سیدن انتهاء ان بعاشر طالع و رسیدن جرمان متعاقب چون زهره
دالست بر ارزانی خاصه که در مرکز سیم است دلیل ارزانی لباس و اقمشه و حریر و پیرایه
خاصه وقت اتصال بمشتری و در خزان و زمستان ظاهر تر باشد بسببی که در عطارد گفته شد
احکام علل و امراض چون ششم برج ثور است و نیر تر و اجتماع مقدم منحوس بزحل دلیل وقوع
امراض است که در سر و دماغ و دل و کبد باشد و سستی اعصاب و درد چشم و دندان
و علت در زبان اما صاحب ششم سالم است از نحوس و ششم و رب هشتم مسعود دلیل سلامتی
و صحت خلایق است و آنچه واقع شود سلیم العواقب و سریع الزوال گردد ان شاء الله تعالی
نحوست و ضعف او دلیل خطا طبا است در معالجات اما قران تحسین و احتراق ایشان
در میانه سال در برج هوائی و نحوست خداوند ششم دلیل بیماریست و استیلای
یبوست بر طباع و امراض خلایق و جرب خارش اندام و آبله و سعال اما چون زهره با ایشان
است امید که سالم گردد احکام حرب و فتنه چون در اول سال دلیلی نیست که دال باشد
بر فتنه و حرب عظیم مگر احتراق تحسین و قران ایشان در میانه سال که دلیل آشوب است
و شبیخون و آفت بعضی اشارت و نتنهای خفانی در معادن خاصه لشکر اما چون زهره با ایشان است

و حظوظ ست دافع و مانع قوت و چون مریخ خلوا است در قران زحلیان غالب آیند بر مریخیان
بودن مریخ در اول سال تحت الارض با سهم الفتال دلیل شبیخون و مقاتله است خاصه در حدود مصر و شام
و گرکان و گیلان و اردبیل و عقرب و نیز در ارمینیه و اصفهان احکام انتهاء برج قران و رسیدن انتها و برج قران
به پنجم و صاحبش منحوس و هم چنین صاحب دو رشد در اصل نیز چنین بوده است دلیل کند بر دشواری
وضع حمل زنان و زیان دیدن توالد و تناسل و پریشانی عاشقان و معشوقان و کثرت اخبار و اراجیف و
رنج رسولان و قاصدان دستور احکام خسوف از صاحب کتاب مزبور چون مدبر طالع و جزو خسوف
تحسین اند لیکن مشتری و شمس و تحسین با هم در تربیع آفتاب و ذنب دلیل فتنه و خصومت است
میان بزرگان و قتلها و ضعف حال خواتین و نوائب و بیماری در مصعد این طبقه و آفت زنان حامله
و اسقاط اجنه و ظهور مفسدان و دزدان و تشویش عوام و خصومت در بازار و بیع و نقصان
آبهای محبوس و قاصدان و رسولان و درد ماندگی مسافران و نمای آفت دواب و جنبش و فزع اطفال اسب خواد
و چون عطارد با ذنب در رابع است دلیل زلزله است و چون برج هوائیست دلیل آفت اشجار است
و طیور و بد شدن هوا و جستن بادهای مفتت و موت بهران و سپاهیان و چون مریخ در حد عطارد است
آفت زمخ و ماهی و بادهای عالی باشد چون خسوف در عاشر است اثر عام باشد خاصه شهرها یکه بعقرب
و اسد منسوب باشد چون بلاد ترک و خراسان و خوارزم و آمل و دیلمان و سمرقند و بخارا
و یمن عطارد در ششم و تدبیر نیز هم حکمی که در این بر دیگر باشد از آنچه ذکر رفت چون قتل عیسیان بعد از
سه ماه دیگر ظاهر شود که زمان معظم تأثیر خسوف است دستور احکام کسوف از صاحب کتاب مزبور
مثلا کسوف واقع شد در روز یکشنبه بیست و نهم ماه صفر سنه ۲۲۲ اثنی عشرین و ثمانمائه هجریه
در برج حمل بعقده ذنب مقدار چهار دانگ طالع وسط کسوف در درجه اسد مدبر عطارد و
مشتری و زحل مدت تأثیرش ده سال و ده ماه تقریبا معظم زمان تأثیرات بعد از یکسال
و نیم بودن زحل در طالع و متصل بمریخ در عاشر و وبال عطارد در احتراق و نیز بودن
برج زایل دلیل کند بر خالفت میان ملوک و سلاطین و نکبت بعضی از این طایفه و حرکت

لشکرها و وقوع حرب و فتنه و مضرت رسانیدن اهل شر و فقدان ملکی از مشرق و اقلیم رابع و بیماری
در سر و دماغ و جوشش روشن و دردی و آبله و تغییر لون و نقصان چشم خاصه چشم راست و چون
کسوف در مرکز نهم است دلیل کند بر قطع طریق و رنج مسافران و خرابی عبادتخانها و زندان و دعا
قلب شدن حرمت و جستن رعدها و برقها و سموم ها و بدی حال دبیران و عمال و تجار
و اهل بازار و کسادی چیزها و بسیاری اراجیف و مکر و تزویر و خلایق و ظهور سخنان دروغ
و آفت گوسفندان و شکوفه و فساد معادن و بیشتر تأثیرش در شهرها ی بود که بحمل و اسد
منسوبند چون بابل و فارس و آذربایجان و مازندران و خراسان و عراق و باب الابواب و
دشت قبچاق و صاحب کتاب مزبور گوید که این احکام کسوفرا مشاهده نمودیم اکثر موافق آمد
چنانکه در بلاد حالجوشش روشن و آبله و آفت شکوفه و تاریکی چشم مردم پدید آمد و در این
سال او کوه چاپره در دشت بر که هلاک شد بعد از یکسال و نیم قرا یوسف که والی آذربایجان
و اکثر اقلیم رابع شده بود و شاه اویس و الی بابل نیز بود از قبیل سلطان در این
سال کشته شدند و لشکرها در خراسان و ارمنیه در حرکت آمدند و در ماه زندان فتنه بر خواست
و کسانیکه والی و حاکم بودند عاجز شدند و بکریختند و گوسفندان نجوم شدند و بسیاری تلف گشتند
و در مهتا قلب شدند و عبادتخانها خراب شد و نوکشته مسافران محبوس شدند تا در سال قران باقی بود
تمام شد کلام صاحب لطائف الکلام و مناسب آنست که رساله نیز ختم شود بجهة آنکه استیفاء آنچه مقصود
بود در ضمن این رساله از ادلاء کلیه و جزئیه و قوانین احکام قرانات و سایر ادلاء کلیه و دستور
احکام سال عالم و اجزاء آن از مسلک قدما و متأخرین این صناعت بحیز تحریر در آمد ملتمس از برادران اعیانی
آنست که اگر سهوی و غلطی که لازم ذات انسان و جبلی و فطری او میباشد بر خورند در اصلاح ان
کوتاهی ننموده اهمال را جایز ندانند انه نعم الموفق و المعین بتاریخ یکشنبه سلخ شهر ذیحجة الحرام سنه ۱۲۷۵
در قصبه علاشتی ... تحریر این کتاب شد امید که مقبول افتد
انه ولی التوفیق

هو الغنی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین المکرمین

و بعد این مجالی است از احکام طالع مسئله انچه در علم البلوغ باشد منتخب از کتاب بارع تصنیف

ابو الحسن علی بن ابی الرجال الشیبانی و مبوب است و ان ده باب است **باب اول** در وجوه مسائل مختلفه منجم

گفته است از ایشوی کر قرار دهد سوال اول را از طالع و دوم از عاشر و سیم از یازدهم و چهارم

از نجم و پنجم از هفتم و ششم و هفتم از چهارم و هشتم از ششم و گفته است هرگاه

حاجت اول از طالع است و دوم از دهم و سیم از یازدهم و همچنین نا ده از دهم نظر کرده میشود

در حاجت اول از اتصال اول قمر و در حاجت دوم از اتصال دوم و سائل دوم و بر این قیاس

که بوده باشد حاجت و سائل یا بسیار پس اگر بنجوده باشد از برای قمر اتصالی پس قرار ده بدل ان

صاحب ساعت را پس از برای اول خواهد بود صاحب ساعت اول و از برای دوم صاحب ساعت دوم و

همچنین **باب دوم** در حصول مال و اسباب اوقات ان و دلیل این باب خانه دوم و ارباب مثلثات ان

میباشد پس هر یک از ارباب مثلثه این خانه که قوی تر بوده باشد و در مکان بهتر میباشد سزاوار تر است از

ان باقی در دلالت نمودن بر مال و سبب حصول مال از جای ان صاحب مثلثه قوی تر میباشد پس اگر

بوده باشد در دهم بوده باشد حصول مال از سلطان و همچنین در سایر خانها و اگر خانه دوم خانه

زحل بوده باشد بوده باشد حصول مال از زراعت و بر این قیاس در باقی کواکب که صاحب این خانه بوده

باشد

باشد از نفس بابان کوکب باید گفت و اگر سوال کند تو را کسی از مال مبهم که طلب میکند او را و نمیداند

که از چه شخص طلب میکند پس نظر کن به صاحب طالع پس اگر بوده باشد متصل بخداوند خانه

مال و خداوند خانه مال قبول کند او را و نیر تین بوده باشند ناظر با و خصوصا هرگاه نظر کنند هر دو

خانه مال بسوی طالع و خداوند نفس پس بدرستیکه می یابد مال را و اگر متصل باشد خداوند خانه مال

بخداوند خانه سعادت یعنی یازدهم و بوده باشد حال نیرین مثل حال خداوند خانه مال

و خصوصا اگر نظر کند قمر بسوی سهم السعاده پس بدرستیکه می یابد مال را نیز پس اگر متصل نباشد

خداوند طالع بخداوند سهم السعاده و متصل باشد بصاحب سهم المال و بوده باشد احوال صاحب

طالع و صاحب سهم المال از نیرین مثل حالی که مذکور شد می یابد مال را نیز و قوی تر انکه مشتری ناظر

باشد بصاحب طالع و بیکی از دلایل مذکوره و قوی تر دلالات مشتری بر مال آنست که بوده باشد

در دوم یا خداوند طالع و دلیل یا بوده باشد در یازدهم یا پنجم یا در وتدی از اوتاد دیگر جهة انکه اگر

در طالع باشد بوده باشد مال بسبب خود سائل مال و اگر در دوم باشد بوده باشد بسبب غیر شی و اگر

در دهم باشد بوده باشد بسبب سلطان و اعمال و اشغال خود و اگر در یازدهم باشد بوده باشد

بسبب باوران و از امرها بنکه امید داده و از سعادت و بخت و اگر در هفتم بوده باشد بوده باشد

بسبب معاملات و مطالبات و منازعات و اگر در هشتم باشد بوده باشد بسبب مالهای زواج

و بجهت مواریث و وصایا و اسباب مردن و اگر در چهارم بوده باشد پس از جانب امرهای قدیمی

املاک و زراعت و امرهای پنهانی و بجهة پدران و اگر در پنجم بوده باشد بوده باشد بسبب فرزندان

هدیها و رشوها و صلها و امثال انها و اگر مشتری خداوند طالع باشد و دلیل مال در دوازدهم

بوده باشد یا فتن مال و اگر چه ضعیف و اندک بوده باشد از جانب دشمنان و محبوسین یا بجهة

حبس و اگر در نهم باشد پس از جانب سفرها و امرهای دینی و لقطه که یافته شده باشد در راه و

اگر در ششم باشد از جانب بندگان و افتادگان از مرتبه و بسبب بیماری و سفرها و دواب

و محبوسین بنظر و معاشند اینها خواهد بود و اگر در سیم باشد بوده باشد از جانب برادران و

خواهران و نقل و سفر و دوستان و دشمنان و پدران و قوی ترین دلیلها در کشتن مال و فوت

ان آنست که خداوند طالع و خداوند خانه مال و مشتری و دلیل مال در اوتاد بوده باشد و قوی ترین

اوتاد طالع است بعد از ان عاشر بعد از ان هفتم بعد از ان چهارم بعد از ان مائل الاوتاد و اول

مائل الاوتاد یازدهم است بعد از ان دوم است و اعانت کننده ترین امور آنست که دلائل مال مشتری

و زهره و مشتری مستقیم و در حظوظ خود یا مقبول بوده باشد یا بوده باشد دلیل مال در نظر هر دو

و غایب از نحوس و بانفع ترین دلائل مال آنست که عطا مر قبول کند ایشان را در حالیکه سعود و قوی بوده

باشد و هرگاه بر خلاف این احوال بوده باشد نقص بر خلاف حکم کن و اما معرفت اوقات حصول مال پس آنست

که قرار بدهی برجهای اکه میان دلیل طالع و دلیل مال است در نقصان یا ماهها یا سالها بقدر حال برج یعنی

بقدر ثبات و انقلاب و ذو جسدین بودن ان یا بقدر وتد و مائل الوتد و زائل الوتد بودن ان و اما بقا

و ثبات و تغییر بخشیدن مال پس دلیلش آنست که خداوند طالع مسعود بوده باشد در وتدی از اوتاد

و همچنین دلیل مال و صاحب خانه مال متصل بوده باشد بصاحب طالع بوده باشد حصول مال به تعب و مشقت

اگر خداوند طالع متصل بوده باشد بخداوند خانه مال یا دلیل مال بوده باشد حصول مال بطلب و کوشش

و سعی و اگر اتصال در وقت رجعت بوده باشد بوده باشد حصول مال ناگاه و اگر دلائل حصول مال

راجع بوده باشد مع ذلک دلیل بوده باشد بر حصول مال بوده باشد حصول بحیله و اختلاط

و آمیزش و اگر دلالت حصول مال نحوس بوده باشد عارض شود در ان تعویق و نقصی بعلت طبیعت

ان نحوس طبیعت خانه ان و اگر طلب مال از شخص معینی باشد شخص بوده باشد پس قرار بده طالع را

از برای سائل و سابع را از برای شخص مطلوب باشد مطلوب پس اگر متصل بوده باشد خداوند خانه مال

طالع بخداوند خانه مال مطلوب یعنی هشتم یا صاحب هشتم یا صاحب دوم یا سهم السعاده متصل بوده

باشد بهفتم یا سهم المال هفتم بصاحب طالع یا بصاحب دوم یا صاحب طالع و صاحب هفتم یا سهم السعاده بوده

باشد سعادت بنحوی یکسان شد یافته شود ان مال و اگر غائب بوده باشد نقص بر خلاف ان حکم کن

و سبب همه اینها همه است که بیان شد و هرگاه که سعی بر رسد از مالی که آیا میرسد یا نه و بوده باشد خداوند

طالع

طالع که متصل بوده باشد بخداوند بیت المال یا خداوند بیت المال متصل بوده باشد بخداوند

طالع نظر باید سائل با مال و اگر بنوده باشد میانه ایشان نه اتصالی و نه نقل نور و نه جمع نوری

ظفر نیابد با مال و اعتماد کن بر سهم السعادة و اتصال خداوند طالع بان که ان با قوت تر است در این

باب و هرگاه کسی طالب عاجلا یا آجلا بوده باشد پس نظر کن بطالع و خداوند ان و سهم السعاده و ثمر

ان پس اگر بوده باشد خداوند طالع سعد با قوت و نظر کند بسهم السعاده پس بدرستیکه او می یابد

ان کار و دران راهی که سبب طلبش چیزی او و اگر بوده باشد خداوند طالع نحس یا سعد منحوس بوده باشد

خداوند سهم السعاده سعد و ان در دهم و ناظر بقمر پس نظر کن که کدام یک از ان دو مائل تر میباشد

و بقدر ان حکم نمای ولیکن ناچار است که نحس کاهیده باشد باندازه طبع و موضع و قوت ان که بیان شد

اعتماد کن بر این در این باب ان شاء الله تعالی **باب سیم** در معرفت صدق و کذب خبر و دانستن انکه خبر خوش است

یا ناخوش و معرفت اسباب خوشی و ناخوشی و در معرفت رسول و کتاب یا حاجب یا خطاب

و شناختن حقیقت کتاب و نامه اما معرفت صدق و کذب خبر و هم چنین امید و بیم که آیا اصلی دارد یا نه

پس نظر کن بشمس و طالع و قمر و هر یک از ان دو که در وتد بوده باشند پس اگر صحیح یا بند دو وتد بوده

باشند پس هر یک از ان دو که اول بطالع بوده باشد ابتدا کن بان پس اگر خبر خوش بوده باشد

و یا فتن رتبه بر طالع و قمر و خداوند طالع را در اوتاد یا مائل الاوتاد آراسته بسعود و بری از نحوس

و اذکوا کب اضافه با ایشان که صاحب خشم و دوازدهم بوده باشد پس خبر حق است و بسیار نیکو است

و اگر بر خلاف این بوده باشد پس عکس کن گفتار را پس عددات و شر و ایضا خبر صحیح آنست که در دو وتد

و دوران اوتاد ثابت بوده باشد و عطارد و قمر در برج ثابت بوده باشد و قمر منصرف از سعود بوده

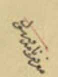
باشد و در یکی از اوتاد سعدی بوده باشد و خبرهای بد را عقوبتها و طلب نحوس و بالعکس خبرهای

خوش را عقوبتها از غلبه سعود هرگاه در وتدها شود برج ثابت بوده باشد و قمر مقبول بوده

باشد در جای خود ناچار است از صحت خبر یا بعضی از ان و هرگاه خبر مفهوم بوده باشد و در طالع

سعدی بوده باشد و قمر مسعود باشد دلالت کند بر باطل بودن خبر و بر عکس در خبر خوش و راجع بودن

عطارد و متصل به بانی یا متصل به قمر خصوصاً هرگاه عطارد یا متصل بانی یا متصل به قمر که راجع است صاحب طالع
بوده باشد همه اینها دلالت کنند بر باطل بودن خبر و گفته است کنکه در باب صدق و کذب خبر هرگاه خواستی
باشی که بدانی حقیقت خبر خوش را پس نظر کن اگر بوده باشد اوتاد طالع ثابت و قمر در برج ثابت و مقبول
طالع و قمر مسعود به سعود پس بدرستیکه خبر حق است و اگر خبر خوش بوده باشد و اوتاد طالع منقلب و صاحب طالع
و قمر در بروج منقلب بوده باشند و منحوس خصوصاً هرگاه منحوس بوده باشند پس بدرستیکه خبر باطل بوده باشد یا باطل
باطل خواهد شد و اگر خبر ناخوش و بد بوده باشد و اوتاد طالع ثابت و صاحب طالع در برجهای منقلب باشد
و منحوس مستولی باشند پس خبر حق است و اگر آنکه اوتاد ثابت بوده باشند منحوس ناظر به صاحب طالع و قمر بوده باشند
خبر حق بوده باشد و بدانکه خبر خواه خوش و خواه ناخوش آنچه باعث صحت می‌شود ثابت بودن اوتاد و مقبول
بودن دلاله و ثابت بودن آنها است و خبر ناخوش و بد آنچه باعث صحت می‌شود غلبه نحوس است و مبطل غلبه
سعود است و خبر خوش آنچه باعث صحت می‌شود غلبه سعود است و آنچه مبطل می‌باشد نحوس است
و هرگاه خواسته باشی بدانی سبب آن را پس نظر کن بخداوند طالع و قمر که در چه برج می‌باشند پس حکم کن بر مواضع
این دو و سبب بطلان خبر از صاحبان این بروج و طبایع ایشان و اگر خواسته باشی که بدانی عاقبت آن خبر را
بعد از آنکه درست شد پس نظر کن به صاحب خانه قمر و صاحب طالع پس حکم کن بر طبایع ایشان و مواضع
ایشان از فلک و بخداوندان مواضع ایشان و آنچه از برای ایشان است از فلک یعنی از خانها پس اگر سعود بوده
باشند دلالت کنند بر سعادت عاقبت بر طبیع آن سعد و اگر نحوس بوده باشند دلالت کنند بر نحوست
بر طبیع آن نحس و اگر خداوند طالع تحت الشعاع بوده باشد خبر پوشیده ماند از اکثر مردم و اگر مشرق باشد
یا در نظر شمس خصوصاً هرگاه شمس در نظر قمر بوده باشد و همچنین ناظر بطالع باشد پس خبر مشهور و منکشف
شود میان مردم خواه راست باشد خواه دروغ و اگر سهم الغیب سالم باشد از مریخ و ذنب و نظر کند بسوی
خداوند خانه آن یا یکی از دو نیر پس نظر محمود خبر حق بوده باشد و اما معرفت نامه و رسول هرگاه پرسیده شود



از نامه و رسول پس نظر کن از صاحب طالع و کوکبی که قمر از آن منصرف شده است از برای نویسنده نامه و از صاحب
هفتم و کوکبی که قمر به آن متصل می‌شود از برای کسیکه نامه به او نوشته شده است و از موضع قمر و عطارد در نظر کن پس شد

ورجاء

و رجاء و امید مصیبتی که در نامه می‌باشد و نظر کن در آنچه در نفس نویسنده نامه و کسیکه نامه
به او نوشته شده است از صاحب طالع و صاحب سابع و مواضع ایشان و نظر سعود و نحوس بسوی ایشان
پس هر یک از ایشان که بوده باشد در اوتاد یا در موضع مقبول در حال آنکه ناظر بوده باشد بسوی
مکان خود پس منزلت و مرتبه او بزرگتر است و اگر کوکبی که قمر از آن منصرف شده است سعد بوده باشد
یا در شرف خود و در زائل الاوتاد باشد از برای آن سلطنتی بوده است و برطرف شده است و اگر در خانه
خود بوده باشد در وقتی بوده است از خانه‌اش دفع و دفع در آن وقت از بزرگان شهر خود بوده باشد
و از برای او مرتبه و منزلتی بوده باشد در این باب مثلثه پست‌تر از خانه است و حد پست‌تر از مثلثه
و وجه پست‌تر از حد است و هرگاه خواسته باشی که بدانی که نامه میرسد یا نه پس نظر کن بسوی عطارد که آن دلیل
بر آمدن نامه است پس اگر بوده باشد از برای او حظی در طالع یا در دلیل پس بدرستیکه آن دلالت می‌کند بر آمدن
نامه در وقت آن و وقتی است که مقابل می‌شود درجه طالع یا درجه عطارد خواه از میمنه و خواه از میسره
یعنی بقدر فاصله ما بین درجه طالع و درجه عطارد خواه درجه عطارد مقدم بوده باشد و درجه طالع
بیشتر یا کمتر بقدر آن درجات از ساعات یا ایام یا شهور بوده باشد و اگر اتصال عطارد بطالع زود
بوده باشد اولویت در دلالت پس اگر نبوده باشد از برای عطارد حظی در طالع و نه در دلیل و نه در
و نظر نکند بسوی طالع و نه بسوی دلیل پس بدرستیکه نیاید او را نامه در آن وقت و اگر نظر نکند عطارد
بسوی طالع و نظر کند بسوی دلیل بوده باشد از برای آن نصیبی در دلیل پس بدرستیکه هرگاه متصل شد
به درجه دلیل پس در آن وقت نامه خواهد رسید و اگر یافتی عطارد را که ناظر می‌باشد بطالع و بوده باشد
قمر منصرف از عطارد پس بدرستیکه آن دلالت کند بر وارد شدن نامه در وقت آن و وقتی است که متصل شود
قمر به درجه طالع و اگر یافتی عطارد را منصرف از صاحب سابع و متصل بخداوند طالع یا به درجه طالع پس
بدرستیکه آن دلالت کند بر اینکه برسد نامه در وقت آن و وقتی است که متصل شود به درجه طالع یا به درجه
دلیل و اگر یافتی عطارد را که حظی نیست از آن در دلیل و نه در طالع و نه در قمر و نه ناظر به هیچیک از آنها
پس بدرستیکه نمی‌رسد او را نامه در آن وقت مگر آنکه عطارد در دو و ... بوده باشد و بنور ... داخل طالع

شود پس بدرستیکه آن دلالت میکند بر آمدن نامه و وقت آن در وقت اتصال بقمر یا در حیز طالع یا خداوند
طالع است و اگر یافتی عطارد را منصرف از خداوند دوم و متصل بخداوند طالع برسد او را نامه یا مال
با نفقه و اگر یافتی عطارد را منصرف از خداوند نهم و متصل بخداوند طالع و بوده باشد خداوند نهم
سعدیکه قبول نموده باشد عطارد را میرسد او را نامه یا هدیه و بدانکه خداوند ساعت هرگاه بوده باشد
در عاشر یا در نهم دلالت کند بر آمدن نامه و اما شناختن آنکه در کتاب چیست از خیر و شر پس نظر
کن بکوکبی که عطارد از آن منصرف شده است پس اگر منصرف شده است عطارد از نحسی دلالت کند بر
آنکه مضمون نامه شر است و اگر منصرف باشد از سعدی دلالت کند بر آنکه مضمون نامه خیر است و شناختن
حقیقت آن خیر و شر از شناختن خانه آن کوکبی است که عطارد از آن منصرف شده است از خانهای طالع
اما دانستن آمدن رسول پس نظر کن بسوی قمر پس اگر بوده باشد در طالع یا در عاشر دلالت کند
آمدن رسول را اگر بوده باشد قمر در چهارم یا هفتم و متصل بوده باشد بدر حیز طالع یا کوکبی که در
طالع است دلالت کند بر آمدن رسول و بر اینکه رسول در راه برگشتن است که روی بمقصود دارد
و اگر قمر در هفتم طالع باشد و خواسته باشد که داخل عاشر شود دلالت کند بر آمدن رسول و بر آنکه بزودی
خواهد آمد و اگر یافتی قمر را در دوازدهم که انداخته است شعاع خود را بسوی طالع و بزودی
دلالت میکند پس اگر ناظر بوده باشد طالع یا خداوند طالع دلالت کند بر آمدن رسول و اگر
نظر نکند بسوی هیچیک از این دو رسول نیاید و هرگاه خواسته باشی که بدانی که رسول با حاجت
خواهد آمد یا بی حاجت پس نظر کن بسوی قمر و خداوند نهم پس اگر منصرف بوده باشد قمر یا خداوند
نهم از کوکبی که شایسته حاجت مقصد او در دیگر رسول را در آن فرستاده است پس نظر کن که اگر قبول نموده
قمر یا خداوند نهم از آن کوکب بعد از آن متصل شده باشد بدر حیز طالع یا خداوند طالع دلالت کند
بر آنکه رسول با حاجت بیاید بعجلت دلیل نامه موجب عطارد و قمر است و خداوند نهم [illegible] پادشاه
[illegible] پس اگر بوده باشد انصراف عطارد و قمر از سعدی پس مضمون نامه خیر بوده باشد و اگر
انصراف ایشان از نحسی بوده باشد مضمون نامه شر بوده باشد و دلیل رسول خداوند نهم است و قمر شریک

اوست

اوست و مقصود از رسالت کوکبی است که متصل میشود با خداوند نهم و قمر پس اگر متصل
بوده باشد صاحب نهم با قمر یا بهر دو بسعدی از تربیع یا مقابله یا مقارنه و اتصال ایشان اتصال
قبول بوده باشد یا نقل نور کند میانه ایشان یا جمع نور کند میانه ایشان و ناقل نور یا جامع نور صاحب
عاشر بوده باشد پس مقصود از رسالت عمل سلطان یا اشراف یا دفعتی است و همچنین اگر اتصال از
تسدیس یا تثلیث بوده باشد و هم چنین هرگاه کوکب متصل یا ناقل نور یا جامع نور صاحب یازدهم بوده باشد
از معنویات آن خانه باید گفت و همچنین در سایر خانها و اگر اتصال ایشان بنحسی بوده باشد که قبول
نکند ایشان را مقصود از رسالت امر شری بوده باشد از جنس خانه که آن نحس صاحب آن خانه میباشد
و اگر آن نحس ایشان را قبول کند امر شر سبکتر بوده باشد و دلیل فرستنده طالع و خداوند او است
و دلیل آنکه رسول را نزد او فرستاده اند سابع و خداوند او است و قمر و صاحب نهم دلیل رسول و فرستاده
شده است پس اگر قمر یا صاحب نهم منصرف بوده باشد از صاحب هفتم و متصل بوده باشد بصاحب طالع
پس رسول تبلیغ رسالت خود نموده و برگشته است بسوی فرستاده و اگر از صاحب هفتم که منصرف
شد منصرف باشد نیز از صاحب قمر پس رسول خبر بالی خواهد آورد خواه سعد بوده باشد و دلیل
یا نحس و هم چنین دعوی بر وجه خلاصه جواب که رسول آورده اند دلالت خانه ایست که قمر یا صاحب نهم
بعد از انصراف از صاحب هفتم منصرف از او شده اند و هم اند دلالت صاحب آن خانه اگر سعد بوده باشد
آن کوکب دلالت کند بر سعادتی که با رسول بوده باشد از جنس آن کوکب یا از جنس خانه آن و اگر نحس
بوده باشد دلالت کند بر نحوستی از آن جنس و اگر بوده باشد اتصال دلیل رسول بنحسی از تربیع یا مقابله
یا در حالت نحس پیش از انصراف از خداوند هفتم پس بدرستیکه رسول بریده میشود بر او راه پیش از
آنکه برسد بآن کسی که بسوی او فرستاده شده است و اگر بوده باشد آن اتصال بعد از انصراف
از صاحب هفتم پس بدرستیکه راه بریده میشود بر رسول بعد از برگشتن او بسوی فرستنده و اگر
نحس [illegible] بوده باشد پس راه مخوف است و اگر عکس بوده باشد در عکس آنچه گفته شد حکم بر عکس
کن گفته است کندی که هرگاه سؤال شود از رسولان و قاصدان که آیا میرسند بآن موضعیکه قصد نمود

انداخته پس نظر کن بخداوند طالع و قمر پس اگر بوده باشند هر دو یا یکی از ایشان در هفتم یا بوده باشند
هر دو یا یکی از ایشان متصل بخداوند هفتم پس بتحقیق که رسیده اند بآن موضع و اگر بوده باشند منصرف
از سعود پس بدرستیکه رسیده است و رسیده بسلامتی در راه و اگر بوده باشند منصرف از نحوس پس ضد
از اینکه و اگر بوده باشند متصل بسعود پس نیکو که رسیده است و داد را بموضع سلامتی و رستگاری و
اگر بوده باشد اتصال ایشان بنحوس پس ضد این است و باندازه طبع سعد و نحس و موضع و حظ ایشان از فلک
و قوت و ضعف موضع او حکم کن که ان شاء الله صواب خواهد بود و اگر سائل بداند که رسول و قاصد رسیده
اند بآن موضع مقصود و بپرسد ترا از آنکه بر خورده است و راه تعجیل یا نه پس نظر کن بآن دو دلیل یعنی خداوند
طالع و قمر پس اگر یکی یا هر دو متصل بوده باشند بصاحب رابع یا یکی متصل بوده باشد بخداوند خانه
خود پس بر خورده است و راه و اگر بوده باشد خلاف این پس بتحقیق که موافق است و راه انچه بر او وارد شده
است و اگر اتصال از مقابله بوده باشد بعضی از مراد رسیده خواهد بود و هم چنین با تربیع اما
کمتر قوت شده خواهد بود از مقابله و اگر این سوال بوده باشد که آیا رسول باز گشته است یا نه پس نظر کن
اگر بوده باشند هر دو دلیل یا یکی از ایشان در زائل از رابع یا از اوتاد و منصرف از صاحب هفتم یا اگر
متصل ایشان بوده باشند در زائل الاوتاد بوده باشد پس بتحقیق که روی آورده است بازگشتن بخداوند خود
و اگر دلیل عازم سعود بوده باشد سالم خواهد بود در راه و اگر عازم نحوس بوده باشد ضد از اینکه
شهادت بطلب از طبیعت آن نحوس و حال و موضع ایشان از فلک و حظش از فلک و باندازه آن حکم کن و همچنین
در سوال از سفر و اگر بوده باشد قمر متصل بطالع یا صاحب طالع و بپرسیده ستوکه چه وقت میاید پس بعدد
درجه اتصال از ساعات یا ایام یا شهور یا سالها وعده بده باندازه برج از حیثیت ثابت بودن یا منقلب
بودن یا ذو جسدین بودن و باندازه سرعت دلیل یا بطوء آن و خصوصا هر گاه موافق این عدد بوده باشد
رسیدن قمر بجزو طالع یا بوده باشد از مدت بعد از ظهور کوکبی از تحت الشعاع یا بعد از حلول الادله در
حظ خود از فلک یا بعد از آنکه اگر دلیل راجع بوده باشد مستقیم شود یا بعد دو جائیکه فاصل است میان
موضع دلیل یا موضع استقامت از ایام یا شهور یا سالها هر گاه بپرسد ترا کسی که دستگیر شده ام که کسی را

بکشد

بکشد آیا میکشد یا نه پس نظر کن بسوی خداوند پنجم پس اگر بوده باشد منصرف از مریخ و متصل
بوده باشد بخداوند هفتم پس میکشد او را و اگر بوده باشد متصل با و از خانه هشتم پس بدرستی
که میکشد او را **باب چهارم** در معرفت حال فرزند و حمل اینکه فرزند تمام ساقط میشود یا تمام
بوجود میاید و معرفت تذکیر و تانیث و توام بودن یا نبودن و آنچه متعلق باین مطالب باشد اما
معرفت آنکه ولد بهم میرسد یا نه پس نظر کن بسوی اتصال خداوند طالع و قمر بخداوند خانه ولد یعنی
پنجم پس اگر متصل بوده باشد و متصل به بری بوده باشد از نحوست و احتراق دلالت کند بهم رسیدن
ولد و هم چنین هر گاه ببیند خداوند پنجم را در طالع و قوی یا خداوند طالع و قمر را در پنجم پس در این صورتها
فرزند بهم رسد و اگر اتصال سعود بوده باشد با قمر و خداوند طالع با خداوند پنجم و لیکن کوکبی دیگر
رد کند نور بعضی از آنها را به بعضی دیگر یا جمع نور ایشان کند دلالت کند نیز بهم رسیدن اولاد مگر
آنکه بطوء و تعویق داشته باشد بعد از آن نظر کن بمقابل تدبیر پس اگر بوده باشد بری از نحوست و احتراق
و سقوط پس فرزند بتمام رسد و هم چنین اگر بوده باشد کوکبی که منصرف شده است از آن قمر و خداوند
پنجم آن دو یا یکدیگر را ناظر و لیکن کوکب متصل بقمر بوده باشد و مقبول بوده باشد نیز دلالت کند بر هم
رسیدن فرزند و گفته اند بعضی از پیشینیان که هر گاه سوال کند شخصی از مردی یا زنی که از برای ایشان فرزند
میباشد یا نه پس نظر نمای بسوی طالع پس اگر بوده باشد سعود که نظر کنند بسوی او و خداوند طالع
در طالع یا عاشر یا یازدهم یا پنجم بوده باشد یا فتح شده باشد در جای پسندیده یا ارباب مثلثات
خود بوده یا نیکه در تحت الشعاع بوده باشد پس حکم کن بفرزند و آبستن شدن و اگر بوده باشد صاحب طالع
در چهارم یا هفتم و مشتری در مکان نیکو از فلک بوده باشد فرزند از برای او بهم رسد و لیکن بطوء
و تعویقی داشته باشد از وقت سوال و اگر یافتی طالع را فاسد از نحوس یا خداوند از او در مکان ساقط
از فلک و مشتری را ساقط یا در تحت الشعاع یا در ششم دلالت کند بر کمی فرزندان و کمی زیست ایشان اگر بهم
رسند و هم چنین اگر قمر منحوس بوده باشد پس بدرستیکه زن آبستن نمیگردد و اگر یافتی سعد را در بیت
الولد یا ناظر بآن پس بر فرزند بهم رساند و اگر بوده باشد در آن خانه نحوس یا ناظر بآن نحوس بوده

باشد دلالت نکند بر فرزند و اگر شواهد دیگر در این صورت شهادت دادند بر شدن فرزند ادراک
ایشان را خواهد بود و اگر با فتح شتری در وتد عاشر بوده باشد یعنی خداوند طالع در جای پسندیده
از فلک بوده باشد فرزند بهم رسد اما آنچه بطوء و تعویق و اما دانستن آنکه این زن آبستن است یا نه
و اگر آبستن است حملش باتمام میرسد یا سقط میشود پس نظر کن بسوی خداوند طالع و قمر پس اگر بوده
باشد در بیت الولد یا خداوند بیت الولد در طالع و بری از نحوس و مقبول در جای خود پس حکم
کن بحمل و اگر خداوند طالع دفع کند تدبیر خود را بکوکبی که در وتد بوده باشد پس حمل حق است و
همچنین اگر بوده باشد خداوند طالع مقبول و کوکبی که قبول میکند او را مقبول پس حمل حق است
و اگر خداوند طالع دفع تدبیر خود را بکوکب ساقط کند دلالت کند بر بطلان حمل یا اگر باشد تباه شود
خصوصا اگر برج طالع منقلب بوده باشد یا نحس در وتد بوده باشد یا انکه قمر دفع کند تدبیر خود را
بنحسی که شهادت از برای آن نبوده باشد یعنی در طالع پس بدرستیکه اینحال دلالت میکند بر تباه
شدن فرزند و اگر قابل تدبیر قمر بری از نحوس و احتراق بوده باشد و قبول کند قمر را دلالت کند
در درستی حمل و اگر قمر متصل بوده باشد بسعدی که در وتد طالع از برای آن شهادتی بوده باشد دلالت کند بر
صدق حمل علی الخصوص که مقبول بوده باشد یا صاحب طالع وضعش نیکو بوده باشد و از برای آن شهادت
با فلک بوده باشد دلالت کند بر حمل دفع نمودن قمر تدبیر خود را بکوکبی که در پنجم بوده باشد و از
برای نحس یا فوق زمان بوده باشد دلالت کند بر حمل اتصال قمر بخداوند طالع دلیلست بر شدن
فرزند و گفته اند بعضی که نظر کن بخداوند پنجم پس اگر بوده باشد در طالع یا عاشر و نبوده باشد
ساقط و گواهی دهد او را خداوند خانه قمر بوده باشد در وتد طالع یا باقی او تا تحقق کند امر حمل را
و اگر بوده باشد خداوند ساعت در وتد بعینه تحقق کند امر حمل را و همچنین است جواب هر که سؤال
شد از درختی که میوه میاورد یا نه و از کوهی که آب از آن بیرون میاید یا نه نظر در همه یکیست و گفته است
نوفل بن نوفما اگر نظر کن بسوی خیر تبین حبع اثنی عشریه ایشان و طالع پس اگر بوده باشد بروج ذو جسدین
یا کثیر الاولاد و سعود ناظر با ایشان یا بوده باشد خداوندان این بروج که یاد شدند از بروج ذو جسدین

وسهم

وسهم السعادة و خداوند او یا دو کوکب از این کواکب شهادتی بیشتر بوده باشد در اوتاد یا بنجم
بوده باشد یا در بروجی که وصف نمودیم بوده باشد حمل خواهد بود و اگر در عاشر یکی از این کواکب بوده
باشد در موضع صالحی حمل خواهد بود و اگر سعدی در وتدی بوده باشد سالم از نحوس تنها دلالت کند
بر حمل علی الخصوص که سالم بوده باشد از شعاع آفتاب یعنی تحت الشعاع نبوده باشد یا ارباب مثلثه
خود در جایهای پسندیده بوده باشند دلالت کند بر حمل سقوط مشتری و ارباب مثلثات او را اگر در
حالتی که در تحت الشعاع بوده باشد یا ایشان بوده باشد خداوند وسط السماء دلیل است بر عدم
حمل بودن صاحب وسط السماء یا شمس در موضع صالحی که نظر کند بسوی آن سعود دلالت کند بر حمل
بودن قمر و ارباب مثلثات در بروج کثیر الاولاد دلیل است بر بودن حمل منحوس بودن سعدین
و عطارد بخصوص دلیل است بر عدم حمل خصوصا اگر قمر هم با ایشان منحوس بوده باشد بودن اثنان
در اوتاد سالم از نحوس دلالت کند نیز بر حمل متصل شدن قمر بعد از اجتماع یا استقبال بنجمی
دلالت کند بر عدم حمل بودن سهم الولد با سعد دلیلست بر صحت حمل سهم الولد گرفته میشود از
مشتری تا زحل و انداخته میشود از طالع و خالی بودن سهم الولد از کواکب دلیل است بر عدم
حمل گفته است ... اگر طالع برج ذو جسدین بوده باشد یا نیر طالع در برج ذات
یا ذو جسدین بوده باشد دلالت کند بر بودن حمل و اگر سعد یکی از اوتاد طالع بوده باشد و برج
ذو جسدین از اوتاد بوده باشد دلالت کند بر حمل و اگر بالفعل حامله بوده باشد بر بودن حمل
و اگر نحس در اوتاد بوده باشد نحط اثنی عشریه ... و تلو ... پس حمل خواهد بود و
اگر بوده باشد بر بودن ساقط شود و گفته اند بعضی از علما که در این باب نظر کن ببرج ... اگر
بوده باشد دران یکی از سبعه سیاره پس زن آبستن است و اگر نبوده باشد دران ... از اینها
پس زن آبستن نیست صاحب کتاب گوید که میگویم که این سخن درست نمی‌آید مگر آنکه مرد سؤال کند
انها لذت خود که آبستن میباشد یا نه و نام برد که نظر برای ... انکه زن از انها سؤال
کند یا دیگری پس اگر سائل مرد بوده باشد و انها لذت خود سؤال کند بودن کوکب در هفتم دلالت

بر بودن حمل پس اگر مریخ بوده باشد دلالت کند بر آنکه تا زه حمل بچهر رسانیده است و اگر زحل بوده
باشد ساقط خواهد شد یا شده است و اگر مشتری بوده باشد حمل پسر خواهد بود و اگر برج ستم خانه
مشتری بوده باشد و در آن هیچ یک از هفت کوکب بوده باشد حمل به دختری بر خواهد داشت و اگر زهره
در آن بوده باشد حمل به دختری بر داشته است و اما معرفت آنکه حمل تمام میشود یا ساقط میشود بعد از
دانستن آنکه حمل دارد پس نظر کن بصاحب بچه پس اگر بوده باشد راجع و نه محترق و نه هابط و نه منحوس
از نظر نحوس دلالت کند بر تمام شدن حمل و اما صاحب بچه مقبول بوده باشد یا نه و اگر صاحب بچه منحوس
یا محترق یا راجع یا هابط بوده باشد دلالت کند بر فساد حمل و شریک کن با صاحب بچه در دلالت قمر
صاحب ساعت را پس اگر سالم بوده باشند دو کوکب از این سه کوکب فاسد بوده باشد یکی سالم ماند
حمل و اگر بر عکس بوده باشد فاسد شود و انصال قمر بخداوند طالع بکوکب راجع دلالت کند بر تمام
ماندن حمل مگر آنکه قمر مقبول بوده باشد صاحب طالع نیکو موضع و نقطه السعاده که دلالت کند بر تمام شدن
انشاءالله تعالی و گفته است ... و اگر قمر در امتلاء نور بوده باشد و مقارن مریخ بوده باشد یا
متصل بان دلالت کند بر سقوط فرزند و مردن زن و هم چنین مریخ هرگاه نظر کند بسهم زهره و جای که
زهره در موضع بسته بوده باشد خصوصا عقرب دلالت کند بر سقوط و اگر با فتح نحوس یاد رعاشر
زهره و مستعلی بر ان خصوصا هرگاه زهره در طالع بوده باشد دلالت کند بر فساد حمل از جانب زن
و نحوست سهم السعاده با خداوند از تربیع و مقابله بعد نظر سعود دلیل است بر فساد حمل در شکم
زن و گفته اند بعضی از علما که نظر کن بدو از دهم و انکوکبه در آنست پس اگر نحسی در ان بوده باشد
دلالت کند بر دشواری زائیدن و اگر ان نحس زحل بوده باشد بزایدن با دشواری که ذکر شد در مکان
پلیدی یا نزدیک چنین مکانی و اگر دو از دهم مریخ بوده باشد و سعدی ناظر بان بزاید و نزد مطبخی
یا جایی که آتش افروخته شود و اگر مریخ در انجا بوده باشد بدون نظر سعدی بزاید زن بعد از آن
بمیرد یا سقط شود بعد از آن بمیرد مادرش و اگر دو از دهم زحل بوده باشد بدون نظر سعدی
بمیرد فرزند در شکم مادر و مادر نیز گفته است ادریس هندی که هرگاه بوده باشد نحسی در موضع

ازاونا

اذا و تاد چهار گوشه در نشیب و ند یا در خطوط خود دلالت کند بر سقط و اگر نظر کند مریخ بسوی
طالع از نشیب و تد الارض یا شرف خود پس بدرستیکه زن بزودی بزاید یا گاه در فعی در دا حت
و لیکن مشقتی عارضش گردد پس اگر مشتری حافظ بوده باشد چنین دلالت کند بر سلامتی و لد و مادر
و اگر نظر کند شمس بر سعادت در امشقتی اندک و سالم ماند فرزند و اگر نظر کند عطارد چنین
دلالت کند بر سلامتی و لد و والده در راحت بوده باشد با وجود این عاقل و لبیب و اگر نظر کند قمر
چنین بوده باشد مبارک بر پدر و مادر و بیا ید خیر بسیار و اگر نظر کند زهره چنین پس اگر
بوده باشد دختر بوده باشد نیکو خلق و اگر پسر بوده باشد اخلاق او مانند اخلاق زنان و اگر نظر
کند بر حل چنین ترسیده شود بر مادر و فرزند و اگر سعدی نظر کند بر حل دلالت کند بر آنکه بوده
باشد فرزند طلبیا در نحو سعد اخلاق پیران و گفته است دو ریوس که هرگاه دانستی ساعت سقوط نطفه
در رحم را پس نظر کن اگر بوده باشد مریخ در ان ساعت با قمر بمیرد فرزند در شکم مادرش و اگر نظر کند
نحوس در ان ساعت بسوی عطارد بمیرد زن و فرزند یا بیمار شود بیماری شدید و اگر نظر کنند
سعود بسوی نحوسی که ناظر یا مقارن قمر بوده باشند سالم بماند مولود و لیکن بیمار شود در شکم
مادرش و اگر بوده باشد قمر در ان ساعت با مشتری یا زهره بزاید مادر فرزند خود را صحیح و سالم
انشاءالله تعالی و اما معرفت آنکه فرزند یکی است یا توام هرگاه که سوال شود از زن حامله که
آیا یکی بزاید یا جفت پس نظر کن بسوی طالع پس اگر بوده باشد برج ذوجسدین و در ان کوکب
سعد بوده باشد یا فتح بیت الولد را چنین فرزند جفت است و اگر بوده باشد طالع و نه بیت الولد
برج ذوجسدین و بوده باشد در ان مثل انچه ذکر شد از نجوم مشتری دو در برج ذوجسدین پس فرزند
یکیست و گفته است بعضی از حکما که نظر کن بسوی خداوند بیت الولد و برج بیت الولد پس اگر بوده باشند
برج ذوجسدین دلالت کند بر توام و گفته است ادریس هندی که نظر کن بسوی منجم طالع و حظ
ان یعنی انجه نحس شریشان پس اگر بوده باشد سعد و یا یکی در برج ذوجسدین مونث خداوند ان نظر
کند بسوی ان از برج مذکر پس بدرستیکه زن بزاید توام یک پسر و یک دختر پس اگر نظر کند نود این

عطارد نیز که این موضع یا بوده باشد در آن بدون نظر سعدی پس پسر عنین یا خواجه یا مخنث بوده باشد
و اگر بوده باشد زهره یا قمر در طالع یا ناظر به طالع و حظ طالع بر آید توأم پس اگر نظر کند خداوند
طالع با خداوند حظ اثنی عشریه او از برج خود یکی بسوی نیمه خود یا حظ خود از برج منقلب برآید توأم
و نظر کن بسوی کوکب و بحث اگر بوده مذکر یا مؤنث بوده باشد بر طبق آن حکم کن و اگر مختلف بیاشند
حکم کن به مذکر و مؤنث و گفته است ذوروثیوس که نظر کن وقت سقوط نطفه پس اگر بوده باشد بین
شمس و عطارد در آن ساعت برج ذوجسدین دلالت کند بر توأم و شاید که از زنا بعمل آمده باشد
و اگر بوده باشد قمر و خداوند خانه او در برج ذوجسدین دلالت کند بر توأم و اما دانستن آنکه حمل تازه
یا کهنه پس نظر کن بسوی خداوند ساعت بجهة اینها از انصراف پس اگر منصرف بوده باشد از تثلیث
پس پنج ماهست یا شش ماه و اگر انصراف از تسدیس بوده باشد شش ماهست یا هفت ماه و اگر از تربیع
بوده باشد چهار ماهست و اگر از مقابله باشد نصف ماهست و اگر از مقارنه است ماه اول
و اما دانستن آنکه حمل مذکر است یا مؤنث نظر کن بسوی خداوند بیت الولد و قمر و خداوند ساعت
که آیا در بروج مذکر یا مؤنث یا بیشتر اینها در بروج مذکر اند یا مؤنث و بحسب این حکم کن بر تذکیر و تأنیث
و گفته اند بعضی یک که نظر کن بخداوند طالع و خداوند بیت الولد اگر بوده باشد در بروج مذکر
پس فرزند مذکر است و اگر بوده باشد در بروج مؤنث پس او مؤنث است و اگر مختلف
بوده باشند پس شهادت بطلب از قمر پس از برای هر کدام که شهادت داد حکم کن بآن و علم چنین
نا بل تدبیر قمر و گفته اند بعضی از قدما نظر کن بطالع و خداوند او و برج ولد و خداوند او و در تربیع [illegible]
و خداوندان خانهای ایشان و حدود ایشان و صاحبان اثنی عشریه ایشان و خداوند ساعت پس اگر
اکثر در برج مذکر بوده باشند فرزند مذکر خواهد بود و اگر اکثر در بروج مؤنث بوده باشند
فرزند مؤنث خواهد بود و گفته است بوغلا(؟) اگر یافتی شمس را در تربیع سهم نیرین یعنی سهم السعادة
یا در مقابله آن در برج مذکر پس فرزند مذکر است و اگر بوده باشد قمر در تربیع یا مقابله سهم
در برج مؤنث فرزند مؤنث بوده باشد و شهادت بطلب از خداوند حد طالع و از خداوند حد

کوکبی

کوکبی که در آن برج فرزند می باشد پس اگر بوده باشد در آن دو حد از برای دو کوکب مذکر فرزند
مذکر باشد و اگر بوده باشد در حد دو کوکب مؤنث فرزند مؤنث بوده باشد و کواکبی که دلالت
بر مذکر می باشند شمس و مشتری و مریخ است و کواکبی که دلالت بر اناث می باشند زحل و زهره
و قمر است و عطارد هرگاه مشرق بوده باشد دلالت کند بر تذکیر و هرگاه مغرب بوده باشد دلالت کند
بر تأنیث صاحب کتاب گوید که من میگویم که در امر زحل و مریخ بیشتر متقدما مخالفت کرده اند زیرا که بعضی
را بعضی قرار داده اند زحل را مذکر و مریخ را مؤنث و طرفین را در این باب حجج و ادله و نظرها باشد گفته
است بطلیموس که نظر کن با معرفت تذکیر برج طالع بسوی حال مریخ و زهره پس بدرستیکه ایشان
اند دو دلیل بر تذکیر و تأنیث و دو دلیل است بر تأنیث و گفته اند بعضی از علما که اگر بوده
باشد برج در آن ناحیه و خداوند شهر هر دو مؤنث پس بدرستیکه میزاید ماده و اگر بوده باشند هر دو
مذکر پس بدرستیکه میزاید نر و اگر مختلف بوده باشند در آن دو در تذکیر و تأنیث نظر کن با قوای آن
دو و نظر کن بسوی طالع که شاید که کوکب مذکر بوده باشد که قوت دهد جانب تذکیر را یا کوکب مؤنثی
بوده باشد که قوت دهد جانب تأنیث را و اگر آن کوکب مذکر در تربیع کوکب مذکری بوده
باشد یا کوکب مؤنث در تربیع کوکب مؤنثی بوده باشد دلالت قوی تر خواهد بود انشاء الله تعالی
و گفته اند بعضی یک که نظر کن بسوی زحل و شمس و مریخ پس اگر بوده باشند بعضی یا همگی در
طالع یا سیم یا پنجم یا هفتم یا یازدهم یا نهم نر میزاید و اگر بوده باشند زهره و قمر در دوم یا
یا چهارم و یا ششم یا هشتم یا دهم یا دوازدهم ماده میزاید و اگر جمع شوند این کواکب در این مواضع
پس نظر کن بسوی غلبه یکی از اینها بسوی طالع در هر باب پس یکی از دو دلیل اعتماد کن بر آن انشاء الله تعالی
و گفته است ماشاء الله [illegible] که نظر عطارد و مشتری از شرف خود بسوی نیمه و اثنی عشریه طالع
پس حمل پسر است و اگر نیمه و اثنی عشریه در دو اثر مؤنث بوده باشد حمل دختر بوده باشد و گفته است
ذوروثیوس که نظر کن در وقت سقوط نطفه پس اگر بوده باشد سعود در آن وقت قویتر در حالی که
در برج مذکر بوده باشد و خداوند برج مذکر بوده باشد حمل پسر است و اگر قمر در برج مؤنث باشد

وخداوند برج مؤنث بوده باشد دختر خواهد بود صاحب کتاب گفته است که من میگویم که اگر
بوده باشد قمر در ساعت سقوط نطفه دفع کننده بسوی کوکبی که مذکر بود در ربع مذکر و برج مذکر حمل
پسر بوده باشد خصوصا اگر قمر در برج مذکر بوده باشد و اگر عکس بوده باشد تو هم بعکس حکم کن
و اما معرفت وقت ولادت پس مقارنه مریخ با شمس یا خداوند خانه ولد و قمر و رب الساعة
با بیت را فقا آن وقت وقت ولادت است و شهادت بطلب در این باب یکدیگر معین کرنا طریقیا
بتقسیم ولد در وقت سؤال بتربیع سهم و تیسیر به خود سهم را بعد درجه بیت الولد یا بسوی مشتری
یا شعاع آن اگر مشتری بعد مابین سهم و بیت الولد بوده باشد پس بدرستیکه اتصال سهم بمشتری به
درجات مطالع که میان آنهاست هر درجه یکروز از وقت است و نظر کن بر سید نقصان بدرجه متصل به
و اجتماع خداوند خانه ولد و خداوند طالع به طالع یا در بیت الولد آن وقت هم چنین وقت بدل نموده
خداوند حاجت شکل خود را آن وقت است پس نظر کن که کدام یک از کواکب شهادت ایشان بیشتر است پس اعتماد
کن بآن و بیکدیگر نیز از صاحب بیت الولد تا درجه بیت الولد از برای هر برجی یکماه و شهادات دیگر باین طلب کن
و حکم کن بانچه جمع شده است بر آن شهادتها و اما شناختن آنکه ولادت در روز واقع میشود یا شب پس نظر کن
از برای این مطلب از طالع و خداوندش و قمر و کوکبی که در طالع میباشد و خداوند بیت الولد و در
بیت الولد پس اگر همه اینها یا بیشتر آنها در بروج نهاری بوده باشند ولادت در روز بوده باشد
و اگر همه آنها یا بیشتر آنها در بروج لیلی بوده باشند ولادت در شب خواهد بود و اگر مختلف بوده باشند
این بروج پس بگیر شهادت بیشتر و بگیر از درجه بیت الولد تا درجه خداوندش و ببین از از طالع
هرجا که برسید اگر برج خداوندش از بروج نهاری بوده باشد ولادت در روز بوده باشد و اگر
عکس بوده باشد تو هم حکم را بر عکس کن و هم چنین حکم کن از این سهم بتذکیر و تانیث و نظر کن به
خداوند بیت الولد و قمر و خداوند ساعت و سهم و خداوندش پس اگر برابر بوده باشد شهادات
ایشان در بودن در بروج مذکر و مؤنث پس بدرستیکه مولود خنثی است و متولد میشود در میان
روز و شب گفتار در کتابخانه در باب حمل و ولادت هرگاه سؤال شود از زنی که آیا حمل دارد یا نه پس

نظر کن

نظر کن بخداوند طالع و خداوند خامس و قمر پس اگر بوده باشد میانه خداوند پنجم و خداوند
طالع و قمر مواصلتی و بوده باشد طالع و قمر در بروج ذو جسدین و بوده باشد این ادله در اوتاد
یا مقبول در جای خود خصوصا اگر در طالع یا در دهم کوکب سعدی بوده باشد پس بگو که زن حمل
دارد و اگر نبوده باشد این مواصلت و این ادله چنانکه گفتیم نبوده باشد حمل و اگر با قمر کوکب
مقبول بوده باشد انهم از جمله ادله است و حکایت نموده است ابو العبس صیمری آنکه یافته است در کتاب
بر ما در زادان اینکه اگر یافتی صاحب طالع را در بروج ذو جسدین پس زن حامله است و کلام
و از جمله ادله نیز آن است که بوده باشد خداوند طالع در پنجم و خداوند پنجم در طالع و مشتری یا زهره
در پنجم یا بوده باشد قمر در پنجم در حالتی که متصل بوده باشد بمشتری و زهره و اما کوکبی که بوده
باشد با شمس در یک جزء یا در تحت الشعاع بوده باشد هرگاه آن کوکب سعد بوده باشد پس آن دلیل
است بر حمل و اگر در جمیع دلیلها که گفته شد با سعد نحسی بوده باشد باطل کرد حمل و تباه شود
و هرگاه سؤال شدی از وقت حمل پس نظر کن که چند منزل از برج طالع گذشته است آن مدت حمل
بجهت آنکه از برای هر برجی یکماه است و بسا که بوده باشد مدت ولادت بعدد درجاتیکه
در میان متصل و متصل به میباشد اما اینها را گرد درجها کمتر بوده باشد از عدد وقت حمل
یا بیشتر بوده باشد بعدد آن درجها ایام باید گرفته شود و هرگاه سؤال شد که حمل مذکر است یا
مؤنث هرگاه بوده باشد ادله در بروج مذکر یا کواکبی که دال اند بر وجود ولد مذکر بوده باشد
فرزند مذکر بوده باشد و اگر برخلاف این بوده باشد فرزند مؤنث بوده باشد و اگر کواکبی که دال
بر وجود فرزند میباشند متعدد بوده باشند در بروج کثیر الاولاد و کثیر العدد بوده باشند
اولاد بسیار بوده باشد و اگر سؤال شد که از حال اولاد بعد از ولادت پس نظر کن بسوی قمر
از آخر اتصال شهر از برج پس بعقد کوکب متصل به از سعادت و نحوست بعقد در حال او وضع
از فلک و انچه بوده باشد او در فلک حکم کن بر حال او و اگر سؤال شد که از حال گذشته
مادر حکم کن از اول اتصال قمر و بعقد طبیعت کوکب متصل به و جایش خانه اش حکم کن بر حال گذشته

و نیز حال گذشته را از دو قمر و حال آینده را از دو وادنهم سعد در هر جای که سعدی بوده باشد
حکم کن بر خیر و سعادت و رستگاری و در هر جا که نحس بوده باشد حکم کن بشر و نحوست و باهم
بعقد طبیعت آن نحس پس اگر در پیش مریخ را که قبول نکرده است یاده از ادله را و نحوس نموده است از
و با نظر بوده است دلالت کند بر سهولت ولادت و اگر مریخ در برج خدا بوده باشد دلالت کند بر
حرارت و اگر بجای مریخ زحل بوده باشد دلالت کند بر دیر زائیدن و سنگینی و دشواری زائیدن
هرگاه بپرسد تو را سائلی از فرزند خود و اینکه میان ایشان دوستی و مواصلت میباشد یا دشمنی
و فرقت پس نظر کن بخداوند طالع و قمر و به پنجم و خداوند پنجم و مشتری پس اگر بوده باشد میانه خداوند
طالع و خداوند پنجم اتصالی و قبولی از جاهای پسندیده با قوت پس حکم کن بدوستی و صلت و شفقت
پدر نسبت بفرزندش خصوصا که صاحب طالع متصل بوده باشد بخداوند پنجم و بوده باشد اتصال از مودت
و اگر نیکو بوده باشد نظر مشتری بخانه ولد یا بوده باشد صاحب خانه ولد یا مقبول کرده باشد صاحب خانه
ولد را یا متصل بوده باشد بآن از موضع ملائمی و بوده باشد مشتری بری از نحوس و سالم از رجوع
احتراق و قمر نیز سالم بوده باشد از نحوست دلالت کند بر سلامتی فرزندان و نیکوئی احوال ایشان و اقبال
ایشان بخیر و اگر فاسد بوده باشد خداوند طالع و خداوند خانه ولد و قمر و مشتری و انکار کند بعضی از
آنها بعضی را بوده باشد میانه ایشان دشمنی و مستقبل احوال ایشان بد بوده باشد و بوده باشند بد
حال و بجهت درجه بیت الولد را باید که بجای طالع فرض نمود عمل خطه نمود جایی صاحب را انتخابهای منسوب
بآن و نظر کواکب بسعادت و نظر او بسعادت کواکب حکم نمود بر حال فرزند چنانکه حکم میشود در موالید مثل
مثلا بودن رب البیت ولد در دوم قسمیکه نسبت بانفعه بیت الولد است دلالت کند بر سعادت
فرزند و یافتن او خیر و یافتن پدر از او خیر و بودن خداوند بیت الولد در عاشر که شرف است
دلالت کند بر مضرت فرزند و نکبتهای او و بر این قیاس بعمل نها و ایضا هرگاه سؤال شد از زنی که
آیا از برای او فرزند میباشد یا نه پس نظر کن بسوی زهره پس اگر بوده باشد در دلو و اسد یا اتصال
بوده باشد پس آن زن زاینده است هرگز و اگر زهره و عطارد در عقرب و ثور بوده باشند پس آن زن

صاحب

صاحب فرزند است و اگر مریخ با قمر یا زهره در برج ذو جسدین بوده باشد غیر از قوس پس آن زن زاینده
نباشد و اما قوس پس دلالت میکند که آن زن زاینده است و نخواهد زائید هرگز و اگر زاید بمیرد
و اگر نحوس در بروج منقلب بوده باشد پس فرزندش انهدام و محو و وفات یا غیر شغله میباشد
و زن خیانت نموده است شوهر خود را و اگر سعود در بروج منقلب بوده باشد فرزندش حلال آید
و اگر سعود و نحوس هر دو در بروج منقلب باشند و ایضا هرگاه سؤال شد که زن حامله است یا نه
نظر کن بسوی طالع پس اگر بوده باشد برج ذو جسدین حامل است باشد هم چنین اگر خداوند خانه
ولد در طالع بوده باشد و اگر در طالع عطارد و سعود بوده باشد دلالت کند بر حمل و اگر هیچ یک از
دلیلها محقق نبوده باشد نظر کن بسوی رتادچهار کونه پس اگر بوده باشد در آنها سعدی خصوصا
مشتری پس این دلیل حمل است و باندازه قوت آن کوکب صحت و سعادت آن میباشد تمام شدن ولد
و صحت آن پس اگر آن سعد با قوت و صحیح و سالم از نحوستها بیکدیگر ضرر بآن میرساند بوده باشد
دلالت کند بر تمام شدن فرزند و خلاصی و قوت آن و اگر راجع یا محترق یا منحوس بوده باشد از
کوکبی که قبول نکند او را حمل فاسد و باطل خواهد شد و سقط شود بچیزی و تمام نکرده و باید
که شناخت حال آبستن را از قوت ستاره دلیلش و سعادت و نحوست آن و اتصال نیکو اگر که
مختص او بوده باشد و اگر دلیل آبستنی در خانه مرگ باشد یا متصل بخداوند آن خانه یا محترق یا
هابط در وتد الارض پس آن حمل سکین خواهد بود و فرزند ما در خود را کشنده باشد و هلاک
کند او را مگر آنکه خدا نخواسته باشد هلاک او را و مریخ هرگاه در طالع بوده باشد سالم و مقبول
یا مقبول نبوده باشد خداوند طالع را ولادت میباشد زود و بسبک و بی مضرت و اگر بجای مریخ
زحل بوده باشد دلالت کند بر دشواری درنج و سنگینی بر اینکه حامل ملاقات کند از حمل خود بسیار
و شقت را و مشرف کردد بر تلف و هلاکت اگر مقدر نبوده باشد خداوند و ایضا در باب تذکیر
و تانیث و لا بد شناخت تذکیر و تانیث بروج و درجها او در بعضها و کواکب و بعد از آن نظر نمود
بصاحب خانه فرزند پس اگر بوده باشد کوکب مذکر و بوده باشد در برج مذکر و در درجه مذکر و در ربع مذکر

پس مولود مذکر خواهد بود و اگر بوده باشد کوکب مونث و در برج مونث شده پس مونث و ربع
مونث مولود مونث باشد و اگر مختلط شد این هر دو که بعضی مذکر و بعضی مونث بوده باشد
پس حکم غالب بوده باشد بر آن دیگر پس نظر کن بطالع و خداوند طالع و بیت الولد و خداوند
و شمس و قمر و بیت السعاده پس اگر اکثر این ادله در برج مذکر بوده باشد مولود مذکر است و اگر اکثر
در برج مونث بوده باشد مولود مونث خواهد بود و هر کوکب مذکری که در برج مونث بوده باشد
پس تحقیق کن در حکم و شهادت بطلب از امور دیگر موافق ایشان بوده باشد مذکر از برای تذکیر و
مونث از برای تانیث و بوده اند بعضی از علما این علم که نظر مینموده اند بسوی درجه طالع پس اگر بوده
است در اجزا کوکب مذکر که بوده است برج مذکر حکم مینموده اند بتذکیر و اگر کوکب مونث در برج
مونث بوده حکم مینموده اند بتانیث و استعانت جستن در این باب باید در باب طالع و درجهای قوی تر است
و اگر سوال شدی از حامله که آیا فرزندش از حلال است یا حرام پس نظر کن بخانه فرزند پس اگر نظر کند
بسوی آن نحسی یا زحل یا عطارد پس فرزندش از فجور است و اگر نظر کند بسوی آن سعدی پس فرزندش از
حلال است

باب پنجم

در آنچه متعلق بتزویج میباشد هر گاه سوال شود از تزویج که آیا میباشد
یا نه نظر کن بسوی طالع و خداوندش و قمر و کوکبی که قمر از آن منصرف شده است پس قرار بده اینها را
دلیل سائل و هفتم و خداوندش و کوکبی که متصل میشود بآن قمر دلیلهای مسئول عنه پس اگر مرد
سوال کند از تزویج پس شمس را شریک دلیلهای آن بگردان و زهره را شریک دلیل زن و اگر زن
سوال کند از تزویج زهره را شریک آن بگردان در دلالت با قمر و خداوند طالع و کوکبی که قمر از
آن منصرف شده است و قرار بده در این صورت از برای مرد شمس را با هفتم و خداوندش بعد از
آن نظر کن که چگونه است اتصال خداوند طالع و قمر با خداوند هفتم و کوکبی که قمر از آن منصرف
شده است و کوکبی که قمر بآن متصل میباشد و زهره و شمس پس اگر متصل باشد خداوند طالع
و قمر بخداوند هفتم یا متصل بوده باشد کوکب منصرف یا کوکب متصل به قمر بوده باشد خداوند طالع
یا قمر در هفتم دلالت کند بر ظفر یافتن سائل بانچه سوال از آن میکند بطلب والحاح و هم چنین اگر بوده

باشد

باشد اتصال ایشان از تربیع یا مقابله یا مقارنه دلالت کند بر بودن آن تزویج با بطوء و تعب و جهد
اگر متصل بوده باشد خداوند هفتم بخداوند طالع یا متصل به قمر یا منصرف یا بوده باشد صاحب هفتم
در طالع دلالت کند بر ظفر یافتن سائل بمطلوب خود بآسانی با حصول آن از آن اگر سائل مرد بوده
باشد و بالعکس اگر سائل زن بوده باشد خصوصا اگر اتصال از تثلیث یا تسدیس بوده باشد
و اگر با آن اتصال از قبول بوده باشد تمام کرده آن امر را و قوی و مستحکم بوده باشد و اگر نبوده باشد
اتصال از قبول و با وجود آن اتصال از تربیع و مقابله بوده باشد بتعب دشوار و سختی تمام باشد پس اگر
نبوده باشد اتصال میان دو دلیل پس نظر کن بقبول بودن صاحب طالع پس اگر قبول هم نبوده باشد
پس دو نور یا جمع نور یا نقل نور میان دو دلیل پس اگر هیچیک از این امور نبوده باشد پس نظر کن
بسوی سعادت قمر بجهت آنکه قبول قمر و سلامتی آن از نحوس دلالت میکند بر بودن تزویج خصوصا
اگر قابل آن سالم بوده باشد و اگر ناقل نور میان دو دلیل قمر بوده باشد سائل ظفر یابد بمطلوب
بواسطه رسولان و کسانیکه آمد و شد میان ایشان مینمایند و هم چنین جمع و نقل نور دلالت میکند
بر ظفر یافتن بمطلوب بواسطه بسیاری یا وراف و وسایط و هر گاه قمر دفع کند تدبیر خود را بخداوند
طالع یا سابع از سابع و مقابل تدبیر در وسط السماء یا بوده باشد دلالت کند بر رستکاری و فوت
او و آشکار بودن آن و دلیل ثالث تزویج قمر بوده باشد او در وسط السماء بوده باشد دلالت کند
بر رستکاری و هم چنین هر گاه دفع کند قمر تدبیر خود را بکوکبی که در وسط السماء بوده باشد دلالت کند
آشکار و ظاهر بودن آن و بهترین دلیلها در این باب شمس است و لیکن آن دلالت میکند بر بودن آن بواسطه سلطان
و هر گاه خواسته باشی که بدانی که سبب فساد تزویج و نشدن آن از چه سبب است با مشقت و بلا باید
دانست که هر گاه مقابل تدبیر و دلیل فرح معکوس یا ساقط بوده باشد دلالت کند بر فساد امر بعد از
شدن و واقع شدن آن و اگر آن نحس مفسد خداوند یا قمر یا هفتم بوده باشد فساد از جانب زن بوده باشد
و اگر مفسد صاحب ششم بوده باشد فساد از جانب ... و اگر صاحب دوم از دهم بوده باشد
از جانب ... بوده باشد آن فساد و اگر نحس مفسد صاحب چهارم بوده باشد پس فساد از جانب پدر

ومادران بوده باشد پس اگر آن کوکب سعد بود بجنس مذکر بوده باشد فساد از جانب پدر و اهل بیت او بوده
باشد و اگر آن کوکب در خانه اش مؤنث بوده باشد فساد از جانب مادر و اهل بیت او بوده باشد و بر این قیاس حکم کن
در سایر برجها بحسب حالات خانها پس اگر کوکبی قطع نور کند میان دلیل سائل و مسئول عنه بوده
باشد فساد از جهت آنکه کوکب ناظر بوی او می‌باشد اگر کوکب قاطع صاحب دوم یا هشتم بوده باشد فساد از
جهت مال بوده باشد و اگر صاحب سیم بوده باشد فساد از جانب برادران باشد و اگر صاحب چهارم باشد فساد
از جانب پدران و اهل بیت او بوده باشد و اگر صاحب پنجم بوده باشد فساد از جهت فرزندان ایشان بوده باشد
و اگر صاحب ششم بوده باشد فساد از جهت [illegible] بحسب بیماری بوده باشد و بر این قیاس در سایر خانها
و اگر آن نحوست از کوکب ثاقل بوده باشد فساد از جانب رسول و واسطه بوده باشد و اگر قاطع نور سعد موافق
دلیلین بوده باشد بحسب طبیعی می‌باشد در ترویج تاخیر و تعویق و بعد از آن تعویق با تمام رسد و بدترین نحسی
که قاطع نور بوده باشد آنست که آن نحس صاحب هشتم یا ششم یا چهارم یا دوازدهم بوده باشد یا بوده باشد آن نحس
قاطع در برج ثابت و در تدبیر [illegible] از اینها بوده باشد [illegible] است [illegible] که ترویج
با تمام رسد و خواهی که بدانی که این ترویج موافق می‌باشد یا نه [illegible] پس اگر شمس [illegible] منحوس بنحوس
بوده باشد دلالت کند بر ضرر در مرد و اگر زهره را بیند منحوس بضرر در زن [illegible] از برای [illegible] و اگر
[illegible] منحوس [illegible] یا هشتم یا دوازدهم [illegible] دلالت کند
بر شقاوت و بلا [illegible] بر سد [illegible] و اگر نحوست
قمر از تربیع نحوس و مقابله ایشان بوده باشد و قمر در [illegible] بوده باشد دلالت کند بر جدائی و منازعت
و بغضها از ایشان و اگر از تثلیث یا تسدیس بوده باشد [illegible] ایشان برسد [illegible] و اگر مقارنت نحسی
بوده باشد دلالت کند بر مردن یکی از ایشان و بدتر او [illegible] طالع و وسط السماء است پس اگر برج [illegible] مذکر
بوده باشد [illegible] و اگر بوده باشد آن در برج مؤنث [illegible] یا بنکبت
رسد و اگر مقارنت قمر [illegible] در برج [illegible] بوده باشد [illegible] و اگر نحوست قمر از مقابله
و تربیع بوده باشد پس نظر کن در مذکر بودن برج قمر و مؤنث بودن آن و حکم کن بحسب آن از برای هر یک از

واگر

واگر بجای نحس سعد بوده باشد پس عکس گفتار را و حکم کن در تربیع و مقابله بموافقت و در تثلیث و تسدیس
بفضل علیا [illegible] خصوصا اگر قمر در برج ثابت [illegible] بوده باشد پس اگر [illegible] بود
باشد پس از جانب [illegible] برادران خواهند یافت فضل علیا [illegible] در تربیع اول از میراث و دفینه
و در تثلیث اول [illegible] ایشان یا بعد از تولد فرزندیا [illegible] خواهند یافت و در مقابله از شغلها
و [illegible] و در تثلیث دوم از سفرها و [illegible] و در تربیع دوم از جانب سلطان و از مقارنه بعمل دست خود
[illegible] علیا [illegible] و اگر یا [illegible] دلیلهای [illegible] در برج مذکر و دلیلهای [illegible] در برج مؤنث پس آن
ترویج از برای [illegible] خیر بوده باشد و اگر [illegible] در برج مؤنث بوده باشند ترویج
از برای زن بهتر است و اگر [illegible] در برج مذکر بوده باشند از برای مرد بهتر است و اگر شمس و مشتری
در برج مؤنث بوده باشند ترویج از برای زن بهتر است و اگر [illegible] در برج مذکر بوده باشند از برای مرد
بهتر است بودن شمس در برج مذکر دلیل است بر آنکه [illegible] از برای مرد بهتر است و از برای
زن بد است بودن قمر و شمس [illegible] در برج مؤنث [illegible] ترویج از برای زن [illegible] و از برای مرد بد است
و بودن قمر در برج مؤنث و شمس در برج مذکر از برای [illegible] بد است مترجم گوید که نسخه کتاب چنین بود
و لیکن ظاهر آنست که نسخه [illegible] داشته باشد و باید که چنین بوده باشد که بودن شمس در برج مذکر
و قمر در برج مؤنث از برای [illegible] نیک است و بودن شمس در برج مؤنث و قمر در برج مذکر از برای [illegible]
بد است و بهتر آنست که در سؤال [illegible] طالع برج مذکر بوده باشد و در سؤال زن طالع برج مؤنث
بوده باشد و هر گاه خواسته باشی که بدانی که چه وقت است وقت رسیدن خیر یا شر که [illegible] یا
یکی از ایشان پس نظر کن بحال کوکب دلیل یا [illegible] میان آن و آن کوکب سعد یا نحس که دلالت بر [illegible] کند
باشد [illegible] و اینکه برج ثابت است یا ذو جسدین یا منقلب و اینکه دلیل در [illegible] است یا غیر
[illegible] بوده باشد دلیل [illegible] باشد دلالت کند بر [illegible] و اگر بوده باشد
دلیل [illegible] بعد [illegible] و اگر دلیل [illegible] بوده باشد [illegible] که
بوده باشد دلیل [illegible] دلالت کند بودن دلیل در [illegible] بر ساعات و [illegible] بر ایام

بعد از ولد بشهور و ایضا هرگاه خداوند خانه قمر نحس بوده باشد پس فرزند رسیدن قمر بسوی انقطاع باشد

ایضا دلالت میکند بر آن از شر و اگر خداوند خانه قمر سعد بوده باشد پس فرزند رسیدن قمر بسوی انقطاع باشد

خیر بود که دلالت نموده است بر آنکه دلیل و مثل این است که دلالت ابتدا عقد از وجه باید که

استشهاد نموده در وقت سؤال از صاحب ساعت حلول آن در بروج منقلبه و ذو جسدین چنانچه اما معرفت

دوستی و دشمنی مرد و زن و عاقبت امر ایشان پس در این مطلب حکم طالع اختیار و طالع مسئله موافق

است و دلیل بر اختیار حکم میشود میان مرد و زن از خیر و شر و وسط السماء و قمر است و دلیل عاقبت امر

ایشان چهارم و خداوند شرع خداوند خانه قمر است خواه در مسئله و خواه در اختیار پس هرگاه در وقت

نظر کن بوسط السماء هرگاه نحس در آن بوده باشد دلالت کند بر مصیبتها و شر در میانه ایشان

و بالعکس هرگاه سعدی در آن بوده باشد دلالت کند بر موافقت میانه ایشان و هم چنین خانه

چهارم هرگاه نحسی در آن بوده باشد دلالت کند بر فساد عاقبت و هرگاه در دلیلی که دال بر وجود

حصول تزویج میباشند بیکدیگر یک متصل بوده باشند بمقابله دلالت کند بر کج خلقی و خصومت میانه

ایشان خصوصا هرگاه آن اتصال بقبول نبوده باشد و هم چنین هرگاه اتصال از تربیع بوده باشد

ولیکن فساد شکمتر است و کارها بصلح و آشتی خواهد شد و اگر آن اتصال بمقارنه بوده باشد

دلالت کند بملالت و دلتنگی در میانه ایشان و اگر قمر منحوس ناظر بطالع بوده باشد میانه ایشان

نحوست و دلتنگی و ترک نمودن بیکدیگر ناظر بوده باشند دلالت کند بر دوستی ایشان بیکدیگر و بر

حسن خلق و هم چنین اگر منصرف و متصل الیه ناظر بوده باشند در ابتداء تزویج دلالت کند

بر آنکه ایشان با یکدیگر الفت نگیرند و دوست ندارند یکدیگر را و بوده باشد میان خاندان ایشان

عداوت و اگر شمس ناظر بوده باشد بصاحب خانه دلیلین از مقابله دلالت کند بر بدخلقی و کثرت خصومت

در میان ایشان و اگر آن نظر از مقارنه بوده باشد دلالت کند بر فریاد و داد و بیداد در میان ایشان و اگر

از تربیع بوده باشد آن نظر فساد شکمتر بوده باشد و کارها بجد نمیانه ایشان دلتنگی بوده باشد

و میانه بوده باشند در حسن خلق و اگر آن نظر از تسدیس و تثلیث بوده باشد دلالت کند بر حسن خلق

ایشان

ایشان و محبت اهل بیت ایشان با یکدیگر و آنچه گفته شد و قسم است که شمس و زهره ناظر بوده باشند

بطالع در ابتداء سؤال یا تزویج پس اگر ساقط بوده باشند دلالت صاحب طالع و صاحب سابع اقوی

میباشد از دلالات دیگر اما معرفت آنکه آیا مرد اقوی است از زن یا عکس پس نظر باید نمود بصاحب

طالع و صاحب سابع هر کدام که اقوی یافته شود بوده باشد مرد اولی آن اقوی بوده باشد مستعلی بر آن

دیگر میکند طبع و فرمان بر دارد و هرگاه هر دو مساوی بوده باشند در بودن در وتد و در قوت پس

هر کدام که نزدیکتر بود بخیر و تعشیها از شر و مکان شریفتر بوده باشد مر او را لشرف بلندتر خواهد بود

و آن دیگر در تحت فرمان او و اگر در قوت برابر بوده باشند پس نظر کن در منصرف عنه قمر و متصل الیه

قمر هر کدام که اقوی بوده باشد نظر کن در آن باید در بروج مطیعه و آمره و مستوی در قوت و استدلال

کن بر حال علو و پستی امساوات ایشان و اگر ولادت ایشان مشخص بوده باشد پس نظر کن که در دو زده

یکی قمر آن دیگر را بیابی و صاحب قمر غالب است بر آن دیگر و آن دیگر مطیع او و اگر قمر ولادت یکی ناظر بوده

باشد بقمر ولادت آن دیگر دلالت کند بر مصاحبت ایشان و بدخلقی در میانه ایشان و اگر قمر یکی از

مرد و ولادت در فوق الارض بوده باشد با هم مصاحب بوده باشند بعد از فسادی که در میان ایشان

بهم رسیده باشد و اگر در طالع دو ولادت سعد بعد از در یک مکان یا فتح دلالت کند بر محبت ایشان

یکدیگر را و اگر در ولادت هر دو یک سعد در وسط السماء هر دو بوده باشد دلالت کند بر آنکه در اول

سال تزویج ایشان فرزندی بهم رسد از برای ایشان و اگر برج وسط السماء ولادت هر دو برج کثیر الاولاد بوده باشد

زن در طالع دو زنکه مرد بر او داخل شود آبستن شود و اما معرفت آنکه از مرد و زن کدام یک زودتر زوج

میکنند پس هر کدام که دلیل او در وتد بوده باشد او اول تزویج میکند خصوصا آنکه در صورتیکه سائل

زن بوده باشد خداوند طالع بخداوند هفتم متصل بوده باشد و خداوند هفتم سعد بوده باشد که

باعث سعادت خداوند طالع شود و در صورتیکه سائل مرد بوده باشد خداوند هفتم بخداوند دوم متصل

بوده باشد و اگر ساقط بوده باشد این باب هر کدام دلیل او بیشتر اتصال قبول باشد زودتر تزویج خواهد

نمود و هرگاه یا فتح دو دلیل یا کردار بر حصول تزویج میباشند با اتصال یا نقل نور یا جمع نمود در برج ذوجسدین

پس اگر سائل مرد است تزویج کند غیر از آن که قصد نموده است هرگاه سائل زن است تزویج کند مرد دیگر را غیر از
آنکه قصد او نموده است و اما معرفت نکاح نجور و حرام نظر کنند در این باب هرگاه متصل شود دلیلها که گفته
سائل که عبارت است خداوند طالع و شمس و منصرف عنه قمر به دلیلهاست که گفته شد که خداوند هفتم و هر
متصل به قمر است بعد از اتصال بجیبن که نحل مرتج بوده باشند یعنی اول دلیل سائل بجیبن متصل شوند
و بعد از آن متصل شود بدلیل مسئول عنه و اگر اول دلیل سائل بدلیل مسئول عنه متصل شود و بعد از آن رجوع کند
بجیبن یا یکی از ایشان متصل شود بوده باشد اول تزویج حلال و آخر حرام و اما معرفت آنکه آیا این زنا
کسی دوست میدارد یا او کسی را دوست میدارد یا نه نظر کن در این باب به عینه نوع سوم به طالع و قمر پس
اگر یکی از این دو مقارن مریخ بوده باشد در یک درجه پس زن صدیقی دوست بود نخانه او میباشد و اگر با
مریخ در یک برج بوده باشد در دیگر درجه بوده باشد دو دقیقه در هر سال یکی او بوده باشد و اگر یکی از
این دو منصرف از مریخ بوده باشد دقیقه باشد است که ترک نموده است او را و اگر متصل به مریخ بوده
باشد دیگری از خانهای او پس زن دوست دارد مرد را اگر در طالع او بوده باشد و خواهش دارد که معین
و تابع او بوده باشد و اگر اتصال یکی از این دو به شمس بوده باشد زن دوست دارد کسی را که بلند مرتبه
تر از او بوده باشد و اگر متصل بعطارد بوده باشد دوست دارد جوان کاتبی یا تاجر یا کسی را که جا
و صفت ایشان لطیف بوده باشد و اگر یکی از این دو متصل به زهره بوده باشد دوست دارد زنی را و مشغوف
بجنت زنان بوده باشد و اگر مشتری ناظر بدلیلها زن بوده باشد زن توبه نموده است از اعمالی که ما شنیع
است و اگر شمس ناظر بوده باشد بدلیلها زن پس تحقیق که مفتون شده است بجنت امری عظیم القدر
و زن ترک نموده است او را و اگر ناظر باشد زهره مفتون بجنت و میباشد زن و هم چنین هرگاه منصرف
بوده باشند کواکب از دلالة زن دلالت کنند بر انصراف زن و ترک نمودن ایشان او را و بدانکه زحل و عطارد
هرگاه در یک برج بوده باشند و ایشان ناظر بقمر یا خداوند طالع بوده باشند پس تحقیق که مفتون
شده است بجنت زن زن مرد دیگر و پس خود را خضاب میکند نحو داشیب بجوانان مید ارد و اگر زحل که
برج میباشد متصل بوده باشد بقمر یا خداوند طالع پس تحقیق که زن دوست دارد مرد پیرا که بر این صفت بوده

باشد

باشد و اما معرفت وقت تزویج هرگاه دانسته شد حصول تزویج پس هرگاه دلیلین بجهة اتصال
ایشان بیکدیگر و ناوند دلالت نموده باشند بر حصول تزویج پس وقت آن اجماع اندو دلیل میباشد
و خصوصا در طالع یا بقدر درجات اتصال پس اگر اتصال در بروج منقلب بوده باشد بانعداد ایام
و اگر در بروج ذوجسدین باشد بعدد آن درجات شهور و اگر در بروج ثابت بوده باشد بانعداد سالها
هم چنین اعتبار دلیلست به سرعت در خواطر طالع و دلیلست بر شهور و سالها نسبت به بطوء و سواقط دلیل
اندر بطوء و سالها هرگاه دلالت بر حصول تزویج از نقل نور بوده باشد پس نظر کن رسیدن ناقل بمنقول
الیه بوده باشد پس اگر نقل از موضع منقلب بوده باشد از اسرع و هم چنان که بوده باشد بقدر درجات
میان ناقل و منقول الیه بایام و شهور و سالها ملاحظه کن سهم تزویج زنان و سهم تزویج مردان را از برای هر یک
سهم خورشید و یکی میان سهم تا درجه زهره بدرجات مطالع پس آنچه برسد بعدد درجات ایام بوده باشد
تا وقت تزویج و اگر با فتح سهم و زهره را در دلیل تزویج زود تر بوده باشد و نظر کن بوقت رسیدن
مشتری یا زهره به یکی از مواضع ایشان بدرجه سهم در آن وقت حکم کن بتزویج و بهتر آنست که اتفاق افتد
این در طالع وقت رسیدن تسییر شمس به زهره یا شعاع زهره پس بدرستیکه این فعل خواهد نمود انشاء الله تعالی
و اما معرفت آنکه میان این دو شخص فعل حرام بوده باشد یا نه پس طالع از برای سائل است و سابع از برای مسئول عنه
و کوکبی که قمر از آن منصرف شده است از برای آنکه زن با او متهم است پس نظر کن بکوکبی که قمر در هفتم است
و به متصل به قمر که اینها دلالت اند پس اگر یا قمر خداوند طالع را متصل بخداوند هفتم یا بکوکبی که قمر منصرف
از آن میشود یا کوکبی که در هفتم است پس اگر نحسین ناظر بوده باشند این کوکب را از بعضی مناظر دلالت کند
بر تحقیق امر جهت نزد سائل خواه حلال و خواه حرام و اگر سعود ناظر بوده باشد باین سه دلیل و بعضی
مواضع بود نظر نحوس دلالت کند بر تحقیق امر حلال نزد سائل و اگر هم سعود و هم نحوس ناظر بوده باشند
با ایشان و برابر بوده باشند سعود و نحوس بوده باشد بعض حلال و بعض حرام و اگر سؤال از حال دو نفر بیگانه
بوده باشد اسماء ایشان را بترتیب ثبت کن و هر یک از ایشان صاحب طالع و قمر که ناظر بوده باشند بطالع از آن دلیل
یکی بعد از آن ملاحظه کن که این دلیل آیا نظر میکند بیک کوکب یا زیاده یا متصل میشود با ایشان یا متصل به

اول دلیل شخص اول است و متصل بود و شخص دوم و متصل به سیم شخص سیم و اگر از برای دلیل این
اتصالات نبوده باشد پس دلیل شخص اول صاحب اول مثلثه دلیل است و دلیل شخص دوم صاحب دوم
مثلثه و دلیل شخص سیم صاحب سیم مثلثه پس نظر کن در اتصال دلیل طالع بر ترتیب دلیل هر یک و نظر سعود
و نحوس بدیشان پس حکم کن بر آن چنانکه بیان شد و اما معرفت آنکه این زن باکره است یا نه پس نظر کن
بطالع و خداوند شش و قمر پس اگر بوده باشند در بروج ثابت باکره است و پاک است از هر عیبی که ترسیده
میشود بر او و اگر در بروج منقلب یا ذو جسدین باشد ثیبه است و تزویج بدیگری شده است و اگر آن
زن کنیز بوده باشد و امکان کند که او باکره است پس تحقیق که فجور نموده است یا برده است بکارت او را
دیگری و اگر قمر در برج ذو جسدین یا منقلب بوده باشد و طالع و صاحبش در برج ثابت بوده باشد آنکه
کاری با او شده باشد و لیکن بکارتش برده نشده باشد و اگر قمر با مریخ در برج منقلب یا ذو جسدین بوده
باشد پس بدرستیکه بکارتش در دوستی مردان برده شده است و اگر زحل در طالع یا قمر در برج ذو
جسدین یا ثابت بوده باشد پس آن که نکاح بوده باشد او را در پیش نگاه نموده است و بکارتش را برده
است و اگر مریخ در وتد زهره باشد و قمر فاسد باشد به مریخ و زهره در عقرب یا مثلثه عقرب بوده باشد
پس زن باکره نبوده باشد و اگر یافتی عطارد را یا در تثلیث زهره یا وتدات و مریخ ساقط بوده
باشد از زهره و ناظر نبوده باشد بآن و زهره در حمل یا اسد یا قوس بوده باشد زن باکره بوده باشد
و اما معرفت آنکه این زن ناشزه که از خانه خود بیرون رفته است بعد که دیگر بخانه و در آنکه مرده
کرما الله نفسه شده است یا مخول نموده است و را یا نه نظر کن در این باب بسوی شمس و زهره پس اگر بوده
باشد شمس یا اوتاد فوق الارض یا در برج سعادت و بوده باشد زهره غریبه راجع زن بر گردد بسوی
منزل خود بخود خود شرمنده و ناقص الاحوال نکرده او را و اگر بپرسد از سبب آن و وقت
اوقات مطیع شوهر خود باشد نه بوده باشد و اگر زهره در هابط بوده باشد دلالت کند بر پشیمانی
مرد و اگر یافتی زهره را در اوتاد فوق الارض یا در برج سعادت یعنی یازدهم و شمس تحت الارض یا
در جاهای ساقط حکم کن بضعف مرد و قوت زن و اینکه او سر نشوز کند شوهر را و آخر الامر از هم جدا شوند

ناچار

ناچار و نیز اگر زهره چنین بوده باشد در اوتاد فوق الارض یا مکان سعادت و شمس تحت الارض و قمر در
امتلاء پس بدرستیکه رجوع زن بخانه خود و شوهر و شمس تحت است و اگر قمر از امتلاء گذشته است در وقت
سؤال یا در وقت بیرون رفتن او از خانه پس بدرستیکه رجوعش بخانه خود بزودی و آسانی خواهد بود
و اگر بوده باشد قمر در وقت بیرون رفتنش از خانه ساقط و بوده باشد زهره نیز در وقت بیرون رفتنش
غریبه یا راجع و غریبه بخودی خود باز گردد در حال شرمندگی و ندامت و اگر در آن وقت قمر خارج از شعاع شمس
و بار نبوده باشد بر زن دیر گردد بخانه خود و شوهر پشیمان بوده باشد بر بیرون نمودنش و اگر در وقت
سؤال شمس و زهره را ساقط یافتی پس بگو که طلاق میدهد او را و منفعت و فرح مردان بوده باشد
و هم چنین اگر یافتی شمس و زهره را در مکان نیکو و اگر یافتی زهره را مستقیم السیر دلالت کند بر آنکه زن
غالب باشد بر مرد و از هم جدا شوند و مرد پشیمان گردد و ملامت کند خود را بر این عمل و هم چنین هرگاه سؤال
شده از مرد یکه خطبه نموده است زنی را آیا داخل میشود بر او یا نه و در سؤال سابق هرگاه در وقت
در وقت بیرون رفتن زن از خانه بیرون آمده باشد از تحت الشعاع بجانب مغرب بر گردد زن بمنزل خود
و از ابتدا اینکه بیرون رفته باشد نادم باشد بر این عمل و سزاوار اینست که ملتفت شود در امر تزویج نظر کنی
بقمر و طالع پس اگر یافتی ایشانرا فاسد بنحوس هیئت زن و شوهر در جدال و خصومت بوده باشند
تا آنکه سعود ناظر شوند بنحوس که قمر و طالع را فاسد نموده اند تا آنکه از شر ایشان کم کنند و صاحب
کتاب گفته بدرستیکه من میگویم اول که سائل هرگاه نظر کند او مسؤول عنه را از تثلیث یا تسدیس پس بر گردد
زن بطیب خاطر خود و اگر نظر کند از تربیع یا مقابله یا قبول بر گردد با مشقت و کراهت و عداوت
دلالت میکند بر رجوع و اگر نظر از تربیع و مقابله بعد قبول بوده باشد بر نگردد و بعضی از علماء
گفته اند که هرگاه طالع برج ثابت بوده باشد و زحل در اوتاد خصوصا وسط السماء بوده باشد دلالت
کند بر دوام نشوز و طول محنت میان ایشان خصوصا اگر قمر ناظر بزحل بوده باشد و اگر مریخ در
یازده او تاد بوده باشد و قمر تحت خود را دفع کنند خصوصا هرگاه طالع برج منقلب بوده باشد
میان ایشان زود جدائی بوده باشد و اگر بر عکس بوده باشد یکی از سعدین در اوتاد و خصوصا

وسط السماء بوده باشد دلالت کند بر مصالحه ایشان و اگر سعد در وتد طالع بوده باشد [illegible]

خواهد نمود [illegible] و اگر سعد در وتد مغرب بوده باشد صلح و آشتی از جانب زن بوده باشد و اگر نحسی

سعد ناظر باشد آن صلح فریب و خدعه و توریه بوده باشد و اگر کسی سؤال کند که در شب گذشته مجامعت

است یا مجامعت خواهد نمود یا نه پس در زهره و یا بنظر کن به زهره پس اگر ناظر بوده باشد بطالع قضاء

حاجت خود را از زنان نموده است یا خواهد نمود و اگر زهره نظر بطالع نداشته باشد مجامعت ننموده

و نخواهد نمود و اگر زهره از هفتم ناظر بزحل بوده باشد مجامعت با کنیزان نموده یا مینماید و اگر در

ناظر بشمس بوده باشد با زنان بزرگان و ملوک مجامعت نموده یا مینماید و اگر از هفتم ناظر بقمر بوده با

زن نظیف با جمال خوش بعضی خوش لباس مجامعت نموده یا مینماید یا باشد که با زن پدر یا [illegible]

باشد اگر زهره با عطارد یا ناظر بان از هفتم بوده باشد با کنیزی مجامعت نموده یا مینماید یا بغلام

انکه زهره در هفتم طالع ناظر بیکی از کواکب بوده باشد با معشوقان آن کوکب مجامعت نموده یا می

نماید و اگر زهره ساقط از طالع بوده باشد مجامعت نکرده است یا نخواهد نمود و اگر طالع برج سعد

بوده باشد و سعد ناظر بان از جای پسندیده یا بوده باشد در آن صاحب خانه آن برج که نظر کند بوده

بوده باشد بجهت سؤال نموده است از آن بر نمی‌دارد اما سؤال از انکه بیتوته و مجامعت خود و اینکه

در کجا بیتوته نموده ام یا مینمایم و علامات آن چیست و آیا وطی نموده ام زنی را یا نه پس نظر کن بسوی

زهره پس اگر طلوع کند در خانه مریخ یا زحل وطی نموده است یا مینماید در آن شب با غیر زن خود و

نموده است در منزل غیر خود و اگر در خانه عطارد یا زحل بوده باشد و بوده باشد قمر در خانه زحل

یا در سرطان یا طلوع کند در خانه زحل یا عطارد پس او بیتوته مینماید در خانه تنها در یکی که چراغ در آن

باشد و نور او نبوده باشد و اگر زهره و قمر هر دو در هفتم طالع باشد یا انکه سؤال در شب

باشد بیتوته نموده باشد با زن آزادی بر فراش کشیدنی و اگر زهره و قمر در خانه قمر بوده باشد دلالت

کند بر مثل این و اگر زهره و قمر هر دو در هفتم طالع در بیت مریخ بوده باشد در هر حال که بوده

باشد خواه صاحب خانه ناظر باشد بان یا نه بیتوته خواهد نمود با زن بعضی [illegible] خواهد نمود و اگر مریخ در میزان

بوده

بوده باشد و از هفتم نظر کند بدرجات طالع با زنان و مردان در دبر ایشان وطی خواهد نمود

یا نموده باشد و دارد زنی و اگر نظر کند عطارد از هفتم بسوی زهره یا بوده باشد زهره در هفتم در

زحل پس او مجامعت نموده باشد با زنی که [illegible] بوده باشد از زنان فاجره و اگر زهره در هفتم در

خود بوده باشد یا خانه مشتری پس او مجامعت نموده باشد با زن و بیتوته نموده باشد با آن و اگر طالع

برج ذوجسدین بوده باشد و نظر کند زهره بسوی آن از هفتم پس او قضاء حاجت خود را از زنان

نموده باشد و از ایشان برگشته باشد و نزد ایشان بیتوته نموده باشد و اگر نظر کند قمر از هفتم بر

طالع از برج چهارپایان و بوده باشد آنجا در خانه زحل یا در جای زحل پس او با حیوان چهارپا جمع شده

از خر و گاو و غیر آنها و اگر زحل در هفتم در خانه خود نظر کند بطالع پس او جمع شده باشد با زنان

زشت و کنیزان [illegible] و بیتوته نموده باشد در جای پلید و اگر نظر کند مشتری

از هفتم بسوی طالع پس او بیتوته نموده است با زن با جمال و اگر زهره و مریخ هر دو از هفتم بطالع

ناظر بوده باشد پس او جمع شده باشد [illegible] و ترس شدید عارض شده [illegible]

و خطر بوده باشد و اگر سؤال شود از زنی که چند شوهر نموده است یا مینماید پس حساب کن

از درجه ماه تا درجه مریخ و اگر مریخ [illegible] بوده باشد حساب کن از مریخ تا ماه پس هرچه

میان ایشان است از کواکب او شوهر نموده باشد یا بنماید و گفته است [illegible]

است که زهره متصل بوده باشد [illegible] و بطالع [illegible] و بوده باشد [illegible]

و [illegible] ناظر [illegible] متصل بوده باشد [illegible] یکدیگر و زهره [illegible] بوده باشد بوده باشد

تزویج نیکو [illegible] متصل بوده باشد قمر [illegible] مقبول بوده باشد

و اگر زهره متصل بشمس بوده باشد از برای شمس در طالع [illegible] بوده باشد شمس مقبول بوده باشد

و نظر کند [illegible] صاحب خانه او [illegible] بوده باشد متصل [illegible] بوده

باشد از ایشان صاحبان [illegible] بعد از آن [illegible]

و باطل شود باذن الله تعالی و اگر قمر و شمس و زهره [illegible] در هفتم و طالع [illegible] بوده باشد [illegible]

بطلان تزویج بجهة دیگر باشد از ان حاصل شود و بعد از ان تمام کرده امر تزویج باذن الله تعالی [illegible]

حصول تزویج و قبولیت که دلیل تزویج برسد تیسیر شریعتها و [illegible] گفته است که

هرگاه خواهی بدانی که زن با عفت است یا نه نظر کن بخداوند طالع و زهره و قمر اگر یافتی ایشان را در بروج

ثابت و سعود ناظر ایشان میباشند زن با عفت است و اگر نحوس ناظر بوده باشد خصوصا مریخ و اگر نیرین

بیکدیگر ناظر بوده باشند و اندرو ناظر مریخ بوده باشد زن بی عفت مشهور بوده و دیده باشد و اگر نیرین

ناظر نبوده باشند و بوده باشد غایب از نظر مریخ بوده باشد زن بی عفت پوشیده و اگر طالع و اوتاد در

بروج منقلب بوده باشند و بوده باشند نحوس ناظر سوی ایشان بوده باشد زن نیکو و پوشیده و منع

کننده نفس خود از شهوتهای بد نیت و لیکن امیختن او حاصل نبوده باشد بجهة کشش از رای [illegible]

و نیز گفته است که اگر خواهی بدانی جمال یا قبح منظر زن را پس نظر کن بطالع و قرار بده او را از برای سر او

و دوم را از برای گردن او و سیوم را از برای دو دست و دو کتف او و هم چنین هر خانه را از برای عضوی

و ببین که هر خانه چه برج است منسوب بچه حیوان میباشد عضو را شبیه بعضو ان حیوان که

منسوب بان برج قرار بده و نظر کن که قمر در کدام خانه مسعود میباشد پس ان عضو که دلالت

میکند بران ان برج که قمر در انجا است علامت نیکویی ان عضو میباشد هر برج که قمر در ان منحوس

میباشد علامت عیب و قبیح میباشد و اگر قمر زایدالنور باشد ان علامت زیادتی است در بدن و اگر ناقص

نقصانیست در بدن و اگر متوسط است میانه زیاده و نقصان پس ان علامت [illegible] در پوست او

و ظاهر بدن او و اگر خواهی بدانی رنگ ان پس علامت را پس ممزوج کن رنگ برجی را که قمر در آن است با رنگ

کوکبی که قمر را منحوس میکند و اگر خواهی که بدانی که ان زن از چه کیفیت است پس اگر برجی که قمر و کوکب نحس

کننده او در ان میباشند برج [illegible] آبیست از افراط برودت و یبس بوده باشد و اگر ان برج

از غلبه برودت و رطوبت است و اگر هوایی است از غلبه حرارت و رطوبت است و اگر اتشی است از غلبه

حرارت و یبس باشد و اگر برج قمر یا برج کوکب ناحس مخالف باشد پس ممزوج کن طبع ایشان را و هر عضوی

که منسوب بخانه کوکب ناحس است قبیح بوده باشد و اما شناختن انکه زن مالدار است یا فقیر پس نظر کن

اگر خداوند

اگر خداوند هشتم متصلست بخداوند هفتم و صاحب هشتم سعد است و قمر ناظر است بهشتم و

خداوند هشتم منحوس غایب نباشد از هشتم زن مالدار است و اگر بر خلاف این حالت بوده باشد زن فقیر باشد

و اگر قمر متوسط بوده باشد زن هم متوسط باشد و اگر سؤال کننده زن بوده باشد دلیل شوهر طالع

بوده باشد نظر کن از طالع و در قمر یا انکه نظر میشود میان هفتم و هشتم و اگر خواهی بدانی که میانه مرد و زن

محبت و مودت میباشد یا نه پس اگر میانه صاحب طالع و صاحب هفتم و زهره و قمر نظر مودت و قبول است

بوده باشد میانه زن و مرد دوستی با یکدیگر و هر یک نفع رسانند یکدیگر را و اگر یکی قبول کند و دیگری را

و دیگری قبول نکند او را پس انکه قبول میکند دوست دارد و انکه قبول نکند دوست ندارد

و بر این قیاس جمیع مقاصد را اما ساعت اختیار از برای ابتداء تزویج پس ابتدا کن بتزویج در وقتی که

بروج اوتاد که طالع و سابع و عاشر و رابع [illegible] ثابت بوده باشد مستقیم الطلوع و قرار بده میانه

صاحب طالع و صاحب سابع نظر مودت و قبول و هم چنین میانه قمر و صاحب سابع و قرار بده سعدین

را در اوتاد و نحسین را ساقط و قرار بده صاحب طالع را متصل با دلیل مسعود بعد از نحوس

و قرار بده پنجم و صاحب [illegible] در بروج کثیرالعدد و کثیرالصور و مسعود کن چهارم را و نیز [illegible]

سهم السعادة و سهم المال را و قرار بده قمر را بعد از استقبال و اجتماع مقدم بر تزویج متصل بسعدی و

خداوند خانه قمر یا بیک سعدی قبول بدهد باب ششم در احکام دزد و دزدیده شده بدانکه طالع دلیل صاحب

متاع دزدیده شده است و هفتم دلیل دزد است و عاشر دلیل سلطانست و چهارم دلیل متاع است که

دزدیده شده است پس استدلال کن بخداوندان این خانها بر این مقاصد پس اگر یافتی در طالع کوکب غریب

را پس ان دلیل دزد است و خصوصا انکه ان کوکب غریب صاحب هفتم بوده باشد و اگر در طالع چنین

کوکبی را نیافتی پس اگر در اوتاد طالع مانند هم هفتم و چهارم کوکبی حلول نموده باشد ان دلیل

دزد است باید که از صفت ان کوکب که حال در این مواضع میباشد و از صفت برجی که ان کوکب

در ان میباشد علامت دزد را گفت زحل هرگاه در برج مذکر مانند حمل بوده باشد و بوده باشد

زحل در حمل [illegible] بوده باشد دزد مرد [illegible] بوده باشد تیره رنگ یا گندم گون یا سیاه رنگ

که طویل السکوت باشد و چین پیشانی و زشت روی و که در او جفا و ستم بوده باشد و اگر زحل در برج
مؤنث بوده باشد پس به دنیا خواجه است یا پیره زالی بر آن صفات که مذکور شد و اگر زحل شرقی بوده
باشد و در اول شرقی بوده باشد پس در زنان ده ساله میباشد در خلقت پیران که شیرین زبان بوده
باشد و اگر در وسط شرقی بوده باشد پس در جوانیست در خلقت مشایخ پیر و اگر در آخر شرقی
بوده باشد کهلیست در خلقت پیران و مشایخ و اگر زحل در حمل بوده باشد با آنچه ذکر شد زشت آواز
شهلا چشم و بزرگ و بر آمده پیشانی و درشت روی و بر آمده بینی و بسیار کم بوده باشد و کوتاه و کم
موی و سر او پر موی و بزرگ و خورد ساق و در او اندک بلاهتی بوده باشد و اگر زحل در ثور بوده
باشد با آنچه از وصف خود زحل ذکر شد چین پیشانی بلند آواز و درشت سر و بینی و زشت لب و پر
موی سر نیکو بوده باشد بسیار دوست که هرگز او چین و تاه داشته باشد و پشت و قدمین او عریض
بوده باشد و عفت کم و کم شوکت و بد معیشت و گذران بوده باشد اگر زحل مخصوص بپاده نکوسیها
بوده باشد و اگر زحل در جوزا بوده باشد علاوه بر صفات زحل معتدل الخلقه و نیکو صورت
و برکنده رای و تیز زبان و چین دوش و نیکو ریش و معتدل دندان و نیکو موی بوده باشد اگر اصلع
نبوده باشد و اگر اصلع بوده باشد آنچه باقی مانده است از مویش نیکو بوده باشد و مو کننده در امرد
و مسکین بوده باشد و اگر زحل در سرطان بوده باشد بعلاوه بر وصف خود زحل سیاه حدقه و بر آمده
چشم و چین و زشت پیشانی و فاصله چشمانش بسیار بوده باشد و خشک اعضا و بزرگ قدمین و کتفین
و زشت بوده باشد قدمها و کتفین او و متلون اخلاق بوده باشد و اگر در اسد بوده باشد بعلاوه اوصاف
خود زحل لاغر روی و کوه چشمان و صاحب چشم نخم و کوه بینی و درشت سر بینی و گشاده سوراخ
بینی و باریک موی و کوتاه گردن و درشت گردن و کوتاه ذراع و سینه و شدید آواز و معتدل دندان
و برهنه پیک گوشت و عقب پایها خشک و بزرگ شکم و بسیار موی گردن و کتفها و شجاع و بیش خنگ
و بزرگ آواز و اگر زحل در سنبله بوده باشد دلالت کند بعلاوه بر صفت اصل زحل بر آنکه دور
اندیش و نماینده خود را بصورت عدالت مصلح باشد و اگر در میزان بوده باشد دلالت کند بعلاوه

بر وصف

بر وصف خود زحل بر آنکه چین سر و دراز بینی و تیز بینی و دراز گردن و مویهای پایش بسیار سیاه
بوده باشد و باریک ساق و پیشش اندک خم بوده باشد و در سر پیشش بلندی بوده باشد و انگشتان
پاهایش دراز بوده باشد و ناخنهای دستش بسیار افتد و اگر زحل در عقرب بوده باشد دلالت کند
بعلاوه بر وصف زحل بر آنکه بوده باشد بر آمده و تنگ پیشانی و بسیار درشت موی سر و بسیار که
بوده باشد متفرق موی سر بزرگ و قدمها و کتفها و با وجود و نحش و سبز یا زردی بوده
رنگش بوده باشد کوچک چشمان و دراز پاها بر آمده سرین و سست بوده اگر زحل در قوس بوده باشد
دلالت کند بعلاوه بر اینکه بوده باشد چین پیشانی در دو طرف ابروها و باریک طرف بالای آن و بر آمده
پیشانی و دراز روی و گشاده دستها و دراز موی سر و بسیار با موی پشت گردن و گردنش سر نگون و دراز
و با کبر و نخوت بوده باشد بزرگ سرین بوده باشد و اگر زحل در جدی بوده باشد دلالت کند بعلاوه
بر آنکه بوده باشد اندک دراز روی و سرخ روی و در گردنش سستی بوده باشد و بوده باشد تیز
آواز و تنگ پیشانی و بی گوشت اطراف دست و پا و عفت در فرج کمتر داشته باشد سیاه یا
گون و درشت موی سر و دستها بوده باشد اگر زحل در دلو بوده باشد دلالت کند بعلاوه بر آنکه
بوده باشد بزرگ سر و چهار دندانش قامت یا کمتر داشته باشد یا بین روی شیء باریک و بالای آن خفیف
بوده باشد و پیشه مشغول او در آب و رطوبات بوده باشد یا عمل کشتی بوده باشد یا کاذب باشد
و امثال آنها و اگر زحل در حوت بوده باشد دلالت کند بعلاوه اگر زحل وبال بوده باشد بر سعادت
و اقبال و اینکه بوده باشد از طبقه اشراف و اگر چه خود او دنی الطبع بوده باشد اگر زحل ضعیف حال بوده
باشد بسبب ساقط بودن یا منحوس بودن و امثال آن دلالت کند بر آنکه بوده است از قبیله که بوده اند
اشراف و اسلاف ایشان و فقر باشد خود او و دنی و معیشت تنگ بوده باشد دلالت کند بر آنکه بوده باشد
نیکو چشمان و گشاده دهان و مختلف دندان یا در دست عیان نعمت و وسعت معیشت و کم سخن و ساکت
و اگر بوده در زد مرد بوده باشد بلند بالا و با نشاط و دراز زبان و اگر قمر در عقرب بوده باشد یا صاحب
حظوظ بسیار در کوکب غیبی که در مطالع یا در یکی از اوتاد دیگر بوده باشد یا بوده باشد مسعود و بوده

باشد در حمل پس بدرستیکه علامت نیکوئی در سر عیب باشد و بوده باشد نیکو سر و روی و اگر بوده
باشد در ثور پس بدرستیکه آن علامت نیکوئی و نیکوئی در گردن بوده باشد و اگر در جوزا بوده باشد
بوده باشد نیکوئی علامت نیکوئی در دوشها و ذراع و اگر قمر در انحال در اسد بوده باشد آن
علامت حسن در معده و بالای شکم تا ناف بوده باشد و اگر بر انحال که یاد شد در سنبله بوده
باشد آن علامت حسن در پشت و استخوانهای دنده بوده باشد و اگر بر انحال در میزان بوده باشد
آن علامت حسن در تهیگاه و پایین شکم بوده باشد در میان ناف تا فرج و اگر بر انحال در عقرب بوده باشد
آن علامت حسن در سرین بوده باشد و اگر بر انحال در قوس بوده باشد آن علامت حسن در دو ران
بوده باشد و اگر بر انحال در جدی بوده باشد آن علامت در دو زانو یعنی میانه رانها و زانو بوده باشد
و اگر بر انحال در دلو بوده باشد آن علامت حسن در دو ساق بوده باشد و اگر بر انحال بوده باشد
در حوت آن علامت حسن در دو قدم بوده باشد و اگر بجای سعادت قمر نحوست بوده باشد دلالت کند
بر قبح و علامت قبیح در آن موضع که یاد شد و اگر نحوست قمر از کوکبی که زاید السیر است بوده باشد زیاد
کند آن قبح و زشتی را در آن و اگر از کوکبی بوده باشد که زاید الحساب بوده باشد آن علامت حسن و قبح
از زیادتی در عضو بوده باشد و اگر بجای زیادتی در سیر آن کوکب نحس قمر نقصان در حساب بوده
باشد آن اثر و قبح نقصان عضو بوده باشد و نیز اگر ناقص الحساب نقصان عضوی بوده باشد و
این صفات که مذکور شد در غیر زن نیز جاریست و نیز اگر قمر بانحال که یاد شد از سعادت و نحوست
در طالع بوده باشد حکم مثل بودن در حمل است و در دوم حکم مثل حکم ثور دانسته بر این قیاس
در دوازده خانه حکم ها باشد حکم دوازده برج است و اگر قمر بانحال که یاد شد از سعادت و نحوست
در خانها در برج مذکر بوده باشد آن علامات حسن یا قبح در طرف راست بوده باشد و اگر در برج
مونث بوده باشد آن علامت حسن یا قبح در طرف چپ بوده باشد و اگر بجای زحل مشتری بوده
باشد دلالت کند بر آنکه بوده باشد سفید مایل بزردی و اگر مرد بوده باشد کم ریش باشد
و خواه مرد و خواه زن سیاهی حدقه اش بیش از سفیدی باشد یعنی سفیدی آن کمتر بوده باشد از آن

قدر دیگر

قدر دیگر یا مثل عیب باشد و بوده باشد از جنس شریفان و اگر بجای مشتری مریخ بوده باشد
بوده باشد سرخ و روشن و گرد روی کوتاه دست و تیز نظر و کمان ابرو و پیوسته ابرو و باریک
موی جلد و چابک و با جرأت و تقدیم جوینده از امور و اگر بجای مریخ شمس بوده باشد سفید
درخشان و گرد روی و مشهور و بیکار یا متمکن در آن یا طبیب کار ذوی اگر بجای شمس زهره بوده
باشد سفید و پاکیزه رنگ و موی و نیکو چشمان و بزرگ حدقه و نیکو حرکات و مایل و شیرین
و معشوقه داشته باشد و بزرگ سرین و اگر بجای زهره عطارد بوده باشد بوده باشد لاغر بدن
و باریک ریش و تنگ ریش و ... و کند و سفید مایل بگندم گون و سیخ انگشتان
گوشت داشته باشد و با ذکا و اگر بجای عطارد قمر بوده باشد بوده باشد سفید مایل
بزردی و گرد روی و پاکیزه و لطیف اندام و بتعجیل سخن گوی و اگر بوده باشد قمر در حال زیادتی
بوده باشد جوان و اگر بوده باشد در حال نقصان بوده باشد شیخ و اگر بوده باشد در نیمه
اول ماه و بعضی پیش از استقبال بوده باشد سفید و اگر بوده باشد در نیمه آخر ماه بوده باشد لاغر
و هر یک از این اوصاف که از این احوال کواکب مذکور شد ممزوج کن از این صفت بر جمیع کنند آن میباشد
چنانکه در زحل مذکور شد و اگر کوکبی که در طالع میباشد منحوس باشد یا صاحب طالع باشد که منحوس
باشد دزد گرفته شود و حبس شود و اگر بطی السیر باشد و برجی ثابت مستقیم الطلوع بوده باشد
طول کشد حبس و اگر با این حال آن کوکب منحوس زحل باشد صاحب هشتم یا ناظر آن در هشتم باشد
یا صاحب هشتم نیز ناظر به دلیل دزد باشد یا مریخ و بوده باشد صاحب خانه دلیل دزد در برج بریده اندام
کشته شود دزد و اگر منحوس دلیل دزد سهم زحل مریخ بوده باشد دزد گرفته شود در برج
شود برجی که خون از او جاری شود و اگر زحل بوده باشد بر انحال که یاد شد طول کشد حبس و اگر
دلایل بر آن نسبت که مذکور شد بوده باشد دزد در حبس یا در زیر عذاب بمیرد و اگر دلیل
دزد یعنی کوکبی که در طالع میباشد مسعود بوده باشد سالم ماند دزد و بجهت خصوصا اگر سعادت
از صاحب طالع یا صاحب موضع شمس بوده باشد پس بدرستیکه میباشد سبب خلاص و حبس آن سلطان

ویاران او وهم چنین اگر مسعود بوده باشد بصاحب یازدهم بوده باشد نجات تن بدوستان صاحب متاع
دزدیده شده ویاران سلطان واگر سعادت بصاحب دهم بوده باشد بوده باشد سلامتی دزد
بدشمنان صاحب متاع واگر سعادت بصاحب طالع باشد بوده باشد سبب نجات وسلامتی او خود صاحب
متاع بوده باشد واگر سعادت بصاحب دوم باشد نجات وسلامتی او بسبب ورثان صاحب متاع یا بسبب مال
صاحب متاع بوده باشد واگر سعادت بصاحب سیم باشد سبب نجات او برادران صاحب مال یا دوستان
او بسبب ربع مدیان بوده باشد واگر سعادت بصاحب چهارم باشد سبب نجات او پدر صاحب مال یا املاک
او یا امور قدیمه بوده باشد واگر سعادت بصاحب پنجم بوده باشد سبب نجات او فرزند صاحب مال یا
هدیه و رشوه بوده باشد واگر سعادت بصاحب ششم باشد سبب نجات او بندگان و بیماری و چهارپایان
باشد واگر سعادت بصاحب هفتم باشد سبب نجات او جفتها و شرکاء و اضداد باشند واگر سعادت
بصاحب هشتم باشد نجات او بمیراث یا وارثان جفتان و شرکاء و اضداد باشند واگر سعادت نهم
صاحب نهم باشد سبب نجات او کسی غیبت وناخوشیها وناتن در سیتها متدین ومدین بوده باشد
اگر کوکبی که در طالع میباشد نظر نکند بسوی او خداوند طالع نظر نکند بسوی وی یک یا هر دو نیز
بیگانه بوده باشد انکوکب که در طالع که دلیل دزد است با غیبت غریب از او و غیبت خداوند خانه اش
از او با وجود این احوال خداوند خانه او در موضعی باشد که نظر بطالع نداشته باشد یا انکه دلیل
دزد خود در موضعی باشد که ناظر بطالع نبوده باشد پس بدرستی که امر این دزد مخفی و مستور خواهد
ماند واگر دلیل دزد با ایحال که مذکور شد صاحب نظر نیرین بوده باشد و خود او در پایه اوتاد
بوده باشد پس امر دزد بعد از پوشیدن زود باشد که بر ونکند واگر دلیل دزد خداوند خانه اش نیز
باشد با دو نیرین نیز ناظر یکدیگر هر دو ناظر بدو با ایحال لیمه اینها ناظر بطالع باشد امر دزد منکشف
نظاهر گردد واگر بیشتر این نظرها در اوتاد بوده باشد دزد مشهور گردد واگر ساقط از طالع بود یا
اوتاد باشد پس اگر هم منکشف گردد دلیل دزد که مذکور شد و آن کوکب غریبی است که
در طالع بوده باشد واگر در آن نبوده باشد پس کوکب غریبی که در عاشر بوده باشد واگر در نهم

باشد

باشد پس کوکب غریبی که در هفتم بوده باشد واگر در آنهم نبوده باشد پس کوکب غریبی که در دوم
بوده باشد واگر آنهم نبوده باشد صاحب هفتم دلیل دزد است واگر خواهی بدانی که دزد یک تن یا بیشتر
پس نظر کن ببرجی که دلیل دزد در آن میباشد پس اگر بوده باشد برج ثابت وخصوصا مستقیم الطلوع
وقلیل الولد وقلیل الصورة دزد یکنفر است واگر کوکبی که دلیل دزد است در بروج ذوجسدین
یا کثیر الاولاد یا کثیر الصور وخصوصا هرگاه چند کوکب غریب یکجا دلیل دزد در موضع او بوده
باشد پس بدرستیکه دزد بیش از یکی میباشد واگر خواهی بدانی که دزد در شهر است یا کجا هی میاید
بشهر پس نظر کن بکوکبی که دلالت بر دزد میکند و آن برجی که منتقل شده است از برجی
برجی دیگر پس بیرون رفته است نزدیکی واگر یافتی از اکه بیرون آمده است تحت الشعاع واز
برای او است در دلیل دزد شهادت عمر ادعمی یا فتی کوکب دیگر را که منصرف شده است از اثر و نزد
طالع و از برای او است در دلیل دزد شهادت عمرا عمی و متصل شده است بکوکبی در هشتم یا ششم
یا دوازدهم پس بگو چنین واگر یافتی دلیل دزد را با صاحب خود در ربعی از فلک غیر از ربعی که
در آنست دلیل سرق پس بگو که بیرون رفته است از شهر و گذشته است از آن وهم چنین هرگاه
بوده باشد ساقط از اوتاد و غایب از دلیل صاحب مال پس اگر با دلیل صاحب مال در یک ربع بوده
باشد دزد با صاحب مال در شهر او واگر خواهی بدانی جهتی را که دزد گریخته پس نظر کن به
کوکبی که دلالت بر بیرون رفتن یا ماندن میکند که در چه برج است پس اگر در برج آتشی بوده
باشد در جهت مشرق باشد یا در آن جهت گریخته شود واگر در برج آبی بوده باشد در جانب شمال
بوده باشد واگر در برج هوائی بوده باشد در جانب مغرب باشد واگر در برج خاکی باشد در سمت جنوب
باشد وهم چنین نظر کن که در چه ربع از فلک میباشد اگر در ربع جنوبیست بگو در جانب جنوب واگر در
ربع شمالیست بگو در سمت شمال و در ربع شرقی بگو در جانب مشرق و در ربع مغربی بگو در جانب
مغرب و ربع شرقی از طالع است تا عاشر و ربع جنوبی از عاشر است تا سابع و ربع مغربی از چهارم
تا هفتم و ربع شمالی از طالع است تا چهارم و مزاج هر ربع بطبیعت برجها بالطبع ربع و حکم کن انشاء الله تعالی

درست خواهد آمد و اگر خواهی تا بدانی که دزد در کدام خانه میباشد و صفت آنجا و جهت آن خانه را
پس نظر کن به برجی که مدار نمیباشد دلیل دزد که در چه جهت از فلک است خانه دزد در آن جهت است
از آن شهر یکه دزد در آن شهر میباشد پس اگر بر سر باشد در طالع پس در وسط مشرق میباشد در آن شهر و
اگر در رابع است در وسط مغرب آن شهر است و اگر در عاشر است در وسط جنوب آن شهر است و اگر در سابع است
در وسط شمال است و اگر در دوم طرف راست مشرق است و اگر در سوم است جانب چپ مشرق است و اگر
در یازدهم است طرف راست جنوب و اگر در نهم است طرف چپ جنوب است و اگر در هشتم است طرف راست مغرب
و اگر در ششم است طرف چپ مغرب است و اگر در پنجم است طرف راست شمال و اگر در سیم است طرف چپ شمال
است و اگر خواهی که بدانی که در خانه دزد در چه جهت است نظر کن بقمر که در کجا است از اوتاد یا مایل الاوتاد
و در چه برج است بقیاس اصل خانه و اگر برج قمر ثابت باشد پس در خانه یکی است و از برای آن نیکو در بیت
و اگر در برج ذوجسدین باشد در بخانه دو مصراع دارد و اگر در برج منقلب است در خانه بلند آن
از زمین یا نقصی در درب میباشد یا شرف بلند است اگر زحل ناظر باین برج باشد پس در درب خانه
شکستگی میباشد و اگر مریخ ناظر باشد باین برج اثر آتش و سوختگی در درب بوده باشد و اگر مریخ و زحل
هر دو ناظر بوده باشد باین برج از نحوست ایشان پس در خانه اثر آهن است یا بیشترش از آهن باشد و اگر قمر
منحوس باشد در خانه نشکسته است اگر قمر با این نحوست خود در شرف منحل بوده باشد قفل خانه او در
نداشته باشد و اگر خواهی که بدانی که کدام از دزد میباشد پس قرار بده موضع شمس را خانه که دزد
آن دزد میباشد و قرار بده موضع قمر را در خانه پس اگر شمس در جهت مشرق باشد خانه که دزد
در آن میباشد در جهت مشرق خواهد بود از موضع کسی که مال او دزدیده شده است و بر این قیاس
و اگر خواهی که بدانی موضع جای مال را پس شهادت مجموع تخت جای دلیل دزد با موضع رابع اگر متفق باشند
اعتماد کن بآن و اگر مختلف باشند اعتماد بر چهارم کن در موضع مال را از موضع چهارم بگوی پس اگر چهارم برج منقلب
باشد بگو که مال در جای بلندی میباشد و اگر برج ثابت است بگو در زمین است و اگر برج ذوجسدین
است بگو در جای مسقف است و نیز بصورت برج و بعینی اگر آتشی است بگو در جای نزدیک آتش

آتش است

آتش است و اگر آبی است بگو نزدیک آب است و اگر خاکی است بگو در خاک یا در خاک است و اگر هوائی است
بگو در موضعی که هوا آنجا است و اگر خواهی بدانی که هر جای خانه را که مدلول چیست از کواکب پس جای شمس از خانه
صحن و ایوان و جای نشیمن جای قمر آب انبار خانه یا جای آب یا طاق که آب در آن گذارده میشود یا چاه آب و موضع زهره
جای طعام و زنان و جائیکه لذت در آن بوده باشد و موضع عطارد دلالت میکند بر خزانه و کتابخانه و
جای تحصیل دلالت میکند بر جای تاریک و کثیف یا سیاه و جای بد بوی و موضع مریخ دلالت میکند
جای مطبخ یا جائیکه آتش افروخته میشود یا خوراک پخته میشود و موضع مشتری دلالت میکند بر جای
و مجلس نیکو و اطاق در خانه و جای پاسبان دلالت میکند بر جائیکه بلند و طلا کشیده باشد یا تختی یا قبه
بسمت بالای موضع عطارد اگر در برج ذوجسدین باشد پس خزانه ایست که در خانه است و اگر در
برج منقلب است اطاق باشد که بالای خزانه است و اگر در برج ثابت است زیر تخت بالای خزانه و در آن
اطاق و اگر در عاشر مشتری و زهره باشد پس بدرستیکه در خانه در بیت نیکو میباشد و اگر در
عاشر زحل باشد در میان خانه جاهی یا جای تنگی یا گودی یا جای که سقف فرود آمده باشد و اگر مریخ
در عاشر باشد پس در میان خانه جائی باشد که آتش افروخته شود یا خوراک پخته شود و اگر در عاشر
عطارد باشد در میان خانه چیزی عجیبه باشد از برای اهل خانه که در آن محافظت کنند تا علفها
خود را یا حیوانات ببندند و اگر در عاشر شمس باشد پس در میان خانه منبری یا دکانی یا تختی بود
باشد و اگر در عاشر قمر بوده باشد پس در میان خانه در بلندی بوده است جایی یا بعضی آلاتیکه بکار
فرمایند از آن مردم در منزلهای خود مانند آسیاب مانند آن و اگر خواهی بدانی وصف آلت دزدیده شده
را نظر کن پس اگر بعیده باشد از برای زهره و نظر کند بسوی آن شمس بر لقا الدنیا
یا طلا باشد که در آن نقشی عجیبه باشد یا دیبا و امثال آن از جامهای کریم و فاخر که نیکو ساخته باشند
از آن و اگر صاحب حد زهره باشد و نظر کند بسوی آن قمر پس آن چیزیست از نوع که در آن تصویرات
یا چیزهائیکه صنعت نیکو بوده باشد از جامها مانند جامهای پنبه و کتان و مانند آن و نظر کند بسوی
زهره صاحب حد عطارد بوده باشد از چیزهای نیکو صورت مانند جامهائیکه گرفته میشود از حیوانات

مانند خز و حریر و پشم کسی نیکو بوده باشد بپوشد و اگر مریخ ناظر بزهره بوده باشد پس بوده باشد چیزیکه
در آن تصویری بوده باشد که بریخته شده باشد با آتش یا آهن چون آن بکار برده باشد و اگر ناظر بزهره
زحل بوده باشد بوده باشد چیزی کهنه که در آن صورتهای کهنه عتیق باشد یا چیزهائیکه از گل
یا سنگ یا مانند آن گرفته شده باشد و امثال آنها و اگر ناظر بزهره مشتری باشد بوده باشد از چیزهائیکه
در آن صورتهای بوده باشد که از جمله حیوانات بوده باشد و مانند آن و اگر صاحب جزو ضمیر عطارد باشد پس
اعمال دزدیده شده کتابها است و اگر ناظر بان شمس است آن کتابها در شرایع و دیانات است و امثال آن
و مذهب شاید که در کتاب چیزی از طلا بوده باشد یا کتاب از ظرف طلا بوده باشد و اگر ناظر بان
قمر باشد پس آن کتابهای ادویه و کتابهای فلاحت و امثال آنها باشد و شاید که اعمال آن قمر باشد ما
کتابها از نقره ساخته باشند و اگر ناظر بان زهره باشد پس اعمال کتابها و چیزهای لطیف باشد
که در آنها نقشها و تصویرات نیکو باشد و شاید که در آن طلا و نقره بکار برده شده باشد
و اگر با اتصال شمس و مشتری ناظر بان باشند پس آن جوهر چیزی بوده باشد که ملوک از آن بکار برند
و زینت کنند و شاید که خوشبوی پاکیزه و شریف بوده باشد مانند مشک و عنبر و عود
و امثال آن و اگر ناظر بعطارد مریخ بوده باشد پس آن ظروف نقره بوده باشد که در آن کتابت
باشد و در آن تصویرات بوده باشد و امثال این و اگر ناظر بعطارد مشتری بوده باشد
دلالت کند بر عصمت و تمجید و تحمید و دیانتها و احادیث و اخبار صالحین و اگر ناظر بان زحل بوده
باشد بوده باشد کتاب افسونها و عزایم و چیزهائیکه حقیقت و اصلی نداشته باشد و شاید که
بوده باشد ظرف آهن یا سنگی که در آن کتابی بوده باشد و اگر زهره و مریخ و ... ناظر بوده باشند
اعمال آلتی بوده باشد از آلات لهو مانند عود و طنبور و سنجها و نایها و امثال اینها یا آلتی
از آلات شرب مثل ظروف چینی و جامها و طاسها و باقی ظروفی که با آنها شرب کنند یا خوشبوی شراب
مانند آن و اگر ناظر بان زهره و مشتری بوده باشد پس بوده باشد آنکه بپوشند آنها را آلات زینت
مانند حلی و عطر و اگر با ایشان مریخ ناظر باشد پس بوده باشد ظروف و صحنهای شریفه با تصویر

که ملوك

که ملوك و عظما آنها را بکار فرمایند و اگر شمس و مریخ ناظر بان بوده باشند بوده باشد سلاحی
از سلاحهای ملوک و آنچه بجهت دشمن نگاه داشته باشند مانند اینها و اگر قمر و مریخ ناظر باشند
از آلت حرب خواهد بود و اگر مشتری و مریخ ناظر باشند بوده باشد چیزهائیکه میگیرند
آنها را بزرگان یا اهل طهارت از سلاح و آهن و مس و چیزهائیکه با آتش سوخته میشود و چیزهائیکه
بجهت جوانهای سوادی گرفته میشود و بر این قیاس ممزوج کن هر گاه ناظرها متعدد و مرکب بوده باشند
از آن مفردات آنها و اگر صاحب جزو ضمیر زحل بوده باشد بوده باشد آن چیزی از آن چیزها که
ساخته میشود بگل و سنگ یا آهن و اگر نظر کند بسوی آن قمر بوده باشد بعضی از آلات آب و زراعت
و اگر ناظر بان شمس بوده باشد مال دزدیده بوده باشد پاره از این آلات که از برای ملوک کرده
میشود و اگر ناظر مشتری بوده باشد مال دزدیده بوده باشد پاره از آن چیزهائیکه مذکور شد
که گرفته میشود از برای [؟] مردم و اگر بوده باشد ناظر مریخ بوده باشد پاره از آن چیزها که
از برای مطبخها یا حمامها یا پاره از اسباب سفر بکار برده شود و اگر بوده باشد ناظر بان
زهره بوده باشد مال پاره از آن چیزها که مذکور شد که بکار برده میشود از برای آلات زنان
یا از برای اسب و خر مانند اینها و اگر ناظر بان عطارد باشد بوده باشد از قبیل تیرها و آلات
شکار و چیزهای بندک و اگر حقه مشتری بوده باشد پس بوده باشد اعمال دزدیده بوده چیزها
مانند آلاتیکه گرفته میشود از جلدهای نیکو صنعت و آنچه گرفته میشود از برای حکام و عدول
مردم و اگر ناظر بان شمس بوده باشد پس آن مال بزرگیست که میباشد مثل آن از برای ملوک
و آلاتیکه گرفته میشود از برای معلم یا حیوانات شریف در طبقه خود و اگر ناظر بسوی عطارد
بوده باشد بوده باشد اعمال اوسط که مثل آنها میباشد از برای عوام در آلات عمل مانند کارد
و [؟] و امثال آنها و اگر ناظر بان زحل باشد پس اعمال الخسیس چیزها است یا پوست حیوانات و آلات
حیوان یا حیوانی خسیس یا مال کهنه یا پاره از اعضای حیوانات مانند دندان فیل یا موها که بجهت
گرفته میشود و غیر آنها از چیزهائیکه گرفته میشود از حیوانات مانند کوچک و اگر ناظر مریخ باشد

گفته شد و همه آنچه گفته شد از برای صاحب حد قمر از مستقیم و مقیم بودن و راجع بودن همه آنها را
شهادت بطلب از صاحب ساعت و شهادت بطلب از اتصال صاحب طالع و صاحب حد قمر با صاحب دوم
و از اتصال ایشان بصاحب طالع پس بدرستیکه هرگاه صاحب طالع متصل بوده باشد بیکی از ایشان و
یا هر دو متصل بوده باشد قمر یا بنحو یا صاحب خانه خود یا شمس یا صاحب خانه خود هرگاه قمر مضمحل شده
باشد بزیر شعاع یا صاحب حد قمر پس همه این احوال دلالت کنند بر یافتن مال خصوصا هرگاه کوکبی که
استدلال با نمیشود بدیکی از اوتاد بوده باشد یا در مایل الاوتاد و خصوصا آنکه صاحب حد قمر
یا صاحب حد خانه او یا صاحب دوم قمر با ما متصل بوده باشد بصاحب طالع پس بدرستیکه این صورتها
دلالت بر آنکه صاحب مال الغرض یابد بان و اگر صاحب ثانی قمر یا صاحب طالع متصل بوده باشد یا یکی از ایشان
دوم یا صاحب بیت قمر صاحب مال الطالب و کوشش خود مال را بیابد و اگر صاحب خانه قمر یا صاحب حد او و هر دو
ناقص نور سیر یا در حساب یا هر دو بوده باشند و نحوس ناظر باشند بایشان و دلیل نموده باشد
بر رجوع مال بصاحبش پس در این صورت حکم نما بر آنکه بر نمیگردد بصاحبش بلکه برود بقیه مال و اگر اکثر
همه آنچه مذکور شد مضر بوده باشد بغیر آنکه گفته شد بعضی از مال بر میگردد و بقدر آنچه بینی از ضرر
از کوکب یا دلیل آن حکم کن بر نقصان مال و نظر کن بدلیل دزد اگر بوده باشد که دفع کند تدبیر خود را
حکم کن که مال از دست رفته تدبیر نمیرود رفته است و اگر دفع نکند تدبیر او در دست دزد میباشد
و اگر خواهی بدانی که چه قدر از مال کم میشود و چه قدر از آن بر میگردد پس نظر کن بکوکبی که دلالت
میکند بر نقص چیست طبع آن و چیست طبع برجی که در آنست و چیست طبع خانه که در آن میباشد
و مجموع کن همه دلالتها را با آنچه گفته شد از دلالت رفتن متاع و ضایع شدن و فاسد شدن آن
از مجموع استدلال کن بر طبع متاعی که ضایع شده است که چیست آن و اگر صاحب حد قمر و صاحب خانه
او و صاحب دوم قمر مانند بوده باشند و ناقص بوده باشند از نور و حساب و سالم بوده باشند از نحوستها
دلالت کند دلالت نموده باشد بر برگشتن مال در این صورت همه مال تمام و کمال بر خواهد گشت که هیچ چیز
از آن نقصی نرسانیده باشد و اگر خواهی بدانی وقت بازگشتن مال را پس نظر کن بعدد درجاتیکه

بوده باشد آن از آلات جهاد از کندن صاحبان ظلم و خروج از عمل و استواء و اگر ناظر باشد زهره باشد
بوده باشد از آلات حسنه که میگیرند آنها را زنان از برای غنا و فعل خیرات تخدیر بدین و اگر ناظر
عطارد باشد بوده باشد امثال از جنس کتب یا چیزهائی که گفته میشود بان کتابها حدیث و مانند آن
و اگر مریخ بوده باشد بوده باشد مال از آلات آهن و سلاح و آنچه آتش در آن بکار برده میشود و اگر ناظر
شمس بوده باشد بوده باشد آلات حرب پادشاه و آنچه بجهة مصلحت جنگ گرفته میشود و اگر ناظر قمر بوده
باشد بوده باشد سلاح عوام الناس و آلات حرب ایشان و آنچه میگیرند از رسولان و قاصدان و اگر
بوده باشد ناظر بان زهره بوده باشد چیزهای نیکو که در آن صورتها و تمثالات و نقشهای نیکو بوده
باشد و اگر بوده باشد ناظر بان عطارد بوده باشد امثال از آلات تیراندازی و کشیدن حصارها
و امثال آنها و اگر ناظر زحل باشد بوده باشد از جنس عصا و کمان و اگر ناظر بان مشتری باشد مال
بوده باشد از جنس سلاح عوام که باعث حفظ بوده باشد مانند زره و سپر و جوشن و امثال آن
و هر کوکبی که صاحب حد قمر باشد خود و اگر کوکب ناظر بان حد بوده باشد آن چیز از جنس حیوان نیکو بوده
باشد و اگر آن کوکب صاحب حد قمر شرقی باشد آن چیز نو بوده باشد و اگر غربی باشد آن چیز کهنه بوده
باشد و اگر در مواضعی بوده باشد که پیش از رجعت یا بعد از رجعت بوده باشد امثال میانه نو و کهنگی
بوده باشد و اگر آن کوکب صاحب حد قمر مستقیم السیر بوده باشد آن چیز مستوی الشکل و صحیح بوده باشد
و اگر راجع باشد معوج الشکل باشد یا در آن شکستگی باشد یا عیبی از راه اعوجاج و پیچیدگی بار کش
بر خلاف آنچه لایق و در اراست بوده باشد و اگر در وتد بوده باشد آن چیز از جنس خود با قوت و استحکام
بوده باشد و اگر ساقط از وتد بوده باشد آن چیز از جنس خود ضعیف و نا مستحکم بوده باشد و اگر در
مائل الوتد بوده باشد متوسط میانه ضعف و قوت و مستحکم و نا مستحکم بوده باشد و اگر آن کوکب مسعود
بوده باشد آن چیز صحیح و نافع بوده باشد و اگر منحوس باشد یا مضرت و قبیح بوده باشد یا عیبی داشته
باشد و اگر اسم عیب نداشته باشد انتفاع از آن نتوان برد بجهة عارضه که عارض آن شده است
و اگر کوکبی که صاحب حد قمر است ناظر بوده باشد بحد خود حکم کن بان آنچه میباشد که در وقت نظر

کند

میانه متصل و منفصل بر کردد دلالت میشود ندبا اتصال خود بر برکشتن مال بعد از اندر جات میباشد
ساعتها یا روزها یا هفتها یا ماهها یا سالها بحسب عدد درجات اتصال اندر بروج منقلبه و ذو جسدین
و ثابته بحسب بعد ان درجات در اوتاد یا مایل الاوتاد یا زایل الاوتاد بجهة انکه زایل الاوتاد
دلالت میکند بر زود برکشتن و اوتاد دلالت میکند بر توسط و مایل الاوتاد دلالت کند بر دیر
برکشتن و این حکم مخصوص باین باب بدان از آنکه در این باب شهادت بعوی از برکشتن قمر بجای او اوج
و برکشتن صاحب طالع بجای خود پس هرکاه یکی از این دو برکردند بجای خود بر کردد متاع و مال ایشان
و اکر برجوع برکردند بجای خود بوده باشد برکشتن مال بناکاه و غفلت و اکر در حال استقامت بر
کردند بجای خود بوده باشد برکشتن او از روی توقع و امید و هم چنین شهادت بطلب از رسیدن صاحب
حد قمر بجای خود و رسیدن صاحب خانه قمر بخانه خود یا رسیدن صاحب بیت المال بخانه خود و همچنین شهادت
بطلب از سهم السعاده هرکاه ناظر باشد بصاحب طالع یا قمر هرکاه برسد بجای خود یا صاحب خانه قمر هرکاه
برسد بجای سهم و هم چنین رسیدن صاحب خانه سهم السعاده بطالع یا در قمر یا بسهم یا قمر ایشان نیز
وقت و بعد در جاییکه میانه دلیل برکشتن است تا و بعد از اوتاد ان وقت است و کفته است
ابو یوسف هرکاه سوال شد از مدتی چیزی هرکاه طالع اسد بوده باشد و زهره در ان باشد
بکو ان چیز در بلای سخت است در نیوفتد و این بجهة آنست که اسد چهار پاییست مانند سخت و زهره
دلیل فراغت است و بر این قیاس اکر خواهی بدانی سبب دزد دانظر کن بصاحب حد دلیل دزد و وصف
کن دزد را بصفت ان باین معنی که اکر دلیل دزد سعد است و در حد نحسی پس بکو که دزد اصل
شریف نسب بوده است لیکن امروز پست و مبتذل است و اکر عکس این باشد که نحس بوده باشد در حد
سعدی بکو که در اصل خسیس و پست مرتبه بوده است و امروز بزرک و محترم میشود و بر این قیاس اکر
سعد در حد سعدی یا نحس در حد نحسی باشد بدانکه صاحب حد قمر دلیل است بر سارق ... مالکی
ایشان دزدیده شده است و صاحب حد قمر دلیل مال دزدیده شده است و نیز بدانکه هرکاه میان
تربیع و مقابله یکدیگر ناظر باشند دلالت کند بر یافتن مال دزدی بدوری و مشقت و رنج و بر انکه

سارق

سارق بیش از یکنفر است و اکر بر تثلیث ناظر بیکدیکر بوده باشد دلالت کند بر انکه دزد بزودی
یا کرفته برزودی یافت شود و هم چنین اکر قمر با بعضی از سعود در طالع بوده باشد دلالت کند بیافتن
مال دزدیده و اکر قمر در احتراق بوده باشد دزد برده یا کرفته قدرت بران نیابند یا بعد از
رنج و مشقت تمام بران قدرت یابند و هم چنین اکر نیرین در تحت الارض بوده باشد دلالت کند
بر انکه دزد دبرده یافت نشود و اکر نیرین در عاشر بوده و مشتری ناظر باشد بایشان دلالت کند بر زود
یافتن ان و اکر قمر تنها در عاشر یا ناظر عاشر باشد دلالت کند بر انکه بعد از مشقت بران قدرت یابد
و اکر قمر در تحت الشعاع باشد که حد تا نصف الن رسیده باشد قدرت بان بهم نرسد و اکر نیرین از اوتاد
ناظر بطالع باشند قدرت بران نیابند بعد از رنج و مشقت و مقاتله شدیده کفته است دوروتیوس
که هرکاه شمس در طالع باشد دزد دبرده یافت شود مکر انکه طالع دلو یا میزان بوده باشد و اکر در
وقت دزدیدن یا کرفتن چیزی قمر در طالع باشد و مشتری با ان بوده باشد از انقطاع یافت شود
و اکر قمر در وقت سوال در وتد الارض در برج ذو جسدین باشد دزد بیش از یکی است و هم چنین اکر
طالع برج ذو جسدین بوده باشد و اکر طالع برج ثابت باشد دزد یکنفر است و اکر طالع و درجة الساعة
مذکر باشد دزد مرد باشد و اکر هر دو مونث باشد دزد زن است و اکر طالع مذکر و درجة الساعة مونث
باشد دزد مرد و زن نیست بدانکه شمس کلید دلیل ظهور و کشف عیبها شد هرزمان که ناظر باشد بعنی
بدلیل دزد یا دزد برده شده دلیل بود بر ظهور و کشف ان و هرکاه بهیچیک ناظر نباشد دزد و مسروق
پوشیده ماند و هم چنین هرکاه بیکی ناظر باشد دون دیکری باب ششم در نظر در امر خصمین
هرکاه سوال شد از خصومت میانه دو نفر که کدام یک غالب خواهد بود بر دیکری او مغلوب باید ان
پس قرار بده طالع و صاحب طالع و قمر را دلیل سایل که از قوم ... و سابع و صاحبش را دلیل خصم
پس نظر کن اکر متصل بوده باشند اندو از تسدیس یا تثلیث پیش از نزاع صلح کنند و اکر بتربیع یا مقابله
نظر کنند صلح نکنند مکر بعد از نزاع و خصومت و اکر ان دو در یک برج مجتمع بوده باشند و ا...
در صلح بوده باشد و اکر نظر کنند بایشان صاحب عاشر بوده باشد اتصال صاحب عاشر بان دو پیش از

اما آنکه یکدیگر ایشان صلح نکنند مگر بعد از آنکه نزد سلطان و اگر قمر نقل نور کند میانه ایشان بوده
باشد ابتداء آن صلح بواسطهٔ رسولان بود از آن نظر کن بموضع دلیل خصمین و قوت و ضعف ایشان
و استدلال کن بر آن بقوت ایشان و ضعف ایشان پس هر کدام که دلیلش قوی‌تر بود مقبول‌تر است آن اقوی
بیشتر باو داشت و بدانکه ابتداء صلح کسی است که دلیلش خفیف و سریع الحرکه است یا ساقط از وتدات
و بدانکه اگر صاحب طالع در سابع باشد دلالت کند بر قوت خصم و اگر یکی از این دو دلیل راجع باشد دلالت
کند بر ضعف صاحب او پس اگر صاحب طالع راجع باشد سائل ضعیف باشد و اگر صاحب سابع راجع باشد
خصم ضعیف باشد و اگر صاحب عاشر ناظر باشد بایشان و راجع باشد دلالت کند بر جور و ظلم قاضی و طول
خصومت و هم چنین خصومت طول کشد اگر یکی از آن دو منصرف باشد از دیگری و نیز تو هر یک از ایشان
که ناظر باشد بیکی از دو دلیل یا بیک دلیل در خانه نیز چه باشد دون دیگری او اقوی بوده باشد هر گاه صاحب
طالع متصل بوده باشد بصاحب عاشر صاحب طالع یعنی سائل استعانت جوید بسلطان و اگر صاحب عاشر
متصل بوده باشد بصاحب طالع سلطان اعانت کند او را بی طلب از او و هم چنین اگر صاحب سابع متصل
بوده باشد بصاحب عاشر خصم استعانت جوید از سلطان و اگر صاحب عاشر متصل بوده باشد بصاحب سابع
سلطان او را اعانت کند بدون اینکه او از او استعانت جوید هر گاه دانستی که ایشان با یکدیگر
صلح نکنند نظر کن بسلطان که حکم میانه ایشان میکند از صاحب عاشر هر کدام ناظر باشد حکم از برای
او کند و معین او باشد و اگر کوکبی نحس در عاشر بوده باشد که ناظر هر دو باشد و صاحب عاشر ناظر
نباشد بایشان از میانه خود عدل بر ایشان حکم کند و اگر زحل در عاشر باشد و صاحب عاشر نیز باشد قاضی
حکم بحق کند و اگر مریخ منحوس کند زحل را [illegible] و اگر مریخ در عاشر باشد قاضی سبک و تند
و زور حکم کند و اگر عطارد در عاشر بوده باشد قاضی تیز نظر باشد و اگر زهره بوده باشد قاضی نرم
و با خلق باشد و اگر عاشر برج ذو جسدین باشد حکم قاضی او تمام نشود تا آنکه مرافعه کنند نزد
قاضی دیگر صاحب کتاب گوید که من میگویم در باب خصومت که حال صاحب مسئله را از صاحب طالع ملاحظه
کن و حال المسئول عنه را از صاحب سابع و حال السلطان و قاضی که نزد او مرافعه مینمایند از صاحب عاشر

و حال العاقبت امور را از صاحب چهارم و نظر کن بمواضع خداوندان این مواضع در قوت و ضعف و ثبات
و زوال و سعادت و نحوست ایشان هر کدام که با قوت عاقبت مسعود باشد مدلول او با قوت و غلبه بوده
باشد و بحجت غالب شود بر دیگری و هر کدام که قبول میکند از اصحاب عاشر یا متصل میشود بان باتصال
اتفاق و مودت سلطان یا قاضی با او بوده باشد هر یک که کواکب در مکان او و تا ششم او بیشتر بوده باشد
اعوان و انصار او بیشتر بوده باشد و اگر متفق و برابر بوده باشند در قوت حال ایشان یکسان بوده باشد
و اگر هر دو دفع تدبیر را بکوکبی کنند داخل کرده میانه ایشان کسی بایست و صلح جاری شود و اگر طالع
برج ثابت باشد و صاحب طالع و سابع نیز در برج ثابت بوده باشد هر یک از آن دو عقاب باشند در خصومت
و نزاع خود و اگر برج منقلب باشد آنچه گفته شد بر عکس امر خصومت بر عکس شود و اگر برج ذو جسدین
باشد بوده باشد از برای ایشان نزاعها مختلف و امور متعدده یکی بعد دیگری هر کدام که نحوست در
میانش بوده باشد یعنی آن موضع او تا ششم او داخل کرده بر او رسوائی و بلا و غم بسبب خصومت و
اگر این دو دلیل بیکدیگر متصل بوده باشد بتسدیس یا تثلیث میانه ایشان صلح شود پیش از خصومت
و اگر اتصال از تربیع و مقابله باشد بوده باشد صلح بعد از خصومت و اگر یکی از آن دو منصرف بوده باشد
از دیگری داخل کرده در آن نزاع [illegible] متصل [illegible] بجای طالع و
سابع است [illegible] آنچه ذکر شد و این [illegible] که صاحب طالع و صاحب سابع بیکدیگر اتصال [illegible]
باشد [illegible] خصومت که داخل کرده [illegible] سعادت [illegible] شود بخیر و صلح
انشاء الله تعالی و هر گاه خواهی بدانی که مدعی اراده دارد ملاقات [illegible] نظر کن بصاحب هفتم اگر در
اوتاد است [illegible] بجای خود است و اگر در مائل الاوتاد است [illegible] و اگر در
زائل الاوتاد است [illegible] صاحب طالع متصل است بصاحب هفتم
یا کوکبی نقل نور [illegible] میانه ایشان [illegible] ملاقات [illegible] و هر گاه خواهی بدانی که
[illegible] میانه ایشان [illegible] طالع
را از برای سائل [illegible] هفتم را از برای [illegible] دو موضع را [illegible]

ایشان را که هم متصل می باشند این لشکر که بطالع لشکر یکی رفته است یا و میرسد و هم چنین اگر کوکبی
نقل نور میان ایشان نماید اندو لشکر بهم رسند پس اگر مریخ در اوتاد ان برج و او با دو ادبار افتد و نباشد
بهم رسند و میان ایشان جنگ نشود و اگر بوده باشد جنگ شود و اگر صاحب طالع و صاحب سابع اصلا بیکدیگر
متصل نشوند و نقل نور هم میان ایشان نشود بهم نرسند و هر گاه حاجت طلب شود کی از جمیع خواهی که بدانی که
بدست کدام یک انجاح این امر میشود نظر کن بصاحب طالع یا مستولی بر ان و بشناس ایشان [illegible]
و سیم از اهر کدام که قبول کنند صاحب طالع را حاجت بدست او روا شود و اگر متصل هیچ یک نشد
بجای مکذا و نظر کن باتصالات و بعید و حکم کن باب هشتم در احوال [illegible] دلائل از حروب متعلق
می باشد بدولتها و طول [illegible] هر گاه خواسته باشی معرفت ان را نظر کن بدولتیکه چه قدر باقی مانده
بعد از ان نظر [illegible] پادشاهی که برپا می باشد که چه قدر از پادشاهی او باقی مانده است هر گاه دانستی
نظر کن در وقت تحویل سالهای [illegible] هر گاه اول دولت ان پادشاه به پادشاه از مواضع رسیده باشد
[illegible] در تحویل سال در تربیع یا تثلیث یا مقابله زحل باشد انسال از سالهای فتنه است و اگر
مریخ در میانه زحل و مشتری بوده باشد [illegible] بوده باشد سال جنگ و اگر خواهی که بدانی
وقت ان را نظر نما بکوکب علوی اگر راجع بوده باشد پس وقت جنگ وقت استقامت ایشان و اگر
مستقیم باشند وقت رجوع ایشان یا وقت احتراق ایشان هیجان جنگ است و هم چنین هر گاه جنگ هیجان
باشد و این کواکب علویه بر حالتی از حالات بوده باشد وقت سکون جنگ وقت منتقل شدن حالت
ایشان می باشد و از جمله اوقات جنگ وقت نظر مریخ است بیکی از این سه کوکب علوی از تربیع یا مقابله
بعد از ان ناظر بوده باشد [illegible] در تحویل سال یا مقارنه ایشان بوده باشد و از جمله اوقات
جنگ سالیست که بوده باشد مشتری در تربیع یا تثلیث یا مقابله زحل در وقتی که در ان قاطع
باشد مشتری برجوع یا احتراق و اگر مشتری در زحل ناظر باشند بیکدیگر و مریخ در میانه ایشان
راجع باشد هیجان در آورد جنگ را و اگر در اول سال نحسین بتربیع یا مقابله ناظر باشند هیجان
در اورند جنگ را و دلالت کنند بر ان و هر گاه در تحویل سال مریخ بموضع خود در وقت قران یا تربیع

یا مقابله

با مقابله ان رسد دلالت کند بر فتنه و حرب در انسال و هم چنین هر گاه واقع شود مریخ در برج
که برج ملت اسلام است یا بر مقابله ان واقع شود دلالت کند بر فتنه و حرب و افاتیکه برسد
ملت اسلام و بعد پس اگر مریخ مقبول بوده باشد از اندو علوی دیگر یا از یکی از ایشان جنگ
شود و کم کرده و ساده کم مریخ در ان منصرف میکرده اند لیکن بسبب جنگ و هیجان ان
در ان جنگ واقع میشود شهرهائیست که منسوب ببرجی می باشد که مریخ در ان می باشد و هم چنین
جهت [illegible] دلالت کند مریخ در ان می باشد و هر زمان که در نحس بیکدیگر ناظر باشند که
مریخ در میانه ایشان بوده باشد پیدا شود کسی که بخواند [illegible] و جنگ و نظر
بحال مریخ کن که آیا بالای زحل است یا زیر ان پس بدانکه هر گاه مریخ مستعلی بوده باشد
باشد در ان جنگ شدید شود و کشش بسیار باشد و اگر در انسال زحل در طالع سنه باشد و مریخ
را و مستعلی باشد دلالت کند بر لشکر خارجی که قصد میکند پادشاه و رعیت را و میان ایشان
جنگ را بوده باشد ایشان [illegible] و کم رحم و اگر مشتری مستعلی بوده باشد در
دلالت کند بر [illegible] پادشاه [illegible] و اگر مشتری مستقیم
و غیر منحوس باشد [illegible] بوده باشند این ادعا و اگر مشتری راجع و منحوس بوده باشد ایشان
ریا کار باشند در اجرای [illegible] میکنند و اگر مشتری در طالع سنه باشد و زحل مستعلی
بوده باشد [illegible] پادشاه بهتر است و اجماعت خارجی بدتر می باشند و بوده باشند صاحب
اولاد و عشیره و ثروت و اگر مریخ مستعلی بر مشتری که در طالع سنه باشد بوده باشند خارج
سخت شوکت و کم رحم از هیچ چیز پرهیز نکنند [illegible] و دانستن غلبه هر یک از پادشاهان
[illegible] بر اندیکه بحسب [illegible] کواکبی است که ناظر بطالع ایشان می باشد پس بدانکه
کواکبی که نظر میکنند بیک جانب دلالت میکنند بر یاوران انجانب و نیز نور بدهد که نظر
کند دلالت کند بر عزت و نصرت انجانب [illegible] پادشاه داشته باشد
و چه بطالع خارجی [illegible] هر گاه در وسط السماء بوده باشد دلالت کند بر ظفر یافتن پادشاه

خصوصا اگر دفع تدبیر خود را بدلیل پادشاه داشته باشد و هر جانبیکه دیگر سعود را حکم نماید
نظر او برای آن جانب و هر کجا که نحس باشد حکم کن بشر در آن جانب بعد از آن بشناس سهم القتال را و آن سهمی
که گرفته میشود از مریخ تا قمر و انداخته میشود از موضع شمس و بعد از آن ملاحظه کن سهم را که در کدام برج
است و آن در جانبیکه ذکر شد یا ملاحظه کن که صاحب بدلیل کدام یک متصل میشود حرب در آن جانب
میباشد و بشناس سهم الصلح را و آن سهمی است که گرفته میشود از شمس تا مریخ و انداخته میشود از طالع
و ملاحظه کن که سهم در کجا واقع میشود یا ملاحظه کن که صاحب سهم دفع تدبیر خود را بدلیل کدام یک می کند
حکم کن بغلبه و رستگاری در آن جانب و هر گاه انصراف مریخ از زحل بوده باشد پادشاه بهیجان در آورد
جنگ را و بد رفتاری کند و اگر مریخ از مشتری منصرف باشد داعی بر هیجان جنگ پادشاه را بوده
باشد و بشناس با آنچه گفته شد مدت دولت و ملک را بجهت آنکه خوارج در مدت دولت و ملک ضعف
پیدا شد پس اگر بوده باشد مریخ را قوت و ممر دلالت کند بر حلول فتنه بجهت ممر و بعد بر طرف شدن
بجهت قوت دولت و هر گاه در سال پادشاهی پادشاه نظر نحس باشد بدن زحل بسبب [illegible] در تحویل سال اگر
بوده باشد خارجیان در زمان پادشاهی آن پادشاه و اگر مع ذلک مریخ ناظر بزحل بوده باشد که
بوده باشد جنگ در مدت دولت او و اگر مریخ در تحویل سال پادشاهی او مقبول بوده باشد حرب در دولت
او ضعیف بوده باشد و اگر مقبول در زحل باشد خاموش کند آتش جنگ را و در وقت تحویل سالی که نحس
مقابل شمس یا در تربیع آن بوده باشد دلالت کند بر خروج خوارج بر پادشاه و هر گاه منصرف شود
مریخ از مشتری و متصل شود بزحل بدون قبول صاحبان ادعا بهم رسند که صلاحیت پادشاهی را
نداشته باشند و اگر مریخ منصرف از زحل و متصل بمشتری باشد دلالت کند بر داخل شدن بعضی بر
خاندان پادشاهی و نبوت و هر زمان که مریخ ساقط باشد از طالع سال و نظر نکند بآن یا غریب بوده یا
در جای خود دلالت کند بر ضعف حرب اگر در مقابله زحل باشد و مقبول از زحل باشد یا
در تربیع آن دلالت کند بر قوت و شدت جنگ و اگر مقبول از زحل باشد حربی نباشد و هر گاه مریخ
مقبول نباشد دلالت کند بر حرب و اگر زحل مقبول باشد خارجی ضعیف باشد و عدم اعانت پادشاه

کنند

کنند و اگر خواهی بشناسی که خارجی و محاربی از کدام شهر است و یا در کدام جانب و در کدام شهر پیدا شد
با آرام و معاف از بلا میباشد پس نظر کن بصاحب برج هر شهر که در چه مکان است پس اگر در خانه
باشد یا در حظی از حظوظ خود یا فرح خود میباشد و سعود ناظر میباشند بسوی آن دلالت کند بر سلامتی
آن شهرها و اهل آن و اگر نظر کند نحسی از نحوس پس آن ناحیه که آن نحس در آن ناحیه میباشد
شهرهایی که منسوب میباشند به برجی که آن نحس در آن برج میباشد بوده باشد شر و بلا
و قتال پس اگر نظر کند بسوی آن دو نحس خروج کند بر ایشان دو دشمن پس اگر هر یک از آن دو نحس
در تثلیث دیگری بوده باشد یا در [illegible] از آنجا که موافق آن بوده باشد هر یک از آن دو دشمن
یا در دیگری بوده باشد یا میان ایشان قرابت و خویشی بوده باشد پس اگر یکی از آن دو نحس را جمع شود
با مقیم یا بطی السیر پیش از آن دیگر یکی از آن دو دشمن اعراض کند از آن دیگر و عهد خود را با او نشکند
و اگر یکی از آن دو نحس راجع نشود و لیکن ناظر بآن شود کوکب راجعی جمعی از اصحاب او از دور کرده
شوند و عدول کنند از او و اگر آن نحسی که دلالت میکند بر دشمن محارب در خانه خود باشد
پس خروج او کسی است که خانه او فاسد دارد و اگر در شرف خود باشد پس آن مرد بزرگواری خواهد
بود که صلاحیت پادشاهی را میدارد و حقیقت ترا ثبت شده است و اگر در هیچیک از حظوظ
خود نبوده باشد خارجی مجهول و گمنام است و اگر شعاع از شمس بوده باشد آن خارجی جوان است و اگر
مغرب بیت شیخ است و اگر در میان [illegible] تغریب [illegible] میباشد سالها و باندازه قرب و بعد او
از شمس و بعد از آنکه شناختی که هر برج چه بلاد بآن برج منسوب است و دیدی این برج را منحوس در
مشرقه حکم کن بشر و فساد در بلاد منسوبه آن برج و بر این قیاس در سایر جهات و اگر آن برج در
وسط السماء منحوس باشد در همه آن شهرها که منسوب بآن برج میباشد شر و فساد خواهد بود
بدانکه برج دلالت میکند بر شهرها و صاحب برج دلالت میکند بر اهل آن شهرها و صاحب شرف آن برج
دلیل است بر سلطان آن شهرها و اگر در آن برج شرف هیچ کوکبی نبوده باشد پس آن شهرها اهل
آن میباشند و صاحب آن برج سلطان آنها میباشد یعنی گویا که سلطان آنها یکی از سران آن شهرها باشد

پس هر یک از اینها که منحوس بوده باشد حکم کن بر شر و فساد از برای او و اگر هم برج و هم صاحب خانه و قمر
شر و فساد منحوس بوده باشند شر و فساد شامل همه بوده باشد و بر این قیاس هرگاه دو تا منحوس بوده باشند
خلاصه شرع منحوس می‌باشد و هرگاه که مریخ در تحویل سال در حمل باشد دلالت کند بر فتنه
افتادن اهل روم و بابل و هرگاه که مریخ در تحویل سال در برج ذوجسدین باشد دلالت کند بر
حرب در اول سال و هرگاه مریخ در تحویل سال در یکی از دو خانه خود بوده باشد نیز کند فتنه و جنگ را
و به تعجیل برپا کند جنگ و فتنه را و هرگاه برسد مریخ بر سهم القتال که مذکور شد یا تربیع یا مقابله آن
هیجان در آورد قتال را و هرگاه بگذرد مریخ به سوی سهم الصلح که مذکور شد یا تربیع یا مقابله آن
دلالت کند بر قوت جهتی که در آن جهت می‌باشد یا ناظر به صاحب وی می‌باشد به نحوی که مذکور شد
و هرگاه سهم السعاده با مریخ باشد در تحویل سال الحیات در وقت جلوس پادشاه دلالت کند بر کثرت
قتل در مملکت او و ریختن خونها و اگر در ابتدای جنگ بوده باشد دلالت کند بر قتل در آن جنگها و
زمانی که واقع شود سهم القتال در ششم یا دوازدهم در ابتدای قتال یا فساد دلالت کند
بر غدری از لشکر ابتدا کننده قتال در قسای آن لشکر با هم جدال کنند و هرگاه مریخ در تحویل
سال در عاشر یا طالع یا سابع باشد یا زحل در عاشر و در برج ثابت باشد بوده باشد قمر در مقابل
شمس یا بوده باشد قمر و صاحب طالع در مقابل منحوس دلالت کند بر جنگ در آن سال و هم چنین هرگاه
در وقت سؤال یکی از این اوضاع دست دهد دلالت کند بر وقوع جنگ هرگاه بوده باشد
مریخ در تحویل سال در برجها ... آخر سال باشد و اگر در هفتم باشد در میانه سال و اگر
در عاشر باشد در ربع اول سال و اگر در طالع باشد در ماه اول سال و اگر در وجه اول باشد
در اول ماه و اگر در وجه دوم بوده باشد در میانه ماه و هرگاه در وجه سیم باشد در آخر ماه و در
جنگ هرگاه مریخ در طالع یا عاشر باشد نزد مقارنه قمر یا مقابله او است و هرگاه مقابله آن
که مذکور شد طالع و عاشر ... وقت قتال باشد هرگاه بوده باشد مریخ ابتداء
قتال یا وقت رفتن به سوی آن منصرف از زحل یا عطارد باشد و مریخ مغرب باشد داخل

شود

شود مضرت بر آنکه ابتدا به قتال می‌کند یعنی با کشکست خورده و اگر زحل مغرب باشد و مریخ متصل
با او باشد یا عطارد و مغرب باشد مضرت بر کسی وارد شود که جنگ که میشود قصد او میشود
متصل کننده و ابتدا کننده و اگر مریخ در تحت الشعاع باشد یا شمس منحل در انتقال
از برای هیچ فرقه نباشد بلکه هر دو مضرت باشد و جنگ را تمام و آوازه نباشد و اگر مریخ منصرف
از سعد و متصل به سعد دیگر بوده باشد هر دو فرقه منتفع گردند و آخر الامر با صلح مبدل شود
و اگر حظ اثنی عشریه مریخ در حد مشتری باشد از برای مشتری و لا یتحیه در طالع یا عاشر یا دوم بعد
باشد یا ناظر با موضع بوده باشد مشتری دلالت کند بر ظفر یافتن آنکه ابتدا به قتال می‌کند و اگر
در هفتم یا هشتم یا چهارم باشد ظفر و نصرت از برای آن خواهد بود که ابتدا به قتال نکند و اگر حظ
اثنی عشریه مریخ در حد زحل باشد و از برای زحل و لا یتحیه در آن مکانها که مذکور شد باشد و بوده
از برای مریخ و لا یتحیه در آن مواضع بوده باشد دلالت کند بر خوف و ترس در هر دو گروه و اگر حظ اثنی
عشریه مریخ در حد زهره باشد و زهره را و لا یتحیه در آن مکان بوده باشد حال هر دو مانند
مثلیت و اگر حظ اثنی عشریه مریخ در حد عطارد باشد و عطارد را در آن مکان و لا یتحی بوده
باشد امر جنگ قوت گیرد در آن جانب که عطارد را و لا یتحی در آن می‌باشد و ایشان به مکر و حیله و
خدعه بر جانب دیگر غالب شوند و آنچه گفته شد با بیت که حکایت نموده از ماشاء الله که تجربه
نموده است از او فضل بن ابی سهل نیز در کتاب خود ایراد نموده است و آن در ابتدای قتال که طالع
اختیار قتال بوده باشد و اختیار رفتن به سوی دشمن و در طالع مسئله هرگاه سؤال شود
از حال دو نفر که با یکدیگر جنگ دارند که چگونه خواهد بود حال ایشان سهم این ابواب جاری
و منضبط است و اگر واقع شود مریخ در ابتدای قتال یا در دخول شهر یا در موضع پستی و نظر
کند به سوی آن مشتری یا زهره و خداوند خانه مریخ در عاشر باشد دلالت کند بر ظفر یافتن لشکر
مخالف ایشان ... خود را و هم چنین هرگاه سعود در مواضع پستی بوده باشند و ناظر باشند
به مریخ دلالت کند بر شکستن لشکر و کم خیری ایشان و اگر مریخ در موضع پستی بوده باشد و سعود

ناظر باشند از مکانهای نیکو دلالت کند بر خلوص و اخلاص لشکر و نیکوئی اطاعت ایشان
و اگر مریخ در برج منقلب بوده باشد در موضع نیکو از فلک و کواکب نظر کنند بوی از مکانهای
متفرقه دلالت کند بر آنکه بوده باشد قتال بارها بسیار و اگر اتفاق افتد مریخ در آن وقت در وتد
تحت الارض دلالت کند بر جنگ عظیم و اگر انعیا نه بروج منقلب بوده سرطان یا میزان بوده باشد کم
بوده باشد نفع آن جنگ و اگر مریخ مقارن زحل یا یکی از خانهای او بوده باشد و زحل ناظر باو
باشد دلالت کند بر لشکر بهم و حزن ابعون فایده از برای جنگ و اگر زحل نیز در سوال یا وقت جنگ
یا در وقت نشستن بجنگ یا وقت تحویل سال که کواکب در آن تحویل دلالت بر جنگ میکنند در وتد
از اوتاد بوده باشد بعد از شهادت دلالت کند بر طول جنگ تا آنکه زحل از آن وتد بیرون رود و
اگر از برای زحل در آن وتد مکث بوده باشد جنگ طول خواهد کشید تا آنکه سال تحویل شود و
اگر زحل راجع بوده باشد در وسط برج باشد دلالت کند با طول مدت شدن و دراز شدن
آن برنگ زان دوم بعد از چهل اگر بوده باشد در آخر برج کم بوده باشد تنگ آن و کوتاه باشد
مدت آن و اگر مریخ در حمل بوده باشد که شرف شمس است و در شرف باشد دلالت کند بر بزرگی
جنگ و شدت آن و سختی و عیب آن و کثرت جنود و سلاح و زود درگذشتن آن و اگر مریخ در وتد
باشد ببرج ثابت یا ذو جسدین ثابت بود مدام و اشتباه باشد و طول کشد و مکث شود و شدید شود مبارزه
و مقاتله و کثرت شماره لشکر و اگر مریخ متصل شود بکوکب راجعی دلالت کند بر دوری مدت جنگ
و اگر متصل شود بکوکب سریع السیر یا متصل شود با کوکب سریع السیر که مستقیم باشد دلالت
کند بر کوتاهی مدت و زود درگذشتن آن و هرگاه بوده باشد قمر در تثلیث شمس و این دو ناظر بطالع
بگذرد جنگ بزودی و اگر قمر در تربیع شمس بوده باشد دنباله کشد جنگ و منتقل شود از موضعی
بموضعی بکسی مقابل اشد از تربیع است و هرگاه قمر در خانه خود باشد یا بعضی از کواکب که در آن
بر جنگ می باشد و شمس ناظر باشد با ایشان دلالت کند بر کشته بسیار در جنگ حاضر و آماده و اگر
اثنی عشریه قمر در طالع یا وسط السماء یا باشد یا خداوند خانه شمس یا باستاره مشرقی دلالت

کند

کند بر سرعت قتال و شدت آن و هرگاه نظر کند شمس بسهم القتال یا مقارن او باشد دلالت کند
بر قتلهای بسیار و هرگاه ناظر باشد زحل و قمر بطالع یا شهادت در آن دلالت کند بر غدر و مکر لشکر
با صاحب خود و اگر نظر کند عطارد بطالع یا قمر دلالت کند بر مکر و فریب و هرگاه ساقط باشد قمر
از نظر مریخ دلالت کند بر قصور لشکر و ضعف ایشان و نافرمانی ایشان با لشکر کش خود و هرگاه شهادت
داشته باشد مشتری یا زهره یا قمر بطالع دلالت کند بر نصح و خلوص و وفاء لشکر و هرگاه صاحب
شهادت باشد مریخ از برای قمر هیجان در آورده فتنه و نافرمانی در میان لشکر و اگر نظر کند مریخ
بسوی شمس در پاره نقطه خود دلالت کند بر قوت لشکر و خواهش جنگ شمردن ایشان دشمن را
و هیبت ایشان در دل دشمن و بر جرات لشکر بجنگ دشمن و هرگاه بوده باشد مریخ در برج
مذکر و سهم القتال در مکان نیکو از فلک یا بوده باشد خداوند خانه مریخ ساقط از نظر بسوی
آن و بسوی طالع یا بوده باشد مریخ با خداوند خانه اش در آخر برج یا مرکز یعنی چهارم بدون
اینکه بوده باشد از برای او حظی در آنجا یا بوده باشد مریخ در موضع پستی از فلک یا زحل ناظر
باو باشد یا مشتری یا زهره ساقط یا بوده باشد مریخ تحت الشعاع یا بوده باشد قمر در تسدیس
بد و منظر او بسوی آن یا بوده باشد قمر در محاق یا بوده باشد شمس در میزان یا دلو یا جوزا
و یکی از آنها طالع مسئله یا طالع ابتداء جنگ و فتنه و نیز بوده باشد سهم القتال ساقط باشد هیچیک
ناظر بان نبوده باشد حمله و نصرت ها باعث نگردد جنگ را و دلالت نکند بر آن و اگر بوده باشد
مریخ در هبوط خود یا ساقط کم بوده باشد قتال و بزرگ نبوده باشد خصوصا اگر نظر کند بسوی
آن مشتری یا زهره از تثلیث یا تسدیس و هرگاه بپرسد تو را پادشاهی یا امیری از جنگی که اعتنا
بان میداد و خیر و شر آن لازم او میباشد پس نظر کن از برای او از طالع و صاحبش و از برای شخص
از هفتم و صاحبش و اگر از برای قمر ایضا اتصال و انصراف بوده باشد پس قرار بده منصرف عنه قمر را
طالع و صاحبش و متصل الیه قمر را شریک هفتم و صاحبش و هم چنین اگر مریخ متصل بوده باشد
کوکبی یا او منصرف از کوکبی بوده باشد یا کوکبی منصرف از او بوده باشد پس کوکب مریخ ان

شده است یا او از مریخ از اتصال طالع و صاحب طالع قوی دیده و کوکبی که مریخ با او متصل شده
یا او بمریخ از اتصال هفتم و صاحبش یکی از این دو حکم که ازین دو جمله کدام قوی‌تر بود در مکان بهتر
و شهادت بیشتر باشد دلیل ظفر او بود و اگر قوی نبود از او غالب و قاهر بود خصم او و شریک دلیل ظفر ملک
ما بین هر کدام از ایشان در ضعف دلیل که بحضیض بود یا احتراق بوده باشد دلیل هلاک
شود پیش از آن دیگر و وقت هلاک بقدر آن درجاتست که میان آن دلیل منحوس است و اگر یکی از ایشان
در ضعف دلیل نیک موضع بوده باشد مگر آنکه متصل باشد بکوکبی ساقط یا بستاره که او را منحوس
کند دلالت کند بر قوت دلیل او ما دام که در موضع نیک بوده باشد و همچنین که از آن موضع گشت
ضعیف همی ماند و در حال ضعف باقی باشد تا آنکه منحوس یا محترق شود پس از آن هلاک کرده دلیل
او را اگر متصل شود بنحسی در برج خود تحویل کند او را بسوی برجی دیگر و نظر کند در اتصال از آن برج و هر گاه
متصل شود صاحب طالع بصاحب هفتم دلالت کند بر هلاک صاحب طالع و اگر متصل باشد صاحب هفتم
بصاحب طالع دلالت کند بر هلاک صاحب هفتم لیکن متصل باشد او و صاحب هفتم دلالت کند بر ظفر
صاحب طالع و اگر هر یک در بیت خود باشد یا در بیت دیگری بدون نظر و اتصال اگر چه نقل و جمع بوده
باشد هر دو طالب قتال و کشتن و اگر متصل باشند یکدیگر از تسدیس یا تثلیث و یکی از ایشان قبول
کند دیگری را هر دو طالب صلح شوند و بوده باشد ابتدا و خواهش صلح از کسی که دلیل او سریع السیر
می‌باشد و اگر متصل بوده باشند یکدیگر از تربیع یا مقابله و میان ایشان قبولی بوده باشد بوده
باشد صلح بعد از نزاع و مقابله بسختی … است در این باب از تربیع و اگر بوده باشد کوکب … جمع
یا در هبوط خود یا هفتم یا ششم یا در مقابله خانه خود دلالت کند بر آنکه ایمن کرد او را و بعد از آن
بکشد او را و اگر در دوم باشد … یا … و در دوازدهم و ششم ایمن کرد او را و بعد از آن حبس کند
و اگر قبول … باشد دلالت کند بر فرار و گریختن … و بعد از آن اگر صاحب طالع بصاحب هفتم
متصل باشد و صاحب طالع راجع باشد و میان ایشان قبول بوده باشد دلالت کند بر آنکه جنگ شکسته
شود و تمام نکرده و اگر متصل از این دو … بوده باشد و راجع و مقبول بوده باشد شکسته شدن

جنگ

جنگ بعد از … و اگر ساقط باشد ناظر بطالع نباشد باطل کرده جنگ و تمام نشود و اگر دو
بیت ساقط و ناظر بطالع اسم جنگ باقی باشد لیکن تمام نکرده و محصول نینجامد و اگر سعدی نقل نور
صاحب طالع را از صاحب سابع کند یا جمع نور ایشان را کند دلالت کند بر صلح میان ایشان و هر گاه بوده
باشد صاحب طالع با صاحب سابع بسبب رجوع یا استقامت منتقل برجی که دیگری در آن می‌باشد
دلالت کند بر صلح و امان گفتن … که اگر متصل بوده باشد صاحب طالع بصاحب عاشر یا عکس دلالت
کند بر قوت صاحب … و ظفر او بر کسی که با او منازعه داند و بهتر آنکه صاحب طالع و صاحب عاشر بود
در … بوده باشند یا متصل از آن دو … بوده باشد پس بدرستی که این حالت دلالت میکند
بر آنکه … بعقا و … دنیا و در خصم او و طمع نشود در سلطنت او و هم چنین هر گاه صاحب سابع
متصل باشد بصاحب عاشر خود یعنی صاحب … یا عکس دلالت کند بر ظفر خصم و هر گاه متصل باشد
صاحب طالع یا صاحب سابع بکوکبی که در وتد باشد دلالت کند بر قوت دلیل او و صاحب خانه وی صاحب
سابع هر یک که بوده باشند در موضع نیکو … که او را … باشد یعنی صاحب بیت صاحب
طالع ملاحظه شود پس بیت بود سابع هر یک از آن که نسبت بطالع خود در موضع چیزی بوده باشند
لشکر او قوی بوده باشد و اخلاص و ایشان بیشتر و اگر بر عکس این حالت بوده باشد که صاحب بیت
صاحب طالع یا صاحب بیت صاحب سابع فاسد بوده باشد یا در موضع پستی نسبت بطالع خود دلالت
کند بر فساد لشکر دلیل او و اضطراب ایشان و اگر صاحب طالع یا هفتم کوکبی غریب بوده باشند
دلیل باشد بر اعوان و انصار … وقت و پنجم دلیل اند بر اعوان صاحب طالع و هفتم … دوم
دلیل اند بر اعوان صاحب هفتم پس هر یک از این خانها که بنظر سعود باشد یا سعود در آن بوده باشد
دلالت کند بر قوت دلیل او و هر گاه سعد … باشد که از برای … سعد در آن … شهادت
بوده باشد و صاحب طالع و صاحب سابع هر دو متصل باشند بسعد باشد دلالت کند بر صلح و ابتدای طلب
صلح از کسی بوده باشد که بان سعد ناظر از تثلیث یا تسدیس بوده باشد و اما تربیع و مقابله پس اند و
دلالت کند بر آنکه اگر خواهش صلح هم دارد ابتدا بطلب آن نکند و اظهار آن ننماید و اگر …

کدان سعد دران مید باشد طالع بوده باشد یا عاشر پس بدرستی که صلح در ابتدا شر و فتنه است و اگر
ان وتد هفتم و چهارم باشد بوده باشد صلح بعد از شدت و خوف بلعه بوده و اگر صاحب طالع یا یکی از نیرین
کدخدا در طالع دارد و در درجهٔ طالع بوده باشد صلح در لحظه زود بوده باشد و اگر در برج بعید بوده باشد
دیر بوده باشد صلح بعد از چند روز بوده و اگر زائل از طالع باشد و مقبول از کوکبی که در وتد است پس بشرط
دیر مقبول [illegible] قابل بعد اند درجات مصالحه واقع شود و اگر صاحب طالع یا یکی از نیرین در عاشر بوده
بوده باشد بوده باشد صلح [illegible] طالع دلالت بر [illegible] و اما اندو [illegible] دلالت میکند
بر تاخیر [illegible] صلح و اگر [illegible] صاحب طالع را زائل باشد از وتد نیز دلالت کند بر دور
شدن صلح و تاخیر ان و اگر خواهی بدانی سبب جنگ را پس نظر کن به مریخ و کوکبی که مریخ از ان منصرف شده
ان دلیل است بر سبب جنگ پس اگر بوده باشد ان در عاشر پس جنگ بسبب پادشاهی است [illegible] و در طالع
بسبب معیشت [illegible] و در هفتم بسبب عداوت [illegible] و در چهارم بسبب امر قدیمی که منسوب
[illegible] باشد و در نهم بسبب [illegible] خروج [illegible] فرمان سلطان و در دهم بسبب [illegible]
و در [illegible] بسبب [illegible] عداوت [illegible] و اندوه [illegible] و لیکن دلالت میکند
بر ثبات [illegible] بسبب اصدقا و اخوان و اولاد و در پنجم بسبب [illegible] و در دوم بسبب مال
و در هشتم بسبب میراث و امور کهنه و نیز [illegible] دلالت [illegible] بر سبب جنگ ان طبع کوکبی که منصرف
شده است از ان مریخ یا قمر و شکل و موضع ان کوکب هرگاه انصراف انعقاد نبوده باشد [illegible]
و هرگاه کوکبی که انصراف از ان واقع شده است [illegible] بوده باشد دلالت کند بر کثرت صاحب [illegible]
هرگاه در [illegible] صاحب طالع بوده باشد یعنی [illegible] و اگر ان کوکب راجع باشد دلالت کند بر [illegible]
صاحب مسئله و اگر سعد بوده باشد و اگر سعد بوده باشد صاحب مسئله و ابتدا کننده [illegible] بوده
باشد و اگر [illegible] باشد [illegible] صاحب مسئله بوده باشد که دلیل کوکب منصرف
بوده هرگاه از جانب خصم بوده باشد که دلیل کوکب متصل [illegible] باشد بر قیاس سابق است هرگاه در
صاحب سابع یعنی [illegible] بوده باشد هرگاه کوکبی که مریخ از ان منصرف شده است با کوکبی که با ان

متصل

متصل [illegible] باشد [illegible] بوده باشد انده که از یک جنس بوده باشد و اگر مختلف باشد
در جنس [illegible] باشد و اگر طالع برج ثابت باشد دلالت کند بر [illegible] ثبات [illegible]
ابتدا [illegible] و اگر [illegible] باشد دلالت کند بر [illegible] او و در [illegible]
[illegible] و اگر منقلب باشد [illegible] ابتدا کننده [illegible] بوده باشد و اگر [illegible]
سعد بوده باشد [illegible] و [illegible] در طالع باشد دلالت کند بر ظفر یافتن ابتدا کننده [illegible]
و اگر [illegible] در هفتم باشد ظفر از برای خصم بوده باشد [illegible] صاحب طالع و صاحب سابع [illegible]
او [illegible] عاشر باشد [illegible] عاشر باشد [illegible] ظفر [illegible] و اگر صاحب عاشر نظر کند [illegible]
[illegible] عاشر بوده باشد دلالت کند بر ظفر یافتن ابتدا کننده [illegible] و اگر قمر منصرف باشد
صاحب هفتم و متصل شود [illegible] طالع ظفر او را باشد و بالعکس هرگاه نقل [illegible] قمر بر عکس این بوده با[شد]
و اگر صاحب عاشر [illegible] صاحب هفتم [illegible] عاشر بوده باشد دلالت کند بر ظفر خصم [illegible]
و [illegible] قمر [illegible] ابتدا کننده [illegible] شمس دلیل مطلوب [illegible] و اگر قمر بعد از [illegible] نقصان
نور بوده باشد بر عکس [illegible] بود قمر دلیل مطلوب و شمس دلیل طالب باشد [illegible] از شمس
و قمر [illegible] موضع [illegible] فلک [illegible] سعود بیشتر بوده باشد [illegible] ظفر [illegible]
[illegible] خصم او و اگر سهم السعاده و خداوند [illegible] طالع یعنی [illegible] بوده باشد ظفر از برای
سائل بوده و اگر ان دو در [illegible] سابع یعنی [illegible] ظفر خصم را بوده باشد و اگر این دو در
عاشر یعنی [illegible] باشد دلالت کند بر [illegible] و اگر [illegible] رابع یعنی [illegible]
دلالت کند بر صلح و در [illegible] و سعود [illegible] حکم کن بر [illegible]
او و در [illegible] بوده باشد [illegible] خواسته باشی که [illegible]
پس بدان که طالع دلیل سائل است بر اینکه بر حق است یا باطل و بر سبب [illegible] و در دلیل
شدن جنگ و نفع و ضرر و آن [illegible] دلیل [illegible] و اینکه بکدام سلاح ظفر حاصل
میشود و چهارم دلیل موضع قتال است که در چه زمین واقع میشود [illegible]

با غیران و صاحب کتاب گفته که ما در جزو اول کتاب بیان نموده ایم که بودن مریخ در دهم وجهی از سه وجه
دهم بجهت دلیل برچه موضعست که حرب و قتال در ان واقع میشود و احتیاج باعاده و تکرار ان نباشد و از نجم
شناخته میشود شجاعت لشکر و جد و اهتمام ایشان با ترس و سستی ایشان و از ششم شناخته میشود نوع جوانی
که با ان جنگ میکنند و کثرت و قلت ان و از هفتم شناخته میشود حیلها و مکرها که در قتال بکار برده میشود
و از هشتم شناخته میشود حال اسیران و مجروحان و کشتگان و از نهم و عطارد شناخته میشود حال جاسوسان
پس نظر کن بموضع رجال الغطارد از نحوس و سعود و معاونت او صاحب طالع را یا صاحب سابع را و حکم کن
بحسب انچه میبینی از نظر بودن او شریک او بدیگری و اگر عطارد در تحت الشعاع یا منحوس بوده باشد دلالت کند
بظفر یافتن بر عیون و جاسوسان و اگر شرقی و مسعود بوده باشد دلالت کند بر سلامتی جاسوسان و اگر عطارد
محترق بوده باشد لیکن سعود ناظر باو بوده باشند دلالت کند که اگر گرفته شوند مکروهی بایشان نرسد
و اگر نحوس ناظر باشند باو دلالت کند بر انکه برخورد بایشان شر و مشقت و از عاشر شناخته میشود
حال لشکرکشان و سپاه و از یازدهم شناخته میشود امر تعبیه لشکر و انچه متعلق باو میباشد و از
دوازدهم شناخته میشود حال جایی که عادت میکنند محاصره میکنند از انچه باید از انچه در خانها
از خانها از سعود و نحوس میباشد بحسب مواضع ارباب این خانها و نظر کواکب بسوی انها میباشد
حکم در هر صنف و نوعی از این انواع گذشته و دلالت بر انها مترجم گوید که هر گاه کسی خواسته باشد که
این احوال را از خصم بداند باید که طالع مفتاح فرض کنند بر قیاس ان حکم کنند هر گاه بوده باشد نهم یا مشتری
مستولی بر طالع یا دوم یا هفتم یا هشتم و در و تدی از اوتاد باشد خصوصا عاشر یا طالع و نبوده
باشد در اوتاد او نادر نحسی دلالت کند بر شکسته شدن جنگ و سرعت زوال ان بدون بحث
خونریزی و نحو بجهت انکه سعدین مستولی بر انها باشند خضوع و فروتنی خصم از برای او میباشد
و در یک جا خواهد بود هر گاه صاحب طالع و صاحب هفتم در برجی بوده باشند که مشترک بوده باشد
میان ایشان و انچه متفرق بوده باشند و سعود ناظر باشد و پیوسته هر دو فرقه متفرق خواهند
شد از جنگ با فایده و غنیمت و اگر بجای سعود نحوس ناظر باشند باشد و از تربیع هر دو فرقه متفرق و کریند

بامنزو

بامنزو و ضرب شر و اگر صاحب هفتم و صاحب هشتم بر انفصال باشند که مذکور شد هر دو فرقه بر کرده اند
بودن قتال و اگر کسوف واقع شود بوده باشد قتل در هر دو فرقه و هر گاه که واقع میشود کسوف بیشتر
خواهد بود و هم چنین اگر بوده باشد صاحب مثلثه کسوف در طالع یا هفتم و صاحب مثلثه نحس بوده
باشد دلالت کند بر کثرت قتل در جهتی که او در ان جهت میباشد و اگر بوده باشد صاحب طالع که
داخل شود در برجی که صاحب سابع در ان میباشد برجوع یا استقامت یا عکس پس هر کدام که زودتر
داخل برج دیگری میشود دلیل باشد که مدلول او غارت کند شهرها و جنگ کند او را یعنی ابتدای
جنگ از جانب او بوده باشد و اگر ان نحس بوده باشد دلالت کند بر انکه ساعی سعود و فساد کند
و اگر غریب بوده باشد ان ساعی غریب باشد از ایشان و اگر از برای او در ان حظی بوده باشد از قوم
از ایشان بوده باشد و اگر ان ستاره عطارد بوده باشد ان ساعی در جنگ کاتب یا صنعت کر لطیفی
بوده باشد و اگر مشتری بوده باشد بوده باشد ساعی رئیس عظیم و زحل شیخ مکرم و شمس پیر جماعتی در هم
سهو زاد بر و قمر کاتب یا زن و مریخ لشکرکشی از لشکرکشان ایشان و مقصد شریک بوده باشد هر کوکبی از
کواکب بدبینی خطی در طالع یا سابع بسته بوده باشد میلی با جانب بوده باشد هر نهان که
بوده باشد عطارد یا قمر متصل به مریخ به تنهایی دلالت کند بر خدعه و دروغ بسیار و اگر سهم السعاده
یا صاحب ان که نحس بوده باشد در تربیع یا مقابله مریخ باشد در حالتی که بطی السیر بوده باشد
یا سعد راجع باشد بر این نظر تربیع یا مقابله مریخ بوده باشد قتال در دنبال در اود و اگر سهم السعاده
یا صاحب سهم الظفر در طالع بوده باشد و صاحب سهم الظفر سعد بوده باشد ظفر از برای ابتدا کننده
قتال بوده باشد و اگر انعکس در هفتم بوده باشد ظفر مطلوب را بوده باشد و اگر سهم السعادة
با مریخ در عاشر بوده باشد دلالت کند بر قتال و بخیلی خونها و اگر در این حال القمر زاید النور
باشد متصل بمریخ و مریخ مشرق از شمس و شمس در عاشر ارتفاع قتال و خون ریزش بوده و استوار تر
بوده باشد هر گاه که قمر متصل بمریخ بوده باشد از تربیع یا مقابله دلالت کند بر کشته شدن
خصم محارب و اگر بر زحل متصل بوده باشد یا با آلهکو زحل راجع بوده باشد بکشتن او را کشتن

اتحاد با اهل بوده باشد یا دوند او را اگر زحل مستقیم بوده باشد هلاک کردند بعضی از نتایج
ادعا و خوف یا یلیسوع پادشاه بعد از بلاء شدید که برسد او را و گفته است بطلیموس که طالع
کسی که بتقاضا امیر باشد یا ابتدا بتقاضا کند هرگاه اسد بوده باشد و مریخ در آن بوده باشد و شمس در
میزان و زحل در عقرب بیافتد میان ایشان اندوه و فرقه که با هم جنگ میکنند تقاضا کشد و از هم جدا شوند
بدون ظلم از هیچ جانب و اگر زحل بر این صفت در هفتم بوده باشد غلبه خصم را بوده باشد و نیز گفته است
که نظر کن بقمر که بکدام یک از این دو کوکب مایل میباشد و آن با این خواسته که بوده باشد قمر در برجی که
از برای آن دو آن برج مراجعتی بوده باشد و از برای یکی از این دو کوکب در آن برج شرکتی بوده باشد
و هرگاه بوده باشد قمر با این صفت در حالتی که ناظر بوده باشد بآن ستاره که شریک او است در رجعت
میل کند قمر بآن ستاره و مراد از این دو ستاره مریخ و زحل میباشد پس اگر قمر میل بمریخ داشته باشد
ظفر صاحب طالع را بوده باشد و اگر میل قمر بزحل بوده باشد ظفر خصم را بوده باشد و هرگاه صاحب
سابع در طالع مقبول بوده باشد دلالت کند بر ظفر یافتن دشمن بمصالحه و اگر مقبول نبوده باشد
و متصل نگردد بچیزی که تقویت کند او را و اعانت نماید او را ظفر یابد بخصم بقسر و جبر و همچنین اگر صاحب
طالع در سابع بوده باشد هرگاه در وقت رفتن سرکرده لشکر بجنگ قمر در طالع باشد و مریخ
در نهم آن سرکرده یا شکست خورد یا اسیر گردد یا کشته شود و اگر زهره در هفتم بوده باشد تقویت
کند خصم را و اگر زهره در طالع بوده باشد اعانت کند ابتدا کننده قتال را اندک و ظفر یابد بعد از
شدت و همچنین است مشتری بدل زهره و هرگاه قمر ناقص باشد قمر بمریخ و مریخ در طالع بوده باشد
خلل و عیب در طالع بوده باشد دلالت کند بهلاکت ابتدا کننده قتال و هرگاه فاسد بوده باشد مشتری
بسبب جمع یا بودن شرف و هبوط خود و از برای او باشد حظی در خانه که مریخ در آن میباشد دلالت کند
بر قتال شدید و عدم بنا لیداری بعضی از برای مطلوب و مقصود بوده باشد و اگر صاحب طالع با جوزهر
بوده باشد در ابتدا قتال یا رفتن بسوی آن دلالت کند بر کثرت کشتگان از هر دو جانب و بزرگ گردد
امر جنگ و صلح واقع نشود و اگر خداوند طالع با جوزهر بوده باشد یعنی با سر و خداوند هفتم با ذنب دلالت

کند

کند بر آنکه باقی نماند از هر دو فرقه بسیار و هر کدام که ابتدا بقتال نماید امر عظیم تر بوده باشد
و هرگاه بوده باشد مریخ در یکی از اوتاد و سؤال از امر قتال بوده باشد دلالت کند بر وقوع قتال پس اگر صاحب
خانه مریخ نظر کند بسوی آن از قتال شوکت تر بوده باشد و هر چه تر واقع شود و هرگاه که متصل باشد صاحب
طالع بصاحب خانه خود یا بصاحب ثامن طالع یا متصل باشد بصاحب طالع مریخ یا زحل دلالت کند بر
هلاکت صاحب سؤال و اگر مریخ صاحب طالع بوده باشد و در او باشد عطارد متصل با او باشد
نیز دلالت کند بهلاکت صاحب سؤال و همچنین حکم کن بصاحب سابع یا صاحب خانه اش یا صاحب دوم
طالع که هشتم هفتم است هرگاه میان ایشان اتصالی بوده باشد بهلاکت دشمن و محاربه بدانکه
سائل هرگز سؤال نمیکند مگر از برای امری که مهم او باشد پس اگر سؤال نموده از چیزی که قصد میکند
از آنکه ابتدا کند بآن از رفتن بجنگی و دعوایی یا امری که میخواهد بکند و از این قبیل بده از برای سائل طالع را و هفتم را
از برای خصم و اگر سؤال نموده از دشمن خود که فلان شده است بلد یا از شخصی دیگر که میخواهد که با او نزاع
کند و بکند و بستاند اینها را که دوست او میباشد پس هفتم او مصروف میباشد بحال او پس در این وقت
واده طالع را از برای خصمی که از برای او سؤال نموده است و هفتم را از برای عدوی که میخواهد با او
از دست او میباشد و بده احکام گفته شده را بعینه هر چیز را بجای خویش و همچنین اگر خارجی خروج
کند بر سلطان پس سلطان پیش سؤال نمود از حال او پس نظر کن از برای خارجی از طالع و از برای سلطان
از اوتاد دولت و مملکت و اینکه چه شخصی با او خروج میکند و کوچ از اطاعت بیرون میبرد او را مترجم
گوید که مراد از این جمله آنست که در هر بابی بدل خطا مقصود و مهم را نموده طالع را از برای او و افراد
داد اگر مقصود خود است طالع را بجهت او قرار بده و اگر مقصود دانستن احوال خصم است طالع را
از برای او قرار بده و بر این قیاس در هر باب و گفته است فضل بن سهل نوبختی که هرگاه سؤال
شود از آنکه خلع نموده است از گردن خود طاعت پادشاه را و خروج نموده است بر او پس بدرستی
که طالع با قمر از برای خارجی است و شمس و وسط السماء از برای پادشاه است پس اگر بوده باشد طالع
برج ثابت و قمر نیز چنین دلالت کند بر طول حرب و بر اینکه دشمن محارب از برای خود بر نگردد

زائل نگردد از جای خود و اگر در برج ذو جسدین باشد دلالت کند بر کثرت جمعیت او یا ثانی
بر فعل خود و اگر در برج کوتاه مطالع باشد دلالت کند بر ضعف و فسخ عزیمت امر او و اگر در برج
دراز مطالع باشد دلالت کند بر قوت و نفع او و اگر قمر در برج ذو جسدین باشد دلالت کند بر آنکه خارجی
ابتدا بجهت بلدی نموضع قمر از فلک نشأت خبر شود موضع محاربت از مشرق و مغرب یا شمال یا جنوب یا
میان آنها و دانستن بلد خارجی و دانستن جهتی که دانسته شد که از آن جهت خروج میکند از برج قمر است
یعنی هر آن بلدی که متعلق بآن برج بوده باشد از آن بلاد یکی که در آن ربع قمر است شهر خارجی خواهد بود
و اگر قمر بطالع هر دو منحوس بمریخ بوده باشد دلالت کند بر سرعت قتل او یا مرگ او و منفسخ شدن
امر او و گریختن او و اگر منحوس بزحل بوده باشد و زحل راجع باشد دلالت کند بر اسیر شدن او و حبس
و مکر معتمدان او و اگر زحل مستقیم بوده باشد و منحوس طالع و قمر دلالت کند بر هلاکت تابعین او و سلاح
خود او بعد از شدت شدیدی که برسد او را و اگر زحل یا قمر باشد در اوتاد فوق الارض دلالت کند
بر نوع گرفتار شدن او و همچنین هرگاه در نهم یا یازدهم بوده باشد خصوصا اگر قمر ناظر بطالع یا
شمس بوده باشد و همچنین اگر قمر در محاق بوده باشد و اگر قمر ناظر بطالع یا شمس از تربیع بوده باشد
دلالت کند بر طول ملک خارجی و اگر خداوند هفتم راجع بوده باشد دلالت کند بر پشیمانی او بر عمل خود
و برگشتن او و تبعیت پادشاه بخود و اگر قمر ناظر بسعود یا متصل بآنها باشد و خداوند طالع
در یکی از اوتاد خانه خود یا در شرف خود یا در حظوظ خود در حالتی که مستقیم بوده باشد دلالت کند
بر هلاک خارجی در نزد زمانی پادشاه و ثبات قدم او و در آن باب و اگر خداوند طالع تحت الارض بوده باشد
دلالت کند بر طول احتجاب در هفتم دلالت کند بر زود منقضی شدن امر جنگ و بعد از آنکه […] لیلها
لطالع و قمر و اگر چه آید دانسته بتمامی صلاحها بوده باشد که دلالت کند بر رستگاری و ظفر خارجی
پادشاه هرگاه ادلاء دولت ملک بر قرار باشد و معتدل سلطان قایم بوده باشد بلی دلالت
کند بر طول مکث و غلبه او و تبعید اخرج صبر گرفتن او شهرها و زمینهای پادشاه را و طول مدت
او بقدر قوت ادلاء او و خصوصا هرگاه ادلاء خارجی در ابتداء ظهور امر او و بیرون آمدن او از برای

فال قوی بود اشتهار یافتن آنکه او راست بوده باشد بجهت قوت دلالت کند بر ثبات امر او و
مسالمت و مصالحه و خضوع پادشاه از برای او و اذعان از خارجی طلب مطالعت آنکه دلالت کند بر بیرون پادشاه
پیش از آنکه ظفر یابد بر خارجی و اتفاق است که شمس در هفتم یا عاشر یا در حادی عشر یا منحوس ناظر بآن باشد
از تربیع یا مقابله که در این وقت دلالت کند بر موت پادشاه پیش از آنکه بر خارجی ظفر یابد و هرگاه منحوس
تربیع یا مقابله او هم چنین شمس ناظر بوده باشد بقمر و قمر در فوق الارض بوده باشد دلالت کند
زود منقضی شدن امر جنگ و اسیر شدن خارجی و دفع شدن او بپادشاه و اگر سعود با قمر در طالع
بوده باشد دلالت کند بر آمدن خارجی نزد پادشاه و سلامت یافتن او و اگر شمس در هفتم با
زحل در هفتم دلالت کند بر هلاک پادشاه و اگر منحوس در عاشر باشد با شمس دلالت کند بر قتل
غالب شدن خارجی بر لشکر پادشاه و اگر مریخ با زحل در طالع باشد دلالت کند بر آمدن خارجی
خود نزد پادشاه و اگر قمر زاید النور باشد دلالت کند بر قوت حرب و اگر ناقص النور باشد
دلالت کند بر ضعف او و اگر قمر در هفتم باشد و مریخ در طالع در تربیع ایشان او دلالت کند
بر هلاک خارجی و اگر مریخ بنفسها در چهارم باشد و قمر در هفتم دلالت کند بر هلاک خارجی و بعد
قمر در محاق و مریخ ناظر بآن دلالت کند بر قتل او و اگر قمر در محاق باشد و عطارد یا منحوس ناظر بآن
خارجی خود را بکشد بدست خود و اگر قمر که در محاق است متصل باشد بمریخ و منحوس باشد
و مخدوم بنحوست بپشتش دلالت کند بر هلاکت او و اگر در عاشر باشد و منحوس ناظر بآن از تربیع
و مقابله دلالت کند بر آنکه خارجی را بدار کشند و اگر قمر در عاشر باشد یا در هفتم یا در چهارم مقارن
شمس و زحل دلالت کند بر سوختن او و اگر قمر ناقص النور باشد در اسد و زحل ناظر بآن دلالت
کند بر درست ناقص بودن او و قوت او و هرگاه بوده باشد صاحب طالع یا قمر یا مریخ یا خداوند خانه
او در شرف یا خانه خود و بعضی از آنها ناظر ببعضی دیگر بوده در مواضع جید از فلک
و سعود دلالت کند بر قوت و شدت و ثبات امر او و اگر بخلاف این احوال باشد یا مریخ ساقط
باشد دلالت کند بر ضعف و سرعت هلاکت او و اگر بوده باشد سعود در عاشر یا ناظر بهما

عاشر و شمس در شرف یا خانه خود بوده در موضع جیدی از فلک سعد دلالت کند بر قوت پادشاه
و ظفر او و هرگاه پرسد که لشکری به جنگ لشکر دیگر میخواهد کرد باید که حال ایشان در وقت جمع شدن
ایشان چگونه خواهد شد پس قرار دهد طالع را از برای لشکری که از نزد تو میروند و هفتم را از برای
لشکر دیگر و نظر کند بمریخ که صاحب جنگ و خونریزش است پس اگر مریخ منصرف بوده باشد از یکی
از آن و متصل باشد بدیگری یا یکی از آن دو دلیل یعنی صاحب طالع و صاحب سابع بیکدیگر یا ناظر
بیکدیگر از تربیع یا مقابله دلالت کند بر هجوم کردن دو لشکر و جنگ نمودن ایشان و اگر دو دلیل ناظر
بوده باشند بیکدیگر از تثلیث خالی بوده باشد امتداد ایشان از نحوس و سعود با ایشان متصل یا ناظر
دلالت کند بر صلح و سلامتی و هرگاه پرسد شخصی از نزد پادشاه و اراده نقص و نافرمانی یا غیبت پادشاه
داشته باشد پرسیده شود از حال او پس نظر کن بمریخ که کجا است پس اگر در شرف خود بوده باشد و مستقیم
السیر بوده باشد و زحل ناظر بدان باشد از تثلیث دلالت کند بر قوت حال او و اگر مریخ در هبوط یا در وبال
که یعنی باشد در وبال و هبوط خود باشد یا راجع بوده باشد دلالت کند بر ضعف او و اگر مقیم باشد بجهة
استقامت دلالت کند بر قوت حال او و اگر پرسیده شود از حال شخصی که آیا معصیت و نافرمانی
پادشاه مینماید یا ثابت میباشد بر اطاعت او پس نظر کن بطالع پس اگر بوده باشد برجی منقلب
خصوصا سرطان و جدی و صاحب نیز در برج منقلب یا راجع مخالفت و عصیان ورزد و اگر صاحب
طالع مریخ بوده باشد خصوصا اگر فوق الارض دلالت کند بر سرعت مخالفت و عصیان او و اگر زحل
در درجه دهم باشد یا بوده باشد مریخ و زحل دلیل طالع و ایشان در مقابله شمس از عاشر یا
یازدهم یا در مقابله خداوند عاشر دلالت کند بر مخالفت و نافرمانی و هرگاه قمر در سقوط بوده
باشد یا صاحب طالع در سقوط بوده باشد دلالت کند بر صحت خبر عصیان او و خصوصا اگر قمر
منصرف از نحس بوده باشد یا بوده باشد صاحب طالع راجع یا فاسد بجهة آنکه رجوع دلالت
میکند بر غضب و کذب و معصیت و اگر برج ثابت باشد دلالت کند بر ثبات عاصی در عصیان
و درستی نیت او و دانا باش هرگاه بوده باشد خداوند طالع محترق یا منحوس دلالت کند بر

ظفر یافتن

ظفر یافتن بر آنکه خلع نموده است از گردن خود اطاعت پادشاه را و هرگاه قمر [illegible] بوده
باشد در وقت اظهار نمودن معصیت شود یا در وقت اظهار سؤال از حال او دلالت کند بر ضعف او و اگر
طالع برجی معوج الطلوع باشد یعنی امتداد [illegible] یا انتهای [illegible] ساقط بوده باشد از
امتداد خصوصا در [illegible] دلالت کند بر [illegible] و بدانکه [illegible] دلیل اعوان ابتدا کننده
بقتال است و هشتم دلیل اعوان ضد او و یازدهم دلیل اعوان پادشاه و پنجم دلیل اعوان اهل شهر
[illegible] از این خانها اگر بوده باشد سعود یا بوده باشد در آن صاحب خانه اثر یا صاحب شرف در حالی که
[illegible] باشد یا بوده باشد در آنها کوکب با قوت دلالت کند بر قوت جمعی که از برای ایشان باشد یعنی در همراهی
[illegible] اعوان او را باید نمود و هم چنین هرگاه نحوس در آنها بوده باشد یا خداوند نحوس بوده با
دلالت کند بر فساد و ضرر او در آن جانب و هرگاه بوده باشد شمس یا مریخ در برج منقلب دلالت کند
بر اذیت پادشاه و تعب او و اگر مریخ تحت الشعاع یا مغرب بوده باشد [illegible] یا در دهم یا پنجم دلالت
کند بر ظفر و نصرت او و هرگاه مشتری یا شمس بوده باشد در عاشر و متصل باشد مشتری از شمس و صاحب
یازدهم مقارنت او و یا در دهم سعد باشد دلالت کند بر اخلاص [illegible] و اعیان و [illegible] ایشان
با پادشاه و خلوص ایشان با او و اگر در یازدهم نحوس یا سعد راجع باشد یا عطارد در وبال شمس باشد
دلالت کند بر سوء تدبیر و فکر پادشاه و ظلم و خیانت اعوان او و ببدی نمودن ایشان او را و امثال
این مطلب که در سؤال [illegible] حال اراده نمود که اگر [illegible] با پادشاه که چگونه میباشد حال او
بود طالع سنبله [illegible] و مشتری در عقرب [illegible] راجع و زحل در جدی [illegible] و زهره در حوت [illegible] و عطارد
نیز در حوت [illegible] و شمس نیز در حوت [illegible] و مریخ در حمل [illegible] و قمر نیز در حمل [illegible] قرار دادم طالع و صاحب
را از برای [illegible] و کرد سؤال از او [illegible] بود و [illegible] مصروف بجانب او میبود و اگر کسی [illegible] و قصد
مصروف بجانب پادشاه میبود طالع و صاحب طالع از برای پادشاه قرار داده میشد بنود در طالع مزبور
کوکبی و صاحب طالع در منزل [illegible] میبود و با او بود زهره و شمس و صاحب هفتم در سیم بود در
زائل و نامقبول و صاحب طالع مقبول از صاحب هفتم پس دلالت نمود این حال بر قوت دشمن پادشاه

و بر اینحال باقی خواهد بود تا اینکه مستقیم شود عطارد و ساقط شود عطارد و نیز این حال دشمن با شاه
ضعیف کرده و دوست دارد صلح را بجهت اتصال عطارد بمشتری از تثلیث و بجهت بودن صاحب طالع
در هفتم دلالت کند بر کشتن و آمدن این دشمن نزد پادشاه و ملاطفت نمودن پادشاه در باره او و مقابله
این حال نیز نزول شمس بعقرب [illegible] بخانه خود و یافتن قمر را منصرف از مریخ و متصل بزحل برجعت
و بودن مریخ دلیل دشمن پادشاه و زحل دلیل پادشاه و مریخ متصل میکرد بزحل پس این وضع نیز
نمود مثل دلالت کند بر انقیاد دشمن پادشاه از برای [illegible] وقت ان نیز احتراق مریخ میباشد
و آمدنش نیز استقامت زحل و آمدن مریخ است بطالع مثال دیگر از برای حربی که طول کشیده است
مآل امر بچه میباشد بود طالع ثور [illegible] و قمر در اسد بود و زحل در عقرب
و مریخ در جدی و شمس در ان و عطارد در ان راجع و زهره در دلو [illegible] بطالع و [illegible]
و ستاره که منصرف شده است از ان قمر از برای سائل است [illegible] طالع و صاحبش و ستاره که قمر متصل
میباشد بان از برای خصم است [illegible] صاحب طالع در نهم مقبول و زحل در هفتم متصل میشود بان صاحب بیت
[illegible] منصرف از مشتری که در برج طالع است
و متصل بزحل که در هفتم است [illegible] نجوم [illegible] دلالت نمود بر طول حرب بنا بر کثیدن ان
و [illegible] انقطاع ان بجهت انکه زهره که صاحب طالع است غریب است در موضع خود و مریخ در شرف
خود است دلیل است این حال بر انکه صاحب سائل داخل میشود بر دشمن در شهر او و بجهت انکه صاحب دوم
مقابل صاحب طالع است [illegible] و متصل بزحل و در هفتم دلالت میکند بر بسیاری نفقه و موونت و میل
[illegible] بجهت انکه مریخ در شرف خود مقبول از زحل میباشد [illegible] خانه خود قابل دلالت
میکند بر انکه این دشمن بطاعت [illegible] منقاد نمیکرد و از شهر خود بیرون نمیرود و بجهت انکه
متصل است بمریخ و بالا [illegible] و چونکه داخل [illegible] و متصل میشود از انجا بمشتری منصرف دلالت
میکند [illegible] صاحب سائل در شهر دشمن بر انکه جنگ و غلبه بهم میرساند و برو دست [illegible] اکر
[illegible] متصل بزحل [illegible] متصل [illegible] بزحل [illegible] صاحب سائل از شهر خود

دشمن

دشمن ولیکن اتصال زهره صاحب طالع [illegible] طالع است دلالت نمود بر صلح صاحب مسئله
و تابعین او و بجهت انکه صاحب هشتم در طالع است و متصل میشود بان صاحب طالع دلالت میکند بر بودن
غنیمتهای چند و اسیری چند که میرسد بصاحب مسئله و بر کمی پنج لشکر او و بر تعدی بر کشتن ایشان پس
قیاس کن بر این مثالها انچه بیان نمودیم از برای تعدد انچه گفته شد ترجمه گویند ارقام کتاب در تقویم کواکب
چنین بوده که نقل شد و بنا بر این درست نمیاید اتصال زهره صاحب طالع در عاشر بمشتری قبل
از زحل چنانکه پوشیده نمیباشد چنانکه تقویم زحل در بیت هشتم در جزء عقرب بوده باشد
و دقیقه [illegible] بوده باشد که رقم هفت است بجهت انکه [illegible] از کواکب یکی بغیر ثانیه [illegible]
نموده بود که در زحل بنماید [illegible] رقم برج بوده باشد [illegible] رقم درجه بوده باشد اما معرفت
[illegible] ساخته میشود از قمر بجهت انکه معرفت کند تا ظاهر شود موضوعی که در ان بوده است نزد ابتداء
قتال و فتح [illegible] تا وقت سوال انجنانکه قسم از اقسام نظر که بوده باشد دلالت کند ان بر صحابت
آن امری که بسبب انقضا خلل باشد است و بر یاد شدن ان و تمام بوده شدن ان باندازه انچه قمر نظر بان
میکند از سعود و نحوس [illegible] سکون و آرام و نیز نظر میشود که چند جزء میباشند طالع
و قمر [illegible] طالع و جمع میشود عدد [illegible] پس عدد ان اجزاء میباشد ایام یا شهور و در مقابله
از برای [illegible] از برای [illegible] برج یک ماه و اما شناختن مقدار لشکر در قلت و کثرت ان و در دست
بودن انچه بتو رسیده است از عدد ایشان پس [illegible] انچه میانه قمر است تا عطارد [illegible] در هر
درجه یک برج یک [illegible] عدد [illegible] مضاعف کن انچه بتو رسیده است از عدد لشکر
بجهت انکه عدد تحقیق [illegible] تخمین ان میباشد و اگر عدد برج فرد است پس عدد انچه بتو رسیده
صحیح است و اگر در این صورت که عدد برج فرد باشد [illegible] مانند که برج صحیح نشود
که عدد برج زوج شود پس حقیقت عدد لشکر از انچه بتو رسیده است [illegible] نیز
کثرت و قلت ایشان از کثرت انچه میانه قمر و عطارد میباشد از برج و طویل المطالع بودن
ان برج [illegible] قلت عدد ایشان از قلت عدد ان برج و قصیر المطالع بودن [illegible]

ان بروج کثیر المطالع بوده باشند دلالت کنند نیز بر کثرت ایشان و اما شناختن عدد و مکر
دشمن و کیفیت از این پس در این باب نظر کن بسوی زحل و قمر پس اگر بوده باشد که نظر کنند بسوی طالع
مثلث دلالت کند بر مکر و عدد و اگر مقارنه کند مریخ قمر را دلالت کند بر اراجیف و اختلاف رای
و تشویش خاطر ایشان و اگر نظر کند عطارد بسوی قمر و طالع دلالت کند بر مکر و خدعه و اگر مشتری
یا زهره نظر کنند بایشان دلالت کنند بر سلامتی نیت ایشان و دوری بودن ایشان از مکر و خدعه
و هر گاه عطارد فاسد یا محترق بوده باشد حکم کن بغدر و فریب و مکر پس اگر مریخ با عطارد بوده
باشد مکر و خدعه ایشان فاش و ظاهر خواهد شد و پوشیده نخواهد ماند و اگر زحل با عطارد باشد
و او در تحت الشعاع پس بدرستیکه مکر منتشر خواهد شد و بوده باشد ان مکر در میان ایشان فتنه
بعد از ان نظر کن بسوی عطارد و زحل هر گاه مخطوط ایشان از در طالع و نیز در انتهای عدد را آنجا
طالع است علم چنین هر گاه اتصال ناظر بطالع در بیت عقد از صاحب طالع خواهد بود نسبت بصاحب
سابع مقدر شد او تمام کرد ان صاحب طالع ابتدا شود و اگر ایشان را این صفت در سابع با ناظر
باشد یا فتح پس ابتدا مکر از صاحب سابع خواهد بود نسبت بصاحب طالع و از برای او بر صاحب طالع
تمام کرده ان مکر و اگر قمر فاسد یا فتح بمریخ و مریخ در طالع بوده باشد و از برای قمر شرکت یا قوتی
در طالع بوده باشد مضرت و بلیه بلا ... از برای لشکری که در ... جنگ و
ابتدا کنند بان ... اگر عطارد در خداوند طالع باشد یا زحل و ایشان ... باشند واقع
شود مکر و فریب بانحوی که تبوع ایشان و میروند و اگر زحل بقبها ... خداوند طالع باشد ... فاسد
کرده ان مکر و انجامت که مکر ... ایشان شده است این مکر نزد ایشان فاش شود و اگر عطارد در ...
صاحب طالع باشد ... باشد انجامت که مکر ... ایشان شده است اطلاع بر ان مکر بهم نرسانند
تا آنکه برسد بایشان اثر شر و اگر خواهی که متمکن گردی بر دشمن و مکر کنی ... بهتر آنست که اختیار
کنی از ادوار وقتی که قمر در دلو یا عقرب یا اسد یا حوت یا قوس بوده باشد ناقص النور یا تحت الشعاع
در حالت ... و مشتری ... و زهره ... یا ناظر یا ... متصل باشد ... قمر

نیز ناظر

نیز ناظر طالع پس بدرستیکه اگر چنین اختیار کنی ظفر یابی باذن الله تعالی بر دشمن خود و برسی بانجح
میخواهی و اگر خواهی بدانی که کدام از دو فرقه جنگ را ابتدا کنند بر ایشان بنگر که طالع از
برای کسی است که از پیش بسوی جنگ میرود و هفتم از برای جماعتی است که قصد میشود بجنگ
و سبب قتال انما اشارت است عاقبت ان چهارم پس خواهی دانست از خداوندان این مواضع و کیفیت
سعادت و نحوست هر گاه منتهای ایشان یا نحوست و سقوط ایشان و حلول سعد یا نحوس در ان مکانها حقیقت
امر او بدرستیکه قمر هر زمان که نقل نور مریخ را بسوی زحل کند و سعود ناظر باشند باو و او در
موضع بوده باشد که از برای او در آن موضع مزاحمت و قوتی بوده باشد دلالت کند این احوال بر طول
حرب و انساء آن و در بنا لدکثیت آن و دانسته میشود وقت انقضاء حرب از تربیعات و مقابلات
و دوران و تبدیل شکل شمس هر گاه بوده باشد در ابتداء جنگ در تربیع طالع یا تربیع قمر پس در تربیعات
نحوس یا طالع یا قمر شکسته میشود حرب هر گاه در مقابله ایشان باشد پس در مقابله ایشان شکسته میشود و
هر گاه بوده باشد در تثلیث پس در تثلیث او با طالع یا قمر یا مثنی شکسته شود حرب و اگر در طالع
باشد شمس دلیل کند بر بعد منقضی شدن آن در اندک زمان و ما الحال حرب از وقوع صلح و
انشناخته میشود از سهم الصلح و ان سهمی است که گرفته میشود از قمر تا عطارد و طرح میشود از طالع
پس اگر بوده باشد در بعضی مثلثات این سهم در مواضع جید از فلک و سعود ناظر بسوی ایشان
یا بعضی از سعود مقارن ایشان دلالت کند بر آنکه امور بصلح خواهد انجامید هر گاه واقع شود قمر
در ابتداء قتال در ششم یا در دوازدهم یا صاحب خانه قمر در یکی از این دو خانه باشد یا خداوند
خانه اش در یکی از این دو خانه یا نیرین در اواخر بروج بوده باشد دلالت کند بر جبن لشکر و ترس
ایشان و متمکن شدن ترس در دلهای ایشان هر گاه واقع شود خداوند مثلثه اجتماع یا استقبال
مقدم بر قتال در مکانهای جید از طالع ابتداء قتال یا نظر بسوی جنگ دلالت کند بر جنگی
در صلح و اگر خداوند اول مثلثه در مکان جید و خداوند دوم در مکان ... بوده باشد
بوده باشد اول جنگ خوب و آخرش بد و اگر موضع اجتماع یا استقبال مقدم در ابتداء سؤال یا

رفتن بجمعی خاص مخصوص بین الحصین بوده باشد در هشتم یا چهارم دلالت کند بر مذلت لشکر و ترس
و منقاد شدن ایشان و همچنان که جنگ کننده اراده داشته باشد که مصالحه کند با دشمن خود
التماس کند از او واجب است که قمر بعد از قمر در طالع یا ناظر بجو طالع از تثلیث یا تربیع و بود
باشد زاید النور والعدد و صاحب طالع با او بوده باشد در حالتی که مستقیم السیر بوده باشد
یا آنکه قمر متصل بوده باشد بصاحب طالع و اگر قمر نزدیک بیت یا شرف خود بوده باشد و رونده
باشد بصاحب طالع بهتر است و نیز واجب است که عطارد سالم از نحوس بوده باشد ناظر بسوی قمر
و مشتری و زهره بجهت آنکه اگر عطارد منقلب بوده باشد بعقارب یا تربیع اجابت نشود خواهش مصالحه
او و اگر بوده باشد خداوند طالع و خداوند سابع هر یک در خانه دیگری دلالت کند بر صلح نه قتال و
همچنین اگر بوده باشد اتصال میانه ایشان به تثلیث یا تسدیس و یکی از آن دو قبول کند دیگری را دلالت
کند بر صلح و بوده باشد ابتدا و اظهار خواهش صلح از آنکه [illegible] باشد پس اگر نظر کند از تربیع
یا مقابله بوده باشد صلح بعد از نزاع و اگر یکی از ایشان قبول کند دیگری را و آن دیگر راجع بوده باشد
یا در موضعی از آن دیگر بوده باشد ناموافق او و مانند هبوط او یا در هشتم طالع یا ششم یا دوازدهم
دور کرده شود [illegible] آن دیگر بعد از آنکه ایمن گردانیده شود و اگر یافتی خداوند طالع را در غایت
یا خداوند عاشر را در وسط السماء و قمر متصل بخداوند وسط السماء و سعدی ناظر بقمر و ناظر بوسط السماء
بگو که دوام صلح میانه [illegible] و هر کدام از صاحب طالع و صاحب سابع که شهادت و قوتش
در وسط السماء بیشتر بوده باشد [illegible] و اگر یافتی سعدی با قوت را
در طالع که از برای آن سعد بوده باشد حظی در سابع صلح [illegible] بصدق و راستی بوده باشد
[illegible] و اگر آن سعد منحوس بمریخ بوده باشد [illegible] کذب و خدعه و اگر بوده
باشد آن کوکب در طالع است و از برای او حظی در سابع می باشد که گفتیم که دلالت میکند بر صلح و
واسطه بودن او در صلح عطارد [illegible] بوده باشد واسطه صلح نویسنده [illegible] و اگر مشتری باشد
[illegible] مصالحه کنند [illegible] و اگر مریخ باشد واسطه بوده باشد لشکر [illegible]

کشان

کشان ایشان که اراده دارد دیگری را و در وقع [illegible] و اگر زحل بوده باشد واسطه شیخ بزرگی صاحب
تجربه باشد [illegible] است از طالع
و سابع [illegible] اگر شمس باشد بوده باشد واسطه رئیس قوم و او خواهش داشته باشد
مصالحه را و متوجه امر مصالحه باشد و اگر زهره باشد دلالت میکند بر آنکه واسطه مردی باشد نیکو
[illegible] و اگر قمر باشد بوده باشد واسطه مردی [illegible] مقصودی
نداشته باشد مگر آنکه منقلب بمریخ بوده باشد [illegible] است و هرگاه سعود
متمکن بوده باشد [illegible] بوده باشد یا سعدی مقارن او یا باشد در موضع
جید [illegible] و اگر خواهی که بدانی
حال جنگ [illegible] ملاقات شوند [illegible] دو گروه با
یکدیگر [illegible] مریخ [illegible] بعد از آن
قمر [illegible] ملاقات شوند [illegible] ایشان
دلالت کند [illegible] ملاقات شوند [illegible] دلالت کند بر سکون
و آرام و هرگاه ملاقات شوند عطارد دلالت کند بر [illegible] گفته اند
[illegible] که مریخ [illegible] درجه [illegible] درجه عقرب
جنوبیست [illegible] درجه دلو مغربیست [illegible] درجه [illegible] شمالیست
پس هرگاه [illegible] باشد پس غلبه و ظفر از آن [illegible] که مریخ در جهت او [illegible]
باب [illegible] در محاصره شدن شهرها و فتح حصارها [illegible] هرگاه سؤال شد
از شهری که محاصره میشود یا نه و اگر محاصره شود فتح میشود یا نه و اگر فتح شد فتحش بصلح است
یا غلبه و همچنین اگر فتح شد اسیر میشوند اهلش یا آنکه امان داده میشوند و هرگاه امان داده
شدند یا شرط از برای ایشان شد وفا خواهد شد آن شرط یا مکر بکار ایشان برده میشود پس اگر
شناسی طالع بناء آن شهر را و موضع شمس [illegible] کواکب را اعتماد بر آن کن [illegible] السعود و نحوس

نسبت بان بعمل آورده و مدت خطه انتها او از ابتدا و اکر شناختن ابراو شناختن زمان ولادت ولی

از ابا زمان جلوس و ولایت او داردان شهر پس اعتماد کن بران بجهة انکه دلیل والی اکر فاسد شود

فاسد کند امر شهر را و اکر از اینها هم نشناسی پس وقت سؤال طالع را بر پا کن و معین و مشخص نما

که طالع و قمر دلیل شهر است پس اکر در درجات طالع نحسی بوده باشد دلالت کند بر انکه محصور

شود و اکر نحس زائل شده باشد از طالع بدانکه هم زال شده است محاصره ان بهم حیله شده است و اکر نحس بعد

در نهایت طالع باشد یا در اول باید قوم باشد پس هنوز محاصره نشده است و نزدیک باشد که محاصره شود

و اکر در عاشر سعدی بوده باشد ان شهر پا برجا ماند و کشوده نشود و اکر در ان نحسی بوده باشد

بغلبه کشوده شود و اکر سعدی در خانه عاشر بوده باشد و نحسی در نفس مکن عاشر کشوده شود

با مان و اکر عطارد ناظر باشد سعدی و نحسی بوده باشد میان ایشان شرط و صلح و اکر عطارد در

ان وقت با نحوس بوده باشد غدر و مکر شود در حق ایشان و وفا بشرط نشود از برای ایشان و اکر عطارد

با سعود باشد وفا شود از برای ایشان با مان و شرط و اکر سعدی در مکن عاشر باشد و نحسی در خانه بعد

از سعد دلالت کند بر فتح ان و سلامت اهل ان از قتل لیکن ایشان را بر بندکی کیرند و اکر نحس زائل

شده باشد از عاشر نجم و سعدی در عاشر باشد دلالت کند بر انکه اهل اسیر شوند و مقهور کردند و اکر

صاحب طالع مشتری بوده باشد با قوت دلیل ... از برای اهل دان ... بوده باشد یا در ... مار

الوتد بوده باشد که ناظر بوده باشد در موضع خود نسبت بطالع دلالت کند بر سالم ماندن از جنگ و

کشوده شود بصلح و سالم مانند اهل ان از قتل و اکر بجای مشتری زحل با ... حال بوده باشد و سعود از ان ساقط

و مریخ بان ناظر و قمر نحس باشد بمریخ دلالت کند بر فتح ان بغلبه و کشته شدن هر کس که در ان بوده باشد

مکر اندکی و اکر خواهی بدانی که سؤال شود از شهری که محاصره شده باشد پس نظر کن ببرجی که والی برانشهر مسلط باشد

و بصاحبش و چکونه است نظر سعود و نحوس بایشان و مدار خطه کن که قمر کجا می باشد پس اکر متصل به

مریخ بوده باشد بدون نظر مریخ و قمر دلالت کند بر شدت قتال پس اکر برج ان و صاحبش با وجود

ان نحوس بمریخ باشد دلالت کند بر فتح ان شهر بقهر و غلبه و بر مباح شدن انچه در انجا باشد و

برکثرت

برکثرت قتال بر اهلش و اکر بجای مریخ در انچه مذکور شد زحل بوده باشد دلالت کند بر طول قتال

میانه اهل ان شهر با دشمن ایشان که محاصره نموده اند ایشان را با نعایت که هر یک از ایشان بهلاک رسند

از اندیکر و اکر مشتری ناظر بقمر و دلیل ان شهر از برج و صاحبش بوده باشد کشوده نشود ان شهر

قلعه دشمنان بلکه بر انجمله بصلح و اکر زهره یاری کند مشتری را و قمر ناظر باشد بزهره یا زهره ناظر

باشد بقمر دلیل ان شهر غالب شوند اهل ان شهر بر کسانیکه محاصره نموده اند ایشان را و بر کردند ایشان بخیبت

و خسارت بدون ظفر و اکر نیرین به تربیع نحوس باشند پس بد است که قمر هر وقت که تربیع کند با نحوس

بر هیجان در آورد امر قتال را خصوصا هر کاه ابن حالت با مریخ بوده باشد و اکر در ان روز تربیع قمر با نحوس

سعود ناظر بقمر باشد باعث سکون و رفعت امر قتال شود پس اکر خواهی که بشناسی حقیقت امر قتال

را نظر کن ببرج ان شهر و بشناس صاحبش را که سعد است یا نحس و تحصیل کن درجاتی را که میان ان و قمری

باشد در درجاتی را که میان قمر و طالع می باشد پس اکر صاحب برج شهر نحس بوده باشد بعدد ان درجات

از شهور طول قتال بوده باشد و اکر صاحب برج شهر سعد با قوت بوده باشد بعدد ان درجات

یعنی یکی از ان درجات که تحصیل شد یا میان قمر و صاحب طالع و یا قمر و طالع بعدد ان درجات

روزها و اکر صلح بوده باشد سعود بر دلیلهاء شهر و قمر و طالع مسئله حکم کن با سلامتی اهل ان شهر

و هر زمانیکه صلح براده ... بوده نحوس بوده باشد حکم کن با نچه میرسد ان شهر را از شر و حرب

و ضرر و هر کاه در ... سؤال نحوس بسهم السعاده که مقرب بوده باشد ناظر باشند و سعود ساقط

از ان نحس و سهم السعاده برخود و اهل شهر را شدت و سختی رسد و اکر خداوند سهم السعاده سعدی

بوده باشد و سعود ناظر بسهم باشد و هم بصاحب سهم و با قوت باشند ان سعود ناظر دلالت کند

ظفر یافتن اهل شهر و سلامتی ایشان و بر کشتن دشمن از ایشان بی حصول مطلب و هر کاه قمر زائد النور باشد

دلالت کند بر طول حرب میانه اهل شهر و دشمن ایشان و اکر ناقص النور بوده باشد دلالت

کند بر زود مفتوح شدن ان و اکر قمر با یکی از نحوس مقارن بوده باشد دلالت کند بر دشواری فتح

ان و اکر تحت الشعاع باشد متصل بزهره و زهره در حالتی که مغرب باشد داخل شود در شعاع قتال

یعنی خفاء مغیب جهر باشد دلالت کند بر سلامتی آن و اینکه کشوده نشود و اگر قمر میان عاشر و سابع باشد
متصل بنحسی و مطارد دلالت کند بر سلامتی آن و نجات اهلش و اگر ناظر بمشتری یا بزحل باشد از تثلیث
دلالت کند بر اینکه مفتوح گردد بامان بعد از مدتی و اگر قمر میان عاشر و سابع نحس بوده باشد دلالت کند
بر زود مفتوح شدن آن و اگر میان سابع و چهارم بوده باشد محض و بمریخ دلالت کند بر محاصره شدید
و کشوده شدن حصار یا شهر بعد از قتل عام و ریختن خونهای بسیار و اگر قمر در میانه رابع و طالع
یا میانه طالع و عاشر بوده باشد از تربیع یا مقابله مریخ دلالت کند بر بعد فتح شدن آن و اگر قمر در میانه
رابع و عاشر باشد و مسعود بمشتری بوده دلالت کند بر برگشتن لشکری که محاصره نموده اند شهر و بر متفرق
شدن ایشان و هرگاه برود شخص بسوی شهری که کس بوده باشد طالع از برای او و سابع از برای اهل شهر پس
اگر خداوند هفتم مشتری بوده باشد یا زهره در آن بوده باشد کشوده نشود مگر بصلح و اتفاق نیکی
میان ان دشمن و اهل شهر خواهد شد و اگر زحل در هفتم باشد و در انصراف حظ و از نظر سعود ساقط
پس شهر کشوده شود و اهلش اسیر شوند و اگر در اینوقت که زحل در هفتم میباشد مشتری در طالع
باشد مقابل زحل دلالت کند بر صلح با اهل شهر و اگر زحل در طالع باشد و مشتری از آن ساقط
لشکری که بر گرد شهر اند اهل شهر ایشانرا منع کنند از آن و اگر ناظر باشد بر زحل مشتری نبوده باشد
ساقط از آن بوده باشد میان آن لشکر و اهل شهر اول قتال و بعد از آن صلح و اگر مریخ و مشتری
هر دو در طالع بوده باشند دلالت کند بر حرب عظیم میانه ایشان و در عاقبت امر ایشان بصلح منجر
شود و همچنین اگر بوده باشد مریخ و مشتری در هفتم و اگر در سابع همین مریخ بوده باشد و
فاسد کند قمر را و ساقط باشد از آن نحس دلالت کند بر حرب شدید و ضرر عظیم بر آن لشکر
و اگر همین مریخ فقط در طالع بوده باشد و فاسد کند قمر را دلالت کند بر شکست خوردن لشکر
و ظفر یافتن اهل شهر بر ایشان و نقل شده است از نمودار که گفته است که هرگاه سؤال شود
از شهری و طالع را گرفتیم یا فوق الارض منحوس بحلول یکی از نحسین در آن یا در تربیع یا مقابله آن
و قمر یا صاحب طالع منحوس یا فاسد یا ساقط پس بدرستیکه آن دلیلست بر بدی حال آن شهر و ظفر یافتن

دشمن بران

دشمن بران و اگر طالع یا صاحبش مسعود باشند و نحس نبوده باشد پس بدرستیکه اهل شهر در
تنگی محاصره خواهند بود و اگر صاحب طالع در هشتم یا هفتم یا دوازدهم باشد بوده باشند اهل
آن شهر در غم و بلا خصوصا اگر تحت الشعاع بوده باشد یا قمر با یکی از نحسین مقارن بوده باشد و اگر
صاحب هشتم و صاحب هفتم در طالع بوده باشند و هر یکی از ایشان نحس باشد یا شمس نزدیک
بطالع بوده باشد بقدر نور کوکب یعنی بقدر جرم آن پس تحقیق که کشوده شود آن شهر و وقت
کشوده شدن آن منحوس شدن درجه طالع است یعنی بحلول نحسی در آن یا منحوس شدن خداوند
طالع یا احتراق یا تحول شدن تحت الشعاع یا هبوط یا رجوعش و اگر نحوس و سعود هر دو ناظر
بوده باشند بسوی طالع و بصاحب طالع و بقمر بعد از آن شهر جنگ خواهد شد و عاقبت امر ایشان بصلح
منتقل شود و اگر داخل شود در یکی از اوتاد سعدی که در آن نبوده باشد مفتوح شود
بصلح و اگر سعدی در طالع یا با صاحب طالع باشد یا طالع و صاحبش و قمر سالم باشد از نحوس
کشوده نشود و اگر سعدی در دهم باشد باید اهل شهر را کسی که یاری کند ایشانرا و شناختن
آن معین بحسب طبع آن سعد و برج دهم میباشد چنانکه اگر آن کوکب شمس بوده باشد در حمل بوده
باشد معین ایشان پادشاه باشد و اگر مشتری بوده باشد مردی از بزرگان و روسای بلدان
باشد و اگر زهره باشد مردی از جوانان زیبا صورت باشد و اگر عطارد باشد معین یکی از کتاب
و نویسندگان باشد یا بحیله اعانت حاصل شود و اگر قمر باشد معین صاحب پستی و فضل و اگر مریخ
در جای نیکو خانه بطرف راست طالع یا صاحب طالع یا در موضع نیکوئی از طرف چپ طالع یا مشتری و
ناظر بقمر و طالع بوده باشد بنظر پسندیده دلالت کند بر آنکه یاری اهل شهر از سرکردگان لشکر باشد
و اگر در موضع نیکو باشد ناظر بطالع و مشتری خود دلالت کند بر آنکه دستکاری اهل شهر عسکر و جند
باشد و اگر در طالع نحس مستقیم السیر باشد دلالت کند بر قوت شهر و شجاعت اهلش و اگر آن نحس
زحل باشد در حالتیکه صاحب طالع یا صاحب شرف طالع باشد بوده باشد اهل شهر ترس و تنگی
بدکردار و اگر آن نحس که در طالع میباشد راجع باشد شکست خورند اهل شهر و ظفر یابد بر ایشان دشمن

ایشان و همچنین اگر صاحب طالع در رابع بوده باشد و اگر صاحب طالع منحوس بوده باشد بعضی از اوتاد
دلالت کند بر مفتوح شدن آن شهر و مال آن شهر بتاراج رود و اهلش کشته گردند و همچنین اگر صاحب طالع
ساقط و منحوس بوده باشد دلالت کند بر شدت محاصره و کثرت قتال و اگر سعود در طالع یا اوتاد
طالع غریب باشند و در حظوظ خود نبوده باشند و از برای ایشان در طالع دلالتی نبوده باشد دلالت
کند بر مفتوح شدن بصلح و اگر سعدی که در طالع میباشد صاحب هفتم یا دوازدهم باشد بغلبه آن شهر
مفتوح شود و اهلش را مکروهی نرسد و اگر نحوسی که در طالع و اوتاد طالع میباشند در حظوظ خود
و دال بر طالع باشند اندک دلالتی بوده باشد فتح آن شهر بسبب خصومتی و دشمنی که میان اهل آن شهر
بهم رسد و واجب است که نظر شود از برای اهل شهر و حصار شان بطالع و قمر و از برای رئیس شهر و اصحاب
طالع و از برای اهلش اند و قمر بحسب آن حکم شود از برای هریک و هرگاه سائل شخص آن شهر که با ایشان
قتال میکند بوده باشد که آیا فتح میکند آن شهر را یا نه یا قدرت بر اهلش بهم خواهد رسانید یا نه
در این وقت قرار دهد طالع و صاحبش را از برای آن شخص سائل که لشکر کش است و هفتم و خداوندش را
از برای آن شهر و صاحبش پس هر کدام که منحوس یا فاسد بوده باشد باحتراق یا هبوط یا رجوع دلالت کند
هلاک مدلولش و اگر یکی از نحوس دلیل سائل یا مسؤل عنه نزدیک بوده باشد بطالع اندکی مثل آنکه صاحب
طالع نزدیک بوده باشد برابع یا صاحب رابع نزدیک بوده باشد بطالع بقدر جرم و نور خود پس هر کدام
که دلیلش داخل طالع اندکی کند دلالت کند بر بلاء و خصمش و بازستاندن از او و در این باب استعانت بجوی
بقمر پس اگر ... باشد یا صالح و در میان عاشر و طالع یا میان طالع و رابع باشد دلیل سائل خواهد
بود و اگر در آن نیمه دیگر بوده باشد قمر دلیل مسؤل عنه خواهد بود و اما اختیار وقت محاصره شهر و
حصار هر گاه که قصد فتح آن بشود پس بهتر از برای آن آنست که قمر ناقص النور بوده باشد منحدر در جنوب
و سعود ناظر بآن و هر نظر که بوده باشد و اگر مقارنه بوده باشد بهتر است و مریخ در برج مؤنث بوده
باشد بتثلیث قمر و باید که طالع برج طویل المطالع و مستقیم الطلوع بوده باشد و سعود ناظر باشند
طالع پس هر وقت که اختیار در این نهج نموده امید داشته شود مفتوح شدن آن باذن الله تعالی و هرگاه

قمر متصل

قمر متصل بوده باشد بتثلیث مریخ نیک تر خواهد بود و محذور کن از نظر زحل و در این حالت سعی کن
در سقوط آن دلالت میکند بر ... و ... حکایت شده است که این مطلب و مرتبه در محاصره
شهر واسط بتجربه رسیده است پس آسان کردانیده است خداوند تعالی فتح از او و گفته است فضل بن
ابی سهل که هر وقت که قصد غارت و ... دادن لشکر ... شهرها یا حصارها یا غارت ... داشته باشی
آن است که بنصف النهار در روز ... ساعت ... در روز شمس یا نصف ساعت اند و ...
غارت خلاف آن بوده اند در روز نصف ساعت اند و گفته اند که دلالت میکند بر ضعف و سستی و کمی فایده
آن و باید که طالع وقت خانه کوکب سعدی بوده باشد و آن سعد مشرقی بوده باشد در طالع یا عاشر یا
یا ... خداوند ساعت یا آن سعد یا سعدی دیگر بوده باشد و هر زمان که در طالع سعدی بوده باشد
دلالت کند بر غنیمت ... و سلامتی نفس و هر گاه قمر مقارن سعدی بوده باشد دلالت کند بر ورود
و هر گاه متصل شود بسعدی ... که زائد النور بوده باشد دلالت کند بر آسانی سفر و کام ... اهل
و خصوصا آنکه طالع و قمر در برج مستقیم الطلوع بوده باشد و این سخن را بعضی ثبت کرده و ثبوت ... او
از علما بابل در این باب گفته اند بجهت آنکه بروج معوجه دلالت میکند بر دشواری امر و خصوصا بروج منقلبه
که با ... دشواری امر و منفتح شدن مطلب و مقصد میباشد هر گاه در اینجا شمس در طالع
بوده باشد دلالت کند بر ضبط و ... و نفاذ امر و لیکن ... بغنیمت و فائده بد است یا اتفاقا که
با باشد که جنگ کننده دست خالی برگردد و خصوصا هر گاه شمس در برج مؤنث بوده باشد یا در هبوط
خود و نحوس ناظر بآن و قمر در طالع در اختیارات ... یا ... متصل بسعدی باشد یا منحوس نباشد
دلالت کند بر استعلا و قوت خصوصا اگر در شرف خود و صاحب شرف سالم باشد از احتراق و رجوع و ...
مثالی که سائل سؤال نمود از شمس ... قصد آن شهر کرده ... باشد حال آن شهر و آیا فتح
بر آن بهم میرسد یا نه طالع دلو ... شمس در اسد و کوکب مشتری در اسد و عطارد در اسد و زهره در سنبله
و مریخ میزان و زحل قوس و قمر سرطان ... طالع و صاحبش و ستاره که منصرف شده است از آن
از برای شهر است که قصد آن نموده است بجهت آنکه اسد است ... و ... صاحبش متصل به

تمام نبود سهم است بعد از شمس صاحب هفتم در وتد در خانه خود متصل بزحل که صاحب طالع است از تثلیث
و نظر موقت شد دلالت کند بر این اوضاع بر وقوع صلح میان دو فرقه و ابتدا رغبت و اظهار آن از اهل [شود]
بجهت آنکه شمس در وتد هفتم متصل میشود بزحل عکس صاحب کتاب گوید که من میگویم که نکبت محارب
جنگ کننده وقت است که خداوند طالع منحوس یا محترق یا راجع یا هابط باشد و همچنین حال الخصم هرگاه
خداوند طالع سابع باین احوال بوده باشد و نیز گفته است که مکروه است از برای پادشاه جنگ کننده
که سفر کند در حالتی که خداوند طالع در هشتم باشد و اگرچه در شرف خود باشد هر ناحیه که نیز بود آن
سعد میباشد غلبه از جانب است و نیز گفته است که زحل از برای شرق است و مریخ مغرب و نیز هم
جنوب و مشتری شمال و عکس آن است بعد از نحوس طالع یا با خداوند هفتم مگر آنکه طالع حمل یا اسد
باشد **باب یازدهم** در احوال الغایب و قدوم او اما احوال الغایب هرگاه پرسیده شد از غایبی که آیا زنده
یا مرده پس نظر کن بصاحب طالع و قمر پس اگر بعید باشند در چهارم طالع یا هشتم یا محترق یا در هبوط یا با ما
هشتم پس او مرده است و اگر یا در فتح صاحب طالع را بدو و از نحس یا نحوس یا ناظر یعنی او یکی از دو نیز بود
شهادت سعود پس او مرده است یا اسیر و بند کرفته شده است یا او یا محبوس پس حکم کن براو بمرگ و اگر نحوس
ناظر باشند بر نیرین بدون شهادت سعود دلالت کند بر مرگ و قمر هرگاه متصل باشد بکوکبی که در رجعا
باشد دلالت کند بر حسن عاقبت و صلاح و قدوم آن در دو او معجا نحوه هرگاه متصل بوده باشد
بکوکبی که در چهارم باشد یا در ششم یا هشتم باشد دلالت کند بر مرگ همچنین هرگاه قمر در چهارم باشد
متصل بکوکبی که در رجعا باشد دلالت کند بر سلامتی و هم چنین هرگاه قمر در عاشر باشد متصل بکوکبی
در چهارم طالع باشد دلالت کند بر مرگ هرگاه قمر منحوس باشد متصل بصاحب چهارم و اندر هبوط خود
یا راجع یا محترق از شعاع دلالت کند بر مرگ هرگاه فاسد باشد قمر یا خداوند خانه او یا خداوند طالع دلالت
کند بر مرگ بسختی تا آنکه خداوند طالع فاسد یا منحوس باشد که دلالت کند بر مرگ هرگاه قمر در چهارم
باشد متصل بکوکبی در طالع بمیرد بمردن بلا علت پس اگر چهارم عقرب باشد غرق شود و اگر متصل به
مریخ باشد کشته شود یا غرق که هرگاه مریخ در برج اسد باشد دندگان او را بخورند یا انکبتی از

در نیکان یا ورسد و بمیرد و هرگاه متصل باشد بزحل باشد کشته از سموم یا در ده یا از بلندی یابد که شد
که کسی او را نمی طلبد نکشد و اما قدوم غایب پس در این باب نظر کن بر طالع اگر بعید باشد در طالع
یا عاشر یا در رفع کند نیز بخود را بکوکبی در وتد یا ناظر باشد طالع دلالت کند بر قدوم غایب
اگر در هفتم یا چهارم بعید باشد بعید باشد آمدن دشوار بعید نشود و هفتم دلالت کند
بر آنکه غایب در است که در آن بوده است عفو نیز بود نباید آمده است و اگر در هفتم
طالع باشد یا نهم یا سیم متصل بکوکبی در طالع در راه آمدن خواهد بود و هم چنین هرگاه خداوند
طالع در هشتم طالع یا دوم باشد متصل بکوکبی در عاشر و اگر خداوند طالع ساقط باشد و متصل
باشد بکوکبی و هرگاه متصل باشد خداوند طالع و قمر بکوکب راجع یا بعید باشد خداوند طالع ساقط
و متصل باشد بکوکبی که در وتد باشد یا ناظر باشد بطالع دلالت کند بر زود آمدن و هرگاه متصل
بوده باشد خداوند نهم یا قمر بکوکبی راجع یا بوده باشد خداوند طالع راجع و آن ناظر بطالع دلالت
کند بر قدوم غایب و هرگاه خداوند طالع منحوس باشد دلالت کند بر دشواری سبب از داشتن آمدن او
و اگر خداوند طالع نبوده باشد بنحوی که ذکر شد پس نظر کن بقمر پس اگر در رفع کند بخود را بخداوند
طالع در طالع یا نزدیک بطالع دلالت کند بر آمدن نیز و بعد اگر در هفتم و نهم و سیم باشد متصل
بخداوند طالع دلالت کند بر آمدن و اگر منصرف باشد قمر از کوکبی که در طرف چپ طالع است یعنی تحت
الارض و متصل باشد بکوکبی در طرف راست طالع یعنی فوق الارض دلالت کند نیز بر قدوم غایب
و اگر قمر ساقط باشد متصل از طرف راست طالع بکوکبی در عاشر دلالت کند بر قدوم غایب بلی در رجعت اگر
در طرف چپ طالع باشد در وتد بعید باشد آمدن و اگر خداوند خانه قمر منحوس بعید باشد دلالت
کند بر دشواری در تعویق آمدن صاحب کتاب گوید که میگویم من که دلیل غایب خداوند طالع است
اگر سؤال از مبهم بوده باشد معین نکند که آن غایب صاحب است یا فرزند یا پدر یا زوجه و امثال آنها
اگر سؤال کند از نساء پس دلیل آن کوکبی است که در نهم است و اگر سؤال کند از فرزند پس
از پنجم و اگر سؤال کند از برادر پس از سیم یا پدر پس از چهارم و سعادت و نحوست آن کوکب دلالت

میکند بر حال او و در سفر شرف اند سلامتی یا نکبت و مکانات نحس و یا نحوس طالع یعنی خانه اول و موضعی که
از فلک مسعود یا منحوس شده است یا کوکب دلالت میکند بر ابتدای کار و یا بدانچه عود و عقد و ترتیب غیر آن
و بود نحس خداوند طالع در طالع یا در وتد هم که نحو اهل دلالت طالع چو مسعود یا راجع بود نحس خداوند طالع یا کوکبی
دلیل سفر است و اتصال خداوند طالع بخداوند عاشر یا خداوند عاشر بخداوند طالع یا واقع شدن خداوند طالع
در عاشر یا خداوند عاشر در طالع یا قبول یا غیر یا خداوند طالع یا ابتدا الکواکب مسعود بسوی طالع یم اهل دلالت
میکند بر اقبال او بجمیع و تقدیم غایب و کوکبی که منصرف شده است از ان خداوند طالع دلالت میکند بر حالت
گذشته او و کوکبی که بالفعل متصل باشد یا نمیباشد دلیل است بر حال که در ان میباشد بالفعل و کوکبی که تابع
که متصل شود باو دلالت کند بر حال مستقبل او و منازل او نیز باشد که اعداد کوکب دلیل امور غایب و ورود
انتفاع بموضع آن آنکه کواهی دهد قمر از برای خداوند طالع بجهت انکه لسا باشد که خداوند طالع یا قوت
مسعود و مقبول باشد و بوده باشد حال شر یا کثیره و دلالت نیکو میباشد غایب مریض یا منحوس یا نکبت سیده
بجهت فساد قمر و نحوست او و حلول او در مواضع منحوسه که ملایم نبوده باشد او و در ان غالب باشد با شکل
و طبع او و تعیین شناسی این را با اینچه شاهد غموده و تجربه کرده از حال مسافرین نیکو میباشد با سعادت
و امید و اد و نیکو حال الدر ما الو معاش خود دیده باشد مریض یا نکبت سیله شده در بلد خود باقی باشد
نیکو حال صحیح البدن میباشد مضر یا فته شده و نکبت سیله در مال الخود هم انها نیز آمیزش
و اختلاط دلیل اما و صلاح و فساد اما و اختلاف سعادت و نحوست است بجهت اختلاف مواضعی که
میباشد در آنها و سعود داد که دلالت میکند بر خیر و صلاح و سعادت و نحوس بضد دلالت میکند
بر شر و غم و نکبت و مشقت پس تحسس کن آنها را و اعتبار کن و هرگاه نظر نمودی به جهت غایب پس دلیلش
که بیرون نمیاید از برجی به برج دیگر پس تحقیق که او گذشته است از موضع خود بموضع دیکر و بر آمدن و قبول
دلالت میکند بموضع موافق تر و اصلح بحال او یعنی به برجی که دلیل در آن مقبول تر بوده باشد در آن موضع
حال الغایب اصلح باشد از موضع دیگر لیکن بخصوص احتراق در مسئله غایب ردی است دلالت میکند بر اسیری
و حبس و تعب عظیم پس اگر احتراق در خانه رابع باشد یا عاشر و کسی دانی یعنی شمس صاحب خداوند خانه رابع

باشد

باشد دلالت کند بر مرگ آن غایب اگر خداوند خانه هشتم باشد از او و هرگاه در مسئله غایب عطارد در یا قمر را
در طالع یا وسط السماء یا فتحی حکم کن بر رسیدن نامه و خبر به جهت آنکه عطارد دلیل است بر خبر پس اگر خواهی
بدانی خبر یا کی خیر است یا شر نظر کن به کوکبی که عطارد یا قمر از آن منصرف شده اند و اگر بعید باشد
انصراف از سعد بوده باشد خبر و نامه بخیر و سرور و فرح و اگر بعید باشد انصراف از نحس بوده
باشد در انغم و شر و اگر بر سیده شود از نامه که آیا حق است یا باطل نظر کن بعطارد و اگر بعید باشد
در برج منقلب منظر کند بسوی انتیج ان نامه و خبر دروغ است و اگر در برج ثابت باشد و مشتری ناظر
باو آن حق است و اگر سؤال شود از چند غایب که بدانی احوال ایشان مختلف است پاره مسعود و پاره منحوس
و هم چنین بعضی راجع و بعضی عائد بر خیر است که شده و بعضی مقید و بعضی محبوس این مطلب ممکن نباشد
که بیک طالع دانسته شود این بیت که دلیل این مطلب قمر است پس باید که اسم هر یک را بعد از ان سیر داد
قمر را بسوی اتصال اول و دوم و سوم و چهارم بقدر عدد اشخاص که نام برده شده اند اتصال
اول دلیل شخص اول است که اول نام برده شده است و هم چنین اتصال دوم از برای دوم و سوم از
برای سوم و هم چنین و بحسب آنکه کوکبی که قمر متصل بانمیشود از سعادت و نحوست و استقامت و رجوع
اند و اگر اتصال بر گردد بکوکبی که پیشتر بان متصل شده اعتبار مکن ان اتصال را و لیکن انکار مکن
نیز که دو نفر یک حال بوده باشند و اقسام نظر بسیار است که کسی که نیکو کند اعتبار و تفتیش خود را بنوا
خواهد رسید بسوی خداوند تعبیر این نوع الست که هرگاه سؤال شده از دو سر کرده لشکر یا بیشتر
و تو را معلوم شود که کدام یک شوکت و قوت ایشان زیاده میباشد پس نظر در این هر دو
باب یکی است باب یازدهم در احکام سفر و آنچه متعلق بان میباشد پس هرگاه سؤال شد
از سفر که بعد خواهد آمد یا تمام خواهد رسید یا نه نظر کن بسوی شمس و قمر و خداوند طالع و
صاحب سهم السعاده و صاحب جزو اجتماع یا استقبال المقدم پس اگر بوده باشند اینها ساقط از اوتاد
امر سفر تمام گردد و سفر محقق شود خصوصا اگر خداوند طالع متصل بوده باشد بخداوند نهم
یا سیم یا مریخ یا شمس یا صاحب اینها یا پاره از اینها متصل بوده باشد بخداوند طالع که سفر محقق

شود یا تمام رسد یا انکه بوده باشد صاحب نهم در طالع یا در زائل الوقت طالع یا از فلک باشد که
زائل شود از طالع یا خداوند طالع در نهم یا سیم بوده باشد پس بدرستیکه اینها دلالت کند بر سفر میباشند
واگر بعید باشد امر بخلاف این احوال پس حکم کن که سفر محقق نشود و اگر حاصل شود حاجت خمسه در اقبال
مایل الاوتاد باشند و بوده باشد خداوند طالع متصل بصاحب اوتاد سفر که یاد شد عند که انتهاء الیه
بر سفر میکنند بعد اتصال خداوند طالع یا قمر با ایشان و با هم میاندازد که سفر محقق نشود و بمرتبه رسد
که شک در تحقق آن نبوده باشد بعد از ان باطل کردد سفر و یا تمام نرسد پس اگر دانستی که سفر محقق
میشود و خواهی که بدانی که چند مدت درنگ میباشد پس از ان میباشد بعدد درجات اتصال الساعات
یا ایام یا شهور یا از فرد رسیدن قمر بسیر خاص خود بموضع کوکبی که دلالت کند بر وقوع سفر مینماید
یا فرد رسیدن انکوکب بدرجه طالع یا قمر یا سهم السعاده یا فرد خروج کوکبی که دلیل سفر است از شعاع
آفتاب یا فرد انتقال صاحب طالع یا قمر از برجی که در ان میباشد ببرجی دیگر یا فرد رسیدن یکی از آن دو
بسهم السفر پس بدرستیکه در ان روزها که مذکور شد امید وقوع سفر میباشد اگر خداوند عز و جل
خواسته باشد و اگر خواهی که بدانی حال مسافر را در سفر بعد از انکه دانستی که انشخص مسافر میباشد پس
نظر کن بانچه در اوتاد میباشد از کواکب پس اگر بوده باشد در طالع سعدی برسد او را خیری در حال انکه
در سفر میباشد پیش از انکه مستقر کردد در جائی و اگر سعدی در هفتم باشد برسد او را
خیری در بلدی که مقصود مسافر میباشد و اگر سعدی در چهارم باشد برسد او را خیری در وقت
مراجعت او روی بنماید و اگر انسعد شرقی باشد انسعادت مال باشد بحسب صاحب خانه
ان در فلک پس اگر شمس بوده باشد انمال بوده باشد از سلطان یا ملکی یا کنجی یا شکاری یا کهانتی
و اگر صاحب خانه مشتری زحل باشد پس بوده باشد انمال از مشایخ و امور قدیمه عقار و املاک و اگر
خورشید مشتری بوده باشد انمال از جهت دینداری یا صاحبان دین داری و صالحین و فرزندان و اهل خیر و
عطا و عدالت باشد و اگر صاحب خانه مشتری زهره باشد از جانب زنان و فرح و لهو و دوستی و بوی خوش
و اگر عطارد باشد از کتابت و تجارت و بلاغت و کتابها و اگر قمر باشد از رسولان و قاصدان و خبرها

و نزدو

و نزد و تمار و اگر انسعد بکیرد مال است نحس باشد پس برسد او را خیری از جانب مغضوبان نحس بسبب سفر
بحسب صاحب خانه او بر قیاس انچه در مشتری کفته شد مثلا اگر شمس بوده باشد ان امور نحس و فساد از قبل
فسح و سرح و ... از جانب سلطان یا پادشاه باو رسد و بر این قیاس و هم چنین اگر ان سعد
مشتری یا نحس در سابع بوده باشد پس برسد او را این امور در شهری که مقصود مسافر میباشد
و هم چنین اگر انسعد مشتری یا نحس در رابع بوده باشد پس برسد او را این امور بنحوی که مذکور شد از جهة
کوکبی که صاحب خانه ان سعد میباشد در وقت مراجعت بوطن و هم چنین اگر انسعد در طالع بوده باشد
برسد او را از منفعت ان سعد بحسب صاحب خانه اش در ابتدا و سفر و هم چنین اگر ان سعد در اوتاد
طالع نبوده باشد پس اگر بوده باشد در میان عاشر و هفتم برسد او را انخیر در نیمه دوم راه که
سمت شهر مقصود میباشد بحسب دوری انسعد از عاشر و قرب بهفتم حکم کن و اگر در میانه طالع
و عاشر باشد در نیمه اول راه بحسب دوری از طالع و نزدیکی بعاشر حکم کن و بر این قیاس اگر میانه هفتم
و چهارم باشد بحسب دوری انسعد از هفتم و نزدیکی ان بچهارم در ان نیمه راه که جانب شهر مقصود
میباشد حکم کن و هم چنین اگر بوده باشد انسعد در میان چهارم و طالع بحسب دوری ان از چهارم
و نزدیکی ان بطالع در ان نیمه راه که متصل بوطن خود میباشد حکم کن در همه این بحسب طبع
انسعد و طبع خانه اش از فلک و طبع صاحب خانه و هم چنین اگر بوده باشد در اوتاد نحوسی پس بوده
باشد صاحب او از هم پس اگر بوده باشد زحل نرسیده شود براو از مرض یا درد یا بلا یا اگر برج
زحل برج حیوانی بوده باشد و اگر انبرج حیوانی بوده باشد نرسیده شود براو این بلا بسبب
از حیوانی یا بسبب حیوانی پس اگر بوده باشد انبرج حیوانی برج انسانی نرسیده شود براو از دزد
و یا خناق و خفقان و مانند اینها و اگر بجای زحل مریخ بوده باشد و بوده باشد صاحب
نرسیده شود براو امراض حاده و دندان و چیزهائیکه باعث که ... خوف بر نفس یا چهارپایان
از حشرات الارض و اگر بجای مریخ عطارد همراه زحل یا ناظر بان با عطارد دیکر در حظوظ زحل بوده
بوده باشد بوده باشد ان از ظالمان و متغلبان و انچه ... و غماز یا بلاء

بدبود اگر امتزاج عطارد با نظر نحوست با مریخ بوده باشد از ناخوشی و ترس بوده باشد از غایب
و عیب ایشان گاو طرار آن ... باشد ایشان و اگر عطارد ممازج سعود باشد حکم کن موافق امتزاج عطارد و اسعد
پس اگر بجای عطارد زهره بوده باشد برسد او را خیری از جانب زنان و از جهت شرب و لهو و ازجامه
که در حق شمس و ضعف عیب باشد از برای اصل او و اگر قمر باشد صاحب وی اندوهم برسد او را کسب و غنیمت
از قومی که در مرتبت فاسد او ... عیب باشد و از جماعتی که دشمن اصل او عیب باشند و اگر مشتری باشد
برسد او را نفع و درج ... از جمعی که دشمن اصل او عیب باشند و اگر شمس صاحب دو ...
در او تا باشد برسد او را جاه و عظم قدر و خطر و فرح و بهجت و غنیمت از جهت شکار و نقب ...
و کهانت از قومی که دشمن او عیب باشند و اگر انکو کب نحس یا مفسد خداوند طالع یا خداوند ...
باشد حکم کن بنحوست ... بوده باشد از جانب دوستان و از جهت امید ... از جهت اعوان سلطان
یا کسی که بنحو ... او منفعتی با ایشان ... و هم چنین اگر بوده باشد از صاحب ثانی حکم بنحوست کن
شد مکر آنکه ... از جهت ... و حبسها و امور پنهانی بوده باشد و از جهت اخوان ...
زنان باشد و اگر خداوند پنجم باشد حکم بنحوست کن راست کو آنکه از جانب فرزندان ...
پدران یا دوستان دوستان باشد و اگر خداوند چهارم باشد بوده باشد حکم چنانکه گفته شد مکر
آنکه از جانب پدران یا مال پدران ... از جانب ... و املاک و امور ...
امور باشد و اگر خداوند ... باشد بوده باشد از جانب ... و سفرها و نقل و حرکت ...
پدران باشد و اگر بوده باشد خداوند دوم بوده باشد حکم بنحوست کن مکر آنکه بوده باشد از جانب
دوستان پدران و اگر صاحب ... یا و خداوند ... علی الخلاف ... بوده باشد ...
... و قصد میکند ... با هیبت و عظمت و مقبول القول و با آبرو و اگر از آن زهره باشد بود
باشد ... ایشان ... بر کرده ... ایشان ... و اجابت شده و خصوصا اگر
زهره نا ... صاحب طالع باشد او تا صاحب طالع پس اگر مشتری بوده باشد بوده باشد
ان تکریم و تعظیم از ... مردم ... و اگر مشتری ... الوتد باشد از تعظیم و تکریم از او

مردم باشد و اگر ساقط از وتد باشد بوده باشد از تکریم از مردمان با قدر و حقیر و هم چنین است
زهره بعد از آن نظر کن بجهت شناختن امر عاقبت سفر بسوی صاحب چهارم و صاحب خانه قمر و کوکبی که متصل
میشود بدان قمر پس اگر بوده باشد این دلائل سعود یا سعود یا قوی بوده او تاد یا مائل الاوتاد راجع
یا مستقیم یا مشرقی یا مغربی یا تحت الشعاع یا در حد خود یا شرف خود یا در غربت ... حکم کن بر
عاقبت سفر و اگر بوده باشد صاحب طالع در چهارم یا ممازج صاحب خانه قمر یا متصل بقمر سعد باشند
بر سعید ... عاقبت امر خوب بحسب طبیعت سعد ... از فلک ... که در طریق سفر
مذکور شد و همچنین اگر نحوس باشد برسد او را مکروهی در عاقبت بحسب طبع آن نحس و طبع خانه
او از فلک ... ناظر ... باشد یا نظر ... اقوی ... باشد و اگر یکی از آن دلائل عاقبت
راجع باشد برسد او را حیرت ... و اختلاط امور ... که در سفر ... عاقبت سفر و اگر مستقیم
باشد حکم بر ضد این ... و اگر همه این دلائل عاقبت مستقیم باشد همه امور مستقیم و پسندیده باشد
و سیرت ... او نیز پسندیده باشد و اگر اکثر دلائل عاقبت مستقیم باشد اکثر امور ... چنین بود
باشد خصوصا امور بکلی ... مستقیم باشد و هم چنین اگر اکثر دلائل راجع باشد باندازه
آن حکم کن بر حیرت ... امور و مطالب و اگر جمیع دلائل عاقبت ... باشد حکم کن در
ظهور مطالب و امور بحسب طبع آنکوکب ... و سهولت و ... و هم چنین حکم کن در غربت
بضد آن و هم چنین ... و تمکن ... مائل الاوتاد در باب صحت و ثبات و استوای امور بضد
زائل الوتد که دلالت میکند بر ... انتقاض امور ... بر این قیاس ... در طلب
در استحقاق معلول آن و معونت ... که در طلب ... باشد که دلالت میکند بر عدم
استحقاق معلول آن ... و اگر خواسته باشی که بدانی که مسافر ... میکند یا
نه در رجعت میکند نظر کن ... بر ... که عبارت از نهم ...
بخ که نه بوده باشد اگر بوده باشد دلیل سفر سریع السیر ... باشد ... در سفر خود و
ملاقات ... بدان سفر ... و اگر بوده باشد سریع السیر ... باشد

نشانه در سفر جمعیت یاری کرده شده و کم رنج و اگر نحس بوده باشد بطوء السیر و دشوار سفر و کوکبی
که ممازج دلیل سفر و متصل بان نیز باشد همچنین نحو که ذکر شد دلیل است بحال برگشتن مسافر و کوکبی
که منصرف شده است از ان دلیل سفر همچنین نحو نیز دلیل است بحال گذشته مسافر و شهادت بجمیع انتقال ابتدا
بودن برج هفتم و بیت العاقبة اعنی برج رابع ثابت قدم دلیل مقصود مسافر و هفتم برج منقلب بوده باشد
از ان سفر نقل و تغییر میکند و اگر برج منقلب نیز بوده باشد شهادت متعهد بر حال گذشته او در سفر
و ملاحظه کن در وقت دیدن دلیل سفر را جمع با متصل بخداوند هفتم و اوتاد یا انتهای متصل بکوکب راجع
نرسیده شود بر مسافر که سفرش شکسته شود و پیش از رسیدن بمقصود مراجعت کند پس اگر ان
کوکبی که دلالت میکند بر بهم خوردن سفر و برگشتن سعد بوده باشد دلالت کند بر انکه ان
مراجعت بخیر و منفعت بوده باشد و اگر نحس بوده باشد دلیل باشد بر انکه ان مراجعت بر بهم خوردن
بجهت شر و مکروهی باندازه طبع کوکبی که دلیل است بر بهم خوردن سفر بحسب برج ان موضع او خانه
که از ان میباشد از دوازده خانه فلک و اگر صاحب هفتم سعد بوده باشد و قبول کند صاحب طالع را به
نظر مودت دلالت کند بر انکه مسافر بیابد خیر را در ان شهری که قصد انداید بجهت سرور و محبت اهل
انشهر و حصول ایشان بر این مطلب و اگر میان صاحب طالع و صاحب سابع ممازجتی بوده باشد که قبول نکند
از ام بوده باشد سعد فی حال بیابد از ایشان خیری بجهت کرم ایشان و اگر صاحب طالع قبول کند صاحب
سابع را اهل انشهر از او خیری یابند بجهت محبت او با ایشان و حرص بر ان و اگر صاحب سابع نحس بوده
باشد و ممازج صاحب طالع از نظر دشمنی یا مقارنه بیابد مسافر از ایشان شر باندازه موضع
و قوت و احوال او و اگر بر عکس بوده باشد که صاحب طالع باعث نحوست صاحب سابع شود بیابند
اهل انشهر از او شر و بلا بحسب موضع و قوت و احوال او و ملاحظه کن صاحب جد هفتم اگر سعد بوده
باشد بیابد مسافر از ان خیر را از شریفان و بزرگان انشهر بحسب حال ان سعد از قوت و ضعف و اگر
صاحب جد نحس بوده باشد بوده باشد شر میبابد از شریر و شر از کوچکان و حقیران و بقدر ان
ایشان نبوده باشد بحسب قوت و ضعف حال صاحب جد و اگر خداوندان این مثلثه هفتم مقبول بوده باشد

در جای خود

در جای خود بوده باشد اعوان او در ان شهر مقصود صاحب کفایت و اهل الصدق در دوستی او بوده
باشد او در ان بلد محفوظ از اکثر آفات خصوصا اگر صاحب طالع با کمیت بوده باشد از نحوس و همچنین
خداوند هفتم و اگر خداوندان این مثلثه هفتم ساقط بوده باشد دلالت کند بر ضعف اعوان
او و کسانیکه اعتماد او بر ایشان میباشد یعنی ضعیف باشند در نفع رسانیدن باو و نصیحت و خلوص باو
و دفع نمودن دشمنان از او خصوصا اگر صاحب طالع هم ساقط بوده باشد بعد از ان نظر کن بخانه نهم اگر
برج منقلب بوده باشد یا بوده باشد ناظر بان بوی درست که سفر نیز میباشد و سفر
با عادت لازم میکند و بعد از این سفر سفرهای دیگر [illegible] و مشابه ان خصوصا اگر صاحب نهم در مائل الوتد
باشد و اگر در زایل الوتد باشد مثل این سفر را بیشتر بوده باشد صاحب کتاب گوید که میگویم من
که هرگاه خداوند طالع متصل باشد بخداوند خانه یا عکس یا کوکبی در میان ایشان نقل نور یا جمع
نور کند یا خداوند خانه سفر در طالع باشد یا عکس ان یا ارباب حظوظ ان خانه در مواضع نائل
بوده باشد یا صاحب طالع در هفتم بوده باشد بعد [illegible] اتحاد دلیل تحقق سفر و اگر هیچیک
از این دلالات متحقق نشود و بیشتر دلیلها در اوتاد بوده باشد خصوصا در برج ثابت پس امتناع کند
سفر را [illegible] اسباب او و دلیل بوده باشد بر مکث و اقامت و اگر قطع کند نور خداوند
طالع از نور خداوند نهم کوکبی بوده باشد تعویق و امتناع بحسب مکان ان کوکب قاطع از طالع ان
مال و برادران و پدر و فرزند و غیر اینها انفسی باشد خانه صلاح خداوند خانه سفر و قوت و سعادت
و بودن سعدی در خانه سفر و خانه عاقبت دلالت میکند این امور بر سعادت ان سفر و صلاح و سرور
صاحبش بان سفر و حسن عاقبت او در این سفر باذن الله تعالی الحمد راجع بوجه صاحب خانه سفر یا راجع
شدن خداوند طالع ان خداوند خانه سفر یا راجع شدن در خانه سفر دلالت کند
بر تعویق سفر و اقامت و نکول از ان سفر و احتراق خداوند طالع یا قمر یا مثلثه سفر مذموم است
و همچنین در ان غایب شدن و اگر چه مقبول باشد در جای خود بوده باشد و مکانها جید از فلک
بجهت انکه ان دلالت میکند بر مکروه شدید و آفت عظیمی و احتراق خداوند خانه سفر اگر با قوت

بوده باشد و سفر او اهل او از سفر محقق بوده باشد سفر نتیجه و اگر ضعیف بوده باشد احتراق یا هبوط
کرده دنیا را ضعف و فساد از او برسیده شود بر مسافر از آن نشر و غم و مصیبتها و بلاها بوجعت سعلی
در خانه سفر دلالت کند بر سلامتی مسافر در بلد شرطی بودن تمام در وسط السماء دلالت کند بر سرور
و قضاء حاجت و در دهم دلالت کند بر کرامت و عزت او در آن بلد که مقصود او می باشد و بودن سعد در چهارم
دلالت کند بر حسن حال او در عاقبت سفر و بودن صاحب بیت سفر در برج ثابت دلالت کند بر طول
سفر و کثرت اقامت و بودن او در برج منقلب دلالت کند بر سرعت رجوع و کمی درنگ او و بودن نحس
در برج ذو جسدین دلالت کند بر کشتن او از آن سفر به جای دیگر و قمر در منزل سفر هر گاه در ششم یا
یازدهم باشد بر مسافر علتی داخل کند بر نفس خود و ضرر رشدیه و عمل و نقل خود بود
باشد بیشتر از او شایسته ضعف و عجز و کوتاهی در طلب حوائج و اما سعادت خداوند طالع و بودن در
پانزدهم و پنجم دلالت کند بر صلاح و قوت و سهولت قضاء حوائج او و اگر با این حال مقبول نیز بوده باشد
بیابد مسافر پیش از آنچه در نفس تقلید و مظنه آن نموده است و بکر و طلب و هر چیز که امید ندارد ششم
از او نحوست خداوند طالع در طالع دلالت کند بر نکبتی که برسد او را در نفس و بدن یا در مال در ماه
و در سیم بر برادران و در پنجم بر فرزندان و در ششم بیمار که دیا برسد او را نکبتی در بندگان
یا چهارپایان و در هفتم نکبتی او در سفر مغموم کرده و سبب تزویج یا شرکاء و اضداد و در هشتم
مغموم کرده بجهت اسباب موت و در نهم و در وسط السماء رسیده شود بر او از سلطان در یاری
یکسانیکه منزل بر او در او می باشند و در دوازدهم یا بدا و دواب و بر قیاس این حکم در سعادت
خداوند طالع در این خانها و بدانکه موضع خداوند طالع با خداوند هفتم و قمر و خداوند سهم السعادة
هر اینها دلالت کند بر سمتی که مسافر با آن سمت سفر می باید پس اگر این ادله در دلالت مختلف بوده
باشد بگیرد اکثر را و شریک ایشان که دان بروج شرقیه او و مغربیه و جنوبیه و شمالیه در این باب لا تاسعه
و هر گاه مسافر داخل شهر شود که مقصود او است نظر کن بطالع دخولش پس اگر سعد بوده باشد
خداوند دوم راجع دلالت کند بر سرعت رجوع او به وقت قضاء حاجت او می رسد چیزی برای او اگر در مقام

اوّل خود بوده باشد یعنی اقامت پیش از رجوع طول کشد و اندر بر کرده بلد آنکه قضاء حاجت
او شده باشد و اگر در مقام دوم باشد یعنی پیش از استقامت بکوچ در میانه سرعت بطوء بر سد
بحاجت خود بعد از آنکه بوسیده و اگر خداوند دوم در طالع با عاشر یا یازدهم باشد سفر درست و با کامله فائده
باشد و اگر در هفتم باشد بر خود در سفر خود شدت و نزاع و اگر در هشتم یا سیم باشد درنگ
نکند در آن زمین تا آنکه سفر کند بجای دیگر و اگر صاحب دوم در چهارم باشد و نحسی بدان ناظر
یا با او باشد این سفر او بوده باشد و رسیده شود در آن سفر بر او مرا شد و اگر صاحب دوم با قمر مجامع بوده
باشد یا ناظر بدان یا مجامع عطارد باشد و مریخ ناظر بدان برسد به وی سرورت او را و اجراحتی یا شکستگی
یا امر مکروهی پس اگر بوده باشد قمر و خداوند در وتد الارض و عطارد با آن ناخوشی و اگر متلاشی و دیگر
بود باشد از آن جراحت یا شکستگی در او بماند و اگر قمر ناظر مریخ باشد و نظر نکند بمریخ سعدی
برسد او را جراحتی بطبع برجی که در آن می باشد پس اگر سعدی ناظر باشد نفوذ این حالت بسوی
قمر بر خلاف آن شدت از برای او و بوده باشد از برای ضعف شکستگی و جراحت دوا پس اگر ناظر باشد
سعد باقی بماند ناخوشی تا بمیرد و اگر خواهی بدانی احوال ملوک که بجانب ایشان میروند چگونه خواهد بود حال
با نمانمکان ایشان نظر کن ببرج دهم طالع اگر نحسی در آن بوده باشد بوده باشد در بانمکان
و سلطنت او فساد و علیه اگر آن نحس مریخ بوده باشد بوده باشد نزاع و قتال و سوختن آتش و اگر
زحل باشد اتفاد اندر زندان یا غرق شدن یا بیماری بوده باشد و اگر آن نحس مقبول بوده باشد
در آنجا نضرر نرساند او را آن و بصلاح باشد و اگر در هبوط خود باشد آن نحس تمام کرده آن نحوست
و عظیم و شدید بوده باشد و اگر آن نحس راجع بوده باشد دلالت کند بر شکستگی و فساد در سعود
هر گاه در دهم بوده باشد حکم بر عکس و ضد آنچه گفته شده بود باشد و دلالت کند بر سرایش
نیکو و بدانکه خداوند طالع یا قمر هر گاه منحوس باشند دلالت کند بر مغموم شدن و شدت در راه رفتن
پس اگر آن نحس فوق الارض بوده باشد در میانه طالع و عاشر رسد او را آن غم و سختی در وقت
و اگر آن نحس تحت الارض باشد در میانه طالع و چهارم پس برسد که آن شدت می باشد در

یاوران او در وقت رفتن و اگر در میان چهارم و هفتم باشد برسد ایشان را سختی نزد برگشتن او منجم
گوید که نسخه کتاب چنین بود و غلط اهل این است که فقره ترک داشته باشد و ان بودند در میان نساعه و هفتم
باشد هرگاه بپرسد از تو کسی که در این شهر که میباشم در آن بهتر است از برای من یا شهر دیگر که میخواهم بروم
پس نگاه کن به قمر اگر منصرف از نحوس باشد بیرون رفتن از برای او بهتر است و اگر منصرف از سعود بوده باشد
ماندن از برای او بهتر است و اگر بپرسد تو را که در این راه که میخواهم بروم چنین و چنان میخواهم بکنم
پس در این باب نظر کن بخداوند طالع و قمر اگر یافتی ایشان را منصرف از نحوس و متصل بسعود که بکند
آنچه را که نیت نموده است و اگر ایشان منصرف از سعود و متصل بنحوس باشند بگو که نزدیک آنچه
نیت نموده نشود باب چهاردهم در معرفت حال شغل و عمل و منصب و عزل و سلطنت و
ولایت و مملکت و آنچه متعلق باین امور میباشد هرگاه سوال کند از تو کسی که طلب میکند عملی را
از سلطان آیا ظفر یابد بآنچه خواهد یا فتی یا نه پس نظر کن اگر بوده باشد میان خداوند طالع و خداوند عاشر
از تثلیث یا تسدیس یا آنکه ایشان در اوتاد بوده باشند و نحسی قطع نکند میانه ایشان حکم کن
که ظفر میابد بمقصود خود باذن الله تعالی و اگر ساقط بوده باشد خداوند عاشر نظر نکند با
و ساقط بوده باشد خداوند طالع از خداوند عاشر نظر نکند یا نحس ساقط باشد خداوند عاشر انتها
از عاشر نظر کند یا یکی یک از مواضعی که از برای ایشان در آن مواضع قوت نباشد بوده باشد هر یک
در موضع خود پس نظر کن با قوای اند و یکدام یک از اند که در عاشر میباشد و استیلا او بر عاشر شدید
تر میباشد پس اگر سعد او را طالع باشد و اقوی در موضع خود او متصل بنحوس باشد پس بدانکه
دور باشد که والی عمل کار دیات بر سبیل تعجیل بعد از آن داخل شود بر او در انکار ضد عاشر یکی و
برسد او را مکروهی و عزل کرده از آن کار و عزل که در آن فتح بوده باشد و فتنه که بگیرد و تدبیر او از برای نحس
بعد از سعد و اگر نحس او را طالع باشد و افتد در جای خود بوده باشد دلالت کند بر آنکه طمع نکار افتد
و حقیقتی از برای آن بنحوه باشد و تمام نگردد و هرگاه بوده باشد قمر در یازدهم مسعود و غیر منحوس
و نظر کند بسعد خداوند خانه اش دلالت کند بر تمام شدن و قوت آن امر و اگر خداوند یازدهم سعد

بوده باشد

بوده باشد در موضع نیکی که نظر کند بخانه خود و نظر کند بخداوند عاشر و قمر منحوس بوده باشد
و ساقط از یازدهم و از سعود دلالت کند بر تمام شدن بعضی از مقصود او و بعد از آن فاسد گردد
و امر شکند پس اگر فساد قمر بمریخ بوده باشد در آن در جای خود قوی حال بوده باشد و فاسد نموده
باشد با قمر خداوند طالع و خانه یازدهم با خداوند عاشر را دلالت کند بر آنکه در آن عمل کشته گردد
پس اگر سعد ناظر بمریخ بوده باشد که اصلاح کند از آنکه شدید او را ولیکن رانده شود از آن شغل
و اگر خداوند یازدهم و یازدهم هر دو سعد بوده باشد در موضعی که از برای ایشان در آن عمیت
و قوتی بوده باشد و قمر فاسد بزحل باشد پس بدرستیکه او والی شود عملی را و پیدا شود از برای
او شدت و قوت و غلظت و غضب بالطبع و بدرفتاری و نابینا و دشمنان او از او و فروتنی کنند
نزد او و هرگاه قمر بوده باشد متصل بخداوند طالع و بوده باشد در آن سعدی و بوده باشد میانه
ایشان نحسی که قطع نور ایشان نماید دلالت کند بر تمام شدن آن امر و نیک رفتاری و حسن مصاحبت
آن سلطان با سایل پس اگر متصل بوده باشد یکی از انها بدیگری قطع کند میانه ایشان قاطعی پس
نظر کن بخداوند خانه قمر پس اگر متصل باشد بخداوند طالع دلالت کند بر تمام شدن آنکار و ایشان
میانه سایل و سلطان و اگر فاسد باشد قمر و خداوند طالع یا بوده باشد میانه ایشان اتصالی
پس حکم کن که آن امر تمام نگردد پس اگر مفسد خداوند طالع و قمر مریخ بوده باشد دلالت کند
بر دروغ گفتن آن سلطان با او و نکول او و اگر مفسد ایشان زحل باشد دلالت کند بر نفاق
سلطان و غش و خیانت او و بر اینکه سایل را چیزی که در دست میدارد و طلب میکند از او نیابد
و اگر نظر کند مشتری و زهره بسوی خداوند طالع و قمر یا بوده باشند با خداوند طالع و خداوند
خانه قمر دلالت کند بر حصول اصلاحی در امر و باشد مشتری نما آنکار و شغل بعد
در جایی که میانه آن سعد و صاحب طالع است و میانه آن نحسی که فاسد نموده است او را فاسد
نموده است قمر را از برای هر دو جنبه و منفعت فایده او از آنکار و قسمت میشود از سهم السعادة
و قمر و سعادت ایشان و اتصال هر یک از ایشان بدیگری پس اگر آنها باین صفت باشند که یاد شد

ومتصل باشد با خداوند طالع دلالت کند بر بزرکی نام وجلالت ان بحسب قوت انداو ونیکی موضع
ایشان پس اکر نحس کند سهم السعادة وقمر را بابن معاد که یاد شد مریخ پس بد بستی که میکیرد سایل
پاره از مال السلطان را و میکریزد و اکر منحوس کند ایشان را زحل خیانت کند سایل سلطان را در ستر
ونهان و بر خوبی شده براو رد کند پاره از ان و خلاص کردد پس اکر خواهی بدانی حال العامل را
ماهیانه و بعد بر وزن پس نظر کن بشمس که در چه حد است وکیست صاحب ان حد اکر عقد ولایت
در روز بوده باشد و نظر کن بقمر خداوند حد قمر اکر عقد ولایت در شب بوده باشد پس حکم کن بر
شمس وقمر بر خداوند حد که بان نقل میکند پس اکر بوده باشد خداوند حد سعد ودر موضع
نیکی از فلک و مسعود پس حکم کن از برای او بخیر و سرور و اکر صاحب حد نحس یا منحوس بوده باشد و
در موضع نیکی از فلک حکم کن بغم و شر و هم چنین خداوند درجه عاشر بجهت انکه ان اولی کواکب سبعه
است هم در باب سلطنت ولیکن شریک کن این درجه را با درجات طالع از برای انکه هر یکی از ان درجه
تا انکه [illegible] بروج فلک و بدانکه هر زمان که فاسد کردد درجه عاشر وصاحب ان فاسد کردد
سلطنت ان سلطان و هر زمان که فاسد کردد درجه طالع فاسد کردد حیات او باذن الله تعالی
واکر خواهی که نظر کنی در حال العاملان در مقدار ولایت و حکومت ایشان و تغییر حالات ایشان
بر پا کن طالع وقت عامل عقد ولایت او را با طالع وقت داخل شدن در عمل خود و بشناس حالات
خود ابتدا کرده [illegible] از طالع وصاحب طالع وحال السلطنة وحکومت او را بشناس از صاحب عاشر
وشهادت بطالع ان [illegible] پس اکر بوده باشد صاحب طالع در خانه عاشر [illegible] دلالت کند بر شرف
عمل او وهم چنین هر کاه متصل شده باشد بتن صاحب طالع دلالت کند بر شرافت عمل و بزرکی
شان او و اکر خداوند طالع در مثلثه خود بوده باشد عمل متوسط خواهد بود و اکر صاحب طالع غریب
باشد در جای خود پس [illegible] باشد [illegible] پس اکر بوده باشد صاحب طالع و مقدم طالع
یا خانه دیکر خود غیر از طالع دلالت کند بر مواظبت عامل بر عمل خود و عمل کردن در جایها با نفع و اکر در
سیم و نهم بوده باشد عامل بوده باشد بسیار حرکت و نظر در عمل خود و اکر در چهارم باشد اعتماد کند

در عمل خود

در عمل خود بر غیر خود و میل کند براحت و سکون و اکر در پنجم باشد طلب کند زیادتی در خراج را و
شود او را از ان نکته اکر در ششم باشد بسیار کردد تعب او و [illegible] در جسم او و اکر در هفتم باشد
در شغل [illegible] کند بر رعیت خود و با کنند بر ایشان چیزی را که طاقت ان نداشته باشند و شدید
کردد در امر خود و [illegible] کشته شود و اکر در هشتم بوده باشد بوده باشد بد خلق
وضعیف متهم کنند او را عاملان او پس اکر در اینجا [illegible] نحسی بوده باشد ان مقابل کشته کردد
بجهت مال او اکر محترق باشد در انجا نیز بوده در سلطنت خود و اکر در نهم باشد بوده باشد با قوت
در امر سلطنت خود پس اکر نحسی ناظر باشد باو دنبال کشد مدت سلطنت او و محافظت کند رعیت
خود را و اکر در دهم باشد بوده باشد ستوده در امور خود و افزون باشد خراج او و نفع رساند
با عوان و اخوان خود و نیکو بوده باشد تعیش او پس اکر مقبول باشد برسد فضل بسیار بر ابد و به نیکبختی
رسانیدن کند او را رعیت و اکر در یازدهم باشد هلاک کردد مال او و انکار شود خراج او
و اکر خداوند طالع در [illegible] باشد دلالت کند بر کسر خراج و ضرر رسانیدن والی بخود اکر
در وتد باشد بوده باشد از برای او ثبات در سلطنت او و اکر در زایل بوده باشد عدم ثبات سبکی
خواهد بود و هر زمان که متصل بوده باشد خداوند دوازدهم بخداوند طالع از تربیع یا مقابله یا
مقارنه و قبول نکند او را دلالت کند بر محبوس شدن و سخت تر انکه خداوند طالع در وتد بوده باشد
و اکر [illegible] بوده باشد ان حبس اشکارا و ظاهر و اکر در وتد الارض باشد بوده باشد حبس
پوشیده و پنهان و اکر در وتد غارب باشد [illegible] و اصل علتش پس [illegible] ایشان [illegible]
و [illegible] در این باب وقت طالع است بجهت انکه بوده باشد [illegible] جای شغل خود و
اکر صاحب طالع بعد از اتصال بصاحب دوازدهم متصل کردد بخداوند عاشر دلالت کند بر انکه برسد
بسلطنتی بعد از حبس شدن و همچنین دلالت میکند مریخ هر کاه متصل کردد با خداوند طالع با
با تحت تربیع یا مقابله یا مقارنه حال انکه مریخ خداوند دوم باشد یا چهارم یا هفتم یا
یا دوازدهم باشد که این وضع نیز دلیل باشد بر حبس و هر زمان خداوند طالع بخداوند ششم

هر کوکبی که باشد مگر مریخ و قبول کند او را صاحب ششم بعده باشد الا ستوده شده نزد فرح یابان
اهل عمل خود و اگر خداوند طالع متصل بصاحب دهم بوده باشد و قبول کند او را صاحب دهم بیابد خراج
او بسهولت و آسانی بشود و اگر اتصال بدون قبول باشد بسیار اخراج بعسر و شدت و مواظبت
کند او بر آن و اهتمام نماید و اگر متصل باشد خداوند طالع بصاحب ششم و با نهم و قبول کند او را
تمام و معمور کرده عمل او و بسیار بوده باشد توافق و کرد شرایط و نیکو کند عمل باب خراج و عمارت و
خراج را استیفا نماید و اگر قبول نکند او را اخلال کند بر او و پستی و ضعف دیده شود عمل او و معمور نکردد
ولایت او و اگر متصل گردد خداوند عاشر دلالت کند بر زیادتی او در عمل خود و اگر مقبول باشد ستوده
شود و اگر منحوس بوده باشد و اگر متصل باشد بصاحب یازدهم و پنجم دلالت کند بر یافتن غنیمت
و رسیدن با آنچه و بسیاری از صدقات و اعوانه و هر زمان که متصل باشد خداوند طالع بخداوند هبوط خود
دلالت کند بر کم شدن حال و جاه که در عمل خود بجهت آنکه علی کند که اهلاک کند در آن نفس خود را و اگر صاحب
هبوط باو متصل باشد دفع بسته شود بر او و گفته شود در حق او چیزی که نکرده باشد تا انکه معزول
شود از آن و بر قیاس اتصالات خداوند طالع است اتصالات قمر بجهت آنکه شبیه است دلالت اتصالات
صاحب طالع هر گاه بوده باشد خداوند عاشر در هبوط خود دلالت کند بر ادبار و والی با نقابت که معزول
شود و هر گاه متصل شود خداوند عاشر بخداوند هبوط خود دلالت کند بر [illegible] عزل او و اگر بر عکس بود
باشد دلالت کند بر خرابی عمل او و هر گاه متصل شود خداوند عاشر بخداوند هبوط صاحب طالع دلالت
کند بر فساد عمل و سعی و الی [illegible] دلالت کند بر آنکه والی شود بر او دشمن والی و اگر قمر در وقت عقد
ولایت یا وقت دخول والی در عمل در هفتم طالع باشد دلالت کند بر ترس [illegible] از والی خود و اگر قمر
باشد در اینجا بعد از آن انس گیرند با و ستایش کنند او را و اولا مذمت کنند او را تا اینکه از ایشان
مفارقت کند پس اگر بعلاوه منحوس نیز بوده باشد نیز بعد شر و بر خورند بعیب او شر و بخیر
خداوند خانه صاحب طالع هر گاه راجع باشد دلالت کند بر کراهت داشتن اهل آن شهر عامل خود را
و دشمنی داشتن ایشان او را پس اگر بعلاوه [illegible] ساقط باشد از طالع که نظر نکند به و طالع باسا قط

باشد

باشد آنجا خود یا آن خانه صاحب خانه خود بکریزد از عمل خود و سخت تر آنکه [illegible] باشد و در
این قیاس است صاحب خانه صاحب هفتم در باب عقد ولایت از برای لشکریان و دیگر آن و لشکریان
و هر گاه راجع باشد دلالت کند بر [illegible] دلالت کند بر آنکه خداوند خانه صاحب طالع و گفته است
فضل بن ابی سهل که هر گاه بوده باشد خداوند درجه عاشر بری از نحوس و متصل بسعود و سعود در
اوتاد و از برای [illegible] بوده باشد در درجه عاشر دلالت کند بر طول مکث والی در عمل و استقامت او
در عمل خصوصا هر گاه دلیل شمس بوده باشد و متصل بمشتری یا قمر [illegible] متصل بزحل از
تثلیث بعد از آن بمشتری و منصرف از تربیع و [illegible] طالع باشد و از برای قمر شهادت بوده باشد
در آن و در درجه عاشر [illegible] این دلیلها هر گاه در ابتدا و لایتی متحقق شود یا نزد طالع
مسئله زوال ولایت بوده باشد دلالت کند بر طول مکث او [illegible] یکی از آن دو کوکب از برای
او شهادت [illegible] در درجه عاشر [illegible] فاصله ما بین آن دو دلیل که ولایت دیده
را [illegible] که در این وقت [illegible] در درجه عاشر باشد [illegible] بوده باشد آن مدت و هر گاه بپرسد
کسی از خانه پادشاه یا سلطنتی که [illegible] از برای [illegible] شهادت در طالع و عاشر بوده
باشد و ایشان متصل بوده باشند بکواکب مذکوره یعنی شمس و مشتری از تثلیث و قمر و زحل از
تثلیث و بعد از آن بمشتری و منصرف از تربیع و انکواکب [illegible] بعده مشرقی بوده باشند [illegible] شمس و مغرب
نسبت بقمر پس حکم کن از برای سائل بظفر یافتن بحوائج باذن الله تعالی و هر زمان که منفرد بوده باشد
در درجه عاشر شعاع مریخ از تربیع [illegible] سعد [illegible] در درجه مریخ پیش از درجه عاشر بوده
باشد پس خبر بده بعزل والی [illegible] با مکروه و ضرب [illegible] حبس یا کاه و وقت آن بعد از درجات
میان درجه عاشر و درجه [illegible] مریخ یا شعاع [illegible] باشد از تربیع یا مقابله بدرجه طالع از برای
هر درجه یکی [illegible] قوت [illegible] یا ضعف [illegible] دلیل هر گاه با قوت
و صالح بوده باشد تا خیر اندازد و [illegible] و از این جهت هر گاه نظر [illegible] در وقت انقضای
[illegible] در درجه عاشر و موضع نحوس یا شعاع [illegible] تاخیر اندازد قطع را تا بکذرد از آن موضع و اگر

در جمیع اشیا با زحل بغض بتمام کرده بوده باشد که در مریخ یاد شد و زحل منفرد بوده باشد در فاسد نحوست
عاشر دلالت کند بر عزل و حبس و تنگی و وقت آن معین باشد بعدد درجات میان عاشر و زحل هر درجه
یکماه و هر گاه ذنب حدود درجات عاشر باشد دلالت کند بر ضعف عمل و شوریدن عمال آن از رعیت
بر او و اگر بوده باشد در اسد و در آن منحوس یکی از دو نحس بوده باشد شورش و اضطراب فی رؤسا
اهل عمل و طلب عدد ایشان عمل آن کند اورا تا اینکه معزول کردد پس اگر آن نحس مریخ باشد بوده باشد
این عمل از ایشان آشکارا و اگر آن نحس زحل باشد بوده باشد این عمل از ایشان سر و پوشیده و اگر در حد
عاشر مقارن سعدی یا متصل بشعاع آن خداوند عاشر و مقتدی احد تحویل خطی از حظوظ خود باشد
پس بدرستیکه مدت ولایت او زایل میباشد بمقدار دوره آن سعد یا تا اینکه برسد تسیر درجه عاشر به بیع
نحس هر درجه یکماه و بمقدار قوت آن نحس و ضعف آن زیاده و کم میشود و باکر دلالت کند بر آنکه ولایت نیش
بوده باشد تا آخر عمر پس اگر معزول شود بوده باشد عزل بجهی و هرگاه کرد لیل ولایت والی در طالع یا
عاشر باشد هر زمان که آن دلیل در آن وتدها یا غیر آن عقدها از او نا دیگر منحرف گردد دلالت کند بر
عزل و هرگاه برسد نحسی بدرجه دلیل و راجع شود در آن موضع و منحوس کند دلیل را بتحقیق آنکه
داخل گردد در وسط السماء و راجع گردد آن منحوس که صاحب وسط السماء معزول گردد و هرگاه
نیرین در عاشر و طالع باشد و برسد نحسی بموضع ایشان و راجع گردد در آن معزول گردد در آن
وقت و هرگاه یکی از نیرین یا کوکب غیر ایشان در عاشر باشد و دلیل ولایت ضعیف باشد احوال
پس بدرستیکه در آن وقت نیرین یا کوکب دلیل بوده باشد بر مقتد والی در عمل بعدد ساعات
کبری او دونها هر کوکبی که نظر کند بسوی آن از تثلیث یا تسدیس یا مقارنه بنظر آید بر مدت
بقدر دور اصغر خود دونها یا ماهها بحسب مرتبه اصل عطیه مترجم گوید که یعنی اگر اصل عطیه روزها
است زیاده نیز از قبیل روزها بوده باشد و اگر چه عطیه که مذکور شد همین روزها بوده و لیکن
صاحب کتاب بعد از این عبارت گفته است که اگر بوده باشد کوکبی که در عاشر میباشد سعد یکم
از برای مشتها بقدر موضع خود بوده باشد و دلیل خلجه قوتی داشته باشد دلالت کند

بر عدد ساعات کبرای خود ماهها و نقل کرده است خدا از پیشینیان خود در مدت والی که
ابتدا میکنی بصاحب بعمت قمر و والحصیلاج پس اگر بوده باشد بی از نحوس و نیکو جای از فلک در
وقت والی شدن والی پس بدرستیکه او باقی ماند در ولایت بیشتر از یک سال و هرگاه طالع خانه
کوکب سفلی بوده باشد و صاحب سالم بوده باشد از نحوس پس نظر کن بموضع نیرین از طالع پس هر کدام
که موضعش نسبت بطالع نیکوتر بوده باشد و اولی بطالع بوده باشد او دلیل است پس هرگاه
که تردد کند نحسی در جای او و یا در مقابل او و یا مقارن کند با خود او دلالت کند بر عزل او و هرگاه
طالع خانه کواکب علوی بوده باشد دلالت بوده باشد صاحب بعمت قمر یعنی که خداوند تمام شدن
سالها پس طوالع تحویلیه از برای او استخراج کن پس هرگاه برسد نحسی بدان الف در عاشر
یا محترق گردد خداوند طالع در وقتی دلالت کند بر عزل او و اگر تقدد کند نحسی بعاشر
و محترق گردد خداوند طالع نیز در آنجا هلاک گردد آن والی در سلطنت خود و همچنین اگر
متصل گردد قمر بنحسی یا کوکبی که داخل میشود در احتراق یعنی در تحویل سال در آن سال
بمیرد والی در سلطنت یعنی بدون عزل بمیرد و اگر صاحب بعمت قمر و والی بر هیلاج نحوس بوده
باشد تمام نکرد او برای او سال عمتقات بوده باشد بقدر درجاتیکه میان که خداوند آن
نحو میباشد بعدد درجات دورها یا بوده باشد مقتسر در احتراق صاحب طالع یا صاحب عاشر یا
نزدیک دیدن نحسها بمواضع ایشان پس اگر نبوده باشد قمر و صاحب بعمت و الحیب عرب پس اگر نظر
کن بکوکبی که متصل میگردد بان قمر پس اگر بوده باشد فاسد بنحسی یا احتراقی بوده باشد وقت
عزل بمقدار انجمیان ایشان از روز تا ایام و اگر کوکبی که متصل میباشد بان قمر سالم باشد از نحوس
و در برج ثابت یا ذو جسدین باشد دلالت کند بر بیست ماه و اگر در برج منقلب باشد انما مترجم گوید
که نسخه کتاب چنین بود و ظاهر این است که ترک داشته باشد و چنین باشد که اگر در برج ثابت باشد
سی ماه و اگر ذو جسدین باشد بیست ماه و اگر منقلب باشد ده ماه بعد از این گفته است که اگر قمر
مقبول باشد خداوند خانه اش در موضع با قوت باشد تحویل سال بکن و نظر کن اگر بوده باشد

در طالع یا عاشر سعدی پس بد نیست که نحس هرگاه برسد بدرجه سعد بوده باشد وقت غرض و محنت
خداوند طالع و عاشر هرگاه بوده باشد در این دو رکن که محترق گردند یا نحسی بموضع ایشان برسد وقت ضلال
بوده باشد هرگاه قمر متصل بوده باشد بکوکبی که در وتد باشد دلالت کند بر باقی بودن دولت
تا آنکه کوکب محترق گردد یا نحسی برسد بجای او یا با او مقارنه کند هرگاه بوده باشد قمر مقبول
از کوکبی نیکو موضعی پس از جدا او شود منصرف و الی و هرگاه محترق گردد بیننده آن کوکب این یا بعد از
انجمیان ان میان نحسی رسانند با واسطه آن در نجات ایام یا بعد سالها صغری او
کوکب شهود هرکدام از آن سعد لیل که بوده باشد اقوی قرار میدهد او را دلیل و هرگاه کار استدلال
نمودی باحتراق و خداوند طالع محترق شود در طالع رساند ضرر رساند بدین و اهل او در عاش
بسلطنت او در میانه با اهل و خانه او و اگر محترق شد خداوند طالع یا قابل قهر دلالت کند بر هلاکت
او مترجم گوید که اگر نسخه صحیح بوده باشد از اهل او کرده خواهد بود و از اهل دوم
بمعنی عماد عشیره و بعضی از علما در باب بقاء سلطنت نظر میکنند بهیلاج و والی بر هیلاج
یعنی که خداوند هیلاج اگر بوده باشد که خداوند موضع جیدی دلالت کند بر سالهای خود
و اگر در موضع پستی بوده باشد دلالت کند یا نقصان عدد بر شهور و ایام تا نیکه مکر و بلا و رسد آفت
که محترق گردد که خداوند در وتدی یا برسد نحسی بموضع او یا موضع هیلاج و هرگاه شمس هیلاج
باشد متصل گردد بزحل یا مریخ در وتدی از اوتاد طالع و لاینظر دلالت کند بر جرح او کشتن او
هرگاه بوده باشد مشتری در وتدی که از برای آن دو دان و قد شهادتی بوده باشد دلالت کند بر نیکوئی و ترقی
سلطان و زیادتی سلطنت و هرگاه خداوند طالع زائل باشد یا نحسی در وتدی باشد بدون
شهادت او در آن وتد دلالت کند بر زوال او و گفته است بوقل هرگاه زوال در روز واقع گردد و نظر کند
بشمس طالع پس اگر نظر کنند سعود بشمس و قمر طالع یا عاشر یا حادی عشر باشد و خداوند
حد یا خانه اش در موضع جیدی باشد و خداوند طالع چنین و طالع برج ثابت باشد و شمس در مثلثه
طالع باشد و در عاشر سعد باشد پس بد نیست که مدت و لایت طول کشد در خیر و عافیت و هرگاه بوده
باشد شمس

باشد شمس در طالع یا در عاشر یا یازدهم یا هفتم یا دهم و خداوند مثلثه ناظر باشد بوی
پس خداوند حد او والی است و اگر خداوند مثلثه او ناظر باشد پس صاحب خانه او یا شرف یا مثلثه او
اگر ناظر باشد بسوی او یعنی باین ترتیب و والی خواهد بود و معنی والی که خداوند بودن است پس اگر خداوند
در وتدی باشد دلالت کند بر سالهای صغری خود و هم چنین اگر در مابعد وتد باشد و اگر در
سیم یا نهم باشد دلالت کند بر عدد سالهای صغری خود یا ماهها و در شش ماه و اندکی از این خواهد بود
و هرگاه نظر کند بشمس سعدی از تثلیث یا تسدیس یا مقارنه در موضع جیدی از فلک پس بیفزاید بعدد سالهای
صغرای شمس شهور را و اگر نظر کند بشمس نحسی از تربیع یا مقابله کم کند از عطیه او بعدد سالهای
صغرای نحسی ماهها را مجملا باید که عمل نمود در این باب مثل مولد انسان و اخذ هیلاج و کدخدا و
زوایدها و نقصانات هرگاه نظر کند نحسی بجهت طالع و بوده باشد شمس در مکان بی
از فلک هیلاج والحدر خوف و مشقت و شدت بوده باشد هرگاه مریخ در عاشر باشد و شمس در
طالع و او در برج منقلب پس بد نیست که اهل عالم مخالفت کنند او را و با بعضا از او کریزند تا آنکه
پوشیده کرد امر او و عاقبت هلاک گردد و هرگاه در عاشر بوده باشد در مکان جیدی دلالت کند
بر رفعت منزلت او و آوازه او با طراف و در وصال البنا رجوع کند و هرگاه در ولایت و الی شب بوده باشد
باید که تمیز در جمیع احکام بجای شمس قمر اعتبار نمود و هرگاه عطارد با مشتری در عاشر بوده باشد
پس بد نیست که سیاست کند لطف خود ابدا و او حکمتها و نام او باین کار منتشر گردد و آوازه او
بدور دور برسد لیکن هلاکت محصوصا اگر ناظر بوده باشد مشتری بقمر از تربیع ایشان و اگر شمس با مشتری
و عطارد در عاشر بوده باشد بدون نظر مریخ و زحل بسعد آوازه او و مطیع گردد عالم او و ظفر
یابد بنفس خود یعنی بدون احتیاج بعساکر و هم چنین دلالت میکند مشتری هرگاه بوده باشد با
یکی از سعود و قمر در خانه یکی از این دو در عاشر و نظر در مکان جیدی بوده باشد و هرگاه در سعد
در عاشر بوده باشد دلالت کند بر حسن عمل و حسن سیرت او و هرگاه مان دو سعد در رابع بوده باشند
دلالت کند بر سلامتی و عافیت او و هرگاه شمس در تاسع یا سادس بوده باشد و خداوند طالع

باشد و طالع یا عاشر دلالت کند بر صلاح و حسن احوال او و ترسیدن شود بر ولایت و سلطنتش
که زایل و هلاک شود و هرگاه صاحب طالع در ششم یا دوازدهم باشد و قمر و خداوند خانه اش در
موضع پستی بوده باشد و مریخ در عاشر باشد یا در طالع یا عاشر بود دلالت کند بر کثرت خصوم
او و بر آنکه دشمن بر او ظفر یابد و هلاکش تمام نگردد و اگر مشتری در طالع باشد و صاحب طالع در موضع پستی
بوده باشد و زحل یا مریخ در یازدهم و عاشر باشد و قمر منحوس باشد یاره کار دشمنان او کم [illegible] بوده
باشد فاسد کنند امر او را و همیشه محزون و ناخوش باشد ناامید و ملول و هرگاه صاحب چهارم در طالع
باشد یا در عاشر یا یازدهم که آن‌ها خانه‌های نیک‌اند دیگر و پاک باشد از نحوس و خداوند خانه قمر نیز چنین باشد
دلالت کند بر طول ملک او و در عمل خود ثابت بود و نیکی نام او در آن عمل و حکایت شده است از بطلمیوس
که گفته است که هرگاه در وقت ولایت الحکم در جای عاشر باشد در حق سعد باشد سعد یا
دیگر و مقارن زحل با ایشان باشد در برج دو ماه و قمر زایل باشد از زحل پس بدرستی که آن
والی را بوده باشد در عمل خود در مدت سال‌های اسعاد و قمر یا سال‌های سعدای قمر و زحل اما آنها یا سال‌ها
مگر آنکه مریخ ناظر باشد به جهت عاشر از تربیع یا مقابله و مریخ در جای خود با قوت بوده باشد
پس کم کند از این عطیه و فرو آورد از این جهت که باعث می‌گردد از قوت او در مکان شرف و اگر بجای
زحل مریخ در عاشر باشد با قمر و سعدی که مکمل گردد شکل کمتر گردد دلالت کند
بر فساد عمل و [illegible] در ابتدای عمل و افتادن او در لوث و بعد از آن صالح گردد به جهت بودن سعد با قمر
در عاشر و اگر این حال یعنی بودن مریخ با ایشان بعد از آن که مکمل گشته در اول ماه بوده باشد آن سال
تربیع باشد هرگاه زحل و مریخ هر دو نظر کنند به عاشر به نظر عداوت پس بدرستی که آن والی هلاک
گردد در عمل خود و سلطان کند برو کسی که بکشد او را یا او را حبس و مقید گرداند و از جمله
اسراری که در امور ولایت گفته‌اند دوریثوس آنست که نظر کنند در برج والی شدن والی که آیا آن بلاد که
بر آنها والی شده است تحت سلطنت برج طالع و عاشر یا باشد یا نه پس اگر چنین بوده باشد کار او
که در امر او تمام شود و اگر چنین نباشد پس اگر برج آن بلاد ناظر بوده باشد بدان در نیز حکم چنین است

واما

والا اگر صاحب برج ایشان معاون است صاحب طالع را و الحمد کند و پیوند باشد امر شود و ملک او کند
اگر شمس صاحب طالع باشد فاسد کند امر او را و او را باصلاح بنماید و هرگاه اتفاق افتد در عاشر نحس
بدستی که هرگاه راجع گردد و انحطاط رسد کند امر او را و به صلاح نباشد و فاسد شود عمل نیز و اگر
آن نحس در سابع بوده باشد فاسد کنند امر او را عمال و اهل او و هرگاه راجع گردد آن نحس و انگیزانند
او خصومت ایشان او را و اگر آن نحس در چهارم باشد فاسد کند امر او عاقبت امر او را و اما حکایت کند که
میگویم که بعضی از ایشان حکم میکنند در حال الملوک از عاشر و سند می‌نمایند این حکم را به کلام
بطلمیوس در چند موضع از کتاب ثمره از آنجمله در کلمه سی و نهم که گفته است که یا نهم و حاجب در بر
باشد پادشاه دلیل است بر آنچه [illegible] بود بر آن و امور الی پادشاه و از این کلام توهم نموده اند
که احوال خود ملوک را باید از عاشر گرفت و این توهم غلط است به جهت آنکه کلیه خواه در دولت و خواه در
عقد ولایت و خواه در مسئله امور و احوال آنکس را باید از وقت طالع عقد معلوم نمود و مراد بطلمیوس
از این کلام آنست که هرگاه مجهول بوده باشد طالع ولادت آن پادشاه یا طالع عقد بیعت و ولایت
او یا طالع مسئله معلوم نباشد باید که نظر نمود در تحویل سال عالم یعنی آن الحکم متوکل شده است
از پادشاه یا حاکم را سال که در آن حال که مشرف بوده باشد طالع سال عالم از برای رعایا و عاشر
طالع از برای احوال و احوال ایشان و عاشر بوده باشد از برای ملوک و پادشاهان که در قسم او است از برای
احوال و احوال او و مراد بطلمیوس نیز آنچه توهم نموده اند و این امر ثابت است در احوال سال عالم
نیز گفته است که از بزرگترین سعادات در این باب آنست که از برای مثلثه شمس در ولایت موجب خود
بوده باشد و مثل آن شمس بوده باشد هرگاه ولایت او یا ولادت لیلی بوده باشد و در برای مثلثه قمر
مغربی بوده باشد از قمر و آن تن قدیم که سلوک و عمل‌های ایشان و ملتهای ایشان است
تا وقتی که با عطارد بوده باشد اصل دولت ایشان و ما امن از منتهای وقت عزل و عمال
را از رسیدن نحسی یا رسیدن تسییر نحوس بودند و خصوصاً
اگر آن نحوس در درجه راجع شوند و ولادت و حکومت محمد بن الحسن و تخلف نمود

و از عمر در این باب غافل شو بجهت انکه هر گاه از برای او شهادتی و حظی و استیلائی در درجه عاشر بعید باشد
و بسعد نحسی بکان اصلی او دلالت کند بر عزل چنانکه حکم نمودم من در ولایت حرص بن حمید که والی
از بیقیس شد و چنین دانستم که نمودند در وز ولایت او طوالع کشد و از انروز که حکم نمودم یکروز
تجاوز ننمود و اگر نحسی در عاشر بعید باشد و برسد تنبیه قمر طالب وانفاق افتد در انحال که صاحب عاشر
ضعیف و منحوس که بود دلالت کند بر عزل او و امر نمودم در عباس بن المنصور که حاکم از برای او
مدت ولایت عضد الدوله احمد بن ابی الحسین امیر سقلبه را و طالع ولایت او بود بیست و چند درجه
سرطان پس حکم نمودم که مدت ولایت او هفده سال و نیم شمسی است پس چون که رسید باین مدت
و یکم فتنه کشته شد و بسبب بجهت شد از امراء او و نیز و الی شد مقصود تیه بر بیت المال العبد الله
بن محمد عمو لانای فرنجو دا از من استکشاف مدت ولایت او را نمودم من حکم نمودم که پنجاه و پنج طول
میکشد پس پنجاه و سه است که زیاده و نه از ان مدت تجاوز ننمود و بتحقیق که من این طلب در شان
اشخاص صعقه ان عمال و والیان نمودم و شهرها و دیوانها و بیت المالها که عدد انها از کثرت بیش
است که شماره درنمیاید در باره همه انها تجربه نمودم در هیچیک تخلف ننمود و بر یک سنت جاری
شده هم چنین در بسیاری از سفرها و رجوع بوطنها تجربه نمودم همه موافق آمده و اما در باب موالید
و در مدت اعمار ایشان نخواه موالید یکه تربیت یافته باشد و خواه نه کرارا این حکم را تجربه نمودم در باره
ایشان همه موافق آمده انها در کثرت بیشتر است که نتوان شمرد پس ستایش مر خداوند را مخصوص
میباشد که هدایت نمود ما را باین و نبودیم ما که بخودی خود هدایت بیابیم اگر خدا هدایت نمیکرد
ما را و من این طلب را در هیچ کتابهای خود ثبت ننمودم و علما در نزد کی امکن باشد استخراج ان از ابواب انها و بعد
از ان گفته است که هر مسئله از مسائل سلطنت که سعود غالب بعید باشد بر انها باین قسم که بوده
باشد سعد در عاشر یا در طالع یا سهم السعاده یا با قمر پس اینسلطنت میباشد با استحکام و فایده
و سلامتی باذن خداوند تعالی و اگر چه قبول در انها نبوده باشد و اگر چنین نبوده باشد و نحوس غالب
باشد مستولی پس بدرستیکه داخل کرده از دشواری و مشقت و اگر چه با قبول هم وقت هم بوده باشد

بجهة انکه نحس افساد میکند بر نفس خود و داخل میکند بر ان نحس و اضرار را و بدانکه راجع بودن
کواکب در سئوال از سلطنت هم چنین هبوط کواکب باعث سستی امر سلطنت میباشد و هر گاه از عاشر الی
که داخل کرده در دو محل خود با عقد اواخر کند در حالیکه خداوند عاشر متصل بکوکبی بعید باشد
در هبوط خود یا متصل باشد بنحسی که دشمن باشد او را با اتصال تربیع یا مقابله این امور همه
باعث فساد سلطنت از سلطان و معین او و وکیل او و اسباب ان مادامی که او شود و هرگاه کوکب سعد یکه
در طالع باشد قبول کند خداوند طالع و خداوند عاشر را پس اذان از برای سلطنت پسندیده میباشد
و میمون و موفق در محل خود باشد از سلطان و دوستدار شده او را رعیت و اهل عمل او و بعید باشد
که اعمال شر بر وفق عدالت و مداوا و آرام و سکون جاری که بود و اگر بجای ان سعد نحسی بعید باشد
داخل کرده اند بر او دشواری و بدخلقی و مشقت را پس اگر ان سعد در عاشر دوام بهم رسانید مدت
او و مشد که در سلطنت خود و اگر ان سعد در بیت العاقبة بعید باشد بعید باشد امر بسوی خیر و
صلاح و سلامتی پس اگر بوده باشد بجای سعد نحسی در چهارم فاسد کرده امر او و برسد او را جنگی
با میسی پس ولایت و سلطنت را باشارت حال صاحب وجه و شرف را پس بدرستیکه صاحب وجه اگر فاسد
باشد فاسد کرده آبروی او و که باشد همت او و اگر فاسد باشد صاحب شرف او ملامت کرده شود
در امر خود و یکند اعمال الغرما یکان و اهل ملامت و مذمت را و نظر کن بخداوند طالع که کجا است
و بکه متصل است و چگونه است حال متصل با او در نحت و فساد و قبول و عدم قبول پس بدرستی
که اگر متصل بوده باشد باو برسد او را اخراج طلب را سا فعسهولت و اگر خداوند در تربیع
باشد پیچیند بر او اهل عمل او و کسی بهم رساند خراج او و اگر محترق بوده باشد دلالت کند بر
پسیها و فرا منها و رفتن مالها و نکبت شدید که بر طرف کند مال او را و اگر اتصال شود بصاحب
سیم و نهم باشد سفر کند و بصاحب چهارم محبوس کرده اگر نحو باشد و بصاحب ششم بیمار کردد
و بصاحب هشتم بمیرد و بصاحب پنجم فرزندی در انحال بهم رساند و طلب کن قوت شمس را در هر طالع
مسئله بجهت انکه او است اصل در دلیل سلطنت و هم چنین که ناذ بودن ان در مقابل طالع یا در تربیع

ان بجهة انکه شمس را درین موضع دلالت کند بر دشمنی و نیت بد داشتن پادشاه بزرگ و در باره او
و ترسیده شود برو او را از آن مضرتی رسد بی شبهه و حکم و غم و کفته است حیاط هرگاه که والی شد نظر کن در
وقتی که ولایت یا وقت خلاص و در عمل بود خداوند طالع و قمر و خداوند عاشر و شمس هر کدام اقوی بوده باشند
در موضع و ثابت تر بوده باشند در مقتدی اوتاد یا طالع و ساقط بوده باشند پس ببین به درجه از ایشان بسوی
نحوس یا شعاع و تربیع یا مقابله او از برای هر درجه یکماه یا یک روز یا قرار بده از برای هر برجی این موضع کوکب
قوی از این کواکب بر موضع نحوست یا میان آن کوکب قمر و میان خداوند خانه اش چنانکه علامت شود در باب
جلوس ملوک بر محل خداوند خانه اش پس اگر یافتی آن کوکب را با قوت در جای خود قرار بده وقت را
مقدار سالهای صغری او و ماههای او یا اگر بوده باشد مقدار عدد سالهای وسطی یا کبری او ماهها
تمیز بده آنها را بعقل و حدس خود و حکم کن بحسب آنچه عقل تو حکم میکند بآن و هرگاه دفع کنند تدبیر
را خداوند طالع و خداوند عاشر و خداوند ساعت و قمر و خداوند خانه اش هر یک یا اقوی از میانه ایشان
بکوکبی که ثابت بوده باشد در اوتاد دلالت کند بر ثبات عمل در دست والی پس اگر آن کوکب قابل
تدبیر که در اوتاد میباشد سعد بوده باشد بوده باشد خوشنود در آن ولایت و اگر نحس بوده باشد
دشمن دارد آن ولایت را و اگر آن کوکب دفع تدبیر خود را بکوکبی نماید که در زایل بوده باشد دلالت کند
بر زوال عمل و نفقات آن کفته است حیاط که هرگاه وقت ولایت والی یا وقت دخول در عمل ابتدا و سؤال
شد از حال او در بقا و زوال پس نظر کن اگر یافتی در طالع مثل سعدی را و بوده باشد صاحب طالع در
موضع جید و خداوند عاشر در مکان با قوت و پاک از نظر نحوس دلالت کند بر حسن حال او و طول مکث
او و هم چنین اگر بوده باشد خداوند طالع و عاشر در برج ثابت و مقدم یا نجم یا دوازدهم پاک از
نظر نحس طول مکث او و نیکو شود حال او و هرگاه در طالع نحسی بوده باشد و خداوند عاشر
در موضع بد بوده باشد بزودی منصرف از عمل و معزول گردد و خصوصا اگر مریخ در عاشر بوده
باشد در برج منقلب و هرگاه خداوند طالع یا عاشر یا در ششم یا دوازدهم باشد حکم کن بزوال او
مگر آنکه مشتری یا مریخ در طالع یا عاشر بوده باشد که در آن وقت در معزول و هرگاه خداوند طالع در

هفتم

در هفتم و خداوند عاشر در نهم باشد یا مریخ در پانزدهم باشد پس تحقیق که نزدیک شده است خبر او
و روی آورده است شر بجانب او پس اگر بجای مریخ زحل بوده باشد در پانزدهم حکم چنین است و لیکن
دورتر بوده باشد بجهة آنکه زحل در این باب دلالت میکند بر دوری و هرگاه مشتری در عاشر بوده باشد
و خداوند عاشر در طالع و سعد و خداوند طالع نیز سعد در پانزدهم و سالم از نحوس و شمس در
مکان جید پس حکم کن بثبات او در عمل و حسن حال و طول عمر خصوصا اگر طالع برج ثابت
باشد و قوی تر و ثابت تر خواهد بود و هرگاه یافتی خداوند عاشر و صاحب حد در درجه عاشر را
مسعود و قمر در موضعی که از برای او در آن موضع زیادتی و قوتی بوده باشد و قمر یا خداوند عاشر
در برج ذو جسدین باشد پس حکم کن که او قوی میکند در عمل خود و میفزاید ثبات میماند
در آن و اگر معزول و منصرف شده باشد از آن بر کردد بسوی او و هرگاه شخصی والی شود پس نظر کن
که کدام کوکب مدبر بلدی که در آن والی شده است میباشد در آن بلاد و تحت سلطنت چه برج
میباشد و کیست صاحب آن برج پس اگر بوده باشد آن کوکب مدبر یا صاحب برج ملک سعدی
بوده باشد صاحب عاشر در وقت ولایت یا صاحب عاشر ناظر بیکدیگر صالح بوده باشد آن والی در
و اگر یکی از ایشان ناظر بوده باشد ببرج آن شهر نیکو بوده باشد اطاعت اهل آن شهر او را و ادعا
کنند با بهجت از ایشان طلب بودن بخیر و اگر ایشان نحس بوده باشند و ناظر بیکدیگر و ناظر
برج آن شهر از وتد طالع دشمن دارند او را اهل آن شهر و استخفاف کنند با او و نافذ بوده باشد امر
او در ایشان و برسد او را آنچه ناخوش دارند و اگر کوکب آن شهر نحس بوده باشد و خداوند
عاشر سعد و میانه ایشان نظر بوده باشد یا اینکه ناظر ببرج آن شهر پس ببین قمر را که بکدام یک
از آنها متصل میباشد بسبب کدام یک دفع تدبیر خود را مینماید پس حکم کن بظفر قابل تدبیر
قمر و هرگاه سؤال شد از والی در عملی یا از هر مردی در سلطنتش که آیا از او مفارقت میکند
یا نه پس نظر کن بخداوند طالع اگر مقبول بوده باشد مفارقت نکند او را و اگر در وتد هم بوده باشد
مفارقت نکند او را مادام که در وتد میباشد بعد از آن نظر کن در وقتی که در وتد میباشد بجهة کوکب

متصل میکرده پس بدرستیکه اگر متصل شود بکوکبی که در وتد بوده باشد نیز دلالت کند بر انکه مفارقت
نکند او را مادام که انکوکب متصل به در وتد باشد و اگر بوده باشد کوکب متصل خداوند طالع
در خانه خود یا خداوند وتدی از اوتاد طالع پس بدرستیکه در انسان المعزول بخواهد شد پس تحویل
سال او را معلوم کن و نظر در طالع تحویل کن بنحو یکه مذکور شد و اگر خداوند طالع زایل بوده باشد لیکن
متصل بوده باشد بکوکبی که در وتدی بوده باشد پس بدرستیکه صاحب مسئله ناخوش میکرده دارد عمل
خود را لیکن مفارقت نکند او را مادامیکه انکوکب در وتد مجی باشد و هم چنین هرگاه متصل بخداوند
طالع صاحب وتدی بوده باشد از اوتاد طالع که مفارقت نکند از ان شغل مگر انکه صاحب وتد الارض نحس
باشد که عاقبت ان کار بد خواهد بود خصوصا اگر صاحب وتد الارض نحس بوده باشد و اگر صاحب طالع
در وتدی بوده باشد و متصل بکوکب زایلی که قبول نکند او را و بوده باشد ان کوکبی که در زایل میباشد
صاحب وتدی از اوتاد طالع پس انکه کوکبی انحال او سوال شده باشد دایم … بوده باشد او معزول
شدن و انکار او … نکرده … در وتدی از اوتاد طالع بعد از ان بر طرف شود خوف و ترس
او و ایمن کرده … انکه پیش از ان سال تحویل شود پس بوده باشد حکم بر مقتضای طالع تحویل
اگر خداوند طالع در وتدی بوده باشد و متصل بصاحب … یا … پس مفارقت کند او را امر یکه
در انجا باشد ولیکن اگر مقبول بوده باشد بکرده باو و اگر مقبول نبوده باشد و بوده باشد
ان کوکب که متصل نحس بوده باشد علاوه مفارقت از ان شغل شدت و سختی باو رسد فایده
اما مفارقت از شغل آنست که خداوند طالع در وتدی بوده باشد متصل بخداوند …
و او در زایل وتد بوده باشد و اگر صاحب طالع از کواکب علویه بوده باشد پس نظر کن در بودن
در اوتاد چنانکه شرح … و نظر کن … اتصالات ان اگر متصل بسعد بوده
باشد از او مفارقت نکند ان شغل و اگر نحس باشد صرف شود از ان شغل و هرگاه نحس بوده
باشد در وتد متصل بساقط بوده باشد خداوند طالع پس نظر کن بسوی قمر پس اگر مقبول بوده
باشد و متصل باشد بکوکب مقبولی که در وتد باشد یا در خانه خود و بوده باشد صاحب وتد بوده

باشد

باشد بقاء او در ان شغل بمقدار بودن ان کوکب در ان برج و اگر قمر متصل باشد بخداوند نهم
یا سیم صرف شود او از ان شغل و معزول کرده شود اگر خداوند نهم و سیم هر دو یا یکی قبول کنند قمر را
بر کرده شود … او با والی کرده شود شغلی بمقدار نهم و سیم صرف ان شغل را و اگر قبول نکنند او را
و بوده باشد نحس … او را بعد از اصل … مشقت … ان که متصل باشد قمر بکوکبی که
در وتد … طالع باشد و قبول نکند انکوکب قمر را و بوده باشد ان کوکب صاحب وتدی …
از ان شغل … معزول کرده … بطلب یا قمر خداوند طالع را پس بدرستیکه
قمر صاحب طالع هرگاه متصل بوده باشد بکوکبی که در وتد بوده باشد و منحوس بوده باشد دلالت
کند بر فساد مگر انکه ان نحس قبول کند ایشان را و هرگاه متصل باشد قمر بخداوند طالع و ان در زایل
باشد و نظر کند بان نحس معزول … چنانکه دلالت بر ثبات امر میکند …
از مریخ و اتصالات … و انصراف … و اتصالات … و هم چنین است …
و انصراف … از زحل … عطارد و اتصالات … که فاسد بوده باشد
اول … بوده باشد از برای … اتصالات و انصراف و اگر چنین نبوده باشد … فاعله شود
هرگاه بوده باشد … که متصل … تا انکه … از ان
برج پس … از برج … کوکب متصل میکردد پس اگر متصل کردد
… پس بدرستیکه … منتقل میکردد … از ان و اگر متصل
کردد … هرگاه سوال کند از عاملی … معزول
میکردد پس اگر … طالع مسئله برج منقلب باشد و قمر نیز در برج منقلب و غیر مقبول
تعجیل … کند خداوند … بوده باشد بخانه خود و متصل
بکوکبی … بوده باشد هرگاه سعد … طالع باشد
طالع برج ثابت باشد دلالت کند بر بقاء و … هرگاه … اوتاد باشد و …
برج منقلب باشد دلالت کند بر … هرگاه قمر در وتد الارض باشد یا در برج منقلب باشد …

کند بر فرا او و اگر قمر در ثانی عشر متصل بکوکبی که در زایل باشد بوده باشد مدبر خواهد بود اگر چه آن کوکب
خداوند عاشر باشد و هر کاه متحیر و مهمل باشد و بخداوند چهارم دلیل عزل باشد مگر آنکه خداوند خانه خود
باشد که در این وقت یاور او باشد و اگر قمر در خانه خود و متصل بمریخ در خانه زحل و متصل باشد بشمس یا
در خانه مشتری و متصل بعطارد یا مریخ [illegible] خواهد بود در این باب هر کاه کوکب در طالع
بوده باشد [illegible] ولایت والی یا در عاشر [illegible] والی [illegible] احتراق آن کوکب خواهد بود در موضع خود
یا در وبال [illegible] هر کاه [illegible] کند [illegible] عاشر [illegible] والی بر صرف
از عمل و هر کاه شمس در طالع یا عاشر طالع نهاری یا قمر در ان دو خانه باشد در طوالع لیلی و متصل با
بمریخ یا زحل [illegible] شمس یا قمر [illegible] متصل بوده
اگر شمس یا قمر متصل بوده باشد [illegible] از برای ایشان شهادتی بوده باشد پس وقت زوال [illegible]
که بکوید [illegible] زحل یا مریخ بموضع شمس یا قمر یا مقابله یا تربیع ان و اگر نیر نوبت در وقت عقد ولایت یا
وقت سؤال در زوایل بوده باشد و از برای ایشان شهادتی بوده باشد [illegible]
زحل یا مریخ است در موضع نیر یا مقابله ان و هر کاه [illegible] طالع [illegible]
یکی از ایشان بر طرف [illegible] سلطنت [illegible] هر کاه [illegible]
بیرون [illegible] شمس [illegible]
[illegible]
[illegible]
لیلی یا وقت سؤال [illegible] مقام شمس [illegible] طوالع نهاری
هر کاه نیرین [illegible] متصل [illegible] و اگر [illegible] تربیع و مقابله باشد
وایشان [illegible] بوده باشد [illegible] و اگر از برای یکی از نیرین شهادتی
در طالع بوده باشد [illegible]
که هر کاه اراده [illegible] سلطنت خود [illegible]

طالع

طالع وقت سؤال را یا معلوم کن وقت عقد ولایت را و نظر کن که چند درجه طلوع نموده است یعنی
از برج طالع پس آن را مضاعف کن [illegible] ساعات [illegible] و اگر کسری [illegible] باشد [illegible]
دوازده و حاصل را قسمت کن بر شصت پس [illegible] خارج قسمت شهور [illegible] و اگر باز کسری [illegible] باشد
از آن درسی ضرب کن و حاصل را بر شصت قسمت کن [illegible] خارج [illegible]
کران مدت ولایت او میباشد و ایضا در مدت ولایت او نیز در دخول والی در عمل و جلوس [illegible] جای
خود [illegible] از اقوای کواکب را در ان ساعت [illegible] باشد در عاشر [illegible] باشد در خانه
خود [illegible] دوازده سال [illegible] بود و اگر در خانه [illegible] دوازده ماه والی
و اگر مریخ باشد [illegible] بوده باشد پانزده سال یا پانزده ماه و اگر زحل باشد سی سال یا سی ماه
و اگر عطارد باشد بیست سال یا بیست ماه و زهره هشت سال یا هشت ماه و ایضا هر کاه والی
[illegible] نظر کن بشمس [illegible] بوده باشد در برج مذکر در خانه [illegible] باشد
[illegible]
[illegible]
[illegible] طالع و اگر زحل بجای مریخ
بوده باشد [illegible] طالع [illegible] شمس و زحل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طالع بوده باشد [illegible]
[illegible] زحل بوده باشد

که دو واگر مریخ باشد که عمل باو رسد واگر براس بر سد بیمار کردد وانچه از سهام ایکه دلالت میکند
بر انکه هرکاه عاملی معزول بوده باشد بر سر عمل آید سهمی است که کرفته میشود از شمس تا مشتری و طرح
میشود از طالع هرجا که رسد شمس یا مشتری بموضع ان سهم رسیدند ان شخص عامل شود و سهمی که دلالت
میکند بر انکه کسی که از خاندان ملک و پادشاهی بوده باشد در چه وقت پادشاه میشود هم چنین است هرکاه
سؤال از مرد دیگر شود که چه وقت والی میکردند ان سهم آنست که کرفته میشود از درجه سهم العمل تا درجه
شمس یا مشتری هر کدام که اقرب بعد باشد بموضع سهم العمل انچه بوده باشد طرح میشود از طالع پس
هرکاه که درسید مشتری یان یا تسیر درجه شمس بان سهم پادشاه کردد یا والی شود و سهمی دیگر که
دلالت میکند بر وقت عزل عامل و انتهای است که کرفته میشود از درجه شمس تا مشتری و طرح میشود
از درجه نحل هر وقت که مریخ بان درجه برسد معزول کردد پس اگر خواهی که بدانی که والی چند سال
والی خواهد بود بگیر از خداوند شرف طالع تا خداوند خانه آن بقدر عدد درجات ما بین اگر اندو
خداوند برج ثابت عدد او تا دو بوده باشد بوده باشد مدت انما هها و اگر اندو خداوند در برج
منقلب و در زایل باشند بوده باشد مدت ان روزها و سهمی دیگر که کرفته میشود در روز از مریخ
تا قمر و در شب بر عکس و افزوده میشود بطالع بعد ملاحظه میشود موضع این سهم پس هر دلالت
کر انیر صاحب انولایت میباشد بوده باشد و ولایت والی و انچه حسن بن سهل در باب معرفت مدت والی
تحریر نموده است آنست که کرفته شود میان درجه عاشر و نحس از ساعات بعد کوکب از وسط السماء
بطریق بطلیموس در باب سیر ... بدرجه طالع بعد ساعات بعد نحس از درجه عاشر
بر ان طریقه میباشد سالها و کفته اند غیر او که کرفته میشود از درجه عاشر تا درجه خداوند برج
عاشر بدرجات طالع یعنی مطالع استوائی انچه بوده باشد از درجات بعد دان میباشد ایام ولایت
والی و کفته است حسن ابن سهل در این باب که نظر میشود ... ارباب مثلثات عمر در شب هر کدام از ارباب
مثلثات که قوی تر و موضع نیکوتر بوده باشد بگیر از درجه طالع تا ان بعد عدد درجات ما بین مدت
ایام ولایت والی باذن الله تعالی و هر کاه عاملی از عمل خود بیرون رود بجهت سببی از اسباب پس نیز وسد

از توکه

از توکه کی بر خواهد کشت بر سر عمل یا نه نظر کن اگر بوده باشد خداوند طالع که متصل باشد
بخداوند عاشر و خداوند عاشر ناظر بوده باشد بمکان خود باز کردد بر سر عمل خود و اگر خداوند
عاشر ناظر نباشد بمکان خود بر سد بولایتی دیگر در موضعی دیگر و اگر خداوند طالع راجع
باشد باز کردد بمکان خود و اگر قمر در برج منقلب بوده باشد و ناظر بخداوند عاشر یا بکوکبی
که در عاشر باشد ان کوکب او را قبول کند باز کردد بسلطنت خود و اگر خداوند عاشر در برج منقلب
باشد و متصل باشد بستاره که در عاشر و زایل شده باشد انعاشر هر یک از ان دو قبول
کنند اند یکدیگر را باز کردد بعمل خود و بزرک ترچیزی در باب سلطنت و قوی تر ان آنست که قمر متصل
باشد بخداوند عاشر و خداوند عاشر او را قبول کند و مقبول نیز بوده باشد در موضع خود که
بوده باشد قمر بخداوند خانه اش و خداوند عاشر هم مقبول در جای خود پس اگر بیفزاید بر این پس
او بوده باشد بر لیاد پادشاه مکاه باشد که دلالت کند بر تضاعف پادشاه اعظم و اگر منصرف
بوده باشد خداوند عاشر از خداوند طالع که راجع میباشد بر کردد والی بسوی عمل خود و اگر
متصل باشد صاحب طالع بصاحب عاشر ثابت باشد بر عمل خود و زیاده شود بیرون طلب و اگر متصل
باشد صاحب عاشر بصاحب چهارم بیاید او را سلطنتی که طلب نموده باشد بدانکه دفع صاحب
رابع بصاحب عاشر افضل است از دفع صاحب عاشر بصاحب رابع بجهت انکه انمید
و انمیگیرد و هر کاه بوده باشد خداوند عاشر نحس در سؤال ... یا در مائل الوتد
نشود از سلطنت و هر کاه متصل باشد خداوند طالع با قمر بخداوند هفتم یا دوازدهم یا هشتم
برسد او را دو شهر شقاق ... بلی اگر ان انحوس بوده باشد امر غلیظ تر و خبیث تر خواهد
بود و اگر خداوند طالع در نهم یا سیم باشد خداوند دهم و از دهم طالع پس بدرستیکه منبد شود
و معزول شود از عمل و اگر بافتی خداوند عاشر خداوند حد یا مع سعود و قمر با ایشان ناظر با
ازبرای قمر در موضع ایشان نظر است و ... برج عاشر و جدی ... باشد پس بدرستیکه او بر کردد
بعمل خود و زیاده شود در ان ... اکر دوست دارد از کسی که بالا تر او بوده باشد

بقدر قوت آن سعد یک خداوند حد و خداوند خانه عاشر است و از جمله وصیتها در امر عمل آنست

که نظر کرده شود در هر عملی که شروع میشود در آن بسوی کوکبی که خداوند آن عمل است که بوده باشد

در موضع جید که هیچ بدی [illegible] با او نباشد که بباید بیم طالع و قمر را که ناظر باشند بسعود و صاحب

عمل ساقط یا تحت الشعاع یا ساقط از طالع باشد و اگرچه مقبول باشد در دوم و هشتم هیچ از آن عمل

راست نیاید و علیت در او نبوده باشد و همچنین صاحب عمل یعنی کوکب دلیل بر عمل در هبوط خود

یا منحوس بوده باشد بکند همین کار ذکر کفته شد چنانکه خروج [illegible] حسن بن سهل از خراسان در طالع

اسد و صاحب [illegible] آن بود و قمر و [illegible] در عاشر بودند و نحس صاحب عاشر در دوم در هبوط خود

بود ساقط از طالع و صاحب طالع و همچنین در او شده بود در عمل خود چنانکه معزول شد و منقطع شد

ان مشتری و قمر یکسر در [illegible] در عاشر بودند و بشمس که در اسد در طالع بود بطالع اسکندر [illegible]

ملکی بود و در آن بود شمس صاحب [illegible] و تخصص درست بکند در این باب که اصل و اساس اختیار

و [illegible] اما آن [illegible] الحامل [illegible] [illegible] انعام اللّٰه [illegible] در حصول [illegible]

معرفت آن از سهم السعاده و خداوند او و قمر [illegible] الا [illegible] اگر متصل باشد قمر بخداوند

سهم السعاده و آن سعد بوده باشد یا بوده باشد موضع سهم السعاده در جهت [illegible] دلالت

کند بر کثرت مال [illegible] و هرگاه ساقط بوده باشد یا منحوس از قمر خداوند سهم السعاده

دلالت کند بر [illegible] و هرگاه بوده باشد در دوم نحسی و سهم السعاده منحوس

باشد و قمر متصل بنحسی بوده باشد [illegible] کند نور را بنحسی دیگر دلالت کند بر قلت

مال [illegible] و زود باشد که متفرق کند از او در آنچه نفعی نبیند و فایده عاید او

نکردد و هرگاه ساقط بوده باشد قمر و سهم السعاده دلالت کند بر آنکه بسیاری از مال او متفرق

کردد و بر عدو اگر با وجود اینها [illegible] کند [illegible] سهم را اگر [illegible] مال او [illegible]

و اگر منحوس کند سهم را [illegible] دفع [illegible] از خود بانداشتن از خوف [illegible]

اگر مقارنه کند یکی از این دو نحس سهم یا خداوند سهم را یا نظر کند بسوی او از تربیع یا مقابله

حوضا

خصوصا از ... [illegible] طالع و قمر [illegible] ناظر باشد بسهم [illegible] نحس دلالت کند

که او برای [illegible] [illegible] مالی که جمع نموده است بوده باشد و بکسی دیگر [illegible]

و اگر آن نحس [illegible] باشد دشمنان یا دزدان او را ببرند و اگر سهم السعاده متصل باشد

بسعد خداوند سهم منحوس نباشد [illegible] و آنچه جمع نموده است

نزد وی هیچ چیز از آن مکر آنچه را که خود باختیار خود خواهد صرف کند و اگر قمر سعود

و هم نحوس نظر کنند بسهم السعاده یا صاحب او برابر که هیچیک از طرفین غالب نبود یکی

نداشته باشد پس نظر کن بحال قمر که بکدام جانب میل کند از سعود و نحوس و حکم کن

[illegible] خود [illegible] یا از برای او نصیبی و حصه در آن جهت که ناظر است

و دیانت پس حکم باید کرد بوده باشد بجهت که قمر مایل بآن میباشد از سعود

یا نحوس خاتمه هرگاه سؤال کرده شود از امری که امید بآن میباشد یا منزلتی از ملوک

نظر کن بخداوند طالع پس اگر متصل بوده باشد بخداوند طالع یا خداوند طالع

متصل بوده باشد بآن ظفر یابد بآن امید خود پس اگر اتصال از تثلیث یا تسدیس بوده

باشد بوده باشد ظفر یابد بامید خود در نهایت سهولت و آسانی و اگر اتصال از تربیع یا

مقابله بوده باشد بوده باشد بعد از مشقت و سختی و اگر بوده باشد خداوند یا در هم

[illegible] و قمر مقبول باشد آن امید بطور دلخواه باتمام رسد و اگر قابل تدبیر قمر

در برج ذوجسدین باشد ظفر یابد ببیاره از امید خود و اگر در برج منقلب باشد کمتر

و اگر در برج ثابت باشد بتمام مراد رسد و اگر قابل تدبیر قمر منحوس باشد نارسد که بعد آن

امر بعد از ظفر یافتن بآن و اگر قابل تدبیر قمر مقبول بوده باشد ظفر یابد ببیاره از آن

امید دارد و اگر خداوند طالع مقبول باشد ظفر یابد بتمام مراد انشاء اللّٰه تعالی و اگر

کسی از تو پرسد که با صدیقی جمع میشود یا نه نظر کن بخداوند طالع و قمر پس اگر متصل

بوده باشد بخداوند یا نه هم از طالع [illegible] ان دو با هم مجتمع شوند پس اگر اتصال از تثلیث یا

تسدیس بوده باشد آن اجتماع ایشان بفرح و سرور خواهد بود و دوستی بوده باشد و اگر اتصال
از تربیع یا مقابله باشد بوده باشد در اجتماع ایشان مضرت و نزاع و دلتنگی و ملال و هر یک
از آن دیگر و اتصال المقابله اشد است در نزاع و هرگاه بپرسد تو را کسی از دوستی میانه دو کس
پس نظر کن بخداوند یازدهم و هفتم و سیم پس اگر خداوندان این خانها ناظر باشند بخداوند
طالع از تثلیث یا تسدیس ایشان یکدیگر را دوست دارند و اگر اینها ناظر باشند بخداوند طالع
از تربیع یا مقابله اند و کس یکدیگر را دشمن دارند و اگر اصحاب این خانها یکدیگر را از تسدیس یا
تثلیث ناظر باشند خصوصا خداوندان نهم پس ایشان دوست باشند و اگر اتصال ایشان در
بروج ثابته باشد دوستی خواهد بود و اگر همه اینها بیکدیگر ناظر باشند پس محبت شدیده
میان ایشان بوده باشد خصوصا اگر در بروج ثابته ناظر باشند بیکدیگر بعد بیاب موافقت
در دوستی و دشمنی نظر کن بطالع و سابع و خداوندان ایشان و کوکبی که محل اتحاد ایشان میباشد
و نظر کن باتصال و انصراف ایشان و شریک کن با ایشان قمر را اگر از برای او اتصال و انصراف
بوده باشد و الا فلا پس اگر بوده باشد منصرف یا متصل و راجعه کوکبی را اگر قمر از آن منصرف
شده است شریک صاحب طالع و کوکبی را که بان متصل شده است شریک صاحب هفتم بعد از
آن نظر کن که چگونه است اتصال ایشان و اینکه اتصال ایشان از تثلیث است یا تسدیس
یا مقارنه و آیا میان ایشان قبول میباشد یا نه پس اگر بوده باشد یکی از اتصالات
مذکوره یا قبول بوده باشد دوستی میان ایشان نیکو و صحیح و اگر نظر از تربیع و مقابله
باشد و نبوده باشد قبول دلالت کند بر نقاضت و قطع و فساد میان ایشان پس
اگر از تربیع یا مقابله یا قبول باشد بوده باشد نقاضت بسیار و نیز نظر کن بکوکبی که
قمر از آن منصرف شده است و کوکبی که قمر بان متصل میباشد و ملاحظه کن که چگونه است
اتصال و انصراف ایشان و حکم کن بنحوی که حکم مینمودی میان صاحب طالع و صاحب سابع
و همچنین ملاحظه کن کوکبی را که محل اتحاد طالع میباشد یا کوکبی که محل اتحاد سابع میباشد

که چگونه

که چگونه است اتصال ایشان و انصراف ایشان پس اگر نظر نکنند یا متصل نشوند و منصرف
هم نشوند و نبوده باشد میان ایشان نه نفع بود و یکدیگر را نشناسند و اگر بپرسد تو را
ناصحی نصیحت خواهد بود یا فکر ناصح است یا نه پس اگر عطارد در وسط السماء بوده باشد او راست گوی
و ناصح است و اگر در خانه عاشر نحسی بوده باشد او غش کننده و دروغگو میباشد و اگر نحوست
آمدن او طالع برج نحس بعیر باشد و خداوند طالع و قمر نیز در برج نحس بعیر باشد پس او
خیانتکار و غش کننده است و اراده نموده است مکر و خدعه را قبول مکن سخن او را اگر کاذب
تمام شد ابواب مسائل که ضروری و کثیر الوقوع میباشد و در غالب احتیاج بانها واقع
میشود و بعضی مسائل که نادر الوقوع میباشد که تفصیل انها لایق بحال الکتب
مختصر نمیباشد بتاریخ روز پنجشنبه هفدهم شهر صفر المظفر
سنه ۱۲۷۶ از هجرت نبویه علیه و اله آلاف التحیة در
قصبه عمادیه صینت عن الآفات والبلیات
قلمی و تحریر شد اللهم اغفر
لکاتبه و لوالدیه
و لمن قال آمین

۲۲۲

بسم الله الرحمن الرحیم

گفته است ابو معشر در کتاب سرائر الاسرار که باب در معرفت اوقات از وجوه مختلفه
میتوان گفت و اقرب ماخذهای آن از اتصالات است و آن بدین نحو است که نظر شود به
کوکبی که دلالت میکند بر قضاء حاجت یا تمام رسیدن امری هرگاه متصل باشد خداوند
طالع یا قمر بکوکب دلیل حاجت درجه بدرجه آن امر در همان اوقات خواهد شد و اگر اتصال
درجه بدرجه نبوده باشد نظر کن که چند است میانه ایشان از درجات بعدد درجات
و عدد بده از ساعات یا ایام یا ماهها یا سالها و یاری بجوی در این باب از بروج ثابته
و ذوجسدین و منقلب بجهة اینکه بروج منقلب بجهة انقلاب و سرعتشان دلالت میکنند بر
ایام یا ساعات و بروج ذوجسدین بجهة اعتدال ایشان دلالت میکنند بر ماهها و بروج
ثابته دلالت میکنند بر سالها و غالب ماهشوا (?) از انچه بیان کردیم و بیان میکنیم نیز از برای
تو و آن است که با که خداوند طالع یا دلیل حصول حاجت برسند بجای کوکب حاجت
و غرض و یا برسند بدرجه خانه حاجت و غرض و آن امر بعمل آید و صورت پذیرد بادر (?)
معرفت اوقات هر یک از درجه طالع و شمس و قمر که قویتر میباشند در جای خود و نظر شان
بسعود و نحوس قویتر میباشد بحسب آن بگوی یعنی اگر مطلب از جنس خیر است ملاحظه

اتصال

اتصال ایشان را بسعود بنمای و اگر مطلب از جنس شر است ملاحظه اتصال ایشان را
بنحوس بنما و ملاحظه نمای که کدام یک از انها شهادت ایشان قویتر است و بیشتر است
و جای ایشان نیکوتر است و نظر شود بموضع آن سعد و یا نحس هر جا که است تسییر بده
از او بسوی سعود یا نحوس یا شعاع ایشان در هفتها یا ماهها یا سالها یعنی بحسب طبیعت
آن امر اگر امر بیست که بسالها تمام شود تسییر بده سالها را و اگر بماهها ماهها را و اگر بروزها
روزها را و اگر هم این سه چیز دلالت بفساد و یا بصعوبت (?) ایشان را قوی دیدی و شهادت
او را بیشتر یافتی یعنی خداوند خانه او را یا او و بطالع ناظر دیدی از او تسییر بده بسعود
یا نحوس او را دلیل بدان بر معرفت وقت صلاح و فساد — در معرفت اوقات
بوده اند بعضی از علما این فن که در همه مسائل نظر نموده اند به تسییر درجه طالع
و تسییر شان بسوی سعود و نحوس و شعاع انها پس هرگاه رسید تسییر درجه طالع به
درجه سعود یا شعاع انها حاصل میکرد چیزی از طبیعت آن سعد و اگر رسید آن درجه
بدرجه نحوس یا شعاع آن حاصل میگردد شیئی از طبیعت آن نحس و چنین گفته است
تنکلوشا بابلی و بوده اند بطلمیوس و والیس (?) که عمل مینموده اند در باب معرفت اوقات
چنین و گفته است والیس که تسییر بده درجه طالع را از برای همه اوقات و شناختن
احوال و عمل و انچه نظر در آن میکنی خصوصا بجهة معرفت وقت و آن چنان است که نظر
میکنی در همه مسائل بدرجه طالع و تسییر میدهی او را بسوی درجه سعد و نحس پس هرگاه
رسید بدرجه سعود و شعاع انها ان دلیل است بر هر چه اراده میکنی از خیر و هرگاه
پیوست بنحوس یا شعاع ایشان دلیل است بر هر چه قصد میکنی از شر بحسب مزاج
کوکب نحس و خانه آن و اکثر مردم باین عمل میکنند باب بود ابو بهرام که تسییر
میداد درجه طالع را بدرجات مطالع بسوی اجساد سعود و نحوس و طبایع
انها و بوده او دیگر که تسییر میداد درجه طالع را بدرجات سوا و خداوند

طالع را نیز چنین نسبت میداد و کفته است داود که هر وقتی که تشناسی انرا از درجه طالع هرکاه از انسبب معلی پس باید دست که غیبا بی از برای ان وقتی را و هم چنین خداوند خانه قمر را پس نیکو نظر کن در این باب و کفته است که دو وجه است که نظر کنی میان قمر و متصل به و قابل تدبیر وی که چه قدر است از مطالع بعد ان از ایام یا شهور و یا سالها وقت میباشد یا بعدد سالهای صغرای قابل تدبیر قمر از ایام و شهور و سالها وقت میباشد و همچنین سیدن دلیل بموضع کوکب قابل تدبیر ان پس بفهم این را که رسید میبا بی انشا

باب دیکر کفته است درسام و منفی که هر کاه که دیدی امر را که میشود پس باید بوده باشد اول وقت بود دور قمر بجهت انکه قمر دریکدوره میکند در همه طبایع و بکوکب متصل بشود و بصاحب بیت خود و بموضع حاجت پس هر کاه داخل شد قمر این موضع را و متصل شد باین کواکب داخل شده اوتاد و وقت بنا مد بلند کن عدد ایام دور قمر را بشهور و شناخته میشود وقت از طالع تا موضع قابل تدبیر دلیل و موضع سعود و یا انها بین دو دلیل ان اریاد رسیدن دلیلین باوتاد و چنانکه قمر در یکدوره خود بمواضع مزبوره میکند در شمس نیز در دوره از ده ماه بجمیع این مواضع میکند در یعنی یکدوره شمس هم دلیل میباشد از برای معرفت وقت چنانکه یکدوره قمر دلیل بود و کفته است دیکری که حقدور اصغر کوکب متصل بر قمر قوی ترین دلالات در باب معرفت وقت و حکم کن بان در این باب و بشناس که ان کوکب در چه برج است در وتد است یا مایل است یا زایل و بحسب ان و بحسب قوة ان کوکب متصل بتر در جای خود حکم کن یعنی عدد اصغر را بحسب قوت انکوکب یا ضعف ان بکوی و نظر کن که کوکب متصل بر قمر در برج ثابت است یا ذو جسدین یا منقلب هر کاه خداوند خانه قمر یا شرف او یا حد او و شهادت در طالع داشته باشد این دلالت مذکور قوی تر و قوی میباشد و بدانکه هر کاه بوده باشد قمر در درجات آبا ر و خداوند طالع راجع که

اثر

ان اثر بر کز نخواهد شد و کفته است که هر کاه از شمس و قمر کدام اقوی و اکثر شهادت بوده باشند در جای خود بحسب عدد اصغر ان وقت میباشد و کفته است دیکری که بکیر از خداوند طالع تا امر بود در جمیع نیم یکماه یا یکروز یا یکساعت یعنی بحسب موضع خداوند طالع از بروج و اوتاد و اکثر ایشان عمل میکنند بنسبت درجه طالع بسوی سعود یا نظر ایشان از برای امور خیر و بسوی نحوس از برای شر و خداوند طالع نیز نسبت معتبر است و کفته است دیکری که نظر کن بسوی قابل تدبیر دلیل و بکوی وقت را بقدر مطالع برج او که ان وقت است و یا که بوده باشد که وقت بقدر مطالع برج دافع سالها یا ماهها یا ایام یا ساعات و نظر کن نیز بقابل و بقدر سالهای صغرای ان از ایام و ماهها یا سالها یا ساعتها بکو و همچنین نظر کن بسوی صاحب و بقدر سالهای صغرای ان از شهور و سنین و ایام و ساعات بکوی یعنی بحسب طبیعت امر مطلوب یا بحسب موضع کوکب صاحب و کفته است دیکری که تبدیل متبدل شدن دلیل شکل را یعنی از رجعت باستقامت و بالعکس و از ضعف بقوت و بالعکس و علی هذا القیاس خلاصه متبدل شکل دلیل وقت است و هم چنین متبدل شکل ممتزج دلیل وقت است و دخول قمر در بیت طالع هر کاه از برای او در موضع حاجت شهادتی بوده باشد و داخل شدن شمس در طالع وقت است و ملاقات سعدین در وتدی از اوتاد طالع وقت است و ملاقات سعدین در بیت حاجت وقت است و ملاقات قابل و دافع در بیت حاجت وقت است و بدانکه شمس هر کاه بوده باشد از برای او در مسئله شهادت و شرکتی پس هر کاه داخل کردد در طالع حرکت سعد و بهیجان در آورد ان امر را و بسا که دافع و قمر متصل شوند بکوکب سعدی در موضع حاجت پس ملاقات کنند سعد دیکری بجسد پس ان نیز وقت است این همه که مذکور شد بدرجات سوا بود و بحسب مطالع و نسبت نیز نیکوی وقت را و لیکن شدید از اقل بسوی اکثر و از جمله اوقات اتصال قمر و صاحب طالع است بکوکبی سعد یا

شبیه بطبع حاجت پس حال اتصال ایشان بشکلت از امر است و عدد درجات ما بین
ایشان وقت شکلت و هرگاه از برای قمر شهها مقدار درجه باشد او را بکار بفرما و
اتصال او بصاحب حاجت وقت است و اتصال قمر بکوکب سعد با قوت وقت است پس نظر کن
بسوی مواضع سریعه از ارباع فلک و بیوت و همچنین مواضع بطیئه و ثقیله و مواضع معتدله و
نظر کن بسوی ثقل بروج و بطؤ کواکب و سرعت آنها و بحسب آنها حکم کن و با آنکه بوده باشد
کوکبی ضعیف پس بتأخیر میاندازد وعده موعود را تا وقتی قوی گردد و گفته است دیگری
که نظر کن در ابتدای اعمال در اشتغال بسوی موضع حلول کوکبی که اتفاق افتاده است
در آن موضع و خداوند آن موضع و سیر بده از آن بسوی نحوس و طالع ولیکن بسیر خاص خودش
تا برسد بسعد یا نحس پس نزدیک است میباشد انقطاع آن امر یا انقضای آن و اگر امر ملوک
است سیر بده شمس را و از برای اشراف و عظما مشتری را و از برای اصحاب حرب مریخ را و
از برای کتاب و نویسندگان عطارد را و از برای زنان زهره را و از برای صاحبان اراضی و
زراعات زحل را پس هرگاه رسید بسعد یا نحس یا شعاع آنها از تربیع یا مقابله آن امر
فاسد گردد و بکنند هرگاه بوده باشد کوکب دلیل سلطان وقت از ادو سیلک بوسط
السماء یا در جنب مشتری بگوی و نظر کن در مقارنات کواکب و فکر کن در آن فکر خود را
مثال آن آنست که بوده باشد مشتری در اول حمل و مریخ در اول سرطان پس هرگاه باشد
انتهای مشتری بسبیل تسییر با آن در جوزا سالها است جهت آنکه مشتری تمامیت میکند
در هر برجی دوازده ماه و این باب نیکو و گفته است حکیمی که هرگاه اراده نمائی معرفت
وقت را بدرستی و صحت و تحقیق نظر نمای بسوی دلیلی که آن متولی بر مسئله است پس
تسییر ده از آن بسوی کوکبی که دال است بر قضای حاجت یا موضعی که دال است بر قضای حاجت
پس آنچه میان ایشان بوده باشد از درجات آن ساعت است یا ایام یا شهور یا سالها
این وقت است که دانسته باشی که حاجت قضا میشود و بکار بفرمای جمیع صنعتها را در حاجتها

بقدر انچه

بقدر انچه لایق باو است از مقتضای و گواهی بخواه از بروج ثابته بر زمان اطول یعنی سالها و
به بروج منقلبه بر ایام و به بروج ذو جسدین بر مدت متوسط که ماهها بوده باشد
و حلول دلیل در اوتاد دلیل است بر سالها و در مایل الوتد بر ماهها و در زایل الوتد
بر روزها و ساعات و نیز گواهی بخواه از حلول دلیل بجسد خود در موضع حاجت یا خانه
خود یا انتقال او از تشریق بسوی تغریب یا عکس از برجی به برجی یا از رجوع بسوی استقامت
و بالعکس و اگر دلیل در تحت الشعاع بوده باشد وقت آنست که مشرق شود و اگر پیش از
دخول تحت الشعاع است وقت آنست که داخل تحت الشعاع شود یا صمیمی شود یا حلول
کوکب شبیه بغرض حاجت یا دلیل بدین جزو یا حلول کوکب حاجت در موضع حاجت یا در طالع
و گواهی بخواه از ارباب ساعات پس بهر زمان که برسد دور ساعت بسوی کوکب حاجت
دور و نزد دلیل یا برسد بدلیل بدور و نصاحب حاجت حرکت دهد امر حاجت را و بشمار در میان
نحس یا سعد یا کوکب حاجت تا موضع حاجت یا بسوی سعد پس نظر کن که چند درجه است
پس اگر در طالع باشد بعدد درجات ساعات است و اگر در عاشر است ایام است و اگر
در هفتم است ماهها است و اگر در چهارم است سالها است این وقتی است که موافق
دلالت بروج باشد که منقلبه دلالت بر ایام و ذو جسدین بماهها و بروج ثابته بر
سالها و سزاوار است که تأمل کنی در این باب که آن بابی عظیم در معرفت اوقات
و انا اهل النظر تفکر در آن خطاها بسیار و بزرگ حاصل گردد و نیز گفته است
ابو معشر که باید بگیرد در عمر گفته است انطیقوس که هرگاه از تو پرسد کسی از عمر خود
پس نظر کن از برای او چنانکه نظر میکنی از برای مولود از هیلاج و کدخداه و تسییر ده
درجه طالع را بسوی سعود و نحوس و تسییر ده درجه هیلاج و کدخدا او نظر کن
که سعود چه میافزاید و نحوس چه کم مینماید و بدانکه سعود زیاد میکنند از تربیع
و مقابله و نحوس کم میکنند از تثلیث و تسدیس [illegible] در این باب یکی است

مگر آنکه در باب مسائل عطا نمیکند عطیات کبری را و نعم عظمی را کفته است ابومعشر که
هرگاه بپرسند تو را که چه وقت میرسد آدمی را خیر یا شر یا فرح و حزن کفته است چند
هندی که هرگاه پرسیده شود از این بر پا کن طالع را بعد از آن نظر کن که کجاست صاحب طالع
و چه قدر از درجات میانه او و خداوند وسط السما است باداء هر درجه روزی پس هرگاه
رسید از روز خوشحال میشود و خیری باو میرسد و نظر کن که چه قدر میانه صاحب طالع
و خداوند چهارم است بعدد هر درجه روزی بگیر بانزد ذکر برسد غمی و حزنی باو خواهد
رسید و نیز کفته است ابومعشر که طالع ساعات است و عاشر ایام است و سابع شهور است
و رابع سالها است و نیز و تعمر دلیل طفولیت است و عاشر جوانی و سابع شیخوخیت
و رابع کهولت شخصی گوید که گفتم از برای ابومعشر که چگونه میباشد که حکم مسائل در وقت
اختلاف میکنند حال آنکه همه شماها اتفاق دارید در آنکه هرگاه دلیل و مدلول
اندر میانه طالع و عاشر باشند مدت ایام است و اگر در میانه عاشر و سابع بوده
باشند مدت شهور است و اگر در میانه سابع و رابع باشند مدت سالها است و اگر
در میانه رابع و طالع باشند مدت ماهها است پس ابومعشر در جواب من گفت از همین
اصل غلط نموده بجهة آنکه این اصلی است موضوع و مجمل و از برای آن تعبیرات و تفصیل و تبیت
که باعتبار آنها حکم تفاوت میکند پس اگر دلیل و مدلول در میانه طالع و عاشر باشند
و اندو در برج منقلب باشند و نظر کنند بسوی طالع و عاشر و ذنب با ایشان نبوده باشد
و بطیء السیر و راجع و مقیم نبوده باشند پس مدت ساعات است و اگر داخل شوند ذنب ایشان
چیزی از دلیلهای تاخیر و دلیلهای تاخیر ضعیف باشند پس مدت ایام و اگر دلیلهای
تاخیر با قوت باشند ضرب میشود عدد درجات میانه دلیل و مدلول در دوازده
و بعدد حاصل میباشد ایام و اگر دلائل تاخیر زحل باشند پس مدت طول کشد تا اوقت
که زحل بیرون رود از موضعی که بود خود را بموضع ایشان میاندازد و مثل زحل است

ذنب

ذنب و اگر دلیل بطی است طول کشد مدت تا او سریع شود و اگر راجع است طول کشد
تا آنکه مستقیم شود و اگر محترق است طول کشد تا آنکه مشرق یا مغرب گردد حاصل
کلام آنکه اگر دلیل ضعیف بوده باشد طول کشد آنقدر که قوی گردد و اگر دلیل سعد
خیر بوده باشد تعجیل نکنند و اگر شر باشد تعجیل کنند در آن و غافل نشوند در حکم در
اوقات بروج ثابته و منقلبه و ذو جسدین و کواکب سریعه و بطیئه و نیز گفته است
ابومعشر که بعد از شناختن آنکه شخصی والی میشود بر اعمال سلطانی هرگاه وقت آنرا
خواهی که بدانی نظر کن که چند درجه میانه شمس و زحل میباشد آنچه باشد از طالع
بیفکن هر جا که رسد بگیر از آن موضع تا شمس بعدد درجات ما بین میباشد مدت
دخول در عمل سلطان و غافل مشو از بروج ثابته و نظائر آن گفته است که استدلال
میشود بر وقت رجوع مسافر از سفر به چند وجه یکی آنکه نظر شود بسوی اتصال
خداوند طالع و دلیل بکوکب و تدبیر مخصوص بان و تدابیر است از ساعات و ایام و
شهور و سنین وقتی که رسید دلیل بسوی درجه کوکبی که متصل بان شده بود
در آن وقت است و وجه دوم آنکه نظر شود بخداوند ساعت اگر در طالع باشد
دلالت کند بر ساعات و در وسط السماء بر ایام و در سابع بر شهور و در رابع
بر سالها و با اینکه گفتم غافل مشو از بروج ثابته و منقلبه و ذو جسدین باب دیگر
در قدوم غایب نظر کن بسوی صاحب طالع و صاحب ساعت اگر هر دو یا یکی در طالع
باشند پس بدرستی که غایب آمده است یا بتعجیل خواهد آمد و اگر در وسط السماء
باشند عن قریب خواهد آمد و اگر در هفتم باشند پس او هنوز در آن شهر است
که سفر بسوی او نموده و اگر در وتد الارض باشند او در دور رفته است و دیر
باشد آمدنش و با این غافل مشو از دلالات بروج منقلبه و ثابته و ذو جسدین
و اگر سؤال شود که آیا غایب خود شود یا خبر شد یا کتابش خواهد آمد پس بگیر از

از صاحب طالع تا طالع و ببینند از آنچه باشد از ششم هر جا که رسید شمرد که بانجا
برسد برسد خود شود یا خبر وی بشنود بجهت دیگر میکوید از صاحب طالع تا قمر میباید دید اگر از
طالع هر جا که رسید بشمرد که با نجا رود و آمده برسد خود شود یا خبر وی و اگر پرسند خبر وی
خیر است یا شر نظر کن بسهم الغیب و خداوند وی اگر در موضع ردی باشد خبر شر است
و اگر در موضع جید باشد خبر خیر است و اگر گفته شود که مسافر چه وقت بیرون
آمده است پس اگر صاحب طالع در اول برج باشد او در اول راه است و اگر در آخر
برج باشد در آخر راه خواهد بود و اگر صاحب طالع در درابع باشد هنوز از مکان
خود بیرون نیامده است و ایضا بگیر از صاحب طالع تا طالع و طرح کن از از سیم
هر کجا که رسید بگیر درجات میان او و تا شمس یا آنچه باشد آنقدر دور باشد که
بیرون آمده است و اگر گفته شود که چند فرسخ میان ما و او میباشد بگیر از
صاحب نهم تا نهم بعدد آنچه درجات فراسخ باشد همان عدد درجات را طرح کن
از سیم آنجا که برسد اگر حکم کوکب نهاری است روز بیرون آمده است و اگر لیلی است
شب بیرون آمده است و با اینها که گفته شد غافل مشو از امر بروج ثابته و منقلبه
و ذو جسدین قاعدهٔ کلیه هر چیزی که پرسیده شود از آن که چه وقت میباشد
نظر کن بستاره که متصل میشود با قمر اگر در برج ثابت است بعدد درجات
مابین سال بگیر و اگر در برج ذو جسدین است بعدد از و تا هر دو ده روز
یک سال بگیر و اگر در برج ذو جسدین است و ساقط از وتد باشد هر دو درجه
و نیم یک ماه و اگر ساقط باشد هر درجه یک روز و اگر قمر در برج منقلب باشد هر دو
هر دو درجه و نیم یک ماه و اگر بعد از وتد باشد هر ده روز ده درجه یک روز در کتاب
دیگر گفته است که هر یک درجه یک روز و اگر خداوند طالع ناظر باشد بطالع روی
با اهل خود آورده است و اگر ناظر نباشد باز پشت با اهل خود داده و اگر خواسته باشی که

بدانی که تا چند بر میگردد بمنزل خود نظر کن چند است میان خداوند طالع و میانه
قمر هر کدام که اقرب میباشد بر قیاس آن دیگر یا و بعضی قمر تا خداوند طالع یا
خداوند طالع تا قمر پس اگر قمر تا خداوند طالع نزدیکتر باشد بگیر از برج
قمر تا خداوند طالع بعدد هر برج یک ماه و بعدد هر درجه یک روز و اگر خداوند
طالع اقرب باشد بقمر بشمار از خداوند طالع تا قمر بعدد هر برج یک سال
و اگر قمر در درجه آباد باشد خداوند طالع محترق و راجع باشد هرگز بر نگردد
و اگر خداوند طالع و قمر در طالع باشند پس او آمده است یا بزودی بیاید
باب دیگر در رجوع مسافر بمنزل خود نظر کن بخداوند طالع اگر راجع باشد هر جائی
از ذلک که بوده باشد مسافر زود بر میگردد و لیکن بدون قضاء حاجت و هم چنین
اگر قمر متصل بکوکب راجع باشد و هم چنین هر گاه صاحب طالع در وسط السماء بود
باشد یا در طالع باشد بگو آمده است یا زود میاید و اگر صاحب طالع منحوس باشد در رابع
یا منحوس یا محترق باشد در هشتم یا قمر در آنجا باشد تشویش و هلاک در باده او میباشد
در اینمکان و نیز گفته است که باب سفر و مسافر بین نظر کن صاحب طالع و صاحب
نهم و صاحب سیم و کوکبی که در سیم یا نهم است و بقمر پس متصل است صاحب طالع بصاحب
سیم یا نهم یا بکوکبی که در نهم یا سیم است یا قمر میباشد در جای خود غریب و منصرف
بکی از آنها یا صاحب یا قمر در سیم و یا نهم پس نیکی در سفر نباشد و وقت آن جمع شدن
دو دلیل از این دلیلها است و قدر آنچه میان دو دلیل است از درجات یا از طالع تا
دلیلین یا از دلیلین تا طالع از درجات یا سیر قمر بدلیلین یا بینهم پس بدرستی که
از روز و وقت حرکت سفر است و گفته است ابو الحسن علی بن ابی الرجال الشیبانی
در کتاب بارع خود که گفته است حسن بن سهل که اوقات بر چهار صنف است ساعات
و ایام و شهور و سنین و بروج نیز بر چهار طبع میباشند ناری و هوائی و مائی و ارضی

پس سبکتر بروج بروج ناری است بعد از ان هوائی و بعد از ان مائی و بعد از ان
ارضی و از میانه بروج ناری سبکتر بروج منقلبه است و بعد از ان ذو جسدین و بعد
از ان ثابته ما بین طالع و وسط السماء موضع سبک است از فلک و دلالت میکند
بر ساعات و میانه وسط السماء و سابع بالاتر از ثقیل و پائین تر از خفیف و از طالع
ایام است و میانه سابع و رابع سبکی انکتر است و بر طبع شهور است و میانه رابع
و طالع موضع ثقیل فلک است دلالت میکند بر سالها و قمر بجهة سرعت سیرش و سبک
بودنش داخل در باب ساعات است و زهره و عطارد در باب ایام و شمس و مریخ در
باب شهور و مشتری و زحل در باب سالها و سریعتر اوقات قمر باشد و کواکب که قلیلت
مشرقی باشند و بطی تر وقتی است که مغرب بوده باشند و همه اوقات در مسائل بر پنج وجه
است اول انکه نظر شود میانه کوکب متصل و متصل به بعود یا جرم که چند درجه است
و از بعد هیم ان درجات را سالها یا ماهها یا روزها یا ساعات باندازه جای اینکه در
از فلک و باندازه بروج انها که ذکر شدند در مراتب خفت و ثقل دوم نظر شود که
چه متصل شود در درجه و دقیقه یعنی نظر شود که چه وقت متصل بموضع متصل به
میرسد ان وقت بوده باشد سیم انکه نظر شود که چند است درجات میانه دو
دلیل اچنین بدرجات سواء انطالع قرار دهیم انها درجات را روزها یا ماهها یا
سالها باندازه سبکی و سنگینی دلیلان و باندازه انقلاب و ثبات و ذو جسدین
بودن بروج ایشان چهارم انکه والی بر مسئله در کدام برج است بعدد درجات
مطالع ان برج باشد اگر ثابت باشد سالها و اگر ذو جسدین باشد ماهها بود و
اگر منقلب بود روزها بود و شاید که ما بین درجات طالع تا درجات قابل تدبیر
یا ما بین قابل و طالع هر برج طالع باشد پنجم انکه نظر شود که سالهای صغری
کوکب والی بر مسئله و دلیل چند است قرار دهیم انعدد را ساعتها و روزها و ماهها

وسالها

وسالها یعنی اگر فوق الارض و مشرقی باشد بان عدد ساعت بگیرند و اگر فوق الارض
و مغربی باشد روزها و اگر تحت الارض و مشرقی ماهها و اگر تحت الارض و مغربی بعدد
سالها و عمل در این باب وقتی است که دانسته باشی که حاجت قضا میشود و مدلول
مسئله متحقق میشود بعد از دانستن انحکم میشود بر مدت وقت بحسب مقتضای
ستاره والی و دلیل در خفت و ثقل و بعد نشود در بروج ثقیله و خفیفه از ساعات
و ایام و شهور و سالها و باید امتزاج داد دلالت بروج را با کواکب بعد از امتزاج
انچه صواب دانستی حکم کن بر وفق ان و هر زمان که بوده باشند کوکب دافع و قابل
در وتد ربعی که میان طالع و وسط السماء است و هر دو کوکب مشرقی بوده باشند
و نظر هم نظر متصل بوده باشد هر درجه که میان انعدد باشد ساعت باشد یا روزها
و اگر در میانه عاشر و غارب باشد شهور است و اگر در میانه سابع و رابع باشد شهور است
یا سنین و در میانه رابع و طالع سالها است و اگر هر دو در ذات مشرقی باشند و
نسبت بطالع مغربی بوده باشند اجزاء میان انعدد روزها و اگر از ان در ربع بگذرد
بوده باشد ماهها و دلالت بروج در حد ذات معقا در انمنزلها را از ساعتها
و ماهها و روزها و ساعتها ذکر کردیم و در این مقام باید که چنین استعمال
شود که هر کاه بوده باشد یکی از انها در ربع خفیف دلالت کند بر ساعات
و در ربعی که اثقل از آنست دلالت کند بر ایام و در ربع سیم دلالت کند بر شهور
و در اثقل ارباع دلالت میکند بر سالها و علما گفته اند که هر کاه مثلا دلالت
نمود بر ایام بازاء هر درجه که میانه انعدو کوکب دافع و قابل باشد روزی بسبب
هر کاه عدد ایام زیاده بر یکماه باشد حکم منمایی بر شهور تا انکه یکدوره قمر که
دو یکماه بانجام میرسد بکند و بسا که قمر بعد بموضع کوکب حاجت یا صاحب طالع
یا بموضع حاجت و ان امر در ان دو تحقیق پذیرد و بدان اینکه سعود هر کاه

نظر کنند بسعد دلیل کارها خیر و سعادت بتعجیل نمایند و وقت آن و کم کنند انرا و هرگاه نحوس
نظر کنند بسوی ایشان میان و ابتدا بطء ایشان او هم چنین نحوس هرگاه نظر کنند بدلیل تعجیل نمایند
در آن و تقصیر اگر کنند و هرگاه سعود نظر کنند بان بتاخیر اندازند انرا و کواکب خفیف بالذات
و بسبب موضع خود هرگاه مستقیم و سریع السیر باشند دلالت کنند بر سرعت و هرگاه کسی بپرسید
از امری که چه وقت ظاهر میشود بگیر از خداوند ساعت تا خداوند درجه وسط السماء و قمر درجه
که میانه اند و بوده باشد و زواستی یا ماه یا سال تا وقت ظهور آن چیز پس اگر برج خداوند
ساعت و خداوند وسط السماء منقلب باشد ایام باشد و اگر ذو جسدین باشد شهور
باشد و اگر ثابت باشد سالها و ایضا هرگاه سؤال کرده شد از امری و گفتی که میشود
و خواسته باشی که بدانی که چه وقت میشود پس نظر کن بکوکب دلیل که چه وقت قمر متصل
میشود بان پس اگر دلیل در برج ثابت و در وتد یا مایل الوتد باشد بعدد درجات
ما بین ایشان سالی و اگر در برج ذو جسدین و در مایل الوتد باشد بازاء هر دوازده درجه
سالی و اگر در زائل و ذو جسدین باشد بازاء هر دو درجه و نصف یکماه و اگر در برج
منقلب و وتد باشد هر دو درجه و نصف یکسال و اگر در منقلب و بعد از وتد باشد
هر دو درجه و نیم یکماه و هرگاه خواهی بدانی که عامل چه وقت معزول میشود پس تسییر
بده درجه وسط السماء را بدرجات مطالع پس هر زمان که برسد تسییر ان بشعاع
نحسی که خالی از بعدی بوده باشد یا برسد بجرم نحسی و در آن وقت خداوند وسط
السماء منحوس باشد قطع کند و هرگاه برسد قمر در بقا رخود نزد موضع تسییر درجه
عاشر بموضع نحس یا شعاع ان یا قمر شعاع خود را ببیند از دیان در همان روز حادثه
عزل در نماید و هرگاه مشتری و زهره با موضع تسییر نظر کنند تاخیر ببینند از ند
تا وقتی که هر دو یا یکی منصرف شوند از آن موضع و وجهی دیگر آنکه بشماری از درجه
وسط السماء تا نحسی بدرجات سوا بازاء هر درجه سالی یا ماهی یا روزی بانداز حفت

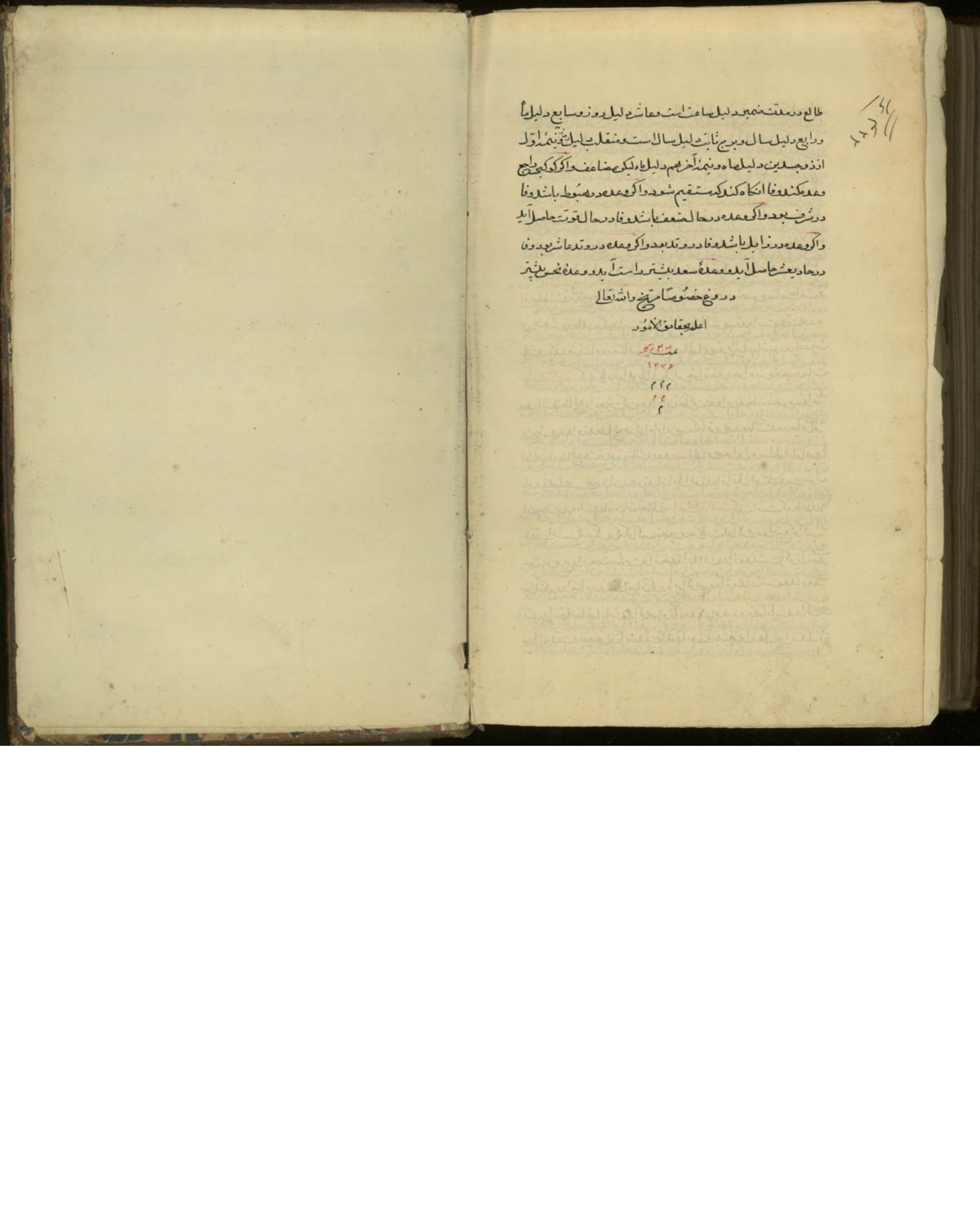
ثقلان

وثقلان و ایضا نظر کن بکوکبی که دلیل است بر چیزی که در چه برج است و بقدر
مطالع ان برج ایام یا شهور یا سنین بگیر بمقتضای حال الکوکب و برجش و مکانش در
فلک مثلا اگر بوده باشد مدت بقدر عدد سالهای صغری یا وسطی یا کبری آن کوکب
دلیل و روزها یا ماهها یا سالها بمقتضای حال آن کوکب و برجش و مکانش از فلک
و هرگاه شمس دلالت بر مسئله بوده باشد داخل کرده در طالع را حرکت دهد آن
چیز را و وقت آن چیز بوده باشد یا اگر در وقت سؤال قمر یا خداوند طالع متصل
باشد بکوکب سعدی یا کوکبی ثبیه بکوکب حاجت پس بقدر عدد درجات اتصال میان
ایشان بوده باشد وقت روزها یا ماهها یا سالها و هرگاه قمر را در مسئله خلی
و مزاحمتی بوده باشد اکثر وقت آن نگاه است بجهة آنکه در بنگاه همه طبایع میکند
و آن طبایع عبادت است از بیت خود و صاحب بیت و طالع و صاحب طالع و سعود و نحوس
و اتصال کوکب حاجت بسعد وقت است هم چنین اتصال طالع بسعدی و اتصال
قمر بکوکبی سعد وقت است دلیل سرعت چیزی بودن دلیل آنست در دور ربع
مشرقی از شمس و فی حد ذاته سریع السیر و مقبول و قابل هر دو و سریع السیر
غیر منحوس پس هرگاه همه این دلالتها در چیزی جمع شود دلالت کند بر تمام شدن
ان چیز در همان لحظه باذن خداوند و هر چه از این حالات کم شود از سرعت کاهد
تا آنکه وقت را ملحق کنند بسالها و سالها که بوده باشد وقت میان کوکب دالی بر مسئله
و طالع بازاء هر درجه روزی و گفته است والیس که هرگاه سؤال کنند از وقت
چیزی نظر کن در وقت سؤال بسوی شمس پس اگر بوده باشد در وتد پس هرگاه
رسیدن بوسط السماء امید حصول آن چیز بوده باشد و هرگاه در مایل الوتد
باشد هرگاه صاحبخانه او بوسط السماء رسید امید حصول آن بوده باشد و هرگاه در
زایل الوتد باشد هرگاه قمر برسد بوسط السماء امید حصول آن بوده باشد و بعضی

پیشینان گفته اند که هرگاه سؤال شئی از چیزی که چه وقت میباشد طالع را معین
کن و از خداوند طالع تا درجه طالع را بشمار آنچه درجات میان ایشان بوده باشد
هر درجه نیم ماهی بگیر و هرگاه سائلی پرسد از عملی که چه وقت میرسد باین
طالع را معین کن و از درجه عاشر تا خداوند ساعت هر درجه یک روز یا یکماه بگیر
باندازه برجی که آن در وی میباشد از ثابت و منقلب و هرگاه خواهی که بدانی
که مسافر کی بر میگردد از سفرش نظر نمای بشمس اصل سفرش پس هرگاه واصل شد
در اصل پس بدرستی که هرگاه شمس برسد بتثلیث آن موضع یا تربیع یا مقابله آن
و در آن وقت نیر شمس منحوس نبوده باشد دلالت کند بر بازگشتنش در آن وقت
وخصوصا هرگاه قمر هم در آن وقت برسد بقمر اصل یا تثلیث آن یا تربیع آن و اگر
با شمس اصل یا شمس در تثلیث یا مقابله یا تربیع نحس نبوده باشد پس هرگاه منتقل
شد از نحوس و بمناظره سعود در آمد میباشد بازگشت باذن خداوند تعالی
و اگر خداوند طالع زحل باشد و در بیت السفر باشد پس تعویق در آمدنش می
باشد بقدر دور زحل از سالها و ماهها و هم چنین است سایر کواکب بطیئه
هرگاه در طالع یا در بیت سفر باشند خصوصا هرگاه قمر متصل باشد بیکی از
آنها و هرگاه کوکب راجع خصوصا مشتری یا زحل در اصل سفر در وتدی باشند
دلالت کند بر دیر باز آمدن از سفر و طول غیبت و هرگاه سؤال دلالت
نمود بر شدن آن چیز و خواهی که وقت آن را بدانی پس نظر کن بسوی کوکبی که
شهادتش در طالع و نیرین و سهم السعاده بیشتر است پس بگیر از آن دلیل وقت
هر وقت که آمد در وتدی از اوتاد طالع دلالت کند بر بودن آن چیز در آن وقت
هرگاه سؤال شئی از سلطنتی یا تزویجی یا امید مالی یا بکردن کرفتن علمی یا رسیدن
بشان و مرتبه بوده باشد آن وتد هر وتدی که باشد حلول آن کوکب در آن دلالت کند

وحوال

برحصول آن چیزها و هرگاه سؤال از سفر یا گریختن یا طلب نصرتی یا حرفی از کاری باشد
انکوکب دلیل هرگاه در یاده از خانهای زایل و ساقط حلول کند دلالت کند بر شدن
آن چیز و هر زمان که بوده باشد دلیل چنین نحوی در وجه اول برج دلالت کند بر سرعت
شدن آن چیز و وجه ثانی دلالت کند بر بطوء آن و اگر دلیل در مقام اول باشد
یعنی وقوف قبل از رجعت بگشاند آن امر را بفساد و در مقام دوم بگشاند
بصلاح و اگر در شعاع شمس باشد دلالت کند بر بطوء و ثقل و در مغرب دلالت
کند بر وفات آن نزد او هرگاه سؤال شد از مکث چیزی که چه قدر میباشد
از سلطنت و تزویج و امثال آن پس نظر کن بکوکب صبتی و شمس و صاحب حاجت و قمر
که موضعش در فلک چگونه است و قوتش در مکانش چه قدر است مدت بوده
باشد بقدر قوت او در مکانش از عدد سالهای صغری یا ایام یا شهور و یا سنین
و نیز گفته است که هرگاه خواهی بدانی که امر خواه خیر و خواه شر در چه زمان
میباشد طالع را معین کن بعد از آن نظر کن بخداوند خانه شمس و خداوند
برج قمر و خداوند طالع هر کدام از این سه که اقوی بوده باشند در جای و شهادت
ایشان در طالع بیشتر بوده باشد بعدد سالهای صغرای او سالها یا ماهها
یا روزها بحسب بودن آن در وتد یا مایل الوتد یا زایل الوتد مدت حصول
آن چیز بوده باشد باذن الله تعالی و صاحب کفایة التعلیم گفته است که قانون دلالت
مدت آنست که بنگری که کواکب ضمیر و حرکات کواکب و مواضع کواکب از
جهت بروج و از جهت بیوت و از جهت افلاک در ازمدت یا کوتاه مدت
چنانکه در احکام دولتها بیان کرده ایم اگر همه دراز مدت است مقدار مدت
تسیر و انتها سالها باشد و اگر همه کوتاه مدت بود دور نها باشد و اگر بعضی
دراز مدت و بعضی کوتاه مدت ماهها بود و بنیه را اعتبار آنکه وتد



طالع در معرفت ضمیر دلیل ساعت است و عاشر دلیل روز و سابع دلیل ماه
و رابع دلیل سال و برج ثابت دلیل سال است و منقلب دلیل ماه و نیمه اول
از ذو جسدین دلیل ماه و نیمه آخر هم دلیل ماه لیکن مضاعف و اگر کوکبی راجع
وعده کند وفا آنگاه کند که مستقیم شود و اگر وعده در هبوط باشد وفا
در شرف بود و اگر وعده در حال ضعف باشد وفا در حال قوت حاصل آید
و اگر وعده در زایل باشد وفا در وتد بود و اگر وعده در وتد عاشر بود وفا
در حادی عشر حاصل آید و وعده سعد بیشتر راست آید و وعده نحس بیشتر
دروغ خصوصا مریخ والله تعالی
اعلم بحقایق الامور

تمت ۲۳ ذیحجه
۱۲۷۶

۲۲۲
۲۲
۲

